مدرسه شیخیه

تألیف

سید محمد باقر نجفی

جلد ۲-۱



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مدینه شناسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی، محمدباقر
عنوان و نام پدیدآور : مدینه‌شناسی/تالیف محمدباقر نجفی.
مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶-
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : (دوره):978-964-540-044-4 ؛ (ج. ۱):978-964-540-042-0 ؛ (ج.۲)978-964-540-043-7:
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ قبلی: سفارت جمهوری اسلامی ایران (بن)، ۱۳xx
یادداشت : کتابنامه
موضوع : زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه.
موضوع : مدینه.
رده بندی کنگره : DS۲۴۸/م۴ن۳ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۹۵۳/۸
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۱۷۲۷

جلد اول

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

ص: 6

ص: 7

ص: 8

ص: 9

ص: 10

ص: 11

ص: 12

ص: 13

ص: 14

ص: 15
محقّقان و فرهیختگان کشور با آثار، کتب و مقالات ارزشمند دانشمند محترم مرحوم آقای سیّد محمّدباقر نجفی آشنایی دارند، در میان آثار متنوّع و پرجاذبه ایشان، «مدینه‌شناسی» درخشش خاص دارد؛ زیرا پژوهش در این زمینه با عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او همراه بوده و مرحوم مؤلّف نزدیک به بیست سال در بیابان‌ها و کوه‌ها و درّه‌های حجاز گشته و با تحمّل رنجها و سختی‌های فراوان به دنبال دستیابی به حقایق تاریخ اسلام و آثار مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، وی هرگاه در ذهن خود آن خاطره‌های تلخ و شیرین را مرور می‌کرد اشک از دیدگانش جاری می‌شد.
مرحوم نجفی از معدود فرهیختگانی بود که تنها به گزارش تاریخ‌نویسان بسنده نکرد، بلکه با طیّ مسیر هجرت و حضور در مناطق مختلف شهر مدینه، توانست حقایق تاریخی را بر جغرافیای فعلی این مناطق منطبق سازد و از اماکن مهم و تاریخی و دینی تصویر برداری نموده، اثری به یادماندنی از خود بجای گذارد.
فصلنامه «میقات حج» در سال 1379 گفتگوی صمیمانه‌ای با ایشان در باره تألیفاتش انجام داد که در شماره 33 منتشر شد. اکنون مناسب دیدیم در معرفی کتاب، به جای نوشتن پیشگفتار، پرسش و پاسخ حاضر را بیاوریم که حاوی مطالب جامعی است درباره کتاب مدینه شناسی و شرح حال مؤلّف. امید است برای همگان سودمند باشد.
معاونت آموزش و پژوهش
بعثه مقام معظّم رهبری

ص: 16
پرسش: خواهشمند است قدری در زمینه شرح حال شخصی خود توضیح دهید تا خوانندگان محترم بیشتر با شخصیت جناب‌عالی آشنا شوند.
پاسخ: من یک ایرانی هستم، جز مشتی قیل و قال، شرح حالی ندارم. از هر جا که امکان یافتم فهمی را تحصیل کردم تا قلب خود را راست کنم.
در خرمشهر به دنیا آمدم. مدرسه و نوجوانی را در خرمشهر و آبادان و تهران گذراندم.
در دانشگاه، اقتصاد و حسابداری، فلسفه و ادب خواندم. مدتها در دروس حکمت و عرفان و تاریخ و ادب، سرگردان کلاسها و نیمکت ها بودم.
در تاریخ مدت ها شاگردی مکتب جامع مرحوم محیط طباطبایی و شیوه منتقدی مرحوم مینوی کردم. 9 سال فلسفه را با مکتب اتمیسم منطقی مرحوم جعفری و عرفان را با دمادم مستی و قلندری مرحوم همایی و نورد علامه طباطبایی در فضای وحی و صنایع ادبی فرزان و جهان‌نگری‌های نصر و حسابی و ... اندوختم.
مدّتها در الأزهر و دارالکتب مصر جوانی را با بازیِ پریدن از آتش لفظ ها و خاک نسخه‌ها تباه کردم و در آخر بی‌حاصلی خود را با علم قراءات شیخ کبیر محمود امین طنطاوی از یکنواختی نیل و غرور عربیّت نیل نجات دادم و گام در وادی کارون نهادم.
چون به ایران بازگشتم، از سرِ غرور و خدمت به فرهنگ و معنویات به تشویق استادان مطهّری، جعفری و مرتضی شبستری در مرکز تحقیقات و مدرّسی و محقّقی پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ملّی، خیره و حیران ماندم و چشم به دود شعله شومینه سیاست فرهنگی نابینا کردم تا یافتم باید پنجره این بناهای عاریتی را به سوی باغ فرهنگ ایران بگشایم، چشم خود را از عارضه‌ها پاک شویم و تفریح پر غرور مناقشه و جدال را از طبع کودکی خود بزدایم و از اینجا به این جای خود بنگرم تا عشق و فکر خود را در عشق و فکر تحصیل کنم.
از آن روز گرچه سال‌هایی می‌گذرد ولی به هر روی می‌پندارم چند ساعتی نیست که مشغول تحصیل شده‌ام تا درس صلح خاموش را بیاموزم. سه سال بر اشغال خرمشهر صبر کردم تا به ویرانه خانه و کاشانه‌ام خرمشهر نگاهی اندازم، چون در سال 1363 هیچ

نیافتم و هزاران کتاب و تحقیق بر دارفنا دیدم، درس باقی را از دارفنای حلّاج آموختم و بر این نعمتِ فقر شاکر ماندم. 5 سال تلاش کردم تا روزها با کار خاموش خرما، عزت صلح خاموش را در استغنا زنده نگهدارم، تا سال 1369 که چون دیگر نتوانستم پرده ترانه صلح خاموش را بنوازم و در صلح با خود و عالمیان صادق مانم، بی‌هیچ احساس فشاری، حبی یا بغضی به صرف دستیابی فرزندانم به امکان تحصیل دانش نو، دست آنها را گرفته، متوکل بر کشتی شکسته، بی‌ادعا، به دنیای نو علم و فرهنگ، هجرت شیرین کردیم و پابسته و لال زبان در گوشه‌ای از زمینهای آلمان پیاده شدیم، بی‌کفش دویدن بر این ارض اجاره را بر مالکیت آن تنگ کفش ترجیح دادم تا در کنار دانش آموزی فرزندانم، خود و همسرم صلح خاموش را در کوچه‌های جهان بیاموزیم. اینجا یافتم که هم آنجا و هم اینجا و همه‌جا جز غریبستان، جهان را نه شهری است که دعوی ملکی بود و نه شهری جهانی است که به پریشانی خاطری ارزد. بی‌آنکه خود را شیفته روم و چین بیابم، هر دم خود را مخاطب مولانا یافتم که:
جانا به‌غریبستان چندین به چه می‌مانی؟ باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی ...
تا چند چند؟ پریشانی؟ ... به ملک بی‌سنانِ سنایی افتادم.
پرسش: آیا از دست آوردهای چنین هجرتی خشنودید؟
پاسخ: در نهاد هر هجرت شیرینی، دست آوردها و خشنودی‌ها است، تلخی همره شکست است و افسردگی و غم نتیجه هجرت تلخ. سه پسرم به دوره دکتری فیزیک، بیوشیمی، انفورماتیک رسیده‌اند، و دخترم به آرشتکتوری دانشگاه. خود من روزها صنعت خرما را می‌ساختم و می‌آموختم، و شبها با فرهنگ شناسی، خستگی‌های تلاش مستقل بودن را از آز و کین التیام می‌بخشیدم.
پرسش: منظور شما از فرهنگ شناسی شبانه چیست؟
پاسخ: ببینید! کلام در خاموشی می رُوید، خاموشی در تاریکی نشستن نیست، در خود

نشستن است، فرصتی که ممکن است هر لحظه پدیدار شود، هر جا که به چنین لحظه‌ای رسیدم توانستم فکر کنم، بنویسم و بر نوشته دیگران بیندیشم، فقط بیندیشم تا فهم خود را درست کنم نه اینکه بخواهم با نفی و اثبات دیگر فکرها خود را کنار آنها بنشانم یا در برابر کسی خود را مدعی فکری بخوانم؛ روشی که هر کس می‌تواند در آستانه دالان صلح خاموش، به آن ره یابد و خستگی‌های تلاش را از خود بزداید تا باز مهیای قبول خستگی‌های دیگر شود، شیرینی رضا در پذیرایی مدام از رفت و آمد خستگی‌ها است.
پرسش: در این راه، محور فرهنگ شناسی شما حول چه موضوعاتی دور می‌زد؟
پاسخ: دو موضوع اساسی پیش روی من بود: «ایران شناسی» تا هویّت این جهانی خود را در میراث فرهنگی ایران بجویم و «مدینه شناسی»، تا هویت آن جهانی‌ام را در میراث اسلامی فرهنگ‌های جهان بخوانم.
برای من نهایَتِ هر یک، بدایتِ دیگری بود. هر دو راه به یک میقات رسیدند، نمی‌دانم کجا؟ نمی‌دانم چرا؟ چون هرگاه به چنین میقاتی رسیدم، هم خود را گم کردم و هم میقات را.
پرسش: از مدینه شناسی شروع کنیم، از این‌که از چه زمانی انگیزه چنین پژوهشی در شما پدیدار شد؟ به کجا رسیده‌ای و تا کجا خواهی رفت؟
پاسخ: در آبان ماه سال 1353 خورشیدی، برای اولین بار طرحی دادم تا پیش از آغاز سفر ایرانیان به مکه، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های تلویزیونی درباره «حج اسلام» برگزار شود که موافقت شد، در این خصوص دیدارهایی در عالم فرهنگ با مرحومان سید مرتضی شبستری و سید محمد بهشتی و مرتضی مطهّری و محمد تقی جعفری و سید غلامرضا سعیدی و دکتر نصر و دکتر زریاب خویی و احمد آرام داشتم، همه از طرح مسأله استقبال کردند، چند موضوع انتخاب شد؛ فلسفه حج، احکام حج، تاریخ و جغرافیای حجاز و راهنمایی پزشکی و مسائل زیستی و اخلاقی.
هر چه پرس و جو کردم که فردی را بیابم تا درباره «تاریخ آثار حجاز» با او

مصاحبه‌ای داشته باشم، نیافتم.
مجموعه کاملی از تمامیِ کتابها و یا رساله‌هایی که در ایران از سال 1320 درباره حج چاپ شده بود، جمع آوری کردم، در این 90 جزوه و کتاب، هر چه دیده بودم به استثنای سفرنامه آل احمد، تابنده گنابادی، خلیلی عراقی، دهقان سالور، مجابی، هدایتی و هدایت، ما بقی درباره فلسفه و اسرار، آداب و بیشتر احکام یا مناسکِ حج بود و این امر نشان می‌دهد که از آغاز صنعت چاپ در ایران هیچ رساله یا کتابی مستقل درباره آثار حجاز وجود نداشت تا اینکه مرحوم مطهّری از دکتر محمدی پرسیده بود و او نام آقای ابوالقاسم پاینده را برده بود. باشادروان پاینده ملاقات کردم به من گفت: پژوهشی نداشته‌ام ولی از روی نوشته‌های محمد حسین هیکل در «زندگانی محمد» و فیلیپ حِتّی در «تاریخ عرب» و کلوپ پاشا در ... مطالبی را جمع آوری کرده، اینجا و آنجا گفته‌ام.
ولی برای مصاحبه سوادی ندارم. می‌گویند: محقّقی بنام صدر الدین محلاتی در شیراز کتابی بنام «مناسک حج» در مذاهب پنجگانه نوشته که به حمایت مالی وزارت امور خارجه چاپ شده است. از او بپرس.
با ایشان ملاقات کردم، بسیار خوش مشرب بود ولی قدرت شنوایی را از دست داده بود. به من گفت: پاینده اشتباه کرده، من فقط دو کتاب یکی درباره اسرار حج و دوّمی مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام نوشته‌ام و از آثار حجاز خبری ندارم. با آقای ابوالقاسم سحاب که شنیده‌ام در این خصوص کاری در دست دارند، ملاقات کن. وقت گرفته خدمت رسیدم، گفت من در سال 1318 یک جزوه از عامر بیک و خلیل صبری درباره اسرار و مناسک حج ترجمه کردم و یک رساله هم از مرحوم هبةالدین شهرستانی، ولی مدتی است می‌خواهم در یک مجموعه مصوّر این دو کار را تجدید چاپ کنم، بهتر است خدمت آقا میرزا خلیل کمره‌ای برسی و از ایشان که رساله‌ای هم درباره اسرار حج نوشته‌اند سؤال کنی. وقتی از خدمتش مرخص شدم بر غریبی پیامبر صلی الله علیه و آله در ایران گریستم ...! چگونه است که این همه کتاب درباره آثار مصریان، ایرانیان، اروپاییان، یونانیان، بابلیان، ایلامیان و ... نوشته شده، اما با آنکه سالانه ده‌ها هزار ایرانی به حج می‌روند، شوری در جستجوی سیره او نیست تا محقّقان، ما را به قلب

وادی‌ها کشانند؟!
اظهار تأسف خود را به استحضار میرزا خلیل رساندم، گفتند: من در مؤتمرهای سوریه و مکه، احساس کردم که در این خصوص کاری نکرده‌ایم، لذا به بررسی چنین موضوعی علاقه‌مند شدم ولی مجال از جماعت نیافته‌ام تا منابع را جمع آورم، با آقای راشد در دانشکده دیداری کن؛ زیرا شنیده‌ام که ایشان چند دانشجو را به انجام چنین پژوهشی موظف کرده‌اند. بدون وقت قبلی خدمت رسیدم و نیاز را به عرض رساندم، فرمود: ترغیب کردم ولی رغبتی نشان ندادند. حقیقت آن است که مردم ما قرن‌هاست که از مدینه حجاز بریده‌اند و به عراقِ عرب روی آورده‌اند! قرن‌هاست که آمال ما رسیدن به بغداد خلیفه و سلطان اصفهان و ری شد، نه رسیدن به مدینه او ... مدینه را هم در سایه حاجی شدن دیده‌اند و نه به قصد مدنی شدن! گریست و گریست، گریستم و گریستم ...
اینجا بود که چون دهان غربت خود را بستم، غربتِ مدینه دهان گشود، جانم را همچون جامه‌ای پوسیده در صحرایی نهاد و بر آن آتش انداخت، نمی‌دانم این من بودم که می‌سوختم یا جامه‌های زمانه من؟ این من بودم که دود می‌شدم یا جامه من؟
نمی‌دانم ...
چند ماهی نگذشته بود که در بیابان های حجاز ایستادم، نه خود بودم، و نه جامه، به بادی می‌ماندم که بی‌آنکه جایی را بشناسم، می‌تاختم. بی‌آنکه بدانم به کجا باید بروم. به خاکی می‌ماندم که پراکنده می‌شدم.
پرسش: کار را از کجا و چگونه آغاز کردید؟
پاسخ: پس از 9 ماه تحقیق در منابع سیره، کار آکادمیک را در مدینه و از خانه ابو ایوب انصاری آغاز کردم. در یکی از روزهای پر ازدحام، بیش از شش ساعت خیابان باریک شرقی مسجد را گشتم و نتوانستم اثر چنین خانه‌ای را بیابم. هیچ کس به پرسش هایم پاسخی نمی‌داد، تا اینکه خسته و آزرده از این همه غفلتِ مدنی‌ها به دیوار مسجد تکیه دادم و گریان گفتم: من می‌دانم، همین جا باید باشد، میان همین دکان‌ها، با همین مردمی که می‌بینم. حیران میان ازدحام مردم، این سوی و آن سوی می‌دویدم و می‌گفتم: همین

جا بودی، همین جا بودی که خانه‌ات را ساختی، همین جا میهمان ابوایوّب بودی، همین جا ...!
بی‌اختیار به سوی دکان پارچه فروشی رفتم و یقه صاحب دکان را گرفتم و گریان فریاد زدم: کجاست؟ بگو کجاست؟!
به آرامی گفت: چی کجاست. خانه او، ابوایّوب، همین جا بود، نترس بگو.
از ترس صدایش در نمی‌آمد، گفت: یقه‌ام را رها کن.
بی‌توجه به مردمی که دور ما را گرفته بودند و مرا دیوانه می‌خواندند، دست خود را بالا برد و گفت: همین بالا بود. او را بوسیدم و شتابان از پله ویرانه‌ای بالا رفتم. بقایای محراب بنای عثمانی را دیدم که در محلّ طبقه دوم بنا نهاده بودند. دقیقاً همان جایی که مهمان بود، سر بر چوب‌های بنای مخروبه نهادم و های های گریستم، برگشتم و تمام دکانش را نگریستم. زیر سمت بالای درِ کرکره‌ای دکانش گوشه‌ای از کتیبه‌ای را دیدم، با عصبانیت فریاد زدم در دکانت را بکن، چرا تاریخ را محو کرده‌ای؟! گفت: فریاد نزن، صد دلار بده. بیشتر دادم، شتابان پله نهادیم و آن را کندم و عکسی از آن گرفتم. نه هیچ کسی را جز او می‌دیدم و نه هیچ کس جرأت داشت پیش آید و مانع این عاشقِ جانبازِ تحقیق شود، هیچ کس ... این آخرین عکسی است که از موقعیت خانه ابو ایوب باقی ماند و در توسعه نوین مسجد، هیچ اثری از این خانه روشنِ تاریخ باقی نماند و در توسعه تاریکِ تاریخ محو شد.
پرسش: پژوهش میدانی شما چگونه و بر اساس چه اصولی استوار بوده است؟
پاسخ: با دید جغرافیایی، منابع سیره را بررسی می‌کردم، موقعیت‌ها را می‌سنجیدم تا به‌تقدم و تأخّر جغرافیایی وقایع پی‌ببرم، سپس مدارک تاریخی هر واقعه‌ای را ذیل همان موقعیت‌ها گردآورده، به‌وقایع کوچک‌تر تجزیه می‌کردم وآنگاه به‌یک تصویر کوچکی در ساختار مدینه و مناطق آن می‌رسیدم، آن تصویر محققانه را با خود به محل امروزی مدینه می‌کشاندم، تا درستی یا نادرستی چنین تصویری را نقدکنم. هم‌با موقعیت‌شناسی، اسناد تاریخی را نقد می‌کردم و هم با اسناد تاریخی، موقعیتی را که مورخان قدیم آن را

شرح داده‌اند، آنگاه نتیجه این نقدها را با آنچه که‌خود دیده‌بودم می‌سنجیدم تا به صحیح‌ترین تصویر ممکن از مدینه او نایل آیم.
بر این اساس توانستم بدون آنکه طرح پژوهشیِ خود را شرح کنم، برای اولین بار نشان دهم که جغرافیای وقایع، مهم‌ترین اصل در نقد اسناد تاریخیِ بجای مانده از سیره پیامبر است؛ زیرا متأسفانه محققان و مورّخان قدیم در طبقه‌بندی اسناد هیچ رعایت زمان و مکان را نداشته، ما را زیر برف انباری از مدارک انداختند و رفتند، معلوم نیست اصل واقعه چرا رخ داد و کی و با چه جریان هایی ادامه یافت؟ و به چه نتیجه‌ای رسید؟ در طول این ربع قرن، جز بارور کردن این نوع از روش پژوهش، کار دیگری نکرده‌ام.
پرسش: با این روش به چه نتایج مهمی رسیدید و آیا چند مورد را شرح می‌دهید؟
پاسخ: حقیقت آن است که همه مورّخان بزرگ ایران و عرب گرفتار نوعی کپی کردن از روی دست یکدیگر بودند، چه مسعودی و یعقوبی و چه ابن اثیر و ابن خلدون ... در میان سیره نگاران هم همین نقیصه بزرگ دیده می‌شود، به خصوص که وقتی می‌بینیم رابطه تاریخ نگاری و سیره نویسی با قرآن کاملاً گسسته است. قرآن از پیامبر تصویری ارائه داده که نمی‌توان آن را در متون تاریخی یافت. به هر حال باید در تعریف‌ها و اوصاف، همه منابع شناخت مدینه او به یک وحدتی برسند تا مرز میان وصف تاریخی و اوصاف قرآنی بر داشته شود. متأسفانه شیوه یونانی رایج در تاریخ نگاری مسلمانان، ما را از شناخت مدینه او دور ساخت. برای مثال:
واقعه هجرت و واقعه بدر که مورّخان آن را مطابق اخبار و شایعات طرف مقابل؛ یعنی قریش تدوین کردند، اساس را به روش یونانی بر تصمیم‌گیری سران نشسته بر هرم جامعه اشرافی نهادند و دیگر وقایع را در سایه آن به خورد ما دادند. آنها با این روش از محمّد یک مدّعی قدرت گروهی خاص نشان دادند که در آستانه رواج تاریخ‌نگاری نه با میراث رومی امویان و مذاق ساسانی امپراتوری عباسی سازگار بود و نه با مدینه ساده پیامبری که لطف حق بود.

ص: 23
پرسش: چطور شد که نام «مدینه شناسی» را برگزیدید؟
پاسخ: مستشرقان و محقّقان قرن ما، تحت تأثیر طبقه بندی علوم ... و فهرست دیویی کتب، تاریخ زندگانی پیامبر را جزئی از تاریخ اسلام و تاریخ اسلام را بخشی از مطالعات اسلام‌شناسی در نظر آوردند. از این مسیر گر چه می‌توان به یک زبان مشترک جهان دانشگاهی رسید ولی احساس می‌کردم که کانون واقعی مطالعات خود را نمی‌توانم در چنین طبقات فرهنگی فرنگ جای دهم؛ زیرا مبنای این پژوهش، نه معرفت دینی بود که خود را در اسلام‌شناسی بیابم و نه تاریخ قومی که از قوم شناسی عربی، یا ایرانی سر درآورم.
مدینه را فرهنگستانی یافته بودم به پهنای همه ادیان، فرهنگ‌ها و تلاش‌های بی‌پایان معنوی بشر، مرکز آن را مسجدی دیده بودم که نقطه وحدت انسان و خدا و طبیعت است. شهری گرچه با 23 سال قدمت ولی نهایتی برای امتداد راهی که او در 13 سال با مهاجران و 10 سال با انصار طی کرد، نمی‌یافتم. کانونی که در نهایت همه اجزا و وقایع 23 سال نبوت را در خود وحدت بخشد تا خود را در رحمت الهی به جهانیان آشکار سازد، مدینه سراجاً منیراً، شهرستان جانهاست. به ظاهر در پی کوچه‌های آن بودم، کوه‌ها و بیابان‌ها و وادی‌های آن را جستجو می‌کردم، در باطن او را می‌جستم تا لحظه‌ای به سایه‌اش، با جای پایش، نگاهش، خود را از این غوغای حیات بشویم، آه، آه، اگر گمان کنید خواستم مدینه‌اش را بشناسانم، مدینه‌اش شناساننده تمدّن‌ها و فرهنگ‌های بشری است. در پی خرابه‌ها و نخلستان‌ها نبودم، سرانگشت اشاره او را دیده بودم که مسیر وحدت و آزادگی و آبادانی جهان را نشان می‌داد. مدینه‌اش خاکی نبود که راه خاک او را طی کنم. مدینه جانان بود تا در کنار دروازه‌اش، بار تن را زمین نهم.
پرسش: چه موانع و مشکلاتی سر راه شما وجود داشت؟ و چگونه بر آن‌ها فائق آمدید؟
پاسخ: به هر حال، حضور من در سرزمین حجاز، این بار را بر دوش من نهاده بود که یک ایرانی در یک کشور خارجی از این سوی و آن سوی می‌رود تا از ساختمان‌هایی،

خیابان‌هایی و زمینهایی عکس بگیرد. نام و نشانی‌ها را می‌پرسد، یادداشت می‌کند و با نقشه‌هایی که در دست دارد تطبیق می‌کند. شمال و جنوب را می‌پرسد. تمام صحنه، برای من خارجی در آن کشور سؤال برانگیز بود. کافی بود، فردی عامی با ما درگیر شود یا مأموری دولتی مرا با آن شکل و شمایل ببیند! ... در انجام این پژوهش، جز انگیزه شخصی و امکانات شخصی هیچ کس و هیچ دولتی یا دولتمندی، مؤسسه‌ای فرهنگی و سیاسی یا دینی حامی و معرف من نبود، تنها و در این تنهایی امروز، شمع اصحاب آن روزگاران را می‌جستم. هرگز در بیابان‌های خشک، در قراء دور دست، یا میان انبوه جمعیت، از هیچ کس و هیچ چیزی نهراسیدم. نیندیشیدم که اگر این ایرانی گرفتار آید به چه کس خبر دهم، و از کی مدد بگیرم، احساس می‌کردم که در ورای این تلاش‌ها هدفی را یافته‌ام، چون با آن انس داشتم. خطرهایی که ممکن بود پیش آید، به جان پذیرا بودم.
مکرر مانعم شدند، گره‌ها باز شد، دستگیر شدم و به محاکمه بردند، از هر اتهامی مبرّا شدم. مردم عوام گرفتارم کردند ولی پویاتر به کار ادامه دادم. پول‌ها از من مطالبه کردند، بیشتر دادم. مأموران وزارت اعلام، یا مراقبان امر به معروف مرا از ادامه این معروف، نهی کردند، به منکرات آنان اعتنایی نکردم. تنها جایی که می‌لرزیدم، هنگام انتقال فیلم‌های ظاهر نشده! به خارج و یا هنگام ورود به ایران بود، ولی هر بار چشم‌ها بسته می‌شد تا راه مدینه شناسی ادامه یابد. چون از هر حوزه قدرتی به دور بودم، به راحتی از شرّ قدرت‌های کور محلّی و مرزی کالا زده عبور می‌کردم. بیش از 25 سال تا امروز در این حالت بسر بردن؛ هرگز مرا وادار نکرد به دیپلماسی ایرانی یا عرب روی آورم تا از من حمایت کنند یا موجبات تحقیق را فراهم سازند، آن هم با این همه مشکلات ناشی از فهم مردمی، که با دهان پر از فرهنگ، سدّ فرهنگند! با هزاران مشکل از غیر، هیچ مشکلی صعب‌تر از نفس خود نیافتم ... بگذارید نمونه‌ای از این مشکل خانگی! را بازگو کنم:
سال‌های 1357 و 58 در خرمشهر بسر می‌بردم. مشغول تحقیق در تدوین نهایی مجلّد اول مدینه شناسی بودم که عراقی‌ها با گلوله‌های توپ، خرمشهر را مورد حمله قرار دادند. پس از هجوم راهی جز ترک خانه و دیار نداشتیم. به همراه همسر و سه پسر کوچکم و دختر بیست روزه‌ام، خانه و هر چیز با ارزشی که در آن بود را رها کردیم و

شبانه از شهری در آتش خارج شدیم. مدتی در بروجرد بسر بردیم تا اینکه قسمت‌های از شهر خرمشهر را عراقی‌ها گرفتند. همسرم مرا تشویق کرد تا به خرمشهر باز گردم و مقداری پول و اثاث و لباس برداشته، باز گردم. با زحمت فراوان به خرمشهر باز گشتم.
شهر را دود و آتش فرا گرفته و خالی از سکنه بود. نبرد توپخانه‌ها و خمپاره‌ها در غرب شهر ادامه داشت. خانه شخصی ما در منتهاالیه شرق شهر قرار داشت و با افتادن و خزیدن و دویدن، خود را به خانه‌ام رساندم. همه چیز موجود بود. به اتاق کودکانم رفتم امّا نتوانستم چیزی را انتخاب کنم. به کمدها نگریستم، پر از لباس بود. به اتاق کتابخانه‌ام رفتم، شش هزار جلد کتاب و صدها میکروفیلم و پرونده تحقیق داشتم. نگاهی به همه انداختم. قدرت تصمیم گیری نداشتم. به اتاق پذیرایی رفتم. به فرشها، ظرف‌ها و مجسمه‌های با ارزش نگاه کردم ... چه می‌توانستم بردارم و در ماشین کوچک خود جای دهم و بار کنم؟! کمی لباس بچه‌هایم را برداشتم و به کتابخانه بازگشتم و چمدانی را که در آن عکس‌ها و اسلایدها و تحقیقات «مدینه شناسی» و «آثار ایران در مصر» و «دین نامه‌های ایران» بود برداشتم و با هر چه ثروت بود خداحافظی همیشگی کردم. این سخت‌ترین انتخابی بود که بر سر ادامه تحقیق وجود داشت و در نهایت بر نفس خود فایق آمدم و نقوش مدینه را آوردم و ثروت خانه را رها کردم. پس از پنج روز نزد همسرم و کودکانم با دست خالی و شرمندگی باز گشتم! در حالی که هیچ چیز برای زندگی نداشتیم، جز مشتی اسلاید و یادداشتهای مدینه که حتی معادل ده کوپن 20 لیتری بنزین خریدار نداشت.
در اثر آزار مردم نسبت به مهاجران از جنگ، مجبور شدیم بروجرد را ترک کنیم و نزد خویشان به شیراز رویم. در سومین روز اقامت بود که وقتی خبر تصرف کامل خرمشهر توسط عراقی‌ها را شنیدم، از شدّت نگرانی به کنار مرقد حافظ رفتم و گفتم:
خدایا! شهر و خانه‌ای نیست. جز این چمدان مدینه هیچ نماند. به کجا روم با این بچه‌های خردسال؟! به کجا؟! تو را در کنار این مرد خدا می‌خوانم، تو دریاب. وقتی دیوان را گشودم چنین خواندم:
هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خداش در همه حال از بلا نگه دارد
دو سال در شیراز پنیر و کالباس و ادویه می‌فروختم تا توانستم آرام آرام نوشته های مدینه را تنظیم کنم. صبح‌ها کاسبی می‌کردم تا محتاج ادعای خود نباشم و شب‌هایی در کنار مرقد روزبهان یا ابو عبداللَّه خفیف، مدینه نبی را می‌گشتم تا آلام روزانه را تسکین بخشم. قبول این انتخاب سخت‌ترین تصمیمی بود که در آن لحظه حساس زندگی گرفتم و بر مشکل آن فایق آمدم.

پرسش: در طول دوران پژوهش چه آثار مهمی را از مدینه عصر پیامبر می‌شناختید که در تحوّلات یک قرن اخیر از میان رفته‌اند؟!
پاسخ: سال‌ها تحقیق کردم تا یافتم چه چیزهایی وجود داشته و در صده‌های بعد آثاری از آن حفظ شده است، ولی وقتی خواستم آنها را بیابم بیش از بیست سال طول کشید تا نشانی‌های قدیمی آنها را در مناطق و روستاها و شهرهای مهم حجاز جستجو کنم. بسیار متأسفم که می‌گویم: اهم آثار سیره پیامبر صلی الله علیه و آله محو و در اذهان محققان بزرگ به فراموشی سپرده شده است و کسی نیست که بخواهد تاریخ حیات پیامبر اسلام را با لمس موقعیت جغرافیایی وقایع حیاتش، به رشته تحریر در آورد. کاری که محمد حسین هیکل وزیر وقت مصر و احمد امین در «فجر اسلام» و رشید رضا در «الوحی المحمدی»، محمد احمد جادالمولی ... انجام دادند، بالنسبه به آنچه که می‌بایست انجام پذیرد چند ورق پراکنده بیش نیست و هیچ مزّیتی بر آنچه که حلبی و ابن کثیر و بیهقی و طبری و سهیلی و مجلسی و ابن قیم جوزی نوشتند ندارد ...
اینها همه به خود زحمت ندادند تا وقتی تاریخ را می نگارند، تصویری از شرق و جنوب و شمال مناطق حجاز را داشته باشند که بدانند چه می‌گویند و صرفاً از روی نوشته ابن اسحاق و واقدی کپی برداری نکنند.
حقیقت تلخ را باید قبول کرد که تا کنون زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته نشده است؛ تاریخی بر اساس قرآن و حدیث صحیح، نه به گمان عراقیان و شامیان و زعم قریشیانی که پس از مسلمانی گمان‌ها و برداشت‌های سر تا پا غلط خود را به مورّخان و محدّثان تزریق کردند و یا محققانی که تحت تأثیر سیاست‌های امیراتوری اموی و عباسی، خواستند به

ص: 26

جای پیامبر خدا، یک امپراتور را تعریف کنند تا زیر سایه آن زمامداران وقت خود را توجیه کنند و خوشایند سبک رایج تاریخ نگاری روز، لباس تن پیامبر را تعریف کردند، بی‌آنکه با وجودش و خدایش و قرآنش رابطه‌ای داشته باشند و یا اصلًا قادر به فهم آن باشند. گذر از این همه دالانهای غیر مدنی بر سر راه رسیدن به مدینه او، مهم‌ترین مشکل پژوهشی من بود. نمی‌خواستم مانند ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» روشهایی را در تاریخ نگاری بنگارم که هرگز موفق نشد آن را در نگارش «تاریخ العبر» خود بکار بندد.
پرسش: با این توضیحات، بخش دوم پرسش من این بود: چه آثاری را می‌شناختید که تا آخرین سفرهای پژوهشی، دیگر آن‌ها را نیافتید؟
پاسخ: در دوازده سفر پژوهشی و هزاران مکاتبه و مباحثه و مطالعه منابع روز در عرض ربع قرن و آنچه که حالا حافظه من اجازه می‌دهد تا سال 1999 در مدینه اثری از این آثار نیافتم:
خانه آل‌عمر بن خطاب، خانه ابی بکر، خانه عثمان بن عفان، خانه ابو ایّوب انصاری، خانه جعفربن محمد، خانه حسن‌بن زید، خانه سعدبن خیثمه، خانه کلثوم‌بن هدم، چاه اریس، مسجد بنی قریظه، مشربه امّ ابراهیم، مسجد بنی ظفر، کهف بنی حرام، مسجد فسح، مسجد ابیّ بن کعب، مسجد بنی خداره، مسجد واقم، مسجد القرصه، مسجد الشیخین، مسجد دار النابغه، مسجد بقیع الزبیر، مسجد بنی خُدره، مسجد السنح، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی خطمه، مسجد بنی‌امیّة الأوسی، مسجد عتبان بن مالک، مسجد مالک بن سنان، (در مناخه)، مسجد بلال بن رباح، مسجد بنی دینار (المغسله)، مسجد المصرع (در احد)، مسجد الفُسح، قبة الثنایا، مسجد النور، مسجد الخربه (لبنی عبید)، مسجد بنی‌زریق، مسجد بنی‌مازن‌بن النجار، مسجد راتج از بنی عبد الأشهل.
خانه خالدبن ولید، خانه امّ‌سلیم، خانه امّ‌حرام بنت ملحان. چاه اعواف، چاه انس‌بن مالک‌بن نضر، چاه انا در هنگام محاصره بنی‌قریظه، چاه اهاب، چاه البصّه، چاه بضاعه، چاه جاسوم (چاه ابن الهیثم بن التیهان)، چاه جمل، چاه حاء، چاه سقیا، چاه العهن، بقاع اهل بیت، ازواج و بنات الرسول، عباس و اصحاب رسول، فاطمه بنت اسد،

بیت الأحزان. بقاع احد را دگر ندیدم و در بین راه مکه و مدینه و مناطق شمالی و شرقی و غربی؛ مسجد معرس، مسجد شرف الروحاء، مسجد عرق الظبیه، مسجد المنصرف، مسجد الرویثه، مسجد ثنیّه رکوبه، الاثایة العرج، مسجد لحیّ جمل، مسجد السقیا، مسجد مدلجه تعهن، مسجد الرماده، مسجد الأبواء، مسجد البیضه، مسجد عقبه هرشی، مسجد غدیر خم، مسجد امّ معبد، مسجد ذفران، مسجد الصفراء، ثنّیه مبرک، مسجد العشیره، چاه‌های ینبع، مسجد الصبهاء، شمران، مسجد اطم الشیخین در راه احد و ... دیگر اثری پیدا نیست.
درمکه هم: بقاع معلاة را نمی بینیم. خانه رسول و همسرش خدیجه و زادگاه فرزندانش را ویران کردند. از بناهای تاریخ خانه ابوبکر و دارالندوه، بئر خارجه، غار مرسلات، بئر میمون، ذی طوی، مسجد بیعت در سوق الغنم، مسجد الإجابه، مسجد النحر و ... هم خبری نیست.
پرسش: اگر این‌ها بودند و شما آن‌ها را می‌یافتید، تغییری در شناخت شما از تاریخ مدینه به وجود می‌آورد؟
پاسخ: اگر بخواهیم مانند مورّخان و مستشرقان و استادان علوم اسلامی دانشگاه‌ها سخن بگوییم، نه! هیچ تغییری به وجود نمی‌آورد ولی اگر درک و فهم اسناد بجای مانده، به حضور ما در متن همان وقایع نیازمند است، پاسخ آری است و بگذارید مثالی بزنم: آنانی که در جنگ ظالمانه‌ای گرفتار آمدند و در برابر چشمانشان خانه‌ها را سوزاندند، بهتر با شرّ جنگ و خیرِ صلح آشنا هستند تا آقای دبیر کل.
پیامبر برای من یک مرده هزار ساله نیست که بخواهم مانند آکادمی‌ها و انستیتوها و دانشگاه‌ها، آن را در لابراتوارهای علمی تاریخ تحلیل کنم. او پیامبری است که با ماست.
هر صبح و شام او را می‌طلبیم و بر او درود می‌فرستیم و ما او را در برابر خود داریم. نه خدای ما بی‌اوست و نه او بی‌خدای ما که بخواهیم او را از روی نقوش اوراق مرده بغداد و ری و طبرستان و قاهره و شام و خراسان بخوانیم و بشناسانیم.
یک روز در جلسه مستشرقان آلمانی، در آکادمی علوم انسانی کلن گفتم: تا

موضوع تحقیق درباره سیره مشخص نشود، صحّت تحقیق مشخص نخواهد شد. اگر محمد یک پیامبر است، این روش تحقیق شرق شناسان درباره پیامبری پیامبر نیست، نوعی روش کار پژوهشی برای پول در آوردن است و نه رسیدن به واقعیت‌ها و اگر یک شخصیت تاریخی بنام محمد مد نظر شماست، پس چرا می‌خواهید کسی را تحقیق کنید که از همان نخست علیه تصوّرات شماست؟ موضوع شما، برای او و یافتگان معرفت او موضوعیت ندارد. مشکل اساسی شرق شناسی نیست، انتخاب شیوه‌هایی است که ما را به حقایق تاریخی نزدیک نمی‌کند. حقایقی نه آنطور که مؤمنان می‌خواهند، آنطور که صادقانه محقّقان را قانع سازد.
پرسش: پس شما روش‌های تحقیقی رایج در دانشگاه‌های غرب را برای اسلام شناسی مناسب نمی‌دانید، همینطور است؟
پاسخ: شاید برای اسلام شناسی مناسب باشد؛ زیرا این رشته بی‌محتوی را غربیان به وجود آوردند، ولی برای مدینه شناسی هرگز؛ چرا که ما به مدینه او می‌رویم تا آنچه آنجا بوده به معرفت ما درآید و نه اینکه مدینه‌ای را که ما می‌خواهیم بنانهیم تا داستان تاریخی شهروندانش را بنگاریم! البته معتقد نیستم که باید روش‌های تحقیقی رایج در دنیای امروز را مانند روش‌های تحقیقی قدمای مسلمان کناری نهیم. هر دو به یک حد نارسا و ناقص است ولی معتقدم هیچ دستاوردی در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها بد نیستند. آنچه مهم است این است که چگونه خود را در متن این یا آن و یا هر دو، جای دهیم تا به مدینه او رسیم؟ این مشکل‌ترین مرحله‌ای است که هر مدینه شناسی در زندگی با مدینه او، با او و یاران او روبروست. من چون خواسته‌ام با مدینه زندگی کنم، خود تلاش کردم تا هم با آگاهی از روش‌های تحقیقاتی قدیم و جدید، به اصلاح روشها نائل آیم و هم منابع تاریخی را مورد نقد و بررسی قرار دهم تا بتوانیم در شهر او نشانه‌های واقعی را بیابیم.
ما برای رسیدن به شناخت‌های واقعی‌تر، جز صدق، هیچ راهی و جز واقعیت هیچ تعهّدی به نوگرایان جهانی و یا سنت گزاران عالم اسلامی، نداریم.

پرسش: با این تجاربِ پژوهشیِ ربع قرنی، تا کنون درباره مدینه شناسی چه نوشته‌اید؟ کدام آن‌ها چاپ شده است و چه چیزی در دست چاپ دارید؟ یعنی کمی هم درباره موضوعات و محتوای کتاب صحبت کنیم.
پاسخ: خاضعانه تأکید می‌کنم، مدینه شناسی یک شوق و عشق پژوهشیِ شخصی است درباره آنچه که می‌خواستم صادقانه درباره آن بدانم، نه یک کار گروهی و یا آنچه که می‌بایست صورت بگیرد، لذا توجه می‌دهم در همین حد با آن تماس بگیریم. هیچ طرح جامعی در ذهن من نبود. تا آنجا که امکاناتم اجازه می‌داد پیش رفتم. هرجا نتوانستم، ایستادم و تضرّع کردم ولی از یأس ننالیدم. هیچ عجله‌ای نداشتم تا کاری را نشان دهم؛ زیرا این تحقیق را برای زندگی خودم نمی‌خواستم. خودم را برای این تحقیق می‌دیدم، لذا محتوای هر مجلد دقیقاً مشتمل بر موضوعاتی است که نقد نیست، حال است. دیروز و امروز نیست، حال است.
در این حال بودم که هم صادقانه در خشکی آن سوختم و هم در دریای آن غرق شده بودم.
در مجلد اول: سیّاحی را می‌بینید که تلاش کرده آنچه را در مدینه 1354 تا مرداد 1357 شمسی دیده و صف کند؛ مسجدها، خانه‌ها، چاه‌ها، قبرها.
ولی در مجلد دوم: موضوع غزوات را مورد بررسی قرار داده و از راه تطبیق منابع با موقعیت‌های جغرافیایی بدر، احد، خندق، خیبر، پی‌بردم که غزا، دفاعی اجتناب ناپذیر برای صلح بوده و پی‌بردم که چگونه قریشیان جنگجو و یهودیان پول پرست حجاز، آن زمان نتوانستند مهر اسلام را به شمشیر اسلام و عدل اسلام را به ثروت اسلام! بدل سازند.
در مجلّد سوم: به عنوان اوّلین ایرانی مسلمانی که بر اساس مستندات تاریخی این مسیر را طی کرد، راهیِ درک و فهم مسیر هجرت شدم، آنقدر بر وجب به وجب این راه بزرگ تاریخ چرخیدم و منابع و مصادر تاریخی را خواندم تا یافتم هجرت او هرگز نتیجه هراس از قتل و عدم تحمل رنجهایی نبود که قریشیان بر ضدّ او اعمال می‌کردند و خروج او و راهی که طی کرد هرگز پنهانی نبود، و غار ثور، هرگز مخفی‌گاه او نبود، عبادتگاه او بود. هجرت او برای جهانی کردن دعوت اسلام بود؛ کاری که جز با گذشت از مال و

زندگی و ترک تعلّقات وطن (مکه) میسّر نمی‌شد.
در مجلّد چهارم: در مسیر بازگشت پیامبر به مکه، رفت و آمدها کردم تا یافتم که هرگز پیامبر در پی فتح شهر و تصرف خاکی نبود، مهر اسلام قلب‌ها را فتح کرد و فتح یک رحمت بود تا قلب‌ها از کوری خود به روشنای خدا افتد و نه یک پیروزی نظامی که قلب‌ها را به اطاعت کور می‌کشاند.
در مجلد پنجم، فرهنگ جغرافیایی سیره پیامبر را جمع آوری کرده‌ام تا محققان را در ادامه پژوهشهای مدینه شناسی یاری دهد.
اینها کارهایی است که پژوهش آن به اتمام رسیده ولی امکان چاپ فراهم نیست.
اما چیزی که جامع همه این مجلدات است، مجلّد ششم است که هنوز دست بکار نشده‌ام؛ زیرا نیازمند کار و اصلاح دل است تا دستم بتواند قلم صدق را نگه دارد، اگر عمری باشد و توفیق قلبی که قلمی را نگه دارد، تلاش خواهم کرد در مجلّد ششم زندگانی پیامبر را به زبان بسیار ساده و تنها بر اساس قرآن و کلام خودش بنگارم؛ شیوه‌ای که سال‌های قبل بر خارهای مغیلانِ تشویق و تهدید گام نهادیم تا مسیرش را بکنیم، شاید به قرنی بعد ما آبی رسد.
پرسش: در تحقیق چنین تألیفی، چه احساسی دارید؟ آیا فکر می‌کنید خدمتی به فرهنگ ایران اسلامی کرده‌اید و یا خدمتی به فرهنگ جهانی اسلام؟
پاسخ: در طی راه پژوهش، هرگز احساس نکرده‌ام که می‌خواهم به کشوری خدمت کنم و یا با نشر کتاب مدعی یک خدمت فرهنگی باشم، عاشقی بودم که مست حضور در بوستانی شدم، مست حضور، نظر به میوه‌هایی نمی‌کند که ممکن است از این بوستان نفعی به این یا آن رساند.
چون فارغ از احساس خدمت و نفعی بودم، هرگز احساس نکردم که در این راه به کمک کس یا مؤسسه و دولتی نیازمندم. نیاز من در شادی من به اینکه چنین توفیقی برای من حاصل شده، مستحیل بود. نمی‌دانم مرز این بی‌نیازی با شادی ناشی از احساس توفیق کجاست؟ همین قدر می‌دانم که تمام توجه من به شناخت و اصلاح راهی بودم که آن را طی می‌کردم، آیا نتیجه چنین توجّهی می‌تواند کاری شایسته

تلقّی شود؟ ادعای گزافی است که از گمان آن می‌هراسم.
پرسش: در پایان این گفتگو، چه الگوهایی را برای پژوهش در تاریخ حرمین شریفین به محققان و دانش پژوهان پیشنهاد می‌دهید؟
پاسخ: من صالح نیستم که به دیگران راه و روشی را نشان دهم، همین قدر می‌توانم بگویم راهی که من به تجربه انتخاب کردم چه بود. نخست در بیان تاریخ مکه و مدینه، هیچ جهت مذهبی خاصی را ترویج نکردم، نگذاشتم آرمان سیاسی کشوری سایه بر بیان تاریخ سرزمینی بیندازد که محل ظهور اسلام بود. از دل کین به تاریخ را زدودم، با ایمان به رحمت بر آتش تبعیض به اقوام و تعصب به ادیان، آب مهر پاشیدم، نخواستم آرا و اسناد پیشینیان را در قالبی که خود آن را می‌خواستم جای دهم و یا اگر آن را نمی‌پسندیدم، کناری نهم. از امروز به گذشته‌ها افتادم تا بیان امروزی آن را بیابم و در نهایت احساس می‌کردم مدینه شناسی پیش از آنکه کتابی در دست این و آن شود، مدرسه‌ای است که در آن الفبای مدینه شناسی را می‌آموزم.

مقدّمه مؤلّف

مقدّمه مؤلّف

مدینه‌شناسی یا علم‌المدینه، شناخت بافت اصلی شهری است که محمّد صلی الله علیه و آله در آن می‌زیست. بنابراین، مدینه‌شناسی از آثار محسوسی سخن می‌گوید که در مستندات سیرت محمّد صلی الله علیه و آله از آن یاد شده است و می‌کوشد تا سیره محمّد صلی الله علیه و آله را در بافت اصلی شهر مدینه بشناساند و آن بافت قدیمی را با تطوّرات تاریخی تطبیق دهد؛ تا موقعیّت امروزی آن را معیّن سازد.
به این اعتبار، می‌توانیم به تفاوت و مرز پژوهشی میان مدینه‌شناسی و علم‌السّیره (السّیرة النّبویّه) راه یابیم؛ زیرا موضوع مدینه‌شناسی، «شناخت آثار نبوی در سیرت پیامبری» و یا به عکس، «شناخت سیرت نبوی در آثار نبوی» است؛ در حالی که موضوع سیره‌نویسی، عام بوده و همه ابعاد زندگی پیامبر؛ از رسالت تا رحلت را می‌شناساند و مستندات حقیقی-تاریخیِ هیچ یک از آن ابعاد را کاملًا ارائه نمی‌کند.
لذا با توجّه به این‌که در اسلام‌شناسی، تجزیه و ترکیب همه مباحث؛ از جمله:
سیرت پیامبر، قرآن، تاریخ در قلمرو عرفان، کلام و فلسفه مدّنظر قرار می‌گیرد- تا عقیده نهایی اسلام را درباره انسان و جهان بشناساند- می‌توان به موقعیّت و اهمّیت مدینه‌شناسی در اسلام‌شناسی پی برد.
در واقع مدینه‌شناسی، اگر چه آرمانی را نمی‌جوید و قصد ارائه تفسیر نهایی حیات معنوی را ندارد، ولی این امکان را به اسلام‌شناسان آرمانی می‌دهد که آنان نیز بهتر بتوانند به زمین و بشری که با عالم معنا در ارتباط بوده است، بنگرند.
به عبارت دیگر، مدینه‌شناسی، زنده‌نگهداشتن آثار زندگیِ بشرگونه پیامبر را

می‌جوید؛ ولی اسلام‌شناسی، زنده نگهداشتن زندگی پیامبرانه بشری به نام محمّد صلی الله علیه و آله است.
لهذا مدینه‌شناسی، منطقی چون شیوه تعقّلی در شناخت زندگی بشرگونه محمّد صلی الله علیه و آله است و بر جنبه أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ (1) تأکید می‌کند و نبایست چنین پنداشت که آن، علمی است که با حبّ و ایمان آمیخته است.
متن مباحث مدینه‌شناسی، بدون عشق به مدینه و حبّ نبی، بر نقد تاریخی مبتنی است؛ ولی طرح آن، نتیجه ایمانی است که عقل را به کنجکاوی واداشته است تا برای رسیدن به آن معنویت، انگیزه‌های مذهبی- روحی در آن تصرّفاتی ننماید.
در این معرفت، انسان با لمس محیط و آثار زندگی محمّد صلی الله علیه و آله، قرون متمادی را می‌شکافد تا خود را در همان موقعیّت مکانیِ حیات پیامبر بنگرد. طبیعی است که چنین حضوری، میان فرد و محمّد صلَی الله علیه و آله ارتباط مستقیم‌تری برقرار می‌کند و همین اتّصال در ذهنیّت است که باعث می‌شود فرد، بی‌آن‌که به معرفت عقیده نظری داشته باشد، خود را ذوب و مجذوب وجود معنوی او بیابد. لذا اگر چه آغاز مدینه‌شناسی ایمان نیست؛ ولی ختم آن به حضور محمّد صلی الله علیه و آله و اشراق عالم معنی است.
این نوع «آثارشناسی» هیچگونه مطابقتی با شیوه‌های آثارشناسی رومیان، ایرانیان، مصریان و ... ندارد. آثار در مدینه‌شناسی، انسان را خیره بناها و بقایای هنری اماکن نمی‌کند؛ بل خیره حضور در محضر معنوی شهری می‌کند که زمانی مبدأ تحوّلات روحی و عرفانی بزرگی در تاریخ بشریّت گردید، که تاکنون دوام دارد.
در اینجا رابطه‌ای میان آثار و هنرشناسی از یکسو و اسلام‌شناسی در مدینه‌شناسی، ادراک و احساس می‌شود.
هنرشناسی؛ اعم از معماری و موقعیّت‌شناسیِ آثار، ضرورتِ مدینه‌شناسی است؛ ولی در وصف و تعریف آثار متوقّف نمی‌ماند. مدینه‌شناس سعی دارد تا آن را با رگه‌های منطقی- کلّی اسلام‌شناسی تلفیق و معنا و مفهوم تاریخیِ آن را بیان کند.
در عوض، چون مدینه‌شناسی از مذهب خاصی شکل و رنگ نمی‌پذیرد و همه

1- کلّ آیه از این قرار است: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِفَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. کهف: 110

مذاهب اسلامی را در بر می‌گیرد، مدینه‌شناس در ترسیم کلّی حیات پیامبر به اسلام‌شناس کمک می‌کند تا آن جامعیّت و کلیّت لازم را در ارائه اندیشه‌های اسلامی در نظر بگیرد.
در اینجا زاهد و عارف، فیلسوف و متکلّم و مورّخ، حنبلی و حنفی و شافعی و مالکی و امامی، برای مدینه‌شناس یکی است. مهم، کوشش در وحدت‌بخشیدن به اجزای کلیّتی است که از مشترکات مذاهب نشأت می‌گیرد تا هماهنگی نقوش تاریخی مدینه را ترسیم کند. شناساندن شهر نبی، به مددِ این مشترکات، مانند ورود به مرکز شهر از کوچه‌های متعدّد آن است که به هر حال به مرکز شهر یا مسجد و روضه- که نقطه مرکزی کانون معنوی مدینه است- ختم و منتهی می‌شود.
این تلاش به مدینه‌شناس امکان می‌بخشد تا دست اسلام‌شناس را گرفته در شهر پیامبر گردشش دهد و او را وامی‌دارد که در اسلام‌شناسی، اندیشه‌های دخیل و الفاظ و معانی متغیّر و عاریتی را که در طول تاریخ از تمدّن‌ها و فرهنگ‌ها، شرایط اجتماعی- سیاسی و مذاهب مختلف بشری بر معرفت اسلامی برف انبار شده است، رها سازد و به همان سادگی، شهر پیامبر اسلام را برابر خود نهد و فرایند چنین برنهادی را دریابد.
البتّه اسلام‌شناس، دست چنین سیّاحی را در شهر محمّد صلی الله علیه و آله رها نمی‌سازد. او را وامی‌دارد که در پسِ سادگیِ شهر، تفکّرات والا و اصول اخلاقی و معنوی ژرف و جهانی را نشان دهد و آن حقیقت را بر آن شهر بتاباند که شهر نبی، بدون ایمانِ او، شهری از همه شهرهای تاریخ است و به ایمان او، بنیادش سدّ دنیا است.
بر این منوال، اگر مدینه شناسی را علمی جدید و رشته‌ای مستقل از دیگر علوم اسلامی بخوانم، سخنی بدور از احتیاط و تأمّل نگفته‌ام.
اطلاق علم بر مدینه‌شناسی و آن را یکی از علوم اسلامی تلقّی کردن، شاید برای کسانی که با تعریف علم اصطلاحی در تمدّن و روند فرهنگی غرب انس دارند، ثقیل و سخت باشد؛ ولی مسلّم است برای افرادی که با ادراکات حکمای شرقی و روند حکمت و معرفت دیار ما آشنا هستند، جای تعجّب و تأمّل نخواهد بود و به همان سان که علم رجال، علم حدیث، علم کلام و ... را به تفکیک مورد تعریف قرار داده‌اند، می‌توانند چنین اطلاقی را بر تعریفی که ما از مدینه‌شناسی ارائه کرده‌ایم، پذیرا شوند.

منابع
منابع چنین علمی را می‌توان به دو گروه مشخّص تقسیم کرد: نخست، منابع اصلی یا مستقیم. دوم، منابع عمومی یا جنبی.
منابع نخست، عبارت‌اند از: مستنداتی که در آثار مربوط به «السیرة النّبویّه» (سیرت پیامبر) تدوین شده و در مجموعه‌های مفصّل به عنوانِ «السّیرة النّبویّه» شهرت یافته است؛ مانند آثارِ ابن‌هشام، ابن‌کثیر، ابن‌سیّد النّاس، حلبی و ...
دوّم، مستنداتی که در آثار نخستین جغرافیای جزیره عربی و معجم‌های جغرافیایی که به متون جغرافیای عربی، ایرانی یا اسلامی شهرت دارند.
سوم، مستنداتی که در سفرنامه‌ها شهر مدینه را مورد توصیف قرار داده‌اند.
چهارم، مستنداتی که به طور مستقل تحت عنوان: آثار مدینه، اخبار مدینه و مشابه آن، که در باره آثار، بقاع و اماکن شهر مدینه تألیف شده است.
پنجم، آثاری که درباره تاریخ مدینه از سده‌های قبل از هجرت تا سده‌های عبّاسی به نظم و نثر در آمده است.
و به همین سان، مدارک و اسنادی که به صورت پرونده‌های اداری؛ از وقفنامه‌ها، مکاتبات و نقشه‌های تقریبی و مهندسی در سازمان‌های دولتی و کتابخانه‌های کشور عربستان سعودی نگهداری می‌شود و ... نیز مجموعه‌های هنری در کلکسیون‌های خصوصی ...
منابع عمومی طبیعتاً بر خلاف منابع مستقیم، از تنوّع و تعدّد بیشتری برخوردار است؛ مانند کتاب‌های: انساب، معاجم و قاموس‌های لغت، مجامع حدیث، تفاسیری که بر منابع حدیث در مذاهب اسلامی نگاشته شده است، تفاسیر قرآن، تراجم و رجال و بالأخره متون مهم تاریخی ...
بدیهی است که قدمت یا اصالت آثار مذکور در اخذ منابع لازم مدینه‌شناسی، درخور دقّت است و زمان‌بندی مستندات استخراج شده از دو گروه یاد شده، برای مدینه‌شناس نهایت اهمیّت را دارد و نمی‌تواند اسناد مورد استناد یا به اعتبار قدمت و یا به اعتبار صحت، سندیت نداشته باشد.
دیرینه
از سده‌های نخستِ اسلام، مدینه همواره به صورت مبحثی مستقل مورد توجه محقّقان قرار گرفت و بنا به همین توجه و ضرورت مطالعات اسلامی بود که تألیفات و پژوهش‌های مستندی به رشته تحریر در آمد. در این پژوهش‌ها،

مطالعات و مشاهدات مؤلّفان، سیر تکاملی پیدا کرد و ما تألیفی را نمی‌بینیم که از آرا و اسناد متقدّمان خود یاد نکرده باشد.
تطوّر این سیر، از اواخر سده دوم هجرت رو به تکامل نهاد و همیشه سعی می‌شده تا ضمن توصیف موقعیّت زمانی، آن را با دیرینه تاریخی و آرا و اسناد گذشته بسنجند و مورد تطابق قرار دهند. از این رو آثار مذکور به صورت یک مجموعه زنجیره‌ای جلوه می‌کند.
این‌جانب برای شناخت منابع مذکور، زحمات فراوانی را متحمّل شد و اسنادی را که به صورت خطی یا چاپی امکان دسترسی به آن بود، جمع‌آوری نمود و از محتویات و مندرجات نسخه‌های مفقود شده در آثار متأخّرانش آگاهی یافت.
تکمیل چنین پژوهشی در شناخت آثار مدینه‌شناسان، به عنوان کاری که قُدمای ما آغاز کردند و اساساً تحلیل، نقد و طبقه‌بندی آنها موضوع مستقلی است که در کتاب مدینه‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته و در مأخذ مستندات کتاب به آن‌ها استناد شده است. ولی در این مقدمه، شایسته است که بر اساس رعایت تقدّم تاریخی از مدینه‌شناسان مزبور نام ببریم:
ابن‌زباله (199 ه. ق.)، زبیربن بکار (172/ 256 ه. ق.)، یحیی‌بن حسن (214/ 277 ه. ق.)، عمربن شبّه (171/ 262 ه. ق.)، علی‌بن محمّد مدائنی (135/ 225 ه. ق.)، رزین‌بن معاویه اندلسی (535 ه. ق.)، ابن‌نجّار (578/ 641 ه. ق.)، جمال‌الدّین محمّد مطری (676/ 741 ه. ق.)، عفیف‌الدّین عبداللّه مطری (698/ 765 ه. ق.) زین‌الدّین مراغی (727/ 826 ه. ق.) مجدالدّین فیروزآبادی (720/ 817 ه. ق.)، سخاوی (821/ 902 ه. ق.)
ولی جامع همه این آثارشناسان مدینه، نورالدین سمهودی (844/ 911 ه. ق.) از مصریان مقیم مدینه است که با نگارش کتابِ «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» سند کامل و جامعی را تا قرن 9 ه. ق. برای ما به یادگار گذاشت. سپس مدینه‌شناسانی چون: محمد کبریت (1012/ 1070 ه. ق.) و برزنجی دنباله کار او را گرفتند.
آنچه که قدمای ما در این آثار پژوهشی نگاشتند، با تغییرات روزافزون شهر مدینه و گسترش آن در دوران عثمانی‌ها- خصوصاً پس از برداشتن حصار مدینه و مدرنیزه شدن شهر در سه دهه نخست حکومت سعودی- چندان مفید فایده نبود، تا این‌که استادانی که به حق باید با احترام از آنان نام ببریم، توانستند چهره جدید مدینه را مطابق مستندات تاریخی مندرج در آثار قدما ترسیم نمایند. اینان

عبارتند از:
عبدالقدّوس انصاری، ابراهیم عیّاشی، علی حافظ و حمد الجاسر که با تألیف کتاب‌ها و تصحیح متون قدیمی‌تر و حواشی پرارزش بر آثارِ هَمْدانی، امام حربی، الهجری و انتشار مقالات تحقیقی در مجلّه‌های: العرب، المنهل و ... بار منابع مدینه‌شناسی را غنی‌تر نمودند، یکّه‌تازی غربیان شرق‌شناس در دوران ما را متوقّف و ما را از آنان مستغنی ساختند.
البته در این وادیِ گسترده، نبایست از آثار جهانی سیّاحانی چون ناصر خسرو، ابن‌بطوطه، ابن‌جبیر و ... غفلت ورزید و کاری را که بعدها سیّاحان مؤمنی چون ابراهیم رفعت پاشا، محمّد لبیب بتنونی، (ایّوب) صبری پاشا و ده‌ها سیّاح و زائر عرب، ترک و ایرانی از خود به‌جا گذاردند، نادیده گرفت.
روش
به‌هر حال، مؤلّف، پیش از تألیف کتاب، به ارائه پیش‌نویسی از مدینه‌شناسی، به عنوان یک علم از علوم اسلامی توجه داشته است. در این راه، مسیرهای متعددی را در طول مطالعات طی نمود تا به روشی مشخص از نظر تحقیقاتی نایل آمد. این روش در وهله نخست، مبتنی بر مطالعات اسلام‌شناسی است که مؤلف را وامی‌داشت تا بررسی‌های خود را در شهر مدینه به‌صورت یک سفرنامه به نگارش در آورد. ولی در جریان انشای سفرنامه، به گستردگی مبحث پی‌برد و سر از مدینه شناسی در آورد.
در این روش، طبیعی است که از متون عمومی سیره، حدیث، تاریخ و جغرافیا به منابع مستقیم مدینه‌شناسی منتقل شد و بر آن اساس مسافرت‌های متعددی به حجاز نمود تا مُستندات مُستخرجه را با مشاهدات و ملاحظات عینی نقد و تطبیق نماید.
در این مطابقت، بیش از نیمی از سال‌های تحقیق را به تصحیح آرای قدما و مستندات منابع مدینه‌شناسی سپری نمود و عاقبت ضمن تلفیقی از منابع تاریخی با مشاهدات و اسناد زنده اوقافیِ مدینه، این کتاب را به رشته تحریر در آورد.
در این سیر، مشاهدات را با دسترسی به نقشه‌ها، عکس‌های قدیمی، نقاشی‌های نمادین در نسخه‌های خطی، تکمیل نمود و به مقیاس‌های دقیقی نایل آمد؛ که در همه مباحث کتاب، راهنمای مدینه‌شناسیِ او گردید.
بدون تردید کسانی که می‌خواهند این پژوهش را تکمیل نمایند، قبول این

سختی‌ها و مرارت‌ها را در امر تحقیق از ضروریّات مدینه‌شناسی تلقّی خواهند کرد.
مباحث
در پایان، نظر به این‌که مقصد مدینه‌شناسی، آشنایی با بافت اصلی شهر مدینه در سده نخست هجری است، طبیعی است که مباحث چنین علمی معطوف به شناختِ خانه‌ها، چاه‌ها، مقابر، مسجدها، میدان‌های نبرد، موقعیّت جغرافیایی- تاریخی طوایف یثرب، انصار و یهودیان و سخنرانی‌ها، مناطق خاص جغرافیایی؛ از قبیل حرّه‌ها، وادی‌ها، صحراها، کوه‌ها و ... راه‌هایی که به مدینه منتهی می‌شود و مسیرهایی که مدینه را به دیگر نقاط حجاز و نجد مرتبط می‌سازد، دروازه‌های شهر و بالأخره مسیر هجرت پیامبر و مکّیان است؛ که تمام این موارد، در برگیرنده حوادث مهمی از تاریخ اسلام است.
این موضوعات، در سه برهه: موقعیّت قبل از اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، تطوّراتی که در طول تاریخ داشته است و در نهایت موقعیّت فعلی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.
البتّه محدوده چنین مباحثی، نه جغرافیای شهر مدینه که محدوده تاریخی آن است.
فرضاً در باره میدان‌های نبرد در مدینه، نه تنها موقعیّت جغرافیایی- تاریخیِ احد، خندق، بنوقریظه، بنوقینقاع و بنو نضیر را مورد شناسایی قرار می‌دهد؛ بلکه بدر، تبوک، خیبر، حمراءالأسد، ابواء، سویق، سلاسل، دومةالجندل، قطن، بنوسلیم، بنومصطلق و ذات‌الرقاع را نیز- که مرکز اصلی همه آنها، حوادث شهر مدینه بوده است- در فهرست مباحث مدینه‌شناسی جای می‌دهد.
این مباحث را در 5 مجلّد نگاشته‌ام و هر یک از مجلّدات را به قسمتی از مباحث کلیِ مدینه‌شناسی اختصاص داده‌ام.
به استثنای مجلّد اول که موضوعات و شکل و رنگ آن در برابر دیدگان شما قرار دارد، در مجلّد دوم، تاریخ و جغرافیای قدیم و جدید و میدان‌های نبرد با پیامبر به رشته تحریر در آمده است. در مجلّد سوم، نیز موقعیت جغرافیایی- تاریخی طوایف و قبایل انصار و در مجلّد چهارم، مسیر هجرت و مسیرهای قدیمی منتهی به مدینه و در مجلّد پنجم، تاریخی از حکومت‌ها، دانشمندان و حوادث تاریخی شهر مدینه از سده اول تا روی کار آمدن خاندان سعودی مورد بررسی قرار گرفته است.

از این مقدمات عقلانی که بگذرم، نمی‌توانم خوانندگان را به صداقت، از احساسات خود در طول سال‌های تحقیق که با هزاران فراز و نشیب همراه بود، مطلّع ننمایم:
این کتاب سفرنامه من است، اما سفری که نه خانه، بل صاحب خانه را و نه سجدگاه‌ها، بل تضرّع و صداقت در معنویت را و نه آثار شهر مدینه، بل حضور محمّد را و نه هرگز مدینه، بل خاک پای او را جستجو کرده‌ام.
و نیندیشیده‌ام که جستار پسندیده آید؛ زیرا نخواسته‌ام کتاب بنگارم؛ این زندگی من است! مجموعه‌ای از هر چه که هست، هر چه که توانم بود؛ نه هر چه که باید.
اگر پخته است، من ناپخته‌ام؛ و اگر خام است، سوخته‌شده زندگی من است.
راهی که در این مسیر رفته‌ام، پایانِ یافتن‌های من است؛ که در این حضورها شکل یافته و با مدینه‌اش خار همه مدنیّت‌ها را حریر یافته است.
پس با هزاران استناد، این کتاب در قلبم اساسی عقلی ندارد که دعوت نقّادان کنم و با زبان مشترکات مذاهب و قلوب همه مؤمنان کشورها، مذهب خاص و قومی را در بر نمی‌گیرد که هوایِ آن را ثنا کنم.
نقد و ثنایش، تکمیل طریق است.
پس در این آخرین لحظات امروز و فردایم، اعتراف می‌کنم: نه پارسی‌نویسم و نه عربی‌خوان. نه در تاریخ و جغرافیا و آثارنویسی دستی دارم و نه از معارف چیزی در چنته! اگر هر نقصی است، به پای فردی عامی نهید که در طول 14 سال، خواست لحظه‌ای با سایه‌اش باشد. به پای خواسته انسانی نهید که درس‌نخوانده، خواست از میان این همه هیاهوی زمانه، فرهنگ و تمدّن‌ها و هنرهای پیچیده، شهرها و مدنیّت‌های درهم ریخته، روزنه‌ای به سوی شهرش پیدا کند؛ تا خود را به خویشتن رساند.
سیّد محمّدباقر نجفی- 1363

ص: 41

کتاب اول: مسجدهای مدینه

فصل یکم: مسجد قبا

الف: قبا در گذرگاه هجرت

ص: 42

احمدبن حنبل و عثمان‌بن ابی‌شیبه از قابوس بن ابی‌ظبیان و او هم از پدرش و او نیز از ابن‌عبّاس روایت کرده‌اند که:
«کان رسولُ اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بمکة فأمر بالهجرة. و أنزل علیه:
وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» (1) ابن‌حجر، (2) ابن‌قیّم جوزی، (3) قرطبی (4) و ابوفدا اسماعیل‌بن کثیر (5) از قتاده در ذیل آیه یاد شده روایتی آورده‌اند که مراد از «أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ»، مدینه است و منظور از «وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ» هجرت از مکّه است و مقصود از «اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» کتاب و اسلام می‌باشد و ترمذی در روایتی، از زیدبن اسلم، «سُلْطاناً نَصِیراً» را انصار می‌داند.

1- اسراء: 80؛ «و ای رسول ما، دعا کن که بار الها! هر جا روم مرا به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گردان و به من، از جانب خود یارانی که دائم یار و مددکارم باشند عطا فرما.»
2- فتح الباری، ج 7، ص 227
3- زادالمعاد، جزء 2، ص 55
4- الجامع لأحکام القرآن.
5- السیرة النّبویه، ج 1، ص 226

طبرسی در «مجمع البیان» (1)قبول دارد که: «أنّ معناه أدخلنی المدینة و أخرجنی منها إلی مکّة للفتح، عن ابن‌عبّاس و الحسن و قتادة و سعیدبن جبیر».
و قسطلانی در «ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری» (2) ذیل «باب هجرة النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-» می‌نگارد: «بإذن اللّه عزّوجلّ له فی ذلک بقوله تعالی: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ ... بعد بیعة العقبة بشهرین و بضعة عشر یوماً و أصحابه أبی‌بکر و عامربن فهیرة و صاحبین له من مکّة إلی المدینة». (3) به استناد غالب مفسّران و محدّثان، نورالدّین سَمهودی (4) و ابوالفضل تفلیسی (5) تعبیر «مُدْخَلَ صِدْقٍ» را از جمله نام‌های مدینه منوّره دانسته‌اند. اگر چه «حافظ ابن‌نجّار» «6(6) » به آن تصریحی نکرده است.
محمّد، رسول اللّه صلی الله علیه و آله پس از تدبیر شرایط هجرت- که با از خودگذشتگیِ علیّ‌بن ابوطالب علیه السلام آغاز شد- در همان شبِ مقرّر، از مکّه خارج گردید و به سوی کوهستان‌های اطراف عزیمت کرد.
از میان مهمترین کتاب‌ها و با توجّه به مقایسه و نقد، بیانِ ابن‌اسحاق در کتاب «السیرة النبویّه» ابن‌هشام را مورد استناد قرار می‌دهیم که وی مواضع مسیر هجرت را چنین دانسته است:
مکه- غارثور- عُسفان- أَمَج- قدید- الخرّار- ثنیةالمِرّه- لِقْفا- مَدْلَجه لِقف- مَدلجة محاج- مَرجَح- ذی کشد- الجداحه- الأجرد-

---

1- جزء 15، ص 88، چاپ دارالفکر، چاپ 19561 م.
2- ج 6، ص 212
3- «خداوند- عزّوجلّ- در این مورد به رسول اللّه صلی الله علیه و آله اجازه می‌دهد و در قرآن مجید می‌فرماید: «ای رسول ما، پیوسته دعا کن که: بار الها! مرا به قدم صدق داخل گردان، و این امر دو ماه و چند روز پس از تبعیت کردن العقبه صورت پذیرفت و یارانش ابوبکر و عامر بن فهیره و دو یار دیگر، ملازم ایشان از مکه به مدینه، بودند.»
4- در ذیل فصل «فی اسماء هذه البلدة الشریفه» ج 1، ص 8
5- وجوه قرآن، ص 268، به اهتمام مهدی محقق، چاپ 1360 ش.
6- در کتاب «اخبار مدینة الرّسول»، «اسماء المدینه و أوّل من سکنها» ص 10

ذاسلم- العبابید- القاحَة- العَرْج- ثنیةالعائر- بطن رئم.
واقدی و ابن‌سعد، روایت دیگری را در «الطّبقات الکبری» ارائه کرده‌اند که تفاوت‌هایی با گفته ابن‌اسحاق دارد.
بررسی جامع روایات و گفته جغرافی‌دانان و مورّخان، توأم با کاوش‌های جغرافیایی مؤلف در سرزمین حجاز، بخشی مستقل از فصول آتی این کتاب است و مجال سخن در این مقال مختصر، که مقصد آن شرح و وصف آخرین منزلگاه هجرت (/ قبا) است، نمی‌باشد.
ابن‌کلبی در «روضة الاقشهری» وابن‌جوزی در «شرف المصطفی» و ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» (1) معتقدند که محمّد رسول‌اللّه صلّی اللّه علیه [وآله] و سلّم روز دوشنبه، چهارم ربیع‌الأوّل یا دوازده ربیع، وارد قُبا شد. ولی یعقوبی به اسناد دیگری که مؤیّد روز دوشنبه، هشتم ربیع‌الأوّل یا پنجشنبه دوازدهم ربیع‌الأوّل است، دسترسی داشته و آن را در «التاریخ» ثبت کرده است. اگرچه عقیده بیشتر مورّخان و محقّقان، مبتنی بر قبول روز دوشنبه است و به این حدیث ابن‌عبّاس در «السیرة النبویه ابن‌کثیر» (2) باور آورده‌اند که: «إنّ رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خرج من مکّة، یوم الإثنین و دخل المدینة یوم‌الإثنین.» (3) ولی ابوریحان بیرونی (4) ضمن نقد عقاید مختلف، جزم دارد که ورود پیامبر به قُبا در روز دوشنبه، هشتم ربیع‌الأوّل تحقّق پذیرفت.

ب: قُبا میزبان مهاجرین

یاقوت حموی (5) می‌نویسد:
قُبا در اصل نام چاهی بوده است و محلّ سکونت «بنو عمرو بن عوف انصاری».

1- ج 1، ص 227
2- ج 1، ص 256
3- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله روز دوشنبه از مکه خارج و روز دوشنبه به مدینه وارد شدند.»
4- الآثار الباقیة عن القرون الخالیه، ص 330، چاپ برلن، اهتمام 1923 م.
5- معجم البلدان، ج 4، ص 301

بعضی از اهل لغت گفته‌اند: «قبوه» که با مدّ و قصر خوانده می‌شود.
عیاض می‌گوید: «الکبری» قرائت قصرِ آن را منع می‌کرد و معتقد بود که باید آن را «قبآء» خواند.
فیروز آبادی (1) به رأی «خلیل‌بن احمد» اشاره می‌کند که وی معتقد بود: «قباء، هو مقصورٌ» و خود نظر می‌دهد که: «و هی فی الأصل اسم بئرٍ هناک عرفت القریة بها».
ابوحنیفه می‌گوید: قبا از قبوة مشتق شده است و آن به معنای جمع و وصل است و قزوینی (2) این بیان مشهور جغرافی‌دانان را یاد آورده که قبا نام قریه‌ای است در دو میلی مدینه. (3) هَمْدانی در «صفة جزیرةالعرب» (ص 264)، که در نیمه اوّل قرن سوم هجری تألیف کرده است، قبا را از جمله «ارض یثرب» دانسته، می‌نویسد:
«أرض یثرب؛ المدینة و قبا و الفضاء واحد و العقیق و بطحان و سلع.»
آنچه مورّخان بر آن اتّفاق نظریه دارند، این است که قبل از رسیدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قبا، مسلمانان یثرب و اهل قبا از هجرت محمد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله مطّلع شده بودند و هر روز در انتظار قدومش لحظه‌شماری می‌کردند. ابن‌کثیر در «البدایة والنّهایه» سند این فراز تاریخی را روایت «ابن‌اسحاق» دانسته است:
ابن‌اسحاق از محمّدبن جعفر، از عروةبن زبیر، از عبدالرّحمان‌بن عویم بن ساعده، از قول عدّه‌ای از صحابه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند:
«وقتی خبر هجرت رسول را از مکّه شنیدیم، در انتظار مقدمش همه روزه قبل از روشنایی صبح، از منزل خارج می‌شدیم و به سمت حَرّه می‌رفتیم و نماز صبحگاهی را در آنجا به‌جا می‌آوردیم و به انتظار می‌نشستیم. آنقدر می‌ماندیم تا تحمّل گرمای آفتابِ حرّه غیر ممکن می‌شد و به خانه باز می‌گشتیم؛ تا این‌که روزی از روزها ...»

1- المغانم المطابه، ص 323
2- آثار البلاد و اخبار العباد، ص 103
3- 2 میل/ 3/ 3946 متر یا 3218 متر.

ابن‌قیم جوزی (1) می‌نگارد:
«مسلمانان با گفتن اللّه اکبر، از قدوم رسول اسلام به وجد و شوق معنوی آمده، به میزان اخلاصشان او را احاطه و تمجیدها کردند؛ تا این‌که این آیه برپیامبر نازل‌گردید:
... وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ» (2) اسناد موجود در کتاب‌های سیره و حدیث، این گفته ابن‌اسحاق را تأیید می‌کند که محمّد، رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، پس از ورود به قبا، در منزل «کلثوم‌بن هِدْم» اقامت گزید و در بسیاری از اوقات، جهت دیدار با یاران، در خانه «سعدبن خیثمه» رحل اقامت می‌گزید.
ابن‌سعد در این خصوص نظر داده که: «روایت صحیح نزد ما نیز همین است». (3) نک: خانه‌های مدینه، خانه سعد، خانه کلثوم.
قریه قبا، پس از ورود محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و متعاقب آن مهاجرین، به صورت مهمترین و نخستین پایگاه تجمّع مسلمانان مهاجر مکّی و انصار مدنی در آمد و نیروی پراکنده معنوی، متمرکز و تحت رهبری مستقیم قرار گرفت. قبا دیگر برای مسلمانان روستایی خاموش و سرد نبود. ایمان و شوق، وحدت‌بخش ماده و معنی شده بود. این پایگاه معنویِ توحید و اشراق وحدت، یا آخرین منزلگاه هجرت، پیشگام همه آثاری شد که بر هجرت مترتّب گردید و هجرت را با همه برداشت‌ها و تعاریف متعدّدش، زینت‌بخش نام قبا نمود. و هجرت، اساس تاریخ‌گذاری در اسلام را با قبا توأمان ساخت و آن را یادآور نخستین روز ورود محمّد، رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در تاریخ و جغرافیا و معنویت

1- زاد المعاد، ج 2، ص 54
2- تحریم: 4؛ «و اگر با هم برآزار او اتفاق کنید، باز خداوند یار و نگهبان اوست و جبرئیل امین و مردان صالح با ایمان و فرشتگان حق یار و مددکار او هستند.»
3- الطبقات الکبری، ج 3، ص 240

اسلامی جلوه‌گاهی رفیع بخشید. (1) محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله می‌خواست با توقّف ایّامی چند در قبا، منازل و قبایل یهودی مجاور یثرب را زیر نظر داشته باشد؛ تا پس از حصول اطمینان و تسلّط و شناخت موقعیت و پیوستن دیگر مهاجرین، به سوی یثرب حرکت کند.

در ایّام کوتاهِ اقامت در قُبا، محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت تا بر اساس اراده‌ای که آن را حکم الهی می‌دانست، مسجدی در این مکان بنا نهد و آن را سجدگاهِ عباد، و قرارگاه اهل تسلیم و خضوع کند؛ تا به سان دیگر اهل کتاب و سنّت همیشگیِ ادیان و نیاز روح دینی انسان، محلّی را دور از هر آرایش غرورآفرین بشری و آلایش نفسانی، وسیله تجمّع و تشکّل روح‌های بلند و نیروهای تعقّلی مسلمانان، در طریق عبودیّت و عبادت خدا گرداند.
این تصمیمِ مبتنی بر تقوای دینی، مقدّمه بنای مسجدی در قبا گردید، که اساس آن بَر تقوا نهاده شده بود.
منابع مورد رجوع، نشان می‌دهد که مضامین تمامی روایت‌ها، از یک هم‌افقیِ خاص برخوردارند. نورالدّین سمهودی (2) بیانِ ابن‌زباله را که مشهور همه منابع جغرافیایی مدینه است، چنین مورد استناد قرار داده است:
«و کان لکلثوم‌بن الهدم بقباء مربدٌ و المربدُ الموضعُ الذي يبسط فيه التمر ليبس. فأخذه منه رسول‌اللّٰه- صلّى اللّٰه عليه [وآله] و سلّم- فأسّسه و بناه مسجداً». (3)

1- همچنین نک: نسائی، «سنن»، کتاب 23، باب 49؛ کتاب 39؛ کتاب 46، باب 9؛ و همچنین صحیح بخاری، کتاب 2، باب 4؛ کتاب 56؛ کتاب 61؛ کتاب 62؛ کتاب 63؛ کتاب 64 و نیز: صحیح مسلم، کتاب 36؛ کتاب 44؛ کتاب 53؛ کتاب 33
2- وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج 1، ص 250
3- «کلثوم بن هدم در قبا جایی برای خشک کردن خرما داشت، پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله آنجا را از وی گرفتند و مسجد ساختند.»

در حدیثی که امام بخاری در «صحیح»، کتاب مناقب الأنصار، حدیث 3906، باب هجرة النّبی و أصحابه الی المدینه- از عروةبن زبیر نقل می‌کند، همین قول ابن‌زباله را تأیید کرده است که:
«محمّد رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ... لبث فی بنی عمرو بن عوف بضع عشرة لیلة و أسّس المسجد الذی اسّس علی التّقوی و صلّی فیه رسول اللّه ...» (1) و یا به روایت زهری- از عروه، در «السّیرة النّبویه» (2) «... و أسّس مسجد قباء فی تلک الأیّام».
این حدیث با آنچه که ابن‌اسحاق در «السیرة النبویّه» (3) آورده و روایت ابن‌عائذ از ابن‌عبّاس، که مورد استناد نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (4) قرار گرفته و حدیث سعیدبن مُسیّب از علیّ‌بن حسین، که در «الروضة من الکافی» و «بحارالأنوارِ» مجلسی وارد شده، مطابقت کامل دارد.
آنچه مسلّم است، محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، خود همدوش با دیگر مهاجرین و انصار، به بنای مسجد همّت داشته است. فیروزآبادی در «المغانم المطابة فی معالم طابه» (5) و طبرانی در «الکبیر» از «شموس بنت‌نعمان» حدیثی را نقل کرده‌اند که گفت:
«نظرتُ إلی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- حین قدم و نزل و أسّس هذا المسجد؛ مسجد قباء، فرأیته یأخذ الحجر أو الصّخرة حتّی یَهْصَرَهُ الحجرة و انظر إلی بیاض التراب علی بطنه أو سُرّته، فیأتی الرجل من

1- «در قبیله بنی‌عمرو بن عوف مدتی ماندگار شد و مسجدی را که بر اساس تقوی و پرهیزکاری ایجاد شد، بنیان نهاد و پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله در آن مسجد، نماز به‌جای آورد.»
2- ص 267
3- ج 1، ص 494
4- ج 1، ص 250
5- ص 329

أصحابه و يقول: بأبی و أمّی یا رسول‌اللّه اعطِنی اکفِک، فیقول: لا. خذ مثله، حتی أسّسه». (1) و به روایت ابن‌رواحه: «أفلح من یعالج المساجدا ...».
بی‌شک، این‌که کلینی در «فروع من الکافی» (2) از طریق «معاویةبن عمار» آورده و می‌خوانیم که: امام ابوعبداللّه گفته است: «مسجد قباء، فإنّه المسجد الّذی أُسّس علی التّقوی من أوّل یوم» به جهت آن است که اساساً معمار این بنا، مؤمن‌ترین مردمان؛ یعنی محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بوده است؛ تا آنجا که اگر بخواهیم عارف عظمت معنوی چنین بنایی در اسلام بشویم، باید آیه‌های 107 و 108 از سوره توبه را در نظر آوریم که می‌فرماید:
لَاتَقُمْ فِیهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوَی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ. (3) و در شأن مهاجرین و انصار، که این مسجد را بناً نهادند و در آن به عبادت ربّ‌العالمین پیشانی بر خاک ساییدند، می‌گوید:
فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ. (4) و به تأکید مجدّد قرآن:
... أَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلَی تَقْوَی مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ .... (5)

1- «نگاهی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افکندم، هنگامی که قدم به این مسجد مسجد قبا نهاد تا آن را بنا نماید. او را دیدم چگونه سنگ و آجر حمل می‌کرد و چگونه خاک بر روی لباس و بدنش نشسته بود! مردی از صحابه نزدیکش می‌رود و می‌گوید: ای پیامبر گرامی، پدر و مادرم فدای تو! آنچه را که در دست داری به من بده، پاسخ می‌دهد: خیر، تو نیز چنین آجرهایی حمل کن تا این مسجد را بنا کنیم.»
2- ج 4، ص 56
3- توبه: 108؛ «ای رسول ما، هرگز در مسجد آن‌ها گام مگذار که همان مسجد قبا که بنیانش از اول بر پایه تقوا، محکم بنا گردیده، سزاوارتر است بر این‌که در آن اقامه نماز کنی ....»
4- توبه: 108؛ «در آن مسجد، مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود هستند، در آیند و خدا مردان پاک و مهذّب را دوست می‌دارد.»
5- توبه: 109؛ «... آیا کسی که مسجدی را به غرض تقوا و خدا پرستی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است ....»

تفسیر و شأن نزول آیات یادشده، همراه با احادیثی چند در فضیلت و اهمیّت مسجد قبا- اوّلین مسجد اسلام- یکی از مهمترین مسائل تاریخ سال اول هجرت محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله است که عموم مفسّران و سیره‌نویسان و مورّخان، به استناد دیگر اقوال، به شرح و بررسی آن توجّه خاصّی مبذول داشته‌اند و این توجه نه‌تنها در قلمرو حیات محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله از اهمیّتی ویژه برخوردار است، بل پشتیبان عظمت معنوی مسجد قبا در عقیده دینی اسلامی است؛ که آن را در میان مسلمانان، ابدیّتی روحانی بخشیده است:
1- مفسّران در تفسیر آیات 107 تا 109 سوره توبه، به دو نظریه اساسی، که مبتنی بر سه گروه از روایات است، اشاره کرده و آن را مورد نقد و تحلیل قرار داده‌اند:
گروه اوّل، روایاتی در شناخت این‌که «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى» کدام مسجد است؟
مدارکی از آن، حکایت می‌کنند که مراد از این مسجد، «مسجد النّبی» است؛ چنانکه بیهقی در «دلائل النّبوّه» (1) و مسلم در «صحیح» و نسائی در «سنن» (2) به حدیثی از ابن ابی‌سعید الخدری که ابوسعید از او روایت می‌کند، تمسّک کرده‌اند. روایت از این قرار است:
«تماری رجلان فی المسجد الّذی أسّس علی التّقوی من أوّل یوم، فقال رجلٌ هو مسجد قباء و قال الآخر هو مسجد رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فقال رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-: هو مسجدی هذا!» (3) نووی دمشقی (4) ذیل روایت یاد شده می‌نگارد:

1- ج 1، فصل مسجد الرّسول.
2- جزء ثانی، ص 26، حاشیه امام سندی.
3- «در باره مسجدی که از روزهای اول بر اساس تقوا و پرهیزکاری بنا گردید، دو مرد با هم بحث و جدل می‌کردند. پیامبر خدا فرمودند: این مسجد، مسجد من است.»
4- المنهاج فی شرح صحیح مسلم، چاپ مصر، 1383 ه. ق. چاپ دارالفکر، حاشیه ارشادالساری، ج 6، صص 109- 107

«هذا نصٌ بأنّه المسجد الّذی أسّس علی التّقوی المذکور فی القرآن.»
گروه دوم، مستنداتی است که می‌گوید: منظور از مسجد «أسس عَلَی التقوی»، مسجد قبا است؛ چنانکه یحیی‌بن حسن گفته علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السلام را در «اخبار المدینه» چنین نگاشت:
«حدّثنا بکربن عبدالوهّاب ... عیسَی‌بن عبداللّه عن أبیه عن جدّه عن علیّ‌بن أبی‌طالب إنّ النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- قال: المسجد الذی أسّس عَلَی التقوی من أوّل یوم هو مسجد قباء». (1) و کلینی در «فروع من الکافی» (2) به نقل از ابوعبداللّه نوشته است:
«مسجد قباء، فإنّه المسجد الّذی أسّس علَی التّقوی من أوّل یوم ...» (3)
بر این اساس و با توجّه به احادیث متعدّدی که از طریق سلسله راویان مذاهب اسلامی آورده شده است، بیان «ابن‌حَجر عسقلانی» در «فتح‌الباری بشرح صحیح البخاری» (4) ذیل حدیث 3906/ 3908، ما را اطمینان می‌بخشد که:
«فالجمهور علی أنّ المراد مسجد قباء و هو ظاهر الآیة». (5) سهیلی نیز تأیید می‌کند که جمله: «مِن أوّل یَومٍ» یقتضی أنّه مسجد قباء، لأنّ تأسیسَه کان فی أوّل یومٍ حلّ النّبیّ بدار الهجرة». (6)

1- «بکر بن عبدالوهاب ... عیسی بن عبداللَّه از پدرش، از جدش، از علیّ بن ابی‌طالب نقل می‌کند که پیامبر خدا فرموده است: مسجدی که از اولین روز بر اساس تقوا و پرهیزکاری بنا نهاده شد، مسجد قبا است.»
2- ج 4، ص 560، باب الحج.
3- «مسجد قبا، مسجدی است که از نخستین روز، بر اساس تقوا بنا نهاده شده است.»
4- ج 9، ص 245
5- «اکثریت بر این عقده هستند که منظور همان مسجد قبا است و آیه نیز بر آن دلالت دارد.»
6- «از اولین روز، مسجد قبا بوده است؛ زیرا ساختمان آن همزمان با اوّلین روزی بود که پیامبر خدا بر زمین هجرت قدم نهادند.» نک: فتح‌الباری، همان مأخذ.

گروه سوم، گفته‌های مستندی است که می‌گوید: آیات یاد شده در شأن هر دو مسجد قبا و مسجدالنّبی است؛ زیرا به عقیده پژوهندگانی که به این مستندات روی آورده‌اند، روشن است که هر دو مسجد در روزهای نخستِ هجرت، بر اساس تقوا بنا شده‌اند و این نظریّه، جامع هر دو گروه روایات می‌باشد؛ اگر چه این بخش از آیه ... فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا از دیدگاه محقّقانه غالب مفسّران، قبا است و ابوداود در «سُنن» از ابوهریره و او از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یاد می‌کند که: «نزلت ... فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا ... فی أهل قباء». (1) ابو عبداللّه قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن» (2) ذیل آیه مذکور به کلمه «فیه» تمسّک جسته، می‌گوید: «ضمیر الظرف یقتضی الرجال المتطهّرین، فهو مسجد قباء». (3) همچنین رجوع کنید به کلام ابن‌کثیر در «البدایة و النّهایه» (4) و طبرسی در «مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن». (5) 2- به استثنای قرآن، حدیثی از محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در منابع نخستین و مشهور حدیث و سیره و تاریخ اسلام نوشته شده که سند دیگری بر فضیلت معنوی مسجد قبا در عقیده اسلامی است:
در «سُنن ترمذی»، کتاب دوم و «سنن ابن‌ماجه»، کتاب پنجم و «الطبقات الکبری»، جزء اول (ابن سعد)، و «مسند احمدبن حنبل»، جزو سوم و ابن‌شبّه و ابن‌زباله در «اخبارالمدینه» و طبرانی در «الکبیر» از محمّد صلی الله علیه و آله به سلسله متعدّد ثبت کرده‌اند که فرمود:
«الصّلاة فی مسجد قباء کعدل عمرة» (6) یا «الصلاة فی قباء کعمرة» یا «مَن صلّی فیه کان کعدل عمرة» یا «من تطهّر فی بیته ثمّ أتی مسجد قباء فصلّی فیه صلاة، کان له کأجر

1- آیه «در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود هستند» درباره مردم قبا نازل شده است.
2- ج 8، ص 258
3- «ماهیت محل، شایسته مردان پاک و منزّه است و آن مسجد قبا است.»
4- ج 3، ص 209
5- جزء 10، صص 143 و 144، چاپ دارالفکر 1956 م.
6- «نماز خواندن در مسجد قبا، اجر عمره دارد.»

عمرة» (1) یا «مَن توضّأ فأسبغ الوضوء ثمّ جاء مسجد قباء فصلّی فیه رکعتین، کان له عدل عمرة» (2) یا «مَن خرج حتّی یأتی هذا المسجد قباء فصلّی فیه کان له عدل عمرة». (3) در منابع روایتی اهل بیت علیهم السلام از این احادیث یادهای مکرّری می‌خوانیم؛ از آن جمله در «کامل‌الزّیاره» از ابی محمد بن ضمیری، از ابراهیم‌بن مهزیار، از علی، از حسن، از عبداللَّه، از جریر، از ابوعبداللَّه روایتی آمده است که مجلسی آن را در «بحارالأنوار» (4) مورد استناد قرار داده است.
پس از بنای مسجد قبا و هجرت پیامبر از قبا به مدینه و استقرار مهاجرین در کنار انصار، محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله با وجود آن‌که مسجد مدنی را پایگاه همه فعّالیّت‌های دینی قرار داده بود، مع‌ذلک از مسجد قبا بریده نشد و همیشه، در هر فرصتی که می‌یافت، به زیارت و نماز و عبادت در قبا، میل و شوقی وافر ابراز می‌فرمود و عمل به آن را سنّت شایسته و بایسته راه عرفان مسلمانی می‌دانست.
در «صحیح» بخاری و مسلم از ابن‌عمر آمده است: «کان النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یأتی قُباء راکباً و ماشیاً، فیُصلّی فیه رکعتین». (5) و «نسائی» حدیث را با این لفظ آورده است که: «کان یأتی مسجد قباء کان سبت راکباً و ماشیاً».
این حدیث و دیگر آورده‌هایی که چنین مضمون و منظوری را در عقاید محمّد صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند، در اهمّ منابع حدیث سنّت، تحت عنوان «زیارة النّبیّ، و ابن‌عمر لمسجد قباء کلّ سبت» ثبت گردیده است. (6)

1- «کسی که در منزلش، خود را پاک و تمیز نماید، سپس به مسجد آید و در آنجا نماز بخواند، اجر عمره‌نصیبش می‌شود.»
2- «کسی که به طور کامل و صحیح وضو بگیرد سپس به‌سوی مسجد روی آورد و دو رکعت نماز در آن به‌جای آورد، اجر عمره نصیبش می‌شود.»
3- «کسی که قصد آمدن به این مسجد قبا کند و در آن نماز بخواند، اجر عمره نصیبش می‌شود.»
4- ج 2، ص 212، فصل «المزار»، باب هفتم.
5- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیاده و سواره به مسجد قبا می‌آمد و دو رکعت نماز در آن به‌جا می‌آورد.»
6- از آن‌جمله در «صحیح» بخاری، کتاب 20 و «صحیح» مسلم، کتاب 15 و «سنن ابوداود»، کتاب 11 و نسائی در «سنن»، کتاب 8 و «الموطأ»، مالک،

کتاب 9 و «الطّبقات الکبری»، ابن‌سعد، جزءاوّل وچهارم و «مسند» احمد، جزء 2 و «مسند» طیالسی، حدیث 1840؛ همچنین از ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری»، ج 3، ص 68

ص: 55

ت: بنای مسجد قبا

موقعیّت و شکل هندسی مسجد قبا در زمان حیات محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و تغییرها و مرمّت‌ها و توسعه‌هایی که بعدها در طول تاریخ حجاز بر آن صورت پذیرفت، از اهمّ مسائلی است که باید به آن توجّه کنیم:
در تعیین محلّ محراب مسجد قبا، قبل از تحوّل قبله از بیت‌المقدس به کعبه و محلّ محراب، بعد از تغییر جهت قبله، روایات و نظرات مختلفی در مآخذ معتبر نقل و نقد شده است؛ که مجموعاً اختلاف چندانی با هم ندارند.
تفاوت‌هایی که ملاحظه می‌شود، با توجّه به این‌که غالب نظرها مبتنی بر مطالعات عینی و محلّی مسجد قبا نبوده، اشتباهاتی را موجد شده است. با این همه، از مجموعه شناسایی‌ها و جمع‌بندی اقوال و تطبیق آنها توسّط حقیر در محلّ بنای مسجد و با توجّه به نقشه‌های ادواری موجود در «اداره اوقاف مدینه» و اظهار نظر خبرگان آثار مدینه و ده‌ها رساله و کتاب، به این نتیجه رسیدم که مسجد را محمّد صلی الله علیه و آله در «مربد» کلثوم‌بن هدم بنا نهاد و آن در قسمت شمالی خانه کلثوم و مجاور غربی خانه سعدبن خیثمه بوده است.
سقف مسجد روی سه ردیف ستون استوار شده بود که هر ردیف در وسط و موازی آن در جنوب و شمال قرار داشته است.
این بنا از شمال مجاور زمین وسیع و از غرب مجاور زمین سعدبن خیثمه و «بنوعطیه» محصور شده بود.
محلّ محراب محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله قبل از تغییر جهت قبله، در منتهی‌الیه دیوار شمالی مسجد که به زمین فراخ شمالی متّصل بوده، واقع بود و این محل در وسط طول شرقی- غربی دیوار یا کنار ستون سوم می‌باشد.
بعد از تغییر جهت قبله از بیت‌المقدس یا جهت شامی مسجد به کعبه، یا جهت جنوبی مسجد، محلّ محراب از ستون سوم دیوار سمت شمالی مسجد، به ستون سوم دیوار سمت جنوبی مسجد تغییر مکان داده است.
ابو سعید خدری گفته‌است: «لما صرفت‌القبلة أتی‌رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه‌علیه [وآله]

و سلّم- مسجد قباء فقدم جدار المسجد إلی موضعه الیوم و أسّسه». (1)
با این تجسّم و توجّه، به راحتی می‌توانیم منظور و جهات روایات تاریخی ذیل را دریابیم:
ابن‌زباله روایت می‌کند: «انّ النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- إلی الأسطوان الثّالثة فی مسجد قباء الّتی فی الرّحبة». (2) از این ستون سوم، که قسمت فوقانی آن چوب‌کاری شده و به نقوشی مزیّن گشته بود، تحت عنوان ستون «المخلّقه» در روایات یاد شده است.
ابن‌شبّه از واقدی به نقل از مجمع‌بن یعقوب، حدیثی را آورده که: «کان المسجد فی موضع الأسطوان المخلّقة الخارجة فی رحبة المسجد» و این محل، مکانی است که به روایت ابن‌رقیش، «ابن‌عمر» نماز خود را در آن به جای می‌آورد؛ زیرا «یقصد بذلک مسجد النّبیّ صلی الله علیه و آله الأوّل» و این مکان به بعد از تغییر جهت قبله مربوط بوده است؛ چنانکه با صراحت در روایت ابن‌زباله، از «عبدالملک‌بن بکربن ابی‌لیلی»، به نقل از پدرش چنین می‌خوانیم که: «انّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی فی مسجد قباء إلی الأسطوان الثّالثة فی الرّحبة إذا دخلت من الباب الّذی بفناء دار سعدبن خیثمة». (3) فیروز آبادی، (متوفّای 817 ق.)، (4) بی‌آن‌که تردیدی داشته باشد، از محلّ نماز محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در مسجد قبا یاد کرده، می‌نگارد:
«وفی صحنه ممّا یلی القبلة شَبه محراب علی مصطبة هو أوّل موضع رکع فیه النّبیّ صلی الله علیه و آله». (5)

1- «از زمانی که قبله تغییر یافت، پیامبر گرامی، قدم به مسجد قبا نهاده، دیوار مسجد را جلو بردند که تا به امروز موجود است و آن‌گاه آن را بنا کردند.»
برای توضیح بیشتر، نک: نویری، «نهایة الإرب»، جزء 16، ص 345
2- «پیامبر گرامی تا ستون سومِ مسجد قبا، که در حیاط است، نماز به جای آورد.»
3- «پیامبرگرامی در مسجد قبا تا کنار ستون سوم، که در حیاط است، نماز به‌جای آورد. اگر از دری که در آستانه منزل سعدبن خیثمه است، وارد شوید.»
4- در «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص 324
5- «در حیاط مسجد، پس از قبله، جایی شبیه محراب است، آنجا اوّلین محلّی است که رسول گرامی رکوع نمود.»

سپس به گفته ابن‌عمر استناد جسته که: «إذا دخله صلّی إلی الأسطوانة المخلّقة و کان ذلک مصلّی رسول اللّه ...» (1) بنابر این، آنچه مسلّم است، محلّ سجدگاه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعد از تغییر جهت قبله، در کنار ستون سوم، که در آن ایّام حدوداً در خارج شبستان واقع شده و بعدا مخلّقه گردید، قرار داشته است؛ چنانکه روایت یحیی، حدیث موسی‌بن سلمه را به یاد ما می‌آورد که: «رأی أبا الحسن علیّ‌بن موسی الرّضا یصلّی إلی هذه الأسطوانة الخارجة». (2) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجد قبا از طرف خلیفه سوم؛ عثمان‌بن عفّان تعمیر شده و مساحت آن گسترش یافته است.
نورالدّین سمهودی در نیمه دوم قرن نهم هجری و با توجّه به موقعیّت بنای مسجد در آن ایّام، از ابن‌شبه نقل قول می‌کند که: «انّ ما بین الصّومعة إلی القبلة زیادة زادها عثمان‌بن عُفّان». (3) صومعه، در استنادِ یاد شده، همان محلّ مناره‌ای است که در زاویه غربی مایل به جانب شام ساخته شده است. بنابر این، قسمت‌های اضافه و افزوده‌شده توسّط عثمان‌بن عُفّان شامل قسمت شرقی و شمالی مسجد و قسمت غربی- شمالی جانب درِ بزرگ تا محلّ مئذنه فعلی بوده است.
پس از عثمان‌بن عفّان، بنای مسجد قبا، از سمت شرقیِ آن، توسّط «عُمربن عبدالعزیز» والی مدینه، در عهد «ولیدبن عبدالملک اموی» (93- 87 ق.) توسعه یافت و ساختمان قدیمی آن، به طور کلّی دوباره‌سازی شد.
مورّخان گفته‌اند: در این تجدید بنا، مصالح جدیدی؛ از قبیل سنگ، آهن و گچ، جایگزین مصالح قدیمی گردید و به احداث مناره بلند و کاشی‌کاری دیوار و محراب

1- «اگر شخصی وارد آن مسجد شد، به سوی ستون- گچ‌کاری شده- روی آورد نماز گزارد، آنجا محلّ نماز خواندن رسول گرامی بوده است.»
2- «ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیهم السلام را دیده است که تا کنار این ستون بیرونی، نماز به جای می‌آورد.»
3- «میان صومعه تا قبله، فاصله‌ای است که عثمان بن عفان آن را افزوده است.»

مسجد و به‌کارگرفتن چوب ساج در سقف مسجد اشاره کرده‌اند، که همگی از یک تجدید بنای اساسی به همّت عُمربن عبدالعزیز در اواخر قرن اوّل هجری، حکایت می‌کند.
محمّدبن ابی‌بکر تلمسانی، در سال 348 ه. ق. از بنای مسجد قبا وصفی ارائه داده است که نشان می‌دهد در قرن چهارم، بنای مسجد، معمور و مجلّل بوده است. تلمسانی آن را مربّع و مساحتش را 70* 70 (/ 4900) ذرع دانسته است که سایه‌بان‌های اطراف و شبستان آن مجموعاً 43 ستون و مناره‌اش در رکن غربی، 160 پلّه داشته است. (1) کمّ و کیف بنای مذکور همچنان تا اواسط قرن 4 قمری پابرجا بوده است و بر اثر مرور زمان، فرسودگی و پوسیدگی‌های بنای مسجد نمایان و آن را در معرض خطر فرو ریختن و خرابی قرار داد. تا این‌که در سال 435 ق. «ابویعلی حسینی» آن را تعمیر و مرمّت کرد و از خود کتیبه‌ای به جای نهاد که بعدها ضمن خاک‌برداری و تعمیرات مجدّد به‌دست پژوهندگان افتاد. متن کتیبه نه‌تنها به نام بانی آن اشاره صریح نموده، بلکه از تاریخ اتمام و نام معمار آن چنین یاد کرده بود:
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ .... أمر بعمارة مسجد قباء الشريف، أبو يعلى أحمدبن الحسن‌بن أحمدبن الحسن ابتغاء ثواب اللّه و جزيل عطائه ... على يد الشريف حسن المسلم ... ابن عبداللّه‌بن مساک فی سنة خمس و ثلاثين و أربعمائه». (2) نایب‌الصّدر شیرازی (3) ضمن وصف مشاهدات خود از مسجد قبا، به این کتیبه اشاره کرده و آن را در فاصله بیست ذراعی سمت چپ محراب اصلی مسجد دیده است.

1- «وصف مکه و المدینه و بیت‌المقدس» تألیف محمدبن ابی‌بکر تلمسانی. نیز نک: مجلّة العرب، تصحیح: حمد الجاسر، ج 5 و 6، ذوالقعده و ذوالحجّه 1392 ق، دارالیمامه، ریاض.
2- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که ... به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند، مسجد قبا در سال 435 توسط حسن بن عبداللّه بن مساک بنا و به دستور ابو علی احمدبن حسن‌بن احمد بن حسن رضوان‌اللّه علیه بازسازی گردید.»
3- تحفة الحرمین، چاپ سنگی، بمبئی، 1306 ق، ص 249

در سال 555 ه. ق. جمال‌الدّین اصفهانی وزیر (1) و بانی بنای رباط العجم مدینه، فرمان تجدید بنای آن را صادر کرد و بنای مسجد قبا دیگربار دوباره‌سازی شد. (2) نورالدّین سَمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» تصریح می‌کند: از روی نقوشی که در مسجد دیده، پی برده که ناصربن قلاوون در سال 733 ق. به تعمیرات اساسی مسجد همّت گماشته است.
در سال 840 ه. ق. سقف مسجد به فرمان اشرف بُرسْبای از حکام ممالیک برجی و به همّت ابن‌قاسم محلی تجدید و بعضی قسمت‌های آن ترمیم گردید.
در سال 877 ق. که مقارن با اقامت نورالدّین سمهودی در مدینه بود، مناره مسجد خراب شد و آن را به فرمان «اشرف قایتبای» (متوفّای 901 ه. ق.) از «ممالیک» و به همّت جناب «خواجگی شمسی‌بن زمن» در سال 881 ق. تجدید بنا کرده و در بازسازی دیگر قسمت‌های مسجد کوشش نمودند.
در عصر تسلّط «عثمانی‌ها» بر سرزمین حجاز، بنای مسجد قبا توسّط سلاطین عثمانی ترک، تعمیر و مرمّت گردید که آخرین آن، در زمان سلطان محمود عثمانی و فرزندش سلطان عبدالمجید عثمانی در طول سال‌های 1240 تا 1245 ه. ق. روی داد که به نظر می‌رسد در این تعمیرات، به مساحت قدیمی مسجد افزوده نشده است. (3) میرزا حسین فراهانی (4) در سفری که به سال‌های 1302 تا 1303 ق. صورت پذیرفت، مسجد قبا را زیارت و از بنای آن یادی کرده است که ظاهراً مربوط به بعد از اتمام ترمیم‌های انجام یافته در زمان عبدالمجید عثمانی است. از این کلام او که می‌نویسد:
«مسجد قبا مسجد کوچکی است که سقف ندارد و سه طرف آن خراب و یک طرف آن آباد است ...» معلوم می‌شود که عثمانی‌ها تنها به بازسازی قسمت قبلی آن همّت گماشته بودند.
با این همه عقیده حقیر بر آن است که میرزا حسین فراهانی در این توصیف، راه صواب را

1- زنگیان موصل/ بنی زنگی/ اتابکان موصل 516/ 660 ه. ق.
2- «دولة الأتابکة فی الموصل»، سیّد جمیلی، 1970، بیروت، دارالنّهضة العربیّة.

3- «رحلةالحجازيّه»، بتنونى، ص 224.
4- سفرنامه قفقاز- عثمانى- مكه، ص 292

طی نکرده و اشتباهاً بنای مخروبه دیگری را قبا دانسته است! زیرا امیر الحاج مصری، رفعت پاشا (1) در سال 1318 ق. مسجد قبا را زیارت کرده و مشاهدات خود را در وصف بنای مسجد نگاشته است و این از مآخذ نادری است که ما را در جریان وضعیّت مسجد قبا، پس از آخرین تعمیرات آن در سال 1245 ق. می‌گذارد.
رفعت پاشا ضمن نقل اقوال سمهودی می‌نویسد:
شبستان‌های مسجد بر 29 ستون استوار است و بنایی است محکم که برای استقامت دیوارهای آن، از خارج جرزکاری شده است و سنگ نبشته‌ای مُعرّف آخرین تعمیر و ترمیم آن در سال 1245 ه. ق. در قسمت فوقانی درِ بزرگ کار گذارده بودند که تا امروز (1397 ه. ق.) در جای خود برقرار است. این سنگ‌نبشته، به خطّ نستعلیق پخته و ذیل آیه: لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى ...
قصیده‌ای را به ترکی نقر و حک کرده که به خطّ خطّاط مشهور ترک در قرن 13 ق. یساری‌زاده است:
یازُپ تاریخ تامین مسجده شکر ایلدم «پرتو» (2) بومسجد اولدی ویران ایلدی محمودخان آباد
المذنب العاصی، یساری‌زاده، مصطفی عزّت- غفر اللَّه ذنوبهما- (3) رفعت پاشا از بنای مسجد قبا در میانه سال‌های 1318- 1325 ق. سه تصویر تهیّه کرده که در کتاب خود به چاپ رسانده است. در این پیکره‌ها، به‌خوبی موقعیّت ظاهری بنای مسجد و مناره بر افراشته آن از خارج و داخل نمایانده شده است.
آخرین توسعه و ترمیمی که در بنای مسجد قبا صورت پذیرفت، در سال 1388 ق.
به امر ملک فیصل‌بن عبدالعزیز بود.
پس از بررسی و مطالعات هیأت اجرایی توسعه مسجد قبا، که به ریاست ابن‌زیدان، وکیل «وزارة المواصلات» دولت تشکیل شده بود، مقرّر گردید بر اساس پیشنهاد «ابراهیم‌بن علی عیاشی» کارشناس آثار مدینه، از جانب ضلع شمالی به مساحت مسجد

1- مرآت الحرمین، ج 1، ص 394
2- پرتو، تخلّص شاعر بوده است.
3- نایب‌الصّدر شیرازی در «تحفة‌الحرمین» چاپ سنگی، ص 249، بمبئی، چاپ 1306 ق.

افزوده شود. طول این افزایش از شرق به غربِ مسجد 36 متر و عرض آن از جنوب به شمال 4 متر بوده است که در نتیجه مجموع مساحت افزوده‌شده به بنای مسجد قبا توسّط سعودی‌ها، حدود 144 متر مربّع می‌شود.
منظور هیأت اجرایی توسعه مسجد از انتخاب این مقدار افزایش مساحت، آن هم در قسمت شمالیِ مسجد، ایجاد فضای مخصوصی برای نماز و رفت و آمد زنان بود. درِ قسمت زنانه مسجد (باب‌النّساء) هم‌اکنون در ضلع شرقی شمال مسجد قرار دارد. این توسعه که توأم با ترمیم و بازسازی دیگر قسمت‌های فرسوده مسجد صورت پذیرفت، مجموعه مساحت مسجد قبا را از 1276 مترمربّع به 1420 مترمربّع توسعه داد و به تصریح یکی ازکارشناسان اوقاف مدینه، مبلغ 000 800 ریال سعودی هزینه برداشت.
محراب فعلی مسجد، که با کمال هنرمندی گچ‌بری و قسمت فوقانی آن کاشی‌کاری شده است، از دستان چیره‌دست هنرمندانی که چنین اثر بزرگی را آفریده‌اند، پرسش می‌کند؛ زیرا مسلّم است که از آنِ اهل حجاز و نجد نیست.
پژوهش‌ها نشان داد که «حبیب بورقیبه» رییس جمهوری تونس، هنگام دیدار از مدینه، خواستار شد تا هنرمندان تونسی، محراب مسجد قبا را به نقوش گچ‌بری مزیّن سازند. پس از تصویب، تونسی‌ها این شاهکار هنری را آفریدند.
در سمت راست محراب مسجد، منبری قدیمی جای دارد که مربوط به سال 888 ق. و از هدیه‌های اشرف قایتبای به مسجدالنّبی بوده است.
تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد قبل از سال 998 ق. پیش از آن‌که سلطان مراد عثمانی، منبری پرشکوه جهت محلّ منبر رسول صلی الله علیه و آله (1) در مسجدالنّبی ارسال بدارد، منبر اهدایی قایتبای زینت‌بخش محلّ منبر رسول صلی الله علیه و آله بوده است، که پس از ارسال منبر مراد عثمانی، منبر قایتبای را به مسجد قبا فرستادند تا در کنار محراب مسجد جای دهند.
شبستان‌های مسجد قبا، هم‌اکنون دارای 39 ستون می‌باشد که چهار ستون آن دو به دو به هم پیوسته‌اند:
12 ستون در شبستان شمالی مسجد، که از بناهای «سعودی» است و 8 ستون دیگر

1- در فصل مستقل، در این خصوص بررسی جامع‌تری صورت خواهد گرفت.

ص: 62
در شبستان‌های شرق و جنوبی- مجاور حدود واقعی مسجد قبا در عصر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله- که از آثار عثمان‌بن عفّان و عمربن عبدالعزیز می‌باشد و 3 ستون در قسمت مسقّف مدخل درِ بزرگ مسجد، که ایضاً در محدوده توسعه مسجد توسّط خلیفه سوم بوده است.
در نتیجه محل یا مساحت بنای مسجد قبا، که به دست محمد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد، در محدوده شبستان جنوبی (قبلی) مسجد جای داشته است که حدّ آن، در قسمت شمالی، حدّ صحن و شبستان، از شرق به غرب تا ستون چهارم، و از قسمت جنوبی محصور می‌شود به: 5 ستون، که در وسط و موازی ستون‌های جنوبی و شمالی یک ردیف پنج ستونی دیگری قرار دارد.
نک: پیکره‌های 1- 1؛ 2- 1؛ 3- 1؛ 4- 1؛ 5- 1 و: نقشه‌های 1- یکم؛ 2- یکم.
نقشه 1- یکم؟؟؟

ص: 63

ص: 64

فصل دوم: مسجد جمعه

الف: نخستین نماز جمعه

پژوهش در مهمترین متون تاریخ اسلام تا قرن 7 ه. ق. و مشهورترین تفاسیر و جوامع و مراجع حدیث مذاهب اسلامی و اهمّ تألیفات تاریخ و اخبار حجاز عموماً و مدینه خصوصاً، نشان می‌دهد که در مستندات تاریخی، در باره چگونگی رویداد برگزاری نماز جمعه محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و مکان آن در مدینه، اتّفاق نظر است:
1- مسعودی در «مروُج‌الذّهب و معادن‌الجوهر»، پس از شرح حرکت محمد صلی الله علیه و آله از قبا به یثرب می‌نویسد:
«حتّی أدرکته الصّلاة فی بنی سالم فصلّی فیهم الجمعة و کانت أوّل جمعة صُلّیت فی الإسلام». (1) 2- محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (2) می‌نگارد:
«السَّنة الأولی من الهجرة فمن ذلک تجمیعه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بأصحاب الجمعة فی الیوم الّذی ارتحل فیه من قباء و ذلک أنّ ارتحاله عنها

1- «هنگامی که در میان قبیله بنی‌سالم بود، وقت نماز فرا رسید، لذا نماز جمعه را در میان آنان به جای آورد و این اولین نماز جمعه‌ای بود که در اسلام به جای آورده شد.»
2- ج 3، ص 1256

کان یوم الجمعة عامداً المدینة فدرکته الصّلاة الجمعة فی بنی‌سالم‌بن عوف ببطن وادٍ لهم قد اتّخذ الیوم فی ذلک الموضع مسجد فیما بلغنی و کانت هذه الجمعة أوّل جمعة جمعها رسول اللّه فی الإسلام فخطب فی هذه الجمعة و هی أوّل خطبة خطبها بالمدینة فیما قیل». (1) 3- مقریزی در «امتاع الأسماع بما للرّسول من الأنباء و الأموال و الحفدة و المتاع» صریحاً به این بیان معروف تاریخ اسلام اشاره کرده که:
«فلمّا أتی مسجد بنی‌سالم جمَّعَ بمن کان معه من المسلمین و هم إذ ذاک مائة و قیل کانوا أربعین و هی أوّل جمعة أقامها- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی الإسلام ...». (2) 4- أبواسحاق حربی در «المناسک و أماکن طرق الحجّ و معالم الجزیره» (ص 402)، در قرن سوم هجری ذیل: مساجد النبی صلی الله علیه و آله بالمدینه، می‌نویسد:
«و یقال إنّه جمع أوّل جمعة فی مسجد بنی‌سالم و فی مسجد بنی‌عاتکة». (3) 5- فیروزآبادی (متوفّای 817 ق.) در «المغانم المطابة فی معالم طابه» (ص 150)، از مسجد جمعه، ذیل «رانوناء» یاد کرده، می‌نگارد:
«رانوناء بنونَیْن ممدوداً، مثال

1- «در سال یکم هجری، از آن جمله، پیامبرگرامی روزی که از قبا به سوی مدینه حرکت کردند. مردم را برای نماز جمعه دعوت کردند و این روز مصادف با روز جمعه بود و نیز نماز جمعه را در میان قبیله بنی‌سالم بن عوف، در منطقه‌ای، در داخل درّه‌ای به جای آوردند، که امروز در آن محل، آن‌طور که اطلاع داده‌اند، مسجدی بر پا نموده‌اند و این جمعه، اولین جمعه‌ای است که رسول گرامی به‌پا داشتند و در آن، خطبه‌ای خواندند که اوّلین خطبه آن حضرت در مدینه بوده است.»
2- «هنگامی که آن حضرت وارد مسجد بنی‌سالم شدند، مسلمانان همراه را، که تعدادشان بالغ بر یکصد نفر و به روایتی چهل نفر بودند، جمع نمود و این اوّلین جمعه در اسلام است که رسول خدا به جماعت به‌پا داشتند.»
3- «گفته می‌شود آن حضرت اوّلین نماز جمعه را در مسجد بنی‌سالم و مسجد بنی‌عاتکه به‌پا داشتند.»

عاشوراء». سپس به قول ابن‌اسحاق استناد جسته که:
«لمّا قدم النّبیّ المدینة أقام بقباء أربعة أیّام و أسّس مسجده علی التّقوی و خرج منها یوم الجمعة فأدرکت رسول‌اللّه الجمعة فی بنی‌سالم‌بن عوف و صلّاها فی المسجد». (1) سپس اظهار نظر می‌کند که پیامبر: «صلّی بهم فی بطن الوادی فی بنی‌سالم». (2) 6- نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (3) از ابن‌شبه، از کعب‌بن عجزه روایت می‌کند:
«رسول بزرگوار وقتی عازم مدینه بود، در مسجد بنی‌سالم، که به آن عاتکه می‌گفتند، اوّلین نماز جمعه را خواند.»
و از اسماعیل‌بن ابی‌فدیک یاد می‌کند که او از عدّه‌ای از اهل وثوق حکایت کرده که:
«اولین نماز جمعه‌ای را که پیامبر با اصحاب در مدینه به جای آورد، هنگامی بود که از قبا عازم مدینه بود و در مسجد قبیله بنوسالم که به نام مسجد عاتکه مشهور بود، فریضه جمعه را به جای آورد.»
همچنین به روایت یحیی، که مؤیّد روایات یاد شده است، استناد می‌کند.
7- مجلسی در «بحارالأنوار» (4) ذیل شرح وجه تسمیه جمعه، به بیان و رأی شیخ

1- «هنگامی‌که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، چهار روز در قبا اقامت نمودند و مسجدی را بر اساس تقوی و پرهیزکاری بنا نهادند و روز جمعه از قبا خارج شدند و آن حضرت نماز جمعه را در مسجد میان قبیله بنی‌سالم بن عوف به‌پا داشتند.»
2- «نماز را در پایین وادی، میان بنی‌سالم به جای آوردند.»
3- فصل 11، باب 3، فصل 3، باب 5
4- ج 19، ص 125

طبرسی در تفسیر آیه جمعه از ابن‌سیرین، به نقل از «مجمع البیان» (1) استناد کرده و تأیید می‌کند که:
«رسول اسلام هنگامی که هجرت کرد، وارد قبا شد و در (میان) بنوعمروبن عوف منزل گرفت. آن روز که وارد قبا شد، روز دوشنبه دوازده ربیع‌الأوّل بود.
پس دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه را در قبا گذراند و مسجدی برایشان ساخت. سپس روز جمعه آنجا را ترک و به قصد مدینه حرکت کرد. در (میان) بنوسالم‌بن عوف، در بطن وادی، که در آن روز محلّی را به مسجد اختصاص داده بودند، وقت نماز جمعه رسید و رسول گرامی نماز جمعه را خواند و این اوّلین جمعه‌ای بود که رسول اسلام برگزار فرمود و خطبه خواند و آن هم اوّلین خطبه‌ای بود که در مدینه خواند ...».
8- دشتکی می‌نویسد:
«آن سرور، روز جمعه بود که از قبا بیرون رفت تا به شهر مدینه در رود و بر شتر سوار می‌رفت. چون به (قبیله) بنی‌سالم‌بن عوف رسید، وقت نماز جمعه درآمد. در بطن وادیِ رانونا خطبه‌ای در غایت فصاحت و بلاغت بخواند و مردم را بر تقوی و پرهیزگاری و نیکویی تحریص نمود و نماز جمعه بگزارد و آن، اوّل خطبه و جمعه‌ای بود که حضرت خواند و برگزارد. (2) 9- بیهقی در «دلائل النّبوّه» (ج 1)، فصل «مسجد الرّسول» می‌نویسد:
«آنگاه پیامبر روز جمعه سوار شدند و بر قبیله بنی‌سالم عبور فرمودند و میان ایشان نماز جمعه گزاردند و این نخستین نماز جمعه بود که در مدینه گزارده آمد و قبله ایشان همچنان بیت‌المقدس بود.» (3) و به همین‌سان، گفته‌ها و آورده‌های ابن‌اسحاق در «السیرة النّبویه» و ابن‌کثیر در

1- جزء 28، ص 72، چاپ دارالفکر، 1954 م.
2- الأحباب فی سیرة النّبیّ.
3- همچنین نک: نویری «نهایة الارب»، جزء 16، ص 341، چاپ دارالکتب، مصر، 1949 م.

«البداية و النّهايه» و ابن‌سعد در «الطّبقات الكبرى» و بكرى در «معجم ما استعجم» و ابن‌اثير در «الكامل فى التاريخ» و بخارى در «صحيح» كتاب 11 و مسلم در «صحيح» كتاب 7 و ابن‌ماجه در «سنن» كتاب 5، در متن خطبه و اين‌كه اوّلين خطبه پيامبر در مدينه بوده است، اتّفاق نظريه دارند.
محمّدبن جرير طبرى (1) و شيخ طبرسى (2) به يكسان، آغاز و آخر متن خطبه را چنين ثبت كرده‌اند:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَحْمَدُهُ وَ أَسْتَعِينُهُ وَ أَسْتَغْفِرُهُ وَ أَسْتَهْدِيهِ وَ أُومِنُ بِهِ وَ لا أَكْفُرُهُ وَ أُعَادِى مَنْ يَكْفُرُهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ النُّورِ وَ الْمَوْعِظَةِ، عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ قِلَّةٍ مِنَ الْعِلْمِ، وَ ضَلالَةٍ مِنَ النَّاسِ، وَ انْقِطَاعٍ مِنَ الزَّمَانِ، وَ دُنُوٍّ مِنَ السَّاعَةِ، وَ قُرْبٍ مِنَ الْأَجَلِ، مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ، وَ مَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى وَ فَرَّطَ وَ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً.
أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهُ خَيْرُ مَا أَوْصَى بِهِ الْمُسْلِمُ الْمُسْلِمَ، أَنْ يَحُضَّهُ عَلَى الْآخِرَةِ، وَ أَنْ يَأْمُرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمُ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ لا أَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ نَصِيحَةً، وَ لا أَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ ذِكْراً، وَ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ لِمَنْ عَمِلَ بِهِ عَلَى وَجَلٍ وَ مَخَافَةٍ مِنْ رَبِّهِ، عَوْنٌ صِدْقٌ عَلَى مَا تَبْغُونَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ، وَمَنْ يُصْلِحِ الَّذِى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ مِنْ أَمْرِهِ فِى السِّرِّ وَ الْعَلانِيَةِ لا يَنْوِى بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ يَكُنْ لَهُ ذِكْراً فِى عَاجِلِ أَمْرِهِ، وَ ذُخْراً فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، حِينَ يَفْتَقِرُ الْمَرْءُ إِلَى مَا قَدَّمَ، وَ مَا كَانَ مِنْ سِوَى ذَلِكَ يَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وَ الَّذِى صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ نَجَزَ وَعْدُهُ لا خُلْفَ لِذَلِكَ، فَإِنَّهُ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ وَ ما أَنَا

1- تاريخ الرّسل و الملوک، ج 3، ص 1256.
2- مجمع البيان، جزء 28، صص 72- 73، چاپ دارالفكر، 1954 م.

بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.
فَاتَّقُواَ اللَّهَ فِی عَاجِلِ أَمْرِکُمْ، وَ آجِلِهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلانِیَةِ، فَإِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَ یُعَظِّمْ لَهُ أَجْراً، وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً، وَ إِنَّ تَقْوَی اللَّهِ تُوقِی مَقْتَهُ، وَ تُوقِی عُقُوبَتَهُ، وَ تُوقِی سَخَطَهُ وَ إِنَّ تَقْوَی اللَّهِ تُبَیِّضُ الْوُجُوهَ وَ تُرْضِی الرَّبَّ وَ تَرْفَعُ الدَّرَجَةَ.
خُذُوا بِحَظِّکُمْ وَ لا تُفْرِطُوا فِی جَنْبِ اللَّهِ فَقَدْ عَلَّمَکُمُ اللَّهُ کِتَابَهُ، وَ نَهَجَ لَکُمْ سَبِیلَهُ، لِیَعْلَمَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ یَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ، فَأَحْسِنُوا کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ، وَ عَادُوا أَعْدَاءَهُ، وَ جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ، لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ، وَ یَحْیَا مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَأَکْثِرُوا ذِکْرَ اللَّهِ، وَ اعْمَلُوا لِمَا بَعْدَ الْیَوْمِ، فَإِنَّهُ مَنْ یُصْلِحْ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ یَکْفِهِ اللَّهُ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النَّاسِ، ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یَقْضِی عَلَی النَّاسِ، وَ لا یَقْضُونَ عَلَیْهِ، وَ یَمْلِکُ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ، اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ». (1)

1- «ستایش، خاصِ خداست. او را ستایش می‌کنم و از او اعانت می‌جویم و آمرزش می‌خواهم و هدایت می‌طلبم. به او ایمان دارم و او را انکار نمی‌کنم و از هر که انکار وی کند، دوری می‌گزینم و شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که تنها و بی‌شریک است و شهادت می‌دهم که محمد بنده و پیامبر او است که وی را با هدایت و نور و پند هنگام فترت پیامبران و کمیابی علم و ضلالت مردم و پایان یافتن زمان و نزدیکی رستاخیز و قرب اجل فرستاد، هرکه اطاعت خدا و پیامبر کند، هدایت یافته و هر که عصیان ایشان کند گمراه شده و تقصیر کرده و به ضلالی سخت افتاده.
شما را به پرهیزکاری خدا سفارش می‌کنم. نکوترین اندرزی که مسلمان به مسلمان دهد. این است که وی را به کار آخرت ترغیب کند و به‌پرهیزکاری خدا فرمان دهد از آنچه خدایتان بیم داده، بترسید که اندرزی بهتر از این نیست و تذکاری بهتر از این نیست. این مایه پرهیز کسی است که با بیم و ترس بدان عمل کند و یاوری نکو برای آن چیزهاست که از کار آخرت می‌خواهد، هرکه روابط نهان و آشکار خویش با خدا به صلاح آرد و از آن جز رضای خدا نخواهد برای وی در دنیا نام نیک خواهد بود و پس از مرگ آندم که انسان با اعمال خویش نیاز دارد، ذخیره خواهد بود و هر چه جز این باشد دوست دارد که میان وی و آن فاصله‌ای بسیار باشد.
خداوند شما را از خویش می‌ترساند که خدا به بندگان خود مهربان است.

قسم به آن‌که گفتار خویش راست کرد و وعده خویش انجام داد که خلاف در این نیست که خدای والا گوید: «گفتار نزد من تغییر نپذیرد و من ستمگر بندگان نیستم.» در کار، حاضر و در نهان و عیان از خدا بترسید که هر که از خدا بترسد گناهان وی را محو کند و به او پاداش بزرگ دهد و هر که از خدا بترسد کامیابی بزرگ یافته است. ترس خدا از دشمنی و عقوبت و خشم وی مصون می‌دارد. ترس خدا چهره را سپید و خدا را خشنود و مرتبت را بلند می‌کند.
بهره خویش برگیرید و در قبال خدا تقصیر مکنید. خدا کتاب خویش را به شما تعلیم داد و راه خویش را بر شما روشن کرد تا کسانی که راستگویند معلوم دارد و دروغگویان را معلوم. پس چنانکه خدا با شما نکویی کرده، نکویی کنید و با دشمنان وی دشمنی کنید و در راه خدا، چنانکه شایسته جهاد کردن است، جهاد کنید که او شما را برگزید و مسلمانتان نامید تا هر که هلاک شد به دلیلی هلاک شود و هر که حیات یافت به‌دلیلی حیات یابد که نیرویی جز به تأیید خدا نیست. پس یاد خدا را بسیار کنید و برای پس از مرگ کار کنید که هر که روابط خویش را با خدا به صلاح آرد، خدا مناسبات وی را با مردم کفایت کند که خدا بر مردم قضا می‌راند و مردم بر خدا قضا نمی‌راند.
او اختیار دار مردم است و مردم اختیار دار او نیستند. خدا بزرگ است و نیرویی جز تأیید خدای والای بزرگ نیست.»

از این مستندات تاریخی- اسلامی، می‌توان مطمئن شد که اوّلین نماز جمعه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در سال اوّل هجری، در میانه راه قبا به مدینه بوده است و «بنوسالم‌بن عوف» در نزدیکی حرّه غربی، در غرب وادی رانونا ساکن و مسجد جمعه یا عاتکه در قسمتی از وادی، که غبیب نامیده می‌شده، جای داشته است.
وادی رانونا جزئی از قبا، در قطاع جنوبی مدینه به شمار می‌رود که در شمال آن، مجاور وادی بطحان منازل «بنو بیاضه» است.
البته تعدادی از مستندات تاریخی از آن حکایت دارد که نماز جمعه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در قبیله «بنوسالم» نخستین نماز جمعه در اسلام بوده است و گروهی دیگر اشعار می‌دارند که نخستین نماز جمعه در مدینه بوده است.
ابوداود در «سنن»، کتاب 2 و ابن‌ماجه در «سنن»، کتاب 5 حکایت می‌کنند: «اسعدبن زراره، قبل از هجرت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله نماز جمعه را با تازه‌مسلمانان یثرب خوانده است.»

و او به استناد ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» (ج 3، ص 117)، نخستین کس از یثربی‌ها است که اسلام را لبّیک گفته بود. ابن‌رسته در «الأعلاق النّفیسه» (ص 194)، به مستندات دیگری دسترسی داشته که:
«أوّل من جمَّع فی الإسلام فی یوم الجمعة مصعب‌بن عمیر ... و کان صاحب لواء رسول اللّه جَمَّعَ بالمسلمین یوم الجمعة بالمدینة و کانوا اثنی‌عشر رجلًا و ذبح لهم شاة».
ولی طبرسی در «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» (1) ذیل آیه نهم از سوره جمعه، تنها به روایتی که اوّلین نماز جمعه را اسعدبن زراره خوانده، بسنده کرده است.
بدین لحاظ، اگر چه میان مفسّران و صاحبان رأی فقه‌القرآن، در مکّی بودن حکم نماز جمعه، علی‌رغم مدنی بودن آیه جمعه، اختلاف است؛ اما در این‌که اوّلین نماز جمعه را محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در مدینه به‌جای آورده، شک روا نمی‌دارند و مکّی‌بودن حکم را در تنافی با مدنی بودن آیه و عملی شدن آن نمی‌خوانند. قبول این روایات که اسعدبن زراره یا مُصْعَب‌بن عُمَیر ابتدا خود به برپایی نماز جمعه در مدینه همّت گماشته، مغایرتی با قبول این واقعیّت که اوّلین نماز جمعه محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه مدنی جمعه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (2) در مدینه بوده است، ندارد.

ب: بنای مسجد جمعه

مسجد جمعه در جنوب شهر مدینه، میان مدینه و قبا قرار گرفته است و فاصله آن تا مسجد قبا بیش از پانصد متر نیست. این مسجد در وسط باغ «سیّد حسن شربتلی» جنب باغ

1- جزء 28، چاپ دارالفکر، 1954 م.
2- جمعه: 9؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند، فی الحال به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید که این نماز جمعه از هر تجارت اگر بدانید برای شما بهتر خواهد بود.»

«الجزع» در دره رانونا یا در نقطه اتّصال دره صلب قرار دارد، که از سمت الحسینیّه و وادی قاع‌البلویین و مسیر آبی که از حره غربی جاری می‌شود، واقع شده است؛ ولی با توجه به ساختمان‌های نوساخته اطراف مسجد، تشخیص مسیر رانونا برایم ممکن نشد.
مسجد جمعه، در سمت شرقی راه آسفالته قبا (شارع قبا) قرار دارد؛ به‌نحوی که روبه‌روی آن در سمت غربی، بقایای قلعه عثمانی‌ها به چشم می‌خورد که فاصله آن تا مرکز شهر، حدود دو و نیم کیلومتر بیش نیست.
محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (1) در قرن 3 ه. ق. از آباداني بنای مسجد جمعه یاد کرده است. امام حربی نیز آن را به نام «مسجد بنی‌سالم الأکبر» از زمره مساجد معتبر مدینه می‌داند. (2) فیروزآبادی هم در «المغانم المطابه»، در اواخر قرن نهم هجری قمری به آن تصریح کرده است. (3) نورالدّین سمهودی در نیمه دوم قرن نهم هجری/ از بنای مسجد جمعه سخن به میان آورده، می‌گوید:
«مسجد دارای دو گنبد بوده و طول آن از شمال به جنوب، یا از شام به قبله، 20 ذرع و از شرق به غرب 5/ 16 ذرع بوده است که تا حدی سقف مسجد خراب شده بود.» او همچنین تصریح می‌کند که «خواجه رییس جواد المصّل شمس‌الدّین قاوان» آن را تعمیر و ترمیم کرده است.
بنای فعلی، با توصیفات سمهودی، تفاوت‌های اساسی دارد. امروزه ساختمان آن را با حدود 6 متر ارتفاع، 8 متر طول و شش متر عرض می‌نگریم که دارای گنبدی به سبک معماری عصر عثمانی است.
در قسمت چپ و راست فوقانی دیوار خارجی مقصوره، سنگ نبشته‌ای مستطیل شکل از مرمر سفید نصب شده که روی آن به خطّ متداخل، چنین حکّ و نقر کرده‌اند:
«أمر ببناء هذا المسجد المبارک الجمعة، مولانا أمیر المؤمنین السّلطان

1- ج 3، ص 1256
2- المناسک و اماکن طرق الحج، ص 400
3- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 328

الملک المظفّر، السلطان بایزید بتاریخ شوّال سنة ...». (1) از این سند معلوم می‌شود که بنای به‌جا مانده از مسجد، مربوط به دوران بایزید عثمانی در سال‌های 886- 918 ه. ق. است.
در سال‌های 1395، 1396 و 1397 قمری و روز جمعه دوم شعبان 1398 قمری، که به زیارت و مشاهده مسجد توفیق یافتم، بنای مسجد جمعه از سمت شمال به یک قطعه زمین وسیع و خشک و از سمت جنوب به ساختمانی سه طبقه و در مشرق آن، باغستانی از نخل‌های خرما محصور شده بود. متأسّفانه یاد مکانِ اولین نماز جمعه بر اثر عدم توجه و ترمیم‌های لازم، متروک و نیمه مخروبه است.
نک: پیکره‌های: 1- 2؛ 2- 2؛ 3- 2
نک: نقشه صفحه 63.

1- «این مسجد به تاریخ شوال، بنا به اراده سلطان بایزید بنا گردید ...»

ص: 74

فصل سوم: مسجد نبی صلی الله علیه و آله

الف: گزارشی کلّی از تاریخ بنای مسجد نبی

پس از پایان بنای مسجد قبا، محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و مهاجران مکّی، در میان استقبال پرشور انصار و اهالی مدینه، عازم مدینه شدند.
همه قبایل مسلمان‌شده یثرب و حوالی آن، ضمن خوش‌آمدگویی به پیامبر، خانه و سلاح و مال خود را نثار قدومش کردند و از او خواستند تا در خانه و قبیله و منازلشان نزول اجلال فرماید و آنان را به این برکت رحمانی، متبرّک و مفتخر گرداند؛ ولی محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله ضمن اظهار محبّت به الطاف شیفتگانِ راه و رسمش، انتخاب محلّ سکونت را به قضای الهی سپرد؛ جایگاهی که مرکب او در آن مکان بایستد، زانو زند و به پیش و پس رضا ندهد.
مرکب در کنار زمین فعلی مسجد، که در آن ایام مَرْبَدی مجاور خانه ابوایّوب انصاری بود، زانو زد و محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله نزول اجلال فرمود و گفت:
رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ. (1)

1- «پروردگارا! مرا به منزل مبارک فرود آر، که تو بهترین کسی هستی که می‌تواند بارها را به منزل خیر و سعادت فرود آورد.» مؤمنون: 29

فیروز آبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص 374)، مربد را به «کسر، ثمّ سکون، ثمّ باء موحّده مفتوحه و دال مهمله» دانسته است؛ ولی گفته قاضی عیاض را نادیده نگرفته که چون وی اصل آن را رَبَد دانسته، مربد را به فتح میم و کسر باء خوانده است.
«مربد» بر وزن استر، محلّی بوده که حیوانات اهلی را موقتاً در آن نگهداری می‌کردند و یا به گفته ابن‌شهاب: شترخانی بود که گاهی هم خرما در آن خشک می‌کردند.
«دلائل النبوّه» بیهقی (فصل مسجدالرّسول) و قسطلانی «ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری» (1) و یا به نظرگاه حدیث انس‌بن مالک: «محوّطه‌ای بودکه در آن چند درخت خرما و مقابری از مشرکان وجود داشت.»
و به تصریح الأصمعی: «المربد کلّ شیء حبست فیه الإبل أو الغنم».
ابن‌حجر عسقلانی (2) می‌نویسد: «و آن زمین بنا به گفته ابن‌شهاب به نقل از عروةبن الزبیر که مورد استناد امام بخاری (در صحیح، کتاب مناقب‌الأنصار، باب هجرة النّبی، حدیث 3906) قرار گرفته، جزو اموال سهیل و سهل بن رافع بن عمرو بن النجّار بود؛ که به علّت صغیری و یتیمی، تحت کفالت و ولایت اسعد بن زاره زندگی می‌کردند. (3) ابن‌زباله گفته است: «دو جوان مذکور، تحت ولایت ابو ایّوب انصاری بودند».
و ابن‌اسحاق در «السّیرة النّبویه» آن‌ها را در حجر، «معاذبن عفراء» خوانده است. (4) محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از سهیل و سهل یا قیّم و ولیّ آنها و یا طایفه «بنونجّار» خواستار معامله مربد شد؛ تا در آنجا خانه و مسجد خود را بنا نهد. این کار به تصریح بیهقی در «دلائل النّبوه» (ج 1، فصل مسجدالرّسول)، یا از طریق خرید بوده و یا در مقابل آن

1- ج 6، ص 220
2- «فتح‌الباری»، ج 7، ص 246
3- بیهقی «دلائل النبوه»، ج 2، ص 187، ترجمه فارسی.
4- به نقل از ابن‌حجر عسقلانی فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج 9، ص 246 و ابن‌رسته الاعلاق النّفیسه، ص 64.

عطایی داده است؛ ولی در حدیث انس‌بن مالک که مورد تأکید بیهقی قرار گرفته، پیامبر دستور ساختمان مسجد را صادر فرمود و پی بنی‌نجّار فرستاد. چون به حضور آمدند، فرمود: «زمین خود را به من بفروشید.» گفتند: «به خدا قسم بهای آن را نمی‌گیریم؛ مگر از خداوند متعال.» و پیشکش دادند.
ابن‌قیّم جوزی در «زادالمعاد» (ج 2، ص 56) گفته است: پیامبر هبه آنها را نپذیرفت، «فابتاعه منهما بعشرة دنانیر»؛ یعنی «مربد» را به ده دینار از ایشان خرید.
این گفته، مستند به حدیث ابن‌شهاب در «صحیح»، امام بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب هجرة النبی، حدیث 3906) می‌باشد که؛ «فأبی رسولُ اللّه أن یقبلَه منهما هبةً حتّی ابتاعه منهما».
در «باب الهجره» از صحیح امام بخاری (کتاب مناقب‌الأنصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه) گفته‌ای از انس‌بن مالک نقل گردیده که به استناد آن معلوم می‌شود: قبل از تصاحب «مربد» توسط محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، این مکان محل دفن مشرکین و نخلستانی متروک بوده است و چون به ملکیّت محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در آمد، به تصریح ابن‌قیّم جوزی در «زاد المعاد» (ج 2، ص 56)، پیامبر فرمان داد تا مهاجران و انصار به کمک او شتافته، تمامی نخل‌ها و آثار مخروبه قبور را برکنند.
انس بن مالک گفته است: «فأمر رسول اللّه بقبور المشرکین فنبشت و بالخرب فسوّیت و بالنخل فقطع ...». (1) ولی ابن‌حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج 7، ص 266)، به عقیده ابن‌بطال استناد کرده که: «لم أجد فی نبش قبور المشرکین لنتّخذ مسجداً نصّاً عن أحد من العلماء ...». (2) امام بخاری در «صحیح» گفته است: «اوّلین بنای مسجدالنّبی، متشکل می‌شد از دیوارهای خشتی و گِلی، با سقفی از شاخه‌های درخت خرما، بر پایه ستون‌هایی از تنه درخت خرما».

1- «آنگاه رسول گرامی دستور نبش قبرهای مشرکین را صادر و آن‌ها را با زمین صاف کردند و نخل‌ها را بریدند.» همان مأخذ، صحیح بخاری.
2- «در نبش قبرهای مشرکین! چیزی را نیافتم تا به جای آن مسجدی را به‌پا داشته باشند!»

و یحیی از طریق عبدالعزیزبن عمر، از یزیدبن السائب، از خارجه ابن زید بن ثابت روایت می‌کند: «بنی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- مسجده سبعین فی ستّین ذراعاً و یزید و لَبَّنَ لَبِنَهُ من بقیع الخبخبة و جعله داراً و جعل سواریه خشباً شقة شقة و جعل وسطه رحبة و بنی بیتین لزوجتیه». (1) مساحت به ذرع: 4200/ 60* 70
مساحت به متر مربع: 05/ 1022
بیهقی به روایت عبداللّه بن عمر، که مورد تصریح امام بخاری در «صحیح» قرار گرفته، اشاره خاصّی دارد که: «مسجد پیامبر دارای دیوارها و پایه‌هایی از خشت خام بود و سقف آن را با شاخه‌های درخت پوشیده بودند و ستون‌های آن تنه‌های خرما بود». (2) بر اساس بیان یاد شده، معلوم می‌گردد که در دیوارهای خشتی مسجد، خاصه در جدار سمت شامی یا شمالی آن، که رو به بیت‌المقدس بوده، تنه‌های بریده و تراشیده شده از درختان خرمای مربد، جهت استحکام و قوام بنا، کار گذاشته بودند و در وسط بنا حیاطی کوچک و در کنار آن جهت سکونت همسر؛ دو خانه متصل به هم بنا نمودند.
بقیع خبخبه که در روایت خارجةبن زید بن ثابت آمده، محلّی است که در قسمت چپ بقیع الغرقد مجاور باغ قدیمی الصّیفی و چاه ابو ایّوب قرار داشته است. فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص 62) آن را «بقیع الخبجبه» (به فتح جیم) دانسته است.
در مورد مساحت بنای نخست مسجد نبی، نظریه‌های متفاوتی است و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آن‌ها نیازمند تأمّل. حقیر از بررسی و نقد آنها به گفته زیدبن ثابت، که یحیی آن را از طریق عبدالعزیزبن عمر روایت کرده، تمایل دارد که: «مسجد سبعین فی

1- «پیامبرگرامی مسجدش را 70* 60 ذراع یا بیشتر بنا کردند و از گِل مخصوص خشتش را، که از محل بقیع خبخبه می‌آوردند، ساخت و در اطرافش چوب به کار برد و در وسط آن حیاطی ایجاد نمود و برای دو همسرش دو منزل بنا نهاد.»
2- «دلائل النّبوّه»، ج 1، فصل مسجدالرّسول. همچنین نک: ابن‌کثیر «البدایة و النهایه»، ج 3، ص 214 و نویری، «نهایةالارب»، جزء 16، ص 344

ستّین ذراعاً أو یزید»/ 70 ذرع طول آن از شمال به جنوب و 60 ذرع عرض آن، از شرق به غرب؛ یعنی حدود 1022 مترمربع مساحت بوده است.
از نظرگاه الاقشهری به استناد گفته ابن‌عمر بنای مسجد در آن ایّام، سه در داشته است: دری در جهت دیوار جنوبی مسجد، دری موسوم به «باب عاتکه» در شمال دیوار غربی، که به «باب‌الرّحمه» مشهور است و درِ سوم همان «باب جبرئیل» فعلی است که میانه دیوار شرقی مسجد قرار داشته است. همچنین ابن‌قیّم جوزی در «زادالمعاد» (جزو 2، ص 56) می‌نویسد که پیامبر: «جعل له ثلاثةَ أبواب: باباً فی مؤخّرة و باباً یقال له باب الرّحمة و الباب الذی یدخل منه رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-». (1) پس از تغییر جهتِ قبله از بیت‌المقدس؛ یعنی سمت شمالی مسجد به کعبه یا سمت جنوبی مسجد، محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله درِ گشوده شده در دیوار جنوبی را مسدود نمود و باب دیگری گشود که متأسّفانه پژوهنده با گزارش‌های تاریخی مختلفی در این باره روبه‌رو است. در نهایت نظر، شاید گفته «حافظ محمدبن محمودبن نجار» در «اخبار مدینة الرسول» (ص 69) با واقعیّت مطابق باشد که این در، در دیوار شمالی و محاذی دری بود که پس از تغییر قبله بسته شد.
چنانکه یادآور شدیم و در گفته ابن‌شهاب به آن اشاره شده، سقف مسجد از شاخه و برگ درختان، خاصه درخت خرما پوشیده شده بود و امام بخاری در «صحیح»، حدیث لیلة القدر، به گفته شاهدان عینی استناد می‌کند که در ایّام بارانی، پیامبر پیشانی خود را بر آب و گِل به سجده می‌نهاد و اثر گِل را بر پیشانی محمّد صلی الله علیه و آله دیده‌اند. با این همه، وقتی یاران گفتند که اجازت فرما تا سقف مسجد را خاک‌ریزی و گِل‌اندود کنیم، به تصریح ابن‌زباله به نقل از خالد بن معدان، پیامبر جواب داد:
«کلّا، ثمام و خشیبات و ظلّة کظلة موسی و الأمر أقرب من ذلک». (2)

1- «سه در برای آن در نظر گرفت؛ یکی در عقب و دیگری به نام در رحمت معروف است و سومی دری که پیامبر گرامی از آن رفت و آمد می‌کردند.»
2- «هرگز ... و سایه‌بانی چونان سایه‌بان موسی و حقیقت بدان نزدیک‌تر است.»
یعقوبی، تاریخ، ج 1، ص 401، ترجمه فارسی. ابن‌قیّم جوزی، زادالمعاد، ج 2، ص 56

بیهقی در «دلائل‌النّبوه» (ج 1، فصل مسجدالرّسول)، از عباده روایت می‌کند:
«انصار مالی را جمع‌آوری کردند و به حضور پیامبر آوردند و پیشنهاد نمودند که مسجد را بازسازی و زیور نمایند و گفتند: تا چه هنگام باید زیر این سقف که پوشال خرما است، نماز بگزاریم؟ پیامبر فرمود: سقف مسجد برادرم موسی نیز چنین بود و من از روش او بر نمی‌گردم.»
از گفته بیهقی از حسن، که: «عریش موسی‌کان إذا قام أصاب رأسه السقف»، معلوم می‌شود، ارتفاع دیوارهای مسجد بسیار کوتاه بوده و با توجه به نقل ابن‌زباله و یحیی در «الاحیاء»، بیش از سه متر و اندی نبوده است و پیامبر در خصوص بنای مسجد، مکرّر به یاران تأکید می‌کرد: «لا تزخرفه و لاتنقشه». (1) مورّخان، به استناد منابع معتبر، متّفق‌القول‌اند که در بنای نخست مسجد، پیامبر همدوش با دیگر صحابه بزرگ- از مهاجر و انصار- بنّایی می‌کرده است و در حدیث زُهَری و انس‌بن مالک آمده که محمّد صلی الله علیه و آله هنگام اشتغال به کار، شعری را چنین زیر لب زمزمه می‌کرده است:
اللهمّ لا خیر إلّا خیر الآخرة فانصر الأنصار و المهاجرة
«پروردگارا! خیر حقیقی خیر آخرت است. پس انصار و مهاجران را رحمت فرما!»
نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» به نقل از امام علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السلام شعر را چنین ثبت کرده است:
لا یستوی مَن یَعمُرُ الْمَساجدا یدأب فیها قائماً و قاعدا
و من یری عن الغبار حائدا
امام بخاری در «صحیح» (باب الهجره، حدیث 3906، کتاب مناقب‌الأنصار) آن را

1- نیز نک: ابن‌رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص 66

از شهاب چنین نقل کرده است:
هذا الحمال لا حمال خیبر هذا أبرّ ربّنا و أطهر
اللهمّ إنّ الأجر أجر الآخرة فارحم الأنصار و المهاجرة
به همین روال است نقل‌های دیگر که به هر حال با توجّه به زمان طولانی بنای مسجد، اختلاف در اقوال را مبیّن تعدّد و تنوّع اشعار می‌یابیم نه نافی یکدیگر. (1) و مسلم در «صحیح»، (2) بعضی از این رجزها را در جریان حفر خندق دانسته‌اند که انس‌بن مالک آن را روایت کرده و امام نووی ذیل آن گفته است:
«هذا الحدیث استحباب الرّجز و نحوه من الکلام فی حال أبناء و نحوه و فیه عمل الفضلاء فی بناء المساجد و نحوها و مساعدتهم فی اعمال البرّ». (3)
بنای مسجد حضرت محمّد صلی الله علیه و آله، ترکیب و شکل اولیه خود را تا سال هفت هجری حفظ نمود و تغییراتی در این مدّت به خود ندید.
در سال هفتم هجری، پس از آن‌که مسلمانان از فتح قلاع خیبر به سوی مدینه بازگشتند، ضرورت توسعه مسجد نبی، به خاطر افزایش روزافزون جمعیّت مسلمانان، مدّ نظر محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب قرار گرفت و به گفته امام جعفربن محمّد صادق علیه السلام به نقل از اخبار دار الهجره رزین و ...، پیامبر مسجد را از طول و عرض به نحوی توسعه داد که به صورت مربّع 100* 100 ذرعی درآمد.

1- همچنین مراجعه شود به: «المنتقی»، «مولد النبی»، تألیف 732 ه. ق. ترجمه فارسی از «سیر کازرونی»، عفیف‌بن سعید کازرونی، 760 ه. ق. نسخه خطی: قاهره، دارالکتب 1- السیرة المحمدیه- فارسی طلعت. این کتاب از مراجع مجلسی در «بحارالأنوار»، ج 19، ص 128، بوده است
2- جزء 12، بشرح الإمام النووی، ص 173- 171
3- «این حدیث استحباب رجزخوانی و از این قبیل سخنان را در هنگام ساختن و بنا کردن آن به همراه داشت و نشانه‌ای از کار بزرگان در بنا کردن مساجد و غیره و یاری کردن آنان در انجام کارهای نیک دارد.» همچنین از ابن‌رسته «الأعلاق النّفیسه»، صص 64 و 65

این مساحت را ابن‌رسته (1) مورد تأیید قرارداده، می‌گوید:
«و بناه النّبیّ مرّتین؛ بناه حین قدم أقلّ من مائة فی مائة، فلمّا فتح‌اللَّه علیه خیبر، بناه و زاد علیه مثله فی الدور». (2) با توجه به احتساب برابریِ ذرع یَد با متر، مساحت مسجد در سال هفتم می‌بایست 2433 متر مربّع شده باشد و این متراژ عینی از بنای مسجد، طبق معیارهای نقشه‌ای که از کارشناسان ترک در اوایل قرن 13 قمری ارائه کرده‌اند؛ یعنی 2475 مترمربّع مطابقت محاسباتی دارد. از این رو، به نقد آراء و روایات دیگر نمی‌پردازیم: (3) 100 ذرع/ 33/ 49 متر
2433 مترمربّع/ 33/ 49* 33/ 49
کتاب‌های سیره وحدیث، ضمن ارائه مستندات چگونگی انجام‌گرفتن بنای مسجد، به گفتگویی اشاره کرده‌اند که برای پژوهندگان قابل توجّه است. بیهقی در «دلائل النّبوه» از خالد الخدّاء، از عکرمه، از ابوسعید خدری و امام بخاری در «صحیح» و ابن‌اسحاق در «السیرة النّبویه» و مسلم در «صحیح» و ابوداود در «سنن»، به اسناد دیگر ایضاً از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند:
«کنّا نحمل فی بناء المسجد لبنة لبنة و عمّار یحمل لبنتین لبنتین، فرآه النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فجعل ینفض التراب عنه و یقول: ویح عمّار تقتله الفئة الباغیة. یدعوهم إلی الجنّة و یدعونه إلی النار. قال: یقول

1- «الأعلاق‌النّفیسه» ص 64.
2- «پیامبر دو بار آن را ساخت در حالی که حداقل 100 متر در 100 متر مساحت داشت هنگامی که خدا خیبر را بر او گشود، به اندازه خانه‌های آن محل، به آن افزود.»
3- نقشه چاپ: خلیل افندی قازانی، آلمان.

عمّار: أعوذ باللَّه من الفتن.» (1)عمّار یاسر در سال 37 ق. در جنگ صفین به هواداری امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام شمشیر زد و به دست شامیان هوادار معاویه شهید گردید.
ابوالفداء، اسماعیل‌بن کثیر در «السّیرة النّبویه» (ج 2، ص 308) صریحاً می‌نگارد:
«و هذا الحدیث من دلائل النبوّة، حیث أخبر صلوات اللَّه و سلامه علیه عن عمّار أنّه تقتله الفئة الباغیة.» (2) و بیهقی در «دلائل النبوّه» (3) آن را از جمله اخباری دانسته که دلیل بر صحّت پیامبری محمد صلی الله علیه و آله است.
همچنین- «کنز العمّال» (4) حدیث «تقتله الفئة الباغیة» را از طریق زیدبن وهب، عثمان، جابربن عبداللَّه البختری، لؤلؤ مولاة عمار، عمروبن العاص، کعب بن مالک، ابو امامه، ابو رافع، ابوهریره، ابو قتاده، زیاد بن الغرد، عائشه، امّ سلمه، عبداللَّه‌بن عمر، ابن‌مسعود، علیّ بن ابی‌طالب و انس‌بن مالک ثبت کرده است. (5)

1- «در ساختمان مسجد، هر یک از ما یک خشت، یک خشت بر می‌داشتیم و عمار دو خشت، دو خشت برمی‌داشت. پیامبر گرامی او را دید و شروع به تکاندن خاک از او نمود و می‌گفت: آفرین درود بر عمار که گروه سرکش او را می‌کشند، در حالی که آن‌ها را به بهشت می‌خوانَد و آن‌ها او را به دوزخ می‌خوانند.
عمار می‌گوید، به خدا پناه می‌برم از فتنه و آشوب‌ها.»
2- و این روایت از کتاب دلائل النبوه است که حضرت- صلوات اللَّه وسلامه علیه- در مورد عمّار فرمود: «او را گروه ستمگر خواهد کشت.»
3- ج 1، صص 194- 191
4- متقی، ج 16، صص 147- 137
5- همچنین ابن‌رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص 65

ص: 83

2/ الف: توسعه عمربن خطاب، خلیفه دوم

بنا به مستندات تاریخی، پیامبر اسلام به صحابه خود اجازه توسعه مسجدالنّبی را داده بود:
یحیی از عمربن ابی‌بکر موصلی از راویان و دانشمندانی روایت کرده که محمد صلی الله علیه و آله گفته است: «هذا مسجدی و ما زید فیه فهو منه، لو بلغ بمسجد».
خلیفه دوم از خلفای راشدین، با توجه به ازدیاد و ازدحام مسلمانان در مسجدالنّبی و نبودن مکان کافی جهت برگزاری فرایض و اعتکاف و عبادت و زیارت، تصمیم گرفت تعدادی از خانه‌های اطراف مسجد را جهت توسعه مسجد خراب کند. احمد گفته نافع را ثبت کرده که وی گفته بود از خلیفه دوم شنیدم:
«إنّی سمعت رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یقول ینبغی أن نزید

فی مسجدنا ما زدت». (1) حافظ محمد بن محمود بن نجار در «اخبار مدینة الرسول» (ص 93) به سخنی از مصعب‌بن ثابت اشاره می‌کند که وی از مسلم‌بن حباب حدیث کرد:
إنّ النّبیّ قال یوماً و هو فی مصلاه: «لو زدنا فی مسجدنا» و أشار بیده نحو القبلة. فلمّا توفّی علیه السلام و ولی عمر بن الخطاب، قال: انّ رسول اللّه قال: «لو زدنا فی مسجدنا» و أشار بیده نحو القبلة ...». (2) امام بخاری در «صحیح»، ابو داود در «سُنن» و یافعی در «مرآة الزّمان»، از نافع به نقل از ابن‌عمر گفته‌اند که:
«خلیفه دوم این توسعه را در سال هفدهم ه. ق. عملی ساخت.»
خلیفه دوم جهت اجرای نقشه، لازم دید که خانه عبّاس بن عبدالمطّلب را خراب و آن را به مسجد منضمّ نماید؛ ولی عبّاس راضی به فروش یا بخشش آن نشد. ازاین‌رو، بین آن دو، مناقشاتی به وقوع پیوست که تمامی کتاب‌های تاریخ و جوامع حدیث نظر به اهمیت مسأله، آن را به روایات مختلف ذکر کرده و به شرح حقیقتش پرداخته‌اند:
ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» و بیهقی در «سُنن» و ابوعبداللّه حاکم در «المستدرک» و ابن‌زباله و یحیی به نقل از عبداللّه بن ابی‌بکر در «اخبار المدینه» و رزین از نافع، از ابن‌عمر در «اخبار دارالهجره»، ابن‌اسحاق از عبداللّه بن عبّاس و احمد بن حنبل در «مسند»، ابن‌عساکر در «تاریخ دمشق»، و امام ابوسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق

1- «به خدا شنیده‌ام، که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله می‌گفت: شایسته است که مسجدمان را توسعه دهیم، آنچه را که من افزودم.»
2- «روزی پیامبر در مصلی گفت، چه خوب بود بنای مسجد خودمان را توسعه می‌دادیم و با دستش به‌طرف قبله اشاره کرد.
هنگامی که وفات یافت و عمر بن خطاب زمام امور را به دست گرفت، گفت: پیامبر فرمودند: چه خوب بود که به مسجدمان می‌افزودیم و با دستش به‌سوی قبله اشاره کرد.»

الحج و معالم الجزیره» (ص 362) مدارک مربوط به این اختلاف را به رشته تحریر درآورده‌اند.
حقیر با توجّه به جمع‌بندی مستندات، مجمل آن را چنین دانست که:
«خانه عبّاس بن عبدالمطلب عموی محمّد صلی الله علیه و آله مجاور دیوار جنوب غربی مسجد بوده است و خلیفه به جهت آن‌که می‌خواست مسجد را از سمت قبلی یا جنوبی و سمت غربی آن توسعه دهد، عبّاس را مجبور به واگذاری خانه خود یا فروش آن نمود. ولی عموی پیامبر به احترام آن‌که محمد در بنای خانه‌اش وی را یاری کرده بود، به تخریب آن رضا نداد.»
این امر موجب بروز مناقشات و گفتگوهایی میان خلیفه و عبّاس‌بن عبدالمطّلب از یک سو و اهالی مدینه از سوی دیگر گردید. ناچار جهت رفع این منازعه، حکمیّت را به ابیّ بن کعب یا طبق گفته اسلم در «تاریخ ابن‌عساکر» حذیفه واگذاردند.
خلیفه و عموی پیامبر به عنوان طرفین دعوی در محضر قاضی حاضر شدند و خلیفه از اهمیّت و لزوم توسعه مسجد سخن گفت و این‌که عبّاس بن عبدالمطّلب می‌بایست از نفع شخصی خود به جهت مصلحت مسلمین گذشت کند؛ در غیر این صورت به خاطر حفظ مصلحت، خلیفه حق خواهد داشت خانه را به عُنف تخریب و آن را به مسجد منضم نماید.
عبّاس بن عبدالمطّلب از موضع حقّ مالکیت- و این‌که نمی‌بایست حقوق شرعی افراد، که رعایت آن از واجبات دین است، زیر پا نهاده شود و آیا لازمه توسعه مسجد، ظلم و تعدّی به مالکان منازل است؟- دادخواهی نمود.
ابیّ بن کعب پس از وقوف به مسأله و دعاوی طرفین، در حضور صحابه و اهل مدینه، رأی و نظر خود را ضمن بیان حدیثی از محمد صلی الله علیه و آله، چنین ابراز داشت:
«از محمد، رسول اللّه شنیدم که خداوند به داود نبی فرمان داد تا خانه‌ای به نام او روی زمین بنا کند. داود چون به تأسیس بنا همّت گماشت، خانه کوچکی در کنار یا وسط عبادتگاه مانع اجرای کامل نقشه بود و چون صاحب آن خانه به هیچ

وجه به فروش یا واگذاری آن رضا نداد، داود در دل خود قصد کرد تا برای تحقّق نقشه عبادتگاه به زور، خانه را از مالکش بستاند. چون این رغبت و اراده در دل و اندیشه داود خطور کرد، خداوند به داود وحی فرستاد که می‌خواهی مال غصب‌شده‌ای را در عبادتگاهی که به نام خدا بر پا می‌شود، قرار دهی؟! مورد عقوبت من قرار گرفتی و این افتخار را از تو گرفتم؛ زیرا فاقد شایستگی تأسیس چنین بنایی هستی.»
یا به روایت ابوالزناد- که مورد تأیید امام حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 362) قرار گرفته است- توسّل جست که:
«فأوحی اللَّه إلیه أنّ بیتی أحقّ البیوت بأن لا یجعل فیه شیء من الظلم». (1) پس داود شرمنده در درگاه ربوبی، دست به دعا برداشت و از خداوند خواست که این توفیق را از فرزندان من مگیرد! و خداوند آن را به سلیمان نبی محوّل کرد.
چون بیان حدیث از لسان ابیّ بن کعب یا حذیفه پایان گرفت، خلیفه دوم از عمل خود شرمنده شد و عبّاس بن عبدالمطّلب گفت:
«اکنون که حکم خدا روشن شد، خانه‌ام را به مسلمانان می‌بخشم؛ نه به تو، ای خلیفه!» او دعا کرد: «اللّهمّ لا آخذ لها ثواباً»!
عده‌ای دیگر از مؤلّفان اسلامی گفته‌اند:
اختلاف بر سر ناودانی بود که در حدّ فاصل بین دیوار خانه عبّاس و دیوار مسجد آویزان بود و چون مسیر آبریزی آن بر دیوار مسجد لطمه وارد کرده بود، خلیفه ناودان را از جای برکند و آن را به سویی انداخت. عبّاس از آن واقعه مطّلع شد و گفت:
«قسم به خدا که رسول اللّه ناودان را به دست خود نصب کرده بود و خلیفه حق

1- «پس خداوند به وی وحی کرد که خانه من به حق شایسته‌ترین خانه‌هاست و چیزی نشانه‌ای از ستم در آن جای نگیرد.»

نداشت که آن را بی‌اذن من از جای برکند.» دعوی بالا گرفت و ابیّ بن کعب را به حکمیّت انتخاب کرد و پس از شرح حدیث و معلوم شدن اشتباه خلیفه، عُمر گفت:
«و اللّه ما تشدُّه إلّا و رجلاک علی عاتقی فَردّه مکانه». (1) در هر صورت، خلیفه دوم، پس از دستیابی به خانه عبّاس بن عبدالمطّلب و خریداری قسمتی از خانه جعفربن ابی طالب، که در روایت طاهربن یحیی به آن اشاره شده، اقدام به توسعه مسجد نبی نمود.
مورّخان مدینه عموماً با توجه به حدیث ابن‌عمر که گفته است:
پس از توسعه در زمان عمر، طول مسجد النبی از قبله به شام، 140 ذراع و عرض آن از شرق به غرب 120 ذراع بوده است.
چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که خلیفه دوم حدود 20 ذراع به سمت قِبلی یا جنوبی مسجد افزوده و به سمت شامی یا شمالی مسجد، 40 ذراع اضافه کرده است و چون قسمت شرقی دیوار مسجد، حجره‌های همسران پیامبر قرار داشته، خلیفه در آنجا تصرّفی نکرد و تغییری به وجود نیاورد.
ابن‌رسته در «الأعلاق النّفیسه» (ص 66)، در مورد افزوده سمت قبلی مسجد توسط خلیفه دوم می‌نویسد:
«فلمّا ولّی عمر جعل أساطینه من لبن و نزع الخشب و مدَّه فی القبلة و کان حدُّ جدار عمر من القبلة علی أوّل أساطین القبلة التی إلیها المقصورة ...». (2) بنابراین، مجموع مساحت توسعه یافته، حدود 1216 مترمربّع بوده است و این مساحت، بر اساس ذرع ید با آنچه مهندسان با متراژ بنای فعلی جهت تعیین حدود مسجد

1- «به خدا قسم او را محکم نمی‌کنی مگر آن‌که پاهایت روی شانه‌های من باشد. پس او را در جای خویش مجدداً قرار داد.»
2- «هنگامی که عمر خلیفه مسلمین شد، ستون‌های مسجد را از خشت بنا کرد و چوب‌های آن را از آن جدا کرد و آن را از سمت قبله امتداد داد.
حد دیوار عمر از قبله در امتداد ستون‌های قبله، منتهی به مقصوره بوده است.»

در زمان خلیفه دوم ارائه داده‌اند (یعنی 1100 مترمربّع) چندان اختلافی ندارد و می‌توان آن مستندات تاریخی را مقرون به صحت دانست.
پس از انجام توسعه مذکور، در قرار گرفتن درهای بزرگ مسجد، تغییراتی حاصل شد. به استثنای ابواب قدیمی عاتکه، جبرئیل و شامی، دو درِ دیگر به آن افزوده شد و مسجد دارای شش در به شرح زیر گردید:
1- باب مروان در دیوار غربی، که به «باب‌السّلام» مشهور است و مجدداً مُحاذی همان جهتی که قبلًا بود، جلوتر کشیده شد و قرار گرفت.
2- باب عاتکه در دیوار غربی که به «باب‌الرّحمه» موسوم است.

3- باب جبرئیل در دیوار شرقی مسجد همچنان باقی ماند؛ زیرا در آن سمت، توسعه و یا تغییراتی صورت نپذیرفت.
4- باب النّساء در منتهای شمالی دیوار شرقی مسجد بنا گردید که به اختلاف آن را از ساخته‌های عُمربن خطاب گفته‌اند.
5 و 6- دو در، در دیوار شمالی یا جهت شامی مسجد النّبی.

3/ الف: توسعه عثمان بن عفّان، خلیفه سوم

امام بخاری در «صحیح» و ابوداود در «سنن» از عبداللَّه بن عمر، از نافع نقل می‌کنند:
«پس از عمر، عثمان بنای مسجد را تغییر داد و به مساحت آن مقداری افزود و دیوارهایش را با سنگ‌های منقوش بازسازی کرد و ستون‌های مسجد را با سنگ‌های حجّاری شده و منقّش تجدید بنا نمود و سقف آن را با چوب ساج ترمیم کرد.»
مضمون گفته، در عین اجمال، شامل و کامل است و نشان می‌دهد که اساساً عثمان خلیفه سوم بنای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را از حالت نخستین و سادگی و بی‌پیرایگی خارج کرده است.
ابو داود در «سنن» از عطیه و او از ابن عمر، نشان می‌دهد که بنای مسجد در زمان عثمان فرسوده و دیوارها و ستون‌های آن رو به پوسیدگی نهاده بود. افزایش روز افزون جمعیّت مسلمانان در شهر مدینه و مهاجرت قبایل مسلمان به سوی مدینه، موجب شد توسعه مسجد ضروری شود.
برای بررسی بیشتر، نظری به حدیث عبداللَّه بن حنطب که یحیی آن را از فرزندش مطّلب بن عبداللَّه بن حنطب روایت کرده، می‌اندازیم:
«در سال 24 ه. ق. که عثمان به خلافت رسید، مردم مدینه در باره ازدیاد جمعیت و کمی جا در مسجدالنّبی، خاصه در جماعت جمعه، با وی به گفتگو پرداختند و خواستار توسعه مسجد شدند. عثمان پس از مشورت با صاحبان رأی، به

انجام چنین کاری رضا داد. وی در یکی از روزها پس از ادای نماز ظهر بر فراز منبر رفت و چنین اعلام کرد:
«أیّها النّاس، إنّی قد أردتُ أن أهدم مسجد رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و أزید فیه و أشهد لسمعتُ رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یقول: من بنی للَّه‌مسجداً بنی اللَّه له بیتاً فی الجنّة و قد کان لی فیه سلف و إمام سبقنی و تقدمنی عمربن الخطاب کان زاد فیه و بناه و قد شاورت أهل الرأی من أصحاب رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فاجمعوا علی هدمه و بنائه و توسیعه». (1) البته طبق آورده محمود بن لبید که امام بخاری در «صحیح» و مسلم در «صحیح» و بغوی در «شرح السّنه» به آن اشاره کرده‌اند، مردم با توسعه مسجد پیامبر، موافقت کامل داشتند، ولی: «و احبّوا أن یدعه علی هیئته!»
«محمودبن لبید» عقیده عمومی را در خصوص توسعه مسجد، چنین ثبت کرده است که: «فإنّما کرهوا منه بناءه بالحجارة المنقوشة لا مجرّد توسعته». (2) از سویی دیگر، بلاذری در «انساب الأشراف» (3) از مالک بن انس، از زهری گفت:
«عثمان، مسجد النّبی را توسعه داد و ده هزار درهم سیم را از اموال خود، صرف آن نمود. ولی مردم می‌گفتند: مسجد پیامبر را توسعه می‌دهد در حالی که طریق و راه او را وارونه عمل می‌کند»؛ «قال: وسّع عثمان مسجد

1- «ای مردم می‌خواستم مسجد رسول اللَّه را خراب کنم تا آن را توسعه دهم. شهادت می‌دهم که شنیده‌ام رسول اللَّه می‌گوید: کسی‌که مسجدی را بنا کند، خداوند منزلی برای وی در بهشت می‌سازد. اسوه و امامی پیش از من این کار را کرده است و عمر بن خطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرده است، با بزرگان از صحابه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله مشورت کردم همگی بالاتفاق نظر دادند که آن را خراب و مجدداً توسعه و تجدید بنا گردد.»
2- «نظر او را که مسجد را با سنگ‌های کنده‌کاری شده و تزیینی بنا گردد، نپسندیدند، نه این‌که توسعه نیابد.»
3- جزو 5، ص 38

النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فأنفق علیه من ماله عشرة آلاف درهم، فقال النّاس: یوسّع مسجد رسول اللّه و یغیّر سنّته».
به هر تقدیر، در زمان عثمان، بنای قدیمی مسجد از بن برچیده و بنای جدید با مساحتی بیشتر جایگزین آن گردید. امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق‌الحج و معالم الجزیره» (ص 363) می‌گوید:
خارجة بن زید بن ثابت، این بازسازی را چنین توصیف می‌کند:
«عثمان مسجد را خراب کرد و آن را از جهت قبله توسعه داد؛ ولی از جانب مشرق، چیزی بر آن نیفزود. سمت غرب را به اندازه یک ستون توسعه بخشید و آن را با سنگ‌های حجّاری شده و گچ و ... بنا نمود.». «و بناه بالحجارة المنقوشة و القصة و الخشب و الجرید و بیضه بالقصّة».
در این توسعه و با توجّه به گفته ابن‌رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص 67) بقیه خانه عبّاس بن عبدالمطّلب- که در توسعه قبلی مسجد بخشی از آن جزو مسجد شده بود- به طور کامل به مسجد ملحق گردید.
عبداللّه بن عطیّه، مسأله را به تفصیل چنین بیان می‌کند:
«عثمان، مسجد را با سنگ‌های نقاشی شده و گچ بنا کرد. ستون‌ها را با سنگ و میله‌های آهن به پا ساخت و آن را منقوش نمود وسقف آن را با چوب ساج بساخت.
طول مسجد را مجموعاً به 160 ذراع و عرض آن را به 150 ذراع توسعه داد.»
این گفته با سخن دیگری که از زید بن ثابت ثبت شده و ابن‌نجّار آن را در «اخبار مدینة الرّسول» (ص 97) و ابن‌فقیه در «مختصر کتاب البلدان» (1) نقل کرده، مطابقت دارد.
همین نظریات را یعقوبی در کتاب «تاریخ» (2) به رشته تحریر درآورده که:
« [عثمان] در سال 29 هجری، مسجد پیامبر خدا را وسعت داد و سنگ آن را از

1- ص 23، چاپ بریل، 1302 ه. ق.
2- ج 2، ص 58، ترجمه فارسی.

بطن نخل آورد و در ستون‌های آن قلع به کار برد و درازی آن را 160 ذراع و پهنای آن را 150 ذراع و درهای آن را چنانکه در زمان عمر بود، 6 در قرار داد.» (1) محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (2) با یعقوبی هم‌عقیده است. تنها اضافه می‌کند که:

1- متن عربی، ج 2، ص 166، چاپ بیروت، دار صادر.
2- ج 5، ص 2113، ترجمه فارسی.

ص: 93
«مسجد را با سنگ منقّش ساخت و ستون‌های آن را از سنگ‌هایی بنا کرد که سرب در آن جا داده بودند و طاق آن را چوب ساج کرد.»
اسناد مذکور، با توجّه به تطبیق آن با مساحت مسجد در زمان پیامبر و خلیفه دوم تا حدودی مقرون به صحّت است؛ زیرا کلّ مساحت مسجد در زمان خلیفه دوم به 3575 مترمربّع رسیده بود و توسعه انجام‌شده از سوی عثمان، مطابق محاسبات دقیق «مکتب توسعة المسجد النّبوی السعودی» و بررسی عینی مؤلّف، بیش از 496 مترمربّع نبوده است؛ یعنی کلّ مساحت مسجد در زمان او متراژی بیش از حدود 4071 مترمربع نداشته است و این رقم در تبدیل به ذرع با مستندات مذکور اختلاف زیادی ندارد.
این تعمیرات و توسعه، طبق گفته ابن‌نجّار در «اخبار مدینة الرسول»، از اوّل ربیع الأوّل سال 29 تا محرّم سال 30 هجری به طول انجامید و این نظریه با روایت مطلب بن عبداللّه که سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» به آن اشاره کرده، مطابق است.
نک: نقشه: صفحه 92

4/ الف: توسعه عمر بن عبدالعزیز

پس از توسعه و تعمیر بنای مسجد، توسط عثمان بن عفّان، مسجد نبی به همان شکل و مصالح باقی ماند؛ تا این‌که ولید بن عبدالملک در سال 86 ق. به خلافت رسید و عمربن عبدالعزیز را به استانداری مدینه و مکّه منصوب کرد. محمدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (1) ذیل سخن از حوادث سال 88 می‌گوید:
«در همین سال ولید عبدالملک بگفت تا مسجد پیمبر خدا صلی الله علیه و آله را ویران کنند و خانه همسران پیغمبر را نیز ویران کنند و در مسجد بیندازند.» (2) خانه و اتاق‌های محلّ سکونت پیامبر تا آن زمان، به همان حالت و وضعیّت اولیّه خود باقی مانده بود. نه خلیفه دوم و نه عثمان بن عفّان، به موقعیّت ساختمانی حجره‌ها و خانه رسول اسلام و دخترش فاطمه، لطمه‌ای وارد نیاورده بودند و دلبستگی شدید مردم

1- ج 9، ص 3815، ترجمه فارسی.
2- دمیری «حیاة الحیوان الکبری»، ج 1، ص 66

مدینه به حفظ خانه و عشق وافر آنان به حفاظت از آثار زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، مانع از این کار بود.
محمدبن عمر واقدی گفته ابو ایّوب عطاء خراسانی را که ابن‌معین و الدار قطنی او را از ثقات دانسته‌اند، در کتاب خود ثبت کرده است که:
«من حجره‌های خانه محمد را دیده بودم و وقتی که دستورالعمل ولیدبن عبدالملک را برای مردم مدینه خواندند، حضور داشتم. مردم گریه‌ها کردند و هرگز روزی را به مانند آن روز، از شیون و ناله مردم ندیده بودم.» (1)
سعیدبن مسیّب‌بن حَزْن که از علمای اثبات و فقهای کبار و از تابعینی بود که به گفته ابن‌مدینی «لا أعلم فی التّابعین أوسع علماً منه»، در باب ویران‌سازی بنای خانه، به عطاء خراسانی می‌گوید:
«چه خرسند بودم اگر خانه‌های رسول را به همان وضعیّت بنایی خود باقی می‌گذاشتند تا مردم جهان و اهل مدینه به آن‌ها می‌نگریستند که چگونه پیامبر خدا زندگی ساده و بی‌آلایشی داشت و به آن همه سادگی قناعت می‌ورزید. این نشانی عبرت‌آمیز برای مردم بود تا این سان به اسراف در مال دنیا مبادرت نورزند.» (2) بی‌شک با چنین زمینه اعتقادی در افکار عمومی، عمربن عبدالعزیز با مشکلاتی در تخریب خانه‌ها و تجدید بنای مسجد روبه‌رو می‌شد و به همین منظور، نیازمند خشونت بود.
ولیدبن عبدالملک به اتّکای قدرت خلافت، ضمن فرمان مذکور، اختیار اعمال قدرت را به والی مدینه داده بود. نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به روایت رزین اشاره می‌کند که گفت:
«وقتی ولیدبن عبدالملک به خلافت رسید و عمربن عبدالعزیز را از جانب خود به

1- در باره عطاء نک: کتاب «تهذیب التهذیب»، ابن‌حجر عسقلانی، ج 7، ص 212
2- در باره سعید بن مُسیب نک: «تقریب التهذیب»، ج 1، ص 305

استانداری مکّه و مدینه منصوب کرد، بودجه کلانی را در اختیار وی قرار داد تا زمین و خانه‌هایی را که جهت توسعه و تجدید بنای مسجد لازم به انضمام است، خریداری کند ...»
در شرق مسجدالنّبی خانه محمّد صلی الله علیه و آله جای داشت و در زمان عمربن عبدالعزیر محلّ سکونت و زندگی فاطمه بنت حسین‌بن علی و حسن‌بن حسن‌بن علی بود که اوّلی مادرش امّ‌اسحاق و دومی مادرش خوله فزاری بود.
همچنین خانه‌های عبدالرّحمان بن عوف و عبداللَّه بن مسعود در شرق مسجد- هم‌ردیف حجره‌های رسول- واقع شده بود.
در مغرب مسجد النّبی، خانه طلحة بن عبیداللَّه و ابی‌سیرة بن ابی‌رَهْم و عمّار یاسر و قسمتی از خانه عبّاس بن عبدالمطّلب قرار داشته است.
در قسمت قبلی یا جنوب شرق مسجد، خانه حفصه از آنِ عبیداللَّه بن عبداللَّه‌بن عمر بود. حافظ محمدبن محمودبن نجّار در «اخبار مدینة الرسول» نوشته است:
«ذکر أهل السیران، الولید بن عبدالملک، لمّا استعمل عمربن عبدالعزیز علی المدینة، أمره بالزیادة فی المسجد و بنیانه، فاشتری ما حوله من المشرق و المغرب و الشام. من أبی أن یبیع هدم علیه و وضع الثمن له».
ابن‌رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص 68»، از منصور مولی حسن‌بن علی، ضمن روایت مفصّلی در این خصوص، به ماجرای خانه فاطمه بنت رسول‌اللَّه اشاره می‌کند که:
«ولید به عمربن عبدالعزیز نامه نوشت و در آن، ضمن دستور توسعه مسجد، فرمان خریداری خانه فاطمه را صادر کرد. ولی اهل خانه که از اهل‌بیت محمّد رسول‌اللَّه بودند، از فروش خانه خودداری کردند و حسن‌بن حسن‌بن علی گفت:
سوگند به خداوند که حاضر به گرفتن بهای خانه رسول اللَّه نیستم.
عمربن عبدالعزیز، هفت الی هشت هزار دینار در قبال فروش خانه پیشنهاد کرد؛ ولی آنان نپذیرفتند.»

عمربن عبدالعزیز نتیجه مذاکره را به ولیدبن عبدالملک گزارش نمود. ولید در پاسخ نامه دستور داد تا خانه را خراب کنند و آن را به مسجد منضمّ سازند و پول پیشنهادی برای خرید را به بیت‌المال بسپارند. عمربن عبدالعزیز چنین کرد.
«فکتب إلی الولیدبن عبدالملک بذلک فأمره بهدمه و إدخاله فی المسجد و طرح الثمن فی بیت المال ففعل». (1) مقدسی در «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم» (2) صریح‌تر نوشته است که: «ثمّ زاد فیه الولید و لم یزده للّه». (3) عمربن عبدالعزیز در انجام این دستور، با اعتراضات تند مردم مدینه روبه‌رو شد. در نتیجه فاطمه بنت حسین‌بن علی را به خانه خود در حرّه برد و با احترام خاص اسکان داد.
در این خصوص، گفته‌ها و اسناد متعدّدی را در کتاب‌های تاریخ دیده‌ام که در نهایت امر، از هم‌افقی خاصی برخوردارند و همگی مبیّن تخریب خانه رسول اسلام به زور و برخلاف افکار عمومی است.
از سویی دیگر، ابن‌زباله- از دانشمندان مدینه- می‌آورد که:
«وقتی نامه ولید به عمربن عبدالعزیز رسید، آل عمربن الخطاب را ضمن پیامی به نزد خود دعوت نمود. عمر به آنان گفت: ولید دستور داده است که خانه حفصه را خریداری کنم. آل عمر گفتند: ما هرگز آن را نخواهیم فروخت. عمربن عبدالعزیز دستور خرابی آن را صادر کرد.»
ولی در گفته‌ای که یحیی آن را از مالک بن انس نقل کرده چنین آمده است:
«حجاج به عبیداللَّه‌بن عبداللَّه بن عمر گفت: منزل حفصه را به من بفروشید.

1- «پس به ولیدبن عبد الملک نامه نوشت و ولید به او دستور داد آن را ویران و جزو مسجد کند و پیشنهاد نمود هزینه این کار از بیت المال پرداخت گردد و این کار را کرد.»
2- ص 80، چاپ لیدن، 1906 م.
3- «سپس ولید آن را مسجد نبی توسعه داد و حال آن‌که این عمل را برای خدا انجام نداد.»
نک: ترجمه فارسی علینقی منزوی، ج 1، ص 116، تهران، شرکت مؤلّفان، 1361

عبیداللّه گفت: به خدا نمی‌فروشم و از بابت خانه رسول، پولی دریافت نمی‌دارم.
حجاج گفت: سوگند به خدا که آن را خراب خواهم کرد. عبیداللّه گفت: مگر خانه را بر من خراب کنی. حجّاج دستور خراب کردن را به عمّال خود داد. سپس نامه‌ای به ولیدبن عبدالملک نگاشت. ولید هم خطاب به عمربن عبدالعزیز نوشت: بهای خانه را به عبیداللّه بن عبداللّه بن عمر بدهید. در صورت عدم پذیرش، مبلغ مذکور را در بنای مسجد صرف و خانه‌ای دیگر به او بدهید.» (1) بر این اساس، آنچه مسلّم است این است که خانه حفصه را خراب کردند و خانه دیگری در سمت قبلی و مجاور مسجد که دارالدّقیق نام داشت، به «آل عمربن خطاب» داده شد؛ که به گفته مطری در «التعریف بما آنست الهجرة من معالم دار الهجره» بعدها به «دارالعشره» مشهور گشت.
نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» می‌نویسد:
«این عوض خانه حفصه است که به هر صورت به «آل عمر» داده شد.»
و تا زمان وی، در قرن نهم هجری، همچنان مورد توجّه مردم بوده است و از دوران سلطه «عثمانی‌ها» بر حجاز تا سال 1353 ق. به شکل مدرسه‌ای معلوم، مکان متبرّکی به شمار می‌رفت؛ ولی در جریان اجرای طرح توسعه مسجد به وسیله «سعودی‌ها» و گشودن خیابانی در مجاورت دیوار جنوبی، این خانه هم از بین رفت.
به همین‌سان، همه خانه‌هایی که در طرح توسعه از غرب و جنوب و شرق و شمال مانع اجرای کامل نقشه می‌شد، یکی پس از دیگری از بین رفت.
حافظ محمّد بن محمود نجّار متوفّی به سال 643 ق. در زمانی می‌زیسته است که حدّ توسعه مسجد را در زمان عمر بن عبدالعزیز از شرق و غرب و شمال مشاهده کرده است و این تاریخ، قبل از توسعه سلطان قایتبای در سال 888 ق. بوده است و آنچه را که مهدی عباسی در طول سال‌های 161 تا 165 ق. به مسجد افزود، فقط به قسمت شمالی

1- همچنین نک: ابن‌رسته «الأعلاق النفیسه»، ص 68

مسجد محدود می‌باشد. بنابر این، وصفی که ابن نجّار از توسعه مسجد النّبی در زمان عمربن عبدالعزیز ارائه کرده، قابل توجّه است و می‌تواند مورد استناد پژوهندگان قرار گیرد. وی ذیل فصل «زیادة الولید بن عبدالملک فیه» می‌نویسد:
«عمربن عبدالعزیز طول مسجدالنّبی را 200 ذراع و عرض آن را از قسمت قبلی (جنوبی) 200 ذراع و از قسمت شمالی به 180 ذراع رسانید.»
یعنی مجموعاً آنچه را که عُمربن عبدالعزیز پس از توسعه عثمان‌بن عفّان، خلیفه سوم، به مسجدالنّبی افزوده، عبارت است از ضلع جنوبیِ شرق به غرب مسجد، حدود پنجاه ذراع و ضلع شمالی آن حدود چهل ذراع. وی طول مسجد را از قبله به شام یا جنوب به شمال، حدود چهل ذراع توسعه داده است.
این نظریه با گفته‌های یحیی به نقل از ابن‌وردان و او از پدرش و نیز ابن‌زباله از محمدبن عمّار و او از جدّش و بررسی محققانه سمهودی که بر اساس ستون‌های افزوده شده، حدّ توسعه را بیان کرده‌اند، تطبیق اصولی دارد و گفته محمّد بن جریر طبری را در «تاریخ الرسل و الملوک» (1) تأیید می‌نماید که:
«ولیدبن عبدالملک دستور داده بود که حجره‌های همسران پیمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد پیمبر بیندازند (/ منهدم کنند) و پشت مسجد و اطراف آن را بخرد تا 200 ذراع در 200 ذراع شود.»
لذا می‌توان مجموع مساحت افزوده شده به مسجدالنّبی به وسیله ولید را رقمی نزدیک 2369 متر مربّع تخمین زد؛ یعنی مساحت کل مسجدالنبی در زمان عمربن عبدالعزیز مجموعاً حدود 6440 متر مربع بوده است.
بنایی که ولیدبن عبدالملک جایگزین بنای عثمان کرد، با توصیفات مشترکی بین اقوال، شناسانده شده است و آنچه که مسلّمِ راویان و مورّخانی چون ابن‌رسته، ابن‌زباله و یحیی به نقل از قدامة بن موسی و ابن‌نجّار و سمهودی و ابواسحاق حربی می‌باشد، این

1- ج 9، ص 3816، ترجمه فارسی، ذیل سخن از حوادث سال 88

است که:
«ولید بن عبدالملک از پادشاه روم جهت بنای مسجد در قبال بودجه‌ای هنگفت تقاضای ارسال بنّا ومعمار، کاشی‌کار، نقّاش، سنگ‌تراش، طراح‌و ... کرده‌بود.»
محمدبن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (1) صریحاً می‌نویسد:
«ولید کس پیش فرمانروای روم فرستاد و خبر داد که دستور داده مسجد پیمبرخدا صلی الله علیه و آله را ویران کنند و از او کمک خواست. (فرمانروای روم)، یک‌صد هزار مثقال طلا فرستاد و یک صد کارگر و چهل بار موزائیک و بگفت تا در شهرهای ویران شده موزائیک بجویند و همه را پیش ولید فرستاد.» (2) ستون‌های سنگی تراش شده با روکش‌های فلزّی، دیوارهای بلند و مزیّن به نقوش گچ‌کاری و کاشی‌کاری‌های دیوارها و برپایی مقصوره‌ها، نقّاشی سقف و تزیین آن به چوب ساج و جایگزینی بنایی مستحکم و سنگی به‌جای خانه‌های گِلی پیامبر سبب شد چنان مسجدی بنا نهاده شود که تا آن زمان بنایی به سانِ آن در جزیرةالعرب نبود.
این تجدید بنا و تعمیرات به گفته محمّدبن جریر طبری، ابن‌زباله و ابن‌نجّار از سال 88 تا 91 ق. به طول انجامید.
چهل‌کارگر رومی با یکصدهزار مثقال طلا، چندین بارکاشی‌های مزیّن‌به‌رنگ‌های مختلف، قنادیل کشیده شده در زنجیرهای زرّین، ابتکار کار تجدید بنا را به عهده گرفته بودند و عمربن عبدالعزیز آنان را در طول انجام کار از پاداش و خلعت بی‌بهره نمی‌گذارد.
آیات قرآنی برای اوّلین بار با خطوط زینتی، روح‌بخش کاشی‌ها و دیوارهای مسجدالنّبی شد. ابن‌نجّار تصریح می‌کند که سوره‌های «و الشّمس و ضحیها» تا «النّاس»

1- ج 9، ص 3817، ترجمه فارسی، ذیل سخن از حوادث سال 88
2- «در باره نامه ولید به امپراتور روم نک: ابن‌رسته، «الأعلاق النّفیسه» ص 81، چاپ لیدن، 1906؛ قزوینی، «آثار البلاد و اخبار العباد» ص 107؛ یاقوت حموی «معجم البلدان» ج 5، ص 82؛ مقدسی «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم» ص 81؛ چاپ لیدن 1906 م.

را بر دیوارهای مسجد نگاشتند و به احداث چهار مناره در چهار زاویه مسجد همّت گماشتند که به‌گفته ابن‌زباله و دیگر مستندات، بزرگترین آن‌ها 60 ذراع طول داشت و کوچک‌ترین آن‌ها مناره غربی شامی بود.
یحیی از جعفربن وردان روایتی آورده که سمهودی آن را در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» و ابن‌نجّار در «اخبار مدینة الرّسول» (ص 102)، به یکسان به ذکر آن مستند تاریخی پرداخته‌اند و مضمونش آن است که وقتی ولید به عبدالملک با سران و بزرگان قوم به بازدید مسجد آمد، ابان‌بن عثمان‌بن عفّان متوفّای 105 ق. (1) در معیّتش بود.
زیبایی و عظمت بنای مسجد، ولید را به غرور واداشت و با خودپسندی رو به ابان‌بن عثمان کرد و گفت: «أین بناؤنا من بنائکم؟» ابان به ولید گفت: «إنّا بنیناه بناء المسجد و بنیتموه بناء الکنائس». (2) امام حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 370)، به نقل از «زهری» به چگونگی گفتگو میان ولید و ابان پرداخته و آورده او را چنین ثبت کرده‌است:
«لمّا قدم الولید بن عبدالملک فی تلک السّنة فرض له المسجد و کشف عن الفسیفساء، فجعل ینظر إلی حسنه و جاء النّاس یهنّونه من کلّ ناحیة، فجاء أبان بن عثمان یحمل فی محفّة حتی وضع بین یدیه، فهنّاه بقدومه فقال له الولید: أین بنیاننا من بنیانکم؟ قال لا، یا أمیر المؤمنین، قال: و لم ذاک ویحک؟ قال: لأنّا بنیناه بنیان المساجد و بنیتموه بنیان الکنائس. إرفع یا غلام. فجعل الولید یمده بصره و عمر یقول: إنّه ابن عثمان بن عفّان. لیکسره عنه». (3) نک: نقشه صفحه 101

1- «الطبقات الکبری»، ج 5، ص 112
2- «ما آن را به شکل مسجد ساختیم و شما آن را به صورت کنیسه در آوردید.»
3- «هنگامی که ولیدبن عبد الملک در آن سال به مدینه منوره آمد، ساختمان مسجد بر او عرضه شد و از کاشی‌کاری‌ها و تزیینات آن پرده برداری کرده و زیبایی‌های آن را مشاهده نمود و از همه جا مردم برای تهنیت او آمدند و ابان بن عثمان نیز در حالی که زنبیلی حمل می‌کرد، به دیدن ولید آمد و به وی خوش آمد گفت، آنگاه ولید به او گفت: آنچه ما بنا کردیم کجا؟ و آنچه که شما ساختید؟! ابان در پاسخ گفت: خیر، ای امیر المؤمنین چنین نیست. ولید پرسید: وای بر تو! چرا چنین نیست؟ او گفت: چون ما ساختمان را شایسته مسجد ساختیم و شما آن را به صورت

کنیسه‌ها در آوردید. ولید دستور داد او را بلند کرده و زیبایی‌های مسجد را به او نشان دهند. ولی عمربن عبد العزیز ولید را خطاب کرد: او پسر عثمان بن عفان است، دست از او بردار!»

ص: 101

ص: 102

5/ الف: توسعه مهدّی عباسی

پس از خلیفه اموی، ولید بن عبدالملک (96- 86 ق.) ابوالعبّاس عبداللَّه، اول خلیفه عباسی (136- 132 ق.) تغییرات و توسعه مختصری در مسجد به وجود آورد. امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 388) و ابن‌رسته در «الأعلاق النّفیسه» ما را از سنگ‌نبشته‌ای مطّلع می‌کنند که از کارهای انجام یافته از سوی خلیفه اوّل عبّاسی در مسجد چنین یاد شده است:
«أمر عبداللّه أمیر المؤمنین بزینة هذا المسجد و ترتیبه و توسعة مسجد رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- سنة اثنتین و ثلاثین و مائة ابتغاء رضوان اللّه و ثواب اللّه و إنّ اللّه عنده ثواب الدنیا و الآخرة و کان اللّه سمیعاً بصیراً».

(1) آنگاه ابوجعفر عبداللّه منصور، دوّمین خلیفه عباسی تصمیم گرفت بار دیگر مسجدالنبی را توسعه دهد. ابن‌زباله از دانشمندان مدینه، متّفقاً. از «عبدالعزیز بن محمد» و «محمدبن اسماعیل» روایت می‌کند که به استناد آن، سمهودی و ابن‌نجّار و ابن‌رسته (2) قول آنان را پذیرفته، می‌نویسند:
«حسن‌بن زید نامه‌ای به ابوجعفر نوشت و ضمن آن پیشنهاد کرد که مسجد النبی را از جانب شرق به حدّی توسعه ده تا حجره و مقبره رسول اللّه در وسط مسجد قرار گیرد.»
لازمه اجرای چنین پیشنهادی، از بین رفتن خانه عثمان بن عفان و ضمیمه آن به مسجد بود که در مشرق مسجد قرار داشت و «حسن بن زید» بی‌آن که متعرّض

1- «عبداللَّه امیر المؤمنین دستور تزیین و ترتیب و توسعه مسجد پیامبر را در سال 132 هجری صادر کرد و این اقدام را برای جلب رضایت خداوند و ثواب اخروی انجام داد که خداوند پاداش در دنیا و آخرت می‌دهد و او شنوا و بینا است ...»
2- نک: «الأعلاق النّفیسه»، ص 72

چنین موضوعی شود و شاید به تلافی خراب شدن خانه پیامبر، فاطمه، عمّار یاسر و عبداللّه‌بن مسعود ... در زمان ولید بن عبدالملک و یا چون معتقد بود که خراب شدن خانه عثمان نمی‌تواند مانعی برای توسعه سمت شرقی مسجد باشد، پیشنهاد مذکور را ارائه کرده بود.
ابوجعفر عبّاسی طبق همان سند روایتی به حسن‌بن زید پاسخ داد که:
«إنّی قد عرفت الّذی أردت. فاکفف عن ذکر دار الشیخ عثمان‌بن عفّان»
به هر حال، ابوجعفر به عملی کردن طرح توسعه مسجد موفّق نشد و فرارسیدن مرگ مجالی به او نداد تا این‌که در سال 158 ق. مهدی عبّاسی خلیفه شد. مهدی در سال 160 ق. برای انجام مناسک حج عازم حجاز شد و به توسعه و ترمیم مسجدالنّبی رغبتی وافر نشان داد. (1) ابن نجّار می‌نویسد: «مهدی عبّاسی» برای عملی کردن طرح توسعه مسجد، «جعفربن سلیمان بن علی بن عبداللّه بن عبّاس» را نماینده مخصوص خود معرّفی کرد و «عبداللّه بن عاصم بن عمر بن عبدالعزیز» و «عبدالملک بن شبیب غسانی» را زیر نظر نماینده، به عنوان سرپرست و متولّی انجام کارها تعیین نمود.
تمام مستندات تاریخی و قول مورّخان بزرگ تاریخ مسلمانان، در این واقعیّت که توسعه انجام‌شده از سوی مهدی، فقط در قسمت شمالی یا شامی مسجدالنّبی بود، اختلافی با هم ندارند.
در روایت یاد شده از ابن‌زباله و ابن‌رسته، طول توسعه را 100 ذراع می‌خواند و همین گفته را ابن‌نجّار تأیید کرده است.
ابن‌نجّار متوفّای سال 643 قمری است؛ یعنی خود در زمانی زندگی می‌کرده که حدّاکثر توسعه شمالی بنای مسجد در زمان او، همان توسعه مهدی عبّاسی بوده است. با توجه به این‌که طول مسجد از قبله تا شام 200 ذراع بوده، بنابر این، با درنظرگرفتن صد

1- محمّدبن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 12، ص 5100، ترجمه فارسی و ابن‌رسته، «الأعلاق النّفیسه»، ص 72

ذراع افزوده، می‌توان نتیجه‌گیری کرد، که طول جنوب به شمال مسجد در زمان مهدی، سیصد ذراع شده باشد. این محاسبه منطقی با آنچه خود ابن‌نجّار از مساحت مسجد در زمان خودش (ذرع المسجد الیوم) خبر داده، تطبیق نمی‌کند. ابن‌نجّار در محاسبه عینی خود، از طول و عرض مسجد، که دقیقاً انتهای آن، حدّ توسعه مهدی عبّاسی بوده، طول مسجد را از قبله به شام دویست و پنجاه و چهار ذراع و چهار انگشت خوانده است و این امر با صد ذراع افزوده شده به طول مسجد سازگاری ندارد.
اکنون بنگریم که مطالعات سمهودی، این اختلاف گفته‌ها را چگونه مورد نقد و بررسی قرار داده است. سمهودی که خود طول مسجد را تا انتهای حدّ توسعه‌یافته از سوی مهدی عبّاسی ذرع کرده، معتقد است که این طول از قبله به شام، 253 ذرع بوده است و ابن‌زباله که خود به متراژ طول مسجد پرداخته، معتقد است که طول مسجدالنّبی 240 ذراع بوده است.
این تفاوت‌ها به عقیده حقیر که مساحت مسجد النبی را به طور عینی با اقوال تاریخی مورد بررسی و تطبیق قرار داده، چندان حایز اهمیت نیست و حقیقت را می‌توان همان نقل قول ابن‌زباله از علمایی دانست که در ایّام عملیّات ساختمانیِ مهدی عبّاسی در مدینه به سر می‌بردند. با این وصف، 100 ذرع، صحیح به نظر می‌رسد؛ خصوصاً آن‌که امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 373) در اوایل قرن سوم قمری جزم دارد که:
«و زاد فیه مسجد المهدی مائة ذراع شامیاً و یمانیاً و طوله مثل ذلک». (1)
این مقدار پس از برداشتن ستون‌ها و مدخل درهای شمالیِ مسجد در توسعه‌های بعدی و با توجّه به اختلاف محاسباتی مقیاس ذرع ید، خود را دقیق‌تر نشان می‌دهد.
بر این اساس، مساحت توسعه انجام‌شده از سوی مهدی را می‌توان رقمی نزدیک

1- «المهدی 100 ذراع شامی و یمانی بر طول و عرض مسجد افزود.»

به 2450 مترمربع در نظر آورد که با توجه به کلّ مساحت مسجدالنّبی تا حدّ نهایی توسعه صورت‌گرفته از طرف ولیدبن عبدالملک، مجموعاً حدود 8890 مترمربع بوده است.
مهدی عبّاسی ضمن دستوراتی که در جهت توسعه مسجد صادر کرد، فرمان داد تا روزنه خانه حفصه، همسر پیامبر را که به «آل عمربن خطّاب» رسیده بود و عمربن عبدالعزیز با شرط مفتوح گذاشتنِ آن، توانسته بود خانه حفصه را خراب کند، مسدود کنند. این امر خود موجب مشاجرات و اختلاف‌نظرهایی بین مردم مدینه گردید. ولی در خصوص تخریب خانه عبدالرحمان بن عوف که در آن زمان به دارالمُلیکه مشهور بود و قسمت به جای مانده از خانه عبداللّه بن مسعود که موسوم به دارالقراء بوده، مدارکی که حکایت از اعتراض عمومی و اختلاف کند، ملاحظه نشده است.
کار توسعه مسجد در سال 165 ق. به پایان رسید و به استناد گفته ابن‌زباله و یحیی، که به قسمتی از سر درِ ابواب مسجد در زمان مهدی دسترسی داشته‌اند، معلوم می‌کند که مهدی از کاشی‌کاری قسمت‌هایی از مسجد و نقش و نگارهای زینتی دیوارها و مناره‌ها خودداری نکرده است. ولی بعدها همه اینها در حریق مسجدالنّبی که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، از بین رفت.
گفته امام ابو اسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 386)، صریح است که مهدی عباسی پس از اتمام کار توسعه مسجد، سنگ نبشته‌ای بر دیوار صحن مسجد کار گذارد؛ تا به این وسیله، رقم تاریخ بنا و نام خود را محفوظ دارد:
«أمر عبداللّه المهدی أمیرالمؤمنین، أکرمه اللّه و أعزّ نصره بالزیادة فی مسجد رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و أحکام عمله ابتغاء وجه‌اللّه عزّوجلّ و الدار الآخرة فأحسن‌اللّه ثوابه بأحسن الثواب و التوسعة لمن صلّی فیه من أهله و أبنائه من جمیع المسلمین فأعظم اللّه أجر أمیرالمؤمنین

ص: 106
فیما نوی من حسن نیّة فی ذلک و أحسن ثوابه». (1) ابن‌رُسته در «الأعلاق النفیسه» (2) که حوالی سال 290 ق. تألیف شده، از سنگ نبشته‌هایی دیگر یاد می‌کند که بر اساس آن معلوم می‌شود مهدی عبّاسی در سال 163 ق.
عملیات ساختمانی را آغاز و در سال 165 ق. از آن فارغ شده است:
«و کان مبتدا ما أمر به عبداللّه المهدی محمد أمیر المؤمنین أکرم‌اللّه من الزیادة فی مسجد رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عمله فی سنة اثنین و ستین و مائة و فرغ منه سنة خمس و ستین و مائة فأمیرالمؤمنین- أصلحه‌اللّه- بحمد اللّه علی ما أذن له و ما اختصه به من عمارة مسجد رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و توسعته حمداً کثیراً و یحمداللّه ربّ العالمین علی کلّ حال». (3) پس از توسعه صورت‌گرفته از سوی مهدی عباسی در قرن دوم هجری، منابع و مآخذی اساسی تا اواسط قرن هفتم هجری قمری در دست نداریم که دقیقاً روشن کند:
مسجدالنّبی با چه تغییرات یا تعمیرات مهمی رو به رو شده است. آنچه مسلم و مشهور است، توسعه‌ای در بنای مسجد صورت نپذیرفت. اگرچه زین الدین مراغی متوفّای 816 ق. در «تحقیق النصرة بتلخیص معالم دارالهجره» و ابن‌قتیبه دینوری متوفّای 276 ق.
در «المعارف» اشاره کرده‌اند که مأمون عباسی (198 تا 202 ه. ق.) در توسعه و تعمیر بنای مسجد اهتمام ورزیده است؛ ولی از چگونگی آن حقیر را اطّلاعی حاصل نشد.
نک: نقشه صفحه 107

1- «عبداللّه المهدی امیر المؤمنین که خدایش اجر و پاداش دهد، در توسعه و استحکام مسجد پیامبر برای رضای خداوند کوشید و پروردگار در آخرت به او بهترین پاداش را دهد و هر کس در آن نماز گزارد بر ثواب و حسنات امیر المؤمنین المهدی افزوده خواهد شد.»
2- صص 75- 73
3- «و پس از المهدی محمد، امیر المؤمنین در سال 162 آغاز به تعمیر و توسعه مسجد پیامبر نمود و در سال 165 هجری از آن کار فارغ گردید و خداوند به او مزد وافر داده و امور او را به جهت این توفیق اصلاح نماید.

ص: 107

حمداللّه مستوفی در «نزهةالقلوب»، مقاله سوم (ص 13)، تنها به‌بیان این مطلب اکتفا کرده است که: «مأمون خلیفه رحمة اللّه (!) نیز بر آن زیادتی کرد و اکنون بر آن قرار است.»
و یاقوت حموی در «معجم البلدان» (1) تنها به گفتن این مطلب که: «مأمون هم به مؤخّره مسجد مقداری بیافزود.» بسنده کرده است. متن عربی کلام یاقوت را بنگرید:
«أمر عبداللّه أمیر المؤمنین بزینة هذا المسجد و تزیینه توسعة مسجد رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- سنة اثنتین و ستین و مائة ابتغاء رضوان‌اللّه».

6/ الف: تعمیرات مسجد از 655 تا 898 هجری قمری

1- 6/ الف: حریق مسجد و بازسازی آن

قسطلانی در «عروة التّوثیق فی النّار و الحریق» و حافظ ذهبی در «العبر فی خبر من غبر» و جمال‌الدّین مطری در «التّعریف بما آنست الهجرة من معالم دارالهجره» زین‌الدّین مراغی در «تحقیق النّصرة بتلخیص معالم دارالهجره» و سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضرة المصطفی»، (2) به تفصیل از چگونگی وقوع آتش‌سوزی در بنای مسجدالنّبی سخن به میان آورده‌اند که حقیر از جمع‌بندی گزارش‌های آن‌ها، اجمال واقعه و اقداماتی را که در جهت نوسازی بنا صورت پذیرفت، بدین قرار دانست که:

در اول ماه رمضان سال 654 ه. ق. بر اثر سهل‌انگاری یکی از فرّاشان مسجد، به نام «ابوبکر اوحد»، حریقی در بنای مسجدالنّبی رخ داد که در اسرع وقت به دیگر قسمت‌ها سرایت نمود. متأسفانه با تمام کوشش‌ها، اهل مدینه نتوانستند حریق مهیب را مهار کنند و همه قسمت‌های مسجد طعمه حریق شد. نمای مرمرین، سقف‌ها، منبر، درها، خزائن، صندوق‌های کتاب، پرده‌ها، قرآن‌ها و ... همه سوختند و فرو ریختند.

1- ج 5، ص 82
2- باب اول، صص 107- 95

به شهادت مورّخان، مردم مدینه پس از مشاهده آثار و بقایای به‌جا مانده از مسجد و عدم توانایی‌شان در بازسازی و ترمیم آن، نامه‌ای به خلیفه وقت؛ «مستعصم باللّه‌بن مستنصر باللّه» نوشته، شرح اسف‌انگیز حریق بنای مسجد را به اطّلاع او رساندند.
مستعصم باللّه، که در سال 656 ه. ق. به امر هلاکوخان کشته شد، معماران را با اسباب و لوازم ساختمانی به سوی مدینه بسیج نمود.
آنان در آغاز سال 655 ه. ق. شروع به تجدید بنای مسجدالنّبی نمودند. با توجّه به ریزش سقف بر روی مقبره محمّد رسول اللّه معماران و بزرگان مدینه، جرأت و نحوه پاکسازی حجره و مرقد را در خود نیافتند. از این رو نامه‌ای جهت تعیین تکلیف به خلیفه نگاشتند. ولی درگیری خلیفه و ستیز شهروندان بغداد با تاتارهای مهاجم، سبب شد که پاسخ مقتضی در این خصوص داده نشود و حجره به همان سان باقی ماند.
چون مردم در سال 655 ه. ق. امکان و اقتضای ترمیم را به دست آوردند و حدود حجره و مرقد و روضه را شناختند، با رعایت دقیق موازین دینی و تاریخی، سقف حجره و اطراف آن را تا دیوارهای قبله و سمت شرقی آن و باب جبرئیل و روضه و منبر، ترمیم و بازسازی کردند.
در سال 656 ه. ق. که بر اثر جنگ بغداد با تاتارها، ارتباط مدینه با مرکز خلافت قطع شده بود، وسایل لازم جهت ادامه تعمیرات بنای مسجد از جانب «منصور نورالدّین ابن معز ایبک، صالحی» امیر مصر تأمین گردید و در جهت تسریع و اهتمام بیشتر به امر بازسازی، از طرف امیر یمن، «مظفّر شمس‌الدین یوسف بن منصور عمر بن علی» از «بنو رسول یمن» که در سال 647 ه. ق. بر زبید و عدن حکومت می‌راند، وسایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه رهسپار شدند.
در سال 657 ه. ق. با توجه به امکانات ارسالی یاد شده، بنای مسجد از باب‌السّلام تا باب‌الرّحمه و از باب جبرئیل تا باب‌النّساء دو باره سازی گردید.
در ذی القعده سال 657 ه. ق. امیر نامبرده معزول گردید و «مظفر سیف‌الدین قطر معزی» (محمود ابن‌ممدود) بر کرسی امارت تکیه زد و پس از اندی به قتل رسید. لذا توفیقی برای کمک به تداوم بازسازی بنای مسجدالنّبی حاصل نکرد. در اواخر سال

658 ه. ق. «ظاهر رکن‌الدّین بیبرس» امیر مصر گردید. وی که از «ممالیک بحری» بود، نسبت به تعمیر و مرمّت بنای مسجد و ادامه کارهای ناتمام که پس از حریق مسجد آغاز شده بود، اهتمام خاصّی ورزید. مورّخان می‌نویسند: امیر یاد شده، پنجاه و سه معمار با وسایل و بودجه لازم به سوی مدینه اعزام داشت و کار اساسی تعمیر و مرمّت مسجد را به‌پایان رساندند.

2- 6/ الف: تلاش ممالیک مصر

سلطان ناصرالدّین محمدبن قلاوون از «ممالیک بحری» در طول سال‌های 705- 729 ه. ق. برای مرمّت و تجدید بنای قسمت‌های مختلف بنای مسجد، همّت و سعی وافری نشان داد که اهم آن‌ها احداث دو سایه‌بان در مؤخّره سقف قبله و قسمت شمالی بود.

در سال 831 ه. ق. که فرسودگی‌هایی در بنای دو رواق مذکور به وجود آمد، اشرف برسبای از «ممالیک برجی» اقدام به تعمیر و مرمّتِ این قسمت نمود. سپس در سال 853 ه. ق. ظاهر سیف‌الدین چخماق از سلسله ممالیک برجی مصر که در سال 842 ه. ق. به حکومت رسید، غالب سقف‌های شمالی و قبلی مسجد و روضه را بازسازی مجدّد کرد.

سلطان اشرف قایتبای (متوفّای سال 902 ه. ق.) از ممالیک مصر، در سال 879 ه. ق. به وضعیت عمومی بنای مسجد اهتمام خاصی ورزید که می‌توان از مرمّت دیوارها، سقف‌های شامی و رواق‌های باب جبرئیل و تعمیر قسمت‌های شرقی بنای مقصوره یاد کرد. متأسفانه بار دیگر در شب سیزده رمضان سال 886 ه. ق. حریقی بر اثر رعد و برق و فرو ریختن مناره رئیسه مسجد به وقوع پیوست که در اندک مدتی، همه بنای مسجدالنّبی را فراگرفت و عدّه زیادی در مسجد کشته یا زخمی شدند.

ستون‌ها بار دیگر فرو ریخت. منبر، صندوق مصلّی، مقصوره و اطراف حجره، همه سوختند.

اهل مدینه خبر این آتش سوزی مهیب را به سلطان اشرف قایتبای رساندند و قبل از

آن‌که کمکی از جانب سلطان فرا رسد، خود در پاکسازی بنای مسجد سعی دقیقی به عمل آوردند.
چون قایتبای از این واقعه آگاه شد، مسأله را آن‌طور که مهم بود، جدّی و بزرگ خواند و نماینده خود را به نام امیر سنقر جمالی همراه با معماران و آلات و اسباب ساختمانی و بودجه کافی به سوی مدینه بسیج نمود و فرمان داد که در تجدید بنای مسجد از هیچ امر و هزینه‌ای کوتاهی نورزند.
سلطان اشرف قایتبای، که در سال‌های 872 تا 901 ه. ق. بر قلمرو ممالیک حکمروایی می‌کرد، در این راه به حدی کارگر، استادکار، وسایل و مصالح ساختمانی ارسال داشته بود که مورّخان به تفاوت از وصف آن حکایات، ارقام عجیبی را نقل کرده‌اند ...
گروه یاد شده، مناره «رئیسه» را تجدید بنا کردند و دیوارهای مسجد را از اساس مرمّت نمودند. محراب عثمانی را توسعه بخشیدند و ستون‌ها را احیا کردند و سقف‌ها را به استحکام برافراشتند و گنبدی بر فراز محراب عثمان بنا نمودند و از اطراف با سه گنبد دیگر که به «مجارید» مشهور بودند، زینت و استحکام بخشیدند.
دو گنبد در مدخل باب‌السّلام برپا شد و نما سازی مسجد به نحو کامل صورت پذیرفت و آنچه که از کتب و مصاحف سوخته بود، از سرزمین‌های اسلامی جمع‌آوری و وقف مجدد مسجد کردند.
این اهتمام به محدوده بنای مسجد محدود نبود. اطراف مسجد را با تأسیس رباط، مدرسه، آشپزخانه و راه‌سازی، رونق بخشیدند. موقوفات زیادی ثبت و ضبط گردید و با ارائه امکانات شهری و لغو باج و مالیات به رفاه حال اهل مدینه همّت گماشتند.
این تعمیرات در سال 888 ه. ق. به پایان رسید و سلطان قایتبای، خود در سال 889 ه. ق. برای زیارت و دیدار بنا، عازم مدینه گردید. وی کتاب‌های ذی‌قیمتی را در موضوعات مختلف علوم اسلامی با خود آورد؛ تا تقدیم کتابخانه مسجد النبی کند و همّتی والا در خصوص خیرات و مبرّاتِ اهدایی به مسجد، از خود نشان داد. سمهودی که خود در همین ایام در مدینه به سر می‌برد، می‌نویسد:

«طبق اظهار نظر کارشناسان، سلطان قایتبای در این امور بیش از یک صد و بیست هزار دینار پرداخت کرده بود.»
در بیست و هشت صفر سال 898 ه. ق. مناره رئیسه مسجد، در اثر رعد و برق ویران شد و بار دیگر قایتبای ضمن فرمانی، آن را تعمیر و برپا ساخت.
در جریان این اقدامات اساسی، مسجد از جانب مقصوره و حجره‌ها به حدّی توسعه یافت که تجدید بنای گنبد و مقصوره و بنای مناره رئیسه را میسّر ساخت.
این توسعه در شرق مسجد با عرض کم و مجموع مساحت افزوده شده مذکور، حدود صد و بیست متر مربّع بوده است؛ که از سمت قبلی به مناره رئیسه و از سمت شامی تا مجاورت شرقی مکان صفّه و محراب تهجّد امتداد داشته است. نک: نقشه 5- سوم

1- 7/ الف: عمران مسجد در زمان سلیم عثمانی
پس از اشرف قایتبای، حاکمان و امرای عثمانی، که قلمروی حکومتشان از شام و عراق به حجاز کشیده شده بود، توجّه خاصّی در برپاییِ هر چه باشکوه‌ترِ بنای مسجدالنبی و تداوم عمران مسجد، مبذول داشتند.
نخست سلطان سلیم عثمانی (926- 918 ه. ق.) به مرمّت مسجد همّت گماشت و به تصریح جعفر برزنجی در «نزهة النّاظرین فی مسجد سیّد الأوّلین و الآخرین» ستون‌های روضه را تجدید بنا و به سنگ مرمر سیاه و قرمز منقّش نمود و آن را که از آثار اشرف قایتبای بود، تا حدّ امکان، تعمیر و تزیین نمود.
2- 7/ الف: عمران مسجد در زمان سلیمان عثمانی
در سال‌های 938- 974 ه. ق. سلطان سلیمان بن سلطان سلیم‌بن سلطان بایزید عثمانی 926- 974 ه. ق. در جهت بازسازی اساسی حصار شهر مدینه و تعمیر و بنای

مسجدالنّبی، ضمن صدور فرمان‌هایی، اقدامات گسترده‌ای را اعمال و اجرا نمود.
متأسّفانه در کتاب‌های تاریخ، به تفصیل از اقدامات سلطان سلیمان عثمانی سخنی به میان نیامده و تنها به اشاره‌هایی که از نظر معماری مبهم می‌باشد، اکتفا شده است؛ تا این‌که حقیر پس از جستجو و پرسش، از تصحیح و انتشار متن، یک نسخه خطی مشتمل بر شرح این اقدامات، در یکی از نشریات مصری اطلاع حاصل کردم. بعدها معلوم شد که مجله مذکور در انتشارات «المعهدی المصری للدّراسات الإسلامیّه» در مادریدِ اسپانیا چاپ و به سال 1955 م. منتشر شده است.
حقیر در سال 1356 ه. ش. ضمن پژوهش گسترده در باره آثار ایران اسلامی در «متحف الفنّ الإسلامی» و «دارالکتب و الوثائق المصری» قاهره، به پژوهش در یافتن نسخه‌ای از این مجلّه همّت گماشت. بعدها معلوم شد که مجموعه‌ای از شماره‌های «مجلّة المعهد المصری للدّراسات الإسلامیّه»، مربوط به سال‌های 1953- 1957 به شماره «2986- 2989 دوریات» موجود است.
چاپ تصحیح‌شده نسخه خطّی در صفحات: 149 تا 158، شماره 3، مجلّد 1، 1955 م. مندرج است.
مؤلّفِ رساله مذکور به اعتقاد مصحّح آن «محمّد بن خضر الرومی» حنفی مذهب بوده است که در سال 948 ه. ق. به رحمت ایزدی پیوسته است.
«دکتر عبدالعزیز اهوانی» در مقدّمه تصحیح خود، تصریح می‌کند که نام نسخه خطّی مذکور «التّحفة اللّطیفة فی عمارة المسجد و سور المدینة الشریفه» است که در کتابخانه «کلیسای اسکورال اسپانیا» به شماره 1708، در شش ورق، صفحه 88 تا 93 مجموعه مجلّد 23* 17 سانتی‌متر نگهداری می‌شود.
رساله مذکور تنها شرح اقدامات سلطان سلیمان عثمانی در چگونگی بنای حصار مدینه و تعمیراتی که در مسجدالنّبی صورت پذیرفته است، محدود و به آن مختوم می‌شود و از سیاق جملات و شرح وقایع معلوم می‌شود که مؤلّف در مدینه می‌زیسته و ناظر بر اقداماتِ عمرانی مسجدالنّبی بوده است و رساله مذکور، در واقع گزارش مجملی است از آنچه مؤلّف دیده و شنیده است.

نویسنده پس از شرح مفصّل چگونگی بنای حصار شهر مدینه، که به امر سلیمان عثمانی تجدید بنا گردید، به مسجدالنّبی اشاره می‌کند و می‌نویسد:
محمود چلبی، شیخ‌الحَرم مسجد نبوی، نامه‌ای به سلیمان عثمانی نگاشت؛ مبنی بر این‌که بنای مسجد نبوی نیازمندِ مرمّت و تعمیر است. سلیمان خلیفه عثمانی، فرمانی در این خصوص صادر کرد و معماران برجسته تُرک را از طریق دریا عازم سرزمین حجاز نمود.
آنان ابتدا در نوزدهم شوال 946 ه. ق. هلالی را روی گنبد نصب کردند؛ تا این‌که کاروان تجهیزات همراه حسابدار مخصوص عبدی چلبی به مدینه رسید. شیخ‌الحرم همراه امرا، قضات، معماران و مهندسان به مطالعه کامل بنای مسجدالنّبی پرداختند تا هرجا نیازمند تعمیر و تجدید بناست، تعیین شود و به بازسازی آن‌ها مبادرت ورزند. آنان نخست به مرمّت باب‌الرّحمه و دیواری که در امتداد آن، در سمت غربی مسجد بود، پرداختند. سپس مناره باب‌الرّحمه را خراب و از نو با بنیانی مستحکم، تجدید بنا نمودند.
آنگاه به مرمّت دیوار شرقی مسجد و باب‌النّساء پرداخته، ستون‌های مسجد را سفیدکاری کردند.
در اواخر سال 947 ه. ق. فرمانی توسط امیرالحاج مصری به مدینه رسید که محراب امام حنفی‌ها را تجدید بنا کنند و آن را در محاذی محراب شافعی‌ها قرار دهند.
این کار در هفده محرّم سال 948 ه. ق. شروع شد و نامِ «محراب سلیمانی» را بر آن نهادند.
3- 7/ الف: تعمیرت مسجد در زمان سلیم ثانی عثمانی
سلطان سلیم ثانی، راه سلیمان عثمانی را ادامه داد. رفعت پاشا در «مرآت‌الحرمین» می‌نویسد: سلیم در سال 980 ه. ق. تعمیرات لازم را در بنای مسجدالنّبی انجام داد و گنبدی در غرب منبر نبوی حدّ فاصل مسجد اصلی بنا کرد و آن را با کاشی‌های زیبا منقّش و به نقوش ملوَّن، مذهَّب نمود و در گوشه‌ای از آن، نام خود را به خط ثلث به یادگار حک کرد.

4- 7/ الف: تعمیرات مسجد در زمان محمود عثمانی
پس از تعمیراتی که بنای مسجد در دوران سلیمان و سلیم عثمانی به خود دید، سلطان محمود عثمانی (1255- 1223 ه. ق.) در سال 1233 ه. ق. به تجدید بنای گنبد همّت گماشت.
آنچه از سفرنامه‌های حج در طول سال‌های 1325- 1240 ه. ق. مانند کتاب «الرّحلة الحجازیه» اثر محمد لبیب البتنونی و کتاب «مرآت الحرمین» اثر ابراهیم رفعت پاشا در 1318 ه. ق. و «مرآت مدینه» اثر ایوب صبری پاشا در 1296 ه. ق. بر می‌آید، مسلّم می‌نماید که گنبد مسجدالنّبی، که در قسمت فوقانی حجره مبارکه واقع شده و از یادگارهای قایتبای بود، توسط سلطان محمود عثمانی برچیده شد و به جای آن گنبد سبز رنگی که بعدها در میان مردم به قبّةالخضراء شهرت یافت، بنا گردید که تا امروز همچنان بر فراز بنای مسجد جلوه‌گری می‌کند.
بنای این گنبد، بی‌شک با مرمّت‌هایی در قسمت‌های بام مسجد توأم بوده است که مورّخان خاتمه کار آن را در سال 1255 ه. ق. می‌دانند.
5- 7/ الف: تعمیرات مسجد در زمان عبدالمجید عثمانی
پس از سلطان محمود عثمانی، سلطان عبدالمجید عثمانی (1277- 1255 ه. ق.) برای اوّلین بار در طول حیات سلاطین عثمانی و پس از مهدی عبّاسی به فکر توسعه مسجد، همراه با مرمّت قسمت‌های مختلف آن افتاد. خوشبختانه از چگونگی اجرای این فکر و طرح‌ها و اقداماتی که متعاقب آن به وقوع پیوست، رساله‌ای در دست داریم که در دهه اخیر شناسایی، تصحیح و منتشر شده است. این رساله در سال 1303 ه. ق. به قلم «علی‌بن موسی» از علمای وقت و مقیم مدینه منوّره می‌باشد که تحت عنوان «وصف المدینة المنوّره» شهر و بنای مسجدالنّبی را آن طور که در سال 1303 ه. ق. برابر با 1885 م. یافته، توصیف کرده است. این رساله خوشبختانه به ضمیمه رسائلی دیگر به همّت عبید مدنی و راهنمایی و اهتمام محقّق نجدی، حمد جاسر، مورّخ صاحب‌نظر عربستان امروز تصحیح و با عنوان «رسائل فی تاریخ المدینه» به سال 1392 ه. ق. در

ریاض به زیور طبع مزیّن گردید.
علی‌بن موسی در فصل «الخاتمه»، باب ثالث، چگونگی تجدید بنا و توسعه مسجد به وسیله سلطان عبدالمجید عثمانی را به رشته تحریر درآورده که ذیلًا اهم این اقدامات را، با توجّه به منابع دیگری که در دسترس حقیر بود، به اجمال به یاد پژوهندگان می‌آوریم:
در سال 1265 ه. ق. که یکی از گنبدهای شبستان مسجد فرو ریخت، داود پاشا شیخ‌الحرم- نامه‌ای به عبدالمجید عثمانی نگاشت؛ بدین مضمون که حدود چهار قرن از بنای مسجدالنّبی می‌گذرد و آنچه از زمان قایتبای و سلاطین عثمانی صورت پذرفته، رو به فرسودگی نهاده و بنای مسجد از بنیان و اساس به مرمّت یا توسعه نیازمند است.
عبدالمجید عثمانی مصمّم به نوسازی مسجد گردید و گروهی از معماران، مهندسان و هنرمندان را با وسایل و ابزار کامل، عازم مدینه نمود. ایّوب صبری پاشا- افسر ارتش ترک- در «مرآت مدینه» (1) به تفصیل از این بازسازی یاد کرده است. شکی نیست که این کتاب از اهمّ مراجع تاریخ مدینه در زمان سلاطین عثمانی است.
نام شکراللّه خطاط تزیین‌کننده بنای مسجد و حلیم معمار و ابراهیم رییس بنایان، بیش از هر شخص دیگری جلوه‌گری می‌کند و م. ک. اینان در رساله «آخرین خطاطان»، (ص 64)، به ما نشان می‌دهد که چگونه شکراللّه خطّاط از طرف شهروندان استانبول این وظیفه خطیر را در تزئین بنای مسجد به نحو احسن انجام داده است.
بتنونی در «الرّحلة الحجازیه» (ص 214) در خصوص نام خوشنویسی که نگاره‌های دیوار مسجد را از باب‌السّلام تا شرق آن به خطّ ثلث مجوّف کتابت کرده، می‌گوید:
مرحوم عبداللّه بک زهدی الذی أوفده السلطان عبدالمجید إلی المدینة لهذه الغایة و مکث بضع عشر سنین یعمل فی بیت رسول اللّه.
به هر حال مهندسان ترک، پس از بررسی وضع بنای مسجد، چنین نظر دادند که

1- چاپ استانبول، 1304 ه. ق.

باید در ستون‌های مسجد تغییراتی حاصل شود؛ ولی مشایخ مدینه با این پیشنهاد به دلیل آن‌که ستون‌های سنگی دقیقاً در مکان ستون‌هایی است که محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله آن را بر پا ساخته بود، مخالفت و ممانعت جدّی کردند. عمل آنان از نظر حقیر کاری بسیار پسندیده و اصولی بوده است؛ زیرا اگر جای ستون‌ها تغییر می‌کرد، تمامی منابع تاریخی و احادیث موجود در وصف جنبه‌های دینی- تاریخی بنای مسجد رسول اسلام، از ابتدا تا قرون بعدی، غیرقابل درک و تشخیص و تطبیق با وضع بنا می‌شد و این وضع راه تحقیق را بر همه پژوهندگان تاریخ مدینه مسدود می‌نمود.
به هر تقدیر، توسعه مسجد را از جانب شرق حجره‌ها آغاز کردند؛ به این نحو که در طول جنوب به شمال مناره رئیسه تا رکن مخزن‌الأغوات عرضی در حدود 4 یا 5 ذراع در نظر گرفتند.
توسعه دیگر در سمت شامی یا شمالی بنای مسجدالنّبی و به دنبال حدّ توسعه انجام‌شده از سوی مهدی عبّاسی صورت پذیرفت. مجموعاً با آنچه در شرق مسجدالنّبی تحقّق پذیرفت، 1293 مترمربّع به کلّ مساحت مسجد افزوده شد که با این افزایش، مساحت مجموعه بنای مسجد به 10303 مترمربّع رسید.
این متراژ با آنچه بتنونی در «الرّحلة الحجازیه» ص 208 مورد احتساب قرار داده، مطابقت دارد. بتنونی، طول مسجد را 25/ 116 و عرض آن را در سمت قبلی 35/ 86 متر و در سمت شامی 66 متر دانسته است.
به استثنای حجره مبارکه و محراب نبوی، عثمانی، سلیمانی، منبر و مناره رئیسه، بقیّه تأسیسات و اماکن مسجد به دست تعمیر و مرمّت افتاد.
ستون‌ها را با سنگ قرمز، تجدید بنا نمودند و آن را با سنگ مرمر روسازی کرده و با نقوش زیبا به آب طلا زینت بخشیدند.
زمین مسجد را از باب‌السّلام تا مناره رئیسه و از آنجا تا مخزن‌الأغوات و باب‌الرّحمة با سنگ مرمر مربّع‌شکل مفروش کردند و آنگاه به تعمیر اساسی گنبدهای کوچک و سقف مسجد همت گماشتند. آنان گنبد، محراب عثمانی، قبّه باب‌السّلام و دیگر گنبدهای کوچک را با لوح‌های آهنین روکش، مستحکم ساختند.

ص: 118
گنبد قدیمی که طبق آنچه گفتیم، بانی بنایَش «ممالیک مصر» و در زمان سلطان عبدالحمید، به قبّةالخضراء موسوم گردید، به نحو اساسی‌تری برافراشته شد. تمامی سطوح داخلی گنبدها را به انواع نقش‌های رنگارنگ و روغنی، نقّاشی کردند و به خطّ زیبای اسلامبولی، آیات قرآنی را بر سطح آنها خطّاطی نمودند.
دیوار قبلی مسجد را از باب‌السّلام تا آخر حدّ مناره رئیسه به قلم عبداللَّه افندی خطّاط مشهور ترک و به خطّ ثلث اسلامبولی کاشی‌کاری کردند.
ابواب قدیمی مسجد تجدید بنا گردید و به سبک معماری عثمانی، منقّش و گچ‌کاری گردید و سردرها را تزئین کردند و درها را با چوب یک‌پارچه گردو نجّاری نمودند و آن را به جای درهای قدیمی نصب و با نوشته‌های منقّش از مس قرمز، تزئین کردند.
مناره‌ای در قسمت شمال غربی مسجد به نام مناره مجیدیّه بنا کردند و دیگر مناره‌های مسجد را تعمیر و مرمّت نمودند.
عبدالمجید عثمانی پس از توسعه و تعمیرات مسجد، اشیاء قیمتی بسیاری را وقف مسجد نمود. بهترین قندیل‌های کشیده شده در زنجیرهای نقره‌ای، شمعدان‌های زرّین، پرده‌های زربافت و فرش‌های خوش‌بافت را که به گفته بتنونی تماماً «بانواع السجاد العجمی الثمنی» (ص 211) بوده، جهت مسجد ارسال داشت.
این توسعه توأم با تعمیر و عمران اساسی از سال 1265 ه. ق. تا سال 1277 ه. ق. به طول انجامید. همه آثار آن به استثنای توسعه شامی مسجد که در توسعه سعودی‌ها تغییر شکل یافت، تاکنون موجود بوده، به یادگار از زمان عبدالمجید عثمانی به جای مانده است.
بعدها در سال 1336 ه. ق. فخری پاشا قائد اعظم ترک در آخرین سال‌های حیات خلافت عثمانی که در طول جنگ جهانی اول به عنوان حافظ شهر مدینه منصوب شده بود، محراب‌های سلیمانی و نبوی و چاه موجود در صحن مسجدالنّبی را تعمیر کرد و با این آخرین تعمیرات، دفتر اوراق حیات عثمانی‌ها نیز در حجاز بسته شد.
نک: نقشه صفحه 119

ص: 119

ص: 120

8/ الف: توسعه انجام‌شده از سوی دولت سعودی

سردبیر روزنامه «المدینة المنوّره» شماره 297 در 6 شعبان 1368 ه. ق. سرمقاله‌ای خطاب به ملک عبدالعزیز آل سعود نگاشت. وی در این سرمقاله از پادشاه سعودی خواست تا نسبت به تعمیر و توسعه مسجد اقدام اساسی به عمل آورد.
ظاهراً علی حافظ و عثمان حافظ دو برادری که مسؤولیّت اداره این روزنامه را داشتند، اوّلین کسانی بودند که با مقاله یادشده، موضوع و اهمیّت امر توسعه مسجدالنّبی را برای نخستین بار پس از عثمانی‌ها زبانزد خاص و عام کردند.
علی حافظ که از نویسندگان و پژوهندگان مدینه است، بعدها کتابی تحت عنوان «فصولٌ من تاریخ المدینة المنوّره» نگاشت که در آنجا به شرح پیشنهاد و اقداماتی که متعاقب آن صورت پذیرفت، پرداخت و گزارش مجمل و قابل استنادی در این خصوص ارائه داد.
در این سرمقاله، به اهمیّت و ضرورت توسعه مسجد، با توجّه به کثرت روزافزون زائران، خاصه در ایّام ذی‌الحجّةالحرام اشاره شده و تداوم سنّت تعمیر و توسعه مسجد را از عصر رسول تا عبدالمجید عثمانی، امری پسندیده و مبتنی بر رعایت مصالح و رفاه حال مسلمانان زائر دانسته است.
پس از انتشار مقاله، ملک عبدالعزیز پاسخی خطاب به نویسندگان سرمقاله ارسال داشت که در شماره 301 مورّخ 5 رمضان 1368 ه. ق. درج گردید. ملک در این نامه ضمن اعلام آمادگی و موافقت خود از انجام چنین برنامه‌ای، خاطرنشان کرده بود که موضوع را پس از پایان موسم حج پی‌گیری خواهد کرد.
نتیجه مذاکرات و مطالعات تا 5 شوّال 1370 ه. ق. به طول انجامید و در این تاریخ هیئتی که برای همین منظور از طرف ملک عبدالعزیز انتخاب شده بودند، به خریداری خانه‌ها و دکان‌های موجود در جهات شرقی و غربی، خاصه سمت شمالی یا شامی (حدّ نهایی توسعه مسجد در زمان عبدالمجید عثمانی) مبادرت ورزیدند. شیخ محمد صالح

قزّاز به عنوان مدیر عامل و شیخ محمد بن لادن در سِمت نماینده مخصوص ملک، نظارت عالیه را بر اداره توسعه حرم اعمال می‌کردند.
در ربیع‌الأوّل سال 1372 ه. ق. پس از تخریب خانه‌ها و مسطّح کردن زمین لازم جهت توسعه مسجد و احداث خیابان‌ها و میدان‌های اطراف مسجد- که حدود 22955 مترمربّع بود- اوّلین سنگ بنای ساختمان توسعه مسجد، توسّط «ملک سعود» ولیعهد سعودی نهاده شد.
شرکت ساختمانی طرف قرارداد، تمامی امکانات ساختمانی خود را در ذوالحُلیفه متمرکز کرده بودند و مهندسان مشاور با همکاری ایتالیایی‌ها، مصری‌ها، سوری‌ها و پاکستانی‌ها با استخدام کارگران سعودی، سودانی، یمنی و حضرمی، مصری، سوری و پاکستانی، طرح مصوّبه را با حدّاکثر کوشش و در کوتاه‌ترین زمان ممکن عملی کردند؛ به‌نحوی که در اوایل سال 1375 ه. ق. کار ساختمانی توسعه مسجد را به اتمام رساندند.
بنای سعودی‌ها در قسمت شمالی مسجد و در امتداد حدّ مسجد تا توسعه عبدالمجید، به صورت یکی از پر شکوه‌ترین مساجد عالم اسلامی جلوه‌گری می‌کند.
این بنا که حدود 6024 مترمربّع مساحت دارد، با توسعه و تجدید بناهایی که در سه سمت شرقی و غربی و شمالی مسجد به مساحت 6247 مترمربّع صورت گرفت، مجموع بنای سعودی‌ها را به 12271 مترمربّع افزایش داد که با محاسبه مساحت جهت قبلی و قدیمی مسجد که تاکنون پابرجاست، (یعنی 4056 مترمربّع) مساحت کل بنای مسجدالنبی را در زمان ما به 16327 مترمربع رسانید.
در این بنای پرشکوه و ظریف که به صورت سه شبستان شمالی، شرقی و غربی احداث گردید، 222 ستون زیبا، با سرستون‌های فلزّی توأم با سنگ‌های حجّاری شده و منقّش، جلوه‌آرایی خاصّی دارد و برای استواری چنین بنایی 74 ستون مربّع‌شکل در امتداد دیوارهای شرقی و غربی، هر یک به طول 128 متر و دیوار شمالی به طول 91 متر احداث شد که به‌وسیله 44 پنجره بزرگ و مزیّن به سنگ‌های تراشیده‌شده و سرستون‌های هلالی، به شبستان‌های مذکور شکوه خاصّی بخشید.

ص: 122
در قسمت شرقی و غربی دیوار شمالی مسجد، دو مناره به سبک معماری عثمانی، در نهایت استحکام و ظرافت که هر یک با هفده متر عمقِ اساس، 70 متر ارتفاع دارد، عظمت بنای مسجد را دوچندان کرد.
پس از اتمام مرحله نخست توسعه، ضرورت تکمیل آن و تعمیر نمای خارجی دیوارهای شرقی و غربی و قبلی، مدّ نظر دولت قرار گرفت. همچنین نمای خارجی درهای باب‌السّلام و باب‌الرّحمه و باب جبرئیل و باب‌النّساء تجدید بنا گردید و باب‌الصّدیق که در زمان گذشته مسدود شده بود، با تعمیر و مرمّت جدیدی گشوده شد و سعودی‌ها در این توسعه و مرمّت، دری به نام باب عبدالعزیز در دیوار شرقی و باب عثمان بن عفّان، باب المجیدی و باب عمر بن الخطاب در دیوار شمالی مسجد و دری به نام باب‌السعود در دیوار غربی، حدّ میان باب‌الرّحمه و باب‌السّلام، به نحو با عظمتی ایجاد کردند؛ و آنچه در تعمیر و مرمّت و تجدید رنگ و سفیدکاری و ... در بنای قدیمی، مناره‌ها، حجره و گنبد ضروری بود، انجام گرفت که تاکنون تداوم دارد.
در زمان ملک سعود و ملک فیصل نسبت به خریداری بناهای اطراف مسجد، خاصه در قسمت غربی و تسطیح آن جهت نمازگزارانی که در اثر کثرت جمعیّت، جای مناسب در مسجدالنّبی نمی‌یابند، اقدامات اساسی صورت گرفت و تاکنون این امر ادامه دارد. با اجرای این طرح، مسجدالنّبی توسط زمین‌های مسطّح به شعاع زیادی از شمال و جنوب و شرق و غرب، احاطه خواهد شد.
مؤلّف در سال 1398 ه. ق. ملاحظه کرد که تمامی ساختمان‌ها و ابنیه موجود بین شارع‌السّاحة و شارع‌العینیّة را در غرب مسجدالنّبی تا شارع المناخة تخریب کرده‌اند و زمین آن جهت نمازگزاران، مسطّح و مسقّف شده است.
طبق گفته ناظران آگاه مدینه، قرار است از جانب شمال مسجد، ساختمان‌های بین میدان باب‌المجیدی و شارع‌الساحة از یک سو و شارع السحیمی، تخریب و مسطّح شود.
همچنین از جانب شرق، بناهای موجود در بین شارع عبدالعزیز و شارع السّنبلیّه در شمال شرقی مسجد، مشمول این توسعه و طرح قرار گیرد.
نک: پیکره‌های 1- 3؛ 2- 3
نک: نقشه صفحه 123

ص: 123

ص: 124

ب: آثار و جایگاه‌های تاریخی- معنوی مسجد النبی

اشاره

مسجدالنّبی چنان از خصوصیّت‌های تاریخی- دینی برخوردار است که تفکیک موضوعی آن‌ها در کانون معنوی اسلام، برای محقّقان، بسیار مشکل می‌باشد.
بعضی از پژوهندگان، هر دو جنبه را یکجا مورد بررسی و نگارش قرار داده‌اند و عدّه‌ای دیگر چون به منابع و مآخذ بیشتر و آراء متعدّد تاریخی و روایتی دسترسی داشته‌اند، در بررسی جداگانه هر موضوع، پژوهش‌های خود را به رشته تحریر درآورده‌اند.
روشی که حقیر در این کتاب برگزیده‌ام، مبتنی بر شرح تفکیک‌شده از لحاظ تاریخی و رعایت تقدّم و تأخّر وقایع و حوادث می‌باشد؛ چرا که اگر خوانندگان، از وضعیّت عمومی، تاریخ مسجد، زمینه فکری نداشته باشند، نمی‌توانند معرفتی از جایگاه‌های خاصّ مسجد و آثار پیامبر به نظر تاریخ و «فضیلت مذهبی» پیدا کنند. لذا با توجّه به این‌که منطقی است که از نظر تاریخ آثار بنا و جنبه‌های ابدی معنویّت آثار پیامبر در اسلام، روی مواضع و آثار نبوی در مسجدالنّبی تأکید خاصّی شود، باید اجزا و قسمت‌های مختلفه آنْ مستقلاً و با توجّه به زمینه عمومی که در بحث قبل (با سرفصلِ الف) به بیان آن مبادرت ورزیدیم، مورد بررسی ما قرار گیرد؛ تا به لحاظ لزوم رعایت موازین پژوهشی، از تکرار موضوعات مکرّر برحذر مانیم.

1/ ب: خانه و مقبره محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله

اشاره

خانه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله همزمان با تأسیس بنای مسجد، به دست پیامبر و مساعدت و همکاری صحابه در سمت شرقی مسجدالنّبی بنا نهاده شد. نهایت سادگی بنای خانه محمّد صلی الله علیه و آله و به کار گرفتن مصالح ابتدایی در آن، میدانی برای تعاریف و توصیفات مفصّل در کتب حدیث و تاریخ و سیره به جا نگذارده است.
ابن‌سعد در «الطبقات الکبری»، ج 1، ص 499 از محمد بن عمر به نقل از عبداللّه بن زید هذلی نقل می‌کند:

خانه‌های همسران رسول را در هنگامی‌که عمر بن عبدالعزیز آن‌ها را خراب کرد، مشاهده و نظاره کردم. خانه‌هایی بود ساخته‌شده از خشت؛ با اتاق‌هایی که با دیوارهای ساخته‌شده از شاخه‌های چوب درختان و گِل، از یکدیگر جدا شده بود.
این اتاق‌ها را در آن ایّام که شمارش کردم، نُه خانه بود و بین خانه عایشه تا دری که پس از باب‌الرّسول می‌آید، تا منزل اسماء بنت حسین بن عبداللّه بن عبیداللّه بن عبّاس و خانه امّ‌سلمه، همه و همه از خشت، بنا شده بودند.
محمد بن عمرو واقدی گفت که از معاذ بن محمد انصاری شنیدم که گفت:
عطاء خراسانی در مجلسی با حضور عمر بن ابی انس گفته بود: اتاق‌های همسران محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چوب خرما بنا شده بودند و بالای درهایش موی سری که با شانه کردن از سر جدا شده بود، وجود داشت.
معاذ گفت: چون سخن عطاء خراسانی به پایان رسید، عمر بن ابی انس (که احمد و ابن‌معین و ابوحاتم و نسائی او را از ثقات دانسته‌اند) مشاهدات خود را چنین توصیف کرد:
چهار خانه از خانه‌های مذکور، با خشت ساخته شده بود و دارای اتاق‌هایی بود و پنج خانه دیگر دارای اتاق نبود و با شاخه‌های خرمای گِل‌اندود، بنا شده بود و موی دم شانه بالای در این خانه‌ها بود.
محمد بن عمر به نقل از عبداللّه بن عامر گفت:
ابوبکر بن حزم در حالی که در مصلّای پیامبر، بین دو ستون کنار مرقد ایستاده بود، خانه‌های محمد صلی الله علیه و آله را چنین وصف کرد:
«این خانه زینب بنت جحش است و رسول در آن مکان نماز خوانده است و این مکان، از باب اسماء بنت حسین تا صحن مسجد، خانه‌های رسول بوده است و من آن‌ها را دیدم که با شاخه‌های خرما ساخته شده بودند.»

قبیضة بن عقبه به نقل از نجار بن فروخ یربوعی سخن یکی از معتمدان پیر مدینه را یاد کرده که گفته بود:
«خانه‌های پیامبر از شاخه‌های خرما ساخته شده بودند.»
محمد بن مقاتل مروزّی به نقل از عبداللّه بن مبارک و او نیز از حریث بن سائب از حسن روایت می‌کند:
«من در عهد خلافت عثمان داخل خانه‌های همسران رسول اکرم شدم. ارتفاع خانه‌ها تا اندازه‌ای بود که دستم به سقف می‌رسید.»
ابن‌سعد می‌گوید:
«سوده همسر پیامبر وصیّت کرده بود که خانه‌اش را به عایشه دهند. ولی وارث سوده آن را به معاویه فروخت. به استناد همین روایت، بعضی گفته‌اند که خانه‌ها ملک خصوصی همسران رسول اسلام بوده است.»
ابن‌نجّار در «اخبار مدینة الرسول»، ص 72 ضمن تأیید این مطلب که مجموع خانه‌های همسران و عایشه، تا دنباله باب‌الرّسول بوده، به روایاتی اشاره می‌کند که مطالعه آنها بیشتر ما را با کیفیّت و وضعیّت این خانه آشنا می‌سازد:
از عمران بن انس نقل می‌کند:
«خانه‌ها با خشت و شاخه خرما بنا شده بود و سنگ در آن‌ها به کار نرفته بود و مجموعاً چهار خانه بود که اتاق‌های آنها با سرشاخه‌های خرما که روکش آن کاه‌گل بود، از یکدیگر جدا شده بود.»
مالک بن انس از قول عدّه‌ای از اهل وثوق می‌گوید:
«پس از وفات پیامبر، مردمْ داخل حجره‌های همسران محمّد صلی الله علیه و آله شدند؛ ولی به خاطر کمی جا نماز جمعه را در مسجدالنّبی به جای آوردند. درهای این خانه‌ها مُشرف به مسجد و مقابل آن بود.»

همچنین از صالح بن ابی الحسین خزیمی به نقل از محمد بن عبدالباقی انصاری و او از ابوالحسن بن معروف و او نیز از حارث بن ابی اسامه به نقل از محمد بن سعد از عبداللّه بن یزید همدانی، به این مسئله که مصالح بنای خانه‌های رسول، از شاخه درختان و خشت و گل بوده، اذعان شده است.
سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج 1، ص 346 به روایات دیگری اشاره می‌کند که همه آنها مؤیّد گفته‌هایی است که مصالح بنای خانه‌ها را شاخه‌های درخت خرما و خشت و گل خوانده‌اند. یحیی به نقل از عبداللّه بن یزید روایاتی ذکر کرده که خانه‌های موجود در شرق مسجد، مجموعاً نُه خانه بودند که به دنبال خانه عایشه تا خانه اسماء بنت حسن بن عبداللّه بن عبیداللّه بن عبّاس قرار داشتند. (1) ابن‌جوزی در «شرف المصطفی» به سندی از مالک بن ابی الرّجال از پدر و مادرش اشاره می‌کند که آنان گفتند: خانه‌های همسران رسول‌اللّه، همه در قسمت چپ نمازگاه واقع شده بود و وقتی «زینب بنت جحش» درگذشت، امّ‌سلمه در آنجا ساکن شد.
امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» ص 373 به حدیث ابومحمّد اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین‌بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام که از دانشمندان مدینه بود، باور آورده که وی گفته بود:
«کانت أوّل حجرة من حجر أزواج النبیّ حجرة حفصة و هی موضع الخوخة التی تدعی خوخة عمر، ثمّ تلیها حجرة حجرة، حتی تنتهی إلی حجرة عائشة و هی موضع القبر و بعدها حجرة فاطمة فی الصدر عند باب جبریل و بعدها حجرة أمّ سلمة و آخر الحجرات حجرة جویریة ...». (2)

1- همچنین ابن‌سعد: «طبقات الکبری»، ج 1، ص 499، بیروت، دار صادر
2- «اولین خانه اتاق از خانه‌های همسران پیامبر، خانه حفصه است و آن در محلی به نام خوخه یا خوخه عمر است. بعد از آن، خانه پیامبر و منتهی به خانه عایشه می‌گردد و آن موضع قبر پیامبر است و پس از آن، خانه حضرت فاطمه زهرا در صدر، نزدیک در جبرئیل واقع است و پس از آن خانه امّ سلمه و آخرین خانه اتاق، خانه جویریه می‌باشد ....»

بر این اساس و با توجّه به این‌که منزل اسماء در مقابل باب‌النّساء فعلی در جهتْ شامی آن واقع شده بود، معلوم می‌شود که کلیه خانه‌ها از خانه حفصه و عایشه و اسماء و فاطمه در جنوب شرقی، سپس محاذی باب‌الرّحمة تا قسمت شامی دیوار شرقی مسجد قرار داشته‌اند.
پیرامون بنای خانه فاطمه بنت رسول اللّه، منابع و احادیث مستقلّی غیر از آنچه ضمن شرح خانه ازواج رسول وارد شده، در کتاب‌های سیره و حدیث نیامده است و پژوهندگان را متقاعد می‌کند که خانه فاطمه، مجاور و پشت خانه محمد صلی الله علیه و آله- که عایشه در آن به سر می‌برده- قرار داشته است.
یحیی به نقل از عیسی بن عبداللَّه از پدرش آورده است که:
«رسول اکرم هنگام خروج از خانه عایشه، در کنار روزنه‌ای که بین خانه فاطمه و خانه عایشه بوده، جویای حال دخترش می‌شده است و این محل در قسمت انحناء بین قبر و خانه رسول واقع شده بود.»
بنابر این و با توجّه به دیگر گفته‌های ثبت شده مسلّم است که خانه فاطمه بین مربع قبر و ستون تهجّد بوده است. طبرانی به نقل از ابی‌ثعلبه گفته است:
«هرگاه رسول گرامی از سفری باز می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز به جای می‌آورد و آنگاه به خانه فاطمه رفته، پس از دیدار با دخترش، به خانه همسران خود تشریف می‌بردند.»
سادگی بنای خانه‌های رسول اسلام و فاطمه و علیّ بن ابی‌طالب، که در مستندات تاریخی مورد تأکید قرار گرفته، ناشی از اصول معنوی اسلام بوده است. بر خلاف گفته‌های بعضی از نویسندگان که پنداشته‌اند اساساً در آن ایّام، شهر مدینه غیر از این نوع، شیوه دیگری در ساخت و سازِ عمارت نمی‌توانسته داشته باشد، مدارک تاریخی زیادی در دسترس است که نشان می‌دهد بعضی از مردم مدینه، یهودیان مجاورنشین مدینه، قریشیان مکّه- به خصوص یمنی‌های شبه جزیره عرب- دارای خانه‌های سنگی، مرتفع، مزیّن و بزرگ بوده‌اند. آثار به‌جای مانده از خانه کعب بن اشرف در جنوب مدینه و قلاع

خیبر و توصیفاتی که مورّخان از عظمت آن به یادگار گذارده‌اند، به خوبی مؤیّد نظریّه مذکور است.
از سوی دیگر، حکایات و گفته‌هایی ضمن شرح توصیفیِ خانه‌های همسران و دختر محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در منابع اولیّه ثبت شده است که به خوبی توجّه و خواست و اراده محمّد صلی الله علیه و آله را به رعایت نهایت سادگی خانه و زندگی خود، نشان می‌دهد و همین اعتقاد است که از آن به عنوان یکی از مبانی عرفان و لوازم دنیوی تقوی در تاریخ جوامع مسلمانان بهره گرفته شده است.
به دنبال حدیثِ صالح بن ابی الحسین خزیمی به نقل از محمد بن عبدالباقی انصاری، از فردی، از عبداللّه بن یزید همدانی- که آن را مورد استناد قرار دادیم- آمده است:
«خانه امّسلمه را دیدم که از خشت بنا شده بود و آنگاه از نوه‌اش علّت وضعیّت بنا را سؤال کردم. گفت: هنگامی که رسول اسلام دومه را فتح کرد، امّسلمه خانه خود را تعمیر و مرمّت مختصری نمود. چون پیامبر به خانه بازگشت و خانه امّسلمه را ترمیم‌یافته دید، فرمود: این بنا چیست؟ امّسلمه گفت: خواستم از دید مردم محفوظ باشم. پیامبر فرمود: إنّ شرّ ما ذهب فیه مال المسلم البنیان؛ بدترین راهی که مال مسلمانان در آن ضایع می‌شود، ساختمان است.»
در همین سند به خانه فاطمه اشاره می‌کند که روزی دختر پیامبر قسمت‌هایی از خانه خود را با پرده زیبایی زینت داده، دو لوح نقره‌ای را جهت تزیین اتاق آویزان کرده بود.
چون پیامبر از سفر بازگشت و طبق عادتِ معمول به خانه فاطمه رفت، اصحاب او را در هنگام بازگشت از خانه دختر، نگران و عصبانی یافتند. فاطمه چون گرفتگی پدر را شنید، دانست که نگرانی وی مربوط به تزیینات خانه بوده است. کسی را نزد پدر فرستاد و به او پیام داد:
«دخترت سلام عرض می‌کند و گفت این اشیای زینتی را در راه خدا در میان مستحقّین مسلمان تقسیم فرما!»

پیامبر چون سخن فاطمه را شنید، فرمود:
«لیست الدنیا من محمّد و لا من آل محمّد و لو کانت الدنیا تعدل عنداللَّه من الخیر جناح بعوضة، ما سقی کافراً منها مشربة ماء». (1) همین قناعت و استغنا بود که سبب شد خانه‌های دختر و همسران محمّد صلی الله علیه و آله به‌صورت تجلّی‌گاه ایمان به ابدیّت و سرمشقی برای عارفان اسلام درآمد و خانه‌های به‌جای‌مانده، پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله به صورت خاری در چشم امرا قرار داشت که از نام محمّد صلی الله علیه و آله متنعّم شده بودند و محمّد صلی الله علیه و آله خود به ذرّه‌ای از آن تنعّم‌ها رضا نداشت.
بعدها، پس‌از پیروزی اشرافیّت عرب به‌رهبری امویان بر شیوه بی‌آلایش اهل‌بیت، که راه خود را در میان مسلمانان می‌گشود، همین خانه‌های محقّر به صورت «عاملِ تهدیدکننده مشروعیّت راه و رسم خلفا» و «محکی در آشکارکردن خطوط متضاد این دو نوع رهبری» جلوه نمود.
ولید بن عبدالملک در روزهایی از اوج قدرت امویان به خلافت رسید که اندوخته بیت‌المال بیش از هر خزانه‌ای در جهان لبریز بود و ارتباط متقابل با ایران و روم و مصر و ... مسلمانان را به سوی تنعّم و رفاه بی‌زحمت، که فساد و تباهی را در ذات خود می‌پرورانید، کشاند و روز به روز از سادگی زندگی دینی دور کرد و به‌سوی ایران و روم و یونان سوقشان داد.
معیارهای نظام ارزشی اسلام، دستخوش تفاسیر زمانه و تعابیر مسخ‌شده‌ای گردید که متأسّفانه همچنان در دو قلمرو ماده و معنی تداوم دارد.
با چنان اوضاعی، ولید بن عبدالملک به بهانه توسعه مسجدالنّبی قصد تخریب خانه‌های همسران پیامبر را نمود و از سنن پیامبر، اثری ستانید که دیگر جبران نشد.

1- «دنیا از آن محمد و آل محمد نیست و اگر جهان نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت، کافر در آن یک جرعه آب نمی‌نوشید.»

در همان روزهایی که ولید بن عبدالملک، فرمان تخریب خانه‌ها را خطاب به یکی از برجسته‌ترین والیان متّقی تاریخ اسلام- یعنی عمر بن عبدالعزیز- صادر کرد و ابن عبدالعزیز نیز فرمان مذکور را برای اهل مدینه خواند، اهل مدینه و اهل‌بیت رسول صلی الله علیه و آله، همه افسرده خاطر شدند و از طرحی که در ورای این خیرخواهی نهفته بود، آگاه و مطلع بودند.
ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» (1) ذیل شرح خانه‌های همسران پیامبر، روایتی از محمّدبن عمر، از عطای خراسانی نقل می‌کند که غالب مورّخان تاریخ مدینه و سیره‌نویسان اسلامی به آن استناد کرده‌اند. عطا گوید:
«از سعید بن مسیّب شنیدم که وقتی خبر خراب کردن خانه‌های پیامبر را شنید، گفت: ای کاش این خانه‌ها را به وضعیّت خود باقی می‌گذاشتند تا مسلمانان از هر نقطه و مکانی که به این سوی می‌آمدند، می‌دیدند که پیامبر اسلام چگونه به چنین خانه‌های محقّری اکتفا می‌کرد و در آن با اهل خود به زندگانی می‌پرداخت. شاید عبرت می‌گرفتند و این همه در زرق و برق دنیا اسراف نمی‌کردند.»
بتنونی در «الرحلة الحجازیه» (ص 230)، بر این گفته عطا تأکید کرده است.
عمربن ابی انس گوید:
«در مجلسی از فرزندان و یاران پیامبر بودم؛ از آن جمله ابوسلمة بن عبدالرحمان، ابو امامةبن سهل، خارجة بن زید. همگی چون خبر خراب کردن خانه‌ها را شنیدند، گریه‌ها کردند؛ بدان اندازه که ریش‌هایشان به آب دیده تَر شد. ابو امامه گفت: ای کاش آن را خراب نمی‌کردند و به حال خود باقی می‌گذاشتند؛ تا مردم نگاه می‌کردند که خداوند به رسول خود- که تمام کلیدهای دنیا در تصرّفش بود- چه داد و او چه خواست؛ تا از ساختن بناهای تجملاتی خودداری می‌کردند.»
نک: نقشه صفحه 83

1- ج 1، ص 499

ص: 132

ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» اسنادی از هشام بن عروه، از پدرش و عکرمه از ابن‌عبّاس و مالک بن انس ... نقل می‌کند که همگی آن‌ها حکایت از آن دارند که صحابه پیامبر در باره این موضوع، که محمد صلی الله علیه و آله را در کجا دفن کنند، به شور و مذاکره پرداخته‌اند. عدّه‌ای کنار منبر و بعضی دیگر قبرستان بقیع را پیشنهاد دادند و گروهی دیگر مصلّی را محلّ مناسب برای این منظور دانسته‌اند و ...
در نهایت، رأیی مورد توافق قرار گرفت که بر گفته‌ای از پیامبر مستند بود. پیامبر فرموده بود:
«ما مات نبیّ إلّا دفن حیث یقبض.»
یا به لفظ دیگر:
«إنّما تدفن الأجساد حیث تقبض الأرواح.» (1) یا:
«ما توفّی اللّه نبیاً قط إلّا دفن حیث تقبض روحه».
و یا:
«ما دفن نبیّ إلّا فی مکان الّذی قبض اللّه فیه نفسه». (2) این گفته‌های بازمانده، مُؤیّد روشن و مبیّن آن است که پیامبر را در جایی می‌بایست به خاک سپرد که در آن مکان رحلت کرده است؛ از این روی، جسد حضرت را در اتاق خود- یعنی همان جا که در آن در گذشت- به خاک سپردند.
این امر با اسنادی که در صحیح امام بخاری (3) و «سنن» ابن‌ماجه (4) و «موطأ»

1- «همانا اجساد در همانجا که قبض روح می‌گردد، دفن می‌شود.»
2- «هیچ پیامبری دفن نگردید مگر همانجایی که در آن قبض روح شد.»
3- کتاب الجنائز، کتاب 23
4- کتاب الجنائز، کتاب 6

مالک (کتاب 16) و «السّیرةالنّبویه» ابن‌هشام آمده‌است، مطابق و بدون خلاف‌است.
با توجه به گفته موسی بن داود به نقل از مالک بن انس، معلوم می‌شود که منزل عایشه به دو قسمت تقسیم شده بود. یک قسمت به مقبره محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داده شد و در قسمت دیگر، عایشه به سکونت خود ادامه داد و بین این دو قسمت، دیواری قرار داشت که خانواده و یاران و پیروان محمّد صلی الله علیه و آله جهت زیارت از یک سمت به سمت دیگر می‌رفتند. این مقبره که به گفته قاضی عیاض: «إنّ موضع قبره- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أفضل بقاع الأرض» (1) به همین صورت بود تا آن‌که طبق روایت یحیی‌بن عباد، به نقل از حمادبن زید، از عمرو بن دینار، از عبیداللّه بن ابی یزید، عمر بن خطاب دیوار کوتاهی بر گرد مقبره بنا کرد که بعدها عبداللّه بن زبیر به مرتفع نمودن آن همت گماشت.
ابن‌عساکر به نقل از داود بن قیس گفته است که:
«عرض خانه از حجره تا درِ خانه، حدود شش الی هفت ذرع و ارتفاع دیوارهای آن هشت تا نُه ذرع بود و این مستند، با توجه به سند دیگری که در مورد مکان درِ خانه عایشه در کتاب‌های حدیث و تاریخ و سیره ثبت شده است، معلوم می‌سازد که خانه دو اتاقی عایشه، دارای دو در- یکی رو به شمال یا شامی و دیگری رو به غرب یعنی مشرف به مسجدالنّبی- بوده است.»
ابن‌زباله در «تاریخ المدینه» معتقد است که قبر محمّد رسول اللّه، بین خانه حفصه و عایشه جای داشته. به عقیده حقیر، اتاقی که پیامبر در آن دفن گردید، در سمت جنوبی اتاقی بوده که بعدها تنها اتاق سکونت عایشه به شمار می‌رفت. لذا با توجه به دیواری که عمربن خطاب در اطراف مقبره محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله کشید، واضح می‌شود که این دیوار غیر از دیوار ظاهری اتاق یا خانه عایشه بوده است.
و اما چگونگی قرار گرفتن قبر محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در مجاورت قبور خلیفه اوّل و دوم، اهم منابع روایتی و تاریخی آن در «صحیح» امام بخاری (کتاب 23، کتاب الجنائز) و «سنن» ابوداود (کتاب 19) و «الطبقات الکبرای» ابن‌سعد (جزء 3) و «الموطأ» مالک

1- نووی: «شرح صحیح مسلم»، ج 6، ص 101، حاشیه ارشاد الساری، قسطلانی.

(کتاب 62 باب 8، کتاب 96 باب 16 و کتاب 9) ذکر شده است. به گفته مقدّسی در «احسن التّقاسیم فی معرفة الأقالیم» (ص 81)، چاپ لیدن، 1906 م:
«قد اختلف النّاس فی ترتیب قبر النّبیّ و صاحبیه».
نگارنده در این خصوص، به هفت نظریه مختلف برخورد کردم:
نظریّه اول که غالب محقّقان، خاصه مراغی، رزین و یحیی به آن اعتقاد و اطمینان دارند و مبتنی بر گفته عبداللّه‌بن محمّدبن عقیل و نافع‌بن ابی نعیم می‌باشد، این است که قبر محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله روی به دیوار قبله قرار گرفته و سرش در جهت غربی است. سپس قبر خلیفه اوّل برابر دو شانه محمّد صلی الله علیه و آله و قبر خلیفه دوم برابر دو شانه ابوبکر قرار دارد.

نظریّه دوم مبتنی بر آورده‌ای است از قاسم‌بن محمدبن ابی‌بکر، به نقل از عایشه که آن را ابوداود و حاکم ثبت کرده‌اند و نظر آن است که قبر محمّد، مقدّم و رو به دیوار قبله می‌باشد و قبر ابوبکر پشت قبر محمّد صلی الله علیه و آله و محاذی با دو شانه پیامبر و عمربن خطاب جلوی پای محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله قرار دارد.

نظریه سوم عقیده ابن‌عساکر است و ابن‌زباله آن را مبتنی بر سندی می‌داند از ابن ابی اویس، از یحیی بن سعید و عبداللّه بن ابی بکر، از عایشه که گفته بود:
«سر رسول به دنبال جهت غربی دیوار و سر ابوبکر جلوی پای رسول و قبر عمربن خطاب پشت سر رسول قرار گرفته است.»

نظریّه چهارم عقیده منکدر بن محمد از پدرش می‌باشد که ابن‌زباله آن را روایت و ابن‌عساکر از آن تصویری رسم کرده است.

نظریّه پنجم روایت ضعیف قاسم بن محمد است که بر اساس آن، ابن‌عساکر طرحی رسم نموده است.

نظریّه ششم، روایت عبداللَّه‌بن محمّد بن عقیل است که می‌گوید:
«ورأیت القبور فإذاً قبر النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و قبر أبی‌بکر عند رجلیه و قبر عمر عند رجلی أبی‌بکر و علیهما حصی من حصباء العرصة».
این روایت را رزین نیز در کتاب خود آورده و ابن‌عساکر بر اساس آن نقشه‌ای ترسیم کرده است.

نظریّه هفتم، بر اساس گفته ابن‌جُبَیر در «رحله ابن‌جبیر» (ص 169)، که وی در میانه‌های سال 578 تا 581 ق. مسجد را دیده و گفته بود:
«و إلی قدمیه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- رأس أبی‌بکر، و رأس عمر الفاروق ممّا یلی کتفی أبی‌بکر ...». (1)

1- «و در زیر پای پیامبر، سر ابوبکر و سر عمر، به محاذات شانه ابوبکر قرار دارد.»

از میان نظریه‌های فوق‌الذّکر، دو نظریّه اوّل و دوم از اعتبار خاصّی برخوردار است و با مستندات تاریخ بنای مرقد، تطابق بیشتر و منطقی دارد. پژوهندگان اعتماد بیشتری به نظریّه اوّل نشان داده‌اند و بر اساس آن، محلّ سر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را با یک میخ عمود یا قندیل، مشخّص نموده بودند. (1)

2- 1 ب: مرقد فاطمه

سه نظریّه، مستند به سه گروه از اسناد تاریخی در باره مکان قبر فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله در کتاب‌های حدیث و تاریخ یاد شده است که جهت بررسی و اخذ نتیجه، هر یک از آن‌ها قابل تأمّل و توجّه است:
نظریه اوّل، مبتنی بر گفته‌هایی است‌که محل دفن و مقبره دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را خانه‌اش دانسته‌اند. اهمّ این آورده‌ها، سخنی است از امام علی‌بن موسی الرّضا که ابن‌بابویه آن را در «عیون اخبار الرّضا» و ابن‌شهرآشوب در «المناقب» و نیز در «قرب‌الاسناد» از بَزَنْطی و او نیز از امام رضا علیه السلام چنین ثبت کرده‌اند: «قبر فاطمه در خانه خودش می‌باشد.»
نظریّه دوم، مبتنی بر اسنادی است که مدفن و مقبره دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را محلّ روضه یا فاصله بین منبر و مرقد گفته‌اند و این محل مجاور خانه فاطمه است:
«دفنت فاطمة فی‌بیتها فلمّا زادت بنوأمیّة فی‌المسجد صارت فی المسجد». (2)

1- ابن‌ماجه، سنن، الجنائز، کتاب 6، باب 10، 11 و 63
مالک، الموطأ، الجنائز، کتاب 16
ابوداود، سنن، کتاب 19، باب 27
طیالسی، مسند، حدیث 1530 و 2750
امام بخاری، صحیح، کتاب 4، باب 45- کتاب 10، باب 39- کتاب 23، باب 96- کتاب 64، باب 87- کتاب 67، باب 104
مجلسی، بحار الأنوار، ج 22، ص 492
مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص 81، چاپ لیدن، 1906 م.
2- احمدبن محمد، به نقل از ابوالحسن. نیز نک: ابن‌شهرآشوب در کتاب «المناقب»، ج 3، ص 365، چاپ علّامه قم، مصطفوی.

مهم‌ترین سند در این باره، روایتی است از ابوعبداللّه که «معانی‌الأخبار» آن را از ابن ابی‌عُمیر نقل کرده که وی ضمن وصف روضه گفته است:
«قبر فاطمه نیز در روضه مبارکه است.»
و شیخ ابوالفتوح رازی به این نظریه اعتماد کرده و آن را مستنَد به قول محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله دانسته است.
ناصرخسرو نیز در «سفرنامه» (ص 103)، چون از روضه نام می‌برد، مشهور عقیده شیعیان را چنین می‌نگارد که:
«روضه، وگویند آن بستانی از بستان‌های بهشت است ... و شیعیان گویند آنجا قبر فاطمه زهرا است.»
در میانه سال‌های 581- 578 ق. که ابن‌جبیر از مسجد پیامبر دیدار کرده، عقیده عمومی آن دوران را در «رحله ابن‌جبیر» (ص 170)، چنین ثبت کرده‌است که:
«و فی جوفیّ الروضة المقدّسة حوض صغیر مرخّم فی قبلته شکل محراب قیل: إنّه کان بیت فاطمة (رضی‌اللّه عنها) و یقال: هو قبرها». (1) نظریّه سوم:
بعضی از تاریخ‌نویسان گفته‌اند:
«قبر فاطمه بنت رسول‌اللّه در قبرستان بقیع می‌باشد.»
از آن جمله، ابن‌شبه مورّخ مدنی، که به استناد روایاتی از محمدبن علی‌بن عمرو و عمربن علی‌بن حسین‌بن علی و عبداللّه‌بن ابو رافع و ابوغسان، به قرارداشتنِ مرقد فاطمه

1- «در داخل محل آرامگاه پیامبر حوضچه‌ای است از سنگ مرمر و در سمت قبله آن محرابی وجود دارد که گفته می‌شود آن محراب خانه فاطمه زهرا بوده است و نیز گفته شده که همان آرامگاه حضرت زهرا است.»

در بقیع باور آورده است.
شیخ صدوق پس از بررسی مستندات تاریخی گفته است:
«قبر فاطمه در خانه وی می‌باشد.»
شیخ طوسی همین نظریه را در کتاب «تهذیب»، با تردیدهایی در خصوص امکان قرارداشتن قبر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در روضه آورده است؛ ولی صریحاً می‌نگارد:
«کسی که می‌گوید قبر حضرت در بقیع است، از صحّت دور است.»
به عقیده مؤلفِ حقیر، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام فاطمه علیها السلام را از خانه تا قبرستان بقیع به نحوی خارج کرده باشد که کسی متوجّه وی و دفن جسد نشده باشد. ثانیاً چندان اصولی به نظر نمی‌رسد که علی علیه السلام محلّ روضه و کنار قبر پیامبر را، که هم برای انجام دفن پنهانی کاملًا مساعد بوده و هم از نظر قدسیت روضه- که در عقیده دینی قطعه‌ای از ریاض جنّت است- بر دفن در قبرستان عمومی مدینه ترجیح نداده باشد.
از این روی و با توجّه به محل روضه که اگر هم به‌رغم بعضی از پژوهندگان، تمام خانه فاطمه بنت محمّد را در بر نگیرد، ولی کاملًا مجاور قبر و روضه واقع شده بوه، اختلافی با روایاتی که به دفن وی در خانه خود تصریح کرده‌اند، وجود ندارد و می‌توان آن را معرّف یک نظریه با اختلاف در تعیین حدود روضه، رأیی مقرون به صحّت دانست.
بتنونی در «الرحلة الحجازیه» (ص 215)، در بیان حدود مقصوره فاطمه زهرا می‌نویسد:
«فطولها من الجنوب 14 متر أو نصف و من الشمال 14 متر فقط و من الشرق و الغرب نحو سبعة أمتار و نصف و هی تتصل بالمقصورة الکبری من الداخل ببابین».

ص: 144

برای نخستین بار، خلیفه دوم همزمان با توسعه و ترمیم مسجدالنّبی، حجره (/ مقصورةالشّریفه) را با خشت بنا و تعمیر کرد و بعد ازآن، در زمان ولیدبن عبدالملک، که خانه‌های دختر و همسران پیامبر به مسجد منضم گردید، در اطراف مرقد یک دیوار چهار ضلعی ساخت و با یک دیوار پنج ضلعی (/ مخمّس) دیگر از خارج، آن را احاطه نمود:
الأقشهری در [بمنسک القاصد الزائر]، وفاء الوفا، ص 560 و ابن‌عساکر در «تحفة الزّائر»، تصاویری از نقشه هندسی بنای مرقد و حجره پیامبر را که توسّط عمربن عبدالعزیز بنا شده، ارائه کرده‌اند و سمهودی آن‌هارا در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی»، (صص 569- 560) مورد استناد قرار داده است. (نک: نقشه 15- سوم)
ابو اسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 375)، که خود، در اوایلِ قرن سوم هجری قمری، شاهد بنای مخمّس بوده، در باره چگونگی ساخت بنای مرقد توسط عمربن عبدالعزیز به سندی از گفته‌های هشام‌بن عروه از پدرش اشاره کرده که:
«لمّا أراد عمربن عبدالعزیز هدم الحجرات و إدخالها فی المسجد، هدم حجرة عائشة».
الأقشهری در «روضة الفردوسیّه» (ص 376)، به استناد بیان ابوغسان معتقد است که بنای پنج‌جداری اطراف مرقد، به آن علت احداث گردید که عمربن عبدالعزیز کراهت داشت از این‌که مرقد مزبور به بنای مربّعِ کعبه شباهت یابد و به عنوان قبله اختیار شود.
ناصر خسرو قبادیانی در «سفرنامه» (ص 102)، ضمن ذکر زیارتش از شهر مدینه، صریحاً اشاره می‌کند که در نیمه اول قرن پنجم هجری، پنج‌ضلعی بودن بنای مقبره، مشهود و مشهور همگان بوده است. وی در این خصوص می‌نگارد:
«مقبره؛ و آن خانه‌ای مخمّس است و دیوارها از میان ستون‌های مسجد برآورده است.»

سمهودی تصاویری را که ابن‌شبه و ابن‌عساکر و ابن‌نجار و ابن‌زباله از بنای مرقد ترسیم کرده‌اند، در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (ص 561)، رسم کرده است.

ص: 146
این تصاویر با تمام اختلافات جزئی که دارد، گویای روشنی از ساختمان بنای مرقد و حجره نبوی است.
نک: نقشه‌های: 16 الف- سوم، 16 ب- سوم، 16 پ- سوم، 17- سوم.

ص: 147

پس از عمربن عبدالعزیز در قرن اول هجری، حجره یا مرقد یا مقصوره، مکرّراً با حفظ شکل اولیّه، مورد تعمیر و مرمّت قرار گرفت، که ذیلًا اهمّ سیر تداومی آن را قبل از وصف موقعیّت امروزی آن بر اساس منابع و مآخذ تاریخی برمی‌شماریم:
اسحاق‌بن سلمه که از جانب متوکّل (247- 232 ه. ق.) مأمور عمران و آبادی مدینه و مکّه بود، نمای حجره شریفه را بازسازی کرد و زمین آن را به سنگ‌های مرمر مفروش ساخت و بتنونی در «الرحلة الحجازیه» (ص 217)، گفته است:
«اوّلین کسی که بر حجره شریفه پرده‌ای آویزان نمود، خیزران مادر هارون‌الرشید بود.»
در سال 548 ه. ق. جمال‌الدّین اصفهانی، وزیر سلاطین «زنگی»؛ «اتابک موصل»، اطراف حجره را به ارتفاع یک قامت با مرمر نماسازی و آن را مرمّت نمود و تمامی ضلع‌های اطراف مقصوره را با ضریحی چوبی و مشبّک، محصور و مزیّن کرد و این اوّلین ضریحی است که بر مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد.
در سال 557 ه. ق. سلطان نورالدّین محمودبن زنگی‌بن اقسنقر (متوفّای 569 ه. ق.) از «اتابکان شام» (1) به دنبال آگاهی یافتن از سوء قصد به مسجد و حفر زمین اطراف مسجد جهت ربودن جسد مطهّر فرمان داد تا در اطراف حجره خندقی حفر کنند و آن را با سرب پر سازند تا کسی قادر به حفر کانال جهت ربودن جسد نباشد! (2) در سال‌های 667 تا 680 قمری، رکن‌الدّین بیبرس از حاکمان «ممالیک مصر» و از نوادر امرای با فضل و فضیلت (متوفّی به سال 725 ه. ق.) اطراف جدار مرقد و حجره‌ها را به ضریحی چوبی (داربزین) که دارای سه درِ جنوبی، شرقی و غربی بود، محصور نمود. (3)

1- نک: بنی‌زنگی.
2- بتنونی: «الرحلة الحجازیه»، ص 216
3- حافظ ابن احمد داودی: «الطبقات المفسرین»، جزء 1، ص 120، قاهره 1972 م.
«حسن المحاضره»، ج 1، ص 555. «الدرر الکامنه»، ص 431 و «السلوک»، ج 2، ص 269 و همچنین: «النجوم الزاهره»، ج 9، ص 263

این ضریح چوبی دارای سه متر ارتفاع بوده، که منتهی‌الیه آن به سقف مسجد نمی‌رسیده است.
زین‌الدّین مراغی در «تحقیق النّصرة بتلخیص دارالهجره» بر ما روشن می‌سازد که پس از رکن‌الدین، «ملک زین‌الدّین» در سال 694 ه. ق. مشبّک چوبی را تا سقف مسجد مرتفع ساخت.
بعدها به سال 822 ه. ق. این درهای چوبی به خاطر ایجاد زحمت برای زائران و محدود کردن محیط و فضای مسجدالنّبی گشوده شد.
حمدالله مستوفی جغرافی‌دان و مورّخ بزرگ ایلخانان مغول، در نیمه سده 8 هجری در «نزهةالقلوب»، مقاله سوم، ص 14 می‌نویسد:
«در کتاب استظهار الأخبار، تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک قاضی رکن‌الدّین جوینی آمده است که حاکم اسماعیلی که ششم خلیفه بنی‌فاطمه مغرب بود، از مدینه علوی را بفریفت تا در شب از خانه او نقب بر روضه رسول می‌زدند تا ابوبکر و عمر خطاب از آن روضه بیرون آورند و هر چه خواهند، با ایشان کنند. حاکم مدینه نَقّابان را بگرفت و سیاست کرد و این حال در سنه احدی عشر و أربع‌مائه بود.»
در سال 678 ه. ق. ملک منصور قلاوون از «ممالیک بحری مصری» یا به روایتی دیگر، احمدبن برهان عبدالقوی والی شهر «قوص» بالای حجره، گنبدی بنا نهاد و آن را با لوح‌های سربی روکش نمود تا مانع نفوذ آب باران شود.
در سال 765 ه. ق. اشرف ناصرالدّین شعبان ثانی، از «ممالیک بحری» (764 تا 778 ه. ق.) لوح‌های سربی را مرمّت نمود.
در خلال سال‌های 879 تا 888 ه. ق. ملک اشرف قایتبای پس از مرمّت کامل حجره و تجدید بنای آن، گنبدی رفیع بر حجره شریفه و گنبدی دیگر بر فراز حجره فاطمه بنا نهاد.
از سویی دیگر میرزا حسین فراهانی در «سفرنامه» (ص 278)، می‌نگارد که خود دیده است بر باب سمت شمالی مرقد، اسم ملک الأشرف قایتبای- از سلاطین «چراکه»

مصر و بانی این ضریح و گنبد- نوشته شده است و در سنه هشتصد و هشتاد و هشت بنا نموده است.»
در سال 1233 ه. ق. سلطان محمود ثانی بن سلطان عبدالحمید (1223-1255) گنبد حجره مبارکه را بنایی دیگر نمود و آن را به رنگ سبز روغنی منقّش کرد.
میرزا حسین فراهانی که در خلال سال‌های 1302 و 1303 ه. ق. وصف بنای مسجد را در «سفرنامه» خود نگاشته است، در خصوص آخرین هیکل بنای حجره و مرقد می‌نویسد:
«ضریح مبارک مشتمل بر چهار پایه بزرگ است که هر پایه دو ذرع و نیم عرض آن است و سقف گنبد مبارک نیز بر آن پایه‌ها زده شده و سه پایه کوچک است که دو تای آن‌ها در سمتی است که مرقد مطهّر حضرت صدّیقه طاهره در آن واقع شده است و یک پایه هم در نقطه‌ای است که بالای او مناره بلال است که در آن اذان می‌گفته. در اطراف وسط ضریح مبارک نیز پانزده ستون و چهار بست قرار دارد.»
پادشاهان، امرا و شیوخ، جواهرات و پرده‌های زربافت و حریر بسیار زیادی هدیه مقصوره نمودند؛ که شرح آن‌ها در کتاب‌های متأخّر از تاریخ مدینه به تفصیل ذکر شده است؛ ولی از آنجایی که این جواهرات ذی‌قیمت، در طول تاریخ، مورد دستبردهای مکرّر قرار گرفته، صورتی کامل از آن در دسترس نیست. (1) بنای فعلی مقصوره یا حجره که در زاویه جنوب شرقی مسجدالنّبی قرار گرفته، دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشّباک» معروف است. در جهت قِبلی حجره (/ المواجهه) که محلّ توقّف مردم برای زیارت و نیایش است، ضریحی از مس قرار دارد که به صورت مشبّک در حدّ میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متّحدالشکل تقسیم شده و میان آن‌ها دری کوچک قرار گرفته که به باب‌التّوبه مشهور است. در بالای این در، کتیبه‌ای موجود بوده که تاریخ احداث آن را سال

1- «مرآت الحرمین»، ج 1، ص 472؛ «التاریخ القویم لمکّة و بیت اللّه الکریم»، ج 1، ص 144؛ «کائینة امیر المدینه»، ص 183؛ نیز نک: رسائل المدینه، «مرآت المدینه» صبری پاشا، «تاریخ الجبرتی».

1206 ه ق. رقم زده است و حکومت سعودی بعدها آن را از جای خود خارج نمود.
روی ضریح مُذهَّبِ «المواجهه» و زیر نام «اللَّه» و «محمّد»، چهار ستون زیر هم قرار گرفته و بیت زیر به عنوان ذکر در آن تکرار شده است:
لا إله إلّا اللّه الملک الحقّ المبین سیّدنا محمّد رسول‌اللّه صادق الوعد الأمین
این ذکر روی قسمت فوقانی باب التّوبه موجود است.
دیگر قسمت‌های ضریح؛ قسمت‌های شرقی، غربی و شمالی حجره، محجری است فلزّی که با رنگ روغنی سبز، رنگ شده و دارای ابوابی است به شرح ذیل:
در قسمت شمالی ضریح، دری است موسوم به «باب‌التّهجّد» و در قسمت شرق، درِ دیگری است به نام «باب فاطمه» که حدود حجره فاطمه را نشان می‌دهد و همچنین در قسمت غربی آن، درِ دیگری وجود دارد.
داخل ضریحِ حجره فاطمه، محلّ مزار دختر پیامبر با بقعه‌ای کوچک مشخّص شده و در قسمت جنوبی آن، محرابی به نام «محراب فاطمه» وجود دارد. همه این قسمت‌ها زیر یک مقصوره واقع شده است. زمین حجره (قسمت داخلی ضریح) با سنگ مرمر فرش شده است.
مجموعه طول مقصوره از زاویه جنوبی تا شمال آن، 16 متر و از شرق به غرب آن 15 متر است که در چهار زاویه آن ستون‌های مستحکمی واقع شده که بنای گنبد روی آن قرار دارد. دقیقاً در چهار طرف همان محل ستون‌های عمربن عبدالعزیز پرده‌های سبز رنگی آویز شده که بر قبر محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله محیط می‌باشد.
نک: پیکره 3- 3

2/ ب: منبر محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله

پیامبر در روزهای نخستینِ بنای مسجد و به سنن دینی دیرینه، پس از نیایش جمع و یا در مواقع ضروری، پیروان خود را با گفتن سخن و خطبه، ارشاد می‌کرد و امور دین و

دنیایشان را بیان می‌داشت.
در باره همین نکته، کتاب‌های نخستینِ فرهنگ اسلامی، توصیف‌ها و تعریف‌های مفصّلی در چگونگی ایستادنِ پیامبر هنگام بیان تعلیمات، به رشته تحریر درآورده‌اند. (1) احادیث ثبت شده در خصوص مکانی که محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا می‌ایستاده و خطبه می‌خوانده است، با این گفته نقل‌شده از «جابر بن عبداللّه» هم‌قول است که ابتدا محمّد صلی الله علیه و آله کنار تنه درخت خرمایی که به عنوان ستون در مسجد کار گذاشته شده بود، می‌ایستاده و خطبه می‌خوانده است.
عبداللّه بن جعفر به نقل از عبیداللّه بن عمر و ابن عقیل به نقل از طفیل بن ابیّ‌بن کعب به نقل از ابیّ بن کعب روایت کرده است:
«پیامبر در مسجد- که هنوز مسقّف نبود- کنار شاخه‌ای از درخت خرما خطبه می‌خواند.»
یکی از پیروان گفت: «ای پیامبر خدا، آیا منبری برایت بسازم که بر فراز آن خطبه خوانی؟ تا روزهای جمعه مسلمانان خوبتر شما را بنگرند و صدای شما را بشنوند».
پیامبر گفت: «آری».

1- صحیح امام بخاری، کتاب الجمعه، باب 26، کتاب 61، المناقب باب 25، کتاب 34، البیوع باب 32، کتاب 8 الصلاة، باب 64، کتاب 51 اللباس باب 3
سنن ابن‌ماجه، کتاب 5 الاقامه، باب 199
سنن ترمذی، کتاب 4، الجمعه باب 10، کتاب 46، المناقب باب 6
سنن دارمی، المقدمه باب 5 و کتاب 12 الصلاة باب 202
سنن نسائی، کتاب 12 الجمعه، کتاب 8 المساجد باب 44
سنن ابوداود. کتاب 2 الصلاة باب 214
صحیح مسلم، کتاب 34 الصید، کتاب 5 المساجد
مسند احمدبن حنبل، صفحات 33- 339- 333- 137 جزء صفحات 249- 266 از جزء اوّل، صفحه 109، جزء دوم و صفحات 226- 293- 295- 300- 306- 324 جزء سوم.
بیهقی در «دلائل النبوه»، ج 1، ذکر منبر الرسول ...

مسلمانان در این مورد به استناد مدارک دینی و اقوال صحابه گفته‌اند:
«قبل از تهیّه منبر، پیامبر به تنه درخت خرمایی که در بنای مسجد کار گذاشته شده بود، تکیه می‌داده است. پس از ساختن منبر و ترک تنه درخت خرما، از آن درخت صدایی برخاست که به ناله و شکوه تعبیر شده است.» (1) قاضی عیاض در این خصوص معتقد بود:
«واقعه ناله ستون مشهور است و اسنادی که در باره آن از شخصیّت‌های صدیق دینی ثبت شده، به حدّ تواتر است و بیش از یکصد نفر از یاران پیامبر آن را بیان داشته و به یاد آورده‌اند.» بدین لحاظ است که نام آن تنه درخت را «حنّانه» گفتند؛ زیرا که حنّانه در لغت از حُنیْن گرفته شده که به معنای بانگ شتر ماده‌ای است که از بچه خود جدا شود و یا ناله بچّه‌ای که از مادر جدا گردد.
مولانا جلال‌الدّین محمد بلخی در «دیوان شمس تبریزی» (2) به استناد این واقعه، وجود درک معنوی در درخت را قبول نموده و شاعرانه گفته است:
بنواخت نور مصطفی آن استُن حنّانه را کمتر زچوبی نیستی، حنّانه‌شو، حنّانه‌شو
علاءالدین علی متّقی در «کنزالعمال» (ج 14، ص 58)، گفته ابیّ بن کعب را چنین ثبت کرده است:
«کان رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یصلّی إلی جذع إذا کان المسجد عریشاً و کان یخطب إلی ذلک الجذع، فقال الرجل من أصحابه: هل لک أن تجعل لک شیئاً تقوم علیه یوم الجمعة حتّی یراک النّاس و

1- «روایات ابوبکر بن عبداللّه ... از سعد ساعدی، یعقوب بن ابراهیم ... از جابر بن عبداللّه. عبداللّه‌بن جعفر از ابیّ بن کعب. کثیر بن هشام از ابن عبّاس. ابوسعید و انس بن مالک نیز به آن مصرّح‌اند.»
2- به اهتمام درویش، ج 2، ص 317

تسمعهم خطبتک؟ قال: نعم! فصنع له ثلاث درجات، فهی التّی علی المنبر، فلمّا وضع المنبر وضعوه فی الموضع الذی هو فیه، فلمّا أراد رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أن یقوم علی المنبر مرالی الجذع کان یخطب إلیه. فلمّا جاوز الجذع خار حتی تصدع و انشقّ، فنزل رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- لما سمع صوت الجذع فمسحه بیده حتّی سکن، ثمّ رجع إلی المنبر.» (1) ابن‌جبیر (2) که در میانه سال‌های 578- 58 ه. ق. از مدینه دیدار کرده و شرح این زیارت را به شیوه سیّاحان نگاشته، می‌نویسد:
«قطعه‌ای از تنه درخت را به رسم تبرّک، در مسجد النبی نگهداری می‌کردند.»
«و استلمنا أعواد المنبر القدیمة الّتی کانت موطی الرسول- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و القطعة الباقیة من الجذع الّذی حنّ إلیه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و هی مُلصَقة فی عمود قائم أمام الروضة الصغیرة الّتی بین القبر و المنبر و عن یمینک إذا استقبلت القبلة فیها ...». (3)

1- «پیامبر در کنار تنه درخت خرمایی نماز می‌گزارد و مسجد در آن هنگام مسقف بود و پیامبر به آن تنه خرما تکیه زده و خطبه ایراد می‌کرد، یکی از صحابه پیامبر روزی به او عرض کرد: آیا ممکن است که روز جمعه بر روی بلندی بایستی و خطبه بخوانی تا مردم تو را بهتر ببینند و سخنانت را بشنوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی. سپس منبری با سه پله ساخته شد و در همان محلی که امروزه منبر قرار دارد گذاردند، و چون پیامبر خواست که بر منبر رود، از کنار آن تنه درخت خرما گذشت، صدای ناله تنه درخت را شنید و از اندوه ترک برداشت و چون پیامبر آن ناله را شنید از منبر فرمود آمد و دستی بر آن درخت خرما کشید و آرام گردید. و مجدداً بر منبر رفت ...»
دارمی، سنن دارمی، ج 1، ص 19- 15، باب «اکرم النبی صلی الله علیه و آله بحنین المنبر»، چاپ دارالفکر، 1978 م.
2- رحله ابن‌جبیر، ص 167
3- «چوب‌های منبر را که جایگاه قدم‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز قسمتی از آن تنه خرما که پیامبر به آن نزدیک شده بود، به دست آوردیم و آن‌ها در یک ستون عمودی در جلو روضه جایگاه کوچکی که میان قبر و منبر واقع است، نصب شده‌اند و چنانچه در روضه رو به قبله بایستی قسمت راست تو خواهد بود.»

این قطعه باقی‌مانده در قرن 6 ه. ق. به گفته ابن‌جبیر:
«وسط العمود ظاهرة بقبلها النّاس و یبادرون للتبرّک بلمسها و مسح خدودهم فیها». (1) بعضی از مستندات تاریخی، مبیّن آن است که عبّاس‌بن عبدالمطّلب پیشنهاد ساختن منبر را توسط غلامش کلاب داده است. روایاتی دیگر او را غلام زنی به نام فلاته دانسته‌اند و انس، نام نجّار را عتبان خوانده است.
در حدیث عبداللّه بن عمر (2) نام نجّار را تمیم، از اهالی فلسطین آورده و عده‌ای دیگر گفته‌اند که او کارگری به نام باقوم رومی بوده است. (3) در هر صورت، منبری چوبی برای پیامبر ساختند؛ تا در هنگام سخن بر آن نشیند و از ایستادن زیاد که پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب آن از ناحیه پا اظهار ناراحتی می‌کرده، رهانیده شود.
اوّلین منبر چوبی که ساخته شد به اتّفاق گفته‌های متعدّد، دارای سه پلّه بوده است.
بر اساس گفته انس بن مالک- که مورد تصریح بیهقی و ابن‌رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص 76 نیز قرار گرفته- منبر مزبور، دو پلّه و یک مکان برای نشستن داشته است. ابن‌نجّار و واقدی، زمان ساخت منبر را سال هشتم هجری دانسته‌اند و ابوحازم به نقل از سهل‌بن سعد جنس آن را از چوب جنگلی دانسته‌اند. (4) در فضیلت و مقام معنوی محلّ منبر پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف‌های زیادی از لسان پیامبر و از طریق اصحاب در کتاب‌های حدیث و سیره می‌خوانیم که تأمّل و توجّه بر آن‌ها مسلمانان را به کانون معنوی اسلام رهنمون می‌شود. بیقهی در «دلائل النّبوه»، ج 1، منبر النبی و ابن‌سعد (5) به نقل از امّ‌سلمه می‌نویسد:

1- نک: ص 170
2- «سنن» ابوداود.
3- نیز نک: «نهایة الإرب»، جزء 16، صص 421- 420
4- بیهقی «دلائل النّبوه»، ج 1، منبر.
5- الطبقات الکبری، ج 1، ص 249

پیامبر گفت: «قوائم منبری رواتب فی الجنّة». (1) امام‌بخاری (2) و مالک (3) چنین ثبت کرده‌اند:
«منبر النبیّ علی حوضه».
ابن‌نجّار در «اخبار مدینة الرّسول» روایت انس بن مالک را آورده که پیامبر گفته است:
«منبری علی ترعة من ترع الجنّة».
که با توجه به حدیث: «ما بین مِنبری و قبری روضة مِن ریاض الجَنّةِ» (4) معلوم می‌شود که منبر پیامبر در محل روضه قرار دارد و از این روی قدسیّت مکان آن برای مسلمانان مُحرز و مسلّم است.
پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله منبر همچنان در جای خود باقی ماند و به عنوان یکی از آثار و مواضع قدسی مسجد النّبی، متبرّک گردید و مورد توجّه مسلمانان قرار گرفت.
ابوبکر، خلیفه اوّل، چون به خلافت رسید، روی پلّه دوم منبر می‌نشست و پای خود را روی پلّه اوّل می‌گذارد و روی پلّه سوم که محل جلوس محمّد صلی الله علیه و آله بود، هرگز ننشست.
عمربن خطاب، خلیفه دوم، چون به خلافت رسید، در هنگام خواندن خطبه روی پلّه اول می‌نشست و پای خود را بر زمین می‌نهاد.
عثمان بن عفان خلیفه سوم در شش سال نخست خلافتش، به سنّت شیخین رفتار کرد و منبر را برای نخستین بار با پارچه‌ای قبطی (مصری) پوشانید. ولی بعدها بر پلّه سوم نشست. به همین علت مورد اعتراض بسیاری از صحابه قرار گرفت.

1- «پایه‌های منبر من در بهشت می‌باشد.»
2- صحیح، کتاب 20، باب 5 و کتاب 29 باب 5 و کتاب 81 باب 52 و کتاب 96 باب 16
3- «موطأ»، کتاب 14 حدیث 10
4- «میان منبر و قبرم، باغی از باغ‌های بهشت است.» نک: 4/ ب روضه شریف.

ابن‌نجار در «اخبار مدینة الرسول»، و سمهودی به نقل از یحیی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» گفته‌اند که، پس از عثمان‌بن عفان، معاویةبن ابو سفیان به مروان‌بن حکم- والی وقت مدینه- نامه‌ای نگاشت که منبر محمد صلی الله علیه و آله را به شام نقل مکان دهد؛ ولی با وزیدن بادی تند و تغییرات جوّی، شهروندان مدینه آن را نشانه غضب الهی گرفته، مانعِ نقل و انتقال منبر شدند.
مروان چون با خشم مدنی‌ها روبه‌رو شد، گفت که قصد ارسال منبر را نداشته؛ بلکه خواسته است، نحوه مرتفع نمودن آن را با نجّاران ماهر در میان گذارد. ابن‌نجّار معتقد است: اساساً معاویه به مروان نامه نوشت که منبر را مرتفع کن؛ در حالی که مسلّم است که به گفته ابن‌فقیه (1):
«و لمّا حجّ معاویة، حرّک المنبر یرید أن یخرج به إلی الشام».
و آنگاه به گفته جابر بن عبداللّه استناد کرده که او گفته بود:
«بئس ما صنع معاویة ببلد رسول اللّه و مهاجره الّذی اختاره».
در هر صورت، آنچه مسلّم است، منبر سه‌پلّه‌ای محمّد صلی الله علیه و آله به دست یکی از نجّاران مروان، به نُه پله ارتفاع یافت:
«منبر پیامبر با افزوده مذکور، از کف تا فراز، هفت ذرع گشت؛ که آن را بر سکّویی از مرمر قرار دادند.»
بر این اساس، معلوم می‌شود که عقیده ابن‌زباله، مبنی بر این‌که ارتفاع منبر پیامبر در اصل دو ذراع و عرض آن 1* 1 ذرع بوده، با واقعیّت تطابق منطقی دارد.
به گفته ابن‌نجّار در سال 161 ه. ق.:
«مهدی عبّاسی که به مدینه آمده بود، مالک بن انس را به مشورت خواند. مهدی به مالک گفت: قصد دارم منبر محمّد صلی الله علیه و آله را به وضعیّت نخستین خود- یعنی سه پله‌ای- برگردانم.

1- مختصر کتاب البلدان، ص 24، چاپ لیدن، تاریخ 1302

مالک با این رأی مخالفت ورزید؛ زیرا معتقد بود منبر پیامبر از چوب جنگلی ساخته شده و مروان، قسمت اضافی را با میخ به قسمت اولی وصل نموده و در صورت جدا کردن آن، ممکن است منبر پیامبر شکسته شود.»
همین مضمون را پیشتر، محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (1) آورده بود که:
«مهدی می‌خواست منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کوتاه کند و به وضعی که بود ببرد، و آنچه را که معاویه بر آن افزوده بود بیندازد. آورده‌اند که از مالک بن انس در این باب مشورت کرد. بدو گفتند: میخ‌ها، هم در چوبی که معاویه افزوده است فرو رفته و هم درچوب نخستین‌که کهنه است، و بیم داریم‌اگر میخ‌هایی‌که درآن هست، برون شود تکان بخورد وبشکند. (ازاین‌رو) مهدی منبر را واگذاشت.»
پس از این ماجرا تا قرن ششم هجری از وضعیت و چگونگی موقعیّت منبر، مدارک تاریخی دقیقی در دستم نیست. ولی آنچه برای مورّخان و پژوهندگان محقّق است، این است که به مرور، منبر اصلی پیامبر از بین رفته است.
«مطری» می‌گوید:
«منبر مذکور، در طول تاریخ پوسیده شد و عدّه‌ای از خلفای بنی‌عبّاس آن را تجدید ساخت نمودند و از بقایای چوب منبر اصلی جهت تبرّک، شانه‌هایی ساختند.»
یعقوب می‌گوید:
«منبری که در جریان حریق سوخت، همان منبر پیامبر اسلام بود.»
وصفی که ابن‌جبیر (2) در میانه سال‌های 581- 578 ه. ق. از منبر پیامبر آورده، نشان می‌دهد که در زمان دیدار او، منبر قدیمی پیامبر ظاهراً موجود نبوده و منبری با این

1- ج 12، ص 5100، ترجمه فارسی، سخن از سال یکصد و شصتم.
2- رحله ابن‌جبیر، ص 170

توصیفات جانشین آن شده است:
«و ارتفاع المنبر الکریم نحو القامة أو أزید. و سعته خمسة أشبار و طوله خمس خطوات و أدراجه ثمانیة و له باب علی هیئة الشباک، مقفل یفتح یوم الجمعة و طوله أربعة أشبار و نصف شبر».
در عین حال نشان می‌دهد که قسمتی از منبر اصلی پیامبر موجود بوده است که:
«فیدخل النّاس أیدیهم إلیه و یتمسّحون به تبرّکاً بلمس ذلک المقعد الکریم». (1) بنابراین، ابن‌جبیر معتقد است که منبر اصلی پیامبر را با چوب آبنوس پوشانده یا روکش کرده بودند:
«و المنبر مغشّی بعود الآبنوس و مقعد الرسول- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- من أعلاه ظاهر قد طُبّق علیه بلوح من الآبنوس غیر متصل به، یصونه من القعود علیه». (2) در سال 656 ه. ق. ملک مظفّر شمس‌الدّین یوسف، از ایّوبیان و امیر یمن که در سال 647 ه. ق. حکومت می‌کرده، منبری از چوب صندل ساخت و آن را جهت نصب در محلّ منبر اصلی به مدینه فرستاد و تا ده سال منبر مذکور محلّ جلوس امام یا امیر مدینه بود.
در سال 665 ه. ق. «ظاهر رکن الدین بیبرس»، از امرای ایّوبی، منبری ساخت و آن را جایگزین منبر سلطان یمن نمود که تا سال 797 ه. ق. محلّ جلوس برای ایراد وعظ و خطبه بود.

1- «مردم دست‌هایشان را داخل آن نموده و جهت تبرک به آن می‌کشند و با لمس کردن آن، خود را متبرّک می‌سازند.»
2- رحله ابن جبیر، ص 170

مراغی در «تحقیق النصرة بتلخیص دار الهجره» می‌نویسد:
«پس از پوسیدگی پایه‌های منبری که در محلّ اصلی منبر رسول قرار داشت، ظاهر برقوق (1) (متوفّای 801 ه. ق.) منبر جدیدی را هدیه مسجد النّبی نمود که تا سال 820 ه. ق. همچنان پابرجا بوده است.»
در سال 820 ه. ق. مؤیّد شیخ منبر دیگری ساخت و آن را وقف مسجد نمود. این منبر در حریق سال 886 ه. ق. طعمه حریق گردید و تماماً سوخت؛ تا این‌که «اشرف قایتبای» ضمن بازسازی مسجد النبی و حجره و مقصوره دستور داد: منبری از مرمر بسازند و آن را در مکان واقعی منبر رسول اسلام نصب کنند. این منبر در سال 888 ه. ق.
در محلّ اصلی قرار گرفت و تا سال 998 ه. ق. در مکان خود استقرار داشت.
هنرمندان ترک به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی، که در سال 982 ه. ق. بر قلمرو عثمانی سلطنت می‌کرد، منبر با ظرافت و عظیمی ساختند و آن را در سال 998 ه. ق.
جایگزین منبر ارسالیِ اشرف قایتبای کردند و منبر قایتبای را به مسجد قبا نقل مکان دادند که تاکنون در این مسجد باقی است. (2) از قول «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» (ص 277)، که در سال 1303 ه. ق. وصفی از بنای مسجدالنّبی نگاشته، چنین برمی‌آید که محلّ منبر در مقابل ستونی است که دقیقاً حنّانه بوده است و می‌گوید:
«در قطار ثانیِ ستون‌ها بر استوانه مقابل منبر نوشته‌اند: استوانه حنّانه.»
از آن تاریخ تاکنون (1396 ه. ق.) منبری که در مسجدالنّبی به نشانه مکان اصلی منبر رسول‌اللّه وجود دارد، همان منبرسلطان مرادعثمانی است‌که همچنان‌شکوه و عظمت هنری خود را از دست نداده و مکانش مورد توجّه زائران مرقد رسول اسلام است.
این منبر مرمرین، در غرب محراب نبوی جای دارد و دارای 12 پایه می‌باشد که بین

1- «الظاهر سیف الدین برقوق»
2- همچنین نک: بتنونی: «الرحلة الحجازیه»، ص 21

سه پلّه نخست آن و نُه پله بالای آن، دری نصب شده است و از نظر حجّاری و نقوش مُذهّب، یکی از آثار برجسته هنر اسلامی به شمار می‌آید.
روی این منبر متنی حک شده است، که متضمّن مادّه تاریخ احداث و نصب آن در محلّ واقعی منبر پیامبر می‌باشد:
أرسل السلطان مراد بن سلیم مستزید أخیر زاد للمعاد
دام فی أوج العلا سلطانه آمنا فی ظلّه خیر البلاد
نحو روض المصطفی صلّی علیه ربّنا الهادی به کلّ العباد
منبراً قد أسّست أرکانه بالهدی و الیمن من صدق الفؤاد
منبر یعلی الهدی إعلاؤه دام منصوباً لأصحاب الرشاد
قال سعد ملهماً تاریخه
«عمّر منبراً سلطان مراد» (/ 998 ه. ق.) (1) نک: پیکره: 4- 3

1- «این منبر را سلطان مراد فرزند سلطان سلیم فرستاده و بهترین توشه را برای آخرتش تهیه کرده است. و سلطنتش در اوج عظمت و کشور در سایه‌اش در دامن و برکت باشد. منبر را به آرامگاه مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد؛ پیامبری‌که خداوند همه بندگان را به وسیله او هدایت نمود. منبری که خداوند آن را با هدایت و ارشاد خلق، مقدس و متبرک ساخت. منبری‌که بلندی آن هدایت و تقوی، عظمت و بزرگی بخشید و به وسیله یاران برومندش بنیان گذارد.» سعد سازنده منبر تاریخ ساختن آن را با رمز ابجد، با کلمات «عمرّ منبره سلطان مراد» مطابق سال 998 ه. ق. نمود.

ص: 162

3/ ب: محراب محمد رسول اللّه

محراب نبی یا جایگاه خاصّی که محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در پیشگاه حق، سجده به جای می‌آورد و پیشانی را به نشانه خضوع کامل و تسلیم و رضا بر خاک می‌نهاد، در میانه منبر و حجره قرار داشت.
این جایگاه، در زمان حیات پیامبر با معماری خاصّی که بعدها برای بنای محراب‌های مساجد معمول شد، ساخته نشده بود و محلّ خاصّی را که پیامبر برای نماز خود انتخاب فرموده بود، با استمرار جماعت‌ها به عنوان سجدگاه همیشگی محمد صلی الله علیه و آله مشهور همگان گشت؛ لذا در چهارده قرن اسلامی، اختلافی میان مسلمانان در تعیین مکان آن بروز نکرد.
البته جمع‌آوری و طبقه‌بندی و نتیجه‌گیری از مستنداتی که در باره محلّ سجده محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله شده، چندان بی‌دلیل هم نبوده است. دو حریقی که مسجدالنّبی به خود دید، مُؤیّد ضرورت نقد دلایل مذکور بوده است؛ تا چنانچه مسجد با حوادثی روبه‌رو گردید، بتوان بر اساس منابع و مآخذ تاریخ و اخبار مدینه، آن را بسان همیشه بازسازی کرد.
یاران پس از رحلت پیامبر، محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله را با صندوق مصحفی که در سمت راست ستونی که پیامبر در کنار آن به قیام می‌ایستاده است، علامت‌گذاری نمودند. در اسناد مکتوب، محلّ سجده با محلّ صندوقِ مصحف و ستون، تحدید و تعیین شده است.
به‌ستون مجاور سجدگاه، دربعضی ازروایات، «ستون‌مُخَلَّقه» اطلاق می‌شده‌است.
با توجه به قول جلال‌الدّین سیوطی، در بازسازی مسجدالنّبی که عمربن عبدالعزیز از طرف ولیدبن عبدالملک بدان مأمور شده بود، برای نخستین بار پس از رسول اسلام و خلفای راشدین، محل سجدگاه محمد صلی الله علیه و آله به صورت محرابی که در معماری اسلامی رواج یافته بود، درآمد. این بنا تا آن زمان، معمول مساجد حجاز نبود و با توجه به این‌که محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله پس از توسعه مسجد از سمت قِبلیِ آن، در زمان دو خلیفه دوم و سوم، تنها محراب دیوار جنوبی یا قبلی مسجد نبود، لذا مشخّص کردن آن با علایمی، ضروری به نظر می‌رسیده است.

البته طبیعی است که باور کنیم مصلّای محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله که در امتداد جنوبی آن، محراب عثمان‌بن عفان، در دیوار حد نهایی توسعه جنوبی مسجد قرار گرفته است، با عنایت به موقعیت منبر- از سمت غرب- و حجره- از سمت مشرق- و محراب عثمان- از سمت جنوب- معیّن و دارای حدودی مشخص است. بلکه ستونی که در زمان محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله از تنه خرما وجود داشته و پیامبر در سمت مجاور شرقی آن به نماز می‌ایستاده و هنگام قرائت خطبه به آن تکیه می‌داده است- و بعدها به «الجزعه» شهرت یافته- نشانه‌های بارزی در تعیین محراب رسول اللَّه است.
بنای فعلی محراب نبوی از آثار به‌جا مانده سلطان اشرف قایتبای می‌باشد که آن را همزمان با مرمّت قسمت‌های مختلف مسجد پس از حریق، بنا نهاد و هیکل اصلی با وجود تعمیرات و ترمیم‌ها و تغییرات نمای آن در طول تاریخ سلاطین عثمانی- خاصه سلطان سلیمان عثمانی و فخری پاشا فرمانده نظامی مدینه در جنگ اوّل جهانی- و نیز تغییرات صورت‌گرفته در زمان سعودی‌ها همچنان موجود و پابرجاست.
کاشی‌کاری معرّق و نقوش مذهّب بنای محراب- که به خطّ ثلثِ بسیار پخته مزیّن شده و آیات الهی را زینت‌بخش آن کرده است- تماماً از یادگاری‌های «عثمانی» است.
محراب در دو سمت شرقی و غربی، یا در امتداد حدّ دیوار قبلی مسجد در زمان محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به دو حصار مشبّک مسی محصور شده است. حصار مذکور با دو مدخل فلزّی یکی در جوار شرقی محراب و دیگری در جوار غربی، ابوابِ رفتن از حدّ مسجد نبوی به حدود قبلی توسعه خلیفه دوم و سوم می‌باشد.
در قسمت فوقانی مدخل فلزّی غربی نوشته شده است:
لا إلهَ إلّا اللَّهُ الْمَلِکُ الْحقّ الْمُبِین
و در قسمت فوقانی مدخل فلزّی شرقی، قسمت دوم کلام فوق، اینگونه نوشته شده است:
سَیِدُنا محمّد رَسُول اللَّه صادِق الْوَعْدِ الْأَمِین

و در میان بنای محراب و مدخل فلزّی غربی، ستونی که با میله‌های مسی مشبّک مزیّن شده است، مشخّص‌کننده ستون «الجزعه» می‌باشد.
در جانب غربی ستون محراب با خطّ درشت و طلایی نوشته شده است:
هذا مُصَلّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله
همچنین در قسمت فوقانی بنای محراب، با خطوط مطلّا بر زمینه قرمز برّاق نوشته شده است:
هذا مِحْرابُ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله
غیر از محراب نبوی در مسجدالنّبی، بنا به مصالح دینی یا ضرورت توسعه، محراب‌های دیگری نیز ساخته شد که بعضی از آن‌ها تا زمان ما موجود است و بعضی دیگر در زمان روی کار آمدن سعودی‌ها برداشته شد. (1)
(نک: پیکره 5- 3)
1- 3/ ب: محراب عثمانی
این محراب، محاذی سمت قِبلی محراب نبوی، در دیوار قِبلی مسجد که حدّ نهایی توسعه جنوبی مسجدالنّبی است، قرار دارد.
این محراب توسّط «عثمان بن عفّان» بنا گردید. عثمان خود پس از اتمام توسعه و تعمیر مسجد در مکان مذکور، به جماعت برخاست و بدین جهت به «محراب عثمانی» شهرت یافت و بنای امروزی آن از آثار «اشرف قایتبای» در سده نهم هجرت است.
دیوار جنوبی مسجد که محراب عثمانی در آن معماری شده است، از «باب‌السّلام» تا «مناره رئیسیّه» یکی از پرشکوه‌ترین کاشی‌کاری‌های عثمانی‌هاست که در زمان «سلطان عبدالحمید عثمانی» بنا شده است.
دیوار قِبلی مسجد به سه سطر موازیِ هم تقسیم و در هر ردیفِ آن، آیات منتخب

1- سمهودی، «خلاصة الوفاء باخبار دار المصطفی»، ص 220

از قرآن را به خطّ ثلث بسیار پخته‌ای برگردان و کتیبه کرده‌اند. این اثر از آثار خطّاط برجسته تُرک «عبداللّه افندی» است. سطر اوّل یعنی فوقانی‌ترین سطور از «باب‌السّلام» تا انتهای شرقی دیوار قبلی، که قسمت فوقانی محراب عثمانی را نیز شامل می‌شود، آیات ذیل به ترتیب کتیبه شده است: (توجّه! مؤلّف در رسم‌الخطّ آن تغییری نداده است.)
یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمْ الْیُسْرَ وَ لَایُرِیدُ بِکُمْ الْعُسْرَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِی إِذَا دَعَانِی فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ. (1) لَایَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَامِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ. (2) قَالُوا أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ. (3) وَ إِذْ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَایَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ. وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنَا إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ أَنْ طَهِّرَا بَیْتِی لِلطَّائِفِینَ وَ الْعَاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَی عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ. وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَیْتِ وَ إِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَ أَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَ تُبْ

1- بقره: 185 و 186
2- فصّلت: 42
3- هود: 72

عَلَيْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِکَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (1) إِذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهَا أُنْثَی وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَی وَ إِنِّی سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّی أُعِيذُهَا بِکَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا. كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّی لَکِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. هُنَالِکَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُکَ بِيَحْيَی مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنْ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِنْ الصَّالِحِينَ. قَالَ رَبِّ أَنَّی يَكُونُ لِی غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِی الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِی عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِکَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آيَةً قَالَ آيَتُکَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ اذْكُرْ رَبَّکَ كَثِيراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْكَارِ. وَ إِذْ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفَاکِ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا مَرْيَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْكَعِی مَعَ الرَّاكِعِينَ. ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْکَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ. (2) مَا كَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا

1- بقره: 129- 124
2- آل‌عمران: 44- 34

يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا. هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً. يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً. وَ دَاعِياً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً. وَ بَشِّرْ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً. وَ لَاتُطِعْ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعْ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ وَ كَفَی بِاللَّهِ وَكِيلًا. (1) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً. فَلَا وَ رَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ حَتَّی يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَايَجِدُوا فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً. (2) هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَی الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَی بِاللَّهِ شَهِيداً. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (3) و بر فراز سطر مذكور در ميان لوحی اين آيه را كتيبه كرده‌اند:
وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (4)

1- احزاب: 48- 38
2- نساء: 64 و 65
3- فتح: 28 و 29
4- حشر: 7

سطر دوم: در این سطر که با خطّ ثلث عریض و کشیده کتیبه کرده‌اند، آیات 197 سوره بقره و 61 سوره مؤمنون، 18 تا 24 سوره توبه و 261 تا 263 سوره بقره به ترتیب کاشی‌کاری شده است.
سطر سوم: در این سطر با خطّ ثلث کوتاه و موازی، با دو سطر فوقانی یادشده، آیات 36 و 37 سوره نور و 98 سوره نحل و سوره فتح کتیبه شده است.
2- 3/ ب: محراب سلیمانی
این محراب، غرب منبر و در امتداد حدّ قِبلی مسجدالنّبی که در عصر رسول اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، قرار دارد؛ یعنی در حدّ نهایی جنوبی مسجد، قبل از حدّ جنوبی توسعه عمربن خطاب و عثمان بن عفان.
محراب سلیمانی در محلّ ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب‌السّلام واقع شده است و به نام محراب حنفی نیز شهرت دارد.
محراب مذکور از ساخته‌های «طوغان شیخ» در حوالی سال 860 ه. ق. است.
طوغان شیخ با احداث این منبر چنین نظر داشت که امام حنفی‌ها در مدینه، در مکان مذکور بایستد و حنفی‌ها پشت سر او به امام خود اقتدا کنند؛ نه به امامِ شافعی‌ها، که در محراب عثمانی امامت داشت.
این تصمیم‌گیری منجر به اختلاف مسلمانان و متفرّق شدن آنان در مدینه شد؛ تا این‌که در سال 1229 ه. ق. که «محمّدعلی پاشا» حکمران مصر، به زیارت مدینه آمد، با حاکم مدینه، سلطان محمود عثمانی، جهت رفع این اختلاف و منازعه، تبادل نظریه نمود و در نتیجه دستور داد تا یک روز و شب در محراب حنفی‌ها و روز و شب دیگر در محراب نبوی، جماعت را امامت کنند. همچنین در مراسم و اعیاد، پس از اتمام نماز حنفی‌ها، شافعی‌ها به نماز ایستند. ولی این راه حلِ موقتی، نتیجه‌ای به بار نیاورد و اختلافات همچنان دامنه خود را گستراند.
محراب حنفی‌ها در زمان سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا و به نحو بسیار زیبا و با حفظ هیکل ظاهری و متناسب با محراب نبوی بازسازی و نماسازی شد. پشت بنای

محراب سلیمانی یا حنفی، کتیبه‌ای به خطّ زرّین بر زمینه قرمز برّاقِ روغنی وجود دارد که بانی آن را سلطان سلیمان و تاریخ بنای آن را سال 938 ه. ق. رقم زده است.
متن کتیبه:
«أَنْشأ هذا المحراب المبارک المظفّر السلطان سلیمان شاه ابن سلطان سلیم شاه بن السلطان بایزید خان أعزّ اللّه أنصاره بمحمّد و آله و سلّم، تاریخ شهر جمادی‌الأوّل، سنة ثمان و ثلاثین و تسعمائة من هجرة النبویّة». (1) محراب سلیمانی که با سنگ مرمر سیاه و سفید معماری شده است، با کتیبه‌هایی از آیات قرآنی زرّین، مزیّن گردیده و این آیات را بر آن حجّاری کرده‌اند:
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ* قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ. (2) قُلْ صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ .... (3) 3- 3/ ب: محراب التّهجّد
پشت خانه فاطمه بنت محمّد، مکانی بوده که پیامبر اسلام جهت برگزاری نماز شب و تهجّد، ترک خواب می‌کرده و به آنجا رحل اقامت و عبادت می‌افکنده است. مکان مزبور و ستونی که بعدها در کنار آن بنا گردید و به ستون التّهجّد شهرت یافت، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است.
در قرون بعدی، در آن مکان، محرابی به پاس حفظ مقام متهجّد بزرگ برپا ساختند

1- «محراب مبارک را سلطان سلیمان شاه، فرزند سلطان سلیم شاه، فرزند سلطان بایزید خان- خداوند خود و یارانش را عزّت بخشد- در تاریخ جمادی الأول سال 938 بنا نهاد.»
2- بقره: 144
3- آل‌عمران: 95

که به محراب‌التّهجّد نیز معروف گردید. منظور از «تهجّد» شب‌زنده‌داری کردن با نماز و عبادت است و به گفته راغب اصفهانی در «معجم مفردات الفاظ القرآن» (1):
«المتهجِّد، المصلّی لیلًا».
این اصطلاح به اعتبار حدیث صحیحی از عیسی بن عبداللَّه به نقل از پدرش می‌باشد که گفت:
«پس از خلوت شدن مسجد و بازگشت مسلمانان به منازلشان جهت استراحت و خواب، پیامبر حصیری پشت خانه علیّ‌بن ابی طالب پهن می‌کرد و روی آن به نماز شب مشغول می‌گردید. تا این‌که شبی یکی از اصحاب او را در این حالت دید و به محمّد صلی الله علیه و آله اقتدا نمود. سپس دیگری و بعد یکی دیگر و ... تا این که تعداد اقتدا کنندگان زیاد شد.
پیامبر چون از نماز فارغ شد و پشت سرش را دید، دستور داد حصیر را جمع کنند. سپس به درون خانه رفت. صبحگاه آن شب، جماعت اقتدا کننده، رسول را مورد پرسش قرار دادند که چرا ترک ما کردی؟ فرمود: علّت آن بود که ترسیدم نماز شب بر شما واجب شود؛ در حالی که می‌دانم قدرت و تحمل آن را ندارید.»
عیسی بن عبداللّه محلّ این ستون را بر راه درِ خانه رسول‌اللَّه می‌داند که «الزّور» می‌باشد و به عقیده حقیر، الزّور همان جایگاهی است که زائران برای زیارت، پشت حجره فاطمه بنت رسول اللّه است می‌ایستند.
این روایت با مستنداتی که از زید بن ثابت در صحیح امام بخاری و صحیح مسلم بر طرق مختلف بیان کرده‌اند و با گفته‌هایی که طبرانی در الکبیر و الأوسط، از ابوحازم و ابن‌عمر ابی‌لیلی آورده، مطابق است.
ابن‌نجّار (2) صریحاً می‌نویسد: این ستون پشت خانه فاطمه واقع شده و از بنای محرابی که در اوایل قرن هفتم هجری قمری در این مکان بنا شده بود، یاد کرده است.

1- ص 534، هجد، چاپ: ندیم مرعشلی، 1972 م.
2- اخبار مدینة الرسول، ص 76

بر این اساس، محراب تهجّد، خارج از مقصوره فاطمه علیها السلام و در قسمت شمالی حجره آن حضرت؛ یعنی بین شباک حجره فاطمه علیها السلام و محلّ اهل صفّه قرار دارد.
سلطان عبدالمجید عثمانی همزمان با مرمّت و تعمیر بنای مسجد، محراب قدیمی التهجّد را نیز تعمیر و نماسازی کرد و بر روی آن، این آیه مناسب را چنین کتیبه کردند:
وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً (1) به اتّفاق نظریه مفسّران عامّه و خاصّه و با اتکا به روایاتِ مورد تأیید فریقین، «مقام محمود» همان مقام شفاعت است و بنا به روایت ابن‌عبّاس در تفسیر «مجمع البیان» شیخ طبرسی، این آیه دلیل بر واجب بودن نماز شب بر پیامبر اسلام و فضیلتِ آن برای مسلمانان است؛ چنانکه جعفربن محمد علیهما السلام در پاسخ به سؤال از نوافل فرمود:
«نماز شب بر پیامبر واجب بود؛ و «فریضة ففزع السامعون» زیرا وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ .... (2) «محراب تهجّد» که در بسیاری از منابع فرهنگ اسلامی، تحت عنوان «اسطوانة التّهجّد» مورد بررسی قرار گرفته، توسط حکومت سعودی برچیده شد. نیز محرابی که قبلاً در قسمت مرتفع و مجاور شباک شمالی حجره یا مقصوره فاطمه قرار داشت، دیگر در این مکان دیده نمی‌شود. این محراب روی اوّلین ستون بزرگی که در شرق باب شمالی الشباک قرار داشت- و کنار پنجره امروزی- معماری شده بود که در حال حاضر دقیقاً در قسمت چپ راهِ باب جبرئیل است؛ به نحوی که قسمت راست آن، محلّ اصحاب صفّه قرار دارد و زمین مجاور آن مانند محلّ اهل صفّه، اندکی مرتفع‌تر از سطح زمین مسجد می‌باشد. (3)

1- «و از شبانگاه وقتی را برای خواندن نماز نافله اختصاص ده، شاید خداوند مقام والایی به تو عنایت فرماید.» اسراء: 79
2- شیخ طوسی، تهذیب و قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج 10، ص 307
3- بتنونی، الرحلة الحجازیه، ص 209

4- 3/ ب: محراب فاطمه
این محراب در جنوب محراب‌التّهجّد و داخل مقصوره یا حجره فاطمه قرار دارد و هم اکنون موجود و بنای آن از پشت شباک برای هر زائری نمایان است؛ ولی افراد را به آن راهی نیست و روزگاری محلّ نماز و عبادت شیفتگان اهل بیت علیهم السلام بوده است.
5- 3/ ب: محراب مشایخ حرم
این محراب در قسمت شمالی دکّةالأغوات (مکان اهل صفّه) قرار دارد و فاصله بین آن‌ها چهار متر بیش نیست و از ساخته‌های اواسط قرن سیزده هجری است که آن را قبلًا جهت مشایخ حرم نبوی بنا نهاده بودند و جنبه تاریخی- دینی خاصّی ندارد.

در مجموعه گزارش‌های گذشته، از فضایل منبر و محراب و حجره سخنانی تقدیم داشتیم. روضه مکانی است که این سه مکان مقدس را دربر دارد.
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:
«ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنّة».
تعابیر زیر نیز در احادیث دیده شده است:
«ما بین منبری و بیوتی ...»، «ما بین منبری و قبری ...»، «ما بین منبری و حجرتی ...».
این حدیث را کلینی به اسناد مختلف در «فروع الکافی» (1) از طریق معاویة بن عمار و

1- ج 4، ص 553 کتاب الحج، باب المنبر و الرّوضه و مقام النّبی.

ابوبکر حضرمی و ابوبصیر همچنین معاویة بن وهب و جمیل بن درّاج به نقل از جعفربن محمد ابوعبداللّه در دفتر حدیث خود ثبت و ضبط کرده است.
شیخ طوسی (1) حدیث یاد شده را از حسین بن سعید، از محمدبن سنا، از ابن‌مکان، از ابوبصیر، از ابوعبداللّه روایت کرده است. در این خصوص تردیدی نیست که تمامی منابع حدیث اهل‌بیت و به استناد آن منابع فقهی در شرح «کتاب الحج» نسبت به حدیث مشهور، پذیرش خاصّی دارند که در نظام ارزشی اسلامی، نه تنها در اصالت این امر تردیدی روا داشته نشده؛ بلکه مشوّق انجام عبادت و زیارت در روضه مبارکه نبوی نیز بوده‌اند؛ به حدّی که برای دیدار کنندگان مرقد محمد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله معلوم می‌کند که قدسیّت مسجد النّبی، اساساً به وجود روضه شریفه است.
این حدیث در منابع روایتی صحابه- به اتّفاق و تواتر- مورد تأکید قرار گرفته است.
در مجموعه حدیث صحیح، امام بخاری، کتاب الصّلاة فی مسجد الرّسول، باب 5 و کتاب فضائل المدینه، باب 12 و کتاب الرّقاق، باب 52، مکرّر در مکرّر و به اسناد مختلف، حدیث یاد شده را به لفظ واحد روایت و آن را ثبت کرده است. (2) همچنین امام مسلم در «صحیح» کتاب الحج، نووی در «شرح صحیح مسلم»، (3) امام ترمذی در «سنن» کتاب المناقب و کتاب «موطأ»، امام مالک در کتاب النهی عن استقبال القبلة، احمدبن حنبل در «مسند»، جزء 2، 3، 5، 6، ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» و در نهایت ابن‌نجّار در «اخبار مدینة الرسول»، گفته محمد رسول اللّه را به اتّفاق لفظ و اشتراک در استنباط و درک، نقل و ذکر کرده‌اند.
نووی در «شرح صحیح مسلم» (ج 6، ص 99)، حاشیه ارشاد السّاری قسطلانی به گفته قاضی عیاض استناد کرده که:
«قال أکثر العلماء المراد منبره بعینه الّذی کان فی الدنیا و هذا هو الأظهر». (4) ولی عقیده بسیاری دیگر از متفکّران را نادیده نگرفته است که:

1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 12
2- از قسطلانی در ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج 2، باب فضل مابین القبر و المنبر.
3- ج 6، ص 99، در حاشیه ارشاد الساری قسطلانی، چاپ دارالفکر.

4- «اکثر علما می‌گویند منظور «بعینه» منبر اوست، که در دنیا بوده است و این سخن صحیح‌تر است.»

«معناه أنّ له هناک منبراً علی حوضه و قیل معناه أنّ قصد منبره و الحضور عنده لملازمة الأعمال الصالحة یورد صاحبه الحوض و یقتضی شربه منه».
(1) در حد و حدود واقعی روضه از سمت قِبلی آن- که در غرب به منبر و در شرق به حجره محصور است- اختلافی وجود ندارد؛ ولی از سمت شامی، اظهار نظرهای متفاوتی در لابلای متون معتبر مشاهده شده است.
از نظر منابع امامیّه، خانه فاطمه علیها السلام جزو بیت پدرش محسوب شده است؛ چنانکه کلینی به روایت از «سهل بن زیاد» به نقل از «جمیل بن درّاج» از ابوعبداللّه و در حدیث دیگری از معاویة بن وهب به نقل از ابوعبداللّه، به آن تصریح کرده است.
بتنونی در «الرّحلة الحجازیّه» مساحت روضه را حدود 22 متر در 15 متر آورده است و این، حدّ و فاصله‌ای است که در زمان «عثمانی‌ها» با نرده‌های مسی زرد، مشخّص شده بود که البتّه امروزه، به استثنای نرده‌های حدّ قبلی روضه- از منبر تا حجره- نرده‌های حدّ شمالی و غربی آن دیده نمی‌شود.
برزنجی در «فی نزهة النّاظرین» می‌نویسد: سلطان سلیم عثمانی (متوفّای 945 ه. ق.) نصف طول ستون‌های مستقر در حدّ روضه شریفه را با مرمرهای سفید و قرمز نماسازی کرده بود که در زمان سلطان عبدالمجید مرمّت، منقّش و مُذهّب شد و زمین آن را با سنگ‌های سرخِ استخراج شده از کوه‌های شمالی درّه عقیق در شمال غربی مدینه فرش نمودند.
حدّ روضه (15* 22 متر) مبتنی بر متراژ مساحت بین ستون‌های مذکور بوده است که بر اساس روایات اصحاب و مشاوره اهل علم، تعیین و حدبندی شده است. به هرحال به عقیده مؤلّف حقیر، این نتایج، اختلافی با نظرگاه موجود در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام ندارد.
در مورد تعیین حدود خانه محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله باید گفت: با فرض این‌که خانه فاطمه علیها السلام جزو بیت و حجره باشد، حدّ روضه شامل حجره و مقصوره می‌شود و با این وصف، الزاماً می‌تواند مُحاذی این مکان را در مسجدالنّبی شامل شود.

1- «به‌این معنی‌است که در آنجا منبری کنارحوضش دارد وگفته شده است که منظور منبر او است و حضور داشتن درکنارش جهت‌انجام اعمال نیک‌موجب می‌گردد شخص برحوض واردشده وازآن حوض بنوشد.»

ص: 175

ص: 176

5/ ب: ستون‌های قدسی

در محدوده روضه شریف، ستون‌هایی قرار دارد که محلّ تعدادی از آن‌ها به اعتبار عقیده دینی- معنوی و به یاد عبادات و زیارت‌های محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله جنبه قدسی پیدا کرده است؛ لذا در طول تاریخ اسلام، اماکن مذکور، مورد توجّه خاص اهل بیت علیهم السلام صحابه، تابعین و نسل‌های مسلمان قرار گرفت.
به استثنای ستون تهجّد که آن را به عنوان «محراب التّهجد» مورد بررسی قرار دادیم، پنج ستون قدسی در روضه شریف قرار دارد که ذیلاً به شناسایی آن‌ها می‌پردازیم:
1- 5/ ب: ستون توبه
بین منبر و حجره، یک ردیف ستون قرار دارد که منتهای حدّ مسجدالنّبی، قبل از توسعه دو خلیفه دوم و سوم است.
در ردیف این ستون‌ها، منبر و محراب واقع شده است و امروزه با نصب نرده‌های مسی، آن را مشخّص کرده‌اند. روبه‌روی ستون‌های مذکور که با میله‌های مسی به هم مربوط شده‌اند، یک ردیف پنج‌تایی ستون مدوّر از منبر در غرب تا حجره- به سوی شرق- احداث شده است. ستون توبه دومین ستون از سمت حجره یا چهارمین ستون از سمت منبر است. به نشانی دیگر، ستون توبه در مکانی قرار گرفته است که ستون عایشه در سمت غربی آن و ستون السریر در شرق آن واقع شده است.
در مورد وجه تسمیه ستون توبه یا ابو لُبابه لازم است نظری به تاریخ و روایت بیندازیم:
ابن‌اسحاق و ابن‌هشام در «السّیرة النّبویه» می‌نویسد:
«روزهایی که پیامبر اسلام، یهودیان بنو قریظه را محاصره کرد، ابولُبابةبن عبدالمنذر (از بنو عمرو بن عوف) را جهت مذاکره و طبق درخواست یهودیان، به میان بنو قریظه فرستاد.

چون ابولبابه در جمع بنی‌قریظه حضور یافت، یهودیان از مرد و زن و بچّه به گریه و زاری، او را تحت تأثیر قرار دادند تا خواسته‌های خود را به ایشان القا کنند.
نتیجه این مباحثات آن شد که ابولبابه به عدم فرمانبرداری یهودیان از محمد صلی الله علیه و آله رأی مثبت دهد. پس از این اظهار نظر، ابولبابه متوجه خیانت و خطای خود شد و گفت: قسم به خدا که اوّلین قدم را هنوز برنداشته، فهمیدم که به خدا و رسول خدا خیانت کرده‌ام.
بر این اساس ابولبابه بی‌آن‌که به حضور پیامبر باز گردد و شرح گفتگو را معروض دارد، یکسره و پریشان و پشیمان به سوی مسجد رفت و خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و گریه کنان می‌گفت:
از اینجا نمی‌روم اگر خدا مرا نبخشد و توبه‌ام را پذیرا نشود.
خبر واقعه را به پیامبر رساندند و ایشان فرمود:
اگر ابولُبابه به نزد من می‌آمد برایش تقاضای مغفرت می‌کردم؛ ولی اکنون نمی‌توانم، مگر امر خدا ابلاغ گردد.
امّ‌سلمه گفته است: چون صبح شد، دیدم که پیامبر می‌خندد. علّت را پرسیدم، فرمود: توبه ابولبابه قبول شد. آیه مربوط به این ماجرا از این قرار است:
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.
(1) امّ‌سلمه گفت: اجازت گرفتم تا خبر پذیرش توبه را به ابولبابه اعلام دارم؛ ولی ابولبابه پذیرا نشد و باور نداشت و گفت: تا پیامبر خود نگوید، از بستن نمی‌رهم.
و چون چنین شد، ستون مذکور را ستون توبه یا ابولُبابه شهرت دادند.»
علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر القمی» (2) و شیخ طبرسی در «مجمع البیان»، و به

1- «ای کسانی که ایمان آوردید، به خداوند و پیامبرش خیانت نورزید و به امانت‌های خود و به یکدیگر خیانت نکنید و حال آن‌که از عواقب بدِ آن آگاهید.» انفال: 27.
2- ج 1، صص 303- 271

استناد روایاتی از امام محمّد باقر و جعفربن محمد علیهم السلام واقعه مذکور را تأیید کرده‌اند (1) و عدّه‌ای دیگر ماجرا را مربوط به غزوه تبوک دانسته‌اند که ابولبابه با تنی چند از مسلمانان به واسطه علاقه به اموال خود در مدینه ماندند و پس از خروج پیامبر از کار خود پشیمان شدند و گفتند:
«ما در سایه و راحت و آسایش و پیامبر و صحابه او در جهاد و شدّت و رنج! به خدا که ما خود را در ستون‌های مسجد ببندیم و خویشتن باز نگشاییم تا رسول بیاید و ما را باز گشاید و توبه ما را قبول و عذر ما بپذیرد.»
ابن‌زباله در «تاریخ مدینه» (2) به روایت عمر بن عبداللَّه به نقل از محمد بن کعب اشاره می‌کند که گفت:
«پیامبر اسلام نماز را در جوار ستون توبه به جای می‌آورد.»
و به روایت دیگر، عمربن عبداللَّه تصریح می‌کند که:
«آن، ستونی بوده که فقرا و مساکین به گرد آن حلقه می‌زدند و پیامبر با آنان به گفتگو می‌پرداخت.»
و در سندی دیگر به نقل از ابن‌عمر و ابن‌ماجه (در سنن) آمده است:
«رسول اسلام برای اعتکاف، کنار ستون توبه بیتوته می‌کرد ...»
کلینی در «فروع الکافی»، باب فضل المقام بالمدینه، به نقل از علی‌بن ابراهیم و او از حماد، از حلبی، از ابوعبداللَّه و به سندی دیگر از طریق معاویة بن عمار، ابوعبداللَّه تصریح می‌کند که پیامبر:

1- الدلائل بیهقی و تفسیر زمخشری.
2- سمهودی، «وفاء الوفا».

ص: 179
«روزی را درکنار ستون توبه با زیارت و عبادت بگذرانید.»

2- 5/ ب: ستون المحرس
دومین ستونی که در محدوده روضه قرار دارد، ستون مدوّری است که در امتداد شباک یا ضریح فعلی در سمت غرب حجره نبوی واقع شده است.
ستون سریر در جهت قبلی آن و ستون الوفود در قسمت شامی آن قرار دارد و آن، محلّ نماز علی بن ابی‌طالب در مسجدالنبی بوده است و به مصلّا یا ستون علی نیز شهرت دارد.
ابن‌نجّار حدیثی از یزید بن عبید که در «صحیح» امام بخاری ثبت شده، به یاد ما می‌آورد که:
«محمد رسول اللَّه، در این محل مکرّر نماز به جای می‌آورد.»
و انس بن مالک به این واقعه تصریح کرده است.
ممکن است در حدیث معاویةبن عمار از ابوعبداللَّه که گفت: «روز جمعه را در کنار ستونی که پس از مقام رسول می‌آید ...» اشاره به همین ستون باشد و کتاب فروع کافی (در کتاب حج) بر آن گواهی دارد.
3- 5/ ب: ستون وفود
سومین ستون مدوّر، در سمت شامی و در امتداد ضریح غربی حجره می‌باشد و این محل، مکانی است که پیامبر اسلام هیأت‌های مختلف را جهت مذاکره به حضور می‌پذیرفت و به همین اعتبار آن را وفود هیأت‌های نمایندگی نام گذارده‌اند.
4- 5/ ب: ستون سریر
اوّلین ستون قِبلی مدوّر در امتداد قسمت الشباک یا ضریح غربی مقصوره است که ستون ابولبابه در مغرب آن و ستون المحرّس در شمال آن قرار دارد و این محلی است که به استناد حدیث ابن‌عمر (1) و یحیی (2) مکان اعتکاف محمّد رسول اللَّه بوده و به سریر

1- ابن‌زباله.
2- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی.

شهرت یافته است.
در این مکان جهت اعتکاف پیامبر، جرید (برگ بزرگ خرما) یی را می‌گستراندند و پیامبر بر آن دراز می‌کشیدند.
5- 5 ب: ستون القرعه و المهاجرین
این ستون که در کتاب‌های تاریخ به ستون عایشه شهرت دارد، سوّمین ستون مدوّر غربی منبر می‌باشد که ستون سریر در مشرق آن واقع گردیده است.
ستون مذکور یادآور مکان نمازهای پیامبر و محلّی برای جمع و نشست مهاجرین است که به همان اعتبار مجلس‌المهاجرین نام گرفته است.
میرزا حسین فراهانی که در سال‌های 1303- 1302 ه. ق. مسجد پیامبر را زیارت کرده، ضمن وصفی مفصّل از بنای آن، چهار ستون مشهورِ آن را نام برده، معلوم می‌سازد که نام ستون‌ها در بنای «عثمانی‌ها» روی ستون‌ها- در عرض ستون‌های سریر، حرس و وفود و در طول ستون‌های ابولبابه، عایشه و مخلّفه- نگاشته شده بود. مکان این ستون‌ها از نظرگاه امامیّه، مُتبرّک و طبق گفته کلینی در فروع الکافی، (1) عبادت زائران نزد آن ستون‌ها مورد تأکید امام ابوعبداللّه است.
نک: نقشه: 19- سوم.

6/ ب: مکان اهل صُفّه

ابن اثیر (2) اهل صُفّه را فقرای مهاجرین دانسته است؛ کسانی که منزلی نداشتند و به مسجدالنّبی می‌آمدند تا در سایه مکانی اقامت گزینند و از مراحم پیامبر برخوردار شوند.
ابن‌نجّار به استناد حدیثی از امام بخاری در «صحیح»، اهل صفّه را میهمانان اسلام

1- کتاب الحج، باب فضل المقام بالمدینه و الصّوم و الإعتکاف عند الأساطین، ج 4، ص 557
2- النهایه، ج 3، ص 37

تلقّی کرده و آنان را گروهی از مسلمانان دانسته که خانه، کاشانه، همسر و اولادی نداشتند؛ ولی مؤمنان به خدا و شیفته هدایت پیامبر بودند که برای رفع نیازهای اندک خود به الطاف پیامبر پناه جسته بودند.
در اصطلاح مورّخان و محدّثان، محلّ اهل صفّه را دکّةالأغوات نوشته‌اند؛ زیرا این محل، جایگاهی برای بیچارگانِ در جستجوی چاره بود و طبق مستندات تاریخی، تعدادشان به نود و دو نفر می‌رسیده است.
مکان صفّه در قسمت شمالی محراب تهجّد، مقابل ضریح قبلی مقصوره (حجره فاطمه) به صورت سکّویی که نیم متر از زمین مسجد مرتفع‌تر است، قرار دارد. این سکّو دارای نود و شش متر مساحت می‌باشد که با محجری مسی محصور شده است و هم‌اکنون جایگاهی برای عبادت و زیارت زائران است.
بتنونی (1) گفته است که دکة الأغوات دوازده متر طول و هشت متر عرض و چهل سانتی متر ارتفاع دارد.
«وَ کانت فی عهده صلی الله علیه و آله مکاناً لأهل الصفة».

7/ ب: ابواب مسجد النّبی

در مسیر تاریخ و بنا به ضرورت‌های توسعه و مرمّت یا موقعیّت افراد متشخّصی که در اطراف مسجد سکونت داشتند یا دائماً به درهای بزرگ مسجدالنّبی افزوده می‌شد و یا با تغییر وضعیّت بنای مسجد یا بناهای اطراف آن، درها مسدود می‌گشت و در نتیجه کاهش ابواب را سبب می‌شد.

1- 7/ ب: درهای مسجد در بنای ولید

در بنای جدیدی که ولید بن عبدالملک جایگزین بنای قدیمی مسجد نمود، به اعتقاد ابن‌زباله و مطری، مسجد دارای بیست در بوده است که هشت در آن در دیوار شرقی و هشت در دیگر در مغرب مسجد و چهار در در قسمت شامی یا شمالی مسجد النّبی قرار داشته است.

1- الرحلة الحجازیه، ص 209

درهای شرق:
1. باب علی، که محاذی خانه علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده است.
2. باب النّبی، یا دری که محمد صلی الله علیه و آله از آن رفت و آمد می‌کرده است.
3. باب عثمان، چون روبه‌روی خانه عثمان بن عفّان بوده است.
4. باب‌النّساء، که عمربن خطّاب آن را احداث نمود و به باب ریطه شهرت داشت.
5. درِ مقابل خانه اسماء بنت حسن بن عبداللَّه بن عبیداللَّه بن عبّاس.
6. درِ روبه‌روی رباط مروان.
7. درِ مقابل کوچه زقاق المناصع بین خانه عمرو بن عاص و ابیات الصوافی.
8. درِ مقابل ابیات الصّوافی، در جانب دار الرّسام.
درهای غربی:
1. درِ مقابل خانه امّ موسی، از خانه‌های عبدالرحمان‌بن عوف که بعدها عبداللَّه‌بن جعفربن ابی‌طالب آن را خرید.
2. درِ روبه‌روی خانه جعفربن خالدبن برمک.
3. باب عاتکه. (1) 4. باب زیاد که بین باب الرّحمه و «خوخه (/ پنجره) ابوبکر» جای داشت و از آنِ زیادبن عبیداللَّه حارثی- دایی سفّاح- بود.
5. خوخه‌ای در امتداد خوخه ابوبکر.
6. باب مروان که به باب‌السّلام یا باب‌الخشوع موسوم است.
درهای شمالی:
1. باب مقابل خانه حمیدبن عبدالرّحمان بن عوف.
2. باب مقابل بقیّه خانه حمید که بعدها رباط الظّاهریّه شد.
3. باب مقابل محلّی که به دنبال خانه حمید می‌آمد و در سال 267 ه. ق. ابوجعفر المستنصر باللَّه خلیفه عباسی (623- 640 ه. ق.) بیمارستانی در آنجا بنا نمود.

1- باب السّوق و باب الرّحمه.

4. باب مقابل خانه‌های خالصه.
این درها، حداکثر تعدادی بود که تاریخ بنای مسجد در دوران ولید بن عبدالملک از مروانیان اموی به خود دید. (86- 96 ه. ق.)
ابن‌جبیر درهای مسجد را در میانه سال‌های 578- 581 ه. ق. نوزده باب دانسته که ظاهراً با ابواب مسجد در بنای ولید مطابقت دارد؛ (1) ولی بیش از چهار در گشوده نبود و لذا عمر غالب بنای آن‌ها طولانی نشد و آنچه در قرن دهم هجری از آن‌ها باقی ماند، بیش از چهار در مهم- یعنی باب السّلام، باب الرّحمه، باب جبرئیل و باب النّساء- نبوده است.
2- 7/ ب: درهای مسجد در بنای عثمانی و سعودی
درهای مسجد، با توسعه و بازسازی‌هایی که در زمان عبدالمجید عثمانی به خود دید، محدود به پنج در بزرگ شد. چهار در آن، با حفظ دیرینه تاریخی- دینی و مستند به سیره و تاریخ زندگانی محمّد صلی الله علیه و آله و یک در نیز به نام مؤسّس بنای جدید:
در غرب مسجد، باب‌السّلام و باب‌الرّحمه.
در شرق مسجد، باب‌النّساء و باب جبرئیل.
در شمال مسجد، باب‌المجیدی و باب‌التّوسّل.
مکان درهای پنجگانه فوق‌الذّکر، نه تنها درهای مهم مسجدالنّبی در طول تاریخ اسلام است؛ بل بعدها در توسعه سعودی، بنا و نمای آن‌ها حفظ گردید و با افزودن پنج درِ جدید، مجموع درهای فعلی (2) مسجد را به ده باب منحصر نمودند و معماری آن را متناسب با بنای جدید، احداث کردند.
بر این اساس، لازم است که به شرح دیرینه ابواب دهگانه عثمانی- سعودی که در برابر چشم ما قرار دارند، توجّه بیشتری مبذول نماییم:
1. باب جبرئیل، در دیوار غربی مسجد واقع شده و مدخل آن مقابل محراب تهجّد

1- رحله ابن‌جبیر، ص 172
2- تا سال 1397 ه. ق.

در شمال خانه فاطمه بنت محمّد است و چنانکه گفتیم، قبلًا به باب عثمان موسوم بوده است. این وجه تسمیه بدان علّت بود که درِ مذکور مقابل خانه عثمان بن عُفّان- خلیفه سوم واقع شده بود و وجه تسمیه «جبرئیل» مبتنی بر احادیثی است که پیامبر، جبرئیل را در مدخل این در ملاقات و با او گفتگو کرده است. (1) بنای فعلی، سر در و ستون‌های باب جبرئیل، از آثار عبدالمجید عثمانی است که توسّط سعودی‌ها همچنان محفوظ مانده است. در سر در این باب، به خطّ ثلث و به رنگ طلایی بر زمینه سبز، این آیه را کتیبه کرده‌اند:
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ.
و بر هر یک از دو لنگه در نوشته شده است:
جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمْ الْأَبْوَابُ. (2) همچنین بیتی را به نشانه زبان حال پیامبر در اجرای پیام جبرئیل، چنین کتیبه کرده‌اند:
و حطّ فی بابنا ماشئت من ثعل و کلُّ أمر یری صعباً یهون بنا
2- باب‌النّساء، از ساخته‌های عمربن خطاب، خلیفه دوم و بنای فعلی آن مربوط به عبدالمجید عثمانی است. این باب، در دیوار شرقی مسجد و امتداد شمالی باب جبرئیل قرار گرفته و از آنجا به سمت عقب- محل اصحاب الصّفه- راه یافته است.
وجه تسمیه: نساء مستند به حدیثی است به نقل از ابن‌عمر که گفت:
«لَو تَرکنا هذا الباب للنساء ...». (3)

1- الدلایل بیهقی.
2- ص: 50
3- سنن ابوداود.

و چون عمر بن خطاب آن را ساخت گفت: «هذا باب النساء». (1) بر روی این در نوشته شده است:
«اللَّه ولیّ التوفیق»- قال اللَّه تبارک و تعالی جلّ و تقدس:- وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِینَ الزَّکَاةَ. (2) وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً. (3) و بر لنگه راست آن نوشته شده: «یا مفتّح الأبواب».
و بر لنگه چپ: «افتَحْ لنا خَیر الباب».
سردر را با کتیبه لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً (4) زینت داده‌اند.
در ذیل این کتیبه چنین می‌خوانیم:
وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً. (5) 3- باب‌السّلام، در دیوار غربی مسجد قرار دارد و به علّت همجواری خانه مروان با این قسمت از دیوار مسجد، به باب مروان شهرت داشته است.
بنای فعلی این در از ساخته‌های عبدالمجید عثمانی است که عمارت آن در زمان سلطان عبدالعزیز (متوفّای 1293 ه. ق.) به پایان رسید و بعدها توسّط «سعودی‌ها» بازسازی شد و با نمای جدیدی پیرامون آن را مرمّت کردند. روی این در نوشته شده

1- روایت به نقل از ابن‌زباله و یحیی به نقل از ابن‌عمر.
2- احزاب: 33
3- احزاب: 34
4- نساء: 32
5- احزاب: 31

است: إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ. (1) و در قسمت دیگر: «فداک أبی و أمّی یا رسول اللّه، اللّهمّ أیّد بالنصر و العزّ السلطان عبدالعزیز خان بن سلطان عبدالمجید خان».
میرزا حسین فراهانی در «سفرنامه» (ص 474)، در خلال سال‌های 1303-1302 ه. ق. از باب‌السّلام دیدن کرده و رسم آن ایّام را چنین آورده است: «باب‌السّلام در طرف مغرب مسجد قرار دارد و هر وقت از خارج مدینه کسی می‌آمده، باید از آن باب داخل مسجد شود.»
رفعت پاشا در سال 1318 ه. ق. عکسی از باب‌السّلام تهیّه کرده و آن را در «مرآت الحرمین» به چاپ رسانیده است. این عکس نشانه وضعیّت بنای باب‌السّلام قبل از توسعه و تعمیر «سعودی‌ها» است.
4- باب الرّحمه، امتداد شمالی باب‌السّلام در دیوار غربی مسجد قرار دارد و گفتیم که به باب عاتکه نیز مشهور است و وجه تسمیه «الرّحمه» به استناد این حدیث است:
«روزی مردی از اهالی مدینه از این در به سوی پیامبر شتافت و شتابان خواستار شد که پیامبر دعا کند تا باران آید. دعای پیامبر مستجاب گردید و هفت روز باران بارید و بار دیگر این مرد شتابان از همین در به سوی پیامبر شتافت و خواست که باران قطع شود و چون پیامبر دعا کرد، خداوند دعایش را مستجاب نمود.» (2) این باب بعدها مقابل خانه جعفر بن یحیی قرار گرفت و به گفته حسن بن عبداللّه اصفهانی در «بلاد العرب» (ص 409)، در محلّ «فارعُ اطم (3) من آطام المدینة» بنا شده بود و بعدها در سال 838 ه. ق. یکی از سلاطین هند مدرسه‌ای در آنجا بنا نهاد که به

1- حجر: 45 و 46
2- صحیح امام بخاری.
3- اطُم؛ «و هی الحصون الّتی تبنی بالحجارة». فتح‌الباری، ابن‌حجر، ج 4، ص 95

المدرسة الکبرجیة شهرت یافت. (1) بر این در، که از آثار عثمانی‌هاست، آیه‌ای را به اعتبار وجه تسمیه‌اش- الرّحمه- چنین کتیبه کرده‌اند:
قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. (2) بر سمت داخلی در، این آیه کتابت شده:
وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. (3) وبرروی‌لنگه‌راست «یامفتّح‌الأبواب» وبرلنگه‌دیگر «افتح‌لناخیرالباب» نگاشته‌اند.
5- باب مجیدی، این در، که به باب التوسّل هم شهرت دارد، در دیوار شمالی مسجد- حدّ نهایی توسعه عبدالمجید عثمانی، در سال 1267 ه. ق.- قرار داشته است. در توسعه مسجد از قسمت شمالی که توسّط «سعودی‌ها» صورت پذیرفت، مکان این در تغییر داده شد و در وسط دو باب شمالی جدیدالتأسیس، با بنای جدیدی قرار گرفت و نام آن همچنان به نام باب عبدالمجید (مجیدی) حفظ گردید. توسعه مسجد توسط «سعودی» مقتضی آن شد که ابواب دیگری با بنای متناسب و جدید به مسجدالنّبی بیفزایند و بر هر یک نامی نهند.
6- باب الصّدیق أبو بکر، در مکان خوخه ابی‌بکر بین باب‌السّلام و باب‌الرّحمه در دیوار غربی مسجد.
7- باب ملک سعود، در دیوار غربی مسجد.
8- باب عمر بن خطاب، در غرب دیوار شمالی مسجد.

1- سمهودی، وفاء الوفا باخبار دار المصطفی.
2- زمر: 53
3- انعام: 54

ص: 189
9- باب عبدالعزیز، در دیوار شرقی مسجد.
10- باب عثمان بن عفان، در مشرق دیوار شمالی مسجد.
نک: پیکره‌های: 6-/ 3؛ 7-/ 3؛ 8-/ 3.

3- 7/ ب: باب علی و حدیث سدّ الابواب
آنچه مسلّم است، در چهار دیواریِ اطراف مسجد، پنجره‌ها (خوخه) و درهای (ابواب) اختصاصی، از منازل مجاور مسجد- که عموماً محلّ سکونت شخصیّت‌های معروف اسلام بوده- رو به مسجد گشوده شده بود و آنان، از طریق درها به مسجد رفت و آمد می‌کردند و از آن سوی پنجره‌ها به درون مسجد می‌نگریستند و نظاره‌گر وقایعی بودند که در مسجد رخ می‌داد.
وجود چنین روزنه‌هایی، از یک سو موجب فخر در تقرّب و از سوی دیگر موجب سهولت در رفت و آمد به شمار می‌آمد؛ تا این‌که در یکی از روزهای قبل از وقوع نبرد احد و دور از انتظار همگان، پیامبر دستور بستن آن درها و پنجره‌ها را صادر فرمود.
در ابتدای انتشار این فرمانِ به ظاهر ساده، بحث‌هایی برانگیخته شد و پرسش‌هایی به دنبال آورد که مرحله به مرحله و با گذر زمان اهمیّت و عمق نظر پیامبر را عیان می‌ساخت و بعدها در تاریخ مسلمانی، فصلی مستقل و موضوعی قابل بحث و مناقشه از سوی پژوهندگان و صاحب نظران گردید.
حاکم در «المستدرک» (1) به نقل از زید بن ارقم نقل می‌کند:
«فقال- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوماً سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علیّ، قال: فتکلّم فی ذلک ناس فقام رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فحمداللّه و أثنی علیه ثمّ قال: أمّا بعد، فإنّی أمرت بسدّ هذه الأبواب غیر باب علیّ. فقال فیه قائلکم و اللّه ما سددت شیئاً و لا فتحته و لکن أمرت بشیء فاتبعته. هذا حدیث صحیح الإسناد». (2)

1- المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث، کتاب معرفة الصحابه، ج 3، ص 125
2- «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه این درها، جز در خانه علی را ببندید. گفتند: برخی از مردم در این‌باره گفتگو کردند، لذا پیامبر بر خاست و حمد و سپاس خداوند به جای آورد. سپس فرمود: اما بعد، من مأمور بستن این درها جز در خانه علی شدم و عده‌ای از شما در این باره سخنانی گفتند. به خدا قسم من دری را نبستم و یا باز نگذاردم مگر به فرمان خداوند که از او تبعیت نمودم. این حدیث مستند و صحیحی است.»

همچنین حاکم به نقل از عمر بن خطاب می‌گوید:
«لقد أوتی علیّ بن أبی طالب ثلاث خصال: لأنّ تکون لی خصلة منها أحبّ إلی من أن أعطی حمر النعم قیل و ما هنّ یا أمیرالمؤمنین قال: تزوجه فاطمة بنت رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و سکناه المسجد مع رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یحلّ له فیه ما یحلّ له و الرایة یوم خیبر. هذا حدیث صحیح الاسناد». (1) جمله «یحلّ له فیه ما یحلّ له» به حدیث: «سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علیّ» اشاره دارد.
آورده زید بن ارقم را، امام احمد بن حنبل (مسند، ج 4، ص 369) و نسائی (سنن) به‌طرق دیگر ثبت کرده‌اند و آورده عمربن خطاب را نسائی از طریق العلاء بن عرار و احمد بن حنبل (مسند، ج 2، ص 26) از ابن‌عمر به این لفظ ثبت کرده است:
«کنّا نقول فی زمن النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خیر النّاس ... ثمّ أبوبکر ثمّ عمر و لقد أوتی ابن ابی‌طالب ثلاث خصال لأنْ تکون لی واحد منهنّ أحبّ إلیّ من حمر النعم زوجته رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ابنته و ولدت له و سدّ الأبواب إلّا بابه فی المسجد و أعطاه الرایة یوم خیبر». (2) احمد (مسند، ج 1) و نسائی (سنن) از ابن‌عبّاس نقل کرده‌اند:

1- «به علیّ بن ابی‌طالب 3 امتیاز داده شد که اگر یکی از آن سه به من داده می‌شد، از تمامی شتران سرخ موی نزد من محبوب‌تر بود. گفته شد آن سه چیست یا امیر المؤمنین؟ گفت: با دختر پیامبر فاطمه ازدواج نمود- و با پیامبر در مسجد زندگی کرد و هر چه بر پیامبر روا بود بر او نیز بود- و پرچم را روز خیبر دریافت نمود این حدیث مستند، صحیحی است.»
2- «در زمان پیامبر می‌گفتیم بهترین مردم پس از پیامبر ابوبکر و عمر هستند، در صورتی که 3 امتیاز و برتری به فرزند ابوطالب داده شد که اگر یکی از آن‌ها نصیبم می‌شد، از شتران سرخ موی نزد من بهتر بود، پیامبر دخترش را به او تزویج نمود و از او فرزندانی داشت و تمامی درهای مسجد را بست، مگر در خانه او را و روز جنگ خیبر پرچم را به او سپرد.»

«إنّ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أمر سدَّ الأبواب إلّا باب علیّ». (1) نسائی (در سنن) و احمد بن حنبل (در مسند، ج 1، ص 175) همین مضمون را از سعد بن ابی‌وقّاص آورده‌اند که:
«أمر رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- سدّ الأبواب الشارعة فی المسجد و ترک باب علی رضی الله عنه». (2) طبرانی، رجال این روایت را از ثقات دانسته و اسناد حدیث مذکور در منابع احمدبن حنبل و نسائی، قوی تلقّی شده است. (3) برهان‌الدّین حلبی در «السّیرة الحلبیّه» (4)، تفصیل حدیث را چنین ثبت کرده است:
«أرسل رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إلی أبی‌بکر أن سدّ بابک، قال: سمعاً و طاعة، فسدّ بابه. ثمّ أرسل إلی عمر، ثمّ أرسل إلی العباس بمثل ذلک ففعلا و أمرت‌النّاس ففعلوا و امتنع حمزة، فقلت: یا رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یأمرک أن تحول بابک فحوله و عند ذلک قالوا یا رسول‌اللَّه سددت أبوابنا کلّها إلّا باب علیّ؟ فقال: ما أنا سددت أبوابکم و لکن اللَّه سدّها». (5) یا به لفظ دیگر:

1- ابن‌حجر عسقلانی، فتح الباری، ج 7، ص 15
2- «پیامبر فرمود: تمامی درهایی که به مسجد راه داشته، بسته شود و خانه علی باز گذارده شود.»
3- ابن‌حجر عسقلانی، فتح‌الباری، ج 7، ص 14، کتاب فضائل الصحابه.
4- ج 3، ص 460، باب «یذکر فیه مدة مرضه و ما وقع فیه وفاته صلی الله علیه و آله».
5- «پیامبر به ابوبکر پیام داد که: در خانه‌ات را ببند. گفت: سمعاً و طاعةً اطاعت می‌شود و درِ خانه‌اش را بست. سپس به عمر و عباس نیز دستور داد آن‌ها نیز چنان کردند و به مردم نیز امر نمود، مردم نیز اطاعت نمودند و حمزه امتناع ورزید و در آن هنگام به حمزه گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمان می‌دهد که در خانه‌ات را تغییر دهی، او نیز اجرا نمود و در آن زمان گفتند: یا رسول اللَّه همه درهای خانه‌های ما را بستی جز در خانه علی را. فرمود: من آن‌ها را نبستم بلکه خداوند آن‌ها را بست.»

«ما أنا سددت أبوابكم و فتحت باب علیّ و لکنّ اللَّه فتح باب علی و سدّ أبوابکم».
ابن‌زباله و یحیی این حدیث را به سیاق دیگری ثبت کرده‌اند که یکی از یاران پیامبر گفت:
«بینما النّاس جلسوا فی مسجد رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إذا خرج مناد فنادی:
أیّها النّاس سدّوا أبوابکم! فتحسحس النّاس لذلک و لم یقم أحد. ثمّ خرج الثانیة، فقال: أیّها النّاس، سدّوا أبوابکم! فلم یقم أحد فقال النّاس:
«ما أراد بهذا؟ فخرج فقال:
أیّها النّاس! سدّوا أبوابکم قبل أن ینزل العذاب. فخرج النّاس مبادرین و خرج حمزة بن عبدالمطّلب یجرّ کساءه حین نادی: سدّوا أبوابکم! قال: و لکلّ رجل منهم باب إلی المسجد؛ أبوبکر و عمر و عثمان و غیرهم. قال: و جاء علیّ حتّی قام علی رأس رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فقال:
مایقیمک؟ أرجع إلی رحلک و لم یأمره بالسد. ثمّ قال- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: أمّا بعد، ذلکم فإنّ اللّه أوحی إلی موسی أن اتّخذ مسجداً طاهراً لایسکنه إلّا هو و هارون و أبناء هارون شبراً و شبیراً. و اللّه ما أنا سددت الأبواب و ما أنا فتحتها و ما أنا سکنت علیّاً و لکن اللّه أسکنه». (1)

1- «هنگامی که مردم در مسجد پیامبر نشسته بودند، منادی در میان آنان ندا بر آورد: ای مردم، درِ خانه‌های خود را ببندید. پس مردم شروع به زمزمه نمودند و کسی از جای بر نخاست، بار دوم منادی صدا زد: ای مردم، در خانه هایتان را ببندید، پس مردم گفتند: به چه منظور و برای چه؟ مجدداً منادی فریاد برآورد: ای مردم، در خانه‌هایتان را ببندید. پیش از آن‌که عذاب نازل شود. در اینجا مردم با عجله از مسجد خارج شده و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند، حمزة بن عبدالمطّلب هنگام شنیدن منادی در حالی که عبایش را از روی زمین می‌کشید، از مسجد بیرون رفت و هر یک را از آنان دری به سوی مسجد از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان و غیره ....
گفته شد: علی به خدمت پیامبر آمد و نزد او ایستاد و منتظر دستور شد. پیامبر به او گفت: چه چیز باعث شد که به اینجا بیایی. برگرد به جای خودت و به او دستور بستن در را نداد ...
سپس پیامبر فرمود: خداوند به موسی دستور داد که محلّ عبادت و پرستشگاه پاکی برای خودت بگزین که جز تو و هارون و دو پسر هارون

شبر و شبیر .... در آن سکونت نکنند ....
به خدا سوگند نه من درها را بستم و نه آن‌ها را گشودم و نه من علی را در آنجا اسکان دادم بلکه خداوند او را اسکان داد.» سمهودی، وفاء الوفا، ص 479

و جابر بن سمرة بن جنادة (متوفّای بعد از سال 90 ه. ق.) گفته است: «أمرنا رسول اللّه بسدّ الأبواب کلّها غیر باب علیّ» (1) بدین روال، مدارک و اسنادی که واقعه مذکور را بر ما مسلّم گرداند و محقّقان را قانع و کفایت کند، بسیار است. در کنار این احادیث و گاهی در متن موضوعِ «انسداد ابواب مسجد»، به مستنداتی اشاره شده است؛ دال بر این‌که استثنای مذکور، در یا پنجره خانه ابوبکر بوده است. اهمّ این مدارک، گفته ابوسعید خدری است که امام بخاری به همراه سلسله اسنادش در صحیح (2)، ثبت کرده است. (3) عدّه‌ای از پژوهندگان مسلمان در سده‌های متمادی، نقدهایی بر اسناد ناقلان این حدیث که: «لایبقین فی المسجد إلّا باب أبوبکر» یا حدیث: «سدّوا عنّی کلّ خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة أبی‌بکر» نگاشته‌اند و معدودی دیگر که اهم آن‌ها ابن‌جوزی است بر صحّت حدیثِ: «سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علیّ» نقدی نوشته و آن را از موضوعات و ساخته‌های رافضی‌ها خوانده‌اند!
ابن‌حجر عسقلانی گفته است (4) که ابن‌جوزی «أخطأ فی ذلک خطأ شنیعاً فإنّه سلک

1- طبرانی. ابن‌حجر عسقلانی، فتح الباری، ج 7، ص 15
همچنین نک: شیخ مفید، الأمالی و خوارزمی، مناقب و ابن‌جوزی، تذکرةالخواص، ص 53
2- کتاب فضائل‌الصّحابه، باب 3، قول النّبیّ: «سدّوا الأبواب» و کتاب الصلاة، باب 80، باب الخوخه.
3- همچنین نک: ابن‌سعد «الطبقات الکبری»، جزء 2، ص 25 به نقل از یحیی بن سعید و احمد بن حنبل «مسند»، ج 1، ص 270 به نقل از ابن‌عبّاس.
4- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج 7، ص 15

فی ذلک ردّ الأحادیث الصحیحة بتوهّمه المعارضة».
بعضی دیگر سعی در جمع دو واقعه کرده‌اند؛ به این معنی که در ماه‌های نخست هجرت، «انسداد أبواب إلّا باب علیّ» صادر شده و در روزهای واپسین حیات پیامبر، باب ابوبکر استثنا شده است؛ یا صحیح‌تر این‌که در حدیث «إلّا باب علیّ» توجّه به ابواب بوده است و در حدیث «إلّا خوخة أبوبکر» به پنجره‌های مسجد. در این مورد، ابن‌حجر عسقلانی سرآمد قدمایی است که معتقدند: «إنّ الجمع بین القصّتین ممکن». (1) در مورد حدیثِ استثنای خوخه یا باب ابوبکر، علّامه امینی رحمه الله (2) بیش از معاصرین در منابع و مآخذ حدیث و تاریخ و رجال، نقّادی کرده است.
از نظر ساختمانی، بستن کلیّه درها بجز باب خانه علی علیه السلام مورد شکّ مورّخان مدینه قرار نگرفته و همگی اذعان دارند که خانه علی در دیگری جز آنچه که به سوی مسجد باز می‌شده، نداشته است و این استثناَ در بستن کلیّه درها، با بافت بنای اوّلیّه مسجد مطابقت دارد.
موقعیّت خانه ابوبکر در مجاورت دیوار مسجد دقیقاً مشخّص نیست؛ ولی از این‌که آن خانه در مجاورت سمت غربی مسجد جای داشته، تردیدی نمی‌توان داشت و نبایست تعدّد خانه‌های ابوبکر در السُّنخ- عوالی و کوچه بقیع، ما را به شک اندازد که آیا اساساً ابوبکر خانه‌ای در مجاورت مسجد داشته است یا نه؟
به هر حال بدون توجه به اختلافاتی که در صحت اسناد حدیث «الّا باب ابوبکر» بروز کرده، در طول تاریخ، پنجره‌ای در دیوار غربی مسجد به نشانه محل خوخه ابی‌بکر وجود داشته است و مورّخان مدنی از ابن‌زباله تا ابن‌شبه و مطری و سمهودی به آن اشاره کرده‌اند.
در تجدید بنای مسجد از سوی سلطان عبدالمجید عثمانی، آن محل را با نصب

1- همان مدرک.
2- الغدیر، ج 5، ص 237

کتیبه «خوخة أبی‌بکر الصدیق» مشخّص کرده بودند و نایب‌الصّدر شیرازی در «تحفة الحرمین»، مشاهدات خود از آن را به رشته تحریر درآورده است:
«نزدیک باب‌السّلام درِ کوچکی است که مسدود بود و این عبارت را بر سر درِ آن نوشته‌اند: «هذه خوخة سیّدنا أبی‌بکر ...».
سعودی‌ها در بنای پرشکوه فعلی مسجد، مدخلی با سه در، به نام «باب‌الصدیق حدّ فاصل باب‌الرّحمه و باب‌السّلام احداث نمودند.

ابن‌سعد در «الطبقات الکبری»، (1) فصلی با عنوان «ذکر المواضع الّذی کان یصلّی فیه رسول اللّه علی الجنائز» گشوده و از ابوسعید خدری یاد می‌کند که او گفته است:
«کُنّا مقدّم النّبیّ المدینة إذا حضر منّا المیّت أتیناه فخبّرناه محضره و استغفر له حتّی إذا قُبض انصرف و من معه و ربّما قعد حتّی یُدفن و ربّما طال ذلک علی رسول‌اللّه من حبسه فلمّا خشینا بأحد حتّی یقبض فإذا قبض آذنّاه فلم تکن لذلک مشقةٌ علیه و لا حبس قال: ففعلنا ذلک، قال: فکنّا نؤذنُه بالمیّت بعد أن یموت فیأتیه فیصلّی علیه و یستغفر له فربّما انصرف عند ذلک و ربّما مکث حتّی یُدفن المیت فکنّا علی ذلک أیضا حینّا ثمّ قالوا: واللّه أو؟؟؟ انّا لم نشخص رسول اللّه و حملنا المیّت إلی منزله حتّی نرسل إلیه فیصلّی علیه عند بیته لکان ذلک أرفق به و أیسر علیه قال فغلنا؟؟؟ ذلک». (2) بر این اساس، مسلّم است که در کنار و خارج از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، مکانی برای انجام مراسم نماز بر مردگان اختصاص یافته بود، که بر اثر کثرت برگزاری، محمدبن عمر

1- جزء 1، قسم ثانی، ادوارد سخو، لیدن 1322 ه. ق. 1917 م، ص 14
2- «هنگامی‌که در مدینه بودیم، هرگاه کسی از ما به حال احتضار می‌افتاد، پیامبر را خبر می‌کردند برای او استغفار می‌نمود و پس از آن‌که قبض روح می‌شد، او و یارانش باز می‌گشتند و گاهی می‌نشست تا دفن شود. این مراسم وقت بسیاری را از پیامبر می‌گرفت و ما از این لحاظ نگران می‌شدیم. از آن پس، هرگاه کسی از ما فوت می‌کرد، آن حضرت را خبر می‌دادند و بر او نماز گزارد و برایش استغفار می‌نمود و گاهی می‌ماند تا در مراسم دفن نیز شرکت نماید. گاهی قبل از دفن می‌رفت و مدتی نیز چنین عمل می‌کردیم. آنگاه صلاح را بر آن دیدیم تا کسان خود را پس از مرک به در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بردیم تا او برای میت نماز بخواند و این کار بر پیامبر آسانتر بود و چنین می‌کردیم.»

واقدی که تا سال 207 هجری می‌زیسته، ذیل روایت ابوسعید می‌نویسد:
«فمن هناک سمّی ذلک الموضع موضع الجنائز لأنّ الجنائز حملت إلیه ثمّ جری ذلک من فعل النّاس فی حمل جنائزهم و الصلاة علیها فی ذلک الموضع إلی الیوم». (1) موضع‌الجنائز در گفته‌ای از آورده‌های عبداللّه‌بن عمر ذکر شده است. او که تا سال 73 هجرت به سر می‌برده، ضمن روایتی از ماجرای رجم 2 تن از روسپیگران یهودی به دستور پیامبر و بر اساس قانون یهود می‌گوید:
«فأمر بهما فرجما قریباً من موضع الجنائز عند المسجد». (2) امام بخاری از این حدیث در صحیح، (3) یاد کرده است. (4) ابن‌عمر در کتاب «حدود» (باب الرجم فی البلاط)، به جای «عندالمسجد»، «عند البلاط» (5) آورده است و در روایت ابن‌عبّاس که احمدبن حنبل و حاکم آن را ثبت کرده‌اند، تعبیر «أمر رسول اللّه برجم الیهودیین عند باب المسجد» آمده است.
ابن‌حجر عسقلانی (6) ضمن شرح حدیث 1329، به نظر ابن‌بطال استناد کرده که: «انّ مصلّی الجنائز بالمدینة کان لاصقاً بمسجد النّبیّ من ناحیة المشرق». (7) پس موضع جنازه‌ها در سمت شرقی حجره‌های پیامبر بوده است و این نشانی، با

1- «از آن پس، محلی را که مردگان را به آنجا برده، نماز بر آن‌ها می‌گزاردند، به محل جنایز یا جای جنازه‌ها نامیده شد و این اسم تا به امروز بر آن باقی است.»
2- «پس فرمان داد که آن دو، نزدیک موضع محل جنایز و کنار مسجد، سنگسار شوند.»
3- کتاب الجنائز، باب 60، الصّلاة علی الجنائز بالمصلّی و المسجد، حدیث 1329 و 4556
4- کتاب تفسیر، باب 6، «قُلْ فَأتُوا بِالتَّوراة».
5- منظور از «بلاط»، زمینی است که با سنگ و آجر فرش شده باشد. در فارسی به آن خیابان سنگفرش‌می‌گویند.
6- فتح‌الباری، ج 3، ص 199
7- «محل نماز بر جنازه‌ها مصلّی الجنائز از سوی مشرق چسبیده به مسجد بود.»

آنچه به عنوان «عند البلاط» آمده است، مطابقت دارد؛ زیرا به تصریح ابوعبید بکری «البلاط بالمدینة ما بین المسجد و السوق» و آن محلّی است که از جنوب تا شمال سمت شرقی مسجد را شامل می‌شده است.
این مکان در نقشه‌ای که ابن‌نجّار از بنای حجره و مرقد ارائه داده و آن را با جمله «هاهنا کان یصلّی علی الجائز خارج المسجد» مشخّص کرده است، دقیقاً در سمت شرقی دومین جدار مرقد و حجره قرار داشته است.
بر این اساس معلوم می‌گردد که هم‌اکنون موضع جنائز در زمان پیامبر، در داخل ضریح (/ شباک شرقی) قرار دارد که در آن زمان، مجاور دیوار شرقی خانه پیامبر بوده است.
در خصوص بررسی فقهی جواز یا عدم جواز نماز بر جنازه در داخل مسجد یا خارج از آن، بر اساس مستندات تاریخی مذکور، ابن‌قیّم جوزی در کتاب «زادالمعاد» (ج 1، ص 140)، نتیجه می‌گیرد: «و الأفضل علیها خارج المسجد» و نووی در «شرح صحیح مسلم»، حاشیه بر ارشادالسّاری (ج 4، ص 304) می‌گوید: «فی جواز الصلاة علی المیّت فی المسجد» و قسطلانی در ارشادالسّاری (شرح صحیح البخاری، ج 2، ص 428) و بدرالدّین عینی در «عمدةالقاری» (جزء 8، ص 132) و ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری» (ج 3، ص 199)، نظر می‌دهد: «و هذا یقتضی الإجماع علی جواز ذلک». (1)

9/ ب: مناره‌های مسجدالنّبی

مسلّم است که در عهد رسول صلی الله علیه و آله، مسجدالنّبی دارای مناره‌ای نبود و بلال بر ستون مرتفعی که در خانه عبداللّه بن عمر قرار داشت، اذان می‌گفت؛ ولی یعقوبی در تاریخ (2) با ترجمه فارسی گفته است که بعدها «غلامی از عبّاس، که او را کلاب می‌گفتند، مناره‌ای

1- «این امر مستلزم اتفاق نظر نسبت به جواز آن موضوع می‌باشد.» نک: کلینی، الکافی، ج 3، ص 182 به نقل از ابوالحسن.
2- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 401

برای مسجد بساخت.»
در زمان ولیدبن عبدالملک در 91- 88 ه. ق. چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نهاده شد، که بعدها در خلال تغییرات ساختمانی مسجد، تجدید بنا و تخریب گردید.
آخرین مناره‌های مسجدالنّبی در پایان عصر عثمانی‌ها، پنج مناره بود و سعودی‌ها یکی از آن‌ها را در مجاورت «باب‌الرّحمه» خراب کردند:
1. مناره رئیسیّه؛ این مناره که در ضلع شرقی دیوار قبلی مسجد قرار دارد و از آثار و ساخته‌های «سلطان اشرف قایتبای» در سال‌های 886، 888 و 892 ه. ق. می‌باشد، دارای 60 متر ارتفاع است و همچنان در کنار «قبّة الخضراء» پابرجاست.
2. مناره باب‌السّلام؛ این مناره که در ضلع غربی دیوار قبلی مسجد قرار گرفته و تاکنون پابرجاست، به فرمان عمربن عبدالعزیز بنا شد؛ ولی چون مُشرف بر خانه مروان بود، به دستور خلیفه وقت، آن را خراب کردند و بعدها در سال 706 ه. ق. «سلطان محمد ابن قلاوون» مجدداً آن را بنا کرد. بعضی از مورّخان، از جمله ابن‌فرحون با این نظر، هم‌عقیده نبوده و گفته‌اند که این مناره از ساخته‌های «شیخ‌الخدّام شبل‌الدّوله» معروف به حریری است.
3. مناره باب‌الرّحمه؛ از آثار سلطان اشرف قایتبای، در سال 888 ق. است و متأسّفانه در توسعه مسجد توسّط سعودی‌ها از بین رفت.
4 و 5. مناره‌های سعودی؛ که یکی در ضلع شرقی و دیگری در ضلع غربی دیوار شامی مسجد النّبی است و در جریان توسعه مسجد توسّط ملک عبدالعزیز بنا گردید و در میان مناره‌های سرزمین‌های اسلامی، از لحاظ هنر و معماری، شکوه و جلال خاصّی دارد. مناره‌ای که در غرب دیوار شامی قرار دارد، به نام «شکیلیّه» و دومی که در شرق دیوار شامی واقع است، به نام «سلیمانیه» نام‌گذاری شد. هریک از این مناره‌ها هفتاد متر ارتفاع دارد و پی و اساس هر کدام، هفده متر می‌باشد. این دو مناره جایگزین مناره‌های بنا شده از سوی عبدالمجید عثمانی در قسمت‌های شرقی و غربیِ جهت شامی مسجد بود که به نام السّکیلیّه و الخشبیّه و نیز المجیدیّه در جهت غربی و السنجاریّه و العزیزیّه در شرق مسجد، مشهور بودند.
نک: پیکره‌های 9- 3؛ 10- 3؛ 11- 3

ص: 200

فصل چهارم: مسجد قبلتین

الف: قبله‌گاه مسلمانان

طبق آنچه مورد توافق مؤلّفان سیره و مورّخان اسلامی است، نخستین قبله‌گاه مسلمانان، بیت‌المقدس بود و پیامبر اسلام رو به سوی آن مکان مقدّس، فرایض خویش را به‌جا می‌آورد.
پس از هجرت محمّد صلی الله علیه و آله و صحابه‌اش از مکّه به مدینه و استقرار مسلمانان مهاجر در مجاورت انصار و تثبیت موقعیّت مدینه- به عنوان شهر محمّد صلی الله علیه و آله- آیاتی مبنی بر تغییر جهت قبله از مسجدالأقصی (1) به مسجدالحرام (2) بر پیامبر نازل گردید. در این‌که تمامی آیات مذکور در لسان و قول مفسّران و مورّخان، مدنی هستند، ما را شبهه و خلافی نیست.
این آیات، در سوره بقره آمده است و به استثنای آیه 177، بقیّه آیات (از شماره 142 تا 150) به ترتیب مسأله قبله و تغییر جهت آن را به یاد مسلمانان می‌آورد:
سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِن النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمْ الَّتِی كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِی مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَمَا جَعَلْنَا

1- بیت المقدس.
2- بیت عتیق/ کعبه.

الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنقَلِبُ عَلَی عَقِبَیْهِ وَإِنْ کَانَتْ لَکَبِیرَةً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ* قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ* وَلَئِنْ أَتَیْتَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتَابَ بِکُلِّ آیَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنْ الْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنْ الظَّالِمِینَ* الَّذِینَ آتَیْنَاهُمْ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ* الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلَا تَکُونَنَّ مِنْ الْمُمْتَرِینَ* وَلِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ أَیْنَ مَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمْ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ* وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِی وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیْکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. (1)

1- «مردم سفیه و بی‌خرد خواهند گفت: چه چیز موجب شد که مسلمانان از قبله‌ای که بر آن بودند بیت المقدس، رو به کعبه آوردند؟! بگو ای پیامبر، مشرق و مغرب از آن خدا است و هرکه را خواهد او را به راه راست هدایت کند و ما همچنان شما مسلمانان را به آیین اسلام هدایت کردیم و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم که گواه مردم باشید تا سایر ملل از نیکی و درستیِ شما بیاموزند. چنانکه پیامبر را آگاهِ شما کردیم تا شما از وی بیاموزید. ای پیامبر، ما قبله‌ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر این‌که بیازماییم و جداسازیم و گروهی را که از پیامبر خدا پیروی کنند، از آنان که به مخالفت او بر خیزند و این تغییر قبله جز در نظر هدایت یافتگان به خدا بسی بزرگ نمود و خداوند اجر پایداری شما را در راه ایمان تباه نگرداند؛ زیرا خدا به خلق مشفق و مهربان است.
ما توجه تو را بر آسمان، به انتظار وحی و تغییر قبله، بنگریم، البته روی تو را به قبله‌ای که بدان خشنود گردی بگردانیم. پس روی کن به طرف مسجد الحرام و شما مسلمین نیز هر کجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید و گروه اهل کتاب به خوبی می‌دانند که این تغییر قبله، به حق و راستی، از جانب خدا است نه به دلخواه کسی و خدا غافل از کردار آن‌ها

که مطیع و نیکوکار یا منافق و زشت رفتارند نیست و تو ای پیامبر، محقّقاً بدان که اگر هر قسم معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری پیرو قبله برخی دیگر نشوند و اگر تو تابع دلخواه و هوس‌های جاهلانه آن‌ها شوی، پس از آن‌که از جانب خدا علم یافتی، البته در این صورت از گروه ستمکاران خواهی بود. گروهی که ما بر آن‌ها کتاب فرستادیم یهود و نصاری، محمد و حقانیت او را به خوبی می‌شناسند؛ بدانگونه که فرزندان خود را می‌شناسد، لیکن گروهی از آنان از راه عناد حق را کتمان می‌کنند، در صورتی که علم به آن دارند، حق همان است که از طرف خدا به سوی تو آمد و دیگران بر باطلند. پس شبهه به‌دل راه مده. هر کسی را راهی است به سوی حق یا قبله‌ای است در دین خود که بدان راه یابد و به آن قبله روی آورد، پس هرجا باشید، بشتابید به خیرات و عبادات، خداوند همه شما را به عرصه محشر خواهد آورد و خداوند محقّقاً بر هر چیز تواناست. ای پیامبر، هرجا و به سوی هر دیار بیرون شدی، رو به کعبه آور، چون این دستور بر وجه صواب و به امر خدا است و خدا از کار شما غافل نیست و ای رسول، از هرجا و به هر دیار بیرون شدی، روی به جانب کعبه کن و شما مسلمانان هم هر کجا بودید، روی بدان جانب کنید تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند جز گروه ستمکار و معاند با اسلام، که از جدل و گفتگوی آنان هم نیندیشید و از نافرمانی من بترسید و به فرمان من باشید تا نعمت و رحمتم را برای شما به حد کمال رسانم، باشد که طریق حق و صواب را یابید.»

آورده تمامی روایت‌ها در تفسیر آیه 142، قریب‌الأفق است و به گفته علّامه طباطبایی در «المیزان فی تفسیر القرآن»، قبل از نزول آیه 142، پیامبر صلی الله علیه و آله رخ به جانب آسمان می‌کرد و در انتظار نزول وحی بود؛ زیرا دوست می‌داشت خداوند او را به قبله مخصوص اسلام افتخار دهد؛ نه این‌که به قبله‌گاه بیت‌المقدس رضا نداشت. (1) یهودیان، مسلمانان را به خاطر متابعت ایشان از قبله یهود سرزنش و بر آنان تفاخر می‌کردند. این امر موجب حزن و تأثّر محمد صلی الله علیه و آله شد؛ تا آنجا که در سیاهی شب، از خانه بیرون می‌آمد و سر به جانب آسمان، منتظر رفع سرزنش و تفاخر یهود بود.
از آیه فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ المَسْجِدِ الحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ در می‌یابیم که نخست، فرمان تغییر قبله به محمّد صلی الله علیه و آله خطاب گردید و سپس به مسلمانان تعمیم داده شد. این تعبیر، مؤیّد آن است که تغییر قبله در حالی تحقّق یافت که پیامبر به

1- طبرسی، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، جزء 2، ص 16، چاپ دارالفکر، چاپ 1957 م.

ص: 203
نماز ایستاده بود. پس چون او جهت را تغییر داد، مسلمانان به اقتدای او، رو به قبله جدید نمودند.

ب: تغییر قبله

بر اساس گفته ابن‌عبّاس و براء بن عازب و آورده ابن‌حبان، تغییر قبله در ماه هفدهم هجرت عملی گردید. انس بن مالک گفته است: «ده یا نوزده ماه پس از هجرت»، قتاده و ابن‌زید هم آن را در شانزدهمین ماه هجرت دانسته‌اند. ولی ابن‌ماجه و سدّی گفته‌اند:
«هیجده ماه» و در روایتی دیگر از معاذبن جبل به «سیزده ماه پس از هجرت» تصریح شده است.
این گفته‌ها در کتاب‌های: صحیح امام بخاری و صحیح امام مسلم و سنن نسائی ثبت شده و همگی مؤیّد آن است که تغییر جهت قبله در اواخر سال اول، یا اوایل سال دوم هجری رخ داده است.
علی بن ابراهیم در سندی از جعفربن محمد گفته است:
«تحوّلت القبلة إلی الکعبة بعدها ما صلّی النبیّ ثلث عشر سنة إلی بیت المقدس و بعد مهاجرة إلی المدینة صلّی إلی بیت المقدس سبعة أشهر».
(1) و گفته‌اند که شاید کلمه «عشر» در «سبعة اشهر» افتاده باشد!
بعضی از آورده‌های راویانِ امامیّه، «2 سال پس از هجرت» و «پس از بازگشت از نبرد بدر» را تصریح کرده‌اند. (2) ولی نظریّه مشهور از شیخ صدوق (3) است که تاریخ تغییر قبله را نوزده ماه پس از

1- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، پس از این‌که سیزده سال به طرف بیت المقدس نماز گزارد، قبله به سوی کعبه تغییر یافت و نیز پس از این‌که آن حضرت به مدینه مهاجرت کردند، به مدت هفت ماه به طرف بیت المقدس نماز به جای آوردند.» نک: مجمع البیان، ذیل آیه «سَیَقُولُ السُّفَهاءُ» و بحارالأنوار، ج 19، ص 159 ذیل تحویل القبله.
2- شیخ طوسی، تهذیب.
3- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 88

هجرت دانسته است.
واقدی معتقد است: «صرفت القبلة یوم الإثنین النصف من رجب علی رأس سبعة عشر شهراً» و یعقوبی در تاریخ خود، پس از جمع‌بندی مستندات تاریخی، متمایل به رأی واقدی و ابن‌سعد می‌نویسد:
«وافترض اللّه عزّ و جلّ شهر رمضان و صرفت القبلة نحو المسجد الحرام فی شعبان بعد مقدمه بالمدینة بسنة و خمس أشهر و قیل بسنة و نصف».
(1) شرف‌الدین دمیاطی می‌نویسد:
تغییر جهت قبله در نیمه رجب بعد از پانزده ماه و نیم از هجرت بوده است.
نووی در «سیرالروضه» به نقل از محمّدبن حبیب هاشمی می‌نگارد:
«آن روز سه‌شنبه نیمه شعبان سال دوم هجرت بود.»
مقریزی در «امتاع‌الأسماع» گفته است:
«و فی شعبان علی رأس سنة عشر شهراً علی رأس سبعة عشراً حوّلت القبلة من بیت‌المقدس إلی الکعبة فکان أوّل شیء نسخ من الشریعة القبلة». (2) و بیهقی از ابونعیم به نقل از سعید بن مسیب آورده است:
«پیامبر پس از آمدن به مدینه، هفده ماه به سوی بیت‌المقدس نماز گزارد و سپس دو ماه پیش از جنگ بدر، قبله از بیت‌المقدس به کعبه برگشت.» (3)

1- «خدای- عزّ و جلّ- ماه مبارک رمضان را بر بندگان خود واجب گردانید و پس از یک سال و پنج ماه و به روایتی پس از یک‌سال و نیم از نزول اجلال پیامبر به مدینه، در ماه شعبان، قبله به سوی مسجد الحرام تغییر یافت.» نک: ص 401، ج 1، ترجمه فارسی.
2- «در ماه شعبان، آغاز دهمین ماه هجرت .... یا آغاز هفدهمین ماه، قبله از بیت‌المقدس به سوی کعبه تغییر یافت و بدین ترتیب نخستین چیزی که از شریعت اسلام منسوخ شده، قبله بوده است.»
3- دلائل‌النّبوه، ج 1، قبله گردیدن کعبه، ترجمه فارسی، ص 201

ص: 205

توجّه کاوشگران به شناخت دقیق اوّلین مکانی که تغییر قبله در آن رعایت گردید، با مشکلات پژوهشی فراوانی روبرو است. روش پژوهشی مؤلّف حقیر بر این روال قرار گرفت که اهمّ نظریات را طبقه‌بندی و حقیقت ممکن را از جمع‌بندی نهایی آن‌ها استخراج کند:
1. مهم‌ترین اسناد، حدیثی است که یحیی به نقل از عثمان بن محمّد بن الأخنس، آن را اینگونه در دفاتر حدیث ثبت کرده است:
«زار رسول اللّه صلی الله علیه و آله امرأة و هی أمَّ بشر بن البراء بن معرور من بنی سلمة فی بنی‌سلمة فصنعت له طعاماً. قالت أمّ‌بشر: فهم یأکلون من ذلک الطعام إلی أن سألوا رسول اللّه صلی الله علیه و آله عن الأرواح، فذکر حدیثها فی أرواح المؤمنین و الکافرین. ثمّ قال: فجاءت الظهر فصلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله بأصحابه رکعتین أمر أن یوجه إلی الکعبة فاستدار رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلی الکعبة و استقبل المیزاب». (1) سند یاد شده را واقدی و ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» و یعقوبی آورده‌اند. (2) نیز از طریق محمّد بن حبیب هاشمی در المنتقی نقل شده است و زمخشری و مجلسی در بحارالأنوار به آن تصریح کرده‌اند.
اصل واقعه را علیّ بن ابراهیم، به نقل از امام جعفربن محمد علیهما السلام مورد استناد قرار داده است. طبرسی نیز در مجمع‌البیان، ذیل آیه «سَیَقُولُ السُّفَهاءُ» و مجلسی در

1- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از زنی به نام امّ بشر بن براء بن معرور، از بنی‌سلمه، دیدن کردند. آن زن برای آن حضرت غذایی آماده کرد و گفت: «همچنانکه پیامبر و یارانش مشغول غذا خوردن بودند، از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ارواح پرسیدند. پس حدیث یاد شده را درباره ارواح مؤمنان و کافران بیان کرد .... سپس آن زن افزود: ظهر که فرا رسید پیامبر گرامی دو رکعت نماز با یارانش به جای آوردند، آنگاه به ایشان دستور داده شد رو به کعبه بایستد. پس، حضرت رسول به جانب کعبه چرخیدند و به سوی ناودان ایستادند.»
2- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 401، با ترجمه فارسی.

بحارالأنوار، باب تحویل‌القبله به این واقعه اشاره کرده است. نتیجه این مجموعه آرا، که به گفته امّ‌بشر منتهی می‌شود، پژوهندگان را به نظریه واقدی متمایل ساخته که مکان نخستین نماز پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تغییر قبله، مسجد طایفه بنوسلمه بوده است.
به نقل از جعفربن محمد نقل شده است:
«چون وقت نماز ظهر فرا رسید، محمّد صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌سالم بود. دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل او را متوجّه کعبه نمود.»
در این حدیث، طایفه «بنوسلمه» به صورت «بنوسالم» ضبط شده است؛ در حالی که: «بنوسالم» در شمال قریه قبا یا جنوب مدینه که محلّ مسجد جمعه است، سکونت داشتند و این منطقه با قول امّ‌بشر که خود از «بنوسلمه» بود، فاصله و جدایی زیادی دارد.
از این رو، برای مؤلف حقیر شکی نیست که این اختلاف، به اشتباه استنساخ نُسخ مربوط است.
2. اسناد تاریخی بسیاری گویای آن است که به دو قبله نمازگزاردن مسلمانان در مسجدهای متعدّدی بوده است. به گفته «مجد» و آورده صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن‌عمر، مسلمانان در مسجد قبا مشغول نماز بودند که یکی از اصحاب، خبر تغییر قبله را اعلام نمود و اهل قبا، نماز دیگر را رو به کعبه گزاردند.
مطری و رزین و ابن‌نجّار چنین اتّفاقی را در مسجد بنی‌حرام- واقع در قاع- یادآور شده‌اند. مسجد بنی‌حرام در جوار قبیله بنوسواد از بنوسلمه است. ابو اسحاق حربی آن را از جمله مساجد معتبر مدینه دانسته است. (1)
یحیی از رافع بن ضریج نقل کرده است:
«تحویل قبله در مسجدالنّبی هنگام نماز ظهر رخ داد.»
ابن ابی حاتم به نقل از نویلة بنت اسلم، این ماجرا را در مسجد بنی‌حارثه دانسته و یا به مستنداتی دیگر در مسجد بنی عبدالأشهل ...
اولًا: نظریه مطری مبنی بر این‌که اوّلین نماز پیامبر پس از تغییر قبله در مسجد

1- المناسک و اماکن الحج و معالم الجزیره، ص 402

بنی‌حرام بوده، مورد تأیید سمهودی نیست. زیرا وی صریحاً نظر می‌دهد که: مسجد قبلتین در «بنوسواد» از «بنوسلمه» واقع شده؛ نه در «بنوحرام».
ثانیاً: تمامی مساجدی که در دو سال نخست هجرت از منطقه قبا تا وادی عقیق و حرّه شرقی و غربی و وادی قناة از منازل «بنوحارثه» و «بنومعاویه» و «بنوعبدالأشهل» در شمال شرقی و شرق مدینه و «بنوسالم» و «بنوسلمه» احداث و بنا شده بودند، قبله‌ای رو به سوی بیت‌المقدس داشته است و مسلّماً تا خبر تغییر قبله در مدینه انتشار یافت، یا در حال نماز، قبله خود را گردانده‌اند؛ یا نماز ظهر را به سوی بیت‌المقدس خوانده و پس از شنیدن خبر تغییر قبله، عصر را به سوی کعبه خوانده‌اند. به این لحاظ می‌توان تمام مساجد مذکور را ذوقبلتین خواند؛ ولی آنچه مورد نظر پژوهندگان بوده، این است که مکان اولین نماز دو قبله‌ای محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله را بیابند. پژوهندگان اسلامی خصوصاً واقدی و ابن‌زباله، مسجد بنی‌سلمه را که تاکنون به مسجد قبلتین شهرت یافته، در این خصوص، مقدّم بر دیگر مساجد مدینه دانسته‌اند.

ت: بنای مسجد قبلتین

مسجد قبلتین در حرّه الوبره (شمال غربی مدینه، یا در غرب مساجد دامنه کوه سلع) قرار دارد که فاصله آن تا مسجدالنّبی سه و نیم کیلومتر است. از وضعیّت دیرینه بنای مسجد تا قرن هفتم هجری، مدارک صحیح و مشخصّی در دست ندارم؛ ولی مسلّم است که این مسجد دارای بنایی بوده است. ابن‌نجّار این مسجد را مورد توجّه زائران مسلمان دانسته و از بنای مخروبه آن توصیفاتی آورده است. (1) در سال 893 ه. ق. شاهین الجمالی (شیخ الخدام مسجد النّبی) آن را تجدید بنا کرد و سلطان سلیمان عثمانی در سال 950 ه. ق. به ترمیم و بازسازی آن اهتمام ورزید.
در 24 محرّم سال 1318 ه. ق. رفعت پاشا (امیرالحاج مصری) به زیارت و مشاهده مسجد مزبور موفّق شد و آن را در مرآت‌الحرمین، مسجدی مخروبه توصیف کرد که تنها

1- اخبار مدینة الرّسول، ص 115

قسمتی از دیوار حیاطش به جای مانده بود. وی عکسی از این مسجد برداشت که به وضوح معلوم می‌سازد که بقایای آخرین ترمیم بنا در سال 950 ه. ق. است.
(نک: پیکره 1- 4)
بر اساس اظهار نظر کارشناسان مدینه، بنای مخروبه تا سال 1370 ه. ق. باقی مانده بود و به استثنای ترمیم غیر اصولی قسمتی از سقف و دیوارها، اقدامی در بنای آن صورت نپذیرفت؛ تا این‌که «ملک عبدالعزیز آل سعود» دستور داد آن را با طرحی نو احیا نمایند.
مؤلّف حقیر در خلال سال‌های 1398- 1392 ه. ق. ضمن زیارت، امکان مطالعه و بررسی بنای مسجد را پیدا کرد:
بنای مسجد از دو قسمت قبلی (جنوبی مسقّف) و حیاط تشکیل شده است. طول آن 9 متر، عرض آن 412 و ارتفاع دیوار 412 متر است.
در زاویه شمال شرقی حیاط مسجد، مناره‌ای زیبا بنا کرده‌اند. حیاط مسجد دارای دو درِ شمالی و غربی است و درِ غربی، منتهی‌الیه جاده‌ای است که زائران از آن سمت وارد می‌شوند.
در شبستان مسقّف مسجد، محرابی به سوی کعبه احداث شده است و در سمت راستِ در ورودی دیوارِ شمالی شبستان، نشانی به عنوان محلّ محراب بیت‌المقدس گذارده شده که در اثر ساییده شدن توسّط دست بازدید کنندگان، تیره‌رنگ شده است.
بر مدخل در ورودی- غربی، روی تابلویی که از طرف وزارت حج و اوقاف عربستان آویزان شده است، چنین نگاشته‌اند: «مسجد القبلتین أسس عام 650 ه.»
این تاریخ به قبل از بازسازی شاهین جمالی در 893 ه. ق. مربوط می‌باشد. در این صورت معلوم می‌گردد که شاهین جمالی بنای مسجد قبلتین را ترمیم کرده است؛ ولی خط خوردگی روی عدد 650، نشان می‌دهد که بعد از نصب تابلوی مذکور، عده‌ای نسبت به تاریخ یادشده تردید داشته‌اند. شاید 950 را اشتباهاً 650 آورده‌اند.
مسجد قبلتین در شمال حره الوبره نزدیک دانشگاه اسلامی مدینه و در جهت شارع

«الجامعة الإسلامیه» شرق «وادی العقیق»، کنار «باغستان سیّد حمزه غوث» قرار دارد. و آن در شمال مسجد است. متأسفانه در سال‌های اقامت و سفرهای پژوهشی، این بوستان به صورت زمینی بزرگ که تنها در بعضی از جوانب آن درختانِ سبزشده‌ای به چشم می‌خورد، در آمده بود و دیگر شباهتی به یک بوستان یا به اصطلاح اهل آنجا: بستان نداشت. (پیکره‌های 2- 4؛ 3- 4)

ص: 210

فصل پنجم: مسجد سُقیا

الف: روستای سُقیا

سُقیا در لغت به معنای نوشیدن است و السّقیا قریه‌ای است که به گفته یاقوت حموی (1) از ساخته‌های اشراف قدیمی مدینه بوده و در 9 میلی مدینه و به گفته خوارزمی در 29 میلی مدینه واقع شده است.
فیروزآبادی به اظهار نظر ابوبکر بن موسی استناد کرده است که:
«السقیا بئر بالمدینة، منها کان یستقی لرسول اللّه، محمول علی هذا، لأنّ الفُرع من عمل المدینة». (2) سپس موضع چاه را مورد شناسایی و اظهار نظر قرار داده، معلوم می‌سازد که:
«و أمّا البئر الّتی علی باب المدینة بینها و بین ثنیّةالوداع علی یسار السالک إلی ذی‌الحُلیفه و یظنّها أهل المدینة إنّما هی السقیا المذکور فی الحدیث فالظاهر أنّه وهمٌ». (3)

1- معجم‌البلدان، ج 3، ص 228
2- «السقیا» چاهی است در مدینه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از آن می‌نوشید. البته این‌گونه شایع شده است. زیراآن، محلّی از منطقه مدینه است.
3- «و اما چاهی که نزدیک دروازه مدینه است و بین مدینه و ثنیّة الوداع، در سمت چپ گذر ذی‌الحلیفه واقع شده و این‌که اهل مدینه تصور می‌کنند که همان سقیای یاد شده در حدیث است، به نظر می‌رسد که توهّمی بیش نباشد.» المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 179

یاقوت حموی به نقل از عبدالعزیز بن اخضر، از یحیی بن ثابت و او از احمدبن حنبل به نقل از هشام بن عروه و در نهایت از عایشه روایت می‌کند که:
«محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از چاه خانه‌های قریه السقیا که به چاه سقیا شهرت داشته، آب سرد می‌نوشید.» و در نگارش دیگر: «آب سرد طلب می‌کرد.»
و اصفهانی در دهه نخست قرن سوم هجری از «سقیا الجزل» و «سقیا یزید» و «سقیا غفار» از امّ‌البرک یاد کرده؛ ولی در بلادالعرب ذکری از این موارد نکرده است.
در منطقه السقیا به گفته مؤلّفِ «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» که در خلال قرن دوم و سوم هجری به‌سر می‌برده است: نخسلتان‌هایی بوده که پس از پیامبر اسلام، آن‌ها را قطع کردند و سپس در سال 48 ه. ق. مجدداً باغستان مذکور را احیا نمودند. در سال 52 ه. ق. بار دیگر این باغستان در معرض نابودی قرار گرفت. و به همین‌سان در سال 74 ه. ق. ...
در قرن نخست اسلامی، در کناره این منطقه، مزارع و نخلستان‌های حسن بن زید قرار داشت و دارای سی چاه بوده و گفته‌اند که: دهانه چاه‌ها را با چوب‌بست‌هایی می‌پوشانیدند.
در زمان خلافت متوکّل، پنجاه چاه دیگر در آن روستا حفر گردید که به گفته وی، آبِ همگیِ آن‌ها سرد است. با این همه، نمی‌توان باور داشت که توصیفات مؤلّف المناسک با منطقه سقیای واقع در حره غربی مدینه مطابقت داشته باشد. به عقیده مؤلّف حقیر، سقیای مورد نظرِ کتابِ المناسک، همان منزلگاه بین «العرج» و «الأبواء» که به امّ‌البرک مشهور بوده است، می‌باشد و ارتباطی با موضوع مورد بحث ندارد.
به هر حال آنچه مسلّم است، سقیا به عنوان محلّی که در متن حدیث و تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، مورد توجّه مورّخان و مؤلفان اسلامی است.
حدیثی که اساس این توجّه و نگرش شد، نیایشی است که محمّد صلی الله علیه و آله در باره مردم مدینه نمود و نخستین بار پس از هجرت، علاقه باطنی خود را به اهل آن

آشکار ساخت.
مجموعه‌های مدوّن حدیث، تواریخ و کتاب‌های سیره، انشای دعای مذکور را به روایات متواتر از طریق صحابه و تابعین، غالباً از لحاظ لفظ و معنی، هم‌افق نگاشته‌اند.
اهمّ این اسناد، سندی است که ترمذی آن را «حسنٌ صحیحٌ» خوانده و به سند معتبر از علی بن ابی‌طالب آورده است:
«عن علیّ علیه السلام: خرجنا مع رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- حتّی إذا کنّا بِحرّة السقیا الّتی کانت لسعدبن أبی وقّاص. فقال رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ائتونی بوضوء. فتوضّأ ثمّ قام فاستقبل القبلة. فقال: اللّهمّ إنّ ابراهیم کان عبدک و خلیلک و دعاک لأهل مکّة بالبرکة و أنا عبدک و رسولک. أدعوک لأهل المدینة أن تبارک لهم فی مُدِّهم و صاعهم مِثْلَی ما بارکت لأهل مکة مع البرکة برکتین». (1) ابن‌شیبه و طبرانی به سلسله اسناد دیگر، روایتی نقل می‌کنند که معناً و لفظاً تفاوتی با متن حدیث یاد شده ندارد. احمدبن حنبل از طریق راویانی دیگر، از ابوقتاده نقل می‌کند که این واقعه در «الحرّة عند بیوت السقیا» بوده است و در دعای محمّد صلی الله علیه و آله پس از «فی صاعهم و مدّهم» می‌افزاید:
«... و ثمارهم. اللّهمّ حبّب إلینا المدینة کما حببت إلینا مکّة و اجعل ما بها من وباء بخم. اللهمّ إنّی حَرَّمْتُ ما بین لابتیها لما حرمت علی لسان

1- «از علی علیه السلام نقل شده است که: همراه با پیغمبر به حره السقیا که از آنِ سعد بن ابی‌وقاس بود خارج شدیم و رفتیم تا رسیدیم. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برایم آب وضو بیاورید. پس وضو ساخت و به طرف قبله ایستاد و گفت: پروردگارا! ابراهیم بنده و خلیل تو بود و در دعای خود از شما برای اهل مکه برکت خواست، من هم بنده و رسول تو هستم و از تو می‌خواهم که به ترازوی اهل مدینه برکت دهی، همانگونه که به اهل مکه برکت دادی و هر برکتی دو برکت همراه داشته باشد.»

إبراهیم الحرم». (1) محمدبن عمر واقدی، توقّف محمد صلی الله علیه و آله را در میان خانه‌های سقیا که در مسیر مدینه بدر قرار گرفته، مربوط به زمانی می‌داند که وی عازم نبرد بدر بوده است و به روایت ابن‌ابی‌ذئب به نقل از المقبری و او از عبداللّه بن ابی‌قتاده به نقل از قتاده، پس از خروج از مدینه در میان خانه‌های السقیاء (/ بیوت السقیا) نمازی به‌جای آورد و آنگاه دعای مشهور را در حق شهروندان مدینه بر زبان جاری نمود. (2) واقدی در این استناد تاریخی، به گفته سعدبن ابی‌وقّاص باور آورده و این توقف را در روز یکشنبه دوازدهم رمضان بر سر راه بدر دانسته است؛ ولی سند تاریخی نمازگزاردن پیامبر را به قتاده نسبت داده است که از قول پدرش گفته بود: پیامبر نزدیک خانه‌های سقیا نماز خواند و برای مردم مدینه دعا فرمود. (3) ابن‌زباله از عمربن عبداللّه دیناری و عمار بن حفص با تأکید نقل می‌کند:
«إنّ النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عرض جیش بدر بالسقیا و صلّی فی مسجدها و دعا هنالک لأهل المدینة أن یبارک لهم».
بر این اساس و با توجّه به دیگر متون و مراجع، به ویژه کتاب 45 (الموطأ) امام مالک، تحت عنوان «الدعاء لأهل المدینه» می‌توان نتیجه گرفت که:
محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در آغاز سفر پرمخاطره بدر، در سقیا (قریه سرسبز و خرّمی که در غرب مدینه، در کناره حرّه غربی از حرة الوبره واقع شده، وضو گرفت و در مسجد اهل آنجا نماز آورد و برای مردم مدینه دست نیایش بلند کرد. (4)

1- «... و میوه‌هایشان. خداوندا! دوستی مدینه را در دل‌های ما بیفکن، همانگونه که ما را دوستدار مکه نمودی و هر آنچه وبا در آن است دور کرده و در خم قرارده. خداوندا! من میان دو منطقه آن را حرم کردم، همانگونه که با زبان ابراهیم، حرم حرام گردید.»
2- «مغازی» واقدی، ج 1، ص 16، ترجمه فارسی.
3- «مغازی»، ج 1، فصل بدرالقتال.
4- فضائل مدینه در عقیده دینی اسلام.

ب: بنای مسجد سُقیا

بنای قدیمی مسجد، پس از ویرانی، نخستین بار در نیمه قرن نهم ه. ق. به همت و سعی نورالدّین سمهودی شناسایی شد و پس از حفّاری و اکتشاف، محراب آن نمایان گشت. سمهودی می‌نگارد:
از ظاهر آثار به دست آمده، چنین معلوم شد که مساحت مسجد سقیا، هفت ذرع در هفت ذرع بوده و با سنگ و گچ بنا شده بود. پس از کشف مکان مسجد و آثار اولیّه، اهل مدینه به دیدن و زیارت آن شتافته، بنای مستحکمی جایگزین خرابه‌های آن نمودند.
سمهودی از المناسک ابو عبداللّه اسدی، در قرن اوّل هجری، به نقل از متقدّمین خود روایت کرده که مسجد سُقیا یکی از زیارتگاه‌های مردم مدینه بوده است. ابن‌شبه نیز در قرن سوم هجری در فصل «المواضع التی صلّی فیها النّبیّ و مساجده» از کتاب أخبار المدینه، مکان یاد شده را با وصفِ «متبرِّک» ذکر کرده و از آن یادها نموده است.
علی‌بن موسی به بنای مسجد سُقیا اشاره می‌کند و می‌گوید:
آن مسجد هم‌اکنون (سال 1303 ه. ق.) به قبّةُالرّؤسْ شهرت دارد. (1) عبدالقدّوس انصاری در «آثار المدینة المنوّره»، وجهِ تسمیه این مکان را به قبّةالرّؤس چنین دانسته است که در زمان عثمانی‌ها، عدّه‌ای از سران اعراب بادیه‌نشین چون به قطاع طریقی (راهزنی) دست زده بودند، اعدام و به دستور حکّام عثمانی در آن مکان دفن گردیدند و از آن پس این مکان به قبّةالرّؤس شهرت یافت.
مؤلّف حقیر تلفّظ بومی اهل محل را «قبّةالرُّوسْ» شنید.
نایب‌الصّدر شیرازی آن گونه که در صفحه 265 از سفرنامه‌اش (تحفةالحرمین) آورده، روز 21 محرّم 1306 ه. ق. از طریق دروازه عبدالحمیه مدینه را وداع گفته و در آنجا به انتظار بازگشت به ایران دو روزی توقّف کرده است. وی از بنایی به نام «قبه رأس» در مجاورت دروازه شهر یاد کرده و دیده است که به صورت زیارتگاهی مورد توجّه

1- وصف المدینة المنوّره، ص 36

زائران است. نایب‌الصّدر بی‌آن‌که خود از موقعیّت تاریخی- دینی «سقیا» اطّلاعی داشته باشد، تنها به شهرت عمومی این بنا اشاره کرده، می‌گوید: «این ضعیف با جناب سیّد شریف ماندیم و ضمناً از قبة رأس الوهّابی جویا شدم.
گفتند: چندین سال قبل شیخ وهّابی به عزم تصرّف نمودن مدینه مُشرّفه، با جمعی [این شهر را] محاصره نمودند. آثار چند گلوله [از این واقعه] در مسجد نبی باقی است. از مصر به حمایت رسیدند. شیخ وهّابی را به قتل در آوردند (/ رساندند) و محض یادداشت بر سر او مناره‌ای ساخته‌اند ....»
عکّاس پژوهنده (1931/ 1863 م.) که در روزهای افتتاح ایستگاه قطار مدینه توسّط عثمانی‌ها در 1908 م. در این شهر به سر می‌برده، تصویری از مراسم گشایش این ایستگاه تهیّه کرده که به‌خوبی موقعیت اراضی سُقیا را- که تا آن ایّام بیابانی بایر بوده- نشان می‌دهد. در سمت چپ خطّ راه آهن، بنای مسجد سقیا، به همان هیکلی که تاکنون (1398 ه. ق.) پا برجاست، جلوه‌گری می‌کند و روشن می‌سازد که قدمت آن بسیار پیش از 1900 م. بوده است.
برگزاری مراسم مذکور با حضور نظامیان، امیران و علمای مدینه، در محلّی دور از مسجد سقیا و عدم محوّطه سازیِ اطراف بنا، به خوبی از متروک بودن مسجد، حکایتی تأسّف‌آور دارد. (1) بتنونی از این مراسم یاد کرده، می‌گوید:
«هو الّذی اضتحته الدولة العلیّة رسمیاً باول قطار للمدعوین إلی هذا الاحتفال وصلی إلی المدینة المنورة فی ثالث شعبان سنة 1326 الموافق 28 اغسطس سنة 1908» و: «یوم الإحتفال بافتتاح السکة الحدیة الحجازیة بالمدینة المنورة فی 25 شعبان بسنة 1326». (2) در سال‌های اخیر، زمین‌های سقیا از حالت مزرعه‌ای یا بایر خارج شده و برای محقّقان بسیار مشکل است که حدود تقریبی زمین‌های سعدبن ابی وقّاص را تعیین کنند.

1- نک:. Robin Bidwell:] Travellers in Arabia [. 1976، 136/ 137. Hamlyn.
2- الرّحلة الحجازیّة، صص 5 و 2 و 233.

در جستجوی محلّ مسجد، با مشکلات فراوانی روبه رو شدم و رنج را به جان پذیرا گشتم؛ و ناامید از توفیق مشاهده، ترک تفحّص نمودم؛ ولی در سال 1395 ه. ق. با استفاده از افاضات سیّد مصطفی عطّار که در مدینه سرشناس بود و در سال‌های 1368/ 1361 ه. ق. شهردار این شهر بود، یافتن سقیا میسّر شد.
بنای ساده و مخروبه مسجد نشان می‌دهد که از آثار عثمانی‌ها در مدینه است و هم‌اکنون تنها اسکلت بی در و پنجره‌ای از آن به‌جا مانده است که نه عبادتی در آن جریان دارد و نه دیدارکنندگانی را به خود می‌بیند.
ویژگی ساختمان مسجد سقیا این است که آن، گنبد سفیدرنگ مرتفعی است که در دو سمت شرقی- غربی آن، دو قبّه کوچک قرار گرفته است.
جهت رفتن به مسجد باید از شارع المناخه عبور نمود و به شارع العنبریّه و میدان العنبریه رسید. در این میدان که در سال‌های 1383/ 1384 ق. ساخته شده، با ایستگاه قطار قدیم مدینه- دمشق که در سال 1325 ه. ق. توسّط عثمانی‌ها احداث شده و هم اکنون قسمتی از دیوار بلند آن به جای مانده است، روبه‌رو می‌شویم. این ایستگاه، مقابل مسجدی است که به سبک مسجد ایاصوفیا توسط عثمانی‌ها بنا شده است.
محل ایستگاه قطار قدیم مدینه هم‌اکنون به صورت ترمینال حمل و نقل زائران درآمده است که از چهار طرف به دیوارهایی محصور است. مسجد سقیا در 400 متری غرب میدان عنبریّه، داخل محوّطه ترمینال و مجاور دیوار جنوبیِ مشرف به جاده مدینه- مکّه- جده واقع شده است. پیکره‌های 1- 5؛ 2- 5؛ 3- 5

ص: 217

ص: 218

فصل ششم: مسجد فضیخ

الف: واژه فضیخ

«فضیخ» در لغت به معنای شراب انگور، عصیرالعنب و خمرالتّمر است و مسجد فضیخ میان نخلستان‌ها و خرماستان «العوالی» در جنوب شرقی مدینه قرار دارد و منازل «بنو خطمه» در مشرق آن واقع است. از دیرینه تاریخی و علل نامگذاری آن، معانی مختلفی در کتاب‌های حدیث و اعلام آمده است. اهمّ آن‌ها را می‌توان به سه نظرگاه مختلف، طبقه‌بندی کرد و مورد توجّه و بررسی قرار داد:
1. گفته جابربن عبداللّه انصاری است که مورد استناد ابن‌شبه و ابن‌زباله قرار گرفته که گفت:
«حاصر النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- بنی نضیر، فضرب قبته قریباً من مسجد الفضیخ و کان یُصَلّی فی موضع مسجد الفضیخ ستّ لیال.
فلمّا حرمت الخمر خرج الخبر إلی أبی أیّوب فی نفر من الأنصار و هم یشربون فیه فضیخاً، فحلّوا وکاء السقاء فهراقوه فیه فبذلک سمّی مسجد الفضیخ». (1)

1- «پیامبر صلی الله علیه و آله بنی‌نضیر را محاصره و چادر خود را نزدیک مسجد الفضیخ به پا کرد و 6 شبانه روز در محل مسجد الفضیخ نماز گزارد. هنگامی که نوشیدن خمر تحریم گردید، خبر به ابو ایوب، که در جمع انصار بود و در حالی که شراب انگور می‌نوشیدند، رسید. پس دهانه مشک‌ها را باز کرده و ریختند آنچه در آن بود و بدین علت مسجد به نام الفضیخ نامیده شد.»

2. بیان: ابن‌عمر که مورد استناد احمد در مسند قرار گرفته، ضمن روایتی گفته است:
«إنّ النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یعنی أتی بفضیخ فی الفضیخ فشربه، فبذلک سمّی مسجد الفضیخ». (1) و به عبارت ابو یَمْلی: «أتی بجر فضیخ نیشٌ و هو فی مسجد الفضیخ فشربه. فلذلک سمی مسجد الفضیخ». (2) 3. سخن ابو عبداللَّه است که کلینی در فصلِ «الحج» فروع الکافی به نقل از محمدبن یحیی و او از احمدبن محمدِ به روایت از ابن‌فضّال و او از مفضل‌بن صالح به نقل از لیث مرادی آورده است که گفت:
«سألت أبا عبداللَّه عن المسجد الفضیخ لِمَ سمّی مسجد الفضیخ؟ فقال: لنخل یسمّی الفضیخ فلذلک سمّی مسجد الفضیخ». (3) البته در رابطه با دو نظرگاه نخست و با توجّه به بیان مفسّران در شأن نزول آیات مدنی تحریم‌خمر (4) هیچ‌یک ازمفسّران صریحاً و بااطمینان به‌موضوع میگساری بعضی از یاران محمّد صلی الله علیه و آله در جنگ بنی‌نضیر (در سال 4 ق.) اشاره نکرده یا نظریه نداده‌اند. با این همه، غالب مورّخان و محقّقان با گفته و آورده یعقوبی در وقعه بنی‌النّضیر هم‌قلم‌اند که:
«و فی هذه الغزاة شرب المسلمون الفضیخ فسکروا فنزلت تحریم الخمر». (5)

1- «منظور پیامبر این است که آب انگور را در محل فضیخ برایش آوردند و آن را نوشید، پس مسجد فضیخ‌نامیده شد.»
2- «در حالی که او در مسجد فضیخ بود، یک کوزه آب انگور برایش آوردند و آن را نوشید، پس مسجد فضیخ نامیده شد.»
3- «از ابا عبداللّٰه پرسیدم: چرا به آن مسجد فضیخ گفتند؟ پاسخ داد: نخل آنجا فضیخ نامیده می‌شود و بدین علت مسجد به نام فضیخ موسوم گردید.»
4- بقره: 216؛ نساء: 46؛ مائده: 92
5- «و در این غزوه، مسلمانان فضیخ نوشیدند و مست شدند و پس دستور تحریم خمر نازل گردید.»

ولی بر خلاف بعضی از مستندات تاریخی، ماجرای این میگساری مربوط به صحابه‌ای از زمره ابو ایّوب انصاری نبوده است. به قول شیخ‌الطّائفه ذیل تفسیر آیه و ابوالفتوح رازی و مجلسی به استناد «المنتقی»، ماجرا مربوط به میهمانی «عتبان‌بن مالک» با شرکت گروهی از مسلمانان؛ از آن جمله سعد وقّاص یا میهمانی «عبدالرّحمان‌بن عوف» بوده است. (1) طبق تحلیل نهایی ابوالفتوح رازی «قول بعضی از مفسّران و اصحاب ما آن است که شُرب خمر، همیشه حرام بوده [است] و این اخبار را قبول نکنند.»
و اگر نظریه زین مراغی را در «تحقیق‌النصره بتلخیص دارالهجره» مدّنظر آوریم، تحریم شراب، خمر و سکر اگر چه مربوط به سال 4 ق. است؛ ولی سبب یقین ما به این‌که آیه تحریم در میانه روزهای محاصره «بنی‌نضیر» نازل شده، نمی‌شود.
بر این اساس، می‌توان از منابع مختلف حدیث و تاریخ، چنین نتیجه گرفت که مکان مسجد الفضیخ در طول روزهای غزوه بنی‌نضیر، اقامتگاه محمّد صلی الله علیه و آله بوده و این‌که در آنجا به نماز ایستاده، قول مورد اتّفاق همه محقّقان است و وجه تسمیه فضیخ نیز به هر اعتبار، مربوط به همین ایّام می‌باشد.
کلینی در فروع کافی، (2) مدارک متعدّدی مبنی بر متبرّک بودن مکان «فضیخ» در عقیده دینی- و این‌که یادآور حضور محمّد صلی الله علیه و آله است- خاطر نشان ساخته است. از ابوعبداللّه، به نقل از ابوعلی اشعری، از محمّدبن یحیی به روایت از سهل‌بن زیاد، از علیّ‌بن ابراهیم مؤکّداً به زیارت و عبادت در آن مکان قلم زده‌اند.

ب: فضیخ، ردّالشمس؟

در بعضی از آثار دینی، مسجد فضیخ با نام‌های دیگری چون مسجدالشّمس، مسجدالشّمسی و مسجد ردالشّمس شناسانده شده است.

1- طبرسی، مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن، جزء 6، ص 187 به نقل از ابن‌عبّاس، چاپ دارالفکر 1957 م.
2- الحج، باب «اتیان المشاهدة و قبور الشّهداء».

سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به‌گفته ابن‌شبه استناد کرده که او از عبدالعزیزبن عمران نقل کرده است:
«مسجد فضیخ به مسجد ردّ شمس مشهور است». آنگاه دو نظریّه مختلف را علت نام‌گذاری مذکور می‌داند:
1. نظریّه مجد: چون مسجد فضیخ بر تپّه‌ای بلند واقع شده است، طلوع خورشید به زیبایی خاصی در آن جلوه‌گری می‌کند.
2. واقعه‌ای است که اسماء بنت عمیس آن را یاد کرده و عیاض در «الشفاء» و طحاوی در «مشکل‌الحدیث» گفته وی را مورد تأیید قرار داده‌اند:
«کان رأس النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی حجر علی [علیه السلام] و هو یوحی اللّه فغربت الشمس و لم یکن علیّ صلّی العصر فقال النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أ صلّیت یا علیّ؟ قال: لا. فقال: اللّهمّ إنّه کان فی طاعتک و طاعة رسولک فارْدُدْ علیه الشمس. قالت أسماء فرأیتُها غربت ثمّ رأیتها طلعت بعد ما غربت.» (1) طحاوی (2) می‌گوید: احمدبن صالح گفت: «برای دانشمندان دین پسندیده نیست که حدیث اسماء را حفظ نداشته باشند. این حدیث از نشانه‌های نبوّت است.»
1/ ب: نقد حدیث اسماء
ابن‌حزم، ابن‌جوزی، ابن‌تیمیّه و ابن‌کثیر، حدیث اسماء را بی‌اعتبار و به اجماع ردّالشمس را باطل می‌دانند.
طحاوی (متوفّای 321 ه. ق.) در «مشکل الآثار» (ج 2، ص 11) گویندگان حدیث

1- «سر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در دامن علی بود، و در این حال پیامبر در حالت وحی بود، در آن هنگام خورشید غروب کرد در حالی که علی نماز عصر را به جا نیاورده بود. پیامبر از علی پرسید: آیا نماز خوانده‌ای؟ پاسخ داد: خیر، پس پیامبر فرمود: پروردگارا! او در حالت اطاعت از تو و اطاعت از پیامبر تو بود، پس آفتاب را بازگردان. اسماء می‌گوید: دیدم که آفتاب غروب نمود و پس از آن دیدم که مجدداً «طلوع نمود ...»
2- مجلسی، بحارالأنوار.

اسماء را محلّ وثوق خوانده و آن را حدیثی متّصل دانسته است.
ماوردی در «اعلام النّبوّه» (ص 79) و بیهقی در «دلائل‌النّبوه» و ابن‌سبع در «شفاءالصّدور» و سیوطی در «جمع‌الجوامع» (ج 5، ص 277) و «خصائص‌الکبری» (ج 2، ص 183) و «کشف‌اللّبس فی حدیث ردّالشمس»، واقعه را از نشانه‌های پیامبری شمرده‌اند.
حافظ قاضی مالک اندلسی (متوفّای 544 ه. ق.) در «الشّفاء» حدیث را نقل می‌کند و به صحّت آن اطمینان دارد و «ابوالمظفّر یوسف قز اوغلی» (مُتوفّای 654 ق) (1) در التّذکره به قضاوت پدر بزرگ خود، ایراد گرفته است. ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری» (ج 2، ص 168) به ابن‌جوزی خرده گرفت که چرا حدیث اسماء بنت عمیس را رد کرده است و خود آن را از طریق اسماء، علیّ‌بن ابی‌طالب، حسین‌بن علی، ابوسعید و ابوهریره روایت کرده و به دفاع از رجال حدیث آن پرداخته است.
حافظ ابوعبداللّه محمّدبن یوسف گنجی شافعی در کفایةالطالب (ص 244-237) حدیث اسماء را برای کسانی که به عالم غیب معتقدند، غیر قابل انکار می‌داند و به نظریّه ابن‌جوزی و ابن‌تیمیّه اعتراض نموده است. حافظ شهاب‌الدّین ابن‌حجر هیثمی (متوفّای 974 ق.) حدیث اسماء را یکی از جلوه‌های کرامت علیّ‌بن ابی‌طالب دانسته است. (2) از سیره‌نویسان می‌توان نورالدّین حلبی شافعی (مُتوفّای 1044 ه. ق.) را نام برد که در السّیرة النّبویّه (ج 1، ص 413) حدیث اسماء را حدیثی متّصل خوانده است. سیّد احمد زینی دحلان در السّیرة النّبویه، حاشیه حلبی، صریحاً گفته است: نظریّه ابن‌جوزی فاقد اعتبار است.
شهاب‌الدّین خفاجی حنفی (مُتوفّای 1069 ه. ق.) از تعدّد طرق روایت، صدق صحّتش را استنباط کرده است و ابوعبداللّه زرقانی مالکی (متوفّای 1122 ق.) می‌گوید:
«اگر اسناد حدیث را به ابن‌جوزی عرضه می‌داشتند، می‌پذیرفت که حدیث اسماء،

1- سبط ابن‌جوزی.
2- صواعق، ص 76

اصلی استوار دارد.» (1) کلینی حدیث اسماء را از جعفربن محمد- ابوعبداللّه، که خود از دو فرزند اسماء شنیده، چنین ثبت کرده است:
«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَسْجِدَ الْفَضِيخِ فَقَالَ يَا عَمَّارُ تَرَى هَذِهِ الْوَهْدَةَ. قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كَانَتِ امْرَأَةُ جَعْفَرٍ الَّتِي خَلَفَ عَلَيْهَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَاعِدَةً فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَ مَعَهَا ابْنَاهَا مِنْ جَعْفَرٍ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا ابْنَاهَا مَا يُبْكِيكِ يَا أُمَّهْ. قَالَتْ: بَكَيْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالا لَهَا تَبْكِينَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَبْكِينَ لِأَبِينَا. قَالَتْ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا وَ لَكِنْ ذَكَرْتُ حَدِيثاً حَدَّثَنِي بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَبْكَانِي. قَالا: وَ مَا هُوَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِي تَرَيْنَ هَذِهِ الْوَهْدَةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَاعِدَيْنِ فِيهَا إِذْ وَضَعَ رَأْسَهُ فِي حَجْرِي ثُمَّ خَفَقَ حَتَّى غَطَّ وَ حَضَرَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَرِهْتُ أَنْ أُحَرِّكَ رَأْسَهُ عَنْ فَخِذِي فَأُكُونَ قَدْ آذَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللّه علیه و آله حَتَّى ذَهَبَ الْوَقْتُ وَ فَاتَتْ فَانْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَ لِمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: كَرِهْتُ أَنْ أُوذِيَكَ، قَالَ: فَقَامَ وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَ مَدَّ يَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا وَ قَالَ: اللَّهُمَّ رُدَّ الشَّمْسَ إِلَى وَقْتِهَا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلِيٌّ فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ إِلَى وَقْتِ الصَّلَاةِ حَتَّى صَلَّيْتُ الْعَصْرَ، ثُمَّ انْقَضَّتْ انْقِضَاضَ الْكَوْكَبِ». (2)

1- شرح‌المواهب، ج 5، ص 118- 113
2- «گروهی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از موسی بن جعفر، از عمر بن سعید، از حسن بن صدیق، از عماربن موسی روایت کرده‌اند که گفت: من و ابو عبداللّه وارد مسجد الفضیخ شدیم و او به من گفت: ای عمّار، این گودال را می‌بینی؟ گفتم: بله، گفت: همسر جعفر، که او را امیر المؤمنین جا گذاشته بود، همراه دو پسرش در این موضع نشسته بود و گریه می‌کرد. دو پسرش به وی گفتند: مادر! چه چیزی باعث گریه تو شده است؟ پاسخ داد: برای امیر المؤمنین گریه می‌کنم. به وی گفتند: برای امیر المؤمنین گریه می‌کنی نه برای پدر ما؟
پاسخ داد: چنین نیست، لیکن حدیثی را به یاد آوردم که امیر المؤمنین در این موضع به من گفته بود و اکنون باعث گریه من شده. پرسیدند: آن حدیث چه بود و او گفت: من و امیر المؤمنین در این مسجد بودیم و او به من گفت: آیا این گودال را می‌بینی؟ پاسخ دادم: بله، گفتند: با پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله در آنجا نشسته بودیم، پس پیامبر سر خود را در دامن من گذاشت. شب شد و به خواب رفت. در آن هنگام، وقت نماز عصر فرا رسید و من کراهت داشتم که سر حضرت را از پایم بردارم. مبادا که آزاری به او رسانده باشم. پس زمان گذشت و وقت نماز سپری شد. پیامبر خدا متوجه گردید و گفت: ای علی، نماز خوانده‌ای؟ پاسخ دادم: خیر. پرسید: چرا؟ در جواب گفتم: ترسیدم که آزاری به تو رسد. پس پیامبر به‌پا خاست و روبه‌روی قبله ایستاد و دست خود را دراز نموده، گفت: پروردگارا! آفتاب را بازگردان تا علی نماز بخواند. پس آفتاب به وقت نماز بازگشت تا این‌که من نماز عصر را به‌جا آوردم و در پی آن همانند رد شدن ستارگان گذشت.»

فروع‌الکافی، ج 4، ص 561، الحج، باب إتیان المشاهد و قبور الشهداء.

شیخ مفید (مُتوفّای 413 ه. ق.) در امالی (ص 55)، حدیث اسماء را از ابوعبداللّه محمّد بن عمران مرزبانی، به نقل از راویی از فاطمه بنت علیّ بن ابی طالب روایت کرده است.
2/ ب: مکان واقعه
منابع یاد شده گزارش روشن و دور از اختلافی از محلّ حادثه ارائه ننموده‌اند.
سمهودی و کلینی مسجد الفضیخ را به عنوان محلّ حادثه آورده‌اند؛ ولی طحاوی و قاضی وقوع آن را در «صهباء خیبر» دانسته‌اند و کتاب «خرائج» (1) مکان واقعه را «حُنین» و ضمن روزهای نبرد حُنین دانسته است.

با توجّه به گفته جعفربن محمّد (2) که فرمود:

1- مجلسی، بحارالأنوار.
2- فروع کافی، کتاب الحج، باب اتیان المشاهد و قبور الشّهداء، ج 4، ص 560

«تمام آثار رسول تغییر کرده است؛ مگر مسجد قبا و مسجد فضیخ و مشربه امّ‌ابراهیم، معلوم می‌گردد که تاریخ بنای مسجد به قرن نخست اسلامی باز می‌گردد.»
احمدبن عبدالحمید عبّاسی در کتاب «عمدة الأخبار فی مدینةالمختار» در سال 1035 ق. بنای مسجد را زیبا و آن را از نظر شکل، ظاهر و معماری، شبیه مسجد قبا توصیف کرده است.
مطری در «التعریف بما آنست الهجرة من معالم دارالهجره» در قرن 7 ق. در وصف مسجد می‌نویسد:
«بنای آن دارای شانزده ستون بوده که گذر زمان آن را فرسوده و مناره‌هایش را فرو ریخته است. سنگ‌های آن را نیز برای مصارف شخصی کنده و برده‌اند».
در دهه نخست قرن 7 ق. آثاری از مسجد به جای مانده بود و ابن‌نجّار در «اخبار مدینةالرّسول» به بنای سنگی آن تصریح مجملی نموده است.
طبق آنچه که از منابع موثّق بر می‌آید، اوّلین بار پس از پیامبر اسلام، عُمربن عبدالعزیز، مسجد فضیخ را همزمان با تجدید بنای مسجد قبا بازسازی کرد.
سمهودی در نیمه قرن 9 ق. مسجد فضیخ را مشاهده کرده و حضوراً آن را مورد بررسی قرار داده است. وی مساحت مسجد را از شام به قبله و از شرق به غرب 121/ 11* 11 دانسته است؛ ولی معلوم نمی‌سازد که بنای آن از آثار کیست؟
میرزا حسین فراهانی، ملک‌الکتاب ناصری در سال‌های 1302 و 1303 ه. ق.
مسجد فضیخ را دیده و آن را (در سفرنامه) چنین وصف کرده است:
«مسجدی است بی‌سقف، با بیست و هفت قدم طول و چهار قدم عرض و آن را در میان نخلستانی دانسته که مِلک یکی از اشراف حسنی و شیعی بوده است.»
بنای فعلی (1396 ه. ق.) نسبتاً مخروبه است و مسلّماً مربوط به دوران تسلّط عثمانی‌ها بر سرزمین حجاز می‌باشد. در ذی‌الحجّه سال 1396 ق. و 14 رجب سال

1397 ق. و روز جمعه سوم شعبان 1398 ق. توفیق زیارت و دیدار مسجد را داشتم. طول آن 19 متر و عرض مسقّف آن 4 متر است و شبستان‌های آن دارای 5 گنبد و یک محراب می‌باشد. متأسّفانه حیاط مسجد خاکی و دیوارهای فرسوده‌اش با سنگ سیاه بنا گردیده است و با گچ، روی آن سفیدکاری کرده‌اند.
مسجد را در میان خرماستانِ «عوالی» دیدم که سه کیلومتر از شهر دور بود و در منطقه‌ای که اهل محل، آن را «بلاد حاجزه» می‌خوانند. این منطقه در مجاورت حرّه شرقی جای گرفته و از طریق خیابان «العوالی» که در سال‌های 1381- 1379 ق. احداث شده و خیابان «المطار» یا منتهی‌الیه تقاطع خیابان «ابوذر» با خیابان «درب‌الجنائز» می‌توان به آنجا راه یافت. پیکره‌های 1- 6 و 2- 6

ص: 227

فصل هفتم: مسجد مصلّی

الف: نخستین نماز عید در اسلام

واقدی، ابن‌سعد، طبری، ابن‌اثیر، ابن‌کثیر، یعقوبی، مسعودی، ابن‌جوزی از زاد المعاد، به اسناد صحیح روایت می‌کنند: اوّلین نماز عیدی که محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به جای آورد، نماز عید قربان بود.
این عبادت در محلّی برگزار شد که بعدها «المصلّی» نام گرفت و گفته‌اند: تاریخ انجام آن، پس از غزوه بدر و بنی‌قینقاع بوده است.
در منابعی چند تقریباً اتّفاق نظر کامل وجود دارد که پیامبر اسلام، نماز عید را در صحرا و فضای باز مناسب- که در آن ایّام منطقه «مناخه» در غرب مسجد النبی بوده- به جای می‌آورده است. (1) به گفته یحیی بن داود بن الفرات، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله برای نماز، به محل مذکور (المصلی) رسید، فرمود:
«هذا مستمطرنا و مصلّانا لأضحانا و فطرنا لا یضیق و لا ینقص منه شیء» (2) و به

1- بخش‌های صلاة العیدین، الصلاة، فی‌العیدین از جوامع حدیث:
صحیح امام بخاری، کتاب 13 و صحیح مسلم، کتاب 8 و سنن ابوداود، کتاب 2 و مسند احمدبن حنبل، جزء 3 و دیگر منابع حدیث زیدی، اسماعیلی و امامیّه.
2- «این‌جا محلّ طلب باران ما برای عید قربان و عید فطر است که نه محیط آن تنگ و نه چیزی از آن‌کاسته می‌شود.»

ثبت انس بن مالک، که ابن‌شبه در اخبارالمدینه به آن استناد کرده، آمده است:
«هذا مجمعنا و مستمطرنا و مدعانا لعیدنا و لفطرنا و أضحانا. فلا یبنی فیه لبنة و لا خیمة». (1) مورّخان از اوّلین مراسم برگزاری فریضه جماعت، توصیفات مختلفی به رشته تحریر درآورده‌اند و از آن جمله است آنچه که مشترک گفتارشان است:
«محمّد صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به مصلّی، عصای عَنْزَه- هدیه نجاشی- را در دست داشت؛ یا پیشاپیش پیامبر حمل می‌کردند.»
پس از انجام فریضه، ایستاده، نه بر فراز منبر، طبق روایات «انس بن مالک» و «ابوسعید خدوری»، خطبه می‌خواند (2) و گوسفندی را قربانی می‌کرد. (3)

ب: نخستین مکان نماز عید

امام شافعی در الأم و امام بخاری در صحیح، (4) به مستنداتی اشاره می‌کنند که در شناخت محل المصلّی کمک شایانی است:
دو راه از مسجد نبی تا مکان برگزاری نماز عید وجود داشته است؛ راه باریک که به «بنی‌زریق» شهرت داشت و طریق فراختر که آن را «درب‌السویق» می‌خواندند.
این دو مسیر در غربی مسجد و بین مناخه و مسجد پیامبر بوده است.
حافظ شیخ‌الإسلام می‌گوید:

1- «این، محل جمع شدن ما و محلّ طلب باران ما و دعوت کننده عید ما برای عید فطر و عید قربان است، نه در آن سنگی بنا گذاشته می‌شود و نه چادری برپا می‌گردد.»
2- «امام بخاری، صحیح، ج 2، ص 116؛ امام مسلم، صحیح، ج 1، ص 325؛ ابوداود، سنن، ج 1، ص 178؛ نسائی، سنن، ج 3، ص 184؛ بیهقی، سنن‌الکبری، ج 3، ص 296، به نقل از عبداللّه بن عمر، ابوسعید، عبداللّه بن سائب، جابربن عبداللّه و براء بن عازب.
3- نیز نک: ابن‌قیم جوزی، زادالمعاد، ج 1، ص 121
4- کتاب 13، الخروج الی المصلّی بغیر منبر

«و إنّما اختصّ کثیر بن الصلت ببناء المنبر بالمصلّی لأنّ داره کانت مجاورة المصلّی». (1) یعنی مصلی در سمت شمالی و مجاور خانه «کثیر بن الصلت تابعی» قرار داشته که با توجّه به حدیث ابن‌عبّاس مسلّم خواهد بود:
«أتی یوم العید إلی العلم الّذی عند دار کثیر بن الصلت علی سبیل التقریب للسامع و الاقدار کثیر بن الصلت محدّثة بعد النّبیّ». (2) امروزه این مکان در سمت جنوبی «باب‌الشّامی» بنایی آشکار دارد و موقعیّت آن بدون هیچ تردیدی، تاریخی شناسانده شده است.
قدمت بنای مسجد مصلّی، به گفته ابن‌شبه، به نقل از «ابوغسان الکنانی» که یکی از یاران امام مالک بن انس بوده، مربوط به قرن سوم هجری قمری است. و مسلم بود که پیامبر می‌خواست آن مکان، زمینی مسطّح و در فضای باز باشد. در آن ایّام «مناخه» (نزدیکترین زمین‌ها به مسجد بزرگ) دارای این ویژگی بود؛ خصوصیّتی که بعدها به صورت یک سنّت دینی مورد توجّه مسلمانان قرار گرفت؛ اگر چه بعدها دستخوش تفسیرها و برداشت‌های فقهی گردید که خروج نبی به صحرا:
«لأنّه أبلغ فی التواضع و أوسع للناس»
«لأنّ المقصود فی الخروج إلی الصحرا تکثیر النّاس و ذلک یحصل فی الجوامع و إنّما کانوا یخرجون إلی الصحراء لعدم تعدّد الجوامع بخلاف هذا الزمان». (3)

1- «همانا کثیر بن صلت، منبر را در مصلّی اختصاص داد؛ چونکه منزل وی در مجاورت مصلّی بود.»
2- «روز عید به طرف پرچمی که نزدیک خانه کثیر بن صلت بود آمد، به منظور نزدیک‌تر کردن به شنونده و مقدرتر آن است که محدث نامبرده پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کثیر بن صلت است.»
3- «به علت آن‌که بیرون رفتن به صحرا در نماز عیدین در تواضع و فروتنی رساتر و برای مردم وسیع‌تر است، چون هدف از رهسپار شدن مردم به صحرا فزونی آن‌هاست و این حاصل می‌شود در مسجدهای جامع. در حالی که در آن زمان، بر خلاف الآن، مسجدهای جامع متعدد نبود.»
نک: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء 7، صص 37- 35، بدرالدّین عینی مُتوفّای 855 ه. ق.»

سنّت دیگری که دستخوش تغییرات زمانه گشت، خطبه نماز بود که پیامبر آن را بعد از نماز و بر منبر نمی‌خواند و بعدها خطبه بر منبر خوانده شد؛ آن هم قبل از نماز:
حافظ ابن‌حجر عسقلانی نخستین تغییر دهنده این دو سنّت را عثمان بن عفّان دانسته است. (1) گفته‌اند:
«أوّل خطب النّاس فی المصلّی علی منبر، عثمان بن عفان» و:
«أوّل من خطب قبل الصلاة عثمان». (2) و گفته‌اند: مروان، امیر وقت مدینه نیز چنین کرد (3) و چون گفتند که، چرا مروان سنت را رعایت ننمود؟ سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضرة المصطفی» به نقل از عبدالرزاق و او از ابن‌جریح، از زهری، چنین جواب محقّقان را نوشت که چون: «أوّل من أحدث الخطبة قبل الصلاة فی العیدین معاویة»! (4) و عیاض بی پرده‌تر سخن گفته است:
«چون مروان عامل معاویه در مدینه بود!»

مورّخان و مفسّران و شارحان حدیث، مسجد مصلّی را مسجد غمامه نیز خوانده‌اند و آن به اعتبار وقوع حادثه‌ای بوده که تفصیل آن را از منابع حدیث و سنّت چنین می‌خوانیم:
1. امام بخاری در صحیح، (5) به نقل از عبداللَّه بن محمد و او از سفیان، به روایت از

1- فتح‌الباری، بشرح صحیح بخاری، ج 2، ص 2261
2- به نقل از ابن‌شبه، ابن‌المنذر، حسن بصری: نیل الأوطار شوکانی، ج 3، ص 362؛ الأوائل سیوطی و تاریخ‌الخلفا، ص 111؛ محاضرة الاوائل سکتواری، ص 145
3- ابن‌حزم، المحلّی، ج 5، ص 86؛ بدایع‌الضیافع، ملک‌العلماء.
4- «اولین کسی که خطبه پیش از نماز را در دو عید مرسوم کرد معاویه بود.»
5- کتاب‌الوتر، ابواب الإستسقاء، حدیث 68، باب الإستسقاء فی المُصلّی.

عبداللّه بن ابی‌بکر و او از عباد بن تمیم از عمویش نقل می‌کند که گفت:
«خرج النّبیّ إلی المصلّی. ستسقی و استقبل القبلة فصلّی رکعیتن و قلّب رداءَهُ.». (1) در حدیث 65 می‌خوانیم:
«خرج النبیّ یستسقی فتوجّه إلی القبلة یدعو و حوّل رداءَه ثمّ صلّی رکعتین جهر فیهما بالقراءَة». (2) در حدیث 69 به نقل از عبداللّه بن زید انصاری می‌خوانیم:
«إنّ النّبیّ خرج إلی المصلّی یصلّی و إنّه لمّا دعا أو أراد أن یدعوا استقبل القبلة و حوّل رداءه». (3) 2. متقی هندی در «کنزالعمّال»، (4) به استناد منابع حدیث، به روایت از کنانه می‌گوید:
«قال أرسلنی أمیر من الأمراء إلی ابن‌عبّاس أسأله عن الإستسقاء فقال ابن‌عبّاس خرج النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- متواضعاً متبذّلًا متخشّعاً متضرّعاً مترسّلًا فصلّی رکعتین کما یصلّی فی العید». (5)

1- «پیامبر به سوی مصلی رهسپار گردید و طلب باران نمود و رو به قبله ایستاده، دو رکعت نماز گزارد، و ردای خود را وارونه کرد.»
2- «پیامبر جهت استسقا خارج شد و روی به قبله ایستاده، دعا نمود و ردای خود را وارونه نمود و دو رکعت نماز به جای آورد و در آن دو رکعت آیات را با صدای بلند قرائت کرد.»
3- «پیامبر جهت نماز خارج شده، رهسپار مصلّی گردید. هنگامی که دعا کرد و یا می‌خواست دعا کند، روی به قبله می‌ایستاد و ردای خود را وارونه می‌کرد.»
4- ج 8، ص 280، صلاة الإستسقاء.
5- «گوید یکی از امیران مرا نزد ابن عباس فرستاد تا از او درباره استسقا بپرسم. ابن عباس گفت: پیامبر در حالت خضوع، فروتنی، تضرع، دامن افشانده و با فراخ خارج می‌گردید و دو رکعت نماز می‌گزارد؛ همانگونه که در عید نماز به جای می‌آورد ...»

و به نقل از عبداللَّه بن زید المازنی روایت شده است:
«إنّه رأی النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم خرج یستسقی فحوّل إلی النّاس ظهره یدعو و استقبل القبلة ثمّ حوّل رداءه ثمّ صلّی رکعتین و قرأ فیهما و جهر». (1) در بعض منابع حدیث، محلّ استسقای دیگری را نزدیک مکانی دانسته است که بعدها به «احجارالزّیت» مشهور گردید:
«عن آبی اللحم قال: رأیت رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عند أحجار الزیت یستسقی مقنعاً بکفّیه یدعو. قال ...». (2) این مکان نزدیک «الزوراء» مقبره «نفس‌الزکیّه» و مشهد «مالک بن سنان» می‌باشد که همگی آن‌ها نزدیک بازار مدینه؛ یعنی مناخه امروزی یا صحرای محلّ نماز عید پیامبر اسلام است. (3) بر این اساس معلوم می‌گردد که مناخه (4) از «ثنیةالوداع» آغاز می‌شده و تا محلّه‌های مصلّی و الجدیدة و الحجازیه و المراکشیه امتداد داشته و این امتداد شامل صحرایی می‌شده است که مقبره نفس زکیّه و بنای یادبود احجاز زیت و مسجد فعلی مصلّی را نیز شامل می‌گشته است. لذا به عقیده مؤلّف حقیر، بین محلّ استسقی و مکان برگزاری نماز عید پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله‌ای نمی‌توان در نظر گرفت.

1- «او پیغمبر را مشاهده نمود؛ روزی که جهت استسقا بیرون رفته بود. پس به مردم پشت کرده، به دعا پرداخت و رو به قبله ایستاد، سپس ردای خود را روی شانه انداخت و دو رکعت نماز به جا آورد و آیه‌های نماز را با صدای بلند تلاوت می‌کرد.»
2- «از ابو لحم روایت است که گفت: پیامبر را کنار احجار الزیت دیدم که استسقا می‌کرد، در حالی که صورت را با دو دست پوشانده بود و دعا می‌خواند، گفت: ...» نک: کنزالعمال، متقی هندی، ج 8، ص 280).
ابوداود، صحیح ترمذی، مستدرک حاکم، صحیح ابن‌حبان به نقل از: عمیر مولی ابی‌اللحم.
3- مباحث در باره «احجاز زیت» و «مشهد مالک بن سنان».
4- جمع مناخات/ مبرک الإبل.

اکنون می‌بایست بررسی کرد، که چه رابطه‌ای بین غمامه با استسقی و مصلّی وجود داشته است؟
غَمامه در لغت به معنای سحابه (1) است. این واژه در متن حدیثی از انس‌بن مالک آمده است؛ بدین معنا که در استسقای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پس از دعای آن حضرت، لکّه ابری در آسمان مدینه پدیدار گردید و سپس باران باریدن گرفت.
امام بخاری در کتاب «صحیح» (2) حدیث انس را چنین آورده است:
«عن أنس بن مالک أنّ رجلًا دخل المسجد یوم جمعة من باب کان نحو دار القضاء و رسول اللّه قائمٌ یخطب. فاستقبل رسول اللّه قائماً ثمّ قال: یا رسول‌اللّه هلکت الأموال و انقطعت السبل فادع اللّه یغیثنا فرفع رسول اللّه یدیهِ ثمّ قال اللّهمّ أغثنا، اللّهمّ أغثنا، اللّهمّ أغثنا. قال أنس و لا واللّه ما نری فی السماء من سحاب والاقرعة؟؟؟ و ما بیننا و بین سلح من بیت و لا دار قال فطلعت من ورائه سحابة مثل النرس فلما توسطت السماء انتشرت ثمّ أمطرت فلا و اللّه ما رأینا الشمس ستاً ثمّ دخل رجلٌ من ذلک الباب فی الجمعة و رسول اللّه یخطب فاستقبله قائماً فقال: یا رسول اللّه هلکت الأموال و انقطعت السُّبل فادع اللّه یمسکها عنّا قال فرفع رسول اللّه یدیه ثمّ قال: اللّهمّ حو إلینا و لا علینا اللّهمّ علی الآکام و الظراب و بطون الأودیة و منابت الشجر قال: فأطعت و خرجنا نمشی فی الشمس قال: شریک سألت أنس بن مالک أ هو الرجل الأول؟ فقال: ما أدری». (3)

1- نک: لکّه ابر.
2- صحیح، استسقاء، دعوات، حج، ادب. و نیز نک: فصول استسقا. و همچنین:
ابن‌ماجه، سنن، اقامه، استسقاء. و: دارمی، صحیح، استسقاء. و: نسائی، سنن، استسقاء.
و: احمدبن حنبل در مسند، ج 4، ص 235، 236
3- «از انس بن مالک نقل است که مردی روز جمعه از درِ روبه‌روی دار القضا وارد مسجد شد، در حالی‌که پیامبر ایستاده بود و خطبه می‌خواند. پس رو به رسول‌اللّه ایستاده، گفت: یا رسول اللّه، اموال از میان رفت و راه‌ها بسته شد، پس از خداوند بخواه ما را نجات دهد. رسول اللّه دستان خود را بلند کرد و گفت: پروردگارِ ما! ما را یاری ده. خداوندا! ما را یاری ده. خداوندا! ما را یاری ده. انس گفت: به خدا سوگند که حتی پاره‌ای ابر در آسمان نمی‌بینم و بین ما و کوه سلع، خانه و منزل دیده نمی‌شود. گفت:

پس آنگاه ابری انبوه از پشت وی ظاهر شد و هنگامی‌که به وسط آسمان رسید پراکنده شد. آنگاه باریدن گرفت. به خدا سوگند تا 6 روز خورشید را ندیدم. سپس مردی از همان در، در روز جمعه، در حالی وارد مسجد شد که رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواند روبه‌روی او ایستاد و گفت: یا رسول اللّه، اموال از میان رفت و راه ما بسته شد. پس، از خدا بخواه که این محنت را از ما دور گرداند. گفت: پس رسول اللّه دست‌ها را بالا برد و گفت: خداوندا! بر احوال ما و نه علیه ما بر دشت و هامون و میان درّه‌ها و باغ‌ها. گفت: پس اطاعت کردیم و بیرون آمدیم و در آفتاب قدم زدیم. شریک گفت: از انس بن مالک پرسیدم: آیا او همان مرد اول است؟ پس گفت: نمی‌دانم ...».

حدیث یادشده، گویای استسقایی است که پیامبر دعای آن را در مسجد خود بیان داشته، نه در صحرا. و این نشانه آن است که استسقاهای متعدّدی در میان بوده است؛ یکی روز جمعه هنگام قرائت خطبه. دوم در مصلّی. سوم هنگام نشستن بر منبر. چهارم هنگام نشستن در مسجد. پنجم نزد احجار زیت در نزدیکی‌های الزّوراء. ششم در یکی از غزوات (1) ولی پدیدار شدن لکّه ابر بر فراز صحرا که همان فاصله بین کوه سلع و مسجد می‌باشد، رخ داده است. در حدیث ابن‌عمر می‌خوانیم:
چون باران ببارید، پیامبر تبسّمی کرد و گفت:
«للّه درّ أبی‌طالب لو کان حیّاً قرّت عیناه من الّذی نیشدنا قوله؟
علی بن ابی‌طالب به‌پا خاست و گفت: «یا رسول اللّه کأنّک أردتَ:
وابیضّ یستقی الغمام بوجهه ثمالُ التیامی عِصمةٌ لِلْأرامِل»
(2)پیامبر فرمود: «آری منظورم همین شعرها بود.» (3)

1- ابوعبداللّه بن قیم جوزی، زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ج 1، صص 128- 126
2- «خدا به ابوطالب جزای خیر دهد، اگر زنده بود خوشحال می‌شد. آن کیست که گفته او را برای ما بازگو نماید؟ علی ابن ابی‌طالب به‌پاخاست و گفت: یا رسول اللّه مثل این است که بخواهی بگویی ...»
3- امام بخاری، صحیح، ابواب الإستسقاء، حدیث 51؛ متقی هندی، کنزالعمال، ج 8، صص 282 و 283، حدیث 1935

به هر حال کلمه «غمامه» در بعضی روایات جایگزین لغت «سحابه» در حدیث انس‌بن مالک شده است. یا به استناد شعر ابوطالب و یا چون پس از دعای استسقا، لکّه ابری در آسمانِ صاف مدینه پدیدار شده است. مکان استسقی و مصلّی را غمامه نیز خوانده‌اند و این نامی است که در کتاب‌های قدما از آن نشانی نیست و معلوم می‌گردد که شهرت و عمومیّت آن جدید است.

ت: بنای مسجد مصلّی

سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضرة المصطفی» (1) نظر می‌دهد که بنای مسجد مصلّی (/ غمامه) مربوط به دوران عمربن عبدالعزیز در خلال سال‌های 91 تا 93 ه. ق.
است.
عزّالدّین شیخ حرم نبوی در سال 760 ه. ق. و مقارن با عهد ناصر حسن بن قلاوون صالحی، مسجد را تعمیر و مرمّت کرد.
در سال 861 ه. ق. امیر بردیک معمار از فرمانروایان اشرف سیف‌الدّین اینال (متوفّای 865 ه. ق.) از «ممالیک برجی مصر» بار دیگر آن را بازسازی نمود.
در قرن سیزده، و بنا به متن کتیبه چوبی موجود در دیوار قِبلی مسجد؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ ...» «اللّهمّ شفّع النّبیّ فی مجدده السلطان عبدالمجید خان عزلغره؟؟؟» سلطان وقت عثمانی آن را بساخت. تا این که در قرن 14 ه. ق.
بنای مسجد به دست سلطان عبدالحمید ثانی دوباره‌سازی گردید که تا کنون پابرجاست.
در سال‌های 1395 تا 1398 ه. ق. توفیق مشاهده مسجد مصلّی را یافتم.
این مسجد نزد اهل مدینه، بیشتر به «غمامه» شهرت دارد و علی بن موسی در «وصف المدینة المنوّره»، (2) به همین نام از آن یاد کرده است.
اولاً: آن را در قسمت باب مصری دانسته که زمین حدّ فاصله بین آن تا مسجد مصلّی، خاکی بوده است، (ص 8). ثانیاً در بیان اهمیّت آن، به این گفته بسنده می‌کند که در مدینه نماز جمعه تنها در سه مسجدِ نبی، قبا و غمامه

1- رسائل فی تاریخ المدینه، ص 177
2- همان، ص 42

اقامه می‌شده است، (ص 41).
بنای مسجد 26 متر طول، 13 متر عرض و 12 متر ارتفاع دارد. دیوارهای ساخته‌شده از سنگ‌های ضخیم سیاه، حدود 5/ 1 متر ضخامت دارد. دارای محرابی سنگی و مناره‌ای بلند در رکن شمال غربی مسجد است. مسجد، گنبدی بزرگ دارد که در دو سوی شرقی- غربی و موازی آن در سمت شامی، پنج گنبد کوچک از آثار عثمانی‌ها آن را احاطه کرده‌اند. نک: پیکره‌های 1- 7 و 2- 7

ص: 237

فصل هشتم: مسجد ذباب

الف: کوه ذباب

یاقوت حموی در «معجم‌البلدان» ذباب را نام کوهی در مدینه می‌داند و به‌گفته عمرانی، نام پرنده‌ای است که به ضبط حازمی، «ذِباب» تلفّظ می‌شود.
ابن‌اثیر در النّهایه، ذیل مادّه ذباب، به نقل از هروی می‌گوید:
ذباب به معنای شوم و یا قسمت بُرنده شمشیر می‌باشد.
و از ابن‌موسی به متن حدیثی اشاره می‌کند که به استناد آن، «ذباب» به معنای زنبور عسل نیز آمده است. به هر حال «ابن‌اثیر» در این‌که ذباب نام کوهی کوچک در مدینه است، تردیدی به خود راه نمی‌دهد.
فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص 146)، هم‌عقیده با دیگر مورّخان، ذباب‌را درتلفّظ چون غُراب وکِتاب دانسته، صریحاًمی‌نگارد:
«جبلٌ بالمدینة».
مقدّم بر همه مجامع لغت، کتاب: بلادالعرب، اثر حسن بن عبداللَّه اصفهانی است که در دهه نخست قرن سوم هجری نگاشته شده است. اصفهانی چون از کوه‌های مدینه یاد می‌کند، در صفحه 35 می‌نویسد:
«أحد و عَیْرٌ و الجماءُ و ذُباب بالمدینة و قربها».
و البکری موقعیت جغرافیایی آن را دقیق‌تر بر ما می‌شناساند که: «ذُباب أسفل من ...

ثنیّة المدینة». (1) این کوه کوچک در شمال مدینه، حدّ فاصل مدینه و کوه احد، در مشرق کوه سلع واقع شده است و نباید آن را با دیگر ارتفاعاتی که به نام ذباب در سرزمین نجد و حجاز وجود دارد و هَمْدانی در «صفة جزیرة العرب» به آن‌ها اشاره کرده، اشتباه نمود.
ابن‌زباله و ابن‌شبه از عبدالرّحمان الأعرج روایت می‌کند که رسول اسلام بر فراز کوه ذباب نماز به‌جای آورد و در سندی دیگر از ربیع بن عبدالرحمان بن ابی‌سعید خدری گفته شده است:
در روزهای سختِ قبل از نبرد خندق، بر کوه ذباب، قُبّه‌ای (/ چادری) بر افراشته بودند تا محمّد صلی الله علیه و آله بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق‌ها نظارت کند ... و شاید این اشاره، بعضی از محقّقان بزرگ اخبار مدینه؛ از جمله مطری را به اشتباه انداخته است که مسجد فتح را در دامنه کوه سلع، همان مسجد ذباب تصوّر کنند؛ در حالی که دو کوه سلع و ذباب، اگر چه در غزوه خندق، دو مرکز مهمّ تجمّع مسلمانان بوده و هر دو به اعتباری در شمال غربی ثنیةالوداع و در مسیر خندق است؛ ولی بنا به پژوهش سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» و مستندات تاریخی، که مورد مراجعه مؤلّف حقیر بوده، «ذباب» در مسیر شامی مدینه و در ناحیه شمالی ثنیةالوداع و مسجد فتح در دامنه شرقی کوه سلع قرار دارد.
البتّه به عقیده مؤلّف حقیر، ممکن است نام ذباب بعدها به علّتی به کوه کوچکِ مذکور اطلاق شده باشد. در روایت ابو غسان می‌خوانیم: ذباب مردی بود از اهالی یمن و نماینده مروان، که چون اختلافی بین او و یکی از انصار روی داد، ذباب مرد انصاری را تا مدینه تعقیب کرد و در مدینه او را به قتل رسانید. مروان پس از خبردار شدن، دستور داد او را بکشند و بر بالای کوه مذکور آویزان کنند.
ابن‌شبه به نقل از ابوغسان روایت می‌کند که ملوک کشته‌شده را بر فراز کوه ذباب

1- نک: «معجم ما استعجم»، جزء 2، ص 609، چاپ مصطفی اسقا، قاهره، لجنة تألیف و الترجمه و النشر، 1947 م.

آویزان می‌کردند؛ تا این‌که هشام بن عروه به زیاد بن عبیداللَّه حارثی گفت: «یا عجباً یصلّبون علی مضرب قبّة رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ...». (1) ولی در مأخذی دیگر:
عایشه به نقل از حارث بن عبدالرّحمان، به مروان بن حکم، که کشته ذباب را بر فراز کوه آویزان کرد، گفت:
«موقف صلّی علیه رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و اتخذته مصلباً». (2)

ب: بنای مسجد ذباب

آنچه مسلّم است، چه به اعتبار قبّه‌گاه محمّد صلی الله علیه و آله در روزهای خندق و چه به مناسبت محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله، ذباب مورد احترام زائران و توجّه محقّقان اسلامی است. این احترام و توجّه موجب گردید از قرن‌ها پیش، بر فراز کوه، مسجدی بنا نهادند که یادآور روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه و آله گشت.
این بنا، به گفته مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 395)، غیر از مسجدی است که به نام فتح بر بلندی‌های دامنه کوه سلع قرار دارد و موجب اشتباه بعضی از پژوهندگان شده است؛ زیرا به گفته ایشان، پیامبر: «صلّی علی ذباب جبل المدینة»؛ (3) در صورتی که: «و جلس فی مسجد الفتح و دعا فیه». (4) ابوعبداللّه اسدی در «الأماکن الّتی تزار فی المدینة الشریفة» می‌نویسد: به زیارت

1- «شگفتا که به صلیب می‌کشانند در محل بارگاهی که پیامبر در آنجا نماز می‌گزارد ...»
2- «جایگاهی که رسول اللّه بر آن نماز گزارد، آن را قتلگاه قرار داده‌اند.»
3- «بر کوه ذباب نماز به جای آورد و آن کوهی در مدینه است.»
4- مسجد فتح، میدان نبرد خندق، همین کتاب.

مسجد ذباب نائل شده است. زین مراغی در 800 ه. ق. آن را مخروبه یافته، بعدها در سال 845 ه. ق. به همّت «امیر جانبک نیروزی» بنای آن احیا شده است.
در بعضی از اوراق و نوشته‌های تاریخی، اشاره شده است که مسجد ذباب را «الرایه» خوانده‌اند.
مسجد الرایه (/ پرچم) بی‌تردید، همان مسجد ذباب است و شاید به اعتبار واقعه‌ای باشد که واقدی آن را در «الحرّه» بیان کرده است. واقدی می‌نویسد:
«وقتی سپاهان مدینه برای جنگ حرّه بالای خندق صف بسته بودند، یزیدبن هرمز امیر موالی روی کوه ذباب پرچم مدنی‌ها را به اهتزاز در آورده بود.»
علی‌بن موسی در رساله «وصف المدینة المنوره» که نسخه خطی آن به شماره 31690/ 1644 در دارلکتب والوثائق القومیه قاهره، قسمتِ مربوط به تاریخ، مورد مطالعه حقیر قرار گرفت. به نکته بس ظریفی اشاره کرده که متأسفانه مأخذ آن را ثبت ننموده است. علی بن موسی می‌گوید که مسجدالرّایه را دیده است و آن مسجدی است که بر روی کوه ذباب بنا شده و یادآور وقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون قصد غزایی را می‌نمود، پرچم اسلام را بر فراز کوه ذباب می‌افراشت تا نشانه قصد و عزم وی باشد و خبری برای مسلمانان.
ابراهیم رفعت پاشا نیز مسجد ذباب را زیارت کرده است و موقعیت آن را در «مرآت‌الحرمین» به دقّت و صحت- و مطابق نوشته‌های کتب معتبر قدیم و مربوط به اخبار مدینه از مراغی تا سمهودی- وصف کرده و نشانی آن را در قسمت چپ طریق شامی دانسته است.
این‌جانب در سال‌های 1396/ 1398 ه. ق. موفّق به مشاهده و زیارت مسجد ذباب شدم؛ آن مسجدی کوچک بر فراز کوه ذباب بود و از دامنه کوه تا قسمت‌های فوقانی آن به محاصره مساکن و مساکین مدینه در آمده است و کاملًا کوه را پوشانده‌اند. طیّ راه از دامنه کوه تا محلّ مسجد، با عبور از داخل منازل مذکور ممکن شد. متأسفانه منطقه مسکونی ذباب مملو از کثافات حیوانات اهلی و خرابه‌های بینوایان است.
بقایای بنای مسجد به صورت یک اتاق کوچک 4* 4 متر در آمده که دیوارهای آن

6 متر ارتفاع دارد و دیوارهای آن کاملًا با گچ سفید روکاری شده است؛ به نحوی که از دور بر فراز کوه نشانی آشکار دارد.
مسجد میان خانه مخروبه‌ای جای گرفته و حیاط کوچک آن در قسمت شرق، حدوداً متصل به کوه سلع قرار داشت.
زمین مسجد با زیلو و حصیر پاره‌پاره مفروش بود و تنها یک فقیر پیر در مدخل آن در انتظار زائران اندک، از مسجد حفاظت می‌کرد. وقتی سؤال کردم:
«آیا زائران به این مکان که به چنین غربتی افتاده است، می‌شتابند؟»
گفت:
«بسیار بسیار کم؛ و کسی از اهمیّت این محل خبر ندارد؛ مگر بعضی‌ها؛ و اگر هم بدانند راه آمدنش را نمی‌دانند.»
آن غربت و سادگی و خرابه بنای مسجد، مرا بیش از پیش با تاریخ بی‌تفصیل اسلام مرتبط نمود! نک: پیکره‌های 1- 8 و 2- 8

ص: 242

فصل نهم: مسجد اجابه

الف: دعا و اجابت

طایفه «بنومعاویة بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف» قبل از اسلام، در شرق یثرب منزل گزیدند. این طایفه از اوس، غیر از طایفه معاویة بن عمر بن مالک بن نجار و «بنوحدیله خزرجی» است، که در کنار چاه حاء به سر می‌بردند.
انصار بنومعاویه که شخصیّت‌های برجسته‌ای چون جَبْر بن عتیک و حارث بن قیس و مالک بن نمیله ... در میان ایشان می‌زیست، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله در شهرک خود مسجدی برپا نمودند که به سنّت اولیّه، نام آن را با عنایت به نام طایفه خود، «بنومعاویه» می‌خواندند؛ تا این‌که:
1. مسلم در صحیح (1) به نقل از ابوبکر بن ابی‌شیبه و او از عبداللّه بن نُمَیر، به روایت از عامربن سعد، این واقعه تاریخی- دینی را ثبت کرده است که:
«إنّ رسول اللّه أقبل ذات یوم من العالیة حتّی إذا مرّ بمسجد بنی‌معاویة، دخل فرکع رکعتین و صلّینا معه و دعا ربّه طویلاً. ثمّ انصرف إلینا فقال- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-: سألت ربّی ثلاثاً فأعطانی اثنتین و منعنی واحدة سألت ربّی أن لایُهْلک أمّتی بالسَّنة فأعطانیها و فسألته أن لا یهلک أمّتی بالغرق

1- صحیح مسلم، کتاب الفتن و شرح النووی، جزء 18، ص 14

فأعطانیها فسألته أن لا یجعل بأسَهُم بینهم فمنعنیها». (1) 2. مالک بن إنس در «الشعب الموطّأ»، (2) اهتمام محمد فؤاد عبدالباقی از عبداللّه‌بن عبداللّه‌بن جبر ابن عتیک گفته است:
«جاءنا عبداللّه بن عمر فی بنی معاویة و هی قریة من قری الأنصار فقال: هل تدرون أین صلّی النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی مسجدکم هذا؟
فقلت له: نعم و أشرْتُ له إلی ناحیة منه. قال: هل تدری ما الثلاث الّتی دعا بهنَّ فیه؟ فقلت: نعم. قال: فاخبرنی فقلتُ: دعا بأن لا یظهر علیهم عدواً من غیرهم و أن لا یهلکهم بالسِّنین فاعطیهما و دعا بأن لا یجعل بأسَهُم بینهم فمنعها، قال: صدقت. قال ابن‌عمر: فلن یزال الهرج إلی یوم القیامة». (3)
عبدالباقی در ذیل حدیث، «لا یجعل بأسهُمْ بینهم» را «أی الحرب و الفتن و الإختلاف» معنی کرده است.
3. متن دعا و اجابت آن به استثنای اجابتِ «لا یجعل بأسهم بینهم» در غالب کتاب‌های حدیث و ذیل فصل «الفتن» ذکر شده است و اگر چه به مکان آن اشاره

1- «روزی رسول اللَّه از العالیه می‌آمد. هنگامی که به مسجد بنومعاویه رسید، وارد آن شد و دو رکعت نماز گزارد و ما با او نماز گزاردیم و او مدتی طولانی به درگاه خداوند خود دعا کرد. پس پیامبر رو به ما کرد و گفت: سه چیز از خدایم خواستم؛ دو چیز را اجابت کرد و از یکی منعم نمود. از او خواستم امت مرا با خشک سالی نمیراند پس اجابت نمود آن را، از او خواستم امت مرا با غرق شدن نمیراند، پس اجابت نمود آن را، از او خواستم که بین امت من جنگ و ستیز نباشد، پس این را از من منع کرد.»
2- کتاب قرآن، ص 150، حدیث 35
3- «عبد اللّه ابن عمر به بنی‌معاویه، که دهکده‌ای از دهکده‌های انصار است، نزد ما آمد و گفت: آیا می‌دانید پیامبر در کجای مسجد شما نماز گزارد؟ به وی گفتم: آری و اشاره کردم به گوشه‌ای از مسجد. گفت: آیا می‌دانی سه دعایی که کرد چه بود؟ گفتم: آری. گفت: پس خبرم کن. گفتم: دعا کرد که دشمنی را جز از خودشان بر آنان آشکار ننماید و آنان را با خشکسالی نمیراند که این دو را اجابت کرد و دعا کرد که میانشان ستیزه نباشد، پس این را منع کرد. گفت: راست گفتی. عبداللّه بن عمر گفت: پس هرج و مرج تا روز قیامت ادامه دارد.»

نکرده‌اند ولی کاملًا مطابق و مؤیّد آن است:
احمدبن حنبل در جلد پنجم «مسند» آن را از معاذبن جبل چنین ثبت کرده است:
«عن معاذ قال: صلّی النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- صلاة فأحسن فیها الرکوع و السجود و القیام فذکرت ذلک فقال هذه صلاة رغبة و رهبة، سألت ربّی فیها ثلاثاً فأعطانی اثنین و لم یعطنی واحدة سألته أن لا یقتل أمّتی بسنة جوع فیهلکوا فأعطانی و سألته أن لا یسلّط علیهم عدوّاً من غیرهم فأعطانی و سألته أن لا یجعل بأسهم بینهم فمنعنی». (1)

ب: بنای مسجد اجابه

آنچه مسلّم است، مسجد بنو معاویه و یا به اعتبار اجابت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد اجابه، یکی از آثار مدینه اسلام و یادآور سجده و دعای محمّد صلی الله علیه و آله است.
مؤلّف کتاب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص 402)، که به نظر می‌رسد از خامه ابواسحاق حربی در قرن 3 ه. ق. باشد، از مسجد اجابه ذیل فصل «مساجد النّبی صلی الله علیه و آله بالمدینه» با عنوان بنی‌معاویه یاد کرده، تصریح می‌کند:
محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله در آن مکان، نماز گزارد.
ابن‌نجّار (متوفّای 643 ه. ق.) در «اخبار مدینة الرّسول» (ص 116)، پس از شرح و توصیف بنای مسجدهای معمور مدینه، به بنای مسجد اجابه اشاره می‌کند که در زمانش، به استثنای آثاری از ستون‌ها و محراب زیبا، بقایایی از مسجد نیافته است.
این وضعیّت بنا تا زمان حیات سمهودی (متوفّای سال 911 ه. ق.) باقی ماند و آثار

1- «از معاذ نقل است که گفت: پیامبر نمازش را خواند و رکوع و سجود و قیام آن را به نحو احسن به‌جا آورد. پس علت این را جویا شدم. گفت: این نماز رغبت و وحشت است که در آن از خدای خویش سه چیز خواستم که امت را از خشکسالی هلاک نگرداند، پس این را اجابت نمود و از او خواستم که میانشان ستیز نباشد که منعم کرد.» نک: صص 243، 247، و 248 و نیز ابن‌ماجه، 9 فتن. ابوداود، 1 فتن. ترمذی، 14 فتن.

مخروبه زمان ابن‌نجّار پس از گذشت حدود 250 سال، دستخوش فرسودگی‌ها و خرابی‌های بیشتر گردید؛ به نحوی که سمهودی خود در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به آن تصریح کرده و از نزدیک مشاهدات خود را چنین نگاشته است:
«آثار بسیار کمی از آنچه ابن‌نجّار در مورد محراب و ستون‌های مسجد گفته بود، مشاهده کردم. پس از رعایت دقّت، [به این نتیجه رسیدم که] طول بنا از شرق به غرب 25 ذراع و از شمال به جنوب 20 ذراع بوده است.
در سال 1303 ه. ق./ 1885 م. علیّ بن موسی از مسجد اجابه دیدن کرده است؛ ولی متأسّفانه در رساله «وصف المدینة المنوّره» وصفی از موقعیّت ساختمانی بنا ارائه نداده و همینقدر در صفحه 46 گفته است:
« [این مسجد] بین باغستان‌های حرّه شرقی مدینه بر مکانی مرتفع واقع شده است.»
وی در دو موضع؛ مسجد اجابه را یکی از نشانه‌های تعیین حدود شرقی بقیع و در فصلی دیگر یکی از نشانه‌های حدود ابواب حصار شهر مدینه می‌خواند.
ابراهیم رفعت پاشا در طول سال‌های 1318 تا 1325 ه. ق. با آن‌که مسجد اجابه را زیارت کرده، ولی متأسّفانه توصیفی از وضعیّت بنا ارائه نداده و تنها به ذکر گفته‌های سمهودی بسنده کرده است.
آنچه عیان است، بنای مسجد اجابه در زمان عثمانی‌ها دوباره‌سازی شده بود و قبل از بنای جدید سعودی‌ها، دارای 10 متر طول و 8 متر عرض و گنبدی بوده است.
بنای فعلی مسجد اجابه، احیا شده بنای قدیمی توسّط اداره اوقاف مدینه است که در شرق شهر و حدود پانصد متری مسجد نبی واقع است.
مؤلّف حقیر در جستجوی مکان مسجد، با مشکلات و ناراحتی‌های زیادی مواجه شد. جهت رفتن به مسجد اجابت (/ الاجابه/ بنی‌معاویه) دو مسیر از مرکز شهر وجود دارد؛ می‌توان از شارع عبدالعزیز به طریق منتهی‌الیه شرقی دیوار شمالی بقیع ره سپرد و از آنجا به طرف شمال به منطقه بنی‌معاویه رسید. در قسمت غربی مسجد، چاهی به نام «شمّ» مشهور عموم است. دوم از نیمه راه شرقی شارع المطار در مسیر جادّه فرعی آن، که به سمت جنوب کشیده شده، مسجد نمایی عیان دارد.

مسجد اجابت در میان محلّه بسیار فقیرنشین، خصوصاً از سیاهان مهاجر واقع شده است. مؤلّف حقیر توفیق چهار دیدار از این مسجد را در سال‌های 1395/ 1398 ق. به دست آورد.
بنای مسجد- چنانچه از تصاویری که از آن تهیّه کرده‌ام، مشهود است- ساختمانی است مربّع و بدون حیاط؛ دارای مناره‌ای به سبک جدید که هم‌شکل غالب مناره‌های جدیدالاحداث مساجد حجاز و نجد در عصر سعودی‌ها است. نک: پیکره 1- 9

ص: 247

فصل دهم: مسجد بنوحارثه

بنوحارثة بن الحارث ابن الخزرج الاصغر بن عمرو بن مالک بن الأوس بن حارثه، طایفه‌ای از انصار مدنی بودند که نخست با «بنوعبدالأشهل» هم‌منزلگاه بودند و پس از اسلام، به منطقه شمالی منازل «بنوعبدالأشهل» در پشت «حره واقم» کوچ کردند و در آنجا سکونت‌گزیدند. (1) بنوحارثه، با شخصیّت‌های مشهوری چون ابوعبس بن جبر، مسعود بن عبد سعد، ابوبردةبن نیار- دایی براء بن عازب- ایفاگر نقش‌های مهمی در سال‌های حیات مدنی مسلمانان بودند. (2) منطقه مسکونی بنی‌حارثه در امتداد عریض تا وادی قنات، سرزمین گسترده‌ای از شمال و شرق مدینه را شامل می‌شدند. خانه شیخان که توقّفگاه مسلمانان در مسیر راه نبرد احد بوده، میان خانه‌های آنان جای داشته است.
ابن‌شبه به نقل از حارث بن سعد ابن عبید حارثی؛ و ابن‌زباله به روایت از ابراهیم‌بن جعفر گفته‌اند:

1- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، جزء 3، ص 865
2- ابن‌سعد، طبقات الکبری، جزء 2، ص 23؛ ابن‌حبان، الثقات، ج 3، ص 431؛ ابن‌حجر عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 6، ص 278؛ ابن‌اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 52

«إنّ النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی فی مسجد بنی حارثة». (1)
مسجد بنی‌حارثه در کنار جادّه احد واقع شده است و مجاور سمت غربی آن، «قلعة المستراح»- که توسّط عثمانی‌ها ساخته شده- قرار دارد. (2)
ابراهیم بن علی العیاشی در «المدینة بین الماضی و الحاضر» (ص 373)، بنای مسجد بنی‌حارثه را مورد شناسایی قرار داده و از آن عکسی تهیه کرده است که نشان می‌دهد تا سال 1390 ه. ق. قلعه عثمانی (/ المستراح/ استراحتگاه) به صورت بنای مخروبه موجود بوده است.
در 1395 ه. ق. مؤلّف حقیر ملاحظه و مشاهده نمود که بنای مسجد بنی‌حارثه توسّط اداره اوقاف مدینه نوسازی شده و مورد توجّه زائران و نمازگزاران است.
آثار قدیمی قلعه در کنار بنای مسجد همچنان باقی بود و این خود نشانه‌ای از تطبیق مدینه گذشته و امروز به شمار می‌آید. نک: پیکره 1- 10

1- «پیامبر در مسجد بنی‌حارثه نماز گزارد.» نک: سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، جزء 3، ص 865
2- علی بن موسی، وصف المدینة المنوّره، ص 46

فصل یازدهم: مسجد بنوظفر

بنوظفر بن الخزرج بن عمرو ابن مالک بن الأوس بن حارثه، با شخصیّت‌هایی چون قتادةبن نعمان و خالدبن نعمان، طایفه‌ای از انصار، بودند که در شرق قبرستان بقیع در حرّه واقم منزل گزیدند. (1) این شهرک که در منطقه جنوبی چاه مرق و خانه‌های بنوعبدالأشهل مجاور وادی مهزور بنا گردید، در زمان محمد صلی الله علیه و آله از مسجدی برخوردار بود و طبق روال قبایل و طوایف، آن را مسجد بنی‌ظفر می‌خواندند.
شهرت این مسجد در تاریخ مدینه بدان است که ابن‌شبه به نقل از حارث بن سعیدبن عبید و یحیی به روایت از جعفر بن محمودبن محمّدبن سلمه گفته‌اند:
«إنّ النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی فی مسجد بنی‌ظفر». (2)
قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن» ذیل آیه: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤلاءِ شَهِیداً (3) به حدیثی اشاره می‌کند که بعدها یکی از منابع اهمیت

1- ابن‌حزم، جمهرة انساب العرب، ص 342؛ ابن‌سعد، طبقات الکبری، ج 3، جزء 2؛ سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 1، ص 192
2- «پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌ظفر نمازگزارد.» نک: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 3، ص 827
3- نساء: 41

مکان بنی‌ظفر در تاریخ و آثار مدینه گردید:
«ذکر أبو اللیث السمرقندی حدّثنا الخلیل بن أحمد قال: حدثنا ابن‌منیع، قال:
حدّثنا ابن‌کامل، قال: حدّثنا فضیل عن یونس عن محمدبن فضاله عن أبیه:
إنّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أتاهم فی بنی‌ظفر فجلس علی الصخرة الّتی فی بنی‌ظفر و معه ابن‌مسعود و معاذ و ناس من أصحابه فأمر قارئاً یقرأ حتّی أتی علی هذه الآیة: فکیف إذ جئنا من کلّ أمّة بشهید ... بکی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- حتی اخضلّت وجنتاه فقال یا ربّ هذا علی من أنا بین ظهرانیهم فکیف من لم أرهم». (1) این حدیث را حافظ ابن‌کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» (ج 2، ص 269)، به استناد ابن ابی حاتم از طریق الصلت بن مسعود الجحدری، فضیل بن سلیمان، یونس بن محمدبن فضاله انصاری ثبت کرده است.
عبداللّه ابن مسعود که خود در این واقعه با پیامبر بوده، ماجرا را بدون آن‌که به مکان آن اشاره کند، یاد کرده است و محدّثان از او روایت کرده‌اند.
امام‌بخاری درصحیح، فضائل‌القرآن (ج 6، ص 241) گوید: عبداللّه‌بن مسعود گفت:
«قال لی النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- اقرأ علیّ. قلت: یا رسول اللّه أقرأ علیک ا نزل؟ قال: نعم. إنّی أحب انّ السمعة من غیری. فقرأت سورة النساء حتّی أتیت إلی هذه الآیة: فکیف إذا جئنا ... قال: حسبک الآن، فإذا

1- «ابو اللیث سمرقندی گفت: خلیل بن احمد می‌گفت: ابن منیع به من گفت، ابن کامل به ما گفت، فضیل به نقل از یونس، به نقل از محمد بن فضاله، به نقل از پدرش گفت: پیامبر نزد آنان به بنی‌ظفر آمد و روی صخره‌ای که در بنی‌ظفر بود نشست و با او، ابن مسعود و معاذ و جمعی از صحابه همراه بودند. پس دستور داد قاری قرآن تلاوت کند، تا به این آیه رسید. فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ ...، چگونه خواهد بود اگر از امّتی شاهدی بیاوریم.
رسول اللّه صلی الله علیه و آله گریست تا گونه‌هایش تر شد و گفت: خدایا! این از میان کسانی است که من در جمعشان هستم، پس چگونه خواهد بود کسانی را که نخواهم دید.» نک: ج 2، ص 1767، چاپ دارالشعب.

عیناه تذرفان.» (1) ابن‌نجّار در اخبار مدینة الرسول، مسجد بنی‌ظفر را با نام البغله یاد کرده است و مطری در تاریخ المدینه گفته است:
وجه تسمیه مسجد به البغله (/ استر) بدان جهت است که در مسجد ردّ پای قاطر پیامبر روی سنگی به جای مانده است. ولی علیّ بن موسی در وصف المدینة المنوّره (ص 11)، وجه نامگذاری مسجد مزبور را به بغْله بدان لحاظ دانسته که «مدفن الدلدل بغلة سیّدنا النّبیّ». (2) ابراهیم‌بن علیّ العیاشی در «المدینة بین الماضی و الحاضر»، مسجد بنی‌ظفر را با نام «المائده» می‌شناساند. ابراهیم رفعت پاشا مسجد المائده را در شرق بقیع زیارت و مشاهده کرده و توصیفاتی از آن در «مرآت الحرمین» (ج 1)، آورده که با شناسنامه ارائه‌شده از جانب ابراهیم عیاشی مطابقت ندارد.
در هر صورت بنی‌ظفر یا البغله یا المائده مورد توجّه تاریخی مسلمانان بوده و در خلال قرن‌ها، تخریب و تجدید بنا شده است.
سمهودی در اواخر قرن نهم تصریح می‌کند که آثار مخروبه مسجد را دیده و در سمت راست محراب، سنگ‌نبشته‌ای یافته که بر آن چنین نقر کرده بودند:
«.. خلّد اللَّه ملک الإمام ابن جعفر المنصور المستنصر باللَّه امیرالمؤمنین عمر سنة ثلاثین و ستمائة». (3)

1- «پیامبر به من گفت: برای من تلاوت کن. گفتم: یا رسول اللَّه آیا «انزال» را تلاوت کنم؟ گفت: آری. دوست دارم آن را با صدای کس دیگری بشنوم. پس سوره النساء را تلاوت‌کردم تا به‌این آیه رسیدم: فَکَیْفَ إذا جِئْنا ...، پس‌چگونه است اگر بیاورم ... گفت: دیگر بس‌است در آن‌حال از چشمانش اشک می‌بارید.»
نک: مسلم، صحیح، باب فضل استماع القرآن، ج 2، ص 195. همچنین: طبرسی، مجمع البیان، ج 5، ص 155، ترجمه فارسی. و نیز: ابوالفتوح رازی، «تفسیر روح‌الجنان و روح‌الجنان»، ج 3، ص 393 و میبدی، کشف‌الأسرار و عدة الأبرار، ج 2، ص 513
2- «گور دلدل قاطر سرور ما پیامبر.»
3- «خداوند مملکت امام ابن جعفر منصور المستنصر باللَّه، امیر المؤمنین را جاودانه گرداند، تعمیر کرد به سال 630».؟؟؟

بر این اساس، معلوم می‌گردد: بنای مخروبه دوران ابن‌نجّار، تجدید بنا شده و سپس رو به ویرانی نهاده است.
عبدالقدّوس انصاری در آثار المدینة المنوره (ص 134)، به بقایای سنگ‌نبشته‌ای دیگر اشاره می‌کند که در ویرانه‌های بنا یافته و حکایت دارد که پس از ابوجعفر منصور مستنصر باللّه، مسجد مزبور دگربار مرمّت و بازسازی شده است.
قطعه سنگ مذکور هم‌اکنون در دارالکتب و الوثائق القومیّه، در قاهره نگهداری می‌شود. مسجد در حرّه شرقی بر بلندی عرصه معاویه واقع است. طول آن 70/ 3 متر و عرض آن نیز همین مقدار است.

ص: 253

فصل دوازدهم: مسجد شجره

اشاره

«میقات» از واژه «مَوْقِت» به معنای مکان یا زمان ملاقات گرفته شده است و در فرهنگ اسلامی به زمان‌ها و مکان‌هایی اطلاق می‌شود که نخستین دیدار مسلمان با حج، از آن آغاز می‌گردد.
طریحی در «مجمع‌البحرین» (ص 144)، چاپ سنگی گفته است:
«المیقات هو الوقت المحدود للفعل و استعیر للمکان و منه مواقیت الحج لمواضع الإحرام». (1)

الف: میقات حجّ پیامبر

ذوالحُلَیفه در 8 کیلومتری غرب شهر مدینه، میقات حجّ پیامبر صلی الله علیه و آله و بعدها میقات شهروندان مدینه گردید. جُستار در باره چهار سفر محمّد صلی الله علیه و آله از مدینه به مکّه به قصد حج یا عمره، موقعیّت تاریخی میقات‌ها را بر ما می‌شناساند:

1- «میقات؛ زمین تعیین شده برای عملی را گویند. برای مکان هم به عاریت گرفته شده است و از این جمله است میقات‌های حج برای جاهای احرام بستن.»

1/ الف: میقات عمره ناشده
در تاریخ آمده است که پیامبر در سال ششم هجرت، با گروه کثیری از مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا و مناسک عمره از مدینه عازم مکّه شدند. (1) مسعودی در مروج‌الذّهب، (ج 1، ص 644) می‌نویسد:
« [پیامبر] به سال ششم هجرت به سفر عمره رفت که به غزوه حُدیبیّه معروف شد و با مشرکان صلح کرد.»
حُدیبیّه مکانی بود در نزدیکی‌های مکّه که قریشیان راه ادامه سفر را بر مسلمانان بستند و چون این ممانعت، می‌رفت که به جنگی منتهی گردد، پیامبر با مذاکره و ملایمت، پیمانی سه‌ساله منعقد نمود که بر اساس آن، شرط کردند که سال آینده، مکّه را سه روز برای پیغمبر خلوت کنند و از آن بیرون شوند تا او با سلاح، سواره به آن درآید و در طول قرارداد، نباید کسی از یاران پیامبر را آزار دهند و یا او را از ورود به مکّه باز دارند. پیمان نامه را به امانت نزد سهیل بن عمرو گذاردند و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را فرمود تا سر بتراشند و شتران را قربانی کنند و به مدینه باز گردند.» (2) میقات این عمره ناشده را ابن‌سعد در «طبقات الکبری» (3) چنین دانسته است:
«خرج للعمرة فی ذی القعدة سنة ستّ من مهاجرة قالوا استنفر رسول اللّه أصحابه إلی العمرة و خرج و ذلک یوم الإثنین بهلال ذی‌القعدة و استخلف علی المدینة عبداللّه ابن أمّ‌کلثوم و لم یخرج معه بسلاح إلّا السیوف فی القرب و ساق أصحابه أیضاً بدنا فصلّی الظهر بذی الحلیفة ... و إحرام و لبّی

1- محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 2، ص 1110 ترجمه فارسی؛ ابن‌هشام در «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 355؛ ابن‌قتیبه در المعارف، ص 70؛ متّقی هندی در «کنز العمّال»، ج 10، ص 301؛ واقدی در «المغازی»؛ ابن‌حجر عسقلانی در «فتح‌الباری بشرح صحیح البخاری، ج 7، ص 429، باب 35 و یعقوبی در تاریخ، ج 1، ص 413
2- یعقوبی، تاریخ، ج 1، ص 414
3- ج 2، ص 95، غزوه رسول‌اللّه الحدیبیّه و در چاپ ادوارد سخو، ج 1، ص 169

و قدّم عبادبن بشر أمامه ...». (1) حلبی در السّیرة الحلبیّة فی سنن الأمین و المأمون، (2) در باره این میقات می‌نویسد:
«و کان إحرامه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالعمرة من ذی‌الحُلیفة أی بعد أن صلّی بالمسجد الّذی بها رکعتین و رکب من باب المسجد ...». (3)
ابن‌قیّم جوزی می‌نویسد:
«فلمّا کانوا بذی‌الحلیفة قلّد رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- الهدی و اشعره و أحرم بالعمرة». (4) این، روایت زهری، عروة بن زبیر، مسور بن مخرمه است که شیخ طبرسی به آن باور دارد (5) و در تفسیر آیه 19 از سوره فتح که می‌فرماید: لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ المُؤْمِنِینَ إِذ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَه (6) بی‌کم و کاست به آن استناد کرده است. (7)
2/ الف: میقات عمرة القضا
بر اساس پیمان صلح حدیبیّه که در سال 5/ 6 ق. منعقد گردیده، پیامبر در سال 7 ق. به

1- «برای به جا آوردن عمره در ذی القعده سال 6 هجرت، از مدینه خارج شد. گفته‌اند رسول‌اللّه، یارانش را به عمره فراخواند.... در روز دو شنبه به هنگام هلال ذی القعده از مدینه خارج شد و عبداللَّه بن ام‌کلثوم را بر مدینه گماشت- کسی که با سلاح همراه نشد جز شمشیرها که در نیام بودند و یارانش نیز شتر راندند و در ذی الحلیفه نماز خواندند ... و احرام بستند و لبّیک گفتند و عباد بن بشر را پیش فرستاد ...».
2- ج 2، ص 689
3- «پیغمبر احرام عمره را از ذی الحلیفه بست؛ به عبارت دیگر، بعد از این‌که در مسجد آنجا دو رکعت نماز خواند و از در مسجد سوار شد ....»
همچنین نک: متقی هندی، کنزالعمّال، ج 5، ص 159
4- «هنگامی که در ذی الحلیفه بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله شتر قربانی را قلاده در گردن انداخت و زخم در کوهان آن زد و به منظور عمره احرام بست.» نک: زادالمعاد، ج 1، ص 123 ذیل «فی قصة الحدیبیّه».
5- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، جزء 26، ص 63، چاپ دارالفکر 1955 م.
6- «خداوند از مؤمنان راضی گردید؛ چرا که در زیر درخت با تو بیعت می‌کنند.» فتح: 19
7- کلینی، روضه کافی، ص 325 و بدرالدّین عینی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء 6، ص 136

آهنگ قضای عمره سال پیشش روان شد. ابن‌اسحاق می‌گوید:
«چون پیامبر از خیبر سوی مدینه بازگشت، ماه ربیع‌الأوّل و ربیع‌الآخر و جمادی‌الأوّل و جمادی‌الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوّال را در آنجا بماند و کسان را به غزا و سفرهای جنگی فرستاد. پس از آن در ماه ذی‌القعده (همان ماهی که مشرکان راه وی را به مکّه بسته بودند) به قصدِ قضای عمره سال پیش روان شد و مسلمانانی که سال پیش با وی بودند، همراهش رفتند و این به سال هفتم هجرت بود». (1) واقدی و ابن‌سعد آن سفر را عمرة القضیَّة خوانده‌اند و تحت عنوان «عمرة رسول‌اللّه القضیّه» در «طبقات الکبری» (ج 1، ص 87) می‌نویسند:
«ثمّ عمرة رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- القضیّة فی ذی‌القعدة سنة سبع من مهاجرة ... و خرج مع رسول اللّه قوم من المسلمین عماراً فکانوا فی عمرة القضیة ألفین و ... فلمّا انتهی إلی ذی‌الحلیفة ... و أحرم رسول اللّه من باب المسجد و لبّی و المسلمون معه یلبُّون». (2) 3/ الف:
میقات حجّةالوداع
سومین سفر پیامبر به مکّه در جریان سفر جنگی او برای فتح صورت پذیرفت که در آن، چون قصد عمره و حجّی نبود، توقّفی در میقاتی جهت احرام صورت نپذیرفت؛ تا این‌که در سال دهم هجرت، جهت انجام حَجّةالوداع (/ حَجّةالإسلام) مدینه را به سوی مکّه ترک فرمود و این حج به اتّفاق آراء تاریخ‌نگاران اسلامی، اوّلین و آخرین حجّی بود که طبق احکام تشریحی آن به جای آمد و جوانب شریعتی آن با سنن تکمیل گردید.

1- طبری، تاریخ الرّسل و الملوک، ج 3، ص 1157، ترجمه فارسی.
2- «پس رسول اللّه صلی الله علیه و آله در ذی القعده سال هفتم هجرت قضای عمره را به جا آورد .... شماری از مسلمین همراه با رسول اللّه صلی الله علیه و آله برای عمره خارج شدند. شمار آنان در قضای عمره دو هزار نفر بود. وقتی به ذی‌الحلیفه رسید، رسول‌اللّه از در مسجد احرام بست و لبیک گفت و مسلمین با وی لبیک می‌گفتند.» همچنین نک: ابن‌حجر عسقلانی، فتح‌الباری بشرح صحیح البخاری، ج 9، ص 499، کتاب المغازی و نیز: ابن‌هشام، السّیرة النبویّه، ج 3، ص 424 به‌نقل از ابن‌اسحاق.

ابن‌سعد در طبقات الکبری (ج 2، ص 172)، آغاز حرکت را بیست و پنجم ذی‌قعده می‌داند و می‌گوید:
«پیامبر و همراهان، در ذی‌الحلیفه نماز را خواندند و احرام بستند.»
«فخرج رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- من المدینة مغتلًا متدّهناً مترجّلًا متجرّداً فی ثوبین صحاریّین إزار و رداء و ذلک یوم السبت لخمس لیل بقین من ذی‌القعدة فصلّی الظهر بذی‌الحلیفة رکعتین و إخراج معه نساء». (1) علی بن برهان‌الدّین حلبی می‌گوید:
«و کان خروجه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوم الخمیس لست رحجه؟؟؟ بعضهم و أطال فی الاستدلال له و ذلک ستة عشر نهاراً بعد أن ترحل و أدهن و بعد أن صلّی عصر ذلک الیوم بذی‌الحُلیفة رکعتین». (2) کلینی در فروع الکافی، فصل «حج النّبی صلی الله علیه و آله» به نقل از معاویة بن عمار و او از جعفربن محمّد گفته است:
«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقَامَ بِالْمَدِینَةِ عَشْرَ سِنِینَ لَمْ یَحُجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِینَ أَنْ یُؤَذِّنُوا بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَحُجُّ فِی

1- «پیامبر و همراهان در ذی الحلیفه نماز خواندند و احرام بستند. پس رسول اللّه صلی الله علیه و آله از شهر خارج شد، در حالی که خشنود بود و عطر زده بود و پیاده می‌رفت و دو لباس؛ یعنی ازار و ردا به تن داشت و این در روز شنبه، 5 روز مانده به پایان ماه ذی القعده بود، نماز ظهر را دو رکعت در ذی الحلیفه خواند و زنان را با خود برد ...» نک: ج 1، 124
2- «پیامبر صلی الله علیه و آله روز 5 شنبه خارج شد که به روایت بعضی‌ها مرجع است، 6 روز مانده به پایان ذی القعده بود و بعضی دیگر استدلال‌های زیادی آورده و گفتند در 16 روز بعد ... و عطر زده بود و بعد از آن دو رکعت نماز آن روز را در ذی الحلیفه به جا آورد ....» نک: السیرة الحلبیّه، جزء 3، ص 309

عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَةَ وَ أَهْلُ الْعَوَالِی وَ الْأَعْرَابُ وَ اجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّمَا کَانُوا تَابِعِینَ یَنْظُرُونَ مَا یُؤْمَرُونَ وَ یَتَّبِعُونَهُ أَوْ یَصْنَعُ شَیْئاً فَیَصْنَعُونَهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی أَرْبَعٍ بَقِینَ مِنْ ذِی الْقَعْدَةِ فَلَمَّا انْتَهَی إِلَی ذِی الْحُلَیْفَةِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّی أَتَی الْمَسْجِدَ الَّذِی عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلَّی فِیهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ خَرَجَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْبَیْدَاءِ عِنْدَ الْمِیلِ الْأَوَّلِ ...» (1)

فیروزآبادی (متوفّای 817 ه. ق.) در «المغانم المطابة فی معالم طابه» (ص 119)، تصریح می‌کند که «ذوالحُلیفة/ بالتّصغیر کجهینة ... و هو من میاه بنی جشم». (2) ذوالحُلیفه را «من العقیق و العقیق من بلاد مزینه» دانسته است. و بکری در «معجم ما استعجم» (3) آن را «مُصغَّر حِلفَه» خوانده است؛ «فکانت أوّل محطة علی طریق مکّة و قد أحرم منها النّبیّ». (4) در مقیاس قدیم، فاصله این منطقه تا مدینه، 6 میل بوده است و به تأکید همه

1- «پیامبر صلی الله علیه و آله 10 سال در مدینه اقامت کرد و به‌حج نرفت، سپس خداوند عزّ وجلّ بر او نازل‌کردکه: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ؛ یعنی برای حج فراخوان که پیاده و سوار شتر، از هر راه دوری نزد تو آیند. پس به مؤمنان دستور داد که با صدای بلند جار بزنند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله امسال به حج می‌رود، کسانی که در مدینه بودند و همچنین کسانی که در ارتفاعات، در بادیه‌ها بودند خبردار شدند و برای ادای حج و همراه با رسول اللّه صلی الله علیه و آله اجتماعی نمودند. آنان پیرو بودند و به آنچه که به آن‌ها دستور داده می‌شد عمل می‌کردند و دنبال او می‌رفتند. او هرکاری که می‌کرد، آن‌ها هم می‌کردند و این در تاریخ 4 روز مانده به پایان ذی القعده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حج رهسپار گردید. پس هنگامی که به ذی الحلیفه رسید، خورشید غروب ننموده بود. پس شستشو کرد و خارج شده و به مسجدی که نزدیک درخت بود و در آنجا نماز ظهر را خواند و عزم حج مفرده کرد تا به البیدا، کنار اولین میل رسید ...» نک: شیخ طوسی، تهذیب، ج 5، ص 55 و همچنین مسلم، صحیح به نقل از ابن‌عمر.
2- سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی»، جزء 4، ص 1193
3- جزء 2، ص 464 و جزء 3، صص 954، 957 و 1254
4- «نخستین منزلگاه، در بین راه، مکه بود و پیامبر از آنجا احرام بست.»

جغرافی‌دانان و تاریخ‌شناسان مسلمان، میقات حاجیان از آن بوده است. (1) 1/ ب: ذوالحلیفه، شجره
احمدبن ابی‌یعقوب (/ ابن‌واضح) این منطقه را اوّل منزلگاه مسکون در میانه مدینه- مکه دانسته است؛ جایی که «حاجیان هر گاه از مدینه رهسپار شوند، از آنجا مُحرم گردند.» (2) شهرت آن به شجره بدان لحاظ است که به گفته ابوعلی هجری در «تحدید المواضع» (ص 297) که از قرن 3 ه. ق. به دست ما رسیده است: «... ثمّ یفض ذلک إلی شجرة التی بها محرم النبیّ ...».
این درخت، که در سایه‌های آن پیامبر و یارانش احرام بستند، سَمُرَه نام داشته و فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص 199) آن را چنین تأیید کرده است:
«... بذی‌الحلیفة و کانت سَمُرَة کان النّبیّ ینزلها من المدینة و یحرم منها و هی علی ستة أمیال من المدینة». (3) نافع به نقل از عبداللّه بن عمر با تفصیل بیشتری موقعیّت جغرافیایی شجره را در ذوالحلیفه معلوم ساخته و مؤلّف «المناسک و اماکن طرق الحج» (ص 425)، گفته آنان را چنین آورده است:
«انّ رسول اللّه کان ینزل بذی‌الحُلیفة حین یعتمر و فی حجته حین حج تحت شجرة فی موضع المسجد الّذی بذی الحُلیفة و کان إذا قدم راجعاً من غزو و کان فی تلک الطریق أو حج أو عمره هبط بطن الودان فإذا ظهر من بطن

1- طریحی، مجمع‌البحرین، ص 373، چاپ سنگی.
2- در کتاب «البلدان»، ص 93، ترجمه فارسی و صفحه 313، متن عربی، ضمیمه: الاعلاق النّفیسه، چاپ‌لیدن 1891 م.
3- «در ذی الحلیفه. سمره بود اسم یک نوع درخت است و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام خارج شدن از مکه در آنجا فرود می‌آمد و از آنجا احرام می‌بست. آن در فاصله 6 مایلی مدینه واقع است.»

الوادی أناخ بالبطحاء الّتی علی شفیر الوادی الشرقیة فعرّس». (1) و این که ابوهریره گفته است: «و کانت موضع الشجرة التی کان النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یصلّی إلیها» (2) معلوم می‌سازد که در آغاز، کناره درخت سمره، دقیقاً محلّی بوده که مسلمانان به رعایت سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله احرام می‌بستند و چون احرام در لغت به معنی «بر خود حرام کردن» و در اصطلاح «قصد دخول در حج و عمره مقارن با بستن دو قطعه پارچه نادوخته» است. (3) بنابراین، منطقه ذی‌الحُلیفه، میقات اهل مدینه و شجره، محلّ بستن احرام است.
ابن‌عبّاس در حدیثی این میقات را با صراحت بیشتری از پیامبر نقل کرده است که:
«وقّت النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- لأهل المدینة ذاالحلیفة ...» (4)
و: «انّ النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- لمّا أتی ذا الحلیفة أحرم بالحجّ و أشعر هدیه فی شقّ السنام الأیمن و أماط عنه الدم و قلّد نعلین». (5) این مکان در همان روزهای نخست و مقارن با حیات پیامبر به صورت مسجدی درآمد که به همان اعتبار آن را مسجد شجره یا ذی‌الحُلیفه خواندند.
منابع نخستین تاریخ اسلام در دهه‌های سده اوّل هجرت، صریحاً از جایگاه درخت

1- «پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام حج و عمره در زیر درختی، در ذی الحلیفه در موضع مسجدی که در ذی الحلیفه است، فرود می‌آید و چنانچه در راه بازگشت از غزوه‌ای و یا در راه انجام حج و یا عمره بود، در میان دره‌ها فرود می‌آید و هنگام خارج شدن از میان دره در مسیلی که در لبه درّه شرقی واقع است، فرود آمده، استراحت می‌کرد ...»
2- «... محل درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن نماز می‌گزارد ...» نک: امام بخاری، صحیح.
3- شیخ‌الإسلام، راهنمای مذهب شافعی، ص 105
4- احمدبن حنبل، مسند، ج 1، ص 339
5- «پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به ذی‌الحلیفه می‌رفت، در آنجا جهت حج احرام می‌بست و شتر قربانی خود را در شکاف کوهان، سمت راست آن زخمی می‌نمود و خون آن را جاری می‌کرد و ...» نک: همان مأخذ، ص 344 و نیز: دارمی، سنن الدارمی، ج 2، ص 30، کتاب المناسک، باب المواقیت فی الحج به نقل از ابن‌عمرو، ابن‌عبّاس، چاپ دارالفکر.

سمره به عنوان مسجد شجره یاد کرده‌اند.
ابن‌عمر (1) در مواضع متعدّدی گفته است:
«بات رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان إذا خرج إلی مکّة صلّی فی مسجد الشجرة». (2) ابوهریره آورده است:
«صلّی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی مسجد الشجرة إلی الاسطوانة الوسطی استقبلها و کانت موضع الشجرة الّتی کان النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یصلّی إلیها». (3) این مستندات تاریخی نه تنها از وجود بنای مسجد شجره در قرن اوّل هجری حکایت می‌کند؛ بل مؤیّد آن است که پیامبر خود شخصاً بر مسجد شدن آن مکان تعمّد داشته است.
2/ ب: ذو الحُلیفه، آبار علی
بر این اساس آنچه اصالت و قدمت دارد، نام ذوالحُلیفه و شجره است و این‌که چرا بعدها به آن مکان، با آن همه شهرت، آبار علی (/ بئر علی) گفتند، جای تأمّل و در خور بررسی است.
فیروزآبادی در المغانم (ص 82) و با توجّه به این‌که خود در سده 8/ 9 ق. به‌سر

1- نک: مسلم، صحیح.
2- «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه به طرف مکه رهسپار می‌گردید، نیم خوابی می‌کرد و در مسجد شجره نماز می‌گزارد.» همچنین نک: امام حمیدی، المسند، ج 2، ص 291، حدیث 659 و قسطلانی، ارشادالساری بشرح صحیح البخاری، ج 6، ص 102
3- «پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد شجره، در کنار ستون میانی نماز گزارد، روبه‌روی آن ایستاد. آنجا محلّ درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن نماز می‌گزارد.»

می‌برده، می‌گوید: «أین ذوالحُلیفة الّذی لا یعرف الیوم إلّا بئر علیّ؟». (1)
و چون در صفحه 172 به شرح چاه زمزم در مدینه می‌رسد، می‌گوید: «زمزم، بئر بالمدینة علی عین السالک إلی بئر علیّ ...» (2) و مطری مورّخ مدنی، که در قرن 7/ 8 ق.
به‌سر می‌برده، همین اراده را نموده و سمهودی از کتاب او ضمن شرح چاه سقیا گفته‌اش را چنین آورده است که:
«إنّما فی آخر منزلة النقا علی یسار السالک إلی بئر علیّ فی المحرّم». (3) البتّه آثار قدیمی‌تر؛ مانند «صفة جزیرة العرب» هَمْدانی و «مناسک و اماکن طرق الحج»، نامی از «آبار علی» نبرده‌اند؛ با این همه، شهرت ذوالحُلیفه به آبار علی در طول تاریخ و در میان آثار پژوهندگان به کرّات دیده و ملاحظه شده است.
علی‌بن موسی در «وصف المدینة المنوّره» که مدینه سال 1303 ق. را توصیف نموده است، (4) در موارد متعدّدی صریحاً می‌نگارد:
«ذو الحلیفة المعروفة الآن ببئر علیّ» (5) «ففیها مسجد الشجرة و مسجد المعرّس فی ذی‌الحلیفة المعروف الآن بآبار علیّ» (6) «قال فیه سیّدالبشر من عیر إلی ثور حرم، فعیر جبل أسود ممتد من آبار علی؛ یعنی محل المیقات». (7)

1- «ذوالحلیفه کجاست که امروزه شناخته نمی‌شود مگر به نام چاه علی؟»
2- «زمزم، چاهی است در مدینه، در سمت راست راهی که به طرف چاه علی علیه السلام، است.»
3- «بلکه در آخرین منزلگاهش النقا است، در سمت چپ راهی که به طرف چاه علی در المحرم می‌باشد.» نک: وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج 3، ص 973
4- رسائل فی تاریخ المدینه، حمد الجاسر، ریاض 1972 م.
5- نک: ص 8، 26
6- «در ذی الحلیفه، مسجد الشجره است و مسجد المعرس که اکنون به نام چاه‌های علی شهرت دارد.»
نک: ص 16
7- «سرور بشریت در باره آن فرموده است: از عیر تا ثور. اما عیر کوه سیاهی است که از محل چاه‌های علی؛ یعنی محل میقات کشیده شده و امتداد دارد.» نک: ص 30 و همچنین: بتنونی، رحلة الحجازیّة، ص 175

علی حافظ نیز در «فصول من تاریخ المدینة المنوّره» همین مترادف بودن را بر شمرده، می‌نویسد:
«تسمّی ذوالحلیفة، آبار علیّ و الحسا والمحرم. تعرف بکلّ هذه الأسماء الیوم». (1) حمدالجاسر استاد مسلّم تاریخ و جغرافیای قدیم جزیرة العرب، ضمن پیوستی که در خاتمه متن تصحیح شده «المغانم» ضمیمه نموده، در ص 458 گفته است:
«مسجد شجرة یقع شرق طریق مکة. فی ذی‌الحلیفة المعروف الآن بأبیار علیّ و بالحساء و بالمحرم علی الجانب الغربی من وادی العقیق». (2)
بدون تردید در منطقه ذوالحُلیفه و در مجاورت مسجد شجره، چاه‌های متعدّدی بوده است و صاحب «المناسک» (ص 428) و ابن‌رسته در «الأعلاق النّفیسه» (ص 177) مانند دیگر مؤلّفان تاریخ و جغرافیای حجاز، صریحاً گفته‌اند که در ذوالحُلیفه «بها عدّة آبار» «و الماء فیه کثیر» و پیامبر اسلام در کناره یکی از چاه‌های ذی‌الحُلیفه و قبل از مُحرم شدن، خود را شستشو و غسل داده‌اند (3) و مسلمان باید که: «أن یبدأ به الغسل من بئر ذی الحلیفة». (4) سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (ص 1195) گفته العزبن جماعه را آورده که:
«بذی‌الحُلیفة البئر الّتی تسمّیها العوام بئر علیّ و ینسبونها إلی علیّ‌بن

1- «بنام- ذوالحلیفه- چاه‌های علی، الحسا و المحرم نامیده می‌شود و امروزه با همه این نام‌ها شناخته می‌شود.» نک: ص 140، ص 257، ص 282، ص 303
2- «مسجد شجره در سمت شرق جاده مکه واقع است. در ذی الحلیفه که اکنون به‌نام چاه‌های علی و الحساء و المحرم شهرت دارد و در سمت غرب درّه عقیق وادی العقیق واقع است.»
3- حدیث جعفربن محمد، فروع الکافی، باب حجّ النبی.
4- المناسک، همان صفحه.

أبی‌طالب- رضی اللَّه- تعالی عنه لظنّهم أنّه قاتل الجنّ بها و هو کذب و نسبتها إلیه غیر معروفة عند أهل العلم و لا یری بها حجر و لا غیره کما یفعل بعض الجهلة». (1) العزبن جماعه، ظاهراً همان محمد بن ابی بکر (متوفّای 819 ه. ق.) است. (2) بر اساس این سند، شهرت ذوالحُلیفه به «چاه علی» مربوط به باور مردم نسبت به این واقعه است که گفته‌اند: علی‌بن ابی‌طالب در چاه مزبور جنّی را کشته است. به عقیده سمهودی، این خبر دروغ است و باور کنندگانش جاهلان‌اند.
البتّه چنین خبری و اسطوره چنین چاهی در مورد چاه ذات‌العلم آمده است و جای تأمّل است که سمهودی خود ذیل شرح «بئر ذات العلم» همین باور را آورده که:
«بئر ذات العلم تجاه الروحاء. یقال: أنّ علیّ بن أبی طالب رضی اللَّه عنه قاتل الجنّ بها و هی بئر متناهیة بعد الرشا یکاد لا یلحق قعرها». (3) فیروزآبادی در «المغانم» (ص 44) تأیید می‌کند که آنچه در مورد بئر علی و کشته شدن جنّ در آن به دست علی علیه السلام به من گفته شده، مربوط به بئر ذات‌العلم است که: «بین مدینة و الصفراء باتجاه الروحاء» است.
صفراء، محل زیست «بنوسالم»، وادی گسترده‌ای است که بدر از توابع آن است و روحاء دهکده‌ای کوچک از توابع بدر در «اماره مدینه منوّره» می‌باشد. (4)

1- «در ذی‌الحلیفه چاهی است که عوام الناس آن را چاه علی می‌نامند و آن را به علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نسبت می‌دهند، چون گمان می‌برند که علی در آنجا با جن‌ها جنگید و این دروغ است و نسبت دادن آن به وی، نزد اهل علم شهرت و اعتباری ندارد و بر خلاف کرده عده‌ای نادان، سنگ و یا شیء دیگری در آن نمی‌اندازند.»
2- شوکانی، البدر الطالع، ج 1، ص 147، چاپ السّعاده 1348
3- «چاه ذات العلم روبه‌روی الروحاء قرار دارد. گفته می‌شود که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام، در آنجا با جن‌ها جنگیده است و آن چاه از نظر گودی، بعد از الرشی قرار دارد و شاید نتوان به قعر آن رسید.»
نک: وفاءالوفا، ص 1139 و ابن‌تیمیّه، مجموعة فتاوی، ج 1، ص 310، چاپ دارالفکر، 1980 م. بیروت.
4- حمد الجاسر، المعجم الجغرافی للبلاد، جلد «ر- ز»، ص 847

شهرت چنین چاهی در روحاء در طول تاریخ، مسلّم است. ابن‌جبیر سیّاح در الرحله (ص 167)، در سفرنامه حجازش در خلال سال‌های 578 تا 581 ه. ق. مشاهدات خود را از این چاه یاد کرده، می‌نویسد:
«فنزلنا مریحین قائلین ببئر ذات‌العلم و یقال أنّ علیّ‌بن أبی‌طالب- رضی‌اللّه عنه- قاتل الجنّ بها و تعرف أیضاً بالروحاء و البئر المذکورة متناهیة بعد الرشا، لا یکاد یلحق قعرها و هی معینة». (1) بنابراین، انتساب چنین اسطوره‌ای به چاه‌های ذوالحُلیفه و در مجاورت مسجد شجره و آن را وجه تسمیه آبار علی دانستن، در خور تأمّل می‌باشد. مگر آن‌که گفته شود: چنین واقعه‌ای همانطور که در الروحاء بوده، در چاه‌های ذوالحُلیفه نیز تکرار شده است! و یا دلایل تاریخی- دینی دیگری دارد که متأسّفانه حقیر را بدان منابع دسترسی نبوده است.
ابن‌مجاور (جمال‌الدّین یوسف بن یعقوب، 601/ 690 ه. ق.) مورّخ و محدّث قرن 7 ق. و مؤلّف «تاریخ المستبصر» که در تاریخ و جغرافیا و آداب و رسوم عربستان غربی و جنوبیِ سده هفتم مأخذ بسیار مهمّی به‌شمار می‌رود و توصیف‌های جغرافیایی خود را از شمال و اطراف مدینه آغاز نموده، از بئر ذات العلم و رسوم و عقاید مردم در اطراف آن یاد کرده است و نهایتاً از این عقاید و رسوم به عنوان خرافات «حول هذه البئر» نام برده است. (2) به عقیده حقیر، شجره از جمله زمین‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله تیول علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نمود. بر اساس گفته جعفربن محمد که فیروزآبادی آن را در

1- «راحت و خشنود در چاه ذات العلم پیاده شدیم و گفته می‌شود که علی بن ابوطالب علیه السلام در آنجا با جن‌ها جنگیده است و به نام الروحاء نیز معروف است، چاه مزبور از نظر گودی بعد از الرشی قرار دارد و امکان ندارد به قعر آن دست یافت و چاه معینی است.»
2- ابن‌مجاور، تاریخ المستبصر، لیدن 1951 م. همچنین: ابومحرمه، تاریخ ثغر عدن، لیدن 1936 م. 2 جزء و نیز: زرکلی، الاعلام، ج 9، ص 341 و:.: دائرة المعارف الإسلامیه، ابن‌مجاور.

«المغانم» (صص 440، 318) آورده، مسلّم است که:
«أقطع النّبیّ علیّاً- رضی‌اللّه عنه- أربع أرضین الفقیرین و بئر قیس و الشجرة». (1) بنابر این، منطقه شجره از مناطق کشاورزی بوده و بی‌تردید علی‌بن ابی‌طالب در آنجا چاه‌هایی زده بود که به آبیاری مزارع بینجامد و شهرت آبار علی نمی‌تواند غیر از این مُستند، دلیل تاریخی- جغرافیایی دیگری داشته باشد.

با مراجعه به منابع و مُستندات دو بخش الف/ ب معلوم می‌گردد که مسجد الشجره (/ مسجد ذوالحلیفه) در همان دهه‌های نخست تاریخ اسلامی، به صورت مشخّص و بنایی معیّن در آمده بود.
تأمّل بر احادیث و مستندات آورده‌شده از ابن‌عمر، انس بن مالک و امام جعفربن محمّد الصّادق علیه السلام و ... و یا نوشته‌های مورّخان و سیاق کلام حدیث‌شناسان، به روشنی از بنا و نمای ساختمانِ بنا شده در مکان درخت سمره به عنوان مسجدی مشهور حکایت می‌کند.
کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره، (ص 428)، که مسلّماً در قرن سوم هجری تألیف شده است، در خصوص ذوالحُلیفه، از بنای دو مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله چنین یاد می‌کند که:
«المسجد الکبیر الّذی یحرم النّاس منه و هو علی یمین المصعد و الآخر مسجد المعرّس و هو دون مصعد البیداء». (2)

1- پیامبر صلی الله علیه و آله چهار قطعه زمین به علی بخشید که عبارت است از الفقیرین و چاه قیس و الشجره ...».
2- «مسجد بزرگی است که مردم از آنجا احرام می‌بندند و در قسمت راست المصعد است و دیگری مسجد المعرس است که آن سوای مصعد البیدا است.»

تأکید بر «المسجد الکبیر» نشان دهنده آن است که در قرن سوم، مسجد شجره- که محلّ احرام زائران مدنی بیت‌اللّه الحرام بوده- دارای ساختمانی بزرگ بوده است.
ابن‌جبیر در میانه سال‌های 578/ 581 ه. ق. بنای مسجد ذوالحُلیفه را چنین وصف می‌کند:
«چون به وادی عقیق رسیدیم، اوّل چیزی که در برابر چشمان ما ظاهر گشت، مناره سفید و مرتفع مسجد ذی‌الحُلیفه بود». (1) ابن‌بطوطه سیّاح هم که در سال‌های 725/ 726 ه. ق. به دیدار مسجد شجره نائل آمده، می‌گوید:
«از مدینه به عزم مکّه حرکت کردیم و در نزدیکی مسجد ذی‌الحُلیفه که پیغمبر از آنجای احرام بسته، فرود آمدیم. این محل آخرین حدّی است که حجاج از راه مدینه در آن‌جا احرام می‌بندند». (2) مراجعه به نوشته‌های سمهودی در موارد متعدّدی از «وفاء الوفا» نشان می‌دهد که بنای مسجد در زمان حیات «مطری» صاحب «التعریف بما آنست الهجره» و مُتوفّای 741 ق. رو به ویرانی نهاده بود و فیروزآبادی در «المغانم المطابه» از بنای مسجد در سال‌های 800 ه. ق. توصیفی می‌کند که به خوبی نشان دهنده ادامه ویرانی بنای مسجد از نیمه سده هشتم هجری است. وی می‌نویسد:
«و لم یبق إلّا بعض الجداران؟؟؟ و حجارة متراکمة».
سمهودی (متوفّای 911 ه. ق.) پس از شرح این ویرانی‌ها در صفحه 1004 کتابش می‌نویسد:
یکی از رجال مصر به نام زین‌الدین، که در سال 861 در مدینه مقیم شده بود، مسجد شجره را اینگونه توصیف می‌کند:

1- رحله ابن‌جبیر، ص 167
2- سفرنامه ابن‌بطوطه، ص 116، ترجمه فارسی.

«بناه علی أساسه القدیم و موضع المنارة فی الرکن الغربی باق علی حاله و جعل له ثلاث درجات من المشرق و المغرب و الشام فی کلّ جهة منها درجة مرتفعة حفظاً عن الدواب و لم یوجد لمحرابه الأوّل أثر لانهدامه.
فجعل المحراب فی‌وسط جدار القبلة و لعلّه کان کذلک و اتخذ أیضاً الدرج الّتی للآبار هناک ینزل علیها من یرید الاستسقاء و طول هذا المسجد من القبلة إلی‌الشام اثنان وخمسون ذراعاً ومن المشرق‌إلی‌المغرب مثل ذلک». (1) علی‌بن موسی در «وصف المدینة المنوّره» (ص 16)، ابراز می‌کند که در اواخر قرن 11 ه. ق. مسجد شجره ویرانه گشته بود؛ تا این‌که مسلمانی اهل هندوستان در سال 1090 ق. تصمیم به بازسازی مجدّد آن می‌گیرد و پس از کسب اجازه از دولت عثمانی این امر میسّر می‌گردد.
میرزا حسین‌فراهانی از بنای مسجد در سال‌های 1302/ 1303 ه. ق. چنین یاد کرده است:
«مسجد شجره، مسجد کوچکی است که یک طرف آن طاق است و در میان آن حدیثی در فضیلت مسجد و نماز خواندن حضرت رسالت‌پناهی در آنجا نوشته‌اند.» (2) این بنا پس از ویرانی، بار دیگر و همزمان با اجرای طرح ساختمانی مسجدالنّبی توسط ملک عبدالعزیز، پادشاه سعودی، تجدید ساختمان گردید و «شیخ محمّد سرور الصبیان» در مجاورت آن، مدرسه‌ای بنا نمود. (3)

1- «آن را بر شالوده پی قدیمی آن ساخت و محل مناره در گوشه غربی آن به همان صورت اولیه باقی است و برای آن، سه پله از سمت شرق و غرب و شام شمال گذاشت. در هر سمت از آن یک پله بلند وجود دارد تا در مقابل چهارپایان آن را حفظ نماید و از محراب اولیه آن اثری نماند؛ زیرا که معدوم گردیده است. پس محراب را در وسط دیوار قبله قرار داد که شاید بدین صورت بوده است. و همچنین پله‌هایی که برای چاه‌های آنجا ساخت تا کسانی که می‌خواهند رفع عطش نمایند از آن پایین بروند. طول این مسجد از سمت قبله تا شام، 52 ذرع و از شرق به غرب آن، به همین اندازه است.»
2- سفرنامه، ص 270
3- علی حافظ، فصول من تاریخ المدینه المنوّره، ص 142

تصویری که مؤلّف حقیر به زحمت توانست از عکّاسان قدیمی مدینه تهیّه نماید، به‌خوبی نشان می‌دهد که بنای آن استحکام یا ظرافت خاصّی در معماری نداشته و در زمان کوتاهی روبه ویرانی نهاده است.
در دهه اخیر، وزارت اوقاف و حجّ عربستان، تصمیم به تجدید بنای جدّی مسجد شجره نمود و در این خصوص طرح نویی افکندند.
در سال 1395 ه. ق. که به دیدار مسجد نائل آمدم، هنوز بنای ساختمان و نمای خارجی آن به پایان نرسیده بود؛ ولی در شعبان 1398 ق. که توفیق مُحرم شدن را در مسجد شجره پیدا نمودم، بنای پرهیبت مسجد، توأم با فریاد زائران: «لَبَّیْک، اللّٰهمَّ لَبَّیک» به فضای ذوالحُلیفه- آن سرزمین میقات- شکوه معنوی خاصّی بخشیده بود.
نک: پیکره‌های:- 1- 12؛ 2- 12؛ 3- 12

ص: 270

فصل سیزدهم: مسجد مُعَرَّس

اشاره

مُعَرَّس، اسم مکان و از تعُّرس، به معنای خواب مسافر گرفته شده است. ابن‌اثیر در النّهایه (ج 3، ص 206) آن را نزول مسافر در آخر شب؛ یعنی مکان تعرس می‌داند.
یاقوت حموی در معجم‌البلدان (ج 5، ص 155)، «معرَّس» را محل خواب مسافری می‌داند که پس از پیمودن راه در دو ثلث نخست شب، در نزدیکی‌های صبح و ثلث آخر شب منزل می‌گیرد و پس از خوابی خفیف، حرکت را به سوی مقصد پی می‌گیرد.
مجدالدّین فیروزآبادی در المغانم المطابة فی معالم طابه (ص 386)، پس از آن‌که اعراب «معرس» را «بضمّ ثمّ فتح و تشدید الرّاء المفتوحه» می‌خواند، می‌نویسد:
«اسم لمسجد ذی‌الحلیفة علی ستّة أمیال من المدینة، کان رسول اللّه یعرّس قربَه ثمّ یرحل لغزاة أو غیرها» (1) و تعرّس را به همین اعتبار چنین تعریف می‌کند:
«نومة المسافر بعد ادلاجه فإذا کان وقت السحر نام نومة خفیفة ثمّ یثور مع انفجار الصبح لجهة قصده». (2)

1- «نامی است برای مسجد ذی الحلیفه در 6 مایلی مدینه، که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزدیکی آن استراحت می‌کرد و سپس از آنجا برای غزوه و یا غیره رهسپار می‌گردید.»
2- «خواب مسافر پس از شب‌روی او، چنانچه هنگام سحر بود خواب سبکی کرده سپس با طلوع صبح برخاسته رهسپار مقصد خود می‌شود.»

البکری در معجم ما استعجم ضمن اشاره به موقعیّت ذوالحلیفه، تصریح می‌کند:
«و کان ینزل تحت شجرة فی موضع المسجد الّذی بذی‌الحلیفة الیوم فإذا قدم راجعاً هبط بطن الوادی فإذا ظهر من بطن الوادی أناخ بالبطحاء الّتی علی شفیر الدار الشرقیة، فعرّس حتی یصبح». (1) فخرالدّین طریحی در «مجمع‌البحرین» (2) پس از تعریف‌های لغوی تعریس، معرّس را مکان تعریس و نام مکانی در ذی‌الحلیفه می‌داند؛ زیرا پیامبر «عرس فیه و صلّی الصبح فیه ثمّ رحل و فیه إذا أتیت ذاالحلیفة فأت معرس النبیّ فإنّ رسول اللّه کان یعرس فیه و یصلّی فیه». (3) این مکان در تصریحات طُریحی در یک فرسخی مدینه و نزدیک مسجد شجره جای دارد؛ «و هذا الموضع مسجد النبیّ و حیث أنّه نزل به استحب النزول به مطه؟؟؟ لیلًا أو نهاراً.» (4) پس از بررسی منابع مهم حدیث و شروح کتاب حج مندرج در آثار مفتیان مسلمان، معلوم گردید که مسجد معرّس نه‌تنها مکانی مقدّس است؛ بلکه نزول زائرانی که از مدینه به قصد حج و عمره عازم مکّه هستند و توقّف در آن، مورد تأکید قرار گرفته، و منابع فقهی در ذیل «فی استحباب النزول بالمعرّس» بسط کلام داده‌اند؛ ولی در قرن ما، در هیچ یک از آثار فقهی فریقین، به تعریس در مُعرّس نبی یا اشاره‌ای نشده و یا از آن نشانی نداده‌اند و حتّی در حجاز به استثنای معدود پژوهش‌های تاریخی و گزارش‌های آکادمیک از مورّخان عرب- عموماً- و حجاز و نجد- خصوصاً- نسل امروز از آنان

1- جزء ثانی، ص 464، چاپ مصطفی‌السّقا، قاهره 1947
2- ص 308، چاپ سنگی.
3- «در آنجا استراحت کرد و نماز صبح را خواند و سپس رهسپار گشت و چنانچه رهسپار ذی الحلیفه شدی، در معرس النّبی به استراحتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برو، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت می‌کرد و نماز می‌خواند.»
4- «اینها مواضع مسجد پیامبر است. چون پیامبر دوست داشت شب یا روز در آنجا فرود آید.»

بی‌خبر مانده‌اند.
بر این اساس، حقیر در پژوهش و کاوش‌های خود با سه موضوع روبه‌رو گردید:
1. منابع فقهی تعریس
2. منابع جغرافیایی شناخت مکان تعریس
3. مکان کنونی المعرّس

الف: منابع فقهی

در فصل «الحج» باب «معرّس النّبی صلی الله علیه و آله» گفته‌های اهل‌بیت پیامبر را در باره تعریس و معرّس چنین ثبت کرده‌اند: (1) معاویة بن عمار به نقل از ابوعبداللّه صلی الله علیه و آله می‌گوید:
«إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ مَکَّةَ إِلَی الْمَدِینَةِ وَ انْتَهَیْتَ إِلَی ذِی الْحُلَیْفَةِ وَ أَنْتَ رَاجِعٌ إِلَی الْمَدِینَةِ مِنْ مَکَّةَ فَائْتِ مُعَرَّسَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَإِنْ کُنْتَ فِی وَقْتِ صَلَاةٍ مَکْتُوبَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَصَلِّ فِیهِ وَ إِنْ کَانَ فِی غَیْرِ وَقْتِ صَلَاةٍ مَکْتُوبَةٍ فَانْزِلْ فِیهِ قَلِیلًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ کَانَ یُعَرِّسُ فِیهِ وَ یُصَلِّی فِیهِ». (2) محمّد بن قاسم می‌گوید: به حضرت ابی‌الحسن علیه السلام عرض کردم:
«جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ جَمَّالَنَا مَرَّ بِنَا وَ لَمْ یَنْزِلِ الْمُعَرَّسَ فَقَالَ: لَا بُدَّ أَنْ تَرْجِعُوا إِلَیْهِ، فَرَجَعْنَا إِلَیْهِ». (3)

1- کلینی، فروع کافی؛ شیخ طوسی، تهذیب، باب 19؛ «المزار، از وسائل‌الشّیعه شیخ حرّ عاملی و الحج جواهرالکلام نجفی.
2- «ابو عبداللّه گفت: هرگاه از مکه به سوی مدینه رهسپار شدی و به ذی‌الحلیفه رسیدی و در راه بازگشت از مکه به مدینه بودی، به معرّس النبی استراحتگاه پیامبر برو و چنانچه در وقت نماز واجب و یا نافله بودی، آنجا نماز بگزار و اگر در غیر از زمان نماز واجب بودی، در آنجا برای مدت کمی فرود آی؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت می‌کرد و نماز می‌خواند.»
3- «به ابوالحسن گفتم: فدای تو شوم، شتربان همراه ما از اینجا گذشت و در معرس پیاده نشد. پاسخ داد بر شما لازم است به آنجا بازگردید پس به آنجا بازگشتم.»

ابن‌فضّال روایت می‌کند:
«قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَسْبَاطٍ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ نَحْنُ نَسْمَعُ إِنَّا لَمْ نَکُنْ عَرَّسْنَا فَأَخْبَرَنَا ابْنُ الْقَاسِمِ بْنِ الْفُضَیْلِ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ عَرَّسَ وَ أَنَّهُ سَأَلَکَ فَأَمَرْتَهُ بِالْعَوْدِ إِلَی الْمُعَرَّسِ فَیُعَرِّسُ فِیهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ فَإِنَّا انْصَرَفْنَا فَعَرَّسْنَا فَأَیَّ شَیْءٍ نَصْنَعُ؟
قَالَ: تُصَلِّی فِیهِ وَ تَضْطَجِعُ وَ کَانَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام یُصَلِّی بَعْدَ الْعَتَمَةِ فِیهِ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَإِنْ مَرَّ بِهِ فِی غَیْرِ وَقْتِ صَلَاةٍ مَکْتُوبَةٍ، قَالَ: بَعْدَ الْعَصْرِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ علیهما السلام عَنْ ذَا، فَقَالَ: مَا رُخِّصَ فِی هَذَا إِلَّا فِی رَکْعَتَیِ الطَّوَافِ، فَإِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام فَعَلَهُ». (1) معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:
«قَالَ: قَالَ لِی فِی الْمُعَرَّسِ مُعَرَّسِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْمَدِینَةِ فَمُرَّ بِهِ وَ انْزِلْ وَ أَنِخْ بِهِ وَ صَلِّ فِیهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَلَ ذَلِکَ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ یَکُنْ وَقْتُ صَلَاةٍ، قَالَ فَأَقِمْ، قُلْتُ لَا یُقِیمُونَ أَصْحَابِی، قَالَ: فَصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَ امْضِهْ وَ قَالَ:
إِنَّمَا الْمُعَرَّسُ إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْمَدِینَةِ لَیْسَ إِذَا بَدَأْتَ». (2) امام بخاری در: صحیح، (3) به اسنادی در این خصوص استناد می‌کند که نه تنها برای

1- « علی بن فضّال گوید: علی بن اسباط به ابوالحسن گفت در حالی که ما می‌شنیدیم: ما استراحت نکردیم. ابوالقاسم ابن فضیل به ما خبرداد که او استراحت نکرد تا این‌که او گذشت. پس دستور بازگشت به المعرّس را داد تا در آن استراحت نماید. گفت بله. به او گفت: چنانچه برویم در آنجا استراحت نماییم چه کار بکنیم؟ گفت: آنجا نماز می‌خوانی و می‌خوابی. ابوالحسن غیر واجب از آنجا رد شود چه باید بکند؟ گفت بعد از عصر، گفت از ابوالحسن علیه السلام در این مورد پرسیدند، جواب داد: فقط رخصت گزاردن دو رکعت نماز را در این مورد داد و حسین بن علی علیهما السلام این کار را کرده است.»؟؟؟ عز و جل رجمه کن الله اکبر رل شود؟؟؟
2- «از ابو عبداللّه نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد المعرس به من گفت: چنانچه به مدینه بازگشتی گذری به المعرس کن و آنجا پیاده شو و نماز بگزار. پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار را کرد. گفتم: و اگر وقت نماز نبود چه؟ گفت: المعرس به هنگام بازگشت به مدینه است و نه به هنگام آغاز سفر از آنجا.» نک: کافی، ج 4، چاپ 1391 ه.

3- کتاب حج، باب المساجد التی علی طریق المدینة و المواضع التی صلّی فیها النبی، باب‌های: 5 تا 20

اثبات اهمیّت مکان معرّس و استحباب تعرّس در آن شاهدی کافی است، بل نشانگر اتّفاق آرای فریقین در رعایت سنّت پیامبر است:
نافع روایت می‌کند:
«ان رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان ینزل بذی‌الحلیفة حین یعتمر و فی حجّته حین حجّ تحت سمرة فی موضع لمسجد الّذی بذی الحلیفة و کان إذا رجع من غزو کان فی تلک الطریق أو حجّ أو عمرة هبط بطن وادٍ؛ فإذا ظهر من بطن واد أناح بالبطحاء الّتی علی شفیر الوادی الشرقیة، فعرّس ثمّ حتی یصبح.» (1) ابن‌عمر می‌گوید:
«انّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان یخرج من طریق الشجرة و یدخل من طریق المعرّس.»
«ان رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان إذا خرج إلی مکة یصلّی فی مسجد الشجرة و إذا رجع صلّی بذی‌الحلیفة ببطن الوادی و بات حتی یصبح». (2) ابو عوانه حدیث می‌کند:
«کان النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یخرج من طریق الشجرة إلی مکة و إذا رجع من طریق المعرّس». (3)

1- «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمره می‌رفت، در ذی الحلیفه فرود می‌آمد و در هنگام حج، زیر سمره نام درختی در ذی‌الحلیفه اطراق می‌نمود و چنانچه در راه بازگشت از عزوه‌ای که در آن جاده بود و یا در راه حج و یا عمره بود، در میان درّه‌ای فرود می‌آمد و هنگام خارج شدن از درّه از مسیر موجود در لبه شرقی دره، حرکت می‌نمود پس تا هنگام صبح استراحت می‌کرد ...».
2- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله از راه المعرس خارج می‌شد ... اگر رهسپار مکه می‌شد در مسجد شجره نماز می‌خواند و چنانچه در راه بازگشت بود، در ذی الحلیفه، میان درّه‌ای نماز می‌گزارد و شب را به صبح می‌رسانید.»
3- «پیامبر صلی الله علیه و آله از راه الشجر رهسپار مکه می‌شد و چنانچه در راه بازگشت بود، از المعرس می‌گذشت.»

البزّاز به نقل از ابوهریره نقل می‌کند:
«انّ رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان یخرج من طریق الشجرة و یدخل من طریق المعرّس». (1) و در حدیث نافع که گفت:
«إنّ ابن‌عمر کان إذا مرّ بذی‌الحلیفة بات بها حتّی یصبح و یخبر أنّ رسول اللّه کان- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یفعل ذلک» (2) اشاره به همین توقّف در معرّس است. (3) ابن‌حجر معرّس را بنا به روایت کشمیهنی، به تنوین دانسته و آن مسجدی است که؛ «کان هناک فی ذلک الزمان» (4) و «علی ستّة أمیال من المدینة». (5) قسطلانی در ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری (6) معرّس را «بالمهملات و الرّاء مشدّدة مفتوحه» دانسته و آن مکانی است که «نزول المسافر آخر اللیل أو مطلقا و هو أسفل من مسجد ذی‌الحلیفة فهو أقرب إلی المدینة منها». (7) براین اساس‌است‌که مالک جایز نمی‌داند کسی از معرّس عبورکند و درآنجا توقّف ننماید و نماز به جا نیاورد؛ زیرا «بلغنی أنّ رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عَرّس به». (8)

1- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از راه الشجره خارج می‌شد و از راه المعرس وارد می‌گردید.»
2- ابن عمر اگر از ذی الحلیفه رد می‌شد در آنجا تا صبح بیتوته می‌کرد و می‌گفت: رسول اللّه// چنین می‌کرد.
3- حاکم، المستدرک، ج 1، ص 449، کتاب المناسک و نیز:
امام شافعی، الأم، مجلّد الأول، جزء 2، ص 137، فی المواقیت. و:
ابن‌حجر عسقلانی، فتح‌الباری، مجلّد 3، باب 15، خروج النّبی علی طریق الشجرة، ص 391
4- ص 393، همان مأخذ
5- نک: ص 391
6- مجلّد سوم، ص 103
7- «پیاده شدن مسافر در آخر شب و یا به طور مطلق در هر زمان و محل آن پایین‌تر از مسجد ذی‌الحلیفه است و از آن‌جا به مدینه نزدیک‌تر می‌باشد.»
8- «به من خبر رسید که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در آن استراحت کرد. نک: محب‌الدین طبری، «القِری لقاصد امّ‌القری»، به اهتمام مصطفی السَّقا، ص 691، چاپ 2، قاهره، 1970 م

صاحب جواهر (1) توقّف در معرس را «مستحب مُؤکّد» دانسته، می‌نویسد:
«و من الأمر بالعود إلیه و الصلاة فی الوقت المکروه مع العذر و الإنتظار مع عدمه یفهم کمال تأکّده» (2) ولی نشان صحیحی از مقام معرّس ارائه نمی‌دهد و تنها به ذکر گفته ابوعبداللّه اسدی اکتفا می‌کند که: «المعرّس در ذی الحلیفه است»، و چون این نشان و نشانی، قانعش ننموده با جمله «واللّه العالم» ختمش نموده است و این امر نشانگر آن است که ظاهراً در مدارس فقهی آن دوران، شناختی عینی از معرّس وجود نداشته و سنّتش رعایت نمی‌شده است. پیش از این، عموم فقهای امامیّه بر سنّت نبوی در خصوص معرّس تأاکید می‌کردند ولی نشانِ عملی آن را معلوم ساخته‌اند.
علّامه حلّی در «مختصر نافع»، کتاب حج می‌نویسد:
«چنین سنّت است؛ فرود آمدن به معرس و آن موضعی است بر راه مدینه و آنجا دو رکعت نماز بکند و عزم بازگشتن کند، به سنت ...»

بر این روال مسلّم است که مسجد معرّس در ذوالحلیفه در جهت قِبلی مسجد شجره جای داشته است. ابوعبداللّه اسدی در قرن دوم هجری به موقعیّت جغرافیایی آن، چنین اشاره می‌کند
«... فالمسجد الکبیر الذی یحرم النّاس منه و الآخر مسجد المعرس و هو دون مُصْعد البیداء ناحیة عن هذا المسجد و فیه معرّس رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- مُنْصَرفَه من مکة» (3)

1- جواهرالکلام، کتاب حج، ج 2، ص 73، فی استحباب النزول بالمعرس.
2- «و جزو دستورات است که به آن بازگشت شود و در وقت مکروه با عذر و انتظار نماز گزارده شود، همانطور که تأکید مطلق آن فهمیده می‌شود.»
3- «... سپس مسجد بزرگی که مردم در آن احرام می‌بندند و دیگری مسجد المعرّس است. و این سوای مصعد البیدا است که آن قسمتی از این مسجد است و در آنجا استراحتگاه رسول اللّه و راه بازگشت وی از مکه است.»

این گفته را بی‌کم و کاست، مؤلّف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» در صفحه 428 آورده است و این از جمله دلایل کسانی است که گفته‌اند ممکن است کتاب یاد شده از آثار ابو عبداللّه اسدی باشد.
محمدبن ابی‌بکر تلمسانی در سال 348 ه. ق. از معرَّس و این‌که محلّی است که پیامبر شب را تا به صبح در آن می‌گذرانید، یاد کرده است. (1)البکری در معجم ما استعجم، (2) به محو شدن آثار زیبای مسجد از جاری شدن سیل اشاره کرده، می‌نویسد:
«فَدَخَل السَّیْلُ بالبطحاء حتّی دفن ذلک المکان الذی کان یُعَرِّس فیه رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-».
سمهودی در «وفاء الوفا باخبار المصطفی»، (3) از آثار یا بنای مسجد، گزارش دقیقی ارائه نمی‌دهد و این امر نشانگر آن است که بنای مسجد در قرن 9/ 10 ه. ق. یا به فراموشی سپرده شده بود و یا آثار بنای به‌جا مانده به نحوی بوده که باوری برای سمهودی در تطبیق آن با منابع دینی، تاریخی به ارمغان نیاورده است؛ زیرا ذیل گفته ابوعبداللّه اسدی می‌گوید:
«لیس هناک غیر المسجد المتقدّم ذکره فی قبلة مسجد ذی الحلیفة، علی نحو رمیة سهم سبقی منه و هو قدیم البنا بالقصة و الحجارة المطابقة فهو المراد». (4) این ابهام تا قرن 12 ه. ق. که در بعضی از رساله‌ها و سفرنامه‌های موجود در حجاز به

1- «وصف مکة و المدینه و بیت‌المقدّس»، تصحیح حمد الجاسر، مجلةالعرب، ج 5/ 6 ذوالقعده و ذوالحجه 1393 ه. ق. دارالیمامه، ریاض.
2- جزء 2، ص 464
3- جزء 3، ص 1005
4- «در آنجا غیر از مسجد یاد شده قبلی در جلوی مسجد ذی‌الحلیفه مسجدی نیست و آن دو، به فاصله پرتاب یک تیر از هم دور هستند. ساختمان قدیمی و از سنگ چیده شده است و منظور همان است.»

مسجد مزبور اشاره شده، ادامه داشته است. علی بن موسی (1) تنها گفته است که مسجد المعرس در سمت قبلی مسجد شجره است.
به هر حال مسلّم است که معرّس بنایی داشته؛ امّا چگونه و با چه دیرینه تاریخی، معلوم نیست.

پ: مکان فعلی

از آن ایّام آثار بنای مسجد به صورتی فراموش شده که دیگر توجّهی در اذهان زائران و شهروندان مدینه در این خصوص وجود نداشت. تنها شمّه‌ای از شرح این هجران را در کتاب «المدینه بین الماضی و الحاضر»، که پژوهشگری آن را ابراهیم‌بن علی العیاشی- اهل مدینه- انجام داده است، یافتم.
پس‌از پژوهش‌های فراوان در ذی‌قعده، ذیحجّه و محرّم سال‌های 1395/ 1396 ق.
روزهای متعدّدی به کاوش غرب مدینه تا شعاع 20 کیلومتری پرداختم؛ ولی محلّ مسجد معلومم نشد. از هر کسی سؤال کردم، یا با تعجّب اظهار بی‌اطّلاعی می‌کرد و یا چنین چیزی را انکار می‌نمود.
پس از مأیوس شدن، ادامه جستجو را ترک کردم تا سر فرصت در ایران، منابع مختلف را جمع‌بندی کنم و دوباره به محل بازگردم.
در شعبان 1398 ق. جهت زیارت و انجام تحقیقات فرهنگی در خصوص نسخه‌های خطّیِ فارسی در کتابخانه‌های العامه و «عارف حکمت» مدینه، عازم دیار پیامبر شدم و آنگاه به ذی‌الحلیفه رفتم. کاوش و تلاش‌های عینی، مرا به محلّ مسجد رهنمون نساخت؛ تا این‌که در مسجد شجره مُحرم شدم و در آخرین لحظات وداع، در گرمای 50 درجه تیرماه 1357 در وادی ذوالحلیفه، مصمّم به جستجوی اطراف مسجد تا شعاع یک کیلومتری شدم. نشانی از محلّ مسجد نبود.
چون برای رفع گرمازدگی به مسجد شجره بازگشتم و مشغول زیر و رو کردن

1- وصف المدینة المنوره، ص 16

نقشه‌ها و یادداشت‌های خود شدم، همسرم مرا متوجّه پیر مرد علیل و فقیری از اهل بادیه کرد. پیرمرد که گویا از آن‌همه کاغذ و کتاب و پرونده در دست زائری مُحرم شده، متعجّب شده بود گفت: «به دنبال چه می‌گردی؟» گفتم: «مسجد المعرَّس.» مکثی کرد و به گویش بادیه گفت: «مَعْرَس!؟» پولی را به اجرت مطالبه نمود که با میل پرداختم. از محل مسجد شجره دور شد و در سمت قبلی آن با دست خود اشاره کرد و گفت:
«هُناک!»
از شوق دیدار، بی‌تاب و هیجان‌زده، یادداشت‌ها را رها کردم و دوان دوان شتافتم.
در یکصد و پنجاه متری جنوب غربی مسجد و در کنار چاهی، آثار مخروبه بنای مسجدی را یافتم که چهار گوشه آن را با 4 ستون سنگ سفید- که حدود مسجد را نشان می‌داد- محصور کرده بودند.
به تازگی وزارت اوقاف مدینه، نسبت به تجدید بنای آن مصمّم شده است! زیرا روی سنگ‌های مذکور نوشته شده بود: «اوقاف مسجد المعرس».
از بنای قدیمی، تنها سطح اوّلی آن به ارتفاع 1 متر باقی مانده بود و کاملًا معلوم می‌ساخت که در بنای قدیمی آن، از سنگ‌های سخت استفاده شده که گذر قرن‌های متمادی را در خود حفظ کرده بود.
به شوق و شکر، تلاطمی که از رسیدن به استراحتگاه محمّد صلی الله علیه و آله در دلم حاصل شد. (1) توقفی به شیوه سنت نمودیم و آنگاه به راه کعبه ادامه دادیم ...
(پیکره‌های 1- 13؛ 2- 13)

1- نک: پیکره‌های 1- 13، 2- 13

ص: 280

فصل چهاردهم: مسجد ابیّ بن کعب

ابن‌سعد (1) ابی بن کعب را از بنو عمرو بن مالک بن النجار، از بنوحدیله دانسته است و کلمه «حدیله» (بر وزن جُهَینه) به گفته فیروزآبادی محلّه‌ای در مدینه است. (2) سمعانی (3) ابیّ بن کعب انصاری را از مهم‌ترین بزرگان خُدْلی خوانده که در آن محل، زندگی می‌کرده است.
ابو اسحاق حربی (4) در قرن سوم هجری چنین نگاشته است که پیامبر اسلام «لم یصلّ داخل المدینة إلّا فی مسجد أبیّ بن کعب و هو مسجد بنی حدیلة و ...». (5) بر این اساس، معلوم می‌گردد که در بافت قدیمی مدینه، طایفه «بنو حدیله» در شهرک خود مسجدی بنا نهاده بودند که چون منزلگاه همیشگیِ یکی از برجسته‌ترین یاران محمد صلی الله علیه و آله و اشرف طایفه؛ یعنی ابَیّ بود، به نام او نیز شهرت یافته بود. عمربن شبه به نقل از یحیی بن سعید گفته است:
«کان النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- تخیلف؟؟؟ إلی مسجد أبی فیصلّی فیه

1- الطبقات الکبری، ج 3، ص 59، القسم الثانی فی البدریین من الأنصار.
2- المغانم، ص 106
3- الأنساب، ص 159، به اهتمام مرجلیوت.
4- المناسک و اماکن طرق الحج، صص 400 و 401
5- «در داخل شهر جز مسجد ابیّ‌بن کعب، که مسجد بنی‌حدیله است، در جای دیگری نماز نخواند.»

غیر مرّة و لا مرّتین و قال: لو لا أن یمیل النّاس إلیه لأکثرت الصلاة فیه». (1) این سند با آورده‌های ابوبکر بن یحیی و ابن‌زباله به نقل از ربیعة بن عثمان مطابقت دارد و سمهودی (2) ضمن قبول مستندات مذکور، مکان آن را در «أوّل البقیع علی یمین الخارج من درب الجمعة یعنی الموضع الّذی فی غربی مشهد عقیل و امّهات المؤمنین» (3) دانسته است.
سمهودی از بنای مسجد در «شامی مشهد عقیل أسفل الکومة» دیدار کرده است و آن «مسجد صغیر» ی بوده که از عمران و آبادانی آن در قرن دهم نشانی به ما نمی‌دهد. با این همه، سمهودی معتقد است که مطری نسبت به آن بنا چندان اطمینانی نداشته که آن را ذیل فصل چهارم «فی المسجد الّتی علمت جهتها و لم تعلم عینها» به نگارش در آورده است.
آنچه مسلّم است «مسجد ابیّ بن کعب» در تاریخ مدینه، منزلتی خاص داشته؛ ولی به واسطه مجاورت آن با قبرستان بقیع، طبیعتاً نمی‌توانسته در میان آن همه اماکن و بقاع بقیع، برای زائران و سیّاحان مدینه چشم‌گیر باشد.
علیّ بن موسی (4) موقعیّت و نشانی بنا را در میانه قرن 13 ه. ق. چنین دانسته است:
«ثمّ البقیع الشریف خارج السور السلطانی الجوانی مقابل الباب الجمعة المذکور آنفاً وفیه من‌القباب عشرة و کاجن و مسجد مأثور و یعرف بمسجد الصحابی الجلیل سیّدنا أبیّ ابن کعب و من قبلیّة قبّة آل البیت العظام». (5)

1- «و اگر بیم آن نبود که مردم بدان گرایش پیدا کنند، نماز بیشتری در آنجا می‌خواندم.»
2- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، جزء 3، ص 853
3- «ابتدای بقیع در سمت راست خارج شونده از در جمعه است؛ یعنی محلی که در غرب شهر آرامگاه عقیل و مادران مؤمنین واقع است.»
4- وصف المدینة المنوّره، ص 11
5- «سپس بقیع شریف بیرون از دیوار سلطانی، مقابل درِ جمعه که پیشتر گذشت و در آن 10 ستون هست. مسجدی است مشهور که به مسجد صحابه جلیل القدر، سرور ما ابیّ‌ابن کعب معروف است و از قبه‌های آن یکی هم قبة آل البیت بزرگوار است ...».

نایب الصّدر شیرازی (1) ضمن شرح قبرستان بقیع در سال‌های 1305 و 1306 ه. ق.
بنای مسجد ابیّ بن کعب را دیده و نوشته است:
«وارد بقیع می‌شود. به دست راست، مسجد پوشیده‌ای است؛ مانند اتاق بر سر او نوشته‌اند: «هذا مسجد أبیّ ابن کعب و صلّی فیه النّبیّ غیر مرّة».
رفعت پاشا (2) از تجدید بنای مسجد توسّط دولت عثمانی یاد کرده و مشاهدات خود را در حوالی سال 1318 ه. ق. چنین نگاشته است:
«و قد کان هذا المسجد متخرباً و کانت توضع فیه آلات الحفارین مجددته الدولة العلیّة مع محرابه و احکمت بناءه». (3) تطبیق نشانی آرای متأخّرین از موقعیّت و محلّ بنای مسجد مزبور با شهر مدینه امروزی که به هر حال دستخوش تغییرات فراوانی شده است، چندان مشکل نیست.
خیابان بقیع- امتداد خیابان ابوذر- که از مجاورت سمت غربی قبرستان بقیع، از شمال به جنوب امتداد دارد و مکرّراً توسط دولت سعودی تعریض و تجدید شده است، حدود تقریبی دیوار غربی قبرستان بقیع را، که در کناره حصار قدیمی مدینه جای داشته، معلوم و مشخّص می‌سازد. با این همه و با توجّه به این‌که فاصله چندانی بین بُقاع اهل‌بیت و عقیل و حدّ نهایی سمت غربی آن نبوده است، می‌توان اطمینان داشت که مکان مسجد، همان بنایی است که در سمت جنوبی بنای سایبان حفارین که در سال 1373 ه. ق. تأسیس گشته، قرار دارد. این بنا که پشت آن به خیابان بقیع متّصل است، در همان محدوده 30 متری «مظلّه» (محلّ برگزاری مراسم فاتحه خوانی و زیارت اهل بقیع) جای دارد.
متأسّفانه تهیّه عکس و اسلاید در خیابان‌های اطراف بقیع، ممنوع، بسیار سخت و برای ما غیر ممکن بود. با این همه، با توجّه به نقشه دقیق بقیع، عکس‌هایی که از نمای

1- تحفةالحرمین، ص 227، چاپ سنگی، بمبئی، 1306 ق.
2- مرآةالحرمین، ج 1، ص 420
3- «این مسجد ویرانه بود و وسایل حفاران در آن گذاشته می‌شد. دولت بنا و محرابش را تجدید بنا کرد و آن را نیکو ساخت.» نک: فراهانی، سفرنامه، ص 287

عمومی قبرستان و از طبقه پنجم ساختمانی در خیابان بقیع در سال 1395 ق. تهیّه کرده‌ام، موقعیّت و نشانی «مسجد ابیّ ابن کعب» را به خوبی نشان می‌دهد.
با این شناسایی معلوم می‌گردد، برج یا کوشک «بنو حدیله» که به تصریح فیروزآبادی به مشعط مشهور بوده، مقابل سمت غربی مسجد جای داشته است و این‌که مطری گفته است: «و فی غربی مسجد أبی یقع اطما (1) بنی‌حدیلة و أحدهما مشعط» با بافت منازل طوایف «بنی‌معاویه» از «بنونجار» در شهر مدینه مطابقت دارد و سمهودی جزم دارد که مشعط کمرفق. و گفته است: «اطُم لبنی حدیلة غربی مسجد أبیّ بن کعب». (2)
نک: پیکره 1- 14
نک: نقشه صفحه 440

1- اطُم؛ و هی الحصون التی تبنی بالحجارة. فتح الباری، ابن‌حجر، ج 4، ص 95
2- «اطم بنی‌حدیله در غرب مسجد ابیّ‌بن کعب.» وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج 4، ص 1307.

ص: 284

فصل پانزدهم: مسجد عِتْبان بن مالک

اشاره

در روز 25 ذی‌قعده سال 1395 ق. مطابق با 1354 ش. که نخستین بار به دیدار مسجد جمعه نایل آمدم، ضمن پژوهش در باره بنای آن، در 50 متری مسجد، توجّهم به یک بنای چهاردیواریِ بدون سقف جلب شد، که به شیوه بسیاری از بناهای قدیمی مدینه، با گچ سفید روکش شده بود. ظاهراً این بنا از اصالتی تاریخی برخوردار بود؛ به نحوی که ما را به شک انداخت که ممکن است بنای قدیمی مسجد جمعه نیز همین باشد؛ ولی بعدها که تحقیقات گسترده ما این تردید را از بین برد، به سراغ کارشناسان تاریخ و جغرافیای مدینه رفته، از بنای مذکور سؤال نمودم؛ ولی جوابی مستند به منابع تاریخی نشنیدم.
در خلال سال‌های 1357 تا 1359 ش. مطابق با 1400 ق. که در شهرم خرّمشهر به تألیف و تنظیم کتاب حاضر مشغول بودم، یادداشت‌هایی از هر نشان تاریخی در میان طایفه «بنوسالم» یا نزدیکی‌های مسجد جمعه که برایم مقدور می‌شد، برداشتم؛ ولی این یادداشت‌ها نیز حسّ کنجکاوی مرا اقناع ننمود.
از آن تاریخ تا سال 1361 ش. که خانه‌ام در جریان جنگ عراق و ایران ویران گشت و کتابخانه‌ام به یغما رفت و نابود شد، مجال بحث و فحص برایم نبود؛ تا این‌که در آذر 1362 (/ 1404 ه. ق.) ضمن بررسی نقشه‌ها، تصاویر قدیمی و منابع مختلفی که دوباره به زحمت به دست آورده بودم، بر حسب تصادف گذرم به کتاب مسند احمدبن حنبل و احادیث عتبان بن مالک افتاد. لحظه‌ای احساس کردم‌که بایست جواب سؤال‌هایم را

در باره بنای مذکور در بستر همین احادیث جستجو نمایم و چون جستجوها بیشتر شد و کلیّه معلومات و ارتباط موضوعی آن‌ها با یکدیگر تنظیم گردید، معلومم شد که آنجا خانه عتبان بن مالک بوده و پیامبر در آنجا نیز به نماز ایستاده است.

الف: عتبان بن مالک کیست؟

ابن‌حَجر عسقلانی تقریب التهذیب (ج 2، ص 1) عتبان را به «کسر اوّله و سکون مثناه» دانسته و در تهذیب التهذیب (ج 7، ص 93) نَسبش را «ابن‌مالک بن عمرو بن العجلان» خوانده است؛ «الأنصاری، السلمی، البدری، روی عن النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و عنه أنس و محمود بن الربیع و الحصین بن محمد و أبوبکر بن أنس بن مالک».
العجلانی: هذه النسبة إلی بنی عجلان/ أهل المدینة». (1) ابن‌سعد به نقل از عبدالواحد بن ابی‌عون می‌گوید:
«آخی رسول اللّه بین عتبان بن مالک و عمربن الخطاب ... و شهد عتبان بن مالک بدراً واحداً و الخندق و ذهب بصره علی عهد النّبیّ ...» (2) بیهقی (3) عتبان را از بزرگان بنی‌سالم بن عوف دانسته که با گروهی از مردان «بنوسالم» و «بنوحُبلی» به محضر پیامبر آمدند و گفتند:
«در میان ما با کمال عزّت و ثروت و قدرت زندگی کن!» پیامبر فرمود:
«جلو این ناقه را باز کنید و آزادش بگذارید که مأمور است.» (4)

1- سمعانی، الانساب، ص 87، اهتمام: مرجلیوت.
2- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله میان عتبان بن مالک و عمربن خطاب عقد اخوّتی بست .... عتبان بن مالک فقط در بدر و خندق شاهد بود و در زمان پیامبر بینایی خود را از دست داد ...»
الطبقات الکبری، ادوارد سخو، جزء 3، القسم‌الثانی، ص 97
3- دلائل‌النّبوه، ج 2، ص 167، ترجمه فارسی.
4- خانه ابوایّوب انصاری.

ابوحبان (1) گفته است که عتبان در ایّام یزید بن معاویه در گذشت؛ ولی ابن‌حجر عسقلانی در «الإصابه» و نیز ابن‌سعد، ابن عبدالبرّ و ابن‌اثیر، مرگ او را در زمان معاویه دانسته‌اند.
احمدبن حنبل در «مسند» (ج 5، ص 449) از محمود بن الربیع بن سراقه انصاری، که از بزرگان تابعین بوده و در 99 ه. ق. وفات یافته، چهار حدیث ثبت کرده است، که همگی آن‌ها مُبیِّن آن است که پیامبر اسلام در خانه عتبان بن مالک به نماز ایستاده است. (2) 1): «عن الزهری قال حدثنی محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک قال: أتیت النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فقلت إنّی قد أنکرت بصری و السیول تحوّل بینی و بین مسجدی. فلوددت أنّک جئت فصلیت فی بیتی مکاناً اتخذه مسجد فقال النّبیّ افعل- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- إن شاءاللّه. قال:
فمرّ علی أبی‌بکر فاستتبعه فانطلق معه فاستأذن فدخل علیّ فقال و هو قائم:
أین ترید أن أصلّی فاشرت له حیث أرید قال: ثمّ حبسة علی خزیر ضعناه له قال: فسمع أهل الوادی یعنی أهل الدار فثابوا إلیه حتّی امتلأ البیت ...» (3) 2): «عن أنس بن مالک ثنا محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک، فلقیت عتبان‌بن مالک فقلت: ما حدیث بلغنی عنک؟ قال: فحدثنی قال: کان فی بصری بعض الشیء فبعث إلی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-

---

1- الثقات، جزء الثالث، ص 318
2- برای شرح احوال محمود بن الربیع نک: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج 10، ص 63
3- «از زهری نقل است که گفت: محمود بن ربیع به نقل از عتبان بن مالک گوید: وی گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: بینایی‌ام را از دست دادم و سیل‌های آب میان من و مسجدم مانع شده‌اند. خشنود می‌شوم اگر بیایی و در محلی از خانه‌ام نماز بگزاری تا آن را مسجد کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به خواست خدا این کار را می‌کنم. گفت پس پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رفت و او را همراه آورده؟؟؟، با او به راه افتاد و اجازه ورود خواست و بر من وارد شد. در حالی که ایستاده بود، گفت: کجا می‌خواهی نماز بگزارم؟ پس به جایی که می‌خواستم اشاره کردم. گفت: سپس روی پوستی ... که برایش گذاشته بودیم. نگه‌داشتم. گفت: اهل درّه؛ یعنی اهل خانه شنیدند و به سوی آن آمدند تا جایی که خانه پر شد.»

فقلت: إنّی أحبّ أن تجیء إلی منزلی تصلّی فیه فاتخذه مصلّی، قال: فاقبل رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- و من شاء من أصحاب قال فصلّی رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی منزله و أصحابه یتحدّثون و یذکرون المنافقین و ...» (1) 3): «عن الزهری حدّثنی محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک- قال: أتیت النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فقلت: فذکر نحوه، قال: ثمّ حبسته علی خزیر لنا صغناه له فسمع به أهل الوادی؛ یعنی أهل الدار فثابوا إلیه حتّی امتلأ البیت ...» (2) 4): «عن الزهری عن محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک أنّ رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی بیته سبحه الضحی فقاموا وراءه فصلّوا بصلاته». (3)

1- «از انس بن مالک، از محمد بن الربیع، از عتبان بن مالک نقل است که عتبان بن مالک را دیدم و گفتم: چگونه است خبری که درباره تو به من رسیده است؟ گفت: کمی قادر به دیدن بودم، رسول اللّه صلی الله علیه و آله کسی را نزد من فرستاد. گفتم: دوست دارم به خانه‌ام آمده، در آن نماز بگزاری و من آنجا را مصلّی کنم. گفت: رسول اللّه آمد، همراه صحابه‌هایی که خواستند بیایند. گفت رسول اللّه صلی الله علیه و آله در خانه‌اش نماز خواند و صحابه از او پیروی کردند و منافقان را به مبارزه طلبیدند ...».
2- «از زهری نقل است که گفت: محمود بن الربیع به نقل از عتبان بن مالک به من گفت:
نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. پس گفتم همانند آنچه در بالا تکرار شد. گفت: پس او را روی پوستی جلی که برایش گذاشته بودم نگه داشتم. پس اهل وادی آن را شنیدند؛ یعنی اهل خانه به سوی آن آمدند تا این‌که خانه پر شد ...»
3- «از زهری، از محمود بن الربیع، از عتبان بن مالک نقل است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در نیمروز، در خانه‌اش نماز خواند. پس، از جا برخاستند و پشت سر او به نمازش ایستادند.»
مسند احمد، ج 5، ص 43 با سلسله اسنادی دیگر و با کاست و زیادی‌هایی در لفظ. و نک: صحیح امام بخاری، کتاب الصلاة، باب المساجد فی البیوت، باب صلاة النوافل جماعة. و همچنین: السنن الکبری، امام بیهقی، کتاب آداب القاضی، باب لایقبل الجرح، ج 10، ص 124 و کتاب الصلاة، باب صلاة

النافلة جماعة، ج 3، ص 53. و نیز: صحیح امام مسلم، کتاب الأیمان، ج 1، ص 26 و شرح نووی، ج 1، ص 362

دراین حدیث، که محور معنی با همه لفظهای متعدد، برگزاری نماز جماعت توسّط پیامبر در خانه عتبان‌است، مورد تأیید دیگر منابع تاریخی نیز قرار گرفته شده‌است:
ابن‌حبان (1) (متوفّای 354 ه. ق.) با اطمینان نوشته است:
«جاءه النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- إلی بیته».
و ابن‌سعد (2) ضمن ذکر حدیث محمود بن ربیع به نقل از عتبان‌بن مالک، از طریق محمدبن عمر، به گفته عبدالواحد بن ابی‌عوت استناد جسته که گفت:
«فسأل النبیّ أن یأتیه فیصلّی فی مکان من بیته فیتخذه مصلّی ففعل ذلک رسول‌اللّه».
براساس کثرت منابع حدیث مذکوراست‌که ابن‌سعد درسده دوم‌هجرت ازاستادش محمدبن عمر واقدی نقل‌می‌کند: «فذلک البیت یصلّی فی‌النّاس بالمدینة إلی الیوم».

ب: خانه عتبان بن مالک کجاست؟

پس از معلوم‌شدن اسناد تاریخ، اکنون به بررسی و شناخت مکان خانه در شهر مدینه می‌پردازیم. گفتیم که عتبان بن مالک در میان منازل «بنوسالم» که بین قبا و مدینه در مجاورت مسجد جمعه زندگی می‌کردند، به‌سر می‌برده است. بررسی‌های همه‌جانبه نشان داد که کوشک (/ برج) معروف به «الْمُزْدَلِف» در میان این طایفه بنا شده بود.
فیروزآبادی در المغانم المطابه فی معالم طابه (ص 381) می‌نویسد:
«المزدلف؛ اطُم بالمدینة، ابتناه سالم و غنم ابناء عوف بن عمرو بن عوف ابن الخزرج و هو عند بیت عتبان بن مالک» (3)

1- الثقات، ج 3، ص 318
2- الطبقات الکبری، جزء 3، القسم‌الثانی، ص 96، ادوارد سخو.
3- «المزدلف، ساختمانی است در مدینه که سالم و غنم پسران عوف بن عمرو بن عوف، فرزند خزرج آن را ساختند و آن، کنار خانه عتبان بن مالک واقع است.»

با توجّه به پژوهش‌های سمهودی در وفاء الوفا، (1) «مسجد عتبان‌بن مالک باصل المسی بالمزدلف بدار بنی‌سالم» (2) می‌توان نتیجه گرفت که برج یا کوشک مزدلف، همان خانه عتبان بوده است که به تصریح سمهودی (ص 878)؛ «الّذی فی شامی مسجد الجمعة، عند عدوة الوادی الشرقیة».
مطری، مورّخ مدنی، این نشانی را ذیل وصف مسجد جمعه به آشکار نوشته است، که: «فی شمال هذا المسجد (الجمعة) أُطم خراب یقال له المزدلف أطم عتبان بن مالک. والمسجد فی بطن الوادی صغیر جدّاً مبنی بحجارة قدر نصف القامة». (3) «أُطُم، و هی الحصون الّتی تبنی الحجارة» (4) این توصیفات و نشانی‌ها با نشانی‌های بنای فعلی؛ چهار دیواری بدون سقف، مطابقت کامل دارد. اولاً: در قسمت شمالی (شامی)، مسجد جمعه است و ثانیاً: بنایی است سنگی با دیوارهای بسیار کوتاه و مساحتی بسیار کوچک.
هنگام دیدار از این بنا در سال‌های 1395/ 1398 ه. ق. مشاهده کردم، حصیری در داخل اتاق غیر مسقّف مذکور انداخته بودند که نشانگر توجّه بعضی از مردم بود. بر دیوار مجاور در شکسته و چوبی آن هم با ذغال و به غلط نام‌های مختلفی از جمله «مسجد جمعه» را نوشته بودند.
استقرار بنا بر تلّی از خاک، به خوبی نشان می‌دهد که بنای مسجد بر ویرانه‌ای از بناهای گذشته احداث شده است و اگر مجال خاک‌برداری داده شود، ممکن است نشانه‌هایی از دیرینه‌های برج بنی‌سالم و خانه عتبان یا بناهایی که به یاد آن ایجاد شده‌اند، به دست پژوهندگان دهد. نک: پیکره‌های 1- 15؛ 2- 15

1- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج 3، ص 876
2- «مسجد عتبان بن مالک، در اصل ساختمانی است که به نام مزدلف در خانه بنی‌سالم موسوم است.»
3- «در شمال این مسجد جمعه، ساختمان ویرانه‌ای است که به آن مزدلف ساختمان عتبان بن مالک می‌گویند و مسجد بسیار کوچکی در میان وادی است که با سنگ ساخته شده و اندازه آن به اندازه نیمه قامت انسان است ...» نک: وفاء الوفا، جزء 3، ص 820
4- «أُطُم، دژهایی است که با سنگ ساخته می‌شود.» ابن حجر، فتح الباری، ج 4، ص 95

ص: 290

فصل شانزدهم: مسجد ابوذر

مسجد ابوذر در تقاطع شارع المطار و شارع ابی‌ذر قرار دارد. در منابع اسلام‌شناسی، از این مکان به سه نام مختلف، که سه اعتبار تاریخی- دینی متفاوت را نشان می‌دهد، ذکر و یاد شده است:
قولی بر آن است که این مکان «مسجد السجده» است و عده‌ای آن را «مسجد البحیری» خوانده‌اند و صاحب نظرانی «مسجد ابوذر غفاری» می‌خوانندش.
بیهقی در «شعب‌الأیمان» و ابن‌زباله در «اخبار المدینه» و احمدبن حنبل در «مسند» و سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» (1) حدیثی را به اسناد مختلف از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کنند؛ که آن سند، ادّعای کسانی است که مکان مذکور را مسجد السّجده می‌دانند:
عبدالرحمان روایت می‌کند:
«خرج رسول اللّٰه- صلّی‌اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- فتوجّه نحو صدقته، فدخل ما ستقبل القبلة، فخرّ ساجداً فأطال السجود حتّی ظننت أنّ اللّٰه قبض نفسه فیها، فدنوت منه. فرفع رأسه و قال: من هذا؟ قلت: عبدالرحمن!
قال: ما شأنک؟
قلت: یا رسول اللّٰه سجدتَ سجدة ظننت أن یکون اللّٰه قد قبض نفسک فیها.

1- ج 3، ص 852

فقال: أنّ جبریل أتانی فبشرنی فقال: إنّ اللّه عزّوجلّ یقول: من صلّی علیک صلیت علیه و من سلّم علیک سلّمت علیه». (1) این روایت با اختلاف چندی از طریق ابن ابی الدنیا، ابویعلی، البزاز، محمدبن جبیر، عبدالواحد ابن محمدبن عبدالرحمان بن عوف ثبت شده است.
بیهقی در «الخلافیات» بیان حاکم را تأیید کرده است که:
«هذا صحیح و لا أعلم فی سجدة الشکر أصحّ من هذا الحدیث ...». (2) از حدیث مذکور معلوم می‌گردد که مکان یاد شده یکی از صدقات رسول اسلام در شهر مدینه بوده است و این به گفته سمهودی در مسیر راه السّافله می‌باشد که آن در طریق شرقی مدینه به آرامگاه حمزة بن عبدالمطّلب است و چنین پیداست که در زمان حیات سمهودی مکان مذکور، به صورت مسجدی در آمده بود که بر آن نام خاصّی نبوده است.
اما پژوهشگرانی که می‌گویند: جایگاهی با این مشخّصات، مسجد البحیر است، صحّت حدیث عبدالرحمان را نفی نمی‌کنند؛ ولی بدان جهت که بنای مسجد در میانه نخلستان البحیر، یکی از قدیمی‌ترین خرماستان‌های تاریخ مدینه جای داشته، آن را مسجد البحیر یا به گویش اهل مدینه: مسجد البحیری گفته‌اند.
این نخلستان با همین شهرت و نام، تا این اواخر از املاک مرحوم «شیخ عبدالجلیل بری»، یکی از نویسندگان دادگاه شرع مدینه بود و از آوازه آن، توجّهی در خور اهمیّت

1- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله خارج شدند و به سوی محلّ صدقه‌اش عزیمت نمودند.، پس از ورود به آنجا، به طرف قبله ایستادند و سجده کردند، چون زمان سجود به طول انجامید، گمان کردم خداوند روحش را قبض کرد. به او نزدیک شدم، سرش را بالا برد و فرمود: کیست؟ عرض کردم: عبدالرحمان، فرمود: چه می‌خواهی؟ گفتم: یا رسول اللّه چون به سجده رفتی و سجده به طول انجامید، گمان کردم خداوند روحت را قبض کرده است. فرمود: جبرئیل به نزدم آمد و به من مژده داد و گفت: خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: کسی که بر تو درود فرستد، من بر او درود فرستم و کسی که به تو سلام کند، به او سلام می‌کنم.»
2- «این درست است و معتبرتر از این حدیث در سجده شکرگزاری نیافتم.»

یافته بود.
با این همه، در تاریخ و اوصاف جغرافیایی بافت شهری مدینه و تا آنجا که منابع مدینه‌شناسی، امکان بررسی را مجال می‌دهند، مکان یادشده را مسجد ابی‌ذر الغفاری دانسته‌اند:
مطری در «التعریف بما آنست الهجرة من معالم دارالهجره» با قاطعیّت، آن را محل خانه ابوذر غفاری- صحابی پیامبر- دانسته است.
سمهودی اگر چه شرح و تاریخ مسجد مجاور باغستان بحیر را تحت عنوان «مسجد ابی‌ذرالغفاری» می‌نگارد، (1) ولی روایات مطری را در این خصوص قابل اعتماد نمی‌داند.
خود او با تمام تحقیقات جامعش، در خصوص منابع تاریخ و جغرافیای مدینه، سند یا دلیلی بر صحّت اعتبار چنین نام و نشانی نیافته و ارائه نکرده است و حتّی از مجموع جملاتش چنین بر می‌آید که از شهرت مسجد، به نام ابوذر متعجّب بوده است. با این همه، این شهرت، چه قبل از سمهودی (متوفّای 911 ه. ق.) و چه پس از او، تا زمان ما، هیچگاه در میان مردم جای خود را به نام‌های بحیری یا سجده نداده است.
علی‌بن موسی یکصدسال پیش درکتاب «وصف المدینةالمنوّره» (ص 16)، مسجد ابوذر غفاری را از جمله مسجدهای مدینه می‌شمرد و آن را چنین مشخّص می‌کند:
«و فی جزع الصدقة، مسجد صغیر غیر مسقوف عند مفیض عین الصدقة و یعرف بمسجد سیدنا أبی‌ذر الغفاری رضی‌اللّه عنه». (2) این مسجد به گفته مورّخ معاصر علی حافظ، در کتاب «فصول من تاریخ المدینة المنوّره»، در زمان سعود تجدید بنا شد و مناره‌ای در رکن شمال غربی آن احداث کردند و اطراف آن را که در مرکز تقاطع شارع مطار با شارع ابی‌ذر قرار دارد، به باغچه‌هایی زینت بخشیدند.

1- وفاءالوفا، ج 3، ص 851
2- «در محل جزع الصدقه .... مسجد کوچک غیر مسقّفی وجود دارد، که به مسجد ابوذر الغفاری- رضوان‌اللّه علیه- معروف است.»

در سال‌های اخیر و با توجّه به تأکیدهای مکرّر اهالی و راهنمایی مرحوم سیّد مصطفی عطّار، بار دیگر مسجد مزبور توسّط وزارت اوقاف و حجّ عربستان دوباره‌سازی شد و مناره آن با ارتفاع بیشتر و سبک نوین تجدید بنا گردید و پس از جمع‌بندی آرای پژوهندگان، بر تابلویی در کنار مدخل ورودی مسجد، عبارت «مسجد ابی‌ذر» را نگاشتند.
در خلال سال‌های 1395 تا 1398 ه. ق. که به دیدار مسجد نایل آمدم، دیدم که در آنجا نماز جماعت برگزار می‌گردد و مردم و کسبه اطراف، از اهمیت دینی آن مطلع هستند. نک: پیکره‌های 1- 16؛ 2- 16

ص: 294

فصل هفدهم: مسجد ابوبکر

مسجد ابوبکر، نزدیک‌ترین مسجد به المصلّی، در مناخه می‌باشد که در بافت قدیمی شهر، عرصه آن به حدیقة العریضی- مجاور الزرقاء- متّصل بوده است.
در اسناد معتبر تاریخی، به قداست و اعتبار تاریخی آن اشارتی نرفته است؛ ولی گفته‌اند که ابوبکر در عهد خلافتش، نماز عید را در آن مکان به جای آورده است.
مسجد ابوبکر در زمان عمر بن عبدالعزیز- والی مدینه در سال 91/ 93 ه. ق.- و همزمان بانوسازی مسجد المصلّی (/ مسجد علی بن ابی طالب) احداث شده است.
از تجدید و ترمیم‌های مکرّر این مسجد در طول تاریخ، گزارش‌های مستندی در دست نداریم. تنها می‌دانیم که در سال 1254 ق. و آخرین بار به امر محمود عثمانی، تجدید بنا شده و به هیکلی که تاکنون پا برجاست، در آمده است.
بنای مسجد به لحاظ برخورداری از گنبدی گچی و مناره‌ای زیبا، مجموعه بدیعی دارد و ساختمان آن مانند المصلّی و مسجد علی با سنگ‌های سخت سیاه معماری شده است.
مسجد ابوبکر در شمال غربی المصلّی (/ غمامه)، مدخل: زقاق العریضیّه در شارع المناخه واقع گشته و حقیر در خلال سال‌های 1395 تا 1398 ه. ق. که به دیدار مسجد نائل آمدم، آن را مورد توجه بسیاری از مسلمانان کشورهای اسلامی و زائران مدینه دیدم.
نک: پیکره 1- 17

ص: 295

فصل هیجدهم؛ مسجد عمر

در هیچ یک از منابع تاریخی و سیره و اخباری که بدان دسترسی داشتم، از این مسجد ذکری نشده است و سمهودی نیز به آن اشاره‌ای ندارد و ممکن است یکی از احتمالات مورد بحث ذیل بنای دو مسجد علی و ابوبکر، شامل آن هم باشد.
مسجد مذکور از ساخته‌های سلطان محمود عثمانی در سال 1254 ق. است و به نظر می‌رسد که بدان لحاظ، مسجدی به‌نام عمربن خطاب نیز تأسیس کرده باشند.
مسجد عمر در جنوب شرقی المصلّی، کناره وادی بطحان واقع شده و متّصل به پلی است که اهل مدینه آن را «کوبری المدرج» رقم 2 شهرت داده‌اند. نک: پیکره 1- 18

ص: 296

در محدوده المصلّی و شمال مسجد ابوبکر، بنایی وجود دارد که به مسجد علی‌بن ابی‌طالب مشهور است. سمهودی و دیگر قدمای مدینه‌شناس، مستقلاً از این مسجد، مطلبی به نگارش در نیاورده‌اند. سمهودی ضمن شرح روایات و ذیل اسناد مربوط به مسجد المصلّی به مسجدی به‌نام علیّ بن ابی‌طالب اشارتی دارد و این اشارت مجمل، نشان می‌دهد که مسجد مذکور، ویژگی خاصی در شهر مدینه نداشته است. با این همه، سمهودی از ابن‌شبه مدرکی از طریق «سعدبن عبید مولی ابن ازهر» ارائه کرده است که:
«قال: صلّیت العید مع علیّ- رضی‌اللَّه عنه- و عثمان محصورٌ. فصلّی ثمّ خطب بعد الصلاة».
و در سندی از «زهری» آمده است:
«صلّی سهل بن حُنَیف و عثمان محصور الجمعة و صلّی یوم العید علیّ‌بن أبی‌طالب». (1) بر این اساس ممکن است سجدگاه علیّ بن ابی‌طالب در برگزاری نماز عید، آن هم

1- «سهل بن حنیف، روز جمعه نماز را به جای آورد، در حالی که عثمان در محاصره بود و علی‌بن ابی‌طالب روز عید نماز را به جای آورد.»

در ایّام محاصره خانه خلیفه سوم: «عثمان بن عفان» که بی شک در المصلّی بوده است و در آن ایّام، عرصه نمازگزاران، محدود به فضای بسته‌ای نبوده، همین محلّ باشد که بعدها به اعتبار وقوع آن سجده، مسجدی در آن بنا نهاده باشند.
مسجد علی را اوّلین بار عمر بن عبدالعزیز در عهد ولیدبن عبدالملک بنا یا ترمیم و دوباره‌سازی کرد و امیر زین‌الدّین ضیغم منصوری از بنومَهْنا، که از سادات علوی و امیر وقت مدینه بوده، بار دیگر آن را در سال 881 ق. تجدید بنا کرد؛ تا در زمان عثمانی‌ها از ترمیم و تجدید بنا بی‌بهره نمانند.
ساختمان مسجد، کم عرض و طولانی و دارای محرابی است که زیر گنبدی بزرگ واقع شده است و در دو جانب آن، سه گنبد در شرق و سه گنبد در غرب، احاطه‌اش کرده‌اند.
همچنین مسجد دارای مناره‌ای است به سبک معمول بناهای عثمانی، که به اعتبار مدارکِ اداره اوقاف مدینه، بنای آن مربوط به سال 881 ق. می‌باشد.
در سال‌های 1395 تا 1398 ه. ق. که به دیدار مکرّر این مسجد نایل آمدم، دیدم که به واسطه احداث ساختمان ایستگاه تقویت برق در مقابل در مسجد، تا حدودی از زیبایی نمای خارجی آن کاسته شده بود.
مسجد با سنگ‌های بزرگ سیاه و ستون‌های ضخیم و پهن و بسیار مستحکم ساخته شده است و با توجّه به سبک مناره، دقیقاً معلوم می‌شود که به استثنای آثار ترمیمی جزئی، اساس بنا از قرن 9 ق. تا کنون پا برجا مانده است.
مسجد علی در سمت غربی مناخه و مدخل زقاق‌الطیار واقع شده و فاصله آن تا مسجدالنّبی که در قسمت شرق مسجد علی قرار دارد، تنها 350 متر است.
نک: پیکره‌های 1- 19؛ 2- 19

ص: 298

فصل بیستم؛ مسجد علی عُرَیض

عُرَیض، مُصغَّر عِرض یا عُرض، نام یکی از وادی‌های شرقی مدینه است. (1) و آن از جمله اراضی یثرب است. (2) این نام را پیامبر در متن گفته‌ای که موقعیّت جغرافیایی آن را نیز بیان می‌کند، چنین آورده است:
«أصحّ المدینة من الحمَّی ما بین حرّة قریظة إلی العُریض» (3) به نقل از محمدبن عقبة بن ابی‌مالک و او از زبیر. (4) «حمی»، در سند مذکور و بنا به گفته عینی: (5) «موضع الکلا یحمی من النّاس و لا یرعی و لا یقرب ... انّ لفظ حمی اسم غیر مصدر و هو علی وزن فعل بکسر الفاء بمعنی مفعول أی محمی محطور ...» (6)

1- فیروزآبادی، المغانم، ص 260؛ طریحی، مجمع‌البحرین، ص 331، چاپ سنگی.
2- همدانی، صفة جزیرة العرب، ص 262؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، عریض، ج 4، ص 114
3- «بهترین چراگاه مدینه، بین حره قریظه تا عریض قرار دارد.»
4- فیروز آبادی، همان.
5- عمدة القاری بشرح صحیح البخاری، ج 13، ص 212
6- «محل چراگاه از ورود مردم به داخل آن جلوگیری و حمایت می‌شود؛ به‌طوری که به کسی اجازه نزدیک شدن به آن داده نمی‌شود و چهارپایان از چریدن در آن محل منع می‌شود ...» لفظ حمی اسم غیر مصدر است بر وزن فعل با کسر فاء الفعل به معنای معفول؛ یعنی حمایت شده و منع شده ...».

و در اصطلاح مفتیان مسلمان، ذیل حدیث: «لا حمی إلّا للّه‌و لرسوله» آورده‌اند:
«معناه أن یمنع من الأحیاء من ذلک الموات لیتوفر فیه الکلأ فترعاه مواش مخصوصة و یمنع غیرها ... عند الشافعیة أنّ الحمی یختص بالخلیفة و منهم من ألحق به ولاة الأقالیم و محلّ الجواز مطلقا أن لا یضرّ بکافّة المسلمین ...» (1) حرّه قریظه همان حرّه واقم است که «عُریض» در شمال شرقی آن قرار دارد و آن، یکی از بهترین مناطق کشاورزی اطراف مدینه، در سده‌های پی در پی بوده است. (2) «علی»، یکی از فرزندان امام جعفربن محمّد صادق بود که به لحاظ کثرت علم و عبادت، به زین‌العابدین شهرت داشت. (3) و چون در منطقه عریض مسکن گزیده بود، در تاریخ نامش به صورت علی عُریض (/ علی عُریضی) برده شده است. (4) علی عُریض (/ علی المَدَنی)، به گفته ابن‌حجر عسقلانی در تقریب‌التهذیب (5):
«أخو موسی- مقبول- من کبار العاشرة- مات سنة 210 ق.»
ابن‌عماد نیز در شذارت‌الذهب، در باره‌اش گفته‌است: «من جلة السادة الأشراف».
و طوسی در الفهرست (6) او را: «جلیل‌القدر ثقه» دانسته که پس از وفات، در زیستگاه

1- «معنای آن، این است که از نزدیک شدن چهارپایان به آن زمین جلوگیری به عمل آید تا این‌که زمین سبز گردد و چهارپایان مخصوصی در آن بچرند ...».
شافعی‌ها معتقدند آنچه که از او حمایت و دفاع می‌شود، مختص خلیفه است و بعضی از آنان، والیان مناطق را به آن ملحق کردند، مشروط بر این‌که به عموم مسلمین ضرر و زیانی نرساند. نک: ابن‌حجر، فتح‌الباری، ج 5، ص 44، کتاب المساقاة.
2- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، جزء 4، ص 1188
3- علی عریض، ابن‌شهرآشوب، المناقب، ج 4، ص 280 و نیز: طبرسی، اعلام الوری، ص 284
4- النجاشی، کتاب الرجال، ص 176؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج 2، ص 272؛ ابو علی، منتهی المقال، ص 209
5- ج 2، ص 33
6- ص 212، به اهتمام محمود رامیار

خود به خاک سپرده شد و نظر به مقام علمی- معنوی وی، مرقدش مورد احترام مسلمانان در تاریخ مدینه گردید.؟؟؟ د فهرس الله الحمد لله و فهرس قی اش الحمد لله فهرس ه تمهید ه عز و جل خریب شود؟؟؟
علی‌بن موسی در «وصف المدینه المنوره» (ص 10)، از بنای مسجد و مرقد علی عُریض چنین یاد کرده است:
«مرقد سیّدنا علی العُریض، ابن سیّدنا جعفر الصادق، له مسجد معقود و بجانب القبّة منارة. و من غربی المقام مزارع کثیر بآبار و تعریف بمزارع أبی‌الرشید بینه و بین المدینة من طریق الحرّة الشرقیة ساعة واحدة». (1)
این مرقد چنانکه رفعت‌پاشا (2) گفته، داشته که به «ضریح شیخ علی العریضی» مشهور بوده است و این امر نشان می‌دهد که این مکان‌ها نیز تا قبل از روی کار آمدن «سعودی‌ها» محلّ توجّه زائران مدینه؛ خصوصاً شافعی‌ها و امامی‌ها بوده است.
العیاشی (3) که به تفصیل از منطقه العریض سخن به میان آورده، تأکید می‌کند:
«و عنده مسجد یعرف بمسجد علی العریض یقصدون زین‌العابدین»، ولی از قدمت آن اطّلاعاتی به ما نمی‌دهد.
تصویری که رفعت پاشا در میانه سال‌های 1318 تا 1325 ه. ق. از دورنمای بنای مسجد یا مرقد تهیّه کرده، به خوبی نشان داده است که آن مکان از رونق معمول برخوردار بوده است؛ ولی آثار همان آبادانی منعکس در تصویر مذکور، با آنچه در دیدار در خلال سال‌های 1395 تا 1398 ه. ق. بدان نائل آمدم، مطابقت ندارد.
هم اکنون آثار بنای مسجد «علی عُریض» مخروبه شده و در کنار مزارع «خرم عُریض» پابرجاست. در آن نه اثری از بنای مرقدی یافتیم و نه مکانی برای عبادت! بل به

1- «مرقد سرور ما علی العریض، فرزند جعفر صادق علیه السلام، دارای مسجدی در جای پردرخت و سبزه‌زاری است و نزدیک قبه، گلدسته‌ای وجود دارد. در مغرب مرقد، مزارع فراوانی هست که به مزارع ابو الرشید معروف است. فاصله بین این مرقد و مدینه از طریق منطقه شرقی- مسکونی یک ساعت راه است.»
2- مرآت‌الحرمین، ج 1، ص 427
3- المدینه بین الماضی و الحاضر، صص 366 و 524

ص: 301
صورت انبار غلّات ساکنان مجاورش در آمده و دیگر مسائل آن به بوته فراموشی سپرده شده است.؟؟؟ الله الحمد لله فهرس اگراف تمهید الحمد لله لا کن الله اکبر رل شود؟
پیکره‌های 1- 20، 2- 20

ص: 302

فصل بیست و یکم: مسجد ثنیّةالوداع

اشاره

ثَنیّه در لغت و بنا به گفته عینی در «عمدة القاری» (1): «طریق العقبه» و به تصریح فیروزآبادی در «المغانم المطابه» (2): «اسم من التودیع» و بنا به تعریف عبدالقدّوس الأنصاری (3): «الطّریق العالی فی الجبل» و به قول یاقوت حموی (4): «پشته کوه».
و همه مدینه‌شناسان باور دارند که «ثنیّةالوداع» مکان تودیع مسافران مدنی بوده است و آن اصطلاحی است که قدمت آن به دوران جهالت باز می‌گردد و به گفته فیروزآبادی: «سمّی لتودیع المسافرین» (5)

الف: ثنيّةالوداع، مكان توديع

اشاره

مسلّم است که ثنیّةالوداع در تاریخ و جغرافیای مدینه، نام مکان‌هایی بوده که مسافران مدینه ازآن حد، به‌سوی مکّه (که‌اصطلاحاً جهت قِبلی یا جنوبی نامیده می‌شده) و به سوی شام (که جهت شامی یا شمالی شهر به‌شمار می‌رفته) تودیع و بدرقه می‌شده‌اند.

1- ج 9، ص 59
2- ص 80
3- آثار المدینة المنوّره، ص 159
4- معجم‌البلدان، ج 2، ص 89
5- ص 81، همان مأخذ

یاقوت حموی در معجم‌البلدان، همان مأخذ، ثنیّةالوداع را تپّه‌ای مُشرف بر مدینه دانسته است و چون پیامبر اسلام در آن جایگاه، حضور مکرّر داشته‌اند، ثنیّةالوداع موقعیّت خاصی در تاریخ مدینه پیدا کرده است. بررسی حضورهای مکرّر مذکور- که این قدمت و اصالت را بر ما بشناساند- مستلزم شناخت محلّ دقیق آن است. این شناخت و آن حضور، موقعیّت تاریخی- دینی ثنیّةالوداع را به عنوان نشانی از زندگی پیامبر، در قرون متمادی مورد علاقه مسلمانان قرار داده است. ازاین‌رو، در جستجوی موقعیّت تاریخی- جغرافیایی آن، به بررسی کتاب‌ها و به انگیزه شناخت مکان فعلی آن و تطبیق آرای قدما در این خصوص، با موقعیّت‌های کنونی شهر مدینه، به گشت‌وگذار در این شهر پرداختم:

1/ الف: ثنیّةالوداع، غزوه احد؟

ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» (1) از ابوحمید ساعدی، به نقل از «منذربن سعدبن منذر» (متوفّای 60 ه. ق.) (2) اشاره می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز احد، از مدینه به سمت ثنیّةالوداع حرکت نمود. ناگاه لشگری را دید، فرمود: اینها کیستند؟
گفتند: عبداللّه بن ابیّ بن سلول با 600 نفر از بنوقینقاع.
پیامبر فرمود: آیا مسلمان شده‌اند؟.
گفتند: خیر.
فرمود: «قولوا لهم فلیرجعوا فأنّا لا نستعین بالمشرکین علی المشرکین». (3) این حدیث اگر چه در مسند احمدبن حنبل، در ذیل احادیث ابوحمید نیامده است؛ (4) ولی متّقی هندی در «کنزالعُمّال» (5) آن را به استناد ابن‌نجّار ذکر نموده، به این‌که:

1- ج 2، ص 48 و چاپ ادوارد سخو، ج 1، ص 34
2- ابن‌حجر، تقریب‌التهذیب، ص 414، ج 2
3- «به آن‌ها بگویید تا مراجعت کنند؛ زیرا ما برای سرکوبی مشرکین، از مشرکین کمک و مساعدت نمی‌گیریم.»
4- ج 5، ص 423
5- ج 10، ص 275

«إنّ النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خرج یوم أحد حتّی إذا جاوز ثنیّة الوداع.» (1) «واقدی» نیز در «المغازی»، ذیل غزوه احد (2) آن را تأیید کرده است.
مسیر حرکت پیامبر از شهر به جانب احد، که در سمت شمالی مدینه قرار دارد، به‌خوبی نشان می‌دهد که ثنیّةالوداع در این مستند تاریخی، در جهت شامی (شمالی) مدینه و بر سر راه احد واقع شده است.

2/ الف: ثنیّةالوداع، سریّه مؤته

محمدبن جریر طبری در تاریخ الرّسل و الملوک (3) می‌نویسد:
«ابن‌اسحاق می‌گوید: پیامبر وقتی از خیبر به مدینه باز گشت، دو ماه ربیع را در آنجا به سر برد و در جمادی‌الأوّل گروهی را سوی شام فرستاد که در مؤته کشته شدند.»
آنگاه به گفته عروة بن زبیر استناد می‌کند که:
«پیمبر در جمادی‌الأوّل سال هشتم، کسان را سوی مؤته فرستاد و زیدبن حارثه را سالار قوم کرد و گفت: اگر زید بن حارثه کشته شد، جعفربن ابی‌طالب سالار قوم باشد و اگر جعفر کشته شد، عبداللّه بن رواحه سالار قوم باشد.
هنگامی که قوم روان می‌شدند، عبداللّه بن رواحه پیش پیمبر رفت و با وی وداع کرد و با قوم از مدینه بیرون شد و پیمبر آن‌ها را بدرقه کرد.»
بر این اساس معلوم می‌گردد که پیامبر، سپاه را بدرقه کرده است. امّا در کجا؟ طبری آن مکان را معلوم نساخته است. ابن‌هشام در السیرة النّبویه (4) بی‌آن‌که مکان را معلوم

1- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله روز یکشنبه خارج شد تا این‌که از محلّ ثنیّة الوداع رد شد و از آن گذشت.»
2- ج 1، ص 157، ترجمه فارسی.
3- ج 3، ص 1169، ترجمه فارسی.
4- ج 3، ص 429

سازد، بدرقه را در خارج از شهر پذیرفته و می‌نویسد: «ثمّ خرج القوم و خرج رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یُشَیّعُهُم حتّی إذا وَدَّعَهُمْ و انصرف عنهم». (1) ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» (2) ذیل: «سریّة مؤته» ضمن اشاره به واقع شدن تودیع و مشایعت، صریحاً می‌نگارد:
«و خرج مشیّعاً حتّی بلغ ثنیّةالوداع فوقف و دعهم ...»
«و پیامبر ایشان را مشایعت و بدرقه نمود تا ثنیّةالوداع. در آنجا ایستاد و دعای خیر و فتح بر ایشان خواند.» (3) همین فراز را علی بن برهان‌الدین حلبی (4) تأیید می‌کند و می‌نویسد:
«انّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خرج مشیّعاً لهم حتّی بلغ ثنیّةالوداع فوقفه فقال: أی بعد قوله: أوصیکم بتقوی اللّه و بمن معکم من المسلمین خیراً، اغزوا باسم اللّه فقاتلوا عدوّ اللّه و عدوّکم بالشام و ستجدون فیها رجالًا فی الصوامع معتزلین فلا تتعرّضوا لهم و لا تقتلوا امرأة و لا صغیراً و لا بصیر فانیاً و لا تقطعوا شجرة، و لا تهدموا بنا». (5) عینی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» (6) قبول کرده است که پیامبر «خرج

1- «سپس مردم بیرون آمدند و رسول اللّه صلی الله علیه و آله به منظور بدرقه کردن آنان خارج شد، همینکه آنان را بدرقه کردند، از آنان دور شد.»
2- ج 2، ص 128
3- چاپ ادوارد سخو، ج 1، ص 93
4- السّیرة الحلبیة فی سیرة الأمین المأمون، ج 2، ص 787
5- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله برای مشایعت آنان خارج شدند تا این‌که به محلّ ثنیةالوداع رسیدند. توقف کرده، فرمودند: شما را به پرهیزکاری خدا سفارش می‌کنم و با مسلمانانی که همراه شما هستند، خوشرفتاری کنید. به نام خدا بجنگید. سپس فرمودند: دشمن خدا و دشمن شما در شام است؛ در جاهایی که خواهید جنگید، مردانی گوشه نشین را در صومعه‌ها خواهید دید، به آنان تعرض نکنید. هیچ زنی و کودکی و پیرمردی را نکشید و هیچ درختی را قطع نکنید و هیچ بنایی را ویران نسازید.»
6- ج 7، صص 267- 268، باب غزوه موته من ارض الشام.

مشیّعاً لهم حتّی بلغ ثنیّة الوداع». (1) بدین روال و با توجه به این‌که «مؤته» به گفته ابن‌واضح یعقوبی (2) قریه‌ای در نزدیکی‌های دمشق بوده، مسلّم است که مشایعت پیامبر در مکانی تحقّق پذیرفته که در جهت شمالی یا شامی مدینه قرار داشته است و این امر می‌رساند که ثنیّةالوداعِ یادشده در منابع مذکور در شمال مدینه بوده است.

3/ الف: ثنیّةالوداع، غزوه تبوک

احمدبن علی‌بن حجر عسقلانی (3) از اسحاق بن راهویه و ابن‌حبان، حدیثی را از ابوهریره نقل می‌کند که بدون توجه به جهات فقهی مُتعه، در خصوص بازگشت پیروزمندانه پیامبر و مسلمانان، پس از پایان یافتن غزوه تبوک و توقّف آنان در ثنیّةالوداع، مستندی در خور توجّه است:
«إنّ النّبیّ لمّا نزل بثنیّةالوداع، رأی مصابیح و سمع نساء یبکین، فقال: ما هذا؟ فقالوا: یا رسول اللّه، نساء کانوا تمتّعوا منهنّ. فقال هدم المتعة النکاح و الطلاق و المیراث». (4) سمهودی (5) ضمن استناد به واقعه مذکور، از طریق ابن‌شبه و طبرانی، وجه تسمیه ثنیّةالوداع را به اعتبار دیگری مورد توجّه قرار داده است. ابن‌شبه گفته است:

1- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای مشایعت مردم بیرون آمدند تا این‌که به محلّ ثنیةالوداع رسیدند.»
2- البلدان، ص 106
3- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء تاسع، ص 169، کتاب النکاح.
4- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به محلّ ثنیة الوداع رسیدند، نور چراغ‌هایی را دیدند و صدای گریه زنانی را شنیدند. فرمودند: این چیست؟ عرض کردند: یا رسول اللّه، زنانی هستند که از آنان بهره جستند و لذت بردند. فرمودند: صیغه، ازدواج و طلاق و ارث آن را از بین برده و نابوده کرده است.»
5- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج 4، ص 1168

«إنّما سمّیت ثنیّةالوداع لأنّ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أقبل من خیبر و معه المسلمون قد نکحوا النساء، نکاح المتعة. فلمّا کان بالمدینة قال لهم: دعوانا فی أیدیکم من النساء المتعة، فأرسلوهنّ فسمّیت ثنیة الوداع». (1) یا به عبارت امام بخاری: «و نهی عن المتعة، فتوا دعنا یومئذ فسمّیت ثنیّةالوداع». (2) در ارتباط با غزوه تبوک، امام بخاری حدیثی از سائب بن یزید ذیل باب «غزوة تبوک» آورده است که دقیقاً نشان می‌دهد محل ثنیّةالوداع آنگونه که در شرح سفر تبوک نیز مورد تصریح مورّخان قرار گرفته، موقعیّت شمالی و شامی مدینه بوده است:
«أین خرجت مع الصبیان نتلقی النّبیّ إلی ثنیّةالوداع مقدمة من غزوة تبوک». (3) عینی در «عمدة القاری بشرح صحیح البخاری» (4) در بیان حدیث مذکور به دو لفظ مختلف و با کم و زیادهایی معتقد است: «إلی ثنیةالوداع- الثنیة طریق‌العقبة و کان ثمة یودع أهل المدینة المسافرین» (5) که با توجه به مسیر راه تبوک از سمت شمالی (/ شامی) مدینه، می‌بایست ثنیةالوداع در شمال و خارج از شهر مدینه قرار داشته باشد.
فراز دیگر این رفت و بازگشتِ نبرد تبوک، مستنداتی است که گفته‌اند پیامبر چون از تبوک به مدینه بازگشت، مردم مدینه از او در محلّ ثنیةالوداع استقبال کردند. نوجوانان مدینه، مقدمش را با همان سرود موزونی که در هنگام هجرت و ورودِ نخستینش به مدینه

1- «از این نظر ثنیة الوداع نامگذاری شده است؛ زیرا رسول اللَّه هنگامی که از خیبر همراه مسلمانان می‌آمدند، این عده از مسلمانان، زنان را صیغه کرده بودند، همین‌که به مدینه رسیدند، به آنان فرمود: از زنان صیغه‌ای دست بردارید. آن‌ها را رها کنید. از این نظر ثنیة الوداع نامگذاری شده است.»
2- «رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله صیغه را تحریم کردند و در آن هنگام با هم آشتی و مصالحه کردیم ازاین نظر ثنیةالوداع نامگذاری شد. برای شناخت فقه شناسان امامی مذهب». نک: ادوار فقه، محمود شهابی، ج 1، ص 455
3- «با جوانان به پیشواز پیامبر خد صلی الله علیه و آله که از جنگ تبوک می‌آمدند، تا ثنیةالوداع بیرون آمدم.»
4- ج 7، ص 59، جزء 18
5- «تا ثنیة الوداع- ثنیه بریده راه میان کوهی است که مردم مدینه مسافران را در آن محل بدرقه‌می‌کردند.»

اجرا نموده بودند، گرامی داشتند:
طَلَعَ الْبَدْرِ عَلَینا مِنْ ثَنِیّات الوداع
وَجَب الشُّکرُ عَلَینا ما دَعا للّهِ داع
این سند را ابن‌حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح بخاری» (1) و حلبی در «السیرة الحلبیه» (2) و ذیل «غزوه تبوک» از عایشه- همسر پیامبر- نقل نموده‌اند و حلبی عقیده بیهقی را در باره تعدّد این شعرخوانی در مراسم استقبال، چنین آورده است:
«و لا مانع من تعدّد ذلک». (3)

ب: بنای مسجد ثنیّةالوداع

نخستین سند تعیین ثنیّةالوداع را در حدیث ابن‌عمر می‌خوانیم که:
«قال سبق رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فأرسل فاضمر منها من الحفیاء و أرسل ما لم یضمر منها من ثنیّةالوداع إلی مسجد بنی‌زریق». (4) گفته شده است که پیامبر:
«دخل فی مسجد بنی‌زریق و توضّأ فیه و عجب من قبلته و لم یصلّ فیه و کان أوّل مسجد قرىء فیه القرآن». (5)

1- ج 9، ص 262، کتاب مناقب‌الأنصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینة.
2- ج 3، ص 123
3- همچنین نک: «التاریخ القویم لمکّة و بیت اللَّه الکریم، ج 1، ص 257 به بعد» که او نیز به گفته‌های عیاض، ابن‌جوزی و زین‌الدّین عراقی استناد کرده است.
4- مسند احمد، ج 1، ص 11
5- «وارد مسجد بنی‌زریق شد و در آنجا وضو گرفت و از قبله‌اش تعجب کرد و در آن نماز به جای نیاورد. این مسجد، اولین مسجدی بود که در آن قرآن خوانده شد.»
به نقل از معاذبن رفاعة الزّرقی. نک: ابن‌شبه، سمهودی، وفاء الوفا، جزء 3، ص 857

سمهودی می‌گوید:
مکان این مسجد در جنوب (قِبلی) مسجد المصلّی بوده است. عیاض در مورد حدیث ابن‌عمر گفته است:
«بینه و بین ثنیةالوداع میل أو نحوه».
بنابر این، ثنیّةالوداع در فاصله کمتر از 2000 متری (یک میلیِ) شمال مسجد مصلّی قرار داشته است.
سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» (1) در نیمه دوم قرن 9 ق. ثنیّةالوداع را در «شامی المدینه» دانسته، موقعیّت جغرافیایی آن را «بین مسجد الرّایة الذی علی ذباب و مشهد النفس الزکیة» معرّفی می‌کند؛ ولی مانند فیروزآبادی از بنای مسجدی که بر بلندی ثنیّةالوداع ساخته باشند، نشانی نمی‌دهد و آن را از زمره «مساجد المعلومة العین» نخوانده است.
مؤلفِ کتاب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» در صفحه 409 کتابش، چون به شرح «و بالمدینة برک و عیون» می‌پردازد، از برکه‌ای در ثنیة یاد می‌کند.
حمدالجاسر- استاد ادب وجغرافیای قدیم جزیرةالعرب- ذیل‌آن در پانویس آورده است:
«و إذا جاوزت مشهد النفس الزکیة و ثنیةالوداع مرت من شامی سلع علی مسجد الرایة.» (2) البکری در «معجم ما استعجم» (3) ذیل «الَحفْیاء» به حدیث ابن‌عمر استناد کرده که آن در امتداد ثنیّةالوداع بوده و «بین الحفیاء و ثنیّةالوداع تسعةُ أمیال».
مؤلّفان سده 1300 ه. ق. از ثنیّةالوداع یادهایی کرده‌اند؛ ولی به بنای مسجدی به نام ثنیةالوداع که یادبودی از مشایعت‌ها و بدرقه‌های پیامبر باشد، برخورد نکرده‌اند و این امر

1- جزء 4، ص 1169
2- «چنانچه ازآرامگاه النفس‌الزکیه و ثنیةالوداع عبور کنی، ازراه شامی سلع به‌مسجد الرایه خواهی‌رسید.»
3- الجزء الثانی، ص 458، به اهتمام: مصطفی السقا.

نشان می‌دهد که به هر حال در طول قرون، ثنیةالوداع، تنها نام تپّه‌ای مشرف بر مدینه و رو به وادی قناة بوده است.
علی حافظ در فصول من تاریخ المدینة المنوّره (ص 231)، ضمن شرح «المدرسة الصناعیّه» به اجمال از ثنیةالوداع یاد کرده و با این جمله که «المسجد الذی علیها» به بنای مسجد ثنیّةالوداع اشاره کرده است. همچنین ذیل «عین الزبیر» (1) صریحاً می‌نگارد:
«ثنیةالوداع شرق جبل سلع علی نحو کیلومتر من المسجد النبوی و قد بنی علیها مسجد بمئذنة». (2) بدون تردید، راهی که میانه این تپّه سنگی مجاور شرقی کوه سلع به سوی وادی قناة احداث شده و شهر مدینه را به قسمت‌های شمالی آن متّصل نموده، در قرون گذشته وجود نداشته است. احداث این راه، منسوب به «یوسف پاشا» است. وی از طرف حکومت عثمانی به صدارت مدینه و بندر جدّه منصوب شد و وقتی به عنوان «صاحب المدینه» در سال 1215 ه. ق. وفات یافت، یکی از بزرگان قلمرو سیاسی- نظامی عثمانی بود. او در ایّام ریاستش خدمات فراوانی در سرزمین حجاز انجام داد و نامش در صحنه‌های تاریخ مدینه ماند. (3) بر اساس تعلیقات مرحوم شیخ ابراهیم فقیه بر کتاب «وفاء الوفا» که عبدالقدّوس انصاری بدان دسترسی داشته، «یوسف پاشا» تپّه سنگی ثنیّةالوداع را در سال 1114 ق. نقْر و راه میانه را احداث نمود که مدّت‌ها به «کشک یوسف باشا» شهرت داشت.
تا این اواخر، مدنی‌ها کشک یوسف را «القُرَیْن» می‌گفتند که پس از بنای مسجد توسط حکومت سعودی بر بلندی‌های آن، نام تاریخی ثنیّةالوداع بر زبان‌ها افتاد و نام و نشان‌های دیگر به فراموشی سپرده شد.

1- نک: ص 278
2- «ثنیة الوداع در مشرق کوه سلع، در یک کیلومتری مسجد النبی واقع است. در آن مسجدی با یک گلدسته بنا گردیده است.»
3- شوکانی، «البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع»، ج 2، ص 357، چاپ: السعاده، قاهره، 1348 ق.

بنای کنونی مسجد ثنیّةالوداع دقیقاً بر همان تپّه‌ای بنا شده است که از سمت جنوبی بر مدینه و در سمت شمالی بر دشت قناة مُشرف است.
هنگام عبور از مدینه به دشت شمالی که به کوه احد منتهی می‌شود و کوه سلع و ذباب در غرب آن قرار گرفته است، مسجد ثنیّةالوداع را در سمت راست مسیر خود می‌نگریم. ما با طیّ پلکانی تا قسمت فوقانی تپّه، به مسجد ره سپردیم.
تصویری که در سال 1396 ق. از بنای مسجد تهیّه کردم، نه تنها وصف بنا را در بر دارد؛ بلکه نشانگر موقعیّت آن در ارتباط با کوه احد در سمت شامی مدینه است و ما را از هر توصیفی بی‌نیاز می‌کند. نک: پیکره 1- 21

ص: 312

کتاب دوّم: خانه‌های مدینه

فصل اوّل: خانه کلثوم بن هدم، سعدبن خیثمه

همچنان‌که در بخش اوّل کتاب، در مبحث مسجد قبا گفتیم، مسجد دهکده قبا، نخستین منزلگاه پیامبر اسلام در سرزمین یثرب بود.
حضرت در روزهایی که در این دهکده به سر برد، مسجدی بنا نهاد و مقدّمات اقامت طولانی‌اش را در مدینه فراهم نمود.
بدون تردید، پیامبر و دیگر مهاجران مکّی، در آن ایّام، میهمانِ قُبایی‌ها بودند. در خانه‌هایشان اقامت گزیده و از میهمان‌نوازیشان بهره‌مند می‌شدند.
اکنون در جستجوی منزلگاه پیامبر اسلام، به دهکده قبا باز می‌گردیم؛ تا بیابیم:
خانه‌هایی را که محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا منزل گزیده بود و ببینیم اکنون، پس از گذشت قرون متمادی، وضعیّت این خانه‌ها چگونه است؟
ابن‌اسحاق در «السیرة النبویه، 2» (1) می‌نویسد:
پیامبر در دهکده قبا میهمان کلثوم بن هَدم و سعدبن خیثمه بوده است:
«فنزل رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فیما یذکرون علی کلثوم بن هدم، أخی بنی عمرو بن عوف ثمّ أحد بنی عبید و یقال: بل نزل علی سعد

1- نک: ج 2، ص 138

ابن خیثمة». (1) به گفته حلبی (2) کلثوم بن هدم:
«کان شیخ بنی‌عمرو بن عوف أی و هم بطن من‌الأوس قیل وکان یومئذ مشرکا ثمّ أسلم و توفّی قبل بدر بیسیر و قیل أسلم قبل وصوله- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- المدینة». (3) و به تصریح ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» (4) سعدبن خیثمة بن الحارث بن مالک:
«شهد العقبة مع‌السبعین من‌الأنصار وکان ... أحد النقباء الإثنی‌عشر من‌الأنصار». (5) ابن‌کثیر در «البدایة و النهایه» (6) و «السیرة النبویه» (7) و ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» به نقل از عثمان بن عمر و او از ابن‌عون به روایت از عمیر بن اسحاق و نیز بیهقی در «دلائل النّبوه» (8) و ابن‌نجّار در اخبار مدینة الرسول (ص 25)، به نقل از عبدالرحمان بن یزید حارثه متفّق‌القول‌اند که محمّد- صلّی‌اللّه علیه و سلّم- در قبا، میهمان کلثوم بن هدم و سعد بن خیثمه بوده و در خانه ایشان اقامت گزیده بود.

1- «آن‌گونه که روایت کنند: رسول گرامی صلی الله علیه و آله در منزل کلثوم بن هدم، از قبیله بنی‌عمرو بن عوف اقامت گزیدند، سپس با یکی از قبیله بنی‌عبید دوست شدند و گفته می‌شود. بلکه در منزل سعدبن خیثمه اقامت گزیدند.»
2- السیرة النبویه، ج 2، ص 32
3- «رییس عشیره بنی‌عمرو بن عوف، که تیره‌ای از عشیره اوس می‌باشند، گفته می‌شود روزی مشرک بوده سپس مسلمان شد و کمی پیش از جنگ بدر وفات یافت و نیز گفته می‌شود پیش از این‌که رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله وارد مدینه شوند مسلمان شده بود.»
4- جزء ثالث، قسم الثانی، فی البدریّن، ص 47
5- المستدرک تألیف: حاکم، کتاب معرفة الصحابه، ج 3، ص 189، چاپ دارالفکر.
6- ج 3، ص 196
7- ج 2، ص 29، ذیل «فی دخوله علیه السلام المدینة».
8- ج 2، ص 166، فی دخوله المدینه.

ابن‌اسحاق می‌گوید: (1) «إنّما کان رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إذا خرج من منزل کلثوم‌بن هدم، جلس للناس فی بیت سعدبن خیثمة». (2) ابن‌قیّم جوزی گفته است: (3) محمّد- صلّی‌اللَّه علیه و سلّم- «فسار حتّی نزل بقباء فی بنی عمروبن عوف فنزل علی کلثوم بن الهدم و قیل بل علی سعد بن خیثمة». (4) و چون علی بن ابی‌طالب از مکّه به قبا رسید؛ «لحق برسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فنزل معه علی کلثوم‌بن هدم.» (5) بر این اساس، یک سلسله از مستندات تاریخی به منزلگاه پیامبر در خانه کلثوم‌بن هدم و سلسله دیگر به خانه سعد بن خیثمه اشارت کرده‌اند و این دو سلسله را ابن‌حجر عسقلانی همانندِ ابن‌اسحاق جمع نموده، می‌گوید:
«و جمع بین الخبرین بأنّه نزل علی کلثوم و کان یجلس مع الصحابة عند سعدبن خیثمة». (6) احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی معتقد است: (7)

1- السّیرة النّبویة، ج 2، ص 137
2- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله وقتی برای حل و فصل امور مردم از منزل کلثوم بن هدم خارج می‌شدند، در منزل سعدبن خیثمه می‌نشستند.» نک: الطبقات الکبری، ابن‌سعد، ج 1، ص 229 که معتقد است: «روایت صحیح نزد ما همین است.»
3- زادالمعاد، ج 1، ص 54، جزء 2
4- «... رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به راهشان ادامه دادند تا این‌که به قبا، به میان قبیله بنی‌عمرو بن عوف رسیدند و درمنزل کلثوم بن هدم اقامت گزیدند و گفته می‌شود در منزل سعد بن خیثمه اقامت نمودند.»
5- «به رسول اللَّه ملحق شدند و به همراه ایشان در منزل کلثوم بن هدم اقامت گزیدند.»
نک: السیرة النبویه، ج 2، ص 138، به نقل از ابن‌هشام و نیز: همین مأخذ، ج 2، ص 270 و همچنین: نویری در: نهایة الإرب، جزء 16، ص 341، دارالکتب مصر، 1949 م
6- فتح‌الباری، ج 7، ص 260، کتاب مناقب‌الأنصار.
7- «البلدان»، ص 313، ضمیمه کتاب الأعلاق النفیسه.

«فإنّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- نزل بقباء علی کلثوم بن الهدم ثمّ مات کلثوم فنزل علی سعد بن خیثمة الأنصاری و دار سعد بن خیثمة إلی جانب مسجد قباء». (1) به عبارت دیگر خانه کلثوم بن هدم محل استراحت و طعام و عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله، یا به اصطلاح در پارسی متداول، «اندرونی» و خانه سعدبن خیثمه، مُضیف یا محل پذیرایی، ملاقات و یا «بیرونی» بوده است.
آنچه مسلّم است، دو خانه کلثوم و سعد، به عنوان منزلگاه پیامبر در طول تاریخ قبا مورد توجّه مسلمانان و پژوهندگان مدینه‌شناس بوده است.
سمهودی از خانه سعد بن خیثمه با عنوان «مسجد» یاد کرده، می‌نویسد: (2) «از جمله مساجد مدینه، مسجد دار سعد بن خیثمه در قبا است.»
این نظریّه موجب شده است برخی پژوهندگان چنین پندارند که مسجد دار سعد، همان خانه سعد است؛ در حالی که از گفته‌های مطری و ابن‌زباله مستفاد می‌شود که خانه سعد در جنوب مسجد قبا تا رکن جنوب غربی بنای فعلی مسجد امتداد داشته و بین محل مسجد و محل خانه، برکه (چاه اریس) واقع شده بود. به عبارت دیگر، زمین خانه سعدبن خیثمه به صورت مربدی بوده که در سمت شمال غربی آن، بنای خانه سعد و در سمت جنوبی آن، نمازخانه سعد بن خیثمه جای داشته است.
از سویی دیگر و با توجّه به روایت عبدالملک بن ابی‌لیلی از پدرش که گفت:
«پیامبر بزرگوار در مسجد قبا، در کنار ستون سومی که در شبستان مسجد- از طرف در خانه سعد بن خیثمه- جای دارد، نماز خوانده است» معلوم می‌شود که خانه سعد در مجاورت رکن جنوبی دیوار غربی مسجد قرار داشته است؛ به تعبیر سمهودی:

1- «رسول اللَّه در قبا، در منزل کلثوم بن هدم اقامت نمودند و آنگاه که کلثوم بن هدم مرد، در منزل سعدبن خیثمه انصاری اقامت نمودند منزل سعد بن خیثمه در جوار مسجد قبا است.»
2- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج 3- 4، ص 875

«درِ غربی مسجد قبا، که مسدود گشت، کنار خانه سعد بن خیثمه بوده است.»
مکان مذکور پیش از توسعه و مرمّت مسجد قبا توسّط سعودی‌ها موجود بوده و سمهودی در سده دهم هجری از آن به نام «مسجد علی بن ابی‌طالب» یاد کرده است.
نایب‌الصّدر شیرازی در 1305 ه. ق. این مکان را دیده و از سر درش یاد کرده که بر آن جمله: «هذا مقام علیّ کرّم اللّه وجهه» را کتیبه کرده‌اند. (1) بعدها در جریان مرمّت مسجد و احداث میدان قبا، این مکان خراب و آثار آن محو گردید. یادآوری می‌شود: این مکان غیر از مسجد دار سعد بن خیثمه است که طبق تحقیقات مطری و سمهودی و دیگر مورّخان مدنی، در جنوب مسجد قبا بوده است.
به عبارت دیگر، خانه کلثوم بن هدم به صورت مربدی بزرگ در جهت جنوبی یا قِبلی مسجد قبا بوده و ملاصق محلّ خانه و مسجد سعد، که رحبه امروزی آن را می‌توان محلّ بنای جدیدالتّأسیس «مدرسه سعودی» در جنوب مسجد قبا دانست و خانه کلثوم بن هدم در قسمت جنوبی رحبه مذکور واقع شده بود.
با توجّه به این‌که مربدهای قدیمی از زمینی بزرگ، مشتمل بر باغ و چاه و جایگاه حیوانات و ... تشکیل می‌شد و با توجه به این‌که مسلّماً دو خانه سعد و کلثوم در مجاورت یکدیگر بودند و در جنوب تا جنوب غربی مسجد قبا امتداد داشتند، تعیین شکل هندسی آنها بسیار مشکل است.
اکنون در جنوب مسجد قبا، به فاصله کمتر از پنجاه متر، آثاری از دو بنای قدیمی مشاهده می‌شود. وضعیت بقایای به‌جا مانده، با توصیفات مورّخان و سیّاحان مطابقت دارد؛ ولی با آنچه عبدالقدّوس انصاری در آثار المدینة المنوره و عیّاشی در المدینة بین الماضی و الحاضر آورده‌اند، تطبیق نمی‌کند. شاید علّت اساسی این اشتباه‌ها، همانند بنای قدیمی مسجدی است که با گنبدی بزرگ در جنوب مسجد قباست که به هر حال خواسته‌اند طوری مستندات را جمع‌بندی کنند که مغایرتی با آثار مذکور نداشته باشد.
این دو بنای قدیمی مجاور یکدیگر و هر یک دارای گنبدی رفیع می‌باشد و با توجّه

1- تحفة الحرمین، ص 251، چاپ سنگی، بمبئی، 1306 ق.

به وصف رفعت پاشا در «مرآت‌الحرمین» و تحقیقات عینی و محلّی حقیر در دهکده قبا، معلوم می‌شود که معماری بنا از هنرهای عثمانی است. مقصوره گنبد بزرگ به نام «مقام‌العمره» یا محلّ خانه کلثوم بن هدم است. در شمال گنبد مذکور- بین گنبد بزرگ و مسجد قبا- بنای دیگری وجود دارد که گنبدی کوچک‌تر بر فراز آن است و آنجا خانه سعد بن خیثمه یا در لسان اهل قبا «بیت فاطمه» است. (1) این دو بنا، که اکنون (1396/ 1398 ه. ق./ 1357 ش.) کاملًا مخروبه و تنها گنبدهایش افراشته است، به خوبی نشان می‌دهد که آن مجتمع، اگر چه ساحتش قابل تفکیک به مسجد، خانه سعد و خانه کلثوم نیست؛ ولی در این‌که یادآور محل سکونت محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله است، شک و شبهه‌ای بین پژوهندگان و نیز اهل قبا وجود ندارد.
به عقیده مؤلّف حقیر، مجموعه بنای دو قبّه‌ای، محلّ خانه کلثوم می‌باشد؛ که قدما به قِبلی بودن موقعیّت آن تصریح کرده‌اند و در قسمتی از سمت غربی محلّ مدرسه فعلی- در جنوب مسجد- بین بنای قدیمی مسجد تا رکن جنوب غربی مسجد، محل خانه سعد بن خیثمه بوده است.
این نتیجه‌گیری با توصیفات محمدبن ابی بکر تلمسانی در حوالی سال 348 ق. (2) مطابق است که خانه سعد را مجاور رکن غربی و جلو مسجد قبا دانسته است.
خوشبختانه رفعت پاشا از بنای قدیمی دو گنبدان، تصویری تهیّه کرده که نشانگر موقعیّت آن در سال‌های 1318/ 1325 ه. ق. است. می‌توان این تصویر را با تصاویری که مؤلّف حقیر از وضعیّت فعلی بنای مدرسه ابتدایی در ارتباط با دیوار جنوبی و غربی مسجد قبا و گنبد قدیمی تهیّه کرده است، مطابقت داد و مجموعاً با توصیف ارائه‌شده از این مکان، بررسی کرد. نک: پیکره‌های 1- 1؛ 2- 1؛ 3- 1

1- نایب‌الصّدر شیرازی، تحفة الحرمین، ص 251، به سال 1305 ه. ق.
2- نک: رساله «وصف مکّه و المدینة و بیت‌المقدس»، مجلة‌العرب، ج 5/ 6، ذوالقعده/ ذوالحجّه 1393 ق.- تصحیح: حمد الجاسر، ریاض، دارالیمامه.

ص: 321

فصل دوّم؛ خانه ابوایّوب انصاری

الف: میزبانی ابوایّوب

پیشتر گفتیم (1) که پیامبر پس از ترک دهکده قبا از مسیر وادی رانونا عازم مرکز یثرب گردید. در میان شوق و شعف انصارْ با هلهله‌ها، اللّه اکبرها، به سوی شهری که با قدومش:
«مدینه» و با انفاسش: «طیّبه و طابه» و به عرفانش: «دارالأیمان» و به دیانتش: «قبّةالإسلام» و به برکتش: «مبارکه» و به سنّتش: «دارالسّنه» و به خیرش: «دارالأخیار» و به هجرتش:
«دارالهجره» شهرت یافت، ره سپرد. انس بن مالک گفته است:
«قدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله المدینة فلمّا دخلنا جاء الأنصار برجالها و نسائها فقالوا: إلینا یا رسول اللّه. فقال: دعوا الناقة فإنّها مأمورة». (2) ابن‌اسحاق پس از شرح تاریخ اوّلین نماز جمعه پیامبر در وادی رانونا مسیر حرکت مرکب و موکب پیامبر را مورد توجّه قرار داده، می‌نویسد:
نخستین قبیله‌ای که بر سر راهش خواستار اقامت وی شدند، «بنوسالم بن عوف» بود

1- کتاب اوّل، فصل اوّل، فصل دوم
2- «هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، مردان و زنان انصار خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: یا رسول اللّه نزد ما اقامت کنید فرمودند: شتر را رها کنید زیرا او مأمور است هر جا نشست خانه من آنجاست.» نک: بیهقی، دلائل‌النّبوة، ج 2، ص 170، ترجمه فارسی. ابن‌قیم جوزی، زادالمعاد، جزء 1، ص 55. علی بن برهان‌الدین حلبی، السیرة الحلبیة، ج 2، ص 244. ابن‌اثیر، النهایة، ج 4، ص 239

که توسط «عتبان بن مالک» و «عبّاس بن عباده» بدو گفتند:
«یا رسول اللّه، أقم عندنا فی العدد و العدّة و المنَعَة». ولی پیامبر پذیرا نگشت و به آنان گفت:
«خلّوا سبیلها فإنّها مأمورة یعنی لناقته».
آنگاه چون گذرش به طائفه «بنوبیاضه» افتاد، «زیاد بن لبید» و «فروة بن عمر» با عدم اجابت و دعوتشان روبرو شدند. سپس پیامبر در منازل «بنوساعده»، خواسته «سعد بن عباده» و «منذر بن عمرو» را قبول نفرموده، به خانه‌های «بنوحارث بن خرزج» ره سپرد.
در آنجا «سعد بن ربیع» و «خارجة بن زید» به نمایندگی از زنان و مردان طایفه خود از پیامبر خواستند تا در میانشان بماند؛ ولی او همچنان عنان را مرکبش سپرده بود که: «فانها مأموره».
از آنجا تا خانه‌های قبیله «بنوعدی بن نجار» راه زیادی نبود. «سَلیط بن قیس» و «اسیرة بن ابی‌خارجه» راه را بر پیامبر بستند و لگام ناقه را به دست گرفتند و گفتند:
«تو ای پیامبر! «هلّم أن أخوالک، إلی العدد و العدّة و المنَعَة». ولی محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله با جمله «خلوا سبیلها فانها مأموره» خواستشان را اجابت نفرمود. تا این‌که در فاصله‌ای نه چندان دور، مرکب پیامبر به سوی شرق مدینه قدم برداشت و در میان تحیّر و انتظار مشتاقان که حلقه‌وار پیامبرشان را دنبال می‌کردند، در زمین مجاور خانه‌های «بنومالک بن نجّار» زانو فرود آورد و در میان تکبیرها، پیامبر قدم بر ارض مدینه نهاد و فرمود:
«رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلًا مُبارَکًا وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ» (1) این زمین، مربدی بود از آنِ سهل و سهیل و خانه‌ای که در نزدیکی آن بنا شده بود، از آنِ «ابوایّوب خالدبن زید بن کلیب نجاری» بود. (2)

1- «پروردگارا! مرا به منزل مبارک فرود آر که تو بهترین کسی که توانی بارها را به منزل خیر و سعادت فرود آوری.» مؤمنون: 29
2- کتاب اوّل، فصل سوم، الف.

انس بن مالک می‌گوید:
پیامبر به رجال بنی‌نجّار خطاب کرد و گفت:
«أیّ الدورِ أقربُ؟». فقال ابوایّوب: «داری! هذا بابی ...»
در این هنگام ابوایّوب بار و مختصر جامه‌دان پیامبر را به خانه خود برد و چون فردی دیگر از «بنونجّار» خواستار شد تا پیامبر در منزلش اقامت گزیند، پیامبر با این ضرب‌المثل عرب دعوتش را قبول نکرد که: «المرء مع رحله»؛ «مرد، همراه با بار و بنه است.» (1) علی بن برهان‌الدّین حلبی گفته است:
«و قد مکث- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ببیت أبی أیّوب إلی أن بنی مسجد و بعض مساکنه و قد مکث فی بناء ذلک من شهر ربیع‌الأوّل إلی شهر صفر من سنة القابلة، أی و ذلک اثنا عشر شهراً و قیل مکث ببیت أبی أیّوب سبعة أشهر». (2) بر اساس گفته‌های بجا مانده از ابوایّوب انصاری (3) مسلّم است که خانه‌اش در آن ایام دارای دو طبقه بوده است. خود و همسرش در قسمت فوقانی و پیامبر در طبقه زیرین اقامت گزیده بود.
ابوایّوب در جزئی از فراز لطیف حدیثش می‌گوید به پیامبر گفتم:
«یا نبیّ‌اللّه بأبی أنت و أمّی! إنّی لأکره و أعظم أن أکون و تکون تحتی. فاظهر أنت

1- ابوایّوب انصاری ابن عبدالبرّ: الاستیعاب، جزء 1، ص 195، و دوم، ص 638، چاپ حیدرآباد 1318 ق.) ابن‌حجر عسقلانی: تهذیب التهذیب، ج 3، ص 90) ابن‌اثیر: اسدالغابه، دوم، ص 88، پنجم، ص 143. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، جزء 2، قسم 2
2- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله در منزل ابو ایوب سکنی گزید تا این‌که مسجد و بعضی از اتاق‌هایش ساخته شد، ساختمان مسجد از ربیع الاول تا ماه صفر سال بعد به طول انجامید؛ یعنی 12 ماه و گویند مدت هفت ماه در منزل ابوایوب اقامت نمودند.» السیرة الحلبیه، ج 2، ص 251، چاپ: دارالمعرفه، 1980 م.
3- به نقل از: افلح. نک: مسند احمد، ج 5، ص 415

فکن فی العلوّ و تنزل نحن فتکون فی أسفل». ولی پیامبر بدو گفته بود: «أیا أبا أیّوب! إن أرفق بنا و عن یغشانا أن تکون فی سفل البیت».
تا این‌که روزی از روزها:
«انکسر حبّ لنا فیه ماء. فقمت أنا و أمّ أیّوب بقطیفة لنا ما لنا لحاف غیرها تشف بها الماء تخوفاً أن یقطر علی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- منه شیء فیؤذیه». (1) ولی این‌که آیا پیامبر به تقاضای ابوایّوب، در قسمت فوقانی خانه منزل گزید یا نه، مورد اختلاف مورّخان است. طبخ غذا به عهده امّ‌ایوب بوده و بر اساس همان سند روایتی، غذا را در سینی گذارده، خدمت پیامبر می‌گذاردند. ابوایّوب گفته است:
پس از این‌که سینی خالی را بالا می‌آوردیم، به تبرّک، از ته‌مانده‌های غذای پیامبر می‌خوردیم.
از جمله خاطرات ابوایّوب در این فراز، یادی است که از عدم علاقه شخصی پیامبر به غذای توأم با سیر و پیاز می‌کند.
به هر حال تا قبل از اتمام بنای مسجد و خانه، پیامبرْ حدود هفت تا دوازده ماه در خانه ابوایّوب بماند. به گفته ابن‌رُسته به نقل از ابن‌جریح:
«أقام رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی بیت أبی أیّوب ینزل علیه القرآن و یأتیه جبریل عمّ فیه». (2)

1- «سبوی خم پر از آب ما شکست، به اتفاق مادر ایوب با تکه پارچه‌ای آب ریخته شده را خشک کردیم تا مبادا آب بر سر و روی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ریخته شود و او را ناراحت کند.» نک: ابن‌اسحاق، السیرة النبویه، ج 1 به نقل از یزید بن ابی‌حبیب. و نیز: بیهقی، دلائل‌النّبوه، ج 2، ص 171، ترجمه فارسی.
2- هنگام اقامت در منزل ابو ایوب، قرآن بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نازل می‌شد و جبرئیل وحی را ابلاغ می‌نمود.» الاعلاق النّفیسه، ص 64، چاپ بریل، 1891 م.

ص: 325

ب: خانه ابوایّوب

سهیلی در «الروض الأنف»، ذیل روایات تاریخی ابن‌اسحاق و ابن‌هشام در «السّیرة النّبویّه» گوید:
خانه ابوایّوب به ابن‌افلح رسید و چون رو به خرابی نهاده بود، در آن اقامتی نگزید.
ابن‌افلح، خادم ابو ایّوب بود و بعدها در حدیث از ثقات محسوب شد و در واقعه نبرد حرّه در کنار دیگر تابعین و فرزندان یاران پیامبر کشته شد. (1)
مسلّم است که مغیرة بن عبدالرّحمان بن حارث بن هشام مخزومی، معروف به ابوهشام مدنی، از رجال‌مشهور سده اوّل اسلام که از امکانات مالی فراوان برخوردار بود، خانه ابوایّوب را به هزار دینار از ابن‌افلح خریداری کرد و آن را وقف فقرای مدینه نمود. (2) از آن تاریخ تا قرن هفتم ه. ق. به شرح و وصفی قابل توجه در خصوص این خانه دسترسی پیدا نکردم. مورّخان گفته‌اند: ملک مظفّر شهاب‌الدین غازی 607/ 617 ه. ق.
که از فرمانروایان ایوبی در «میافارقین» و «سنجار» بود، پس از ابتیاع بازمانده بنای خانه ابوایّوب، در آنجا مدرسه‌ای بنا نهاد. (3) فیروزآبادی می‌گوید (4)، شهاب‌الدّین غازی گوید:
«بناها مدرسة وقف علیها أوقافاً بمیّا؟؟؟ فارقین و کان بها مقیماً و هی دار ملکه و بدمشق لها وقف آخر أیضاً».
آنگاه به وصف بنای مدرسه پرداخته، می‌نویسد:
«وللمدرسة قاعتان کبری وصغری وفی أیوان الصغری الغربی خزانة صغیرة

1- «افلح، مولی ابی ایّوب الأنصاری. همچنین نک: ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب 1 ذیب التّهذیب، 2، ج 1، ص 368، ترجمه 671، چاپ 1325 ه. ق. حیدرآباد.
2- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج 10، ص 265؛ سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج 1، ص 265.
3- زامباور، نسب‌نامه، ص 152، اهتمام دکتر مشکور، خیّام، 1356 ش.
4- «المغانم المطابة فی معالم طابه»، قسم‌المواضع، ص 367، تحقیق: حمدالجاسر، 1969، دارالیمامه، ریاض.

جداً ممّا یلی القبلة فیها محراب یقال إنّها مبرک ناقةالنبیّ و موضع هذه المدرسة کانت دار أبی أیّوب الأنصاری التی أقام فیها النبیّ سبعة أشهر». (1) پس از ویرانی مدرسه در قرن‌های 10/ 11 ه. ق. در سده دوازدهم هجرت، خانه ابوایّوب انصاری را به صورت مسجدی با گنبد و محراب بازسازی کردند و به تصریح علی بن موسی در «وصف المدینة منوّره» (2) آن را به زاویةالجنید شهرت دادند. (3) این بنا تا سال 1352 ه. ق. پا برجا ماند و مورد توجّه زائران و عالمان بود؛ ولی بعدها بر اثر عدم اعتقاد به حفظ چنین آثاری در مجامع دینی حجاز، رو به خرابی نهاد و با احداث دکان‌هایی، اهمیّت تاریخی آن از برابر چشمان همگان به دور افتاد.
هم‌اکنون ساختمان محلّ خانه ابوایّوب که در فاصله ده‌متری سمت قِبلی رکن جنوب شرقی مسجد نبی قرار دارد، از دو طبقه تشکیل شده است:
طبقه فوقانی آن مخروبه است و آثار قدیمی محراب را به وضوح می‌توان در آنجا دیدودرقسمت‌زیرین، دکان‌هایی‌است که‌بادادوستد در آن، چهره‌خانه‌راپنهان ساخته‌اند.
در گذشته، خانه در قسمت شمالیِ کوچه حبشه جای داشته و هم‌اکنون از مغرب آن به گذرگاهی متّصل است که حدّ فاصل آن، کتابخانه «عارف حکمت» قرار دارد.
مؤلّف حقیر پس از تحقیقات فراوان، به منظور بررسی آثار بجامانده‌یی که از قدمت بنای مذکور حکایت کند، به نتیجه‌ای نرسید و با توجّه به مشکلاتی که بر سر راه این‌گونه تحقیقات در شهر مدینه، خصوصاً اطراف مسجد نبی وجود داشت، مأیوس از تکمیل بررسی‌ها جز توسّل راهی دیگر نداشت.
روزی از ایّام بر حسب اتّفاق در پشت درب آهنین دکانی مقابل «کتابخانه عارف حکمت» سنگ‌نوشته‌ای جلب نظر نمود که با خطّی زیبا روی آن، چنین کتیبه کرده بودند:

1- «مدرسه دارای دو تالار بزرگ و کوچک است و ایوان غربی تالار کوچک، خزانه بسیار کوچکی پس از قبله وجود دارد که دارای محرابی است. گویند این همان جای نشستن شتر پیامبر است.
محل این مدرسه منزل ابو ایوب انصاری بوده که پیامبر مدت هفت ماه در آنجا اقامت نمودند.»
2- تألیف‌یافته در 1300 ق.
3- همچنین نک: محمّد لبیب البتنونی، رحلة الحجازیه.

ص: 327
«هذا بیت أبی أیّوب الأنصاری موفد النّبیّ علیه الصّلاة والسّلام. فی سنة 1291»
مشاهده این اثر تاریخی در زیر نبشی‌های آهنین قسمت فوقانی دکان، شعف و شوقی خاص در درون حقیر بوجود آورد. رقم 1291 ه. ق. که روی لوح مذکور کنده شده بود، به خوبی نشان می‌دهد که آخرین بازسازی خانه ایّوب انصاری در سال یادشده بوده است و از آن تاریخ تاکنون، دیگر در بوته فراموشی و بی‌اعتنائی قرار گرفته است.
تهیّه عکس و اسلاید از کتیبه یادشده و قسمت فوقانی بنای فعلی- که تقدیم خوانندگان می‌شود- با زحمت‌ها و تحمّل ناراحتی‌های متعاقب آن حاصل آمد.
نک: پیکره‌های 1- 2؛ 2- 2

ص: 328

فصل سوم، خانه کعب بن اشرف

الف: کعب بن اشرف

مقریزی در «امتاع‌الأسماع» (1) و عبدالرّحمن بن عبداللّه سهیلی در «الروض الأنف» (2) و محمدبن سلّام جمحی در «طبقات الشّعراء» (3) و «فی یهود المدینه» (4) گفته‌اند:
«کعب بن‌اشرف طائی» از بزرگان «بنوطیّ» و «بنونبهان» و از شاعران دوران جاهلیّت عرب بود که نسبت به اسلام و شخص محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله دشمنی و عناد می‌ورزید.
ابن‌هشام گوید (5):
«پس از انتشار اخبار پیروزی‌مسلمانان در نبرد بدر، کعب بسیار اندهگین شد. به مکّه رفت تا قریش را دلداری دهد و آنان را به ادامه ستیز و کینه با مسلمانان تحریک نماید.»
وی در خانه «مطلب بن ابی‌وداعه» قریشیان را گرد می‌آورد و با اشعار حماسی و مراثی، زمینه‌های انتقام‌جویی را در میان بت‌پرستان مکّه فراهم می‌ساخت.
علی بن برهان الدّین حلبی در «السّیرة النّبویّه» (6) و واحدی در «اسباب النّزول» (ص 103)

1- ج 1، ص 107
2- ج 2، ص 123
3- ص 71
4- چاپ لیدن 1913 م.
5- در السیرة النبویه، ج 3، ص 54، مقتل کعب.
6- ج 3، ص 158

می‌گویند:
قریشیان به کعب و همراهانشان گفتند:
«إنّکم أهل کتاب و محمد صاحب کتاب و لا نأمن أن یکون هذا مکراً منکم فإن أردتم أن تخرج معکم فاسجدوا لهذین الصنمین و آمنوا بهما.» (1) این شیوه عملکرد، در نهایت مورد تأیید قریشیان نبود؛ چه آنان می‌دانستند که بر اثر مقاومت قریش، مسلمانان مدینه رو به تضعیف می‌نهند و در نتیجه موقعیّت متزلزل قبائل یهودی یثرب، تثبیت خواهد شد. با این همه «کعب بن اشرف» به اتّکای مال فراوان و سیاست وحدت‌بخشی به یهودیان «بنوقریظه»، «بنوقینقاع» و «بنونظیر» توانست علی‌رغم کینه‌های دیرینه با مشرکان، مکیّان را به پیوند خود در آورد و جبهه مبارزه یهودیان را علیه اسلام نوپا، تحکیم بخشد و خود در وادی همه این تلاش‌ها، به صورت قدرتی مقاوم در برابر مسلمانان جلوه نماید.
محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله به نقش «کعب بن اشرف» در بسیج یکپارچه مخالفان توحید، مطّلع بود و توجه ژرف او در اهمیت نقشی اینچنین و ضرورت اتخاذ یک تدبیر قاطع باعث گردید که این آیه بر قرآن وی نقش بندد:
أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً. (2)

1- «شمادارای کتاب‌آسمانی‌هستید ومحمد صلی الله علیه و آله نیز صاحب کتاب آسمانی است ما از مکر شمادر ایمن نیستیم، اگر مایل باشید همراه شما بیرون خواهیم آمد، پس به این دو بُت سجده کنید و به اینان ایمان آورید.»
2- «ندیدی و تعجب نکردی از حال آنان‌که بهره‌ای از کتاب آسمانی داشتند، چگونه به بُتان جبت و طاغوت گرویده و با مشرکین هم عهد و متّفق شدند و به کافران مشرک می‌گویند که راه شما به صواب نزدیکتر از طریقه اهل ایمان است. این گروه‌اند که خداوند آنان‌را لعنت کرد و هرکه را خدا لعنت کند و از رحمت خود دور سازد، دیگر هرگز کسی مدد و یاری او نتواند کرد.» نساء: 51 و 52

واحدی در «اسباب‌النّزول» (1) و طبرسی در «مجمع‌البیان» (2) به نقل از عکرمه گفته‌اند:
«یومنون بالجبت والطّغوت» بدان لحاظ است که «کعب بن اشرف» برای بدست آوردن حمایت مکّیان، دو بت قریش را سجده کرد.
قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن» (3) می‌پذیرد که بین مفسّران و تأویل «جبت و طاغوت» اختلاف است:
ابن‌عبّاس، ابن‌جبیر و ابوعالیه گفته‌اند:
«جبت» یعنی سِحر و «طاغوت» یعنی شیطان.
ابن‌مسعود می‌گوید: «جبت و طاغوت» همان: «کعب بن اشرف» و: «حُی بن اخطب» است. سیوطی در «الإتقان» (4) «جِبت و طاغوت» را واژگانی حبشی یا از زمره لغات غیرعرب دانسته است که به معنای «کاهن» است.
قتاده، جبت را شیطان و طاغوت را کاهن خوانده است. مالک بن انس تعبیر را وسیع‌تر در نظر آورده، طاغوت را «ما عبد من دون اللّه» دانسته و نحاس منظور از آن را «کلّ معبود من دون اللّه. أو مطاع فی معصیة اللّه» (5) در نظر درآورده است و این نظر را قرطبی پسندیده است.
راغب اصفهانی بین عقیده مالک و نحاس جمع کرده، می‌نویسد (6):
«الطاغوت عبارةٌ عن کلّ متعدٍ و کلّ معبود من دون اللّه». (7) به همین‌سان شناختی که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع‌البیان» (8) و قرطبی در «الجامع

1- ص 103
2- ج 5، ص 186
3- ج 5، ص 248
4- نوع 38
5- «پرستیدن هر معبودی جز خدای- عزّ و جلّ- معصیت و گناه است.»
6- معجم مفردات الفاظ القرآن، ص 314
7- طاغوت؛ یعنی هر تجاوزکار و هر آنچه سوای خدای پرستیده شود.
8- ج 5، ص 206

لأحکام القرآن» به نقل از ابن‌عبّاس، مجاهد، ربیع و شعبی، در ذیل آیه «... الم تَرَ الَی الَّذِین یَزْعُمُونَ ...» (1) آورده‌اند، مؤیّد اطلاق طاغوت به کعب بن اشرف است. (2) کعب با چنین موقعیّت و به عنوان مانع بزرگی در راه رشد و استقرار طبیعی مسلمانان در مدینه، موجب شد تا پیامبر در سال سوم هجرت به چاره‌اندیشی بپردازد و تصمیم نهایی و قاطعانه خود را در قبال نفوذ و قدرت روزافزون کعب به مشورت گذارد:
امام بخاری در «صحیح» (3) و امام مسلم در «صحیح» (4) گفته‌اند:
زهری گوید:
«من لکعب بن الأشرف. فإنّهُ قد آذی اللَّه و رسوله. فقال محمدبن مَسْلَمَة: یا رسول‌اللَّه أ تحبُّ أن أقتله؟ قال: نعم». (5) امام مازری خلاصه دلائل صدور اجازه قتل کعب را چنین دانسته است:
«إنّه نقض عهد النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و هجاه و کان عاهده أن لا یعین علیه أحداً ثمّ جاء مع أهل الحرب معیناً علیه». (6) به هر حال به تدبیر و شیوه‌ای در خور تأمّل، کعب توسّط محمدبن مسلمه و

1- نساء: 60
2- نووی، شرح صحیح مسلم، ج 6، ص 160، «الجهاد و السیر»، باب قتل کعب بن الاشرف طاغوت الیهود. نیز نک: ابن‌ابراهیم تفلیسی، وجوه قرآن، ص 184، حرف طیّ، اهتمام: مهدی محقّق، تهران 1360
3- باب الکذب فی الحرب، به نقل از جابر بن عبداللّه انصاری.
4- باب «من قتل ابن جهل و کعب بن الاشرف»، کتاب الجهاد و السیر، به نقل از زهری و او از جابر بن عبداللَّه انصاری.
5- «چه کسی حریف کعب بن اشرف است! او خدا و رسول را آزار داده است. محمد بن سلمه گفت: یا رسول اللَّه، آیا دوست دارید او را بکشم، فرمود: آری.» نک: ابن‌اسحاق، السّیرة النّبویّه، ج 3، ص 58. در این مأخذ، گفته پیامبر چنین ثبت شده است: «من لی بابن‌الأشرف؟». نیز نک: کلام محمّدبن مَسْلَمَه حارثی در تهذیب التهذیب، ابن‌حجر عسقلانی، ج 9، ص 455
6- «عهدی که با رسول اللَّه بسته بود زیر پا گذاشت و پیامبر را هجو و دشنام داد و پیمان بسته بود که به دیگران علیه پیامبر کمک و مساعدت ننماید، لیکن با دشمنان پیامبر همدست و به‌جنگ پیامبر آمد.»
نک: نووی، شرح صحیح مسلم، همان مأخذ.

همراهانش: سلکان (ابونائله)، عبادبن بشر بن وقش، سلمة بن ثابت بن وقش و ابوعبس بن جبر به قتل رسید. (1)

ب: موقعیّت خانه کعب بن اشرف

ابن‌اسحاق در «السّیرة النبویه» (2) و احمد زینی دحلان در «السّیرة النّبویّة و الآثار المحمّدیه» (3) و علی بن برهان‌الدّین حلبی در «السّیرة الحلبیّه» (4) و بیهقی در «دلائل‌النّبوّه» (5) و محمّدبن عمر واقدی در «مغازی» (6) از خانه کعب به عنوان «حصن کعب» (/ قلعه) نام برده‌اند که اوّلاً در میان منازل یهودیان بنونضیر جای داشته و ثانیاً حادثه در مدخل قصر یا قلعه (/ حصن) او به وقوع پیوسته است.
همچنین سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» عقیده جغرافی‌دانان حجاز را به وضوح نگاشته است که کعب بن اشرف: «فی حصنه ببنی‌النضیر».
بنابر این برای شناخت محلّ بنای قصر کعب، مدارکی را که از شهرک یهودیان بنونضیر یادی کرده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم:
سمهودی معتقد است:
«إنّ بنی‌النضیر نزلوا بمذینب». (7) «مُذَینب» مُصغّر «مذنب» است و آن یکی از وادی‌های مدینه است که به

1- بیهقی، دلائل النبوه، ص 341، ج 2، ترجمه فارسی. واقدی، مغازی، ج 10، قتل ابن الأشرف. مجلسی، بحارالأنوار، ج 2، ص 169. ابن‌کثیر، البدایة و النّهایه، ج 4، ص 5. محمدبن جریر طبری، تاریخ الرّسل و الملوک، ج 3، ص 1003. متّقی هندی، کنزالعمال، ج 10، ص 416
2- ج 3، ص 59
3- ج 3، ص 59
4- ج 3، ص 161
5- ذیل شرح قتل کعب
6- ج 1، ذیل قتل ابن الأشرف.
7- «همانا قبیله بنی نضیر در مذینب اقامت گزیدند.»

تصریح مجد:
«إنّ الیهود لمّا نزلوا المدینة نزلوا بالسافلة».
سمهودی در باره منازل بنونضیر می‌گوید:
«و منازلهم النواعم».
«النواعم» مجموعه‌ای از نخلستان‌های منطقه «عوالی» در جنوب شرقی مدینه است که: «هی منازل بنی‌النضیر فی العالیه». از سوئی دیگر:
«فمن أطلق نزولهم علی بطحان راعی اتحاد الأصل. و انّ مذینب یصب فی بطحان أیضاً. کان فی زماننا یشق فی الحرة الشرقیة قبلی بنی‌قریظة».
وادی بطحان در شمال غربی وادی مذینب و مجاور آن واقع شده و تا حرّه شرقی مدینه امتداد دارد. حرّه شرقی همان: حرّه واقم است که حدود شرقی حرم مدنی می‌باشد.
این حرّه مکان اقامت قبائل و طوائفی در زمان پیامبر بود. سه منطقه از آن سکناگاه انصار مدنی و دو منطقه دیگر منزلگاه یهودیان بود. در منتهی‌الیه قسمت جنوبی آن، سرزمینی است که به حَرّه زُهْرَة شهرت داشته و یهودیان بنونضیر در آنجا سکونت گزیده بودند و یهودیان بنوقریظه در سمت شمالی آنها قرار داشتند. در میانه حرّه واقم یا شمال، منازل بنوقریظه به این ترتیب به سوی شمال شهرک انصار جای داشت: منازل بنوظفر، سپس بنوعبدالأشهل و آنگاه بنوزعور/
بنابراین «بنونضیر» در انتهای وادی مذینب که به وادی بطحان متّصل بوده، محدوده‌ای را به خود اختصاص داده بودند که به السافله یا قسمت تحتانی مذینب شهرت داشته است.
بر این اساس آنچه را که ابن‌اسحاق و محمّد بن عمر واقدی در «مغازی» از محمّد بن مسلمه پیرامون مسیر بازگشت او و همراهانش آورده، با بافت سرزمین مدینه مطابقت دارد. او می‌گوید:

«چون از کشتن کعب فارغ شدند، سرش را بریدند و همراه خود بردند. پس شتابان بیرون آمدند. چون از کمین یهودیان بیمناک بودند، به محله بنی‌امیّة بن زید و سپس محله یهود بنی‌قریظه رسیدند که آتش‌های ایشان بر فراز کوشک‌هایشان روشن شده بود.
سپس به بعاث رسیدند. چون به حرةالعریض رسیدند، زخم حارث شروع به خونریزی کرد. چون به بقیع رسیدند، تکبیر گفتند.»
در این مسیر، محمّد بن مسلمه از جنوب شرقی مدینه حرکت نموده، به جانب شمال منازل امیة بن زید بن قیس ... بن الاوس در مجاورت منطقه نواعم رفت. پس از عبور از بنی‌قریظه و مزرعه مجاور آن بنام بعاث به قسمت شمالی حره که به عریض شهرت دارد، رسید و از آنجا به جانب مغرب تغییر مسیر داد و به بقیع رسید.

پ: آثار خانه کعب بن اشرف

در سال‌های 1395 ه. ق. تا 1398 ه. ق./ سفر و بررسی عینی سرزمین‌های شرق مدینه از منطقه گرم و سوزان حرّه واقم تا خرماستان و باغستان‌های مجاور آن برای شناسایی حدود تقریبی منازل بنوحارثه و بنومعاویه، بنوعبدالاشهل و بنوظفر تا طوایف یهودی: بنونضیر و بنوقریظه- که میراث فرهنگی ایران و عرب از آنها به فراوانی سخن آورده است- با رنج‌های زیادی توأم شد.
در این سیر و در حالی که فهرست بیش از یکصد اثر و نشان تاریخی را در دست داشتم، به اثر و نشانی در خصوص خانه کعب بن اشرف/ دست نیافتم و تنها برای شناسایی قدم به قدمِ حدود شهرک‌های انصار و یهودیان تا دامنه کوه عیر، توفیقاتی به دست آوردم.
در منطقه‌ای که بنا به شواهد و مآخذ، محلّ زیست بنونضیر بوده، آثار بجامانده از ظاهراً قلعه‌ای نظرم را جلب نمود؛ ولی ذهنم به تطبیق آن با مستندات تاریخی راه نیافت و فراموشش کردم. بعدها در مراجعه مجدّد به کتابی به نام «آثار المدینة المنوّره» احساس کردم: پژوهشی که پیرامون حصن کعب بن الأشرف آورده، باید همانی باشد که در سال 1396 ه. ق. ساعتی نظرم را به خود جلب کرده بود.

در سال 1397 ه. ق. بار دیگر عازم آن دیار شدم؛ ولی راه را گم کردم. پس از جستجو، مردی را دیدم که چون از ایرانی‌بودنم مطمئن شد، خود را از شیعیان نخاوله مدینه معرّفی کرد. به او گفتم:
«راه به مرکز تقریبی منازل بنونضیر را گم کرده‌ام.» گفت:
«آنجا به دنبال چه هستی؟» گفتم:
«در میان آنان مردی بنام کعب بن الأشرف قصری داشته است.» گفت:
«حصن کعب؟! ... بیا تا تو را آنجا برم. آثاری از قلعه‌اش بجای مانده است.»
پس از شناخت دقیق محلّ آثار و نقشه‌برداری و تهیّه عکس و اسلاید از آن، به مدینه بازگشتم و کلیّه اطّلاعاتی را که در منابع و مآخذ تاریخ مدینه در دسترسم بود، جمع‌آوری نمودم. در این میان به استثنای آثار قدما، دو کتاب «المدینة بین الماضی و الحاضر» (1) و «آثار المدینة المنوّره» (2) گزارش مبسوطی ارائه کرده بودند که پس از تنظیم آنها از طریق عوالی، قربان، امّ‌عشر و امّ‌اربع به محل بازگشتم.
قلعه کعب بن اشرف که مهمترین استحکامات بنونضیر بوده، در بلندی‌های حرّه جنوبی بنی‌نضیر با سنگ‌های ضخیم و سیاه ساخته شده است. قطر دیوارها یک متر و حدّاکثر دیوار مرتفعی که بجای مانده بود، 4 متر داشت که حدوداً طول و عرض آن یکسان و تقریباً هر ضلع آن 33 متر بود. به نظر می‌رسید که در اصلی آن در سمت غربی بنا قرار داشته است. به استثنای محوّطه داخلی بنا که حدود 1000 مترمربّع مساحت داشت، پیرامون آن، آثار دیوارهای 8 اتاق قصر را به خوبی می‌توان مشاهده کرد.
در چهار گوشه بنای قلعه، آثار برج‌های بلندی بجای مانده است و در خارج از دیوار جنوبی قصر و متّصل به دیوار، اثر چاه بزرگی دیده می‌شود که دقیقاً و بی‌هیچ شبهه‌ای، گذشت بیش 14 سده را نشانگر است. به خاطر اهمیّت موقعیّت قلعه، از درون آن راهی به سوی خارج آن حفر شده بود تا در روزهای محاصره از آن بهره گیرند.

1- متعلّق به ابراهیم بن علی العیاشی، که در ص 27 آن مطالبی در این باب وجود داشت.
2- متعلّق به عبدالقدّوس انصاری، صاحب مجلّه «المنهل» و ادیب و پژوهنده برجسته عربستان امروز.

در کنار آثار قلعه بنی‌نضیر- یا قصر کعب بن اشرف- نخلستانی واقع شده که با زمین‌های مزروعی آن و چاه‌های حفرشده، جلوه خاصّی به محیط داده است؛ به نحوی که با توجّه به نمای عمومی کوه عیر، قدمت تاریخ و گذشت قرون را در سکوت حاکم بر محیط می‌شود احساس کرد و به یاد روزهای سخت سال سوم هجرت و منازعاتی افتاد که اعراب جاهلی یهود با یکتاپرستی و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند.
با توجّه به این‌که محلّ قلعه، در جنوب شرقی مسجد نبی جای دارد، فاصله آن تا مسجد، حدود 4 کیلومتر بیش نیست و در حال حاضر (1398 ه. ق.) می‌توان از جاده کمربندی «مطار- عوالی- قبا» به محلّ قلعه راه یافت.
نک: پیکره‌های 1- 3؛ 2- 3
نقشه شهر مدینه بر اساس تاریخ و آثار

فصل چهارم؛ سقیفه بنی ساعده

الف: رحلت پیامبر

ابن‌هشام، ابن‌اسحاق، (1) امام بخاری، (2) دارمی، (3) ابن‌حجر عسقلانی، (4) ابن‌سعد، (5) ابن‌کثیر، (6) احمدبن حنبل، (7) ابن‌ماجه، (8) علی بن برهان‌الدّین حلبی (9) و ابوالفداء (10) گفته‌اند:
«پیامبر صبح دوشنبه رحلت فرمود» و «در نیمه‌شب چهارشنبه به خاک سپرده شد.»
در این فاصله واقعه‌ای به وقوع پیوست که جاذبیّت آن مردم مدینه را از مراسم کفن و دفن پیامبرشان غافل کرد. اجتماعی در سقیفه بنی‌ساعده برای تعیین جانشین پیامبر

1- در «السّیرة النبویّه»، ج 4، ص 363 به نقل از زهری و او از انس بن مالک. نیز عکرمه به روایت از ابن‌عبّاس‌و همچنین: عبداللّه بن عمر به نقل از عایشه.
2- در صحیح، کتاب الجنائز، باب «موت یوم‌الإثنین» به نقل از عایشه و او از ابوبکر.
3- در سنن، مقدّمه، باب «فی وفاة النبی صلّی اللّه علیه و سلّم» به نقل از عکرمه.
4- در فتح‌الباری بشرح صحیح، ج 3، ص 353
5- در الطبقات الکبری، ج 2، ص 58
6- در البدایة و النّهایه.
7- در مسند، ج 6، ص 274
8- در سنن، ج 1، ص 499
9- در السّیرة الحلبیّة، ج 2، ص 394
10- در تاریخ، ج 1، ص 152

تشکیل شد. بدرالدّین عینی گوید (1):
«روز دوشنبه- همان روزی که پیامبر خدا درگذشت- بعضی از انصار مدنی و مهاجرین مکّی در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمدند تا خلیفه‌ای انتخاب کنند. روز سه‌شنبه مراسم بیعت عام صورت پذیرفت.»
زهری گوید:
«یوم الإثنین یوم السّقیفة» و «کانت البیعة العامة یوم الثلاثا». ولی واقدی معتقد است: «کانت البیعة یوم الإثنین». بدرالدین عینی می‌نویسد:
«... و مع هذا کانت البیعة فی الیوم الذی توفی فیه رسول اللّه و هو یوم الاءثنین».
در این فاصله علیّ بن ابی‌طالب، همراه اهل‌بیت و عدّه‌ای دیگر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله پشت درهای مسجد و خانه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله مشغول انجام مراسم تدفین بودند.
ابن‌اسحاق همراهان اهل بیت را در این مراسم، عبّاس بن عبدالمطلب، فضل، قثم بن عبّاس، اسامة بن زید، زبیر بن ابی‌عوام، طلحة بن عبیداللّه، شقران، اوس بن خولی و ...
می‌شمرد. نیز سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابوسفیان بن حارث و همه بنی‌هاشم در این مراسم حضور داشتند. (2)

ب: سقیفه بنوساعده

یاقوت حموی در «معجم‌البلدان»، مادّه سقیفه می‌گوید:
«سقیفة: و هی ظلّة کانوا یجلسون».
جوهری آن را «الصُّفَّه» دانسته و ابومنصور با عبارت «کلّ بناء سقف به صُفَّةٌ أو شبه

1- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج 8، ص 219
2- «السّیرة النّبویّة، ج 4، ص 312 و نیز: ابی ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، جز 2، ص 21، اهتمام: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره 1959 م.

صفّة ممایکون بارزاً» آن را تعریف کرده است. ابن‌منظور در «لسان‌العرب» و فیروزآبادی در «القاموس المحیط» با تأکید بر معنای «صفّه» نمونه آن را سقیفه بنی‌ساعده خوانده‌اند. (1) «بنوساعده» طائفه‌ای از انصارند که به گفته سمعانی در «الأنساب» و ابن‌حزم در «انساب‌العرب» و ابن‌قتیبه در «المعارف» و بلاذری در «انساب‌الأشراف» از فرزندان «ساعدة بن کعب بن خزرج اکبر» بودند.
فرزندان ساعدة به طوائف مختلفی تقسیم شدند و هر یک در محلّی از محلات مدینه سکنا گزیدند. باید با توجّه به بافت قدیمی مدینه و استقرار طائفه‌های مختلف در آن و مطابقت آنها با بافت فعلی شهر نشان دهیم که سقیفه مورد نظر، مربوط به کدام طائفه از خاندان بنوساعده بوده است؟
این طوایف عبارتند از:
«بنوعمرا» و «بنوثعلبه» در اطراف چاه بضاعه.
«بنوقشبه» در مجاورت چاه حاء.
«بنو ابی‌خزیمه» در حدّ فاصل مسجد مصلّی و چاه بضاعه.
«بنووقش» و «بنوعنان» بین خماضه حدّ فاصل مدفن مالک بن سنان و سیدان و محله عد بن عباده.
«بنومالک» در سمت قِبلی مسجد نبی.
«بنوعدی» در غرب مسجد نبی.
«بنومازن» در جنوب چاه بُصَّه.
«بنودینار» در شمال غربی قبرستان بقیع، بین منازل «بنوحدیله» و «بنومعاویه».
بنابر این سقیفه بنی‌ساعده مجاور خانه سعدبن عباده از بناهای احداثی «بنو ابی‌خزیمه ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده» بوده است.

پ: گردهمایی سقیفه بنی‌ساعده این تمهید خ رضی الله عنهم تمهید الحمد لله دقت کن الله اکبر رل شود؟؟؟

از ابن اسحاق در «السّیرة النّبویّه» (ج 1، ص 4)، امر سقیفه می‌خوانیم:

1- همچنین نک: زمخشری، «الجبال و الامکنة و المیاه»، ص 55، چاپ نجف، 1357 ق.

«و لما قبض رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- انحاز هذا لحیّ من الأنصار إلی سعد بن عبادة فی سقیفة بنی‌ساعدة».
یعقوبی می‌نویسد: (1) «پس سعد ابن عباده خزرجی را نشانیده، دستمالی به سر او بستند. مسندی بر او دوتا کردند.» ولی چون عمربن خطاب از ماجرای بیعت‌ستانی انصار در سقیفه آگاه شد، به تصریح طبری: «به ابوبکر پیغام داد که بیرون بیا. کاری رخ داده که ناچار باید حاضر شوی.»
پس از حضور آنان و دیگر مهاجران در اجتماع انصار کاری صورت گرفت که به گفته یعقوبی: «مردم را از پیرامون سعد بن عباده براندند.»
«ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح گفتند: ای گروه انصار! پیامبر خدا از ماست. پس به جانشینی او سزاوارتریم. ولی ثابت بن قیس ابن شماس که سخنران انصار بود، بپا خاست و سخن گفت تا برتری انصار را یادآور شود». ابوبکر پاسخ داد:
«.. و أنتم یا معشر الأنصار من لا ینکر فضلهم فی الدین و لا سابقتهم العظیمة الإسلام. رضیکم‌اللَّه أنصاراً لدینه و رسوله و جعل إلیکم هجرته و فیکم حِلَّة أزواجه و أصحابه. فلیس بعد المهاجرین الأوّلین عندنا بمنزلتکم. فنحن الأمرا و أنتم الوزراء لا تُفْتَاتون بمشورة و لا تقضی دونکم الأمور». (2) «ابن عبد ربه اندلسی» (3) و ابن‌سعد (4) گفتند:

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 522، سقیفه.
2- «... شما ای گروه انصار، چه کسی می‌تواند بزرگواری ما را در دین و سابقه درخشانتان را در اسلام منکر شود؟ خداوند شما را به عنوان یاران دین و پیامبرش برگزید و رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به طرف دیارتان هجرت نمودند و خود و همسران و یارانش در میانتان سکنی گزدند. هیچ یک غیر از مهاجرین نخست هم شأن و منزلت نیستند، از این نظر ما امیریم و شما وزیر، مشورت و بدون شما امور و مسائل حل و فصل نمی‌گردد.» نک: احمد زکی صفوت، جمهرة خطب العرب فی عصور العربیةالزاهره، ج 1
3- در «العقد الفرید»، جز 5، ص 10، سقیفه بنی‌ساعدة.
4- در «الطبقات الکبری»، ج 3، ص 567

حباب بن منذر پیشنهاد داد:
«منّا أمیرٌ و منک أمیر. فإنّ عمل المهاجریّ فی الأنصاری شیئاً ردّ علیه و أن عمل الأنصاری فی المهاجری شیئاً ردّ علیه و إن لم تفعلوا فإنّا جدثلها المحکَّک و عُذیقُها المرجب، لنعیدنّها جذعه». (1) ولی چون کثرت پیشنهادها، داشت اجتماع سقیفه را به یک گردهمایی خصمانه بدل می‌ساخت، به گفته یعقوبی:
«ابوبکر گفت: شما را از بزرگواری دور نمی‌داریم و آنچه از برتری یادآورد شُدید، راستی که اهل آن هستید؛ لیکن قریش از شما به محمّد سزاوارترند. این عمر بن خطاب است که پیامبر خدا در وصف او گفته‌است: خدایا دین را به او سربلند گردان! و این ابوعبیده بن جرّاح است که پیامبر خدا گفته است: امین این ملّت است. پس با هر کدام از این دو خواهید بیعت کنید.» آن دو زیر بار نرفتند و گفتند:
«به خدا قسم با این‌که تو همسفر پیامبر خدایی، ما بر تو پیشی نخواهیم گرفت.» پس ابوعبیده دست به دست ابوبکر زد و عمر دومی بود. سپس هر که از قریش همراه او بود، بیعت کردند.»
انصار و جمعیّت حاضر که گویی در برابر کاری انجام‌شده قرار گرفته بودند، فریاد اعتراض بلند کردند. حباب بن منذر بر ابوبکر شمشیر کشید. ولی عده‌ای از بیعت‌کنندگان او را گرفته، لگدزنان دهانش را پر از خاک کردند.» (2) سعدبن عباده چون لب به اعتراض گشود، او را صاحب فتنه خواندند و تهدید به جرح و زخمش نمودند. (3) ولی قیس بن سعد به دفاع از سعد برخاست و مانع

1- «یک نفر حاکم از طرف ما و یکنفر حاکم از طرف شما تعیین گردد. اگر از فرد مهاجری، بر ضد فردی از انصار عملی سر زد، باید پاسخش داد و اگر فردی انصاری عملی بر خلاف مرد مهاجر انجام داد، آن را نیز باید پاسخ داد، اگر این کار را انجام ندادید من همچون ...»
2- ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج 2، ص 16
3- ابن‌اسحاق، السّیرة النّبویّه، همان مأخذ. و ابن عبد ربه اندلسی، العقد الفرید، همان مأخذ.

تهدیدکنندگان به او شد. (1) این اختلافات در نتیجه اجتماع سقیفه تأثیری ننهاد و گفتند که: «ابوبکر خلیفه مسلمین شد.» ابن‌اثیر می‌نویسد (2):
عمروبن حریث از سعدبن زید پرسید:
«چه وقت بیعت ابی‌بکر انجام گرفت؟» پاسخ داد:
«روز وفات پیغمبر!»
و مسلمین اکراه داشتند که اندک زمانی از یک روز نگذشته، بدون اتّحاد، اجتماع کنند.»

ت: بنای سقیفه بنی‌ساعده

گفتیم که خانه سعد بن عباده در میان منزلگاه «بنوابی خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده» بوده، که خود یکی از هشت منزلگاه «انصار بنی‌ساعده» در مدینه است.
بنی‌ابی‌خزیمه میان منزلگاه سوم و چهارم بنوساعده قرار داشته‌اند که به تصریح سمهودی در سمت شمال بازار مدینه، نزدیک تپّه ذباب بوده است؛ به نحوی که مسجد مُصلّی در جنوب آن واقع شده است. (3) این نظر تحقیقاً صحیح و مورد قبول مؤلّف حقیر است و آنچه مطری گفته است که: «سقیفه جزئی از چاه بضاعه و در میان خانه‌های بنی‌ساعده است» صحیح نیست.
آنچه مسلّم است، محلّ سقیفه بنی‌ساعده در مجاورت مسجد بنی‌ساعده و نزدیکی چاه بضاعه واقع شده و نه صِرفاً به اعتبار مسجد که به روایت ابن‌شبه و امام ابواسحاق حربی، (4) به لحاظ این‌که پیامبر در آنجا نماز گزارد و در سایه سقیفه‌هایشان استراحت

1- علی بن برهان‌الدّین حلبی، السّیرة النّبویّة الحلبیّه، ج 3، ص 359
2- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 21
3- وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج 3، ص 859
4- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص 399

فرمود و طلب آب کرد، همیشه مورد توجّه اهل مدینه بوده است.
این مکان بر اساس منابع تاریخی هزار ساله، خارج از باب شامی و متّصل به حصار شهر مدینه واقع شده بود که بعدها در مجاور آن گنبد شیخ‌النّمل را بنا نهادند.
از چگونگی سبک بنای سقیفه بنی‌ساعده تا قبل از سال 1030 ه. ق. گزارش تاریخی قابل استنادی به دست حقیر نرسیده است و صِرفاً در منابع قدیمی از این مکان یاد شده است. در سال 1030 ه. ق. علی پاشا در محلّ سقیفه، بنایی به منظور حفظ خاطره بیعت بنا نهاد. آثار این بنا تا نیمه اوّل سده 13 پابرجا بوده است و عبدالقدّوس انصاری در «آثار المدینة المنوّره» عکسی از آن، مربوط به سال‌های قبل از تخریب حصار مدینه، به چاپ رسانده است.
بعد از تخریب حصار مدینه و آغاز نوسازی شهر در آستانه اقتدار «سعودی‌ها» چهره قدیمی مدینه کاملاً عوض شد؛ به نحوی که تطبیق مستندات تاریخی با موقعیّت فعلی، یا غیرممکن است و یا با سختی صورت می‌پذیرد. به منظور این تطبیق، از دست‌اندرکاران قدیم و جدید شهرداری و اوقاف مدینه کمک خواستم و آنان با سوابقی که در دسترسشان بود، حقیر را به شناخت محل سقیفه بنی‌ساعده در بافت نوین شهر راهنمایی کردند و روشن شد که محلّ کنونی سقیفه، در سمت شمالی مثلّث میدان سلطانیّه است. میدان سلطانیه به صورت یک مثلث، خیابان‌های سلطانیّه، سحیمی و مناخه را به یکدیگر متّصل می‌کند و در قسمت شمال غربی مسجد نبی واقع شده است.
خیابان سلطانیّه در قسمت جنوبی میدان و خیابان سحیمی در قسمت شمالی میدان، به نحوی واقع شده‌اند که انتهای غربی دو خیابان یادشده، به خیابان شمالی- جنوبی مناخه ختم و به آن متّصل می‌شود. آنچه مسلّم است، محلّ بنای سقیفه بنی‌ساعده در قسمت شمال غربی مثلّث سلطانیّه قرار داشته است.
در سال 1383 ه. ق. شهرداری مدینه مدّعی اراضی مثلّث سلطانیّه گردید و پس از پرداخت حدود 2 میلیون ریال سعودی، میدان فعلی را به صورت پارکی مشجّر بنا نهاد و قرار شد طبق نقشه پیشنهادی، مسجد بنی‌ساعده را احیا و محلّ سقیفه را به صورت سالن اجتماعات عمومی مردم شهر مدینه، احداث کنند.

ص: 344
مساحت این مثلّث، 4938 مترمربّع است که طبق نقشه مصوّبه و موجود در شهرداری مدینه، 649 مترمربّع از آن را به عنوان محلّ سقیفه بنی‌ساعده به سالن کنفرانس اختصاص دادند و 573 مترمربّع را جهت مسجد و امور اداری و 468 متر دیگر را برای بنای کتابخانه در نظر گرفتند.
مؤلّف حقیر از پشت بام اداره اعلام مدینه واقع در سمت غربی خیابان مناخه، نقشه و اسلایدهای متعدّدی از محلّ سقیفه بنی‌ساعده تهیّه نمود که توجّه پژوهندگان را جهت تطبیق مندرجات با واقعیّت موجود آن تا سال 1398 ه. ق. جلب می‌کنم.
نک: پیکره‌های: 1- 4؛ 2- 4؛ 3- 4

ص: 345

ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» سندی از گفته‌های عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عتبة بن مسعود هذلی ثبت کرده که بر اساس آن معلوم می‌گردد: خانه عثمان روزنه‌ای روبروی در خانه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله داشته است. همچنین این مدرک از ابوامامة بن سهل که:
«کنت مع عثمان فی الدار و هو محصور قال و کنا ندخل مدخلا إذا دخلناه سمعتا کلام مَنْ علی البلاط ...» (1) روشنگر آن است که خانه عثمان در شرق مسجد نبی قرار داشته است. ابن‌شبّه با تصریح بیشتر گفته است:
«اتخذ عثمان دارالعظمی التی عند الموضع الجنائز.» (2) موضع جنائز که در مجاورت شرقی دیوار خانه‌های پیامبر در امتداد جنوبی آن واقع شده، معلوم می‌سازد که محدوده خانه عثمان، مقابل رکن جنوب شرقی مسجد بوده است.
در فصل توسعه مسجد در زمان مهدی عبّاسی دانستیم که حسن بن زید پیشنهاد داد تا مسجد پیامبر از جهت موضع جنائز و شرق خانه‌های پیامبر توسعه یابد. ولی

1- «با عثمان، در حالی که در خانه‌اش محاصره بود، هم منزل بودم. گفت: هرگاه وارد می‌شدیم- صدایی ازبلاط به گوشمان می‌رسید.» نک: جزء ثالث، القسم الاول، فی البدریین، ص 46
2- «عثمان منزل بزرگی که در محل جنازه‌ها قرار داشت، اتّخاذ نمود.» نک: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج 2، ص 732

مهدی نوشت:
«این قد أردت، فاکفف عن ذکر دار الشیخ عثمان بن عفان ...» (1) و با توجّه به گفته ابن‌جبیر در «رحله» که خانه عثمان مقابل باب جبرئیل است، شکّی باقی نمی‌گذارد که عثمان در شرق مسجد دو خانه- یکی بزرگ و دیگری کوچک‌داشته است. خانه‌ای که بعدها عثمان در آنجا کشته شد، در تاریخ مدینه به «رباط عثمان» و سپس به «رباط مغاربه» شهرت یافت. این خانه غیر از خانه‌ای است که عثمان در بازار مدینه جنب «احجار زیت» اختیار کرده بود و به الزوراء شهرت داشت. (2) سمهودی در سده‌های 9/ 10 ه. ق. ضمن اشاره به دیرینه خانه عثمان گفته است:
قسمتی از محلّ خانه بزرگ عثمان را جمال‌الدّین اصفهانی- وزیر زنگیان موصل‌بنایی ساخت که به «رباط اصفهانی» مشهور بود و چون آن را وقف فقراء غیر عرب نمود، به رباط عجم شناسانده می‌شد. بعدها در نیمه دوم سده 6، اسدالدّین شیرکوه- عموی صلاح‌الدّین ایّوبی- در مجاورت منزل عثمان، مقبره‌ای برای خود و نجم‌الدّین (پدر صلاح‌الدین) بنا نمود که در همان جا هم مدفون شدند.
محمّد لبیب البتنونی در «الرّحلة الحجازیّه» (3) و عبدالقدّوس انصاری از سابقه کتابخانه‌ای در محلّ خانه عثمان یاد می‌کنند که مشتمل بر آثار فقهی مالکی بوده است و قفسه‌های چوبی آن از قطعات چوبی منبّت‌کاری شده عصر عبّاسیان که به حجره پیامبر هدیه شده بود، تشکیل می‌شده است.
در عصر تسلط عثمانی‌ها، خانه مزبور، محل سکنای شیخ حرم نبوی یا شیخ‌الخدّام گردید و دارای کتیبه‌ای بوده است.

1- «من این را خواسته‌ام، از بردن نام منزل عثمان بن عفان خودداری کنید.» همچنین نک: ابن‌بطوطه، سفرنامه، ترجمه فارسی، ص 108
2- فیروزآبادی، المغانم المطابه، ص 172
3- ص 226

محمّد لبیب البتنونی در این خصوص می‌نگارد (1):
«و کانت ... دار عثمان بن عفان فی جهة الشرق و لا تزالان موجودتان إلی الآن و فی زاویة دار عثمان المقابلة للحرم الشریف حجرة فیها شباک علیه لوحة من الخارج مکتوب فیها: مقتل عثمان بن عفان و لیکن شیخ الحرم عادة فی هذه الدار». (2) نشان امروزی این خانه از نبش شارع ملک عبدالعزیز (طریق البقیع) تا دارابوایّوب بوده است. خانه کوچک عثمان نیز، در مقابل زاویه مناره رئیسه و محل جنائز در جنوب شرقی مسجد می‌باشد. در جنوب آن، کوچه حبشی و خانه ابوایّوب انصاری جای دارد و هم اکنون بنایی برای امور اوقاف مدینه، دارای کتابخانه‌ای مشهور به «مکتبة رباط سیدنا عثمان» که حدود 1537 کتاب چاپی و خطی دارد، تأسیس کرده‌اند.
ماکت قدیمی بنای مسجد که در خانه سیّد جعفر فقیه مورد بررسی و شناسایی اینجانب در سال 1398 ه. ق. قرار گرفت، دقیقاً محلّ خانه عثمان را- که در حال حاضر محل زندگی تنی از مشایخ فعلی حرم پیامبر است- نشان می‌دهد که با همین موقعیّت، اهمیّت آن در زمان عثمانی‌ها و سعودی‌ها حفظ شده است.

1- در «الرّحلة الحجازیّه»، ص 212
2- «محل کشته شدن عثمان بن عفان، معمولًا شیخ حرم در این منزل سکونت دارد.» فرید وجدی، دائرةالمعارف قرن العشرین، ج 8، ص 546

در مجاورت منازل «بنومالک بن نجّار» خانه‌های «بنوغنم بن نجّار» جای داشت که از جمله آنها زمین و خانه «حارثة بن نعمان ابن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبه بن غَنْم» بود.
این محل با توجّه به مستندات بیان‌شده، در قسمت پایین مسجد نبی در جنوب مربد سهل و سهیل قرار داشت. به گفته ابن‌سعد به نقل از محمدبن عثمان: «و کانت لحارثة بن النعمان منازل قرب منازل النّبی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالمدینة فکان کلّما أحدث رسول اللّه أهلاً محوّل له حارثة بن النعمان عن منزل بعد منزل حتی قال النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- لقد استحییت من حارثة بن النعمان ممّا یتحوّل لنا عن منازله.» (1)
خانه حارثه با چنین موقعیّتی در شهر مدینه دست به دست گشت تا این‌که در حوالی سال‌های 100/ 147 ه. ق. و بنا به تأیید سمهودی (2) به ملکیّت امام جعفربن محمّد علیه السلام در آمد و خانه مسکونی او گشت. موقعیّت جغرافیایی خانه امام جعفر صادق علیه السلام در بافت قدیمی مدینه مشهور خاص و عام بود. طبق اظهار مدینه شناسان، مسلّم است که این خانه

1- «حارثة بن نعمان خانه‌هایی نزدیک اقامتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه داشت. پیامبر هرگاه متأهل می‌شد حارثة بن نعمان خانه‌ای در اختیار وی قرار می‌داد تا جایی که پیامبر فرمود: از حارثة ابن نعمان شرمنده‌ام که خانه‌هایش را در اختیار ما قرار می‌دهد.» الطبقات الکبری، جز 3، قسم ثانی، ص 51
2- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج 1، ص 733

در مجاورت سمت جنوبی خانه ابوایّوب انصاری جای داشته و قرن‌ها مورد توجّه زائران مدنی بوده است. سمهودی بر ما آشکار می‌کند که در سده نهم هجرت، خانه امام و ابوایّوب، رو به ویرانی نهاد. نظر به اهمیّت آن در اذهان عمومی، «شاهین جمالی» در حوالی سال 890 ه. ق. به خریداری زمین مذکور مبادرت ورزید. شاهین جمالی، بزرگ خدّام نبوی بود و همو نخستین بار بر چاه بضاعه مسجدی بنا نهاد و مسجد مخروبه قبلتین را نوسازی کرد.
وی قسمتی از خانه امام صادق علیه السلام را به سکونت خود اختصاص داد و قسمت دیگر را به عنوان مسجد درنظر گرفت. مجموع بنا را «دارالمنایفه» نام نهادند و به اعتبار انتساب آن به شریفان منایفه، «بیت‌الأشراف المنایفه» نیز خوانده شد.
در نیمه دوم سده نهم هجرت، سمهودی بنای «شاهین جمالی» را بر مکان اصلی خانه امام صادق علیه السلام «خرابه» توصیف کرد که آثار محراب و قبّه‌ای بر آن همچنان باقی بود و به عنوان مسجد جعفر الصادق شناخته می‌شد.
بعدها خانه عثمان بن عفّان محل اقامت و زندگی شیخ حرم و خانه امام صادق مکان زندگی نائب حرم گردید؛ به نحوی که شهرت آن تاکنون به «دار نایب‌الحرم» از بین نرفته است.
هم‌اکنون (1398 ه. ق.) و با توجّه به نقشه‌ها و ماکت مسجدِ مزبور در کتابخانه سیّد جعفر فقیه و مصطفی عطّار، این خانه جنوباً متصل به خانه ابوایّوب انصاری و غرباً به کوچه‌ای که حدّ فاصل کتابخانه عارف حکمت می‌باشد، قرار دارد و بزرگان مدینه را بر آن مکان توجّهی است.
موقعیّت این خانه را در نقشه ارائه‌شده کاملًا مشخّص نموده‌ام؛ ولی به لحاظازدحام جمعیت در اطراف مسجد و مراقبت‌های شدید نگهبانان مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، توفیق عکس‌برداری از آن برایم مقدور نگشت.

فصل هفتم: خانه حسن بن زید

الف: حسن بن زید

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد او مدینة السلام»، (1) شخصیّت مورد نظر ما را «حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب» و کنیه‌اش را ابومحمّد هاشمی و مدنی دانسته که از پدر و عکرمه و عبداللّه بن ابی‌بکر، حدیث نقل کرده است و محمد بن اسحاق، مالک بن انس. ابن ابی‌ذئب و عبدالرّحمن بن ابی‌الزناد از او حدیث‌ها ثبت کرده‌اند. ابن‌حجر عسقلانی نیز وی را از ثقات و صادقین دانسته است. (2) ابن‌سعد در «الطبقات الکبری» با جمله «کان عابدا ثقه» ارجش نهاده و یافعی او را «شیخ بنی‌هاشم فی زمانه» خوانده است. (3) مورّخان گفته‌اند:
ابوجعفر منصور- خلیفه عباسی- او را والی مدینه کرد؛ ولی پس از 3 سال بر او غضب نمود و به زندانش افکند.
مهدی عبّاسی چون به خلافت رسید، او را به احترام آزاد کرد و او بزیست؛ تا این‌که در سال 168 ه. ق. درگذشت.

1- ج 7، ص 309
2- تهذیب التهذیب، ج 2، ص 279 و نیز: تقریب التهذیب، ج 1، ص 166
3- مرآة الجنان، ج 1، ص 335

خطیب بغدادی گفته محمّد بن خلف را ثبت کرده که او در بغداد وفات کرد و در قبرستان خیزران مدفون گشت؛ ولی همه محقّقان معتقدند که گفته ابن‌خلف اشتباه است و او بین راه مدینه/ مکه در مکانی بنام الحاجز فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد.
حسن بن زید مقارن زندگی امام جعفر بن محمّد علیه السلام بسر می‌برده است. او نه تنها به لحاظ نسب با امام صادق پیوستگی داشت؛ بل دخترش «نفیسه» را به عقد «اسحاق المؤتمن» فرزند امام در آورده بود.
سیّده نفیسه متولّد 145 ه. ق. یکی از مشهورترین چهره‌های جامعه زنان اسلام بود که به علم و تقوی شهرتی بسزا داشت. از مدینه به قاهره هجرت نمود و در آنجا امام شافعی را تحت تأثیر فضائلش قرار داد و به صورت حلقه پیوندی بین او و افکار جعفر بن محمّد علیه السلام در آمد.
ریشه‌های ژرف احترام و اعتقاد مصریان به اهل بیت پیامبر و نزدیکی فقه شافعی به فقه جعفری را می‌توان در این رابطه جستجو نمود. (1) بقعه و آرامگاه سیّده نفیسه در قاهره است. (2)

ب: خانه حسن زید

سمهودی خانه حسن بن زید را در غرب و مقابل خانه امام صادق علیه السلام دانسته است. (3) عرصه این خانه نخست محل برج طائفه «بنوغنم بن مالک» بوده که به فویرع شهرت داشته است. آنگاه ابوعوف نجاری آن را مالک شد و حسن بن زید پس از خریداری عرصه، خانه خود را در آن بنا نهاد.
سمهودی در سده نهم هجرت از عرصه خانه‌های جعفر بن محمد و حسن بن زید دیدن کرده و آن رامحلّ سکونت سادات منایفه دانسته است. این محل دقیقاً در جهت غربی خانه ابوایّوب و جعفربن محمد، یا در جنوب رکن جنوب شرقی مسجد پیامبر واقع شده است.

1- وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج 5، ص 56، قاهره، چاپ 1949 م.
2- تحقیقات پر ارج «دکتوره سعاده ماهر» در «آثار القاهره»
3- نک: وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج 1، ص 210 و ص 733.

در قرن 13 ه. ق. و نظر به اهمیّت تاریخی- دینی چنین مکانی، «عارف حکمت پاشا» یکی از شخصیّت‌های والا مقام عثمانی تصمیم گرفت خاطره آن را با بنای کتابخانه‌ای مُعظم ارج نهد.
1/ ب: کتابخانه عارف حکمت پاشا، موقعیّت کنونی خانه حسن بن زید
خیرالدین زرکلی او را «احمد عارف حکمت» فرزند «ابراهیم بن عصمت بن اسماعیل رائف پاشا» دانسته که سلسله نسبش به امام حسین بن علی علیه السلام می‌رسد. (1) نگارندگان «دائرة المعارف الإسلامیّه» پدرش را قاضی عسکر: سلطان سلیم سوم، بیست و هشتمین سلطان عثمانی (1807/ 1789 م) دانسته‌اند. (2) «احمد عارف حکمت» در سال 1231 ه. ق. به مقام استادی و قضاوت بیت‌المقدس منصوب گردید و در سال 1236 ه. ق. صاحب‌منصب قضاءِ قاهره و آنگاه در 1239 ه. ق. عازم مدینه گردید و ده سال قاضی القضات آن دیار شد. چون از سادات حسینی بود، نقیب‌الأشراف مدینه گردید.
وی در سال 1262 ه. ق. به بالاترین منصب قضاوت و دیانت که در دیار عثمانی‌ها شیخ‌الإسلام نامیده می‌شد، ارتقاء مقام پیدا کرد؛ ولی در سال 1270 ه. ق. از تمامی مسؤولیّت‌های خود استعفا داد و به عبادت و تحقیق دل سپرد؛ تا این‌که در 1275 ه. ق. در استانبول درگذشت. (3) «عارف حکمت» در خلال سال‌های اقامتش در مدینه به جمع‌آوری آثار و

1- الاعلام، قاموس تراجم، ج 1، ص 138، چاپ 3، بیروت 1969 م.
2- دائرةالمعارف الإسلامیّه، ج 15، ص 479، ترجمه: محمّد ثابت افندی.
3- محمد شفیق غربال، الموسوعة العربیة المیسره، ص 1173، دارالشعب. نیز:
محمّد زیور، دیوان شعر، مقدّمه، استانبول 1283 ه. ق. همچنین:
شهاب‌الدّین آلوسی، «شهی النعم فی ترجمته شیخ‌الإسلام و ولی‌النعم»، استانبول، 1322 ه. ق. 350 صفحه، 4 جلد، استانبول، 1937 م.، ج 4.

نسخه‌های خطّی اهتمام زیادی مبذول داشت؛ زیرا در آن ایّام، مدینه دارای یک کتابخانه منظّم و حاوی کتاب‌های مهم علوم اسلامی نبود. شیخ‌الإسلام در نهایت تصمیم گرفت کتابخانه‌ای در این شهر بنا نهد.
اگر چه در گزارش‌های تاریخی از مراسم افتتاح این کتابخانه در سال 1270 ه. ق.
یادها شده است؛ ولی بر اساس کتیبه ترکی سر درِ فعلی کتابخانه، پایان عملیّات ساختمانی را 1271 ه. ق. رقم زده‌اند:
ختامیه دعا لطفی تام تاریخ یاپلدی بوکتبخانه مکمل 1271
«عارف حکمت» کتابخانه را وقف مسجد پیامبر نمود و برای اداره آن، اموال منقول و غیرمنقولی وقف نمود که متن کامل آنها در دفاتر محاکم شرعی مدینه و استانبول ثبت گردید.
شیخ‌الإسلام خانه حسن بن زید را از اولاد حیّ او در نیمه اول سده 13 ه. ق.
خریداری کرد و بنای کتابخانه دقیقاً جایگزین این خانه گردید. این این امر و نیز موقعیّت ممتاز کتابخانه در جوار مسجد نبوی، باعث گردید: سیّاحان پژوهشگر از آن یادها کنند.
علی بن موسی در 1303 ه. ق. نگاشت:
«.. و بجوار المبرک بیت نائب الحرم کائتا من کان و تجاه بیت حضرة النائب کتابخانه عظیمة للمرحوم عارف حکمة بک شیخ‌الإسلام بالأستانه سابقا فیها من الکتب النفیسه ما لایوجد فی غیرها ولها خدمة بمعاشات شهریةتأتیهم من‌وقفه الموقوف علیها بالأستانه.» (1) در اثنای جنگ جهانی اوّل، «فخری پاشا» فرمانده نظامی مدینه، به‌خاطر حفاظت از این گنجینه نفیس، تمامی نسخه‌های خطّی کتابخانه را به دمشق منتقل کرد و در تکیه سلطان سلیم از دستبرد وقایع و حوادث ناشی از جنگ عالمگیر پنهان ساخت. پس از

1- «... در کنار جای نشستن شتر پیامبر، منزل قائم مقام حرم هرکه باشد قرار داشت و در مقابل منزل آن جناب، کتاب‌خانه بزرگ مرحوم شیخ الاسلام عارف حکمت بک، در آستانه می‌باشد که دارای کتاب‌های نفیس و با ارزشی است و در هیچ کتاب‌خانه‌ای نظیر آن موجود نیست. این کتاب‌خانه دارای خدمه‌ای است با مقرری ماهیانه که از راه درآمد موقوفات آستانه تأمین می‌گردد.» نک: ذیل رساله «وصف المدینه المنوّره، ص 14

جنگ، کتاب‌ها را به مدینه باز گرداندند و بار دیگر کتابخانه «عارف حکمت» رونق خود را بازیافت که تاکنون پویاست. (1)

1- در باره کتابشناسی نسخه‌های خطّی کتابخانه «عارف حکمت» نک:
شپس.، مجلّة الجمعية الأمانية للدّرسات الشّرقيّه» شماره‌های 10، 94، 112، 120، 1936 م. نیز:
کارل بروکلمان، تاریخ الأدب العربی، جزء ثالث، صفحه 217، چاپ 2، دار المعارف مصر. همچنین:
فؤاد سزکین، تاریخ التراث العربی، ج 1، الهیئة المصریة العامة للتألیف و النشر، قاهره 1971 م. نیز:
یحیی ساعاتی و ...، «مخطوطات جامعة الریاض، نشرة خاصه، بمصورات المدینة المنوره»، دانشگاه امام محمّد بن سعود، پلی‌کپی، 1393 م.، موجود در کتابخانه دانشگاه جده. و نهایتاً:
دکتر عبّاس طاشکندی: دانشگاه پطرزبورگ 1974 م:
[TheLibrary ArifHikmatin Me dina]
نک: پیکره 1- 7

ص: 357

فصل هشتم؛ خانه‌های دیگر

اشاره

در مدینه، خانه‌هایی از شخصیت‌های مشهور سده نخست اسلامی وجود داشته، که همیشه در بافت شهری، موقعیّت آن‌ها مورد توجّه مسلمانان بوده است. این خانه‌ها، که روزگاری نام و نشانی در مدینه داشته‌اند، در دوران ما از بین رفته و دیگر یادی از آنها نیست. غالب منازلی که در مجاورت مسجد بوده‌اند، در توسعه ادواری بنای مسجد و بعضی دیگر در محوّطه‌سازی اطراف مسجد از میان رفتند.
نگارش تفصیلی فهرستی از خانه‌های مذکور، موجب کسالت خوانندگان است؛ ولی از آن همه، یادی از سه خانه ضروری به نظر می‌رسد:

الف: خانه رباح

ابن‌سعد، «رباح» را از زمره دوستداران محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله دانسته که از آن حضرت احادیثی را روایت کرده است. (1) سمهودی از ابن‌شبه نقل می‌کند:
رَباح پس از پیامبر، خانه‌ای در زاویه غربی خانه یزید بن عبدالملک به محلّ

1- الطبقات الکبری، جزء 1، قسم ثانی، ص 179/ 180. و نیز:
ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج 3، ص 233

سکونت خود اختصاص داد. (1) با توجّه به این‌که خانه یزید در جنوب غربی باب‌السّلام جای داشته، معلوم می‌شود که خانه رباح در توسعه غربی/ جنوبی مسجد از بین رفته است.

ب: خانه مقداد بن عمرو

ابن‌حجر عسقلانی در خصوص این شخصیّت، به گفته ابومعبد استناد جسته که او را مِقْداد بن الأسود می‌گفتند و از نخستین صحابی محمّد صلی الله علیه و آله بود که پس از هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و عبداللّه بن رواحه پیمان برادری بست. وی در منابع رجال از راویان حدیث رسول است و علی بن ابی‌طالب، انس بن مالک و ... از گفته‌های او یادها کرده‌اند. (2) ابن‌شبه گفته است:
خانه مقداد در جنوب غربی مسجد، بین خانه رباح و کوچه عاصم بن عمر بوده است که به نظر سمهودی بعدها قسمتی از خانه اویس بن سعد بن ابی سرح عامری شد و قاضی عبدالباسط در حوالی سال 840 ه. ق. مدرسه باسطیّه را در آنجا بنا نهاد.
این خانه در توسعه نمازگاه سمت غربی دیوار مسجد از بین رفت. (3)

پ: خانه خالد بن ولید

خالدبن مغیرة عبداللَّه قرشی پس از واقعه حدیبیّه، اسلام را پذیرا شد و در اندک مدّتی با عنوان «سیف‌اللَّه» از مشهورترین شخصیّت‌های صدر اسلام گردید و نامش در تاریخ فتوحات اولیّه مسلمانان در عراق و شام ثبت شد. وی در سال 22/ 21 ه. ق. در حمص یا مدینه درگذشت. (4)

1- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 2، ص 722
2- تهذیب التهذیب، ج 10، ص 286
3- سمهودی، وفاء الوفا، جزء 2، ص 722
4- ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج 3، ص 124

واقدی به نقل از «عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عتبه» به منزل مسکونی خالد در مدینه اشاره کرده که:
«أقطع رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خالد ابن الولید موضع داره». (1) محمدبن عمر در این خصوص گفته است:
«والمناة أقطعه رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بعد خیبر و بعد قدوم خالد علیه و کانت دُوراً لحارثة بن النعمان ورثها من آبائه فوهبها لرسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فاقطع منها رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خالدبن الولید و عمّار بن یاسر». (2) بعدها به آورده ابن‌شبه و ابن‌زباله به نقل از «یحیی بن المغیرة بن عبدالرحمن»، خالد بن ولید از کوچکی خانه خود به پیامبر اظهار ناراحتی نمود و پیامبر بدو گفت:
«ارفع البنا فی السماء و سل اللَّه السَّعة» واقدی می‌گوید:
خالدبن ولید: «حبس داره بالمدینة لا تُباع و لا توهب». (3) این خانه در شمال شرقی مسجد، مجاور خانه عمروبن عاص قرار داشته است و امام ابواسحاق حربی از آن یاد کرده که تا قرن 3/ 4 هجرت مورد توجه بوده است؛ (4) ولی بعدها در توسعه شمال بنای مسجد نبی، از بین رفته است.

1- الطبقات الکبری، جزء 4، قسم ثانی: «فی الصحابة الّذین أسلموا قبل فتح مکّة»، ص 1/ 2
2- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله زمینی را پس از فتح خیبر و پس از ورود خالد به او بخشید و آن محلی بود متعلق به حارثة بن نعمان که آن‌ها را از پدرانش به ارث برده و به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده بود و پیامبر قسمتی از آن‌ها را در اختیار خالد بن ولید و عمار بن یاسر گذاشته بود.»
3- سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 2، ص 730
4- المناسک و اماکن، ص 391

ص: 360

کتاب سوّم: چاه‌های مدینه

فصل اوّل، چاه غرس

اشاره

ص: 362

الف: غرس
«غرس» در لغت، بذر یا درختی است که در زمین می‌نهند تا بروید، و سبز شود.
ابن‌منظور آن را به «فتح غین و سکون راء و سین مهمله» دانسته است؛ (1) ولی در گویش مدنی‌ها آن را غُرْس شنیدم.
ابن‌اثیر در «النّهایه» (2) و ابن‌فقیه در «البلدان» (3) تصریح می‌کنند که غرْس نام چاهی در مدینه است. در کتاب‌های سیره و حدیث از موقعیّت آن یادها کرده‌اند؛ برای مثال گفته‌اند: «یستشفون بمائها». (4) چاه غرس در منطقه قربان (جنوب شرقی مدینه) در کنار وادی بطحان (/ ابوجیدة) قرار دارد.
اهمیّت تاریخی- دینی این چاه در تاریخ و جغرافیای اسلامی بدان جهت است که به گفته سیره‌نویسان و مُحدثّان، پیکر مطهّر پیامبر محمّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را با آب آن شستشو

1- «لسان العرب»، ج 6، ص 154
2- ج 3، ص 359
3- ص 26
4- طریحی، مجمع‌البحرین، ص 390، چاپ سنگی. نیز:
متّقی هندی، کنزالعمّال، ج 13، ص 231 و همچنین: البکری، «معجم ما استعجم»، جزء 3، ص 994

و غسل دادند.
ابن‌ماجه به نقل از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل می‌کند:
«قال: قال رسول اللّه إذا أنا متُّ فاغْسِلُونی بسبع قرب من بئری بئر غَرْس». (1) ابن‌سعد به نقل از اسماعیل بن ابراهیم و او از ابن‌جریج به روایت از ابوجعفر محمّد بن علی، به غسل پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله با آب چاه غرس که از اموال سعد بن خیثمه در قبا بوده، باور کرده است. (2) کلمه بئری (/ چاه من) از علاقه خاصّ پیامبر به آب آن چاه حکایت می‌کند.
ابن‌نجّار، ابن‌شبه و ابن‌زباله از سعید بن عبدالرّحمن بن رقیش نقل کرده‌اند که انس بن مالک او (/ سعید) را از آب غرس که پیامبر از آن نوشید و و وضو گرفت، خبر داده است.
ابن‌نجّار به نقل از ابن‌عمر به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که:
«رأیت اللیلة إنّی أصبحت علی بئر من الجنة» (3) اشاره کرده است (4) که چون صبح شد پیامبر بر سر چاه غرس رفته، از آب آن وضو گرفت و عاصم بن سوید گفته است که پیامبر می‌فرمود:
«هذا لبئری بئر غرس». (5) مجدالدّین فیروزآبادی پس از آن‌که غرس را: «الشجر الذی یُغرس لینبت» تعریف می‌کند، به روایت‌های سعیدبن عبدالرحمن بن رقیش اشاره کرده، تأکید می‌کند (6):
«کان النبیّ یستطیب ماءَها و یبارک فیها» (7) و «هی بئرٌ بقباء علی منازل

1- سنن، جزء الأوّل، ص 471، کتاب‌الجنائز، باب 10، حدیث 1468، اهتمام محمّد فؤاد عبدالباقی.
2- الطّبقات الکبری، ج 2، ص 28
3- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: شب خواب دیدم در کنار چاهی از بهشت قرار گرفته‌ام.»
4- اخبار مدینة الرّسول، ص 45
5- مجلسی، بحار الأنوار، ج 22، ص 492
6- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 46، 47
7- «پیامبر آبش را لذیذ و خوشمزه می‌دید و دعا می‌کرد تا با برکت شود.»

بنی‌النّضیر و حولها مقابر بنی‌حنظلة و هی شرقی مسجد قباء علی نصف میل إلی جهة الشمال وبین النّخیل». (1) مجدالدّین فیروز آبادی از عاصم بن سوید از پدرش، سنَدی را ثبت کرده که:
«انّ رسول أتی بِمنّ فشرب منه و أخذ منه شیئاً فقال: هذا لبئری بئر غرس ثمّ صبَّه فیها ثمّ أنّه بصق فیها و غُسِّل منها حین مات». (2) ابن‌سعد در ذیل «ذکر البئار التی شرب منها رسول اللّه» به اسناد بیشتری دسترسی داشته است که بر اساس آن مسلّم می‌گردد که پیامبر، آب نوشیدنی خود را از چاه غرس نیز تهیه می‌کرده و نسبت به آن توجّه خاصی مبذول داشته است (3): اخبرنا محمدبن عمر به نقل از سعید بن ابی‌زید و او از مروان بن ابی‌سعید بن معلّی:
«... و کان یشرب من بئر غَرْس بقباء و برّک فیها و قال هی عین من عیون الجنّة». (4) ابن‌عمر می‌گوید:
«قال رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و هو جالس علی شفیر بئر غرس رأیت اللیلة أنّی جالس علی عین من عیون الجنّة یعنی هذه البئر». (5) ابن‌عبّاس گوید:
«قال رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-: بئر غرس من عیون الجنة.» (6) عمربن حکم گوید:

1- «آن چاهی است در قبا، نزدیک خانه‌های قبیله بنی نضیر و اطرافش قبرستان بنی‌حنظله. این چاه در مشرق مسجد قبا، در نیم مایلی طرف شمال و در میان نخلستان واقع است.»
2- همان مأخذ، ص 47
3- الطبقات الکبری، الجزء الأوّل، القسم الثانی، ص 184، چاپ ادوارد سخو، 1322 ق.
4- «... از آب چاه غرس در قبا می‌نوشید و دعا می‌کرد تا برکت دار شود. فرمود: این چاه از چشمه‌های بهشت است.»
5- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی که در کنار چاه غرس نشسته بود، فرمود: شب خواب دیدم در کنار چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت نشسته‌ام، منظور همین چاه است.»
6- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چاه غرس از چشمه‌های بهشت است.»

«قال رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: نعم البئر بئر غرس هی من عیون الجنّة و ماؤها أطیب المیاه. و کان رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یُسْتَعْذَب له منها و غسل من بئر غَرْس». (1) ابن‌جریج به نقل از ابن‌جعفر گوید:
«کان رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یستعدب له من بئر غرس و منها غُسل».

ب: موقعیّت جغرافیایی چاه غرس

واقدی، ابن‌اثیر، فیروزآبادی و ... اتّفاق نظر دارند که چاه غرس در میان منازل «بنونضیر» جای دارد. مؤلّف حقیر، این کلام را مورد تأمّل می‌داند؛ زیرا چاه غرس در منطقه قربان و میان نخلستان‌های عوالی در جنوب شرقی مدینه قرار دارد. بنابر این آنچه را که راویان در مورد چاه غرس گفته‌اند که: «و هی بئر بقباء» با توجّه به مجاورت دو منطقه قربان و قبا و این‌که در قدیم قبا شامل قربان نیز می‌شده، چندان از واقعیّت دور نیست؛ ولی فاصله بین منازل بنی‌نضیر و چاه غرس، به حدّی است که نمی‌توان آراء واقدی و همفکرانش را مقرون به صحّت دانست؛ مگر آن‌که محدوده چاه غرس را با منطقه نخلستانی اطراف آن که در مجموع به غرس شهرت داشته، یکی در نظر آوریم.
ابن‌سعد می‌نویسد:
«خانه و منازل بنی‌نضیر در ناحیه غرس واقع شده است» (2) و این با مجاورت چاه غرس به منطقه قدیمی بنی‌نضیر تفاوت زیادی دارد. همه مورّخان مدنی، چاه غرس را دیده و از آثار و موقعیّت جغرافیایی آن یادها کرده‌اند: ابن‌نجّار مشاهدات خود را در سال‌های 600/ 643 ه. ق. چنین خلاصه کرده است:
«چاه غرس بین دِه قبا و مسجد قبا در میان باغستانی واقع شده؛ ولی سیلْ آن را

1- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمودند: چاه غرس از چشمه‌های بهشت و آبش از لذیذترین آب‌ها است. آن حضرت آب این چاه را گوارا می‌دید و خود را با آن آب شسته است.»
2- الطبقات الکبری، ج 6، ص 57

خراب کرده بود. بنای آن 7 ذرع طول داشت». (1) مطرّی در معالم‌دارالهجرة و مراغی در «تحقیق النّصرة بتلخیص معالم الهجره» گفته‌اند:
«بنای چاه غرس پس از سال 700 ه. ق. مرمّت شد. طول آن 10 ذرع و آب آن نیز جاری و سرد و گواراست.»
فیروزآبادی در فاصله نیمه دوم قرن 8 هجری، آن را ملک بعضی از اهل مدینه دانسته که پس از خرابی بنای آثار آن، تجدید ساخت شده است (2) و: «ذرعتها بذراع فکان من شفیرها الی الماء ستة أذرع». (3) سمهودی در نیمه سده 9 هجرت، از چاه غرس دیدن کرده، بنای سال 700 را ویرانه دیده و گفته است که در سال 882 ه. ق. شیخ علّامه خواجه حسین مشهور به «شهاب‌الدّین احمد قاوانی» بنای چاه را تجدید ساختمان نمود و آن را به باغچه‌های متعدّد محصور کرد و مسجدی به یاد حضور پیامبر در کنار این چاه بنا نمود. خواجه حسین، چاه و اراضی سرسبز آن را در 882 ه. ق. وقف نمود؛ که تاکنون به همان اعتبار، موقوفه آن سندیّت دارد.
در سال‌های 1396/ 1398 ه. ق. چاه غرس را به زحمت بسیار در میان نخلستان‌های عوالی پیدا کردم و از عدم آگاهی مجاورنشینان و بی‌اطّلاعی اهل قبا و حتّی بعضی از ائمّه جماعت مدینه در خصوص این چاه، متعجّب گشتم. به هر حال به موانع و صعوبت راه در یافتن‌یادگارهایی ازمدینه دوران حیات‌پیامبر، خارمغیلانْ حریرآمد وبر کنار چاه ایستادم:
چاه غرس در منطقه قربان یا دهکده جَفاف در شمال محله البلاد البدریّه قرار دارد و از راهِ البصه می‌توان پس از طیّ جاده جدید قبا- عوالی به آنجا رفت. چاه را با بنای قدیمی آن دیدم. با سنگ‌های سیاه حرّه، نماسازی شده بود. دهانه چاه 5/ 3 متر قطر داشت و 11 متر عمق آن بود.

1- اخبار مدینة الرّسول، ص 46
2- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 46
3- «با ذراع آن را اندازه گرفتم. از کرانه‌اش لبه‌اش تا سطح آب شش ذراع بود.»

بنای چاه و نخلستان موقوفی اطراف، در تصرف «آقا ظاهر» و اولادِ اولاد اوست که به صورت اجاره در اختیار افراد دیگر قرار داده‌اند.
از بنای مسجدی که سمهودی از آن گفتگو کرده، آثاری بجای نمانده است؛ ولی بنای ساده و جدیدی را در مجاورت چاه مشاهده کردم که طبق گفته ناظر چاه، مسجدی است که در مکان مسجد قدیم بنا نهاده شده است.
نخل‌های باغستانی که در فاصله بین جادّه و چاه قرار دارد، پوسیده و بی‌بارند و به نظر می‌رسد که این فاصله در زمانی نه زیاد دور، مسطّح شودو حالت باغستانی خود را از دست بدهد. پس از تهیّه نقشه و فیلم و اسلایدهای متعدّد، چاه را در سکوت همیشگی و غربت تاریخ رها کردم. نک: پیکره‌های 1- 1؛ 2- 1

فصل دوّم چاه حاء

الف: «بئرحا» در لغت

در زبان عربی، چاه را بئر گویند و ظاهر کلمه ترکیبیِ «بئرحا» باید به معنای چاهی باشد که نامش حاء است؛ ولی واژه‌شناسان عرب، به تفاوت گویش و نگارش، معانی مختلفی از آن اراده کرده‌اند:
یاقوت حموی به رأی ابوالقاسم بن عمر استناد کرده که او این نام را به صورت «بِئرحاء» استفاده کرده: یعنی چاهی که نامش حاء است؛ (1) ولی ابن‌اثیر در «النّهایه» گفته است که اکثریّت این نام را به صورتِ بیرحاء، بَیْرَحاء یا بَیْرُحا به مدّ و قصر بکار برده‌اند و مدّعی شده‌اند که این کلمه، مفرد است و از دو جزء ترکیب نیافته که به اضافه خوانده شود.
ابن‌حجر عسقلانی، عقیده ابوبکر الباجی را پسندیده است (2) که:
بئرحاء: «أفصحها بفتح الباء و سکون الیاء و فتح الرّاء مقصور».
زمخشری، «بیرحاء» را «علی الاضافه» دانسته و می‌گوید:
«حاء من أسماء القبائل و قیل اسم رجل». ابوعبداللّه صوری نوشته است:

1- معجم‌البلدان، ج 1، ص 524
2- فتح‌الباری بشرح صحیح البخاری، ج 3، ص 326، کتاب الزّکاه، حدیث 1461

«إنّما هو بفتح الباء و الراء فی کلّ حال یعنی أنّه کلمة واحده». (1) مسلم در «صحیح»، از طریق حماد بن سلمة آن را «بَریحا» خوانده است و ابوداود، به واژه «اریحا» نظر داده است.
البکری از واژه اریحا متعجّب است و تلفظ بیرَحا را رد می‌کند و معتقد است که صحیح آن نزد ما، همان بِئر حاء است. (2) عینی به صراحت می‌نویسد:
«بئر حاء؛ بستان و کانت بساتین المدینة تدعی بالآبار التی فیها، أی البستان التی فیه بئر حاء أضیف البئر إلی حا». (3) بنابر این مسلّم است که «حا» یا نام چاهی در باغستان حاء بوده و یا باغستان حاء چاهی داشته که به نام باغستانش، حاء خوانده می‌شده است؛ چنانچه ابن‌حجر عسقلانی نیز جزم دارد که:
«إنّها بئر من آبار المدینة» (4)

ب: چاه حاء در حدیث و تفسیر

امام بخاری به نقل از اسحاق بن عبداللَّه بن ابی‌طلحة می‌گوید (5):
«إنّ سمع أنس بن مالک یقول: کان أبوطلحة أکثر الأنصار بالمدینة مالًا من نخل و کان أحبّ أموالِه إلیه بَیْرُحاءَ و کانت مستقبلة المسجد و کان رسول اللَّه یدخلها و یشرب من ماء فیها طیِّب. قال أنسٌ: فلما أُنزلت هذهِ الآیة: لَنْ

1- فیروزآبادی، المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 36
2- معجم ما استعجم، جزء الثانی، ص 413
3- «چاه حاء، باغی بوده است. باغ‌های مدینه با نام چاه‌هایش معروف بوده؛ یعنی باغی که دارای چاه حاء است. چاه به حاء اضافه شده است.» عمدة القاری، جزء 9، ص 29
4- همان مأخذ، ص 326
5- صحیح، کتاب الزکاة، باب 44، الزکاة علی الأقارب، حدیث 1461

تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّون، (1) قال أبوطلحة إلی رسول‌اللَّه فقال: یا رسول اللَّه! ان اللَّه تبارک و تعالی یقول: لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّون و إنّ أحبَّ أموالی إلیّ بَئْرُ حاءَ و أنّها صدقةٌ للَّه أرجو بِرَّها و ذخراً عنداللَّه، فضعها یا رسول‌اللَّه حیث أراکَ اللَّهُ قال: فقال رسول اللَّه بخ ذلک مالٌ رابح، ذلک مالٌ رابح و قد سمعت ما حلت و إنّی أری أن تجعلها فی الأقربین. فقال أبوطلحة: افعل یا رسول‌اللَّه! فقسَمَها أبوطلحة فی أقاربه و بنی‌عمّه». (2) امام بخاری این حدیث را در نقاط مختلف ثبت کرده است. (3) در این حدیث مسلّم است که چاه حاء از اموال صحابی پیامبر: «زید بن سهل بن الأسود بن حرام»- مشهور به ابوطلحه- بوده است؛ که در قسمت شمالی مسجد پیامبر قرار داشته و پس از انتشار خبر نزول آیه 92 از سوره آل‌عمران، آن را به خویشان خود بخشید.

1- آل‌عمران: 92
2- «شنیده شده که انس بن مالک می‌گوید: ابوطلحه متموّل‌ترین فرد انصار مدینه از نظر داشتن خرما بوده است و مورد علاقه‌ترین محبوب‌ترین اموالش چاه حاء بود و این چاه روبه‌روی مسجد بوده و رسول گرامی صلی الله علیه و آله وارد آنجا می‌شد و از آب گوارایش می‌نوشید انس می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آن‌که از آنچه دوست می‌دارید و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید.» ابو طلحه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول اللّه، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید، مگر آن‌که از آنچه دوست می‌دارد و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید» و به درستی که محبوب‌ترین دارایی‌ام چاه حاء است. این چاه را به عنوان صدقه در راه خدا می‌بخشم امیدوارم مورد قبول حق واقع شود، یا رسول اللّه آن را در راهی که خداوند صلاح می‌داند به مصرف برسان. پیامبر فرمودند: آفرین، این مال سوددهی است، شنیده‌ام که امر خدا بر آن واجب شد، صلاح در آن می‌بینم آن را میان نزدیکان خود قسمت کنی، ابوطلحه عرض کرد: یا رسول اللّه این کار را انجام دهید، پس ابوطلحه این چاه را در میان نزدیکان و فرزندان عمویش قسمت کرد.»
3- صحیح، کتاب الوکاله، باب 15: «اذا قام الرجل لوکیله». و کتاب الوصایا، باب 10: «إذا وقف أو اوصی لأقاربه». و کتاب الأشربة، باب 13،

«استعذاب الماء». همچنین نک: صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ج 1، ص 274 و نیز: شرح نووی: ج 4، ص 474

قرطبی ذیل آیه لَنْ تَنالُوا ... به‌حدیث مذکور از «الموطأ» استناد کرده که: «وکانت أحبّ أمواله إلیه بئر حاء و کانت مستقبلة المسجد و کان رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله یدخلها و یشرب من ماء فیها طیّب». (1) و قرطبی می‌گوید که چون پیامبر به طلحة گفت: «اجعلها فی قرابتک حسان ابن‌ثابت و أبیّ بن کعب» او نیز چنین کرد.
شیخ طبرسی ذیل آیه یادشده به بخشش ابوطلحه اشاره کرده است؛ (2) ولی فخرالدّین رازی از حدیث مذکور چنین یاد می‌کند که ابوطلحة گفت: «یا رسول اللّه! لی حائط بالمدینة و هو أحب أموالی إلی أفاتصدّق به؟ فقال علیه السّلام: بخ بخ ذاک مال رابح.» (3) آنچه مسلّم است، غالب منابع نخستین حدیث و سیره، انفاق ابوطلحه را چاه حاء دانسته‌اند و ابن‌اسحاق و ابن‌هشام از محمّد بن ابراهیم ذیل «رسول اللَّه یعوض من ضرب صفوان إیّاه» روایت کرده که:
«إنّ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أعطاه عوضاً منها بئرَ حَاءَ و هی قصر بنی‌حُدَیْلَة الیوم بالمدینة و کانت مالًا لأبی‌طلحة بن سهل تصدَّق بها علی آل‌رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فأعطاها رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حَسَّان فی ضربته». (4)

1- دوست داشتنی‌ترین اموالش چاه حاء بوده که روبروی مسجد قرار داشت، رسول اکرم/ وارد آنجامی‌شد و از آب گوارایش می‌نوشید. الجامع لأحکام القرآن، ج 4، ص 132
2- مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، جزء 3، ص 140، چاپ دارالفکر 1957 م.
3- «یا رسول اللَّه، دیواری در مدینه دارم و آن مورد علاقه‌ترین اموال من است. آیا می‌توانم آن را به عنوان صدقه بدهم؟ پیامبر فرمودند: خوشا به حالت آفرین، آفرین، آن مالِ سودآوری است. التفسیر الکبیر، جزء 8، مجلّد 4، ص 146
4- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به جای آن، چاه حاء را به وی داد که امروزه کاخ بنی‌حدیله در مدینه شده است. این چاه پیشتر متعلق به ابوطلحة بن سهل بوده که به خاندان رسول اللّه صلی الله علیه و آله بخشیده بود. پس از آن، پیامبر آن را به حسان بخشید.» السّیرة النّبویه، جزء 3، ص 352

ابن‌حجر عسقلانی آن را به عنوان شأن نزول آیه لَنْ تَنالُوا البِرَّ ... آورده (1) و نیز به اسناد دیگری در آثار احمد بن حنبل، مسلم و سنائی از طریق حماد بن سلمه به نقل از ثابت تصریح می‌کند (2):
«ابن‌خزیمة طحاوی به نقل از ابن‌مرزوق و ابونعیم و همچنین بیهقی به روایت از ابوحاتم رازی، متّفق‌القول‌اند که:
«لما نزلت لن تنالوا البرّ ... جاء أبوطلحة فقال: یا رسول اللَّه ...» و عقیده دارد که ابوطلحه بعد از مشورت با پیامبر، چاه حاء را به حسان بن ثابت و ابی بن کعب صدقه داد.
ابن‌حجر عسقلانی و عینی در تفسیرهایشان بر صحیح امام بخاری و نیز: نووی در شرح صحیح امام مسلم، اتّفاق نظر دارند که موقعیّت چاه مذکور مقابل مسجد نبی بوده است و بعدها معاویة بن ابی‌سفیان پس از خریداری سهم حسان بن ثابت، در آنجا قصری بنا نهاد که به قصر بنی‌حدیلة شهرت یافت. (3) از حدیث انس که گفته بود: «و باع حسان حصَّتهُ منه مِعاویه» (4) معلوم می‌گردد که ابوطلحه باغ خود را وقف ننموده؛ بلکه آن را به خویشان نزدیکش بخشیده است.

فیروزآبادی قصر بنی‌حُدَیْلة را که در قسمتی از باغستان چاه حاء بنا گردید، از عطایای پیامبر به حسان و شیرین- خواهر ماریه قبطی و همسر حسان- می‌داند. (5) ابی بن کعب و «حسان بن ثابت بن حرام بن منذر بن حرام» چنانچه گفتیم از اقرباء ابوطلحه بن سهل بن الأسود بن حرام بودند، که به اعتبار طائفه‌شان نجاری یا از «بنونجّار»

1- فتح‌الباری بشرح صحیح، ج 8، ص 223
2- کتاب الوصایا، باب 10، «إذا وقف أو أوصی لأقاربه»، ج 5، ص 379
3- عینی، عمدة القاری، بشرح صحیح البخاری، مجلّد 7، جزء 14، ص 50، ص 53
4- حسان سهم خود را به معاویه فروخت.
5- المغانم المطابة فی معالم طابه، ص 31

به شمار می‌آمدند. (1) ابن‌شبّه و ابن‌زباله و سمهودی، قصر بنی‌حدیله را دارای دو در دانسته که چاه حاء در وسط آن قرار داشته است.
با توجه به جمله «و کانت مستقبلة المسجد» در حدیث: انس، مسلّم می‌شود که مسجد در قسمتِ قبلی چاه حاء قرار داشته است. سمهودی از «ابوبکر بن حزم» سندی آورده است که معلوم می‌سازد: حسان سهم خود را به یکصد هزار درهم فروخته است. (2) البکری از این قصر در نیمه سده پنجم خبر داده که:
«بئر حاء و هی قصر بنی‌حُدَیْلَةَ الیوم»؛ ولی وصفی از آن به میان نیاورده است. (3) قدیمی‌ترین وصف این چاه را در گفتاری از ابن‌نجّار در نیمه سده 7 ه. ق. در «اخبار مدینة الرّسول» می‌خوانیم که چاه حاء در وسط باغچه کوچکی قرار گرفته که با خرماستان سرسبزی احاطه شده است. عمق چاه، 20 ذراع و قطر آن 3 ذراع است و به گفته مطری در شمال حصار مدینه- که در آن زمان به نوریّه شهرت داشته- واقع شده بود.
فیروز آبادی در اوائل قرن 9 هجری ما را از بنای مسجدی کنار چاه آگاه کرده و گفته است که در زمان او باغستان حاء، وقف فقرا و مساکین شده بود. «(4)» سمهودی در سده نهم هجرت، چاه را از نزدیک دیده، ولی وصفی خاص از موقعیّت آن بیان نداشته است.
علی بن موسی در شرح بافت مدینه در خلال سال‌های 1200/ 1300 ه. ق. تنها به بیان این‌که چاه حاء در جهت باب مجیدی و قسمت شمالی مسجد نبی قرار دارد، اکتفا کرده و آن را از چاه‌های «اثری» خوانده است.
تا سال 1350 ه. ق. کنار چاه حاء، آثار باغستان قدیمی وجود داشته است. ولی در

1- ابن‌سعد، الطّبقات الکبری، جزء ثالث، قسم الثانی، ص 59 و 64. نیز: ابن‌حجر عسقلانی، تقریب‌التهذیب، ج 1، ص 275، ص 161، ص 48
2- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج 3، ص 963
3- معجم ما استعجم، ص 413 و ص 431
4- اخبار مدینةالرّسول، ص 38

طول سال‌های اخیر، خاصه پس از توسعه حدّ شامی مسجد نبی، در زمان «سعودی‌ها» چهره اطراف مسجد کاملًا دگرگون شد. حقیر مشاهده کردم که در اطراف مسجد، آنقدر خانه و هتل و بازار و دکان، به طور متراکم، احداث شده است که دیگر زمین رها و بلااستفاده در آن محدوده نمی‌توان یافت؛ لذا از بئر حاء تنها خود چاه به صورت مخروبه در میان ساختمان‌های اطراف باقی مانده است. تا حدودی به خاطر شور کسب و تجارت در اهل مدینه حتّی از مجاورنشینان چاه نتوانستیم اطّلاعی در باره آن به دست آوریم و به نظر می‌رسد که رو به فراموشی گزارده است.
این چاه- که هم‌اکنون (1396 ه. ق.) در برابرش قرار دارم!- بیش از 85 متر از دیوار شمالی مسجد نبی فاصله ندارد و در رکن غربی تقاطع دو مسیر بازارچه‌ای واقع شده که از طرف جنوبی آن میدان باب مجیدی و در غرب آن «شارع ساحه» و در شرق و شمال آن خیابان السنبلیّه واقع شده است. در جنوب بئر حاء، ساختمان هیئة الأمر بالمعروف و در شمال غربی آن هتل قصر المدینه قرار دارد. بنای مخروبه چاه حاء که سمت شمال آن دری مسدود داشت، جزء موقوفات آل‌کردی است که مدّت‌ها شیخ ابراهیم کردی متولّی آن بوده است.
پس از تهیه نقشه و اسلاید از اتاقک مذکور، به زحمت و رنج توانستم از روزنه‌ای، به داخل آن نظری بیندازم. چاه، عمیق بود و آثار بنای قدیمی در دهانه آن یافت می‌شد.
از توصیف آن به شیوه قدما معذورم دارید که امروزه اسلاید رنگی آن، ما را از هر توصیفی بی‌نیاز می‌دارد. نک: پیکره 1- 2

فصل سوم؛ چاه رومه

الف: رومه، مُزَنی

یاقوت حموی و ابن‌اثیر گفته‌اند: رومه نام چاهی است در مدینه که بین زمین‌های جرف و زغابه واقع شده است. (1) فیروزآبادی معتقد است که تلفّظ صحیح این کلمه، «رُومَةَ» است؛ «و هی بئرعقیق المدینه». (2) به تصریح ابن‌سعد به نقل از ابن‌عمر آن چاه از املاک فردی از قبیله «مزینة» بوده؛ (3) ولی بنا به پژوهش‌های قسطلانی، بشر بن بشیر الاسلمی، ابوبکر حازمی و ابوعبداللّه بن منذه، نام صاحب چاه را «رومه یهودی» و منسوب به قبیله «بنوغفّار» دانسته‌اند. (4) یعقوبی ضمن شرح موقعیّت وادی عقیق در مدینه می‌نویسد:
«العقیق الکبیر و العقیق فی آبار منها بئر رومة و هی حفیر بنی مازن ...» (5) و همدانی

1- معجم‌البلدان، ج 3، ص 104 و النّهایة، ج 2، ص 279 و نیز: یاقوت حموی، «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً»، ص 226، لیپزیک، 1846 م.
2- المغانم المطابة فی معالم طابه، ص 40
3- الطّبقات الکبری، ج 1، ص 503
4- ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری، ج 4، ص 192/ 193، چاپ دارالفکر، افست، 1304 ه. ق. نیز نک: بغوی به نقل از عبداللّه بن عمر بن ابان و ابن‌شاهین، طبرانی به روایت از ابن‌ابان.
5- البلدان، ص 313، لیدن، 1891 م.

(/ ابن‌فقیه) گفته است:
در عقیق: «.. بها بئر رومة و یقال أرُومة». (1) سیره‌نویسان گفته‌اند:
پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه و سکونت آنان در میان منازل و طوائف، کمبود آب آشامیدنی، بیش از پیش ایجاد مشکل نمود و تنها چاه پر آب رومه می‌توانست قسمتی از نیاز مسلمانان را تأمین نماید.
ابن‌قتیبه دینوری در این خصوص و ذیل «اخبار عثمان بن عفّان» می‌نویسد:
عثمان: «اشتری بئر رومة: و کانت رکیة لیهودیّ یبیع ماءها للمسلمین فقال النبی صلی الله علیه و آله من یشتری رومة فیجعلها للمسلمین یضرب بدلوه فی دلائهم و له بها مشرب فی الجنة فأتی عثمان بها فأبی أن یبیعها کلها فاشتری نصفها باثنی‌عشر ألف درهم فجعله للمسلمین. فقال عثمان إن شئت فلی یوم و لک یوم إن شئت جعلت علی نصیبی قربتین قال: بل لی یوم و لک یوم فکان إذا کان یوم عثمان استقی المسلمون ما یکفتهم یومین فلما رأی ذلک الیهودی قال لعثمان أ فسدت علی رکیتی فاشتر النصف الأخر فاشتراه بثمانیة آلاف درهم». (2)

1- مختصر کتاب البلدان، ص 25
2- «چاه رومه را خریداری کرد، این چاه متعلق به یک فرد یهودی بود که آب آن را به مسلمانان می‌فروخت، رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این چاه را می‌خرد تا در راه مسلمین قرار دهد، دلو خود را برای سیراب کردن آنان به چاه اندازد، در عوض آبخور گاهی در بهشت خواهد داشت. عثمان خواستار خرید آن شد، فرد یهودی از فروختن همه آن امتناع ورزید، لذا عثمان نیمی از آن را به دوازده هزار درهم خرید و در راه مسلمین قرار داد. عثمان به مرد یهودی پیشنهاد کرد: اگر مایل باشی یک روز من از چاه آب می‌کشم و یک روز تو، یا این‌که دومشک را به ثمن من بیافزا. مرد یهودی پیشنهاد اول را پذیرفت، لذا عثمان هرگاه از آب چاه می‌کشید، ما یحتاج دو روز آب مسلمین را تأمین می‌کرد. مرد یهودی چون این را دید به عثمان گفت: کار و کاسبی‌ام را خراب کردی، نیمه دیگر چاه را نیز خریداری کن، لذا عثمان آن را با هشت هزار درهم خرید.» المعارف، ص 81، احیاء التّراث العربی، 1970 م. نیز نک: قزوینی، آثار البلاد، ص 107

این سند تاریخی را إمام بخاری چنین آورده که:
«قال النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- مَنْ یَشتری بئرَ رُومة فیکون دَلْوُهُ فیها کدلاء المسلمین. فاشتراها عثمان ...». (1) ولی از ابواسحاق به نقل از عبدالرحمن روایت شده است: «إنّ رسول اللّه قال: من حفر رومة فلهُ الجنّة». (2) ابن‌سعد در به نقل از محمدبن عبداللّه بن عمروبن عثمان، به تفصیل از چاه رومه در ذیل «ذکر البئار التی شرب منها رسول اللّه صلی الله علیه و آله» یاد کرده که عثمان آن را از مردی از «مزینه» به 400 دینار خریداری کرد.
بنابر این چاه رومه یا مُزَنی پس از خریداری مورد علاقه پیامبر بود و:
«فسقی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ماء باردا فی الصیف و قال رسول‌اللّه هذا العذب الزلال». (3) این اسناد تاریخی را در منابع مختلف حدیث و تاریخ و رجال از قبیل آثار ترمذی، نسائی، ابن‌خزیمة، ابن‌بطال و ... می‌یابیم.
بلاذری از ثمامة بن حَزْنِ قُشیری نقل می‌کند:
«أشرفَ عثمان من داره علینا فقال إنّی بصاحبیکم الّذین ألباکم علیّ، قال: فجیء بهما فإنّهما حمّاران، فقال: أنشدکما اللّه هل تعلمان أنّ رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- قدم المدینة و لیس بها ماء مستعذب إلّا بئر رومة؟ فقال: من یشتری بئر رومة فیجعل دلوه فیها مع دلاء المسلمین بخیر له منها الجنّة فاشتریتها من صلب مالی قالا اللّهم نعم ...» (4)؟؟؟

1- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که چاه رومه را خریداری کند، همانند سایر مسلمانان حق استفاده از آب‌چاه را خواهد داشت. پس عثمان رضوان اللّه علیه آن را خریداری کرد.» صحیح، کتاب المساقاة، باب 1
2- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که رومه را حفر کند، بهشت از آنِ اوست.» کتاب الوصایا، باب 33
3- پیامبر صلی الله علیه و آله آب سردی در تابستان نوشید فرمود: «این گوارای زلال.» همان مأخذ، ص 185/ 186
4- «عثمان از بالای منزلش ما را خطاب قرار داد و گفت: آن دو یاری که شما بر ضدّ من بسیج کردید بیاورید. گفت: آن دو را آوردند. عثمان خطاب به آن دو نفر گفت: شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، این شهر آب نوشیدنی گوارایی نداشت، بجز آب چاه رومه و نیز فرموده بودند کسی که چاه رومه

را خریداری کند و خود و دیگر مسلمانان از آن بهره‌مند شوند، بهشت از آنِ او خواهد بود. از این نظر آن را خریداری کردم. آن دو مرد گفتند: خدا گواه است، آری ...»؟؟؟ مط الحمد لله لب این الله الحمد لله و فهرس قی کن الله اکبر رل شود انساب الأشراف، جزء الخامس، ص 5

ملاحظه می‌کنیم که عثمان بن عفّان در واپسین روزهای حیات و خلافتش در برابر آشوبگران، به این وعده پیامبر استناد کرده تا شاید از حدّت و شور مخالفت‌های لجام گسیخته بکاهد.
نسائی به نقل از زید بن ابی انیسه و ترمذی از ابواسحاق، همین مضمون را با زیاد و کاست‌هایی در لفظ آورده‌اند و ابن‌حجر عسقلانی به تفصیل آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده است. (1) چاه رومه یا به شهرتی دیگر: المُزَنی به دو اعتبار مورد توجّه خاص مسلمانان در سده‌های مختلف اسلامی شد؛ یکی به لحاظ این‌که از صدقات اولیّه اسلام محسوب می‌شود و دیگری این‌که از جمله چاه‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آب آن نوشیده و در کنارش بارها حضور یافته است.
نویسنده حقیر بدین لحاظ در استناد به روایات مذکور، صرفاً به منابع تاریخی و جغرافیایی چاه رومه توجّه کرده، مبحث فضائل را به مؤلّفان دیگری می‌سپارد. (2)

پ: موقعیّت جغرافیایی چاه رومه

ابواسحاق حربی در اواسط قرن سوم هجری، ذیل وصف جغرافیایی العقیق که به دو منطقه کوچک و بزرگ تقسیم می‌شده، از چاه رومه یاد کرده، می‌نویسد:
«وهما عقیقان واديان، أكبر وأصغر فالأصغر فيه بئر رومة التى اشتراها عثمان.» (3)

1- فتح الباری بشرح صحیح بخاری، ج 5، ص 407/ 408. نیز نک: قسطلانی، ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری، ج 4، ص 192
2- الغدیر، ج 9، ص 340، متن عربی. و: ج 18، ص 225، ترجمه فارسی
3- المناسک و اماکن طرق الحج، ص 421

از نظرگاه ابوعلی هجری که در میان سال‌های حیات ابواسحاق بسر می‌برده، منطقه مزبور همان الْعَرَضه است که در شمال غربی مدینه بوده و چاه رومه در نزدیکی آن جای داشته است. (1) ابن‌بطوطه در سفرنامه خود به قلعه «العزاب» اشاره می‌کند که عُمر خلیفه ثانی آن را برای عَزَب‌های مدینه بنا نهاد. این سفرنامه‌نویس، چاه رومه را در جهت غربی روبروی قلعه مذکور خوانده است. (2) این نشانی‌ها با آنچه ابن‌نجّار و مراغی و مطری مشاهده کرده‌اند، مطابقت دارد.
محقّقان، در این‌که در تاریخ و جغرافیای مدینه، رومه یکی از هفت چاه پیامبر بشمار می‌آمده، تردیدی به خود راه نداده‌اند:
اذا رمت آبار النبیّ بطیبة فعدتها سبع مقالا بلاوهن
اریس و غرس رومة و بضاعة کذا بصة قل بئر حاء مع العهن
(3) با توجّه به این‌که «مطری» از آثار مخروبه اطراف چاه یادها کرده، زین‌الدّین مراغی گفته است که بنای چاه را تعمیر و درون آن را پاکسازی و ساختمان‌های اطراف آن را مرمّت نموده است.
قاضی مکّه- شهاب‌الدّین ابن محب طبری- در سال 750 ه. ق. بار دیگر چاه را حفر و تجدید نمود و سمهودی گفته این قاضی را چنین ثبت کرده است که:
«ان‌شاءاللَّه ما نیز مشمول حدیث پیامبر قرار گیریم که: من حفر بئر رومة فله الجنه»
فیروزآبادی ضمن اشاره به اقدامات شهاب‌الدّین طبری در بنای قلعه‌ای که به زعم او آثار دیری یهودی است، موقعیّت جغرافیایی آن را در سمت قِبلی جرُف دانسته که:
«فی أطراف هذه البئر آبار أخری کثیرة و مزارع ...» (4)

1- تحدید المواضع، ص 339
2- سفرنامه ابن‌بطوطه، ص 115
3- زین مراغی، مختصر وفاء الوفا، سمهودی، ص 465.
4- المغانم المطابة فی معالم طابه، ص 42

در زمان او (در خلال سال‌های 729/ 817 ه. ق.) بنای چاه 18 ذرع طول داشته و مورد توجّه خاصّ مردم بوده است.
رومه در دوران عثمانی به چاه عثمان شهرت یافت و از نوشته‌های علی بن موسی چنین پیداست که بنای آن معمور و مورد نظر آل‌عثمان بوده است و از نظر جغرافیایی در شمال جُرُف که در آن ایّام «وادی ابراهیم» نامیده می‌شده، قرار داشته است. (1) رفعت پاشا قطر چاه را 4 متر و عمق آن را 12 متر اندازه‌گیری کرده است و می‌گوید که در مجاورش حوضی بزرگ و استراحتگاهی در میان مزارع بنا شده بود؛ تا زائران پس از دیدار اثری از آثار تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، ساعاتی آسوده گیرند. (2) در زمان ما (1398 ه. ق.) بنای چاه رومه از جمله موقوفات مسجد نبی است و اداره اوقاف مدینه بر حفظ و نگهداری آن نظارت می‌کند و «وزارة الزراعة و المیاه السّعودیّه»، مزرعه نمونه‌ای در کنار آن احداث کرده است.
در قسمت جنوبی چاه، آثار بنای قدیمی به چشم می‌خورد که در پژوهش‌های اکتشافی، مجسّمه و آثاری از مقابر دوران جاهلیّت به دست آمد که مؤیّد نظرگاه سمهودی است که گفته بود:
«عندها بناء عال بالحجارة و الجص و قد تهدم». و مطری از آن با عبارت: «ان کان دیراً للیهود» یاد کرده است.
برای دیدار چاه رومه، از مسیر جادّه دانشگاه اسلامی مدینه گذشتیم و به سمت شمال شرق وادی عقیق، بوستانی نمایان شد که چاه در میان آن جای داشت. در مسجدی که در جنوب چاه ساخته شده بود، لحظاتی به تأمّل گذرانیدم و پس از تهیّه عکس و اسلاید و نقشه، آنجا را ترک کردم.
پیکره‌های 1- 3؛ 2- 3

1- وصف المدینة المنوّره، ص 16، 29، 33
2- مرآةالحرمین، ج 1، ص 425

ص: 383

فصل چهارم؛ چاه بُضاعه

اشاره

الف: بضاعه
یاقوت حموی، (1) ابن‌اثیر (2) و طریحی، (3) قرائت مشهور «بضاعه» را به ضمّ باء دانسته‌اند و همگان بر این‌که نام چاهی مشهور در مدینه است، اتّفاق نظر دارند. (4) ابن‌فقیه در مختصرالبلدان، موقعیّت جغرافیایی چاه بُضاعه را در عقیق دانسته و این‌که مانند غرس:
«بالمدینة و کانوا یستشفون بمائها» به موقعیّت تاریخی- دینی آن اشارتی قابل توجّه دارد. موقعیّت مذکور مستند به اسنادی است که بعض حدیث‌نگاران از زندگی پیامبر آورده‌اند:
1. در سنن‌النسائی از ابن ابی‌سعید الْخُدْری به نقل از پدرش آمده است:
«قال: مررت بالنّبیّ- صلّی‌اللّه‌علیه [وآله] وسلّم- وهو یتوضأ من بئر بُضَاعة فقلت: أتتوضأ منها و هی یطرح فیها ما یکره من النتن؟ فقال: الماء

1- در کتاب معجم البلدان، ج 1، ص 442
2- در النّهایه، ج 1، ص 134
3- در مجمع‌البحرین، چاپ سنگی، ص 345
4- قزوینی، آثار البلاد، ص 107. و نیز: زمخشری، الجبال و الأمکنة والمیاه، ص 11، چاپ نجف، 1357 ق.

لا ینجّسُه شیء». (1) سیوطی در شرح این حدیث صریحاً می‌نگارد:
«بئر بضاعه بضمّ الموحّدة و اعجام الصاد و فی الأشهر قیل هو اسم لصاحب البئر و قیل لموضعها». (2) بر این اساس، چاه بضاعه یکی از چاه‌های مدینه در زمان پیامبر بوده که با آب آن وضو گرفته و چون در عدم نظافت آن چاه به پیامبر اعتراض کردند، با جمله «المآء لا یُنجّسُه شیء» اصل معروفی را در مباحث فقهی مسلمانان تأسیس کرد.
2. ابن‌ماجه به نقل از ابی‌امامة الباهلی کلام پیامبر را چنین آورده که:
«قال رسول اللّه: إنّ الماء لا ینجّسه شیء إلّا ما غلب علی ریحه و طعمه و لونه». (3) این حدیث اگر چه به لحاظ ضعیف‌بودن «رشدین» (یکی از سلسله راویان) مورد نقد قرار گرفته است؛ ولی به استناد نسائی و ابوداود و ترمذی از قول ابوسعید الخدری بدون استثنا، بنای محکمی در منابع نخستین اسلامی دارد.
ابن‌ترکمانی متوفّای 745 ه. ق. به گفته ابوداود استناد کرده که چاه بضاعه را در مدینه دیده است که آب آن متغیّراللّون نبود. از این رو معلوم می‌گردد: جاری‌بودن آب چاه بضاعه علی‌رغم کثافاتی که مردم در آن می‌ریختند، از نظر پیامبر موجب پاکی آن بوده است. (4) 3. ابن‌سعد از چاه بضاعه در ذیل فصل «ذکر البئار التی شرب منها رسول اللّه صلی الله علیه و آله»

1- «گفت: از رسول اللّه صلی الله علیه و آله گذر کردم، دیدم از چاه بضاعه وضو می‌گیرد. عرض کردم: آیا از آب این چاه وضو می‌گیرید در حالی که چیزهای بدبو و متعفن در آن ریخته می‌شود؟! فرمودند: هیچ چیز آن را نجس نمی‌کند.» سنن النّسائی، جزء 1، ص 174، کتاب المیاه، چاپ العلمیّة، بیروت.
2- «چاه بضاعه، با ضم باء و اعجام ضاد، در صحیح‌ترین روایت آمده است. این چاه از نام صاحب چاه اقتباس شده و به روایتی دیگر، نام محل آن است.
3- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ چیز آن را نجس نمی‌کند، مگر این‌که بر بو و طعم و رنگ آن غلبه کند.» سنن، جزء اوّل، ص 174، کتاب الطّهاره و سننها، حدیث 521، چاپ دارالفکر.
4- بیهقی، سنن الکبری، ج 1، ص 4، چاپ دارالفکر

یاد کرده و گزارشی از ابوسعید و ابوحمید و ابوسهل بن سعد ثبت کرده است که:
«أتی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بئر بضاعة فتوضّأ فی الدلو و ردَّه فی البئر و مجَّ فی الدلو مرّة أخری و بضق فیها و شرب من مائها». (1) این سند نه‌تنها به وضوی پیامبر با آب چاه بضاعه اشاره دارد؛ که حتّی نشان می‌دهد پیامبر از آن نوشیده و به آن اظهار علاقه نموده است. شاید بدین لحاظ بوده که ابن‌سعد در سند مذکور اضافه می‌نماید:
«و کان اذا مرض المریض فی عهده یقول اغسلوه من ماء بُضاعة.» (2)
آنگاه به گفته ابوحمید ساعدی که چاه بضاعه در میان منازل آنها جای داشته، چنین استناد کرده است که:
«قال سمعت أبا حمید الساعدی یقول: رأیت رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یقول واقفاً مراراً علی بئر بضاعة و خَیْلُه تُسقی منها و شرب منها و توضأ و دعا فیها بالبرکة». (3) به سیاق این اسناد، مدارک متعدّد دیگری در کتاب‌های حدیث و تاریخ از جعفر بن محمد و محمّد بن ابی‌یحیی الأسلمی از مادرش امّ‌یحیی (4) مورد استناد ابن‌زباله و ابن‌نجّار قرار گرفته است که همگی از چاه بضاعه و علی‌رغم آب آن که مطلوب اعراب نبوده، یادها کرده‌اند.

1- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به چاه بضاعه آمدند و از آبی که در دلو بود وضو گرفتند و بقیه آب دلو را به چاه رختند و بار دیگر آب دهانش را در دلو خالی کردند و آبش نوشیدند.» الطّبقات الکبری، جزء اول، قسم الثّانی، چاپ 1322 ه. ق.، ص 185
2- «در ایام حیاتش اگر شخصی بیمار می‌شد، می‌فرمود: او را با آب بضاعه شستشو دهید ...»
3- «ابوحمید الساعدی را شنیدم می‌گوید: رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را بارها دیدم که در کنار چاه بضاعه ایستاده و اسب‌های خود را از آب چاه سیراب می‌کرد و خود آب می‌نوشید و وضو می‌گرفت و دعا می‌کرد این چاه برکت دار شود.»
4- ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب‌التّهذیب، ج 9، ص 532

ب: موقعیّت جغرافیایی چاه بضاعه

ابن‌نجّار در نیمه سده هفتم هجری، چاه بضاعه را از نزدیک مشاهده کرده، می‌نویسد که میان باغچه‌ای بزرگ قرار داشت. آبش گوارا، بی‌بو و پاک و رنگ آن سفید و صاف بود. عمق چاه را 11 ذراع و یک وجب اندازه گرفته و عرض آن را 6 ذراع دانسته است. (1) این توصیفات با گفته‌های فیروزآبادی (729/ 817 ه. ق.) چندان تفاوتی ندارد.
وی بضاعه را در میان بافت قدیمی خانه‌های بنوساعده، در شمال حصار مدینه و شمال غربی چاه حاء دانسته است و تصریح می‌کند:
«و هی بئر ملیحة طیبة الماء» و چون آبش جاری بود، رنگشش نیز ثابت بود. (2) البکری در در نیمه سده پنجم هجری صریحاً از موقعیّت این چاه در «دار لبنی‌ساعدة معروفه» یاد کرده که آن در میان «اطم بنی‌ساعده» جای داشته است. (3) فیروزآبادی ضمن دیدارش از مدینه، شخصاً چاه را اندازه‌گیری کرده، آن را با ذرع دست، 11 ذراع دانسته و موقعیّت آن را در میان اهل مدینه مشهور خوانده است.
سیّاحانی که در سده‌های گذشته از مدینه بازدید کرده‌اند، چاه بضاعه را از اهمّ آثار بجامانده از حضور پیامبر دانسته‌اند:
ابن‌جبیر در میانه سال‌های 578/ 581 ه. ق. بنای چاه بضاعه را دیده است و آن را در نزدیکی‌های قبّه حجرالزّیت دانسته که:
«و لجهة الجوف منه بئر بضاعة.» (4) ابن‌بطوطه در سفرنامه‌اش بسان ابن‌جبیر تنها به بیان این‌که چاه بضاعه در شمال گنبد حجرالزّیت قرار دارد، بسنده کرده است. (5)

1- اخبار مدینة الرّسول، ص 44
2- المغانم المطابة فی معالم طابه، ص 31
3- معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص 255
4- الرحله، ص 176، چاپ بیروت، 1964 م.
5- سفرنامه ابن‌بطوطه، ترجمه فارسی، محمّد علی موحّد، ص 114، چاپ 1337 ش. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

تا سال 1355 ه. ق. چاه بضاعه در باغِ بضاعه- که «حظیره» شهرت داشت- واقع شده بود؛ ولی از آن ایّام به بعد، گذر زمان، موقعیّت باغ را تغییر داد:
باغ بضاعه در شمال غربی چاه حاء قرار دارد که در مشرق آن، باغ فیروزیّه- از موقوفات آل‌حماد- و در جنب آن، باغ محمّد عبدالجواد و در مغرب آن، باغ سیّد حسین جمل‌اللّیل واقع شده بود. متأسّفانه بعدها به علّت کثرت جمعیّت مدینه، باغ‌های موقوفه مذکور قطعه‌قطعه و ساختمان‌های نوساز، جایگزین باغچه‌های باب شامی مدینه گردید.
در این اواخر «شریف زید» یکی از شهروندان مدینه، میان باغ بضاعه عمارتی بنا نهاد که چاه بضاعه، هم‌دیوارِ آن شد. سپس آن را وقف نمود.
قطر چاه بضاعه حدود 5 ذراع و عمق آن 10 متر است. در اطراف آن سکّوی بسیار مستحکمی با سنگ‌های حجّاری‌شده وجود دارد که به خوبی نشان می‌دهد: بنای قسمت‌های تحتانی چاه، از قدمت زیادی برخوردار و قسمت فوقانی، جدیدالأحداث است.
متأسّفانه در سال‌های اخیر ساختمان‌های جدیدالأحداث پیرامون چاه بضاعه، موقعیّت بنای چاه را به فراموشی سپرده است و آن را به سبب بی‌توجّهی، دستخوش خرابی نموده است و آثارش رو به نابودی است.
محلّه چاه بضاعه حدود 500 متر از مسجد نبی فاصله دارد و در غرب خیابان «سحیمی» بین عمارت «شیخ عبدالعزیز بن صالح» رئیس محکمه شرعیّه و خانه‌های ورثه «شیخ بدرالدّین» مدیر سابق گمرک مدینه قرار دارد.
حقیر، پس از جستجو نقشه‌ای از موقعیّت این چاه تهیّه نمودم و از محوّطه بایری که حکایت از باغچه‌های قدیمی می‌نمود- که به گفته علی بن موسی در نزدیکی باب شامی بوده و به «حدیقة بضاعة» شهرت داشته است (1)- عکس و اسلایدی گرفتم؛ تا اهمیّت نشانی آن، در جریده تاریخ ثبت گردد.
نک: پیکره 1- 4

1- وصف المدینة المنوّره، ص 16

ص: 390

پیشتر در باره مسجد سقیا و موقعیّت جغرافیایی آن در ارتباط با مسیر بدر سخن‌ها گفتم. (1) چاه سقیا در نزدیکی مکانی که بعدها مسجد سقیا نامیده شد و از اراضی سعد بن ابی‌وقّاص بود، قرار داشته است.
ابن‌سعد از سقیا در ذیل «ذکر البئار الّتی شرب منها رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-» یاد کرده و از هشام بن عروه حدیثی را از عایشه ثبت نموده که:
«قالت کان رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یُسْتَعْذَبُ له مِن بیوت السقیا.» (2) بیوت سقیا در حرّه سقیا همان مکانی است که در مسیر بدر، پیامبر توقّفی کرد و از آب آن وضو گرفت و برای اهل مدینه دعا نمود. (3)
این فراز با حدیث عاصم بن عبداللّه الحکمی که مورد استناد ابن‌سعد قرار گرفته، مطابقت دارد که:

1- فصل پنجم کتاب حاضر، کتاب اوّل.
2- «آن زن عرض کرد: برای رسول گرامی صلی الله علیه و آله آب گوارا از بیوت خانه‌های السقیا آورده می‌شود.» الطّبقات الکبری، جزء الأوّل، قسم الثّانی، چاپ 1322 ق. ص 186
3- نک: مسجد سقیا.

«شرب رسول اللَّه حین خرج إلی بدر من بئر السقیا فکان یشرب منها». (1) موقعیّت چاه با توجّه به گفته ابورافع از سلمه که: «فلمّا صار رسول اللَّه إلی منزله کان أنس بن مالک و هند و أسماء ابناء حارثة یحملون قدور الماء إلی بیوت نسائه من بئر السقیا» (2) مسلّم می‌دارد که چاه سقیا در نزدیکی مرکز بافت شهر مدینه جای داشته است؛ خاصه آن‌که واقدی و ابن‌سعد در همان کتاب و به دنبال همان حدیث، یاد می‌کنند که:
«... ثمّ کان خادمه رباح عبداً أسود یستقی مرّة من بئر غرس و مرّة من بیوت السقیا بأمره». (3) متأسفانه فیروزآبادی تردیدهایی در موقعیّت جغرافیائی چاه سقیا پیدا کرده (4) و سمهودی کلام او را مورد نقد عالمانه قرار داده و نهایتاً این گفته فیروزآبادی را که: «امّا البئر التی علی باب المدینة بینها و بین ثنیةالوداع علی یسار السالک إلی ذی‌الحلیفة و یظنها أهل المدینة أنّها هی السقیا المذکور فی الحدیث فالظاهر أنّه وهم» (5) نادرست دانسته است. (6) به عقیده حقیر و نظر به اعتمادی که به گفته‌های ابن‌سعد در این خصوص پیدا کرده‌ام، چاه سقیا نمی‌تواند واژه‌ای نامربوط با سقایی باشد که پیامبر در آنجا به دعای

1- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به طرف بدر حرکت کردند، از چاه السقیا آب نوشیدند و همیشه از آب آن می‌نوشیدند.» همان مأخذ.
2- «هنگامی که پیامبر به منزلش رفت، انس بن مالک و هند و اسماء، فرزندان حارثه دیگ‌های آب را که ازچاه سقیا پر کرده بودند، به خانه همسران پیامبر حمل می‌کردند.»
3- «... خدمتکارش رباح، که بنده‌ای سیاه بود، بنا به دستورش یک بار از چاه غرس آب بر می‌داشت و یک بار از بیوت السقیا.»
4- المغانم المطابة فی معالم طابه، قسم المواضع، ص 179، تحقیق: حمد الجاسر، 1969 م.، ریاض.
5- «اما چاهی که در کنار دروازه مدینه و میان آن و ثنیة الوداع در سمت چپ ذی‌الحلیفه قرار دارد، ومردم مدینه گمان می‌کنند این همان چاه السقیای یاد شده در حدیث است، لیکن ظاهراً این توهمی بیش نیست.»
6- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج 3، ص 971/ 975

اهل مدینه پرداخته و در کنار منازلشان توقّفی داشته است.
زین‌الدّین مراغی از چاه سقیا یاد می‌کند که در سال 778 ه. ق. توسّط عدّه‌ای از ایرانیان مسلمان تجدید بنا گردید و در آنجا عمارتی بنا نهادند که سال‌ها به بئرالأعجام زبانزد اهل مدینه گشت.
در اواسط سده نهم هجرت که نورالدّین سمهودی آثار زیرین مسجد سقیا را یافت، بار دیگر چاه سقیا مورد توجّه اهل مدینه و مدینه‌شناسان قرار گرفت و بدرالدّین بن علیبة در 886 ه. ق. به بازسازی و مرمّت آن همّت گماشت.
موقعیّت فعلی این چاه، همان طور که در مستندات تاریخی ذکر شده، در آغاز مسیر راه ذی‌الحلیفه قرار دارد: 14 متر عمق و 6 متر قطر آن است.
این چاه در جنوب مسجد سقیا، یا جنوب غربی ایستگاه قدیمی راه آهن مدینه- دمشق واقع شده و فاصله آن تا مسجد عنبریّه که هم‌اکنون در میانه میدان مدخل شهر مدینه جای گرفته، بیش از 120 متر نیست.
متأسفانه بعد از تعریض جادّه آسفالته مدینه- جدّه- مکّه که از مجاورت جنوبی مسجد سقیا می‌گذرد، چاه سقیا موقعیّت خود را از دست داد و شاید به گفته بعضی از سرشناسان مدینه، بار دیگر فرصتی دست دهد تا آن را بسان سده‌های گذشته احیا و حفظ و مرمّت نمایند.

ص: 393

ص: 394

فصل ششم؛ چاه اریس، خاتم

الف: انگشتر پیامبر

آنچه مسلّم است، محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله انگشتری در دست داشته است. منابع تحقیقی ایران و عرب که از سیره پیامبر یادی نموده‌اند، پیدایی خاتم و نقش و نگار آن را دقیقاً ثبتِ جریده تاریخ کرده‌اند. نسائی، ذیل «صفة خاتم النّبی» سندی را از زهری به نقل از انس بن مالک ثبت کرده است که:
«إن النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- اتَّخذ خاتماً من ورقٍ فصُّه حبشیٌ و نقش فیه محمد رسول‌اللَّه» (1) همچنین ابن‌شهاب به نقل از انس بن مالک روایت می‌کند:
«کان لرسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خاتماً فضة یختم به فی یمینه فصُّه حبشیٌ یجعل فصّه ممّا یلی کفَّهُ». (2) نسائی ضمن استناد به چند حدیث دیگر که همگی به نقره‌ای بودن انگشتر و نگین آن صراحت دارند، به سندی دیگر دسترسی داشته که معلوم می‌دارد: علّت این‌که پیامبر

1- سنن، جزء الثّامن، ص 172، چاپ: المکتبة العلمیّه، بیروت.
2- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله انگشتری از جنس نقره داشت که در دست راست مبارکش بود و با آن مهر می‌زد. نگین آن از حبشه بود ...»

انگشتری در انگشت خود نهاد، چه بوده است؟ وی از قتادة به نقل از انس روایت می‌کند:
«أراد رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یکتب إلی الروم فقالوا إنّهم لا یقرؤن کتاباً إلّا مختوماً فاتخذ خاتماً من فضة کأنّی إلی بیاضه فی یده و نَقش فیه محمدٌ رسول اللّه». (1) نسائی بر اساس حدیث عبداللّه بن جعفر گفته است:
انگشتر در انگشت دست چپ پیامبر بوده است. (2) ابن‌ماجه اسناد مربوط به انگشتر پیامبر را در دست داشته و ذیل «باب نقش الخاتم» به آن اشاره می‌کند:
ناقع به نقل از ابن‌عمر می‌گوید:
«قال اتخذ رسول اللّه خاتماً من ورق ثمّ نقش فیه: محمّد رسول اللَّه». و گفته است که پیامبر یاران را از تقلید نقش انگشتر خود منع نمود؛ زیرا نقش آن، مهر خاص پیامبر برای مکاتبات خود بود.
ابن‌ماجه بر اساس سندی از عبداللّه بن زبیر از عایشه (3) نقل می‌کند:
نجاشی انگشتر طلایی را که دارای نگینی حبشی بود، به پیامبر هدیه داده است. (4) در این خصوص، ابن‌سعد با تفصیل بیشتری از انگشتر طلایی پیامبر یاد کرده و به نقل از ابن‌عمر روایت می‌کند:
«اتخذ رسول اللّه خاتماً من ذهب فکان یجعل فصّه فی بطن کفّه إذا لبسه فی

1- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله می‌خواستند نامه‌ای به رومیان بفرستند. عرض کردند: آن‌ها نامه بدون مهر را نمی‌خوانند. لذا پیامبر انکشتری نقره اختیار کردند که نقش نگین آن جمله «محمد رسول اللّه» بود و از آن به عنوان مهر استفاده نمودند.»
2- همچنین نک: سنن النسائی، همان مأخذ، ص 174/ 177
3- حدیث 3644، همان مأخذ.
4- سنن، جزء الثّامن، ص 1201، کتاب اللّباس، به اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، چاپ بیروت.

یده الیمنی فصنع النّاس خواتیم من ذهب فجلس رسول اللَّه علی المنبر فنزعه و قال إنّی کنت ألبس هذا الخاتم و أجعل فصّه من باطن کفّی فرمی به و قال لا واللّه ألبسه أبدا و نبذ النبیّ الخاتم فنبذ النّاس خواتیمهم». (1)
این سند از امام جعفر بن محمّد علیه السلام از پدرش نیز مورد استناد ابن‌سعد قرار گرفته است و به هر حال به تصریح ابوهریرة:
«عن النبی انه نهی عن خاتم الذهب». (2) ابن‌سعد به انگشتر نقره‌ای پیامبر با نقش محمّد رسول اللّه، تصریحات متعدّدی نموده و همانند نسائی و ابن‌ماجه، اسنادی چند را در خصوص نگین حبشی آن و این‌که پیامبر دیگران را از تقلید و روسازی چنین نقشی منع فرمود، یادآور شده است. (3) بر این اساس و مأخذ، سه نظریّه مهم در چگونگی نقش انگشتر پیامبر ارائه شده است که همگی آنها می‌تواند با توجّه به تعدّد آنها در زمان حیاتش مورد قبول واقع شود.
ابن‌سیر معتقد بود نقش مزبور «بسم اللَّه محمّد رسول اللَّه» بود. دیگر محدّثان از جمله انس بن مالک مدّعیند متن حک‌شده بر انگشتری پیامبر «محمّد رسول اللَّه» بود. (4)

1- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری طلا اختیار کرد و هرگاه آن را به انگشت دست راست می‌کرد، نگینش را در داخل کف دست قرار می‌داد. مردم چون این را دیدند انگشترهای طلا ساختند، رسول گرامی صلی الله علیه و آله بالای منبر رفتند و آن را از دست در آوردند و فرمودند: من این انگشتر را به دست می‌کردم و نگینش را در داخل کف دستم قرار می‌دادم، پس آن را به دور انداختند و فرمودند به خدا سوگند هرگز آن را به دست نخواهم کرد. پیامبر انگشتر را به دور انداختند و مردم نیز چنین کردند.» الطّبقات الکبری، جزء الأوّل، قسم الثانی، ص 160/ 162، چاپ 1322، لیدن.
2- «آمده است که پیامبر انگشتر طلا را تحریم کرد.»
3- همچنین نک: طریحی، مجمع‌البحرین، ص 470، چاپ سنگی. امام بخاری، صحیح، کتاب اللّباس، باب 48، 50، 52، 54، 55. ابوداود، سنن، کتاب 33، باب 1/ 4. ترمذی، سنن، کتاب 22، اللباس، باب 14، 17. مالک، الموطأ، کتاب 49، حدیث 37. ابن‌کثیر، البدایة و النّهایة، ج 6، ص 3
4- همچنین نک: شهاب‌الدّین نویری، نهایة الارب فی فنون الأدب، ج 18، ص 290، چاپ دارالکتب المصریّه، 1955 م.

ب: انگشتر پیامبر پس از رحلت

متأسّفانه از سرنوشت انگشتر پیامبر پس از رحلت آن بزرگوار، اطّلاعات روشنی در دست نداریم و تنها لابلای برخی از مستندات تاریخی به آن اشاراتی شده است که پژوهندگانی را اقناع و محقّقان دیگر را به تردید انداخته است. ذکر مواردی از آن دانسته‌های مکتوب در اینجا ضروری است:
امام بخاری در حدیثی از نافع به نقل از ابن‌عمر تصریح می‌کند:
«قال ابن‌عمر: فلبس الخاتم بعد النّبی أبوبکر ثمّ عمر ثمّ عثمان حتی وقع من عثمان فی بئر أریس». (1) و در «باب نقش الخاتم» از عبیداللّه به نقل از نافع و او به روایت از ابن‌عمر تکرار می‌کند:
«اتخذ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خاتماً من ورق و کان فی یده ثمّ کان بعد فی ید أبی‌بکر ثمّ کان بعد فی ید عمر ثمّ کان بعد فی ید عثمان حتی وقع فی بئر أریس. (2) نقشه محمّد رسول اللّه». (3) در سندی دیگر، امام بخاری ذیل «باب هل یجعل نقش الخاتم ثلاثة اسطر» از انس بن مالک گفته است:
«کان خاتم النبیّ فی یده و فی ید أبی‌بکر بعده و فی ید عمر بعد أبی‌بکر فلمّا کان عثمان جلس بئر أریس قال فأخرج الخاتم فجعل یعبث به فسقط

1- صحیح، کتاب اللّباس، باب خاتم الفضّه، حدیث 83
2- «پسر عمر گفت: پس از پیامبر، انگشتر را ابوبکر سپس عمر و پس از او عثمان به دست کردند تا این‌که در چاه اریس افتاد.»
3- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری از سکه اختیار کردند و آن را در دست داشتند، سپس در دست ابوبکر و پس از آن در دست عمر و بالأخره در دست عثمان بود تا این‌که در چاه اریس افتاد. جمله «محمد رسول‌اللّه» روی آن نقش بسته بود.»

قال فاختلفنا ثلاثة أیام مع عثمان فننزح البئر فلم نجده». (1) در این مسیر، مسلِم به احادیثی اشاره کرده است که مؤیّد اسناد صحیح بخاری است. (2) مسلم در «باب تحریم خاتم الذهب» حدیث ابن‌عمر را از طریق ابن‌نمیر به نقل از عبیداللّه چنین ثبت کرده که:
«اتخذ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خاتماً من ورق فکان فی یده ثمّ کان فی ید أبوبکر ثمّ کان ید عثمان». (3) ابن‌سعد ذیل «ذکر خاتم رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله الذهب» در سندی مستند به گفته عبداللّه بن نمیر از عبیداللّه بن عمر از نافع از ابن‌عمر همان حدیث صحیحین را یادآور شده است که عاقبت:
«ثمّ کان فی ید عثمان حتی وقع فی أریس». (4) و ذیل «ذکر ما صار إلیه أمر خاتمه صلّی اللّه علیه و آله» با تصریحات بیشتری به این مسئله اشاره کرده است.
اهم این مستندات، گفته انس بن مالک است که ابن‌سعد آن را از طریق محمّد بن عبداللّه انصاری از ثُمامة بن عبداللّه چنین ثبت کرده است که:
«کان خاتم النبیّ فی یده حتی مات و فی ید أبی‌بکر و عمر حتی ماتا ثمّ کان ید عثمان ستَّ سنین فلمّا کان فی الست الباقیة کنّا معه علی بئر أریس و هو

1- «انگشتر پیامبر در دست مبارکش بود و پس از او در دست ابوبکر و پس از آن در دست عمر سپس در دست عثمان بود. گویند روزی عثمان در حالی که در کنار چاه اریس نشسته بود، انگشتر از دست بیرون آورد و با آن بازی کرد، ناگهان انگشتر از دستش رها شد و به قعر چاه افتاد. از این روز مدت سه روز به‌اتفاق عثمان به این چاه رفت و آمد کردیم تا آب آن را کشیدیم، اما انگشتر را نیافتیم.»
2- صحیح، کتاب اللباس، باب تحریم خاتم الذهب.
3- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری از سکّه اختیار کردند. این انگشتر در دست مبارکش بود. پس از آن در دست ابوبکر و پس از او در دست عثمان.» شرح الإمام النووی علی متن صحیح الإمام مسلم، کتاب اللباس، ص 380، حاشیه کتاب ارشادالساری قسطلانی، ج 8، چاپ دارالفکر، افست، چاپ 6، سال 1305 ق.
4- الطّبقات الکبری، الجزء الأوّل، القسم الثّانی، صفحه 160/ 166، چاپ 1322 ه. ق. ادوارد سخو.

یتحرک خاتم رسول اللَّه فی یده فوقع فی البئر فطلبناه مع عثمان ثلاثة أیّام فلم نقدر علیه». (1) و از محمّد بن سیرین نقل کرده است که انگشتر پیامبر:
«سقط من ید عثمان فابُتغی فلم یوجد». (2) ابوداود در سنن، ماجرا را از زمان ابوموسی اشعری با تفصیل بیشتری آورده است؛ که نه تنها توجّه خاصّ پیامبر را نسبت به چاه اریس نشان می‌دهد؛ بلکه در متن خود، فضائلِ سه خلیفه اوّل از خلفای راشدین را در بر دارد. سندیّت تاریخی این ماجرا از جانب بعضی از مؤلّفین گذشته، مانند خطیب بغدادی (3) و ذهبی (4) و ابن‌حجر عسقلانی (5) مورد تحلیل و نقد قرار گرفته شده است.

بستانی، «اریس» را در اصطلاح شامیان، «کشاورز» دانسته است. (6) عدّه‌ای دیگر گفته‌اند که آن واژه‌ای عبری است که اصل آن ارّیس به معنی رئیس می‌باشد.
ابن‌اثیر آن را به فتح همزه و تخفیف راء و سکون یاء و سین خوانده است (7) و سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی»، چاه را منسوب به یکی از یهودیان مدینه

1- «انگشتر پیامبر تا زمان حیاتش در دست مبارکش بود. پس از وفات پیامبر، ابوبکر و عمر تا زمان مرگ خود آن را در دست داشتند. پس از آن، مدت شش سال در دست عثمان بود. در مدت شش سال دوم زمامداری عثمان، روزی به اتفاق هم درکنار چاه اریس نشسته بودیم و او با انگشتر پیامبر بازی می‌کرد، ناگهان از دستش رها شد و به قعر چاه افتاد. مدت سه روز با عثمان آن را جستیم اما نیافتیم.»
2- همچنین نک: بیهقی، دلائل‌النّبوه.
3- تاریخ بغداد، ج 9، ص 239
4- میزان‌الإعتدال، ج 1، ص 467
5- نک: لسان‌المیزان، ج 3، ص 192
6- دائرةالمعارف، ج 3، ص 273
7- النّهایه، ج 1، ص 39

دانسته که نامش اریس بوده است.
ابن‌حجر عسقلانی، اریس را «بفتح الهمزة و کسر راء و با سین المهملة» خوانده و گفته است: «و هی فی حدیقة بالقرب من مسجد قباء». (1) ابن‌فقیه همدانی مانند ابن‌زباله، ابن‌شبّه و امام حربی، (2) چاه اریس را از جمله چاه‌های مشهور دانسته که در گفته مورّخان و آثارشناسان مدینه، از هفت چاهی است که به آبارالنّبی شهرت دارد. (3) حدیقه یا باغچه‌ای که در برابر مسجد قبا قرار داشته و طبق گفته‌های ابن‌حجر عسقلانی و عینی و قسطلانی، چاه اریس در میانه آن بوده است، به استناد پژوهش‌های فیروزآبادی، در سمت غربی مسجد و از املاک «بنوحسین بن علی بن ابی‌طالب» بوده است. (4) ابن‌سعد در ذیل «ذکر ما خلّف عثمان و کم عاش و این دُفِن» خود چاه را از صدقات عثمان دانسته است. (5) و سمهودی به استناد گفته ابن‌شبّه از ابوغسان با ابن‌سعد هم‌عقیده است.
به هر حال آنچه مسلّم است، چاه اریس- یا به اعتبار دیگر: چاه خاتم- همیشه مورد توجّه اهل مدینه بوده است.
ابن‌نجّار از بنای خانه‌ای که بر فراز چاه به صورت یک طبقه فوقانی احداث شده بود، یادها کرده است (6) و صفی‌الدّین ابوبکر بن احمد سلامی در 714 ه. ق. بنای قدیمی چاه را که از اقدامات «نجم‌الدّین یوسف رومی» وزیر امیر طفیل بوده، تجدید ساختمان نمود.

1- فتح‌الباری، ج 10، ص 319. نیز نک: عینی، عمدةالقاری، جزء 22، مجلّد 11، ص 31 و نیز: البکری، معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص 143/ 144
2- المناسک و اماکن طرق الحج، ص 410
3- مختصر کتاب البلدان، ص 25، چاپ لیدن، 1302 ق.
4- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 25
5- الطبقات الکبری، ج 3، ص 76
6- اخبار مدینة الرّسول، ص 41

ابن‌بطوطه در نیمه اوّل قرن 8 هجری، بنای چاه اریس را در قبا دیده است که چون خاتَم پیامبر از دست عثمان در آن افتاد، به چاه خاتم مشهور گشت. وی آن را محاذی بنای مسجد قبا دانسته است. (1) عثمانی‌ها بر فراز چاه، گنبدی بنا نهادند که نمای خارجی آن با گچ روکش شده بود.
در سمت جنوبی آن نیز محرابی به نشانه تبرّک به آثار پیامبر بنا کردند. این بنا در میان باغستان نورالدّین شهید، میزبان زائران مسجد قبا بود. (2) نایب‌الصّدر شیرازی، چاه اریس را دیده و از آن به عنوان «مسجد کوچک» یاد کرده که در آن:
«چاه آب شیرین و گوارا معروف به بئر الخاتم است ... مِن باب تبرّک قدری از آن می‌نوشند و در آنجا نمازی می‌خوانند و در سر آن مسجد ... این بیت منقوش است:
عین زرقا اندر زنچه آب ناب کوثری حکمت ایله و یردی دادن خاتم پیغمبری».
(3) رفعت پاشا در سال‌های 1318/ 1325 ه. ق. چاه اریس را از نزدیک دیده و چگونگی آن را به تفصیل، چنین نگاشته است:
«چاه اریس در شمال غربی مسجد قبا قرار دارد و به چاه الخاتم یا التّفَله موسوم است.» (4) وجه تسمیه تفله، شاید به خاطر حدیث انس بن مالک است که در آن تصریح شده که پیامبر در این چاه، آب دهان خود را ریخت.
رفعت پاشا به توصیفات خود از چاه اریس چنین ادامه می‌دهد:
«بنای آن دارای 13 متر عمق است و قسمت تحتانی آن دو مجرا دارد که آب آنها

1- سفرنامه ابن‌بطوطه، ص 114، ترجمه فارسی.
2- علی بن موسی، وصف المدینة المنوّره، ص 10، ص 45
3- تحفةالحرمین، ص 250، چاپ سنگی، بمبئی، 1306 ق.
4- مرآت الحرمین، ج 1، ص 294

به اطراف چاه می‌ریزد و از کانالی دیگر به عین زرقاء می‌رسد. باغی که از آب این چاه بهره می‌گیرد، به بستان بئرالنبی شهرت داشته و از موقوفات محمّد پاشای عثمانی بود و تولیت آن در زمان رفعت پاشا به عهده خزانه‌داری مدینه گذارده شده بود.»
رفعت پاشا نحوه خارج‌کردن آب از چاه اریس را چنین توصیف کرده است:
«چرخی بالای چاه قرار دارد که دو بشکه را در جهت مخالف یکدیگر با طناب به آن بسته‌اند و سر دو طناب به حیوانی وصل شده است. در این حال، یکی از بشکه‌ها در قعر چاه (در حال پُرشدن از آب) و دیگری بر فراز چاه در حال فرورفتن است. وقتی حیوان را حرکت می‌دهند تا از چاه دور شود، بشکه پرشده بالا می‌آید و بشکه دیگر برای پرشدن به قعر چاه می‌رود. این عمل را در اصطلاح اهل مدینه سوانی گویند.»
سوانی که در گویش عامیانه اهل مدینه، سانیه گفته می‌شود، در واقع نشاندهنده وضعیت فوقانی بنای چاه اریس است.
این بنا تا سال 1384 برقرار و پابرجا بود؛ با این‌که آب چاه کاملًا خشک شده بود.
دولت سعودی پس از ملاحظه فرسودگی گنبدها و بنای چاه، به جای بازسازی و یا مرمّت، به‌کلّی آن را خراب کرد و آثارش را زیر میدان جدیدالتّأسیس قبا محو نمود.
حقیر پس از بررسی و پژوهش محلّ چاه اریس، پی برد که محلّ کنونی آن، در سمت غرب مسجد قبا یا قسمت جنوبی میدان بزرگی است که مقابل مسجد قبا بنا شده است؛ به نحوی که فاصله آن تا بنای مسجد، 42 متر می‌باشد. حقیر از آن نقشه‌ای تهیّه کردم تا موقعیّت جغرافیایی‌اش را ثبت و ضبط نمایم. نک: پیکره‌های 1- 6؛ 2- 6

ص: 404

فصل هفتم؛ چاه بضّه

سمهودی این چاه را البُضَّه به ضم باء و فتح صاد مشدّد و گرفته از بَصَّ خوانده است. (1) فیروزآبادی آن را البُضَّه به فتح ضاد از ریشه بَضّ نگاشته است. (2) با آن‌که قدمت حفر این چاه به سال‌های جاهلیّت باز می‌گردد، به استناد سندی از زبیر، مورد توجّه مسلمانان در سده‌های اسلامی قرار گرفت. سند مزبور از این قرار است:
«إنّ النّبیّ ... فجاء یوماً إلی أبو سعید الخدری فقال: هل عندک من سدر أغسل به رأسی؟ فإنّ الیوم الجمعة؟ فقال: نعم. فأخرج له سِدْراً و خرج معه البُضة؟؟؟ فغسل رسول اللّه رأسه و صب غسالة رأسه و مُراقة شعره فی البضة» (3) سمهودی سند مذکور را به استناد ابن‌زباله و ابن‌عدی از ابوسعید خدری ثبت کرده است. مدینه‌شناسانی چون ابن‌نجّار آن را از مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری دانسته‌اند که در مجاورت کوشک او و مسجد بنوخُدره در جنوب غربی قبرستان بقیع

1- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 3، ص 954
2- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 30
3- «روزی پیامبر نزد ابوسعید خدری آمد و فرمود: آیا سدر داری تا با آن سرم را بشویم؟ زیرا امروز روز جمعه است. ابو سعید گفت: آری. سدر را به وی داد و به اتفاق هم به محل «بُضه» عزیمت کردند و در آنجا پیامبر سرش را شست و آب شستشو و موهای ریخته شده سرش را در آن ریخت.»

جای داشته است.
ابن‌نجّار به دیدن چاه بُصَّه نائل آمده است. به زعم او در باغستانی دو چاه- یکی بزرگ و دیگری کوچک- قرار دارد و چاه بزرگ که در سمت جنوبی آن باغ واقع شده، همان بنای چاه بصه است. ولی سمهودی در قرن 9 تحقیقاتی به عمل آورده است؛ که نشان می‌دهد چاه کوچک، اثر چاه بصه است.
از مستندات تاریخی بر می‌آید که چاه مذکور، توسّط احمد بن موسی بن عجیل که از عرفاء صالح یمن بود، تعمیر گردید و «عزیزالدّوله ریحان بلادی شهابی» بنا به موقعیّت زیارتی آن، چاه و باغ را در سال 695 ه. ق. وقف مسجد نبی نمود. در قرن 9 ه. ق. که بنای چاه رو به ویرانی نهاد، «زکی‌الدّین بن ابی‌الفتح بن صالح»- قاضی مدینه- به بازسازی آن همّت گماشت. احمد عبّاسی در «عمدة الاخبار فی مدینة المختار»، فصل «بئر بصة» از توجّه خاصّ مشایخ مدینه به این چاه، یادها کرده است؛ که به هر حال مسلّم می‌دارد که چاه مذکور پس از وقف، موقعیّت تاریخی، دینی خود را در شهر مدینه ثبت نموده است.
موقعیّت کنونی چاه همان است که مورّخان از آن یاد کرده‌اند: در میان باغی که به اعتبار نام چاه، «حدیقة البصه» نامیده شده، محفوظ مانده است.
حقیر در لسان بعضی از اهل مدینه آن را «البُوصَه» شنیدم. موقعیّت این چاه به «بلاد البصه» شهرت دارد و هم اکنون جزء اموال تصرفّ‌شده از سوی اوقاف حرم مدینه است و به اجاره داده شده است.
پس از ورود به منطقه البصه از در شمالی، چاه بزرگ در سمت چپ و چاه کوچک به فاصله 60 متری شمال آن قرار دارد و هر دو به اعتبار اختلافی که بین مورّخان بروز کرده، مورد توجّه زائران بوده است. متاسفانه وضعیّت کنونی‌اش روبه ویرانی نهاده و در غربت تاریخ فرو رفته است. حقیر، توجّهی از سوی اهل مدینه و زائران به آن ندیدم.
موقعیّت چاه بین حدّ فاصل دو جادّه اصلی عوالی و النخاوله در امتداد جنوبی خیابان ابوذر و درب‌الجنائز، در 200 متر رکن قِبلی قبرستان بقیع جای دارد و در تراکم ساختمان‌های جدیدالإحداث، محو آثار زمانه شده است.

ص: 406

ص: 407

فیروزآبادی تلفّظ آن را به کسر عین و سکون ها و نون خوانده است (1) و مدینه‌شناسان آن را از جمله چاه‌های هفتگانه مدینه دانسته‌اند که پیامبر را در آنجا حضوری بوده است:

آبار طه بالمدینة سبعة منظومة کالدر بل هی أنفس
عهنّ أریس بصه؟؟؟ و بضاعة غرس و رومة بئر حاء هی توثر

(2) یادآوری: در این شعر، کلمه «سبعه» برای ضرورت شعری آمده است؛ زیرا «بئر» مونث است.

به سروده زیر نیز از «زین مراغی» مورّخ مدنی توجّه کنید:

أریس و غرس رومة و بضاعة کذا بصة قبل بئر حاء مع العهن

(3) فیروزآبادی در نیمه سده هشتم هجرت، چاه «عهن» را چاهی معروف در میان باغی از خرماستان‌های عالیه دانسته که به عقیده دیگر محقّقان، روزگاری منازل طائفه

1- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص 45
2- از عبّاس رضوان.
3- سمهودی، «خلاصة الوفاء»، ص 65 و پاورقی حمد الجاسر.

انصار «بنواميّة ابن‌زيد» بوده است.
مطری و ابن‌نجّار در این‌که چاه مزبور، برخوردار از موقعیّت تاریخی باشد، تردید کرده‌اند و سمهودی اطمینانی به ارزش تاریخی آن نشان نمی‌دهد. (1) وی در زمان خود، مشاهده کرده است که مردم، به چاه عهن به عنوان چاهی که پیامبر از آن آبی نوشیده و وضو گرفته و حضوری در کنارش داشته، تبرّک می‌جویند؛ ولی در نوشته‌های خود با تردید از کنار این موضوع گذشته است.
چاه مزبور چون خارج از شهر مدینه قرار دارد، تاکنون (1398 ه. ق.) محو توسعه شهر نشده است. در حال حاضر می‌توانیم در سمت شرقی مجاورت جنوبی وادی بطحان و منطقه‌ای که به بلاد البدریّه شهرت دارد، از این چاه دیدار کنیم. قطر چاه حدود 3 متر و به گفته کشاورزانِ حول آن، عمقش 16 متر است.
از اسناد اوقافی مدینه چنین برمی‌آید که خاندان برزنجی، چاه و باغِ در برگیرنده‌اش را وقف عام نموده‌اند. اکنون حدودش از جانب مغرب به بلاد ابراهیم شاکر و از شمال به بلاد ناعمه و از مشرق به بلاد نقیرةالغری و از جنوب به بلاد القطیعة مشخّص شده است.
موقعیّت تاریخی این چاه برای مدنی‌ها و زائران، ناشناخته مانده است و فضلای مدینه، موقعیّت جغرافیایی آن را با تعبیر «بلادالعهن» می‌شناسانند. (2)

1- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 3، ص 978
2- درباره واژه «عهن» نک: ابن‌فارس، معجم مقاییسُ اللّغه، ج 4، ص 177، اهتمام: عبدالسّلام محمّد هارون.

ص: 409

ص: 410

این چاه در شمال شرقی قبرستان بقیع که به محله رومیّة معروف است، قرار داشته است. آثار تاریخی چاه تا سال 1353 ه. ق. در میان باغی از موقوفات اشراف علوی موجود بود و بعد از خرابی حصار مدینه و گسترش شهر، موقعیّت آن از دیده‌ها پنهان شد.
سمهودی از این چاه به عنوان چاه انس بن مالک، یاد کرده است که در کنار خانه این فرد جای داشته است؛ ولی «البکری»، چاه ابوایّوب را در مجاورت بقیع دانسته و آن را به عنوان «ناحیة بئر أبی أیوب» مورد توصیف قرار داده است. (1) این چاه به استناد حدیثی که امام بخاری به نقل از زهری از انس بن مالک ثبت کرده است، مورد توجّه مسلمانان بوده است:
«حدّثنی أنس بن مالک أنّهُ حلبت لرسول اللّه شاة داجن- و هو دار أنس بن مالک- و شیب لبَنُها بماء من البئر التی فی دار أنس، فأعطی رسول اللّه القدح فشرب منه، حتی إذا نزع القدح عن فیه ...». (2)

1- معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص 265
2- «انس بن مالک رضی الله عنه نقل می‌کند: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در حالی‌که در خانه وی بود، گوسفند ماده‌ای را برای وی دوشید و شیر آن را با آب چاهی که در منزل خود بود، افزود. پیامبر لیوان شیر را پس از این‌که سرکشیدند، از دهان مبارکشان دور کردند.» صحیح، کتاب الحرث والمزارعه، از کتاب: مساقاه. همچنین نک: ابن‌حجر عسقلانی، فتح‌الباری، ج 5، ص 30/ 31. نیز: عبدالقدّوس الأنصاری، آثار المدینة المنوره، ص 252 و همچنین: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء 3، ص 950/ 951

متأسّفانه رفعت پاشا، ضمن دیدار از مدینه سال‌های 1318 ق/ 1325 ه. ق. چاه انس را به نام «چاه حضارم» که در مجاورت قبر عبداللّه بن عبدالمطلب جای داشته، ذکر کرده است. (1) این امر با آنچه در باره چاه ابوایّوب در شرق بقیع آمده است، مغایرت داد و به هر حال نشانگر تشتّت آراء در تعیین واقعی چاه مذکور و انتساب آن به ابوایّوب یا انس بن مالک است. نک: نقشه صفحه 336

1- مرآة الحرمین، ص 428، جزء 1

ص: 412

کتاب چهارم: مقابر مدینه

فصل اوّل بقیع، دیرینه و آثار

اشاره

ص: 414

الف: واژه و قدمت
ابن‌فارس به نظریه خلیل بن احمد- واژه‌شناس ادب عرب- استناد کرده که:
«البقیع: من الأرض مَوضع أروحُ شجر من ضروبٍ شتَّی و به سمَّی بقیع العَرقَه بالمدینه». (1) این تعریف را فیروزآبادی پذیرفته است؛ (2) ولی در کتاب «المغانم المطابه‌معالم طابه»، ص 61 آن را: «کل مکان فیه اروم الشجر من ضروب شتی» نگاشته که:
«به سمی الغرقد، و الغرقد کبار العوسج» و «هو مقبرة أهل المدینة».
ابن‌منظور در «لسان العرب» غرقد را در رابطه با بقیع:
«شجر له شوک کان ینبت هناک فذهب وبقی الاسم لازماً للموضع» (3) دانسته‌است.
بکری به گفته الأصْمَعیُّ استناد کرده که:
«قطعت غرقداتٌ فی هذا الموضع، حین دفن عثمان بن مظعون و به مُسمّی بقیع الغرقد و الغرقد: شجر کان ینبت هناک». (4)

1- «بقیع؛ جایی است که درختان گوناگون در آن رشد و نمو می‌کند. از این نظر بقیع الغرقد مدینه نامیده‌شد.» معجم مقاییسُ اللّغه، ج 1، ص 281، اهتمام: عبدالسّلام محمد هارون.
2- القاموس المحیط، الباء، باب العین.
3- «درخت خارداری در آن محل می‌رویید که درخت از میان رفت و نام آن ملازم آنجا گردید.»
4- معجم ما استعجم من‌اسماء البلاد والمواضع، جزء 1، ص 265، به اهتمام: مصطفی‌السّقا، قاهره 1945 م.

مؤلّفان «دائرة المعارف الإسلامیّه»، مادّه بقیع، با یک جمع‌بندی از تعاریف موجود در منابع لغت عرب گفته‌اند:
«بقیع: هذا الاسم یدّل علی أرض کانت فی الأصل مغطاة بنوع من شجر التوت مرتفع». (1) زمخشری (2) و یاقوت حموی (3) و بکری اندلسی، (4) به این‌که «بقیع الغرقد» نام گورستان شهروندان مدینه است، اتّفاق نظر دارند.
قدمت این گورستان به تاریخی تاریک در عصر جاهلیّت باز می‌گردد و پژوهندگان مدینه‌شناس نتوانسته‌اند اسناد تاریخی این قدمت را به ما ارائه دهند. شاید هم نخستین بار دو واژه بقیع غرقد را در مرثیه منظوم «عمروبن نعمان بیاضی» (5) یافته‌اند که از قدمت و اصالت آن در بافت منطقه یثرب، یادی کوتاه است.
ابن‌اثیر ضمن شرح تاریخ عرب در سال‌های طولانی جاهلیّت از نبردهای دو طائفه خزرج به سیادت «عمروبن نعمان بیاضی» و اوس به ریاست «حُضَیْر بن سِماک الأشهلّی» یادها کرده است. (6) در این ماجراها عمروبن نعمان ضمن وصف یکی از نبردها اشعاری سروده است که فیروزآبادی آن را چنین ثبت کرده است:
خَلسّتِ الدیارُ فُسدْتُ غیر مُسَوَّدِ و منَ العناءِ تفرُّدی بالسُّؤدُدِ
أینَ الّذینَ عَهِدْتُهُم فی غِطةِ بین العقیق إلی بقیع الغرقَدِ
(7)

1- «بقیع؛ در اصل نام سرزمینی بوده که با یک نوع درخت توت پوشیده بود.» توتستان.
2- الجبال و الأمکنة و المیاه، ص 10، چاپ نجف، 1357 ه. ق. مکتبة المرتضویّه، چاپ 2
3- معجم البلدان، ج 1، ص 473
4- معجم ما استعجم، جزء 1، ص 265
5- نک: بنو بیاضه.
6- الکامل فی التاریخ، ج 1، صص 671، 679 و 681، چاپ: دار صادر، بیروت 1982 م.
7- المغانم المطابه، ص 61

«ابوتمام» متوفّای 226 ه. ق. صاحب «دیوان الحماسه» که به اشعار شعرای جاهلی شناخت و توجّه دقیق داشته، در باره این شعر به اظهار نظر پرداخته و آن را به فردی از «بنوخَثعَم» نسبت داده است. (1)

ب: دیرینه مسلمانی

پس از هجرت مکّیان به مدینه و تشکیل جامعه مسلمان، بقیع تنها قبرستان مسلمانان شد و به گذر زمان بسیاری از اهل‌بیت، صحابه، تابعین، زهّاد و مشهورین را در سینه خود جای داد و بدین منوال، موقعیّتی خاص و برخوردار از معنویّت دینی یافت و بسانِ «معلاء مکّه» مقدّس‌ترین مقابر مسلمانان در عالم اسلام گردید.
اهمیّت این تقدّس، مستند به رفتار و گفته‌هایی است که همواره محمّد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به آن اعمال و اظهار می‌داشته است:
1. مسلم در «صحیح» می‌گوید:
محمّد بن قیس بن مَخْرَمَة بن المطلب آورده است که پیامبر گفت:
به من گفته شد که «ان ربک یأمرک ان یأتی اهل البقیع فتستغفر لهم».
آنگاه مسلم به متن دعای پیامبر از عایشه اشاره می‌کند که چون در برابر قبرستان بقیع می‌ایستاد، می‌گفت:
«السّلام علیکم دار قوم مؤمنین و آتاکم ما توعدون غداً مؤجلان؟؟؟ و أنا إن

1- ابوتمام، «دیوان الحماسه»، چاپ: دار المعارف، مصر. نیز در باره ابوتمام نک: بروکلمان، «تاریخ الأدب العربی»، جزء الأوّل، ص 77، چاپ 3، دار المعارف، مصر. ترجمه عربی: دکتر عبدالحلیم النّجار. نیز: دکتر شوقی ضیف، «تاریخ الأدب العربی، العصر العبّاسی الأوّل»، جلد 3، ص 268، چاپ: دار المعارف مصر، چاپ 6. همچنین: ابن‌نباته مصری، «سَرْح العُیُون»، تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، ص 324، چاپ 1964 م. قاهره: دارالفکر العربی.
در باره «بنو بیاضه» نک: سمعانی، «الأنساب»، البیاضی، چاپ مرجلیوت. نیز: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 3، ص 131.
و در باره «خثعم» و «الخثعمی» نک: سیوطی، «لبّ اللّباب»، چاپ ایتالیا، افست: مکتبة المثنی.

شاءاللّه بکم لاحقون.» (1) امام نووی در ذیل حدیث مذکور گفته است:
«و فی هذا الحدیث دلیل لإستحباب الزیارة و السلام علی أهلها و الدعاء لهم و الترحم علیهم»؛ (2) زیرا پیامبر تأکید کرد:
«اللّهم اغفر لأهل بقیع الغرقد». از این روی: نووی به «فضیلة زیارة قبور البقیع» صحّه می‌نهد. (3) 2. نسائی حدیث مفصّلی را از همسر پیامبر: عایشه ثبت کرده است که اوّلًا پیامبر در آن اعلام کرده است:
«امرنی ان آتی البقیع فاستغفر لهم» و یا:
«إنّی بعثت إلی أهل البقیع لأصلّی علیهم.»
آنگاه به دعای پیامبر اشاره کرده که آن بزرگوار در برابر گورستان بقیع ایستاد و گفت:
«السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین یرحم اللّه المستقدمین منّا و المستأخرین و إنّا إنْ شاءاللّه بکم لاحقون». (4) 3. ابن‌ماجه به نقل از عایشه گفته است:

1- «سلام بر شما ای موطن مؤمنان، خداوند آنچه که به شما وعده داده بود عطا فرمود و ان‌شاءاللّه ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج 4، ص 40، جزء 7/ 8، شرح امام نووی. باب «ما یقال عند دخول القبور و الدعاء لأهلها».
2- «در این حدیث، دلیل مستحب دانستن زیارت قبرها و سلام کردن بر خفتگان در آن و دعا کردن و رحمت فرستادن بر ارواح آنان است.»
3- شرح صحیح الإمام مسلم، ج 4، صص 306، 311، حاشیه کتاب: «ارشاد الساری قسطلانی».
4- «سلام بر صاحبان دیار از مؤمنان و مسلمانان. خداوند رفتگان دور و نزدیک شما را بیامبرزد و ان‌شاءاللّه ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» «سنن»، جزء 4، ص 91، چاپ: المکتبة العلمیّه، بیروت، ذیل کتاب الجنائز، باب: الأمر بالإستغفار للمؤمنین.

«فَقَدْتُهُ (تَعْنِی النبیّ) فَإذا هُوَ بالبقیع فقال: السلام علیکم دار قوم مؤمنین أنتم لنا فرطٌ و إنّا بکم لاحقون. اللّهم لا تحْرِمْنا أجْرهُم و لا تفِتنَّا بعدهُم».
(1) 4. مالک بن انس در «الموطأ» کتاب الجنائز، باب 16، حدیث 55، ج 1، 424، به اهتمام محمد فؤاد عبد الباقی، چاپ دار احیاء التراث العربی.
عایشه به گفته پیامبر استناد کرده که: «إنّی بُعِثْتُ إلی أهل البقیع لأصلّی علیهم». (2) 5. ابن سعد در «الطبقات الکبری» (3) ذیل «ذکر خروج رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و سلم إلی البقیع و استغفاره لأهله و الشهداء، ضمن استناد به روایت عایشه، سندی را از ابو مویهبه، خادم پیامبر ثبت کرده که:
«قال رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- من جوف اللیل: یا أبا مویهبه! إنّی قد أمرت أن استغفر لأهل البقیع ما نطلق معی فخرج و خرجت معه حتی جاء البقیع فاستغفر لأهله طویلًا.» (4) ذیل «ذکر خروج رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلی البقیع و استغفاره لأهله و الشّهداء» ضمن استناد به روایت عایشه، سندی را از ابو مویهبه- خادم پیامبر- ثبت کرده که:

1- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله را ندیده بود- در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع بوده است- پس آن حضرت فرمودند: سلام بر شما ای موطن مؤمنان، از ما پیش گرفتید و ما به شما ملحق خواهیم شد، بار الها! اجر آن‌ها را عطا فرما و ما را در همان مسیر قرار ده.» «سنن»، کتاب الجنائز، باب 36، «ما جاء فیما إذا دخل المقابر»، ج 1، ص 493، چاپ: دارالفکر، به اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقی.
2- «من برای خفتگان بقیع مبعوث شدم تا بر آنان نیایش کنم.»
3- ج 2، ص 203، چاپ دار صادر، بیروت.
4- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در نیمه شب فرمودند: ای ابو مویهبه، پروردگار مرا امر کرده برای اهل بقیع استغفار و آمرزش نمایم، پس خارج شد و من همراه ایشان بیرون آمدم تا این‌که به بقیع رسیدند. مدّت مدیدی برای ساکنان آن طلب مغفرت کردند.» همچنین نک: ابوداود، «سنن»، کتاب 20، باب 77. ترمذی، «الجامع الصحیح»، کتاب الجنائز، باب 59: «ما یقول الرجل إذا دخل المقابر»، حدیث 1059 به نقل از ابن‌عبّاس. نیز: احمدبن حنبل، «مسند»، ج 2: ص 300، ص 375، ص 408 و ج 3: ص 488، ص 489 و ج 5: ص 353، ص 360 و ج 6: ص 71، ص 111، ص 221، ص 252

6. کلینی در ذیل «زیارة من بالبقیع» (1) و شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» به ضرورت زیارت مقابر در سفر به مدینه تصریح کرده‌اند (2) و متن دعائی را به صورت روایت ثبت کرده‌اند.
شیخ صدوق متن دعائی را که در منابع اهل‌سنّت به پیامبر نسبت داده‌اند، از زبان امام جعفربن محمّد علیه السلام چنین ثبت کرده است:
«و کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله إذا مر علی القبور قال: السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و إنّا إن شاءاللّه بکم لاحقون». (3)

پ: موقعیّت و آثار تاریخی

اشاره

«بقیع» زمینی است مستطیل شکل که در سده‌های متمادی، خارج از حصار مدینه قرار داشت و مساحتش بیش از پانزده هزار مترمربّع نبود. این قبرستان به صورت کنونی، مسطّح و قبور موجود در آن ساده و بی‌نام و نشان نبود. والیان مدینه در طول تاریخ، مقابر اهل‌بیت، همسران، فرزندان و یاران پیامبر و تابعین مشهور و مدفون در این قبرستان را با سنگ‌نبشته‌های هنری و بناهای عظیم و ضریح‌های ثمین و سیمین، مشخّص می‌کردند و حراست و حفاظت از آنها را برعهده می‌گرفتند. بازآفرینی و بازسازی‌ها این آثار، همواره سنّتی رائج بود. این سنّت در رابطه با قبوری که از نظر غالب مذاهب اسلام، متبرّک هستند، پیوندی معنوی بین فرقه‌ها به وجود آورده بود. البتّه همواره کم و کیف این بناها و قبّه‌ها و آرایش و تزئین آن‌ها در قیاس با «سنّت» و «سیره» پیامبر مورد پرسش قرار می‌گرفت؛ ولی پاسخ همگان از چشم‌اندازهای فقهی، کلامی و عرفانی یکسان نبود.
مذاهب اسلامی در اصل بناسازی بر فراز قبور، برخوردی متفاوت داشتند و شرایط

1- الفروع من الکافی، ج 4، ص 559، کتاب الحج، چاپ: دارصعب، چاپ 3، 1401 ه. ق.
2- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 344، چاپ: دارصعب، بیروت 1981 م. ذیل «زیارة قبور الائمّة ... بالبقیع»
3- «هر گاه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از میان قبرها عبور می‌کردند، می‌فرمودند: سلام بر شما ای موطن مؤمنان، ان شاء اللَّه ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» «من لا یحضره الفقیه»، حدیث 32، ص 114، چاپ دار صعب، بیروت 1981 م. نیز نک: کافی، «الفروع من الکافی»، کتاب الجنائز، ج 3، ص 229

معیشت و آگاهی مردم و خزائن و بودجه حکومت‌ها، در نحوه آراء، تأثیر فراوانی می‌نهاد. از این رو اولاً یافتن حدّ میانه آن آراء در سده‌های اسلامی ممکن نیست. و ثانیاً در جمع‌بندی آنها نمی‌توان به نتیجه‌ای مطابق نص دست یافت.
به هر حال به ظاهر بقیع در روند تاریخی- که مجموعه‌ای از آثار، قبّه‌ها، کتیبه‌ها و ...
بوده‌است و مورّخان و سیّاحان و زائران مدینه‌شناس به آن گواهی‌ها داده‌اند، نظری می‌افکنیم.
ارائه همه گواهی‌ها با رعایت اختصار کلام مناسبت ندارد؛ لذا مجملی از آن را به حدّ کفایت بیان می‌کنیم؛ تا ویرانه امروز را با آثار گذشته بقیع تطبیق دهیم:
1. «ابوالحسن علی بن حسین مسعودی» متوفّای 345 ه. ق. به مقبره اهل‌بیت در قبرستان بقیع اشاره نموده، می‌نویسد:
«و علی قبورهم فی هذا الموضع من البقیع رخامة مکتوب علیها: بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمد للَّه‌مبیدا لأمم و محیی الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله سیدة نساء العالمین و قبر الحسن بن علیّ أبی‌طالب و علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی‌طالب و محمد بن علیّ و جعفر بن محمد رضی اللَّه عنهم.» (1) 2. محمد بن ابی‌بکر تلمسانی ضمن وصف مدینه قرن 4 هجری، در باره «بقیع الغرقد» گفته است:
«و قبر الحسن بن علیّ عن یمینک إذا خرجت من الدرب ترتفع إلیه قلیلًا

1- «بر روی قبرهای آنان در این موضع از بقیع، سنگی قرار دارد که روی آن چین نوشته شده است: بسم اللَّه الرحمن الرحیم، حمد و سپاس خداوند نابود کننده ملت‌ها و زنده کننده استخوان‌های پوسیده این آرامگاه را. فاطمه دختر رسول اللَّه، سیده نساء العالمین و آرامگاه حسن فرزند علی ابی‌طالب و علی‌بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام است.»
مروج الذّهب و معادن الجوهر، ج 2، ص 288. همچنین نک: سبط ابن‌جوزی متوفّای 654 ه. ق.، «تذکرةالخواص»، ص 311، چاپ بیروت 1981 م. به نقل از واقدی.

علیه مکتوب: هذا قبر الحسن بن علیّ دفن إلی جنب أمّه فاطمة رضی‌اللَّه عنها و عنه.» (1) 3. حافظ محمّد بن محمود بن نجّار متوفّای 643 ه. ق. ضمن وصف مقابر بقیع در اواخر سده 6 هجری از قبّه‌ها و بناهای بقیع خبر داده، از جمله می‌نویسد:
«فی قبّة کبیرة عالیة قدیمة البناء فی أوّل البقیع و علیها بابان یفتح أحدهما فی کلّ یوم للزیارة رضی‌اللَّه عنهم أجمعین». (2) سپس‌از لوحی که در جریان حفّاری گوری به دست آمده بود، یاد کرده، می‌نویسد:
«علیه لوح مکتوب: هذا قبر فاطمة بنت رسول اللَّه».
همچنین از گنبداوّل بقیع‌که برفرازمزارهای «عقیل‌بن‌ابی‌طالب» و «عبداللَّه بن جعفر» بنا شده و گنبد برافراشته بر قبر ابراهیم و بنای مرقد فاطمه بنت اسد و ... ما را مطّلع می‌کند.
4. ابن‌جبیر متوفّای 614 ه. ق. که در سال‌های 578/ 581 ه. ق. به سیاحت جهان اسلام همّت گماشت، در سفرنامه خود که بعدها به عنوان «رحلة ابن‌جبیر» (3) مشهور شد، از شهر مدینه سده 6 هجری یادها کرده که در کتاب حاضر به آن استنادها کرده‌ایم.
وی در باره قبرستان بقیع و موقعیّت و آثار آن، توصیف نسبتاً جامعی ارائه کرده است: بقیع الغرقد را در شرق مدینه و خارج از حصار شهر، مجاور راهی که به باب بقیع

1- «... آرامگاه حسن‌بن علی در سمت راست مسیر، کمی به‌طرف بالا قرار دارد و روی آن نوشته شده است: این آرامگاه، حسن فرزند علی است که در کنار مادرش فاطمه علیها السلام دفن گردیده است.» نک: «وصف مکّة شرّفها اللّه و عظمها و وصف المدینة الطیّبة کرّمها اللّه و وصف بیت‌المقدّس.»
المبارک ما حوله، به اهتمام حمد الجاسر، بر اساس نسخه خطی 404 اسکوریال، اسپانیا، مندرج در «مجلّة‌العرب»، ریاض، شماره 5/ 6، ذوالقعده، ذوالحجّه 1393 ه. ق. و نیز نک: ورق 50
2- «در ابتدای بقیع، گنبد بزرگ ومرتفع و قدیمی قراردارد و دارای دو در است؛ یکی‌از آن‌دو، روزانه برای زیارت مردم از اهل بقیع رحمهم الله گشوده می‌گردد.» در «اخبار مدینة الرسول»، ص 153، به اهتمام: صالح محمد جمال، بر اساس نسخه خطّی 1217 ه. ق. استنساخ 975 ه. ق.، چاپ مکّه: 1366 ه. ق.
3- چاپ بیروت، 1964 م.، دار صادر، دار بیروت.

مشهور بوده، دانسته است. از بنا و گنبدی که بر فراز قبر مالک بن انس ساخته شده بود، یاد کرده و آنگاه می‌نویسد:
مقابل قبر مالک: «قبر السّلاله الطّاهرة ابراهیم ابن‌النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-، علیه قبّة بیضاء» (1) قرار داشته است و «علی الیمین منها تربة ابن لعمر بن الخطّاب و بإزائه قبر عقیل بن أبی‌طالب رضی الله عنه و عبداللّه بن جعفر طیّار رضی الله عنه. و بإزائهم روضة فیها أزواج النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و بإزائها روضة صغیرة فیها ثلاثة من أولاد النّبی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و یلیها روضة العبّاس ابن عبدالمطّلب و الحسن بن علیّ رضی‌اللّه عنهما و هی قبّة مرتفعة فی الهواء علی مقربة من باب البقیع المذکور و عن یمین الخارج منه، و رأس الحسن إلی رجلی العبّاس رضی‌اللّه عنهما و قبراهما مرتفعان عن الأرض متسعان مغشّیان بألواح ملصقة أبدَع الصاق، مرصّعة بصفائح الصُّفْر و مکوکبة بمسامیره علی أبدع صفة و أجمل منظر و علی هذا الشکل قبر إبراهیم ابن النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-. و یلی هذه القبّة العباسیّة بیت ینسب لفاطمة بنت الرسول صلی الله علیه و آله و یعرف ببیت الحُزْن و فی آخر البقیع قبر عثمان و علیه قبّة صغیرة مختصرة و علی مقربة منه مشهد فاطمة ابنة أسد أمّ علی رضی‌اللّه عنها و عن بنیها.»
و مشاهد هذا البقیع أکثر من أن تحصی لأنّه مدفن الجمهور الأعظم من الصحابة المهاجرین و الأنصار: رضی‌اللّه عنهم أجمعین و علی قبر فاطمة المذکورة مکتوب: ما ضمّ قبر أحد کفاطمة بنت أسد رضی‌اللّه عنها و عن بنیها». (2)

1- «آرامگاه پاک سرشت ابراهیم، فرزند پیامبر، که بر فراز آن گنبد سفیدی قرار دارد.»
2- «آرامگاه‌های بقیع بسیارند؛ به‌طوری که خارج از حصر و شمارش‌اند؛ زیرا آنجا مدفن قسمت اعظم یاران پیامبر از مهاجرین و انصار رحمهم الله است. بر روی آرامگاه فاطمه نوشته شده است: مهمترین قبر موجود در بقیع قبر فاطمه علیها السلام و فرزندان او است.»

5. ابن‌بطوطه متوفّای 770/ 779 ه. ق. در سال 726 ه. ق. به قصد زیارت مکّه به مدینه سفر کرده و این شهر را توصیف کرده است. وی در باره بناهای قبرستان بقیع، چنین گفته است:
«روبروی قبر صفیّه، قبر ابوعبداللّه مالک بن انس است که گنبد مختصری هم دارد و در جلو آن قبر فرزند ارجمند پیغمبر: ابراهیم واقع شده که گنبد سپیدی دارد و در طرف راست آن، تربت عبدالرّحمن بن عمر بن خطّاب- معروف به ابی‌شحمه- و محاذی آن، قبور عقیل بن ابی‌طالب و عبداللّه بن جعفر واقع است و در محاذات این قبور، مقبره‌ای است که می‌گویند قبور زنان پیغمبر در آن قرار دارد و پس از آن، مقبره دیگری از آن عبّاس عموی پیغمبر و حسن بن علی است که گنبد بلند و محکمی دارد. این مقبره در دست راستِ دروازه بقیع واقع شده و قبر حسن در پائین پای عبّاس قرار دارد و هر دو قبر، بزرگ و مقداری از سطح زمین بالاتر می‌باشد و روی آنها را تخته‌سنگ‌هایی که با منتهای مهارت به‌وسیله صفحات زردرنگ ترصیع شده، پوشانده است. در انتهای قبرستان بقیع، قبر عثمان بن عفّان واقع است که گنبد بزرگی دارد و قبر فاطمه بنت اسد مادر علیّ بن ابی‌طالب در نزدیکی آن است». (1) 6. «نورالدّین علی بن احمد سمهودی» متوفّای 911 ه. ق. در سال 872 ه. ق.
قاهره را به سوی مدینه ترک کرد تا در آنجا رحل اقامت گزیند.
سمهودی مؤلّف کتاب مشهور و محققانه «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» است و شهر مدینه را در قرن 9 هجرت، به استادی تمام وصف کرده و اطّلاعات جامعی در این خصوص در دسترس ما قرار داده است. در این کتاب وی مشاهدات عینی خود را توأم با نقد و بررسی آراء مورّخان مدینه در خصوص بناهای ساخته‌شده بر مقابر مشهور قبرستان بقیع، ذیل فصلی مستقل با «بیان المشاهد المعروفة الیوم بالبقیع» به رشته تحریر در آورده است. سمهودی می‌نویسد:
«.. قد ابتنی علیها مشاهد: منها مشهد ... المشهد المنسوب لعقیل بن

1- سفرنامه ابن‌بطوطه، صص 113 و 114؛ ترجمه فارسی، چاپ 1337 ش.

أبی‌طالب و أمّهات المؤمنین تحوی العباس ... و الحسن بن علیّ ... و علیهم قبّة شامخة فی الهواء. قال ابن‌النّجار: و هی کبیرة عالیة قدیمة البناء و علیها بابان یفتح أحدهما فی کلّ یوم. و قال المطری: بناها الخلیفة الناصر أحمد بن المستضیء و قبر العبّاس و قبر الحسن مرتفعان من الأرض متّسعان مغشَّیان بألواح ملصقة أبدعَ الصاق مصفحة بصفائح الصُّفر مکوکبة بمسامیر علی أبدع صفة و أجمل منظر ...» (1) و در باره بنای قبر صفیّه می‌گوید:
«و هو بناء من حجارة قبّة علیه».
و بنای قبر عثمان بن عفان را چنین توصیف کرده است:
«و علیه قبة عالیة ابتناها اسامة بن سنان الصالحی احد امراء السلطان السعید صلاح الدین یوسف بن ایوب فی سنة احدی و ستمائه». (2) 7.
میرزا حسین فراهانی در میانه سال‌های 1302/ 1303 ه. ق. از قفقاز و استانبول به اسکندریّه و جدّه و مکّه و مدینه رفته و شرح مسافرتش را تحت عنوان «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» به رشته تحریر در آورده است.
وی در باره قبرستان بقیعِ آن ایّام که موقعیّت قدیمی و آثارش دستخوش حملات

1- «آرامگاه‌هایی در آن ساخته شد؛ از جمله آرامگاه منسوب به عقیل فرزند ابوطالب و همسران پیامبر است. هم‌چنین آرامگاه عباس و حسن که بر روی آن گنبد بلندی قرار دارد. ابن نجار گوید: این گنبد مرتفع و قدیمی، دارای دو در است که یکی از آن دو، روزانه گشوده می‌شود ...»
مطری گوید: «این گنبد توسط خلیفه الناصر احمد بن امستضی ساخته شد .... آرامگاه عباس و حسن وسیع و مرتفع‌تر از زمین‌اند و پوشیده از تخته چوب‌هایی که به بهترین نحو به همدیگر چسبانده شده و دارای لایه‌های مسی است که با میخ‌هایی به طرز جالبی میخکوبی شده‌اند.» نک: وفاءالوفا، صص 916- 919، جزء سوم، اهتمام: محمّد محیی‌الدّین عبدالحمید، بیروت، 1393 ه. ق.
2- «بر فراز آن گنبد بلندی قرار دارد که توسط اسامة بن سنان صالحی، یکی از امرای سلطان سعید صلاح الدین یوسف بن ایوب، به سال 611 هجری بنا گردید است.»

پیروان وهابیّان گردید، سخن می‌گوید و به تفصیل از قبور و بناهای ساخته‌شده بر آنها یاد می‌کند که نکات ارزشمندی را می‌توان در نثر مطوّل آن یافت:
«اوّل چهار نفر از ائمّه اثناعشر که در بقعه بزرگی که به طور هشت‌ضلعی ساخته شده واقعند و اندرون بقعه و گنبد آن سفیدکاری شده است. معلوم نیست که بنای بقعه از چه زمانی بوده است. در وسط همین بقعه متبرّکه در طاقنمای غربیِ آن، مقبره‌ای است که بر دیوارِ یک طرف آن ضریحی آهنی ساخته‌اند و می‌گویند قبر فاطمه زهرا علیها السّلام است.
در بقعه مبارکه زینت دیگری وجود ندارد؛ مگر دو چلچراغ کوچک و چند شمعدان برنج. فرشِ زمینِ بقعه، حصیر است.
در جنوب بقعه ائمّه بقیع، بقعه‌ای است سفیدکاری‌شده و دارای ضریحی برنجی که قبور زینب، رقیّه و امّ کلثوم (بنات رسول اللّه) در آن واقع است. در سمت جنوب شمالی بقعه بنات نبی، بقعه سفیدکاری‌شده‌ای با ضریح، وجود دارد و قریب به این بقعه، بقعه دیگر است سفیدکاری‌شده که ضریحی برنجی دارد و قبر عقیل بن ابی‌طالب است. قریب به این بقعه، بقعه دیگری است سفیدکاری‌شده که قبر عبداللّه جعفر است. در کنار قبرستان بقیع در سمت شرقی، گنبد بزرگ سفیدکاری‌شده و تزئین‌شده‌ای با نقّاشی است که می‌گویند قبر عثمان بن عفّان است. در پشت قبرستان بقیع به فاصله کوچه‌ای ده ذرعی که قریب به دروازه شهر است، بقعه‌ای است سفیدکاری که عَمّات حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله در آنجا مدفون‌اند.» (1) 8. نایب‌الصّدر شیرازی/ معصوم علیشاه (1270/ 1344 ه. ق.) از صوفی‌مشربان و صاحب‌منصبان فارس بود که به سیاحت، شوق خاصّی داشت. او از شوّال 1305 ه. ق.
به قصد زیارت قبله و سیاحت در حجاز و ایران و هند، عازم شبه جزیره شد و از این سفر گزارشی تحت عنوان «تحفةالحرمین و سعادةالدّارین» به شیوه سفرنامه‌نویسی رایج در سده گذشته به یادگار گزارد. وی در این کتاب، ضمن شرح و وصف مدینه 1305 ه. ق. از اماکن و مقابر این شهر عموماً و بقیع خصوصاً یادها کرده است که بعضی از نکات آن در

1- سفرنامه میرزا حسین فراهانی. به کوشش: فرمانفرمائیان، بر اساس نسخه خطّی کتابخانه ملّی ایران، صص 281- 289

میان کتاب‌های مشابه عربی استثنایی است. (1) او از وضعیّت عمومی بناهای بقیع در 1305 ه. ق. اظهار تأسّف کرده که مدّت‌هاست این اماکن، مرمّت نشده و مقامات محلّی ترک و عرب از اقداماتی که ایرانیان در این خصوص به آن مصمّم بودند، ممانعت به عمل می‌آوردند. نقل می‌کند:
«عبدالحسین امین‌التّجار شیرازی ساکن بمبئی» می‌خواست مختصر مرمّتی در بقاع متبرّکه انجام دهد که جز با پرداخت رشوه‌های زیاد (به اصطلاح آن زمان: تعارف!) میسر نشد. حتی تلاش‌های وزیر اعظم دولت ایران: امین‌السّلطان جهت بازسازی بُقاع، بی‌نتیجه ماند. (2) به هر حال در توصیف قبرستان از تعابیری همچون: «عبرت‌انگیز» و «گورستان وحشت‌آمیز» استفاده شده است؛ زیرا «اطرافش باغات نخلیات بسیار و بساتین [وجود دارد] که متّصل می‌شود به احد و از یک طرف به قبا.» می‌گوید:
«برای حصار بقیع دو در نصب نموده‌اند؛ یکی محاذات بقعه متبرّکه ائمّه و غالباً مسدود است و دیگر به دروازده شهر نزدیک است. سنگ بقاع قبرستان بقیع و نیز سایر بُقاعِ اطراف مدینه مشرّفه را این شخص به نظم درآورده است. در بالای هر بقعه، اسم صاحب بقعه را منظوماً بر سنگ تراشیده‌اند. بر سر در بقیع، قصیده‌ای طولانی به زبان تُرکی نوشته‌اند که به بیت آخر آن که سال تعمیر و نام سلطان و ناظم را معلوم می‌کند، اکتفا می‌شود:
شفیع أوله ساکه عزت بقاده و تاریخ بقیع ایتدی معلّی بنای شه محمود (سنة 1223) (3) نایب‌الصّدر، بقعه ائمّه بقیع را در یک ضریح وصف می‌کند و از آثاری که بر دیوار

1- «تحفةالحرمین و سعادةالدّارین»، چاپ سنگی، بمبئی، 1306 ه. ق. رقمی، 402 ص. و نیز همین کتاب به شیوه افست، تهران 1362/ 1984، انتشارات بابک.
2- همان، ص 212
3- همان، صص 226 و 227.

داخلی بقعه مانند شاه‌نشین ضریح و پرده وجود داشته است، می‌گوید و ابراز می‌کند که جناب صدیقه طاهره علیها السلام در همین مکان مدفون هستند و این کلمات و چند شعر ترکی بر سر در این بقعه و دیگر نقاط آن نقش است:
«هذا قبة حضرة عبّاس و أهل‌البیت رضی‌اللَّه عنهم».
یاپلوب قبر پاک عمّ نبی أهل بیت ایله قیلدی استیناس پادشاه جهانه یاور اوله سید النّاس حضرة و عبّاس (1) وی در باره دیگر بناهای بقیع می‌گوید:
«بقعه بنات‌الرّسول هم آنجاست و اسامی همه را بر سردر نوشته‌اند. آن تعداد از زوجات آن حضرت هم که در مدینه وفات یافته‌اند، در یک بقعه می‌باشند. بر سردرِ بقعه ابراهیم ابن النّبی چند شعر ترکی وجود دارد که یک مصرع آن فارسی است که اینگونه نقل می‌شود:
«شهزاده سلطان رسل ابراهیم»
جناب عقیل هم بقعه دارند. دو قبّه متّصل به یکدیگر یکی از مالک بن انس و دیگری از نافع است.
در آخر قبرستان بقیع که سابقاً جزو قبرستان است، جناب موسی بن عمران بوده و به اتّفاقِ ذوالنّورین (2) آثاری به اسم دارند. سابقاً دیوار بقیع، این ناحیه را به دو قسمت تقسیم کرده بود؛ بعد از تعمیر، دیوار را برداشته و محوّطه آن سوی دیوار را جزء بقیع نموده‌اند.
در قبّه عثمان قبّه‌ای است که بر سر درش این کلمه نوشته شده است:
«هذه قبة حضرة حلیمة السعدیّة رضی‌اللَّه عنها.»
در آخر بقیع به سمت باغات که دو کوچه وجود دارد، دو قبّه نزدیک به هم به چشم می‌خورد. بر سردرِ یکی که مؤخّر است، نوشته شده:

1- تحفة‌الحرمین و سعادة‌الدّارین، ص 227.
2- ظاهراً منظور، عثمان بن عفّان است.

«هذا قبة سعید الخدری.» و به تُرکی دو بیت بر سنگ نقش است.
قبّه مقدّم متعلّق است به حضرت طاهره مطهّره فاطمه بنت اسد.
از طرف دست راست در هنگام خروج از بقیع، بقعه‌ای است که می‌گویند عمّات نبی در آن دفن شده‌اند. در وقت دخول از دروازه جنایز به دست چپ صحن و قبّه با روح بزرگی است که می‌گویند از جناب اسماعیل ابن امام جعفر الصادق علیه السلام است.
بعد از زیارت ائمّه بقیع و جناب عبداللَّه سلام اللَّه علیهم بسیار متأسّف و متألّم بودم که صنمی قریش باید چراغ و بناهای رفیع داشته باشند؛ امّا جناب بتول و سبط رسول و پدر بزرگوارش در شب چراغی نداشته باشند و آثار کهنه و بنای مختصری داشته باشند.
افٍّ لک یا دهر!»
9. علی بن موسی یکی از نویسندگان عثمانی است که در نیمه اوّل سده 14 ه. ق.
در مدینه بسر می‌برده است، در رساله‌ای به نام «وصف المدینة المنوّره» (1) توصیفی کامل از بافت شهر مدینه در سال 1300/ 1303 ه. ق. ارائه داده است. در این رساله پیرامون چگونگی بقاع بقیع و آثار بجای مانده از زمان‌های گذشته می‌نویسد:
«ثمّ من شرقی البقیع قبّتین احداهما فیها مرقد الصحابی الجلیل سیّدنا أبی‌سعید الخدری الأنصاری و بجانبها قبّة سیّدتنا فاطمة بنت أسد.»
آنگاه به وصف بنای بقعه اهل‌بیت پرداخته، می‌نویسد:
در سمت قِبلی مسجد ابی بن کعب:
«قبّة آل‌البیت العظام و هی أکبر القباب عنه عتبة بابها الشامی فسقیة یدفن فیها بعض السادة العلویة و عند بابها الغربی طاجن فیه مدافن لبعض أمراء المدینة المنورة من أشراف بنی حسین.» (2)

1- به اهتمام عبید مدنی، بر اساس نسخه خطّی شماره 31690 و 1644. تاریخ دارالکتب المصریّه، چاپ‌دارالیمامه للبحث و الترجمة و النشر، ریاض، 1392 ه. ق.
2- «گنبد خاندان پیامبر بزرگترین گنبدها است. در آستانه شمالی‌اش آرامگاه بعضی از سادات علوی و در آستانه غربی‌اش مدفن بعضی از بزرگان مدینه منوره از اشراف بنی‌حسین است.»

وی تصریح می‌کند: بر فراز کلیّه قبور ازواج النبی: «حملهم سبغة فی قبة واحده».
به همین سان از گنبد و بناهای ساخته‌شده بر قبور عقیل، سفیان بن حارث و عبداللّه بن جعفر و مالک بن انس، نافع، عثمان بن مظعون و عبدالرّحمن بن عوف می‌گوید. «علی بن موسی» در باره مقبره عثمان بن عفّان می‌نگارد:
«و فی آخر البقیع الشریف من جهة الشرقیّة قبّة عظیمة دون قبة آل البیت الجسامة و فیها مرقد ذی‌النّورین سیّدنا عثمان بن عفان ...». (1) 10.
«محمّد لبیب بک بَتَنُونی» متوفّای 1357 ه. ق. از ادباء مصر، در اوائل نیمه اول سده قرن 14 هجرت، در سال 1327 ه. ق. در معیّت «عبّاس حلمی پاشا ثانی خدیو مصر» (1874/ 1914 م.) حجاز را سیاحت نمود و گزارش سفر خود را از مصر تا حجاز، به رشته تحریر در آورد.
وی در سفرنامه‌اش: «الرّحلة الحجازیّه» (2) به استادی شهر مدینه را شناسانده است؛ به نحوی که حتّی «فرید وجدی» پژوهنده مشهور مصر در «دائرةالمعارف القرن العشرین» ج 8، ص 528/ 529، ذیل کلمه مدینه، ضمن استناد به گفته‌های او کتابش را به تجلیل ستوده است.
«محمّد لبیب بک» در کتاب خود ضمن توصیف احوال و تاریخ و آثار مدینه و مدنی‌ها، مشاهدات خود را از قبرستان بقیع به نگارش در آورده است و تصریح می‌کند:
«کان بالبقیع قباب کثیرة.» (3) تفصیل این بیان را در صفحه 206 کتابش چنین می‌خوانیم:

1- «در انتهای بقیع از طرف مشرق، گنبد عظیمی، کوچکتر از گنبد خاندان پیامبر، واقع است که در آن آرامگاه عثمان بن عفان می‌باشد.»
2- «الرّحلة الحجازیّه، لولی النعم الحاج عبّاس حلمی باشا الثانی خدیو مصر»، مطبعة مدرسة والدة عبّاس‌الأوّل، چاپ اوّل 1328 ه. ق. چاپ دوم، مطبعة الجمالیّه، مصر، 1329 ه. ق.
3- همان، ص 225

«ثمّ قصد زيارة البقيع و هو مقبرة المدينة فابتدأ بزيارة قبّة سيّدنا عثمان بن عفّان و هی فی الشرق ثمّ قبّة سيّدنا الإمام مالک و هی فی وسطها ثمّ قبّة سيّدنا إبراهيم ابن النّبیّ- صلّی‌اللّه عليه [وآله] وسلّم- ثمّ قبة زوجات الرسول عليهنّ رضوان اللّه ثمّ قبة سيدنا العباس و سيدنا الحسن بن علی فی الزاوية القبلة الغربية بالبقيع و هی أفخم القباب الموجودة به. و مقصورة سيدنا الحسن فيها فخيمة جداً و هی من النحاس المنقوش بالكتابة الفارسية و أظنّ أنّها من عمل الشيعة الفارسيين». (1) «محمّد لبيب بک» در سياحتنامه‌اش، عكسی از قبرستان بقيع سال 1327 ه. ق. تهيّه كرده كه به خوبی نمايشگر موقعيّت و شكل آثار بُقاع و بناهای متبرّكه بقيع در آن سنواتِ دور می‌باشد. اين تصوير، به علّت منحصربه‌فردبودن و عدم دسترسی به منابع مشابه، برای همه مدينه‌شناسان از ارزش زيادی برخوردار است. نک: پيكره 1- 1
11. «ابراهيم رفعت پاشا» (1273/ 1353 ه. ق.) نويسنده و پژوهنده مصری است كه در خلال سال‌های 1318/ 1325 ه. ق. «اميرالحج و قومندان حرس المحمل» مصريان را عهده دار بود. وی گزارش سفرهای پرصعوبت خود را در سال‌های مذكور، جمع آوری و آن را با نام «مرآةالحرمين» (2) منتشر نمود.
اطّلاعات تاريخی و اسلامی وی كه از مصاحبت با دانش‌پژوهان ازهر، پربار شده بود، در كتاب وی تجلّی يافته و به سياحتنامه‌اش جامعيّتی خاص بخشيده است.
«ابراهيم رفعت پاشا» ذيل عنوان «مقابر المدينه» به تفصيل از آثار و تاريخ قبرستان

1- «سپس به قصد زيارت بقيع، كه گورستان مدينه است، روانه شد. ابتدا آرامگاه عثمان بن عفان، كه در مشرق است، به چشم می‌خورد. سپس آرامگاه امام مالک كه در وسط بقيع است. پس از آن، گنبد ابراهيم فرزند پيامبر صلی الله عليه و آله و پس از آن، گنبد همسران پيامبر رضوان اللّه عليهنّ اجمعين، سپس گنبد عباس و حسن در منتهی اليه قسمت غربی بقيع، كه عظيم‌ترين گنبدهای بقيع است، قرار دارد. آرامگاه حسن بسيار عالی و مجلّل و از مس با خط فارسی تزيين شده است. گمان می‌كنم اين كار، از ساخت شيعيان فارسی زبان باشد.»
2- قاهره، 1344، دارالكتب المصريّه، 2 جلد.

بقیع، با دقّت و رعایت اختصار، یادها کرده است. از جمله در باره بقاع بقیع می‌نویسد:
«و العباس و الحسن بن علی و من ذکرناه معه تجمعهم واحدة هی أعلی القباب التی هنالک کقبة ابراهیم و قبّة عثمان التی بناها السلطان محمود سنة 1233 ه. ق. وقبّة الزوجات و قبة اسماعیل بن جعفر الصادق و قبة الإمام أبی عبداللّه مالک بن انس الأصبحی إمام دارالهجرة و قبّة نافع شیخ‌القراء.» (1) «ابراهیم رفعت پاشا» از این آثار در سال 1321 ه. ق. دو عکس بسیار باارزش و منحصر به فرد تهیّه کرده است که به خوبی موقعیّت بناهای بقیع را قبل از ویرانی نشان می‌دهد. (2)

1/ پ: محو آثار بقیع

اشاره

گفتیم که آثار و بناهای بقیع، به صورت یک سنّت مداوم، مورد مراقبت امراء مدینه قرار می‌گرفت و برای توده مردم، امری عادی بود. تزیین و نوسازی همیشگی این آثار، از عادات پسندیده‌ای بود که در میان مسلمانان، تعظیم شعائر دینی تلقّی می‌شد.
از این جهت که بگذریم، در خصوص «وجود این بُقاع و تزیین و نوسازی آنها»، نظر صِرف دینی و استنباط حرمت یا استحباب، کراهت یا جواز، همواره مورد بحث و مناقشه میان مفتیان مذاهب اسلامی قرار داشت.
در این وادی گسترده که ظاهراً کم‌اهمیّت ولی جنجال برانگیز و در مقوله تعصّبات، امری پیچیده بود، دسترسی به منابع یکدست، که حکم قاطعی بتوان از آن استخراج نمود و آن را عمومیت بخشید، غیرممکن بود. از اینرو در آغاز سده چهاردهم هجرت و در

1- «عباس و حسن و کسانی که قبلًا همراه اینان نام بردیم، زیر یکی از بلندترین گنبدهای بقیع‌اند؛ همچون گنبد ابراهیم و عثمان، به سال 1233 ق. سلطان محمود آن را بنا کرد و نیز گنبد همسران پیامبر و گنبد اسماعیل بن جعفر الصادق و گنبد امام ابو عبداللّه مالک بن انس اصبحی در مقابل دارالهجره و گنبد نافع شیخ القراء می‌باشد.»
2- مرآة الحرمین، تصاویر: 170 و 171، ج 1، ص 426 و نیز به پیکره‌های 2- 1؛ 3- 1 و 4- 1 در همین‌کتاب.

آستانه جنگ جهانی اوّل، آثار دو قبرستان «بقیع» (در مدینه) و «معلاة» (در مکّه) از جهتی، نخستین و مهمترین محلّ تعارض حوادث سیاسیِ نجدی‌ها و مالاً ضدعثمانی و ضدّ شریفان حجاز و از سوی دیگر نقطه عطفی در حفظ سنن و آداب مسلمانان نسبت به آنچه که حفظ شعائر دینی می‌شمردند، محسوب می‌شد؛ به نحوی که نه مانع خشونت‌های دینی/ سیاسی نجدیان شد و نه معلوم می‌داشت آیا چنین آثاری از سنّت برخاسته است که عثمانی‌ها بر آن تأکیدها داشتند؟ یا سنّتی برخاسته از قدمت چنین آثاری است که نجدیان را به معارضه با آن مطمئن نموده بود.
به عقیده حقیر، رواج بناسازی بر قبور مسلمانان، بیش از آنچه از سنن ملل تازه‌مسلمان نشئت می‌گرفت، بر شیوه زندگی ساده مسلمانان صدر اسلام مطابق نبود و آنقدر که از اشرافیّت عرب در سده‌های اقتدار سیاسی خلافت بغداد شکل گرفته بود، از معنویّت ذاتی توحید اسلام مُلهم نبود.
از سوی دیگر بناسازی مجلّل بر قبور اهل‌بیت و دیگر مشاهیر اسلام، آنقدر که از برخورد تعصّبات پیروان مختلف مذاهب اسلامی نضج گرفته بود، به شیوه زندگی کاملاً روحانی اهل‌بیت استنادی نداشت؛ در عین حال اگر کثرت و ازدحام زائران، ضرورت بنایی را بر قبور بزرگان اسلام ایجاب می‌کرده، توده‌های مردم مسلمانِ آگاه و ناآگاه، آن را عملی خلاف دستورات دینی تلقّی نمی‌نمودند و قصد شرکی در دل نمی‌پروراندند.
نهایتاً ظهور تمدّن اسلامی با ترکیبی از عناصر زنده تمدّن‌های باستانی، زمینه‌ساز پذیرش آثاری گردید که اگر هم در مبادی اوّلیّه اسلام نسبت به آن رغبتی نبوده است، ولی میل و قدرت معنوی اسلام در وحدت‌بخشیدن به همه عناصر زنده تمدّن‌ها، آن رغبت‌ها یا عدم رغبت‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌داده است.
از این مقدّمه و تحلیل کلّی روند تاریخی که بگذریم، بی‌مناسبت نخواهد بود که نگرشی غیرتحلیلی به بعضی از منابع اوّلیّه حدیث و سنّت بیندازیم و مواردی را که به بحث حاضر مربوط است، یادآور پژوهندگان شویم. این‌که گفتیم: «نگرشی غیرتحلیلی»، برای آن است که طرح و بررسی این مبحث در چهارچوب آیات و اخبار و رابطه‌ای که با توحید در دو قلمروی کلام و عرفان پیدا می‌کند، مدّنظر مؤلّف حقیر در این کتاب نیست

و توانِ قلمی در این خصوص ندارد:
1. نسائی از سلیمان بن موسی به نقل از جابر روایت می‌کند:
«نَهَی رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أَنْ یُبْنَی علی القبر أَوْ یزادَ علیه أَوْ یُجَصَّصَ» زاد سلیمان بن موسی: «أَوْ یُکْتب علیه». (1) در همان مأخذ به نقل از جابر آمده است:
«نهی رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عن تقصیص القبور أو یُبْنَی علیها أو یجلس علیها أحد». (2) جلال‌الدّین سیوطی ضمن شرح احادیث مذکور به گفته عراقی استناد جسته که:
«قال العراقی یحتمل أنّ المراد مطلق الکتابة کتابة اسم صاحب القبر علیه أو تاریخ وفاته أو المراد کتاب شیء من القرآن و أسماء اللَّه تعالی للتبرک لإحتمال یوطأ أو یسقط علی الأرض فیصیر تحت الأرجل». (3) در همان مأخذ از ابوزبیر به نقل از جابر آمده است:
«نهی رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عن تجصیص القبور». (4)

1- «گفت رسول‌اللَّه ساختن روی قبر و یا افزودن چیزی روی آن و یا گچ‌کاری قبر را تحریم کردند. سلیمان‌بن موسی این عبارت را نیز افزود: «و یا این‌که چیزی روی قبر نوشته شود.» «سنن»، جزء 4، ص 86، کتاب 21، «الجنائز»، باب 96/ 99، چاپ بیروت، المکتبة العلمیّه.
2- «پیامبر گرامی گچ کاری قبرها و یا ساختن و یا نشستن روی آن‌ها را تحریم کردند.»
3- «عراقی گوید: منظور از تحریم نوشتن، احتمال دارد هر نوع نوشتنی باشد؛ مانند نوشتن نام مرده یا تاریخ وفاتش و یا منظور نوشتن چیزی از قرآن و نام بردن نام‌های خداوند- عزّوجلّ- جهت تبرّک باشد؛ زیرا احتمال زیر با قرار گرفتن و یا لگد کوب شدن آن می‌رود.»
4- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله گچ کاری قبرها را تحریم کردند.»

همان مأخذ از ابوالْهَیَّاج حدیث می‌کند:
«قال علی رضی‌اللّه عنه أ لا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-؟ لا تدعنَّ قبراً مشرفاً إلّا سوَّیته و لا صورة فی بیت إلا طَمَسْتَهَا». (1) ابن‌ماجه به نقل از جابر گوید:
«نهی رسول اللّه عن تجصیص القبور» و «نهی رسول اللَّه أن یکتب علی القبر شیْءٌ». (2) و به نقل از ابوسعید می‌خوانیم:
«إنّ النبیّ نهی أن یُبنی علی القبر».
«حاکم» پس از ذکر گفته‌های جابر از مسلم، به صراحت در باره سندیّت حدیث می‌نویسد:
«هذه الأسانید صحیحة و لیس العمل علیها فإنّ ائمة المسلمین من الشرق‌الغرب مکتوب علی‌قبورهم و هو عمل أخذ به الخلف عن السلف». (3) امام شافعی به لزوم تسویه قبور نظر داده است (4) که «خطیب شربینی» در «مغنی

1- «علی علیه السلام می‌فرمایند: تو را به هیچ کاری وا نمی‌دارم که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مرا به آن واداشته است، قبری را که از روی زمین مرتفع‌تر است، هم سطح کن و هیچ عکسی را در منزل‌ها رها مکن مگر این‌که آن را محو نمایی.»
2- «گفت: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله گچ‌کاری قبرها و یا نوشتن چیزی روی آن‌ها را تحریم کردند.» «سنن»، ج 1، ص 498، حدیث 1562/ 1564، چاپ دارالفکر، اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقی، کتاب الجنائز، باب 43
3- «این اسناد و مدارک صحیح و معتبر است، لیکن به آن عمل نشده است؛ زیرا ائمه مسلمین، از شرق تا غرب، به‌روی قبرهای آنان مطالبی نوشته شده است و این کار از پیشینیان به جای مانده است.» «المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث»، ج 1، کتاب الجنائز، ص 370، چاپ دارالفکر، بیروت 1978 م.
4- «الأم»، ج 1، ص 273، به اهتمام محمّد زهری البحار، دارالمعرفه، بیروت 1972 م.

المحتاج» به مکروه‌بودن گچکاری و اندود قبر و نوشتن و حکّاکی بر سنگ قبر و ساختن سایبان و بنا باور آورده است؛ (1) ولی «حافظ ابن‌قیّم جوزی» معتقد است:
«و لم یکن من هدیه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- تعلیة القبور و لا بناؤها بآجر و لا بحجر و لبن و لا تشییدها و لا تطیینها و لا بناء القباب علیها فکلّ هذا بدعة مکروهة مخالفة لهدیه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-». (2) 2. شیخ طوسی به نقل از علی بن جعفر نقل می‌کند:
«قال: سألت أباالحسن موسی علیه السلام عن البناء علی القبر و الجلوس علیه هل یصلح؟ قال: لا یصلح البناء علیه و لا الجلوس و لا تجصیصه و لا تطیینه». (3) و به روایت از یونس بن یعقوب می‌خوانیم:
«قال: لما رجع ابوالحسن موسی علیه السلام من بغداد و مضی الی المدینة ماتت ابنه له بفید فدفنها و امر بعض مواله أن یجصص قبرها و یکتب علی لوح اسمها و یجعله فی القبر». (4) شیخ الطّائفه در جمع‌بندی این مستندات نظر می‌دهد:
«فالوجه فی هذه الرّوایة رفع الحظر عن فعل ذلک و ضرب من الرخصة لأنّ

1- مغنی المحتاج، ج 1، ص 352/ 353
2- «بالا بردن دیواره قبرها و یا ساختمان آن‌ها با آجر و سنگ و خشت و یا گل مالی آن‌ها و یا ایجاد کننده بر روی آن‌ها، از رهنمودهای رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نبوده است. تمام این اعمال بدعت مکروه، مخالف تعلیمات و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله است.»
«زادالمعاد فی هدی خیر العباد»، ج 1، ص 146، چاپ شیخ حسن محمد مسعودی، 1973 م. نیز نک: حافظ احمد بن حسین بیهقی، «السُّنن الکبری»، ج 3، کتاب الجنائز، ص 410، چاپ: دارالفکر، بیروت.
3- «گفت: از ابو الحسن موسی علیه السلام درباره ساختن قبرها و نشستن روی آن‌ها پرسیدم آیا جایز است یا خیر؟ فرمودند: ساختن قبرها، نشستن روی آن‌ها، گچ کاری و گِل مالی آن‌ها شایسته نیست.» الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، جزء الأوّل، ص 217، ابواب الجنائز، باب النهی عن تجصیص القبر و تطیینه.
4- «گفت: هنگامی که ابو الحسن موسی علیه السلام از بغداد مراجعت نمود و به طرف مدینه حرکت کرد، یکی از دخترانش بدرود حیات گفت. پس او را دفن کرد و عده‌ای از غلامان خود را امر نمود قبرش را گچ‌کاری نمایند و نامش را بر روی سنگی بنویسند و آن را در قبر قرار دهند.»

الراوية الأولى وردت مورد الكراهة دون الحظر». (1) کلینی به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند:
«لا تطيّنوا القبر من غير طينة» و «إنّ النبىّ نهى أن يزاد على القبر تراب لم يخرج منه». (2) آنگاه به حدیث یونس بن یعقوب اشاره می‌کند. (3) علّامه حلّی معتقد است:
«و يكره تجصيص القبر و هو فتوى علمائنا». (4)

با مراجعه به کتاب‌های «تاریخ نجد الحدیث» و «الفتوحات الإسلامیّه» (5) و «قلب جزیرة العرب» و «صقر الجزیره» (6) و «عنوان المجد» (7) معلوم می‌شود که پس از انتشار گرایش‌های دینیِ «محمّد بن عبدالوهّاب بن سلیمان تمیمی نجدی» (1115/ 1206 ه. ق.) در شبه جزیره عرب، قدرتمندان بعضی از مناطق جزیره، به او گرویدند؛ که مهمترین

1- «اشاره‌هایی که در این روایت شده، منتفی کردن ممنوعیت وارده درباره عمل یاد شده بالا است و نوعی اجازه دادن است؛ زیرا روایت اوّلی کراهت را موجب گردیده، نه ممنوعیت را.»
2- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله افزودن هر گونه خاکی بر روی قبر، که از خود گور خارج نگردد، تحریم کردند.»
3- «الفروع من الکافی»، ج 3، ص 201، کتاب الجنائز، باب «تطیین القبر و تجصیصه»، چاپ: دار صعب، بیروت 1401 ه. ق.
4- «گچ کاری قبرها عملی است مکروه و این فتوای علمای مذهب ما است.» «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، چاپ 1321 ه. ق. همچنین نک: «المعتبر»، محقّق اوّل، چاپ 1318 ه. ق. و نیز: محقق، «مختصر نافع»، به اهتمام: محمّدتقی دانش‌پژوه، ص 17، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1342 ش. و در باره تجویز بنا بر قبور ائمّه، نک: «مرآة العقول»، مجلسی، چاپ سنگی و شیخ طوسی، «النهایه»
5- ج 2، ص 156
6- ج 1، ص 52
7- ج 1، ص 49

آنها «محمّد بن سعود» امیر منطقه الدرعیه بود.
محمّدبن سعود (درگذشته 1179 ه. ق.) در سال 1157 با هیئت اعزامی «شیخ محمّد ابن عبدالوهاب» در «درعیه» مذاکره نمود و با وی پیمان بست که در راه اصلاحات دینی بر شیوه و مشرب وی صمیمانه بکوشد.
این پیوستگی و احترام و عقیده، بعدها در فرزندان و جانشینان «محمّد بن سعود» یعنی عبدالعزیز و سعود ادامه یافت؛ تا آنجا که توانستند سرزمین نجد را یک‌پارچه تحت سیطره مشرب «وهّابی» در آورند.
«عبداللّه بن سعود» متوفّای 1234 ه. ق. پس از درگذشت عبدالعزیز، امیر نجد شد و با نیروهای عثمانی به نبردهای پراکنده و سختی پرداخت و در حملات خود به دو شهر مدینه و مکّه، بناها و آثار بقیع و معلاة مکّه را مورد حمله قرار داد و ضمن تخریب، اشیاء قیمتی و موقوفات بقاع مشهور را به یغما برد.
بر اساس کتاب‌های «مصر فی القرن التاسع عشر» (1) و «عجائب الآثار فی التراجم و الأخبار» (2) معلوم می‌گردد:
وهّابیان در سال 1221 ه. ق. با «شریف غالب» و نیروهای او در حجاز به شدّت مبارزه کردند و او را واداشتند تا بسیاری از بناهای قبرستان بقیع را خراب کند و وادارش نمودند تا از مراسم دینی که در عقیده آنان شرک و کفر بود، جلوگیری نماید.
چنین وقایعی که با نارضایتی عدّه‌ای از مردم حجاز توأم بود، «سلطان محمّدعلی پاشا» را مصمّم ساخت تا دستور جنگ با وهّابیان را صادر نماید.
این جنگ در 18 رجب 1233 ه. ق. به سود «محمّدعلی پاشا» و شکست عبداللّه بن سعود انجامید و او را پس از دستگیری روانه مصر نمودند؛ در حالی که مقدار زیادی از جواهرات و آثار قدیمی حجره و مقبره پیامبر را همراه داشت. محمّدعلی پاشا طبق مذاکراتی که با سلطان عثمانی به عمل آورده بود، عبداللّه و همراهانش را با گنجینه مذکور روانه استانبول کرد. در این شهر سلطان عثمانی بدون هیچ درنگی دستور داد تا عبداللّه بن سعود و تمامی همراهانش

1- نوشته ادوارد جوان، ترجمه محمّد سعود. مصر 1931 ه. ق.
2- نوشته عبدالرّحمن بن حسن جبرتی، ج 4، صص 290 و 299، چاپ 1397 ه. ق.

را اعدام نمایند!
این امر به سقوط نهضت وهّابیان در جزیرةالعرب منجر نشد و اولاد و بستگان ابن‌سعود در نجد و حجاز از هیچ کوششی برای استقرار حکومتی سنّتی و بر اساس تعابیر دینی «محمّدبن عبدالوهّاب» دریغ نورزیدند.
ضعف و سستی روزافزون دولت هاشمی در حجاز که از پاشیدگی تدریجی نظام فرمانروایان عثمانی و مبارزات گسترده وهّابیان حاصل شده بود، با تسلّط جهانی سیاست‌های اروپایی در خاورمیانه همراه شد و زمینه مستحکمی برای روی کارآمدن سعودی‌ها در جزیرةالعرب فراهم گردید. به سال 1343 ه. ق. در پی تسلّط ملک عبدالعزیز بر دولت هاشمی‌ها در حجاز، مکّه به عنوان پایتخت آل سعود برگزیده شد و حکومت سعودی بر اساس مذهب حنفی و فتاوی ابن‌تیمیّه و محمّد بن عبدالوهّاب بر نجد و حجاز استقرار یافت و در سال 1351 ه. ق. «المملکة العربیّة السعودیّه» تولّد یافت.
پس از این سیطره سیاسی و استقرار وهّابیان، قبرستان بقیع که از دیرزمان مورد تهاجم‌های پراکنده قرار گرفته بود، یکباره و یکپارچه مسطّح شد و کلیّه بناها و گنبدها محو شد و آداب و زیارت زائران، تحت کنترل و مراقبت مُفتیان عربستان درآمد. (1) نک: پیکره‌های 5- 1؛ 6- 1؛ 7- 1

1- فؤاد حمزه، «البلاد العربیّة السعودیّه». نیز: فرید ابن عزّالدین، «آل سعود فی التاریخ»..: «ابن‌سعود سیّد نجد و ملک حجاز». و:
ابن تیمیَّه، «مجموعه فتاوی»، 5 جلد، بیروت، دارالفکر، 1980 م.

ص: 440

ص: 441

فصل دوم؛ مقابر اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

در فصل قبل گفتیم که مقابر اهل‌بیت در بقیع، به صورت بقعه‌ای مرتفع، مشهور همه مسلمانان و به نام «بقعه اهل‌بیت النّبی» مورد توجّه و زیارت مردم بود. آخرین بنای این بقعه از آثار «مجدالملک وزیر برکیارق بن ملکشاه سلجوقی» بود که در طول تاریخ تنها با مرمّت‌هایی پابرجا مانده بود؛ تا این‌که «سعودی‌ها» بنا را تخریب کردند و قبور آن، هم‌سطح زمین‌های مجاور قرار گرفت.
در این بقعه، عبّاس بن عبدالمطلب، حسن بن علی، علی بن حسین، محمّد بن علی و جعفر بن محمّد علیهم السلام به خاک سپرده شده‌اند. مورّخان تنها در مورد مزار فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله در این مکان و محلّی بنام بیت‌الحزن یا مسجد فاطمه که به بنای اصلی بقعه متّصل بوده، به تردید اظهار نظرهایی کرده‌اند.

الف: مقبره عبّاس بن عبدالمطلب

وی از شخصیّت‌های بزرگ قریش و 2 یا 3 سال از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگتر بود.
مادرش نُتَیْله بنت خباب بود. (1) او به عنوان یکی از مسؤولان حفظ کعبه (سقایت و عمارت) پیوند خاصّی با

1- ابن‌حزم، «جمهرة انساب العرب»، ص 15، 301، اهتمام: هارون. ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج 15، ص 132. نیز نک: زبیربن بکار، «الإصابه فی تمییز الصّحابه» ج 2، ص 271

قریشیان داشت. از این رو با آن‌که با پیامبر در مذاکره عقبه دوم شرکت کرده بود، از آشکار کردن ایمانش به اسلام ابا می‌ورزید. (1) پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه، عبّاس در میان قریشیان مکّی ماند و در سال دوم با اکراه و به تدبیر و سیاست، در صف مشرکین به نبرد بدر تن داد. (2) در اسناد زیادی در منابع اسلامی از این اکراه و ایمان درونی و باطنی عبّاس بن عبدالمطلب به اسلام، یاد شده است؛ که از جمله دلائل پژوهندگانی است که معتقدند عبّاس قبل از هجرت مسلمانان، اسلام را پذیرا شده بود. (3) پس‌از شکست بدریان بت‌پرست، عبّاس‌بن عبدالمطلب به اسارت مسلمانان در آمد؛ ولی پیامبر او را به اعتبار توجّهی که به درون عبّاس داشت، در مقابل فدیه آزاد کرد. (4) عبّاس با اعتقادی که به اسلام آورده بود، بار دیگر به میان قریشیان مکّه باز گشت تا بتواند از نفوذ و اقتدار خود استفاده نماید و فعّالیّت‌های قریشیان را علیه مسلمانان به پیامبر گزارش دهد. (5)

1- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ابن‌اسحاق، ج 2، ص 81 به نقل از کعب بن مالک. نیز: یعقوبی، «تاریخ»، ج 2، ص 397، «آمدن انصار به مکّه»، ترجمه فارسی. همچنین:
ابن‌کثیر، «السّیرة النّبویّه»، جزء ثانی، ص 196 به نقل از جابر. در باره سقایت نک:
قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج 7، ص 91. نیز: واحدی، «اسباب النّزول.»
2- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج 5، ص 123. و: «الإصابة فی تمییز الصّحابه»، ج 2، ص 271 که «شهد بدرا مع المشرکین مکرها.»
3- ابن‌اسحاق، «السّیرة النّبویّه» ج 2، ص 201 به نقل از عکرمه، ابورافع. و روایت: عبّاس بن عبداللّه بن معبد به نقل از ابن‌عبّاس. نیز نک: واقعه الحجاج بن علاط.
4- ابن‌حبان، «الثقات» جزء 1، ص 168، «السنة الثانیة من الهجره». نیز: حاکم، «المستدرک» به نقل از ابن‌عمر. نیز نک: ابن‌کثیر، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 462، چاپ مصر به نقل از عبّاس بن عبداللّه بن مَعْبدَ. همچنین: ابن عبدالبرّ قرطبی، «الإستیعاب فی اسماء الأصحاب»، ج 3، ص 94 به روایت از ابن‌السراج. و نیز:
علی‌بن ابراهیم قمی، «تفسیر قمی»، سوره انفال. و: واحدی، «اسباب النزول» به نقل از عبداللّه‌بن عبّاس، ص 161. و نیز نک: طبرسی، «تفسیر

مجمع البیان»، ذیل آیه «ما کان لنبی أن یکون له أسری.»
5- خیرالدّین زرکلی، «الأعلام، قاموس تراجم» ج 2، صص 406 و 416.
ابن‌اسحاق، «السّیرة النّبویّه»، ج 3، ص 359، 360، «امر الحاج بن علاط السلمی.»

در این‌که عبّاس چه هنگام، ایمانش را آشکار ساخت، مبدءهای تاریخی متفاوتی ذکر شده است؛ ولی آنچه مسلّم است، او از مهاجرین اسلام نیز به شمار می‌آید. نتیجتاً باید آشکارسازی اسلامش قبل از فتح مکّه باشد. (1) بهر حال نخستین بار، ایمان عبّاس در نبرد حنین و هوازن به وضوح آشکار گشت و در آیه‌های 25 تا 27 سوره توبه، این ثابت‌قدمی صحابه مورد تقدیر قرار گرفت:
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِی مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ. (2) پس از این، عبّاس ابن عبدالمطلب در صدر یاران پیامبر مورد توجّه مسلمانان و عنایت خاصّ پیامبر قرار گرفت؛ تا آنجا که ابوسفیان بن حارث گفت:
«كان العباس أعظم النّاس عهد رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و الصحابة یعترفون للعباس بفضله و یشاور منه و یأخذون رأیه» (3)

1- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب»، جزء 3، ص 94، هامش «الإصابه». و: ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه» جزء 2، ص 271. نیز: یعقوبی، «تاریخ»، ص 401، جزء 2. ابن‌هشام، «السیرغ النّبویّه»، ج 2، ص 114، «ذکر المهاجرین الی المدینه». همچنین: متّقی هندی، «کنزالعمال»، جزء 1، ص 29، ص 132 به نقل از ابن‌شهاب ص 35 از علی ابن ابی‌طالب. نیز نک: «تاریخ»، ص 401، جزء 2. ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 114، «ذکر المهاجرین الی المدینه». متّقی هندی، «کنزالعمال»، جزء 1، ص 29، ص 132 به نقل از ابن‌شهاب ص 35 به روایت از علیّ ابن ابی‌طالب.
2- «خداوند شما مسلمانان را در مواقع سخت و دشوار یاری کرد و نیز در جنگ صفین که فریفته و مغرور بسیاریِ لشکر شدید و حال آن‌که آن لشکرِ زیاد، اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تاآن‌که همه‌رو به‌فرار نهادید. درباره نبرد حنین نک: «تاریخ‌یعقوبی»، ص 423 واحمدبن‌حنبل، «مسند»، ج 1، ص 207 به نقل از عبّاس بن عبدالمطلب. نیز حافظ ابن مَرْدوَیْه، «التفسیر الکبیر» به نقل از عکرمه. همچنین علی بن ابراهیم قمی، «تفسیر قمی»، ذیل آیه و ابن‌هشام و ابن‌اسحاق، «السیرة النبویه»، ج 4، ص 85 به‌نقل از جابربن‌عبداللّه. نیز نک: سیوطی، «الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور»، ج 3، ص 226؛ ابوحیان اندلسی، «تفسیر البحر المحیط»، ج 5، ص 24؛ قرطبی اندلسی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج 8، ص 100؛ برهان‌الدّین بقاعی «نظم الدرر فی تناسب الآیات و السُّور»، ج 8، ص 424 و ابن‌حبان، «الثّقات»، ج 2، ص 67

3- «عباس از بزرگترین مردان دوران پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بود و صحابه پیامبر زیرکی و صداقت وی را قبول داشتند. در کارها با او مشورت ونظرش را تأیید می‌کردند.» نک: ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج 2، ص 271

و همگان گفته‌اند که پیامبر در باره‌اش می‌گفت:
«من آذی عَمِّی فقد آذانی» (1) او هنگام تدفین پیامبر، از زمره خاصّان بیت رسول بود. (2) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در سقیفه بنی‌ساعده شرکت نجست و از زمره صحابه‌ای بود که از بیعت سرباز زد. (3) در ایّام خلافت راشدین، از احترام خاصّ خلفا برخوردار بود و به تصریح «زرکلی»:
«و کان إذا مرّ بعمر فی أیام خلافته ترجل عمر إجلاله و کذلک عثمان». (4) و بدین اعتبار و فضل و مقام بود که همه صحابه در نماز استسقا به او اقتدا کردند. (5)

1- «کسی که عمویم را آزار دهد، مرا آزار داده است.» در خصوص دیگر جملاتی که در فضایل عبّاس ثبت شده است، نک: ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج 5، ص 317. به نقل از عبدالمطّلب بن ربیعة و ابوالبختری به روایت از علی‌بن ابی‌طالب. نیز نک: ابوداود، «سنن» ج 2، ص 115؛ مسلم، «صحیح»، «فی تعجیل الزّکاة»، شرح نووی و همچنین: ابن‌ماجه، «سنن» ج 1، ص 63 به نقل از عبداللّه بن عمر. نیز متّقی هندی، «کنزالعمال»، ج 16، صص 118 و 136
2- احمد، «مسند»، حدیث 358 به نقل‌از سعید بن مسیّب. ابن‌هشام، «السّیرةالنبویّه»، ج 4، صص 304 و 314؛ حافظ نورالدّین هیثمی، «مجمع الزوائد»، ج 6، صص 180 و 182
3- مسعودی، «مروج‌الذّهب»، ج 2، صص 307، 352؛ ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه»، ج 1، ص 17؛ ابوالفداء، «المختصر فی اخبار البشر»، ج 1، ص 156؛ یعقوبی، «تاریخ»، صص 524، 526
4- «در دوران خلافت عمر، اگر از آن حوالی عبور می‌کرد، عمر به منظور احترام به وی، از اسب پیاده می‌شد. هم‌چنین عثمان چنین کاری را انجام می‌داد.»، «الاعلام»، ج 4، ص 35؛ نیز نک: ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج 3، ص 100 به نقل از ابن‌شهاب، هامش: الإصابه.
5- امام بخاری، «صحیح»، حدیث 3710، «فضائل الصحابه» به نقل از انس بن مالک. نیز: متّقی هندی، «کنزالعمال»، ج 16، ص 120؛ ابن حجر عسقلانی، «فتح‌الباری، شرح صحیح البخاری»، ج 2، ص 494 به نقل از ابن‌عبّاس. عینی، «عمدةالقاری».
نیز نک: شعرهای حسان بن ثابت به نقل از ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج 3، ص 98

عبّاس، بر سر توسعه مسجد در زمان عمر بن خطّاب با این خلیفه اختلاف پیدا کرد و قضاوت نهایی «ابی بن کعب» که منجر به تأیید رأی عبّاس گردید، موقعیّت او را در میان صحابه استحکام بیشتری بخشید. (1) او در سال 33 هجرت در مدینه درگذشت و خلیفه سوم: عثمان بر او نماز گزارد و عبداللّه بن عبّاس وی را در قبرستان بقیع به خاک سپرد.
سمهودی به نقل از ابوغسان روایت می‌کند که:
«دفن العباس بن عبدالمطّلب عند قبر فاطمة بنت أسد بنی‌هاشم فی أوّل مقابر بنی‌هاشم التی فی دار عقیل». (2)

ب: مقبره امام حسن بن علی

امام حسن مجتبی فرزند فاطمه دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال سوم هجرت در مدینه متولّد شد و از همان اوان کودکی مورد لطف و عنایت پدربزرگ خود محمّد صلی الله علیه و آله قرار گرفت. پس از شهادت پدرش علیّ بن ابی‌طالب به امامت منصوب شد و به مدت 6 ماه در منصب خلافت بر مسلمانان حکومت راند. عاقبت جنگی را که معاویه علیه او آغاز کرده بود، با انعقاد پیمان صلحی به پایان رساند؛ ولی امویان به مفاد آن نیز عمل نکردند.
امام حسن علیه السلام از اهل‌بیت پیامبر محسوب می‌شد و عامّه و خاصّه در مناقب و فضائلش مستنداتی ذکر کرده‌اند. (3) او دومین امام معصوم شیعیان است که در سال 50 ه. ق. به تحریک معاویه توسط

1- احمد، «مسند»، ج 1، ص 210 به نقل از عبداللَّه بن عبّاس. نیز: متّقی هندی، «کنزالعمال»، ج 16، ص 120 به نقل از سعیدبن مسیب.
2- «وفاء الوفا»، ج 3، ص 910
3- سبط ابن‌جوزی «تذکرةالخواص»، ص 176، چاپ: مؤسّسه اهل‌البیت، بیروت 1981 م. و ابن شهرآشوب، «مناقب آل ابی‌طالب»، ج 4، ص 21

همسرش: جعدة بنت الأشعث مسموم شد و به شهادت رسید. (1) پس از وفات، اهل‌بیت مصمّم بودند بنا به وصیّتش (ادفنونی عند ابی) وی را در جوار مقبره پیامبر به خاک بسپارند؛ ولی با مخالفت و ممانعت شدید امویان روبرو شدند.
ابن‌سعد و واقدی در «الطّبقات الکبری» در این خصوص نوشته‌اند:
«فأراد الحسین أن یدفنه فی حجرة رسول اللّه فقامت بنو أمیّة و مروان بن حکم و سعید بن عاص و کان والیاً علی المدینة فمنعوه و قامت بنوهاشم لتقاتلهم.» (2) امویان با گفتن این شعار که: «و اللّه لا یدفن ابن علی مع رسول اللّه و یدفن عثمان‌حش کوکب» (3) پرده از کینه‌های دیرینه برداشتند. عاقبةالأمر بنی‌هاشم، امام حسن علیه السلام را در گورستان بقیع به خاک سپردند. (4)

پ: مقبره امام علی بن حسین، زین‌العابدین

مشهور به امام سجّاد، ابوالأئمّه امام چهارم شیعیان، مادرش دختر یزدگرد پادشاه ساسانی بود که تنها بازمانده فرزند ذکور حسین بن علی علیه السلام است. بیماریش باعث شد که در واقعه کربلا سلاح به دست نگیرد و با دیگر اسیران به شام برده شد. پس از بازگشت به مدینه، بار دیگر به دستور «عبدالملک اموی» دستگیر و به شام آورده شد.

1- همچنین نک: ابن‌قتیبه دینوری، «الإمامة و السّیاسه»، ص 163، چاپ مصر، 1969 م. و نیز: شیخ مفید، «الإرشاد»، ص 172
2- «حسین می‌خواست او را در حجره رسول اللّه صلی الله علیه و آله دفن نماید، لیکن بنی‌امیه و مروان بن حکم و سعید ابن عاص، که والی مدینه بودند، مانع این کار شدند و بنی‌هاشم برای پیکار با آنان برخاستند.»
3- «سوگند به خدا اجازه نمی‌دهیم فرزند علی همراه رسول اللّه دفن شود در حالی که عثمان در حش‌کوکب مدفون است.»
4- سمهودی، «الوفا بما یجب لحضرة المصطفی»، ص 138؛ رسائل فی تاریخ المدینه. نیز: ابوالفرج، «مقاتل الطالبیین»، ص 74؛ سبط ابن‌جوزی، «تذکرةالخواص» صص 192 و 193

آنگاه چون به مدینه بازگردانده شد، گوشه عزلت پیشه کرد و به عبادت و سجود، روزگار گذراند.
مجموعه‌ای از نیایش‌هایش تحت عنوان «صحیفه سجادیّه» در تاریخ حیات معنوی مسلمانان بجای ماند. عاقبت پس از 35 سال امامت، در حوالی سال‌های 92/ 95 ه. ق.
توسّط امویان مسموم شد و درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (1)

ت: مقبره محمّد باقر بن على

معصوم پنجم شیعیان: ابوجعفر، مادرش امّ‌عبداللَّه بنت حسن بن حسن بن على بود در سال 57 ه. ق. به دنیا آمد. و در سال 114/ 117 ه. ق. درگذشت و بنا به وصیّتش در قبرستان بقیع کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.
در زمان حیات امام محمّد باقر علیه السلام مدینه روزهای آرامی داشت و از اینرو توانست از این فرصت در نشر معارف اهل‌بیت علیهم السلام بهره گیرد و رجال زیادی را در حدیث و تفسیر و الهیّات تربیت نماید. (2)

ث: مقبره امام جعفر بن محمّد صادق

کنیه‌اش ابوعبداللَّه ملقّب به صادق، مادرش «امّ‌فروه» بنت قاسم بن محمّد بن ابی‌بکر بود که در سال 83 ه. ق. در توطئه‌ای که منصور عبّاسی تدارک دیده بود، مسموم شد و به شهادت رسید.
در میانه سال‌های سقوط امویان و روی‌کارآمدن عبّاسیان که زمینه‌بخشِ آرامش مدینه بود، آن امام حدّاکثر بهره را در تکمیل و تدوین معارف دین انجام داد.

1- ابونعیم، «حلیةالأولیاء»؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری» ج 5، ص 211؛ الطّبقة الثانیة من التّابعین، چاپ دار صادر، بیروت؛ سبط ابن‌جوری، «تذکرةالخواص»، صص 291 و 299؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب»، ج 7، ص 304، ترجمه 520
2- «رجال کشّی» و «الفهرست شیخ طوسی». همچنین: ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 9، ص 305، ترجمه 580؛ شیخ مفید، «الإرشاد»، صص 245، 253؛ ابن‌شهرآشوب، «مناقب»، ج 4، ص 210

محدّثان و شخصیّت‌های علمی و مشهور زمانش، به گِردش حلقه می‌زدند. در مناقب و فضائل آن حضرت، منابع عامه و خاصه متفق‌النّظرند.
عاقبت بر اثر مراقبت و محدودیّت‌های شدیدی که از طرف خلیفه عباسی بر زندگیش اعمال شده بود، گوشه عزلت اختیار کرد؛ تا این‌که اوراق زندگی سراسر روحانیش به پایان رسید و در کنار پدر و جدّش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (1)

ج: بیت الأحزان، خانه اندوه‌ها

ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 40 و ابونعیم در «حلیةالأولیاء» ج 2، ص 43 به نقل از محمّدبن علی بن حسین در باره تأثیر روحی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام می‌گویند:
«ما رأیت فاطمة ضاحکة بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله.»
ابن‌شهرآشوب متوفّای 588 ه. ق. در کتاب خود سندی را به اطمینان ثبت کرده است که:
فاطمة بنت رسول اللّه: «ما زالت بعد أبیها معصبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الرکن باکیة العین محترمة القلب یغشی علیها ساعة بعد ساعة و تقول لولدیها: أین أبوکما الذین کان یکرمکما و یحملکما مرّة بعد مرّة؟ أین أبوکما الذی کان أشد النّاس شفقة علیکما فلا یدعکما تمشیان علی الأرض؟ و لا أراه یفتح هذا الباب أبداً و لا یحملکما علی عاتقة کما لم‌یزل یفعل بکما ثمّ مرضت و سامکثت أربعین لیلة.» (2)

1- «اثبات‌الوصیّه»، ص 142. «فصول‌المهمّه»، ص 204؛ ابونعیم، «حلیةالاولیاء»؛ یعقوبی، «تاریخ»، ج 3، ص 119؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التهذیب»؛ سبط ابن‌جوزی، «تذکرةالخواص»، ص 307
2- «پس از مرگ پدر گرامی‌اش، همچنان سرش را بسته بود، لاغر اندام، غمناک، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت و ساعت به ساعت غش می‌کرد و به دو فرزندش می‌فرمود: پدرتان کجاست که به شما احترام می‌گذاشت و شما را به دوش می‌گرفت؟ پدرتان کجاست که بیش از همه به شما مهربانی می‌کرد و اجازه نمی‌داد روی زمین راه روید! دیگر هرگز او را نخواهم دید که این در را بگشاید و مانند همیشه شما را بر دوش گیرد. سپس مریض شد و فقط چهل روز زنده ماند.» «المناقب آل‌ابی‌طالب»، ج 3، ص 342

این تأثّر و حزن تا پایان عمر، همراهش بود و از این رو بود که می‌خواست وفاتش را به سکوت برگزار کنند. او به زمانه‌اش رضایت نداشت که وصیّت کرد شبانه دفن شود:
«أن لا یعلم إذا ماتت، أبوبکر و لا عمر و لا یصلیا علیها. قال: فدفنها علی لیلا و لم یعلمها بذلک». (1) مؤلّف کتاب با مراجعه به منابع تاریخی و روایتی، تردیدی ندارد که فاطمه علیها السلام در ایّام کوتاه حیاتش پس از رحلت پدر، به طور مکرّر حزن و تأثّر شدید خود را در میان جمع، اهل خانه و بر مزار فاطمة بنت‌اسد یا حمزة بن عبدالمطلب و مرقد پیامبر و یا در خانه محقّرش در سمت شمالی قبرستان بقیع از خود بروز داده و آن را آشکار کرده است.
البتّه در مورد خانه‌ای که به نام او در قسمت شمالی بقعه‌ای که بعداً در بقیع، مدفن اهل‌بیت شده است، گزارش‌های روشنی در دست ندارم؛ ولی با توجّه به گفته سمهودی از «مجدالدّین فیروزآبادی» که البتّه اینجانب در کتابش «المغانم المطابه» آن را نیافتم، معلوم می‌شود که فاطمه در محلّ مذکور خانه‌ای داشته و یا در آنجا خانه‌ای بوده که به آن رفت وآمد می‌کرده است. امّا این‌که خانه از آن چه کسی بوده، بر من معلوم نشد. همینقدر می‌دانم که در محدوده خانه‌های بنی‌هاشم جای داشته است.
فیروزآبادی می‌گوید:
«و موضع تربته یعرف ببیت‌الأحزان. یقال أنه البیت الذی أوت إلیه فاطمة رضی‌اللّه تعالی عنها و التزمت الحزن فیه بعد وفاة أبیها

1- «این‌که ابوبکر و عمر بر جنازه فاطمه نماز نگزارده‌اند، دانسته نشده است، گفت: علی علیه السلام شبانه او را دفن نمود و به آن‌ها اطلاع نداد.» به نقل از ابن‌عبّاس.

سیّدالمرسلین- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-». (1) سمهودی می‌افزاید: «و المشهور ببیت الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمة فی قبلة مشهد الحسن و العباس» (2) بر این اساس مکان مزبور- که بدان بیت‌الحزن نیز می‌گفتند- خانه‌ای بود که فاطمه در آنجا در سوک پدرش می‌گریست و بعدها تبدیل به مقبره او و آنگاه مسجد فاطمه علیها السلام شده است.
ظاهراً در این سیر تاریخی بنا، چندین مجهول داریم. آن خانه از آنِ چه کسی بوده است؟ آیا مقبره فاطمه همان جاست؟ چرا و چگونه آنجا مسجدی بنام فاطمه و محل مشهور سوگواری او- با نام بیت‌الحزن یا بیت‌الأحزان- گردیده و شهرت خاص و عام یافته است؟
همه این‌ها سؤال‌هایی است که مؤلّف حقیر، به پاسخ آنها ره نیافت.
به هر حال عدم دسترسی به مستندات تاریخی نمی‌تواند دلیلی بر عدم صحّت چنین مکانی در بافت مدینه سده اوّل اسلام گردد. همه مورّخان مدینه بی‌آن‌که اسناد تاریخی چنین پرسش‌هایی را ارائه دهند، از بیت‌الحزن به عنوان یکی از اماکن زیارتی مدنی‌ها و از بقاع دیدنی زائران مدینه یادها کرده‌اند:
ابن‌جبیر- سیّاح مسلمان- که در قرن ششم هجری، مدینه را دیده است، از خانه فاطمه در مجاورت قبه عبّاس بن عبدالمطلب که به بیت‌الحزن شهرت داشته، یاد کرده

1- «مدفنش به نام خانه اندوه؛ «بیت الاحزان» معروف است. گفته می‌شود: آنجا همان منزلی است که حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر گرامی‌اش با غم و اندوه خانه نشین شد.»
2- «آنچه به نام خانه اندوه معروف است، در واقع همان مسجد حضرت فاطمه علیها السلام است که رو به‌روی آن آرامگاه حسن و عباس است.» وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج 2، ص 918

می‌نویسد:
«و یلی القبّة العباسیّة ببیت لفاطمة بنت‌الرّسول- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و یعرف بیت‌الحزن.» (1) اگر مانند بسیاری از مورّخان و راویان حدیث، مدفن فاطمه را در بقیع ندانیم، نمی‌توانیم این شهرت را که او در بقیع مدفون شده است، بی‌اساس بخوانیم. پس باید رابطه‌ای بین خانه فاطمه یا به شهرت دیگر: بیت‌الحزن با مدفن فاطمه وجود داشته باشد.
ممکن است حقیقی‌بودن چنین خانه‌ای، بسیاری را به اشتباه انداخته است که گمان کنند آنجا مقبره فاطمه است؛ هم خانه غم اوست و هم آرامگاهش!
بازگردیم به سیّاحانی که از این خانه یادی کرده‌اند:
میرزا حسین فراهانی می‌گوید:
«در پشت گنبد ائمّه بقیع، بقعه کوچکی است که بیت‌الأحزان فاطمه زهرا علیها السلام است و ضریح کوچکی از آهن در این بقعه است.» (2) «علی بن موسی» نیز در کتابش آشکارا بنایی را در سمت شمالی بقعه ائمّه وصف می‌کند که آن:
«... قبّة لا شیء فیها و تعرف بقعة الأحزان لا یزورها إلّا الشیعة من الأعجام و غیرهم فی زمن الموسم». (3) نایب‌الصّدر شیرازی در 1305/ 1306 ه. ق. بنای قبه را دیده و آن را در سفرنامه‌اش چنین وصف کرده است:
«... و دیگر شیخ احمد احسائی در مقابل بیت‌الأحزان متّصل به دیوار بقعه حضرت حسن مدفون شده است.» و در بقعه ائمّه بقیع «می‌گویند جناب صدیقه طاهره مدفون

1- «پس از آرامگاه عباس، خانه فاطمه دختر گرامی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است که به خانه اندوه معروف می‌باشد.»
2- سفرنامه: صص 283 و 286
3- وصف المدینة المنوّره، ص 11

هستند؛ چنانکه در بیت‌الأحزان هم احتمال داده‌اند.» (1) «ابراهیم رفعت پاشا» صریحاً ضمن وصف آثار بقیع می‌نویسد:
«و هناک قبة تسمی قبة الحزن یقال أنّها فی البیت الذی آوت إلیه بنت النبی و التزمت الحزن فیه بعد وفاة أبیها.» (2) بر این اساس بیت‌الأحزانی که در یک قرن پیش مورد زیارت ایرانیان شیعی‌مذهب بوده، همان مکان و محلّی است که در مجاورت جنوبی قبور اهل‌بیت علیهم السلام وجود داشته است.
این نشانه با آنچه در چند دهه اخیر، مشهور زائران است، تفاوت اساسی دارد.
مکان فعلی به صورت زمین مسطّح و با آثاری از اساس بنا، در سمت شرقی قبرستان بقیع و خارج از آن جای دارد. از این مکان، هیچ ذکری در مأخذی مستند از قرون گذشته، به دست مؤلّف حقیر نرسیده است.
«مرحوم سیّد مصطفی عطّار» که پس از 90 سال زندگی در مدینه به سال 1398 ه. ق. از دار دنیا رفت، در سال قبل از مرگش با توجّه به سوابق و شناسایی او از مدینه به مؤلّف گفت:
«تحقیقات زیادی انجام دادم و آنچه می‌توان به عنوان بیت‌الأحزان خواند، همان محلّ مجاور قبور اهل‌بیت علیهم السلام در بقیع می‌باشد.»

1- «گنبدی به نام گنبد اندوه وجود دارد. گفته می‌شود این گنبد در همان منزلی است که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت پدرش به آنجا عزیمت کرد و با غم و اندوه در آن خانه نشین شد. تحفة‌الحرمین، ص 228
2- مرآة‌الحرمین، ج 1، ص 426

ص: 453

فصل سوّم؛ مقابر فرزندان پیامبر

الف: مقبره زینب

زینب بزرگترین دختر محمّد صلی الله علیه و آله بود که قبل از بعثت، از خدیجه دختر خویلد متولّد گردید. (1) به تقویم مرسوم، زینب سی سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متولّد شد و در جوانی با «ابوالعاص ابن‌ربیع» ازدواج نمود. (2) ربیع یکی از پسران «عبدالعزی بن عبد شمس» بود.
«ابوالعاص»:
«صهْرُ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-. زوّجه النّبی- علیه‌السّلام- ابنته الکبری» (3) به استثنای «مرزبانی» در «معجم الشعرا»، ص 332 که جزم دارد ابوالعاص، نامش قاسم بوده، دیگران نام او را لقیط دانسته‌اند.
ابوالعاص فردی متموّل و در تجارت، امین بود و از رجال مکّه به شمار می‌آمد.

1- دیار بکری، «تاریخ الخمیس»، ج 1، ص 273؛ محبّ‌الدین طبری، «السّمط الثمین فی مناقب امّهات المؤمنین»، ص 157؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 8، ص 30؛ ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 1، ص 206
2- ابن عبدالبر، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 306؛ نیز نک: ابن اسحاق، غزوة بدرالکبری.
3- ابن‌حزم، «جمهرة انساب العرب»، ص 77، «و هؤلا بنو عبدالعزّی بن عبد شمس.»

مادرش هالة خواهر خدیجه بود که پس از ازدواج با دخترخاله‌اش زینب، مورد عنایت محمّد صلی الله علیه و آله قرار گرفت؛ ولی پس از نبوّت، زینب به اسلام گروید و همسرش در شرک باقی ماند. (1) پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه، زینب نزد همسر، در طائف بماند؛ تا این‌که ابوالعاص با مشرکان مکّه در بدر به نبرد با مسلمانان تن داد. (2)
ابن‌اسحاق گفته است:
چون ابوالعاص به اسارت مسلمانان در آمد، برای آزادیش تقاضای فدیه شد. او مالی در دست نداشت و زینب- همسرش- که از اسارت ابوالعاص آگاهی یافته بود، گلوبندی را که مادرش به او هدیه داده بود، برای مسلمانان فرستاد. پیامبر با دیدن گلوبند خدیجه، متأثّر و رقّتی شدید در دلش پدیدار گشت. ابوالعاص را رها ساخت و در عوض، طلاق دخترش را از ابوالعاص خواست که او نیز موافقت کرد.
پس از جدایی، زینب به مدینه مهاجرت کرد و به پدر پیوست. (3) در سال 6 ه. ق. زیدبن حارثه با هفتاد نفر از مسلمانان، عزم نبردی را در منطقه العیص نمود. در میانه راه گروهی از مکّیان- از جمله ابوالعاص بن الربیع- به اسارت در آمدند. (4) ابوالعاص شب وارد مدینه شد و به خانه زینب پناه برد. زینب نیز او را پناه داد.
صبح‌هنگام که پیامبر از خانه خارج شد و مسلمانان تکبیرگویان به گرد او رو آوردند تا نماز صبح را بجای آورند، زینب در صفِ زنان یا مدخل خانه، فریاد بر آورد:
«ای مردم! من به ابوالعاص بن الربیع پناه دادم».

1- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 304، به نقل از ابن‌اسحاق.
2- یعقوبی، «تاریخ»، ج 1، ص 401
3- ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج 4، ص 312؛ ابن‌اسحاق، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 308، «خروج زینب الی المدینه»؛ سهیلی، «الرّوض الأنف»، ذیل: «خروج زینب الی المدینه»؛ نیز نک: «دائرةالمعارف الإسلامیّه»، ج 11، ص 32 و «تاریخ یعقوبی» ج 1، ص 401
4- برهان‌الدّین حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، ج 3، «سریّه زید بن حارثه الی العیص».
نیز ابن‌حبان، «الثقات» ج 1، ص 284، «السنة السادسه، سریّة زید الی الطرف و العیص».

پیامبر چون نماز را سلام گفت، خطاب به یاران خود فرمود:
«أیّها النّاس! هل سمعتم ما سمعت؟ قالوا: نعم! قال: أمّا و الّذی نفس محمّد بیده، ماعلمت شیء من ذلک حتی‌سمعت ماسمعتم. أنه‌یجیر علی المسلمین أدناهم ثمّ انصرف رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فدخل علی ابنته.
فقال: أی بنیّة! أکرمی مثواه وَ لا یجلُصنّ إلیک، فانّک لا یحلّین له». (1) پس از گفتگو با ربیع، او مسلمان شد؛ ولی چون اموالی از مشرکان به امانت نزد او واگذارده بودند، حاضر به پس‌ندادنِ آنها به صاحبانش نشد. پیامبر او را واداشت تا مسلمانی خود را پنهان سازد؛ به مکّه بازگردد؛ سپرده‌های مردم (مشرکان) را تحویل دهد و حساب‌ها را تصفیه کند و آنگاه از مکّه به مدینه هجرت نماید. (2) ابوالعاص به مکّه بازگشت. اموال امانتی را به قریشیان بازگرداند؛ حساب‌هایشان را تصفیه نمود و چون از این کار فارغ آمد، مشرکان را خطاب کرد و گفت:
«یا معشر! هل بقی لأحد منکم مال لم یأخذه؟ قالوا: جزاک اللَّه خیراً. فقد وجدناک وفیّاً کریماً. قال: فإنّی أشهد أن لا إله إلّا اللَّه و أشهد أن محمّداً عبده و رسوله. واللّه ما منعنی من الإسلام أ لا تخوف أن تظنّوا إنّی آکل أموالکم فلما أداها اللّه عزّوجلّ إلیکم أسلمتُ». (3)

1- «ای مردم، آیا آنچه که من شنیده‌ام شما نیز شنیده‌اید؟» گفتند: آری. فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمد در دست اوست، کاری را انجام نداده‌ام که مستحق شنیدن چنین خبرهایی باشیم. اوست که به فریاد تمام مسلمین می‌رسد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به منظور دیدن دخترش روانه منزل او شد و فرمود: دخترم! قدمش را گرامی بدار و ... نک: ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، همان مأخذ، ابن‌اسحاق به نقل از یزید بن رومان.
2- احمد زینی دحلان، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 146، هامش «السّیرة الحلبیّه»؛ نیز ابن هشام، «السّیرة النّبویّه»، به نقل از ابن‌اسحاق و او از عبداللّه بن ابی‌بکر، ج 2، ص 313؛ ابن‌کثیر، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 52؛ «انسان‌العیون»، ج 3، ص 200؛ «امتاع‌الاسماع»، ص 265
3- «ای مردم آیا کسی از شما باقی‌مانده است که پولش را نگرفته باشد؟» مردم گفتند: خداوند به شما پاداش نیک عطا فرماید. ما تو را وفادار و بخشنده یافتیم. فرمود: «أشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أشهد أنّ محمّداً عَبدُهُ و رسوله»، به خدا سوگند، مرا از اسلام چیزی باز نداشته است، مگر

ترس از این‌که گمان برید اموال شما را خورده باشم و چون خداوند عزّ و جلّ اموال شما را ادا نمود، راحت شدم.»
نک: ابن عبدالبر، «الإستیعاب فی أسماء الأصحاب»، ج 4، ص 128

پس از ترک مکّه و هجرت به مدینه، ابوالعاص به زندگی زناشویی خود با دختر پیامبر بازگشت.
ترمذی گفته است:
«پیامبر میان آن دو به سنّت اسلام، عقد جدید نمود.» (1) ولی عکرمه به نقل از ابن‌عبّاس گفته است:
«ردَّ النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ابنته زینب علی أبی‌العاص بن الربیع بعد ست سنین بالنکاح الأوّل و لم‌یحدث نکاحا». (2) حدیث «ابن‌عبّاس» اگر چه از نظر اسناد معتبر خوانده شده است، ولی با توجّه به آیه «لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لا تنکحوا المشرکین»، (3) عمل فقها و اجماع علماء، حدیث عمروبن شعیب تأیید می‌شود؛ ولو آن‌که در سلسله حدیث عمرو، حجّاج بن ارکاة قرار دارد که به تدلیس مشهور است. بررسی دقیق این ابهام، در حیطه معلومات مؤلّف کتاب نیست. (4) آنچه مسلّم است، زینب در حالی که هنوز پدرش در قید حیات بود، از دنیا رفت و

1- سنن الجامع الصّحیح، ج 2، ص 305، کتاب النّکاح، باب «ما جاء فی الزّوجین المشرکین یُسْلِمُ أحدهما» به نقل از عمروبن شُعَیْب، حدیث 1151. نیز نک: ابن‌ماجه، «سنن المصطفی» و بیهقی، «سنن الکبری»، ج 7، ص 187
2- همچنین نک: بیهقی، «السّنن الکبری»، ج 7، ص 187؛ ابوداود، «سنن»، جزء 2، ص 272؛ محمّدبن عمر. حسن بن علی به نقل از ابن‌عبّاس.
3- بقره: 221
4- «در خصوص نگرش مسأله از نظر فقها، نک: ابن‌حجر عسقلانی، «فتح‌الباری- شرح صحیح البخاری»، ج 9، ص 423 که به جمع بین دو حدیث تمایل نشان داده است.
نیز نک: شیخ طوسی، «الإستبصار»، ج 3، ص 178، کتاب نکاح، «باب تحریم نکاح الکوافر»؛ همچنین: «الفقه علی المذاهب الأربعه» ج 2، ص 199

پیامبر بر جنازه‌اش نماز گزارد و در مجاورت دو خواهر دیگرش: رقیّه و امّ‌کلثوم در بقیع به خاک سپرده شد. (1)

ب: مقبره امّکلثوم

ابن‌اسحاق تردید دارد که آیا همسر امّکلثوم، عتبة بن ابی‌لهب بوده یا برادرش عتیبة بن ابی‌لهب؟ (2) آنچه مسلّم است، دو پسر ابولهب، همسران دو تن از دختران پیامبر- امّکلثوم و رقیّه- بودند.
سهیلی در «الرّوض الأنف» تردید ابن‌اسحاق را نابجا دانسته، جزم دارد: «کانت رقیّة بنت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله تحت عتبة أبی‌لهب و أمّکلثوم تحت عتیبة» (3) گفتنی است «ابن عبدالبر» (4) همسر امّکلثوم را عتبه و «محسن امین» (5) همسر او را عتیبه دانسته است.
ابولهب و همسرش امّجمیل، پس از اسلام، با محمّد صلی الله علیه و آله قطع رابطه کردند و نسبت به او کینه و دشمنی ورزیدند و عاقبت آیاتِ: «تبّت یدا ابی‌لهب و تبّ ... و امرائة حمالة الحطب» در قرآن پیامبر نقش بست و منجر به آن شد که آنان دو پسر خود را تحت فشار بگذارند تا دختران پیامبر را طلاق دهند. (6) امّکلثوم در کنار پدر ماند و پس از هجرت پدر از مکّه به مدینه، چند روزی را در

1- ابن عبدالبر، «الإستیعاب» ج 4، ص 311؛ یافعی، «مرآةالجنان» ج 1، ص 15؛ ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» ج 2، ص 313 به نقل از ابن‌اسحاق و او از ابوهریره؛ نیز: ابن‌عماد، «شذرات الذّهب فی أخبار من ذهب» ج 1، ص 12؛ همچنین: احمدبن حنبل، «مسند»، جزء 5، ص 85
2- «السّیرة النّبویّه» ج 1، ص 302
3- «رقیه دختر رسول اللّه صلی الله علیه و آله همسر عتبه فرزند ابولهب بود و امّ کلثوم همسر عتیبه.» نک: ابن‌حبان، «الثقات» ج 2، ص 143
4- ابن حبان، الثقات، ج 2، ص 143
5- «اعیان الشّیعه»، ج 2، ص 18
6- ابی‌حجر عسقلانی، «الإصابة فی تمییز الصّحابه»، ج 2، ص 490 به نقل از ابن‌منده.

کنار فاطمه گذراند؛ تا این‌که عازم مدینه شد. (1) پس از وفات رقیّه که به همسری عثمان درآمده بود، امّ‌کلثوم در سال سوم هجرت به عقد عثمان بن عفّان در آمد.
بعضی از منابع روایتی خواسته‌اند که تحقّق چنین پیوندی را به وحی استناد دهند؛ (2) ولی بعضی از عالمان علم رجال، نسبت به سلسله‌اسناد چنین سندی تردید کرده، غالباً به نفی اصالت آن نظر داده‌اند. (3) امّ‌کلثوم تا سال 9 هجرت در قید حیات بود و بی‌آن‌که فرزندی برای عثمان بیاورد، در مدینه درگذشت. (4) اسماء بنت‌عمیس و صفیّه بنت عبدالمطلب، جسدِ امّ‌کلثوم را غسل دادند و اصحاب با حضور پیامبر، وی را در بقیع دفن کردند. (5) انس بن مالک گفت:
«پیامبر بر جسد بیجان دختر می‌گریست و به صحابه خطاب کرد:
«هل منکم رجلٌ لم‌یقارف (6) اللیلة؟ فقال أبوطلحه أنا! قال فانزل!». (7)

1- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری».
2- ابن‌ماجه، «سنن المصطفی»، جزء اوّل، ص 53، «فی فضائل اصحاب رسول اللّه» به نقل از ابوهُریره
3- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج 9، ص 336، رقم 555، در باره «محمّدبن عثمان بن خالد». نیز نک: ابن‌حبان، «الثقات».
در باره عثمان بن خالد نک: ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج 6، ص 171 و در باره اسناد حدیث نک: تفسیر سندی بر «سنن ابن‌ماجه»، جزء 1، ص 54، ذیل حدیث و خطیب، «تاریخ بغداد» ج 13، ص 264
4- یافعی، «مرآة‌الجنان» ج 1، ص 15
5- ابن عساکر، «تاریخ»، ج 1، ص 290؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، ج 2، ص 291؛ حاکم، «المستدرک» ج 4، ص 42
6- «در باره واژه «مقارفه» نک: ابن‌منظور، «لسان العرب»، ج 9، ص 28، قرف: الزّنا، الجماع.
ابن‌حجر در «فتح الباری»، ذیل حدیثِ یاد شده، گفته ابن‌مبارک و فلیح را آورده است که «مقارف» به‌معنای «الذنب» است. نیز نک: سهیلی، «الروض الأُنُف» به نقل از ابن‌بطال، ج 2، ص 107
7- «آیا در میان شما کسی هست که امشب گناهی نکرده باشد؟» ابو طلحه پاسخ داد: من. فرمود: داخل شو. نک: امام بخاری، «صحیح»، الجنائز، باب 32، قول النّبی ...، حدیث 1275

ابن‌حجر در «الإصابه» معتقد است که در هنگام تدفین امّ‌کلثوم، فضل، اسامة بن زید، علی بن ابی‌طالب و ابوطلحه وارد قبر شدند. به هر حال مأخذی ذکر نمی‌کند که عثمان وارد قبر همسر شده باشد. (1) او در کنار دیگر خواهران که بعدها به: قبه بنات الرسول شهرت یافت، بخاک سپرده شد.

در تقدّم و تأخّر سنّی دختران پیامبر و این‌که رقیّه از کدامین خواهر کوچکتر و از کدامیک بزرگتر بوده است، در میان منابع معتبر، اختلاف نظر وجود دارد. (2) سهیلی در «الروض الآنف» جزم دارد که همسر رقیّه، عتبة بن ابی‌لهب بود؛ ولی دیگران بین عتبه و عتیبه تردید کرده‌اند.
آنچه مسلّم است پس از اسلام و بنا به درخواست ابولهب، پسرانش دختران پیامبر را طلاق دادند. (3) رقیّه پس از جدایی از پسر ابولهب، با عثمان بن عفّان ازدواج کرد و با وی به حبشه هجرت نمود (4) و آنگاه از حبشه به مدینه بازگشتند. (5) او از عثمان فرزندی در حبشه به دنیا آورد که نامش را عبداللّه نهاده بودند؛ ولی در سال چهارم هجرت بر اثر بیماری وفات یافت و پیامبر بر جنازه نوه‌اش نماز گزارد. (6) مورّخان به اختلاف گفته‌اند که رقیّه بر اثر بیماری در جریان واقعه بدر در منطقه بدر

1- ابن عبدالبر، «الإستیعاب» ج 4، ص 487، هامش: الإصابه.
2- ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج 4، ص 304 به نقل از ابن‌عمر. ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 1، ص 202، «أولاده صلّی اللّه علیه وسلم من خدیجة» به نقل‌از ابن‌اسحاق و برهان‌الدّین، «السّیرةالحلبیّه» ج 3، ص 308
3- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 306، «سعی قریش فی تطلیق بنات الرّسول من أزواجهنّ».
4- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 1، ص 344، «ذکر الهجرة الأولی إلی أرض الحبشة».
5- ج 2، ص 3، «ذکر من عاد من أرض الحبشة».
6- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 4، چاپ دار صادر.

وفات یافت. آنچه مسلّم است، این است که او در سال دوم هجرت، زندگی را وداع کرده است. (1) پیامبر ضمن جمله «الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون» (2) دستور داد او را در مجاورت قبر عثمان دفن کنند.
ابن‌عبّاس از مراسم مذکور ما را خبر داده است که:
«و قعد رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- علی شفیر القبر و فاطمة أی جنبه تبکی فجعل النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یمسح عین فاطمة بثوبه رحمة لها». (3) البتّه چنانچه ذیل شرح مقبره عثمان بن مظعون آمده است، نظر به این‌که او نخستین فرد از مسلمانان بود که در بقیع دفن شد، قبرش نشانی برای مسلمانان گشت که مردگان خود را در همان حوالی به خاک سپارند.

از مستندات تاریخی برمی‌آید که ابراهیم پسر محمّد صلی الله علیه و آله که مادرش ماریه قبطی بود، در ذی‌الحجّه سال 8 ه. ق. به دنیا آمد.(4) قابله‌اش «سلمی» و دایه‌اش «امّ‌برده بنت منذر بن زید» از «بنونجّار» بود.
پیامبر به این پسر علاقه خاصی داشت و عاطفه‌اش را نسبت به او کتمان نمی‌نمود.

1- ابن‌هشام، «السّیرة النبویّه»، ج 2، ص 334؛ نیز ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه»؛ واقدی، «مغازی» به نقل ازابن‌مبارک به روایت از زهری.
2- «راه عثمان بن مظعون را در پیش گیر.»
3- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله در کنار قبر نشستند و در کنارش حضرت فاطمه گریه می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با پیراهنش شروع به پاک کردن چشمان اشک آلوده فاطمه علیها السلام کرد.» نک: احمد بن حنبل، «مسند» جزء اوّل، ص 335، با هامش: کنزالعمال. ابن‌سعد در: «الطبقات الکبری» آن را از طریق علی بن زید به روایت از یوسف‌بن مضهر به نقل از ابن‌عبّاس ثبت کرده است.
4- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 202؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید»، ج 5، ص 5؛ ابن‌حجرعسقلانی، «الإصابه» ج 4، ص 25

مسلّم است که او در سال دهم هجرت- یا پس از یک سال و ده ماه- دامان پدر و مادر را ترک کرد و به ابدیّت ره سپرد و به یقین گفته‌اند که جسدش را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (1) آنچه در ارتباط با مرگ ابراهیم مورد توجّه محقّقان قرار گرفته است، کسوف یا خسوفی بوده که همزمان با روز وفات و مراسم به‌خاک‌سپردن وی در آسمان مدینه پدیدار شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در باره این پدیده که در عقیده عرب‌ها ارتباط مستقیمی با حوادث زندگی آدمیان دارد، اظهار نظر قاطع کرده و آن را برعکس اسلاف و عقائد رایج در زمان خویش، از جریانات طبیعی نظام هستی دانسته و مرگ و حیات آدمیان را با آن بی‌ارتباط خوانده است.
همه منابع مهمّ سیره و حدیث چنین ثبت کرده‌اند که محمّد صلی الله علیه و آله به نقل از ابن‌عمر در باره کسوف و خسوف گفته است:
«إنّ الشمس و القمر لاینکسفان لموت أحد من النّاس و لکنهما آیتان من آیات‌اللّه. فإذا أریتموهما فقوموا فصلّوا».
یا به این لفظ به روایت از عایشه:
«إنّ الشّمس والقمر آیتان من آیات اللّه لا ینخسفان لموت أحدٍ و لا لحیاته فإذا رأیتم ذلک فادعوا اللّه و کبِّروا و صلّوا و تصدَّقوا». (2) این مجموعه روایات که اساس فصولِ مربوط به فریضه نماز آیات در مواقع بروز کسوف و خسوف در منابع اسلامی شده است، جای هیچ شکّی باقی نمی‌گذارد و مسلّم

1- ابن‌حبان، «الثقات» ج 1، ص 282
2- «ماه و خورشید دو علامت و نشانه‌ای از نشانه‌های خداوندی است که به مناسبت مرگ یا تولد کسی دچار خسوف نمی‌شوند. اگر چنین چیزی مشاهده کردید، دعا و تکبیر فرستید و نماز بپا دارید و صدقه بدهید ...» به نقل از طُرق ابن‌مسعود، مغیرة بن شعبه، ابن‌عبّاس، اسماء بنت ابی‌بکر و ... در کتاب «الکسوف»، «صحیح»، امام بخاری و بیهقی، «سنن الکبری»، ج 3، ص 341 و ...

است که از نظر محمّد صلی الله علیه و آله، کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی و ناشی از جریان قوانین جهان طبیعت است که بر خلاف دیدگاه اهل نجوم قدیم و ساحران و مذاهب جاهلی، وقوع آن ارتباطی به مجرای حیات و ممات انسان‌ها ندارد.
از سوی دیگر بیان حدیث به صورتی است که معلوم می‌سازد: گفته پیامبر صلی الله علیه و آله پی‌آمد تحقّق کسوف یا خسوفی بوده که پس از تولّد یا مرگ انسانی رخ داده است؛ به نحوی که اهل مدینه کسوف یا خسوف رخ‌داده را مرتبط با حادثه مرگ مذبور دانسته‌اند. از اینرو پیامبر با گفته یادشده، خطّ بطلانی بر افسانه‌های جاهلی و اساطیر و روایات و حکایات رایج و غالباً بنی‌اسرائیلی کشیده است. با نگرش دیگر، عموم منابع سیره و حدیث، صدور کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز وفات ابراهیم و متعاقب تأثّر و تأسّف شدید محمّد صلی الله علیه و آله از مرگ فرزندش دانسته‌اند:
امام بخاری در «صحیح» به نقل از مغیرة بن شعبه گفته است:
«کسفت الشّمس علی عهد رسول اللّه یوم مات إبراهیم». (1) و کلینی در «فروع من الکافی» به نقل از ابوالحسن موسی نقل می‌کند:
«إنّه لما قبض إبراهیم ابن رسول اللّه ...» (2) بنابر این، مصادف‌شدن مرگ ابراهیم با رخداد کسوف یا خسوف، مردم را واداشت که چنین پندارند که این تغییر حالت آسمان، ناشی از مرگ ابراهیم است:
کلام ابوالحسن موسی به صورتِ «فقال النّاس: انکسفت الشمس لفقد ابن رسول اللّه ...» و کلام سفیان وکیع به صورت «فقال النّاس: انکسفت لموت إبراهیم» ضبط

1- «در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله روز مرگ ابراهیم آفتاب دچار گرفتگی شد.»
2- فروع کافی، کتاب الصلاة، باب «صلاة الکسوف» ج 3، ص 463

شده است. (1) پیامبر گر چه می‌توانست از باور مردم، در جهت نفوذ خود بهره بگیرد، نه‌تنها چنین نکرد؛ بل از انتشار آن نیز خشمناک شد. بر منبر رفت و مردم را گفت:
«إنّ الشمس و القمر لا ینکسفان لموت أحد و لا لحیاته ...». (2) ابن‌حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» در ذیل حدیث «مغیرة ابن شعبه» تحت عنوان «یوم مات ابراهیم» تصریح می‌کند:
«... یعنی ابن‌النّبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و قد ذکر جمهور أهل السیر أنّه مات فی السنة العاشر من الهجرة». (3) آنگاه مؤلّف، پایان سال 9 ه. ق. را صحیح‌تر می‌داند. (4) از امام بخاری و ابوذکریّا نووی در «ریاض الصالحین» ص 302، تعدادی از تأثّر پیامبر در فقدان فرزندش یادی کرده‌اند که بعدها به عنوان اصلی در شریعت وی مدّنظر نکته‌سنجان دیانت محمّدی قرار گرفت. انس بن مالک نقل می‌کند:
«إنّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- دخل علی ابنه إبراهیم رضی‌اللّه عنه و هو یجود بنفسه، فجعلت عینا رسول اللّه تذرفان فقال له عبدالرّحمن

1- «مردم گفتند: به مناسبت ضایعه از دست رفتن فرزند رسول اللّه خورشید کسوف شد.»
2- «ماه و خورشید برای مرگ یا تولّد کسی دچار گرفتگی نمی‌شوند.»
3- «منظور فرزند رسول اللّه صلی الله علیه و آله است. اکثریت اهل سیره بر این عقیده‌اند که وی در سال دهم هجری بدرود حیات گفت.»
4- عینی، «عمدة القاری» جزء 8، ص 69؛ ابن‌اسحاق، «السیرة النبویه» ج 1، ص 202؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 7، ص 85. ج 8، ص 271. ج 12، ص 97؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج 5، ص 5؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه» ج 4، ص 404؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 1، قسمت 1، ص 91، ج 8، ص 155؛ احمدبن حنبل، «مسند» ج 4، ص 245. ج 5، ص 428. ج 2، ص 223. ج 3، صص 318، 428؛ یافعی، «مرآة‌الجنان» ج 1، ص 15 و 16؛ حاکم، «المستدرک» ج 5، ص 38

ابن عوف: و أنت رسول اللَّه؟ فقال ابن‌عوف إنّها رحمةٌ ثمّ أتبعها بأخری فقال: إنّ العین تدمع و القلب یحزنون و لا تقول إلّا ما یرضی ربّنا و أنّا لفراقک یا إبراهیم لمحزونون». (1)

1- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله روزی به دیدن فرزندش ابراهیم که به خود می‌پیچید و جانش در خطر بود رفت. با دیدن این صحنه، اشک در چشمان مبارکش حلقه زد. عبد الرحمان بن عوف گفت: ای پیامبر خدا، گریه می‌کنید؟ فرمود: ابن عوف! این رحمت است و رحمت دیگری هم به دنبال خواهد داشت. پس فرمود: چشم اشک می‌ریزد و قلب اندوهناک و غمگین می‌شود. مطلبی را نباید بر زبان آورد مگر این‌که خداوند را خشنود سازد. ای ابراهیم، چون تو را از دست می‌دهیم غمگین و اندوهناکیم.» همچنین نک: مسلم، «صحیح» کتاب 43، حدیث 62؛ ابن‌ماجه، «سنن» کتاب 6، باب 13؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 1، قسم 1، ص 88؛ احمدبن حنبل، «مسند» ج 3، ص 112

ص: 465

فصل چهارم؛ مقابر همسران پیامبر

الف: مقبره عایشه بنت ابی‌بکر

او دختر ابوبکر عبداللَّه بن عثمان است که در چهارمین سال بعثت یا نه سال قبل از هجرت، از مادرش «امّ رومان بنت عامر» زاده شد. پیامبر اسلام در سال دوم هجری او را به عقد خود در آورد؛ در حالی که سه سال از وفات خدیجه گذشته بود.
پس از رحلت پیامبر اسلام، امّ‌المؤمنین در قلمروی نقل احکام و جمع حدیث و صحنه‌های سیاسی- مذهبی مسلمانان، حضور همه جانبه‌ای داشت.
وی در سال 58/ 57 ق. درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.
چگونگی این حضورها و آن آراء، موجب شد که در باره عایشه امّ‌المؤمنین با حفظ نهایت احترامی که نسبت به وی اعمال می‌شد، آراء مختلفی در تاریخ اسلام به وجود آید که شرح آن به تألیف کتابی مستقل نیازمند است.
امام بخاری و غیر او به سندی اشاره می‌کنند که بر اساس آن عایشه امّ‌المؤمنین به عبداللَّه بن زبیر وصیّت کرد:
«... اذفنی‌مع‌صواجیی بالبقیع». حاکم‌در «المستدرک» به‌نقل از هشام‌بن‌عروه نوشت:
امّ‌المؤمنین در شب روز سه‌شنبه درگذشت و ابوهریره بر جنازه‌اش نماز گزارد. (1)

1- مستدرک، ج 4، ص 4

ابن‌عمر نیز به روایت از سالم سبلان گفته است:
آن روز، شب هفدهم رمضان بود. (1)

ب: مقبره حفصه بنت عمر بن خطّاب

حفصه، هیجده سال قبل از هجرت یا 5 سال قبل از بعثت، از مادرش: زینب بنت مظعون زاده شد. (2) حفصه نخست همسر صحابی مشهور: «خنیس بن حذافه» بود که پس از درگذشت او به عقد پیامبر درآمد. طبری معتقد است که تاریخ این پیمان زناشویی در سال 2/ 3 ه. ق. بوده است. (3) مسلّم است که پیامبر پس از مدّتی او را طلاق گفته؛ ولی به دلایلی که چندان بر ما روشن نیست، به رجوع مجدّد رضا داده است. (4) او پس از رحلت محمّد صلی الله علیه و آله از راویان حدیث پیامبر بود و به نقل واقدی در سال 45 ه. ق. در مدینه درگذشت. مروان بن حاکم بر جنازه‌اش نماز گزارد و در کنار دیگر همسران پیامبر در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (5)

مادر زینب، «امیمة بنت عبدالمطلب» عمّه پیامبر بود که همراه برادرش: «عبداللّٰه بن

1- «برای توضیح بیشتر در این باره نک: زاهیة مصطفی قدوره، «عایشه امّ‌المؤمنین»؛ سعید الأفغانی، «عائشه و السّیاسه»؛ بلاذری، «انساب الأشراف» ج 5؛ ابن‌اثیر، «اسدالغابه» ج 5، ص 501؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» جزء 1، ص 295؛ احمدبن حنبل، مسند ج 6، ص 29/ 282؛ نویری، «نهایة الارب» جزء 18، ص 170؛ عایشه عبدالرّحمان، «امّ‌المؤمنین» قاهره، دارالهلال، 1966 م. 146 صفحه.
2- «السمط الثمین» ص 83، «ذیل المذیل» ص 71؛ «صفة الصفوه» ج 2، ص 19؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری» ج 8، ص 56؛ حاکم، «المستدرک» ج 4، ص 14
3- تاریخ الرّسل و الملوک، ج 4، ص 1292، ترجمه فارسی.
4- ابونعیم اصفهانی، «حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء» ج 2، ص 50، به نقل از عقبة بن عاصر و ابن‌عمر. امام بخاری، «صحیح» باب الغرفة و العلیة المشرفة؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 8، ص 134؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 1، ص 271؛ «سنن» دار قطنی، کتاب الطّلاق، ص 442
5- همچنین نک: حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 15 به نقل از ابن‌عمر.

جحش» از نخستین گروندگان به اسلام به شمار می‌رفت. او بر اثر تأکید و پافشاری پیامبر صلی الله علیه و آله به عقد «زید بن حارثه» پسر خوانده پیامبر درآمد. پیامبر با این کار می‌خواست بر رسم کهن عرب جاهلی که اشراف‌زادگان نمی‌بایست با بردگان آزاد شده ازدواج کنند، خطّ بطلان کشد.
زینب در مراسم خواستگاری، پنداشته بود که محمّد صلی الله علیه و آله خواستار اوست و از این جهت با شوق و شعف خاص، اظهار رضایت نمود؛ ولی پس از آن‌که از خواسته محمّد صلی الله علیه و آله و تقاضای زید آگاه شد، با کراهت با آن برخورد کرد؛ امّا اطاعت امر پیامبر را که به صداقت دینش ایمان آورده بود، بر خود لازم می‌دانست و عاقبت عقد با زید را پذیرا شد. (1) این ازدواج با رضایت توأم با مصلحت، تا سال پنجم هجری ادامه داشت و از لابلای مستندات تاریخی می‌توان به سردی و عدم علاقه طرفین به یکدیگر که با بی‌اعتنائی زینب توأم بود، ره یافت.
در همین سال، فرزندخواندگی به عنوان یک سنّت ریشه‌دار عرب جاهلی که دارای آثار حقوقی خاصّ همان نظام بود، قراردادی محترم و در عین حال مغایر با فطرت و طبیعت انسانی و فاقد آثار حقوقی ناشی از طبیعت انسانی اعلام شد و مُلغی گردید.
در کنار چنین تلاشی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله که به سختی می‌توانست راه خود را در قبائل عرب بپیماید، زید از پیامبر خواستار طلاق زینب شد. تکرار چنین خواسته‌ای که با مخالفت‌های پیامبر همراه بود، زندگی این زوج را به پایانی سرد تبدیل کرد. عاقبت، «زید» زینب را که رغبتی بدو نداشت، طلاق داد و زینب بنا به تقاضا و تمنّای درونی و قدیمی خود که به ازدواج با محمّد صلی الله علیه و آله می‌اندیشید، خواستار پیوند زناشویی با پیامبر گشت.
پس از پایان پیوند مذکور، محمّد صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد. این ازدواج که با الغای فرزندخواندگی از یک سو و تأکیدهای نظری قرآن از سوی دیگر توأم شده بود، باعث

1- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 23؛ ابونعیم، «حلیةُ الاولیاء» ج 2، ص 51، و در باره زید و چگونگی فرزند خواندگی او / تبنّی نک: ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه» ج 1، ص 563؛ ابن عبد البرّ، «الاستیعاب» ج 1، ص 544، هامش الإصابة؛ ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» ج 1، ص 264

شد که در این خصوص افکار مختلفی بروز کند؛ ولی محمّد صلی الله علیه و آله با این ازدواج که در رسم جاهلی، گناه تلقّی می‌شد، عملاً این رسم را الغا کرد. (1)امّ‌المومنین: «زینب بنت جحش» درسال 20 ه. ق. در سن پنجاه سالگی درگذشت. (2) رجال برجسته اسلام در مراسم خاکسپاری وی شرکت کردند و او را در حالی که بر تختی حمل می‌کردند، در بقیع به خاک سپردند. (3) عمر بن خطّاب گورِ زینب را کاشی‌کاری کرد و مقبره‌اش بعدها نشانی برای دفن همه امّهات‌المؤمنین در بقیع شد؛ زیرا او نخستین همسر پیامبر بود که پس از رحلتِ آن حضرت در مدینه درگذشت. (4)

ت: مقبره امّ‌سلمه

ابن‌حیّان، نام امّ‌سلمه را «هند بنت ابی‌امیّة بن المغیرة بن عبداللَّه بن عمر بن مخزوم» و مادرش را عاتکه بنت عامر کنانیّة (از بنوفراس) دانسته است. (5) او از زمره نخستین گروندگان به اسلام بود که به تصریح ابن‌عساکر با ابوسلمة عبداللّه بن عبدالأسد ازدواج کرد. (6) ابوسلمه که از سابقین در اسلام بود، عموزاده همسرش نیز محسوب می‌شد و هر دو به گفته ابن‌اسحاق جزء نخستین گروهی بودند که به حبشه هجرت کردند. (7) ابن‌اسحاق می‌گوید:

1- در باره این ازدواج و نظرگاه اسلام در باره اصل فرزند خواندگی، نک: ابوعبداللّه محمّد قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج 14، ص 188، 195؛ ابوالحسن واحد نیشابوری، «اسباب النّزول» ص 237؛ طبرسی، «مجمع البیان» فی تفسیر القرآن» ج 8، ص 358)؛ ابوالحسن قمی، «تفسیر قمی» ج 2، ص 272؛ محمدبن جریر طبری، «تاریخ الرسل و الملوک» ج 3، ص 164، ترجمه فارسی؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 23).
2- ابن‌حبّان، «الثّقات» ج 2، ص 139 و در باره فضایلش نک: متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 16، ص 304
3- متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 16، ص 304؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج 12، ص 421
4- حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصّحیحین» به نقل از محمّد بن المنکدر، ج 4، ص 24
5- «الثقات» ج 3، ص 439
6- «تاریخ دمشق الکبیر» ج 1، ص 300
7- «السّیرة النبویّه» ج 1، ص 344

امّسلمه در حبشه دختری به دنیا آورد که به آورده ابن عبدالبر، نامش را برّه نهادند که پیامبر این نام را نپسندید و زینب گذارد. (1) پس از بازگشت از حبشه و ورود به مدینه، ابوسلمه در نبردهای بدر و احد با مسلمانان شرکت کرد و گفته‌اند که بر اثر جراحتی که در احد دید، در سال سوم یا سی و پنجمین ماه از هجرت درگذشت. (به اختلاف) (2)با توجّه به مراجع یادشده و غیر آن، (3) پیامبر پس از شهادت ابوسلمه، از امّسلمه خواستگاری و با وی ازدواج کرد. (4) امّالمؤمنین: امّسلمه، همسر پیامبر و خواهر رضاعی عمّار یاسر بود. وی که همسرش را در راه عقیده حضرت محمّد صلی الله علیه و آله از دست داده بود، از سابقین اسلام به حساب می‌آمد و در میان زنان مسلمان از موقعیّت ممتازی برخوردار بود.
پس از رحلت پیامبر او از ثقات حدیث و فقهای مدینه و مراجع صدر اسلام گردید. (5) امّسلمه در جهت راه و روش اهل‌بیت علیهم السلام گام می‌نهاد و راوی و مدافع حدیث غدیر بود و فرزندش: «عمر ابن ابی‌سلمه» مقرّب امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب گشت. (6) او در جنگ جمل، از حامیان علی بن ابی‌طالب بود و نسبت به خروج امّالمؤمنین:
عایشه معترض بود. (7) اواخر عمر امّسلمه با رسیدن خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام مصادف بود و او

1- «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 4، ص 319
2- ابن‌هشام، «السّیرةالنّبویّه» ج 3، ص 102؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 362؛ حاکم، «المستدرک» ج 3، ص 629
3- نویری، «نهایةالارب» جزء 18، ص 179؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 8، صص 60 و 68؛ محبّ‌الدّین‌طبری، «السمط الثّمین» ص 84؛ «صفة الصّفوه» ج 2، ص 70؛ احمدبن عبداللّه خزرجی، «خلاصة تذهب الکمال» ص 427
4- حاکم، «المستدرک» ج 4، صص 16 و 17؛ ابن‌هشام، «السّیرةالنّبویّه» ج 4، ص 294
5- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج 12، صص 455 و 456
6- ابن‌اثیر، «اسد الغابه» ج 4، ص 79؛ «نهج البلاغه» رسائل، 42، ص 414
7- یعقوبی، «تاریخ» ج 2، ص 78؛ خوارزمی، «المناقب» ص 11، «فی قتال أهل‌الجمل» شهربن خوشب.

نخستین شیونگر این فاجعه بود که در مدینه، تأثیر شدید نهاد. (1) بر این اساس معلوم می‌شود که وفاتش در سال 60/ 61 ه. ق. رخ داده است. (2) ابن عبدالبر و حاکم نیشابوری از «محارب دثار» نقل کرده‌اند که ابوهُریره با حضور امیر مدینه بر جنازه امّ‌سلمه نماز گزارد و دو فرزندش: عمر و سلمه او را در بقیع، کنار مقابر دیگر همسران پیامبر به خاک سپردند. (3)

از جمله نامه‌هایی که محمّد صلی الله علیه و آله در زمان خود، به زمامداران مشهور جهان نوشت، نامه‌ای است که امر به تحریر آن برای مُقَوْقس (/ جریج بن مینا) حاکم سرزمین مصر و مشهور به قبط مسیحی نمود (4) و سپس «حاطب بن ابی‌بَلْتَعه» را به همراه نامه به سوی مقوقس که در اسکندریّه سکونت داشت، گسیل داشت. (5)این جریان در سال 6 هجرت رخ داد و باعث شد که مقوقس پس از مطالعه نامه و گفتگو با فرستاده محمّد صلی الله علیه و آله، از صراحت کلام پیامبر در توحید و نبوّت، خشنود شد و بر خلاف دیگر زمامداران ایران و روم، دعوی را جدّی و مطابق معلومات خود دید.
از این رو نامه‌ای در پاسخ نامه محمّد صلی الله علیه و آله نگاشت و به رسم قدیم، آن را با هدایایی که از احترام خاصّش به پیامبر حکایت می‌کرد، همراه کرد و در اختیار حاطب گذاشت تا در

1- یعقوبی، «تاریخ» ج 2، ص 282؛ حاکم نیشابوری، «مستدرک» ج 14، ص 19، به نقل از زریق و او ازسلمان.
2- «ام سلمه در سال شصت هجری، در اوایل خلافت یزید بن معاویه، به رحمت ایزدی پیوستند.»
نک: ابن‌حبان، «الثّقات» ج 3، ص 439؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» فصل مربوط به «توفیت امّسلمه فی أوّل خلافة یزیدبن معاویه سنة سنین».
ابن‌عماد، «شذرات‌الذّهب» ج 1، ص 69؛ یافعی، «مرآة‌الجنان» ج 1، ص 137
3- حاکم، «مستدرک» ج 4، ص 19؛ سمهودی، «وفاءالوفا» ج 3، ص 912 به نقل از محمّد بن یحیی.
نیز در باره موقعیّت و شخصیّت زینب، نک: ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه» ج 4، ص 317
4- فرید وجدی، «دائرةالمعارف القرن العشرین» ج 9، ص 317
5- یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 443، ترجمه فارسی.

بازگشتش، پیشکشِ پیامبر نماید. (1) مورّخان گفته‌اند:
از جمله هدایای مقوقس، دو خواهر جوان به نام‌های «ماریه» (/ ماری/ مریم) و «سیرین» دخترانِ شمعون قبطی، متولّد «حفن» از منطقه أنضای مصر بود.
«حاطب بن ابی‌بلتعه» در مسیر راه، دو خواهر را با آیین اسلام آشنا نمود. ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» به نقل از عبداللّه بن ابی‌صعصعة گفته است که ماریه «أسلمتْ و أسلمتْ أختها».
پیامبر با توجّه به عقیده‌اش که یک مرد نباید با دو خواهر ازدواج کند، سیرین را به ازدواج «حسان بن ثابت» یا به گفته بعضی «محمّد بن مسلمه» یا به نظری دیگر «دحیة بن خلیفه» یا به عقیده عدّه‌ای «جهم بن قیس» درآورد. (2) ماریه به خاطر مطیع‌بودن و حسن رفتارِ توأم با وقارش با پیامبر و به عنوان مادر ابراهیم، از محبّت و توجّه خاص پیامبر برخوردار بود.
پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ماریه از احترام همگان برخوردار شد و در سال 16 ه. ق. در دوران خلافت عمربن خطّاب در مدینه درگذشت. واقدی گفته است:
«کان عمر یحشر النّاس لشهودها و صلّی علیها و دفنها بالبقیع». (3)

ج: مقبره رملة بنت ابی‌سفیان

«امّ‌حبیبه رملة» دختر «ابوسفیان بن حرب اموی» پس از اسلام، با همسرش عبیداللَّه ابن جحش به حبشه مهاجرت کرد؛ ولی همسرش: عبیداللّه ترک مسلمانی نمود و عیسوی

1- در باره مکاتبات مزبور، نک: متن نامه «الموقس عظیم القبط»، «صبح الأعشی» ج 6، صص 378 و 467؛ «السّیرة الحلبیّه» ج 2، ص 371؛ «حسن المحاضره» ج 1، ص 43؛ «المواهب اللدنیه» ج 3، ص 397، شرح زرقانی، قسطلانی؛ ابن‌اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج 2، ص 210؛ مقریزی، «المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار».
2- «السمط الثمین» ص 139؛ «المحبر» ص 76؛ «اسدالغابه» ج 5، ص 543؛ «ذیل المذیل» ص 80
3- «عمر مردم را برای شهادت دادن جمع کرد. بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.» نک: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری» ج 8، ص 152؛ مجلسی، «البحار» ج 21، ص 183

شد. رمله دین همسر را پذیرا نشد؛ تا این‌که عبیداللّه در حبشه درگذشت و پیامبر اسلام پس از آگاهی از پایداری چنین زنی در ایمان و عقیده، از مدینه قاصدی به حبشه فرستاد تا از او جهت ازدواج، خواستگاری کند. (1) پس از اعلام رضایت رمله، «خالد بن سعید بن عاص» او را به عقد پیامبر در آورد و نجاشی- حاکم حبشه- چهارهزار درهم یا چهارصد دینار مَهر او را تقبّل نمود. (2) متأسّفانه از چگونگی این ازدواج و تاریخ مراسم، در متون تاریخی و روایات دینی به اختلاف برمی‌خوریم؛ ولی آنچه مسلّم است پیامبر صلی الله علیه و آله در سال 6/ 7 ه. ق. «رمله» را در مدینه دیده است.

«رمله» پس از رحلت پیامبر، محدّثی پیشه کرد و از آن حضرت و نیز زینب بنت جحش نقل‌ها نمود. دخترش حبیبه و نیز عروة بن زبیر و زینب بنت امّ‌سلمه از او روایاتی را ثبت کرده‌اند.

امّ‌المؤمنین: رمله در سال 42 یا 44 ه. ق. در مدینه درگذشت و او را در کنار همسران پیامبر به خاک سپردند. (3) ابن عبدالبر گفته است:

علی بن حسین در هنگامی که خانه‌اش را حفر می‌کرده است، تخت سنگی دیده که بر آن جمله «هذا قبر رملة بنت صخر» (4) کتابت شده بود. (5) این سند با آنچه ابن‌شبه- مورّخ مدنی- در مورد حفر خانه عقیل گفته است، مطابقت دارد. (6)

1- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 20، به نقل از زهری. محمّدبن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 4، ص 1293، ترجمه فارسی؛ ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» ج 1، ص 364، به نقل از ابن‌اسحاق؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، حافظ ذهبی، «تلخیص المستدرک» ج 4، ص 20، پاورقی.

2- ابن‌هشام، «السیرة النبویّه» ج 4، ص 294؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الاصحاب» ج 4، ص 304، هامش الإصابه.

3- ابن‌حبان، «الثّقات». ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التهذیب» ج 12، ص 419

4- «این قبر رمله دختر صخر می‌باشد.»

5- «الاستیعاب» ج 4، ص 306

6- سمهودی، «وفاءالوفا».

نسب او چنین بود: «زینب دختر خزیمه ابن الحارث بن عبداللّه بن عمرو بن عبدمناف بن هلال». نظر به رقّت قلبش در دوران جاهلیّت به امّ‌المساکین شهرت داشت. (1) بین مورّخان در این‌که زینب قبل از ازدواج با پیامبر، همسر کدامیک از صحابه بوده، اختلاف است. ابن‌حجر عسقلانی در «الإصابه» همسرش را عبداللّه بن جحش می‌داند که در نبرد احد به شهادت رسید؛ ولی ابن‌حبان طفیل بن حارث را زوج سابق زینب می‌داند (2) و ابن‌هشام به تعدّد همسرانِ او نظر داده است. (3) لذا برای پژوهندگان مشکل است که تاریخ ازدواج این بانو را با پیامبر تعیین نمایند.
او مانند خدیجه در زمان حیات پیامبر و در حالی وفات نمود که بیش از سی سال نداشت. (4) ابن‌کلبی وفات او را در ربیع‌الآخر سال چهارم هجرت می‌داند؛ ولی بعضی دیگر تنها به این‌که یک، دو یا سه ماه بیشتر نزد پیامبر نماند، باور آورده‌اند.

ح: مقبره جُوَیْرِیه بنت حارث

او از «بنومُصطلق» بود که با طایفه‌اش در مُرَیْسِیع نزدیک قدید سکونت گزیده بودند. (5) پیامبر در سال 5 و 6 هجرت، برای آرام‌کردن تحریکات و تهدیدهای طایفه مذکور

1- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 4، ص 312، هامش: الإصابة؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص 419؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 453؛ ابن‌عساکر، «تاریخ الخمیس» ج 1، ص 463؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری» ج 8، ص 82
2- «الثقات»، ج 2، ص 139
3- «السّیرة النّبویّه» ج 4، ص 397
4- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 33
5- ابن‌حبّان، «الثقات» ج 2، ص 141

که خود را با عصبیّتی لجام‌گسیخته آماده نبرد با پیامبر کرده بودند، عازم آن ناحیه شد.
در این نبرد که بعدها به غزوه المریسیع (/ غزوه بنی‌المصطلق) شهرت یافت، بنومصطلق شکست خوردند و بازماندگانشان به اسارت مسلمانان درآمدند. (1) «جویریه» به همراه پدرش حارث از جمله اسرایی بودند که به مدینه آورده شدند. (2) با وجود آن‌که به رسم قبائل عرب، جویریه جزء سهم «ثابت بن قیس بن شماس» بود، نظر به موقعیّت ممتاز او به عنوان بزرگ طایفه «بنومُصطلق» از پیامبر خواست که به او در حفظ حیثیّتش کمک کند. پیامبر با درخواستش موافقت کرد و او را به همسری برگزید. (3)این ازدواج باعث شد که کسانی که از طایفه «بنومُصطلق» به اسارت مسلمانان درآمده بودند، منسوب به خانواده پیامبر شوند. از این رو مسلمانان اسرا را آزاد کردند. (4) ولی یعقوبی می‌گوید:
زنان اسیر آزاد شدند و آنگاه مسلمانان با آنها ازدواج کردند. طبری تصریح می‌کند که به این ترتیب «یکصد خانوار از بنی‌مصطلق آزاد شدند.» (5)جویریه بیست ساله بود که به عقد پیامبر در آمد و تا سال 50 یا 56 هجرت در قید حیات بود و گفته‌اند که در زمان مروان بن حکم در مدینه وفات یافت و در بقیع، مجاور مقابر دیگر همسران پیامبر به خاک سپرده شد. (6)

او دختر «حی بن اخطب یهودی» بود که نخست با «ابوعبید سلام بن مشکم» ازدواج نمود و سپس از او جدا شده، همسر «کنانة ابن ابی‌الحفیق» شد.

1- ابن‌کثیر، «السّیرة النّبویّه» ج 3، ص 297؛ ابن‌هشام، «السّیرة النّبویه» ج 3، ص 63
2- ابن‌هشام، «السیرة النبویّه» ج 4، ص 295
3- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» به نقل از ابن‌اسحاق به روایت از محمّد بن جعفر بن زبیر به نقل از عروه و اواز عایشه. سهیلی، «روض الأُنُف» ذیل روایت ابن‌اسحاق؛ شیخ طبرسی، «اعلام الوری» ص 103؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصّحیحین» ج 4، ص 27
4- نک: طبرسی، ابن‌اسحاق
5- تاریخ طبری، ص 1103، ترجمه فارسی.
6- ابن‌حبان، «الثقات» ج 2، ص 141؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه»؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری» ج 8، ص 83؛ نویری، «نهایة الارب» جزء 18، ص 170

وی با خانواده‌اش: «بنو ابی‌الحقیق» در «قموص» که از قلعه‌های خیبر بود، زندگی می‌کرد. مورّخان گفته‌اند:
«قموص» مستحکم‌ترین دژ یهودیان خیبر بود که سقوط آن به دست مسلمانان، موجب سقوط خیبر و در هم پاشیده شدن یهودیان حجاز گردید.
(1) ابن‌اسحاق در مأخذ مذکور به رؤیاهایی که صفیّه، قبل از شکست خیبر دیده بود، اشاره دارد و نشان می‌دهد که این بانو در انتظار ورود محمّد صلی الله علیه و آله و ازدواج با او بوده است.
پس از تسلّط مسلمانان بر قلعه‌های خیبر و کشته‌شدن کنانه، صفیّه به عقد پیامبر درآمد و با او به مدینه بازگشت. (2) ابن عبدالبر و واقدی گفته‌اند: صفیّه در سال 50 ه. ق. در مدینه وفات کرد؛ (3) ولی حاکم نیشابوری نظر داده است که او در سال 52 ه. ق. درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (4)

د: مقبره سوده بنت زمعه

پدرش «زمعة بن قیس بن عبد شمس» و مادرش «شموس بنت قیس بن زید» بود. (5) همسر نخست وی سکران‌بن‌عمرو بود وپس از مسلمانی به حبشه مهاجرت نمودند. (6) ابن‌اسحاق و واقدی بر اساس مستنداتی نظر داده‌اند که سکران پس از بازگشت از حبشه در مکّه وفات یافت؛ ولی موسی بن عقبه و ابومعشر با شیخ طبرسی در «اعلام‌الوری» ص 148 هم‌عقیده هستند که وفات او در حبشه بوده است.
راویان سیره پیامبر به گفته‌های قتاده، ابوعبیده، عقیل و ابن‌شهاب اشاره کرده‌اند که

1- یعقوبی، «تاریخ» ص 415، ترجمه فارسی. ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» ج 3، ص 350
2- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 28 به نقل از ابوهریره؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 16، صص 305 و 306 به نقل از جابر، عروه؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 4، 347؛ ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج 5، ص 368، به نقل از انس بن مالک.
3- «الاستیعاب» ج 4، ص 349، هامش الاصابه.
4- در باره مقام محدّثی وی، نک: ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج 12، ص 429
5- ابن‌حبّان، الثّقات، ج 2، ص 138
6- ابن‌اسحاق، «السّیرة النّبویّه» ج 4، ص 294

پیامبر پس از وفاتِ سکران، سوده را به عقد خود در آورد و او دومین همسر پیامبر بود.
ولی عبداللّه بن محمّد بن عقیل معتقد است: او پس از عایشه، سومین همسر پیامبر شد.
از آراء مذکور که بگذریم، به فراز دیگری می‌رسیم و آن طلاق سوده بوده است.
پیامبر اسلام به دلایلی که چندان بر مورّخان روشن نیست، تصمیم به طلاق سوده می‌گیرد؛ ولی سوده که از این جهت در نگرانی بسر می‌برد، از پیامبر خواست بی‌آن‌که طلاقش دهد، از هم متارکه نمایند.
ترمذی به نقل از عکرمه و ابن‌عبّاس به این ماجرا اشاره نموده (1)و طبرانی و بیهقی در تأیید واقعه، به گفته ابن‌منذر روی آورده‌اند.
بعضی از مفسّران، شأن نزول آیه 128 از سوره نساء را همین حادثه دانسته‌اند. در این آیه می‌خوانیم:
وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتْ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً. (2) سیوطی در کتاب خود به گفته علی ابن ابی‌طالب نظر انداخته که فحوای آن، عدم طلاق زنی است که از همبسترشدن عاجز مانده است (3) و این به گفته ابن‌عبّاس در مورد سوده صادق بوده است. (4) مورّخان گفته‌اند:

1- «الجامع الصّحیح» ج 4، ص 215
2- «اگر زنی بیم آن داشت که شوهرش با وی مخالفت و بد اخلاقی کند یا از او دوری گزیند، باکی نیست که هر دو تن به راه صلح و سازش بازآیند که صلح به هر حال بهتر از نزاع و کشمکش است و نفوس را بخل و حرص فرا گرفته که به آزار هم می‌کوشند و اگر درباره یکدیگر نیکویی کرده و پرهیزکار باشند، خداوند به هرچه کنند آگاه است.»
3- «الدرّ المنثور فی تفسیر بالمأثور» ج 2، ص 233
4- قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج 5، ص 403؛ شیخ طبرسی، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» جزء 3، ص 119؛ قمی، «تفسیر قمی» جزء 1، ص 154؛ فخر رازی، «التّفسیر الکبیر» ج 6، جزء 11، ص 66، چاپ دارالفکر، 1401 ه. ق.

«سوده در سال 50 یا 54 ه. ق. در مدینه وفات کرد و در کنار دیگر مقابر همسران پیامبر در بقیع به خاک سپرده شد.» (1)

او از «بنونضیر» بود که با «حکم» از «بنوقریظه» ازدواج کرد و پس از واقعه اخراج یهودیان بنوقریظه از مدینه، اسلام را پذیرا شد و پیامبر اسلام او را به عقد خود در آورد.
این ازدواج در سال ششم هجری تحقّق پذیرفت و مورّخان گفته‌اند که او در زمان حیات پیامبر درگذشت و به تصریح ابن‌سعد وفاتش پس از مراجعت از حَجّةالوداع بوده و «دفنها بالبقیع». (2)

1- ابن‌حبان، «الثّقات» ج 2، ص 138؛ ابن‌حجر عسقلانی، «التّهذیب‌التّهذیب» ج 12، ص 427؛ نویری، «نهایة الارب» جزء 18، ص 170
2- «الطبقات الکبری» ج 8، صص 129 و 131

فصل پنجم؛ مقابر خاندان پیامبر (بنوهاشم)

الف: مقبره فاطمه بنت‌اسد

او دختر اسد، فرزند هاشم، همسر ابوطالب و مادر علی، جعفر، عقیل، هانی و طالب بود. (1) فاطمه از نخستین مهاجرین و بیعت‌کنندگان با محمّد بود و تنها کسی که چون فرزندی (/ علی) را در خانه کعبه به دنیا آورد، پرهیزکاری و پاکیش شهرتی خاص یافت (2)و علیّ بن ابی‌طالب به احترام چنین مادری ستوده می‌شده است. (3) وی از این‌که فردی مؤمن و پایدار در اسلام بود و تا آخر عمر به عقد ابوطالب باقی ماند، دلیلی بر مسلمانی ابوطالب شد. (4) او در زمان حیات پیامبر، جهان را بدرود گفت و پیامبر در مرگ او تأثیر و غم واندوه فراوان نشان داد. غسلش داد؛ بر جنازه‌اش نماز گزارد و در حالی که می‌گریست، در میان قبرش نهاد. (5)

1- ابن‌حزم، «جمهرة أنساب العرب» ص 14
2- نک: احمد، «مسند». حاکم، «المستدرک»، ج 3، ص 483. سبلنجی، «نورالأبصار»، ص 69. گنجی، «الکفایه». شریف رضی، «خصائص الائمّه»
3- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» ج 3، ص 158، اشعار: ابوعبیده.
4- ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه» ج 2، ص 312
5- ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 4، ص 382؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 16، ص 248، ج 13، ص 20؛ ابن‌حجر هیثمی، «مجمع‌الزّوائد» ج 9، ص 156

ابن‌زباله محل قبر وی را در بقیع، مقابل حمام ابوقطیفه دانسته است که در جوار آن قبرهای ابراهیم و عثمان بن مظعون جای دارد.
ابن‌نجّار در «أخبار مدینة الرّسول» این موفّقیّت را در سده هفتم هجرت چنین گفته است:
«والیوم مقابلها نخل یعرف بالحمّام و قبر عثمان بن عفان و علیه قبّة عالیة و هو قبل فاطمة بنت أسد بقلیل و حوله نحل». (1) این آراء را مؤلّف حقیر در سال‌های 1396/ 1399 ق. با موقعیّت فعلی شهر مدینه مورد تطبیق قرار داد:
محلّ قبر فاطمه بنت‌اسد، در نزدیکی قبر سعدبن معاذ و مجاور قبر عثمان بن عفّان در سمت شرقی قبرستان بقیع قرار دارد.
دو آرامگاه ابراهیم و عثمان بن مظعون در 20 متری شرق قبر مالک بن انس و 75 متری مقبره شهدای حره جای گرفته که تا قبر عثمان بن مظعون 135 متر است. در نتیجه قبر فاطمه بنت اسد، در رکن شمال شرقی بقیع در حدود 50 متری قبر عثمان بن عفّان واقع شده است.
تردیدی نیست که محلّ «حمّام النّخل» که قبلاً به «حمام ابی‌قطیفه» شهرت داشته، در شمال قبر ابراهیم بوده است و در زمان نورالدّین سمهودی آن را «الخضاری» می‌گفته‌اند.
«علی بن موسی» چون به بنای قبرستان بقیع در بافت عثمانی آن اشاره می‌کند، از مقبره فاطمه بنت‌اسد یاد کرده، دقیقاً به نشانی تاریخی آن اشاره می‌کند:
«ثمّ من شرقی البقیع قبتین أحدهما فیها مرقد الصحابی الجلیل سیّدنا أبی‌سعید الخدری الأنصاری و بجانبها قبّة سیّدتنا فاطمة بنت أسد والدة

1- «امروزه مقابل آن نخلستان، که به الحمام معروف است، قرار دارد. قبر عثمان بن عفان که بر فراز آن گنبد مرتفعی است، در نزدیکی قبر فاطمه بنت اسد واقع است.» نک: سمهودی، «وفاءالوفا» ج 3، ص 895

سیّدنا علیّ بن أبی‌طالب کرّم اللَّه تعالی وجهه. ثمّ البقیع الشریف خارج السور السلطانی». (1) در همین ایّام «نایب‌الصّدر شیرازی» مقبره فاطمه بنت‌اسد را در 1305 ق. زیارت و آن را توصیف می‌کند که بر سر در بقعه مذکور این عبارت و اشعار ترکی منقوش است:
«هذه قبة الوالدة المحترمة حضرة؟؟؟ علی رضی اللَّه عنه.»
پاپدی بو قبّه پرنوری شهنشاه جهان دست عدوانله اولمشدی مقدم ویران نجل ذی‌شأننی یاور ایده أوّل پادشه فاطمه بنت اسد مادر شیر یزدان (2)

ب: مقبره ابوسفیان بن حارث

به گفته ابن‌مبارک حنظلی تمیمی، نام او مغیره و پسر عمّ پیامبر صلی الله علیه و آله بود.
مادرش «عزیزه بنت قیس» (3) یا «غزیه» بوده است. (4) شهرت او نه تنها به اعتبار نسب، بل از آن روست که شبیه‌ترین آدمیان به محمّد صلی الله علیه و آله بود. (5) او قبل از ایمان، اسلام را هجو می‌کرد؛ تا این‌که قبل از فتح مکّه در محلّی به نام نیق‌العقاب به وساطت امّ‌سلمه و در حضور پیامبر، صادقانه به تسلیم روی آورد. (6) پس از ایمان، در سال هشتم هجرت به نبرد حنین تن داد و با اخلاص، پیامبر را در

1- «سپس از طرف شرق بقیع دو گنبد به چشم می‌خورد؛ یکی آرامگاه صحابه جلیل القدر ابو سعید خدری انصاری و در کنار آن گنبد حضرت فاطمه بنت اسد، مادر گرامی علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.» وصف المدینة المنوّره، ص 11
2- «تحفةالحرمین»، ص 231.
3- ابن‌حبان، «الثّقات» جزء ثالث، ص 372
4- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری». ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 4، ص 84
5- یعقوبی، «تاریخ» ج 2، ص 504. ابن‌رسته، «الأعلاق النّفیسه» ص 201، لیدن 1892 م، اهتمام: دخویه.
6- ابن‌هشام، «السّیرة النّبویّه» ج 4، ص 42. در باره نیق‌العقاب، نزدیک جحفه نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج 5، ص 233. سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» جزء 4، ص 1325. حربی، «المناسک» ص 453 به نقل از ابی‌رهم الغفاری.

لحظات حسّاس شکست و پیروزی یاری نمود. (1) پیامبر پس از ملاحظه فداکاری‌های خالصانه او ایمانش را تأیید و در باره‌اش فرمود:
«أبوسفیان بن الحرث سید فتیان أهل الجنّة». (2) وی در سال 20 هجری در مدینه درگذشت و خلیفه دوم: «عمر بن خطاب» بر وی نماز گزارد و در محلّی که خودِ ابوسفیان برای گورش در نظر گرفته بود و بعدها به مشهد عقیل شهرت یافت، به خاک سپرده شد. (3)

کنیه‌اش ابویزید و یکی از چهار فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بود.
وی ده سال از جعفر و بیست سال از علی بن ابی‌طالب بزرگتر بود. (4)
ابن‌حزم گفته است که فرزندان عقیل: عبداللّه، عبدالرّحمن و مُسلم در واقعه کربلا و کوفه کشته شدند و نسلش تنها از فرزند دیگرش: محمّد ادامه یافت:
«فولد محمّدبن عقیل: عبداللَّه الفقیه المحدّث و عبدالرّحمن. کان یشبه النّبی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی صورته و کان رجلًا أمها زینب بنت علیّ‌بن أبی‌طالب». (5)

1- ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج 6، ص 115 به نقل از براء بن عازب؛ ابن‌هشام، «السیرة النبویّه» ج 4، ص 88 به‌روایت از جابربن عبداللّه؛ حلبی، «السیرةالحلبیّه» ج 3، ص 109 به‌نقل ازابوسفیان‌بن حارث.
2- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 3، ص 255 به نقل از هشام بن عروه؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 2، ص 318؛ هیثمی، «مجمع‌الزّوائد» جزء 9، ص 274
3- ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 373. یافعی، «مرآةالجنان» ج 1، ص 76؛ سمهودی، «وفاءالوفا» ج 3، ص 911
4- ابن ماکولا، «الإکمال» ج 6، ص 229؛ ابن‌حزم، «جمهرة أنساب‌العرب» ص 69؛ ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 259. ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 6، ص 6؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج 7، ص 254
5- «سپس مدفن فرزندان محمدبن عقیل، عبداللّه فقیه محدث، و عبدالرحمان است. عبد الرحمان شباهت زیادی به رسول گرامی داشت. مادر این دو، زینب دختر علی‌بن ابی‌طالب می‌باشد.»

عقیل در علم انساب عرب به حافظه و شناخت، شهرت عام داشت (1) و «کان أکثر النّاس ذکر المثالب قریش». (2) او در نبرد بدر به مقابله با مسلمانان رضا داد؛ ولی پس از اسارتش به دست مسلمانان و آزادیش در مقابل فدیه‌ای که عبّاس بن عبدالمطلب پرداخت، به توحید گروید و تسلیم مسلمانی شد؛ (3) ولی این اعتقاد را تا قبل از واقعه حدیبیّه آشکار ننمود. (4) عقیل پس از هجرت به مدینه، ایمانش را در غزوه مؤته به آزمایش گذارد و از آن تاریخ تا وفات پیامبر اسلام، خصوصاً پس از فداکاری صمیمانه‌اش در نبرد حنین، یکی از یاران پیامبر و از مشهورین اسلام شد و شهرتش زبانزد خاص و عام گردید. (5) پیامبر در باره عقیل فرموده است: «یا أبا زید! إنّی لأحبّک حبّین: حبّاً لقرابتک منّی و حباً لما کنت أعلم من حبّ عمّی إیّاک». (6) این حدیث به لفظهای مختلف نقل شده است. (7) عقیل از راویان موثّق حدیث پیامبر بود (8) و در دوران خلافت برادرش: علیّ بن

1- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج 3، ص 158
2- «در بیان عیب‌جویی و کارهای ننگ آور قریش، بیش از دیگران آگاه بود.» نک: طریحی، «مجمع البحرین» ص 446، چاپ سنگی.
3- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 343؛ نیز کلینی، «الرّوضه من الکافی» ج 8، ص 202، الکتب الأربعه، بخش مربوط به معاویة بن عمار؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 405
4- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 4، ص 28؛ جاحظ، «البیان و التّبیین» ج 1، ص 174؛ طبری، «ذیل المذیل فی تاریخ الصّحابة و التّابعین» ص 23
5- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج 7، ص 254
6- «ای ابویزید، من از دو جهت به تو علاقه‌مندم؛ یکی این‌که تو از بستگان منی و دیگر علاقه‌ای که عمویم به تو داشته است.»
7- ابن‌حجر هیثمی، «مجمع الزّوائد» ج 9، ص 273؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 12، ص 310، به نقل از ابوحذیفه؛ قمی، «منتهی الآمال» ص 255
8- احمدبن حنبل، «مسند» ج 1، ص 201. ج 3، ص 4؛ ابن‌حَجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 7، ص 254

ابی‌طالب توقّعاتی بیش از میزان عدالت، در دلش به وجود آمد؛ که با واکنش شدید امیر مؤمنان علیه السلام روبرو شد. (1) در همین ایّام به شام رفت و با معاویه ملاقات نمود و ضمن گفتگوهایش با وی، به حقوق بنی‌هاشم و ارجحیّت علیّ بن ابی‌طالب در امر ولایت و خلافت صحّه‌ها گذارد. (2) عاقبةالأمر در پیری نابینا شد و در اواخر حکومت معاویه یا اوّل خلافت یزید، قبل از واقعه حرّه درگذشت و به اختلاف گفته‌اند که در مدینه به خاک سپرده شد. (3) تا آنجا که مؤلّف مطلّع است، محلّ اقامت عقیل در مدینه، معروف به «دار عقیل» مجاور سمت غربی قبرستان بقیع واقع شده بود که بعدها مدفن عبداللّه بن جعفر و ابوسفیان بن الحارث گردید.
ابن‌نجّار متوفّای 643 می‌نویسد:
در این خانه:
«قبرِ عقیل بن أبی‌طالب أخی علیّ رضی اللّه عنه فی قبّة فی أوّل البقیع أیضاً ...» (4) علیّ بن موسی در 1303 ه. ق. و نایب‌الصّدر شیرازی در 1305 ه. ق. و فراهانی در 1302 ه. ق. از بنا و قبّه و ضریحی که زیر آن مقابرِ عقیل، ابوسفیان و عبداللّه بن جعفر بوده و کتیبه‌هایی داشته است، یاد کرده‌اند.
این محل در 40 متری باب جنوب غربی قبرستان بقیع قرار دارد که در فاصله 5 متری جنوب آن قبور همسران پیامبر است.

1- «نهج‌البلاغه» کلام 224، ص 346، اهتمام: صبحی الصّالح. ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه» ذیل خطبه 224. ابواسحاق ابراهیم ثقفی، «الغارات» ج 1، ص 64 به نقل از جعفربن محمّد.
2- ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج 4، ص 78؛ «الغارات» همان مأخذ؛ طریحی، «مجمع‌البحرین» ص 446؛ ابن عبدالبر «الاستیعاب» ج 3، ص 158
3- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج 3، ص 157
4- «آرامگاه عقیل، فرزند ابوطالب و برادر علی علیه السلام، در ابتدای بقیع قرار دارد و بر فراز آن گنبدی است. «اخبار مدینة الرّسول» ص 154

مادر عبداللَّه بن جعفر بن ابی‌طالب، «أسماء بنت عمیس بن کعب» بود، که در ایّام توقّف جعفر و اسماء در حبشه به دنیا آمد. او اوّل مولود مسلمانی بود که در حبشه چشم گشود. (1) بازگشت جعفر بن ابی‌طالب از حبشه به مدینه در سال هشتم هجرت، مصادف بود با ایّامی که مسلمانان از پیروزی خیبر باز گشته بودند. (2) در همین سال جعفر به همراهی «زید بن حارثه» و «عبداللَّه بن رواحه» به جانب شام روانه شد و فاجعه یوم مؤته به وقوع پیوست و عبداللَّه، پدر را از دست داد. (3) آنچه در این واقعه با شخصیّت و حیات عبداللَّه ارتباط دارد، واکنشی است که پیامبر ضمن تأسّف شدیدش از شهادت جعفر، در باره عبداللَّه از خود بروز داد.
منابع مختلف این گفته عبداللَّه بن جعفر را ثبت کرده‌اند که:
«أنا أحفظ حین دخل النّبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- علی أمّی ینعی؟؟؟ لما أبی فأنظر إلیه هو یمسح علی رأسی و رأس أخی و عیناه تهراقان الدموع حتی تقطر لحیة ثمّ قال: اللّهم انّ جعفراً قد قدم إلی أحسن الثواب فاخلفه فی ذریته ما خلقت أحداً من عبادک فی ذریته. ثمّ قال: یا أسماء أ لا أبشرک؟
قالت: بلی بأبی أنت و أمّی یا رسول اللَّه. قال: إنّ اللَّه جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنّة. قالت: فاعلم النّاس ذلک. فقام رسول اللَّه و أخذ بیدی یمسح بیده رأسی حتی رقی إلی المنبر و أجلسنی أمامه علی الدرجة السفلی و الحزن یعرف علیه ...» (4)؟؟؟؟؟؟؟

1- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الاصحاب» به نقل از عکرمه و او از ابن‌عبّاس؛ ابن‌حَجر عسقلانی، «الاصابه» ج 2، ص 289، به نقل از عثمان بن عطا از عکرمه.
2- ابن اثیر، «اسدالغابه» ج 1، ص 286؛ ابونعیم، «حلیةالأولیاء» ج 1، ص 116
3- واقدی، «مغازی» ص 401؛ ابوالفرج اصفهانی، «مقاتل‌الطّالبیین» ص 6
4- «به خاطر دارم هنگامی که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به دیدن مادرم آمد تا مرگ پدرم را تسلیت گوید، به صورت مبارکش نگاه می‌کردم، در حالی که بر روی سرم و سر برادرم دست می‌کشید، چشمانش پر از اشک شد، و قطره قطره بر محاسن مبارکش می‌چکید. فرمود: خداوندا! جعفر بهترین و نیکوترین پاداش را به من عطا کرده، ذریه و بازماندگان او را مستدام بدار که چنین لطفی در حق هیچ‌یک از بندگانت نکرده‌ای. سپس

فرمود: اسماء! آیا به تو بشارت دهم؟ زن پاسخ داد: آری، پدر و مادرم قربانت گردند، ای رسول‌اللّه. فرمود: خداوند دو بال به جعفر عطا کرده است تا در بهشت با آن‌ها پرواز کند. زن گفت: پس مردم را از این موضوع آگاه کرد. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاست، دستم را گرفت و در حالی که با دست دیگرش سرم را نوازش می‌کرد. بر بالای منبر رفت و مرا مقابل خود روی پله پایین منبر نشاند. غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفته بود.» نک: احمد بن ابی‌یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج 1، ص 427؛ ابن‌هشام و ابن‌اسحاق، «السیرة النبویه» ج 3، ص 437؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 16، ص 65؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص 111

این گفته با آنچه که اسماء (همسر جعفر) حکایت کرده است، مطابقت دارد. (1) عبداللّه از همان اوان کودکی مورد ملاطفت پیامبر قرار گرفت و او را به خصائص نیکو معرفی می‌کرد.
محقّقین مختلف در کتب خود آورده‌اند که پیامبر به عبداللّه گفته است:
«اللّهم اخلف جعفراً فی ولده» (2) و عبداللّه بن جعفر خود گفته است:
«رآنی النبیّ و أنا أساوم بشاة أخ لی فقال: اللّهم بارک له فی صفقه ...» (3) ابن‌عساکر به نقل از عمرو بن حریث نوشته است:
«إنّ النّبی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- مرّ بعبداللّه و هو یلعب بالتراب فقال:
اللّهم بارک له فی تجارته ...» (4) همچنین: «قال رسول اللّه: جعفر أشبه خلقی و

1- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 2، ص 92؛ ابن‌کثیر، «السیرة النّبویّه» ج 4، ص 241
2- ابن‌عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج 7، ص 329؛ احمد، «مسند» ج 1، ص 4، ج 2، ص 205؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 11، ص 65
3- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله مرا در حال چانه زدن هنگام خریدن یک گوسفند دید، فرمود: خداوندا! در این معامله به او برکت ده.» نک: دارقطنی، «سنن» ص 329؛ احمد، «مسند» ج 1، ص 376؛ قمی، «سفینةالبحار»؛ متّقی هندی «کنزالعمال» ج 16، ص 65
4- «تاریخ»، ص 329

خلقی و أما أنت یا عبداللَّه فاشبه خلق اللَّه بأبیک». (1) جعفر در کودکی با پیامبر بیعت کرد و پیامبر نیز این بیعت را پذیرفت. (2) او در بزرگسالی و پس از رحلت پیامبر به سخاوت شهرت بسزایی یافت (3) و قطب‌السّخا می‌خواندندش. (4) و گفته‌اند که او «کان کریماً جواداً، ظریفاً، خلیقاً، عفیفاً، سخیّاً، یسمّی بحرالجود ... و یقال لم یکن فی الإسلام أسخی منه». (5) در روایت از راویان صدیق محسوب می‌شود و قولش را موثّق‌دانسته‌اند. او از اسماء و علی بن ابی‌طالب و عمّار یاسر احادیثی را روایت کرده است. (6) در دوران حیات خلفا، مرید و مرشدش علی بن ابی‌طالب بود و در این خصوص موضع‌گیری‌های سختی از خود نشان می‌داد. از مدافعان حدیث غدیر بود و در برابر عثمان بن عفّان از ابوذر غفاری جانبداری می‌کرد. (7) او همسر زینب بنت علی بن ابی‌طالب شد و از طریق این وصلت، پیوندش با اهل‌بیت مستحکم‌تر گردید. نتیجه این زناشویی فرزندی به نام «عون» بود که در کربلا با حسین بن علی کشته شد. (8) از این رو با بازماندگان واقعه کربلا همدردی‌ها کرد و از رفتار

1- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: جعفر به اخلاق و عادات من شباهت زیادی داشت و اما تو، عبداللَّه به پدرت شباهت بیشتری داری.»
2- حاکم، «المستدرک» ج 3، ص 566؛ ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 207؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 5، ص 171
3- ابن‌عماد، «شذرات الذهب» ج 1، ص 87
4- ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 207
5- «بخشنده و با سخاوت بود؛ مانند دریای جود و پارسا و پرهیزکار. بخشنده و با سخاوت بود. زیرک و خوش هیکل، شایسته و لایق و پارسا. بخشنده و با سخاوت بود، به‌طوری که دریای جود و کرم نامیده می‌شد ... گویند کسی در اسلام با سخاوت‌تر از او نبود.» نک: ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 2، ص 275، هامش: الاصابه. همچنین نک: ابن‌عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج 7، ص 328؛ ممقانی، «تنقیح‌المقال فی أحوال الرّجال»؛ قمی، «سفینةالبحار». احمدبن ابی‌یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج 2، ص 328
6- ابن‌حَجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 5، ص 170
7- احمد بن ابی‌یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج 2، ص 67
8- ابوالفرج، «مقاتل‌الطّالبیین».

بنی‌امیّه انزجار خاصّی از خود نشان داد. (1) در «یوم‌الحره» ابوبکر و عون اصغر- دو تن دیگر از فرزندانش- به دفاع از مدینه پرداختند و به دست امویان به شهادت رسیدند. (2) او در سال 80 هجرت در سنّ 90 سالگی در مدینه درگذشت. (3) ابن‌نجّار در «أخبار مدینه» ص 154 و سمهودی در «وفاءالوفا» جزء 3، ص 911 گفته‌اند که عبداللّه بن جعفر را در بقیع دفن کردند. محلّ دفن او دار عقیل در کنار تربت عقیل است. این محل در 40 متری درِ جنوب غربی قبرستان فعلی بقیع قرار داد.

ث: مقبره اسماعیل بن جعفر

طبرسی در «اعلام الوری»، اسماعیل را فرزند امام جعفر صادق علیه السلام دانسته که به گفته ابن شهرآشوب او را اسماعیل امین می‌خواندند. (4) مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین بن علی بود. طبرسی گفته است: «اسماعیل فکان اکبر اخواته و کان ابوه شدید المحبة له و البرّبه». (5) اسماعیل با اهل خود در منطقه عریض بسر می‌برد و عاقبت در زمان حیات پدرش به سال 143 ه. ق. درگذشت. (6) طبرسی می‌گوید: جنازه اسماعیل را «حمل علی رقاب النّاس الی ابیه بالمدینه فجزع علیه جزعاً شدیداً و تقدم سریره بغیر حذاء و لا رداء و کان یأمر بوضع سریره علی الأرض قبل دفنه

1- ابن‌اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج 4، ص 89، منه احدی و ستّین.
2- ابوالفرج، «مقاتل‌الطّالبیین» ص 123
3- ابن‌عماد، «شذرات الذهب» ص 87؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 2، ص 228؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج 2، ص 275؛ ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 207؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 5، ص 170؛ یافعی، «مرآة الزّمان» ج 1، ص 161
4- «مناقب آل ابی‌طالب» ج 4، ص 280
5- «اسماعیل بزرگترین برادرانش بود و پدرش به وی عشق زیاد می‌ورزید و به او نیکی می‌کرد.» «وفاءالوفا ج 3، ص 920
6- هیوار، «دائرةالمعارف الإسلامیّه» ج 2، ص 187؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص 284

مراراً کثیرة و یکشف عن وجه و ینظر اللّه ... و دفن رحمة اللّه بالبقیع». (1) پس از وفاتش جمعی از هواداران اهل‌بیت علیهم السلام او را مهدی موعود دانستند و گروهی امامت را پس از امام صادق علیه السلام، حقّ او و فرزندش محمّد شمردند و طایفه‌ای امامت را در اعقاب اسماعیل باور کردند و بدین‌سان مذهب شیعه اسماعیلی به وجود آمد. (2) سمهودی در باره موقعیّت مقبره اسماعیل جزم دارد که آن:
«یقابل مشهد العبّاس فی المغرب و هو رکن سور المدینة الیوم من القبلة و المشرق، بنی قبل سور، فاتّصل السور به، فصار بابه من داخل المدینه». (3) این مکان پس از برچیده‌شدن حصار مدینه در دوران سعودی‌ها، خارج از بقیع جای گرفت.
فاصله مقبره اسماعیل تا بقعه اهل‌بیت علیهم السلام حدود 15 متر می‌باشد که بعدها مسیر خیابان جدیدالإحداث ابوذر شد. پس از احداث خیابان مذکور (ابوذر) آثار

1- «... بر دوش مردم تا مدینه حمل گردید و به نزد پدرش آورده شد. پدر بر او ترحم بسیار کرد و به سوی تختش بدون کفش و عبا پیش رفت. قبل از این‌که او را دفن نماید، چندین بار دستور داد تختش را بر زمین گذارند تا به صورتش نگاهی افکند. سرش را به طرف آسمان بلند کرد ... رحمت خدا بر او باد! در بقیع دفن گردید.»
2- در خصوص تعارض فرقه اسماعیلی با عقاید اثنی‌عشری نک: آراء شیخ طوسی، «تلخیص الشّافی» جزء 4، ص 202؛ همچنین در باره اسماعیلیّه نک: مقریزی، «اتّعاظ الخنفاء بأخبار الائمّة الفاطمیّین الخلفا» مصر 1367 ه. ق.؛ امین الرّیحانی، «ملوک الرّیحانی»، بیروت 1929 م.؛ احمد بن عبداللّه خزرجی، «خلاصة تذهیب الکمال فی أسماء الرّجال»، مصر 1322 ه. ق.؛ ابواسحاق قهستانی، «هفت باب بابا سیّدنا» به اهتمام ایوانف، تهران 1336 ش. ناصر خسرو، «وجه دین»، تهران، 1348 ش.؛ ابوحاتم رازی، «اعلام النّبوّه»، تهران، 1356 ش.؛ حمیدالدّین کرمانی، «الاقوال الذّهبیّه»، تهران 1356 ش.
هاجسن، «فرقه اسماعیلیّه»، تهران 1343- 1346 ش.؛ آرین‌نژاد، «قیام اسماعیلیّه»، تهران، 1336 ش. «دائرةالمعارف الإسلامیّه» ج 2، ص 187؛ «دائرةالمعارف القرن العشرین»، فرید وجدی، ج 1، ص 1347، بیروت 1971 م. «ایران و یمن»، تصحیح، هنری کربن، تهران، 1340 ش.
3- «روبه‌روی آرامگاه عباس از طرف مغرب است. امروزه قسمتی از

سور مدینه از طرف قبله و مشرق شده است، پیش از سور مدینه بنا گردید. پس با سور متصل گردید و در آن از داخل مدینه گشوده شد.»

ص: 489
چهاردیواری بنا پابرجا و مشهود همگان بود و در جریان تعریض خیابان ابوذر، در اواخر حیات ملک فیصل تخریب گردید.

ج: مقبره نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، از صحابه پیامبر بود که در پانزدهمین ماه خلافت عمر بن خطّاب در مدینه درگذشت و به تصریح ابن‌سعد: «... فصلی علیه عمر بن الخطاب ثم تبعه الی البقیع حتی دفن هناک» (1) مؤلّف اطلاعات دقیقی از مکان مقبره وی در دست ندارد.

چ: مقبره محمّد بن حنفیّه

او محمّد اکبر بن علی بن ابی‌طالب و از شخصیّت‌های مشهور سده اوّل اسلام بود.
ابن‌سعد به سندی استناد می‌کند که بر اساس آن معلوم می‌شود مقبره «محمّد بن حنفیّه» در قبرستان بقیع است؛ ولی مکان آن را دقیقاً معلوم نساخته است:
«حدثنا زین بن السائب قال: سالت اباهاشم عبداللَّه بن محمد حنفیّه این دفن ابوک؟
فقال بالبقیع. قلت ای سنة. قال: سنه احدی و ثمانین فی اولها». (2)

1- «... پس عمر بر او نمازگزارد وتا بقیع مشایعتش کرد تا در آنجا دفن گردید.» «الطبقات‌الکبری» ج 4، ص 47
2- «زین بن السائب گوید: از ابوهاشم عبداللَّه فرزند محمد حنفیّه پرسیدم پدرت کجا مدفون است؟ پاسخ داد در بقیع. گفتم در چه سالی؟ گفت: در اوایل سال 81 هجری.» «الطّبقات الکبری» ج 5، ص 91، ص 116؛ نیز نک: ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 9، ص 354

فصل ششم، مقابر عمّه‌های پیامبر (بقیع‌العمّات)

الف: مقبره صفیّه بنت عبدالمطلب

عبدالمطلب را چندین همسر بود که یکی از آنها «هاله» مادر حمزه و صفیّه می‌باشد. صفیّه عمّه پیامبر، همسر «عوام بن خویلد» و مادر زبیر بود. (1) صفیّه پس از هجرت به مدینه در مهمترین حوادث صدر اسلام حضور داشت که اهمّ آن دو، نبرد احد و خندق بود. در نبرد احد، او در رأس زنانی قرار داشت که با مسلمانان، شهر را به سوی احد رها کردند. پس از شهادت برادرش حمزه، مرثیه‌های حزین او، شور خاصّی به عزای مسلمانان بخشید. (2) در واقعه خندق، صفیّه به همراه حسان بن ثابت و دیگر کسان در «اطم (/ کوشک) فارع» از شهر پاسداری نمودند و در جریان همین سنگربندی‌ها بود که او توانست یکی از یهودیان مهاجم را از پای درآورد و پیامبر کارش را شایسته دانست و مورد تقدیر قرار داد

1- ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 197؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 1، صص 326 و 364؛ ابن‌اثیر، «اسدالغابه»؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 3، ص 103؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج 4، ص 345

2- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 4، ص 349، به نقل از ابن‌اسحاق از زهر از عاصم بن عمرو بن قتاده و محمد بن یحیی؛ ابن هشام، «السیرة النبویّه» ج 3، ص 103، ص 176؛ ابن‌اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج 2، ص 161؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج 4، ص 50؛ اعثم، «الفتوح» ج 2، ص 312؛ طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 6، ص 2465

و او را در تقسیم غنائم غزوه خندق، صاحبِ سهم دانست. (1) در خصوص «کوشک فارع» گفتنی است که در تاریخ و جغرافیای مدینه، بدان «اطم حسان بن ثابت» گویند و مسلّم است که پیامبر گهگاه در سایه آن می‌نشسته است.
فیروزآبادی «اطم فارع» را قلعه‌ای از جمله قلعه‌های مدینه دانسته است که بعدها «عاتکه بنت عبداللّه بن یزید بن معاویه» در آن مکان، خانه‌ای بنا نمود و سپس «یحیی بن خالد برمکی» آن را به خود اختصاص داد و به مرور زمان به «دار جعفر بن یحیی» شهرت یافت. این خانه مقابل باب‌الرّحمه (/ باب عاتکه) قرار داشته و قلعه فارع در مجاورت سمت شامی آن بوده است که در سال 838 ه. ق. به صورت «مدرسة الکلبرجیه» جلوه نمود و در تعمیر و توسعه مسجدالنّبی توسّط سعودی‌ها از بین رفت و در محدوده مسجد قرار گرفت.
موقعیّت مذکور مُبیّن آن است که وقایع مزبور، مربوط به روزهای نبرد غزوه خندق بوده است که شهر مدینه از سمت جنوب و جنوب شرقی، توسّط یهودیان مورد تهدید قرار گرفته بود و این مسئله دلیل روشنی است بر ردّ اخباری که خواسته است وقایع مورد نظر را مربوط به روزهای غزوه احد تلقّی نماید. (2) صفیّه بنت عبدالمطلب در سال 20 ه. ق. در دوران خلافت: عمر بن خطاب، در حالی که 75 ساله بود، درگذشت (3) و او را در زاویه دیوار به دیوارِ «دار مغیرة بن شعبه» در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (4) این مکان خارج از باب بقیع بوده و بعدها به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به نام بقیع العمّات شهرت یافت.
قبل از این به خاطر قرار گرفتن مکان قبر در پایین دیوار خانه مغیره، امکان هر نوع تعمیر و تجدید بنایی را از مغیرة بن شعبه گرفته بود و یک بار که مغیره می‌خواست در در

1- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 4، ص 348 به نقل از ابن‌منده.
2- متّقی هندی، «کنز العمال» ج 16، ص 244؛ یعقوبی، «تاریخ» ص 407؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج 2، ص 182
3- ابن‌اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج 2، ص 569
4- ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 197؛ سمهودی، «وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی» ج 2، ص 910؛ ابن‌نجّار، «اخبار مدینة الرّسول» ص 154؛ مسعودی، «مروُج الذَّهب» ج 1، ص 721

دیوار خانه‌اش تعمیراتی کند، با واکنش شدید فرزندش زبیر بن عوام روبرو شد. (1) علی بن موسی در 1303 ه. ق. از وضعیّت بنای مقبره صفیّه و بقیع العمّات در دوران عثمانی‌ها چنین یاد کرده است:
«و بقیع العمّات الطیّبات هو من البقیع فی و من الغازی القانونجی السلطان سلیمان خان فی الخمسین بعد التسعمائة من الهجرة استدخل أکثر البقیع فی المدینة المنورة و بنیت بعد نبش القبور صارت فی المستدخل منه دور کثیرة حتی صارت حارة مستقلة و تعرف الآن بحارة الأغوات خدمه حجرة سید الکائنات و احیط علی ما بقی بجهة قبّة العمّات بجدار من الحجر مجصص بباب واحد عند قبة السیدة صفیة المذکور فلا یدفن فیه الآن و إنّما یفتح بابه فی أیام موسم الأغراب للزیارة».
مسلّماً از دوران‌های گذشته تا سال 1373 ه. ق. این دو بقیع، دیوارکشی شده و به‌واسطه کوچه باریکی- با 824 مترمربّع مساحت- بین «بقیع‌العمّات»- با 3493 مترمربّع مساحت- و «غرقد» فاصله افتاده بود.
در تصریحات علی بن موسی می‌خوانیم:
«و من بین البقیع و بقیع العمات ... الطریق النافذ الی جزع باب الجمعة و الی مسجد الإجابة ...».
این کوچه دقیقاً در عکس عمومی قبرستان بقیع که در اوائل این قرن توسّط «رفعت پاشا» تهیّه شده، به خوبی مشاهده می‌شود.
به هر حال قبر سیّده صفیّه و خواهرش عاتکه در رکن جنوب غربی بقیع‌العمّات جای دارد.
در سال 1373 ه. ق. سعودی‌ها دیوارهای دو بقیع را برداشتند و با انضمام کوچه به محیط قبرستان، بقیع‌العمّات به بقیع الغرقد متّصل گردید.
با مراجعه به نقشه عمومی قبرستان بقیع در می‌یابیم: دو باب شمالی فعلی بقیع،

1- در باره زبیر بن عوام نک: ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 3، ص 318

ابوابی جدید هستند. این ابواب در ذی‌الحجّه 1385 ه. ق. رو به سمت بقیع‌العمّات احداث و گشوده شده‌اند. در حال حاضر که این سطور را می‌نگارم (1398 ه. ق.) قبور صفیّه و عاتکه- عمّه‌های پیامبر- در کنار باب شمال غربی در فاصله 15 متری آن جای دارد.

ب: مقبره عاتکه بنت عبدالمطلب

مادرِ عاتکه و دو خواهر دیگرش (امیمه و بره) «فاطمه بنت عمرو بن عاید بن عمران» بود. (1) همسر عاتکه مردی به نام «ابی امیّه بن المغیرة بن عبداللّه» از طائفه «بنویقظة بن مرّه» بود که غیر از عاتکه، دختر «عامر بن ربیعه» را نیز به همسری برگزیده بود و از او دختری به نام «امّسلمه» داشت که بعدها به همسری پیامبر در آمد. (2) عاتکه از همسرش دو پسر به اسامی زهیر و عبداللّه داشت. زهیر به گفته ابن‌اثیر با محمّد صلی الله علیه و آله و اسلام عناد و دشمنی خاصّی داشت (3) و در بدر و احد با مشرکین همراه بود و عاقبت به عقیده مشرکان درگذشت.
امّا «عبداللّه بن ابی‌امیّه مخزومی» به همراه ابوسفیان بن حارث و عبّاس بن عبدالمطلب به وساطت امّسلمه در آستانه فتح مکّه در محلّی به نام «نیق‌العقاب» در حضور پیامبر، اسلام را پذیرا شد. وی در نبرد طائف تنها فردی از «بنومخزوم» بود که به شهادت رسید. (4) بیهقی از عاتکه اشعاری را که در روزهای نخست هجرت سروده، نقل کرده است که از علائق خاصّ او به شخصیّت دادگر و پرهیزکار محمّد صلی الله علیه و آله حکایتی روشن دارد.

1- احمد بن ابی‌یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج 1، ص 364؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج 5، ص 5؛ ابن‌اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج 1، ص 5
2- ابن‌حزم، «انساب العرب» ص 144
3- «الکامل فی التّاریخ» ج 2، ص 74
4- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 4، صص 43 و 129

بیهقی تصریح می‌کند که اگر چه او مسلمان نبود، ولی دوستی محمّد صلی الله علیه و آله در سینه‌اش جای گرفته بود. (1) نام عاتکه در تاریخ حیات مسلمانان، بیشتر به جهت رؤیایی مشهور شد که قبل از وقوع نبرد بدر در خواب دیده بود. این رؤیا چنین تعبیر شده بود که مسلمانان تا سه روز دیگر قریشیان را به نابودی خواهند کشید. انتشار این رؤیا در مکّه موجب منازعات و گفتگوهایی گردید و با واقعه بدر و شکست مشرکان، تعبیر شد. (2) با این همه، نه آن اشعار پر شور و نه این رؤیای صادقانه، دلیلی بر مسلمانی عاتکه در سال‌های نخست بعثت یا هجرت نیست.
گر چه مورّخان مسلمان در باره اسلام‌آوردن وی به اختلاف افتاده‌اند؛ امّا این‌که او به مدینه هجرت نمود و در آنجا وفات یافت و در کنار خواهرش صفیّه به خاک سپرده شد، همگان را به ایمان و اسلامش معتقد کرده است. (3) مقبره عاتکه، مجاور قبر صفیّه قرار دارد و بدین لحاظ که مکان مزبور، مدفن دو تن از عمّه‌های پیامبر است، آن را «بقیع‌العمّات» نامیدند. این مقبره تا قبل از تسلّط سعودی‌ها بر سرزمین حجاز، دارای بقعه و بارگاه بوده و «ابراهیم رفعت پاشا» از آن که در مجاورت برج حصار مدینه قرار داشته، عکسی تهیّه کرده و آن را در کتاب «مراة‌الحرمین» به چاپ رسانده است. با مشاهده این عکس به‌خوبی به موقعیّت بقعه و «بقیع‌العمّات» پی‌می‌بریم.
نک: پیکره 1- 6

1- «دلائل النّبوّه» ج 1، ص 150، ترجمه فارسی.
2- «در باره رؤیای عاتکه نک: حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصّحیحین»، کتاب «المغازی و السرایا» ج 3، ص 19؛ ابن‌اثیر، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 381؛ علی بن برهان‌الدین حلبی، «السیرة الحلبیّه» ج 2، ص 143؛ ابن‌اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج 2، ص 116؛ واقدی، «مغازی» ج 1، ص 21، ترجمه فارسی. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 3، ص 950؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» به نقل از ابن‌عبّاس.
3- «در باره مسلمان شدن عاتکه و اختلاف آراء در این خصوص، نک: ابن‌عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج 1، ص 292؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» به نقل از عروة بن زبیر، ج 4، ص 50؛ ابن‌حبان، «الثقات» ج 2، ص 137؛ طبرسی، «اعلام‌الوری» ص 252؛ مسعودی، «مُروُج الذّهب» ج 2، ص 286، متن عربی و ج 1، ص 641، ترجمه فارسی. محمّد بن خلف / ابن‌فتحون اندلسی، «الاستدراک علی کتاب الصحابة لإبن عبدالبرّ»؛

ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 4، ص 357؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 6، ص 29

ص: 495

ابن‌هشام در کتاب خود به نقل از ابن‌اسحاق می‌نویسد:
عبداللّه کوچکترین فرزند عبدالمطلب و مادرش «فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بن یقظه» بود. (1) همسر عبداللّه، آمنه بود و عبداللّه پس از ازدواج با او به دستور پدرش برای تجارت خرما به مدینه رفت. طبری می‌گوید:
در این سفر تجارتی بود که عبداللّه در مدینه درگذشت. (2) این مورّخ به عقیده محمد بن عمر واقدی استناد کرده که: نزد ما مسلّم است و یاران ما در این نکته اختلاف ندارند که عبداللّه در مدینه فرود آمد و آنجا بمرد و در خانه نابغه به خاک رفت. (3) «ابن واضح یعقوبی» ضمن تأیید مستندات مذکور تصریح می‌کند:
«وفات عبداللّه در مدینه نزد دایی‌های پدرش- از طائفه بنی‌نجّار- در خانه‌ای معروف به دارالنّابغه واقع شد. وی هنگام وفات 25 ساله بود.» (4)

1- «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 114
2- محمّدبن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 3، ص 798
3- مسعودی، «مُروُج الذّهب و معاون الجوهر» ج 1، ص 629؛ ابن‌اثیر، «الکامل فی التّاریخ»، ذکر مولد رسول‌اللّه، ج 1، ص 466
4- «تاریخ» ج 1، ص 361/ 362؛ همچنین نک: مقریزی، «امتاع الاسماع» ج 1، ص 3؛ «تاریخ الخمیس» ج 1، ص 182

این مأخذ تاریخی که «بنونجّار» را دایی‌های عبدالمطلب دانسته است، با آنچه که ابن‌حزم، (1) ابن‌حبان، (2) طبری (3) و ابن‌هشام (4) آورده‌اند، تطابق تاریخی دارد؛ زیرا سلمی، همسر هاشم و دختر «عمرو بن زیدبن لبید بن حرام بن حداس بن جندب بن عدی بن نجّار» بود و مادر فرزندش عبدالمطلب که شبیه نام داشت. (5) مجموع این گفته‌ها را ابن‌سعد از ابن‌عبّاس ثبت کرده است. (6) شناخت موقعیّت جغرافیایی «دارالنّابغه» به شناخت موقعیّت منازل «بنوعدی» در بافت قدیمی مدینه بستگی دارد.
مورّخان مدنی اتّفاق نظر دارند که خانه‌های «بنوعدی بن نجار» در سمت غربی مسجد نبی و قلعه‌شان به زاهریة مشهور بوده است. مطری تصریح می‌کند که مسجد این طایفه پس از اسلام، در محلّ دارالنّابغه بر پا شده بود. (7) آنچه مسلّم است، دارالنّابغه در قرون نخستین اسلام، به عنوان مسجد دارالنابغه از شهرت خاصّی برخوردار بود و امام حربی در اواسط قرن سوم، آن را با نام‌های دارالنّابغه یا مسجد بنی‌عدی از جمله مساجدی دانسته که پیامبر در آنجا نمازی بجا آورده است. (8) سمهودی از مکان مزبور با تعابیر «مسجد بنی‌عدی که به دارالنّابغه مشهور بوده» یا «دارالنّابغه در مجاورت مسجد بنی‌عدی» یادها کرده است.
به نظر می‌رسد این تفکیک از آراء ابن‌شبه استنباط شده است. طبق گفته محقّق مزبور پیامبر در مسجد بنی‌عدی غسل کرد و در دارالنّابغه نمازی بجا آورد. ولی ابن‌زباله معتقد است که پیامبر: «صلّی فی مسجد دارالنابغه»

1- «جمهرة انساب العرب» ص 14
2- «الثقات» ج 1، ص 33
3- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 3، ص 799
4- «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 112
5- همچنین نک: فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص 6
6- «الطبقات الکبری» ج 1، ص 116، چاپ دار صادر، بیروت.
7- سمهودی، «وفاء الوفا» ج 1، ص 213
8- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره».

ابن‌سعد حدیثی از زهری و ابن‌عبّاس ثبت کرده که با دقّت در محتوای آن معلوم می‌شود که پیامبر در شش سالگی با مادرش به مدینه رفت و در دارالنّابغه به مدّت یکماه اقامت داشت و بعدها پس از هجرت به مدینه چون به کوشک بنی‌عدی نگاه می‌کرد، از خاطرات کودکی خود در ایّام توقّفش در آن مکان یادها می‌کرد و چون: «نظر إلی الدار فقال: ههنا نزلت بی أمّی و فی هذه الدار قبر أبی عبد اللّٰه.» (1) مقبره عبداللّٰه در دوران عثمانی‌ها بنا و بقعه‌ای رفیع یافت. بتنونی در کتابش از آن به عنوانِ «مقام سیّدنا عبداللّٰه والد الرسول ... فی بیت رجل منهم (بنونجّار) یقال له النّابغة» (2) یاد کرده است. (3) ابراهیم رفعت پاشا از این مکان در «مرآة الحرمین» با جمله «ضریح لعبداللّٰه بن عبدالمطّلب والد النبیّ» (4) و علی بن موسی در «وصف المدینة المنوّره» ص 44، ص 18 با تعابیر «مرقد سیدنا عبداللّٰه والد حضرة سیّدنا رسول اللّٰه» و «مقام جمیل دائماً یزار» (5) یاد کرده و شهرت عام آن را در تاریخ ثبت کرده‌اند.
از ایرانیانی که در سفرنامه‌شان دارالنّابغه را دیده و از آن یاد کرده‌اند، می‌توان «امین‌الدّوله» را نام برد که در «سفرنامه حاج میرزا علی‌خان صدراعظم» ص 250 نوشته است:
«یکشنبه یازدهم محرّم‌الحرام 1317 در داخل شهر، اماکن مقدّسه را دیدار نموده، به زیارت قبر حضرت عبداللّٰه پدر بزرگوار سیّدالمرسلین مشرّف شده، به منزل آمدم».
در سال‌های 1394/ 1396 ه. ق. دارالنّابغه موجود بود و در کوچه طوال که اهل مدینه آن را «زقاق آمنه» می‌خواندند، قرار داشت. از همان ناحیه به بازار قفاصین

1- «نگاهی به خانه انداخت و گفت: مادرم مرا به اینجا آورد و در این‌خانه قبر پدرم عبد اللّٰه است.» نک: «الطبقات الکبری» ج 1، ص 116
2- «آرامگاه سرور ما عبداللّٰه پدر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منزل یکی از افراد قبیله بنی‌نجار به نام النابغه قرار دارد.»
3- «الرّحلة الحجازیّه»، ص 222
4- «گور متعلق به عبد اللّٰه فرزند عبد المطلب پدر پیامبر است ...»
5- «آرامگاهی زیبا و زیارتگاه همیشگی است.»

(/ اصحاب العباءه) می‌رفتند و دارالثّابغه در جهت غرب آن، پس از کوچه‌های شرقی و شمالی واقع شده بود.
بقعه موجود در آن مکان، از سنگ‌های بزرگ سیاه بنا شده و در مدخل باب با آثاری از معماری و نقّاشی و خطّاطی عثمانی‌ها تزیین شده بود.
در حال حاضر درِ مقبره را تیغه آجری گرفته‌اند. در سال 1397 که به دیدار مجدّد مدینه نائلَ آمدم، مشاهده کردم که مکان مزبور را به همراه ده‌ها بنای دیگر، به جهت اجرای طرح توسعه فضای بازِ سمت جنوب غربی مسجد نبی، تخریب و محو کرده‌اند. به در عقیده سعودی‌های وهّابی‌مشرب «زیارة هذا المکان بدعه». (1) نک: پیکره 1- 7

1- «زیارت از این مکان بدعتی است.» نک: حمدالجاسر، پاورقی: «وصف المدینة المنوّره»، ص 18.

فصل هشتم؛ مقابر یاران پیامبر

الف: مقبره عثمان بن مظعون

عثمان با برادرانش: قُدامه، عبداللّه و سائب، اولادِ «مظعون بن حبیب بن وهب» از طائفه «بنوجُمَح» از نخستین مهاجران مدینه و افاضل صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند. (1) «عثمان بن مظعون جمحی» (/ ابوالسّائب) سیزدهمین فردی بود که در دار ارقم اسلام را گردن نهاد و دوباره به حبشه هجرت کرد. (2) پس از هجرت به مدینه، پیامبر بین «عثمان بن مظعون» و «ابوالهیثم بن التّیهان» که از انصار بنوعبدالأشهل بود، عقد اخوّت بست. عثمان با دیگر برادرانش در خانه «عبداللّه بن سلمه عَجْلانی» که بعدها در واقعه احد به شهادت رسید، سکونت گزیدند. (3) عثمان بن مظعون در نبرد بدر شرکت کرد و پس از بازگشت به مدینه در بیست و دومین ماه هجرت یا سیمین ماه درگذشت. او نخستین فرد از مهاجران مکّی بود که در مدینه وفات یافت. (4)

1- ابن‌حزم، «جمهرة انساب العرب» صص 195، 161
2- ابن هشام، «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 270، ص 344؛ ابن عبد البرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 3، ص 85
3- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابة فی تمییز الصّحابه» ج 4، ص 212 به نقل از ابن‌السکین.
4- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 341 به نقل از ابن‌اسحاق؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه»

وی نه تنها از صحابه شریف و والامقام پیامبر بود؛ بل در دوران جاهلیّت، حکیم و عارف فرزانه‌ای‌به‌شمار می‌آمد. (1) چنین‌زمینه‌ای او را پس‌از مسلمانی وآشنایی با معنویّت اسلامی، از خود بیرون نهاد و ترک همه لذائذ دنیوی و انزوا و سجده را پیشه نمود.
پیامبر این رهبانیّت را رد کرد و «عثمان بن مظعون» را به ازدواج تشویق نمود و به رعایت اعتدال در بهره‌مندی از مادّه و معنی هدایت کرد. (2) درگذشت وی تأسّف و تأثّر عمومی را برانگیخت. پیامبر بر جنازه‌اش حاضر گشت و در حالی که به او خطاب می‌کرد: «طوبی لک یا عثمان لم تلبسک الدنیا و لم تلبسها» (3) در فقدانش اشک‌ها ریخت و از خود بی‌تابی‌ها نشان داد. (4) مورّخان گفته‌اند: عثمان بن مظعون اوّلین فرد از مهاجران بود که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد و تا آن هنگام حدّ مسلمانیش معلوم نبود. پیامبر بر گور او سنگی به نشانه گذارد و فرمود:
«هذا قبر فرطنا». (5) و «لیعلم (أتعلم) بها (به) قبرأخی‌وادفن إلیه من مات من اهلی». (6)

1- یافعی، «مرآة الجنان» ج 1، ص 6؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج 3، ص 86 به نقل ازابن‌مبارک.
2- دارمی، «سنن»، کتاب النّکاح، باب «النّهی عن التبتّل»، ج 2، ص 133 به نقل از سعید بن مسیّب و او از سعدبن ابی‌وقّاص.
3- «خوشا به حالت عثمان، دنیا تو را فریب نداد و تو نیز دنیا را فریب نداده‌ای.»؟؟؟
4- ترمذی، «سنن» ج 2، ص 229، «باب ما جاء فی تقبیل المیّت»، «کتاب الجنائز» به نقل از قاسم‌بن محمد و او از عایشه؛ ابن‌ماجه، «سنن»، حدیث 1476؛ ابو داود، «سنن» ج 3، ص 101، حدیث 3163؛ بیهقی، «السّنن الکبری» ج 3، ص 407، کتاب الجنائز؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 16، ص 137، «کتاب الفضائل» به نقل از دیلمی؛ ابونعیم، «حلیةالأولیاء» ج 1، ص 105 به نقل از ابن‌عبّاس.
5- «این قبر پیشینیان ما است.»
6- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 393 به نقل از عبداللّه بن ابی‌رافع؛ ابن‌ماجه، «سنن» ج 1، ص 473، باب «ما جاء فی العلانه فی القبر» حدیث 1581، کتاب الجنائز؛ بیهقی، «السّنن الکبری» ج 3، ص 412 به نقل از مطلب بن عبداللّه بن حنطب تابعی؛ همچنین در باره گفتگوی پیامبر با همسرِ «عثمان بن مظعون» / امّخارجه بر سر گور عثمان نک:

ابونعیم، «حلیةالأولیاء» ج 1، ص 106 به نقل از زیدبن اسلم؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب»، ج 3، ص 88 به نقل از ابن‌عبّاس؛ امام بخاری، «صحیح» باب «مقدم النبی و اصحابه المدینه» حدیث 407 به نقل از خارجة بن زید بن ثابت؛ احمد بن حنبل، «مسند» ص 237، 235؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج 12، ص 307

ص: 501

ب: مقبره أسعد بن زُرَاره

ابوامامة، اسعد بن زرارة بن عدس النّجاری، نقیب و رئیس طایفه بنونجّار در مدینه بود. وی پس از شناخت کلّی از تعالیم اسلام، به اتّفاق شش نفر دیگر از یثرب، عازم مکّه شدند تا با پیامبر ملاقات کنند و در باره دعوی جدید به گفتگو پردازند. اینان در مکانی به نام «عقبه» به دیدار محمد صلی الله علیه و آله نایل آمدند؛ با او بیعت کرده، به اسلام ایمان آوردند و خود را متعهّد نمودند تا به نشر این آیین در میان طوائف یثرب کوشش نمایند.
اسعد بن زراره همراه با دومین و سومین گروه از یثربی‌ها به مکّه رفت و از این رو در عقبه سه بار و هر بار با گروهی، تجدید بیعت نمود. (1) در عقبه اوُلی «اسعدبن زراره» از پیامبر خواست که فردی آشنا به قرآن را به یثرب اعزام دارد تا مردم، بنیادهای فکری و معنوی آیین جدید را از او فرا گیرند. پیامبر صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر را مأمور این کار کرد. مصعب در یثرب در میان طایفه «بنونجّار» در خانه اسعد بن زراره سکونت گزید و به مأموریّتی که به او محوّل شده بود، همّت گماشت. (2)
اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر نخستین کسانی بودند که نماز جمعه را در «حره بنی‌بیاضه» در مکانی به نام «نقیع‌الخضمات» بجای آوردند. (3)
اسعد بن زراره در سال اوّل هجرت و در حالی که هنوز بنای مسجد نبی به پایان نرسیده بود، درگذشت. (4) پیامبر بر نعش او حاضر شد؛ او را غسل داد و کفن بر تنش

1- یعقوبی، «تاریخ» ج 1، صص 296 و 297؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» جزء 2، ص 75، «بدو الإسلام الأنصار» به نقل از ابن‌اسحاق؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه» ج 1، ص 34، به نقل از واقدی. ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج 1، ص 81، هامش: الاصابه.
2- ابونعیم، «حلیة الأولیاء» ج 1، ص 106 به نقل از ابن‌شهاب. در باره عقبه نک: ازرقی، «اخبار مکّه» ص 428، «مسجد البیعه» به نقل از جابر بن عبداللّه؛ یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج 4، ص 134؛ راغب، «معجم مفردات الفاظ القرآن» ص 352
3- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 77 به نقل از ابن‌اسحاق؛ ابونعیم، «حلیةالأولیاء» ج 1، ص 107؛ نقیع به نقل از فیروزآبادی، «المغانم المطابه» صص 415 و 416
4- یافعی، «مرآة الجنان»، سال اوّل هجرت.

پوشاند و در حالی که می‌گریست، پیشاپیش جنازه‌اش تا بقیع پیاده رفت؛ در قبرش نهاد و بر او نماز گزارد. (1)

پ: مقبره خُنَیس بن حُذافه

«خنیسِ سَهْمی» از قریشیانِ بنوسَهْم بود و عنوان «سَهمی» به فرزندانِ سهم بن عمرو ابن هُصَیْص اطلاق می‌شد. (2) «خُنیس» از سابقین در اسلام بود که به حبشه و مدینه هجرت نمود. (3) در مدینه با عمر بن خطّاب در خانه زید بن خطّاب مسکن گزید و حفصه دختر عمر را که بعدها همسر پیامبر شد، به عقد خود در آورد. پیامبر بین او و «ابوعبیس بن جابر بن عمرو» از انصارِ بنوحارثه عقد برادری بست. او تنها فرد از بنی‌سهم بود که در نبرد بدر شرکت جست. (4) آنچه مسلّم است، او بر اثر زخمی که در بدر یا احد برداشته بود، به شهادت رسید. (5) تاریخ وفات وی را در بیست و پنجمین ماه یا اوّلین ماه سال سوم هجرت گفته‌اند.
این تاریخ با توجّه به این‌که پیامبر حفصه را پس از سال سوم به عقد خود در آورد، با واقعه مزبور مطابقت دارد. (6) آنچه مسلّم است و ابن‌سعد اسناد آن را ارائه داشته، پیامبر بر جنازه خُنیس نماز گزارد و او را در کنار مقبره عثمان بن مظعون در قبرستان بقیع به خاک سپرد.

ت: مقبره سعد بن معاذ

1- ابن سعد، «الطبقات الكبرى» ج 3، ص 608
2- سمعانی، «الأنساب» ص 319
3- ابن‌هشام، «السيرة النّبويّه» ج 2، ص 6
4- ابن‌سعد، «الطبقات الكبرى» ج 3، ص 392؛ ابن‌هشام، «السيرة النّبويّه» ج 2، ص 341
5- ابن عبدالبر، «الاستيعاب» ج 1، ص 437
6- ابن‌سعد، «الطبقات الكبرى» ج 3، ص 392؛ يافعی، «مرآة الجنان» ج 1، ص 7

بنوعبدالأشهل طایفه‌ای از اوس بودند که با بنوظفر در سمت جنوبی منازل بنوحارثه در حرّه شرقی مدینه سکونت گزیده بودند. در این حره که آن را حرّه واقم نیز می‌گفتند و از شرق تا شمال شرقی مدینه امتداد داشت، مردمان اوس یعنی بنوعبدالأشهل، بنومعاویه، بنوظفر و بنوحارثه اقامت داشتند.
«سعد بن معاذ بن نعمان بن امرىء القیس بن زید بن عبدالأشهل» و «اسَیْد بن حضیر» از بزرگان بنوعبدالأشهل به راهنمایی مصعب بن عمیر مسلمان شدند. (1) ابن‌اسحاق در کتاب خود اهمیّت این گرویدن را در گسترش اسلام به ما نشان داده، می‌نویسد:
«معصب در کنار چاه مرق و در مجاورت دیوارهای منازل بنوظفر می‌نشست و قرآن تعلیم می‌داد. در همین مکان بود که مصعب توانست با حضور اسعد بن زراره، سعد بن معاذ و اسَید بن حضیر را مسلمان کند.
سعد توانست در اندک مدّتی طایفه خود را به اسلام مؤمن کند و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر شد و موقعیّت معنوی خاصّی در میان انصار پیدا کرد.
سعد در نبرد بدر، پرچمدار مدنی اوس بود. گفته‌اند که پیشاپیش پیامبر، دو پرچم قرار داشت: پرچم مهاجران مکّی در دست علی بن ابی‌طالب بود و پرچم انصار مدنی را سعد بن معاذ حمل می‌نمود. (2) ابن‌هشام ذیل «استیاق الرّسول من أُمراء الأنصار» با دیگر سیره‌نویسان هم‌عقیده است که سعد بن معاذ به نمایندگی از انصار، وفاداری مجدّد مدنی‌ها را در راه جانبازی برای اسلام، به اطّلاع محمّد صلی الله علیه و آله رساند و در این خصوص بیاناتی اظهار داشت که شور و عشق خاصّ او را به اسلام نشان می‌دهد. (3) نظر به کوهستانی‌بودن منطقه بدر، سعد بن معاذ مکان خاصّی را که بعدها به العریش شهرت یافت، برای اقامت پیامبر در نظر گرفت. محمّد صلی الله علیه و آله با قبول حسن انتخاب وی، برایش دعا کرد. (4)

1- سمعانی، «الأنساب»، الأشهلی. ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 2، صص 72 و 78
2- علی بن برهان‌الدین حلبی، «السیرة الحلبیّه» ج 2، ص 150؛ ابن‌هشام، «السیرة النبویّه» ج 2، ص 264
3- احمد زینی دحلان، «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 383، هامش: السیرة الحلبیّه.

4- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 272 به نقل از عبداللّه بن ابی‌بکر، «بناء العریش لرسول اللّه».

او نگهبانی از چادر پیامبر را به عهده داشت و دستوراتش را به انصار مدینه و مهاجران مکّه منتقل می‌نمود.
سعد و انصارِ بنو عبد الأشهل در واقعه احد شرکت کردند و عمرو بن معاذ را در این نبرد از دست دادند. نظر به کثرت کشته‌شدگان، پیامبر برای دلداری انصار، به منازلشان شتافت و در نزد بنوعبدالأشهل بر فقدان عمرو بن معاذ و دیگر شهدا گریست. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله خود در شهادت حمزه عمیقاً متأثّر و فرموده بود: «لکن حمزة لا بواکی لی ...» (1) از اینرو سعد و اسید بسیار متأثّر شدند و طائفه خود را گفتند که بر حمزه عموی پیامبر بگریند. (2) در سال ششم، سعد در غزوه خندق شرکت جست و در آستانه این نبرد، نسبت به ترغیب یهودیان بنی‌قریظه به عدم نقض پیمانشان با مسلمانان جدیّت فراوان نمود؛ ولی او و هیئت همراهش نتوانستند بنی‌قریظه را از پیمان با قریش منصرف نمایند و مانع اعلام فسخ پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان از جانب یهودیان مزبور شوند.
بنی قریظه چنین باور داشت که مسلمانان در این نبرد شکست خورده، قریش قدرت را در مدینه به دست خواهد آورد. از این رو پیمان خود را با مسلمانان شکستند و علی‌رغم مفاد آن، با قریشیان مکّی در سرکوبی مسلمانان هم‌پیمان شدند.
پس از نافرجامی تلاش‌های مسلمانان، غزوه خندق به نفع مسلمانان خاتمه یافت؛ ولی «سعد بن معاذ» بر اثر تیر رهاشده از کمان «حِبّان بن قیس» یا «ابواساقه الحُبَشمی» یا «خفاجة بن عاصم» به شدّت مجروح و در خیمه‌ای که برادرش در مسجد نبی برپا ساخته بود، بستری شد. (3)

1- «گفت: لیکن حمزه دست دعا برایم بر نمی‌دارد.»
2- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 2، ص 37؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 3، ص 481؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 3، صص 129 و 104 به نقل از ابن‌اسحاق، ابن‌کلبی، ابن‌شهاب به نقل از موسی بن عقبه.
3- احمد زینی دحلان، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 107، ص 113؛ حلبی، «السیرة الحلبیّه» ج 2، صص 316، 316 و 321؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 3، ص 232، ص 238؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 2، ص 37؛ سهیلی، «الرّوض الأنف» ذیل روایات ابن‌اسحاق.

شدّت خونریزی از بازوی سعد، او را در آستانه مرگ قرار داد. دائماً دعا می‌کرد که مهلتی یابد تا در از بین‌بردن فتنه بین‌قریظه نقشی داشته باشد. (1) پیامبر پس از شنیدن پاسخ‌های زشت بنی‌قریظه، به دعوت مسلمانان در حفظ پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز، تصمیم گرفت با بنی‌قریظه که آماده فتنه و نبرد با مسلمانان شده بودند. به نبرد بپردازند. (2) سرانجام آنان حکمیّت سعد بن معاذ را در حلّ ماجرا پذیرفتند و چون در دشمنی خود نسبت به مسلمانان پافشاری نمودند، سعد از پیامبر خواست که بنی‌قریظه را محاصره نماید و با آنان به نبرد بپردازند. دلیلش این بود که ممکن نیست مدینه در کنار چنین طایفه لجام‌گسیخته که نسبت به مسلمانان نفرت و خشم داشتند، روی آرامش به خود بیند.
پیامبر از این حکمت استقبال نمود و در حقّ سعد دعا کرد. سعد یک روز بعد درگذشت. (3) جنازه سعد را از خانه‌اش تا قبرستان بقیع تشییع کردند و را در رکن شمال شرقی قبرستان کنار مقبره «فاطمه بنت اسد» به خاک سپردند و پیامبر بر او نماز گزارد. (4) پیامبر در باره سعد فرمود:
«اهْتَزّ العَرْش لِموت سعد بن معاذ». (5)

1- بدرالدّین احمد عینی، «عمدة القاری» ج 4، ص 239؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 3، ص 238، ص 25؛ امام بخاری، «صحیح»، کتاب الصلاة، حدیث 123 به نقل از عایشه.
2- یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 411
3- سوره احزاب، آیه 24؛ سیوطی، «الدرّ المنثور فی التّفسیر بالمأثور» ج 5، ص 193؛ قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج 14، ص 142؛ ابن‌حجر، «الاصابه» ج 2، ص 37؛ عینی، «عمدةالقاری» جزء 16، ص 268؛ زرکلی، «الأعلام» ج 3، ص 139
4- سمهودی، «وفاء الوفا» ج 3، ص 915
5- «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ عرش تکان خورد.» نک: امام بخاری، «صحیح»، باب مناقب سعد بن معاذ به نقل از جابر بن عبداللّه؛ نیز نک: تفاسیر ابن‌حجر، عینی، قسطلانی؛ مسلم، «صحیح» ج 8، ص 21؛ ابن‌ماجه، «سنن» ج 1، ص 68 به نقل از علی بن محمّد؛ ترمذی، «سنن»، باب مناقب، ج 5، ص 353 به نقل از محمود بن غیلان از جابر هذا حدیث صحیحٌ؛ ابن‌فورک، «مشکل‌الحدیث» ج 1، ص 27؛ قمی، «تفسیر قمی» ج 2، ص 181

ص: 506

ث: مقبره عبداللّه بن مسعود

صحابی والامقام پیامبر اسلام، مشهور به ابن‌مسعود، از قبیله بنوزُهْره سومین یا ششمین نفری بود که به اسلام گروید. (1) او از سابقین، اوّلین و معدود صحابه‌ای بود که در خواندن و آموختن قرآن به مرتبه رفیعی رسید و پیامبر در باره‌اش فرمود:
«من سرّه أن یقرأ القرآن غضاً کما أنزل فلیقراء بقراءة ابن أمّ عبد». (2) عبداللَّه بن مسعود می‌گفت که فتاد سوره را نزد پیامبر خوانده و محمّد صلی الله علیه و آله بر قرائتش ایرادی نگرفته است. (3) او مانند ابی بن کعب در قرائت، از زید بن ثابت برتر بود و در هیئت جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان بن عفّان شرکت فعّال داشت. (4) او از نخستین کسانی بود که از بنوهُذَیل به حبشه هجرت کرد و پس از بازگشت به مدینه با سعد بن معاذ یا زبیر بن عوام پیمان برادری بست. (5)ابن‌مسعود به عنوان «صاحب‌النّعلین و الوسادة و الطهور» از خدمتگزاران پیامبر به شمار می‌رفت و بدین خاطر در خانه پیامبر رفت و آمد می‌نمود و فضائلش همواره مورد تأکید پیامبر قرار می‌گرفت. (6)

1- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 272؛ سخاوی، «الکواکب الدّریه» ج 1، ص 64؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 2، ص 368؛ ابونعیم، «حلیةالأولیاء» ج 1، ص 26
2- «... قرآن را آن گونه که نازل گردیده، آهسته بخواند، پس با شیوه و قرائت ابن امّ عبد آن را قرائت کند.» نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج 1، ص 83؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج 1، ص 454 به نقل از ابن‌حبیش و در باره امّ عبد بنت عبد سواء از بنوهذیل نک: ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب» ج 6، ص 27
3- همچنین در باره مناقبش نک: امام بخاری، «صحیح»، مناقب عبداللَّه بن مسعود رضی الله عنه به نقل از عبداللَّه‌بن عمر، ج 4، ص 218؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 336؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج 1، ص 453
4- ابونعیم، «حلیة الأولیاء» ج 1، ص 126 به نقل از علقمه. قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج 1، ص 82
5- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 6، ص 28؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 2، ص 151؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 2، ص 369
6- ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج 5، ص 336؛ مناقب، حدیث 3894 به نقل از اسود بن یزید و سفیان ثوری به نقل از ابن‌اسحاق.

پس از رحلت پیامبر، از روحیه اشرافی مردمان قبیله‌اش دوری می‌گزید و به سنّت پیامبر و صورت عارفانه زندگی اهل‌بیت علیهم السلام گرایش خاصّی داشت. (1) در زمان خلافت عمر، به عنوان کارگزار بیت‌المال مسلمانان و جهت تعلیم معارف اسلام به کوفه رفت؛ ولی نتوانست با دیگر کارگزاران خلافت که دقّت صادق و ایمان لازم را در انجام امور نداشتند، سازگاری کند. عاقبت از دوران خلافت عثمان که این اختلاف نظرها به اوج رسیده بود، از کار کناره گرفت و به مدینه بازگشت و انحراف‌ها را در مسجد نبی برملاء نمود. (2) او در سال 32 ه. ق. درگذشت و بنا به وصیّتش «زبیر بن عوام» یا «عمّار بن یاسر» بر جنازه‌اش نماز گزارد و همان طور که خواسته بود، در کنار قبر «عثمان بن مظعون» در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (3)

مُکنَّی به ابومحمّد از جمله کسانی بود که قبل از اجتماع «دار ارقم» به اسلام گروید و گفته‌اند که او هشتمین نفری بود که اسلام آورد.
در جاهلیّت، او را عبدالکعبه، عبد عمرو می‌گفتند و پیامبر اسلام نام عبدالرّحمان را بر او نهاد.
پس از مسلمانی در همه صحنه‌های مهمّ اسلام حضور داشت. یک بار از طرف

1- «دائرةالمعارف الإسلامیّه» 1954/ 1975 م. / دانشنامه اسلام و ایران» ج 6، ص 849، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
2- سمعانی، «الأنساب» ص 588، چاپ: مرجلیوت؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 389؛ بلاذری، «أنساب‌الأشراف»، امر عثمان بن عفّان و ابن‌عقبة حسین ولاه عثمان الکوفه، جزء الخامس، ص 1، ص 33 و ص 63؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» جزء 5، ص 54، چاپ دارالفکر.
3- یافعی، «مرآةالجنان» ج 1، ص 87؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 159؛ سمعانی، «الأنساب» ص 588؛ بلاذری، «انساب‌الأشراف» جزء 5، ص 37؛ در باره احادیث و موقعیّت عبداللّه بن مسعود در میان رجال نک: احمد بن حنبل، «مسند» ج 1، صص 374 و 466 که 848 حدیث را از او ثبت کرده است؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 6، ص 27؛ جاحظ، «البیان و التّبیین» ج 2، ص 56، تحقیق: هارون.

پیامبر صلی الله علیه و آله به نبرد «دومةالجنْدل» مأموریّت یافت. در احد، بیست و یک زخم برداشت و درنگذشت.
در معیشت، تجارت‌پیشه بود و به تموّل و بخشش مشهور بود. پس از پیامبر در حوزه قدرت، چیره‌دست و آنگونه که گفته‌اند رأیش در سه خلیفه راشدین نافذ بود.
در شورای شش‌نفری تعیین خلیفه پس از عُمر بن الخطّاب شرکت داشت و در انتخاب عثمان به خلافت، نقش اساسی ایفا نمود.
او در سال 31/ 32 درگذشت و «عثمان بن عفّان» یا «زبیر بن عوام» بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع در مجاورت قبور «عثمان بن مظعون» و «اسعد بن زراره»- در بیست متری شرق مقبره مالک بن انس- به خاک سپرده شد. (1)بر اساس یکی از مستندات تاریخی که از فرزندش «حمید بن عبدالرّحمان» نقل شده است، عبدالرّحمان وصیّت کرده بود که کنار مقبره عثمان بن مظعون به خاک سپرده شود. (2)

چ: مقبره عثمان بن عفّان

عُفّان فرزند «ابوالعاص بن اميّه» و مادرش مادر عثمان يا مادر عفان «امّ حكيم‌البيضا» دختر عبدالمطلب بود. او از نخستين كسانى بود كه به دست ابوبكر مسلمان شدند. (3) او را بدان جهت كه همسر رقيّه دختر پيامبر بود و پس از وفاتش امّ‌كلثوم را به

1- ابن‌هشام، «السيرة النّبويّه» ج 1، صص 268، 344، 348 و 373. ج 2، صص 5، 114، 122، 151، 236 و 372. ج 3، صص 88، 134، 306، 333، 364 و 372. ج 4، صص 73، 196، 206 و 307؛ جوزى، «صفة الصّفوه» ج 1، ص 135؛ ابونعيم، «حلية‌الأولياء» ج 1، ص 980؛ طبرى، «تاريخ الرّسل و الملوک» ج 5، ص 2065، ترجمه فارسى. ابن عبدالبرّ، «الاستيعاب» ج 2، ص 349؛ ابن‌جوزى، «تذكرة‌الخواص» ص 156؛ همچنين در باره مقام او در رجال حديث نک: «تاريخ‌الخميس» ج 2، ص 357؛ «الرّياض النّظره» ج 2، ص 281؛ «الجمع بين رجال الصّحيحين» ص 281
2- سمهودى، «وفاء الوفا» جزء 3، ص 899 به نقل از ابن‌زباله.
3- «الرّياض النّظره» ج 2، صص 82 و 152؛ بلاذرى، «أنساب الأشراف» جزء 5، ص 1؛ ابن‌هشام، «السيرة النّبويّه» ج 1، ص 266

همسری برگرفت، ذوالنّورین گفته‌اند.
عُثمان در غالب نبردهای پیامبر شرکت داشت و موقوفات و بخشش‌های زیادی در جهت آسایش عمومی مسلمانان از خود بجای نهاد. (1) موقعیّت قریش و بنی‌امیّه در استحکام‌بخشیدن به نفوذ و موقعیّت او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقشی اساسی ایفا نمود و عاقبت در شورای تعیین خلیفه، جانشین عمربن خطّاب گردید و به عنوان سومین خلیفه از خلفای راشدین در تاریخ اسلام حضوری مسلّم یافت.
در دوران او ارمنستان، قفقاز، خراسان، کرمان، سیستان، قسمتی از افریقا و قبرس به اسلام گرویدند. عثمان مسجدالحرام را بازسازی کرد و مبتکر تأسیس دارالقضا در مدینه بود و در جمع‌آوری قرآن همّت خاصی از خود نشان داد. (2) نارضایتی‌هایی که بر اثر اعمال بعضی از مأموران خلافتی او بروز کرده بود، موجب روی‌آوردن عده‌ای از آنان به مدینه و متعاقب آن محاصره خانه خلیفه گردید. (3) عاقبت به علّت نافرجام‌ماندن همه اقدامات مصلحت‌جویانه، پس از چهل روز که از محاصره خانه او می‌گذشت، جمعی ناشناخته به حیاتش پایان دادند و این حادثه آغاز تحوّلات اجتماعی- سیاسی مهمّی در سرزمین‌های مسلمان‌شده، گردید. (4)

1- ابن عبد ربه، «العقد الفرید» ج 2، ص 361؛ ابن‌قتیبه، «المعارف» ص 84؛ بیهقی، «سنن الکبری» ج 6، ص 301؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 44؛ دمیری، «حیاةالحیوان» ج 2، ص 399؛ بلاذری، «انساب‌الأشراف» ج 5، صص 127، 25 و 30؛ حلبی، «السیرة الحلبیّه» ج 2، ص 87
2- بیهقی، «سنن الکبری» ج 2، ص 41 به نقل از انس بن مالک؛ امام بخاری، «صحیح» فضائل‌القرآن، باب جمع القرآن. طحاوی، «مشکل الآثار» ج 3، ص 4، به نقل از خارجه؛ متّقی، «کنزالعمال» ج 1، ص 81؛ سیوطی، «الاتقان فی علوم القرآن».
3- بلاذری، «انساب‌الأشراف» ج 2، صص 26 و 69؛ ابن عبد ربه اندلسی، «العقد الفرید» ج 2، ص 263؛ دمیری، «حیاةالحیوان» ج 1، ص 53؛ سیوطی، «تاریخ الخلفاء» ص 106؛ ابن‌اثیر، «الکامل» ج 2، ص 70
4- «در باره هرمزان نک: بلاذری، «انساب‌الأشراف» جزء 5، ص 150، مداینی؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 2، ص 141؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 5، ص 8؛ بیهقی، «سنن الکبری» ج 8، ص 61

در باره ابوذر غفاری در دوران خلافت عثمان نک: مسعودی، «مروُج الذَّهَب» ج 1، ص 438؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 4، ص 168

پس از قتل عثمان، آشوب و التهاب مدینه باعث شد که نتوانستند جسد خلیفه را با تشریفات و احترام خاصّ مربوط به صحابه پیامبر در بقیع به خاک سپارند. لذا جسد او را پس از سه روز بلاتکلیفی در محلّی به نام «حش کوکب» دفن کردند. (1) طبری، «حش کوکب» را یکی از باغ‌های مدینه دانسته است که یهودیان مردگان خود را در آنجا دفن می‌کردند. (2) چون بنوامیّه به حکومت رسیدند، آن باغ را که در مجاروت بقیع قرار داشت، جزء بقیع نمودند.
بلاذری، «کوکب» را صاحب آن باغ دانسته است. ابن‌کثیر تصریح می‌کند که معاویة بن ابی‌سفیان دیوار مابین باغ مذکور و قبرستان بقیع را برداشت و دستور داد تا مردم مردگان خود را در آنجا به خاک سپارند. (3) یاقوت حموی، «حش» را بوستان تعریف کرده است و می‌گوید:
کوکب یکی از انصار بود و عثمان آن باغ را خریداری و ضمیمه بقیع نمود و چون مقتول گشت، او را در آنجا به خاک سپردند. (4) به هر حال «حش کوکب» در انتهای سمت شرقی قبرستان بقیع جای دارد و فاصله آن تا قبور شهدای حرّه، 135 متر می‌باشد. (5)

ح: مقبره سعد بن ابی‌وقّاص

او فرزند «ابی‌وقّاص مالک بن اهیب» بود که از قریشیان زهری به شمار می‌آمد.
سعد، مُکنّی به ابواسحاق و از امراء عرب، صحابه پیامبر، فاتح عراق، مدائن، قادسیّه عصر ساسانی بود و به فارس‌الإسلام شهرت داشت.

1- بلاذری، «انساب‌الأشراف»؛ محبّ طبری، «الرّیاض النّظره» ج 2، ص 131؛ ابن‌جوزی، «صفة الصفوه» ج 1، ص 117، به نقل از خجندی؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 73؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 55؛ ابن‌قتیبه، «الإمامة و السّیاسه» ج 1، ص 40؛ ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه» ج 1، ص 168
2- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 6، ص 2314
3- «تاریخ ابن‌کثیر» ج 8، ص 190
4- «معجم البلدان» ج 2، ص 262
5- سمهودی، «وفاء الوفا» ج 2، ص 914 به نقل از خضرا و ابن‌زباله به نقل از ابن‌شهاب.

او احادیثی را از پیامبر حدیث کرد و از او نیز روایت‌ها کرده‌اند.
در شورای انتخاب خلیفه، از طرف عمر بن خطّاب برگزیده شد و مدّت‌ها والی کوفه بود. وی در خلافت علی بن ابی‌طالب انزوا پیشه کرد و در خانه‌اش در «وادی عقیق» بماند؛ تا این که در 83 یا 74 سالگی به سال 51/ 58 ه. ق. درگذشت. جنازه‌اش را از خانه تا بقیع تشییع کردند و مروان بن حکم بر او نماز گزارد و در کنار عثمان بن مظعون و اسعد و خنیس به خاک سپرده شد.
مقبره او در بیست متری شرق مقبره مالک بن انس که قبر او نیز در پنجاه متری شرق باب بقیع در جهت شمال شرقی مقبره عقیل است، قرار دارد. (1)

خ: مقبره ابوسعید خدری

«سعد بن مالک بن سنان بن عبید بن تغلبة ابن عبد بن الأبجر» بود که چون ابجر را خُدْره لقب داده بود، او را «سعد خُدْری» یا به کنیه‌اش «ابوسعید خدری» شهرت دادند. (2) او و پدرش «مالک بن سنان انصاری» از صحابه پیامبر و چهره‌هایی برجسته در تاریخ اسلام به شمار می‌روند.
مالک بن سنان در غزوه احد نبرد کرد و چون پیامبر زخمی شد، او را یاری داد و خون زخم‌های صورتش را پاک کرد. مالک تنها کسی از بنوابجر بود که در آن نبرد به شهادت رسید. (3) ابوسعید از همان سنین نوجوانی در همه صحنه‌های حسّاس تاریخ مسلمانی حضور

1- «الرّیاض النّظره» ج 2، صص 292 و 301؛ ابونعیم، «حلیة الأولیاء» ج 1، ص 92؛ ابن‌جوزی، «صفة الصفوه» ج 1، ص 138؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 6، ص 6؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 3، ص 482؛ ابن‌اثیر، «الکامل» ج 2، ص 3؛ محمّد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 5، ص 6، ترجمه فارسی.
2- خطیب بغدادی، «تاریخ بغداد او مدینة السّلام» ج 1، ص 180؛ سمعانی، «الأنساب» ص 190
3- ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 3، ص 84 و 129؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 3، ص 345

داشت و با دو خصلت شجاعت و علم، به عنوان یکی از سرشناس‌ترین صحابه پیامبر در جریده تاریخ ثبت شد. (1)پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، چون از راویان مناقب اهل‌بیت علیهم السلام بود، پیوندی معنوی با آنان داشت. (2) وفات ابوسعید را سال 74 یا 64 در مدینه دانسته‌اند. سمهودی و ابن‌شبه از پسرش آورده‌اند که او قبل از وفات وصیّت کرد که در جایی از بقیع به خاک سپرده شود که کسی در آن حوالی مدفون نباشد و خود جایی را در نظر گرفت و به فرزندش نشان داد. (3) این مکان در قسمت شرقی قبرستان بقیع، نزدیک مقبره فاطمه بنت اسد می‌باشد.

د: دیگر صحابه

با آن‌که مسلّم است که عدّه کثیری از مهاجران و انصار، در مدینه وفات کرده و در بقیع به خاک سپرده شده‌اند، نمی‌توان محلّ قبرشان را مشخّص نمود. ذیلًا به ذکر نام جمعی از آنان که در منابع و مآخذ مختلف اشاره کرده‌اند، بسنده می‌کنیم:

1/ د: مِقداد بن عمر

مشهور به «ابن الأسود الکذری» از صحابه پیامبر بود و پیامبر در باره‌اش گفته بود:

«ان‌اللّه‌عزوجل امرنی بحب‌اربعة وأخبرنی‌انّه‌یحبهم: علی ومقداد و ابوذر و سلمان».

محمّد بن عمر واقدی گفته است که «مقداد» در سال 33 ه. ق. به سنّ هفتاد سالگی

1- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 3؛ ابن‌قُتیبه، «المعارف» ص 116، در ذیل حدیثِ «من استعف اعفه اللّه و من استغنی أغناه اللّه»؛ احمد، «مسند» ص 9، 45، 47؛ نسائی، «سنن» جزء 5، ص 98

2- در باره احادیث مشتمل بر فضایل اهل‌بیت و منقول از وی، نک: احمد، «مسند» ج 3، صص 3 و 14، حدیثِ «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة» و حدیثِ «إنّی تارک فیکم الثّقلین»؛ سیوطی، «جمع‌الجوامع». «الدرّ المنثور». «تاریخ‌الخلفاء»، حدیث غدیر، «انساب‌الأشراف»، مشاجره ابوسعید با مروان، أمر الحسن‌بن علی‌بن ...

درباره مقام رجالی او نک: ابن‌حجر، «تهذیب‌التّهذیب»، ج 3، ص 480؛ واقدی، یافعی، «مرآة‌الجنان» ج 1، ص 55

3- سمهودی، «وفاء الوفا» جزء 3، ص 915

در جُرُف در سه میلی مدینه درگذشت و جنازه‌اش را به مدینه حمل کرده، با حضور عثمان بن عفّان در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (1) 2/ د: ابوهریره
ابن‌سعد گفته است:
«لمّا مات أبوهریرة کان ولد عثمان یحملون سریره حتی بلغوا البقیع حفظاً بما کان من رأیه فی عثمان». (2) 3/ د: صُهَیْب بن سنان
«ابن مالک بن عبد عمرو» بود و ابن سعد گفته است:
«توفی صهیب فی شوال سنه ثمان و ثلاثین و هو ابن سبعین سنة بالمدینة ودفن بالبقیع». (3) 4/ د: ابوعبس
ابن‌سعد در باره‌اش نوشته است:
«مات أبوعبس فی سنة أربع و ثلاثین فی خلافة عثمان بن عفّان و هو ابن سبعین سنة و صلّی علیه عثمان و دفن بالبقیع». (4)

1- ابونعیم، «حلیةالأولیا» ج 1، ص 172، «ذیل المذیل» ص 10؛ «مجمع‌الزّوائد» ج 9، ص 306؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 3، ص 454؛ ابن‌سعد، «الطبقات‌الکبری» ج 3، ص 161؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 1، ص 524
2- «هنگامی که ابو هریره وفات یافت، فرزندان عثمان جنازه وی را تا بقیع حمل کردند؛ زیرا رازدار عثمان بود.»، «الطبقات الکبری» ج 4، ص 340
3- «صهیب در شوال سال 38 در سن هفتاد سالگی در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن گردید.»، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 226
4- «ابو عبس در سال 34 در سن هفتاد سالگی در دوران خلافت عثمان بن عفان وفات یافت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع دفن گردید.»، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 451

5/ د: اسَیْد بن الحضیر
ابن‌سعد ذیل شرح احوال «اسیْد» چنین نوشت:
«توفّی أُسید بن الحضیر فی شعبان سنة عشرین فحمله عمر بن الخطاب بین العمودین من بنی عبدالأشهل حتی وضعه بالبقیع و صلّی علیه بالبقیع». (1)
6/ د: حویطب بن عبدالعُزَّی
همان «ابن ابی‌قیس عامریِ» صحابی و از آگاهان به تاریخ مکّه است که پس از 12 سال زندگی در سال 54 ه. ق. درگذشت. (2)
7/ د: رُکانة بن عبد یزید
ابن هاشم بن عبدالمطلب بود و در اوّل خلافت معاویه درگذشت. (3)
8/ د: زید بن سهل، ابوطلحه انصاری
«ابن اسود بن حرام» از بزرگان صحابه بود که در سال 34 ه. ق. یا به گفته‌ای در چهلمین سال وفات پیامبر در مدینه درگذشت. (4)
9/ د: ارقم بن ابی‌ارقم
از اوّلین گروندگان به اسلام بود که خانه‌اش در مجاورت کوه صفا مرکز تعلیمات و تبلیغات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. در آنجا کسانی که بعدها از بزرگترین شخصیّت‌های اسلام

1- «اسید بن حضیر در شعبان سال 20 وفات یافت و عمر بن خطاب او را از میان قبیله بنی‌عبدالأشهل حمل و به بقیع منتقل کرد و در بقیع بر او نماز گزارد.»، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 606
2- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 1، ص 207
3- همان، ص 252
4- همان، ص 275

شدند، مسلمان گشتند. از اینرو خانه‌اش به دارالإسلام شهرت یافت.
پیامبر بین او و ابوطلحه زید بن سهل انصاری پیوند اخوّت بست. (1) او در همه نبردها و حوادث مهمّ زندگی پیامبر حضور داشت و در سال 55 ه. ق. حدوداً در 80 سالگی در مدینه درگذشت. (2) 10/ د: اسامة بن زید
وی همان ابن‌حارثه بود که در سال 54 ه. ق. در 75 سالگی در مدینه درگذشت. (3) 11/ د: عبداللَّه بن سلام
کنیه‌اش ابویوسف بود و در سال 43 ه. ق. در مدینه درگذشت. (4) 12/ د: عبداللَّه بن عمرو
«ابن شریح بن قیس» معروف به ابن امّ‌مکتوم از صحابه پیامبر بود که در غیاب آن حضرت و به دستور ایشان در مدینه نماز را امامت می‌کرد. در قادسیّه شرکت داشت و چون به مدینه بازگشت، در زمان خلافت عُمر بن خطاب درگذشت. (5) 13/ د: ابوسلمه بن عبدالأسد
نامش عبداللَّه، از «بنومخزوم» و همسر امّ‌سلمه بود. او قبل از دعوت در خانه ارقم مسلمان گشت. به حبشه و مدینه هجرت نمود و اوّلین کسی بود که به مدینه رسید. پیامبر بین او و سعد بن خیثمه عقد اخوّت بست. در سی و پنجمین ماه هجرت پس از بازگشت از

1- «الطبقات الکبری» ج 3، ص 505
2- همان مأخذ، صص 242 و 244؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویّه» ج 1، ص 270
3- ابن‌حجر عسقلانی، «تقریب‌التّهذیب» ج 1، ص 52
4- ابن‌حبان، «الثقات» ج 3، ص 228؛ ابن‌اثیر، «اسدالغابه» ج 3، ص 176؛ ابن‌حجر، «الاصابه» ج 4، ص 80؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 2، ص 352
5- همان، ج 3، ص 214

«سریه بنی‌اسد/ قطن» در مدینه درگذشت. مشهور است که پیامبر چشم‌های او را پس از مرگ، بر هم نهاد. (1) 14/ د: عبداللَّه بن عَتیک
از صحابه و انصار پیامبر بود و از طرف آن حضرت مأمور شد تا ابورافع سلام را از میان بردارد. (2) 15/ د: قتادة بن نعمان
پسر «زید بن عامر انصاری» و صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در سال 23 ه. ق. در مدینه درگذشت و عمر بن خطّاب بر او نماز گزارد. او پرچم‌دار بنوظفر در غزوه فتح مکّه بود. (3) 16/ د: جَبّار بن صَخْر
از صحابی و انصار پیامبر که آن حضرت بین او و مقداد بن عمرو پیوند اخوّت بست. (4) 17/ د: حاطب بن ابی‌بَلْتَعة
او با عویم بن ساعدة عقد اخوّت بست. در همه صحنه‌ها حضور داشت و کسی بود که نامه پیامبر به مقوقس را به اسکندریّه برد. وی در سال 30 ه. ق. در مدینه درگذشت و عثمان بن عفّان بر او نماز گزارد. (5)

1- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، صص 239 و 242
2- سریّه عبداللَّه‌بن‌عتیک، سال 6 ه. ق. نیزابن‌حبّان، «الثقات» ج 3، ص 226؛ ابن‌اثیر، «اسدالغابه» ص 304
3- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 2، ص 23؛ ابن‌سعد، «الطبقات الکبری»، ج 3، ص 452
4- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 161
5- همان، صص 114 و 459

18/ د: حکیم بن حزام
ابن‌خویلد، پسر برادر خدیجه امّ‌المؤمنین بود که روز فتح مکّه، اسلام را پذیرا شد و پس از سال 54 ه. ق. در مدینه درگذشت. (1) 19/ د: عمرو بن حزم
از صحابه پیامبر بود که مأموریّتی در نجران به او واگذار شد. ابن‌اثیر گفته است:
«توفّی بالمدینة سنة احدی و خمسین.» (2) 20/ د: مَخْرَمَة بن نوفل
مُکنّی به ابوصفوان یا ابوالمسور که در سال 54 ه. ق. درگذشت. مادرش رقیه بنت ابی‌صیفی بود. (3) 21/ د: عبداللّه بن أنیس
از صحابه و انصار پیامبر از جهینه بود و پس از رحلت پیامبر در «اعراف»- منزلگاه یک بریدی مدینه- زندگی کرد و در دوران معاویة بن ابی‌سفیان در مدینه درگذشت. (4) 22/ د: بَراء بن مَعْرور
«ابن‌صَخر بن خنساء» یکی از 12 نفری بود که از یثرب با پیامبر در عقبه ملاقات کرد و به دیانتش ایمان آورد. او از بزرگان صحابه محسوب می‌شد و یک ماه قبل از ورود پیامبر به مدینه درگذشت و پیامبر پس از آمدنش به مدینه بر قبر او نماز گزارد و اوّل کسی

1- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب»، «تقریب‌التّهذیب» ج 1، ص 194
2- ابن‌حبّان، «الثقات» ج 3، ص 267؛ ابن‌اثیر، «اسدالغابه» ج 4، ص 98
3- همان، ص 394؛ ابن‌حجر، «الاصابه» ج 6، ص 70
4- همان، ص 233؛ ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 4، ص 37

از نقباء بود که درگذشت. (1)23/ د: جبیر بن مُطعِم
«ابن‌حدی بن نوفل» صحابی مشهور و عارف به انساب، در 80 یا 95 ه. ق. در مدینه درگذشت. (2) 24/ د: جابر بن عبداللّه
«ابن‌عمرو بن حَرَام» صحابی مشهوری بود که در 19 غزوه شرکت داشت و بعد از 94 سال در سال 90 ه. ق. درگذشت. (3) 25/ د: مِسْطَح بن أُثاثة
«ابن‌عباد بن المطلب» مُکنّی به ابوعباده از صحابه پیامبر بود که از بدر تا صفّین حضور داشت و در سال 34 ه. ق. در سنّ 56 سالگی در مدینه درگذشت. (4) 26/ د: معاذ بن عَفْراء
او از نخستین کسانی بود که از مدینه به مکّه رفت و اسلام را پذیرا شد. پیامبر پس از هجرت، بین او و معمر بن حارث پیمان برادری بست. (5) 28/ د: ابن عمرو بن نفیل
مشهور به ابوالأعور که در سال 50 ه. ق. در منطقه عقیق مدینه درگذشت و او را به مدینه حمل نمودند و در بقیع به خاک سپردند. او در زمره ده مسلمانی بود که پیامبر ارجشان نهاد. (6)

1- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 618.
2- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التهذیب» ج 1، ص 126.
3- همان، ص 122.
4- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج 2، ص 7، ج 3، ص 51، ج 8، ص 228؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 6، ص 88.
5- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج 1، ص 272.
6- همان، ج 3، ص 379؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تقریب‌التّهذیب» ج 1، ص 296.

29/ د: سهل بن سعد ساعدی
ابوالعبّاس انصاری خزرجی که در سال 88 ه. ق. پس از یکصد سال زندگی در مدینه درگذشت. (1) 30/ د: مالک بن التَّیهان، ابوالهیثم
وی صحابی پیامبر و از انصار مدنی از بنو عبدالاشهل محسوب می‌شد. از نقبای دوازده‌گانه بود و در همه حوادث مهمّ تاریخی با پیامبر بود. (2) 31/ د: ابوالسید ساعدی
از صحابه پیامبر بود که در سال 30 یا به تصریح مدائنی در سال 60 هجری درگذشت. او آخرین کس از بدریان مسلمان بود که وفات یافت. (3) 32/ د: محمّد بن مَسْلمه
یکی از افاضل صحابه پیامبر و کسی بود که کعب بن اشرف را به قتل رساند. وی در سال 43 ه. ق. در مدینه درگذشت؛ یا به دست بعضی از اهالی شام در خانه‌اش کشته شد. (4) 33/ د: عویم بن ساعده
در گردهمایی مدنی‌ها با پیامبر در عقبه شرکت داشت. از صحابی پیامبر بود که حضورش در بدر و احد و خندق مسلّم است و پیامبر بین او و حاطب بن ابی‌بلتعه عقد

1- ابن‌حجر عسقلانی، «تقریب‌التّهذیب» ج 1، ص 336
2- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری» ج 3، ص 607
3- ابن‌حجر عسقلانی، «تقریب‌التّهذیب» ج 2، ص 225
4- همان، ج 9، ص 454

اخوّت بست. گفته‌اند که در زمان خلافت عمر بن خطّاب در مدینه وفات یافت. (1) 34/ د: کعب بن عمر
«السلمی» مشهور به «ابوالیَسَر» از انصار و صحابه پیامبر بود که در ملاقات عقبه حضور داشت و بعدها از راویان حدیث پیامبر شد. وی در سال 55 ه. ق. در مدینه درگذشت. (2)

1- همان، ج 8، ص 174
2- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 8، ص 437؛ «تقریب‌التّهذیب» ج 2، ص 135

ص: 521

در میانه سال‌های 61/ 63 ه. ق. در پی واقعه کربلا، مخالفت‌هایی علیه امویان به ظهور پیوست. مرکز اصلی این موضع‌گیری‌ها سرزمین حجاز بود و عبداللّه بن زبیر در شکل دادن و متمرکز نمودن مسیر مخالفت‌ها نقش اساسی داشت.
عدّه زیادی از مردم مدینه و مکّه با عبداللَّه بیعت کرده، رفته‌رفته از اطاعت امویان سرپیچی کردند و بر قیام و خروج، عزم راسخ نمودند. (1)
یزید برای فرونشاندن قیام مدنی‌ها و مکّی‌ها، هیئتی به مکّه فرستاد؛ تا با عبداللّه بن زبیر گفتگو کنند؛ ولی بی‌نتیجه باز گشتند. «عمرو بن سعید» والی وقت مدینه، عمرو بن زبیر برادر عبداللّه را تحریک و تجهیز نمود تا با برادرش به جنگ پردازد.
در این نبرد عبداللّه بن زبیر غالب شد و عمرو را به اسارت درآورد.
پی‌آمد این پیروزی گسترده، فرار امویان از حجاز و مسلّطشدن عبداللَّه بر طائف و مکّه بود. مدنی‌ها نیز «عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان» والی مدینه را اخراج کردند و به صف عبداللّه بن زبیر پیوستند و خانه‌های امویان را در مدینه به محاصره خود در آوردند.
یزید، «مسلم بن عقبة المُرّی» را فرمانده لشکر کرد و او را عازم مدینه نمود.
امویانی که به اسارت مدنی‌ها درآمده بودند، پس از تعهّد به عدم همکاری با

1- ابن‌اعثم کوفی، «الفتوح» جزء 5، صص 262 و 263، «ابتداء ذکر عبداللّه بن الزّبیر».

خلافت شام، آزاد و از حجاز تبعید شدند. آنان در بین راه به مسلم بن عقبة ملحق شدند و او را در اجرای نقشه حمله و تصرّف مدینه یاری دادند.
در این طرح نظامی، لشکریان شام مصمّم شدند که از سمت شرق مدینه- که حرّه واقم نامیده می‌شد- به شهر حمله کنند. «حرّه واقم» منطقه‌ای مشتمل بر زمین مسطّحی پوشیده از سنگ‌های سیاه بود؛ که به لحاظ گرم و غیرمزروعی‌بودن، آن را حرّه می‌گفتند و بدان جهت که محلّ سکونت «واقم» یکی از عمالقه عهد باستان بود، به «حرّه واقم» شهرت یافته بود. (1) در این منطقه بین شامیان و مدنی‌ها که غالباً فرزندان صحابه از انصار و مهاجر بودند، جنگی به وقوع پیوست که منجر به شکست فرزندان صحابه و موفّقیّت «مسلم بن عقبه» شد. (2) متعاقب این شکست، شهر مدینه به تصرّف لشگریان مسلم درآمد و کشتند و سوختند و هتک حرمت‌ها کردند.
به گفته بلاذزی و واقدی:
«أباح مسلم المدینة ثلاثة أیّام یقتلون و یأخذون المتاع و یعبعون بالإماء و یفعلون ما لا یحبّه اللّه». (3) یعقوبی می‌نویسد:
«کمتر کسی باقی ماند که کشته نشد و حرم پیامبر خدا را مباح گذاشت تا آن‌که دوشیزگان فرزند آوردند و شناخته نبود چه کسی آنها را باردار کرده است». مسعودی می‌نویسد:
«هفتاد و چند نفر از سایر قریشیان و معادل آنها از انصار و چهارهزار کس از مردم دیگر که شمار شد- بجز آنها که شناخته نشده بودند- به قتل رسیدند».

1- یاقوت حموی، «معجم‌البلدان» ج 2، ص 249
2- سبط ابن‌جوزی، «تذکرة‌الخواص» به نقل از مداینی.
3- «مسلم مدت سه روز مدینه را غارت کرد و یارانش به قتل مردم و چپاول کالای آنان و آزار و اذیت کنیزان و زنان و کارهای خداناپسند دست زدند.»

ابوریحان بیرونی می‌گوید:
«وقعة الحرّة و هی التی قتل فیها بنو أمیة أهل المدینة و انتهبت أموالهم و هتکت ستور المهاجرین و الأنصار و فضحت نساؤهم فلعن اللّه من لعنه رسول اللّه من المدثین؟؟؟ فی المدینة و جعلنا غیر راضین بالفساد فی أرض اللّه». (1) مدنیان و مکّیانی را که در حرّه و شهر مدینه کشته بودند، در قبرستان بقیع جمع کردند و بر آنان خاک ریختند. مقبره‌شان بعدها به عنوان «شهداءالحرّه» مشهور تاریخ مسلمانی شد.
این مکان که بسیاری از فرزندان انصار و مهاجرین در آن دفن شده‌اند، اتاقی مسقّف بود و امروز، سقف آن هم‌سطح زمین قبرستان گردیده است و در 75 متری شرق قبر عثمان بن مظعون و 135 متری غرب مقبره عثمان بن عفّان جای دارد.

1- «حادثه حره، که بنی‌امیه مردم مدینه را در آن قتل عام کردند و دارایی آنان را به غارت بردند. نسبت به مهاجرین و انصار بی‌عفتی کردند و زنانشان را رسوا کردند. خداوند و رسول اللّه کسانی را که در مدینه مرتکب فساد شده بودند، لعنت و نفرین کردند.» نک: مسعودی، «مروُج‌الذّهب» ج 2، ص 740؛ ابوالفرج، «مقاتل‌الطّالبیین» ص 123؛ یعقوبی، «تاریخ» ج 2، ص 190؛ اعثم کوفی، «الفتوح» ج 5، ص 295؛ بلاذری، «الأنساب الأشراف» جزء 5، ص 37؛ ابن‌اثیر، «الکامل» ج 4، ص 114؛ محمّد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 7، ص 3099، ترجمه فارسی؛ ابوریحان بیرونی، «الآثار الباقیه» ص 334

فصل دهم؛ دیگر مقابر مشاهیر تاریخ اسلام

الف: مالک بن انس

«الأصبحی الحمیری» مُکنَّی به ابوعبداللَّه، به امام دارالهجرة مشهور است و یکی از ائمّه چهارگانه اهل‌سنّت (مذهب مالکی) محسوب می‌شود.
تولّد و وفات «مالک» در مدینه بود و توانست یکی از جوامع صحاح ستّه را به نام خود و با نام «الموطأ» ثبت کند.
فقه را از ربیعةالرّأی اخذ کرد و از امرا و ملوک دوری گزید. از حدیث‌گفتن در حال شتاب و ایستاده پرهیز می‌کرد و در مدینه به احترام مرقد پیامبر اسلام علیه السلام هرگز بر مرکبی سوار نشد. امام شافعی در باره‌اش گفت:
«مالک حجة اللَّه تعالی علی خلقه بعد التابعین». (1) وی در سال 174 یا 178 یا 179 ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.
مقبره «مالک» در پنجاه‌متری شرق درِ بقیع جای دارد. این محل در شمال شرقی

1- «مالک حجت خداوند- عزّوجلّ- بر خلقتش پس از تابعین است.»

مقبره عقیل بن ابی‌طالب و مجاورت سمت غربی قبر نافع- شیخ‌القُرّاء- و همجوار با قبر شیخش نافع مدنی (1) می‌باشد. (2)

ب: نافع

مُکنّی به ابوعبداللّه، نافع المدنی و از ائمّه تابعین مدینه بود. او را چون در فقه، علّامه می‌دانستند، به «الفقیه» و چون از موالی ابن‌عمر بود، به «نافع الفقیه مولی ابن عمر» شهرت دادند.
او از ابن‌عمر، ابوهریره، ابولبابه، ابوسعید، رافع، عایشه، امّ‌سلمه و غیره روایت‌ها کرد و از او نیز راویان حدیث، حدیث‌ها ثبت کرده‌اند.
ظاهراً دیلمیّ‌الأصل بود و «عُمر بن عبدالعزیز» او را به مصر فرستاد تا سنن پیامبر را به مصریانِ تازه‌مسلمان بیاموزد.
ابن‌سعد او را ثقه و کثیرالحدیث خوانده و مسلّم است که در سال 117 یا 120 ه. ق.
در مدینه درگذشته است.
قبر نافع در بقیع، مجاور مقبره «مالک بن انس» است و در پنجاه متری شرق دَرِ بقیع یا شمال شرقی مقبره عقیل بن ابی‌طالب جای دارد. (3)

1- «گفتنی است نافع شیخ القرّاء ونافع مدنی دو تن هستند وتوضیحاتی در این‌باره درادامه کتاب می‌آید.»
2- «الدّیباج المذهّب» ص 17/ 30؛ ابن‌خلکان، «وفیات‌الأعیان» ج 1، ص 439؛ نووی، «تهذیب‌الأسماء و اللّغات» ج 2، ص 75؛ ذهبی، «تذکرةالحُفّاظ» ج 1، ص 193؛ شیرازی، «الطبقات الفقهاء» ص 42/ 43؛ یوسف ابن عبدالبر، «الإنتقاء فی فضائل‌الثّلاثة الائمّة الفقهاء» صص 8 و 63؛ ابونعیم، «حلیةالأولیاء» ج 6، ص 316؛ ابن‌تغری بردی، «النّجوم الزّاهره» ج 2، ص 96؛ ابن‌ندیم، «الفهرست» ج 1، ص 198؛ امین الخولی، «ترجمه محررة لمالک بن انس». محمّد ابوزهره، «مالک بن انس، حیاته، عصره»؛ جرجی زیدان، «آداب‌اللّغة العربیّه» ج 2، ص 139؛ ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 10، ص 5
3- ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب» ج 10، ص 412؛ ابن‌خلکان، «وفیات‌الأعیان» ج 2، ص 150؛ ذهبی، «تاریخ‌الإسلام» ج 5، ص 10؛ ابی‌طالب به نقل از هشام بن عروه و ابومخنف؛ خطیب بغدادی، «تاریخ بغداد» ج 1، ص 18، در باره نقش همراهیش با علیّ بن ابی‌طالب. ابن‌حجر عسقلانی، الاصابه، ج 2، ص 35، نقش ابوسعید در نبرد حرّه.

پ: نافع شیخ‌القُرّاء

ابن‌خلکان گوید:
نافع شیخ‌القُرّاء از طبقه سوم بعد از پیامبر بود و به امام اهل‌المدینه اشتهار داشت. (1) حافظ ابونعیم، اصلش را از اصفهان دانسته است.
او قرائت قرآن را از تابعین مدینه چون: عبدالرّحمان بن هرمز، ابوجعفر قاری، عبدالرّحمان بن قاسم و ابوعبدالله مُسلم بیاموخت و یکی از قُرّاء سبعه تاریخ اسلام شد.
ابوقره موسی گفته است:
نافع، قرائت را نزد هفتاد نفر از تابعین بیاموخت و بسیاری از قاریان مشهور اسلام به شاگردیش پرداخته، نحوه قرائتش را روایت کرده، آن را اشاعه دادند.
قرائت نافع، به دو روایت از دو شاگردش در دسترس ماست:
عیسی بن مینا مشهور به قالون (120/ 220 ه. ق.) و عثمان بن سعید (/ ابوسعید) مشهور به «ورْش» متوفّای 197 ه. ق.
نافع، هفتاد سال برای مردم مدینه قرآن خواند و علم قرائت، آموزش داد. با مرگ او، مدینه دیگر ریاست قرائت قرآن نیافت.
در روایت، به استثنای احمد، او را ثقه دانسته‌اند. پس از وفات در قبرستان بقیع مدفون شد. قبرش مجاور شرقی قبور «مالک بن انس» و «نافع مولی ابن عمر» جای دارد که تاکنون مشهور اهل مدینه است. (2)

از تابعین بود و ابن‌سعد با این بیان که: «فغسل ثم اخرج به علی السریر الی البقیع» (3) به

1- نک: «وفیات‌الأعیان و أنباءالزّمان» ج 5، ص 5
2- امام ابن‌جزری، «غایةالنّهایة فی طبقات‌القُرّاء» ج 2، ص 330؛ شیخ احمد بناد میاطی، «قراءات الائمّة الأربعة عشر». محمود خلیل الحُصری: «احسن الأثر فی تاریخ القُرّاء الأربعة عشر».
3- «سپس شستشو کرد، پس از آن، او را بر تخت به بقیع برد.»

مقبره‌اش در قبرستان بقیع باور دارد. (1)

ث: سالم بن عبداللّه

ابن عمر بن خطاب و از تابعین بود. ابن‌سعد در خصوص او می‌نویسد: «صلّی هشام بن عبدالملک علی سالم بن عبداللّه بالبقیع لکثرة الناس». (2)

ابن‌سعد او را از تابعین می‌داند و در باره‌اش می‌نویسد:
«مات بالمدینة و أوصی أن یدفن بأحد مع الشهداء فلم یفعل أهله و دفنوه بالبقیع». (3)

چ: مقابر زنان مشهور در بقیع

1/ چ: امّ‌البنین
دختر حزام بن خالد بود که به همسری علیّ بن ابی‌طالب درآمد و چهار پسر از او به دنیا آورد که: عبّاس، جعفر، عثمان و عبداللّه بودند و و همگی آنان با حسین بن علی علیه السلام در واقعه کربلا کشته شدند. (4) گفته‌اند که وی را در کنار مقابر عمّات پیامبر: صفیّه و عاتکه دفن کردند.

1- «الطبقات الکبری» ج 5، ص 319؛ نیز نک: ابن‌حبان، «الثقات» ج 4، ص 45، چاپ دار المعارف عثمانیّه، حیدرآباد رکن 1978 م.
2- «هشام‌بن عبد الملک به علت کثرت جمعیت بر جناره سالم بن عبد اللَّه در بقیع نماز گزارد.» نک: «الطبقات الکبری» ج 5، ص 201
3- «در مدینه وفات یافت و وصیت کرده بود همراه سایر شهدا در احد دفن گردد، لیکن خانواده‌اش وصیت را عمل نکردند و او را در بقیع دفن نمودند.» نک: «الطبقات الکبری» ج 5، ص 210
4- ابوالفرج، «مقاتل‌الطّالبیین» ص 81؛ شیخ طبرسی، «اعلام‌الوری» ص 203

ص: 528
2/ چ: امّ رومان
دختر عامر بن عویمر، همسر ابوبکر و مادر عایشه همسر پیامبر بود. وفات وی در سال ششم هجری به زمان حیات پیامبر رخ داد و پیامبر در مراسم خاکسپاری او شرکت جست. (1) 3/ چ: حلیمه
از قبیله «بنوسعد بن بکر» و دختر «ابی‌ذؤیب عبداللَّه بن حارث» بود. وی مادر رضاعی پیامبر بود. علی بن موسی در رساله‌اش ضمن توصیف بُقاع و مراقد بقیع در سال 1303 ه. ق. می‌نویسد:
«در سمت شمالی قبر عثمان بن عفّان گنبد و بارگاهی بنا شده که: «فیها مرقد السّیّدة حلیمة السعدیّة مرضعة سیّدّنا النّبیّ». (2) 4/ چ: اروی بنت کریر
مادر «عثمان بن عفّان» بود و ابن‌سعد می‌نویسد:
«فدفناها بالبقیع.» (3)

1- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه» ج 4، ص 450؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج 4، ص 448
2- «در آن محل آرامگاه حلیمه سعدیه، شیرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار دارد.» «وصف المدینة المنوّره» ص 12
3- «الطّبقات الکبری» ج 8، ص 229

ص: 529

فهرست کتابها

آ
آثار البلاد واخبار العباد/ قزوینی
46، 99، 378، 384
الاثار الباقیه عن القرون الخالیه/ ابوریحان بیرونی
45، 523
آثار المدینة المنورة/ عبدالقدوس انصاری
214، 252، 319، 334، 335، 343، 410
آخرین خطاطان/ م. ک. اینان
116
آداباللغة العربیه/ جرجی زیدان
525
آل سعود فی التاریخ/ فرید ابن عزالدین
439
الف
ابنسعود سید نجد وملک حجاز/
439
اتّعاظ الخنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخفا/ مقریزی
488
الإتقان فی علوم القرآن/ سیوطی
330، 509
اثبات الوصیه
448
الاحباب فی سیرة النبی/ دشتکی
67
احسن الاثر فی تاریخ القراء الاربعه عشر/ محمود خلیل الحصیری
526
احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم/ مقدسی
96، 99، 133، 141
اخبار المدینه/ ابن زباله
53، 84، 290
اخبار المدینه/ ابن شبه
214، 228

ص: 530
اخبار المدینه/ یحیی‌بن حسن 52، 84
اخبار دار الهجره/ رزین
80، 84
اخبار مدینة الرسول/ ابن نجار
44، 78، 84، 91، 93، 95، 100، 126، 156، 170، 173، 207، 225، 244، 251، 316، 364، 367، 374، 387، 400، 422، 479، 483، 487، 491
اخبار مدینة الرّسول/ فیروزی
374
اخبار مکه/ ازرقی
501
ادوار فقه/ شهابی
307
الارشاد الساری بشرح صحیح البخاری/ قسطلانی
44، 51، 75، 133، 173، 198، 261، 275، 377، 380، 398، 418
الارشاد/ شیخ مفید
446، 447
اسباب النزول/ واحدی
328، 330، 442، 468
الاستبصار فیما اختلف من الاخبار/ شیخ طوسی
436، 456
الاستدراک علی کتاب الصحابة لابن عبدالبر/ محمد بن خلف/ ابن فتحون اندلسی
494
استظهار الأخبار/ قاضی احمد دامغانی
149
الاستیعاب/ ابن عبدالبر
323، 442، 443، 444، 454، 455، 457، 459، 467، 469، 470، 472، 473، 475، 478، 480، 482، 483، 484، 486، 487، 490، 499، 500، 501، 502، 508، 528
اسد الغابه/ ابن اثیر
247، 323، 466، 469، 471، 484، 490، 515، 516، 517
الاصابه/ ابن حجر عسقلانی
441، 442، 443، 457، 460، 463، 467، 470، 473، 474، 484، 491، 499، 501، 504، 505، 506، 513، 515، 517، 518، 525، 528

الاعلاق النفیسه/ ابن رسته
71، 75، 79، 80، 81، 82، 87، 91، 95، 97، 99، 102، 103، 106،
155، 259، 263، 317، 324، 480
الاعلام/ زرکلی
265، 354، 442، 444، 505
اعلام النبوه/ ابوحاتم رازی
488
اعلام النبوه/ ماوردی
222
اعلام الوری/ طبرسی
299، 473، 474، 475، 484، 487، 494، 527

ص: 531
اعیان الشیعه/ محسن امین
457
الاقوال الذهبیه/ حمیدالدین کرمانی
488
الاکمال/ ابن ماکولا
481
الأم/ شافعی
228، 275، 435
الأماکن الّتی تزار فی المدینة الشریفة/ ابوعبدالله اسدی
239
ام المؤمنین/ عایشه عبدالرحمان
465، 466، 468، 469، 472، 517
الأمالی/ شیخ مفید
194، 224
الامامة والسیاسه/ ابن‌قتیبه دینوری
446، 510
امتاع الأسماع/ مقریزی
65، 204، 328، 455، 495
الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاءِ/ یوسف بن عبدالبرّ
525
الأنساب/ سمعانی
280، 285، 339، 417، 502، 503، 507، 511
انساب الأشراف/ بلاذری
90، 339، 379، 466، 507، 508، 509، 510، 512، 523
انساب‌العرب/ ابن‌حزم
339
انسان‌العیون
455
الأوائل/ سیوطی
230
ایران و یمن/ تصحیح هنری کربن
488
ب
بحارالأنوار/ مجلسی
49، 54، 66، 80، 141، 203، 205، 221، 224، 332، 471

بدايع الضيافع/ ملک العلما
230
البداية والنهايه/ ابن كثير
46، 53، 68، 77، 316، 332، 396
البدر الطالع/ شوكانى
264، 310
بلاد العرب/ عبدالله اصفهانى
187، 237
البلاد العربية السعوديه/ فؤاد حمزه
439
البلدان/ ابن فقيه
259
البلدان/ ابن واضح يعقوبى
306، 317، 377
بمنسک القاصد الزائر/ الاقشهرى- وفاء الوفا
144

ص: 532
البیان و التّبیین/ جاحظ، تحقیق و تصحیح:
هارون
482، 507
ت
تاریخ/ ابن عساکر
458، 485
تاریخ/ ابن‌کثیر
510
تاریخ الادب العرب/ کارل بروکلمان
356، 417
تاریخ الاسلام/ ذهبی
525
تاریخ التراث العربی/ فؤاد سزگین
356
تاریخ الجبرتی
150
تاریخ الخلفا/ سیوطی
230، 509، 512
تاریخ الخمیس/ دیار بکری
453، 473، 495، 508
تاریخ الرسل والملوک/ طبری
64، 72، 92، 93، 98، 99، 103، 158، 254، 256، 304، 332، 466، 468، 472، 474، 490، 494، 495، 508، 510، 511، 523
التاریخ القویم لمکة وبیت الله الکریم/ الکردی مکی
150، 308
تاریخ المدینه/ مطری
133
تاریخ المستبصر/ ابن مجاور
265
تاریخ بغداد او مدینة السلام/ حافظ ابوبکر خطیب بغدادی
352، 458، 511، 525
تاریخ ثغر عدن/ ابومحرمه
265
تاریخ دمشق الکبیر/ ابن عساکر
468، 485، 486، 494

تاریخ نجد الحدیث
437
تاریخ یعقوبی/ احمد بن ابی‌یعقوب
78، 91، 198، 205، 254، 340، 443، 444، 448، 454، 469، 470، 473، 475، 480، 484، 486، 487، 490، 491، 493، 501، 505، 509، 510، 513، 523
تحدید المواضع/ ابوعلی الهجری
259، 381
تحفة الحرمین/ نایب الصدر شیرازی
58، 282، 319، 320، 401، 452، 480
تحفة الحرمین و سعادة الدّارین
427، 428
تحفة الزائر/ ابن عساکر
144
التحفة اللطیفه فی عمارة المسجد وسور المدینة الشریفه/ محمد بن خضر الرومی
113
تحقیق النصره بتلخیص معالم دارالهجره/

ص: 533
زین الدین مراغی
106، 108، 149، 160، 367
تذکرةالحُفّاظ/ ذهبی
525
تذکرةالخواص/ سبط ابن جوزی
194، 421، 445، 446، 447، 448، 508، 522
ترجمه محررة لمالک بن انس/ امین الخولی
525
التعریف بما آنست الهجرة من معالم دار الهجره/ مطری
97، 108، 225، 267، 292
تفسیر البحر المحیط/ ابوحیان اندلسی
443
تفسیر القرآن العظیم/ حافظ ابن کثیر
250
التفسیر الکبیر/ حافظ ابن مَرْدُوَیْه
372، 443، 476
تفسیر روح الجنان/ ابوالفتوح رازی
251
تفسیر زمخشری
178
تفسیر قمی/ علی بن ابراهیم
442، 443، 468، 476، 505
تقریب التهذیب/ ابن حجر عسقلانی
94، 285، 303، 352، 374، 515، 518، 519، 520
تلخیص الشافی/ شیخ طوسی
488
تنقیح المقال فی احوال الرجال/ مامقانی
299، 486
تهذیب الاحکام/ شیخ طوسی
173
تهذیبالاسماء واللغات/ نووی
525
التهذیب التهذیب/ ابن حجر عسقلانی
94، 285، 286، 323، 325، 331، 352، 357، 358، 386، 441، 442، 447، 448، 458، 468، 469، 472، 475، 477، 481، 482، 486، 487،

489، 492، 504، 506، 507، 511، 512، 514، 516، 517، 520، 525
تهذیب/ شیخ طوسی
143، 171، 258، 272
ث
الثقات/ ابن حبان
247، 286، 288، 442، 443، 454، 457، 458، 461، 468، 470، 472،
473، 474، 475، 477، 481، 486، 487، 490، 491، 494، 515، 516،
517، 527
ج
الجامع الصحیح
444، 475، 476، 506
الجامع لاحکام القرآن/ قرطبی
53، 171، 249، 330، 372، 442، 443،

ص: 534
468، 476، 505، 506
الجبال و الأمكنة و المياه/ زمخشری
339، 384
جمع‌الجوامع/ سیوطی
222، 512
الجمع بین رجال الصحیحین
508
جمهرة انساب العرب/ ابن حزم
249، 441، 453، 478، 481، 493، 499
جمهرة خطب العرب- فی العصور العربیة الزاهره/ احمدزکی صفوت
340
جواهرالکلام/ شیخ نجفی
272، 276
ح
الحرّه/ واقدی
240
حسن المحاضره
148، 471
حلیة الأولیا/ ابونعیم
466، 447، 448، 484، 500، 501، 506، 508، 511، 513، 525
حیاة الحیوان/ دمیری
93، 509
خ
خرائج
224
خصائص‌الکبری/ سیوطی
222
خلاصة الوفاء باخبار دار المصطفی/ سمهودی
164، 407
خلاصة تذهب الکمال
469
الخلافیات/ بیهقی
291
د
دائرة المعارف الاسلامیه

265، 354، 416
دائرة المعارف القرن العشرين/ فريد وجدى
347، 470
دانشنامه اسلام و ايران
507
الدر المنثور فى التفسير بالمأثور/ سيوطى
443، 476، 505، 512
الدرر الكامنه
148
دلائل النبوه/ بيهقى
51، 67، 75، 77، 79، 81، 82، 152، 155، 178، 185، 204، 285،
316، 321، 324، 332، 399، 494
دولة الأتابكه فى الموصل/ سيد جميلى
59
الدّيباج المذهّب
525
ديوان الحماسه/ ابوتمام
417

ص: 535
ديوان شعر/ عارف حکمت- محمد زیور
354
ديوان شمس تبريزى
153
ذ
ذيل المذيل فى تاريخ الصحابة والتابعين/ طبرى
466، 471، 482، 513
ر
راهنماى مذهب شافعى/ شيخ الاسلام
260
رجال/ طبرانى
192
رجال/ كشّى
447
الرحله/ ابن جبير
140، 142، 154، 158، 159، 184، 265، 267، 346، 387، 422
الرحلة الحجازيه/ بتنونى
59، 115، 116، 117، 131، 143، 148، 160، 171، 174، 182، 215، 262، 326، 346، 347، 430، 497
الرحلة الحجازيه/ حلمى
430
رسائل المدينه
150
رسائل فى تاريخ المدينه/ حمد جاسر
115، 235، 262، 446
الروض الأنف/ سهيلى
325، 328، 454، 457، 459، 474، 504
روضه من الكافى/ كلينى
49، 255
روضة/ الاقشهرى
45
روضة/ الفردوسيّه
144
رياض الصالحين/ ابوذكريا نووى
463

الریاض النظره/ محب طبری
508، 510، 511
ز
زاد المعاد/ ابن جوزی
47، 76، 78، 198، 227، 228، 234، 255، 317، 321، 436
س
سرح العیون/ ابن نباته مصری
417
سفرنامه/ ابن بطوطه
267، 346، 381، 387، 401، 424
سفرنامه قفقاز- عثمانی- مکه/ میرزا حسین فراهانی
59، 268، 282، 426، 451
سفرنامه/ ناصر خسرو
142، 144
سفرنامه/ حاج میرزا علی‌خان
497

ص: 536
سفینةالبحار/ قمی
485، 486
السلوک
148
السمط الثمین فی مناقب امهات المؤمنین/ محب الدین طبری
453، 466، 469، 471
سنن/ ابن‌ماجه
53، 68، 70، 132، 141، 152، 178، 233، 364، 385، 395، 419، 435، 444، 458، 464، 500، 505
سنن/ ابوداود
54، 70، 81، 89، 133، 141، 152، 155، 185، 227، 396، 399، 419، 444، 456، 500
سنن (الجامع الصحیح)/ ترمذی
456
السنن الکبری/ بیهقی
385، 436، 456، 461، 500، 509
سنن المصطفی/ ابن ماجه
456
سنن/ ترمذی
53، 152، 173، 396، 500، 505
سنن/ دارقطنی
466، 485
سنن/ دارمی
152، 154، 260، 500
سنن/ نسائی
48، 51، 54، 152، 191، 192، 203، 233، 384، 385، 394، 395، 418، 434، 512
سیرالروضه/ نووی
204
سیر/ کازرونی
80
السیرة الحلبیه فی سیرة الأمین المأمون/ حلبی
192، 222، 255، 257، 305، 308، 321، 323، 328، 332، 342، 454، 455، 459، 471، 481، 494، 503، 504، 509
السیرة النبویّه/ ابن‌اثیر

494
السیرة النبویّه/ ابن اسحاق
43، 44، 49، 67، 75، 81، 176، 315، 316، 317، 324، 325، 331،
332، 338، 339، 341، 372، 442، 443، 454، 457، 463، 468، 475،
484
السیرة النبویه/ ابن‌عبدالبر
453
السیرة النبویّه/ ابن‌هشام
133، 176، 254، 256، 304، 317، 325، 328، 372، 442، 443، 444،
453، 454، 455، 457، 459، 460، 467، 469، 472، 473، 474، 475،
478، 480، 481، 484، 490، 493، 494، 495، 496، 499، 501، 502،
503، 504، 505، 506، 507، 508، 511، 515
السیرة النبویّه/ بلاذری
508

السیرة النبویّه/ زینی دحلان
222، 332، 455، 503، 504
السیرة النبویّه/ زهری
49
السیرة النبویّه/ ابن کثیر
45، 82، 316، 442، 455، 474، 485
ش
شذرات الذهب/ ابن عماد
457، 470، 486، 487
شرح السنه/ نبوی
90
شرح المواهب/ ابوعبدالله زرکانی مالکی
223
شرح صحیح مسلم (حاشیه ارشاد الساری)/ نووی
133، 173، 198، 331، 373، 418
شرح نهج البلاغه/ ابن ابی‌الحدید
341، 444، 478، 483، 510
شرف المصطفی/ ابن جوزی
45، 127
شعب‌الایمان/ بیهقی
290
الشفاء/ عیاض
221
شفاءالصّدور/ ابن سبع
222
الشفاء/ اندلسی
222
شهی النعم فی ترجمة شیخ الاسلام و ولی النعم/ شهاب الدین آلوسی
354
ص
صبح الاعشی،
471
صحیح ابن‌حبان،
232
صحیح/ بخاری،

48، 49، 54، 68، 75، 76، 77، 78، 79، 81، 84، 89، 90، 132، 133،
141، 152، 170، 173، 180، 181، 187، 194، 197، 203، 206، 227،
228، 230، 233، 234، 250، 260، 273، 287، 331، 370، 371، 373،
379، 396، 397، 398، 410، 444، 458، 461، 462، 466، 500، 505،
506، 509
صحیح/ ترمذی،
232
صحیح/ دارمی،
233
صحیح/ مسلم،
48، 51، 54، 68، 80، 81، 90، 152، 170، 173، 203، 206، 227،
242، 251، 258، 261، 287، 331، 370، 371، 398، 417، 418، 444،
464، 505
صفة الصفوه/ ابن جوزی،
466، 469، 508، 510، 511
صفة جزیرة العرب/ همدانی،
46، 238، 262، 298

صقر الجزیره،
437
صواعق/ ابن حجر هیثمی،
222
ط
طبقات الشعرا/ محمد بن سلام جمحی،
328
الطبقات الفقهاء/ شیرازی،
525
الطبقات الکبری/ ابن سعد،
45، 47، 53، 54، 68، 71، 84، 100، 124، 127، 131، 132، 133، 155، 173، 194، 196، 205، 247، 249، 254، 256، 257، 280، 285، 288، 303، 305، 316، 317، 323، 340، 345، 349، 352، 357، 359، 364، 365، 366، 374، 377، 386، 390، 396، 398، 400، 417، 419، 446، 447، 448، 453، 458، 459، 460، 463، 464، 466، 469، 471، 472، 473، 474، 477، 480، 481، 482، 483، 485، 489، 494، 496، 497، 500، 502، 507، 509، 510، 511، 513، 514، 515، 516، 517، 518، 519، 527، 528
الطبقات المفسرین/ داودی،
148
ع
عائشه و السیاسه/ سعید الافغانی،
466
عائشه ام المؤمنین/ زاهیة مصطفی قرورة،
466
العبر فی خبر من غبر/ حافظ ذهبی،
108
عجائب الآثار فی التراجم والاخبار/ عبدالرحمن بن حسن جبرتی،
438
عروة التوثیق فی النار والحریق/ قسطلانی،
108
العقد الفرید/ ابن عبدربه اندلسی،
341، 460، 463، 481، 483، 493، 507، 509
عمدة الاخبار فی مدینة المختار/ احمد بن عبدالحمید عباسی،
225، 405

عمدة القارى/ عينى،
198، 298، 302، 307، 370، 373، 400، 444، 463، 505
عنوان المجد،
437
عيون اخبار الرضا/ ابن بابويه،
141
غ
الغارات/ ابو اسحاق ابراهيم ثقفى،
483
غايةالنهايه فى طبقات القراء/ ابن جزرى،
526

الغدیر/ امینی،
195، 380
ف
فتح الباری بشرح صحیح البخاری/ ابن حجر عسقلانی،
52، 54، 75، 76، 187، 192، 194، 197، 198، 222، 229، 230، 254،
255، 256، 275، 283، 289، 299، 305، 306، 308، 317، 338، 369،
373، 380، 400، 410، 444، 456، 463
الفتوح/ ابن اعثم کوفی،
490، 521، 523
الفتوحات الاسلامیه،
437
فرق الشیعه/ نوبختی، فرقه اسماعیلیه، هاجسن،
487
فروع من الکافی/ کلینی،
50، 52، 172، 178، 180، 181، 198، 219، 220، 223، 224، 257،
263، 272، 420، 437، 462
فصول المهمه،
448
فصول من تاریخ المدینة المنوّره/ علی حافظ،
120، 263، 268، 292، 310
فضائل القرآن،
509
فضائل مدینه در عقیده دینی اسلام،
213
الفقه علی المذاهب الاربعة،
456
الفهرست/ ابن ندیم،
525
الفهرست/ طوسی،
299، 447
ق
القاموس المحیط/ فیروزآبادی،
339، 415
قراءات الائمه الاربعة عشر/ شیخ احمد بنا دمیاطی،
526

القرى لقاصد ام القرى/ محب الدين طبرى،
275
قلب جزيرة العرب،
437
ک
الكامل فى التاريخ/ ابن اثير،
68، 342، 416، 458، 471، 487، 490، 491، 493، 494، 495، 509،
511، 523
الكبير/ طبرانى،
49، 53، 170
كتاب الرجال،
299
كشفالأسرار و عدة،
251

کشف اللّبس فی حدیث رد الشمس،
222
کفایة الطالب/ حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی،
222
کنز العمال/ متقی هندی،
82، 153، 231، 232، 234، 254، 255، 303، 332، 363، 443، 444،
445، 460، 463، 466، 468، 475، 478، 481، 482، 484، 485، 491،
500، 509
الکواکب الدریه،
506
ل
لب اللباب/ سیوطی،
417
لسان العرب/ ابن منظور،
339، 363، 415
م
مالک بن انس، حیاته، عصره/ ابوزهرة،
525
مجمع ارباب الملک،
149
مجمع البحرین/ طریحی،
253، 259، 271، 298، 363، 384، 396، 482، 483
مجمع البیان/ طبرسی،
44، 53، 67، 68، 71، 171، 177، 202، 203، 205، 220، 251، 255،
330، 372، 442، 468، 476
مجمع الزوائد/ ابن حجر هیثمی،
444، 478، 481، 482، 513
مجموعه فتاوی/ ابن تیمیه،
439
محارب دثار،
470
المحبر،
471
المحلی/ ابن حزم،
230

المختصر فی اخبار البشر/ ابوالفداء،
444
مختصر کتاب البلدان/ ابن فقیه،
91، 157، 363، 378، 384، 400
مختصر نافع/ محقق،
276، 437
مختصر وفاء الوفا (خلاصة الوفاء)/ سمهودی،
381
مخطوطات جامعة الریاض، نشرة حاصه، بمصورات المدینة المنوره دانشگاه محمد بن سعود/ یحیی ساعاتی و ...،
356
المدینه بین الماضی و الحاضر/ ابراهیم بن علی العیاشی،
248، 251، 278، 300، 319، 335
مرآت الحرمین/ ابراهیم رفعت پاشا،
60، 114، 115، 150، 187، 207، 240،

ص: 541
251، 282، 382، 300، 320، 401، 411، 432، 452
مرآت مدینه/ ایوب صبری پاشا،
115، 116، 150
مرآة الجنان/ یافعی،
352، 457، 458، 463، 470، 481، 500، 501، 502، 507
مرآة الزمان/ یافعی،
84، 487
مرآة العقول/ مجلسی،
437
مروج الذهب ومعادین الجواهر/ مسعودی،
64، 254، 421، 444، 491، 494، 495، 509، 523
المستدرک/ حاکم،
84، 190، 275، 316، 435، 442، 458، 463، 465، 466، 467، 468،
469، 470، 472، 473، 474، 475، 481، 486، 490، 494
مسند/ احمد بن حنبل،
53، 54، 84، 152، 173، 191، 192، 194، 219، 227، 233، 244،
260، 284، 286، 287، 290، 303، 308، 323، 419، 443، 444، 445،
457، 460، 463، 464، 466، 482، 485، 500، 506، 507، 512
المسند/ حمیدی،
261
مسند/ طیالسی،
54، 141
المشترک وضعا والمفترق صعقا/ یاقوت حموی،
377
مشکل الآثار/ طحاوی،
221، 509
مشکل الحدیث/ ابن فورک،
505
مشکل الحدیث/ طحاوی،
221
مصر فی القرن التاسع عشر/ ادوارد جوان/ ترجمه محمد سعود،
438
المعارف/ ابن قتیبه دینوری،
106، 254، 265، 339، 347، 354، 378، 399، 416، 430، 454، 487،
488، 507، 509، 512

معانى الأخبار،
142
المعتبر،
437
معجم البلدان/ ياقوت حموى،
45، 99، 108، 210، 237، 270، 298، 302، 303، 338، 369، 377،
480، 501، 510، 522
المعجم الجغرافى للبلاد/ حمد الجاسر،
264

ص: 542
معجم الشعرا/ مرزبانی،
453
معجم ما استعجم/ البکری،
68، 238، 258، 271، 277، 309، 363، 370، 374، 387، 400، 410،
415، 416
معجم مفردات الفاظ القرآن/ راغب اصفهانی،
170، 330، 501
معجم مقاییس اللغة/ ابن فارس،
408
مغازی/ واقدی،
213، 332، 333، 484، 494
المغانم المطابه فی معالم طابه/ فیروزآبادی،
46، 49، 65، 72، 210، 258، 270، 280، 298، 325، 346، 364، 367،
370، 373، 377، 381، 387، 391، 400، 404، 407، 415، 416، 496،
501
مغنی المحتاج/ خطیب شربینی،
435، 436
مقاتل الطالبیین/ ابوالفرج اصفهانی،
446، 484، 486، 487، 523، 527
ملوک الریحانی/ امین الریحانی،
488
مناسک حج/ صدر الدین محلاتی،
19
المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره/ ابو اسحاق حربی،
65، 72، 84، 86، 91، 100، 102، 104، 105، 127، 144، 206، 211،
239، 244، 259، 266، 277، 280، 309، 342، 359، 380، 400، 496
المناقب/ ابن شهر آشوب،
141، 152، 173، 299، 445، 447، 448، 487، 506
مناقب/ خوارزمی،
194، 469
المنتقی/ مولود النبی، ترجمه فارسی سیر کازرونی،
80، 205، 220
منتهی الآمال/ شیخ عباس قمی،
482
منتهی المطلب فی تحقیق المذهب/ علامه حلی،

437
منتهى المقال/ ابوعلى،
299
من لا يحضره الفقيه/ شيخ صدوق،
203، 420
المنهاج فى شرح صحيح مسلم/ نووى،
51
المواهب اللدنيه،
471
الموسوعة العربيه الميسره/ محمد شفيق غربال،
354
الموطأ/ مالک بن انس،
54، 133، 141، 156، 213، 243، 372،

ص: 543
396، 419، 524
الميزان فی تفسیر القرآن/ محمد حسین طباطبائی،
202
ن
النجوم الزاهره/ ابن تغری بردی،
148، 525
نزهة القلوب/ حمد اللّٰه مستوفی،
108، 149
نزهة الناظرین فی مسجد سید الاولین والاخرین/ جعفر برزنجی،
112، 174
نسب‌نامه/ زامباور،
325
نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور/ برهان امین بقاعی،
443
النّهایه/ ابن اثیر،
181، 237، 270، 321، 363، 369، 399
النهایه/ شیخ طوسی،
437
نهایة الإرب/ نویری،
56، 67، 77، 155، 317، 396، 466، 469، 474، 477
نهج البلاغه/ اهتمام، صبحی الصالح،
469، 483
نیل الأوطار/ شوکانی،
230
و
وجوه قرآن/ ابوالفضل تفلیسی،
44، 331
وجه دین/ ناصر خسرو،
488
وسائل الشیعه/ حر عاملی،
272
وصف المدینه المنوره/ علی بن موسی،
115، 214، 235، 240، 245، 248، 251، 262، 268، 278، 281، 292، 326، 355، 382، 388، 401، 429، 451، 480، 497، 498، 528
وصف المدینة الطیّبه،

422
وصف مكة والمدينة وبيت المقدس/ تلمسانى،
58، 277
الوفاء بما يجب لحضرة المصطفى/ سمهودى،
108، 230، 235، 446
وفاء الوفا باخبار دار المصطفى/ سمهودى،
37، 48، 49، 59، 66، 79، 93، 94، 97، 100، 127، 144، 145، 156،
178، 180، 188، 193، 220، 238، 245، 247، 248، 249، 258، 262،
263، 264، 267، 277، 281، 283، 289، 290، 292، 299، 306، 308،
309، 310، 318، 325، 332، 342، 345،

ص: 544
349، 353، 358، 359، 374، 391، 399، 408، 410، 424، 425، 445،
450، 470، 472، 479، 480، 481، 491، 496، 505، 508، 510، 512
وفیات الأعیان/ ابن خلکان،
353، 525
ه
هفت باب بابا سیدنا/ ابوالحق قهستانی،
488

جلد دوم

پیشگفتار

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

ص: 6

ص: 7

ص: 8

اشاره

ص: 9
بیست و پنج سال پیش، هنگام پژوهش درباره غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آیه سیزدهم از سوره توبه رسیدم:
وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ..... (1) تعجّب کردم! زیرا تا آن زمان هر چه در منابع سیره و تاریخِ مغازی خوانده بودم، خروج مسلمانان به سوی بدر، موجب واقعه بدر شده بود.
و چون در آیه نود از سوره نساء خواندم:
فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ و أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا. (2) بیشتر متحیّر شدم؛ که هر چه در سیاق کلام مغازی‌نویسان یافته بودم، حرب پیامبر با مشرکان و جهاد مسلمانان علیه یهودیان و قتالِ هم‌پیمانان آنان بود و در این مجموعه از کتب مغازی، با غازیان «شمشیر به دست» رو به رو بودم؛ سوارانی که در اجرای فرمان:
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَاتَکُونَ فِتْنَةٌ (3) می‌تاختند و می‌کشتند تا مردمی را به زور مسلمان

1- توبه: 13
2- نساء: 90
3- بقره: 193، انفال: 39

کنند و به هدف وَیَکُونَ الدِّینُ للَّهِ (1) جامه عمل پوشانند.
پس به خود گفتم یا من تعارض بین قرآن و تاریخ را نمی‌فهمم؛ یا مغازی‌نویسان و مورّخان بی‌توّجه به قرآن، مستندات تاریخی را بد فهمانده‌اند.
در انبوه کتاب‌ها غوطه‌ور شدم. هر چه چرخیدم و غلتیدم، ره به حلّ معمّا نیافتم. هر چه گفتگو و بحث و جدل کردم، زیر برف‌انباری از مدارک تحلیل‌نشده تاریخی، مجال تکانی نیافتم. عموم را بی‌توجّه به قرآن و مرعوب قدرتِ جور حاکمان و شهرت بی‌مأخذ عامیان و کتابت پرطمطراق مستشرقان دیدم. به هر روی، تعصّبِ «له و علیه» دین مانعی بر سر هر پژوهش خردمندانه و آزاد بود.
اوراق را جمع کرده، به جزیرةالعرب رفتم تا مستندات تاریخی وقایع را در محل، مورد بررسی قرار دهم و آن‌را با مقتضیات جغرافیایی حجاز تطبیق دهم.
روزها، ماه‌ها، در خاک رهش غلتیدم؛ با کتاب و نقشه و دوربین بر هر نشانی که در منابع جغرافیایی و تاریخی یافته بودم، سفر کردم؛ ایستادم و پرسیدم و خواندم و نگریستم؛ تا مستندات تاریخی محقّقان و مورّخان طبرستانی و مصری و شامی و بخارایی و بغدادی و مغربی و ... را به لحاظ زمانی و مکانی، طبقه‌بندی و آن‌ها را با حضور در منطقه و لمس موقعیّت‌ها، درک و تحلیل و پالایش کنم.
آنچه در آن کوی عشق خواندم و دیدم و یافتم، بر سینه کشیدم؛ بر دیده نهادم؛ بر دوش گذارده، به وطن بازگشتم.
سال‌ها گذشت تا در میان دو کوی عقل و عشق، اوراق پراکنده را جمع کردم. نه در طول هشت سال جنگ عراق با ایران، قلم بر زمین نهادم و نه در سال‌های غُربت غرب، در تنظیم و تدوین نهایی تعلّلی ورزیدم. هم آن صبر را عنایتش دیدم، هم این درد را مبلّغان آن.
بی‌هیچ اتّکایی به علایقی یا اعتقادی به محقّقان سلف و مدرّسان و مبلّغان آن، بی‌هیچ غضبی از صدای جدال و جنگ یا القاء مبلّغان و خاورشناسان غیرمسلمان،

1- بقره: 193

بی‌هیچ توجّهی به هیاهوی رسانه‌ها یا ذوق و انتظاری از کس یا از غم و شادی خلق، به هر کوی و کتاب و خانه و فکر و سخنی روی نهادم تا راستی را بیابم؛ راستی را بی‌آن‌که بنگرم از کیست و از کجاست و یا چراست؟

غزا

در لغت به معنای «قصد دشمن کردن» است؛ معادل کارزار، پیکار، نبرد و جنگ.
راغب گفته است: «الخروج إلی محاربة العدو».
واژه‌های غزا و غزوات و مغازی و غزوه در منابع دینی، رواج گسترده‌ای دارد.
تلاش کردم تحت تأثیر معنی لفظی این واژه و هم‌خانواده‌های آن، مدارک تاریخی را مورد بررسی قرار دهم. هر چه جلو می‌رفتم، بین مفهوم این واژه و مدلول تاریخی آن شکاف عمیقی احساس می‌کردم. گمان نخستین من این بود که در فهم مدلول‌ها دچار سرگردانی شده‌ام. صادقانه در تحلیل و تفسیر وقایع سعی‌ها نمودم تا این شکاف عمیق را به نحوی از انحاء توجیه کنم؛ ولی از نتایج بررسی و تعمّق خود راضی نمی‌شدم و صدها گفتار محقّقان مسلمان و غیرمسلمان قادر نبود مرا از این شکاف عمیق بیرون بکشد. هر چه جلو می‌رفتم، بیشتر به مستندات تاریخی شک می‌کردم؛ تا آن‌که روزی در کنار شنزارهای منطقه بدر، سایه کم‌رنگی از شک در مفهوم «غزا» وجودم را در خود فرو برد.
به خود گفتم آیا نباید به جای شک در مستندات تاریخی، تعریف رسمی و مشهور غزا را مورد شک قرار دهم؟!
پس مبنای پژوهش را بر آن نهادم که موجبات وقایع درگیری را مورد بررسی قرار دهم و آنگاه بی‌هیچ تعصّبی جستجو کنم تا واژه‌ای دیگر را به جای غزا برگزینم تا با مدلول‌های مسلّم تاریخ آن مطابقت کند؛ یا مفهوم تاریخی آن را در نظر آورم؛ شاید با اتّخاذ این روش، از سرگردانی در شکاف عمیق رها شوم.
در بدر، در احد و هرجا که به نظرم رسید، پژوهش‌ها کردم؛ ولی سندی نیافتم که ثابت کند پیامبر طرح تهاجمی را علیه بت‌پرستان تدارک دیده است. پس به خود گفتم:

«اگر چنین نتیجه‌ای مسلّم و غیرقابل مناقشه است، چرا تحت عنوان غزوه بدر و غزوه احد، مفهومی از تدارک و تهاجم مهاجران و انصار را القا کنیم؟ و دانسته یا ناخواسته، صدای خونخواران شمشیر به دست قریش را در سایه آرام مدینه پنهان کنیم و با تأکید بر دفاع چند انسان، آن هم با آخرین رمق بازمانده از ستم مکّیان، اسلام را دینِ «شمشیر به دست» معرّفی کنیم؟
پس قرآن را در برابر خود نهادم؛ تا ببینم «غزا» به چه معنی است و آیا محقّقانِ نخستینِ سیره و تاریخ در انتخاب این واژه برای بیان نبردها، با توجّه به سیاق و شأن نزول آیات، راه صوابی پیموده‌اند؟ یا بدون توجّه به موضوع قرآنی آن، مفهوم لغوی واژه را در ذهنیّت زبانی قبایل عرب به من و تاریخ ما، شما و دیگران و تاریخ ملّت‌ها القا کرده‌اند؟
هر چه در آیات مربوط به واقعه بدر و خیبر و مریسیع، مکّه و حنین و طائف جستجو کردم، از این واژه به هر معنی نشانی نبود؛ با آن‌که بر حسب ظاهر تاریخ، این مسلمانان مدینه بودند که از مدینه خارج شدند!
در آیات واقعه احد و خندق تأمّل کردم. در هر دو واقعه، این بت‌پرستانِ شمشیر به دست بودند که به شهر مدینه و مردم آن هجوم برده بودند. در خندق از این واژه نشانی نبود؛ ولی در پایان غم‌انگیز واقعه احد و کشتار یکتاپرستان به دست بت‌پرستان، یک بار و آن هم در این آیه آمده است:
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ کَانُوا غُزّیً لَوْ کَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا .... (1) برای فهم این آیه به همه تفاسیر چاپ‌شده مفسّران بزرگ قدیم و جدید در عالم اسلامی مراجعه کردم. همه نوشته‌اند قبل از انتشار خبر حمله بت‌پرستان متعصّب به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت که آیا در مدینه بمانیم و از ایمان و معرفت و حیات خود و

1- آل عمران: 156

خانواده‌هایمان دفاع کنیم؛ یا به خارج از شهر رفته، هجوم دشمنان را به مدینه سد کنیم؟
جمعی گفتند: بمانیم و جمع دیگری نظر دادند بیرون رویم.
پس از کشتار جمع کثیری از صالحان توسّط قریشی‌ها، چون بازماندگان به مدینه بازگشتند، کافران مدینه که از همیاری مسلمانان شانه خالی کردند، اهل مدینه را سرزنش کردند که چرا از مدینه خارج شدید؟ اگر مانده بودید، به این سرنوشت دچار نمی‌شدید! بر این اساس:
اوّلاً واژه غزا را عَرب‌هایی به کار بردند که زبانشان محصور در مفاهیم قبیله‌ای بوده، چنانچه قرآن صریحاً گفته است:
شما مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند و گفتند اگر به «غزا» بیرون نمی‌رفتید، ...
در نتیجه واژه «غزا» (به معنای «به قصد جنگ رفتن») کلمه‌ای نیست که اسلام یا خدای قرآن آن را برای نبرد پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش با کینه‌توزان متعصّب برگزیده باشد.
این واژه در سخن کافرانِ پراکنده در قبایل یثرب آمده است و نه بیان مؤمنان مدینه. اگر هم فرض کنیم توجّه آیه به استدلال غلط کافران بوده و نه تعبیر غلط آنها، باید مدلول آن را در نظر آوریم. مدلول آن چیست؟
در واقعه احد، این قریشی‌ها بودند که با طیّ حدود چهارصد کیلومتر با غرور و تعصّب و سلاح به مدینه حمله‌ور شدند و صالحان مدینه جز صیانت از انتخابِ آزادانه ایمان توحیدی خود و دفاع از جان و زندگی و خانواده خویش راه دیگری نداشتند. یعنی عمل و قصد مسلمانان، جنگ کردن نبود. بلکه دفاع اجتناب ناپذیر در برابر تهاجم کینه توزانه قریشی‌ها و طالبان خون بوده است.
موضوع واقعه، شمشیر تهاجم قریش بوده؛ برای انتقام و احیای حاکمیّت بت‌پرستی در مدینه و نه در ستیزه‌جویی مسلمانان مدینه برای پیشبرد دین به وسیله زور و شمشیر.
هم به اعتبار واژه غزا و هم به لحاظ مدلول آن، غزا نه یک انتخاب و مُصطلح قرآنی است و نه مورد آن، تهاجم و جنگیدن است؛ که در طول تاریخ، جنگ‌جویان مسلمان

خود را «غازیان» بخوانند و باعث شوند مردم و ملّت‌ها در سایه واژه غزا و مغازی، اسلام را دین شمشیر معرفی کنند!
آیا مهم‌ترین انگیزه‌های گسترش تألیف آثاری تحت عنوان مغازی و غزوات ناشی از ذهنیّت و خوی حاکم بر جنگ‌جویان عرب و ترک و فرس در گسترش خلافت عربی و امپراطوری عثمانی و سلجوقی و فاطمی و صفوی و ... نبوده است؟
آیا شمشیرزنانِ چنین حاکمیّت‌هایی نیازمند تعبیری چون «شمشیر اسلام» نبودند تا بر کشتار و غارت و تصرّف و قدرت خود نقش و نگار اسلام کشند؟ کتاب حاضر مستندات چنین تعبیرهایی را مورد بررسی قرار داده است.

حرب

به سراغ واژه حرب، معادل جنگ در زبان فارسی رفتم. گفتم شاید قرآن به جای غزا، واژه حرب را برگزیده است. هر چه در اشکال متعدّد این واژه به صورت‌های حارب، یحاربون، حرب و ... در قرآن تدبّر کردم، موردی را نیافتم که قرآن یا مفسّران قرآن ذیل چنین آیاتی، نشان دهند که به وقایع بدر و احد و خندق و ... مربوط است و به حرب پیامبر صلی الله علیه و آله، حرب اسلام، یا حرب مؤمنان و ... اطلاق می‌شود. برعکس هر جا از این واژه یادی شده، منظور، قصد و تلاش متعصّبان و کافران و بت‌پرستان است. برای مثال در آیه 107 سوره توبه، از عمل سازندگان مسجدِ ضرار با تعبیر حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یاد شده است و یا در آیه 33 سوره مائده، به جزای اخروی کسانی که یُحَارِبُونَ اللَّهَ اشاره دارد و یا آیه 279 سوره بقره خطاب فرموده: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (1) که به تلاش جنگ‌جویان یهود اشارت دارد؛ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ. (2) به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
اگر با کسانی که پیمان صلح خود را می‌شکنند، در نبردی روبرو شدی ... کاری کنید

1- بقره: 279
2- انفال: 57

تا نفرات پشت سر آنان از قصد خود مبنی بر کشتار مسلمانان و ابطال کلمه حق منصرف شوند؛ نه این‌که اگر به جنگ آنان رفتی. و نفرموده است که با داشتن عهد صلح، به عهدشان بی‌احترامی کنید و به ستیز با آنان برخیزید! بلکه باید بدانید که خداوند شما را به رعایت عقود موظّف می‌داند؛ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ. (1) در آیه 4 سوره محمّد که مسلمانان را دعوت کرده در برابر تلاش‌های جنگ‌جویان متعصب قریش، مقاومت و کاری کنند تا اساساً افزار جنگ از میان برخیزد: حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها ذلِکَ. (2) در تمام این آیه‌ها، نشانی از قصد پیامبر صلی الله علیه و آله به حرب یا حرب مسلمانان با کفّار نیست و تنها عکس‌العمل در برابر حرب قریشی‌ها علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم مدینه است.
بنابر این هر دو واژه حرب یا غزا، چون معرّف تلاش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش برای دفاع- به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر- نیست، مورد تصریح قرآن قرار نگرفته است.
شاید علّت مهم آن این بوده که هر دو واژه، دو سوی غیرقابل تمییز دارند؛ یکی جنبه دفاعی و دیگری جنبه تهاجمی.
به تأمّل نشستم تا ببینم قرآن در شرح وقایع، تلاش‌های دفاعی پیامبر صلی الله علیه و آله را با چه واژه‌ای بیان کرده است؟ در مسیر این جستجو به واژگان جِهاد رسیدم:

جهاد

جهاد در لغت بر خلاف غزا، صرفاً جنگ و شمشیر و قتل را تداعی نمی‌کند. راغب مفهوم قرآنی آن را در سه بعد نهفته یافته است:
- «مُجاهدة الشَّیطان» مانند وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ. (3)- «مجاهدةالنّفس ومجاهدةالعدوّ الظّاهر» مانند: وَ جاهِدُوا فِی‌اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ. (4)

1- مائده: 1
2- محمد: 4
3- توبه: 40
4- حج: 78

به تعبیر دیگر جهاد، مفهومی است که در قرآن بر سه وجه بیان شده:
- جهاد کردن به گفتار؛ مانند: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ. (1)- جهاد کردن به گفتار چنانچه می‌خوانیم: وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا ...؛ (2) یعنی: «عِملوا لنا».
- و جهاد به معنی دفاع در برابر حمله ظالمان و ستمگران همچون: الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ. (3) یعنی مقاومان در برابر متجاوزان، آن هم برای خدا و نه نفس خود. (یعنی فارغ ازانگیزه ریاست‌طلبی و مال‌اندوزی و کین‌توزی.)
راغب، «جهد» را الطاقَةُ و المَشقَّةُ و «اجتهاد» را اخْذ النفس ببذل الطّاقَةِ و تحمّل المشقّه دانسته است و صریحاً می‌نویسد:
در مفهوم «المجاهده»، «مدافعة العَدوّ» نهفته است؛ یعنی در برابر دشمنی که کین خود را با برداشتن سلاح ظاهر کند.
این واژه در صورت‌های مختلف: جاهد، جاهدوا، تجاهدون، یجاهد، جِهاد، المجاهدون در آیات قرآنی مشاهده می‌شود که هم متوجّه کردار نیکوی فردِ مجاهد و گفتار راست اوست و هم متوجّه جامعه او و دربرگیرنده مفهومی از تلاش برای مخالفت با هوای نفس خود تا اصلاح هوای نفس دیگران است. نیز شامل دفاع در برابر حرص و شهوت خود تا دفاع در برابر ستم و جهل و تعصّب دیگران می‌شود.
در نتیجه به هیچ وجه مفهومی نظامی نیست و یک تعبیر فرهنگی است که هم موجب سیر انسان به سوی کمال عقلانی و معنوی است و هم عامل حفظ حقوق فرد و جامعه از جاهلان ستمگر.

1- توبه: 73
2- عنکبوت: 69
3- نساء: 95

هر چه در آیات قرآن تأمّل کردم، به هیچ روی مفهوم تجاوز و تلاش برای اعمال قدرت و گسترش سلطه حاکمیّت نهفته نیست. وقتی می‌گوید: لَکُمْ دینکُمْ وَ لِیَ دِین (1).
دعوت مسلمان به‌جهاد با نفس‌است؛ تا درقبال آزار مشرکان، به خویشتن‌داری و پرهیز از خشم ونفرت ونزاع روی آورند. پس‌ای پیامبر: وَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ .... (2) ولی وقتی قریشی‌ها، متعصّبانه و جاهلانه، اصل همیشه جاوید لا اعْبُدُ ما تَعْبُدونَ (3) را تحمّل نکردند و نخواستند اصل باارزش لَکُمْ دینکُمْ وَ لِیَ دِین را پذیرا شوند، صِرف پرستش بت‌ها را فرو نهاده و آزار و ستم و جمع‌کردن قبایل و تحریک و تهییج متعصّبانه را پیش گرفتند و به تعقیب و تهدید و کشتار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شدّت بخشیدند، حقّ دفاع مشروع در واژه جهاد نمایان شد؛ جهاد با کسانی که مورد حمله قرار می‌گیرند و ستم می‌کشند و به ناحق از خانه‌ها و شهرهایشان بیرون رانده می‌شوند. (4) و هیچ تصریحی در قرآن وجود ندارد که مفهوم دفاع را در جهاد تا آن حد توسعه دهد تا مقتضی آن، توسعه حکم جهاد به معنی توسعه‌طلبی و وادار کردن مردم به پذیرش اجباری اسلام باشد؛ برعکس هر چه در قرآن آمده، شکیبایی و خویشتن‌داری در قبال اذیّت و آزار متعصّبان نظام جهل و زور است. سپس دعوت به خردمندی، علم، فکر و عمل درست با صبوری فرد و جامعه برای دعوت عارفانه و حکیمانه و موعظه نیکو. البتّه اگر در قبال چنین تسامح و تساهلی، متعصّبان زور و جهل به تهاجم پرداختند، آنگاه مسلمانان مجاز به دفاع هستند.
مفهوم دفاع خردمندانه با مضمون همه آیات جهاد و نیز مدلول‌های تاریخی آن در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابقت دارد. در تمام این آیه‌ها به تعبیر مُفسّر المیزان، این شرط که در جهاد «از هر تعدّی و ظلم و جفایی پرهیز شود»، وجود دارد. اگر تعدّی و ظلم در کار نیست، جهاد، دفاع و تلاشی برای صلح است؛ نتیجه‌ای که مستندات تاریخی آن را در مدینه‌شناسی مطرح کرده‌ایم.

1- کافرون: 6
2- مزّمّل: 10
3- کافرون: 2
4- حج: 40

پس از نیل به این نتیجه، باز هم انتقادی در ذهنم ایجاد شد. به خود گفتم: اگر چه حرب و غزا در قرآن نیست، ولی جهد و جهاد وجود دارد و به هر حال قرآن، مسلمانان را به قتال ترغیب و تشویق کرده است. قرآن را گشودم تا ببینم آیا اعتراضم درست است؟
به مطالعه قرآن نشستم و با تمامی آیه‌ها که در آن واژه قتل به‌کار رفته است، آشنا شدم. از این واژه به 71 صورت و در حدود 170 آیه یاد شده است؛ برای مثال مشتقّاتی چون یقاتل، قاتلوهم و ...
کثرت استعمال کلمه قتل و هم‌خانواده‌های آن، از طرفی موجب شده که محقّقان غیرمسلمان به هراس افتند و ایجاد شبهه کنند. به زورمندان و حاکمان تاریخ هم در جوامع مسلمان، شوق و توان داده است.
هر محقّقی در نظر نخست، برق شمشیر و سمّ ستوران را زیر نور این واژه‌ها می‌بیند.
در این حال من به خود گفتم:
اگر این استنباط از قرآن صحیح است، کجا پیامبر و اصحابش، نشستند و تصمیم گرفتند و برخاستند و تاختند؟ هر چه در تاریخ حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وجود دارد، این است که نشسته‌اند و تصمیم گرفته‌اند؛ ولی به سوی او و اصحابش تاخته و تازیده‌اند.
به بازنگری در مستندات تاریخی و سیره پرداختم. هر آیه‌ای که در آن به قتل و قتال اشاره شده است، با تاریخ و مدلول‌های تاریخی آن محک زدم. چون به طبقه‌بندی بر حسب موضوع و زمان و مکان پرداختم، یافتم که اوّلاً بیشترینِ این آیات، ربطی به وقایع حیات تاریخی پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و مربوط به عبرت‌های تاریخی است. تعدادی دیگر تأکیدهایی مبنی بر مذمّت قتل و هدایت انسان‌ها و جوامع است؛ تا مرتکب قتل نشوند.
همه این آیه‌ها حول اصل عظیم مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً (1) قرار دارند. چند آیه هم، به هدایت پیامبرِ صلی الله علیه و آله و اصحابش می‌پردازد و آنان را توجیه می‌کند که مسلمانانی که مظلومانه و صرفاً به خاطر ایمان الهی و اعتقادات معنوی اسلام، به دست قریشی‌های متعصّب به قتل رسیده‌اند، نزد خداوند رحمان،

1- مائده: 32

جاودانند. پس: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً. (1) چون این سه گروه از آیات را از مجموعه دیگر جدا کردم، با تعداد معدودی از آیاتی روبرو شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانانش را به قتال دعوت کرده است. این آیات، اکثراً حول این اصل قرآنی است که چون بی‌رحم‌ها و ستمگرانِ «سلاح به دست» بخواهند شما را بکشند، دفاع کنید ولی از حدّ دفاع تجاوز نکنید که اگر چنین کنید، از زمره تعدّی‌کنندگان خواهید بود.
در حقیقت دعوت به قتال در چنین آیه‌هایی، پس از تلاش‌های صلح‌جویانه عمدتاً برای قبولاندن اصل لَکُمْ دینُکُمْ وَ لِیَ دِین آن هم با تحمّل و شکیبایی و پس از تلاش برای دعوت جبهه کفر به ترک زور و جهل و قدرت‌طلبی، با تحمّل مکرّر غارت اموال مسلمانان، تهدید آنها و حمله و لشکرکشی علیه مردمی که هیچ گناهی جز ایمان به وحدانیّت الهی نداشتند، آن هم پس از هجوم خصمانه، صادر شده است.
تشویق چنین آیاتی به قتال، جز دعوت به دفاع نیست. پس:
- فَان قاتَلُوکُم؛ زیرا فَاقْتُلُوهُمْ. (2)- وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا. (3) موارد و شأن تاریخی نهفته در این آیات، مربوط به هنگامی است که قریشی‌ها به سوی مدینه تاخته‌اند و مسلمانان راهی نداشتند جز این‌که یا کشته شوند؛ یا در برابر کشته‌نشدن که توأم با حفظ نام خداوند شده بود، مقاومت کنند.
وقتی آیات را می‌خوانیم و در صحنه‌های سیره و تاریخ تفحّص می‌کنیم، درمی‌یابیم که امر به استقامت برای کشته‌نشدن، فرمان قتال نیست؛ بلکه تجویز دفاع در برابر هجوم سفّاکان برای کشتن بیگناهان است. طبیعی است که در این حال اگر مهاجمان دست از قتل بردارند، مسلمانان حق ندارند تلاشی کنند که بر آنان سلطه یابند؛ یا مرتکب

1- آل‌عمران: 169
2- بقره: 191
3- بقره: 190

قتل شوند و از صلح طفره روند:
فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ. (1) در این حال دو آیه در قرآن جلب نظر می‌کند که به نظر نخست، فرمان قتال است؛ بی‌آن‌که مسلمانان در معرض کشتار قرار گرفته باشند. در سوره توبه آیه 123 می‌خوانیم:
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ.
اولًا معنای «غلظه» در جزء وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله یا مسلمانان به گفته صاحب المیزان:
با کافران، خشونت و سنگدلی و بداخلاقی و قساوت قلب و جفا و بی‌مهری نشان دهند؛ زیرا این معنا با ... دین اسلام سازگار نیست و تعالیم اسلامی همه این رفتارها را مورد مذمّت و تقبیح قرار داده و آیات مربوط به جهاد هم از هر تعدّی و ظلم و جفایی نهی کرده است. (2) با این شرطها چگونه می‌توان از آیه مذکور این برداشت را کرد که مسلمانان می‌توانند بدون دعوت و مذاکره حکیمانه و موعظه نیکوی دشمن، بی‌آن‌که مورد تهاجم و کشتار قرار گیرند، به قتال کافران مبادرت ورزند. مرحوم علّامه، ذیل همین آیه شاهد را، سیره پیامبر دانسته است. (3) ما در این کتاب، بعضی از این شاهدها را مورد بررسی قرار داده‌ایم.
آیه دیگری که در وهله اوّل به نظر می‌رسد متضمّن فرمان قتال حتّی در صورتی است که مسلمانان در معرض کشتار قرار نگرفته باشند، این است:
وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ (4).

1- نساء: 90
2- المیزان، ج 9، ص 643
3- همان، ج 2، ص 91
4- بقره: 193، انفال: 39

جای این سؤال وجود دارد که چرا در این آیه تعبیر شده است: و قاتلوهم؟ مگر دشمنان چه کرده‌اند که باید با آنان مقاتله کرد؟ در سه آیه قبل از آیه مزبور آمده است:
وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ.
نظیر آن را در سوره انفال آیه 39 می‌خوانیم:
وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ ... ولی فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.
نتیجه می‌گیریم که این آیه‌ها، از زمره آیات دفاع است؛ هم به دلیل جمله (به کشتار «یُقاتِلُونَکُمْ» شما پرداخته‌اند) و هم به اعتبار بکارگیری تعبیرِ «از بین رفتنِ فتنه». پس فتنه‌ای رخ داده و آثار آن، حیات مردم را تهدید کرده است. در این حال، دعوت صالحان بی‌نتیجه مانده است و راهی نمانده جز پذیرش مرگ، به غارت رفتن، گمراهی و جهل؛ یا دفاع از خود، از علم و معنویّتی که انسان را تعالی می‌بخشد.
بد نیست در باب مفهوم «فتنه» تأمّل بیشتری مبذول داریم:
مؤلّفان کتبی که درباره مفردات و وجوه قرآن نوشته‌اند، گفته‌اند که واژه «فتنه» در هر آیه‌ای به معنای خاصّی است و مجموعاً آن را در پانزده وجه تعریف کرده‌اند:
شورش، شرک، کفر، عذاب‌کردن، کشتن، سوزاندن، گمراه‌شدن، دیوانه‌شدن، خطا و بزه، ناسپاسی و گمراهی، آزمایش و وسوسه و اندیشه‌های بد.
جمع «فتنه»، فتَن است که به گفته بخارایی در التمستخلص: «سوختن و در رنج افکندن» است.
پس از بررسی تعریف‌های لُغوی به تفاسیر مراجعه کردم و دیدم همگان معنی فتنه را در آیه‌های یادشده «بت‌پرستی» دانسته‌اند. به خود گفتم که آیا صِرف شرک و بت‌پرستی، مستوجب قتل است؟ به نظر می‌رسد پاسخ، منفی باشد. مرحوم علّامه در المیزان گر چه فتنه را بت‌پرستی دانسته است؛ ولی از کلام او می‌توان فهمید که شرکِ مورد نظر از نوع خاص و حادّ بوده است:

«مشرکان می‌خواستند مؤمنان را نیز به زور وادار به قبول آن کنند.»
شرکِ مشرکان صدر اسلام در حدّی بود که به تعبیر بخارایی، می‌خواستند «به آن بسوزانند و در رنج افکنند.» چرا؟
زیرا اساساً ادامه حیات بت‌ها بدون جنگ متعصّبانه علیه مؤمنان ممکن نبود. نظام اجتماعی مبتنی بر قدرت بت‌ها با خشونت وحشیانه توأم شده بود. نه این از آن رها می‌شد و نه آن از این و پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه او در مقام رویارویی با چنین وضعی جز دفاع از نفوس مردم و نگاهبانی تعالیم اسلام راه دیگری نداشتند.
چون تاریخ و سیره را به یاد آوردم، قانع شدم که فتنه:
مجموعه عذاب‌ها، محنت‌ها، تهدیدها، اقدامات جنگی و برپاکردن آشوب و شورش‌هایی بود که مشرکان برای حفظ بت‌هایشان، علیه مسلمانان مدینه و نه صرفاً شخص پیامبر، به راه انداخته بودند و قصدشان این بود که مسلمانان را از صفحه مدینه بزدایند.
چون به صراحت تاریخ، چنین فتنه‌هایی علیه مردم برپا شده بود، پس: «قاتِلُوهُمْ» یعنی: با مشرکان و معاندان بجنگید؛ تا فتنه برچیده شود و جای خود را به تفاهمی در سایه این اصل دهد که همه انسان‌ها مخلوق خداوندی یکتا هستند و از رحمت و نعمت او برخوردارند.
تاریخ نشان می‌دهد که شمشیرها را قریشیان بلند کردند و آغازکننده هجوم، آنان بودند. حتّی همه قبایل عرب را ترساندند تا از درِ صلح با مسلمانان وارد نشوند و هر پیمانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بسته بود، پاره کردند. بر هر استدلال و استشهادی خندیدند و هر دعوتِ به تفکّر و تأمّل را پس زدند.
طبل‌زنان و رجزخوانان به این قبیله و آن قبیله رفتند تا با اتّحاد، مدینه کوچک آن روزگاران را دَرهم بکوبند؛ بکشند و به سنّت‌های عرب، اسیر کنند.
از آنجا که کفّار، در برابر تعالیمِ رو به گسترش اسلام پیروز نشدند و آمالشان برای حفظ سنّت‌های پوسیده و وحشیانه قبایل، جامه تحقّق به بر نکرد، آنان مظلوم تاریخ‌اند! و اسلام باید جواب دهد که چرا وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ؟ در حالی

که باید رابطه برعکس باشد و آنان که ظالمان و جاهلان تاریخ بودند، در برابر پرسش و اتّهام قرار گیرند که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله را در موقعیّت تدافعی (دفاعی برای صلح و ارزش‌ها و کمالات انسانی که آدمی قادر است به سوی آنها عروج کند) قرار دادند.
ممکن است سؤال کنید:
با این تفاصیل چرا در کتاب حاضر، عنوان «غزا؛ دفاعی برای صلح» را انتخاب کرده‌ام؟
در پاسخ باید بگویم: به جای حذف واژه غزا، بهتر است آن را از معانی‌یی که موجب سوءتعبیر شده، پالایش کنیم و با نقد صحیح و یافتن مصداق و مدلول‌های چنین واژه‌ای در تاریخ مدینه، به جای زحمت فراوان برای زدودن و حذف واژگانی از این دست، متحمّل زحمت فراوان برای درست فهمیدن آن واژه در میراث معنوی- فرهنگی خود شویم.
این کتاب سعی کرده تا نشان دهد غزا، جهاد یا هر واژه دیگری که در بیان وقایع زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به‌کار می‌رود، مفهومی جز بازداشتن آزاردهندگان از آزار ندارد.
مقاومت مهاجران و انصار برای حفظ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، آزار و ایجاد زحمت محسوب نمی‌شد و دفاع پیامبر صلی الله علیه و آله از زندگی انسان‌ها و در واقع: دفاعِ «کتاب به دستان» در برابر تهاجمِ «شمشیر به دستان» بود.
ممکن است سؤال کنید: آیا واقعاً فهم آیات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، به همین سادگی است؟! پس از چهارده سال که از پژوهش‌های مدینه‌شناسی می‌گذرد، به سادگی به نتیجه‌ای رسیدم که ناصرخسرو آن را به سادگی یافته بود که:
چرا نامه الهی را نخوانی چه گردی گرد افسانه مغازی
به همان سان که مولوی دریافته بود که:
پس غزا زین فرض شد بر مؤمنان تا ستانند از کف مجنون، سنان
مشکل، قرآن و سیره و تحقیق و تطبیق نیست؛ مشکل، رهاشدن از هزاران تعبیر و

تفسیر و تبلیغی است که به مقتضای خوی جنگ‌جویان و کشورگشایان، ذهنیّت تاریخ اسلامی مردم را در هر عصر آشفته کرده است. مشکل، رهاشدن از راه‌های پرسنگلاخ کینه‌ها، تعصّبات، ناآگاهی‌ها و عداوت‌های فردی و خانوادگی و قومی و سیاسی و ...
است؛ تا با دلی صاف و ذهنی راست، به وادی مدینه او برسیم. مشکل، رهانبودن از اله‌های تمدّن سیاسی هر عصری است که باعث شده صدای الّا اللّه فرهنگ مدینه را نشنویم. مشکل، در خود ماست که با خود، با کسان و با مردم خود و ملّت‌ها و انسان‌ها در جنگیم که دفاعِ برای صلح و سازش را نمی‌شناسیم.
پس راهنمای من در اسناد مدینه، رهایی از تعبیرهایی بود که زیر سایه حکومت‌های محلّی و خلافت‌های قومی، جانشین اسنادِ مدینه شده است. رهایی از انگیزه‌های نفی و اثبات، ولی مشتاق برای قبول هر حقیقتی که بتوان در ورای تعلّقات شخصی، دینی یا ملّی، اسناد تاریخی آن را ارائه داد. رهایی از اتّهام شمشیر یا دفاع با شمشیر و در جستجوی حقیقتی که اسناد مدینه، ما را به مدینه او نزدیک کند؛ حتّی اگر خوشایند نامسلمانی یا ناخوشایند مسلمانی باشد.
هم از آن، هم از این رهاشدن، ولی بر موضع تحقیق‌ماندن؛ بی‌آن‌که تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را با کلّ تاریخ جوامع مسلمان بیامیزیم؛ بی‌آن‌که مدینه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را با مدینه عصر خلفا و امرا و والیان و سلاطین و ملوک دَرهم کنیم؛ بی‌آن‌که اسناد تاریخی حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را با صدها مکتب و آراء فلسفی و عرفانی و فقهی و کلامی مخلوط کنیم؛ بی‌آن‌که بخواهیم به مدینه او، تاریخ بغداد و ری و شام و اسلامبول و قاهره و رباط و ریاض را تحمیل کنیم.
نه به قضاوت‌های خاورشناسان دل‌دادن یا رنجیده‌شدن و نه به دفاع اسلام‌شناسان بی‌حرمتی‌کردن یا بیش از حدِّ پژوهش ارج نهادن، شیوه ماست.
نمی‌دانم با این رهایی‌ها حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را جستجو کردم؛ یا در لحظه‌ای با مدینه‌اش بودم که به این رهایی‌ها رسیدم. نمی‌دانم!
همی دانم که با هر کلمه از این کتاب، بر خاک رهش بوسه زدم؛ تا بویی از خاک مدینه را به درون کتاب‌ها کشانم؛ تا کتاب‌ها را بر حقیقتِ رهش اندازم.

ص: 25
هر نشان پا که می‌دیدم ز ناقه در گذار می‌نماید چهره مقصود را آئینه‌وار
دولتم این بس که بعد از محنت و رنج دراز بر حریم آستانت می‌نهم روی نیاز
پس نمی‌گویم در این اوراق، مهمان توام آرزومند نمی‌از بحر احسان توام باقر
کُلن، آلمان، 20 خرداد 1375

ص: 26

ص: 27

کتاب پنجم غزا دفاعی برای صلح

فصل اوّل: حمله قریش و دفاع مسلمانان در بدر

الف: بدر، واژه و موقعیّت

ص: 28

یاقوت حموی بدر را «ماءٌ مشهور بین مکّة و المدینة أسفل وادی الصَّفراء بینه و بین الجار- و هو ساحل البحر- لیلة ...» (1) دانسته، که چون آن بِرکه متعلّق به بدر بن یُخْلد بن النضر بن کنانه بوده، به بدر شهرت یافته است.
(2) زبیر بن بکار صاحب آن را قریش بن الحارث ابن یُخْلد دانسته و یاقوت حموی در کتاب دیگری او را از (بنو ضَمْرَة) از (کنانه) خوانده که چون در آنجا سکونت داشت:
«فسمّی به». (3) این نظرگاه با آنچه زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه» و سهیلی در «الرّوض الأنف» ذیل احادیث تاریخی ابن‌اسحاق در «السیرة النّبویه» آورده، مطابقت دارد؛ با این تفاوت که آنها حفرکننده چاه را بدر بن قریش از (بنوغفّار) دانسته‌اند.
واقدی به گفته بعضی از شیوخِ بنی غفار استناد کرده که آنها گفته‌اند:

1- «برکه آب مشهوری میان مکه و مدینه، در پایین وادی صفرا؛ که میان آن تا ساحل دریا یک شب فاصله‌است».
2- «معجم البلدان»، ج 2، ص 88، تصحیح شیخ احمد شنقیطی، چاپ اوّل، قاهره، خانجی 1906 م، در باب الباء و الدال.
3- «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً» ص 39، چاپ، چاپ گوتینگن آلمان 1846 م.

«در طایفه خود کسی را نمی‌شناسیم که او را بدْر خوانند.» لذا اعتمادی به این مستندات ندارد. (1) با این همه ابن‌منظور و طُریحی به گفته الشعبی باور دارند که:
«إنّهُ (بدر) إسم بئر هناک، قال: و سمّیت بدراً لأنّ الماء (2) کان لرجل من جهینة إسمه بدر». (3) «شعبی»، بدر را از «بنوجُهَینه» دانسته است.
به نظر می‌رسد که همه مدینه‌شناسان در این‌که منطقه بدر قدیم در منازل جهینه و محلّ تلاقی مسیر قافله‌هایی است که از جنوب جزیره به سوی تهامه و بالعکس و از مکّه به سوی شام در رفت و آمدند، تردیدی به خود راه نداده‌اند. (4) این موقعیّت را «دائرةالمعارف الإسلامیّه» در یک جمع‌بندی از آراء جغرافی‌دانان، چنین به رشته کلامِ مجمل در آورده است:
«بدر؛ قریة إلی الجنوب الغربی من المدینة علی مَسیرة لیلة من الشاطیء، و هی عند ملتقی طریق المدینة بطریق القوافل الذاهبة من الشام إلی مکّة». (5) مسیر مکّی‌ها از جنوب و مدنی‌ها از شمال در قریه بدر متّصل می‌گشت و آنان به موازات دریای‌احمر به سوی‌شمال، عازم‌شام‌می‌شدند. چنین‌تقاطعی، به‌قریه‌بدر موقعیّتی خاص‌بخشیده و آن‌را به‌صورت بازاری جهت ارائه کالاهای تجاری مکّی‌ها به سرپرستی

1- آلوسی، «بلوغ‌الارب» جزء اوّل، ص 193، چاپ سوم، دارالکتب الحدیثه، قاهره، 1342 ه. ق.
2- «بدر نام چاهی در آن منطقه است و اکنون بدر را الماء آب می‌نامند.»
3- ابن‌منظور، «لسان‌العرب» ج 4، ص 50، دار صادر، بیروت و نیز: طُریحی در «مجمع‌البحرین»، چاپ افست، سنگی، مصطفوی، ص 230، باب «ما اوّله الباء». نیز نک: قمی، «سفینةالبحار»، ج 1، ص 93، چاپ دارالمرتضی، بیروت؛ مجلسی، «بحارالأنوار» ج 19، ص 318؛ طبرسی، «اعلام‌الوری» ص 85
4- در باره منازل جُهَیْنه نک: حمدالجاسر، «بلاد ینبع»، صص 173- 156، چاپ دارالیمامه، ریاض.
5- «بدر، دهکده‌ای است در جنوب غربی مدینه، به‌فاصله یک شب تا ساحل دریا، که بر دو راهی جاده مدینه و مسیر عبور کاروان‌های شام به مکه قرار دارد». «دائرةالمعارف الإسلامیّه»، ج 3، الف/ ب، ص 444. نیز نک: قزوینی، «آثار البلاد و اخبار العباد»، ص 78

قریش، شامی‌ها و طوایف یثرب درآورده بود. بُستانی در این خصوص می‌نویسد:
«و کانت بدر موسماً من مواسم العرب، تجتمع بها سوق کلّ عام». (1)
جلوتر از همه منابع، گفته «محمّد بن عمر واقی» متوفّای 207 ه. ق. است؛ که صریحاً ذیل «غزوة بدر المَوْعِد» می‌نویسد:
«وکان بدر الصَّفراء مجمعاً یجتمع فیه العرب وسوقاً تقوم لهلال ذی‌القعدة إلی ثمانی لیال‌خلون منه، فإذا مضت ثمانی لیال منه تفرق الناس إلی بلادهم». (2) از این نکته‌سنجی‌ها که بگذریم، بدر میان مفسّران، مورّخان و محقّقان شرقی، به عنوان قریه و محلّی میان مکّه و مدینه و با توجّه به این که نامش در قرآن آمده، از شهرت خاصّی برخوردار است. آنان از موقعیّت جغرافیایی این مکان، به‌سادگی و با بیان «هو موضعٌ مخصوصٌ بین مکّة و المدینة» (3) یاد کرده‌اند. (4) این مکان، طبق محاسبات قدیمیِ سده 7 ه. ق. و انجام‌شده از سوی یاقوت حموی، هفت برد تا مدینه فاصله داشته است. امّا مسعودی این فاصله را «هشت برد و دو میل» و البکری آن را تا دریا (/ ثغرالجار) (ساحل قدیمی مدینه) 16 میل (امروزه 20 میل)

1- بدر، از محل‌های تجمع عرب‌ها بود که همه‌ساله در آن بازاری برپا می‌شد؛ «دائرةالمعارف»، ج 5، ص 237
2- «بدر صفرا، محلی بود که عرب‌ها در آن گرد می‌آمدند و در ابتدای ماه ذی‌القعده در آن بازاری برپا می‌شد، که تا هشت شب ادامه می‌یافت و پس از آن مردم پراکنده می‌شدند و به دیار خود می‌رفتند».
نک: «المغازی» ج 1، صص 389- 384، مارسدن جونس، افست، بیروت الأعلمی.
همچنین نک: هَمْدانی، «صفة جزیرة العرب» سده 4 ه. ق. ص 332، اسواق‌العرب القدیمه، تحقیق الحوالی، حمد الجاسر، چاپ دارالیمامه، ریاض، 1974 م.
3- «منطقه‌ای مشخص در میان مکه و مدینه»
4- راغب، «مفردات الفاظ القرآن» ص 36، چاپ دارالکتب العربی، ندیم مرعشلی، ذیل آیه وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ‌اللّهُ بِبَدْرٍ؛ «خداوند شما را در روز بدر یاری داد.»

دانسته است؛ که به هر حال با توجّه به فاصله 4 مرحله، در همان محدوده 28 فرسخی مدینه معنی و مفهوم می‌یابد. (1)

1- مسعودی، «المکتبة الجغرافیّة العربیّه» ج 8، ص 237؛ مقدّسی، «المکتبة الجغرافیّة العربیّه» ج 3، ص 82؛ البکری، «المسالک و الممالک»، چاپ فستنفلد، ص 141

ص: 33
امروزه «بدر» در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه، شهری است دارای امارات و روستاهای متعدّد که تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوّره به شمار می‌آید و ساکنانش عموماً از «بنوسالم» و «حرب» هستند. جاده آسفالته اصلی مدینه- مکّه از بدر می‌گذرد و تا سال‌های تحقیق این کتاب (1396/ 1400 ه. ق.) تنها محلّ تقاطع جاده آسفالته مدینه و مکّه به بندر مهمّ ینبع بود.

ص: 34

ب: موجبات واقعه بدر

اشاره

قریشیان بدان جهت که مکّه در جنوب مدینه واقع است، برای این‌که بتوانند از کناره‌های دریای احمر به جانب شمال و سرزمین شام بروند، می‌بایست از مناطق مسکونی طوایف یثرب با هم‌پیمانان آنها عبور کنند.
مسیر مزبور، مهمترین راه بازرگانی قریش برای رفتن به مهمترین مرکز تجاری آنها یعنی شام بود. هم‌زمان با هجرت اجتناب‌ناپذیر مسلمانان از مکّه به مدینه و پیوندهای روزافزون طوایف جُهَینَه با دیگر قبایلِ هم‌پیمان انصار مدنی، راه تجارتی مذکور از حساسیّت و اهمیّت خاصّی برخوردار شد و در نتیجه موجب نگرانی قریش گردید.
مردمی که اجباراً از دیارشان رانده شده و کاشانه‌ها و اموالشان را رها کرده‌اند؛ تا به جای زندگی در محیط خوف و خفّت، در فضای آزاد دیگری استشمام معنویّت کنند، طبیعی است که به تحکیم موقعیّت زندگی جدید خود بیندیشند و راه‌های دفاعی جدید و یا امکانات بالقوّه برای تحت فشار قرار دادن بت‌پرستان قریش را مورد ارزیابی قرار دهند.
مسلمانان می‌دانستند که بت‌پرستان تندخوی قریش، از این‌که نتوانسته‌اند محمّد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند و بساط نبوّت او را برچینند، کینه‌توزانه به فکر تدارک حصول به چنین نتیجه‌ای هستند.
آنها در برابر نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله سلاحی نداشتند. منطق بت‌پرستی فرو ریخته بود و نظام کهن جاهلی نمی‌توانست در برابر انتشار تعلیمات دین جدید مقاومت کند. با توجّه به این‌که تمام مبارزات سیاسی، اقتصادی علیه مردمی شیفته و مؤمن به وحدانیّت خدا نافرجام مانده‌بود، تجمّع مجدّد آنهادر یثرب واستقبال قبایل، نگرانی قریش را روزافزون می‌نمود. آنها نیز در مقابل وضعیّت جدید، راه‌های جدیدی را برای نجات نظامی که تمام منافع مادّی دنیاشان وخُلق وخوی‌شان به‌آن وابسته بود، موردارزیابی قرار می‌دادند.
این لحظات حسّاس تاریخی به هر حال وقایعی را به دنبال داشت و دیر یا زود قریش را به چاره‌جویی عملی وامی‌داشت. مسئله اراده شخصی یا تصمیم‌گیری‌های

فردی نمی‌توانست از روند وقوع حوادث جلوگیری کند.
تاریخ پس از سیزده سال تلاش خداپرستان، در حال تغییر سرنوشت نظام‌های ارزشی متعدّد در جزیرةالعرب بود. نه دیگر سکوت و تحمّل شخصی محمّد صلی الله علیه و آله می‌توانست نظام قریش را انجام دهد و نه چشم‌پوشی بت‌پرستان از انتقام و خشونت می‌توانست اندیشه‌ها و عوالم معنوی و اخلاقی اسلام را به فراموشی سپارد و یکپارچگی نظام بت‌پرستی را به درون طوایف اعاده کند.
مسلمانان هم نمی‌توانستند از هجوم قریش آسوده‌خاطر باشند و عبادت را پیشه خود سازند. با این همه نمی‌خواستند و یا مظلومانی بودند که نمی‌توانستند به خوی ستیزه‌جوییِ قبل از مسلمانی بازگردند. آنها طالب زندگی معنوی و آزادی در انجام مراسم مذهبی خود بودند و در این راه، فقر و فلاکت را پذیرا شده بودند؛ ولی قریش حاضر به گسترش چنین زندگی خاصّی در کنار قبایل عرب نبود و آزادی مراسم مذهبی مسلمانان را نمی‌توانست در مکّه و در جوار بت‌ها تحمّل کند.
تعصّبات قومی، عصبیّت شدید به بت‌ها و تفاخر به اشرافیّت به عنوان شاخص برتری، روح تساهل و تسامح را علیرغم سال‌ها تلاش محمّد صلی الله علیه و آله از آنها گرفته بود.
در نهایت به نظر می‌رسد: پس از هجرت، تاریخ زندگی قریش از یک سوی و حیات مسلمانان از سوی دیگر به بن‌بست رسیده بود و این بن‌بست که با هجرت، روزنه‌ای یافته بود، نمی‌توانست پایدار بماند.
اکنون به صفحات و اسناد تاریخی باز می‌گردیم و آنچه را که گفتیم، در لابلای اوراق کتب جستجو می‌کنیم:
مؤلّف حقیر، سندی را در منابع معتبر تاریخی مشاهده کرد که به سیاق مختلف در اوراق سیره و حدیث ثبت شده است. وقتی به سرعت و بدون تأمّل آن را می‌خوانیم، اهمیّت ژرف آن از دیده‌ها پنهان می‌شود؛ ولی گمان حقیر این است که اگر آن را به دقّت و تأمّل و در ارتباط با زمینه‌های تاریخی و وقایع اجتماعی جنبی مورد پژوهش مستقل قرار دهیم، می‌تواند مدرکی مستند در اثبات آنچه در آغاز این سطور بیان داشتیم، مقبول طبع محقّقان گردد:

ص: 36

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی می‌نویسد:
«عبداللّه بن مسعود گوید: سعد بن معاذ به قصد عُمره به مکّه رفت و در خانه امیّة ابن خلف بن صفوان وارد شد. ابن‌امیّه هم هرگاه برای تجارت به شام می‌رفت، در مدینه به خانه سعد بن معاذ می‌رفت. امیّه به سعد گفت:
«صبر کن ظهر شود و مردم [از گرد خانه کعبه] پراکنده شوند؛ آن وقت برای طواف برو!»
اتفاقاً در همان حال که سعد طواف می‌کرد، ابوجهل جلو آمد و از امیّه پرسید:
«این کیست که طواف می‌کند؟» سعد گفت:
«من سعدم!» ابوجهل گفت:
«تو در کمال امنیّت مشغول طواف هستی و حال آن که محمّد و اصحاب او را پناه داده‌اید؟» و بین ابوجهل و سعد بگومگو بالا گرفت. امیّه به سعد گفت:
«بر سر ابوجهل داد مکش که او سرور این سرزمین است.» در عین حال سعد به ابوجهل گفت:
«به خدا قسم اگر مانع طواف من بشوی، موجب می‌شوم که بازرگانی تو با شام قطع شود.» (1) بخاری این سند تاریخی را از ابراهیم بن یوسف از پدرش از ابواسحاق نقل کرده که او گفته است:
شنیدم از: عمرو بن میمون «انه سمع عبداللّه بن مسعود رضی اللّه عنه حدَّثَ عن سعد بن معاذ ...» (2) در این حدیث به همان سیاق که بیهقی نقل کرده، عبارت تهدیدآمیز سعد بن معاذ

1- «دلائل‌النّبوه» ج 2، ص 219، ترجمه پارسی، تهران، 1361
2- «که او از عبداللّه بن مسعود- رضی اللّه عنه- شنیده که از سعدبن معاذ حدیث نقل کرد ...»؛ نک: بخاری، «صحیح»، کتاب المغازی، باب «ذکر النّبی من یقتل ببدر»، حدیث 3950. نیز: «فتح‌الباری» ج 7، ص 282، افست، دارالفکر.

را به یکی از سران قریش چنین می‌خوانیم:
«أما و اللّه لئن منعتَنی هذا لأمنعنَّکَ ما هو أشدُّ علیک منه: طریقکَ علی المدینة». (1) ولی احمد بن حنبل از طریق اسرائیل به نقل از ابی‌اسحاق و او از عمرو بن میمون به روایت از عبداللّه بن مسعود، گفته سعد بن مُعاذ را چنین ثبت کرده است:
«واللّه إن منعتنی إنّما أطوف بالبیت لأقطعنّ إلیک متجرک إلی الشام». (2)
واقدی می‌نویسد:
«قال الواقدی: و خرج سعد بن معاذ معتمراً قبل بدر، فنزل علی أُمیّة بن خَلَف. فأتاه أبو جهل و قال أتترک هذا و قد آوی محمّداً و آذننا بالحرب؟
فقال: سعد بن معاذ: قل ما شئت، أما إن طریق عیرکم علینا؟ قال أمیّة بن خلف: مَهْ لا تقل هذا لأبی الحکم فإنّه سیّد أهل الوادی» .. (3) این گفته واقدی بر اساس نسخه خطّی 1617، به عنوان اصل نسخه مصحّح آمده است؛ ولی در نسخه خطی وین 88 به جای «و خرج سعد بن معاذ معتمراً قبل بدر» جمله «و خرج سعد بن معاذ إلی مکّة قبل بدر» (4) و به جای «أ تنزل هذا» عبارتِ «أ تترک

1- «به‌خدا سوگند اگر مرا از آن طواف کردن بازداری، تو را از چیزی بازدارم که بر تو گران‌تر باشد؛ یعنی راه تجاری تو را بر مدینه.»
2- «به‌خدا سوگند اگر مرا از طواف کردن گِرد خانه کعبه بازداری، راه تجاری تو به‌سوی شام را می‌بندم»، نک: احمد بن حنبل، «مسند» ج 1، ص 400، مسند عبداللّه بن مسعود، با هامش کنزالعمال، افست.
3- «گفته‌اند: پیش از جنگ بدر سعد بن معاذ از مدینه به‌قصد عمره خارج شد و در مکه در منزل امیّةبن خلف ساکن گردید. ابوجهل نزد او امیه آمد و گفت: چگونه این سعد را منزل می‌دهی، حال آن‌که محمد را پناه داده و به ما اعلان جنگ کرده است؟ سعدبن معاذ گفت: هرچه می‌خواهی بگو، که راه کاروان شما از کنار ما می‌گذرد. امیة بن خلف به سعد گفت: خاموش باش و به ابو حَکَم ابوجهل چنین مگو که او سرور اهل وادی است!» نک: واقدی، «مغازی» ج 1، ص 35، تصحیح: مارسدن جونس.
4- «پیش از واقعه بدر، سعد بن معاذ به قصد عمره از مدینه خارج شد.»

هذا» ثبت و کتابت شده است.
اهمیّت این متن از آن جهت است که اوّلًا واقدی در آغاز بیان سند، کلمه قالوا (/ گفته‌اند) را به کار برده است و این نشان می‌دهد که او سند مذکور را از طُرق متعدّد دیده است. ثانیا جمله تهدیدآمیز سعد را مبنی بر سدّ مسیر کاروان (/ طریق عیرکم) آورده است.
ابن‌کثیر در کتابش به سند مذکور تنها به استناد بخاری بسنده کرده است. (1) ولی بیهقی در «دلائل‌النّبوه» به استثنای طریق یادشده، به سند روایتی دوم یعنی:
«اگر مانع طواف من شوی، تو را از کاری که در نظرت به مراتب مهم‌تر از این است، محروم می‌نمایم: راه بازرگانی تورا از مدینه خواهم برید.» استناد کرده است.
ابن‌کثیر گفته عبداللَّه بن مسعود را به طرق متعدّد مورد تأیید قرار داده است. (2) به هر حال آنچه در همه جمله‌های ثبت‌شده در خصوص «تهدید سعد بن معاذ» استفاده می‌شود، تهدید مزبور، قطع راه تجارتی قریش با شام توسّط مَدنی‌هاست.
«سعد بن معاذ» شیخ قبیله بنوعبدالأشهل، شخصیّت کوچکی در میان طوایف یثرب نیست که از سخن او به سادگی بگذریم. طرف تهدید او نیز فردی معمولی نبود که تأثیر آن را نادیده انگاریم. ابوجهل از رهبران قریش و از بزرگ‌ترین منازعان دیانت و از صاحبان قدرت تجاری مکّه به‌شمار می‌آمد. چگونه ممکن است تأثیر چنین بیانی را بی‌اهمیّت جلوه دهیم؛ در حالی که راوی آن «عبداللّه بن مسعود» صحابی بزرگ محمّد صلی الله علیه و آله است و تمامی سلسله‌راویان مذکور چه از طریق احمد و چه از جانب بخاری به ثقه و صدق اشتهار دارند و چون به نوشته‌های ابن‌حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» و «تقریب التّهذیب» مراجعه کردم و شرح احوالشان را یافتم، مطمئن شدم که آنان مورد تأیید عالمان علم رجال هستند.

1- ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه» ج 2، ص 384، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت 1976. نیز نک: علی‌بن برهان‌الدّین حلبی، «السّیرة الحلبیّة فی سیرة الأمین المأمون»، ج 2، ص 378، چاپ دارالمعرفه، بیروت، 1980 م.
2- «البدایة و النّهایه» جزء ثالث، ص 258، چاپ قاهره 1932 م، مطبعةالسّعاده.

مهم‌تر آن‌که بخاری حدیث مزبور را در صدر گزارش‌های تاریخی خود درباره واقعه بدر آورده و بیهقی از آن به عنوان «یکی از علل مهمّ وقوع حادثه بدر» ذکر کرده است.
اهمیّت این گفتگو از آن جهت باید مدّ نظر قرار گیرد که تهدید سعد بن معاذ تنها و صرفاً به خاطر انجام مراسم توحیدی در کعبه بوده است و سعد دقیقاً خواستار آزادی مسلمانان در انجام چنین مراسمی شده و برای نیل به این هدف، ابوجهل را به قطع راه تجارتی تهدید کرده است.
گمان نمی‌کنم که این بیان، بدون زمینه قبلی و اندیشه مسلمانان مدنی صورت گرفته باشد. انصار مدنی و در رأس آنها بزرگان طوایف انصار، این امکانات بالقوّه را در مدینه مورد نظر قرار داده بودند که در صورت عدم دسترسی به آزادی مراسم مذهبی مکّه، واکنشی مناسب با حساسیّت‌های قریش از خود بروز دهند. این نتیجه پیمانی بود که در عقبه ثانی با محمّد صلی الله علیه و آله منعقد نموده بودند که از او و یارانش در برابر قریش مانند خود، فرزندان و همسرانشان، دفاع و نگهداری کنند.
این پیمان، به هیچ وجه مربوط به شخص پیامبر نیست و هیچ مدرک و سندی در دست نداریم که در اندیشه‌های محمّد صلی الله علیه و آله، تهدیدِ قریش جای داشته باشد و یا آن را با یکی از انصار در میان گذارده باشد.
پیامبر در پیمان عقبه خواستار عدم غارت قبایل و سرکشی علیه آنان شده بود و انصار بر اساس آن با پیامبر صلی الله علیه و آله دست بیعت داده بودند. تازه اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اندیشه و یا گفته‌ای ابراز داشته باشد، سعد در مشاجره خود با ابوجهل به آن اشاره می‌کرد؛ ولی او از جانب خود سخن می‌گوید و تصریح می‌کند:
لأمنعنّک/ موجب یا مانع می‌شوم. و در سندی دیگر: لأقطّعنّ/ راه ترا از مدینه خواهم برید. و نمی‌گوید: پیامبر ما و یا مسلمانان مانع بازرگانی شما خواهند شد.
به هر حال نمی‌توانیم از آثاری که گفتگوی سعد بن معاذ با ابوجهل، در اذهان عمومی سران قریش به وجود آورده، غفلت کنیم؛ خاصه آن‌که زمینه‌های چنین خطری برای راه بازرگانی مکّه- شام در همان روزهای بیعت عقبه توجّه مکی‌ها را به خود جلب

کرده بود. از این رو وقتی کاروان‌های تجارتی قریش به رفت و آمد مشغول شدند، این نگرانی وجود داشت که چه عواقبی از هجرت مسلمانان به مدینه و حمایت جدّی انصار از آنها متوجّه کاروان‌ها و اساساً تجارت قریش با شهرهای شمالی جزیرةالعرب می‌شود.
چنین اوضاعی ناشی از موضع‌گیری‌های دینی مسلمانان علیه قریشیان نبود؛ بلکه نتیجه بافت قبایل و نظام ارزشی حاکم بر آنها بود که الزاماً مکّه را در برابر مدینه قرار می‌داد و مَدنی‌ها را به فکر چاره‌اندیشی از تعرّض مکّی‌ها وامی‌داشت. مناسبات میان این دو جبهه، رو به تضاد و یا لااقل مخالفتِ رو به تزاید نهاد.
تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله و اصول آیین او، توأم با روش شخصی وی بود. قرار بر این بود که ایمان به خدا و تدبّر در خلقت و تحکیم اخلاق انسانی، به یک هدف منتهی گردد که همانا تعالی معنوی مردمی بود که از شرک بریده و پیرامون محمّد صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند.
او در بدو ورود به مدینه، میان مردم، پیمان برادری بست و به جای تحکیم موقعیّت دفاعی و یا تهاجمی، یهودیان و مسیحیان را به زندگی مسالمت‌آمیز با قبایل عرب و تازه‌مسلمان دعوت نمود. با شاخه‌های درخت خرما، سجدگاهی بنا نهاد تا مسلمانان به ستایش و عبودیّت خداوند بپردازند و راه راست و صلح و آرامش را طالب شوند.
در کنار این روند معنوی، نه قریش از وسوسه قدرت برکنار بود و نه مَدنی‌های تازه‌مسلمان از کار متهوّرانه‌ای که در برابر سران قریش مرتکب شده و مدینه را پناهگاه دشمنان آیین آنها کرده بودند، آسوده‌خیال بودند. وقتی کاروانی از اموال قریشیان به جانبی حرکت می‌کرد و یا مدنی‌ها برای معیشت، مجبور به مراوده تجاری با مکّی‌ها می‌شدند، این نگرانی مشترک، روزهای حسّاسی را برای تاریخ اجتماعی جزیرةالعرب رقم می‌زد. در این حال، کوچکترین حادثه یا واقعه‌ای می‌توانست انبار تعصّبات و ناهماهنگی‌ها را شعله‌ور سازد و پیامبر و آیین جدید او را در متن منازعات قبایل گرفتار آورد.
نخستین کبریتی که بر این انبارِ حساسیّتِ متعصّبانه و نگرانی جدّی زده شد، قتل عمرو بن حضرمی بود که به دنبال آن نگرانی‌ها، خطرِ رودررویی قبایل را تشدید کرد.
عامِل مزبور، از متن آیین اسلام و رفتار والای محمّد صلی الله علیه و آله به‌دور بود و آن بزرگوار در آن

هیچ نقشی نداشت؛ امّا چون چند تن از مسلمانان، مرتکب آن شده بودند، موجب حوادثی شد که اذهان بت‌پرستان آن را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مرتبط دانستند.
بگذارید در خصوص این برهه از زمان توقّفی کنیم؛ اسناد مربوط را زیر و رو کرده، حقیقت امر را بی‌هیچ دلبستگی خاصّی جویا شویم:

2/ ب: خطای عبداللّه بن جحش

باید دید خطای ابن‌جحش، چه واقعه مهمّی بوده که بیهقی گفته است:
ابن‌شهاب زهری ضمن بیان حدیث واقعه، آن را موجب جنگ دانسته است. (1) و محمد بن جریر طبری از عروةبن زبیر یاد می‌کند که او نظر داده:
«قتل عمرو بن حضرمی سبب واقعه بدر و حتّی دیگر جنگ‌ها میان پیامبر خدا و مشرکان قریش شد.» (2) متن عربی:
«و کان الّذی هاج وقعة بدر و سائر الحروب التی کانت بین رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [و آله] و سلّم- و بین مشرکی قریش فیما قال: عروة بن الزبیر ما کان من قتل واقد بن عبداللّه التمیمی، عمرو بن الحضرمیّ».
در هفدهمین ماه توقّف پیامبر در مدینه، دو ماه قبل از وقوع حادثه بدر میان قریشیان و مسلمانان (یعنی در ماه رجب) پیامبر صلی الله علیه و آله عبداللّه بن جحش را به همراه تنی چند از یاران خود برای بررسی موقعیّت رفت و آمدهای گروهیِ قریشیان به حوالی مکّه فرستاد تا صرفاً از بت‌پرستان در ارتباط با تصمیمات آنها برای آزار و تحت فشار قرار دادن مسلمانان، اخباری به دست آورده، به مدینه بازگردند.
پیامبر صلی الله علیه و آله این مسؤولیّت را در نامه‌ای نگاشته و به دست عبداللّه بن جحش داد تا در

1- «دلائل‌النّبوه» ج 2، ص 217، ترجمه فارسی.
2- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج 3، ص 944، ترجمه فارسی. نیز: «تاریخ‌الأمم و الملوک» جزء 2، ص 267، چاپ اوّل، مطبعة الحسینیّة المصریّه.

نیمه راه آن را باز کرده و مسؤولیّت خود را در این سفر بداند. مضمون نامه را واقدی چنین ثبت کرده است:
«سر حتّی تأتی بطن نَخْلَه علی اسم اللَّه و برکاته، و لا تکرهنّ أَحداً من أصحابک علی لا مسیر معک، وامضِ لأمری فیمن تبعک حتی تأتی بطن نَخْلَه عَلی اسم اللّه وبرکاته، فترصَّدْ بها عیر قریش». (1) ابن‌سعد نیز تصریح کرده است: «و امره أنّی یرصد بها عیر قریش» (2) ابن‌هشام متن نامه را با جامعیّت و الفاظی کاملتر چنین ثبت کرده است:
«إذا نظرت فی کتابی هذا فامضِ حتّی تنزل نَخْلَة بین مکة و الطائف فترصده بها قریشاً و تعلم لنا من أخبارهم». (3) بیهقی صریحاً از عروة بن زبیر نقل می‌کند:
«پیامبر صلی الله علیه و آله به عبداللَّه بن جحش مأموریّت داد تا به نخله رود و اخبار قریش را برای ایشان بیاورد.» (4) این مدارک نشان می‌دهد که مقصدِ ابن‌جحش، وادی نخلة الیمانیّه بوده که عموم ساکنانش از بنوهذیل هستند و در حال حاضر در امارات مکّه قرار دارد. بنابر این هدفِ پیامبر صلی الله علیه و آله، اطّلاع از محیط پرتردّد قریشیان در ارتباط با اهالی طائف بوده است. (5)

1- «به‌نام خدا و به برکت او حرکت کن تا به میانه وادی نخله برسی؛ و هیچ‌یک از یارانت را به همراه شدن با خود وادار مکن و فرمان مرا در مورد همراهان خود اجرا کن، تا زمانی که به‌میانه وادی نخله برسی و در آن‌جا کاروان قریش را زیرنظر بگیر»؛ نک: واقدی، «المغازی» ج 1، ص 14، تصحیح مارسدن جونس.
2- «الطّبقات الکبری» ج 2، ص 10، چاپ دار صادر، بیروت.
3- «وقتی این نامه مرا دیدی، به پیش برو تا در وادی نخله که میان مکه و طائف قرار دارد، فرودآیی، در آن‌جا قریش را زیرنظر بگیر و ما را از اخبار آنان آگاه کن»؛ نک: «السیرة النّبویه» ج 2، ص 252، عربی، تصحیح مصطفی السقا و چاپ البابی الحلبی، 1936 م.
4- «دلایل‌النّبوّه»، همان مدرک، ص 216
5- در باره نخله نک: حمد الجاسر، ذیل «المناسک و طرق الحج» ص 356، چاپ ریاض 1981 م

از سویی دیگر مستندات تاریخی مذکور نشان می‌دهد که اولًا عبداللَّه بن جحش فقط و صرفاً وظیفه داشت تا اخباری از موقعیّت قریش پس از هجرت مسلمانان، به پیامبر صلی الله علیه و آله برساند و ثانیاً برای انجام چنین کاری هیچ اجبار و اکراهی را به هم‌راهان خود تحمیل نکند و آنها آزادانه در انتخاب ادامه‌دادن به مسیر و یا بازگشت، مخیّر بودند.
همه سیره‌نویسان نوشته‌اند که عبداللَّه بن جحش پس از خواندن نامه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله گفته است: «سمعاً و طاعةً» و به هم‌راهان خود صریحاً دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلام کرده است: «و قد نهانی أن أستکره أحداً منهم». (1) مدارک تاریخی بدون تردید نشان می‌دهند که همگی همراهان ابن‌جحش به ادامه راه رضایت داشتند. آنان در مسیر، به کاروانی از قریشیان رسیدند که از طائف می‌آمدند:
عمرو بن حَضْرمی، حِکم بن کَیْسان، عثمان بن عبداللَّه بن مغیره مخزومی و برادرش:
نوْفِل بن عبداللَّه مخزومی همراه بارِ تجارتی (ظاهراً پوست و مویز) بودند.
تا اینجا هیچ اختلافی بین منابع معتبر تاریخ، سیره و حدیث نیست.
عبداللَّه بن جحش با هم‌راهان خود نقشه حمله به این کاروان را در میان می‌گذارد و آنها اتّفاق نظر می‌یابند که این کار را علیرغم ممنوعیّتِ آن در ماه حرام و به عقیده حقیر علیرغم دستوری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آنها داده بود، انجام دهند.
واقد بن عبداللَّه تمیمی یکی از یاران عبداللَّه بن جحش تیری به سوی عمرو بن حَضْرمی پرتاب کرد و او را به قتل رساند و آنگاه، دو تن از هم‌راهان قریشی کاروان، یعنی عثمان بن عبداللَّه و حِکم ابن کیسان را اسیر کرده، بار کاروان را تصرّف نموده، به سوی مدینه بازگشتند.
این حادثه اوّلًا در ماه حرام اتّفاق افتاد؛ ماهی که همه طوائف عرب نسبت به آن حساسیّت داشتند و ممنوعیّتِ آن را پذیرفته بودند.
ثانیاً این کار، علیرغم تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله و قراردادهای پذیرفته‌شده در آیین اسلام رخ داد. اکنون بایست دید که واکنش پیامبر صلی الله علیه و آله در قبال این واقعه چه بود.

1- «المناسک و طرق الحج» ص 356، چاپ ریاض 1981 م.

ابن‌هشام به نقل از ابن‌اسحاق می‌نویسد:
«فلمّا قَدِموا علی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- المدینة قال: ما أمرتکم بقتالٍ فی الشهر الحرام؟ فوقف العیر و الأسیرین، و أبی أن یأخذ من ذلک شیئاً». (1) و از امامیه مذهب، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه 217 سوره بقره، می‌نویسد: «فعزلوا العیر و ما کان علیها ولم ینالوا منها شیئاً». (2) بر اساس این سند، پیامبر صلی الله علیه و آله از وقوع حادثه قتل متأثّر شد؛ بار تجارتی را کنار گذاشت و حاضر نشد طبق رسوم سنّتی آن جامعه در تقسیم‌بندی غنایم، آنها را بخشش نماید.
واقدی این واکنش تند پیامبر صلی الله علیه و آله را به ارتکاب چنین کاری از طرف عبداللّه بن جحش و هم‌راهان او از طریق ابن أبی سَبْرَة به نقل از سلیمان بن سُحَیم اینگونه در کتاب «المغازی» ثبت کرده است:
«ما أمرهم رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالقتال فی الشهر الحرام و لا غیر الشهر الحرام، إنّما أمرهم أن یتحسّسوا أخبار قُرَیش». (3)
لذا معلوم می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خود را به انجام قتل در ماه حرام و یا غیر ماه حرام ترغیب نکرده است و این در حالی است که قریش از هر قتل و شکنجه و آزاری نسبت به مسلمانان حمایت می‌کرده است.
عبداللّه بن جحش و هم‌راهان او بدون این‌که اجباری بر قتل و قتال در کار باشد،

1- «چون در مدینه به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، فرمود: شما را فرمان ندادم که در ماه حرام نبرد کنید و کاروان را بازدارید و دو تن را به اسارت گیرید. و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن اموال چیزی برنداشت ...»؛ «السیرة النّبویه» ج 2، ص 254
2- «کاروان و بار آن را به کنار نهادند و چیزی از آن برنداشتند.»
3- «پیامبرخدا صلی الله علیه و آله چه در ماه حرام و چه در غیر ماه حرام، ایشان را به نبرد فرمان ندادند، بلکه فقط دستور دادند که از اخبار قریش آگاه شوند»؛ واقدی، مغازی، ج 1، ص 16

برای آگاهی از قریشیان و مواضع کینه‌توزانه آن‌ها- پس از اخراج مسلمانان و فرار آنان از ستم قریش- فرستاده شدند. واقدی به مجموعه‌ای از اسناد دسترسی داشته که گفته است:
«قالوا ... فلمّا قدموا علی رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وَقَّف العیر فلم یأخذ منها شیئاً و حبس الأسیرین، و قال رسول اللَّه لأصحابه: ما أمرتکم بالقتال فی الشهر الحرام». (1) و از أبی‌بُردة بن نِیار روایت می‌کند که او گفته بود:
«إنّ النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وقف غنائم أهل نَخْلَة». (2) بیهقی در قسمتی از روایت «عروة بن زبیر»، این واکنش شدید و نارضایتی پیامبر صلی الله علیه و آله را از وقوع چنین حادثه‌ای به یاد ما آورده، آن را اینگونه ثبت کرده است:
«آنها شتران کاروان را جلو انداختند و به مدینه آوردند و چون به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
به خدا سوگند من دستور نداده بودم که در ماه حرام قتال کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله دو اسیر را نگهداری کردند و از اموال کاروان هم چیزی برنداشتند و فقط آن را ضبط فرمودند.» (3) انتشار خبر واقعه نخله و قتل عمرو بن حضرمی در اندک مدّتی جزیرةالعرب را تحت تأثیر قرار داد و بی‌آن‌که قریشیان توجّه کنند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این واقعه متأثّر شد و آن را نکوهش کرد و بهترین یارانش را به خاطر انجام چنین کاری رنجاند. آنها نیز به تصریح بیهقی خود را «مستوجب عقوبت الهی» یافتند.
دشمنان، به تبلیغ علیه اخلاق اسلام و رفتار محمّد صلی الله علیه و آله سعی نمودند و آن را مخالف

1- «گفته‌اند ... چون به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، حضرت بار کاروان را ضبط کرد و از آن چیزی برنداشت. آن دو اسیر را هم حبس کرد و به اصحاب خود فرمود: شما را به نبرد در ماه حرام فرمان ندادم.»
2- «پیامبر صلی الله علیه و آله غنیمت‌های اهل نخله را ضبط کرد»، نک: همان مدرک، ص 18
3- «دلائل‌النّبوّه» ج 2، ص 216

توافق‌های تاریخی عرب قلمداد کردند و قتل حضرمی را که اوّلین فرد از قریش بود که توسّط عدّه‌ای از مسلمانان به قتل رسید، وسیله‌ای برای محکوم‌کردن آیین جدید نمودند؛ در حالی که نه پیامبر صلی الله علیه و آله در وقوع حادثه نقشی داشت و نه با آن موافقت ضمنی کرد و نه از مرتکبان آن رضایت داشت. او حتّی مال کاروان را که در واقع از آنِ دشمنان و آزاردهندگان جدّی مسلمانان بود (کسانی که هزاران بار مسلمانان را شکنجه داده بودند) توقیف کرد تا آن را به صاحبانش بازگرداند و اسرای آنها را آزاد نمود و بنا به همان مستندات تاریخی، طبق سنن طوایف عرب آماده پرداخت خون‌بها بود.
بیهقی با این احساس مشترک مسلمانان و در رأس آنها محمّد صلی الله علیه و آله هم‌صدا شده، نظر عروة بن زبیر را به یاد می‌آورد که در باره این خطا گفته بود:
«کسانی که شیفته خواسته‌های دنیایی شده بودند، به ابن‌حضرمی حمله بردند و او را کشتند و [اموال] کاروان را به غنیمت گرفتند.»
حقیر فکر می‌کند در کاوش‌های بیطرفانه، نبایست شخصیّت والای صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله که بعدها به مقام رفیعی می‌رسند، پرده‌ای بر تحلیل زندگی اوّلیّه آنها در مسیر تجربه‌های ایمان و معنویّت بیندازد.
به هر تقدیر، قریشیان سعی کردند که مسؤولیّت تمام این کارها را به دوش پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته و او را- که نه فرمانده چنین کاری بود و نه آیینش قتل را روا می‌داشت و خود طبق شیوه‌ای که داشت، از چنین خصومت‌ها و قتل‌ها و تصاحب غنایم دشمن بیزاری می‌جست، مسؤول واقعه قلمداد کنند و کینه‌های دیرینه خود را زیر پوشش این خطا که از جانب عدّه‌ای از تازه مسلمانان صورت گرفته بود، آشکار کنند و با تحریک عصبیّت‌ها، امکان اعاده حیثیّت نظام بت‌پرستی و اخلاق حیوانی را فراهم سازند و جنایت‌ها و آزار و ایذاءها و توقیفِ به ناحقِ اموال مسلمانان و جلوگیری خشونت‌آمیز از انجام مراسم دینی را زیر «اَشک‌های تأسّف خود از قتال و غارت» که خود شیفته آن بودند، پنهان سازند و مجموعه این جوسازی‌ها را به رخ قبایل عرب کشانند.
بیهقی در حدیث عروه می‌آورد:

«قریشی گفتند: محمّد در ماه حرام خونریزی می‌کند؛ اموال را می‌گیرد و مردان را اسیر می‌نماید و حرمت ماه حرام را می‌شکند.» (1) واقدی گفته‌های قریش را در یک جمع‌بندی مختصر چنین ثبت کرده است:
«فقالت قریش: قد استحلّ محمّد الشهر الحرام، فقد أصاب الدم و المال و قد کان یُحرّم ذلک و یُعظّمه». (2) چنین واکنشی از جانب قریش، با موافقت عموم مسلمانان مدنی و مکّی روبرو بود و از لابلای گفته‌های ثبت‌شده در منابع تاریخی می‌توان آن را به خوبی یافت که به تصریح بیهقی:
«گروهی از مسلمانان شروع به سرزنش آنها کردند.»
تنها از روایت ابن‌شهاب زهری دقیقاً معلوم می‌شود که «دو نفر، از هم‌راهی با گروه هشت‌نفری عبداللّه بن جحش خودداری کردند».
گفتنی است: جمله:
«و عنّفهم إخوانهم من المسلمین فیما صنعوا»؛ «و مسلمانان دیگر، ایشان را سرزنش می‌کردند و سخن‌های سخت در حق ایشان می‌گفتند.» (3) که ابن‌اسحاق از آن یاد کرده است، دقیقاً محقّقان را متقاعد می‌کند که این خطا مورد تأسّف مسلمانان بوده و در مجموعه تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله نبوده است؛ خاصه آن‌که ابوجعفر محمّد بن جریر طبری به صراحت بیشتر روایت عروه را نقل کرده است که:
«و عنّفهم المسلمون فیما صنعوا، و قالوا لهم: صنعتم ما لَم تؤمروا به، و

1- دلائل النبوة: ج 2، ص 216
2- «قریشیان گفتند: محمد حرمت ماه حرام را نادیده گرفته و خون و مال را مباح دانسته! حال آن‌که تاکنون ماه حرام را حرمت می‌نهاد و بزرگ می‌داشت.» همان.
3- همان مدرک، با ترجمه پارسی، ج 2، ص 532

قاتلتم فی الشهر الحرام، و لم تؤمروا بقتال». (1) بر اساس ترجمه پارسی متن:
«مسلمانان ملامتشان کردند و گفتند کاری کردید که پیامبر نگفته بود و در ماه حرام جنگ کردید و فرمان آن را نداشتید.»
تأکید بر این‌که: «صنعتم ما لم تؤمروا» سندی موثّق در اثبات بی‌ارتباطی محمّد صلی الله علیه و آله از چنین حادثه‌ای بوده است. در واقع این جمله نشان می‌دهد ابن‌جحش و هم‌راهانش کاری مطابقِ آیین اسلام نکرده‌اند.
جمله «و قاتلتم فی الشهر الحرام» مُبیّن آن است که این کار مطابق رسم خوب عرب که مفرّ و مجالی برای کاستن از کینه‌هاست، نبوده است.
تعبیر و «لم تؤمروا بقتال» نیز نشانگر این است که اساساً جماعت مزبور، مجوّزِ کشتن نداشته‌اند و تنها مأمور بودند که اخبار قریش را با خود بیاورند.
از این دیدگاه حرمت قتل در چهار ماه حرام (ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم و رجب) حکم امضایی بوده است و نه تأسیسی؛ زیرا در جاهلیّت نیز رعایت می‌شده است. (2) به گفته بیهقی:
«پیامبر خونبهای حضرمی را پرداخت کرد و جنگ در ماه حرام را همچنان که متداول بود، حرام اعلام نمود.» (3) این سند تاریخی را نیز واقدی از مَعْمَر به نقل از الزهری و او از عروة ثبت کرده است که:
«فَوَدی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عمرو بن الحضرمیّ و حرّم

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 938، با ترجمه پارسی. نیز: «تاریخ الأمم و الملوک»، جزء 2، ص 263، چاپ اوّل، مطبعة الحسینیّة المصریّه.
2- در باره ماه‌های حرام، نک: آلوسی، «بلوغ الارب فی معرفة أحوال العرب»، جزء ثالث، صص 80- 76، چاپ‌سوم، قاهره، محمد بهجة الأثری.
3- همان مدرک، ج 2، ص 215

الشهر الحرام لما کان یُحرّمه». (1) طبیعی است که در چنین اوضاعی در محیط مسلمانان در مدینه، مباحثات زیادی درمی‌گیرد و تلاش بعضی از مُحدّثان مبنی بر این‌که ابن‌جحش و یارانش نمی‌دانستند که در روزهای متعلّق به ماه حرام (شعبان) به‌سر می‌برند و گمان می‌کردند روزهای آخر ماه رجب است؛ نمی‌تواند پوششی بر این خطا تلقّی گردد؛ زیرا آنها به هر حال اجازه‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله برای قتل و اسارت نداشته‌اند؛ لذا در اثر تبلیغات قریش از یک سو و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر، عموم مردم، علیه اقدام ابن‌جحش هم‌صدا شدند و نهایتاً موقعیّت یکجانبه قریش در جناحی که علیه محمّد صلی الله علیه و آله برپا کرده بود، مستحکم‌تر شد و عاقبتِ این بن‌بست در تحلیل واقعه، راهگشای اعلام آیه‌ای شد که باید بر چشم‌انداز واقع‌بینانه و بسیار با اهمیّت آن تأمّل‌ها کنیم:
یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ. (2) از تو در باره ماه حرام می‌پرسند و جنگ در آن؛ بگو: کارزار در آن بزرگ است و «بازداشتن از راه خدا و افکار او و مسجد حرام و بیرون‌کردن مردمش» نزد خدا مهمتر [از قتال] است؛ و فتنه از کشتار بدتر است. مشرکان پیوسته با شما کارزار می‌کنند؛ تا اگر توانند شما را از دینتان بازگردانند. هر که از شما از دین خویش بازگردد و بمیرد و کافر باشد، چنین کسان در دنیا و آخرت اعمالشان باطل گشته است. آنها أهل دوزخ هستند و در آن جاودانند.»

1- «المغازی»، ج 1، ص 18
2- بقره: 217

تردیدی نبایست داشت که شأن نزول این آیه، پیامد سریّه «عبداللَّه بن جحش» و انتشار خبر اعمال او و واکنش شدید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر مسلمانان مدینه است. (1) آیه، جمع‌بندی نظر نهایی اسلام از تحلیل واقعه محسوب می‌شود:
آیه، ارتکاب به هر نوع قتلی را در ماه‌های حرام، گناه شمرده است؛ ولی بت‌پرستان کینه‌توز قریش را مخاطب قرار می‌دهد که کارهایی که شما نسبت به مردمی که مسلمان شده‌اند، روا می‌دارید، گناه و خطای بزرگی است. بازداشتن مردم از راه خدا، مانع شدن آنها از انجام مراسم مذهبیِ خاصّ خودشان، شکنجه‌دادن افراد به خاطر عقیده و ایمانشان، زندانی‌کردن افراد به خاطر اندیشه‌هایشان، بی‌حرمتی به مسجدالحرام و بالاخره فتنه‌انگیزی میان مردم، کمتر از خطای قتل نیست. و باید دانست که «مشرکان پیوسته با شما در کارزار هستند؛ تا اگر بتوانند شما را از ایمان و اعتقادتان به خداوند یکتا بازگردانند».
این آیه منشأ تحوّل بزرگ فکری میان مردم جزیرةالعرب گردید:
اسلام، «قتل» را گناه می‌داند؛ ولی این خطا، از کینه‌توزی و فتنه‌انگیزی بنی‌آدم برمی‌خیزد. اگر این صفات ناپسند از بین نرود، انسان حرمتی نخواهد داشت و دیگر نمی‌توان از ناپسندبودن کُشت و کشتار دم زد. آنچه مبنای این اصالت و احترام به حقوق انسان است، داشتن ایمان به این حقیقت است که منشأ شر، شرک و خودخواهی و منشأ خیر، ایمان به وحدانیّت و بقای نفس انسانی است.
قراردادهای اجتماعی عصر جاهلی، مبتنی بر منافع دنیوی قبایل بوده است؛ ولی آیین منِ پیامبر، «خدا» را مبنای حق می‌داند و اخلاق، بر تزکیه نفس و تهذیب روح و اعتلاء اندیشه استوار است.
شما از حرمت ماه حرام سخن می‌گویید و من از حرمت حقوق انسان. چگونه ممکن است مردمی که به آزار دیگر مردمان می‌پردازند و همه‌چیز را در چهارچوب

1- واحدی، «اسباب النّزول» صص 38- 35؛ طبرسی، «المجمع البیان»، ج 1، ص 312؛ سیوطی، «الدّر المنثور»، ج 1، ص 252؛ فیض، «الصّافی فی التّفسیر»، چاپ سنگی، رحلی 1334، ص 64، الجزء الثّانی؛ ابوالفداء، ابن‌کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، جزء الأوّل، ص 252، افست، دارالفکر، بیروت.

مصالح بازرگانی و پرستش تاجرانه بت‌ها می‌بینند، از گناه قتل و حوادثی که دامنگیر آنها شده، سخن به میان آورند و به آنچه که هزاران بار بدتر بوده و دامنگیر دیگران کرده‌اند، بی‌اعتنا باشند؟
پس بدانید که هم مسلمانانی که به مُجوّز دست به قتال زده‌اند، خطا بوده است و هم کارهای شما!
راه قرآن، راه سومی بود که میان سُنن جاهلی و رهروانِ ضدّ سنن جاهلی ترسیم شد و خطوط تعلیمات اسلام را بر مسلمانان عرضه داشت. چشم‌ها را فراخی دیگر بخشید و اندیشه‌ها را به سوی اصولی که ضامن تفاهم‌های اجتماعی و محبّت‌ها و الفت‌هاست، جهتی متعالی داد.
اینجا بود که قریش که فکر می‌کرد بر اساس شاخص‌های جاهلی، قتل عمروبن حضرمی، سایه بر شخصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته است، مشاهده کرد که پرده از دلسوزی‌های مصلحت‌جویانه به کناری رفته و گناه و خطای متعصّبان بر ملا شده است.
حقیر گمان می‌کند: چون تحقیق در تطوّر این وادی از نظر عارفان دین و مفسّران آیات و محقّقان تاریخ تحوّل فقه، در حیطه وظیفه اسلام‌شناسان است، باید به همین مقدار که گفته شد، بسنده شود. تنها به یاد آوریم که در طول حیات اجتماعی و سیاسی مسلمانان از شمال آفریقا تا آسیای دور، خصوصاً در تاریخِ مدینه، بسیاری سعی کردند تا در این آیه مهم و صریح در حرمتِ قتال و فتنه‌گری و ... شرط و فرض‌هایی را طرح کرده، حتمیّت آن را زیرکانه از اصالت بیندازند تا برای منازعات و کشمکش‌های دنیایی خود توجیهی بیابند و آیه را از صلابت و صراحتی که به اعتبار نص‌بودنش دارد، منسوخ کنند؛ یا با مسخ سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و وقایع جنبی و تاریخی، آیه را به وادی اگرها و شایدها و ممکن‌ها کشانیده، بزرگترین «اصل تحوّل فکری بت‌پرستان» را به وابستگی کورکورانه سنن و مسلمانان را از تدبّر مجدّانه و تأمّل متحوّل در مفهوم «حرام»- که طیف گسترده و وسیع آن، شامل همه اعمال و رفتارهای آدمی است- باز دارندو باعث شوند که به جایی رسیم که هیچ اصلی را معتبر نیابیم؛ مگر به ضرورتی یا شرایطی!
صراحت عطاء در این‌که این آیه «محکم» است و منسوخ نیست و هرگز پسندیده

نیست که در ماه‌های حرام قتال صورت گیرد و «یحلف علی ذلک لأنّ الآیات الّتی وردت بعدها عامة فی الأزمنة، و هذا خاص، و العام لا ینسخ الخاص باتفاق ...». (1) بوی مدینه آن دوران را به مشام ما می‌رساند. به زعم حقیر، این استشمام، ابن‌عربی را در «احکام‌القرآن» به نظر عطا متمایل کرده و از هدف پیامبر صلی الله علیه و آله، که در ماه‌های حرام یا غیرحرام آنگونه کارها ناشایست است، پرهیزکارانه برخورد کرده که:
«فإذا فعلتم ذلک کلّه فی الشهر الحرام تعین قتالکم فیه». (2) قتل «عمروبن حضرمی» کبریتی بود که به‌انبار آن همه تعصّباتِ سرخورده زده‌شدِ و قریشیان که در دل، نگران حال بازرگانی راه شمال بودند و اساساً نمی‌توانستند با مسلمانان زندگی کنند، مترصّد زمانی شدند که بتوانند با حمله به مدینه، بساط آیین و تعلیمات یکتاپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را برچینند و خود را از دغدغه آن برهانند. بدین لحاظ فشارهای تبلیغی خود را چنان گسترش دادند که محیط حجاز و زندگی صدها قبیله و طایفه که در این مسیر قرار داشتند، در معرض مخاطره قرار گرفت و موجب تشنّج روزافزون محیطهای اجتماعی مردم تحت دو نظامِ «قشریّت بت» و «تعقّل خلق و خالق» گردید.
محمّد صلی الله علیه و آله دیگر یک شخص نبود که با او دشمنی یا دوستی کنند. او به صورت یک جریان و یک نظام جدید در جزیرةالعرب، نمی‌توانست بقایای پوسیده جاهلیّت را گردن نهد. مسلمانانِ حول او نیز تک‌تک مدّنظر قرار نمی‌گرفتند. آنها جزیی از همان دینی بودند که در برابر همه ادیان جزیرةالعرب قرار گرفته بودند.

1- «بدان سوگند یاد می‌کند؛ زیرا آیاتی که پس از آن آیه حرمت جنگ در ماه حرام وارد شده، از لحاظزمانی «عامّ» هستند و این آیه «خاص» است؛ و بنابر اجماع مفسران، آیات عام، حکم آیه خاص را منسوخ نمی‌کند.
2- «اگر آن کارها را در ماه حرام انجام دهید، نبرد با شما جایز می‌گردد». «احکام‌القرآن»، قسم الأوّل، صص 147- 146، قاهره البابی الحلبی، تصحیح علی محمّد البجاری. نیز نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج 3، ص 44؛ ابوالفتوح، «تفسیر القرآن» ج 2، ص 38، چاپ دوم، تهران، تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، علمی، 1323؛ فاضل جواد، «مسالک‌الافهام»، جزء 1، ص 320، تصحیح: محمّدباقر شریف‌زاده، چاپخانه مرتضویّه، تهران.

آنها در این حوزه از تحوّل تاریخی، نه از امنیّت جانی برخوردار بودند و نه از فقرِ رو به تزاید مفری داشتند. آنها چشم به مبدأیی دوخته بودند که با آنها سخن از رستگاری می‌گفت و قلبشان را به حصول حقیقت و اشراق عالم معنی، اطمینان می‌بخشید.

3/ ب: کاروان ابوسفیان؛ بهانه‌جویی قریش

تمامی تاریخ‌نویسان از کاروان تجارتی قریش یادها کرده و وجود آن را یکی از موجباب وقوع حادثه بدر دانسته‌اند. اما جای تأسّف است که عموم مورّخان مسلمان و اسلام‌شناسانِ بی‌شمار، در طیّ قرن‌ها و نسل‌ها، بی‌تأمّل کاروانِ مزبور را در معرض هجوم مسلمانان قلمداد کرده‌اند تا خروج قریشیان را از مکّه به بدر، «دفاع قریش از کاروان» بخوانند. در حالی که اگر بر کلمات عنوان این فصل یعنی: «بهانه‌جویی قریش» دقّت کنید و به ظرافتِ نقد تاریخی نظر اندازید، درمی‌یابید که حقیر پس از شک بر صحّت جهات و انگیزه‌هایی که سیره‌نویسان و مورّخان قدیم در تنظیم سند به ما القا کرده‌اند، اسناد تاریخی را دوباره‌نگری نموده، با نکته‌سنجی و ملاحظه زوایای تاریک اسناد مربوط، به نتیجه دیگری رسیده و آن را بهانه‌جویی قریش خوانده‌ام:

ابن‌سعد و ابن‌هشام و واقدی و بیهقی تصریح کرده‌اند:

کاروان تجارتی ابوسفیان از شام به سوی مکّه باز می‌گشته که خبر آن در مدینه منتشر شده است.

کاروان حامل یکی از بزرگترین محموله‌های بازرگانی قریش از شام به مکّه و متعلّق به بازرگانان قریش مکّی بوده است. (1) واقدی در اهمّیّت چنین محموله‌ای می‌گوید:

«و کانت العیر ألف بعیر، و کانت فیها أموال عظام، و لم یبق بمکة قرشی و لا

1- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 11، چاپ دار صادر، بیروت، ذیل عنوان «غزوة بدر»؛ ابن‌هشام، به نقل از ابن‌اسحاق، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 257؛ واقدی، «المغازی»، ج 1، ص 19؛ بیهقی، «دلائل‌النّبوّه»، ج 2، ص 224، ترجمه پارسی.

قرشیّة، له مثقال فصاعداً إلّا بعث به فی العیر ... إنّ فیها لخمسین ألف دینار و قالوا أقل. و إن کان لیقال إنّ أکثر ما فیها من المال لآل سعید بن العاص لأبی أحیحة إمّا مال لهم أو مال مع قوم قراض علی النصف، وکان عامة العیر لهم، و یقال بل کان لبنی مخزوم فیها مائتا بعیر و خمسة أو أربعة آلاف مثقال ذهبا و کان یقال للحارث بن عامر بن نوفل فیها ألفا مثقال ... کان لبنی عبد مناف فیها عشرة آلاف مثقال و کان متجرهم إلی غزة من أرض الشام ...». (1) اگر صحّت کامل آمار مذکور، مسلّم نباشد، محقّقاً ما را به اهمّیّت چنین مال‌التّجاره‌ای رهنمون می‌سازد و متقاعدمان می‌کند که کاروانی که با هزار شتر از شام به صوب حجاز در حرکت بوده و ابوسفیان- سرکرده قریشیان- عهده‌دار رساندن آن به اهلش بوده، باید محتوی بارهای پرارزشی باشد. این کمیّتِ بااهمّیّت ما را وامی‌دارد که از مالکان واقعی این اموال پرسش کنیم تا دانسته شود که کاروان مزبور متعلّق به چه کسانی از قریش بوده است؟
متأسّفانه مدرک قابل اعتماد و جامعی در پاسخ به این پرسش به دست نویسنده این سطور نرسید؛ ولی از لابلای اسناد تاریخی می‌توان پی برد که صاحبان اصلی چنین سرمایه هنگفتی، سران یا اشراف قریش بوده‌اند؛ زیرا به تصریح واقدی، کاروان را سی نفر از رجال قریش همراهی می‌کردند که از میان آنها نام سران خاندان‌های بزرگ قریش ثبت شده است (2).
وقتی طُعَیْمَة بن عَدیّ مردم را برای تحریک به خروج از مکّه دعوت

1- «کاروان قریش هزار شتر داشت و اموال فراوان همراه آن بود و هر زن و مرد قریشی که در مکه حتی یک مثقال از کالایی داشت، آن را با این کاروان فرستاده بود ... و گفته‌اند که اموال کاروان پنجاه هزار دینار بوده است و عده‌ای هم کمتر از این گفته‌اند. و نیز گفته شده که بیشتر اموال کاروان به خاندان سعید بن عاص تعلق داشت و بنی‌مخزوم نیز دویست شتر و چهار یا پنج هزار مثقال طلا در آن کاروان داشتند و گفته می‌شد که حارث بن عامر بن نوفل هزار مثقال طلا؛ امیّة بن خلف دو هزار مثقال طلا؛ و بنی عبدمناف ده‌هزار مثقال طلا در آن کاروان داشتند و مقصد کاروان، شهر غزّه در سرزمین شام بود». همان مدرک، صص 27 و 28
2- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 28

می‌کند، از جمله می‌گوید:
«یا معشر قریش ... و اللّه ما أعرف رجلًا و لا امرأة من بنی عبد مناف له نشّ فصاعداً إلّا و هو فی هذه العیر». (1) و یا کسانی مانند حَنْظَلة بن ابی سفیان، عمرو بن ابی‌سفیان می‌گویند:
«ما لنا مال و ما المال إلّا لأبی سفیان».
یا وقتی می‌خوانیم که برای حفظ چنین مالی، اشراف قریش حاضر می‌شوند هزینه هجوم به مسلمانان را در مکّه تأمین نمایند و حتّی بعدها هجوم گسترده به مدینه و وقوع حادثه احد از عواید چنین مالی تأمین می‌گردد، نشان‌دهنده اهمیّت کمّی مال‌التّجاره مذکور وحیطه سرمایه‌اشراف قریش‌است. مهم‌تر آن‌که ابوسفیان درنامه‌ای‌که درطول راه برای قریش نوشته، ازجمله به‌اشراف قریش گفته‌است: «... تجارت خودرا حفظ کنید!» (2) و وقتی ابن‌اسحاق در شرح جدّی گرفتن این خطر توسّط مالکان اصلی آن می‌گوید: «فلم یتخلّف من أشرافها (قریش) أحدٌ إلّا أنّ أبا لهب بن عبد المطّلب ...». (3) و یا به گفته موسی بن عقبه از الزهری:
«و کان فی العیر ألف بعیر تحمل أموال قریش بأسرها إلّا حویطب بن عبد العزّی ...». (4) همه و همگی از جمله اسناد ضمنی است که به خوبی می‌تواند ما را به قبول منافع

1- «ای گروه قریشیان، به‌خدا سوگند از بنی عبدمناف، مرد و زنی را نمی‌شناسم که هم‌سنگ نیم‌اوقیه بیست درهم یا بیشتر متاعی داشته، جز آن‌که آن متاع را با این کاروان روانه کرده است ...»
2- تعبیر «... فاجیروا تجارتکم» در طبری، تاریخ الأمم و الملوک» جزء ثانی، ص 267
3- «هیچ‌یک از اشراف قریش از این کاروان باز نمانده بود، جز ابولهب بن عبدالمطلب ...»، نک: «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 261
4- «در آن کاروان هزار شتر بود که اموال همه قریشیان، به‌جز حویطب بن عبدالعزّی را با خود حمل می‌کردند»، نک: «البدایة و النهایه»، ج 3، ص 256، به نقل از ابن‌کثیر.

مشترک اشراف قریش بر چنین کاروان تجارتی متقاعد سازد.
تا اینجا بر چند واقعیّت مسلّم تاریخی می‌توان تأکید و باور آورد:
الف- کاروانی به سرپرستی ابوسفیان از شام عازم مکّه بوده است.
ب- مال‌التّجاره این کاروان پرارزش بوده است.
ج- این مال‌التّجاره متعلّق به سران و اشراف قریش بوده است.
از این به بعد با انبوهی از مدارک تاریخی روبرو می‌شویم که از یک سوی، اسلام‌شناسان را به برداشت‌های متفاوت و مورّخان را به ممکن‌ها و شایدهای متعدّد در یک مسیر می‌اندازد و آن تفسیر وقایع تاریخی بدر، بر اساس ذهنیّت حاکم در محدوده شرایط سیاسی و اقتصادی هر دوره‌ای از ادوار تاریخ مسلمانی است؛ در حالی که به گمان نگارنده، تاریخ هر چه هست، تاریخ است و نه حال. نبایست مقتضیات حال خود را با تاریخ مُستند و یا تاریخ را با شرایط زندگی خود- به هر نحو که ممکن باشد- مطابقت دهیم؛ که هر دو، تحمیل یکی بر دیگری است. وقتی از این تقیّدها و تعبّدهای عامیانه خارج می‌شویم، مسأله، هم در تعریف و هم در تطبیق، شکل دیگری به خود می‌گیرد.
در نتیجه نه می‌توانیم تاریخ را به وضعیّت کنونی خود تطبیق دهیم و نه امکان آن را داریم که خود را همان برهه از واقعیّت تاریخی بدانیم.
حقیر با تأکید بر این نکته و کوشش در بریدن از شرایط تاریخی همه ادوار گذشته شرق مسلمان، سعی می‌کند خود را به مدینه آن ایّام برساند و مدینه باستان را در برابر سه واقعیّت تاریخی یادشده تجسّم کند و بر اساس مآخذ تاریخی، روند واکنش مسلمانان را عموماً و محمّد صلی الله علیه و آله را خصوصاً جویا شود.
تهدید سعد بن معاذ از یک سو و حادثه قتل عمرو بن حضرمی از سوی دیگر، قریش را در برابر مسلمانانی که حتّی توان ساده‌ترین امرار معاش را نداشتند، آسیب‌پذیر نشان داد. آن‌ها دیگر می‌دانستند محمّد صلی الله علیه و آله دنیا را نمی‌خواهد. او کسی است که خود را به خدایی متعلّق می‌داند که وجود آن حضرت را سرشار از ایمان و حقیقت کرده است.
او به عوالم والا دلبسته بود و تلاش می‌کرد: آدمیان را از حروفی که بر صفحات غیب نقش بسته آگاه سازد و توان خواندن آن را بیاموزد. از این روی قریش به بن‌بست

رسید و سعی کرد تا تمامی رفتار و کردار مسلمانان را تحت نظر گرفته، شاید با واکنشی سریع، ضربه نهایی را بر اعتقادات آنها وارد سازد.
در عوضْ مسلمانان در این برهه از تعلیم و تربیت دینی، از محمّد صلی الله علیه و آله دو چیز خواستند که به آن‌ها اجازه دهد تا حفاظی مدبّرانه در برابر دشمنی‌های قریش به دور خود بکشند و آن سفّاکان بی‌باک و متعصّبان مال‌اندوز و شهوتران را به رعایت حقوق مسلّمشان وادار سازند.
نگارنده از صفحات تاریخ آن روزگار اطمینان دارد که شرایط اجتماعی مسلمانان پس از دو نگرانی قریش از «تجارت خود» و «رعایت سُنن عرب به التزام رعایت حقوق همه آحاد جزیرةالعرب»، دستخوش تحوّلی ژرف شده بود. مسلمانان، به آینده‌ای رهنمون شدند که مبانی معنوی و مورد اعتقادشان، تحکیم‌بخش آن بود.
مسلمانان در مدینه، دیگر مردمی پراکنده و در اقلیّت نبودند. آنها خود را در جامعه‌ای جدید یافته بودند که به دو چیز نیازمند بود:
اوّل آن‌که در ایمان به خدا و انجام تعلیمات اخلاقی و انسانی آزاد باشند و مکّی‌ها متعرّض آن‌ها نشوند.
دوم آن‌که اموالشان را که سران قریش به غارت برده بودند، باز پس گرفته شود یا لااقل بیش از این بر آنها ستم روا ندارند. گفتنی است که مسلمانان، سیزده سال بود که از دیارشان اخراج شده بودند و با فقر و مسکنت می‌زیستند.
نیازمندیِ نخست، حقّ آزادی در عبادت و قبول دیانت بود و دومی، دسترنجی بود که با زحمت‌ها و زجرهای فراوان اندوخته بودند؛ تا از آن طریق، معیشت ناچیز خود را کفایت کنند و اجتماع جدیدشان در مدینه مورد تهاجم و غارت قرار نگیرد.
تحقّق این دو خواسته، خواسته به حقّ همه طوایف عرب را در «حفظ امنیّت راه‌های بازرگانی» تأمین می‌کرد و متقابلاً ضمانت این خواسته، تحقّق آن دو خواسته را تضمین می‌نمود.
نتیجه‌ای که عرض شد، پیامد منازعاتی بود که پس از قتل عمرو بن حضرمی حاصل شد. روند این تحوّلات، زبان به زبان می‌گشت و تحلیل از پَس تحلیل را به دنبال داشت و

مسلمانان را در نهایت به نتیجه نهایی سوق داد.
پیامبر چه می‌توانست بکند؟ مسلمانان، حرف حقّی را می‌زدند که زمینه آن را همان اسلام و تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله فراهم ساخته بود.
کعبه و مسجدالحرام، عبادتگاه مسلمانان بود و باید آنان می‌توانستند خدایشان را در نخستین بنای توحید عبودیّت کنند و اموالشان را که از سوی دشمن به ناحق گرفته شده بود، بازپس گیرند و دیگر این ماجرا تکرار نگردد و آنان در اثر آزار و شکنجه دشمن، در بیابان‌های خشک و سوزان حجاز سرگردان نشوند.
اسلام با این دو خواسته مسلمانان موافق بود و آن را از اصول مسلّم حقوق انسانی می‌دانست که باید برای افراد بشر تأمین گردد؛ ولی نه با تجاوز، زور، خونریزی و خونخواهی. در تعریف رسالت پیامبران و از نظرگاه قرآن، ممانعت از خوی ستیزه‌جویی و زورگویی صاحبان قدرت، مهم‌ترین نقش پیامبران بوده است.
چنین خواستی از جانب مسلمانان، مبتنی بر تعلیمات معنوی و تزکیه نفس آنها بود.
آنها میلی به حبّ دنیا نداشتند و منادی اخلاق انسانی، روح متعالی و ارج نهادن به علم و تعقّل بودند و این حق را داشتند که برای احداث پایه‌های معنوی و عدالت اجتماعی، به فردیّت خود اصالتی الهی بخشند.
محمّد صلی الله علیه و آله لحظات حسّاسی را با حضور در یک مثلّث، می‌گذارنْد. در یک زاویه مثلّث، «انتظار به حق» و در زاویه دیگر «رعایت حقّ انسان»؛ اگر چه به تباهی و فساد مبتلا شده باشد؛ و دادن مجالی به او برای نجات خود و تربیت و تعالی خویش. و زاویه دیگر «دین» اش بود؛ سیره و خدا.
این سه، در یک جمع‌بندی نهایی، یک راه را ارائه داد:
یافتن راهی برای تحقّق صلح بر اساس ترک کینه‌های جاهلی و امکان ظهور حق و عدالت.
ایجاد چنین محیطی، رشد و تعالی بیشتر مسلمانان را فراهم می‌کرد.
جاهلیّت نیز، خود را در محیطی می‌دید که فرصت تغییر حال و بینش را فراراه خود می‌یافت. از این رو اگر جهاد را «تلاشی صادقانه برای تحقّق صلح و آرامش» معنی کنیم، به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله

نزدیک‌تر شده‌ایم و هر چه از آن به عنوان «تهاجم و تصاحب سرزمین‌ها» یاد کنیم، از معنای اصلی دور شده و به مفاهیم مسخ‌شده «جهاد» به دو شهر امپراتوری عرب یعنی:
شام و بغداد و بعدها خراسان و ری و اصفهان نزدیک شده‌ایم.
مدینه‌شناسی می‌کوشد تا ما را به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله بکشاند و در آن محیط ساده، جامعه انسانی آن روزگار را تجسّم بخشد.
اگر مهاجران مکّی می‌خواستند اموال خودشان را که به دست چپاولگران قریش افتاده بود، بازْپس گیرند و یا لااقل به میزان اندکی که برایشان مقدور بود، جبران مافات کنند، چه باید بکنند؟
و اگر می‌خواستند در کار تعلیم و تربیت خود و اولادشان آزاد باشند و از آزار و تهدید برهند، چه می‌توانستند بکنند؟ اینها در مدینه بودند و برخوردار از قدرت معنوی، و آنها در مکّه بودند و بهره‌مند از قدرت مادّی!
لَیَأْکُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ. (1) برای نگارنده در ابتدا این سؤال وجود داشت که وقتی مسلمانان با تعابیری چون:
... هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ و یا: جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ، بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ ستوده شده‌اند، و در مرتبت مقام معنوی آن‌ها عبارت: أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ آمده، چرا باید به بازپس‌گرفتن اموالشان از قریش مصمّم شوند؟
بعد پی بردم که مسأله، صِرفاً دستیابی به مال نبوده است. آنها بنا به خصیصه ایمان نمی‌توانستند بزرگان قومی را تحمّل کنند که در بت‌پرستی متعصّبند و اموال مردم را به زور تصاحب می‌کنند؛ کثیف‌ترین نظام برده‌داری را حفاظت کرده، سدکنندگان راه خدا هستند.
جناح مقابل نیز بنا به خصیصه بت‌پرستی و اشرافیّت قومی، نمی‌توانستند قوم ضعیفی را در مجاور خود تحمّل کنند که با همه جلوه‌های شهوترانی، مال‌اندوزی و بت و

1- «اموال مردمان را به ناحق می‌خورند و از راه خداوند بازمی‌دارند». توبه: 34

خودخواهی مخالف باشند.
بنابر این مسأله را نبایست در تصاحب چند درهم و متاع نگریست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دنیا را متاع غرور می‌دانست و برای اموالی که پیروانش در راه خدا از دست داده بودند، دل نمی‌سوزاند. آنها وجودشان را در دریای‌خدا و برای او رها کرده بودند و آمال آنها دلدادگی‌های عادی نبود؛ لذا برایشان عادی و قابل تحمّل بود که در جزیرةالعرب متحمّل زمامداران ظالم باشند و عاقبت زیر سم آنها قتل عام شده؛ یا به اسارت و بردگی برده شوند و دیارشان را در میان خون و آتش ببینند. این همان جهادی بود که در راه خدا متحمّل می‌شدند.
مسلمانان برای تحقّق محیطی تهی از چپاول و زور، در مقابل سفّاکان بت‌پرست، حقّ خود را مطالبه می‌کردند و در این راه، از بذل جان و مال دریغ نمی‌ورزیدند. آیا کار آنان، مغایر با حقّ دفاعی بود که خداوند آن را به انسان عطا کرده است؟ از سوی دیگر اگر در مسیر دفاع، به کمترین تجاوزی روی می‌آوردند، آیا این گناه، مغایر آیینشان و نیز وظیفه ایشان نبود که انسان می‌بایست در تلاش صادقانه برای احیاء حیات معنوی هم‌نوعانش باشد و همه را به صلح و آرامش و محبّت دعوت کند؟
گمان نگارنده این است که هم راه یکی است و هم نتیجه؛ و این تاریخ است که نشان می‌دهد، یا به عقیده حقیر اثبات می‌کند که مردان بزرگ معنوی تاریخ بشر، اگر چشم‌داشتی به چند تکّه مال دنیا داشتند، نمی‌توانستند موجِد بزرگترین تحوّل اخلاقی و معنوی در تاریخ تمدّن علمی و فرهنگ معنوی بشری شوند.
ما امروزه نمی‌توانیم پیشنهادی برای آن برهه از تاریخ اظهار داریم؛ ولی می‌توانیم رویدادهای آن دوره را مورد تحلیل قرار دهیم که آیا با اصولی که ما مطرح کرده‌ایم مطابقت می‌کند و هماهنگی دارد یا نه؟ باید تأمّل کرد و به تاریخ مدینه بازگشت.
کاروان‌های تجارتی که به سوی شام و یمن در تردّد بود، تأمین‌کننده مایحتاج عمومی مردم، اشراف و زائرانی بود که برای پرستش بُت‌ها به آن سوی می‌شتافتند.
عموماً این کاروان‌ها از آنِ مردم عادی بود و بعضی از آنها با جلال و شکوه بیشتری، اموال تجارتی سران قریش را جابجا می‌کرد. این نوع کاروان که تمامی بارَش از

قدرتمندی سران، رباخواری و تحکّم و تهاجم به مردم ضعیف و ستمدیده مسلمان و غیرمسلمان به دست آمده بود، مدّ نظر همه ستمدیدگان جزیرةالعرب بود. امّا ترس و رعب، حافظ آن و نگهبان امنیّت راه‌های چنین مال‌التّجاره‌هایی به‌شمار می‌آمد. طبیعی است که اینگونه مال‌های تجارتی، به رغم مراقبت شدید و سرپرستی مستقیمِ تنی از سران قریش، مورد شناسایی مسلمانان قرار گیرد. آنها در این شناسایی، پی بردند که اگر حقّی باشد، در این کاروان‌هاست و نه محموله‌های ناچیزی که از آنِ مردم بت‌پرست، یهودیان و نصارای شام، یمامه، یمن و یا طائف و مکّه است. لذا هیچگونه تلاشی برای شناخت آنها صورت نگرفته است. مسلمانان، معتقد بودند که تنها کاروان سران قریش- آنهایی که دستشان به خون هزاران نفر آلوده بود- باید با تلاش حق‌طلبانه مسلمانان، جبرانِ گرسنگی، فقر و مسکنت ستمدیدگان را بنماید. باید کلام نهایی را گفت:
آیا قانون ستمگرانه سران جاهلیّت، میزان و محک رفتار مردم جزیرةالعرب است؛ یا قانون اخلاقی و معنوی محمّد صلی الله علیه و آله؟ اگر تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله را ملاک قرار دهیم، کاروان تجاری سران قریش، ظالمانه و ستمگرانه گرد آمده است و باید مصادره شود وستمدیدگان به دسترنج غارت‌شده خود نایل آیند. و اگر قانون ابوجهل و هیئت حاکمه اشرافیّت قریش میزان و محک باشد، باید ستمدیدگان، خاموش باشند و استثمار شوند و ادّعای حق در برابر متموّلان قریش و آزادی اندیشه و ایمان، «خلاف قانون»- و در نتیجه تجاوز به حقّ دیگران- تلقّی شود و سرپیچی از افسانه‌ها و خرافات جاهلی، کاری خطا قلمداد گردد.
این دو قانون هر یک در قسمتی از جزیرةالعرب، حاکم و نافذ بود: یکی در مکّه و طائف و دیگری در مدینه. سؤال اینجاست که کدام یک باید ملاک نظم اجتماعی قرار گیرد؟
پاسخ، انتخابی است که هر محقّق، یا انسانی در تشخیص آن اختیار کامل دارد.
آنهایی که دعوی بازْپس‌گیری حقوق ستمدیدگان را غارت و چپاول می‌نامند، دل به قانون جاهلیّت عرب و بت‌پرستان شهوتران قریش می‌سوزانند؛ و آنها که می‌خواهند حقوق انسان را در تطوّر تاریخیِ یکی از جاهلانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین نظام‌های حاکم

بر عقب‌افتاده‌ترین جوامع آن روزگار- یعنی اعراب بادیه‌نشین- جستجو کنند، تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله را میزان و محک خوبی و زشتی اعمال مردم آن دیار، می‌دانند.
واقدی و ابن سعد در کتاب‌هایشان به ذکر سندی مبادرت می‌ورزند که از ذکر اسناد آن خودداری می‌کنند:
گفته‌اند: «و بعث رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- طلحة بن عُبَیداللَّه و سعید بن زید قبل خروجه من المدینة بعشر لیال یتحسّسان خبر العِیر ...». (1) واژه «یتحسّسان» در نسخه‌های خطّی دیگر به صورت «یتجسّسان» و در بعضی نُسخ به صورت «یتحسبان» کتابت شده است. تفاوت در معانی این واژه‌ها اندک نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. سهیلی، بر واژه «تحسّس» صحّه گذارده است؛ زیرا که «کسب خبر بعینه» معنا می‌شود. (2) در حالی که منظور از «تجسّس» آن است که در واقعه مزبور، از افراد دیگری در مورد موضوع کاروان قریش، کسب اطّلاع می‌شود.
طبری، موسی بن عقبه و ابن‌اسحاق از این مأموریّت ما را خبری نداده‌اند و ابن‌حجر عسقلانی ذیل شرح حال «طلحة بن عبیداللَّه» بی‌آن‌که به مأموریت تحسّسی یا تجسّسی وی اشارتی کند، تصریح می‌کند که او هنگام وقوع واقعه بدرْ در تجارت شام بوده (3) و ابن عبدالبر از زبیر بن بکار می‌آورد که:
«کان طلحة بن عبیداللَّه بالشام فی تجارة حیث کانت وقعة بدر». (4) و در مورد مأموریّت، فقط همان قول واقدی را بدون استناد به اسناد آن یادآور

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ده شب پیش از خروج از مدینه، طلحة بن عبیداللَّه و سعید بن زید را فرستادند تا از کاروان قریش خبر بیاورند». نک: واقدی، «المغازی» ج 1، ص 20، تحقیق مارسدن جونس، آکسفورد، لندن 1966 م. و: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 11
2- سهیلی، «الرّوض الأنف»، ج 2، ص 61، چاپ قاهره، 1914 م.
3- «الإصابة فی تمییز الصّحابه»، ج 2، ص 220، چاپ مصطفی محمّد، قاهره 1939 م.
4- «طلحة بن عبیداللَّه در زمان جنگ بدر، در شام سرگرم تجارت بود». نک: «الاستیعاب فی اسماء الأصحاب»، ذیل الإصابه، ج 2، ص 211

شده است. واقدی می‌گوید:
«فقدم طلحة و سعید المدینة الیوم‌الّذی لا قام رسول‌اللَّه ببدر».
اگر او در واقعه بدر درگیر تجارت شام بوده است، چطور در فاصله کمی قبل از آن به مدینه آمده؛ آن هم در مسیر راه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بدر در ثُرْبان بین ملل و السّیاله و با پیامبر صلی الله علیه و آله هم به سوی بدر نرفته است؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از قافله ابوسفیان و این‌که از آنجا به صوب آن حرکت کرده، مطلّع شده بود؟
بیهقی هم در «دلائل النّبوه» در اشاراتی به قول واقدی رضا نداشته است و ابن‌قیّم جوزی در «زاد المعاد» تنها به ذکر: «بلغ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خبر العیر المقبلة من الشام ...». (1) بسنده کرده و از مأموریّت طلحه حرفی به میان نیاورده است (2) و ابن‌کثیر در «السیرة النّبویه» به گفته واقدی استناد کرده است. (3) همچنین حلبی در «السیرة النّبویه» تنها گفته است: «فلمّا سمع ...».
و مسأله تحسّس طلحه را بی‌آن‌که سند آن را بیان کند، با ابهام اشاره کرده است. (4) این اسناد برای قبول این‌که طلحه در طول ماه‌های مزبور، به تجارت شام رفته بوده است، کافی به نظر می‌رسد؛ ولی این‌که مستقیماً از طرف پیامبر برای کسب خبر از کاروان قریش، عازم آن مناطق شده باشد، قانع‌کننده نیست. ابن‌اثیر نیز در کتابش به این بن‌بست رسیده، که گفته است: «کان فی الشام تاجراً ...». (5) و ابراز عقیده می‌کند که از آنجا که طلحه، سهم خود را از غنایم بدر طلب کرده، پس: «أرسله رسول اللّه إلی طریق الشام یتجسّسان الأخبار». ابن‌اثیر با نتیجه‌گیری شخصی خود، این قول را «اصحّ» اقوال دانسته است که دقیقاً همان ابهام در خصوص این

1- «خبر کاروانی که از شام می‌آمد، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.»
2- نک: زادالمعاد، ج 2، ص 85، چاپ دارالفکر، 1973
3- السیرة النّبویه، ج 2، ص 381، چاپ دارالمعرفه، 1976 م
4- همان، ج 2، صفحات 375 و 381، چاپ دارالمعرفه، چاپ 1975 م.
5- «اسد الغابه»، ج 3، ص 86، چاپ الشعب.

مدرک نیز وجود دارد.
آنچه گفته شد، مؤیّد آن است که مسئله جاسوسی در کار نبوده و مأموریّت خاصّی در این خصوص به طلحه داده نشده بود؛ یا لااقل باید این مورد را از همان موارد نامطمئن و مشکوک تاریخی به شمار آورد. و ذی‌سهم شدن طلحه در غنایم بدر، اولاً مبهم و به گفته جلال سیوطی در «الخصائص الصغری»:
«وضرب لعثمان رضی‌اللّه عنه یوم‌بدر بسهم ولم یضرب لأحد غاب غیره». (1) و ثانیاً نمی‌توان به فرض آن هم به چنین مسؤولیّت یا مأموریّتی باور آورد. تنها می‌توان مطمئن شد که بر اساس منابع تاریخ و سیره، پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام اقامت در مدینه، از مسیر کاروان ابوسفیان- که طبعاً خبر آن به علّت اهمّیّت خاصّ آن و عبور از میان قبایل هم‌پیمان انصار مدینه شیوع یافته- مطّلع شده و تصمیم گرفته‌اند تا با عده‌ای از مسلمانان به سوی آن حرکت کنند.
مسئله مهم این است که بررسی کنیم: چرا و به چه انگیزه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله قصد کاروان ابوسفیان را نموده است؟ نکته حسّاس و به عقیده نگارنده: نقطه عطف تاریخ اسلام در همین انگیزه و هدف نهفته است.
با توجّه به تحلیل موقعیّت مسلمانان پس از هجرت و زمینه‌های اختلاف با مکّی‌های قریشی‌نَسب و دو واقعه تهدید «سعد بن معاذ» و قتل «عمرو بن حضرمی» باید با نهایت امانت و دقّت در اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر بنگریم و به شناخت هدف و انگیزه خروج پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی یک کاروان تجارتی نائل آییم؛ تا معلوم گردد آیا آنچه در صفحات گذشته به عنوان تحلیل «موجبات واقعه بدر» آوردیم، با اسناد تاریخی دیگر منطبق و موجب یقین می‌شود، یا ضعف و شک را به همراه دارد؟ اینک مدارک قدیمی را بازنگری می‌کنیم: واقدی بی‌آن‌که راویان سند را ذکر کند، می‌گوید:
وقتی پیامبر خبر ورود کاروان ابوسفیان را به سرزمین حجاز شنید، گفتند:

1- «برای عثمان که غایب بود، از غنایم سهمی درنظر گرفته شد و جز او، برای هیچ‌یک از غایبان سهمیه‌ای مقرر نشد». نک: «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 439

پیامبر مسلمانان را مورد خطاب قرار داد:
«هذه عِیر قُرَیش فیها أموالهم، لعلّ اللّه یُغنّمکموها». (1) ولی ابن‌اسحاق از محمد مسلم به نقل از عاصم بن عمر بن قتاده و او از عبداللّه بن ابی‌بکر به روایت از یزید بن رومان و او از عروة بن زبیر به نقل از ابن‌عبّاس، گفته مذکور را به اختلاف در لفظ چنین ثبت کرده است:
«هذه عیر قریش فیها أموالهم، فاخرجوا إلیها لعلّ اللّه یُنْفِلکموها». (2) در جمله دوم، کلمه «ینفلکموها» (مشتق از نَفَل) با اضافه «فاخرجوا» و در جمله نخست، کلمه «یغنّمکموها» (برگرفته از غَنِمَ) که در معنا تفاوت‌های ظریفی با هم دارند، آمده است. این، موضوع مهمی نیست. مهم پژوهش در اصالت و سندیّت چنین گفته‌ای است. ابن‌سعد چون کاتب واقدی بوده، در «الطّبقات الکبری» حدیث را به همان لفظ استاد خود آورده است و ابن‌کثیر در «السیرة النّبویه» (3) و محمّد بن جریر طبری در «تاریخ الرّسل والملوک» (4) و «البدایة و النّهایه» (5)، به حدیث ابن‌اسحاق از ابن‌عبّاس روی آورده‌اند؛ ولی هیچ‌یک از آنها به مأخذ دیگری که این حدیث را به لفظ دیگر آورده باشد و یا به اختلاف دسترسی داشته باشند، نیاورده‌اند. این موضوع، تردیدهایی را در جریان پژوهش آن در ذهن نگارنده پدیدار ساخت؛ لذا مصمّم شدم آن را در میان منابع مستقیم حدیث جستجو و دنبال کنم:
با مراجعه به «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النّبوی» (6) متوجّه شدم که اصلًا

1- «این کاروان قریش است و اموال آنان در آن است، چه‌بسا خداوند آن را به غنیمت شما درآورد». نک: واقدی، «المغازی»، ج 1، ص 20، متن عربی، همان چاپ.
2- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 258
3- ج 2، ص 381
4- ج 3، ص 950، ترجمه پارسی.
5- ج 3، ص 256، چاپ مطبعة السّعاده، قاهره 1932 م.
6- ج 4، صص 447، 448، چاپ لیدن، بریل، 1955 م.

چنین حدیثی در مجموعه‌های حدیث وجود ندارد و آنچه نوشته شده است، به گونه دیگری است:
بخاری در «کتاب المغازی» از «صحیح» و با توجّه و مراجعه به «فتح‌الباری، شرح صحیح‌البخاری» (1) و ذیل شرح واقعه بدر، به گفته کعب بن مالک رضی الله عنه اشارت کرده که او در شرح همین مقطع مهمّ تاریخی گفته است:
«... إنّما خَرَجَ رسول اللّه یُرید عیر قریش ...».
این روایت از یحیی بن بکیر، به نقل از اللّیث و او از عقیل به روایت از ابن‌شهاب و او از عبدالرّحمن بن عبداللّه بن کعب به نقل از عبداللّه بن کعب روایت شده است. ابن‌حجر عسقلانی ذیل آن روایت را از طریق علی بن طلحه از ابن‌عبّاس چنین ثبت کرده است:
«أقبلت عیر لأهل مکة من الشام، فخرج النبیّ یریدها ...». (2) احمد بن حنبل مسند حدیث را عبداللّه بن کعب بن مالک دانسته و لفظ او را همان: «یرید عیر قریش» ثبت کرده است (3) . موسی بن عقبه در «مغازی» خود به نقل از بیهقی (4) فقط به نقل این‌که «حضرت به قصد ایشان (کاروان) از مدینه بیرون شد» بسنده کرده و از جمله‌ای که ابن‌اسحاق یا واقدی آورده‌اند، یادی نمی‌کند؛ در حالی که مغازی او نزد محدّثان بزرگ تاریخ اسلام، درست‌ترین کتاب مغازی شناخته شده است.
با توجّه به این مدارک، آنچه می‌توان به آن از نظر تاریخی اطمینان آورد، همان کلمه «یرید» و «یریدها» یا دسترسی به کاروان ابوسفیان بوده است و نمی‌توان با یک گفته و یا به استناد کلمه قالوا آن هم در کتابی که دویست سال پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده است، موضوعی چنین بااهمیّت را مورد قبول قرار داد.

1- ج 7، ص 285، حدیث 3951
2- «کاروان اهل مکه از شام رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله به‌قصد آن از مدینه خارج شد.»
3- «مسند»، ج 3، ص 457
4- نک: «دلائل‌النّبوه»، ج 2، ص 270

این خواستن و یا تلاش مسلمانان در اجرای طرح انصار مدینه و در رأس آنها «سعد بن معاذ» به چه انگیزه و هدفی بوده است؟ آیا برای مال دنیا و یا تهدید قریش و یا کوشش برای انعقاد پیمانی بوده است که حقوقِ ازدست‌رفته مهاجران را تأمین کند و انجام مراسم دینی را در مکّه برای مسلمانان تضمین نماید؟ همه این‌ها برای وادار کردن قریش و اشراف این طایفه، به دست‌برداشتن از تهدید و ارعاب و دشمنی کینه‌توزانه صورت می‌گرفته است.
به عقیده نگارنده و در یک جمع‌بندی از اسناد مذکور و با سیری اجمالی در سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله، در همان کمتر از دو سال نخست هجرت، پیامبر، قریش را به ترک مخاصمه بر مبنای تعلیمات دین اسلام دعوت می‌کرده است. و نیز آنهایی را که به این دین گرویده بودند و سال‌ها دربه‌درِ بیابان‌ها و شهرها و حتّی فرار به آن سوی دریا یعنی حبشه شده بودند، به تعالیم راستین دین مبین اسلام دعوت می‌کرده است. به گمان حقیر، دسترسی به کاروان پراهمیّت قریش، می‌توانست اشراف این طایفه را که شرافتشان تنها در گرو منافع مادّیشان بود، وادار به قبول دعوت پیامبر نماید.
آنها دیگر راه خود را در برابر دعاوی پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا کرده بودند و آن خشونت، حمله و قتل و غارت بی‌رحمانه طوایفی که به جرم پناه‌دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مورد خشم مکّی‌ها قرار داشتند، می‌بایست جای خود را به تسلیم قریش و مکّیان در برابر رسول خدا بدهد.
به عبارت دیگر دسترسی به کاروان اشراف قریش، ممکن بود زمامداران آن قوم را وادارد تا دست از مسلمانان بردارند و صلح میان همه طوایف حجاز برقرار گردد. چطور ممکن است بپذیریم پیامبر صلی الله علیه و آله در مال کاروان قریش طمع کرده بود؛ در حالی که بنیاد تعلیماتش: ایمان به خدا و ترک دنیا برای تقوی بود.
بگذارید شواهدی در همان ایام از تاریخ مدینه یادآور شویم:
حوادث دو سال نخست هجری به خوبی در یک نگاه می‌تواند این مدّعا را اثبات کند که محمّد صلی الله علیه و آله در تلاش برای مصالحه و انعقاد پیمان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با طوایف یهودی و قبایل مجاور مدینه بوده است و او در این کوشش، نه مال آنها را در نظر داشت و نه موقعیّت سیاسی و تدافعی آنها را. مگر در سفر سال دوم هجرت که به ابواء

رفت و مورّخان به غلط آن را جنگ یا غزوه ابواء خوانده‌اند، رفتار او به صلح و آشتی منتهی نشد و مخشی بن عمرو ریاست قبیله با پیامبر صلحنامه‌ای را برای یک زندگی دور از کینه توزی‌های قبیله‌ای امضا نکرد؟
آیا در واقعه بواط و ذوالعشیره، پیامبر با «بنو مُدلج» و هم‌پیمانان ایشان از قبیله «بنوضمره» مصالحه ننمود. آیا در این سه واقعه یعنی ابواء، بواط و ذوالعشیره، یک قطره خون از انسانی به زمین ریخت؟
آیا قبل از این حوادث، در مأموریّت جداگانه، حمزة بن عبدالمطلب هم‌راه با سی سوار به سرزمین جهینه نرفت و با وساطت مجدی بن عمرو جُهَنی از وقوع هر حادثه‌ای با ابوجهل بن هشام جلوگیری به عمل نیامد؟
و آیا در مأموریت عبداللّه بن جحش به نخله، محمَّد صلی الله علیه و آله از اشتباه قتل حضرمی متأثّر نشد؟
چگونه می‌توان با این زمینه‌های تاریخی، آن هم بعد از هجرت، قصد پیامبر صلی الله علیه و آله را در حرکت به سوی کاروان ابوسفیان، سلطه‌گرایی و هجوم و غارت تلقّی نمود؟
اگر محمّد صلی الله علیه و آله، اموال مشرکان را برای مسلمانان حلال می‌دانست، چطور به ابو العاص بن الربیع اجازه می‌دهد که به مکّه رود و اموال امانتی مشرکان کینه‌توز را به صحّت و درستی به صاحبانشان بازگرداند و حساب مشرکان را تصفیه کند و پس از اداء دَین، به مدینه باز گردد و راه مسلمانی خود را پی گیرد؟ (1) بر این اساس نگارنده در پژوهش‌های خود به این نتیجه رسید که در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به کاروان ابوسفیان دسترسی پیدا می‌کردند، می‌توان قبول کرد که این امر می‌توانست موجب صلح بین قریشِ ستمگر، شهوتران و مدّعی نظام کهن جاهلی، با مسلمانان بلنداندیش، ستمدیده و غریب در مدینه گردد. قریش به خاطر منافع خود و مسلمانان به اعتبار ایمان و اعتقاد به حرمت انسان، به انعقاد صلحنامه و یا آشتی مسالمت‌آمیز برای رعایت حقوق پیروان مذاهب یکتاپرستی و بازگرداندن حقوق از

1- کتاب چهارم، ف/ 3، ص 355، جلد اوّل.

دست رفته مهاجران، رضایت می‌دادند؛ ولی قریش از یک سو با دورکردن کاروان از دسترسی مسلمانان به آن و از سوی دیگر تدارک یک حمله شتابزده علیه مسلمانان، خواست همه تلاش‌های مسلمانان را دَر هم کوبد و بر افکار منجمد خود قهقهه پیروزی قبیله‌های بت‌پرست را سر دهد.
نکته در همین است که قریش، کاروان را بهانه حمله خصمانه خود به مسلمانان کرد؛ در حالی که مسلمانان می‌خواستند با دسترسی به راه بازرگانی قریش، آنها را به رعایت حقّشان و حقوق هر انسانی در آزادی عقیده و دیانت وادار سازند. برای اثبات این نظرِ تحلیلی، از تاریخ و سیره محمّد صلی الله علیه و آله به اسناد تاریخی باز می‌گردیم؛ تا ببینیم چگونه می‌توان بهانه‌جویی قریش از کاروان ابوسفیان را مورد اثبات قرار داد.

پ: بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر

اشاره

اگر خود را از قالب موضوع‌بندی قدما در بیان سیره محمّد صلی الله علیه و آله برهانیم و فکر کنیم که مجموعه‌های حدیث و سیره چون متوجّه بیان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، نتوانسته است جنبه‌های موضوعی طرف مقابل را آن طور که هست تشخیص دهد و تبیین نماید، می‌توانیم قبول کنیم که قسمتی از یک سند تاریخی می‌تواند در یک نظم تألیفی خاص، مفهوم بیشتری پیدا کند؛ به نحوی که در شکل تألیفی دیگر، آن جنبه کمتر در نظر آید.
این اشکالِ اجتناب‌ناپذیر، ناشی از نحوه جمع‌بندی اسناد توسّط محقّقان و محدّثان و سیره‌نویسان بوده است و نه نارسایی سندهای تاریخی. بنابر این در بازنگری، بی‌آن‌که در اصل سند تصرّفی نماییم و یا در اصالت و عدم صحّت آن غیر از آنچه قدمای ما به آن رسیده‌اند، نظری دهیم، به صِرفِ تغییردادن مکانی که سند در آن قرار گرفته، به حقایقی دسترسی پیدا می‌کنیم که نظم تألیفی قدما، مانع از آن می‌شد که نظرها به آن حقایق جلب گردد.
با این همه چون محقّقانِ امروز، مجبورند سندها را از کتاب‌های تألیف‌شده استخراج نمایند، نمی‌توانیم کاملاً سند را از زیر سایه انگیزه محقّقان قدیم برهانیم.
رعایت چنین متدی در بازنگری اسناد تاریخی، ما را وامی‌دارد که در خصوص کلماتی

که در عناوین موضوعی انتخاب می‌کنیم، نهایت تأمّل و دقت را داشته باشیم و آن را به نحوی برگزینیم که از محتوای اسناد تاریخی در نظم تألیفی ارائه‌شده، معنای روشن و یا لااقل مفاهیم واضح‌تری را به ذهن خوانندگان برساند.
مورّخان قدیم، «بدر» را به عنوان «جنگ اسلام» تلقّی کرده‌اند. بنابر این طبیعی است که آن‌ها تحت تأثیر روحیه جنگ جویانه و یا به‌خاطر شرایطی که جنگ لازمه ادامه حیات حکومت‌های وقتشان بوده، اسناد تاریخی بدر را چنان نظمی بخشند که خوانندگان گمان کنند، محمّد صلی الله علیه و آله، لشکری انبوه جمع‌آوری کرد و به جنگ قریشیان رفت؛ آن‌ها را قلع و قمع نمود و اموالشان را به غارت گرفت.
ولی اگر نخواهیم تحت تأثیر وضعیّتی خاص قرار گیریم، باید سؤال‌هایی در تاریخ مطرح کنیم و کلیه اسنادی که می‌تواند جوابگوی چنین سؤال‌هایی باشد، یک جا جمع آوریم و توجّه داشته باشیم که در جمع بندی اسناد مذکور، باید تأثیر شخصی و یا شرایط اجتماعی را به حدّاقل ممکن رسانده، دور از پیش‌فرض‌ها و یا نتیجه‌گیری‌های مؤلّفان قدیم و جدید، آن را در یک نظم تألیفی جدید که ما آن را «بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر» نامیده‌ایم، تقدیم پژوهندگان کنیم.
اساسی‌ترین سؤال از تاریخ در بیان یک «واقعه درگیری» این است که بیابیم کدام یک از طرف‌های متخاصم، تلاش جنگ جویانه داشته‌اند؟ و برعکس کدام طرف برای عدم وقوع درگیری تلاش کرده؟
وقتی پاسخ به این سؤال معلوم شد، باید از روحیّه ستیزه‌جویی یا انگیزه و طرز فکری که طرفین را به تهاجم تحریک کرده است، مطّلع شویم و یا برعکس از افکار و اهدافی که برای عدم درگیری وجود داشته، آگاهی یابیم؛ که آیا اهداف مزبور به لحاظ نفع و مصلحت خود و طوایفِ افراد مزبور بوده است؛ یا اصلاح و آرامش همه جوامع برای تحقّق یک زندگی صالحانه را جستجو می‌کردند؟
برای رسیدن به چنین شناختی از واقعه بدر، باید تمامی منابع مهمّ سیره و تاریخ و مغازی سده‌های نخست هجری را مورد پژوهش قرار داد. در پژوهش حاضر، کتاب مغازی «محمّد بن عمر واقدی» را به دلیل جامعیّت، قدمت و شهرت، به عنوان متن اصلی

انتخاب کردیم و کلیّه اسنادی را که از تلاش‌های جنگ جویانه حکایت می‌کند، در منبع مزبور، تفکیک نمودیم و مدارکی که از تلاش صلح‌جویانه نشانی دارد، به جانبی دیگر نهادیم.
این نحوه طبقه‌بندی اگر چه ما را از شرح زمان‌بندی شده واقعه دور می‌سازد و ممکن است برای اذهانی که از استمرار حوادث آگاهی ندارند، ثقیل آید؛ ولی ما را در رسیدن به کُنه حقیقت مهم‌تری که همانا تعریف واقعی رفتار محمّد صلی الله علیه و آله است، رهنمون می‌سازد.
آنچه در این وادی پژوهشی عاید شد، با امانت و بدون هیچ انگیزه‌ای تقدیم پژوهندگان مدینه‌شناسی می‌کنیم.

گفتیم که در تاریخ مسلّم است که ابوسفیان به سرپرستی کاروان تجارتی قریش، از شام عازم مکّه بود که مطّلع شد مسیر راه در تقاطع بدر زیر نفوذ مسلمانان قرار گرفته است و از این رو ممکن است کاروان سران در معرض خطری که خود از چند و چون آن آگاه نبود، قرار گیرد. از این رو موضوع را به اطّلاع سران قریش رساند و قریشیان پس از تدارک و آمادگی به جانب بدر روان شدند.
حصول تدارک و جمع‌آوری نیروهای ماجراجو و بت‌پرست مکّه و طوایف عرب، نتیجه ترس آن‌ها از تسلّط مسلمانان بر کاروانی بود که عمده مال‌التّجاره آن به سران بت‌پرستان تعلّق داشت. تا اینجا خروج قریش، جنبه دفاعی داشته است و کلیّه اسناد تاریخی مُبیِّن آن است که قریش در تبلیغات خود برای چنین خروجی، از اهمیّت کاروان و حفظ امنیّت راه‌های بازرگانی مکّه به شهرهای دیگر، تأکید داشته است و همین انگیزه مهم، سران طوایف قریش را در جمع‌آوری نیرو و تأمین هزینه هجوم تحت عنوان دفاع از کاروان ابوسفیان، موفقیّتی چشمگیر داده است.
در این فرازها هیچ‌یک از سیره‌نویسان، مورّخان و به طور کلّی تمامی اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر، اختلافی با هم ندارند.

واقدی در این خصوص یادآوری می‌کند:
سند شماره 1:
«فأقامت قُرَیش ثلاثةً تتجهّز- و یُقال یومین- و أخرجت أسلحتها و اشتروا سلاحاً و أعان قویُّهم ضعیفَهم.
و قام سهیل بن عمرو فی رجالٍ من قریش، فقال: یا مَعشر قریش، هذا محمّدُ و الصُّبَاة معه من شبّانکم و أهل یثرب قد عرضوا لِعیرکم ولیطیمتکم فمن أراد ظَهراً فهذا ظهر، و من أراد قُوّة فهذه قوّة، و قام زَمْعَة بن الأسود، فقال:
إنّه و اللّات و العُزّی ما نزل بکم أمرٌ أعظم من هذا. إن طمع محمّد و أهل یثرب أن یعرضوا لِعیرکم فیها خزائنکم فأوْعِبوا و لا یتخلّف منکم أحدٌ و من کان لا قوّة له فهذه قُوّة واللّه لئن أصابها محمّد وأصحابه لایروعکم منهم ألا و قد دخلوا علیکم ... قالوا: و کان لا یتخلف أحدٌ من قریش إلّا بعث مکانه بَعثاً ... و أبوجهل یقول: أ یظنّ محمّد أن یُصیب منا ما أصاب بنَخْلَة و أصحابُه؟ سیعلم أ نمنع عِیرَنا أم لا؟» (1) «قریش دو یا سه روز خود را آماده می‌ساخت. هم اسلحه خود را بیرون آوردند و هم اسلحه خریدند. اشخاص قوی به ضعیفان کمک کردند. سهیل بن عمرو در جمعی از مردان قریش بپا خاست و گفت:
«ای گروه قریش! این محمّد و جوانانِ از دین برگشته شما و اهل مدینه‌اند که قصد کاروان و کالاهای شما و قریش را دارند. هر کس مرکوب می‌خواهد، حاضر است و هر کس یاری می‌خواهد، آماده است.» سپس زمعة بن اسود برخاست و گفت:
«سوگند به لات و عزّی که کاری بزرگتر از این تاکنون برای شما پیش نیامده است؛ چه محمّد و اهل یثرب به کاروان شما که همه سرمایه‌تان در آن است،

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 31، متن عربی، مارسدون جونس، مؤسّسة الأعلمی، بیروت، افست از روی نسخه چاپی دانشگاه آکسفورد، 1966 م، متن فارسی، ج 1، ص 23

طمع بسته‌اند. بنابر این باید همگی به جنگ ایشان بروید و هیچ کس از شما نباید از این کار خودداری کند ...»
گویند از قریشیان هر کس به جنگ نرفت، کسی را به جای خود فرستاد ...» ابوجهل می‌گفت:
«آیا محمّد می‌پندارد که او و اصحابش از ما به همان بهره می‌رسند که در نخله رسیدند؟ به زودی خواهد دانست که ما کاروان خود را حفظ خواهیم کرد یا نه؟»
نگارنده گمان می‌کند تا این مرحله نمی‌توان بت‌پرستان قریش را سرزنش نمود.
آن‌ها با توجّه به بافت قبایل و شیوع خبری بی‌اساس که در شرایط خاصّ مکه انفجارآمیز بود، برای دفاع از اموالشان که به زعمشان ممکن بود به دست مسلمانان بیفتد، کاری دور از منطق و عرف زمانه خود انجام نداده بودند. ابوسفیان نیز به سهم خود کوشش کرد تا خود و کاروان قریش را به سلامت از بدر عبور داده، دور از مسیرِ تحت نفوذ مسلمانان، به مسیر خود ادامه دهد. واقدی می‌گوید:
سند شماره 2:
«... و أقبل أبو سفیان بالعیر، و خافوا خوفاً شدیداً حین دَنَوا من المدینة و استبطؤوا ضَمْضَماً و النفیر، فلمّا کانت اللیلة التی یصبحون فیها علی ماء بدر، جعلت العِیرُ تقبل بوجوهها إلی ماء بدر ...
فأصبح أبوسُفیان تلک اللیلة ببدر، قد تقدّم العِیرَ و هو خائف من الرَّصَد.
فقال: یا مَجدیّ، هل أحسستَ أحداً؟ تعلم و اللّٰهِ ما بمکّة قُرَشیّ و لا قُرَشیّة له نَشّ فصاعداً- والنش نصف أوقیة وزن عشرین درهماً- إلّا و قد بعث به معنا و لئن کتمتَنا شأن عدوّنا لا یصالحک رجلٌ من قریش ما بل بَحْرٌ صُوفة.
فقال مجدیّ: و اللّٰه ما رأیت أحداً أنکره، و لا بینک و بین یَثرب من عدوّ، و لو کان بینک و بینها عدوٌّ لم یخْفَ علینا، و ما کنت لأخفیه علیک إلّا إنّی قد رأیت راکبین أتیا إلی هذا المکان- فأشار إلی مُناخ عَدیّ و بَسْبَسْ- فأناخا

به، ثمّ استقیا بأسقیتهما، ثمّ انصرفا. فجاء أبُوسُفیان مُناخَهما، فأخذ أبعاراً من أبعار بعیریهما، ففتّها، فإذاً فیها نَوی، فقال: هذه و اللّه علائف یثرب، هذه واللّه عیون محمّد و أصحابه، ما أری القومَ إلّا قریباً، فضرب وجه عِیره فساحل بها و ترک بدراً یساراً و انطلق سریعاً». (1) «ابوسفیان با کاروان پیش می‌آمد. چون نزدیک مدینه رسیدند، ترس شدیدی او را فراگرفت. به نظر آنها خبرْبردنِ ضمضم و بیرون آمدن قریش خیلی دیر شده بود. شبی را که قرار بود فردای آن روز به کنار آب بدر برسند، ابوسفیان در بدر گذراند؛ ولی چون از کمین می‌ترسید، قبل از کاروان خود را به آنجا رسانده بود. وی به مجدی گفت:
«آیا اینجا کسی را ندیده‌ای؟ تو می‌دانی که همه مردان و زنان قریشی از بیست درهم به بالا، همراه ما فرستاده‌اند و اگر تو اخبار دشمن را از ما پوشیده بداری، تا دنیا دنیاست، هیچکس از قریش با تو مصالحه نخواهد کرد.» مجدی گفت:
«به خدا کسی را ندیدم که نشناسمش و در فاصله میان تو تا مدینه هم دشمنی نیست. اگر در این میان دشمنی می‌بود، بر ما پوشیده نمی‌ماند و من آن را از تو پوشیده نمی‌داشتم. فقط دو سوار دیدم که به اینجا آمدند (اشاره به خوابگاه بَسبَس و عَدی کرد) و شتران خود را خواباندند و با مشک‌های خود آب برداشتند و رفتند.»
ابوسفیان به آنجا رفت و چند پشکل شتران آنها را شکافت که در آن هسته خرما بود، گفت:
«به خدا این علوفه یثرب است و این‌ها جاسوسان محمّد و از یاران او بوده‌اند.
من این قوم را نزدیک می‌بینم.» این بود که کاروان را به سرعت راند. بدر را سمت راست خود قرار داد و به طرف ساحل دریا رفت.»
بر این اساس ابوسفیان در دورکردن کاروان از دسترسی احتمالی مسلمانان، موفّق شد و به جای راه کوتاه میان کوه‌ها و صحراهای حجاز به جانب غرب آن تغییر مسیر داد و

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 39، فارسی، ج 1، ص 30

کناره دریا را انتخاب نمود.
چنین اقدامی از هوشمندی و عکس‌العمل به‌موقع ابوسفیان و تسلّط او بر راه‌های حجاز حکایتی آشکار دارد. به زعم نگارنده چنین کاری به انگیزه نجات کاروان، نمی‌تواند با توجّه به ذهنیّت مادّی حاکم بر اذهان قریشیان، مورد انتقاد تاریخی قرار گیرد.
حال برگردیم به اسنادی که ما را از وضعیّت نیروهای بت‌پرستان در طول راه مکه- بدر آگاه می‌سازد.
واقدی می‌گوید:
سند شماره 3:
«و کان الفُرات بن حَیّان العِجْلی أرسلته قریش حین فَصلت من مکّة إلی أبی سُفیان بن حرب یُخبره بمسیرها و فصولها، و ما قد حشدت. فحالف أبا سفیان، و ذلک أنّ أباسفیان لصق بالبحر، و لزم الفرات بن حیان المحجة ... و أقبلت قریش من مکّة ینزلون کلّ مَنْهَل یُطعمون الطعامَ مَن أتاهم، و ینحرون الجُزُور ... فمضیا. ثمّ انتهوا إلی الجُحْفة عِشاءً». (1) «... قریش چون از مکّه بیرون آمدند، فرات بن حیان عجلی را پیش ابوسفیان فرستادند تا خبرِ بیرون آمدن و مسیر ایشان را به اطّلاع او برساند و بگوید که چه چیزهایی فراهم ساخته‌اند. اتفاقاً فرات، به راهی رفت که غیر از راه ابوسفیان بود. ابوسفیان خود را به کنار دریا رسانده بود و فرات از شاهراه معمولی رفته بود ...»
«قریش از مکّه پیش می‌آمد و پس از فرود در هر منزل، هر کس را که پیش ایشان می‌آمد، اطعام می‌کردند و برایشان شتر می‌کشتند ... هم‌چنان رفتند تا شبانگاه به جحفه رسیدند ...»
از آنجا که خروج بت‌پرستان از مکّه، پس از آگاهی از هشدار ابوسفیان بوده، طبیعی است که ابوسفیان نیز خبر کاروان را که به خیال او از یک خطر جدّی رهانیده شد و

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، صص 42 و 44 و ترجمه پارسی، ج 1، ص 31

خود و یارانش به سلامت وارد اراضی مکّه شدند، به اطّلاع بت‌پرستان قریش که در میانه راه مکّه- بدر بودند، برساند.
سند شماره 4:
واقدی می‌نویسد:
«فلمّا أفلت أبو سفیان بالعیر و رأی أن قد أحرزها أرسل إلی قُریش قیسَ ابن إمریء القیس- و کان مع أصحاب العیر- خرج معهم من مکّة، فأرسله أبو سفیان یأمرهم بالرجوع، و یقول: «قد نجت عِیرُکم وأموالکم فلا تحرزوا أنفسکم أهل یَثرب، فلا حاجة لکم فیما وراءَ ذلک، إنّما خرجتم لتمنعوا عیرکم و أموالکم، و قد نجاها اللّه». (1) «چون ابوسفیان کاروان را دور کرد و مطمئن شد که آن را از خطر رهانیده است، قیس بن إمری القیس را که از مکّه هم‌راه کاروان بود، پیش قریش فرستاد و به آن‌ها دستور بازگشت داد و پیام فرستاد که کاروان شما از خطر جست.
شما هم خود را با اهل یثرب درگیر نسازید؛ زیرا چیز دیگری غیر از محفوظماندنِ کاروانتان نمی‌خواستید. شما به منطور حفظ و نگهداری کاروانتان بیرون آمدید و خداوند کاروان شما را نجات داد.»
قابل درک و منطقی است، وقتی نیرویی برای نجات کاروان از شهر خارج شده‌اند، باید مطابق عُرف و آداب معمولشان به شهر بازگردند و خود را درگیر معرکه‌ای نسازند؛ چه آن‌ها به خواستشان رسیده‌اند. ابوسفیان نیز بر مبنای همین زمینه معمول و روالِ تجربه‌شده، ضمن دادن خبر سلامتی خود و نجات کاروان، از قریشیانی که به کمک به او آمده بودند، خواست تا بازگردند.
اکنون اسناد تاریخی واکنش بت‌پرستان قریش را در قبال چنین درخواستی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 43، ترجمه پارسی، ج 1، ص 32

سند شماره 5:
واقدی می‌نویسد:
«... و لحق‌الرسول أباسفیان بالهَدَّة- والهَدَّة علی سبعة أمیال من عَقَبة عُسْفان علی تسعة وثلاثین میلًا من مکة- فأخبره بمضی قُرَیش، فقال: وَا قوماه! هذا عمل عمرو بن هشام، کره أن یرجع لأنّه قد ترأس علی الناس، و بغی ...». (1) قریش با سرسختی از بازگشت خودداری کردند ... قیس در هدّه- که در هفت میلی گردنه عسفان و سی و نه میلی مکّه است- نزد ابوسفیان برگشت و رفتن قریش را به او خبر داد. ابوسفیان گفت:
«وای بر قوم من. این کار عمرو بن هشام است. زیرا بر مردم ریاست می‌کند، دوست نمی‌دارد که برگردد و ستم می‌کند.»
از اینجا منطق و عصبیت دفاع از کاروان به کنار گذارده می‌شود و یکباره سران بت‌پرست قریش، خوی تهاجمی به خود گرفته، فکر و اراده هجوم به مسلمانان را در ذهن و روح خود پرورش می‌دهند و بت‌پرستان را به آن ترغیب می‌کنند.
سند شماره 6:
واقدی در این خصوص می‌نویسد:
«و قال أبو جهل: و اللّهِ لا نرجع حتّی نرد بدراً ... فنقیم ثلاثاً علی بدر و ننحر الجُزُر و نطعم الطعام و نشرب الخمر و تَعْزِف القِیان علینا ... لن تزال العرب تهابُنا أبداً». (2) «ابوجهل گفت: نه به خدا برنمی‌گردیم تا به بدر برویم. باید به آنجا برسیم و سه روز بمانیم. شتران را بکُشیم و اطعام کنیم و شراب بیاشامیم و نوازندگان برای ما بنوازند و عرب از ما و مسیر ما آگاه شوند تا همواره از ما بترسند.»
از این مرحله تلاش جنگ جویانه بت‌پرستان قریش آغاز می‌گردد و تاریخ نشان

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 43، و نیز: همین کتاب، ترجمه پارسی ج 1، ص 32
2- ج 1، ص 43، و ترجمه پارسی، ج 1، ص 33

می‌دهد که در برابر تصمیم ابوجهل مبنی بر هجوم به مردم یثرب و قلع و قمع مسلمانان مهاجر مکّی، مدینه آغازگر وقایع جدیدی در مسیر چنین راهی می‌گردد.
نباید نادیده گرفت که مخالفت‌هایی از جانب بعضی از بزرگان طوایف در برابر جنگ‌طلبیِ سران قریش و خصوصاً ابوجهل صورت گرفت؛ ولی این تلاش‌ها مؤثّر واقع نشد و قریش با یکپارچگی خاصّی، عزم خود را برای هجوم به مسلمانان و دستیابی به آنها در هر جا که هستند، راسخ نمود.
آنها از این نقطه به بعد دیگر نه به حفظ کاروانِ خویش که به اهداف بالاتری می‌اندیشیدند. آنان حتّی از موقعیّت مسلمانان عازم بدر یا یثرب شناخت نداشتند و درصدد بودند مسلمانان را هر جا که بتوانند، قلع و قمع کنند و انگیزه‌های درونی خود را در دفاع از نظام بت‌پرستی و میل به تفاخر قبیله‌ای و قیمومیّت جزیرةالعرب و سروری بر اعراب آشکار سازند.
اینجا بود که مغرورانه راه شمال را که به بدر و یثرب منتهی می‌شد پیش گرفتند و قبایل بین راه را وادار به همکاری با قریش نمودند.
ما در بررسی مدارک تاریخی، ردّ پای تمام آنچه را که در فرازهای فوق آوردیم، به خوبی یافتیم. بررسی این مدارک، محقّقان را متقاعد می‌کند که یک توهّم، سبب می‌شود که قریش- بی‌آن‌که واقعاً در معرض خطر باشد- ابتدا حالت دفاعی و سپس حالت تهاجمی و انتقام به خود گیرد.
سند شماره 7:
«فحدثنی عبدالملک‌بن جعفر ... قال الأخْنَس بن شریق- و کان اسمه ابیّ و کان حلیفاً لبنی زُهرَة فقال: یا بنی زُهرة! قد نجی اللّه عِیرَکم و خلّص أموالکم و نجی صاحبکم مَخْرمَة بن نَوْفَل و إنّما خرجتم لتمنعوه و ماله و إنّما محمّد رجل منکم ابن أختکم، فإن یک نبیّاً فأنتم أسعد به و إن یک کاذباً یلی قَتْلَه غیرکم خیر من أن تلوا قتل ابن أُختکم فارجعوا و اجعلوا جُبْنَها لی فلا حاجة لکم أن تخرجوا فی غیر مَنفَعَة لا ما یقول هذا الرجل فإنّه مُهلک قومه

سریعٌ فی فسادهم ...»
«عبدالملک بن جعفر برایم گفت که: اخنس بن شریق که نام اصلی او ابیّ و هم‌پیمان بنی‌زهره بود به آنان چنین گفت:
ای بنی‌زهره! خداوند کاروان شما را نجات داد و اموال شما را خلاص کرد و یار شما مخرمة بن نوفل را رها ساخت. شما برای این بیرون آمده بودید که دشمن را از او و مال او منع کنید. محمّد مردی از خود شما و خواهرزاده شماست. اگر او پیامبر باشد، شما با انتساب به او نیکبخت خواهید بود و اگر دروغگو باشد، بهتر است دیگری عهده‌دار کشتن او گردد تا این‌که خود، خواهرزاده خویش را بکشید. برگردید و ترس آن را هم به گردن من بگذارید و شما را چه حاجتی که به کاری بیرون روید که سودی ندارد. به آنچه هم که این مرد (ابوجهل) می‌گوید، نباید گوش کرد؛ چه او هلاک کننده قوم خویش است و با شتاب آن‌ها را تباه می‌کند!
بنی‌زهره از أخنس اطاعت کردند؛ از این رو هیچ‌یک از افراد این قبیله در غزوه بدر حضور نداشت.»
چنین طرز فکری که منجر به کناره‌گیری بنوزهره از حمله به مسلمانان شد، نتیجه این احساس در آنها بود که برای پاسداری از کاروان قریش، تنها باید حالت دفاعی به خود گیرند. ولی پایداری بعضی دیگر از سران قریش که کینه‌ها، عداوت‌های دیرینه و تعصّبات خود را نسبت به بُت‌ها زیر لفّاف دفاع از کاروان، پنهان کرده بودند، نتوانست بنی‌زهره را در بازگرداندن تمامی قریش توفیق بخشد. در مجاورت کناره‌گیری بنوزهره از جنگ، تلاش مشابهی توسّط بنی‌عدیّ تحقّق پذیرفت.
واقدی در این خصوص سند مهمّی را ارائه می‌دهد:
سند شماره 8:
«عن أبی‌بکر بن عمر بن عبد الرّحمن ... قال:
خرجت بنو عُدیّ مع النفیر حتی کانوا بثنیّة لَفْت، فلما کانوا فی السحر عدلوا فی الساحل منصرفین إلی مکّة فصادفهم أبوسفیان قال:

یا بنی عَدیّ، کیف رجعتم لا فی العیر و لا فی النفیر؟ قالوا:
أنت أرسلت إلی قریش أن ترجع، فرجع مَن رجع و مضی! فلم یشهدها أحدٌ مِن بنی‌عَدیّ. و یقال إنّه لاقاهم بمَرّ الظّهران، فقال تلک المقالة لهم ... قال محمد بن عمر الواقدی: رجعت زُهرَة من الجُحفة، و أمّا بنو عَدیّ فرجعوا من الطریق و یقال من مرَّ الظّهران». (1) «از ابوبکر بن عمر بن عبدالرّحمن ابن عبداللّه بن عمر بن الخطّاب، برایم روایت کردند که می‌گفت:
بنی‌عدیّ همراه قریش بیرون آمده بودند و چون به تنگه لِفت رسیدند، سحرگاه، خود را به سوی دریا کشانده و به مکّه بازگشتند. ابوسفیان به آنها برخورد کرد و پرسید:
«تو کسی را پیش قریش فرستادی که برگردند. گروهی برگشتند و گروهی رفتند!» به هر حال هیچ‌کس از بنی عدیّ هم در بدر حضور نداشت. واقدی گوید:
بنی‌زهره از جحفه و بنی‌عدی از بین راه- و گفته‌اند از مر الظهران- برگشتند.»
دو سند 7 و 8 می‌تواند ما را متقاعد کند که قریش چون از توهّم دفاعی به خوی جنگ جویانه و متعصّبانه تغییر جهت داد، در همان لحظات و از جانب هم‌پیمانانشان مورد انتقاد قرار گرفت و چون نتوانستند آن‌ها را به انصرافشان از عزم به تجاوز وادار کنند، خود را از چنین معرکه‌ای دور ساختند. طبیعی است که اگر محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، قصد حمله، تهاجم و تجاوز داشتند و خروجشان از مدینه برای نبرد و جنگ با قریشیان بود، قریشیان، برنمی‌گشتند؛ در مرحله نخست برای نجات کاروان و در مرحله دوم برای جلوگیری از حمله مسلمانان، خود را مهیّا می‌کردند؛ ولی بازگشت آنها به خوبی نشان داد که محمّد صلی الله علیه و آله عازم نبرد با قریش نبوده است.
بازگشت بنوزهره و بنوعدیّ مُبیّن تلاش‌های بی‌نتیجه بعضی از سران مهاجمان مکّی است که در برابر آن مقاومت سختی شد و آن را ناموفّق نمود.

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 34

فرازهای تاریخی چنین واکنش‌هایی می‌تواند ما را به تلاش‌های جنگ‌جویانه اکثریّت سران قریش- که تعیین‌کننده خطّ مشی نهایی مهاجمان مکّی بوده است رهنمون سازد.
سند شماره 9:
واقدی می‌نویسد:
«قال حکیم بن حِزام: و کنّا فی خباء لنا علی جَزور نشوی من لحمها ... و لقینی عُتبة بن رَبیعة، فقال: یا أبا خالد! ما أعلم أحداً یسیر أعجب من مسیرنا، إنّ عیرنا قد نجت و إنّا جئنا إلی قوم فی بلادهم بَغیاً علیهم لأمْرٍ حُمّ؛ و لا رأی لمن لا یطاع، هذا شؤم ابن الحَنْظَلِیَّة». (1) «حکیم بن حزام گوید: در خیمه خود بودیم و می‌خواستیم از گوشت شتر، کباب تهیّه کنیم که ناگاه خبر را شنیدیم و اشتهای ما کور شد. بعضی به دیدار بعضی دیگر می‌رفتند. عتبة بن ربیعه مرا دید و گفت:
ای ابوخالد! هیچ نمی‌دانم کسی راهی عجیب‌تر از راه ما پیموده باشد. کاروان ما نجات یافت و ما به قصد ستم بر گروهی به سرزمین‌های ایشان آمده‌ایم و این کاری است دشوار و کسی که اطاعت نشود نظری ندارد. این شومی و نافرخندگی ابوجهل است.»
تأکید بر این‌که: «ما به قصد ستم به سرزمین‌های ایشان» یعنی مسلمانان آمده‌ایم، به خوبی می‌تواند به عنوان یک سند مهمّ تاریخی در تلاش جنگ‌جویانه قریش، مورد تأمّل و استناد تاریخی قرار گیرد. به این اسناد بنگرید:
سند شماره 10:
واقدی می‌گوید:
«قال أبو جهل: ما هذا عن أمر عُتبة قد کره قتال محمّد و أصحابه. إنّ هذا

1- واقدی، «مغازی» ج 1، ص 52، ترجمه پارسی، ج 1، ص 39

لهو العجب». (1) «ابوجهل گفت: چرا عتبه چنین می‌کند؟ مثل این‌که از جنگ با محمّد و اصحاب او کراهت دارد. این واقعاً مایه تعجّب است!»
سند شماره 11:
«ثمّ جلس عتبة على جَمَله، فسار في المشركين من قُريش يقول: يا قوم! أطيعونى، و لا تُقاتلوا هذا الرجل و أصحابه، و اعصبوا هذا الأمر برأسى و اجعلوا جُبْنَها بى، فإنّ منهم رجالًا قرابتهم قريبة و لا يزال الرجل منكم ينظر إلى قاتل أبيه و أخيه فيورث ذلک بينكم شحناء و أضغاناً، و لن تخلصوا إلى قتلهم حتى يصيبوا منكم عددهم».
«آنگاه عتبه بر شتر نر خود سوار شد و میان مشرکان قریش راه افتاد و می‌گفت: ای قوم! از من اطاعت کنید و با این مرد و اصحابش جنگ نکنید و گناه و ترس آن را به گردن من بیاندازید. گروهی از ایشان، خویشاوندی نزدیک با ما دارند و شما همواره با قاتل پدر و یا برادر خود نظر خواهید کرد و این مسأله موجب بروز کینه شدید میان همه خواهد شد. وانگهی شما نمی‌توانید آنها را بکشید؛ مگر این‌که لااقل به تعداد ایشان از شما هم کشته شود.»
سند شماره 12:
«فحسده أبوجهل حين سمع خطبته، و قال ... إنّ عتبة يشير عليكم بهذا لأنّ ابنه مع محمد، و محمد ابن عمه، فهو يكره أن يُقتَل ابنه و ابن عمه. امتلأ، و اللّه سَحْرَکَ يا عُتبة، و جبنتَ حين التقت حَلْقتا البِطان الآن تُحذّل بيننا و تأمرنا بالرجوع؟ لا و اللّه، لا نرجع حتى يحكم اللّه بيننا و بين محمّد». (2)
«چون ابوجهل این خطبه عتبه را شنید بر او رشک و حسد برد و گفت:
... عتبه که چنین می‌گوید و شما را به این کار ترغیب می‌کند بدین جهت است که

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 52 و ج 1، ص 39
2- همان.

پسرش همراه محمّد است و محمّد پسرعموی اوست و او خوش نمی‌دارد که پسر و پسر عمویش کشته شوند. سپس به عتبه گفت:
از حد خود تجاوز کردی. وانگهی اکنون که دور حلقه را تنگ می‌بینی، ترسیده‌ای! می‌خواهی ما را خوار کنی که به ما دستور بازگشت می‌دهی؟ نه سوگند به خدا برنمی‌گردیم تا خدا میان ما و محمّد حکم کند.»
سند شماره 13:
«فرجعت إلی عُتبة فوجدته قد غضب من کلام قریش، فنزل عن جَمَلِه، و قد کان طاف علیهم فی عسکرهم یأمرهم بالکفّ عن القتال فیأبون». (1)
«حکیم بن حزام نقل می‌کند:
من به نزد عتبه برگشتم و دیدم که از گفتار قریش سخت خشمگین است و از شتر نر خود پایین آمده و دور لشکر می‌گردد و به آنها دستور می‌دهد که از قتال خودداری کنید؛ ولی آنها نمی‌پذیرفتند. عتبه به ابوجهل گفت:
به زودی خواهی دانست که کدامیک از ما فردا برای عشیره خود شوم‌تر است.»
اکنون بررسی می‌کنیم که چرا قریش در حمله و هجوم به مسلمانان این قدر اصرار داشتند؟ باید انگیزه‌های مهمّی داشته باشند که ریشه در تعصّبات قومی و دینی آنها داشته است. باید تلاش جنگ‌جویانه آنها را از لحاظ هدف و انگیزه مورد بررسی قرار دهیم و سندهای تاریخی آن را بیابیم.
سند شماره 14:
واقدی در «مغازی» گوید:
«و أقبل أبوجهل علی أصحابه، یحضّهم علی القتال و قال:
... و ایم اللّه! لانرجع الیوم حتی نقرِن محمداً و أصحابَه فی الجبال، فلا ألفین أحداً منکم قتل منهم أحداً، و لکن خذوهم أخذاً نعرّفهم بالّذی صنعوا،

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 66، و ترجمه پارسی، ج 1، ص 49

لمفارقتهم دینکم و رغبتهم عمّا کان یعبد آباؤهم». (1) «ابوجهل رو به یاران خود کرده آنها را به جنگ تحریض می‌کرد و می‌گفت:
... به خدا سوگند که امروز بر نمی‌گردیم تا محمّد و یاران او را ریسمان‌پیچ کنیم! نباید کسی از شما کسی از ایشان را بکشد؛ بلکه حتماً ایشان را اسیر بگیرید؛ تا بعداً به آنها بفهمانیم که چرا از دین شما برگشته و از آیین پدری خود دوری جسته‌اند.»
قبل از این نیز ابوجهل به طور خصوصی به ابولهب که در خروج از مکّه کراهت داشت، گفته بود:
ضمیمه سند شماره 14:
«فجاءَه أبوجهل فقال: أقم یا أباعتبة (ابولهب) فواللَّه ما خرجنا إلّا غضباً لدینک و دین آبائک.» (2) «ابوجهل پیش او (ابولهب) آمد و گفت:
ای اباعتبه برخیز! سوگند به خدا ما فقط برای حفظ دین تو و پدرانت به خشم آمده‌ایم و به جنگ می‌رویم.»
همچنین توجّه کنید به سند ذیل:
سند شماره 15:
«قال أبو عبداللَّه: فذکرت قول نُبَیة بن الحجّاج ... یا معشر قریش! انظروا غداً إن لقینا محمد و أصحابه، فابقوا فی أنسابکم هؤلاء، و علیکم بأهل یَثْرب، فإنّا إن نرجع بهم إلی مکّة یُبْصروا من ضلالتهم و ما فارقوا من دین آبائهم». (3) «ابوعبداللّه گفت: گفته نبیه ... ای گروه قریش! فردا که با محمّد و اصحاب او برخورد می‌کنیم، خویشان و منسوبان خود را رعایت کنید و أهل مدینه را از

1- واقدی، مغازی، ج 1، ص 71، ج 1، ص 53
2- واقدی، مغازی، ج 1، ص 33 نسخه عربی، ج 1، ص 24
3- واقدی، ج 1، ص 55، ترجمه پارسی، ج 1، ص 41

پای درآورید؛ زیرا آنها را به مکّه بر می‌گردانیم و از گمراهی خود بینا می‌شوند و از آیین پدران خود جدا نخواهند شد.»
سندهای 14 و 15 انگیزه هجوم و تلاش جنگ‌جویانه قریش را برای اعاده آیین بت‌پرستی، وادارکردن مسلمانان به ترک تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله و دست‌برداشتن ازیکتاپرستی و بازگرداندن آنها به نظام حاکم مکّه نشان می‌دهد. البتّه قریشیان، این حق را داشته‌اند که مردم مکّه و مدینه را به بت‌پرستی دعوت کنند؛ ولی زور و حمله و هجوم برای تحقّق خواسته‌هایشان، مورد قبول هیچ انسانی نیست. با این همه آنان، حتّی در این خواسته نیز که باید آیین پدران خود را به مسلمانان تحمیل کنند و آنها را به اسارت اشراف و حاکمان معابد بت درآورند، صادق نبودند. این خواسته مانند دفاع از کاروان، بهانه‌جویی آنها برای قلع و قمع مسلمانان بود. از این رو پس‌از آن‌همه تلاش جنگ‌جویانه و ترغیب مهاجمان به دفاع از آیین جاهلی، یکباره این شیوه را به کناری نهادند و فریاد انتقام و خونخواهی عمرو بن حضرمی را سر دادند.
در این مرحله، اسناد تاریخی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که چگونه خونخواهی عمرو بن حضرمی مهمترین و حتّی اساسی‌ترین انگیزه حمله و تهاجم به مسلمانان گردید. واقدی می‌نویسد:
سند شماره 16:
«... و ذهب أبو جهل إلی عامر بن الحضرمی أخی عمرو بن الحضرمی المقتول بنخلة، فقال له: هذا حلیفک- یعنی عُتبة- یرید أن یرجع بالناس، و قد رأیت ثأرک بعینک، و تُخذل بین الناس قد تحمل دم أخیک و زعم أنّک قابل الدیة ألا تستحی تقبل الدیة و قد قدرت علی قاتل أخیک قم فانشد خفرتک. فقام عامر بن الحضرمی فاکتشف ثمّ حثا علی استه التراب و صرخ وا عمراه یخزی بذاک عتبة لأنّه حلیفه من بین قریش فأفسد علی الناس الرأی الّذی دعاهم إلیه عتبة و حلف عامر لا یرجع حتی یقتل من أصحاب

محمد و قال أبو جهل لعُمَیر بن وَهَب حَرِّش بین الناس، فحمل عمیر فناوش المسلمین، لأن ینفض الصف فثبت المسلمون علی صفهم و لم یزولوا، و تقدّم ابن الحضرمی فشد علی القوم، فنشبت الحرب.». (1) «سپس ابوجهل نزد عامر بن حضرمی-/ برادر عمرو-/ که در نخله کشته شده بود، رفت و گفت:
این هم‌پیمان تو- یعنی عتبه- می‌خواهد پس از این‌که به خونخواهی خود دست یافته‌ای، مردم را برگرداند و مایه خواری میان مردم گردد. او عهده‌دار پرداخت خون‌بهای برادرت شده است و می‌پندارد که تو خونبها را می‌پذیری! آیا اکنون که بر کشنده برادرت دست یافته‌ای، شرم نمی‌کنی از این‌که خونبها را بپذیری؟
اکنون برخیز و آن را به یادشان آر و خون خود را طلب کن!
عامر بن حضرمی برخاست و سر خود را برهنه کرد. بر سر خود خاک پاشید و بانگ برداشت که: ای وای عَمرو من! و با این کار عتبه را که هم پیمان او بود، سرزنش کرد. به این ترتیب پیشنهادی که عتبه، مردم را به آن دعوت کرده بود، تباه شد و عامر سوگند خورد تا کسی از اصحاب محمّد را نکشد باز نخواهد گشت. ابوجهل به عُمیر بن وهب گفت:
مردم را برانگیز! عمیر حمله‌ور شد و آهنگ مسلمانان کرد؛ تا صف ایشان را در هم بریزد؛ ولی آنان همچنان پایدار بودند و تکان نخوردند. در این هنگام عامر بن حضرمی پیش آمد و بر مسلمانان حمله برد و آتش جنگ را برافروخت.»
بر اساس اسناد تاریخی شانزده‌گانه فوق‌الذّکر و با توجّه به ترتیب موضوعی و تطوّر زمانی، می‌توان نتایج ذیل را ارائه داشت:
1- قریش برای دفاع از کاروان تجارتی که به زعم و توهّم آنها ممکن بود مورد تعرض قرار گیرد، نیروی تهاجمی انبوهی را تدارک دیدند و به سوی یثرب حرکت کردند.
2- هنگامی که دیدند، کاروان اصلًا مورد تعرّض قرار نگرفته و سالم به مکّه بازگشته

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 64 و 65، ترجمه پارسی، ج 1، ص 48

است، کینه‌های واقعی خود را برای ادامه‌دادن به راه و حمله به یثرب و کشتار مسلمانان بروز دادند و بر خلاف اصرار ابوسفیان، به مکّه باز نگردیدند.
3- در میان قریشیان کسانی پیدا شدند که حاضر به ادامه راه و هجوم به مسلمانان نبودند و بت‌پرستان را از کشتار مسلمانان منع می‌کردند؛ ولی موفّق نشدند و در این حال، یا خود برگشتند و یا تن به جوّ متعصّبانه و تندخویانه قریش داده، بنا به سنن عربی طوایف، در صدد جبران این احساس حقارت بر آمدند.
4- قریش هدف اصلی خود را وادار کردن مسلمانان به زور و بازگشت به نظام کهن بت‌پرستی و تن‌دادن به اطاعت اشراف قریش تعیین کرده بودند.
5- قریش چون در تحریک انگیزه و هدفِ هم‌کیشان خود در دفاع از دین آبایی و قومیّت جاهلی موفّق نشدند، انگیزه خونخواهی و انتقام از قاتلان عمرو بن حضرمی را مطرح کردند و عصبیّت قومی هم‌کیشان خود را چنان شعله‌ور ساختند که منجر به هجوم و حمله گردید.
در برابر این اسناد و نتایج حاصله تاریخی که تلاش‌های جنگ‌جویانه مکّی‌های بت‌پرست را نشان می‌دهد، باید بررسی کرد که مسلمانان در چه موقعیّتی بودند؟ آیا آنها نیز موضع جنگ‌جویانه داشتند؛ یا برای صلح و عدم درگیری تلاش می‌کردند؟
پاسخ به این پرسش‌های مهمّ تاریخی را به همان شیوه و روالی که در شناساندن موقعیّت‌های قریش بر اساس کتاب مغازی طی کردیم، در مستندات تاریخی واقعه پی‌می‌گیریم:

در قسمت «ب» از این مقال، یادآور شدیم که خروج محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مدینه به جانب بدر، اوّلًا به قصد نبرد نبود و ثانیاً نمی‌دانستند که به کجا باید رهسپار شوند.
سند شماره 1:
«گروه زیادی از اصحاب چون با خروج پیامبر موافق نبودند، همراه او بیرون

نرفتند و در این مورد اختلافات و حرف زیادی است؛ ولی هر کس که بیرون نرفته است، سرزنش نمی‌شود؛ چرا که مسلمانان در واقع برای نبرد بیرون نمی‌رفتند.»
«و أبطأ عن النّبی- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بَشَرٌ کثیرٌ من أصحابه و کرهوا خروجه و کان فی ذلک کلام کثیرٌ و اختلاف ... و کان مَن تخلّف لم‌یُلَمْ لأنَّهم ما خرجوا علی قتال».
واقدی در «مغازی» از ساز و برگ قریش در هنگام خروج از مکّه به جانب مسلمانان، یادها کرده است:
950 مرد جنگ‌جو با 100 اسبِ اضافی که برای خودنمایی و تکبّر یدک می‌کشیدند. (1)... توانگران و نیرومندان آنها بر اسب سوار بودند. سی اسب به بنی‌مخزوم اختصاص داشت. قریشیان، هفتصد شتر داشتند. اسب‌سوارانِ آنها که صد نفر بودند، همه زره بر تن داشتند. پیادگان به همین تعداد، زره‌پوش بودند.
اینها آمار مستندی است که نشان می‌دهد که قریشیان، برای دفاع از یک کاروان تجارتی چه تجهیزات وسیعی را تدارک دیده بودند و این نبوده جز آن‌که پیش‌بینی حمله به مدینه و کشتار و اسارت مسلمانان را در سر می‌پروراندند.
در مقابل باید بررسی کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، چه ساز و برگی با خود داشتند که مورّخان و سیره‌نویسان، واقعه بدر را «جنگ مسلمانان» خوانده‌اند؟! زیرا خروج برای نبرد، اسلحه متناسب با عرفیّات هر دورانی را طلب می‌کند.
نگارنده گمان می‌کند با توجّه و تأمّل بر دقایق و نکات اسناد تاریخیِ ذیل، پیامبر صلی الله علیه و آله نه به قصد نبرد از مدینه خارج شد و نه خبری از حمله قریش و یا احتمال دفاع اجتناب‌ناپذیر وجود داشت؛ زیرا اگر دفاع را محتمَل می‌دانست، لااقل متناسب با قدرت

1- مغازی، ج 1، ص 29

ظاهری قریش و رعایت جوانب احتیاط، اهل مدینه را به خروج از مدینه ترغیب می‌کرد و اهمیّت دفاع اجتناب‌ناپذیر و حمله احتمالی قریش را به آنها گوشزد می‌نمود؛ ولی او در این خصوص هیچ نگفت و هیچ کس را هم که از خارج شدن امتناع ورزیده بود، سرزنش نکرد. توجّه کنید:
سند شماره 2:
«گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله شامگاه یکشنبه دوازدهم رمضان از سقیا کوچ فرمود و مسلمانان همراه او رفتند و شمار ایشان 350 نفر بود ... هفتاد شتر داشتند و هر دو، سه یا چهار نفر از یک شتر استفاده می‌کردند. پیامبر و علیّ بن ابی‌طالب و مَرثد، یک شتر داشتند ... از سعد بن ابی‌وقّاص برایم نقل کردند که می‌گفت:
همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بدر رفتیم و با ما فقط 70 شتر بود؛ چنانکه هر دو، سه و چهار نفر از یک شتر استفاده می‌کردیم ... گویند:
همراه اصحاب رسول خدا دو اسب هم بوده است. اسبی از مرثد بن ابی‌مرثد غَنَوی و اسبی از مقداد بن عمر بَهرانی- هم پیمانان بنی‌زُهره- ... برخی می‌گویند:
زبیر هم اسبی داشته است. به هر حال دو اسب بیشتر نداشته‌اند.» (1)
«قالوا: فراح رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عشیةَ الأحد من بیوت السُّقیا لاثنی عشرة مضت من رمضان و خرج مسلمون معه و هم ثلثمائة و خمسة ... و کانت الإبل سبعین بعیراً فکانوا یتعاقبون الإبل- الاثنین و الثلاثة و الأربعة- فکان رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و علیّ بن أبی‌طالب و مَرْثَد بن أبی مرثد- و یقال زید بن حارثة مکان مَرْثَد- یتعاقبون بعیراً واحداً ... عن سعد بن أبی‌وقّاص أنّه قال:
خرجنا إلی بدر مع رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و معنا سبعون بعیراً فکانوا یتعاقبون الثلاثة، و الأربعة و الاثنان علی بعیر ... قالوا و کان معهم فَرَسان: فَرَس لِمَرْثَد بن أبی‌مرْثد الغَنَوی، وَ فَرس للمقداد بن عمرو

1- مغازی، ج 1، صص 20- 17 و متن عربی، ج 1، صص 27- 23

البَهرانی، حَلیف بنی‌زُهرة. و یُقال فَرَس للزُّبَیر و لم یکن إلّا فَرَسان».
ابوبکر احمد بن حسین بیهقی به نقل از عبداللّه بن مسعود نقل می‌کند:
«در نبرد بدر هر سه نفر یک شتر داشتیم. علی و ابولبابه شریک‌های پیامبر بودند و چون نوبت پیاده‌روی پیامبر می‌شد، آن دو استدعا می‌کردند تا پیامبر سوار باشد و آنها پیاده بروند؛ ولی پیامبر می‌فرمود:
من هم مزد و پاداش می‌خواهم و غنی‌تر از شما نیستم و شما هم در پیاده‌روی قوی‌تر از من نیستید. (1) اگر چه در این روایت، نام «ابولبابه» ذکر شده است؛ ولی مشهور آن است که غیر از علی علیه السلام، «مرثد بن ابی‌مرثد غنوی» شریک آنها بوده است. عبیده سلمانی می‌گوید:
«عدّه مسلمانان در نبرد بدر، سیصد و سیزده یا چهارده نفر بود: دویست و هفتاد نفر از انصار و بقیّه از دیگر مسلمانان بودند ...»
چنین وضعیّتی از ساز و برگ نظامی، طبق روال همان روزگاران نه تنها یک نیروی تهاجمی تلقّی نمی‌شده، بلکه جنبه دفاعی نیز نداشته است.
واقدی در کتابش گفته‌ای را از پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب دعایی از آن حضرت در مکان سقیا به یاد می‌آورد. این دعا، موقعیّت، وضعیّت و ترکیب ظاهری مسلمانان را در خروج از مدینه و انجام تلاشی برای احقاق حقّ خود در انجام مراسم دینی مکّه نشان می‌دهد:
پیامبر چون از محلّ سقیا حرکت کرد، برای یارانش در پیشگاه الهی عرضه داشت:
«پروردگارا! ایشان گروه پیادگانند؛ سوارشان فرمای. برهنگانند؛ جامه‌شان بپوشان. گرسنگانند؛ سیرشان کن و نیازمندانند؛ به فضل خود بی‌نیازشان فرمای.» (2)

1- «دلائل النّبوه»، ج 2، ص 230، ترجمه فارسی.
2- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 19، پارسی. ج 1، ص 26، متن عربی. همچنین نک: سنن ابی‌داود، کتاب الجهاد، حدیث 2724، ج 3، ص 79، تصحیح: محمّدمحی‌الدّین به نقل از عبداللّه بن عمرو.

«اللّهمّ إنّهم حُفَاةٌ فاحْمِلْهُمْ و عُرَاةٌ فاکْسُهم و جِیاعٌ فَأَشْبِعْهُمْ و عالةٌ فأغنِهم من فضلک ...».
مردمی که با چنین وضعیّتی مورد توصیف قرار می‌گیرند، پیداست همه امکانات مادّیشان را در راه «ایمان به خدا» و شوق به «حبّ پیامبر خدا» از دست داده‌اند. واقعیّت این بود که قریشیان چیزی برای دنیای این مردمان باقی ننهاده بودند. با تک‌جامه‌ای که در بر کرده بودند، خود را از زیر ستم و فشار اشراف قریش رهانیده و به آن سوی حجاز یعنی یثرب رسانیده بودند؛ تا در آنجا به «حیات معنوی» خود ادامه دهند. مردمانی که مستحقّ دعا و نیایشِ منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، کدامین ساز و برگ نظامی را در اختیار داشتند که قرن‌هاست مورّخان و مبلّغان، متأثّر ازحکومت‌های جنگ‌جوی خود، از واقعه بدر، یک «جنگ مسلمانی» و «یک بسیج و تدارک نظامی اسلام، علیه کفر» ساخته‌اند؟
مهم‌تر آن‌که اگر آنها نه به قصد احقاق حق بل به نیّت آزار و اذیّت و یا عرض اندام با آخرین توان در برابر اشرافیت لجام‌گسیخته عربِ مکّی‌تبار، خارج شده بودند، چگونه می‌توان این سند تاریخی را فهمید و فهماند؟ توجّه کنید:
سند شماره 3:
«از ابن ابی‌سبره هم شنیدم که می‌گفت:
از صالح بن کیسان شنیده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله عازم نبرد بدر شدند، شمشیری همراه نداشتند»!
«... خرج رسول اللّه یوم بدر، و ما معه سیف». (1) اگر قریش، آن همه تدارکات را به نام «دفاع از کاروانِ خویش» راه می‌اندازد (در حالی که نقشه اساسی آنان، نابودی مسلمانان بود) محمّد صلی الله علیه و آله حتّی شمشیری همراه نداشته است؛ چه رسد که قصد قتال، غزوه، حرب یا دیگر اسامی و اصطلاحاتی را داشته باشد که سعی دارد سایه ابهام بر سیره واقعی محمّد صلی الله علیه و آله بیندازد؛ تا شاید روند ستیزه جویانه طوایف

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 77، متن عربی: ج 1، ص 103

و قبایل عرب و ذوق و شوق آنها به تصرّف و غارت، به مُهر اسلام ممهور شود. این، تاریخ حیات مسلمانی است و نه هرگز سیره محمّد صلی الله علیه و آله؛ سیره و تاریخی است که از شرایط پرآشوب تاریخ اقوام و ملل مسلمان، نشأت گرفته است!
به اسناد تاریخی باز می‌گردیم:
پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان چون از مدینه خارج شدند، نمی‌دانستند که قریش با لشکری گران به نابودی آنها و تصرّف دیارشان همّت گمارده و برای تار و مار کردن آنها مکّه را پشت سر گذاشته است.
سند شماره 4:
«گویند: پیامبر همچنان به راه ادامه می‌داد و چون به نزدیکی بدر رسید، از آمدن قریش آگاه شد و یاران را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت فرمود و آرای ایشان را پرسید.»
«و مضی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- حتی إذا کان دُوَینَ بدر، أتاه الخبر بمسیر قُرَیش، فأخبر، رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بمسیرهم و استشار الناس». (1) موسی بن عقبه در «مغازی» به نقل از بیهقی در «دلائل‌النّبوّه» می‌نویسد:
«پیامبر به راه افتاد و خبری از کاروان و قریش نداشت ... پیامبر به یاران خود فرمود در این کار و در باره مسیری که باید طی کنیم، آراء خود را بگویید.» (2) بیهقی در همان مأخذ، ص 266 می‌نویسد:
«پیامبر همچنان به راه خود ادامه می‌داد؛ تا این‌که در وادی ذفار فرود آمد و خبر حرکت قریش برای دفاع از کاروان، به اطّلاع آن حضرت رسید. پیامبر از

1- مغازی، ج 1، ص 36، متن عربی، ج 1، ص 48
2- دلائل‌النّبوّه، ج 1، صص 266 و 271

مسلمانان نظر خواست.» (1) انتشار خبر لشکرکشی قریش در میان طوایف بنوجهینه و با توجّه به این‌که دیگر کاروانی در کار نبود، همگان را متوجّه تصمیم جدّی بت‌پرستان در حمله به یثرب و سرکوب‌کردن نهضت مسلمانان نمود. مسلمانان دانستند که هر جا بمانند، یا بروند، قریش کینه‌توزانه متعرّض ایشان می‌شود. اگر مسیر خود را تغییر می‌دادند؛ تا از دسترسی نیروهای قریش دور شوند، آنها به تعقیب مسلمانان می‌پرداختند و یا در غیاب محمّد صلی الله علیه و آله عازم مدینه می‌شدند و مردم بی‌گناه مدینه را به خاک و خون می‌کشاندند. از این رو راهی جز دفاع و ماندن برای مقاومت نداشتند. این دفاع اجتناب‌ناپذیر نه تنها حقّی بود که اسلام به آنها داده و مسؤولیّت آن را به عهده ایشان گذارده بود؛ بل اسناد تاریخی، راه دیگری را فراروی‌مسلمانان نشان نمی‌دهد؛ جز تسلیم در برابر بت‌های لات و عُزّی و قبول اسارت و ذلّت؛ در نتیجه مرگ رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و محو آثار همه تلاش‌های مؤمنانه برای احیاء حیات معنوی و اخلاقی.
اسناد را دنبال کنیم:
سند شماره 5:
«در این هنگام رسول خدا به اصحاب خود فرمود:
در باره این مکان که [در آن] فرود آمده‌ایم، اظهار نظر کنید. حباب بن مُنذر گفت:
ای رسول خدا! اگر به فرمان خداوند در اینجا فرود آمده و اردوگاه ساخته‌ای، بر ما نیست که گامی جلوتر یا عقب‌تر برویم. ولی اگر نبرد و چاره‌اندیشی و رایزنی است، صحبتی بداریم؟ پیامبر فرمود:
نبرد است و چاره‌اندیشی و رایزنی است.» (2)

1- همچنین نک: «السیرة النّبویه»؛ ابن‌هشام، ج 2، ص 272؛ «سیرت رسول اللّه»، ترجمه و انشای رفیع‌الدّین همدانی، ج 2، ص 544
2- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 40، متن عربی، ج 1، ص 53

گفته پیامبر در متن عربی، صریحاً چنین ثبت شده است:
«بل هو الرأی و الحرب و المَکیدة ...». (1) این سند نشان می‌دهد که آمدن پیامبر به مکان مزبور، در عقیده مسلمانان به وحی نبوده است و اگر آنها به تدبیر انصار، سدّکردنِ راه بازرگانی قریش را در نظر داشته‌اند، ولی مسیری را که منتهی به بدر شد و آنها را علی‌رغم خواستشان رو در روی قریش قرار داد، وحی تلقّی نمی‌شده، عقل و تدبیر انسانی در آن دخیل بوده و چاره‌ساز هجومی اجتناب‌ناپذیر بوده است.
اکنون این پرسش را مطرح می‌کنیم که مسلمانان وقتی دانستند که قریش عزم آنها را کرده و تا بر آنان هجوم نَبَرد، بازنخواهد گشت، چه کردند؟ ظاهراً باید به استحکام مواضع بپردازند و یا در کمین دشمنان بنشینند. اگر چنین باشد، به تدارک حمله همّت داشته‌اند و اگر نه، در بن‌بست حمله یا دفاع، دفاع را که تنها راه ممکن برای آنها بوده است، انتخاب کرده‌اند:
سند شماره 6:
چون قریش آرام گرفتند و مطمئن شدند، عُمَیر بن وهَب جُمَحی را که از کسانی بود که برای قرعه‌کشی، تیر می‌کشید، فرستادند و گفتند:
«وضعیّت محمّد و یاران او را برای ما بررسی کن!» عُمیر با اسب خود به حرکت درآمد و اطراف لشکر گشت زد. بالا و پایین درّه را بررسی کرد و گفت:
«شاید نیروی کمکی یا گروهی در کمین داشته باشند.» بعد برگشت و گفت:
«نه نیروی کمکی دارند و نه کمین ... ای گروه قریش! اینها قومی هستند که هیچ پناهگاه و مدافعی جز شمشیر خود ندارند.»
واقدی نقل می‌کند: یونس بن محمّد الظفری از قول پدرش برایم نقل کرد:
چون عمیر بن وهب به آنها چنین گفت، ابواسامه جُشمی را که اسب‌سوار بود،

1- همچنین نک: ابن‌اسحاق، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 272، مصطفی السقّا، قاهره، الحلبی، 1936 م

فرستادند. او هم گرد پیامبر و یاران آن حضرت گشتی زد و پیش قریش بازگشت. گفتند: «چه دیدی؟» گفت: «به خدا! نه مردمی چابک هستند و نه شمار چندانی دارند و نه ساز و برگ و اسلحه‌ای. امّا به خدا سوگند! من ایشان را گروهی دیدم که به هیچ وجه نمی‌خواهند به خانه خود برگردند. گروهی هستند طالب مرگ، هیچ پناهگاه و اتّکایی جز شمشیر خود ندارند ...» سپس گفت:
«می‌ترسم که کمین یا نیروی امدادی داشته باشند.» این بود که دوباره بالا و پایین دره را بررسی کرد و برگشت و گفت: «نه کمین دارند و نه نیروی کمکی.» (1) «فلمّا اطمأنّ القوم بعثوا عُمَیر بن وهب الجُمَحی ... ثم رجع فقال: لا مدد و لا کمین ... ثمّ قال یا معشر قریش، البلایا تحمل المنایا، نواضح یَثرب تحمل الموت الناقع، قومٌ لیس لهم منعة و لا ملجأ إلّا سیوفهم. ألا ترونهم ... قال الواقدی و حدّثنی یونس بن محمد الظَّفَری عن أبیه أنّه قال: ... أرسلوا أبا أسامة الجشمیّ ... ثمّ رجع إلیهم فقالوا له ما رأیت؟ قال و اللّه ما رأیت جلداً و لا عدداً و لا حلقة و لا کراعاً و لکنی و اللّه رأیت قوماً لا یریدون أن یردوا إلی أهلیهم، رأیت قوما مستمیتین، لیست لهم مَنعْة و لا مَلجَأ إلّا سیوفهم ...
ثم قال: لا کَمین و لا مدد».
چنین وصفی نشان می‌دهد که پیامبر و یارانش در دفاع اجتناب‌ناپذیر خود با تمام وجود و ایمان ایستاده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، دفاع در راه ایمان و عقیده را حق مسلّم هر انسان و اسارت را همانند تجاوز و تهاجم مردود می‌خواند.
معلوم نیست چگونه این اسناد تاریخی را نادیده گرفته‌اند و مسلمانان را در واقعه بدر، هجوم‌بَرنده و حادثه بدر را «جنگ و قتال مسلمانان با بت‌پرستان» تلقّی کرده‌اند؟
چگونه ممکن است با دو توصیف عینی جاسوسان قریش که ذکر شد، قبول کرد که محمّد صلی الله علیه و آله، مسؤول برپایی جنگ و قتال بوده است؟
نمی‌دانم چه انگیزه‌هایی وجود داشته است که واقعه بدر را بدرالقتال دانسته‌اند و از

1- «مغازی»، ج 1، ص 46، متن عربی، ج 1، ص 62

مظلومیّت مؤمنان و موحّدان در برابر متوحّشان بیابانگرد به بی‌تفاوتی گذشته‌اند؛ تا از پیامبر رحمت، جنگ‌جویی بیافرینند که با روحیّات حاکم بر تنازعات حکومت‌های سیاستمدار، تطابق یابد.
قبول این روند درست یا نادرست تحقیقی، مستلزم آن است که بنگریم آیا محمّد صلی الله علیه و آله برای عدم درگیری با قریش و به خاطر انصراف آن‌ها از خشونت و هجوم به مسلمانان، دعوتی به تفاهم و صلح و هم‌زیستی کرده است یا نه؟ اگر محمّد صلی الله علیه و آله، مخالف نبرد بوده، باید تلاشی برای صلح کرده باشد. در غیر این صورت نمی‌توان تلاش او را صلح‌جویانه و دفاع او را اجتناب‌ناپذیر تلقّی نمود.
نگارنده این ابهام تاریخی را می‌پذیرد. حقیر کاتب، به دور از همه آثار و تحلیل‌ها، اسناد اصلی سده‌های دوم هجری را بازخوانی کرد و با تأمّل بر کلمه‌کلمه آنها مدّت‌ها با این ابهام به سر بُرد؛ تا عاقبت محتوای دو سند تاریخی جلب‌نظر نمود؛ اسنادی که گمان می‌کنم در پاسخ به این ابهام کفایت است. به این سندها توجّه کنید:
سند شماره 7:
از محمّد بن جُبیر مُطعِم برایم نقل کردند:
«چون قریش فرود آمدند، پیامبر عُمر بن خطّاب را پیش ایشان گسیل داشت و فرمود: برگردید!» ابوجهل بانگ برداشت: «به خدا پس از این‌که خداوند آنها را در اختیار ما قرار داده است، برنمی‌گردیم و نقد را با نسیه عوض نمی‌کنیم.» (1) «عن محمد بن جبیر بن مطعم قال:
لما نزل القوم، أرسل رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عمر بن الخطاب إلی قریش، فقال: ارجعوا ... قال أبو جهل لا نرجع بعد أن أمکننا اللّه منهم، و لا نطلب أثراً بعد عین، و لا یعرض لعیرنا بعد هذا أبداً»
پس از شکست تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت ایشان به صلح بود که عتبة بن ربیعه از

1- «مغازی»، ج 1، ص 45، متن عربی: ج 1، ص 61

سران بت‌پرست قریش، قریشیان را به بازگشت دعوت کرد و آنها را از دست‌زدن به تهاجم پرهیز داد. بت‌پرستان نپذیرفتند؛ در حالی که محمّد صلی الله علیه و آله آرزو داشت آنها سخن عتبه را پذیرا شوند و دست از نبرد بردارند. به سند دقّت کنید:
سند شماره 8:
از عروة بن زبیر و یزید بن رومان برایم نقل کردند که هر دو می‌گفتند:
پیامبر قریش را دید که در صحرا به حرکت درآمدند. فرمود:
«خدایا! این قریش است که با کبر و غرور برای ستیز با تو و تکذیب فرستاده تو پیش می‌آید.» در این هنگام عتبة بن ربیعه که بر شتری سرخ سوار بود، ظاهر شد. پیامبر فرمود:
«اگر در قریش یک نفر درستکار باشد، همین صاحب شتر سرخْ‌موی است. اگر از او اطاعت کنند، به راه راست رهنمون می‌شوند.» (1) عن عُروة بن الزُبیر و محمّد بن صالح عن عاصم بن عمر عن یزید بن رومان قالا: لما رأی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- قریشاً تُصوّب من الوادی ... فقال رسول اللّه: «اللّهمّ هذه قریش قد أقبلت بخیلائها و فخرها تحادک و تکذب رسولک».
و طلع عُتبة بن ربیعة علی جمل أحمر، فقال رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-: «إن یک فی أحدٍ من القوم خیرٌ فعند صاحب الجمل الأحمر، إن یُطیعوه یَرشُدوا».
عتبه، قریش را به بازگشت دعوت کرد. اسناد مربوط به این مطلب را با شماره‌های نه و ده در فصل 1/ پ آوردیم و مورد استناد قرار دادیم. به خوبی می‌توان پی برد که محمّد صلی الله علیه و آله انتظار داشت قریشیان لااقل حرف عتبه را گوش کنند و از تهاجم دست بردارند؛ اما قریش، این دعوت را کنار گذارد و آرزوی صلح‌جویانه محمّد صلی الله علیه و آله اجابت

1- «مغازی»، ج 1، ص 44، متن عربی: ج 1، ص 62

نشد و تحقّق نیافت.
واقدی در میانه متن تاریخی خود درباره واقعه بدر به آیه 61 سوره انفال اشارت دارد که خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله است:
وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ....
«اگر ایشان به صلح گرایند، تو هم به صلح گرای و توکّل کن بر خدای که وی شنوا و داناست.» (1) سند با اهمیّت‌تری وجود دارد که نشان می‌دهد مسلمانان نه‌تنها حالت دفاعی را تا آخرین لحظات حمله قریش حفظ کرده بودند؛ که به‌قدری در این خصوص حساسیّت نشان دادند که موجب نگرانی یاران محمّد صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات حمله شد.
به این سند دقّت کنید:
سند شماره 9:
در این هنگام عتبه مسلمانان را برای مبارزه فراخواند. پیامبر در سایبان و اصحاب وی در صف‌های خود بودند. پیامبر دراز کشیده بودند و خواب ایشان را در گرفت. قبلًا فرموده بود:
«تا اجازه نداده‌ام، نبرد نکنید و اگر به شما حمله کردند، فقط تیربارانشان کنید و شمشیر نکشید؛ مگر شما را در بر گیرند.»
پیامبر دست‌های خود را برافراشت و از پروردگار خود استدعا کرد تا پیروزی را که وعده فرموده، عنایت کند و عرض کرد:
خدایا! اگر این گروه بر من پیروز شوند، شرک و کفر پیروز می‌شود و دینی برای تو پایدار نمی‌ماند.
خفاف بن ایماء می‌گوید:
در روز بدر با آن‌که مردم آماده حمله بودند، اصحاب پیامبر را دیدم که

1- «مغازی»، ج 1، ص 54 پارسی. متن عربی نیز در همان جلد آمده است.

شمشیرهای خود را نکشیده‌اند و حال آن‌که مشرکان به محض پیش‌آمدن، شمشیرهای خود را کشیده بودند. از این موضوع تعجّب کردم. از مردی از مهاجران دلیل این امر را پرسیدم. گفت:
«آری! پیامبر به ما فرمان داده بود که تا ما را محاصره نکرده‌اند، شمشیرهای خود را بیرون نکشیم.» (1) ثم دعا عتبة إلی المبارزة و رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- في العریش ... و قال: «لا تقاتلوا حتی أوذنکم، و إن کثبوکم فارموهم و لا تَسُلّوا السیوف حتی یغشوکم ...». و قال خُفاف بن ایماء:
«فرأیت اصحاب النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- لایُسلّون السیوف و قد انتضوا القِسِی ... فعجبت من ذلک فسألت بعد ذلک رجلًا من المهاجرین، فقال: أمرنا رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ألّا نسلّ السیوف حتی یَغشونا».
موسی بن عقبه در کتاب مستند [مغازی] در خصوص حالت دفاعی مسلمانان و تحمّل و صبوری آنها تا آخرین لحظه هجوم بت‌پرستان اشارت دقیقی دارد:
«قریش به عمیر بن وهب گفتند که آتش جنگ را برافروزد. او همراه صد سوار حمله خود را آغاز کرد. در این هنگام پیامبر دراز کشیده بود و قبلًا به اصحاب خود فرموده بود که تا دستور نداده‌ام، نبرد را آغاز ننمایید. لحظه‌ای آن حضرت را خواب در ربود. چون کافران شروع به حرکت نمودند، ابوبکر صدای خود را بلند کرد و گفت:
«ای رسول خدا! آنها راه افتادند و نزدیک ما رسیدند.»
مسلمانان چون دیدند که قریش آتش جنگ برافروخته است، به پیشگاه الهی زاری کردند و پیروزی مسألت نمودند. (2)

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 50. متن عربی: ج 1، ص 67
2- ص 28، دلائل، بیهقی.

از این شرایط که بگذریم، طبق سنن عرب و قبایل و طوایف، هنگام نبردْ نطق‌های تحریک‌کننده و توأم با تحریض به جنگ ایراد می‌شود. حقیر کاتب در این خصوص اسناد تاریخی را دقیقاً از نظر گذراندم تا دریابم آیا پیامبر، مسلمانان را برای جنگیدن تحریض کرده است یا خیر؟
کم و بیش در اسناد تاریخی در خصوص نطق‌های تند ابوجهل، اشاره‌های مستندی داشتیم؛ ولی محمّد صلی الله علیه و آله در آخرین لحظاتی که دیگر مسلّم بود که قریش، قصد جان مردمی را کرده است که به تعبیر او پیادگان، گرسنگان و پابرهنگان بودند، سخنانی ایراد کرد که تأمّل بر کلمه‌های آن نشان می‌دهد که او در صحرای بدر، سخنی مُبتنی بر غضب، عصبیّت، تشدید نفرت و تقویت روحیه کینه‌توزانه بر زبان جاری نساخت و بر حالت انتقام‌گیری صحّه ننهاد. تنها یاران خود را چنین هدایت کرد:
«امّا بعد، من شما را به‌چیزی بر می‌انگیزم که خدایتان به آن برانگیخته است و از چیزی نهی می‌کنم که خدایتان از آن نهی فرموده است. پرورگار که منزلت او بسیار بزرگ است، به‌حق فرمان می‌دهد. صدق و راستی را دوست می‌دارد. اهل خیر را در مقابل خیر، پاداش می‌دهد. ذکر او را گویند و مشمول فضل او شوند.
شما در منزلی از منازل حق قرار گرفته‌اید و خداوند متعال از کسی چیزی قبول نمی‌فرماید؛ مگر این‌که برای رضای او باشد. همانا صبر و شکیبایی به هنگام سختی، از چیزهایی است که خداوند به‌وسیله آن اندوه را می‌زداید و از غم نجات می‌دهد و در آخرت رستگار خواهید شد.
پیامبر خدا میان شماست. شما را هشدار می‌دهد و امر می‌کند. پس امروز شرم کنید؛ از این‌که بر اعمال شما آگاه است و بر شما سخت غضب کند.
و خداوند می‌فرماید هر آینه دشمنی خدا بزرگتر است از دشمنی با خودتان.
توجّه کنید به آنچه در کتابش به شما فرمان داده و آیات خود را به شما نشان داده است و پس از خواری به شما عزّت بخشیده است.
پس به کتاب او تمسّک جویید؛ تا از شما خوشنود شود. در این موارد برای خدای خود عهده‌دار کاری شوید که مستوجب آنچه از رحمت و آمرزش وعده

فرموده است، باشید.
همانا وعده خدا حق، گفتار او راست و عقاب او شدید است و به درستی که من و شما همه مورد نظر خداییم؛ خدای زنده و پاینده. پشتگرمی‌مان به اوست. به او پناه می‌بریم. بر او توکّل می‌کنیم و بازگشت همه به سوی اوست.
خداوندا! من و همه مسلمانان را بیامرز!» (1) «... أمّا بعد، فإنّی أحثّکم ما حثکم اللّه علیه، و أنهاکم عمّا نهاکم اللّه عنه، فإنّ‌اللّه عظیم شأنه، یأمر بالحق، و یُحبّ الصِّدق و یعطی علی الخیر أهله علی منازلهم عنده، به یذکرون، و به یتفاضلون، و إنّکم قد أصبحتم بمنزل من منازل الحق، لایقبل اللّه فیه من احدٍ إلّا ما ابتغی به وجهه و انّ الصبر فی مواطن البأس ممّا یُفرّج اللّه به الهمّ و ینجی به من الغمّ، تدرکون به النجاة فی الآخرة.
فیکم نبی اللّه یحذّرکم و یأمرکم، فاستحیوا الیوم أن یطّلع اللّه عزّوجل علی شیء من أمرکم یمقُتکم علیه، فإنّ اللّه یقول: لَمَقْتُ اللَّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ (2) انظروا إلی الذی أمرکم به من کتابه و أراکم من آیاته وما أعزّکم به بعد الذِّلّة فاستمسکوا به یرض ربُّکم عنکم، و أبلوا ربکم فی هذه المواطن أمراً تستوجبون الّذی وعدکم به من رحمته و مغفرته، فإنّ وعده حقّ، و قوله صدق، و عقابه شدید، و إنّما أنا و أنتم باللّه الحیّ القیّوم، إلیه ألجأنا ظهورنا، و به اعتصمنا، و علیه توکّلنا، و إلیه المصیر، یغفر اللّه لی و للمسلمین».
تمامی فرازهای خطبه، دربرگیرنده هدایت و ارشاد پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله است و نکته و اشارتی به کینه‌های قریش و یادی از آزارهای آنها ندارد. اصلًا متوجّه جنگیدن نیست؛ بلکه در مقام توجّه‌دادن به تعالی و تقویت ایمان و عمل است.

1- «مغازی»، ج 1، ص 43 و 44. متن عربی: ج 1، ص 58 و 59
2- غافر: 10

انسانی که در هنگام هجوم دشمنان، در حالت استراحت یا دعاکردن است، مسلّماً در آخرین لحظات، لسان ترغیب او سیاقی دیگر دارد. انسانی که وقتی قریش آهنگ هجوم خود را نواخت، راضی نبود که انصار مدنی، مدافعان نخستین در برابر هجوم بت‌پرستان باشد و در این دفاع اجتناب‌ناپذیر، بستگان خود را نخستین مدافعان مسلمانان کرد؛ تا گفته نشود او و کسانش از معرکه به دور ماندند. به این سند توجّه کنید:
سند شماره 10:
«پیامبر، شرم داشت که در اوّلین نبرد مسلمانان با مشرکان، انصار عهده‌دار نبرد شوند. دوست داشت که زحمت جنگ، بر عهده خویشان و پسرعموهایش باشد. این بود که به انصار فرمان داد تا به جایگاه خود برگردند و برایشان طلب خیر فرمود.» (1) در یک جمع‌بندی نهایی از اسناد دهگانه و شانزده‌گانه‌ای که ذکر شد، می‌توانیم درک تاریخی خود را تنظیم کنیم و نتایج فشرده ذیل را استخراج نماییم:
1- مسلمانان پس از آواره‌شدن از مکّه و سکونت در مدینه، برای احقاق حقوق از دست رفته و به منظور جلوگیری از فشار بیشترِ بت‌پرستان می‌خواستند قریش را در قبال داشتن امنیّت راه بازرگانی، وادار کنند تا به ایشان (مسلمانان) آزادی انتخاب مذهبی بدهند و انجام مراسم دینی را در مکّه تضمین کنند و اموالشان را که مکّیان به غارت برده‌اند، بازپس گیرند. لااقل کفّار دست از تهدید و تهاجم مداوم به یثرب بردارند.
2- بت‌پرستان قریش به بهانه دفاع از کاروان ابوسفیان، لشکری انبوه تدارک دیدند و با ساز و برگ وسیع نظامی، قصد کشتار مسلمانان و یا وادارکردن آنها را به بازگشت و اعاده بت‌پرستی در ذهن پروراندند و علیرغم تلاش بعضی از سران قبایل، حاضر به بازگشت نشدند و راه خود را متعصّبانه به سوی یثرب و هر جای مناسب دیگری که مسلمانان را بیابند، ادامه دادند.
3- مسلمانان پس از آن‌که از تصمیم لجوجانه و عزم جاهلی قریشیان مطّلع شدند،

1- «مغازی»، ج 1، ص 51. متن عربی: ج 1، ص 68

تصمیم گرفتند در بدر منزل گزینند؛ تا از هر نوع برخوردی ممانعت کنند. وقتی احساس کردند اگر به مدینه باز گردند، قریش آنها را تعقیب خواهد کرد و شهر را مورد تهدید قرار می‌دهد، مصمّم شدند در بدر بمانند و موضع دفاعی به خود گیرند و تن به آیین جاهلی پرستش بت‌ها ندهند. با اینهمه تلاش‌ها کردند که صلح را تحقّق بخشند؛ ولی قریش زیر بار نرفت و مسلمانان در تحقّق این راه معنوی ناکام ماندند.
4- قریش صفوف حمله را فشرده کرد و به نام بت‌های مکّه آغازگر حمله شد.
محمّد صلی الله علیه و آله پس از آن‌که دانست که مخاصمه به صلح منتهی نمی‌شود، با مسلمانان مشورت نمود. آنها ایمان خود را به پایداری و استقامت در برابر ظلم مکّی‌ها اعلام داشتند. آنگاه بنا به اصل دفاع و حفظ ذات در شرایط کاملًا نامساوی به دفاع پرداختند.
5- قریش در این حمله و هجوم، نیازمند تحریص و تحریک افراد به پایداری در برابر حفظ آیین بت‌پرستی و اشرافیّت مکّه بودند و مسلمانان در دفاع از جان خود، خداوند یکتا را در نظر داشتند که ایمان به او را اساس حیات معنوی خود می‌دانستند. (1)

متأسّفانه مدارک و مستنداتی که نحوه حمله قریش، یا دفاع مسلمانان را بیان کرده‌اند، چنان با توصیفات و تفاخرات گره خورده است، که تشخیص قسمت‌های صحیح و پیداکردن فرازهای اساسی و خدشه‌ناپذیر آن سخت و پیچیده به نظر می‌رسد؛ خاصه آن‌که قسمتی از آن اسناد، در ترکیب یا تلفیق با احادیث و آیات، حالتی کاملاً ماوراءالطّبیعی به خود گرفته است که علم تاریخ را بدان راهی نیست.
با این همه در حدّ توانمان، به شکافتن راه‌های صعب تحقیق همّت گماشته، محدوده مدینه‌شناسی را در ارائه مدارک و مسائل جنبی آن مدّنظر داریم:
موسی بن عقبه معتقد است:
«اوّل کسی که حمله را آغاز کرد، اسود بن عبدالأسد مخزومی بود؛ در حالی که

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، 121

به الهه خود سوگند می‌خورد که باید از حوض آب محمّد و یاران او آب بیاشامد و آن را ویران سازد.» (1) ابن‌اسحاق می‌گوید: اسود هنگام حمله سوگند خورد:
«أعاهد اللّه لأشربنّ من حَوْضهم أو لأهْدِمنّه، أو لأموتنّ دونه». (2) بر اساس ترجمه رفیع‌الدّین اسحق همدانی بر نسخه‌ای که در دست داشته:
«اسود سوگند به لات و عزّا خورد که امروز از سه کار، یکی کنم:
یا بروم و آب از حوض محمّد باز خورم. و اگر نه، محمّد را پاره‌پاره کنم و اگر نه جنگ می‌کنم تا خون خود در حوض ریزم؛ چنانکه هیچ کس از آن آب نخورد.»
به رغم این رجزخوانی‌ها، اسود، توسّط حمزة بن عبدالمطلب از پای درآمد. واقدی معلوم می‌سازد که پس از کشته‌شدن مهاجم اوّل، عتبه، شیبه و پسرش ولید وارد صحنه شدند و هماورد طلب کردند و خواستند که محمّد خویشان خود را به نبرد فرستد.
حمزه و علی بن ابی‌طالب و عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب برخاستند. (3) این نبردها محدود، و به شیوه قبایل عرب، تن به تن بود. از طرف قریش آغاز گردید و دیری نپایید که به شکست قریشیان منتهی شد و از این رو بت‌پرستان هجوم سرسختانه خود را آغاز کردند. بیهقی می‌نویسد:
«مسلمانان چون دیدند که آتش نبرد برافروخته شد، به پیشگاه الهی، زاری کردند و موفقیّت مسألت نمودند. پیامبر هم در حالی که دست‌های خود را به سوی آسمان برافراشته بود، از خدا یاری می‌خواست و استدعا می‌نمود.» (4) برای حقیر کاتب، مهم بود که بداند پیامبر در چنین لحظاتی چه نیایشی می‌کرده است؛ زیرا آنچه انسان در لحظات حسّاس مرگ و زندگی بر زبان می‌راند، قاعدتاً چکیده

1- «مغازی»، بیهقی، دلائل‌النّبوّه، ج 2، ص 280
2- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 276، تصحیح: مصطفی السّقا.
3- «مغازی»، ج 1، ص 68
4- «دلائل‌النّبوه»، ج 2، ص 281

همه چیزهایی است که در آن لحظات می‌تواند در قالب کلمات، حبس کند.
بیهقی کلمات مزبور را اینگونه نقل می‌کند:
«پروردگارا! اگر این بت‌پرستان بر من توفیق یابند، کفر آشکار خواهد شد و آیین تو پابرجا نخواهد ماند.» (1) به نقل واقدی، کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله این بود:
«اگر این گروه بر من پیروز شوند شرک و کفر پیروز می‌شوند و دینی برای تو پایدار نمی‌ماند.» (2) و طبق نقل ابن‌اسحاق، این کلمات عبارت بود از:
«اللّهمّ إن تَهْلک هذه العِصابةُ الیومَ لا تُعبد».
این درخواست، عمیقاً نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه پیروزی قریش را «بازگرداندن تمام جزیرةالعرب به بت‌پرستی» می‌دیده است و همین امر او را نگران کرده بود. از سوی دیگر هیچ اثری از شعارهای انتقام‌گیرانه که بر تحریک عصبیّت و تشدید غضب و شدّت نفرت مبتنی باشد، بر زبان مسلمانان جاری نمی‌شد. آنچه که در اسناد تاریخی به آن اشاراتی شده، مبتنی بر گفته زید بن علی است که:
«مسلمانان در هنگام واقعه، تنها به گفتن «یا منصور امت» بسنده می‌کردند.»
و آنچه را که عروة بن زبیر به نقل از عایشه آورده که مهاجران، شعار «یا بنی عبدالرّحمن» و «یا بنی عبداللّه» می‌دادند، دقیقاً همان مسیر و روالی است که بر تعلیمات معنوی محمّد صلی الله علیه و آله مبتنی بوده است و نه بر خوی غریزی.
با وجود چنین زمینه‌ای است که می‌توانیم درک کنیم چرا محمّد صلی الله علیه و آله به یاران خود سفارش کرده بود که اگر به افرادی از قریش که استعداد اصلاح و هدایت دارند،

1- «دلائل‌النّبوه»، ج 2، ص 281
2- «مغازی»، ج 1، ص 50

برخوردند، مبادا آنان را بکشند؛ زیرا هدف از این ایستادگی، اصلاح و اعتلای ایمان است و نه انتقام‌گیری و منازعه کینه‌توزانه. (1)

4/ پ: پایان واقعه و پیامدهای آن

اشاره

هجوم قریش، با قامتی از نفرت و عصبیّت در برابرِ مؤمنان صادق، نافرجام ماند و حمله‌ها در قلوب مسلمانان مؤثّر نیفتاد؛ تا آن‌که کفّار خود در آتشی که افروخته بودند، گرفتار آمدند. توانشان از کف رفت؛ پا به فرار نهادند و یا به اسارت تن دادند؛ به لجاجت کسی را کشتند و یا خود کشته شدند.
تلخی پایان چنین واقعه‌ای از آن بود که مکّی‌ها و اشرافشان با نهایت آمادگی ممکن و شور جاهلانه، برای دَرهم‌شکستن نظام یکتاپرستی مصمّم بودند؛ ولی مؤمنان از این‌که در بن‌بست تجربه ایمان و زندگی، گرفتار خصمِ ستمگر شده‌اند، امیدشان به صدق ایمانشان و قلبشان به هدایت پیامبرشان، نمودی دیگر یافته بود.
نمی‌توانیم اصطلاح شکست یا پیروزی را در شرح پایان چنین واقعه‌ای به کار گیریم. مکّی‌ها به زعم خود شکست خوردند؛ ولی تاریخ می‌گوید که محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او به شکرانه الطاف الهی از این‌که صدای توحید خاموش نشد، فریاد توحید سر می‌دادند و سجده ذکر می‌نمودند.
بدر اگر چه برای مورّخان، قوّالان قشری، قُصّاص و مبلّغان به غلط جنگ نامیده شده- تا از خوی جنگ‌جویی حکومت‌های مسلمان حمایت فرهنگی کنند- ولی در حقیقتِ اسلام، «بدر»، تلاشی برای خلاصی از بند اشرافیّت و جاهلیّتِ آن روزگاران، و در نهایت تزکیه نفسِ خود از هوا و هوس زندگی و یافتن معنویّت و تحمّل و صبری بود که می‌توانست آنها را در بیابان سوزان، استوار نگه دارد و به خدا نزدیک کند.
این «رهایی» در سیاق کلمات عارفان و عابدان قابل تعریف است. امّا در سیاق

1- بیهقی، «دلائل النبوّه»، ج 2، ص 282؛ واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 60، مجموعه اسناد مربوط به ابوالبختری، عبّاس بن عبدالمطلب و ...

جملات توصیفی نبردها که بعدها بر مبنای قدرت‌طلبی و خونخواهی سیاست‌پیشه‌ها و سرداران، شکل گرفته است، از آن، به اغراق و تفاخر یاد شده است و رهایی یادشده، یافت و مشخّص نمی‌شود.
باید عینکِ خواندن تاریخ را عوض کنیم. تا در همان تاریخ حضور نیابیم، نمی‌توانیم با روح و ذهنیّت حاکم بر واقعه بدر، ارتباط برقرار کنیم و یا در ذکر وقایع به تجسّم صحنه‌هایی چند از حرکت اسب یا چرخش شمشیرها بسنده کنیم. باید زبان تاریخ را پیدا کنیم تا در پهنای روح آن حضور یافته، قادر شویم خطوط و حرکت‌های تاریخی را بفهمیم. چنین مسیری اگر چه با علم تاریخ مغایر است؛ ولی با تاریخِ حیات معنوی جوامع، مباینتی ندارد.
مدینه‌شناسی در مرز مشترکاتِ علم‌تاریخ و زبان معنوی تاریخ، گام بر می‌دارد.
گاهی علمی و لحظاتی معنوی می‌شود. زمانی، تاریخ و دقایقی چند زبان تاریخ را جستجو می‌کند.

محمّد بن عمر واقدی در «مغازی»، اسامی مشرکانی را که در بدر از پای درآمدند، بر اساس قبایل طبقه‌بندی کرده و به رشته تحریر در آورده است. تعداد آنها را چهل و نه مرد دانسته است و از مسلمانان به نقل از عبداللّه بن جعفر به روایت از زهری نام چهارده مرد را ذکر می‌کند. شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار مدنی. (1) ابن‌قتیبه دینوری در «المعارف» (2) و موسی بن عقبه در «مغازی» خود چهارده نفر را تأیید کرده است؛ ولی بیهقی در «دلائل النّبوه» (3) گفته ابوعبداللّه حافظ به نقل از یونس بن اسحاق را یادآور شده است که تنها یازده نفر از مسلمانان (چهار نفر از مکّیان و هفت نفر

1- مغازی، ج 1، ص 152، متن عربی و صص 113- 109، ج 1، ترجمه فارسی. نیز نک: همان مدرک، ص 145، متن عربی.
2- ص 68، احیاء التّراث العربی، چاپ 2، 1970 م
3- ج 2، ص 292، ترجمه پارسی.

از انصار) در واقعه بدر کشته شدند. این سند با مدرکی که حاکم نیشابوری از یونس بن اسحاق یاد کرده است، مطابقت کامل دارد. (1) لذا می‌توان پذیرفت که در واقعه بدر تنها یازده تا چهارده نفر از مسلمانان به قتل رسیدند.
در مورد کشتگان قریش، اختلاف بیشتری در منابع تحقیقی ملاحظه می‌شود. بر اساس روایت «براء بن عازب» که مورد تصریح بخاری قرار گرفته است، تنها هفتاد نفر از مشرکین در حملات خود به مسلمانان از پای درآمدند (2)؛ ولی ابوعبداللّه حافظ به اسناد خود از یونس بن اسحاق تنها چهل و چند نفر از مشرکان را برشمرده که در واقعه بدر به قتل رسیدند.
موسی به عقبه، رقم چهل و نه کُشته و حاکم به نقل از محمّد بن اسحاق، چهل و چند کُشته را نظر داده‌اند. (3) ولی بیهقی با توجّه به گفته ابن‌شهاب و یونس بن یزید به نقل از عروة بن زبیر تعداد مقتولین را حدود هفتاد تن صحیح دانسته است و تأکید می‌کند:
«ظاهراً این صحیح‌ترین روایتی است که در مورد شمار کشتگان و اسیران به دست آمده است». (4) وجه این اصح بودن آن است که روایت براء بن عازب در صحیح، مؤیّد آن است. با این همه نمی‌دانیم چرا واقدی در کتاب خود تنها نام 49 مرد از مشرکان را که در بدر کشته شده‌اند، برده است؟ (5) در حالی که ابن‌اسحاق به پنجاه اسم دسترسی داشته است؟ (6) نگارنده در شگفت است که چرا ابن‌هشام در تکمیل نام کشته‌های قریش، در ذیل

1- ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 464، دارالمعرفه، 1976 م.
2- بخاری، «صحیح»، حدیث 3986، کتاب 63، «المغازی» و فتح‌الباری، ج 7، ص 307
3- ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 464
4- «دلائل»، ج 2، ص 292
5- واقدی، مغازی، ص 13
6- ابن‌اسحاق، السّیرة النّبویّه.

روایات ابن‌اسحاق، اسامی باقی مقتولین را تا هفتاد کشته برشمرده است؟ (1) او تأکید دارد که طبق گفته ابن‌عبّاس و سعید بن المُسیّب در ذیل آیه أَ وَ لَمَّا أَصابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَیْها، آمار کشتگانِ قریش در جنگ بدر با آمار کشته‌های مسلمانان در واقعه احد مطابقت دارد. از این رو، نظر تاریخی خود را در خصوص جنگ بدر، همان هفتاد کشته از قریش داده است. ابن‌سعد نیز تصریح می‌کند:
«و قتل من المشرکین یومئذ سبعون رجلًا». (2) این تفاوت از 49 کُشته تا 70 مقتول، به‌خوبی نشان می‌دهد که نمی‌توان به اطمینان، یکی از این دو نظر را برگزید و یا میانگین آراء را به‌نحوی به دست آورد که به حقیقت نزدیک باشد؛ خاصه آن‌که اهمّ مراجع که به 40 تا 49 کُشته اشاره کرده‌اند، نام مقتولین را ذکر کرده‌اند؛ ولی مراجع مهمّی که به هفتاد کُشته نظر داده‌اند، به استثنای ابن‌هشام، اسامی مقتولین را ذکر نکرده‌اند. نگارنده نمی‌تواند بپذیرد که ابن‌اسحاق، به سهو یا اشتباه، نتوانسته نام سی نفر دیگر را به‌دست آورد و ابن‌هشام آن را تکمیل کرده است!
همین وضع در مورد واقدی نیز صادق است. او اسامی 49 نفر را ذکر کرده است؛ ولی ابن‌سعد در طبقات، بی‌آن‌که اسامی مابقی را بیاورد، بر اساس یکی از روایات تاریخی به هفتاد نفر نظر دارد. لذا اگر بخواهیم یکی از مستندات را برگزینیم، می‌توانیم با اطمینان بیشتری از آراء ابن‌اسحاق و واقدی و موسی بن عقبه که خود موثّق‌ترین اسناد سیره و مغازی هستند، دفاع کنیم.
این نکته‌سنجی‌ها بدان خاطر است که در نهایت دریابیم که از مسلمانان موجود در واقعه بدر و مشرکان قریش، چند درصد به قتل رسیده‌اند که بدر را به عنوان یکی از «جنگ‌های اسلامی» اطلاق کرده‌اند و به عنوان پشتیبان فکری و روحی برای صدها هزار جنگ و ستیزه گسترده در میان ملل مسلمان در طول تاریخ شده است؟
اگر روایت‌های آورده‌شده در «دلائل» را ملاک قرار دهیم، هر یک از طرفین

1- ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 2، صص 372 و 373، قاهره، 1936 م.
2- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 18

حدوداً به یکسان 4% مقتول داشته‌اند؛ یعنی از 1000 نفر جنگ‌جوی قریش، 40 تن و از 350 نفر مسلمانان تنها 14 نفر به قتل رسیده‌اند.
آنچه مسلّم است، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دفن مردگانِ مسلمان و مشرک را صادر کرده است. واقدی بی آن‌که اسناد سند تاریخی خود را یاد کند، می‌گوید:
«گفته‌اند پیامبر در روز بدر دستور فرمود که چاه‌های بدر را کور کردند. سپس فرمان داد کشتگان را در آنجا ریختند.» (1) «و أمر رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوم بدر بالقُلُب أن تُغَوَّر، ثمّ أمر بالقتلی، فطرحوا فیها کلّهم ...». (2) دقیقاً مُؤیّد آن است که کشتگان در چاه ریخته شده‌اند و آنها را با سنگ و خاک پوشانده‌اند و در روایت دیگر که واقدی آن را بیان کرده:
«ثم وقف رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- علی أهل القلیب فناداهم رجلًا رجلًا ...» (3) با توجّه به این‌که «القلیب» به معنی چاه است، لذا حدیث از دفن کُشتگان در چاه‌های بدر حکایتی آشکار دارد.
آنگاه پیامبر بر سر چاه رفته و سران قریش را چنین مورد خطاب قرار داد:
«یا عتبة بن ربیعة و یا شیبة بن ربیعة و یا أُمیّة بن خلف و یا أبا جهل‌بن هشام، هل وجدتم ما وعدکم ربُّکم حقّاً؟ فإنّی قد وجدتُ ما وعدنی ربّی حقاً؟ بئس القوم کنتم لنبیّکم، کذّبتمونی و صدّقنی الناس، و أخرجتمونی و آوانی الناس و قاتلتمونی و نصرنی الناس ...».
«... آیا آنچه را که خدایتان وعده داده بود، حق و درست یافتید؟ من که آنچه را که خدایم وعده داده بود، حق و درست یافتم.

1- واقدی، مغازی، ج 1، ص 83، ترجمه پارسی.
2- همان، متن اصلی، ج 1، ص 11
3- همان، ج 1، ص 112

چه بد خویشاوندی برای پیامبر خود بودید! شما مرا تکذیب کردید؛ در حالی که مردم مرا تصدیق کردند. شما مرا بیرون راندید؛ در حالی که مردم پناهم دادند و شما با من جنگ کردید در حالی که مردم یاریم دادند ...»
این حدیث را ابن‌اسحاق به نقل از یزید بن رومان و او از عروه به روایت از عایشه آورده است. (1) در این سند، خطاب پیامبر به عنوان «یا أهل القلیب» و با توجّه به عبارت «لمّا أمر رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالقتلی أن یطرحوا فی القلیب طرحوا فیه ...». نبایست در خصوص کیفیّت دفن مردگان بدر، تردیدی دیگر به خود راه دهیم؛ خاصه آن‌که ابن‌کثیر، ذیل «ذکر طرح رؤس الفکر فی بئر یوم بدر» نه‌تنها صریحاً به مستندات ابن‌اسحاق استناد کرده، بل قول بخاری را از طریق قتاده از انس از ابوطلحه، و امام احمد آن را از انس و امام مسلم آن را از طریق حماد بن سلمه نیز آورده است. (2)

«کینه‌توزی و احساس انتقام» اوصافی است که گاه در اثر احساس خطر جدّی و زمانی در حالت تفوّق و پیروزی بر خصم، ظاهر می‌شود. البتّه مسلمانان در وقت احساس خطرِ نابودی، در سایه هدایت و تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله، با روند وقایع، کینه‌توزانه برخورد نکردند؛ ولی بعضی از آنها پس از استیلا بر سران قریش در جنگ بدر، چون مردمی ستمدیده و زجرکشیده بودند، روی به خوی سنن عرب آورده، مطابق خُلقیّات حاکم بر نظام قبیله، خواستار کشتار اسرای دشمن شدند.
«در اختیارداشتن اسرا» پدیده جدیدی بود؛ زیرا تا آن هنگام مسلمانان، اسیری در دست نداشتند که بدانند با آن، چه باید کرد؟ لذا برخورد محمّد صلی الله علیه و آله با چنین مسأله‌ای، مسبوق به سابقه نبوده است. از این رو محمّد صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت که با اسرا چه باید کرد؟

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 292
2- همچنین نک: ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 2، صص 451- 449

سعیدالدین محمّد کازرونی می‌نویسد:
«پیامبر مشورت فرمود که در امر اسرا، مصلحت چیست؟»
عُمر بن خطّاب نظر به قتل همه اسرا داد و گفت:
«رأی من آن است که فلان کس را که خویش من است، به من دهی تا گردنش را بزنم و عقیل را به علی دهی تا گردنش را بزند؛ تا حق تعالی بداند که در دل ما محبّت مشرکان نیست. اینها (سران قریش) هستند که صنادید و ائمّه و پیشوایان ایشان (دیگر کفّار) هستند.» (1) واقدی گفته‌های عُمر را با نکات توجیهی بیشتری نقل می‌کند:
«ای رسول خدا! اینها دشمنان خدایند. تو را تکذیب کردند و با تو به جنگ برخاستند. بیرونت کردند. گردن‌های ایشان را بزن که ایشان سران کفرند و پیشوایان گمراهی؛ تا خداوند بدین وسیله اسلام را آرامشی بخشد وشرک را خوار و زبون فرماید.» (2) این‌گفته‌ها دقیقاً با مستنداتی‌که درکلام احمدبن حنبل آمده است، مطابقت دارد.
طبق سند دوم، عمر تصریح کرد: «یا رسول اللَّه! إضرب أعناقهم». (3)
تعبیر زیر نیز مورد استناد علی بن برهان‌الدّین حلبی قرار گرفته است:
«یا رسول اللَّه! قد کذبوک و اخرجوک و قاتلوک ...». (4) و خلاف و تردیدی در صدور این کلمات نیست.
در میان شخصیّت‌های مهمّ دیگری که با عُمر هم‌عقیده بودند، نام «سعد بن معاذ»

1- «نهایةالمسؤول فی روایةالرّسول»، ج 1، ص 401
2- «مغازی»، ج 1، ص 8، فارسی. متن اصلی: ج 1، ص 109- 107
3- ای فرستاده خدا، گردن آنها را بزن!
4- «ای پیامبر خدا! آنان تو را تکذیب کردند و اخراج نمودند و با تو به نبرد برخاستند؛ «السیّرة الحلبیّه»، ج 2، ص 466

صحابی مدنی‌تبار به چشم می‌خورد که او نیز گفته بود:
«یا رسول اللّه! کانت أوّل وقعة أوقعها اللّه تعالی بأهل الشرک، فکان الاثخان فی القتل أحبّ إلیّ من استبقاء الرجال ...». (1) پیامبر پاسخ سریعی نداد. به عریش رفت و دو گروه هواداران خشونت و معتقدان به گذشت و عفو، در انتظار پاسخ محمّد صلی الله علیه و آله ماندند.
واقدی می‌نویسد:
«پیامبر وقتی برای اعلام نظر نهایی در جمع یاران حضور یافت، فرمود:
«إنّ اللّه عزّ و جل لیشدّد القلب فیه حتّی یکون أشدّ من الحجارة، و إنّه لیُلیّن القلب فیه حتّی یکون ألین من الزّبد»:
«خداوند گاهی قلب را چنان سخت می‌فرماید که از سنگ هم سخت‌تر باشد و همو قلب را چنان ملایم و نرم می‌کند که از کَره‌ای هم نرمتر باشد.» (2) در نتیجه با آن‌که خودِ آن حضرت، بیش از هر کس دیگر از سران قریش زجر و زحمت و مصیبت دیده بود، فرمان عفو را صادر کرد و اصل را بر گذشت و نه انتقام نهاد.
احمد بن حنبل در «مسند»، مُستندی را به یاد می‌آورد که محمّد صلی الله علیه و آله پس از شنیدن نظر عُمر بن خطّاب: «فأعرض عنه النّبیّ صلی الله علیه و آله». را ثبت کرده است. «حاکم»، حدیث را از طریق «ابوزکریّا یحیی» آورده و اضافه می‌کند که عبداللّه بن رواحه نیز خواستار آتش‌زدن سران اسیرشده بت‌پرستان در بیابان شده بود! (3) محمّد بن جریر طبری پس از شرح گذشت پیامبر از آن همه خاطره و دیرینه نفرت

1- «ای پیامبر خدا، این نخستین نبردی بود که خدای تعالی مشرکان را بدان گرفتار کرد و درگیر شدن در نبرد مرا خوش‌تر بود از برجا گذاردن مردان». نک: «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 449
2- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 82
3- «المستدرک علی الصّحیحین»، ج 3، ص 21

و آزار قریش، دو سند بسیار بااهمّیّت ذکر می‌کند. نخست آن‌که نبیه بن وهب گوید:
«وقتی اسیران را بیاوردند، پیغمبر آنها را میان یاران خویش بپراکند و گفت با اسیران نکویی کنید!» (1) دوم آن‌که از قول ابوعزیز گوید:
«وقتی از بدر مرا به سوی مدینه می‌آوردند، همراه گروهی از انصار بودم. چون به غذا می‌نشستند، نان را به من می‌دادند و خودشان خرما می‌خوردند و این به سبب سفارشی بود که پیامبر در باره اسیران کرده بودند. و هر کس پاره‌نانی به دست می‌آورد، به من می‌داد و من شرمگین می‌شدم و به آنها پس می‌دادم و باز به من می‌دادند و دست به آن نمی‌زدند.» (2) بیهقی نظرگاه موسی بن عقبه را می‌آورد که آیه ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْری حَتَّی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللَّهُ یُرِیدُ الْآخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (3) را عتابی دانسته که مخاطب آن گروهی از صحابه بودند که اصرار به کشتن اسرا داشتند.
ترجمه آیه از این قرار است:
«نسزد مر پیغمبر را که او را اسیرانی باشد تا این‌که خونریزی بسیار کند در زمین. متاع دنیا را می‌خواهید و خدای آخرت را می‌خواهد و خدا غالب و درست‌کردار است.»
مفسّران دیگر گفته‌اند که مخاطب آیه، خواستاران فدیه برای آزادی اسیران بوده‌اند: «تریدون عَرَض الدنیا: و حطامها بأخذ الفداء». (4)

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 978، ترجمه پارسی.
2- متن اصلی «تاریخ الأمم و الملوک»، جزء 2، چاپ اول، مصر، مطبعة الحسینیّه، ص 287 به نقل از ابن‌حمید.
3- انفال: 67
4- فیض، «تفسیر الصّافی»، چاپ سنگی، ص 224، ذیل آیه در سوره انفال و ابوالفتوح، «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ج 5، ص 12 به اهتمام الهی قمشه‌ای، چاپ 2، علمی، 1320 ش؛ ابن‌جزّی، «التّسهیل لعلوم التّنزیل»، ج 1، ص 68، قاهره، مصطفی محمّد، 1355 ه. ق.

بدین روال ما در شناخت آیه با دو مفهوم و معنی متفاوت روبرو نیستیم؛ بل با دو مخاطب، یکی کسانی که اصرار به کشتن داشتند و دوم کسانی که بر فدیه و کیف و کمّ آن نظر می‌دادند مواجهیم که هر دو گروه، مورد خطابِ تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللَّهُ یُرِیدُ الْآخِرَةَ قرار گرفته‌اند و تمنّیات این دنیا را جستجو می‌کردند. به هر حال، همگان اتّفاق نظر دارند که مخاطب آن، شخص پیامبر نیست.

تأمّل دیگری که ذهن را متوجّه خود می‌کند، واکنشی است که بعضی از مغازی‌نویسان و سیره‌نگاران در قبال گفته‌های قاطع عُمر بن خطّاب و عبداللّه بن رواحه و سعد بن معاذ از خود نشان داده‌اند.
مدارک تاریخی در این گفته‌ها تردیدی به جای نمی‌گذارد. نیز عدم پذیرش پیامبر از پیشنهاد آنها (در خصوص کشتار اسرا) و روی‌گرداندن آن حضرت از نظریّاتشان محلّ شک و تردید نیست؛ ولی چگونه است که در این میانه، واقدی می‌گوید:
«... و قال رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: لو نزل عذاب یوم بدر لما نجا منه الّا عمر کان یقول: اقتل و لا تأخذ الفداء و کان سعد بن معاذ یقول: اقتل و لا تأخذ الفداء ...». (1) این بیان دقیقاً توجیه‌کننده نظریّه آن سه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ در عین حال مخالف نظریّه ابوبکر، علی بن ابی‌طالب، ... و در نهایت خود پیامبر اسلام است که به عفو و گذشت از اسیران و حفظ جانشان نظر داد؛ بل چنانچه گفتیم نسبت به رفتار نیکو با آنها، سفارش جدّی داد.
نگارنده در این کاوش نمی‌تواند نتیجه پژوهش‌های انجام‌یافته را به صراحت بیان

1- «اگر عذاب روز بدر نازل شود، جز عمر کسی از آن رهایی نمی‌یابد ! عمر می‌گفت: ای پیامبر خدا! اسیران را بکش و فدیه قبول نکن. سعد بن معاذ نیز می‌گفت: بکش و فدیه قبول نکن ..؛ «مغازی»، ج 1، ص 110، متن اصلی عربی.

نکند. گمان می‌کنم بر چنین اسنادی سایه‌ای از تطهیرهای تاریخی افتاده است! اولاً واقدی بدون ذکر سلسله سند، آن را از عبداللّه بن مسعود روایت کرده است؛ ولی موسی بن عقبه در تحریری که از غزوه بدر به عمل آورده و از طریق کتاب بیهقی در دست ماست، به آن اشارتی ندارد.
بیهقی حدیث را از عبداللّه بن عبّاس می‌آورد که او از عُمر بن خطّاب روایت کرده است. نکته این است که عُمر صریحاً گفته است:
«پیامبر نسبت به عقیده ابوبکر، اظهار اشتیاق فرمود و به آنچه من گفتم، توجّهی نفرمود.»
و هیچ اشارتی ندارد که اگر عذابی نازل شود، همه از بین می‌روند جز عُمر. از این مهمتر در همین سند عبداللّه بن عباس، عُمر بن خطّاب می‌افزاید:
«چون دیدم پیامبر گریه می‌کند، سؤال کردم که علت چیست؟» پیامبر فرمود:
«در مورد فدیه‌ای که از اسیران می‌گیرم، گریه می‌کنم. زیرا عذاب الهی برای اصحاب در این مسأله، نزدیک‌تر از این درخت است.»
این گفته به خوبی مؤیّد آن است که پیامبر نه تنها بنا به مدارک قبلی، به کشتار قریشیان رضا نداشت و از اظهار نظر عُمر روی گرداند که حتّی راضی نبود که طبق سُنن عرب از اسیران، فدیه ستانده شود. نیز راضی نبود که صحابه برای آزادی قریشیان مال ستانند و بر سر آن گفتگو کنند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به نجات آدمیان و رحمت الهی می‌اندیشید و برخی پیروانش ایشان را بر سر دوراهیِ کشتن اسیران یا ستاندن مال از آنان، مخیّر کرده بودند که یکی از این دو راه، نشانگر عصبیّت و انتقام، و دیگری نمایانگر اشتیاق به دنیا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت ترجیح داد که در حاشیه سنن عرب، به هر نحو که ممکن باشد، آزادی را برای اسیران محقّق سازد.
واقدی از یحیی بن ابی‌کُثیِّر نقل می‌کند:
«پیامبر می‌فرمود: هیچ کس به اسیری که برادر مسلمانش گرفته است،

دست‌درازی نکند و او را نکشد.»
«لا یتعاطی أحدکم أسیر أخیه فیقتله». (1) و از سعید بن مسیّب آورده است:
پیامبر، «ابوعَزَّه عمرو بن عبداللَّه بن عمیر جُمَحی» را، که شاعر بود، امان داد و آزادش فرمود. او گفت:
«من پنج دختر دارم که چیزی ندارند. ای محمّد! به خاطر ایشان به من لطف کن و مرحمت فرمای!»
حضرت چنان فرمود.
از سویی دیگر کسانی که برای کسب آزادی خود مالی نداشتند، مورد آزار مسلمانان قرار نگرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها به شیوه‌ای انسانی که تا آن ایّام در میان جوامع معمول نبود، رفتار کرد.
علی بن برهان‌الدّین حلبی می‌نویسد:
«و لم یکن معه فداء أی و هو یحسن الکتابة دفع إلیه عشرة غلمان من غلمان المدینة یعلّمهم الکتابة فإذا تعلّموا کان ذلک فداءه». (2) ابن‌سعد به لفظ دیگر چنین ثبت کرده است:
«قال: أسر رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم بدر سبعین أسیراً و کان یفادی لهم علی قدر أموالهم و کان أهل مکّة یکتبون و أهل المدینة لا یکتبون، فمن لم یکن له فداء دُفع إلیه عشرة غلمان من غلمان المدینة

1- «مغازی»، ج 1، ص 78، ترجمه فارسی.
2- «او چیزی نداشت که فدیه بدهد، اما نوشتن را خوب می‌دانست. پیامبر خدا ده نفر از نوجوانان مدینه را به او سپرد تا به آنان نوشتن بیاموزد و اگر آنان آموختند، وی آزاد شود». «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 451

فعلّمهم فإذاً حذقوا فهو فداؤه». (1) در سند تاریخی دیگر از طریق محمّد بن الصباح به نقل از شریک به روایت از عامر، جمله «فکان زید بن ثابت ممّن عُلّم» (2) اضافه شده است.
عدالت دیگری که پیامبر برای آزادی مهاجمان بت‌پرست اعمال نمود، اعلام اصلِ «و کان یفادی لهم علی قدر أموالهم» بود. «سعید بن محمّد کازرونی» در کتابش آورده است: «و رسول ندا می‌داد که فدا به قدر مال ستانید.» (3) بنابر این، جریمه‌ای که کفّار در قبال جنگیدن با مسلمانان و آنها را به خاک و خون کشاندن، متحمّل شدند، مالی بود که پرداختش در توان آنان بود و نه بیشتر! این‌ها همه شرایطی بود که محمّد صلی الله علیه و آله در آن عصر برای رهایی دشمنان خود و عفو تقصیرهایشان درنظر گرفت و هدف این بود که تازه‌مسلمانان، با آن همه نفوذ آداب و سنن دیرینه، جامعه رو به تکامل مدینه را نپاشند و قریشیان، مجالی برای ترک تعصّب‌های جاهلی بیابند. (4) ثانیاً برخی از مهاجمان بدر، قلباً به یکتاپرستی و تعلیمات معنوی محمّد صلی الله علیه و آله تمایل داشتند؛ اما شرایط زندگی و روابط پیچیده اجتماع مکّه مانع از آن بود که آنها در اظهار ایمان مجالی بیابند. در عین حال به اعتبار این ایمان باطنی، مایل به پرداخت فدیه نبودند و در واقع نیز این دو با هم مغایرت داشت. موسی بن عقبه در مغازی می‌نویسد:
«گروهی از مسلمانان که اسیر شده بودند، به پیامبر اظهار می‌داشتند که ما

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر، هفتاد اسیر گرفت و برای هریک از آنان، به اندازه اموالی که داشتند، فدیه تعیین می‌کرد و از آن‌جا که اهل مکه نوشتن می‌دانستند و اهل مدینه بی‌سواد بودند، اگر کسی از میان اسیران، مالی برای فدیه دادن نداشت، ده تن از نوجوانان مدینه را به او می‌سپردند تا آنان را نوشتن بیاموزد و اگر خوب آموختند، همان فدیه او باشد». «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 22، به نقل از جابر و او از عامر.
2- «زید بن ثابت از جمله کسانی بود که نوشتن آموخت.»
3- «نهایةالمسؤول فی روایةالرّسول»، ص 399، با نثر فارسی «عبدالسّلام ابرقوهی».
4- در باره واژه «فدی» / عوض نک: راغب، «مفردات»، ذیل آیه 4 از سوره محمّد صلی الله علیه و آله و آیه 107 از سوره صافّات.

مسلمانیم و کافران ما را از روی اجبار آورده‌اند؟ چرا باید از ما فدیه بگیرید؟»
در این مورد این آیه، پاسخ می‌دهد:
یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْرَی إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. (1) «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو که اگر خداوند در دل‌های شما خیری بداند، به شما بهتر از آنچه از شما گرفته شده است، می‌دهد و شما را می‌آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.»
این سند معلوم می‌دارد که فدیه‌گیری دقیقاً اتّخاذ راهی برای آزادی افراد بوده و با درونیّات بعضی از اسیرشدگان مطابقت نداشته است و الّا وعده جبران آن داده نمی‌شد و در مقام دلداری از آنها این آیت نقش نمی‌بست که: وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.
مؤیّد این واقعیّت، سندی است که در منابع تاریخی، چشم‌اندازی وسیع دارد و به خوبی از بن‌بست‌هایی حکایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فدیه‌گیری، با آن درگیر بوده است.
واقدی در «مغازی» پس از وصف دو عقیده گذشته (عنوان‌شده از جانب ابوبکر و عُمر) می‌گوید:
پیامبر پیروان خود را از تجربه‌های تاریخی پیامبران آگاه ساخت که آنها نیز در حوادث و وقایع، حالات مختلفی را از خود بروز داده‌اند (2):
«پیامبر گفت: ابراهیم علیه السلام برای قوم خود از عسل هم ملایم‌تر بود. قوم برایش آتش افروخت و او را در آتش افکند ولی او می‌گفت:
فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. (3)

1- انفال: 70
2- مغازی، ج 1، ص 81، پارسی. متن اصلی: ج 1، صص 110- 108
3- ابراهیم: 36

«هر که متابعت کند مرا، او از من است و هر که مرا نافرمانی کند، تو بخشاینده و مهربانی.»
و نیز عیسی علیه السلام می‌گفت: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. (1) «اگر عذابشان کنی، ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزیشان، تو عزیز و صواب‌کاری.»
اما نوح علیه السلام نسبت به قوم خود از سنگ هم سخت‌تر است؛ در آنجا که می‌گفت: رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً. (2) «پروردگارا! در زمین کسی از کافران را باقی مگذار!»
و یا مانند موسی علیه السلام که می‌گفت: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلی أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ. (3) «ای پروردگار ما! ناپیدا کن نشان اموال ایشان. سخت کن دل‌های ایشان تا نیارند ایمان و تا ببینند عذاب دردناک را.»
آنگاه پیامبر فرمود:
«ای مسلمانان! شما مردمی تهی‌دست و نادار هستید؛ بنابر این، از این اسیرانْ عوضی بستانید و آنها را آزاد کنید.» (4) سخنان محمّد صلی الله علیه و آله نشانگر آن است که او به خوبی از کمّ و کیف واکنش‌های اصلاح‌طلبانه رهبران دینی آگاه بود؛ با این همه به عفو و گذشت روی آورد و فدیه را

1- مائده: 118
2- نوح: 26
3- یونس: 88
4- حاکم نیشابوری، «المستدرک»، ج 3، ص 21 به نقل از ابوعبیده به روایت از عبداللّه که آن را صحیح‌الاسناد خوانده است. نیز نک: بیهقی، «دلائل‌النّبوه»، ج 2، ص 301 که این روایت را از طریق عبیدةبن عبداللّه آورده است. همچنین نک: علی بن برهان‌الدّین حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 447. و رجوع کنید به احمد بن حنبل، «مسند» به نقل از عبیده و او از عبداللّه. نیز: ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 458 به استناد احمد.

به‌عنوان جبران حقوق مادّیِ از دست رفته مسلمانان در مکّه و دستگیری از مردم تهی‌دست مدینه از محلّ مال‌اندوزی قریش، مقرّر داشت.
ثالثاً کلامی از احمد بن حنبل به نقل از علی بن عاصم و او از حمید به روایت از انس دیده شده است که وقتی ابوبکر از پیامبر می‌خواهد که اسرا را ببخشد، «فذهب عن وجه رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ما کان فیه من الغم، فعفا عنهم». (1) این گشودگی به نشانه تمایلات قلبی پیامبر است که راه حل را در «و قبل منهم الفداء» پیدا می‌کند. به دیگر سخن، آن عفو و این مساعدت و همدردی با محرومان، هر دو به یک سو نظر دارد و آن تلاش برای احیای حقوق انسان و امکان رشد و تعالی در میان جامعه‌ای بسته، خشک‌مغز و بسته‌روح است.

در راستای وقایع مربوط به اسیرانِ جنگ بدر، رخدادی وجود دارد که نشان می‌دهد مسلمانان در طول راهِ بازگشت از بدر به مدینه، دو اسیر را ظاهراً به دستور پیامبر کشته‌اند! یکی «عقبة بن ابی‌معیط» و دیگری «نضر بن الحارث».
تألیفات و نوشته‌هایی که در باره اسلام با دید انتقادی نگریسته‌اند، از این موضوع، در نقد شیوه‌های خشونت دینی، حدّاکثر بهره‌برداری را کرده‌اند. نگارنده، نظر به ارتباط موضوعی، اسناد تاریخی را بازنگری نمود و آنچه را که از لابلای متون اصلی و شالوده تفکّرات تاریخی مذکور به دست آورد، به پژوهندگان ارائه می‌دهد.
آنچه مسلّم است، «عقبة بن ابی‌معیط» یکی از سران قریش بود که همراهِ قریشیان از مکّه به بدر آمد و در تلاش نافرجامِ بت‌پرستان برای نابودی مسلمانان و برچیدن دینی که تازه در جزیرةالعرب رایج شده بود، شرکت فعّال و اعتقاد راسخ داشت. آنچه برای ما مهم است، اسارت وی نیست؛ بل شخصیّت وی در طول سال‌های دعوت پیامبر است.
اتّخاذ این روش اولویّت‌سنجانه در تحقیق، ما را از کلّی‌گویی مصون می‌دارد و به جای

1- «آثار اندوه از چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زایل شد و آنان را مورد عفو قرار داد». نک: ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 457

یک جمله سؤالی، به یک موضوع مستقل می‌رسیم که:
«عقبة بن ابی‌معیط از آغاز بعثت محمّد صلی الله علیه و آله تا هجرت و از هجرت تا بدر چگونه شخصیّتی بود؟»
تحقیق در موضوع مذکور، اندیشه‌ای نقّاد و روحیه‌ای بی‌طرف می‌خواهد. از این رو چون اسناد و مدارک تاریخی غالباً ناقص است، کوشش کرده‌ایم تا حدّ امکان از منابع دیگر بهره گیریم و با ژرف‌نگری به سنگ‌های شالوده منابع تاریخی برسیم:
سند 1: نویری و ابن‌سعد به نقل از «حکیم بن حزام» و «عبداللّه بن ثعلبه»
پس از شرح وفات ابوطالب و سپس همسر پیامبر خدیجه در مکّه، علّتِ رفتن پیامبر را به طایف مورد توجّه قرار داده، می‌گویند:
چون ابوطالب درگذشت، قریش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آزارهایی را شروع کرد که در زمان حیات عموی پیامبر، جرأت انجام آن را نداشت. چون خبر این آزاررسانی به ابولهب رسید، پیش پیامبر آمد و گفت:
«ای محمّد! هر کاری که در زمان زنده‌بودن ابوطالب انجام می‌دادی، انجام بده.
سوگند به لات تا من نمرده‌ام، هیچ کس نمی‌تواند به تو دست یابد.» (1)
پیامبر از این حمایت برخوردار بود تا این‌که به تصریح نویری، «عقبة بن ابی‌معیط» و ابوجهل پیش ابولهب آمدند و به هر حال رأی ابولهب را عوض کردند و موجب شدند تا قریش نسبت به آن حضرت سخت‌گیری را آغاز کردند؛ تا آنجا که محمّد تاب نیاورد و مکه را ترک کرد و به طائف رفت.
اشرافِ «طائف» از دعوت محمّد و از این‌که مکّی‌ها او را رانده بودند، ترسیدند و گفتند:
«از شهر ما بیرون برو و جایی برو که دعوت تو را بپذیرند. سفلگان را هم شوراندند و شروع به سنگ‌زدن پیامبر کردند؛ آنچنان که پاهای او مجروح شد.» (2)

1- نویری، «نهایةالارب»، ج 1، ص 266، ترجمه پارسی. نیز: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 208، فارسی، ج 1، ص 210، متن اصلی، چاپ بیروت، دار صادر 1960 م.
2- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 1، صص 211 و 212 به نقل از محمّد بن جبیر بن مطعم.

از این سند تاریخی آشکار می‌گردد که عامل رواج مجدّد آزار و اذیّت قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله که منجر به غیرقابل تحمّل شدن زندگی در مکّه برای آن حضرت شده، عقبة بن ابی‌معیط و ابوجهل بوده است.
سند 2: تنها کسی که شدیدترین خشونت‌ها و اهانت‌ها را نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله روا می‌داشت، عقبه بود که به صورت آن حضرت تف انداخت. نویری می‌نویسد:
«ابی بن خلف و عقبة بن ابی‌معیط با یکدیگر دوست و هم‌صحبت بودند. عقبه پیش رسول خدا نشسته بود و سخنی از آن حضرت شنیده بود. این خبر به أبی رسید. پیش عقبه آمد و گفت:
«خبر رسیده که تو با محمّد همنشینی کرده‌ای.» آنگاه سوگند خورد که:
«دیگر با تو صحبت نخواهم کرد؛ مگر بروی و بر چهره محمّد تف اندازی.» عقبه که دشمن خدا بود، این کار را کرد. (1) متعاقب این عمل، این آیات قرآن نازل شد:
یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا.... (2) سهیلی می‌گوید:
«یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ»، عقبة بن أبی معیط است که وقتی دوستش به او گفت: «لا أرضی حتّی ترجع و تبصق فی وجهه ... ففعل عدوّ اللّه ... فأنزل اللّه عزّوجلّ:
یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ ....

1- «نهایةالارب»، ج 1، ص 26، فارسی.
2- «روزی که ستمکار، انگشت به دندان می‌گزد و می‌گوید: کاش با پیامبر همراه می‌بودم- کاش فلان شخص را دوست خود نمی‌گرفتم- او مرا پس از آن‌که متذکر شده بودم، گمراه ساخت و شیطان، آدمی را به تباهی کشد». فرقان: 26

ابن‌عبّاس و سعید بن المسیّب هم صریحاً گفته‌اند که مراد از «الظالم» که در آیه به آن اشارت رفته است «عقبة بن ابی‌معیط» است. (1) فخرالدّین رازی نیز در تفسیر خود ضمن این‌که منظور از «الظّالم» را به استناد قول ابن‌عبّاس، «عقبة بن ابی‌معیط» دانسته، به نظریّه معتزله اشارتی دارد که گفته‌اند:
«الظالم یتناول الکافر و الفاسق، فدلّ علی أنّ اللّه تعالی لا یعفو عن صاحب الکبیرة». (2) ابن‌کثیر نیز در تفسیر خود تردید ندارد که آیه مزبور:
«کان سبب نزولها فی عقبة بن أبی معیط». (3) سند 3: عقبه یکی از طرّاحان و مجریان توطئه قتل نافرجام محمّد صلی الله علیه و آله بود. ابن‌سعد در کتاب خود، به استناد عروه به نقل از عایشه و نیز ابن‌عبّاس و علیّ بن ابی‌طالب و سراقة بن جعشم، به ترس قریش از رفتن محمّد صلی الله علیه و آله به مدینه اشاره کرده است؛ که در نتیجه آن، سران قریش از جمله «عقبة بن ابی‌معیط» در دارالنّدوه جمع شدند، تا طرح قتل محمّد صلی الله علیه و آله را بریزند. (4) پس از تصمیم‌گیری مشترک، کسانی که مسؤولیّت این کار را بر عهده گرفتند، عقبة ابن ابی‌معیط، نضر بن حارث، ابوجهل و امیّة بن خلف بودند. همین افراد پس از ناموفّق ماندن نقشه قتل، سوار بر اسب، محمّد صلی الله علیه و آله را تا راه‌های دور مکّه تعقیب کردند؛ ولی پس از پنهان‌شدن محمّد صلی الله علیه و آله در غار، آن حضرت توانست از دست آنها خلاصی یابد.

1- قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج 13، ص 25، چاپ و تصحیح ابواسحاق ابراهیم اطفیش.
2- «تعبیر ظالم، کافران و فاسقان را شامل می‌شود و بیانگر آن است که خداوند متعال، کسی را که مرتکب گناه کبیره شود، نمی‌بخشاید». نک: رازی، «تفسیر کبیر»، ذیل آیه یادشده در متن، ج 12، ص 75، چاپ دارالفکر 1981 م.
3- ابن‌کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، الجزء الثّالث، دارالفکر، بیروت، ص 315. نیز نک: شیخ طبرسی، «مجمع البیان»، جزء 19 و 20، چاپ بیروت، الزیّن، 1955 م.
4- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 225 و متن عربی: ج 1، صص 227 و 228

این حادثه در زندگی محمّد صلی الله علیه و آله یکی از حساسترین دقایق حیات به‌شمار می‌رفته است. به عبارت زیر توجّه کنید که شدّت غضب و نفرت تعقیب‌کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان می‌دهد:
«و طلب قریش رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أشدّ الطلب، حتی انتهوا إلی باب الغار». (1) سند 4: ابوبکر پس از مراجعت از یمن و در ایّامی که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه به تعلیم آیین جدید مشغول بود، می‌گوید:
«چون به مکّه بازگشتم، عقبة بن ابی‌معیط، ابوجهل، شیبة بن ربیعه و ابوالبختری به دیدار من آمدند. آنها گفتند: این محمّد می‌پندارد که پیامبر است و خداوند او را به سوی مردم فرستاده است. اگر احترام تو نمی‌بود، اصلًا مهلتی به او نمی‌دادیم.»
سند 5: نویری و واقدی در خصوص مذاکره سران قریش با ابوطالب برای وادار کردن پیامبر به دست برداشتن از تعلیمات اسلام می‌نویسند: (2)
«سران قریش گفتند: تو دست از خدایان ما بردار و ما هم تو را با خدای خودت رها می‌کنیم. وقتی پایداری محمّد صلی الله علیه و آله را دیدند، خشمگین شدند و برخاستند و به خود و قریشیان گفتند:
وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْءٌ یُرادُ. (3) گویند کسی که این حرف را زد، «عقبة بن ابی‌معیط» بود. آنها گفتند: دیگر هرگز پیش ابوطالب نمی‌آییم و هیچ چیز بهتر از آن نیست که محمّد صلی الله علیه و آله را غافلگیر کنیم‌و بکشیم.»

1- «قریش با جدّیت تمام در پی یافتن پیامبر خدا برآمدند، تا آن‌که آنان به در غار رسیدند ...»
2- نویری، «نهایة الارب»، ج 1، ص 194. و: واقدی به استناد ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 135، فارسی و ج 1، ص 202، عربی.
3- «بر پرستش خداوندان خویش، شکیبا باشید که این کار از شما خواسته شده است». «ص»: 6

«و قالوا: لا نعود إليه أبداً و ما خير من أن يُغتال محمّد».
قرطبی در ذیل آیه مذکور، به گفته ابن‌اسحاق از «عقبة بن ابی‌معیط» یاد کرده است. (1) سند 6: عقبة بن ابی‌معیط و نضر بن الحارث از طرف قریش مأموریّت یافتند تا با یهودیان یثرب مذاکره کنند و راهی برای رسوایی محمّد صلی الله علیه و آله بیابند. (2) سند 7: بیهقی در «دلائل‌النّبوه»، ج 2، ص 43 می‌نویسد:
«عمرو بن میمون از عبداللّه بن مسعود روایت می‌کند:
روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به حال سجده بود و گروهی از قریش گرد او بودند و مقداری شکمبه و احشاء شتر یا گاوی که کشته بودند، آنجا مانده بود. قریشیان بین خود گفتند:
«چه کسی حاضر است این شکمبه را بردارد و بر پشت پیامبر بگذارد.» عقبة بن ابی‌معیط این کار را انجام داد. فاطمه علیها السلام آمد و آن کثافات را از پشت پیامبر برداشت و به کسی که این کار را کرده بود، نفرین فرمود.»
این سند یک بار دیگر هم در صفحه 255 کتاب «دلائل» ذکر شده و بیهقی آن را از مسلم و بخاری آورده است.
سند 8: بیهقی در کتاب خود به واقعه بسیار با اهمیّتی اشاره می‌کند:
عروة بن زبیر گوید:
از عبداللّه بن عمرو عاص خواستم تا سخت‌ترین کاری را که مشرکان مکّه نسبت به پیامبر انجام دادند، برایم بگوید. او گفت:

1- «الجامع لأحکام القرآن»، ج 15، ص 151
2- ابن‌اسحاق، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 22، چاپ الحلبی 1936 م. و نیز: نویری، «نهایة الارب»، ج 1، ص 211 به نقل از ابن‌عبّاس. و همچنین: بیهقی، دلائل النبوّه، ج 2، ص 38، ترجمه فارسی. با این عبارت از ابن‌عبّاس:
«مشرکان قریش، نضر بن حارث و عقبة بن ابی‌معیط را نزد علمای یهود به مدینه فرستادند.» این ماجرا موجب شیوع حرف‌های توهین‌آمیز مردم قریش گردید و به‌گفته بیهقی موجب اندوه پیامبر گردید.

«پیامبر کنار کعبه نماز می‌گزارد. عقبة بن ابی‌معیط آمد و ردای او را دور گردنش حلقه کرد و به قصد خفه‌کردن حضرت، آن را فشرد. ابوبکر پیش آمد و شانه‌های عقبه را گرفت و او را از رسول خدا جدا کرد و گفت:
«آیا مردی را می‌کشید به جرم این‌که می‌گوید: خدای پروردگار من است و حال آن‌که آیات و معجزاتی از پروردگارتان برای شما آورده است.» (1)
گفته ابوبکر، قسمتی از آیه 28 سوره غافر است که:
أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ. (2) طبق این مدارک تاریخی، شدیدترین زجری که پیامبر از بت‌پرستان مکّه دیده است، عملی بوده که عقبة بن ابی‌معیط، مرتکب آن شده است.
سند 9: نفرت ذاتی و شدّت غضب عقبه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، در اشعاری که در مذمّت پیامبر و به تمسخر کشیدن ایشان سروده است، جلوه‌گری می‌نماید. بیهقی به استناد واقدی می‌نویسد:
«هنگامی که پیامبر به مدینه هجرت فرمود، عقبة بن ابی‌معیط که در مکّه بود، دو بیت شعر در هجاء پیامبر سرود که وقتی پیامبر آن را شنید، عقبه را نفرین نمود.» (3) سند 10: نویری در شمردن نام کسانی که دشمنی عمیق خود را با پیامبر خدا آشکار ساختند، می‌نویسد:
«کسانی که در دشمنی رسول خدا از همه جلوتر بودند، ابوجهل، ابولهب و عقبة

1- «دلائل‌النّبوّه»، ج 2، ص 41. نیز نک: «صحیح بخاری»، کتاب التّفسیر، ذیل آیه 40 از سوره مؤمن و نیز: «فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ج 8، ص 53، چاپ دارالفکر.
2- «آیا مردی را می‌کشید، به جرم» این‌که می‌گوید پروردگار من اللَّه است؟ حال آن که او از جانب پروردگارتان، برای شما دلایل روشن آورده است.» غافر: 28؛ در خصوص این آیه، نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج 15، ص 307
3- «دلائل‌النّبوّه»، ج 2، ص 262

ابن ابی‌معیط بودند.» (1) عموم مورّخان از «عقبة بن عنوان» با وصفِ: «کان شدید الأذی للمسلمین عند ظهور الدعوة». (2) یاد کرده‌اند. (3) بیهقی از «ابوالحسین بن فضل قطان» در بغداد با اسناد خود از عبداللّه بن مسعود روایت می‌کند که پیامبر رو به کعبه نمود و بر هفت تن از قریش نفرین کرد؛ که از جمله:
ابوجهل، امیّه، عتبة بن ابی‌معیط و عتبة بن ربیعه بودند. (4) متن دعای پیامبر چنین بوده است:
«پروردگارا! سزای قریش را بده! خدایا سزای ابوجهل و عتبه و شیبه پسران ربیعه و عقبة پسر ابی‌معیط را بده!» (5) سند 11: پس از هجرت محمّد صلی الله علیه و آله به مدینه، عقبة بن ابی‌معیط از طرّاحان اصلی حمله به مسلمانان در بدر و تجهیزکنندگان قریش بود. این موضوع را نویری از ابن‌اسحاق آورده است که:
«امیة بن خلف به تحریک عقبة بن معیط آماده خروج با مردم مکّه علیه محمّد صلی اللّه علیه و آله شد.» (6) «إنّ أمیّة بن خلف کان أجمع العقود و کان شیخاً جلیلًا جسیماً ثقیلًا. فأتاه عقبة بن أبی معیط». (7)

1- «نهایة‌الارب»، ج 1، ص 191، ترجمه فارسی. نیز نک: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 282 و «البدایة و النّهایه»، ج 3، ص 47
2- «هنگام آشکار شدن دعوت به اسلام، او عقبة بن ابی‌معیط مسلمانان را بسیار آزار می‌داد.»
3- سهیلی، «الروض الأنف»، ج 2، ص 76؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ»، ج 2، ص 27؛ زرکلی، «الاعلام»، ج 5، ص 36
4- «دلائل»، ج 2، ص 75. این حدیث را بخاری نیز آورده است.
5- «دلائل النبوّه»، ص 255
6- «نهایة‌الارب»، ج 2، ص 23. نیز نک: ابن‌هشام، «السیرة النّبویه» به نقل از ابن‌اسحاق، ج 2، ص 261
7- «امیة بن خلف که پیرمردی تنومند و سنگین‌وزن بود، در خانه مانده بود، پس عقبة بن ابی‌معیط نزد او آمد ...»

آری! «عقبة بن ابی‌معیط بن ابی‌عمرو بن امیة بن عبد شمس»، به‌عنوان یک جنایتکار جنگی، شکنجه‌گر و آزاررسان مسلمانان، مورد نفرت خاصّ همگان بود و در حالی که هیچ انگیزه‌ای برای اصلاح‌شدن نداشت، مسلمانان در بین راه بدر- مدینه، در محلّی به نام «عرق‌الظبیه» با رضایت پیامبر او را از پای درآوردند؛ تا به عقیده و خواست محرومان به سزای آن همه زجررساندن و قتل و برپایی جنگ و فتنه برسد. (1) وقتی موعد اعدامش توسّط «عاصم بن ثابت ابن ابی‌الأقلح» فرا رسید، فریاد زد:
«چرا مرا می‌کشید؟» محمّد صلی الله علیه و آله گفت:
«بکفرک و افترائک». «ببزاقک فی وجهی» (2) واقدی، پاسخ محمّد صلی الله علیه و آله را به عقبه چنین ثبت کرده است:
«به‌واسطه دشمنی‌ات با خدا و رسول خدا. ای عقبه! به خدا قسم تا آنجا که می‌دانم، مرد بسیار بدی هستی. به خدا و پیامبر او و کتابش کافری. پیامبر خدا را آزار می‌دادی.» (3) «بئس الرجل کنت و اللّه ما علمتُ کافراً باللّه و برسوله و بکتابه مؤذیاً لنبیه ...».
کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را حماد بن سلمه به نقل از عطاء و او از الشعبی چنین ثبت کرده است:
«أ تدرون ما صنع هذا بی؟ جاء و أنا ساجد خلف المقام، فوضع رجله علی عنقی و غمزها، فما رفعها حتّی ظننت أن عینیّ ستَنْدران، و جاء مرّةً أخری بسلا شاة فألقاه علی رأسی و أنا ساجد». (4)

1- طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 977؛ نیز: ابن‌هشام، «السیرة النّبویه» به نقل از ابن اسحاق، ج 2، ص 298
2- حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، مجلّد الثّانی، ص 441
3- «مغازی»، ج 1، ص 84
4- «آیا می‌دانید او با من چه کرد؟ وقتی در سجده بودم، پشت سر من آمد و پایش را بر گردنم نهاد و فشار داد و آن را برنداشت، چندان که گمان کردم چشمانم از حدقه بیرون می‌زند و دیگربار شکمبه گوسفندی را آورد و زمانی که در سجده بودم، آن را روی سرم قرار داد». نک: ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، المجلد الثّانی، ص 473

مجازاتی که بر عتبه روا داشته شد، محکومیّت یک اسیر نبود؛ بلکه محکومیّت جنایتکار و خونخواری بود که جنگ‌آفرینی کرده بود. جرم او تعصّب در بت‌پرستی و دشمنی با یکتاپرستی نبود؛ چرا که همه اسیران به این خصلت، معروف بودند و به سرنوشت عقبه دچار نشدند.
پاسخ هر کس به این وقایع، در بافت اجتماعی آن دوران، به تناسب دلبستگی به وجود معنویّت و حقوق انسان فرق دارد. آنها که با عُتبه: این جنگ‌افروز و دشمن مردمِ مظلوم، همدردی می‌کنند، دشمنی با اصول معنوی را در دل می‌پرورانند و دل به استثمار می‌سوزانند. امّا در منظرکسانی که به راه انبیا و تلاش آنها برای تعالی انسانی ارجی قائلند، علف‌هرزه‌های خشونت، محلّی از اعراب ندارند؛ به صفای دل پاکان می‌اندیشند و بر خون جلّادان تاریخ و دستان داس‌گرفته مرگ، اشک تمساح نمی‌ریزند.

در باره «نضر بن الحارث»

«نضر» نیز شخصیّتی دژخیمانه داشت و در همان مسیر عقبه گام برمی‌داشت. از آتش‌افروزان حمله قریش در بدر بود و قبل از آن، از طرّاحان و مُجریان ترور محمّد صلی الله علیه و آله در دارالنّدوه و نهایتاً از هتک‌کنندگان حرمت محمّد صلی الله علیه و آله بود. وی در زمره آزاردهندگان مردم محروم مکّه که با نظام اشرافی او مخالفت می‌کردند و حاضر به ادامه بردگی آنها نبودند، محسوب می‌شد و فضای اختناق‌آمیزی ایجاد کرده بود. به این سند تاریخی توجّه کنید:
ابن اسحاق می‌گوید:
نضر بن حارث از شیطان‌های قریش بود و رسول خدا را سخت آزار می‌داد و با او دشمنی می‌ورزید. او قبلاً به حیره آمده بود و داستان‌های پادشاهان ایران و رستم و اسفندیار را شنیده و آموخته بود. هرگاه که رسول خدا در مجلس می‌نشست و خدا را به یاد مردم می‌آورد و آنها را برحذر می‌داشت که ممکن است مانند اقوام دیگر و گذشتگان، مورد خشم خدا قرار گیرند، چون برمی‌خاست، نضر می‌نشست و می‌گفت:

«ای قریشیان به خدا سوگند داستان‌های من از مطالب او بهتر است.» گویند:
نضر بن حارث همان کسی است که می‌گفت به زودی من هم نظیر آنچه که خدا فرستاده است، نازل خواهم کرد!
ابن‌عبّاس می‌گوید:
«هشت آیه از آیات سوره قلم در باره او نازل شده است و مخصوصاً این آیه که می‌فرماید: چون آیات، بر او خوانده می‌شود می‌گویند اسطوره‌های نخستین است و همه آیاتی که در آنها این لفظ آمده است.» (1) «نضر» به نمایندگی قریش و همگام با عقبه، با یهودیان و علیه محمّد صلی الله علیه و آله و برای رسواکردن آن حضرت وارد مذاکره شد. (2) سند زیر نیز شمّه‌ای از دشمنی‌های «نضر» را نسبت به محمّد نشان می‌دهد:
ابن‌سعد در کتابش ماجرای دارالنّدوه را شرح می‌دهد. دشمنان در این مکان، مصمّم می‌شوند که از هر قبیله، جوان ورزیده و چالاکی را انتخاب کنند و شمشیری برنده به او بدهند و همگی با هم و یک‌مرتبه به محمّد صلی الله علیه و آله حمله کنند و خون او را بریزند.»
نضر بن حارث یکی از تأییدکنندگان این تصمیم و از حمله‌کنندگان به خانه محمّد صلی الله علیه و آله بود. نقشه این جماعت عملی نشد و محمّد صلی الله علیه و آله هجرت کرد. (3) «نضر» در ماجرای بدر، نه‌تنها از برپاکنندگان این فتنه و خشونت بود که طبق اسناد تاریخی از کسانی است که عهده‌دار اطعام قشون مشرکان در حمله به بدر بوده است. (4) او در این جنگ و به هنگام حمله به مسلمانان، پرچمدار مشرکان بود و به رسم عرب، کسی

1- نویری، «نهایة الارب»، ج 1، ص 210؛ ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 44 و ترجمه پارسی کهن آن، ج 2، ص 583، سیرت پیامبر.
2- ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 220
3- «الطّبقات الکبری»، متن فارسی: ج 1، ص 224. متن عربی: ج 1، صص 227- 225 و 228، چاپ بیروت، دار صادر 1960 م. همین سند را ابن‌اسحاق در «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 125 ثبت کرده است.
4- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 95 و ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 321

می‌توانست عهده‌دار این مهم باشد که حدّاکثر نفرت و شجاعت را در قلع و قمع دارا بوده، قادر به تحریک و تحریض لشکر باشد. ابن‌هشام صریحاً می‌نویسد:
«و کان أبو عزیز صاحب لواء المشرکین ببدر بعد النضر بن الحارث». (1)
در این‌که او یکی از سران قریش برای نابودی مسلمانان بوده است، شکّی نیست. از سند تاریخی و بنا به تصریح ابن‌اسحاق مستفاد می‌شود که پیامبر در خلال گفتگو با دو تن از مطّلعین حرکت قریشیان در نزدیکی‌های بدر، پرسید:
«فمن فیهم من أشراف قریش؟» قالا:
«عتبة بن ربیعة و النضر بن الحارث ...». فأقبل رسول اللَّه علی الناس فقال:
«هذه مکّة قد ألقت إلیکم أفلاذ کبدها». (2) با این همه و مطمئنّاً از نظرگاه تاریخی، «نضر» پس از دستگیری در واقعه نبردهای تن به تن، ظاهراً توسّط علی بن ابی‌طالب از پای درآمده است؛ ولی آیا بعد از اسارت و قرارگرفتن در زمره اسرا و در مسیر بازگشت به مدینه اعدام شده و آیا این قتل، به دستور محمّد صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، دقیقاً مدارک تاریخی نمی‌تواند پاسخگو باشد.
تأمّل کنید:
1- موسی بن عقبه در تحریر رساله مغازی خود که صحیح‌ترین متن مغازی بوده، صریحاً نوشته است:
«از اسیرانی که در غزوه بدر به دست مسلمانان افتادند، هیچکس به جز عقبة بن ابی‌معیط را نکشتند.» (3)

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 300
2- «پیامبر خدا رو به مردم کرد و فرمود: اکنون مکه، جگرگوشه‌های خود را به‌سوی شما روانه کرده است؛ نک: «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 269
3- بیهقی، «دلائل النّبوه»، ج 2، ص 285

ابن کثیر در کتابش آورده:
«قال موسی بن عُقبة فی مغازیه و زعم أنّ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لم یقتل من الأساری أسیراً غیره (یعنی: غیر عقبة) (1) 2- ابن‌هشام از ابن‌اسحاق نقل می‌کند:
«نضر بن الحارث ... قتله علیّ بن أبی‌طالب عند رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالصَّفْراء فیما یذکرون» (2) و در جای دیگری از کتابش وقتی بار دیگر از این امر یاد می‌کند، قول ابن‌اسحاق را مستند به «کما أخبرنی بعضُ أهل العلم من أهل مکّة» می‌نماید. (3) در این دو سند، ابن‌اسحاق گفته خود را به تعبیر «کما أخبرنی فیما یذکرون» مستند کرده و نه سند مشخّصی که شیوه دقیق او در نقل روایات تاریخی بوده است و این، باعث تأمّل هر پژوهنده است و نهایتاً نمی‌تواند محقّق را قانع کند.
3- تأمّل بیشتر در مکان جغرافیاییِ اجرای این قتل، ما را بیشتر به شکّ تاریخی می‌اندازد. واقدی در «مغازی» می‌نویسد:
چون پیامبر از بدر بیرون آمد و به محل اثیل رسید، اسیران را پیش آن حضرت آوردند. مقداد [به نضر اشاره کرد و] گفت:
«این اسیر من است.» پیامبر فرمود:
«گردنش را بزن!» آنگاه [چون مقداد از این دستور سرپیچی کرد، پیامبر] گفت:
«خدایا مقداد را به فضل خودت بی‌نیاز گردان!»
[اینجا بود که] علی بن ابی‌طالب نضر را در اثیل با شمشیر کشت.

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 473، چاپ بیروت، 1976 م.
2- «چنان‌که آورده‌اند، نضْر بن حارث را علی بن ابی‌طالب علیه السلام در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در منطقه صفراء به‌قتل رسانید»؛ نک: «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 367
3- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 298

اگر این سند تاریخی را تجزیه کنیم پی می‌بریم که «نضر» اوّلًا اسیر مقداد بوده و آنگاه در اثیل کشته شده است.
در خصوص «اثیل» گفتنی است:
«الأثیل» تصغیرِ «الأثل» جایی میان بدر و الصّفراء است. (1) یعنی از نظر جغرافیایی، قبلَ از «عرق الظبیه» قرار دارد. پس وقتی پیامبر آن محل را به طرف مدینه ترک کرد، پس از چند روز به عرق الظبیه رسیده و در آنجا عقبة بن ابی‌معیط را کشته‌اند. چرا عقبه در اعتراض به کشتنش می‌گوید: «و از میان همه اسیران من باید کشته شوم؟»
و ابن‌قتیبه گفته او را چنین ثبت کرده است:
«یا معشر قریش، ما لی أقتل من بینکم ...؟»؛ ای و أنا واحد منکم. (2) و در روایت ابن عبّاس: «یا معشر قریش ما لی أقتل من بینکم صبراً؟» (3)
این اسناد برای ما ثابت می‌کند که اگر نضر به عنوان اسیری کشته شده بود، عقبه این حرف را نمی‌زد و یا لااقل جواب او را می‌دادند که همه اشراف قریش و از جمله نضرپس از اسیری- محکوم به اعدام هستند. ولی چنین مدرکی در تاریخ نداریم.
گفتنی است:
«عرق الظبیه» در وادی روحاء است (4) و در فاصله بدر تا مدینه که پس از پشت سر گذاردنِ صفراء به آن می‌رسیم.
4- چگونه می‌توان سند واقدی را پذیرفت که محمّد صلی الله علیه و آله، دستور قتل نضر را به مقداد داده و او سرپیچی کرده است؟ این امر تردیدهای ما را تقویت می‌کند؛ زیرا همه محدّثان و مورّخان و نهایتاً اسلام‌شناسان از «مقداد بن الأسود الکندی» شناخت مثبتی

1- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء 4، ص 1120
2- «ای گروه قریش! چرا از میان شما، تنها من کشته شوم، حال آن‌که من نیز یکی از شمایم؛ نک: «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 442
3- همان.
4- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء 4، ص 1259

دارند و او را یکی از هفت نفری می‌دانند که نخستین گروندگان به اسلام (قدیم الإسلام من السابقین) بودند. مقداد، کسی است که هنگام مشورت محمّد صلی الله علیه و آله در مورد خروج از مدینه، آن همه اخلاص و ایمان از خود نشان داده است. چگونه ممکن است که چنین کسی به یکباره به خاطر اسیرش، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کند و لجاجت را در این کار به آنجا رساند که پیامبر بگوید:
«خدایا! مقداد را به فضل خودت بی‌نیاز گردان!»
و علی بن ابی‌طالب عهده‌دار این مهم گردد؟ (1) 5- از سویی دیگر به گفته‌هایی دسترسی داریم که نشان می‌دهد دختر یا خواهر «نضر بن الحارث» پس از شنیدن از پای درآمدن نضر، به سنّت رایج عرب در مراثی و مدیحه، اشعاری خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله سروده است که پیامبر پس از شنیدن آن، متأسّف و متأثّر گشته که چرا او را نبخشید؟ (2) نویری در کتاب خود گفته پیامبر را پس از شنیدن اشعار یادشده چنین ثبت کرده است: «لو کنتُ سمعت شعرها ما قتلت أباها» (3) جای تردید است که سند اصلی این جریان که به ابن‌اسحاق نسبت داده شده، از آن وی باشد و ابن‌کثیر در کتاب خود، سند را مستند به ابن‌هشام دانسته است:
«قال ابن‌هشام: فقالت قُتَیلة بنت الحارث ...». (4)

1- آنچه در خصوص مقداد آوردیم، از این منابع اخذ شده است:
ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابة فی تمییز الصّحابه»، جزء الثّالث، ص 433، چاپ مصطفی محمّد، مصر 1939 م. ابن‌اثیر، «اسد الغابه»، المجلّد الخامس، ص 251، تصحیح محمّدابراهیم البنا، قاهره، الشعب. درباره مناقب مقداد نک: ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج 10، ص 285، چاپ 1327 ه. ق. حیدرآباد دکن، چاپ افست، دار صادر، بیروت، 1968 م.
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 44، بر اساس تصحیح مصطفی السّقا، چاپ قاهره 1936 م؛ علیّ‌بن برهان‌الدّین حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص 441 به استناد «اسباب النّزول»، سیوطی.
3- «اگر شعر آن زن را شنیده بودم، پدرش را نمی‌کشتم». «نهایة الارب»، الجزء السّابع‌عشر، صص 47 و 48، دارالکتب قاهره، 1955 م.
4- «السیرة النّبویه»، المجلّد الثّانی، ص 474

و این نشان می‌دهد که او به کتاب سیره‌ای دسترسی داشته است که سند مزبور را به ابن‌هشام نسبت داده است و نه ابن‌اسحاق.
مصحّحان معروفِ متنِ «السّیرة النبویّه» در پاورقی کتاب، به اختلاف نُسخ و تردّد آن بین ابن‌اسحاق و ابن‌هشام اشاره کرده‌اند. (1) در نسخه جوتنجن (گوتینکن آلمان) که در سال 1862 م تصحیح و چاپ شده است، عبارتِ «قال ابن‌هشام» آمده است. همچنین در نسخه مطبوع کتاب «الرّوض الأنف» که سیره ابن‌هشام در حاشیه آن به سال 1332 ه. ق. (1914 م) آمده و در مطبعه الجمالیه مصر به چاپ رسیده است، عبارت «قال ابن‌هشام» آمده و نه «ابن‌اسحاق».
و نکته دیگر که ما را به تأمّل وامی‌دارد، گفته ابن‌هشام است که پس از ذکر ابیات یادشده می‌نویسد: «فیقال و اللّه اعلم ...»
عبارتِ «واللّه اعلم» به رسم کاتبان سیره و حدیث، تردید و عدم اطمینان نویسنده را نشان می‌دهد؛ خاصه آن‌که معلوم نیست «قتیله»، خواهر «نضر بن الحارث» یا به گفته سهیلی، دختر او بوده است؟
و مهمتر آن‌که در ابیات مذکور، مضامینی وجود دارد که نه با تاریخ زندگی نضر مطابقت دارد و نه با روح مسلمانی آن دوران. در این اشعار، نضر با وصف «قهرمانی بزرگوار و کریم» ستوده شده که با آنچه در خصوص مخالفت‌های این فرد با محمّد صلی الله علیه و آله در اسناد تاریخی آمده، در تضاد است.
دوم آن‌که در این اشعار، نضر را از میان همه کسانی که کشته شدند، به محمّد صلی الله علیه و آله نزدیکتر و برای آزادی، شایسته‌تر خوانده است. این امر با توجّه به شناختی که ما از شرکت‌کنندگان بدر داریم، خلاف واقع و عکس آن مشهود است.
سوم آن‌که شاعر مزبور شدیداً از کسانی که «نضر» را کشتند، ابراز انزجار می‌کند که چرا ارحام و پیوند را بریدید؟ و این به صراحت، محکومیّتِ محمّد صلی الله علیه و آله و علیّ بن

1- مصطفی السّقا، مدرّس دانشکده ادبیّات دانشگاه مصر. ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی مدرّسان مدارس الأمیریّه مصر و مصحّحان سیره.

ابی‌طالب علیه السلام است. با این وصف، چگونه ممکن است این فرازها محمّد صلی الله علیه و آله را به گریه و اظهار تأثّر وادار کند؟
ابن‌حجر عسقلانی در کتابش سخن زبیر را آورده است که:
«سمعت بعض أهل العلم یغمز هذه الأبیات و یقول إنّها مصنوعة». (1)
ظاهراً این نتیجه‌گیری را بهتر می‌توان با مُستندات تاریخی پذیرفت.

ت: جغرافیای تاریخی مسیر بدر

اشاره

پژوهنگان در شناخت اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر، با مواضع جغرافیایی منطقه بدر برخوردی مستقیم ندارند؛ زیرا منابع تاریخی، از آن موقعیّت‌ها به‌نحوی یاد کرده‌اند که گویی اهمّیّت جغرافیایی آنها مورد تأکید و تأمّل تاریخی نیست. این شناخت، ما را بر تقدّم و تأخّر وقایعی که متأسّفانه از ساعت‌ها و روزهای آن بی‌خبریم، آگاه می‌سازد و به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه توالی یک سری حوادث، به وقوع حادثه بزرگی منجر می‌شود. بر عکسِ عموم راویان که از واقعه بدر، به مسیر حرکت تا بدر نظر انداخته‌اند، شیوه‌ای که ما در پیش گرفته‌ایم، به ما کمک می‌کند تا وقوع حوادثی را که در مسیر مدینه تا بدر و یا مکّه تا بدر رخ داده است، پیگیری کنیم.

اتّخاذ چنین روشی در پژوهش برای کسانی که فکر می‌کنند حوادث مذهبی را نمی‌توان با سلسله علل و عوامل تاریخی مورد بررسی قرار داد و غالباً نتیجه را انگیزه وقوع حادثه تلقّی کرده‌اند، علامت سؤالی پیش آورد و به لحاظی آنها را به سویی کشاند تا با شناخت مواضع جغرافیایی، از انگیزه حرکت، وقوع حوادث را پی گیرند و نتیجه را دنباله وقوع آن حوادث بیابند و نه انگیزه حرکت.

بدین لحاظ بایست منابع تاریخی سیره و مغازی را مبنای تحقیق خود قرار داد و پس از استخراج مواضع جغرافیایی یادشده، ضمن شرح وقایع تاریخی، آنها را در متون

1- «شنیده‌ام که اهل علم، این ابیات را ضعیف و جعلی می‌دانند». «الإصابه»، ص 378

جغرافیایی، سفرنامه‌ها و در مطابقت با مشاهدات و نقشه‌های جغرافیایی دنبال کرد.
در اینجا دو شیوه بررسی وجود دارد. یکی آن‌که یک کتاب موثّق سیره و مغازی را ملاک تحقیق قرار داده، پس از انطباق آن با جغرافیا، به منبع موثّق دیگری مراجعه نماییم و آن را ذیل آن منبع نخست و یا در هامش و حاشیه آن یاد آوریم. این تحقیق کمکی در شناخت ماهیّت وقایع، به پژوهندگان نمی‌کند. محفوظات را می‌افزاید؛ ولی توالی را نمی‌نمایاند. در کتاب حاضر، راه مشکل‌تر را برگزیدیم و آن، تلفیق مستندات مختلف تاریخی در تنظیم یک گزارش جغرافیایی از مسیر بدر است. پس از پژوهش، به این نتیجه رسیدیم که بهترین تلفیق در ارائه چگونگی مسیر، باید در محدوده «مغازی» واقدی، «السّیره» ابن‌اسحاق و «الطّبقاتِ» ابن‌سعد، تنظیم گردد.
در این تنظیم آنچه مربوط به تاریخ است، در صفحات گذشته یاد کردیم و آنچه مربوط به جغرافیا و در ارتباط با موضوعات تاریخی است، ذکر می‌کنیم:
«در این وادی ما با دو مسیر روبرو هستیم: نخست مسیر مسلمانان از شمال به جنوب غربی و دوم مسیر بت‌پرستان از جنوب به شمال.»

1/ ت: مسیر مسلمانان

واقدی در باره نخستین منزلگاه محمّد صلی الله علیه و آله پس از خروج از مدینه می‌نویسد:
«و خرج رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بمن معه، حتی انتهی إلی نَقْب (1) بنی‌دینار، ثمّ نزل بالبقیع و هی بیوت السُّقیا». (2) بقع نقب بنی‌دینار را واقدی در مدینه می‌داند؛ ولی سقیا را «متّصل به بیوت‌المدینه» می‌خواند. درباره سقیا در کتاب اوّل، فصل پنجم به تفصیل سخن گفته‌ایم و موقعیّت فعلی آن را نشان داده‌ایم.

1- «نَقب، در لغت به معنای راه کوهستانی یا مسیری است که از میان شکاف یک کوه به وجود آمده باشد.»
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش از مدینه خارج شدند و رفتند تا به نقب بنی‌دینار رسیدند و سپس در بقیع که از منازل سقیا است، فرود آمدند؛ «مغازی»، ج 1، ص 16، فارسی. و متن عربی: ج 1، ص 21

واقدی تصریح می‌کند: «محمّد در این منزلگاه فرود آمد و لشکرگاه ساخت و سپاه را سان دید.» (1) متن عربی: «فضرب عسکره هناک و عرض المقاتلة».
واقدی معلوم نمی‌سازد که این گفته را از چه کسی شنیده است؛ تنها در سطرهای بعدی به‌گفته سعد بن ابی‌وقّاص رو آورده است؛ بدین نحو که «ابوبکر بن اسماعیل» از پدرش از «عامر بن سعد» از پدرش نقل می‌کند: «رأیتُ أخی عُمَیر بن أبی وقّاص قبل أن یَعْرَضنا رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ...». (2) این حدیث را ابوعمر و ابونعیم و ابوموسی استخراج کرده‌اند. (3) اگر جمله «قبل أن یعرضنا» را اینگونه معنا کنیم: «قبل از این‌که پیامبر ما را سان ببیند» معلوم می‌شود که آن حضرت در بیوت سقیا به شیوه سرداران خواسته است از برابر نیروها گذر کند؛ در حالی که «قبل أن یعرضنا» مفهوم «سان نظامی» را در بر ندارد و تنها دیدار آن حضرت را با یارانش نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد چون این اصطلاح را فردی به کار برده که خود یکی از جنگ‌جویان عرب بوده و به‌عنوان فرمانده لشکرکشی‌های عرب در فتوحات، نقشی به سزا داشته است، مفهوم و باری نظامی پیدا کرده است و این برداشت با واقعیّت مطابقت ندارد؛ زیرا اگر سان به اصطلاح معمول و مرسوم اعراب که در جنگ‌های نخستین از آن معنی نظامی افاده می‌شده، مدّ نظر باشد، باید مطمئن شد که پیامبر و یارانش می‌دانستند که برای مخاصمه و جنگیدن خارج شده‌اند؛ پس چرا سعد بن معاذ صریحاً در بدر به پیامبر گفته بود: «اگر انصار مدنی می‌پنداشتند که تو با دشمن برخورد می‌کنی، حتماً در مدینه نمی‌ماندند.» (4)

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 16 فارسی و عربی ج 1، ص 21
2- «پیش از آن‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ما روبه‌رو شود، برادرم عمیر بن ابی‌وقاص را دیدم ...»
3- ابن‌اثیر، «اسد الغابه»، ج 4
4- واقدی، مغازی، ج 1، ص 37

از سوی دیگر به گفته صالح بن کیسان:
«پیامبر وقتی عازم بدر شدند، شمشیری همراه نداشتند.» (1) به این دلیل و با توجّه به روند حوادث بدر، کلمه «یعرضنا» با مفهوم جنگی- چه تهاجمی و چه تدافعی- نمی‌تواند با مستندات تاریخی مطابقت داشته باشد.
ابن‌اسحاق مسیر را از مدینه به «نَقْب المدینة ثمّ علی العقیق» برشمرده است (2) و این منافاتی با توقّف در سقیا ندارد؛ زیرا این منزل در مجاورت منطقه عقیق قرار دارد و واقدی قبول دارد که پیامبر «از بیوت سقیا بیرون آمد و درّه عقیق را پیموده است»:
«و خرج (رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-) من بیوت السُّقیا حتی سلک بطن العقیق». (3) گفتنی است: در امتداد درّه عقیق، ذی‌الحلیفه جای دارد و ابن‌اسحاق در همان مأخذ، تعبیرِ «ثمّ علی العقیق ثمّ علی ذی‌الحُلیفة» را به‌کار برده است؛ در حالی که واقدی به توقّف در ذی‌الحلیفه اشاره نمی‌کند و همان نام منطقه وسیع عقیق را کافی برای مقصود خود می‌داند.
در ضمن، «نقب‌المدینه» همان «نقب بنی‌دینار بن النّجار» است که مسیر رفتن مدنی‌ها به منطقه عقیق از جانب حرّه غربی مدینه یعنی الوبره است؛ که می‌بایست از راه بریده‌ای میان دو بلندی عبور کنند. این مسیر تا یک قرن گذشته بر اثر ریزش سنگ‌های سخت، مخروبه و مسدود شده بود؛ تا این‌که در سال 1297 ه. ق. فردی از اهالی هند به هزینه شخصی خود این مسیر را که در آن زمان «الزقیقین» نام گرفته بود، مسطّح و قابل تردّد نمود. اکنون در این مسیر، چاه «عروة بن زبیر بن العوام» را در سمت چپ خود مشاهده می‌کنیم و مسجد دومناره‌ایِ مشهور به «قبّة خضر نبی» در مجاورت و آخر حدّ زقیق و یا المدرج قرار داشته است.

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 77
2- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 264
3- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 19

با این موقعیّت جغرافیایی و تاریخی، نقب بنی‌دینار با بنای مسجد بنی‌دینار که در تاریخ به «مسجد الغسالین» شهرت داشته است، مشخّص و معلوم می‌شده است. صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه 40 کتابش، آن را از زمره مساجد مدینه دانسته و سمهودی و فیروزآبادی (729/ 817 ه. ق.) نیز به آن اشاره کرده‌اند.
بر این اساس، مسیر پیامبر به سوی بدر- از سقیا تا ذی‌الحلیفه- دقیقاً در محدوده جاده آسفالته فعلی مدینه- مکّه می‌باشد. وقتی در این منطقه به سمت جنوب حرکت می‌کنیم، به «بطحای ابن‌ازهر» می‌رسیم که واقدی در کتابش آن را مورد تصریح قرار داده، می‌نویسد:
«پیامبر به بطحای ابن‌ازهر رسید و زیر سایه درختی فرود آمد.»
«حتی خرج علی بَطْحاء ابن‌أزْهر، فنزل تحت شجرة هناک، فقام أبوبکر إلی حجارة هناک، فبنی تحتها مسجداً، فصلّی فیه رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و أصبح یوم الإثنین فهو هناک». (1) ابن‌اسحاق در کتاب خود از این منطقه که در مجاورت منطقه ذی‌الحلیفه بوده، به‌عنوان «اولات‌الجیش» یاد کرده است (2)؛ ولی ابن‌هشام ذیل روایت ابن‌اسحاق، صحیح آن را «ذات‌الجیش» دانسته است.
بطحا بنا به تصریح سمهودی:
«یدفع فیها طرف عظم الشامی و ما دبر من الصلصلین و تدفع هی من بین الجبلین فی العقیق و لعلها بطحاء ابن ازهر». (3)

1- «به‌سوی بطحای ابن‌ازهر رفت و در آن‌جا به زیر سایه درختی فرود آمد. ابوبکر برخاست و در جانب حجاز، به زیر آن، مسجد برپا کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن‌جا نمازگزارد و چون روز دوشنبه فرا رسید، ایشان هنوز آن‌جا بود». واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 19. متن اصلی، ج 1، ص 26
2- «السیرة النّبویّه»، ج 2، ص 264
3- «کناره تنگه شام و پشت ناحیه صلصلین به آن متصل می‌شود و خود بطحا، از میان دو کوه وادی عقیق می‌گذرد، و چه‌بسا همان بطحای ابن‌ازهر باشد». «وفاء الوفا»، ص 1148

و با توجّه به این‌که سمهودی می‌گوید:
«و ما قبل من الصلصلین یدفع إلی بئر أبی عاصیة، ثمّ یدفع فی ذات الجیش، ثمّ یدفع فی وادی أبی کبیر، و ما دبر منها یدفع فی البطحاء، فطرف عظم الغربی یدفع فی ذات الجیش، و طرفه الشامی یدفع فی البطحاء بین الجبلین فی وادی العقیق». (1) دقیقاً روشن می‌شود که ذات‌الجیش که مورد تصریح ابن‌اسحاق و ابن‌هشام بوده، در همان مسیر بطحای ابن‌ازهر است که پیامبر آن را از راه میان جماوات (جمع جَمّاء) یا سه کوه کوچک موجود در عقیق یعنی تضارع، امّ‌خالد و العاقر (/ العاقل) طی کرده است و کوه «المکیمن» (2) را پشت سر گذارده است.
آخرین توقّفگاه پیامبر در عقیق پس از سقیا، منطقه بطحای ابن ازهر بوده است. آن حضرت در مکان مزبور، نمازی به جای آورده و روزی را گذرانده است؛ مدینه و وادی عقیق راپشت سر گذارده، برای رفتن به جانب جنوب، راه و «درّه مَلَل و تُرْبان» (3) را

1- «ناحیه مقابل صلصلین، به چاه ابی‌عاصیه منتهی می‌شود و سپس تا ذات‌الجیش امتداد می‌یابد، آن‌گاه به وادی ابوکبیر می‌رسد و ناحیه پشت صلصلین به‌سوی بطحا امتداد دارد و غرب آن به ذات‌الجیش منتهی می‌شود و دامنه شامی آن به بطحا، میان دو کوه وادی عقیق امتداد می‌یابد.
2- «مُکیمن»، مصغّر «مکمن» ومعروف‌به «مکیمن الجماء» کوهکی‌است، متّصل به‌کوهک تضارع‌دردرّه عقیق وفیروزآبادی در «المغانم»، ص 390 جزم‌دارد که مُکیْمِنْ «موضعٌ‌بعقیق المدینة و یقال له: مکیمن الجمّاء».
3- مَلَل یکی از وادی‌های بین راه مدینه و مکّه است که گفته‌اند فاصله آن از مدینه، حدود بیست و دومیل یا یک شبانه‌روز راهِ سواره است؛ از نظر جغرافیایی پس از طیّ الحفیر به ذات‌الجیش، که شاید حدّ نهایی حرم مدنی باشد، می‌رسیم و از آنجاست که به تُربان در مَلل ره می‌سپاریم.
فیروزآبای در «المغانم المطابه»، ص 391 «مَلَل» را به فتحِ دو لامِ آن، نام مکانی می‌داند که در بیست و هشت میلی مدینه به سوی مکّه قرار داد و گفته‌اند که «بینه و بین المدینة لیلتان». از این رو به یک اعتبار «تُربان قریه‌ای از مَلل است که فاصله قدیمی آن تا مدینه، یک شب ره‌سپردن بوده و به نظری دیگر تُربان، وادی بین ذات‌الجیش و مَلَل به شمار می‌آمده است. کثیر گوید:
و قد مرّت علی تُربان تُحْدی لها بالجزع من مَلَلٍ و شیح

«شترش، هنگام عبور از ملل و شیح، از وادی تربان گذر کرد، در حالی که او برایش آواز می‌خواند ...»
همچنین نک: فیروزآبادی، «المغانم»، ص 74

انتخاب کرده است. یادآوری می‌شود:
ابن‌اسحاق در کتابش، مسیرِ پس از ذات‌الجیش را «تُرْبان» و «مَلَل» خوانده است. (1) واقدی پس از قبول این مطلب، از مسیر و توقّف پیامبر در ملل و تربان چنین یاد کرده است:
«آنگاه آهنگ دره مَلل و تُربان کرد و میان حفیره و مَلل توقف نمود»
«و أصبح ببطن مَلَل و تُرْبان، بین الحفیرة و ملل». (2) در همین منزلگاه بود که به گفته محمّد بن بجاد و سعد بن ابی‌وقّاص با مساعدت پیامبر، آهویی را شکار کرده، آنگاه دستور داد تا گوشت آن را میان همه یاران تقسیم کنند.
با توجّه به این‌که به تصریح سمهودی، تُربان: «ذات الجیش نقب ثنیة الحفیرة» است (3)، عقیده اسدی در این خصوص صحیح به نظر می‌رسد که مدّعی است:
«بین الحفیرة أی التی تنسب الثنیة لما و بین ملل ستة أمیال». (4)
بنابراین: «تُربان فیما بین ذلک و بین ثنیّة مفرح موضع یقال له سمهان».
در ادامه بحث، موضوع مهمی را پی می‌گیریم و آن، سند جاسوسی «طلحة بن عبیداللّه» و «سعید بن زید» است. این پژوهش نشان می‌دهد که واقدی در «مغازیِ» خود مرتکب چه اشتباه تاریخی‌ای شده است.
واقدی در صدر گزارشات تاریخی خود درباره بدرالقتال می‌نویسد:

1- نک: «السّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 265
2- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 26
3- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج 4، ص 1161
4- «از حفیره که ثنیه اسم به آن نامیده شده تا «ملل» شش میل فاصله است.»

گویند: پیامبر ده شب پیش از خروج خود از مدینه، طلحة بن عبیداللَّه و سعید بن زید را برای کسب خبر و اطّلاع از وضعیّت دشمن، روانه سفر نمود. آن دو عزیمت کردند و به نَخْبار که بعد از ذی‌المروَه و در ساحل دریاست، رسیدند و به منزل کَشَد جُهَنی وارد شدند. کَشد آنان را پذیرفت و در پناه خود گرفت و آنها تا هنگام عبور کاروانِ قریش، از آن محل همچنان مخفیانه پیش او بودند.
هنگام عبور کاروان، طلحه و سعید، بر زمین بلندی برآمدند و قریش و کاروان و کالاهای آن را بررسی کردند.
طلحه و سعید، روزی به مدینه رسیدند که پیامبر با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود. آن دو به قصد دیدار و [دادنِ] گزارش کار خود به پیامبر از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تُربان دیدند. کَشد هم بعد از این ماجرا به مدینه آمد.
سعید و طلحه به پیامبر گفتند که کَشد آن دو را پناه داده است. پیامبر بر او درود فرستاد و گرامیش داشت. گویند:
رسول خدا مسلمانان را فراخواند و فرمود:
«این کاروان قریش است که اموال شما در آن است. شاید خداوند غنیمتی به شما ارزانی فرماید.» مردم در این کار شتاب گرفتند. حتّی برای بیرون رفتن از مدینه، گاهی پدر و پسر قرعه‌کشی می‌کردند!» (1) اگر این سند تاریخی را با آنچه که ما از مسیر جغرافیایی مسلمانان از مدینه تا تُربان آوردیم، تطبیق کنید، ملاحظه خواهید کرد که چقدر آشفته است:
اوّلاً، با توجّه به نوشته‌های سمهودی (2) و حمدالجاسر (3) و حربی (4) و مقدّسی (5) و فیروزآبادی (6)، «ذوالمروه» قریه‌ای در شمال غرب مدینه- میان دو وادی قری و

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 14، فارسی.
2- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج 4، ص 1305
3- «فی شمال غرب الجزیره»، ص 436
4- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره»، ص 653، طریق اهل‌الشّام.
5- «احسن‌التّقاسیم فی معرفة الأقالیم»، چاپ 3، ص 83، 1906 م.
6- فیروزآبادی، «المغانم المطابه»، ص 378

ذی‌خشب- است و فاصله آن تا مدینه آن روزگاران هشت برد و در فاصله دو دریا در منازل «بنوجُهَینه» بوده است.
جای این سؤال وجود دارد که چگونه «طلحة بن عبیداللّه» و «سعید بن زید» توانسته‌اند خود را از آن طریق به نخبار در ساحل دریا برسانند و در عرض ده روز از مدینه تا آنجا و از آنجا به مدینه آمده، به موقع خبر کاروان را به پیامبر داده باشند؟
البتّه مسلّم است که «ذوالمروه» یکی از منزلگاه‌های طریق شامی قافله‌ها به سوی مدینه و بالعکس بوده و مسیری نبود که ابوسفیان برای رفتن به بدر، آن را طی کرده باشد و یا از نظر زمانی فاصله‌ای بوده که تا بدر می‌توانست به پیامبر فرصت رسیدن به او را بدهد؟! ... در حالی که پیامبر از مسیر او تا صفراء کاملًا و دقیقاً مطلّع نبود و اگر می‌دانست که مسیر او به سوی بدر است، نیازی نبود که به بدر برود و از میانه طریق یَنْبع می‌توانست به کاروان هجوم بَرد. (1) ثانیاً، واقدی خود می‌نویسد:
«آنها همان روزی به مدینه رسیدند که پیامبر با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود.»
بنابر این خروج پیامبر و یاران، مُبتنی بر گزارش‌های طلحه و سعید نبوده است.
ثالثاً، اگر طلحه و سعید وقتی به مدینه رسیدند که پیامبر در بدر بوده، این کلام واقدی چه معنا دارد:
«آن دو به قصد دیدار و [دادنِ] گزارش کار خود به پیامبر از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تُربان دیدند.»
رابعاً، اگر در تُربان، به‌محمّد صلی الله علیه و آله گزارش‌داده‌اند، این سخن واقدی چه توجیهی دارد:
«مردم در این کار شتاب گرفتند. حتی برای بیرون آمدن از مدینه گاهی پدر و پسر قرعه‌کشی می‌کردند.»

1- مقاله «قبیله جُهَینه»، ج 7، ص 736، مجلّد «العرب»، جزء 8، 1967 م، سال اوّل.

به بیان دیگر، طلحه وقتی به مدینه رسیده که پیامبر در بدر بوده است؛ ولی طلحه گزارش خود را در تُربان به پیامبر داده است! و مردم مدینه چون این خبر را شنیدند، برای خارج شدن از شهر شتاب کردند!
خامساً و مهم‌تر آن‌که همه تذکره‌نویسان از جمله ابن‌اثیر می‌نویسد:
طلحه هنگام وقوع بدر: «کان فی الشام تاجراً ...». (1) یا به گفته ابن‌حجر عسقلانی: «و کان عند وقعة بدر فی تجارة الشام». (2) اگر طلحه در هنگام وقوع نبرد، در شام بوده است، چگونه است که به نقل واقدی، وقتی به مدینه رسید، پیامبر در بدر بود؟
سادساً اگر او در تُربان، محمّد صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده، چگونه است که دوباره به تجارت شام برگشته و راهی بدر نشده است؟
شاید اگر کسی به مسیرها و مواضع جغرافیایی مسیر مدینه تا بدر آشنایی نداشته باشد، در پذیرفتن چنین گفته‌هایی احساس مشکل نکند؛ ولی وقتی فاصله‌ها در نظر او به لحاظ مکان و زمان تشخّص عینی پیدا کرده باشد، گفته‌های مزبور را فاقد انسجام و غیرواقع می‌یابد. (3) نکته در این است که پیامبر و مسلمانان هنگام خروج از مدینه، اطّلاعی از مسیر و موقعیّت کاروان قریش نداشتند؛ تا این‌که پیامبر در نزدیکی‌های بدر در صفراء توسّط بعضی از یارانش آگاه شد که کاروانی در راه بدر است. او عازم رسیدن به تقاطع‌های راه بازرگانی قریش بود و همین هدف او را به سوی بدر کشانده بود.
برای این منظور باید مسیر مدینه تا بدر را از تُربان و مَلَل بپیماییم و حوادث را در طول مواضع جغرافیایی این طریق دنبال کنیم:

1- «اسد الغابه»، ج 3، ص 86
2- «الإصابه»، ج 2، ص 220
3- «در باره ذوالمروه نک: حمد الجاسر، «بلاد یَنْبُع»، ص 214، منشورات دارالیمامه 3

اگر گفته البکری را در «معجم ما استعجم»، ذیلِ مادّه العقیق ملاک قرار دهیم، از مدینه تا مَلل بیست و سه میل مسافت طی کرده‌ایم: هفت میل از مدینه تا ذی‌الحلیفه، هشت میل از ذی‌الحلیفه تا الحفیر و هشت میل نیز از الحفیر تا مَلل. از این به بعد بنا به گفته واقدی پیامبر به راه خود ادامه داد و صبح روز چهاردهم رمضان در «عرق الظبیه» بود (1)؛ ولی ابن‌اسحاق مسیر پیامبر را پس از مَلل اینگونه دانسته است:
«ثمّ علی غمیس الحَمام من مَرَیَیْن، ثمّ علی صُخَیرات الیَمام ثمّ علی السّیالة». (2) «عرق الظّبیَه» منزلگاهی در وادی روحاء است (3) و واقدی آن را «هومن الرّوحاء» دانسته و فیروزآبادی به اقوالی اشاره می‌کند که «عرق الظبیه» را «الروحاء نفسها» خوانده‌اند. (4) لذا با توجّه به این‌که آخر السّیاله (/ کَسَحابه)، همان «شرف الرّوحاء» است که در سی میلی مدینه است و «غمیس الحَمام» یا به اختلاف ضبط: «عمیس الحمام» قسمتی از وادی «روحاء» بین الفرش و مَلل می‌باشد و «صخیرات الیمام» یا «صخیرات الثّمام» بین السّیاله و فرش است و میان دو مستند تاریخی واقدی و ابن‌اسحاق، اختلافی در کلیّات این مسیر نمی‌بینیم؛ خاصه آن‌که ابن‌سعد صریحاً می‌نویسد:
«و کان الطریق الّذی سلکه رسول اللّه إلی بدر، علی الرَّوحاء و بین الروحاء و المدینة أربعة أیام». (5) این نشانه را واقدی پس از شرح توقّف پیامبر در عرق‌الظبیه چنین ادامه می‌دهد:

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 31
2- «سپس به‌سوی «عمیس الحمام» از وادی مَرَیین، سپس به صُخَیرات الیمام و در ادامه به السیاله رسید». «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 265
3- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج 4، ص 1259
4- فیروزآبادی، «المغانم»، ص 240؛ همچنین نک: یاقوت حموی، «معجم‌البلدان»، ماده «ظبْیه».
5- «مسیری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به‌سوی بدر طی کرد، از روحا می‌گذرد و میان روحا و مدینه، چهار روز فاصله است؛ نک: «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 13، متن عربی.

«پیامبر همچنان به راه خود ادامه داد. به روحاء رسید و کنار چاه آن نماز گزارد.» (1) نکته‌ای بااهمیّت در منزلگاه عرق‌الظبیه نهفته است. بیهقی می‌نویسد:
«پیامبر در عرق‌الظبیه مرد عربی را دید و از او در باره کاروان [قریش] پرسید؛ اما خبری از او به دست نیاورد.» (2) واقدی تصریح می‌کند:
«در عرق‌الظبیه مرد عربی که از تهامه آمده بود، پیش آمد. اصحاب پیامبر از او پرسیدند: «آیا اطّلاعی از ابوسفیان داری؟»
گفت: «من از او خبری ندارم.» پیامبر همچنان به راه خود ادامه داد. شب چهارشنبه پانزدهم رمضان به روحاء رسید و کنار چاه آن نماز گزارد.» (3)
ابوعبید البکری در «معجم ما استعجم»، مادّه العقیق ابراز نظر می‌کند که روحاء در یازده میلی السّیاله و 41 میلی شهر مدینه قرار دارد. این اندازه با آنچه فیروزآبادی آورده، مطابقت دارد؛ ولی با گفته «ابن ابی‌شیبه» که آن را در سی میلی مدینه دانسته، نمی‌سازد. با این همه مشهور در نزد همه جغرافی‌دانان و حجازشناسان و مطّلعین به طُرق حج، همان چهل میل می‌باشد.
فیروزآبادی دربیان وجه تسمیه «روحاء»، به کلام‌ابن‌کلبی استنادکرده‌که‌او گفته بود:
«لما رجع تبع من قتال أهل المدینة یرید مکة نزل بالروحاء، فأقام بها و أراح فسماها الروحاء و سئل کثیر: لِمَ سمیت الروحاء؟ قال: لانفتاحها، ورواحها، ای طیّبة ذات راحة». (4)

1- همان، ص 39، ج 1
2- «دلائل‌النّبوّه»، ج 2، ص 224، ترجمه پارسی.
3- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 34، ترجمه پارسی.
4- «زمانی که تبّع از نبرد با اهل مدینه، به‌سوی مکه بازمی‌گشت، در روحا فرود آمد و مدتی در آن‌جا ماند و آن را «روحاء» نامید. بسیاری پرسیدند: چرا آن را روحا نامیدی؟ گفت: به‌خاطر گشادگی و بوی خوش آن. و منطقه روحا به‌معنای خوش و خوش‌بو است». نک: «المغانم»، صص 160 و 161

حربی در کتاب خود ضمن شرح موقعیّت تاریخی منزلگاه روحاء، به مسجدی اشاره می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده است. (1) این نویسنده، قبر مضر بن نزار را وصف می‌کند و راه آن را تا صفراء به سوی چاه بدر و تا دریا، بیست میل و از آنجا تا الروثبه، سی میل خوانده است.
چاه مشهور «عثمان بن عفّان» و چاه «عمر بن عبدالعزیز» و چاه «مروان» و «برکة الرّشید» و دو بنای بزرگ که در «روحاء» توسّط امرا ساخته شده، از دیگر مشخّصات تاریخی این منطقه به عنوان منزلگاه حُجّاج پس از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است. ابن‌اسحاق از این منطقه به‌عنوان سَجْسج یاد کرده، در خصوص مسیر پیامبر به سوی بدر می‌نویسد:
«و نزل رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- سَجْسَج و هی بئر الروحاء». (2) این مکان پس از «فجّ الروحاء» و «شنوکه» و پشت سر گذاردن راه «المعتدله»، خودنمایی می‌کرده است. لذا از نظر مواضع‌شناسیِ طُرق حجّ مدنی‌ها، منافاتی با گفته‌های دیگر ندارد. (3) واقدی به نقل از «سعید بن مُسیِّب» به نماز پیامبر در روحاء، اشارت صریح دارد و این‌که پیامبر در آنجا برای نجات محرومان از یوغ سران و اشراف قریش دعا کرد. نیز اشاره می‌کند که پیامبر خطاب به یاران خود گفته است:
«هذه سَجاسج، هذا أفضل أودیة العرب» (4) «هوای این درّه، معتدل و بهترین درّه عرب است.»
گفتنی است: «السجسج»، به هوای معتدل که نه گرم و نه سرد باشد، اطلاق می‌شود. (5)

1- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره»، ص 444 و ذیلِ عنوان «المناسک و الطّریق بین مکة و المدینه».
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سجسج که چاهی در منطقه روحاءاست، فرودآمد». نک: «السّیرةالنّبویّه»، ج 2، ص 265
3- در باره السجسج، نک: سهیلی، «الرّوض الأنف»، ج 2، ص 63
4- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 35. متن اصل: ج 1، ص 47
5- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء 4، ص 1231 به نقل از ابن‌شبّه.

اگر قول واقدی را صحیح بدانیم که گفته است:
«پیامبر روز یکشنبه دوازدهم رمضان از مدینه خارج شده (1) و شب چهاردهم یا پانزدهم رمضان به روحاء رسیده است. (2) معلوم می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از چهار روز از طیّ راه، هنوز نه از قریش خبری دارند و نه از کاروان. جای این سؤال وجود دارد که آن حضرت و پیروانشان چطور تنها به سوی جنوب در حرکت بودند؟
مسلّم است که مسلمانان حتّی برای رفتن به بدر، نقشه و فکر خاصّی از پیش نداشته‌اند و صرفاً تلاش می‌کردند تا به یکی از تقاطع‌های محلّ عبور قریش دست یابند.
در این‌که این تقاطع در کجا واقع شده است، تا منزلگاه «روحاء» چیزی معلوم نیست و هیچ سند تاریخی در دست نداریم که نشانی از پیش‌اندیشی‌های مسلمانان باشد. البتّه بدر، تقاطعی بود که از موقعیّت مناسبی برخوردار بود؛ ولی این‌که کاروان ابوسفیان به بدر می‌آید یا خیر و آیا رسیدن ابوسفیان به بدر با رسیدن مسلمانان به این مکان، همزمان شود، نشانه تاریخی درستی در دست نیست.
ابن‌اسحاق می‌نویسد:
«پیامبر پس از ترک روحاء به المنصرف رسید»
«و ترک طریق مکة بیَسار و سلک ذات‌الیمین علی النازیة یرید بدراً». (3)
ولی واقدی نام مکان‌های دیگری را در فاصله میان روحاء و منصرف، برشمرده است. وی می‌نویسد:
«پیامبر از روحاء بیرون آمد و از تنگه عبور فرمود و به خبیرتین رسید. سپس

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 16
2- ج 1، ص 35
3- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 265

به راست رفت و آنگاه به چپ پیچید؛ تا به درّه خیف رسید و آنگاه راه تنگه معترضه را در پیش گرفت تا به تیا رسید.» (1) موقعیّتِ «المنصرف» مورد تصریح ابن‌اسحاق است و واقدی به آن اشاره نکرده است. ابن‌سعد نیز آن را چنین ثبت کرده است: «ثمّ یرید بالمنصرف». (2) «منصرف» در واقع از نظر موقعیّت جغرافیایی، همان منطقه‌ای بوده است که النّازیه یا المسیجید نیز نامیده می‌شده است.
وادی بزرگ المسیجید در میان اعراب به نام «المنصرف» نیز مشهور بوده و برای رفتن به سوی وادی الصّفراء، به سمت راستِ «منصرف» حرکت می‌کردند. این منطقه قبل از آن‌که به تنگه و وادی صفراء برسیم، از وادی رحقان تشکیل می‌شده است.
مؤلّف «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه 445 کتابش از منطقه مذکور به نام المنصرف یاد کرده، می‌نویسد:
«و ذلک العرق انتهاء طرفه علی حافة الطریق، دون المسجد الذی بینه و بین المنصرف» (3) در حال حاضر در المسیجید مسجدی به نام «مسجد المنصرف» به یاد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بدر ساخته شده است؛ که اهالی آن را مسجد الغزاله می‌خوانند.
برای شناخت این موقعیّت باید توجّه داشت که السّقیا (ام‌البرک) در مسیر مکّه- مدینه قرار داشته و در سده‌های نخست اسلام، در میانه مکّه- مدینه، موقعیّتی ممتاز داشته است. با طیّ طریق در سمت چپ «سقیا» به المنصرف که امروزه آن را مسیجید می‌نامند، می‌رفتند و از آنجا به النازیه و وادی‌الصّفراء و بدر عزیمت می‌کردند.
رُحْقان وادی‌یی است که امتداد آن از النّازیه تا مستعجله کشیده شده و پس از آن است که به تنگه صفراء ره می‌رسیم.
ابن‌اسحاق پس از ذکر طریق‌النّازیه در مسیر بدر، به یاد می‌آورد که پیامبر: «فسلک

1- «مغازی»، ج 1، صص 37 و 38. متن اصلی، ج 1، ص 50
2- «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 13، متن اصلی.
3- «زیرا منتهی‌الیه عرق، برکناره جاده قرار دارد، در کنار مسجدی که میان عرق و المنصرف واقع است.»

فی ناحیة منها حتی إذا جزع وادیاً یقال له رُحْقان بین النازیة و بین مضیق الصفراء» (1) از نظر واقدی در فاصله حسرتین و تیا، به مواضعی دیگر بر می‌خوریم:
«الدَبّه» مکانی است در تنگه ورودی به وادی صفراء که به دبةالمستعجله شهرت داشته؛ ولی به تصریح واقدی، به مکانی اطلاق می‌شده که بین اضافر و بدر بوده است.
«الأضافر» پس از دفران در مسیر بدر بوده و سَیَر تپه‌ای شنی بوده که بین تنگه صفراء و النّازیه قرار داشته و گفته‌اند که به شِعب سَیَر شهرت داشته است.
در ادامه به تصریح ابن‌سعد به «ذات اجدال» می‌رسیم که دقیقاً موقعیّت جغرافیایی مضیق‌الصّفراء را داشته و به این اشتراک هم موصوف بوده است.
بر مبنای آنچه گذشت، بایستی متوجّه یک مسأله مهم شد و آن این‌که وادی «صفراء» پس از وادی روحاء، بزرگترین منطقه‌ای بود که در مسیر پیامبر به سوی بدر قرار داشت. در این منطقه، مواضعی را می‌بینیم که مورّخان و سیره‌نویسان از آنها به نام‌های مختلف و شواهد متعدّد یاد کرده‌اند. آنچه مهم است، تعقیب این موضوع می‌باشد که پیامبر در کجا از ابوسفیان و یا لشکرکشی قریش مطّلع شده است؟ ابن‌اسحاق تصریح می‌کند:
«حتی إذا کان قریباً من الصفراء بعث بَسْبَسَ بن عمرو الجُهَنی، حلیف بنی‌ساعدة و عَدِیَّ بن أبی‌الزَّغْباء الجُهنی، حلیف بنی‌النجّار إلی بدر، یتجسسان الأخبار عن أبی‌سفیان بن حَرْب و غیره». (2) منزلگاه «صفراء»، قریه‌ای میان دو کوه بود که دو قبیله «بنوحُراق» و «بنوالنّار» در آن زیست می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن نام این دو قبیله اظهار کراهت کرده، در باره آن دو کوه سؤال می‌کند. به اطّلاع آن حضرت می‌رسانند که نام یکی از آنها مُسْلِح و نام

1- «در بخش‌هایی از آن راه پیمود و از دشتی گذر کرد در میان نازیه و تنگه صفرا، که آن را رحقان می‌نامند»؛ «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 265، متن عربی.
2- «وقتی به نزدیکی الصفراء رسید، بسبس بن عمرو جُهنی هم‌پیمان بنی‌ساعده و عَدیّ‌بن ابی‌زغبای جُهنی هم‌پیمان بنی‌نجار را به‌سوی بدر فرستاد تا اخباری از ابوسفیان‌بن حرب و دیگران بیاورند.»

دیگری مُخْزیء است.
ابن‌اسحاق قبل از آن‌که اخبار آن دو فرد را ذکر کند، چنین ثبت می‌کند:
«و سلک ذات‌الیمین علی واد یقال له: ذَفَران فجزع فیه ثمّ نزل» (1) در این موقعیّت جغرافیایی است که برای اوّلین بار و قبل از این‌که خبر کاروان ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد (و أتاه الخبر عن قریش بمسیرهم لیمنعوا عیرهم (2)) خبر حمله قریش به اطّلاع محمّد صلی الله علیه و آله رسید.
اینجاست که محمّد صلی الله علیه و آله با مسأله قریش روبرو می‌شود و اصلًا موضوع کاروان مورد مشورت و بررسی قرار نمی‌گیرد.
در این منطقه جغرافیایی و موقعیّت تاریخی باید بررسی کرد که نحوه برخورد محمّد صلی الله علیه و آله با مسأله هجوم قریشیان-/ در حالی که هنوز او به بدر نرسیده و کاروان ابوسفیان نیز در مسیر بدر قرار نداشته- چگونه بوده است؟ واقدی می‌نویسد:
«پیامبر ... از آمدن قریش آگاه شد و سپاه را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت نمود و آرای ایشان را پرسید.» (3) آنها در گیرودار چنین موقعیّتی چه می‌توانستند بکنند؟: فرار و یا مقاومت؟ فرار به کجا؟ قریش مصمّم بود بساط اسلام را در هر جا و به هر نحو ممکن دَرهم بپیچد. آیا اگر مسلمانان این راه طولانی را باز می‌گشتند، آنها به تعقیب مسلمانان بسیج نمی‌شدند؟
موقعیّت جغرافیایی وادی‌های اطراف مدینه به نحوی بود که مسلمانان گریزی از رو در رویی با قریش نداشتند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قبل از آن‌که به بدر برسد و حتّی مشخّص شده باشد که باید به بدر بروند، در باره نحوه مقاومت و دفاع با یارانش به مشورت نشست.

1- «و به‌طرف راست ادامه مسیر داد تا به دشتی به‌نام ذَفِران رسید و در آن پیش رفت و سپس فرود آمد.»
2- «به آن حضرت خبر رسید که قریش بر سر راه قرارگرفته تا راه را برکاروان آنان ببندد». نک: ج 2، ص 226
3- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 36، ترجمه پارسی.

اگر سندی را که واقدی در کتابش آورده، از حاشیه‌های آن مبرّا سازیم، مسلّم می‌شود که مسلمانان در این موضع جغرافیایی، مستقر ماندند تا سرنوشت حمله قریش را پی گیرند. توجّه کنید:
پیامبر به اصحاب خود فرمود:
«در باره این مکان که در آن فرود آمده‌ایم، اظهار نظر کنید.» حباب بن مُنذر گفت: «ای رسول خدا! اگر به فرمان خداوند در اینجا فرود آمده‌ای و اردوگاه ساخته‌ای، بر ما نیست که گامی جلوتر یا عقب‌تر برویم. ولی اگر نبرد و چاره‌اندیشی و رایزنی است، صحبتی بداریم.»
پیامبر فرمود: «نبرد و چاره‌اندیشی و رایزنی است.» (بل هو الرأی و الحرب و المکیده.) حباب گفت:
«در این صورت اینجا اردوگاه خوبی نیست. ما را به نزدیک‌ترین آب برسان!» در نتیجه حرکت و موضع‌گیری در کنار چاه‌های بدر پس از اعلام نظر مشورتی حباب بن منذر تحقّق یافته است و این کاملاً مؤیّد آن است که قبل از این نیز مسلمانان نقشه‌ای برای رفتن به بدر-/ جهت دفاع یا اساساً درگیرشدن با کاروان قریش-/ نداشته‌اند.» (1) از نظر ابن‌سعد آخرین منزلگاهی که مسلمانان به سوی بدر طی کرده‌اند، الأثیل و سپس میلان بوده است. به نظر می‌رسد این موضع‌گیری برای رفتن به سوی چاه‌های بدر و در همین مناطق تحقّق پذیرفته باشد. آخرین منزلگاه از نظر ابن‌اسحاق: «الحنّان» (2) و از نگاه واقدی: «مُعترضه» است. (3) «الأُثَیل»، تصغیر الأثل، منطقه‌ای است بین بدر و صفراء؛ و «میلان» نیز بین الأثل و بدر واقع شده است. «الحنّان» هم تپّه شنی بزرگی بود که بر منطقه بدر مشرف است.
«معترضه» نیز به خیف‌المعترضه شهرت داشته است.

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 40، ترجمه پارسی. متن عربی: ج 1، ص 52
2- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 267
3- «مغازی»، ج 1، ص 38

به تصریح مورّخان، ورود مسلمانان به بدر، دو مرحله داشته است: یکی ورود به منطقه بدر و دیگری اقامت در کنار چاه بدر و یا موضع‌گیری در پشت تپّه شنی و بزرگِ «عُدوةالدّنیا». در نهایت نیز آنان در زمین شنزار و مسطّح بدر که به سهل بدر مشهور است، حضور پیدا کردند. این حضور بنا به تقویم واقدی، در شامگاه جمعه، هفدهم رمضان بوده است. (1)

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 38. نک: نقشه مسیر بدر.

ص: 156

شناخت مسیر بت‌پرستان از مکّه تا بدر، به ما این توان فکری را می‌بخشد که همزمان با بررسی مسیر مسلمانان و تلاش آنها برای اتّخاذ راهی جهت خروج از بن‌بست فشار قریش بر اهالی مدینه، از کوشش‌های مکّیان آگاه شویم و پی ببریم آیا حرکت قریش به سوی بدر برای نجات کاروان ابوسفیان بوده؛ یا آنان برنامه‌ای از قبل برای رفتن به بدر نداشته‌اند و تنها تلاش می‌کردند تا بر مسلمانان چیره شوند و آنها را هر جا که بیابند، از پای درآورند و از این راه تسلط خود را بر طوایف یثرب و راه‌های شمالی تحکیم بخشند؟
برای رسیدن بدین منزلگاه پژوهشی، باید بیابیم ابوسفیان چه وقت و در کجا از خروج مسلمانان مطلّع شد؟
حقیر گمان می‌کند ابوسفیان قبل از خروج مسلمانان از مدینه، نگران خود و کاروان خود بود و رعبی که از نزدیکی به طوایف هم‌پیمان مدینه در دل داشت، موجب گردید تا او برای پیش‌گیری تشویش بیشتر، قریشیان را برای رودررویی با مسلمانان تحریک و تحریض کند. واقدی می‌نویسد:
«ابوسفیان ضمضم بن عمرو را از تبوک روانه مکّه کرد تا فریاد برآورَد: کمک! کمک!» (1) فاصله بین تبوک تا مدینه آن روزگاران، حدود پانصد کیلومتر بود و این مسافت را حدود پنج روز و شب طی می‌کردند. با توجّه به این‌که قریش همزمان با مسلمانان به حوالی بدر رسیده‌اند، معلوم می‌شود که ابوسفیان قبل از خروج مسلمانان از مدینه، احساس نگرانی کرده، قریش را از تلاش احتمالی مسلمانان مطلّع نموده است. پس از حصول این آگاهی است که قریشیان، چندین روز به تدارک و جمع‌آوری نیرو همّت گماشته و حدوداً همزمان با مسلمانان از مدینه راهی بدر شده‌اند.

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 21

این نکته از نظر تاریخی حائز اهمیّت والایی است؛ زیرا واقدی در همان مأخذ از «مخرمةبن نوفل» (یکی از هم‌راهان ابوسفیان در کاروان) سندی را ثبت می‌کند که او گفته بود:
چون به شام رسیدیم، مردی از قبیله جذام پیش ما آمد و گفت:
«هنگامی که عازم شام بودیم، محمّد می‌خواست به کاروان حمله کند.»
مخرمه گوید: «ما [وقتی این خبر را شنیدیم] از شام ترسان بیرون آمدیم و از کمین می‌ترسیدیم. این بود که ... ضمضم بن عمرو را گسیل داشتیم.»
بنابر این نگرانی ابوسفیان و هم‌راهان او مربوط به ایّام اقامت او در شام بوده و ضمضم در آستانه خروج کاروان از شام، به سوی مکّه حرکت کرده است؛ تا از قریشیان یاری طلبد. واقدی در همان مأخذ، صفحه 30 تصریح می‌کند:
«گویند: ابوسفیان با کاروان پیش می‌آمد. چون نزدیک مدینه رسیدند، ترس شدیدی ایشان را فراگرفت. به نظر آنها خبر بردن ضمضم و بیرون آمدن قریش خیلی دیر شده بود.»
چنین ترس و اضطرابی بود که موجب خروج مکّی‌ها قبل از خروج مسلمانان شد.
ولی از آنجا که در تاریخ، سخن از خروج مسلمانان از مدینه به میان آمده است، شروع ماجرا به مسلمانان نسبت داده شده است؛ یعنی در عمل، تاریخ واقعه بدر از مدینه نگاشته شده است و نه از مکّه؛ در حالی که از نظر تاریخی، تردیدی نبایست داشت که حادثه بدر، از شام و سپس از مکّه آغاز شده است و اصطکاک‌هایی که به هر حال میان نظام دوگانه حجاز وجود داشت و تداخل راه‌ها و تردّد میان قبایل را مشکل کرده بود، نمی‌توانست بدون اعمال خشونت از جانب مکّی‌ها به روال خود ادامه دهد.
از سویی دیگر و با توجّه به نیاز به زمان بیشتر برای جمع‌آوری نیرو و تجهیزکردن طوایف اطراف مکّه و با در نظر گرفتن فاصله مکّه تا بدر که بیش از فاصله مدینه تا بدر است، معلوم می‌گردد که ابوسفیان هنگامی به مکّه رسید که قریشیان در نزدیکی‌های بدر منزل گزیده بودند.

برای قبول چنین موضوعی، باید بررسی کنیم که پیک ابوسفیان در کجا به قریشیان خبر داد که بازگردید!؛ زیرا کاروان به سلامت به مکّه رسیده است؟
واقدی می‌نویسد:
ابوسفیان ... قیس بن امرىء القیس را که از مکّه همراه کاروان بود، پیش قریش فرستاد و به آنها دستور بازگشت داد و پیام فرستاد:
«کاروان شما از خطر جست. شما خود را با اهل یثرب درگیر نسازید؛ زیرا شما چیز دیگری غیر از این نمی‌خواستید.» ولی قریش با سرسختی از بازگشت خودداری کردند و گفتند:
«کنیزان آوازه خوان را بر می‌گردانیم.» و آنها را از جُحفه برگرداندند. (1)
مدرک نشان می‌دهد: رسیدن کاروان به مکّه مصادف بود با رسیدن قریشیان به حوالی جُحفه. باز تأمّل می‌کنیم. واقدی می‌نویسد: «بنی‌زهره از جُحفه برگشتند.»
و در مورد «بنی‌عدیّ» به نقل از «ابوبکر بن عمر بن عبدالرّحمن بن عبداللَّه بن عمر» صراحت دارد:
«بنی‌عدی همراه قریش بیرون آمده بودند و چون به تنگه لِفت رسیدند، سحرگاه خود را به سوی دریا کشانده، به مکّه بازگشتند.» (2) «تنگه لِفت» از منازل «قدید- جحفه» بوده و این امر منافاتی با این گفته ندارد که پیک ابوسفیان، خبر عزم قریش را به ادامه راه در «هدّه» (در هفت‌میلی گردنه عُسفان و سی‌ونه میلی مکّه) به ابوسفیان داده است؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که قریش در ادامه راه خود، بدر را منزلگاه نهایی خود نمی‌خوانده است و الّا چگونه است که ابوجهل در پاسخِ فرستاده ابوسفیان فریاد برآورد:
«نه به خدا! بر نمی‌گردیم تا به بدر برویم. باید به آنجا برسیم و سه روز بمانیم.

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 32
2- مغازی، ج 1، ص 34

شتران را بکُشیم و اطعام کنیم و شراب بیاشامیم و نوازندگان برای ما بنوازند و عرب از ما و مسیر ما آگاه شود تا همواره از ما بترسد.»
ابوجهل از سه روز سخن می‌گوید. باید دید پس از سه روز چه قصدی دارند؟ آیا در نظر داشتند که باز گردند؛ یا به راه خود ادامه دهند؟ تاریخِ نوشته در این خصوص ساکت است؛ ولی آنچه مهم است، این است که بدر به‌عنوان یکی از منزلگاه‌های موقّتیِ قریش، مدّنظر بت‌پرستان بود؛ نه این‌که فکر می‌کردند در بدر با مسلمانان برخورد می‌کنند. مواضع جغرافیایی را پی می‌گیریم:
«ابی‌بکر بن سلیمان بن ابی حَثَمه» به نقل از «حکیم بن حزام» روایت می‌کند که پس از خروج از مکّه به «مرّ الظهران» رسیدیم. اوّلین منزلگاه قریش، «مرّ» بوده است. «مرّ» قریه‌ای در وادی الظّهران بود.
یاقوت حموی، «وادی الظهران» را «قرب مکة و عنده قریة یقال لها مرّ تضاف إلی هذا الوادی فیقال مرُّ الظهران» توصیف کرده است. (1) ولی «حربی» آن را بطن مرّ خوانده که فاصله آن تا مکّه سیزده میل و به طرف شمال، تا عسفان بیست و سه میل و به طرف جنوب به سرف و از آنجا تا تنعیم سه میل و تنعیم تا مکّه 2- 3 میل بوده است. (2) امروزه در عربستان به این منطقه، «وادی فاطمه» می‌گویند و دیگر کسی نام قدیمی آن را به زبان جاری نمی‌سازد.
«هَدّه»؛ که قیس در آنجا با ابوسفیان ملاقات کرد و از اصرار قریش به ادامه راه، وی را مطّلع نمود، به تصریح واقدی در: «هفت میلی گردنه عسفان و سی‌ونُه میلی مکّه است.»
ولی این مسافت با آنچه که ما از هدّه بر سر راه طائف می‌شناسیم، مطابقت ندارد.

1- «معجم البلدان»، ج 6، ص 9، چاپ اوّل، قاهره، 1906 م.
2- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص 464

«عسفان»؛ منزلگاه «بنومصطلق» بود که در بیست‌وسه میلی شمال بطن مَرّ جای داشته است؛ شهرکی مملو از چاه‌های آب و یکی از توقّفگاه‌های مهمّ حاجیان در طول تاریخ مسلمانی.
«أمَج»؛ سرزمین حاصل‌خیری است که تا عسفان دوازده میل فاصله دارد. فیروزآبادی آن را از «اعراض المدینه» (1) دانسته؛ ولی به عقیده دیگران از «اعراض مکه» است. (2) «قدید»؛ بین خلیص و عسفان واقع شده است و حجازشناسان آن را «موضع بین‌الحرمین» خوانده‌اند. (3) سرزمینی با آب و زرع بوده (4) و فاصله قدیمی آن تا عسفان بیست‌وسه میل بوده است.
«لِفت» یا «لَفت»؛ وادی مجاور «هرشی» عقبه‌ای بین مکّه و مدینه بوده است و طبق آنچه در «المناسک»، ص 460 آمده است، قبل از جُحفه بوده است:
«و العقبة قبل خلیص بثلاثة أمیال و هی ثنیة لفت عندها مسجد للنبی».
چنین موقعیّتی نشان می‌دهد که لِفت: «ثنیّة جبل قدید».
«جُحفه»؛ «حربی» از برکه‌ها و چاه‌های متعدّد و منازل و بازارِ جُحفه یادها کرده است و این‌که در قرن دوم هجری در آنجا مسجدی به نام «عزور» و مسجدی دیگر به نام «الأئمه» وجود داشته که به یاد نمازهای محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا برپا شده بود. فاصله بین جحفه تا بحر احمر، شش میل و میقات اهل شام بوده است. ابواسحاق بکری گوید:

1- قاموس المحیط، ص 18
2- البکری «معجم ما استعجم»، ص 956. نیز: سمهودی، «وفاءالوفا»، ج 2، ص 248
3- «المغانم»، ص 334؛ البکری، «معجم ما استعجم»، ص 1054
4- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص 460

«مردم جُحفه از خزاعه هستند و غدیرخم در چهار میلی آن جای دارد. جُحفه در تاریخ اسلام از اهمّیّت والایی برخوردار بود و منزلگاهی بس مهم در مسیر قریشیان محسوب می‌شد.»
واقدی می‌نویسد:
«فرات بن حیان عجلی-/ نماینده قریشیان-/ که قرار بود خبر عزم و خروج قریشیان را به ابوسفیان برساند، پس از عدم امکان ملاقات با ابوسفیان، دوباره در جحفه به مشرکان پیوست.» (1) «او در این حال گفتار ابوجهل را شنید که می‌گفت: بر نمی‌گردیم!» (2) واقدی می‌نویسد:
و همچنان رفتند تا شبانگاه به جحفه رسیدند. جُهَیم بن صَلت خوابید و خوابی دید. گفت: «بین خواب و بیداری بودم که دیدم مردی اسب‌سوار که شتری همراه داشت، پیش آمد و کنار من ایستاد و گفت: عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه کشته شدند.»
ابوجهل گفت: «این هم پیشگویی دیگری از بنی‌مطلب است! فردا به زودی خواهد دانست که چه کسی کشته می‌شود؟»
و واقدی گوید: «بنی‌زهره از جحفه برگشتند.»
قریش پس از طیّ این مسیر و پشت سر گذاردن جحفه- به تصریح واقدی- در «پشت تپّه‌های ریگی» در بدر منزل گزیدند. این مطلب را از شرح تاریخی واقدی در صفحه 39 کتاب مغازی، به خوبی استفاده می‌کنیم.

1- «مغازی»، ج 1، ص 33
2- همان، صص 32 و 33

ص: 162

ص: 163

ص: 164

ث: آثار تاریخی بدر

اشاره

به روالِ تحقیقِ پیوسته در خصوص مدینه‌شناسی، تلاش‌ها کردم تا به بدر روم و آنجا را وجب به وجب جستجو کنم. در مقام تطبیق متون و وضعیّت جغرافیایی آن روزگاران با موقعیّت فعلی، نیاز به عنایت و توفیق داشتم.
در سال‌های 1354 ه. ش. تا 1357 ه. ش. مکرّراً به این منطقه سفر داشتم و قریه تاریخی بدر را که به‌وسیله امکانات جدید، در شنزارهای اطراف آن، رو به گسترش نهاده است، دیدم و به دقّت بر آن نواحی نظاره‌ها کردم.
در آن تاریخ، امارت بدر حدود 4300 نفر سکنه داشت؛ ولی با توجّه به قراء تابعه آن مانند المسیجید، الفاجه، الرایس و الواسطه جمعاً در آن امارت، حدود 44000 نفر زیست می‌کنند. امارت از نظر تقسیم‌بندی اداری کشور عربستان، در منطقه مدینه منوّره واقع شده و تابع امیر مدینه است.
وجود نخلستان‌ها در حاشیه شهر بدر، از وفور آب‌های جاری که عموماً از چاه‌های عمیق سیراب می‌شوند، حکایتی روشن داشت و این می‌رساند که منزلگاه بدر در طول قرن‌ها از دوران قبل از اسلام تاکنون، به‌خاطر وجود آب جاری در صحراهای خشک حجاز، موقعیّتی خاص داشته و توقّفگاهی مهم محسوب می‌شده است.
«البکری» به جاری‌بودن دو چشمه بزرگ در این منطقه که سرچشمه آب آنها به «الجار» در ساحل بحر احمر متّصل است، اشارت کرده است. (1)
امروزه الجار را البریکه خوانند که بیش از بیست‌ونه کیلومتر با بدر فاصله ندارد. از سویی دیگر دو بندرگاه مهمّ الرایس و البریکه در طول تاریخ باعث شده‌اند که مسافرانی که از مصر به سوی حجاز طیّ طریق می‌کنند، پس از پیاده‌شدن در این دو بندر، از بدر عبور کرده، عازم مدینه یا مکّه شوند.
شهر بدر میان دو کوه یکی در امتداد شمال تا شمال غربی و دیگری در امتداد

1- «معجم ما استعجم» و «المناسک»، ص 419

جنوب تا جنوب شرقی که به گفته اهل آن: الصَدْمة (الشمالی) و الصّدمة (الشرقیة) نام دارند، قرار گرفته است. از جانب غرب به میدان بدر یا قبرستان و کوه اسفل- یعنی حدّ فاصل بین شهر و ساحل دریای احمر- محدود می‌شود.
جستجوهای حقیر نشان داد که اگر بخواهیم از آثار تاریخی واقعه بدر نشانی در بدر امروزی پیدا کنیم، جز محلّ عریش محمّد صلی الله علیه و آله که اکنون نیز بر آن جایگاه، مسجدی بنا نهاده‌اند و «قبرستان شهداء بدر»، به چیزی دیگر دست نمی‌یابیم. با این همه شناخت موقعیّت جغرافیایی و ملموسِ دو تپّه «عدوةالدّنیا» و «عدوةالقصوی» و دامنه کوه اسفل که به هر حال میدان وقوع حادثه بوده است، از نظر آثارشناسی، اهمّیّت تاریخی مهمّی دارد و می‌توان حضور محمّد صلی الله علیه و آله را در آن شنزاهای سوزان و تپّه‌های شنی و سنگی اشراق نمود. از این رو به شرح و توصیف تفکیکیِ هر یک از این مواضع و اماکن می‌پردازیم؛ تا در همان فضای جغرافیایی، به روند تاریخی آن بپردازیم و در لحظاتِ محمّد صلی الله علیه و آله که در روزگار خود در این اماکن حضور داشته است، سهیم شویم.

ص: 166

1/ ث: مسجد عریش

عریش در لغت به سایبانی شبیه خیمه اطلاق می‌شود. (1) ابن‌اسحاق می‌نویسد:
«أنّ سعد بن معاذ قال: یا نبی‌اللّه! أ لا نبنی لک عریشاً تکون فیه و نُعِدُّ عندک رکائبک ثمّ نلقی عدوّنا فإن أعزّنا اللّه و أظهرنا علی عدوّنا کان ذلک ما أحببنا و إن کانت الأخری جلسَت علی رَکائبک فلحِقت بمَنْ وراءنا من قومنا، فقد تخلّف عنک أقوام. یا نبی‌اللّه! ما نحن بأشدّ لک حبّاً منهم و لو ظَنُّوا أنّک تلقی حرباً ماتخلّفوا عنک یَمنُعک اللّه بهم یُناصحونک و یجاهدون معک فأثنی علیه رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- خیراً و دعا له بخیر. ثمّ بُنی لرسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- عَریش فکان فیه». (2) محمّد بن عمر واقدی در «المغازی»، ج 1، ص 41، فارسی و ج 1، متن عربی به نقل از محمّدبن صالح به نقل از عاصم‌بن عمر به روایت از محمود بن لبید، این سند تاریخی را ثبت کرده است:
«همین که پیامبر، کنار چاه بدر فرود آمد، برای آن حضرت سایبانی از شاخه‌های خرما ساختند و سعد بن معاذ در حالی که شمشیر خود را به گردن آویخته بود، بر در سایبان ایستاد و پیامبر و ابوبکر وارد سایبان شدند.»

1- طریحی، «مجمع‌البحرین»، افست چاپ سنگی، ص 318
2- «سعدبن معاذ گفت: ای پیامبر خدا، آیا برایت سایبانی بسازیم که در آن باشی، مرکبت را هم بیاوریم و سپس به جنگ دشمن برویم، اگر خداوند ما را کرامت داد و بر دشمن چیره شدیم، این همان مطلوب ماست؛ و اگر دیگرگونه شد، بر مرکبتان می‌نشینید و به‌سوی قوم ما که در پیش هستند، رهسپار می‌شوید؛ زیرا گروهی از ما در مدینه مانده‌اند و همچون ما، دوستدار تو هستند. اگر می‌دانستند که جنگ در پیش داری، بازنمی‌ماندند و می‌آمدند. در صورت شکست ما در جنگ خداوند تو را به‌وسیله آنان محافظت خواهد کرد. آنان خیرخواه تو هستند و در کنار تو پیکار می‌کنند.
پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این عبارات، سعد را دعای خیر گفت و برای آن حضرت سایبانی برپا شد و در آن جای گرفت». «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 272، عربی به نقل از عبداللّه بن ابی‌بکر.

در این سند تصریح شده است که سایبان مزبور از جرید (/ شاخه‌های خرما) ساخته شده بود و این با وجود نخل‌های بدر و عدم دسترسی مسلمانان به خیمه و خرگاه، کاملًا مطابق با واقع است و اکنون نیز در بیابان‌های حجاز و مجاور قریه‌ها از این نوع سایبان‌ها که با سعف (برگ‌های بلند درخت خرما) ساخته شده، به وفور دیده می‌شود.
ابن‌سعد به اجمال نوشته است:
«و بُنی لرسول عریش من جرید، فدخله النبیّ و أبو بکر الصدیق و قام سعد بن معاذ علی باب العریش متوشّحاً بالسیف». (1) نگرانی سعد بن معاذ ناشی از آن است که عریش، دقیقاً در محلّی قرار داشته است که بت‌پرستان قریش هر آن می‌توانستند به آن حمله کنند. این امر از موقعیّت مکانی عریش که در نزدیکی‌های «عدوةالقصوی»- محلّ استقرار مشرکین- قرار داشته است، حکایتی آشکار دارد که بعداً به بیان آن می‌پردازیم.
بیهقی (2) و ابن‌کثیر (3)، به سند تاریخی مذکور که همان گفته‌های عبداللَّه بن ابی‌بکر بن حزم و مورد تصریح ابن‌اسحاق بوده، استناد کرده‌اند. ابن‌کثیر در خصوص نگرانی مسلمانان در حراست از جان محمّد صلی الله علیه و آله تصریح دقیق‌تری آورده است:
«و کان سعد بن معاذ- رضی اللَّه عنه- واقفاً علی باب العریش متقلّداً بالسیف و معه رجال من الأنصار یحرسون رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خوفاً علیه من أن یَدْهمه العدو من المشرکین». (4)

1- «برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سایبانی از شاخه خرما برپا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر به آن وارد شدند و سعدبن معاذ که شمشیری در دست داشت، بر در آن ایستاد». نک: «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 15، چاپ دار صادر.
2- «دلائل‌النّبوه»، ج 2، ص 232، ترجمه پارسی.
3- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 403، چاپ دارالمعرفه، بیروت، 1976 م.
4- «سعد بن معاذ با شمشیر بر در سایبان ایستاده بود و مردانی از انصار در کنار او، از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله حراست می‌کردند تا مبادا دشمنان او از میان مشرکان بر ایشان یورش برند».
همان، ص 410؛ همچنین: کازرونی، «نهایةالمسؤول»، ج 1، ص 392، چاپ 1366؛ نویری، «نهایة الارب»، ج 2، ص 28، ترجمه فارسی، الجزء السابع‌عشر، ص 21، چاپ دارالکتب المصریّه، 1955 م.

مسلمانان در طول تاریخ، مکان این عریش را گرامی داشتند و بر آن جایگاه، مسجدی بنا نهادند؛ تا یاد حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را در عریش بدر زنده نگه دارند.
سمهودی ذیل وصف مساجد بین مکّه و مدینه در باره مسجد بدر می‌نویسد:
«مسجد بدر: کان العریش الذی بنی لرسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم بدر عنده و هذا المسجد معروف الیوم بقرب بطن الوادی بین النخیل و العینُ قریبه منه». (1) مشهور بودن چنین مسجدی در عصر سمهودی- یعنی سده 9- 10 هق- آن هم در مجاورت چشمه‌ای جاری، نشانه دیرینه تاریخی آن در ازمنه قبل از حیات اوست.
مقدّسی بشاری جغرافی‌دان مشهور در «احسن‌التّقاسیم فی معرفةالأقالیم»، ص 82، 38، چاپ لیدن، بریل، 1906. م که خود در میانه سال‌های 336- 380 هجری قمری می‌زیسته است، در ذیل وصف جغرافیایی «جزیرةالعرب»، از بدر با وصف «مدینة صغیرة من نحو الساحل» یاد کرده و می‌نویسد:
«ثم عین النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و موضوع الوقعة و مساجد بناها ملوک مصر ...». (2) این تصریح به خوبی نشان می‌دهد که میدان واقعه بدر و چشمه آبی که کنار عریش بوده و مساجدی که پادشاهان مصر نسبت به آن اهتمام ورزیده‌اند، می‌تواند انگیزه قدسیّت یا مستندات پذیرفته‌شده‌ای در خصوص بدر باشد و قرن‌ها بین مسلمانان و اهالی محل از شهرت و معروفیّت برخوردار بوده است.

1- «مسجد بدر، در محل سایبانی بوده که در جنگ بدر برای پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شد، و این مسجد اکنون در میانه دشت و درمیان نخل‌ها، درکنار چشمه‌ای قراردارد». سمهودی، «وفاءالوفا»، جزء 4، ص 1026
2- «... سپس چشمه پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه نبرد در نزدیک شهر بدر قرار دارد و مساجد آن را پادشاهان مصر بنا کرده‌اند.»

مسلّم است که موقعیّت العریش در ایّام توقّف محمّد صلی الله علیه و آله و وقوع حادثه به نحوی بوده که اوّلاً بر بلندی و مُشرف بر میدان روبروی آن، جای داشته و دو موضع عدوةالدنیا در سمت راستش و عدوةالقصوی در سمت چپش بوده است. به مرور که این پستی‌ها و بلندی‌ها در اثر گسترش شهر و رفت و آمدها از بین رفته است، دقیقاً نمی‌توان معلوم ساخت که آیا مسجدی که در مکان عریش ساخته شده، دقیقاً در همان موضع عریش است و یا اندکی این سو و آن سو شده است؟
حقیر کاتب، بنای فعلی مسجد عریش را بر شنزار بدر و کنار نخلستان‌ها و چشمه آبی که منتهی به جاده آسفالته می‌شود، دیدم. اهالی بدر همزبان با تاریخ، این مسجد را محلّ عبادت‌های محمّد صلی الله علیه و آله در عریش می‌دانند.
مسجد جدیدالبنای عریش که جایگزین بناهای قدیمی آن شده است، مستطیل‌شکل و دارای مناره‌ای برافراشته بر میدان بدر است و شبستان نمازی که معدودی از زائران و عاشقان راه محمّد صلی الله علیه و آله، با ادای نماز، یاد تاریخی و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را در این مکان، گرامی می‌دارند، مورد دیدار و حضور مکرّر حقیر قرار گرفت. هر سال در ظاهر بنا، تغییرات کوچکی را مشاهده می‌کردم. سبک بنا با توجّه به وزش طوفان‌های شنی و بادهای تند و گرم منطقه، از تنوّع معماری و یا هنری خاصّی برخوردار نیست. با این همه هیبت تاریخ معنوی چهارده قرن، به آن شکوه خاصّی بخشیده است.
چشم‌اندازی که حقیر از روی بام مسجد مشاهده کردم، دقیقاً با اسناد تاریخی و اوصاف میدان بدر سازگار است و مغایرتی ندارد و همانطور که گفته شد، هم بر میدان واقعه که اکنون به صورت قبرستان عمومی بدری‌ها درآمده و هم بر دو موضعِ «قُصوی» و «دُنیا» مسلّط است.
این موقعیّت را در تصاویری که در سفرهای متعدّد از آن تهیّه کردم، در این کتاب به ثبت می‌رسانم؛ تا اگر پژوهندگان تاریخی، این تحقیق را در آینده پی گیرند، در خصوص این برهه از زمان، سند و یادی داشته باشند.
پیکره‌های 3- 1؛ 4- 1؛ 5- 1؛ 6- 1؛ 7- 1

ص: 170

آن تعداد از صحابه پیامبر که در جنگ بدر، به دست بت‌پرستان قریش کشته شدند، به استثنای «عبیدة بن الحارث» از بنومطلب بن عبدمناف که او را «شیبة بن ربیعه» به شهادت رساند و به تصریح واقدی: «فدفنه النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالصّفراء» (1)، مابقی شهیدان در یک جا در میدان بدر به خاک سپرده شدند.
در این‌که شهیدان مزبور، چهارده تن بودند (شش تن از مهاجران و هشت تن از انصار) اختلاف مهمّی در منابع تاریخی وجود ندارد.
بر اساس مدارک ابن‌سعد (2)، ابن‌کثیر (3)، ابن‌اسحاق (4)، محمّد بن عمر واقدی (5)، نویری (6)و ... نام شهیدان صحابه از این قرار است:
1- عُمیر بن ابی‌وقّاص: برادر سعد بن ابی‌وقّاص از «بنوزهره» که عمرو بن عبدود العامری او را به قتل رساند. (7) 2- ذوالشّمالین: ابن عبد عمرو بن نَضْلة الخزاعی حلیف بنی‌زهره. (8) 3- عاقل بن ابی‌البُکیر: از سابقین و اوّلین در اسلام بود که نامش نخست غافلا بوده و پیامبر او را عاقل خواند. (9) 4- مِهْجَعْ: مولی عمر بن الخطاب که عامر بن الحضرمی او را به قتل رساند. (10)

1- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 14، ص 207
2- «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 17
3- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 510
4- «همان»، ج 2، ص 364
5- «مغازی»، ج 1، ص 83، متن فارسی. و ج 1، ص 145، متن عربی.
6- «نهایةالارب»، ج 2، ص 46، متن فارسی.
7- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه»، ج 3، ص 35، چاپ مصطفی محمد، قاهره 1939 م؛ ابن سعد «الطبقات الکبری»، ج 2، ص 18، چاپ بیروت.
8- ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج 1، ص 474؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 3، ص 167
9- همان، ج 2، ص 238؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 18 و 3، ص 456
10- ابن‌سعد، «الطبقات الکبری»، ج 2، صص 16 و 18

5- صفوان بن بَیْضا: به اختلاف او را ابن وهب، ابن اهیب وابن سهل بن ربیعه نوشته‌اند. (1) 6- سَعد بن خَیْثمه: میزبان محمّد صلی الله علیه و آله در قبا. (2) 7- «مُبَشِّر بن عبدالمنذر بن زنبر» برادر ابولبابه. (3) 8- یزید بن الحارث (ابن فُسْحُم): انصاری خزرجی که پیامبر بین او و ذوالشِّمالین پیوند برادری بست. (4) 9- «عُمیر بن الحُمام ابن الجموح بن زید»: محقّقان از اشتیاق او به شهادت ذیل این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله یادها کرده‌اند:
«و الذی نفسی بیده لا یقاتلهم الیوم رجل فیقتل صابرا محتسباً مقبلًا غیر مدبّر إلّا أدخله اللّه الجنّة» (5) 10- «رافع بن المُعلّی بن نودان» که از قبیله بنوزریق بود و او را عکرمة بن ابی‌جهل به قتل رساند. (6) 11- «حارثة بن سراقة بن الحارث بن عدی» از بنوالنّجار انصاری که مادرش «ربیع بنت النضر» عمّه انس بن مالک بود. (7) 12 و 13- عوف و مُعَوّذ بن «الحارث بن رفاعه» که دو برادر از فرزندان عَفرا بودند (8) که بعضی آنها را عوذا و عوف خوانده‌اند. (9)

1- ابن‌حجر، «الاصابه»، ج 3، ص 185؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، صص 18، 3، 415، 600، 623
2- خانه سعد، کتاب 2، فصل اوّل، ص 299، ج 1؛ همچنین نک: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 233. ج 2، صص 18، 29 و 280- ج 3، صص 9، 44، 47 و 48
3- ابن‌حجر عسقلانی، «الاصابه»، ج 3، ص 340؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 3، ص 90 و ج 1، ص 18
4- همان، ج 3، ص 616؛ همان، ج 2، ص 18 و ج 3، 167
5- همان، ج 3، ص 31 و همان، ج 2، ص 18 و ج 3، ص 51
6- همان، ج 2، ص 487. نیز: همان، ج 2، ص 18 و ج 3، ص 601
7- همان، ج 1، ص 297؛ همان، ج 2، صص 17 و 18
8- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 18
9- ابن‌حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج 3، ص 42

پیامبر صلی الله علیه و آله خود، یارانش را با اندوه و تأثّر به خاک سپرد.
«مجلسی» در «البحار» یاد می‌کند:
«پیامبر به جای پنج بار تکبیر، بر شهدای بدر 97 بار اللّه اکبر گفت.» (1)
قبور شهیدان بدر در طول تاریخ حجاز مورد زیارت همه زائران این سرزمین قرار داشته است. مطمئناً بنای مشخّصی در تاریخ از این قبور-مستقل از قبرستان اهالی بدروجود داشته است. در مقطعی که به زیارت و دیدار پژوهشی این منطقه نائل آمدم، مشاهده کردم که موقعیّت قبور شهدا در میان قبرستان عمومی بدر واقع شده و مانند همه مقابر عربستان، مسطّح و بی‌نام و نشان است. تنها چهار دیواری کوتاه و پوشیده از سیمان سفید که با میله‌های آهنی حصاربندی شده، این قبور را از دیگر گورها جدا می‌کند و بدان تشخّصی خاص می‌بخشد.
قبرستان عمومی نیز به طور کامل با دیوار حصاربندی شده است و کنار درب اصلی آن، بنایی برای انجام مراسم مردگان و اسکان متصدّی آن ساخته‌اند.
تصاویری که از این مکان تهیّه کردم و در این کتاب ارائه می‌شود، مربوط به سال‌های 1354 و 1357 ه. ش. است. تلاش کرده‌ام که چشم‌انداز موقعیّت قبور شهدا را در میدان نبرد (/ سهل بدر) از نمای دور و نزدیک، به تصویر بکشم؛ تا وضعیّت این قبور را در ارتباط با کوه اسفل و دو تپّه عدوةالدنیا و عدوةالقصوی نشان دهم و نیز بنای فعلی قبور را در میانِ دیگر قبور که به رسم مسلمانان عربستان، از تکّه‌های سنگ سخت مشخّص شده‌اند، ارائه دهم. همچنین تصویری از همسرم به پاس پانزده سال همدردی و کوشش او برای امکان بخشیدن به تنظیم این کتاب و مساعدت‌هایش در طیّ سفرهای پژوهشی به چاپ می‌رسانم.
پیکره‌های 8- 1؛ 9- 1؛ 10- 1؛ 11- 1؛ 12- 1؛ 13- 1 و 14- 1

1- مجلسی، بحار الأنوار، ج 19، صص 319 و 320 به نقل از محمّد بن فضیل از ثمالی از ابی‌جعفر. نیز نک: عبدالحمید بن ابی‌دیلم به استناد صدوق.

ص: 173

3/ ث: عُدوةالدّنیا، عُدوةالقصوی

با این دو نام، نخستین بار در آیه 42 از سوره انفال آشنا می‌شویم. چنین پیداست که مراد از آنها، دو منطقه جغرافیایی واقعه بدر بوده است. اگر چه مخاطبان آیه، ابهامی در فهم آن نداشته‌اند، ولی پژوهندگان قرون بعد، تأمّل بر شناخت جغرافیایی این دو منطقه را در فهم آیه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دانسته‌اند. در اینجا بی‌آن‌که در انبوهی از مفاهیم مختلف سردرگم شویم، به همان شیوه اوّلیّه سعی می‌کنیم به درک و ذهنیّت نخستین راهیانِ بدر بازگردیم و آن را بشناسانیم.
در آیه یادشده می‌خوانیم:
إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوی وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ ....
«هنگامی که شما در کناره نزدیکتر بودید و آنها در کناره دورتر بودند و کاروان، پایین‌تر از شما.» (1) در این آیه، با سه قسمت مهمّ واقعه بدر روبرو می‌شویم:
- بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیا
- بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوی
- الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ
طبرسی، «عُدوه» را کنار وادی دانسته است. (2) هر وادی دو کناره دارد که هر یک را عُدوه گویند و «دنیا» مؤنّث «ادنی» به معنای نزدیکتر است. بر عکس، «قصوی» مؤنّث «اقصی» است و «دورتر» معنی می‌دهد. بنابر این منظور از «عدوةالدنیا» کنار وادی نزدیک‌تر است که طبق تصریح آیه، مسلمانان در آنجا حضور یافتند و «عدوةالقصوی» کنار وادی دورتر است که قریشیان در آن منزل گزیدند و «الرّکب» جمع راکب، به معنای کاروان یا سواران است و اشاره به کاروان ابوسفیان دارد که «أسفل منکم»-/ یعنی پایین‌تر

1- بر اساس ترجمه زین‌العابدین رهنما.
2- «مجمع‌البیان»، ج 1، ص 225، ترجمه فارسی و متن عربی ذیل آیه.

از شما- قرار داشت.
طبرسی در ذیل: إِذْ أَنْتُمْ ... به حدیثی از ابن‌عبّاس استناد می‌کند:
«منظور این است که خداوند قادر است که شما را یاری کند؛ زیرا هنگامی که در کنار وادی نزدیک به مدینه بودید و ذلت و زبونی دامن‌گیر شما شده بود، شما را یاری کرد و «هُم بالعدوة القصوی»؛ یعنی: مشرکین هم در آن طرف وادی که از مدینه دورتر بود، فرود آمده بودند و «الرکب اسفل منکم»؛ ابوسفیان که همراه کاروان بود، در محلّی پایین‌تر در طرف ساحل دریا قرار داشتند.»
طبرسی در ادامه به گفته کلبی استناد می‌کند که بر اساس آن کاروان ابوسفیان در سه میلی ساحل دریا بودند.
قرطبی، «العدوه» را که هم به ضمّ عین (عُدوة) و هم به کسر آن (عِدوه) خوانده می‌شود، «جانب‌الوادی» معنا می‌کند و در باره واژه «الدّنیا» معتقد است:
«فالدنیا کانت ممّا یلی المدینة، و القصوی ممّا یلی مکة» یا: «أنتم نزول بشفیر الوادی بالجانب الأدنی إلی المدینة، و عدوّکم بالجانب الأقصی».
و در باره الرّکب أسفل منکم صریحاً می‌نویسد: «یعنی رکب أبی سفیان و غیره». (1) از مفسّران جدید، سیاق «رشید رضا» را مورد توجّه قرار می‌دهیم که او نیز همین استنباط و درک را از آن روزگاران، ادراک کرده است:
«العدوة ... جانب الوادی و هی من العدوّ «کالغزو» الذی معناه التجاوز ... و الدنیا مؤنث الأدنی و هو الأقرب و القصوی مؤنث الأقصی و هو الأبعد.
المراد بالمرکب العیر التی خرج المسلمون للقائها ... فی مکان أسفل من مکانکم و هو ساحل البحر». (2)

1- «تفسیر قرطبی»، ج 8، ص 21، ذیل آیه. همچنین نک: راغب، «مفردات القرآن»، ص 330، چاپ تهران، مصطفوی، 1373 ه. ق.
2- «عدوه، در کناره دشت قرار دارد و از ریشه عدو اقتباس شده مانند غزوة که از غزو ریشه می‌گیرد و معنای آن گذشتن و تجاوز کردن است. دنیا مؤنث ادنی به‌معنای نزدیک‌تر است». و قُصوی مؤنث اقصی به‌معنای دورتر است، و منظور از رَکب، کاروانی است که مسلمانان برای رویارویی با آن، از مدینه بیرون رفتند؛ محل آن کاروان پایین‌تر از جایگاه مسلمانان و به‌سوی ساحل دریا بود». «تفسیر المنار»، ج 10، صص 18 و 19

از قدمای امامی مذهب «علی بن ابراهیم قمی» از اعلام سده 3- 4 ه. ق. در تفسیر خود در ذیل آیه فوق‌الذّکر می‌نویسد:
«یعنی قریشاً حیث نزلوا بالعدوة الیمانیة و رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حیث نزل بالعدوة الشامیة».
و در خصوص «الرّکب اسفل منکم» همان روال مفهومی همگان را می‌پیماید و می‌گوید: «و هی العیر التی افلتت ...». (1) ابوالفتوح رازی ذیل اجزاء آیه یادشده می‌نویسد:
«رسول باعلی الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی و ابوسفیان کاروان را به کنار دریا برد تا به مکّه آورد.» (2) از عوالم مفسّران و واژه‌شناسان خارج می‌شویم و در منابع سیره و تاریخ و جغرافیا، موضوع را مورد پژوهش قرار می‌دهیم:
ابن‌اسحاق در کتاب خود نخست به ماجرای تحقیق مسلمانان از دو تن از قریشیان که در بدر دستگیر شده بودند، اشاره می‌کند که پیامبر به آنها فرمود:
«أخبرنی عن قریش، قالا: هم و اللَّه وراء هذا الکثیب الذی تری بالعدوة القصوی (و الکثیب: العَقَنْقَل) فقال لهما رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: کم القوم؟ قالا: کثیر ...». (3)

1- «تفسیر القمی»، المجلّد الأوّل، ص 278، چاپ نجف، به اهتمام الجزایری.
2- «تفسیر ابوالفتوح»، ج 5- 6، ص 417، جزء 10؛ همچنین نک: محمّد بن احمد بن جزّی الکلبی، «کتاب التّسهیل لعلوم التّنزیل»، جزء 2، ص 66، چاپ مصر، مصطفی محمّد، 1355 ه. ق.
3- «مرا از قریش خبر دهید. گفتند: به‌خدا سوگند آنان در پشت این تپه هستند، و آن تپه عَقَنْقَل بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: تعداد آنان چقدر است؟ گفتند: بسیار ...». «السیرة النّبویه»، ج 2، صص 268، 271 و 273

از این سند تاریخی صریحاً متوجّه می‌شویم که «الکثیب» تپّه‌ای در بدر بود و آن تپّه در وادی دورتر یعنی: عدوةالقصوی قرار داشته است و قریش، پشت آن تپّه در وادی دورتر موضع گرفته بودند.
ابن‌اسحاق توضیح بیشتری از موقعیّت «الکثیب العَقَنْقَل» ارائه می‌کند:
«و مضت قریش حتّی نزلوا بالعدوة القصوی من الوادی، خلف العقنقل و بطن الوادی و هو یَلْیَل بین بدر و بین العقنقل، الکثیب الذی خلفه قریش، و القلب ببدر فی العدوةالدنیا من بطن یلیل إلی المدینة». (1) در این اسناد که یک سوی آن تاریخ و سوی دیگرش جغرافیای وقایع تاریخی بدر است، قریشیان در عُدوةالقُصوای وادی، منزل گزیدند و آن مکان پشت عَقَنْقَل است؛ و بین بدر و عَقَنْقَل، یلیل قرار دارد و آن وادی بدر است که:
«یمرّ بالصفراء ثمّ ینحدر إلی بدرو یصب فی البحر بقرب الرایس جنوب ینبع». (2) چنین موقعیّتی از نظر جغرافیایی به نحوی بوده که پیامبر از حول و حوش عریش می‌توانسته آن را بنگرد و جمله «فلمّا رآها رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- تَصوَّب من العَقنقَل» اشاره به همین مکان دارد.
بنابر این چون عدوةالقصوی، سمت یمانی یا جنوبی منطقه بدر بوده، لذا در حدّ فاصل بین بدر و انتهای وادی- که به عدوةالقصوی شهرت یافته- تپّه یا الکثیب قرار داشته است و قریشیان در پس آن، خود را برای حمله آماده می‌کردند.
این نشانه را از سندی دیگر که واقدی هم مانند ابن‌اسحاق آن را در کتابش آورده است، پی می‌بریم ومی‌یابیم که‌تپّه مذکور درحدّ فاصل‌وادی و «سهل‌بدر» سنگی و ریگی

1- «کاروان قریش رفت و در عدوة القصوی، در میان دشت پشت تپه عقنقل و در دل دشت فرود آمد و آن محلی است به‌نام یلیل؛ میان بدر و عقنقل همان تپه‌ای که قریش در پشت آن جای گرفت و چاه‌های بدر در عدوةالدنیا، در میانه یلیل و در جهت مدینه واقع بود»؛ همان: ص 271
2- «از صفرا می‌گذرد و به‌سوی بدر سرازیر می‌شود و در نزدیکی «رایس» در جنوب «ینبع» به دریا می‌ریزد». حمدالجاسر، پاورقی «المغانم»، ص 439

بوده است. (1) برعکس مسلمانان، در کناره حدّ نهایی وادی صفراء قرار داشتند که در واقع عدوةالدّنیا یا سمت شامی میدان بدر (/ سهل بدر) و در دامنه کوه اسفل بوده است. (2) برای شناخت چنین موقعیّتی از محیط جغرافیایی بدر، ساعت‌ها در این محل جستجو کردم و در تطبیق مستندات تاریخی با وضعیّت فعلی جغرافیایی، تأمّل‌ها نمودم؛ تا این‌که به چگونگی موقعیّت جغرافیایی وقایع بدر وقوف یافتم. ساعت‌ها بر تپّه ریگی مجاور سهل بدر که در پس آن عدوةالقصوی قرار دارد و دقیقاً در سمت جنوبی بدر واقع شده، وقت صرف کردم؛ تا توانستم تصاویر مستندی از آن تهیّه کنم.
پیکره‌های 15- 1؛ 16- 1؛ 17- 1
چنانچه گفتیم «عُدوةالدّنیا» در کناره وادی و در سمت شامی بدر واقع شده است؛ یعنی در شنزارهای شمالی و مجاور تپّه‌های شنی آن. وقتی مقابل کوه اسفل و میدان واقعه قرار می‌گیریم، تپّه سنگی (عدوةالقصوی) دقیقاً در سمت چپ آن و تپّه شنی در سمت راست آن نمایان است. مسلمانان در هنگام جنگ، از پشت تپّه شنیِ عدوةالدّنیا که مُشرف بر میدان واقعه، است، عازم میدان شده‌اند. این شنزارها امروز نیز به استثنای محدوده شهر همچنان باقی و دست‌نخورده است.
اکنون قسمتی از سهل بدر به صورت قبرستان عمومی و قسمتی دیگر همچنان با انبوهی از شن‌های دامنه کوه اسفل، چشم‌اندازی تاریخی دارد.
حرکت در این شنزارها سخت و غالباً ناممکن است و هر پژوهنده‌ای با ملاحظه این مستندات تاریخی مطمئن می‌شود که منزلگاه مسلمانان، بی‌آب بوده و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با سکونت در این محل، متحمّل سختی‌های فراوانی شده‌اند. حقیر، سه تصویر کاملاً دقیق از تپّه شنی عدوةالدّنیا که مسیر و منزلگاه مسلمانان بوده، تهیّه کردم. (3)

1- واقدی، «مغازی»، ج 1، ص 9
2- همچنین نک: ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 2، صص 400 و 401؛ ابن‌سعد «الطبقات‌الکبری»، ج 2، ص 15. سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء 4، ص 1333. ذیل یلیل.
3- پیکره 18- 1: تپّه شنی در ارتباط با شهر و میدان واقعه.
پیکره 19- 1: تپّه شنی در ارتباط با قبور شهدا.

اکنون اجزاء مختلف این منطقه جغرافیایی را به هم پیوند می‌زنیم تا ببینیم: اوّلًا نقشه جغرافیایی فعلی آن چگونه است؟ و ثانیاً نقشه جغرافیایی تاریخی آن با توجّه به موقعیّت فعلی چگونه بوده است و ثالثاً نقشه مسیر کاروان ابوسفیان در منطقه وسیع بدر، وادی صفراء، مکّه و مدینه چگونه بوده است؟

ص: 179

ص: 180

فصل دوم: حمله قریش و دفاع مسلمانان در احد

الف: احد؛ واژه و موقعیّت

اشاره

سهیلی متوفّای 581 ه. ق. در کتاب خود پس از آن‌که می‌نگارد: «احد نام کوهی مشهور در مدینه است» وجه تسمیه آن را «لتوحّده و انقطاعه عن جبال أخر هناک» (1) دانسته است. (2) در بطن این معنی اشارتی به توحید دارد؛ زیرا:
«وقدکان علیه السلام یحبّ‌الإسم الحسن ولا أحسن من اسم مشتق من الأحدیة و قد سمّی اللّه هذا الجبل بهذا الاسم ... و ذلک یشعر بارتفاع دین الأحد و علّوه». (3) ابن‌منظور (4) و زبیدی (5) و فیروزآبادی (6) تنها به بیان این‌که احُد (به ضمّتین) نام کوهی در مدینه است، بسنده کرده‌اند.
از لغت که بگذریم، به معرفت جغرافی‌دانان می‌رسیم که همگان احد را کوهی در

1- به خاطر آن که منفرد است و از دیگر کوه‌های آن منطقه، جداست.
2- سهیلی، «الرّوض الأنف فی تفسیر السیرة النّبویه لابن‌هشام»، جزء ثالث، ص 158
3- «آن حضرت، نام‌های نیکو را دوست می‌داشت و چه نامی نیکوتر از اسمی که از «احدیت» مشتق شده باشد. و خداوند این کوه را به این نام خوانده است که نشانه بلندی و والایی دین احد است.
4- «لسان‌العرب»، ج 3، ص 70
5- «تاج‌العروس»، ج 2، ص 287
6- «القاموس المحیط»، ج 1، ص 274

شمال مدینه خوانده‌اند. «یاقوت حموی» آراء قدمای خود را به اختصار چنین تحریر کرده است:
«أُحُد: بضمّ أوّله و ثانیه معاً، اسم الجبل الّذی کانت عنده غزوة أُحُد، و هو مرتجل لهذا الجبل و هو جبل أحمر لیس بذی شناخیب، و بینه و بین المدینة قرابة میل فی شمالیها ...». (1) اوراق متون کهن جغرافیای مسلمانان را به کناری می‌نهم و خود که روزهای متعدّدی نظاره‌گر این کوه بودم و گوشه‌ها و جوانب آن را می‌نگریستم، به یاد می‌آورم که آن را کوهی امتداد یافته درد و سمت شرقی و غربی شمال مدینه دیدم. وقتی اندازه‌اش گرفتم، 6000 متر امتداد آن بود و به صورت مجموعه پیوسته‌ای از سلسله‌جبال کوچک و بزرگ و در عین حال کاملًا مجزّا و مستقل از دیگر کوه‌های اطراف مدینه جلوه‌گری می‌کرد.
رنگ عمومی کوه، قرمز متمایل به قهوه‌ای است؛ ولی چون به آن نزدیکتر شویم و بر فراز آن به جستجو بپردازیم، می‌بینیم که پاره‌سنگ‌های گرانیتی این کوه، از رگه‌های مختلف‌الألوانی چون سبز، سیاه، زرد و خاکستری تشکیل شده‌اند. پیکره: 1- 2
فاصله بین شهر مدینه و کوه احد، دشت پهناوری است که منتهی‌الیه حدّ شمالی آن در دامنه کوه را وادی قناة گفته‌اند. آبی که در این وادی جریان دارد، از طائف سرچشمه گرفته و از طریق حرّه شرقی مدینه عبور می‌کند؛ سمت جنوبی دامنه احد (محاذی قبر حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) را سیراب می‌نماید و تا زغابه ادامه می‌یابد.
«زغابه» به ضمّ زاء محلّی است در نزدیکی‌های مدینه که در آخر وادی عقیق، یعنی در شمال غربی شهر مدینه جای دارد. آب‌های جاری در وادی قناة، به کلیّه وادی‌های مدینه چون وادی بطحان، رانوناء و مذییب در غرب و جنوب مدینه و وادی عقیق در امتداد کامل غرب مدینه از شمال تا جنوب متّصل می‌شود.
حدّ فاصل شهر و کوه احد، دشتی مسطّح و عموماً غیرمسکونی و تنها در چند نقطه

1- «احد، به ضمّ اول و دوم، نام کوهی‌است‌که جنگ احد در کنارآن واقع شد وآن، کوهی سرخ‌رنگ است‌که قله‌های بلند ندارد و در فاصله حدود یک میلی شمال مدینه واقع‌است». «معجم البلدان»، ج 1، ص 109

مزروعی است. این وضعیّت به خوبی می‌تواند موقعیّت زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان دهد.
متأسّفانه این اصالت تنها تا اواسط سده 14 ه. ق. برجای ماند و از آن ایّام به بعد، به علّت گسترش شهر و هجوم بادیه‌نشینان به اطراف و اکناف مدینه، این دشت که می‌توانست بسیاری از اسناد تاریخی مربوط به تاریخ مدینه- عموماً- و تجاوز قریشیان را به مدینه‌خصوصاً- نشان دهد، به مرور زمان در پوشش ساختمان‌ها محو و به دست فراموشی سپرده می‌شود.
تصویری را که ابراهیم رفعت‌پاشا در سال‌های 1318- 1325 ه. ق. از این دشت، دقیقاً در حدّ فاصل کوه سلع و احد تهیّه کرده است، آن اصالت قدیمی را بر ما آشکار می‌سازد. پیکره 2- 2
این تصویر به‌خوبی می‌تواند با اسلایدی که حقیر در سال 1354 ه. ش. از این موقعیّت تهیّه کردم، مورد مقایسه و پژوهش قرار گیرد. طبیعی است که از آن ایّام تا این روزها که به نگارش و تدوین نهایی کتاب مشغولم، شش سال می‌گذرد و در این مدّت دشت، از ساختمان‌ها و جاده‌ها پوشش بیشتری یافته است. پیکره 3- 2

ص: 183

1/ الف: احد، حدّ حرم مدنی

در سمت شمالی کوه احد (پشت آن) کوه کوچکی قرار دارد که برخی از مُستندات، آن را «ثور» خوانده‌اند و این «ثور»، غیر از کوه معروفی است که به همین نام در مکّه می‌باشد.
ابوداود در کتاب «سنن» از پیامبر گفته‌ای را در معلوم ساختن حدود حرم مدینه ثبت کرده است که رسول خدا گفت: «المدینة حرامٌ ما بین عائر إلی ثور ...». (1) مسلم در «الصحیح» همین حدیث را از طریق ابوبکر بن ابی‌شیبه از علی بن ابی‌طالب آورده‌است؛ با این تفاوت که مسلم به جای کلمه عائر، همان تلفّظ مشهور عَیْر را ثبت کرده که: «المدینة حرم ما بین عیر إلی ثور». (2)ولی بخاری در کتاب «الصّحیح» حدیث را از محمّد بن بشار به نقل از عبدالرّحمان و او از سفیان به نقل از اعمش از ابراهیم التّیمی از پدرش و او از علیّ بن ابی‌طالب روایت کرده است، با این تفاوت که از ذکر کلمه ثور خودداری نموده، می‌نویسد:
«عن‌النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ... المدینة حرم مابین عائر إلی‌کذا». (3) قید کلمه «کذا» به جای نام «ثور» موجب گردید که بعضی از فحول، نسبت به بود و نبود کوهی هم‌نام ثور در مدینه پژوهش‌هایی انجام دهند.
آنچه مسلّم است کوه کوچکی در قسمت شمالی مدینه و پشت کوه احد وجود دارد و عدّه‌ای که حدود حرم را از «عیر تا ثور» دانسته‌اند، نظر به همان کوه کوچک داشته‌اند. (4)

1- «شهر مدینه، حد فاصل عائر عیر تا ثور، حرم است». ابوداود، سنن، باب فی تحریم المدینه. نک: المناسک الحج. محمّدبن کثیر به‌نقل از راویانی‌که در نهایت از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نقل روایت کرده‌اند.»
2- مسلم، صحیح، جزء 9، ص 143؛ شرح نووی. نک: فضل‌المدینة و دعاءالنّبی
3- بخاری، کتاب الصّحیح، کتاب الحج، باب حرم المدینه.
4- در باره کوه عیر نک: پیکره 4- 2. در باب موقعیّت عیر و ثور در مدینه نک: نقشه شهر مدینه بر اساس‌آثار و تاریخ، ج 1

نورالدّین سمهودی صریحاً نوشته است:
«أما ثور- بالمثلثة بلفظ الثور فَحْل البقر- فجبل صغیر خلف أُحُد». (1)
ظاهراً اوّلین کسی که نام «ثور» را بر کوه کوچک سمت شمالی احد اطلاق کرد، «عفیف‌الدّین عبدالسّلام بن محمّد بن مزروع بصری» متوفّای 669 ه. ق. بود که محبّ‌الدین طبری در «الأحکام» عبارت او را چنین ثبت کرده است:
«إنّ حِذَاء أُحُد عن یساره جانحاً إلی ورائه جبل صغیر یقال له ثور». (2)
جمال مطری در «تاریخ‌المدینه» می‌گوید:
«ثور: إنّه خلف أُحد من شمالیه مدور، صغیر یعرفه أهل المدینة خلف عن سلف». (3) و «ابوالعباس بن تیمیّه» هم‌عقیده با اینان تصریح می‌کند:
«عیر جبل عند المیقات یشبه العیر و هو الحمار و ثور جبل فی ناحیة أُحُد و هو غیر جبل ثور الذی بمکة». (4) «نووی» در کتاب خود ابراز کرده است که ثور، نام کوهی در مدینه نیست و به گفته قاضی عیاض (متوفّای 544 ه. ق.) در شرح صحیح تمسّک جسته و به

1- اما ثور، ثاء و بر وزن ثور که به معنای گاو نر است، نام کوه کوچکی است واقع در پشت کوه احد». «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی»، ج 1، ص 92
2- «در محاذات کوه احد و در امتداد جانب چپ کوه تا پشت آن، کوه کوچکی واقع است که به آن ثور می‌گویند.»
3- «در پشت کوه احد و در امتداد چپ آن قرار دارد که کوچک و دایره شکل است و اهل مدینه، نسل در نسل آن را می‌شناسند.»
4- عیر، نام کوهی است نزدیک میقات که به عیر به معنای پشت استر شباهت دارد و ثور، نام کوهی است در منطقه احد که با کوه ثور که در مکه واقع است، تفاوت دارد.»

نقد حدیث مذکور و قید کلمه «کذا» به جای «ثور» در «صحیح بخاری»، نظر داده است که:
«أکثر الرواة فی کتاب البخاری ذکروا عیراً و أمّا ثور فمنهم من کنی عنه بکذا و منهم من ترک مکانه بیاضاً لأنّهم اعتقدوا ذکر ثور هنا خطأ». (1) ابن حجر عسقلانی (2) به نظریه ابن التین اشاره و میل کرده که:
«إنّ البخاری أبهم اسم الجبل عمداً لأنّه غلط فهو غلط منه، بل ابهامه من بعض رواته». (3) و مازری متوفّای 536 ه. ق. در «المُعْلم بفوائد مسلم» صراحت دارد که:
«قال بعض العلما ثور هنا و هم من الراوی و انّما ثور بمکة، قال و الصحیح أُحُد». (4) قبل از اینان «ابوعبید قاسم بن سلام» متوفّای 224 ه. ق. به تفصیل، حدیث مذکور را نقد کرده و آن را روایت اهل عراق دانسته و ابراز کرده است که اهالی مدینه از وجود چنین کوهی در مدینه اظهار بی‌اطّلاعی کرده‌اند. لذا به این باور است که باید حدیث «ما

1- «بیشتر راویان کتاب بخاری، کوه عیر را ذکر کرده‌اند، اما در مورد کوه ثور، برخی از آنان با کنایه از آن یاد کرده‌اند و گروهی نیز جای آن را خالی گذارده‌اند؛ زیرا معتقدند که نام بردن از کوه ثور در این منطقه، نادرست است»؛ نک: «شرح صحیح مسلم»، جزء 9، صص 142 و 143 ذیل حدیث. همچنین حاشیه بر «ارشاد الساری» قسطلانی، ج 6، صص 78 و 79
2- فتح الباری، ج 4، ص 83
3- «بخاری، عمداً نام کوه را مبهم گذارده؛ زیرا نام آن نادرست است و در این باره اشتباه کرده، و چه بسا راویان بخاری نام را مبهم گذارده‌اند.»
4- «این که برخی از علما کوه ثور را در اینجا می‌دانند، پندار راوی بوده است؛ زیرا کوه ثور در مکه واقع است، و عبارت صحیح، ... تا احد است.»

بین عیر إلی أُحُد» صحیح باشد. بدین روال و لحاظ بسیاری از اهل حدیث به لفظ طبرانی صحّه گذارده‌اند که:
«إنّما بین عیر و أُحُد حرام حرّمه رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-». (1) جغرافیدانان مسلمان نیز که ما را از امکنه و بُلدان ارض آگاه کرده‌اند، کوهی را به نام ثور در مدینه نمی‌شناسانند و در این مورد تنها به نکته‌سنجی یاقوت حموی در «معجم البلدان» بسنده می‌کنیم که می‌نویسد:
«أهل المدینة لایعرفون بالمدینة جبلًا یقال له ثور، و انّما ثور بمکة، قال: فیری أهل الحدیث أنّه حرم ما بین عیر إلی أُحُد». (2) سپس سعی در جمع‌بندی نظرگاه‌های متناقض نموده می‌نویسد:
«و قال غیره إلی بمعنی مع، کانّه جعل المدینة مضافة إلی مکة فی التحریم، و قد ترک بعض الرواة موضع ثور بیاضاً لیبین الوهم و ضرب آخرون علیه، و قال بعض الرواة: من عیر إلی کُدی، و فی روایة ابن سلام: من عیر إلی احد، و الأول أشهرو أشدُّ ...». (3) ابواسحاق حربی از قرن سوم هجری وقتی در کتاب خود «المناسک و اماکن طرق

1- «حد فاصل کوه عیر تا احد، حرم است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حرم قرار داده است.»
2- «اهل مدینه، کوهی به نام ثور نمی‌شناسند و کوه ثور در مکه واقع است؛ و علمای علم حدیث، محدوده حرم مدینه را حد فاصل کوه عیر تا احد می‌دانند و نه فاصله کوه عیر تا کوه ثور» یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ج 2، ص 87
3- «و دیگران گفته‌اند که الی تا به معنای مع به همراه است؛ یعنی حرمت مدینه را به حرمت مکه اضافه کرده است. برخی از راویان، جای کلمه ثور را در نوشته‌های خود خالی گذاشته‌اند تا ابهام موجود را نشان دهند. برخی هم روی آن خط کشیده‌اند. گروهی نیز گفته‌اند که آنچه در حدیث آمده، از عیر تا کُدی است و در روایت ابن سلام نیز از عیر تا احد آمده است. اما عبارت نخست، صحیح‌تر و مشهورتر است». همچنین نک: «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً»، ص 91

الحج و معالم الجزیره»، به موضوع «و حول المدینة من الجبال» (1) می‌رسد، تمامی کوه‌های اطراف مدینه را برمی‌شمارد؛ ولی نامی از «ثور» نمی‌برد. «فیروزآبادی»، ثور را تصحیف و صحیح آن را «الی احد» دانسته است (2)؛ زیرا «ثور إنّما بمکة ...» ولی مشارٌالیه در کتاب دیگرش به آراء کسانی که ثور را در مدینه دانسته و آن را غیر از ثور مکّه خوانده‌اند، روی آورده است. (3) شاید از این روی است که عبدالقدّوس انصاری از محقّقان مدنی و مدینه‌شناس به این باور رسیده‌اند که کوه کوچکی که در پشت کوه احد قرار دارد و از مسیر فرودگاه مدینه نمایان است، «ثور» می‌باشد (4).
حمد الجاسر نیز با جمله: «و حقق وجود جبل ثور، وراء أُحُد». به این نظریّه روی آورده است. (5) به هر حال آنچه برای ما اهمّیّت دارد، این است که کوه احد، حدّ حرم و یا حدّ شمالی- جنوبی مدینه، در حرم مدینه، قرار دارد؛ اگر چه این حقیر معتقد است کوهی که «علی حافظ» به آن اشاره می‌کند، در جنوب شرقی کوه احد و به نام صرار می‌باشد و آنچه که از مستندات تاریخی حاصل نگارنده شده است، نمی‌تواند رأی «عبدالقدّوس انصاری» و علی حافظ و تبعیّت حمد الجاسر را مورد تأیید قرار دهد و لذا این مطلب را باید موضوعی مورد اختلاف و حاوی آراء متفاوت دانست. در میان محقّقان معاصر اگر چه «محمّد فؤاد عبدالباقی» به دفاع از آن نظریّه برخاسته است؛ (6) ولی تحقیقات «سیّد ابراهیم العیّاشی» که خود از محقّقان مشهور مدنی و مدینه‌شناس است، خلاف آن را

1- ص 407
2- «القاموس المحیط»، ج 1، ص 384
3- فیروزآبادی، «المغانم المطابة فی معالم طابه»، ص 81 و 82
4- «آثار المدینه»، ص 11
5- پاورقی، «المغانم»، ص 81
6- «مجلة الأزهر»، ج 27، 18 سپتامبر 1955 م. صفر 1375 ه. ق.

برای ما اثبات می‌کند. (1) عبارت ابوعبید این است:
«هذا حدیث أهل العراق، و اهل المدینة لایعرفون بالمدینة جبلًا یقال له ثور، و انما ثور بمکة. قال ابوعبید: سألت عن هذا اهل المدینة فلم یعرفوه، امّا عیر فبالمدینة.» (2) عبارت ابن‌منظور (3) از این قرار است:
«هما جبلان بالمدینة و قیل: لایعرف بالمدینة جبل یسمی ثوراً و إنّما ثور بمکة» (4)

2/ الف: احد؛ کوهی دوست‌داشتنی

احد، کوهی برافراشته، چه به لحاظ حرم مدینه و چه به اعتبار نشانی از واقعه دلخراش هجوم قریشیان به مردم پاک مدینه و قتل و جنایت آنها از شهرت خاصّی در تاریخ اسلام برخوردار است.
زائران، سیّاحان، مورّخان و جغرافی‌دانان، همدوش با عارفان و عالمان مسلمان در قرن‌های متمادی به نظاره آن میل داشته‌اند و وقتی در جوارش قرار می‌گیرند، معنویّتی جوشان می‌یابند که آنان را به دوران حیات پیامبر می‌کشاند.
زیباترین بیانی که در میان احادیث، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره یکی از مناظر

1- جریدة المدینه، 2874، مورّخ 1/ 5/ 1388 ه. ق. نیز نک:
زمخشری، «الفائق فی غریب الحدیث»، ج 2، ص 201، قاهره، حلبی، 1366 ه. ق. حیدرآباد، 1324 ه. ق.
2- «اهل عراق چنین می‌گویند، اما اهل مدینه کوهی به نام ثور در اطراف مدینه نمی‌شناسند، بلکه ثور را کوهی در مکه می‌دانند. ابوعبید گوید: درباره آن کوه ثور از اهل مدینه سؤال کردم، کسی آن را نشناخت. اما کوه عیر در مدینه است.»
3- «لسان العرب»، ج 6، ص 305
4- «آن، دو کوه است در مدینه؛ و گفته شده که کسی در مدینه کوهی به نام ثور نمی‌شناسد، زیرا کوه ثور در مکه واقع است.»

طبیعی شنیده شده و سخنی که مُبیّن خوشایندی از دیدن یک منظرگاه طبیعی، بر لسان محمّد صلی الله علیه و آله جاری شده و به گوش مسلمانان رسیده است، گفته آن حضرت در باره کوه احد است که:
«هذا جبل أُحُد یُحِبّنا و نُحِبُّهُ»؛ «این کوه احد دوستمان دارد و دوستش داریم.»
این حدیث را «بخاری» به همراه سلسله اسنادش از انس بن مالک و ابی‌حمید ثبت نموده (1) و مکرّراً مورد استناد قرار داده است. (2)
همچنین «مسلم» به سلسله اسنادش از انس بن مالک و احمد بن حنبل در «مسند» (3) و نیز ابن‌ماجه (4) و قمی (5) بدان اشاره کرده‌اند. ابوحمید ساعدی روایت می‌کند:
«قال أقبلْنا مع رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- من غزوة تبوک حتّی إذا أشرفنا علی المدینة، قال: هذه طابة و هذا أُحُد، جبل یحبّنا و نحبّه». (6) ابن‌حجر عسقلانی در کتاب خود اشاره می‌کند که عدّه‌ای از عالمان در معنی حدیث معتقدند:
«إنّه علی‌حذف مضاف والتقدیر أهل أُحُد و المراد بهم الأنصار لأنّهم جیرانه». (7)

1- بخاری، «صحیح»، کتاب 64، «المغازی»، باب 28
2- کتاب‌های 24 الزّکاة باب 54، کتاب 56 الجهاد و السّیر، باب 71- 74. کتاب 15 الحج احادیث 462، 504- 503. کتاب 43 القرآن، حدیث 11
3- مسند، ج 2، صص 387- 337؛ مسلم، «صحیح»، ج 5، ص 139؛ شرح‌نووی الحج باب: فضل‌المدینه.
4- «سنن»، المناسک.
5- «سفینةالبحار و مدینةالحکم و الآثار»، ج 1، ص 12
6- «ابوحمید ساعدی گوید: به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک باز می‌گشتیم، تا آن که به نزدیک مدینه رسیدیم. حضرت فرمود: این، طابه مدینه است و این نیز کوه احد است که ما را دوست می‌دارد و ما نیز آن را دوست می‌داریم.»
7- «در این حدیث، مضاف حذف شده و منظور از احد در حدیث، «اهل احد» است که مراد از آن، انصار هستند که در همسایگی احد زندگی می‌کنند». «فتح‌الباری»، جزء 7، صص 377 و 378

به این گفته، نووی دمشقی در کتاب خود تصریح می‌کند. (1) عدّه‌ای دیگر از عارفان حدیث گفته‌اند:
«إنّه قال ذلک للمسرة بلسان الحال إذا قدم من سفر لقربه من أهله و لقیاهم و ذلک فعل من یحب بمن یحبّ». (2) این نگرش با آنچه ابن‌کثیر در کتابش آورده است، سازگار است. ابن‌کثیر گوید:
«لأنّه کان یبشره بقرب أهله إذا رجع من سفره کما یفعل المحبّ». (3) و به سیاقی دیگر:
«إنّه کان یبشره إذا رآه عند القدوم من أسفاره بالقرب من أهله و لقائهم و ذلک فعل المحبّ». (4) به غیر از این تعابیر نزدیک به ذهن و تاریخ، تفاسیری مبتنی بر این‌که:
«یحتمل أنّ اللّه خلق فیه الروح فأحبّ النبیّ».
در کتاب‌ها مشاهده می‌شود که کمتر مورد توجّه محقّقان قرار گرفته است. (5) حقیر فکر می‌کند چون بیان پیامبر صلی الله علیه و آله با توجّه به متن حدیث، «فی حال رجوع من

1- «شرح صحیح مسلم»، ج 5، ص 141
2- «حضرت این جمله را به زبان حال و بدان جهت فرمودند که از بازگشت به مدینه و نزدیکی دیدار یاران و خانواده، خرسند بودند و گویی احد، خبر دیدار یاران را به ایشان داده است چنان که دوستان با یکدیگر چنین می‌گویند.»
3- «زیرا آن کوه احد هنگام بازگشت از سفر، نزدیکی دیدار یاران را به ایشان خبر می‌داده، همان‌گونه که دوستان چنین می‌کنند». نک: «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 18
4- «زیرا هنگام بازگشت از سفر، کوه احد از نزدیک شدن دیدار یاران و خانواده خبر می‌دهد و دوست نیز چنین می‌کند». فیروزآبادی، «المغانم المطابة فی معالم طابه»، ص 10
5- حافظ ابن‌نجّار، «اخبار مدینة الرّسول»، ص 49

الحج» و در روایت ابوحمدی در حالی بوده است که «رجع من تبوک و أشرف علی المدینة» لذا مسلّم است که هنگام نزدیک‌شدن به شهر مدینه و پیداشدن کوه احد از دور، این اظهار دلبستگی اتّفاق افتاده است؛ در نتیجه با تعابیر گروه اوّل، مطابقت معقولی دارد. (1) خاصه در متن حدیثِ انس بن مالک تأکید می‌شود:
«إنّ رسول اللّه طلع له أُحُد فقال: هذا ...». (2)

3/ الف: احد؛ میدان واقعه

میدان واقعه نبرد قریشیان با مسلمانان، زمین مسطّحی است که از سمت شمال به کوه احد و از جنوب به وادی قناة و تپّه رماة محصور شده است.
«رماة» در لغت از ریشه «رمْی» به معنای تیرانداختن است و اشارت به آن دارد که در واقعه مذکور، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تیراندازانی را که به گفته اقشهری: پنجاه تن بودند، بر آن مستقر نمود. (3) و چون در دامنه شمالی آن، دو چشمه آب وجود دارد، آن کوه را «عینین» (یا عینان) خوانده‌اند (4) و به «الکظامه» نیز شهرت یافته است. (5) این دو چشمه را «معاویة بن ابی‌سفیان» حفر نمود و آبش را جاری کرد. موقعیّت آنها دقیقاً مابین شهداء احد و قبّةالثّنایا است. با توجّه به این‌که چشمه مذکور ظاهراً از کارهای عمرانی امویان بوده، به‌خوبی نشان می‌دهد که قدمت هر دو نامِ عینین و رماة، به سده اوّل هجری باز می‌گردد و نه به تاریخ یثربِ قبلَ از اسلام. (6) در سال‌هایی که حقیر، توفیق دیدار از میدان نبرد احد را داشتم، بر تپّه رماة، خانه‌های متعدّدی احداث شده بود؛ طوری که همه راه‌ها تا فراز آن مسدود بود. مؤلّف با

1- ابن‌حجر عسقلانی، «فتح‌الباری»، ج 7، ص 277، 27، بابِ «أحد جبل یحبّنا و نحبّه»، ازکتاب «المغازی»
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که کوه احد در برابرش پدیدار شد، چنین فرمود.»
3- ابن‌اثیر، «النّهایه»، ج 3، ص 334 و فیروزآبادی، «قاموس المحیط»، رمی.
4- یاقوت حموی، «معجم البلدان»، ج 4، ص 173
5- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج 4، ص 1274. در باره واژه الکظامه نک: «قاموس»، «کظم».
6- پیکره 5- 2، 6- 2، 7- 2، 8- 2، 9- 2

لطف و مهمان‌نوازی یکی از ساکنان این محل، به بالاترین نقطه تپّه صعود کرد و از پشت بام خانه وی به مطالعه عمومی موقعیّت جغرافیایی زمین مسطّحی که بین تپه مزبور و کوه احد قرار دارد، پرداخت و ساعاتی از روز را گذراند و نقشه‌ها و اسلایدهای خود را تهیّه کرد. پیکره 10- 2؛ 11- 2؛ 12- 2

ب: واقعه احد

اشاره

«احد» نامی است که در تاریخ مدینه، عموماً بر واقعه هجوم وحشیانه قریش به مردم مدینه اطلاق می‌گردد؛ زیرا وقوع این حادثه در دامنه کوه، حدّ فاصل وادی قناة و رشته کوه احد بوده است. «طبری» زمان حادثه را «شنبه هفتم شوّال» دانسته است (1) و این با نظر «واقدی» مطابقت دارد؛ آنجا که می‌گوید:
«... یوم السبت لسبع خلون من شوّال علی رأس اثنین و ثلاثین شهراً». (2) یا به تصریح شیخ طبرسی: «رأس سنة من بدر». (3)

1/ ب: انگیزه هجوم قریش به مدینه

مدینه آرام بود و مسلمانان، زندگی را با صلح و صفا، مودّت و مُؤاخات می‌گذراندند و در پرتو تعالیم پیامبرشان بی‌آن‌که معترض قوم و قبیله‌ای باشند، به سیر و سلوک مشغول بودند. در این حال ناگاه خبر هجوم و لشکرکشی طوایف کینه‌توز و بت‌پرست قریش به مدینه انتشار یافت.
انگیزه این هجوم چه بود؟ چرا قریش، یکپارچه به نابودی شهر مدینه مصمّم شد؟
آیا هدف، دفاع از آیین بت‌پرستی بود؛ یا صرفاً برای ارضای التهابِ غضب و کینه‌هایی

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1014، ترجمه فارسی.
2- واقدی، «المغازی»، ج 1، ص 99
3- «اعلام‌الوری باعلام‌الهدی»، ص 90. همچنین نک: علی بن برهان‌الدّین حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، مجلّد الثّانی، ص 487، چاپ لبنان، دارالمعرفه که وقوع حادثه را در ماه شوّال، «باتّفاق الجمهور» خوانده است. نیز نک: ابن‌عماد، «شذرات الذّهب»، مجلّد الأوّل، ص 10، السنّة الثالثه.

بود که از ناموفّق‌ماندنِ حمله به مسلمانان در بدر نشأت می‌گرفت؟
آنگونه که از متن‌های تاریخی و نکات مندرج در اسناد و شواهد تاریخی برمی‌آید، تدارک این هجوم خشمناکانه، ریشه در خوی حیوانی و مشرکین داشته است.
آنان به رسم و تربیتِ بادیه‌نشینی و نظام اشرافی قریش، تنها راه جبران حسّ حقارت را در کشتار و غارت می‌دانسته‌اند. در واقع در این موضع‌گیری، مکّه و طوایف اطراف آن، نه به آیین خود می‌اندیشید و نه به تعارض نظام کهن قبیله‌ای با نظام اجتماعی جدید مدینه که از شاخص‌های آباء و اجدادی خود پا بیرون نهاده بود.
اوراق و اسناد تاریخی را ورق می‌زنیم و کهن‌ترین آنها را برای تأمّل و تحقیق در این مسأله بر می‌گزینیم:
محمّد بن اسحاق به نقل از ابن‌هشام می‌نویسد:
«چون واقعه بدر بیفتاد و سروران قریش کشته شدند و بعضی اسیر شدند و لشکر قریش باز مکّه شدند و اسیران خود باز خریدند و از کار ایشان فارغ گشتند و جماعتی از اشراف قریش که پدران و برادران ایشان به قتل آورده بودند، چون عبداللّه بن أبی‌رَبیعه و عِکْرَمة بن أبی‌جهل و صفوان بن امیّه برخاستند و جماعتی دیگر از معاریف قوم با خود ببردند و به پیش ابوسفیان بن حرب آمدند و او را گفتند:
«ای ابوسفیان! ترا معلوم است که قوم قریش از بهر تو و این جماعت بازرگانان که با تو بودند، از مکّه بیرون آمدند و به جنگ محمّد شدند و این واقعه برایشان افتاد و آنچه مهتر و بهتر قوم بودند، جمله به قتل آمدند و ما را بعد از هلاک ایشان چه لذّت و عیش باشد؛ یا در میان عرب ما را چه رونق و ناموس باز ماند؟
و اگر ما انتقام این کار نخواهیم، چنان اولی‌تر باشد که خود را زنده در گور کنیم.» (1) بر اساس این متن تاریخی، معلوم می‌شود که قریش در واقعه بدر، عزم جنگیدن و

1- «السیرة النّبویه»، ج 3، صص 10- 5، متن عربی: محی‌الدّین، مطبعه حجازی و ترجمه پارسی آن، به انشای رفیع‌الدّین اسحق همدانی از سده 6 ه. ق. ج 2، ص 645، 1360

قلع و قمع مسلمانان را داشتند و چون به پیروزی آنان منجر نشد، کینه مسلمانان را دوچندان به دل گرفته، خواستار انتقام شدند. تأثّر آنها را از واقعه بدر می‌توان در جمله «بعد از هلاک ایشان چه لذّت و عیش؟» یافت و به رسم قبایل، آن را سرشکستگی خود دانسته‌اند که گفته‌اند: «در میان عرب، ما را چه رونق و ناموس بازماند؟»
اینجاست که مسأله انتقام را با ابوسفیان مطرح کردند. اکنون بنگریم که ابوسفیان به تقاضای آنها چه پاسخی می‌دهد و چه راه حلّی پیشنهاد می‌شود؟ در ادامه مأخذ یادشده می‌خوانیم:
ابوسفیان گفت: «اکنون بگویید تا چه می‌باید کردن تا بکنیم؟» گفتند:
«صواب آن است که این بازرگانان که با تو بودند، ما را به مال یاری دهند؛ تا ما هر لشکری که در مکّه است، ترتیب کنیم و عُدّه ایشان سازیم و از دیگر قبایل عرب که در حوالی مکّه مقام دارند، مدد خواهیم و لشکرِ زیادت طلبیم؛ تا ما را از این، استظهار و شوکت حاصل شود؛ باشد که به جمهور روی در مدینه نهیم تا انتقام این کار باز خواهیم.»
تقاضای اوّل در جهت تأمین منابع مالی برای یک حمله است و تقاضای دوم آن‌که با همکاری قبایل عرب، توده فراوانی گرد آیند و به طرف مدینه روند؛ تا انتقام گیرند.
در این سند سخنی از آیین بت‌پرستی و این‌که چگونه می‌توان چنین نظامی را در برابر افکار و تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله حفظ کرد، به میان نیامده است. راه حلّ فکری در سنّت قبیله وجود نداشته است و آنها تنها به این می‌اندیشیدند که باید انتقام بگیرند؛ آن هم بابت شکست در واقعه‌ای که خود موجد آن بودند و نه هرگز مسلمانان.
ابوسفیان به خوبی از اشتباه قریش آگاه بود و می‌دانست که آنها برای حمایت از کاروان مکّه به سوی بدر آمدند؛ ولی کاروان از دسترسی مسلمانان به آن امان یافت و این قریش بود که از هدف اصلی خود عدول کرد و قصد جنگ با محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او را در سر پروراند. بنابر این کشته‌های قریش را نمی‌توان به پای کاروان ابوسفیان نهاد.
با این همه می‌بایست ابوسفیان با بازماندگان واقعه بدر همدردی کند و تمام

امکانات مالی خود و صاحبان کالای کاروان را در اختیار متعصّبان و انتقام‌جویان قرار دهد و در تدارک تهاجم علیه شهر مدینه و مردمی که از نظر معیشت و تجهیزات دفاعی با حدّاقل امکانات به سر می‌بردند، سعی وافی کند. در دنباله سند آمده است:
ابوسفیان گفت: «نیکو می‌گویید.» پس بازرگانان [را] که در مکّه بودند، پیش خود خواند و احوال با ایشان بگفت و مال و مدد و استظهار از ایشان بطلبید.
بازرگانان در آن رغبتی عظیم بنمودند.
اینان با این کار چه می‌جستند؟ از آنچه تاریخ از زبان یا حال آنها ثبت کرده، کاملًا مشهود است که آنان فقط به انتقام می‌اندیشیدند:
گفتند: «از مال‌های ما همه بذل باید کردن بکنیم؛ تا شما کینه خود از محمّد و اصحاب وی باز خواهید.»
ابوجعفر محمّد بن جریر طبری به گفته‌های محمّد بن اسحاق در بیان «سبب واقعه احد» می‌پردازد و گفته سران قریش را به ابوسفیان چنین ثبت می‌کند:
«محمّد نیکان شما را بکشت. با مالِ کاروان برای جنگ وی کمک کنید.»
و آنها پذیرفتند و قریشیان با جمع حبشیان و قبایل کنانه و مردم تهامه که اطاعتشان می‌کردند، برای جنگ پیمبر آماده شدند. (1) حتّی «ابوعزة عمرو بن عبداللّه جمحی» که در واقعه بدر اسیر شد و پیامبر او را بی‌هیچ فدیه‌ای آزاد کرد، با قریشیان همداستان شد. طبری می‌نویسد:
«ابو عزه برون شد و در تهامه می‌رفت و بنی‌کنانه را به جنگ می‌خواند و مسافع بن عبد مناف-/ یکی دیگر از سران قریش-/ به سوی بنی‌مالک بن کنابه رفت».
به گفته طبری: «به جنگ پیمبر ترغیبشان کرد.»
«واقدی» با روایت ابن‌اسحاق هم نظر است و خود نیز تصریح می‌کند:

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1014، ترجمه فارسی.

سران قریش به ابوسفیان گفتند:
«یا أبا سفیان، انظر هذه العیر التی قدمت بها فاحتبستها فقد عرفت إنّها أموال أهل مکّة و لطیمة قریش، و هم طیبوا الأنفس، یُجهّزون بهذه العیر جیشاً إلی محمّد فقد تری من قتل من آبائنا و أبنائنا و عشائرنا». (1) «علی بن برهان‌الدّین حلبی» به نحوه سرمایه‌گذاری بازرگانان قریش از محلّ سود معامله کالاهای موجود در کاروان، اشارت دقیقی دارد که آن را محمّد بن سعد نیز در «الطّبقات» ثبت کرده است؛ ولی حقیر در منابع یادشده دیگر، آن را نیافتم.
و قالوا: «نحن طیبوا النفوس أن تجهزوا بربح هذه العیر جیشاً إلی محمّد».
فقال ابوسفیان: و أنا أوّل من أجاب إلی ذلک و بنو عبد مناف معی.
فجعلوا لذلک ربح المال، فسلّم لأهل العیر رؤوس أموالهم و کانت خمسین ألف دینار و أخرجوا أرباحها و کان الربح لکلّ دینار دیناراً، أی فکان الذی أخرج خمسین ألف دینار و قیل أخرجوا خمسة و عشرین ألف دینار». (2)
پس از این سرمایه‌گذاری و مساعدت‌های مالی بود که به گفته حلبی:

1- «اباسفیان! کاروانی را که آورده‌ای و بازداشته‌ای، بنگر! می‌دانی که این‌ها اموال اهل مکه و مال التجاره قریش است و آنان با کمال رضایت آماده‌اند که با اموال این کاروان، لشکری به راه اندازند و به سوی محمد بفرستند، و خوب می‌دانی که از پدران و فرزندان و خاندان ما چه کسانی در جنگ بدر کشته شدند.» واقدی، «المغازی»، ج 1، ص 199، متن عربی.
2- «گفتند: ما با کمال رضایت حاضریم سود حاصل از این کاروان را به تجهیز لشکری برای جنگ با محمد اختصاص دهیم. ابوسفیان گفت: من نخستین کسی هستم که به این پیشنهاد پاسخ مثبت می‌دهم و طایفه بنی عبدمناف همگی همراه من هستند. پس سود حاصله را به این کار اختصاص دادند و سرمایه اصلی به صاحبان آن باز گردانده شد که برابر با پنجاه هزار دینار بود. سود حاصل از کاروان را جدا کردند و در ازای هر یک دینار، یک دینار سود به دست آمده بود و بدین ترتیب، پنجاه هزار دینار سود به‌جا مانده بود و گفته‌اند که سود به دست آمده، برابر با بیست و پنج هزار دینار بود». «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثانی، ص 488، دارالمعرفه، لبنان.

«و تجهزت قریش و من والاهم من قبائل کنانة و تهامة». (1) در قرآن نیز از این اتّحاد قریش برای حمله به مدینه و بذل مال فراوان یادی شده است که کاملًا مؤیِّد اسناد تاریخی در بیان سبب وقوع واقعه احد در سال سوم هجری است:
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ فَسَیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ. (2) شیخ طبرسی در ذیل آیه، صریحاً شأن نزول آن را در باره ابی‌سفیان دانسته که با چنین مالی: «استأجر یوم أُحُد ألفین من الأحابیش یقاتل بهم النبیّ» (3) و به روایت ابن‌اسحاق از طریق سعید بن جبیر و مجاهد در «السیرة النّبویه» استناد کرده است (4)؛ هرچند احتمال صحیح بودن روایاتی را که از مقاتل و الکلبی نقل شده و مبنی بر این است که آیه: «نزلت فی المطعمین یوم بدر». رد نکرده است. (5) قریش در این تصمیم، به قدری جدّی و کینه‌توزانه، راه‌های هجوم به مدینه را پیش‌بینی می‌کردند که از نظر تاریخی می‌توان آن را جدّی‌ترین تدارک جنگی قریش قلمداد نمود. از زمره این تدارکات، تصمیم به آوردن زن‌ها بود تا به رسم قبایل، فرار موجب سرزنش و تحقیر آنها گردد. ابن‌اسحاق در دنباله آن گفته‌ها می‌نویسد:
«از این نوبت چنان مجرّد نرویم؛ بلکه زنان با خود ببریم و ایشان را در روی

1- «قریش و یاران آن‌ها؛ یعنی قبایل بنی‌کنانه و تهامه، آماده نبرد شدند.»
2- «کافران، اموال خود را صرف می‌کنند تا مردمان را از راه خدا باز دارند. پس چنین کنند و این کار موجب حسرت و افسوس آنان خواهد شد و مغلوب خواهند گشت و به سوی جهنم برانگیخته می‌شوند». انفال: 36
3- «در جنگ احد، ابوسفیان دو هزار نفر از اهل حبشه را اجیر کرده بود تا به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله بروند.»
4- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، جزء التّاسع، صص 143 و 144، دارالفکر، بیروت، 1956 م.
5- همچنین نک: فخر رازی، «التّفسیر الکبیر»، مجلّد 15 و 16، ص 166، چاپ دارالفکر، 1981 م.

مصاف باز داریم؛ تا به هیچ حال از لشکر محمّد پشت ندهیم؛ یا جمله سر بنهیم و اگر نه یک بار انتقام خود باز خواهیم.» (1) محمّد بن جریر طبری می‌نویسد:
«قریشیان با همه کسان خود از حبشیان و بنی‌کنانه و اهل تهامه برون شدند و زنان را نیز همراه بردند؛ که مردان را تحریک کنند و مانع فرارشان باشند.» (2) و برهان‌الدّین حلبی نوشت: «و خرج معهم النساء بالدفوف».
سپس به گفته سبط بن الجوزی استناد کرده که:
«و ساروا بالقیان و الدفوف و المعازف و الخمور و البغایا». (3) تقریباً همه منابع تاریخی اتّفاق نظر دارند که پانزده نفر از زنانِ بزرگان قریش با لشکر همراهی کردند؛ که از جمله آنان بود هند همسر ابوسفیان، امّ‌حکیم بنت طارق همسر عکرمه، سلافة همسر طلحة ابن ابی‌طلحه و امّ‌مصعب بن عمیر. فاطمه بنت ولید همسر حارث بن هشام، بره همسر صفوان و ریطة که با عمرو بن عاص مربوط بود.
حلبی می‌نویسد:
«أمّ مصعب بن عمیر یبکین قتلی بدر و ینحن علیهم یحرضنهم علی القتال و عدم الهزیمة و الفرار». (4) ابن‌سعد از این همراهی سخن به میان آورده است؛ آنجا که می‌گوید:

1- «السیرة النّبویه»، ترجمه پارسی، ص 646
2- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1015
3- «نوازندگان و دف و ساز و باده و زنان بدکاره را با خود همراه کردند». نک: همان، مجلّد الثّانی، ص 489
4- «زنان، از جمله امّ‌مصعب بر کشتگان بدر مویه می‌کردند و نوحه سر می‌دادند و ایشان را به نبرد و جلوگیری از فرار و شکست، ترغیب می‌نمودند». نک: همان.

«لیذکرنهم قتلی بدر فیُحفظنّهم فیکون أحد لهم فی القتال». (1) در حقیقت انگیزه هجوم به مدینه و وقوع حادثه احد، خونخواهی از بدر یا واقعه‌ای بود که قبایل بت‌پرست، خود به انگیزه اقتصادی و عقیدتی علیه پیروان نظام جدید و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداخته بودند و چون با پیروزی روبرو نشدند، خونخواهی، انگیزه جدید آنها در برخورد با مردمی گردید که می‌خواستند به دور از معابد بُت، زندگی خود را بر پایه اخوّت و برابری بنا نهند و تفاخر کهن را به مدد معنویّت و تعقّل نوین، به فراموشی سپارند.
طبیعی است وقتی مردم عربِ صحرانشین احساس کنند که دیانت و تعصّبات قبیله‌ای آنها دستخوش تحقیر شده است و نتوانند خود را از این حسّ حقارت برهانند، برای کینه و انتقام‌جویی، روحیّه می‌یابند. علاقه به جنگ‌جویی، صفتی در نهاد همه صحرانشینان است و غارتگری یکی از ویژگی‌های آن و خاصّ مردان می‌باشد. این حالت با عصبیّت قبیله که همیشه دیگر مردمان را شکار قانونی خود می‌دانند، همراه است و خودپرستی را در حدّ افراط در شخصیّت قبیله متجلّی می‌کند.
این وضعیّت در همه ادوار عرب آشکار بوده است و به‌خوبی نشان می‌دهد که در جنگ‌های قبایل و مرسوم در ایّام جاهلیّت، خونخواهی، مسبّب اصلی جنگ بوده است و این مؤلّفه قادر بوده است که همه عوامل اقتصادی و انگیزه‌های عقیدتی آنها را تحت‌الشّعاع قرار دهد.
قبایلی که قرن‌ها اختلاف در خصوص چهارپایان و چراگاه‌ها و چشمه‌های آب را فرصتی برای غارتگری و عملیّات پهلوانی می‌دانستند، اکنون که بسیاری از سران تندخوی خود را نیز از دست داده‌اند، چه حالتی می‌یابند؟
رسم انتقام در زندگی بدوی و مظاهر اشرافی عرب به صورت یکی از نیرومندترین رسوم دینی و اجتماعی آنها متجلّی بوده است و مصادیق زیر، از این موارد است:

1- «... تا کشتگان بدر را به یاد آنان آورند و آنان را به پایداری تشویق کنند و با جدیت بیشتری به نبرد برخیزند». «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 20

«روز بعاث» یا جنگ بین دو قبیله خویشاوندِ «اوس» و «خزرج». نیز «ایّام فجار» میان «قریش و کنانه» با «هوازن» و از همه جنگ‌ها خونین‌تر جنگ «بسوس» بود که طیّ آن «بنوبکر» و «بنوتغلب» تنها به خاطر شتر پیرزنی بیش از چهل سال به جنگ و ستیز با یکدیگر پرداختند. اینها همه مُؤیّد دیرینه و ریشه عمیق خوی جنگ‌جویی در میان عرب بوده است که در زمان جنگ احد نیز عرصه و میدان جدیدی در برابر مسلمانان پیدا کرده بود. (1)

محمّد بن عمر واقدی از نتیجه تلاش قریش برای تدارک حمله به مدینه اینگونه ما را مطّلع می‌سازد:
«و خرجت قریش و هم ثلاثة آلاف بمن ضَوَی إلیها و کان فیهم من ثقیف مائة رجل، وخرجوا بعُدّة و سلاح کثیر و قادوا مائتی فرس و کان فیهم سبعمائة دراع و ثلاثة آلاف بعیر». (2) ابن‌سعد مشابه این سند را در کتاب خود خاطرنشان کرده است و در خصوص گروه‌های خشن و بیابان‌گردانِ اجیرشده، اشارت ظریفی دارد:
«و خرجت قریش من مکة و معهم أبو عامر الفاسق و کان یسمّی قبل ذلک الراهب فی خمسین رجلًا من قومه و کان عددهم ثلاثة آلاف رجل فیهم

1- فیلیپ حِتی، «تاریخ عرب» دو مجلّد، تهران، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 1344، «ایام العرب»؛ نیز: ابوالفرج اصفهانی، «الأغانی»، ج 2، ص 162 و ج 4، صص 152- 140، ج 9، ص 150، ج 7، ص 150؛ آلوسی، «بلوغ‌الارب فی معرفة احوال‌العرب»، ج 2، چاپ سوم، مصر، دارالکتب الحدیثه؛ شوقی ضیف، «تاریخ‌الأدب العربی، العصر الجاهلی»، ص 62، چاپ دارالمعارف، 1976 م.
2- «لشکر قریش و همراهان آنان که سه هزار نفر بودند، به راه افتاد. از طایفه ثقیف نیز یکصد نفر با آنان همراه بود و با خود سلاح و تجهیزات بسیار بردند و دویست اسب سوار، هفتصد نیزه‌دار و سه هزار شتر با آنان بود». نک: «المغازی»، ج 1، ص 203

سبعمائة دارع و معهم مائتا فرس و ثلاثة آلاف بعير و الظعن». (1)
ابن‌اسحاق نیز بر اساس نوشته ابن‌هشام (2)سواره‌نظام و پیاده‌نظام قریش را به صراحت، سه‌هزار نفر دانسته است و اضافه می‌کند که حتّی:
«زنان قریش را که آورده بودند، همه زره پوشیده بودند و سلاح برگرفته بودند.» (3) ابوجعفر محمّد بن جریر طبری نیز تجهیزات و نفرات قریش را به استناد گفته واقدی در تاریخ خود ثبت کرده است.
مورّخان اتّفاق نظر دارند که نخستین بار، عبّاس بن عبدالمطلب با ارسال نامه‌ای محرمانه، پیامبر را از عزم قریش و تدارکات آنها مطلّع ساخت. (4)
پیامبر برای دریافت نامه با ابی‌بن‌کعب به قبا رفت و در خانه سعد بن ربیع از متن نامه آگاهی یافت و در این خصوص مذاکره کرد. با آن‌که تصمیم داشتند خبر حمله قریش را موقّتاً پنهان نگه دارند، چون همسر سعد از گفتگوها مطلع شده، قادر به حفظ سرّ نبود، پیامبر سعد را خطاب کرد و گفت:
«خلّ سبیلها!» و شاع الخبر فی الناس بمسیر قریش. (5) از این اسناد تاریخی به‌خوبی معلوم می‌شود که عبّاس بن عبدالمطلب در خصوص همکاری پنهانی یهودیان مدینه با منافقانِ مخفی‌شده در میان مسلمانان که با برنامه‌ریزانِ

1- «قریشیان از مکه خارج شدند و ابوعامر فاسق که پیش از آن «راهب» لقب داشت، به همراه پنجاه مرد از قبیله خود با آنان همراه شد و شمار آنان به سه هزار نفر رسید که هفتصد نیزه‌دار و دویست تک‌سوار و سه هزار شتر و گوسفند در میان آنان بود». نک: «الطّبقات الکبری»، ج 1، ص 25
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 70
3- ترجمه پارسی کهن، ج 2، ص 651
4- «السّیرة الحلبیّه»، مجلد الثّانی، ص 489
5- «گفت: بگذار برود! پس آن زن رفت و خبر را بازگفت و خبر حمله قریش در میان مردم منتشر شد». واقدی، «المغازی»، ج 1، ص 204؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 25

قریش جهت حمله به مدینه متّحد شده بودند، پیامبر را خبر داده است؛ ولی به هر حال، مدینه دیر یا زود می‌بایست در برابر حمله قریش تدبیری بیندیشد و با این واقعیّت تلخ روبرو شود.
نکته بااهمیّت که در این مدارک تاریخی به‌چشم می‌خورد، آن است که با وجود آن‌که قریش ماه‌ها مشغول تدارک حمله به مدینه بود، مسلمانان و شخص پیامبر تنها بعد از حرکت لشکر قریش به طرف مدینه، از تصمیم مکّی‌ها مطّلع و آگاه شدند و تا آن زمان تدبیر مقتضی و اقدام تدافعی از خود نشان ندادند. دلیل این امر چه می‌تواند باشد؟
گمان می‌کنم علّت آن را باید در مایه‌های معنوی و تعالیم مبتنی بر صلح و سِلم در اسلام و خصوصاً عدم رغبت و تمایل پیامبر به ستیز و جدال با بت‌پرستان، کینه‌توزان و تندخویان قبایل قریش و طوایف اطراف مکّه جستجو کرد. آن حضرت به رغم آن همه خشونت، همچنان پیامبر رحمت و صلح و سِلم بود و اطمینان داشت که نظام کهن بت‌پرستی و عداوت‌ها و کینه‌های حاکم بر افکار منجمد و قلوب تاریک را که از عصر جاهلی ریشه دوانده بود، می‌توان با ایمان عقلانی و انسانیّت چاره کرد؛ یا لااقل نمی‌بایست مسلمانان با بی‌صبری کاری کنند که موجب تشدید عصبیّت‌های قومی خود یا دیگران شوند و حدّاکثر تلاش را برای چنین بردباری و تحمّل و صبری از خود بروز دهند؛ تا برادری و مساوات، جای دشمنی و اشرافیّت ظالمانه را بگیرد.
این واقعیّت را به‌خوبی می‌توان از روزگار بعثت تا هجرت و در صفحات بعدی واقعه احد- خصوصاً در علاقه پیامبر به ماندن در مدینه و رودررونشدن او در خارج از شهر مدینه- یافت؛ لذا معتقدم اصطلاح غزا بر چنین واقعه‌ای خطاست؛ زیرا تحت چنین اصطلاح و نامی، واقعیّت مظلومانه و دفاع اجتناب‌ناپذیر نادیده گرفته می‌شود و خوانندگان، از عزم و طلب قریش برای محو شهر مدینه و ساکنانش غفلت می‌ورزند و تنها در خصوص حمله و لشکرکشی پیامبر صلی الله علیه و آله ذهنیّت می‌یابند.
واقعه احد، عزم و در نتیجه جنگ قریش با مسلمانان بوده است و نه جنگ پیامبر و یا غزای او؛ زیرا اگر غزا را به معنای تاریخیِ:

«سار إلی قتالهم و انتها بهم فی دیارهم».
«به جنگ دشمن و به غارت آنها در دیارشان بیرون شد.»
تعبیر کنیم، اصلًا با واقعیّت اسلامی آن مطابقت نخواهد داشت. زیرا این قریش بود که برای جنگ و غارت دیار مسلمانان و کشتار آنها خروج کرد.
در نتیجه اگر بخواهیم از تعبیر «غزا» استفاده کنیم، باید بگوییم: «غزای قریش» و نه «غزوه احد» به عنوان یکی از عناوین زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله که موجب تداعی غزای پیامبر می‌شود؛ لذا باید حرکت پیامبر را خروج برای دفاع قلمداد کنیم.
در این قطعه تاریخی تأمل کنید:
نزدیک‌شدن سپاه قریش به ذوالحلیفه، مدینه را در آستانه سقوط قرار داده بود.
نگرانی مردم مدینه رو به افزایش می‌نهاد و مسلمانان بی‌آن‌که راهی برای حلّ مشکل قریش از طریق مذاکره و مسالمت داشته باشند، نحوه مقابله و شیوه دفاع از شهر و شهروندان آن را به تعجیل مورد شور و گفتگو قرار می‌دادند.
در یک جمع‌بندی از نظریّات ارائه‌شده که در کتاب‌های تاریخ ثبت شده است، می‌توان به دو راه حلّ دفاع اجتناب‌ناپذیر رهنمون شد.
اوّل آن‌که خانه و شهر مدینه را به سنگری تبدیل کنند و تا حمله قریشیان تأمّل نموده، در برابر هجوم وحشیانه آنها به دفاع از نفوس و خانه‌های خود بپردازند.
دوم آن‌که دفاع از شهر را به خارج از شهر منتقل نمایند و در مکانی که از نظر موقعیّت دفاعی، امکان برتری را فراهم سازد، به تحکیم مواضع خود پرداخته، با پیش‌دستی، از نفوذ و هجوم به شهر و غارت و قتل عام زنان و کودکان جلوگیری کنند.
آنچه مسلّم است، پیامبر در باره این دو نظرگاه اهل مدینه و در فرصت کمی که برای تصمیم‌گیری نهایی باقی مانده بود، با بزرگان انصار و مهاجر به مشورت پرداخت و خود از صدور هر نوع فرمان و ارائه جزمی هر نوع طرحی خودداری فرمود.
محمّد بن جریر طبری به استناد روایت دقیقِ «سدی» می‌گوید:
«وقتی پیمبر خبر یافت که قریشیان و طرفدارانشان به احد رسیده‌اند، به یاران

خویش گفت: بگویید چه باید کرد؟» (1) ابن‌قیّم جوزی هم این عبارت را مورد تأیید قرار داده، می‌نویسد:
«استشار رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- الناس أ یخرج إلیهم أم یمکث بالمدینة». (2) زیرا این انصار بودند که شهرشان مورد تهدید قرار گرفته بود و آنها می‌بایست از نحوه مقابله با دشمن و دفاع از پیامبر و مهاجران در برابر مهاجمان مکّی آگاه شوند و به درستی در این باب تصمیم بگیرند. ولی آنچه مسلّم است، پیامبر در جستجوی راهی بود که حتّی‌المقدور از وقوع نبرد جلوگیری کند و آغازگر نبرد نباشد. این حقیقت را می‌توان به‌خوبی از این سند تاریخی که ابن‌اسحاق ثبت کرده است، استنباط و استخراج نمود:
«فرمود: رأی من آن است که ما از مدینه به در نرویم؛ تا لشکر قریش بگذاریم که از بیرون مدینه نشسته باشند؛ تا اگر ایشان به در مدینه آیند و جنگ کنند، ما نیز آن وقت جنگ کنیم؛ وگرنه که چند روز بنشینند و ایشان را نه نان ماند و نه آب.
لابد برخیزند و باز پس شوند.» (3) «قال ابن‌اسحاق: فقال رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-: فإنْ رأیتم أن تقیموا بالمدینة و تدعُوهُم حیث نزلوا، فإن أقاموا أقاموا بشرّ مُقام و إن هُم دَخَلوا علینا قاتَلْناهُم فیها». (4)
«طبری» گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:
«قریشیان را همانجا که هستند، واگذارید که اگر همان جا ماندند و به سختی و

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1516، ترجمه فارسی.
2- «زاد المعاد»، جزء 2، ص 91
3- «سیرت رسول اللّه»، ج 2، ص 648، ترجمه پارسی.
4- ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 7، چاپ محمّد محی‌الدّین عبدالحمید، مصر، مطبعه حجازی.

محنت افتند، بازپس روند و اگر به سوی ما آیند، در مدینه با آنها مقابله کنیم.» (1) بر اساس این مستند تاریخی معلوم می‌شود: پیامبر به رغم حضور قریشیان در نزدیکی دروازه‌های نخلستانی مدینه، حاضر به جنگ با قریشیانِ مصمّم به جنگ نبود و می‌خواست با جلوگیری از رسیدن آذوقه، آنان را وادارد تا از ستیز و جدال منصرف شوند و به مکّه بازگردند.
محمّد بن جریر طبری می‌نویسد: «پیمبر برون‌شدن از مدینه را خوش نداشت.» (2) این نظر مورد تأیید بعضی از صحابه بود و بعضی دیگر خروج از مدینه را طلب می‌کردند. «عبداللّه بن ابی» در شمار کسانی است که به طور مسلّم به صراحت بر توقّف در مدینه نظر داشته و با این بیان، رأی مشورتی خود را داده است: «یا رسول اللّه! أقم بالمدینة و لا تخرج!».
با مرور آثار نخستین تاریخی، می‌توان آشکارا اتّفاق مورّخان را به این امر یافت که پیامبر در این مشورت، «با کراهت» نظر خود را به خروج از مدینه اظهار و ابراز داشت.
حلبی می‌نویسد: «کلّ ذلک و رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [و آله] و سلّم- کاره للخروج». (3) محمّد بن جریر طبری می‌نویسد: «رأی عبداللّه بن أبیّ بن سلول مانند رأی پیامبر بود که سوی دشمن نباید رفت.» (4) ابن‌سعد «عدم خروج به سوی دشمن» را «رأی الأکابر من المهاجرین و الأنصار» دانسته است. (5) واقدی نیز با جمله: «کان ذلک رأی الأکابر من أصحاب رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه وآله- من المهاجرین والأنصار» بر آن صحّه گذارده است. (6)

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1016
2- همان، ص 1016
3- «با همه این‌ها، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خارج شدن از مدینه موافق نبود»؛ همان مدرک، الحلبیّه، ص 491
4- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1016
5- «الطّبقات الکبری»، جزء 1، ج 2، ص 26
6- «المغازی»، ج 1، ص 210، متن عربی.

عموم مورّخان به مستنداتی اشاره کرده‌اند که بر اساس آن، ظاهراً محمّد صلی الله علیه و آله با توجّه به خوابی که یک شب قبل دیده بود، نسبت به نظر مشورتی خود مبنی بر ماندن در مدینه، اظهار علاقه و تمایل کرده بود. (1) برای نمونه واقدی به نقل از جابر می‌نویسد:
«إنّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- قال رأیت کأنّی فی درع حصینة و رأیت بقراً ینحر فأولت ان الدرع المدینة و ان البقر نفر و اللّه خیر و لو أقمنا بالمدینة فإذا دخلوا علینا قاتلناهم». (2) این رؤیا با الفاظ مختلف در کتب تاریخ و حدیث ثبت شده و در متن آن، استنباط بر ماندن در مدینه وجود دارد؛ به گفته «نویری»:
«فکان رأی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أ لا یخرج من المدینة لهذه الرّؤیا؟». (3) «حلبی» از اختلاف در نقل الفاظِ خواب و تعبیری که از آن یاد شد، یاد کرده است. (4) گمان دارم توجّه به متن کامل این سند، کاملاً ما را در جریان اهمیّت این مستند قرار می‌دهد:
و رأی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- رؤیا قال:
«رأیت البارحة فی منامی خیراً رأیت بقراً تذبح و رأیت فی ذبابة سیفی» أی و هو ذوالفقار «ثلماً» بإسکان اللام. و فی لفظ:

1- ابن‌هشام در «السیرة النّبویه»، ج 3، صص 66 و 67؛ ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 26 و حلبی در «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 18 و دارمی در «مسند»، ج 1، ص 271 و ج 3، ص 351
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب دیدم که گویی در زره مستحکمی بودم و گاوی را سر می‌بریدند. پس چنین تأویل کردم که آن زره مستحکم، مدینه است و آن گاو، افرادی از ما. به خدا سوگند بهتر آن است که در مدینه بمانیم و چون وارد شوند، با آنان نبرد کنیم». «المغازی»، ج 1، ص 209، متن عربی.
3- «به خاطر دیدن آن خواب، نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که از مدینه خارج نشوند». نک: «نهایةالارب»، السّفر السّابع‌عشر، ص 84، دارالکتب، 1955 م.
4- نک: «ألسّیرة النّبویّه»، ج 2، ص 490، چاپ دارالمعرفه

«و کأن ظبة سیفی انکسرت» و فی لفظ:
«و رأیت سیفی ذالفقار انفصم من عند ظبة فکرهته و هما مصیبتان و رأیت أنّی أدخلت یدی فی درع حصینة» و فی روایة:
«و رأیت أنّی فی درع حصینة». أی و أنّی مردف کبشا. قال- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بعد أن قیل له ما أولتها؟ قال:
«فأمّا البقر فناس من أصحابی یقتلون» و فی لفظ:
«أولت البقر بقراً یکون فینا. و اما الثلم الذی رأیت فی سیفی فهو رجل من أهل‌بیتی» أی و فی روایة:
«من عترتی یقتل» و فی روایة:
«رأیت أن سیفی ذالفقار فلّ فأولته فلا فیکم» أی: و فلول السیف کسور فی حده و قد حصل فی حدّ سیفه کسور و حصل انفصام ظبته و ذهابها.
«فکان ذلک علامة علی وجود الأمرین: و أما الدرع الحصینة فالمدینة. أی و أما الکبش فإنّی أقتل کبش القوم». أی حامیهم و قال- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لأصحابه:
«إن رأیتم أن تقیموا بالمدینة و تدعوهم حیث نزلوا، فإنْ أقاموا بشرّ مقام و إن هم دخلوا علینا قاتلنا فیها». (1)

1- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابی دید و فرمود: «دیشب در خواب دیدم که گاوی را سر می‌بُرند، و دیدم که تیغه شمشیرم ذوالفقار شکاف برداشته است» و در جای دیگر آمده است: «گویی تیغه شمشیرم شکسته بود» و در نقل دیگر آورده‌اند: «گویا لبه شمشیرم ذوالفقار، شکسته بود و این نشانه دو مصیبت بود و دیدم که دستم را در زرهی مستحکم داخل کردم» و در روایت دیگر آمده است: «دیدم که زرهی محکم بر تن دارم و گوسفندی را به دنبال خود می‌کشم». اصحاب پرسیدند: آن خواب را چگونه تعبیر می‌کنید؟ حضرت فرمود: «آن گاو، نشانه این است که گروهی از یارانم کشته می‌شوند» و در روایت دیگر آمده است: «چنان تأویل کردم که آن گاو، نشانه کشته شدن افرادی از میان ماست، و آن شکافی که در تیغه شمشیرم پدید آمده بود، یکی از خاندان من است» و در روایت دیگری آمده است: «یکی از خاندانم کشته می‌شود»، و در نقل دیگری چنین آمده است: «دیدم که لبه شمشیرم ذوالفقار، شکسته شده است و آن را نشانه شکست شما تعبیر کردم». و این که لبه شمشیر آن حضرت شکسته و شکاف خورده بود، آن را نشانه دو رویداد برشمردند. اما آن زره محکم، مدینه بود و گوسفند نشانه آن که گروهی از افراد دشمن را

می‌کُشیم؛ سپس حضرت به یاران خود فرمود: آیا موافقید که در مدینه بمانیم و اجازه دهیم که دشمن هرکجا می‌خواهد، فرود آید. پس اگر در اطراف مدینه فرود آیند، سرنوشت بدی در انتظار آنان خواهد بود و اگر وارد شوند، در شهر با آنان نبرد می‌کنیم.»

به گمان حقیر، تأکید مورّخان مسلمان و محدّثان بر ثبت این خواب و بیان تعبیر آن، برای آن است که عدم رغبت محمّد صلی الله علیه و آله را به خروج از مدینه و پیش‌بینی جدالِ سخت و نهایتاً شکست مسلمانان، در هاله‌ای از الهام تعریف کنند. این امر با تمام تردیدهایی که در مورد آن وجود دارد، با توجّه به مشترکات مفاهیم آن، منافاتی با آن ندارد که بگوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت خود را در خروج از مدینه و مصاف با قریشیان، به استناد جهاد برای اقامه صلح و جلوگیری از خونریزی و نیز به رأی اکابرِ انصار و مهاجر و هم به مدد الهامی که در رؤیا به آن حضرت القا شد، به اطّلاع مردم مدینه رسانده است؛ ولی جای این سؤال وجود دارد که چرا هیچ یک از این عوامل، موجب فروکش کردن احساسات عموم مردم نشده و اذهان عمومی را متقاعد نکرده است و نهایتا از فشار مردم بر محمّد صلی الله علیه و آله جهت اعلام خروج و مصاف با قریش نکاسته است؟
اسنادی که دربرگیرنده جواب به این پرسش‌های تاریخی باشد، به دست نگارنده نرسیده است و هر چه اوراق تاریخ اسلام و حدیث را زیر و رو کردم، مدرکی نیافتم که مستقیماً پاسخی به این ابهامات دهد.
آنچه در این خصوص می‌توان گفت، مُستند به یک جمع‌بندی از همه اسناد اصلی مربوط به واقعه احد است. به گمان حقیر یک طرف مورد شور، خطاکار است؛ یعنی محمّد صلی الله علیه و آله هم در برابر دشمنان مکّی قرار داد و هم با موجی از عصبیّت قبیله‌ای در داخل شهر مدینه روبروست.
باید دانست که عدم پیروی مردم در این ماجرا از پیامبر صلی الله علیه و آله، نتیجه وازدگی یا بی‌اعتنایی آنان به تعالیم اسلام نبوده است و باید این پدیده را ترکیبی از شور قبیله‌ای که

در هنگام هجوم طوایف دیگر به مرحله نضج می‌رسد و احساسات مغرورانه ناشی از موفّقیّتی که در بدر نصیب مسلمانان گردید، بدانیم.
وحشت و ترس از بزرگترین و بی‌سابقه‌ترین هجوم طوایف متّحده قریش به دهکده مدینه و طوایف کوچک اطراف آن نیز می‌تواند انگیزه‌هایی برای ترغیب مدنی‌ها به خروج از شهر و مصاف با قریش باشد.
طبیعی است که در چنین ترکیبی، شور ایمان و عقیده به دفاع از آیین جدید، توانسته است به صورت عاملی نافذ و مقتدر در برابر تلاش محمّد صلی الله علیه و آله نسبت به ماندن در مدینه عرض اندام کند؛ ولی چون پیامبر صلی الله علیه و آله مسائل را با شور و مشورت برگزار می‌کرد، عزم او به ماندن، جنبه تحکّمی نداشته است و این رعایتی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حفظِ «اصالت مشورت» لازم می‌دانسته است.
عکس موضوع را اگر در نظر آوریم، به آنچه آوردیم، اطمینان بیشتری پیدا می‌کنیم. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله، مانع خروج مسلمانان از مدینه می‌شد و آنها را به عدم مقابله به مثل و تحمّل مصائب دعوت می‌کرد، چه پیش می‌آمد؟ مطمئناً قبایل مدینه، از وحشت هجوم مکّیان به تشتّت می‌افتادند. آتش کینه‌های دیرینه قبایل یثرب و مکّه شعله‌ور می‌شد و راه منازعه با قریش به شیوه سنّتی و متّکی به نظام قبیله‌ای، شبه جزیره را به جدال همگانی می‌کشید و هدف اصلی اسلام را که برقراری صلح و سلْم بین طوایف و محو کینه‌ها و نفرت‌ها بود، نافرجام می‌گذاشت و از همه مهمتر ایمان به خدای یکتا و تغییر اندیشه‌ها و روحیّات مردم و رهایی آنها از زیر سلطه نظام فکری شرک و خشونت، رنگ می‌باخت و مجدّداً راه و شیوه جاهلیّت پیش گرفته می‌شد.
مدینه آن روزها را از زاویه دیگری بنگریم. پیامبر و مهاجران، کمتر از سه سال بود که به مدینه آمده بودند و هنوز کاملاً در شمار شهروندان مدینه که تجربه کمتری در ایمان اسلامی کسب کرده بودند، محسوب نمی‌شدند.
طبیعی است که عزم قریش به حمله، مدنی‌ها را دچار تشتّت و متوحّش سازد و آنها را وادار کند تا راه دفاع از شهر را به محمّد صلی الله علیه و آله تحمیل کنند. از این رو می‌توان فهمید که محمّد صلی الله علیه و آله با چه جوّی از فشار و عدم توجّه به موازین انسانی و قرآنی روبرو بوده است.

به هر حال پیامبر پذیرفت که به نظر اکثریّت در اتّخاذ روشی برای دفاع عمل کند و قبل از آن‌که پایداری آن حضرت، موجب پاشیدگی طوایف تازه‌مسلمان و تازه‌متحّدشده مدینه و مهاجران مکّی شود، خواست عمومی را به رأی عمومی گذاشت و خود با آنها و دوشادوش مردمش، مصائبِ مصافِ اجتناب‌ناپذیر با قریش کینه‌توز را متحمّل گردید.
باید به صراحت گفت: پیامبر میان دیدگاه خود و انبوهی از برداشت‌های دیرینه طوایف عرب در کشاکش بوده و میان عالَم معنویّتش و آن همه جهالت‌ها و سرکشی‌ها متحیّر بوده است. او میان مردمی گام نهاده بود که ناخواسته پایش را به ستیزهای ریشه‌دار قبایل می‌کشاندند. او نمی‌خواست رسالت خود را با نفی یکباره همه واقعیّت‌های کهن جزیرةالعرب پیش برد. اگر آگاه باشیم که او راه دیانتش را با چه زجرهایی ذرّه‌ذرّه به درون چادرنشینان عرب برده است، می‌توانیم قبول کنیم که او گاهی به ضرورتِ تربیت، از خودگذشتگی می‌کرده است. این موارد را در اسناد تاریخی ذیل می‌یابیم:
ابن‌اسحاق می‌گوید:
«فقال رجال من المسلمین ممّن أکرم اللّه بالشهادة یوم أُحُد و غیره ممّن کان فاته بدر: یا رسول‌اللّه! أخْرج بنا إلی أعدائنا لا یرون أنّا حببنا عنهم و ضعفنا».
و جماعتی دیگر که در غزای بدر حاضر نبودند و حق‌تعالی درجه شهادت را برای ایشان تقدیر کرده بود، گفتند:
«یا رسول‌اللّه! مصلحت نیست که در مدینه بنشینیم و البتّه بیرون می‌باید رفتن و جنگ با ایشان کردن تا کفّار قریش خیال نبندند که ما را ضعفی هست؛ یا از ایشان می‌ترسیم که از مدینه بیرون نمی‌شویم» (1) این جملات ترکیبی از خوی قبیله‌ای و عصبیّت دینی را نشان می‌دهد.
ابن‌اسحاق واکنش پیامبر را در قبال این گفته‌ها یاد آور شده که باید آن را سند تاریخی مهمّی بدانیم

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 7، چاپ مطبعه حجازی.

و در آن تأمّل کنیم:
«بعد از آن ... دیدند که بیشتر صحابه ... رغبت جنگ داشتند و از هوس قرار نمی‌گرفتند و هر ساعتی بیامدندی و گفتندی: یا رسول اللّه برخیز تا برویم به بیرون و با ایشان مصاف دهیم.»
تا این‌که: «دخل رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بیته فلبس لأمته».
بعد از آن سیّد علیه السلام برخاست و به خانه رفت ... زره بر خود راست کرد و بیرون آمد. (1) محمّد بن جریر طبری نیز صریحاً به عدم رغبت پیامبر به خروج و اصرار صحابه اشاره کرده است:
«آنها می‌خواستند با دشمن روبرو شوند. چندان اصرار کردند که پیمبر به خانه رفت و زره پوشید.» (2) وقتی حلبی در کتاب خود به‌گفته سعد بن معاذ و اسید بن حضیر اشاره می‌کند که:
«فقال لهم ... استکرهتم رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- علی الخروج فردّوا الأمر إلیه، أی فما أمرکم به و ما رأیتم له فیه هوی و رأیا فأطیعوه». (3) به خوبی از تشتّت آراء و نارضایتی محمّد صلی الله علیه و آله حکایتی روشن دارد؛ خاصه آن‌که ابن‌قیّم جوزی جزم دارد که پیامبر: «کان رأیه أن لا یخرجوا من المدینة ...». (4) یا به روایت ابن‌اسحاق: «و کان رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یکره الخروج». (5) مزید بر این واقعیّت، مدارک مربوط به نحوه واکنش همان اصحاب پس از قبول

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 649
2- تاریخ طبری، ج 2، ص 1016
3- «شما بودید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خروج از مدینه واداشتید. پس اکنون کار را به او واگذارید؛ یعنی هر فرمانی به شما داد و هر چه را مطابق خواست و اراده او یافتید، بدان عمل کنید». «السیرة النّبویه»: مجلد الثانی، ص 491، دارالمعرفه.
4- «زاد المعاد»، جزء 2، ص 91
5- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خارج شدن از مدینه را خوش نداشت». نک: «السیرة النّبویه»، ص 7

پیامبر می‌باشد. مسلّماً آن حضرت برای زره‌پوشیدن، باید به وضع و حالی داخل خانه شده باشد که نارضایتی‌شان کتمان نشود. حتّی وقتی از خانه با زره خارج شده است، همگان به این دلتنگی پیامبر صلی الله علیه و آله پی برده‌اند. ابن‌اسحاق می‌نویسد:
«ثمّ خرج علیهم و قد ندم الناس، و قالوا: استکرهنا رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و لم یکن لنا ذلک».
«پس صحابه چون دیدند که سید علیه السلام ... بیرون آمد، پشیمان شدند و گفتند: ما را نمی‌رسد الحاح به پیغمبر خدای کردن و وی را به اکراه در کار آوردن.»
اینجاست که به تصریح طبری به حضور پیامبر رفتند و گفتند:
«یا رسول‌اللَّه! استکرهناک و لم یکن ذلک لنا، فان شئت فاقعد، صلی اللَّه علیک». (1) آنچه مسلّم است، پیامبر دفاع از جان و مال و خانه و کاشانه آدمیان را یکی از حقوق مسلّم انسان دانسته است. لذا می‌بایست در برابر هجوم لجام‌گسیخته و مصمّم قریش از خود و مدینه دفاع کند و مردم را به دفاع مشروع و محدود ترغیب نماید. آنچه مورد بحث است، نحوه این دفاع است؛ همانچه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به مشورت گذارد و قصد او از عدم خروج، شکیبایی برای تحمّل مصائب بود؛ تا حدّاقل خسارت و یا تلفات انسانی به بار آید و شاید از این طریق، به بازگرداندن قریش و جلوگیری از نبرد و ستیز، منتهی شود؛ ولی آنچه اصحاب از او خواستند، دفاعی بود که به پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله موجب تلفات بیشتری می‌شده و از این رو، آن را نمی‌پسندیده است. ضمن این‌که ورود به جنگ، مجال هر نوع ترک مخاصمه را از طرفین سلب می‌کرده است.
با این همه پیامبر صلی الله علیه و آله باز هم سعی کردند تا در میان شعله‌ورشدن غضبِ هجوم و

1- «ای پیامبر خدا! تو را به خروج از مدینه واداشتیم، حال آن که نباید چنین می‌کردیم. اکنون اگر قصد ماندن داری، در مدینه بمان، درود خدا بر تو باد ...». نک: همان، ص 8

ص: 213
تعصّب تنفّرآمیزِ دفاع، راهی برای صلح و سلم و خاتمه‌دادن سریع به جنگ، بیابند و درس مشورت و شورا را در اتّخاذ تصمیمات جمعی و آنچه منافع و مصالح عموم در آن نهفته است، به پیروان خود بیاموزند؛ تا گفته نشود که او چون پیامبر است راهی برای آراء مردم باز نگذاشت؛ یا مردم را از حالت دفاعی به خوی تهاجمی کشاند.

3/ ب: تدارک و مواضع

اشاره

تاریخ به یاد می‌آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه چون از نماز صبحگاهی فارغ گشت، آماده خروج از مدینه شد و مسلمانان برای دفاع از آیین جدید خود رغبتی زایدالوصف یافتند و یکپارچه رسول را حلقه زدند. مردمی با هدفی اعلا ولی امکاناتی ناچیز، قصد مهاجمانی را کردند که بی‌هدف، شور تعصّبات خونخواهی در سر داشتند و با حدّاکثر تدارکات ممکن، کنار شهر آتش افروخته بودند. چادرها به پا داشته بودند و طبل‌زنان و رقص کنان، سُنن جاهلیّت را احیا می‌کردند و با سرودهای هیجان‌انگیز، تفاخر جاهلی را با خوی خونین‌سرشتِ خود دَرهم می‌آمیختند. آنان با این شیوه و رفتار، به اعصار گذشته جزیرةالعرب ره می‌یافتند؛ امّا در این سوی، محمّد صلی الله علیه و آله و یارانش با ذکر و تأمّل، آینده روشن ایمان و ارتباط با ابدیّت را در مظلومیّت و پایداری خود جستجو می‌کردند.
آنچه گفته شد، احساسات شخصی مؤلّف نیست و احساس و درکِ برخاسته از صفحات تاریخ مربوط به آن روزها و ساعت‌هاست. تأمّل بر مضامینی است که در خلاَل گفتگوها، ثبتِ اوراق تاریخی شده است و به هر حال تلاش محقّقی است که خود را از لابلای هزاران مستند تاریخی، به کنار مدینه کشانده است؛ تا آن روز و روزهای پس از آن را اشراق کند. حالتی است که از امروز به گذشته‌های دور نمی‌نگرد؛ بلکه امروز زندگی می‌کند، ولی در گذشته‌ها حضور می‌یابد:
مدّت وقایعِ جنگ احد بسیار کوتاه است. بنا به روزشمارِ واقعه که در کتاب «تاریخ الرّسل و الملوک»، (ج 3، ص 1016) آمده است، چهارشنبه، قریش به حوالی شهر رسیدند. پنجشنبه، مسلمانان به مذاکره پرداختند و جمعه، برای دفاع، شهر را ترک کردند.

شنبه، قریشیان هجوم آوردند و شامگاه همان روز همه چیز پایان یافت و تاریخِ شرق مبدأ جدیدی یافت.
قبل از بیان حادثه و وقوع هجوم قریشیان، باید بررسی کنیم که چه عواملی باعث شد تا مسلمانان راهی احد شوند. آیا انتخاب پیامبر بود یا قریشیان؟ به آنچه در روز سه‌شنبه و چهارشنبه در آن ایّام گذشت، باز می‌گردیم:

از لابلای مدارک تاریخی معلوم می‌شود که قریش از سرزمین‌های ذی‌طوی، ابواء و رابغ گذشت و در ذی‌الحلیفه- نزدیکی‌های مدینه- اردو زد. توقّف در ذی‌الحلیفه مورد تصریح ابن‌سعد بوده و آن را در روز پنجشنبه دانسته است. (1) منابع مختلف سیره، تاریخ و حدیث، دقیقاً راهی را که قریشیان را به دامنه کوه احد کشانیده‌است، مشخّص نمی‌کنند وحتّی از ذی‌الحلیفه تا احد ازمناطقی نام‌برده‌اندکه با موقعیّت جغرافیایی مدینه در زمان پیامبر مطابقت نمی‌کند. به نظر می‌رسد گفته واقدی در ارتباط با جغرافیای مناطق مسلمان‌نشین اطراف مدینه به حقیقت نزدیک‌تر باشد که:
قریشیان روز پنجشنبه و جمعه از ذی‌الحلیفه به منطقه العقیق و از آنجا: «نزلوا بالوطاء» سپس در العرض به رفت و آمد مشغول بودند تا به مدینه حمله کنند.
ذی‌الحلیفه چنانچه در شرح و وصف مسجد شجره (2) یاد کردیم، در حدود هشت کیلومتری شهر و در نخستین کناره وادی عقیق در جنوب غربی مدینه جای دارد. (3) قریشیان پس از ترک ذی‌الحلیفه برای تسلّط و شناسایی موقعیّت مدینه، منطقی است که راهی جنوب ذوالحلیفه نشوند؛ زیرا این راه به پشت «کوه عیر» در امتداد جنوب

1- «الطبقات الکبری»، ج 1، جزء 1، ص 25
2- همان، ج 1، فصل 12
3- نقشه شهر مدینه بر اساس تاریخ و آثار، ج 1

و غرب مدینه منتهی می‌شده است و از آنجا می‌بایستی برای رسیدن به شهر، میان سرزمین‌های قبایل یهودی «بنی‌نضیر» و «بنی‌قریظه» فرود آیند و این امر با موقعیّت تاریخی آن زمان ممکن نبوده است. نتیجتاً قریش راه شمال را از آن جهت انتخاب کردند که اولاً تنها سرزمینی است که در آن حوالی دارای چاه‌های آب و زراعت بوده است؛ ثانیاً مسطّح و مساعد برای هجوم به مدینه. زیرا با توجه به کثرت تعداد چهارپایان و نیاز مبرم به آب و چرا این بیان تاریخی واقدی قابل درک خواهد بود که:
«فلمّا أصبحوا یوم الجمعة خلّوا ظهرهم و خیلهم فی الزّرع حتّی ترکوا العرض لیس به خضراء». (1) «العرض» نام دیگرِ جرف است و جُرْف (به ضم و سکون راء) و یا جُرُف (به ضمّ جیم و راء) چنانچه در نقشه قدیمی مدینه نشان دادیم، در سه‌میلی شمال غربی در جهت شامی مدینه جای دارد و سرزمین چاه‌ها و مزارع اطراف مسجد قبلتین است و چاه جشم و چاه جمل از چاه‌های مشهور آن و مزرعه الزین که به تعبیر ابن‌زباله مورّخ مدنی:
«پیامبر در آنجا زارعت کرده است»
در آنجا بوده و منطقه الوطاء که در کلام واقدی آمده، در مجاورت سمت غربی کوه احد قرار داشته است. در نتیجه می‌توان مطمئن شد که قریش پس از ترک ذوالحلیفه و حرکت به سوی العرض، کلیّه مناطق الوطاء و العرصه را که قبیله «بنوسلمه» در آنجا سکونت داشته‌اند، تحت اشغال خود در آورده بودند و این واقعیّت با آنچه ابن‌اسحاق (2) و ابن‌حبان (3) و ابن‌اثیر (4) آورده‌اند و مبنی بر این است که قریشیان به سوی مدینه آمدند تا:

1- «چون روز جمعه شد، به آنجا رسیدند و چهار پایان خود را برای چریدن در کشتزارها رها کردند، چندان که در منطقه عرض جرف گیاهی بر زمین نمانده بود.»
2- نک: «السّیرة النّبویّه»، ج 3، ص 66
3- الثقات، ج 1، ص 222
4- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 150

«نزلوا بعینین جبل ببطن السَّبخة من قناة علی شفیر الوادی ممّا یلی المدینة». (1) مطابقت دارد. به هر حال، پیامبر صلی الله علیه و آله مجبور بود مدینه را از طریق سمت شرقی وادی قناة طی کند و بر خلاف قریشیان که در منتهی‌الیه سمت غربی کوه احد متوقّف شده بودند، به آن سو کشیده شود و حدوث واقعه احد را در دامنه کوه احد الزامی کند.

آمار ارائه‌شده از سوی مورّخان از تعداد مدافعان مدینه که از شهر خارج شده‌اند، یک هزار نفر می‌باشد. هیچ مستندی در دست نداریم که نشان دهد پیامبر اسلام در جمع‌آوری افراد، فرمان بسیج داده یا الزام و اجباری اعمال کرده باشد و هیچ گزارش تاریخی از تدارک جمعی آنها (تحت انضباط خاص یا مشخّص) به دست ما نرسیده است. این نشان می‌دهد که مسلمانان هر کس با توان خود و به اختیار و انگیزه ایمان با لوازم دفاع شخصی از خانه‌های خود به کنار محمّد صلی الله علیه و آله آمدند تا به جانب قریشیان روند.
محمّد بن جریر طبری به‌گفته واقدی باور دارد که مسلمانان بیش از یک‌صد زره نداشتند؛ یعنی هر هفت نفر یک زره. و مجموعاً با دو اسب یکی از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری متعلّق به ابی‌برده حارثی وارد کارزار شدند؛ در حالی که مشرکان با سه‌هزار نفر، دویست اسب و هفتصد زره و سه‌هزار شتر در تحکیم مواضع خود غرور می‌ورزیدند.
ما از روی شرح تاریخی واقعه، نام مواضعی را می‌خوانیم که می‌تواند محققان را در شناخت مسیر حرکت مسلمانان از مدینه تا احد یاری دهد و حدود نقشه جغرافیایی چنین مسیری را در ذهن ما ترسیم نماید.
آنچه که مدارک تاریخی در این وادی اتّفاق نظر دارند، محل‌هایی است که نظر به

1- «در عینین، کنار کوه در میان وادی سبخه و نزدیک وادی قناة در منتهی الیه دشتی که در امتداد مدینه قرار دارد، فرود آمدند.»

اهمّیّت تاریخی وقوع حادثه، مورد تصریح و تأکید مدینه‌شناسان قرار گرفته است. مسلّم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به ثنیّةالوداع رفته و از آنجا در شوط توقّفی داشته، سپس کنار خانه شیخین شب را به صبح آورده و آنگاه از طریق زمین‌های حرّه شرقی مشهور به حرّه بنی‌حارثه به کنار تپّه روماة و داخل بریدگی موجود در کوه احد ره سپرده است. مناسبت دارد که از موقعیّت جغرافیایی مکان‌های مذکور در ارتباط با تاریخ واقعه یاد کنیم؛ تا در نهایت بتوانیم نقشه دقیق چنین مسیری را ارائه دهیم:
1. ثنیّةالوداع: براساس روایت تاریخی ابن‌نجّار از ابوحمید ساعدی مبنی بر این‌که:
«إنّ النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خرج یوم أُحُد حتی إذا جاز ثنیة الوداع». (1) می‌توان نتیجه گرفت که خروج پیامبر از مدینه، دقیقاً از حوالی ثنیّةالوداع آغاز گردیده است. (2) خصوصاً آن‌که حلبی پس از ذکر خروج پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله:
«و سار إلی أن وصل رأس الثنیه».
توجّه او را به ثنیّةالوداع به عنوان مبدأ خروج نشان می‌دهد. (3) این محل دقیقاً بین سمت شرقی کوه ذباب و مشهد نفس زکیّه قرار داشته و چون بر اساس مآخذ تاریخی، مسلمانان از کناره کوه ذباب به جانب «حرّه بنی‌حارثه» رفته‌اند، قبول چنین مبدأیی برای خروج از مدینه منطقی به نظر می‌رسد.
مورّخان قبول دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله طیّ عزیمت به احد، در ثنیّةالوداع مطلّع شد که تعداد زیادی از هم‌پیمانان یهودیِ «عبداللّه بن ابی ابن سلّول» جهت کمک به

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز احد از مدینه بیرون رفت، تا آن‌که از ثنیة الوداع عبور کرد ...». نک: متّقی هندی، «کنزالعمّال»، ج 1، ص 275، چاپ عثمانیّه حیدرآباد؛ ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 48، ادوارد سخو؛ واقدی، «المغازی»، ذیل غزوه احد، ج 1، ص 157، ترجمه فارسی.
2- در باره ثنیّةالوداع نک: کتاب اوّل، فصل 21
3- «السیرة النّبویه»، المجلّد الثانی، ص 493

مسلمانان، در منطقه مدینه تا احد حضور یافته‌اند. محمّد صلی الله علیه و آله پرسید: «اینها چه کسانی هستند؟»
حلبی در سیره می‌نویسد:
گفتند: «هولاء حلفاء عبداللَّه بن ابی ابن سلول من یهود» پیامبر گفت: «آن‌ها ایمان به اسلام آورده‌اند؟ گفتند: «خیر.» محمّد گفت:
«انّا لا ننتصر بأهل الکفر علی أهل الشرک». (1) ابن‌اسحاق به نقل از الزهری همین معنی را به لفظ دیگر ثبت کرده است و ابن‌هشام از زهری چنین نقل می‌کند:
«أن الأنصار یوم أحد، قالوا لرسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: یا رسول‌اللَّه أ لا نستعین بحلفائنا من یهود؟ فقال: «لا حاجة لنا فیهم». (2) و ابن‌سعد در همان مأخذ بیان محمّد صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:
«قولوا لهم فلیرجعوا فإنّا لا نستعین بالمشرکین علی المشرکین». (3)
مسلم در حدیث «عروة بن زبیر» از عایشه، این گفته را در واقعه بدر به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد: «فارجع فلن أستعین بمشرک». (4) «نووی» حدیث را ذیل مبحث کراهت کمک‌خواهی از غیرمسلمانان، مورد بررسی حقوقی قرار داده است.
ابن‌قیّم جوزی مضمون را در کتاب خود، اینگونه مورد توجّه قرار داده است:

1- «ما در برابر کافران، از مشرکان یاری نمی‌خواهیم». نک: «السّیرة الحلبیّه»، مجلّد الثّانی، ص 493
2- «در روز جنگ احد، انصار اهل مدینه به پیامبر خدا عرضه داشتند: آیا از هم‌پیمانان یهودی‌مان یاری بخواهیم؟ حضرت فرمود: نه به آنان نیازی نداریم». نک: «السیرة النّبویه»، مجلّد 3، ص 8، محمّد محی‌الدّین عبدالحمید.
3- «به آنان فرمود: بازگردید، که ما در برابر مشرکان، از مشرکان یاری نمی‌خواهیم.»
4- «بازگرد، من هرگز از مشرک یاری نمی‌خواهم». نک: «صحیح»، جزء 12، ص 198، شرح نووی.

«وذکر له قوم من الأنصار أن یستعینوا بحلفائهم من یهود فأبی». (1) نویری گفته فوق را در «نهایةالارب» اینگونه ثبت کرده است:
«لا تستنصروا بأهل الشرک علی أهل الشرک». (2) گمان می‌کنم باید بر این بیان محمّد صلی الله علیه و آله با بررسی فضا و شرایط در آن ایّام، تأمّل کنیم: هجوم اقوام خشمگین به شهر مدینه و عدم تناسب و تعادل نیروها، لحظات حسّاسی را به وجود آورده بود و پیامبر با آن‌که با طوایف یهودی ساکن در اطراف مدینه، پیمان دفاعی در برابر بت‌پرستان بسته بود و تعاون آن‌ها در تدافع از مدینه و به‌عنوان یک عمل تاکتیکی می‌توانست مورد پذیرش قرار گیرد و نقشی مؤثّر داشته باشد، با این همه از آنجا که آن حضرت، یک رهبر سیاسی یا نظامی نبود، به ماهیّت دفاع توجّه داشت و نه نتیجه آن. اینجاست که مرز بین پیامبری و زمامداری دنیا، تعیُّن و تشخُّص می‌یابد و نشان می‌دهد که شیوه پیامبر، جنگ نیست؛ بلکه دفاعی است که بنا به اصل حقوقی آن، به نهایت ایمان و اعتلاء معنویّت متّکی است. هرگز به جستجوی زرق و برق زمامداری نیست؛ بل به سادگی ایمان و بی‌آلایشی انسان در برابر حق و تجلّی آن در صحنه روحی مسلمانان عنایت و التفات دارد. لذا برای دفع مشرکان، از مشرکان مدد نمی‌گیرد و برای رسیدن به هدف متعالی، وسیله را توجیه نمی‌کند. او محمّد صلی الله علیه و آله است و هدفش این جهانی نیست که به هر وسیله از اسباب دنیا توسّل جوید.
او محمّد است و معانی و مفاهیم حیاتش، ایمان، توجّه به عالم معنی و تحمّل مصائب برای احیاء معنی است. کمال در منطق او خداست و کمک‌طلبی از خلق را نقصان، شرک و ناقضِ کمال می‌داند. شیوه او پیامبرانه است و به صراحت و قاطعیّت از اهلِ دنیا استعانت نمی‌گیرد و نمی‌خواهد که از طریق دنیاخواهان، امکان زندگی در دنیا را فراهم سازد. این ریاست‌طلبان تاریخند که وسیله را توجیه می‌کنند؛ بی‌آن‌که بدانند که

1- «زاد المعاد»، الجزء الثّانی، ص 92
2- «نهایةالارب»، السفر السابع‌عشر، ص 85، چاپ دارالکتب المصریّه.

ضعف عقلانی و تمایلات نفسانی خود را توجیه می‌کنند.
من هرگاه این جمله را به یاد می‌آورم و موقعیّت تاریخی و جغرافیایی آن روز را احساس می‌کنم، باور می‌آورم که باید بر هر توصیفی که از محمّد صلی الله علیه و آله، چیزی غیر از یک «پیامبر رحمت خدا» بسازد، خطّ قرمز کشید؛ توصیفاتی همچون:
محمّد زمامدار! محمّد سیاستمدار! محمّد جنگ‌جو! و محمّد جهانگشا! اینها تعابیر سیاستمداران و جنگ‌جویان و زمامداران و جهانگشایان تاریخ مسلمانی و شرق میانه است. در واقع، توصیف پیامبر نیست؛ بلکه وصف حالِ توصیف‌کنندگان است که خواسته‌اند زیر سایه گسترده معنویّت او، شرارت، خدعه، تزویر و خونخواهی را پنهان سازند.
آنها در استعانت از شرک، بقای خود را می‌جویند. آنچه ملاک است، خود ایشان است. اگر وسیله مقاصد آنها شویم، به مقصد دنیایی خود و آنها نایل شده‌ایم و به گمان حقیر، تحکیم موقعیّت زندگی این جهانی، مرتبتی از مراتب شرک است.
پیامبر صلی الله علیه و آله ضدّ جنگیدن بود و به پیروزی نظامی نمی‌اندیشید. او ضدّ ریاست‌طلبی بود و با سیاست نمی‌خواست ریاستش را حفظ کند. او نه الزامی برای شرکت مسلمانان در خروج از مدینه روا داشت و نه نصرتی ناشی از مساعدت اغیار را طالب بود. شناخت محمّد صلی الله علیه و آله با این اوصاف، هرگز برای ما مردمی که غرق فرهنگ این جهانیم، ممکن نیست و از خود و زمانه خارج شدن و از تاریخ گذشتن می‌خواهد. عالمی دیگر بایدساخت و ز نو آدمی!
2. شَوط: کوشکی بود که به تصریح سمهودی الشرعبی‌اش می‌خواندند. در آنجا که در قسمت‌های شمالی تپه ذباب واقع بوده و با نام «کومة ابی‌الحمراء»، معروف اهل مدینه بوده است، عدّه‌ای از «بنوحارثه» زندگی می‌کردند. (1) ابن‌اسحاق از این مکان در کتاب خود ذیل شرح واقعه احد یاد کرده است:

1- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء 4، ص 1248، تصحیح محی‌الدّین عبدالحمید.

«قال ابن‌اسحاق: حتی إذا کانوا بالشَّوْطِ بین المدینة و أُحدٍ». (1) یاقوت حموی به جهت کثرت ذکر کلمه «شوط» در منابع تاریخی، آن را در کتاب خود مورد توصیف قرار داده که:
شوط، «اسمُ حائطٍ» یعنی «بستاناً بالمدینة». (2) لذا می‌توان باور داشت که در شناخت موقعیّت جغرافیایی آن، نظر سمهودی صحیح است؛ خاصه آن‌که روایت ابن‌سعد از ابوسعید مبنی بر این‌که «تزوج رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- امرأة من بنی‌الجون فأمرنی أن آتیه بها فأتیته بها فأنزلتها بالشوط من وراء ذباب فی أطم ...». (3) آن را تقویت می‌کند.
فیروزآبادی با یاقوت حموی هم‌نظر است که شوط نام بستانی در مدینه است:
«و به سمّی بستان فی المدینة». (4) و بجا به این شعر «قیس بن الخطیم» استناد کرده:
و بالشوط من یثرب أعبد ستهلک فی الخمر أثمانها
از موقعیّت شمالی تپّه ذباب که طبق نظر مدینه‌شناسان، «شوط» نامیده می‌شده است، تصویری در سال 1395 ه. ق. از فراز تپّه تهیّه کردم؛ تا از آنچه تنها در کتاب‌ها نام برده شده است، سندی واقعی در بحث مدینه‌شناسی ثبت نمایم. (5) 3. شیخین: حلبی بر این باور است که مسلمانان بر سر راه خود به احد در مکانی به

1- ابن‌اسحاق گوید: رفتند تا به منطقه «شوط» حد فاصل مدینه و احد رسیدند»؛ نک: «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 8، تصحیح محیی‌الدّین.
2- «معجم البلدان»، ذیل کلمه «شوط».
3- «پیامبر صلی الله علیه و آله با زنی از بنی‌جون ازدواج‌کرد و او را در «شوط» درپشت ذباب و درناحیه اطم ساکن‌گردانید.»
4- «المغانم المطابة فی معالم طابه»، ص 211
5- پیکره 14- 2. همچنین برای تطبیق با موقعیّت ذباب نک: کتاب اوّل، پیکره 1- 8

نام شیخین توقّفی داشته‌اند:
«و سار صلی الله علیه و آله و عسکره بالشیخین و هما اطمان ...». (1)
این مطلب را محمّد بن جریر طبری تأیید کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مغرب، در محلّ شیخین از مدافعان بازدید کرد و نوجوانان را از مصاف با قریش منع نمود. (2) ابن‌اسحاق نامی از شیخین نمی‌برد، ولی قبول دارد که مسلمانان پس از پشت سر گذاردن شوط، به جانب حرّه بنی‌حارثه رفته‌اند: (3) «و مضی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- حتی سلک فی حرّة بنی حارثة ...». (4) لذا با توجّه به این‌که شیخین در منطقه حرّه بنی‌حارثه بوده، عدم ذکر آن، نافی اقوال دیگر مورّخان یا محدّثان نیست؛ خاصه آن‌که ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» صریحاً باور دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله شب را در شیخین بسر برد و صبح آن روز عازم احد شد:
«و بات رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالشیخین». (5) و محمّد بن مَسلَمه با پنجاه نفر بیدار ماندند و از جان برادرانشان در برابر مهاجمان قریش مراقبت کردند. بلال اذان صبح گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان به نماز صبح ایستاد و آنگاه عازم احد گردید. (6) در این مکان «عبداللّه بن ابیّ بن سلول» با سیصد نفر از افرادش حاضر به شرکت در

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پیش رفت و در شیخین اردو زد، و در آنجا دو بنای سنگی وجود داشت». «السیرة النّبویه»، مجلّد الثّانی، ص 493
2- نک: «تاریخ الرّسل و الملوک»
3- همان، ص 8
4- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد تا به دشت بنی‌حارثه رسید.»
5- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب را در منطقه شیخین بیتوته کرد.»
6- همچنین نک: نویری، «نهایةالارب»، الجزء السّابع‌عشر، ص 68، به نقل از ابن‌سعد.

دفاع نگشتند و از جمع مسلمانان کناره گرفتند. با توجّه به این‌که تعداد مسلمانان در هنگام خروج از مدینه حدود هزار نفر بوده، افرادِ باقیمانده بیش از هفتصد تن نبوده‌اند.
ابن‌اسحاق می‌نویسد: «انخزل عنه عبداللَّه بن أبیّ بثلث الناس». (1) واقدی در «مغازی» و ابوجعفر در «تاریخ الرّسل و الملوک» نوشته‌اند: «عبداللَّه بن أبی از محلّ شیخین با سیصد کس جدا شد و پیغمبر خدا با هفتصد کس بماند.»
لذا با توجّه به تأکید ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» مبنی بر این‌که «انخزل عبداللَّه بن أبیّ بثلثمائة و بقی رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی سبعمائة و معه فرسه و فرس لابی بُرْدة بن نیاز». (2) می‌توان به موقعیّت مسلمانان در برابر قدرت تهاجمی قریش پی برد. با این همه محمّد صلی الله علیه و آله حاضر نشد که به تعقیب کسانی که بازگشتند، بپردازد و یا با گفتگو و اعمال قدرت، مانع نقش عبداللَّه بن ابی در بازگرداندن یک ثلث از مدافعان مدینه شود و این خود از اهمّ مدارک و مستندات تاریخی است که نشان می‌دهد پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه به شیوه جنگ‌جویان عمل نکرده است؛ زیرا او به جنگ اعتقاد نداشت تا به نتیجه آن بیندیشد. او صرفاً به نیّت دفاع از مدینه عازم احد گردید و آزادی افراد را در چنین دفاعی محترم می‌داشت و حاضر نشد با بداندیشانی تفاهم کند که می‌توانست به نیروی آنها قوّت و قدرتی علیه مشرکان به دست آورد. در منطقه «شیخین» نیز وقتی «عبداللَّه بن ابی» از گروه مدافعین جدا شد، پیامبر صلی الله علیه و آله راهش را باز گذاشت.
البتّه در برخی نوشته‌های تاریخی ادّعا شده است که جداشدن عبداللَّه بن ابی در ثنیّةالوداع واقع شده است و بعضی دیگر آن را در شوط و عدّه‌ای آن را در شیخین و یا در فاصله بین آن دو دانسته‌اند.
به عقیده حقیر این تفاوت در اقوال، اهمّیّت چندانی ندارد؛ زیرا با توجّه به موقعیّت

1- نک: «تاریخ الرّسل و الملوک»، ص 8
2- «عبداللَّه بن ابی با سیصد نفر، از لشکر اسلام جدا شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد نفر باقی ماند واسب آن حضرت و نیز اسب ابی‌بردةبن نیاز همراهش بود.»

جغرافیایی‌مثلّث حرّه‌بنی‌حارثه در شمال شرقی و ثنیّةالوداع در جنوب و تپّه ذباب و شوط در شمال غربی ثنیّه، میدان وسیعی وجود داشته است که با توجّه به کثرت مدافعان پیاده و پراکندگی آنها در زمین مسطّح مذکور، چنین تفاوت‌هایی را در اقوال موجب شده است.
در قرآن کریم به‌عنوان یک سند مسلّم، در خصوص این واقعه تأثّرآور تاریخی که موجب تقلیل مدافعان مدینه شد، آیه‌ای دیده می‌شود که وضعیّت فرار «عبداللّه بن ابی» و یارانش یا بی‌وفایی آنان را که از ضعفشان در ایمان نشأت می‌گرفت، روشن کرده است:
إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (1) «آن دم که دو گروه از شما سر ترس و زبونی داشتند و خدا یار (مؤمنان) بود و مؤمنان باید به خدا توکّل کنند.»
طبرسی در ذیل این آیه و به مدد احادیث ابن‌عباس، جابر بن عبداللّه، قتاده، ابوجعفر علیه السلام و ابوعبداللّه دو طایفه مورد نظر قرآن را «بنوسلمه» و «بنوحارثه» از انصار مدنی خوانده (2) و تردید نکرده است که مورد آیه و شأن نزول آن مربوط به واقعه احد و سبب آن، عبارت است از:
«ان عبداللّه بن أبی بن سلول دعاهما إلی الرجوع إلی المدینة عن لقاء المشرکین یوم أُحُد فهما به ولم یفعلاه» (3) این نظرگاه با آنچه سبط ابن الجوزی نوشته است، مطابقت دارد که:
لما رأی بنوسلمه وبنوحارثة عبداللّه‌بن أبیّ قد خذل هموا بالإنصراف وکانوا جناحین من العسکر ثمّ عصمهما اللّه و انزل قوله تعالی: «إذ همت طائفتان ...»

1- آل‌عمران: 122
2- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» الجزء الرّابع، ذیل آیه، صص 182 و 183
3- «عبداللّه بن ابیّ بن سلول، آن دو طایفه را به بازگشت به مدینه و خودداری از نبرد با مشرکان فراخواند، اما آنان چنین نکردند». همچنین نک: مجلسی، «بحار الأنوار»، ج 20، ص 47

فبقی مع رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- سبعمائة رجل» (1)
بخاری نیز به نقل از جابر بن عبداللَّه رضی الله عنه می‌نویسد:
«فینا نزلت إذ همّت ... بنوحارثة و بنوسلمة». (2) ابن‌حجر عسقلانی، واژه قرآنی «الفشل» را «الجبن» خوانده و آیه را متوجّه دو طایفه بنوسلمه از «خزرج» و بنی‌حارثه از «اوس» دانسته است. (3) و در همان مأخذ صریحاً عقیده‌اش را در این خصوص با دقّت و باریک‌اندیشی نوشته است:
«و رجع عند عبداللّه بن أبی سلول فی ثلثمائة فبقی فی سبعمائة، فلمّا رجع عبداللّه سقط فی أیدی طائفتین من المؤمنین و هما بنوحارثة و بنو سلمة». (4) به هر حال با تأمّل بر معدود راویانی که سعی کرده‌اند آیه را مربوط به واقعه بدر یا خندق بدانند، به گفته فخر رازی:
«أن أکثر العلماء بالمغازی زعموا أن هذه الآیة نزلت فی وقعة أُحُد» (5)
فخر رازی «طائفتان» را انصار «بنوسلمه» و «بنوحارثه» دانسته است که چون بعدها در عالم مسلمانی راه صواب را برگزیدند، به تعبیر او:

1- حلبی، «السیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص 494
2- بخاری، «صحیح»، کتاب التفسیر 65، حدیث 4558
3- «فتح‌الباری، شرح صحیح الإمام بخاری»، المجلّد السابع، ص 357، کتاب المغازی.
4- «عبداللَّه بن ابی بن سلول با سیصد نفر بازگشت و هفتصد نفر باقی ماندند، و چون عبداللَّه بازگشت، به دست دو طایفه بنی‌حارثه و بنی‌سلمه، افتاد». نک: همان، ص 346. نیز برای بررسی مطابقت با همین رأی نک: قسطلانی، «ارشاد السّاری شرح صحیح البخاری»، المجلّد السادس، ص 296، بهامشه شرح نووی
5- «بیشتر علما در کتب مغازی تاریخ نبردهای مسلمانان چنین باور دارند که این آیه در واقعه احد نازل شده است». «التفسیر الکبیر»، ج 4، ص 223، دارالفکر 1981 م، ذیل آیه

«ان اللّه تعالی أبهم ذکرهما و ستر علیهما فلایجوز لنا ان نهتک ذلک‌الستر». (1) واقعه دیگری که ظاهراً در شیخین و همان روزِ عزیمت به احد رخ داده است، عدم پذیرش پیامبر صلی الله علیه و آله از شرکت نوجوانان کمتر از پانزده سال در جنگ می‌باشد که بعدها به عنوان یک اصل حقوقی در تعلیمات اسلام جای گرفت و ریشه دواند.
متّقی هندی در کتاب خود به نقل از عروه می‌نویسد:
«قال رد رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوم أُحُد نفراً من أصحابه استصغرهم فلم یشهدوا القتال منهم عبداللّه بن عمر الخطاب و هو یومئذ ابن اربع عشرة سنة و اسامة بن زید و الْبَرَاء بن عازب و عرابة بن اوس و رجل من بنی‌حارثة و زید بن ارقم و زید بن ثابت و رافع ... للذراری و النساء بالمدینة». (2) ابن‌هشام در کتاب خود نوجوانان مزبور را اینگونه معرّفی کرده است:
«اسامة بن زید وعبداللّه بن عمر بن الخطاب وزید بن ثابت، احد بنی مالک بن النجار والبراء بن عازب احد بنی حارثة وعمرو بن حزم احد بنی مالک أُسَیْد بن ظُهَیر احد بنی‌حارثة، ثم اجازهم یوم الخندق و هم ابناء خمس عشرة سنة» (3) نگرش تاریخی را رها می‌سازیم؛ تا موقعیّت جغرافیایی و محلّ چنین مکانی را در

1- «خداوند متعال، آن دو طایفه را با ابهام ذکر کرده و از آنان مستقیماً نام نبرده و بر آنان پرده‌پوشی کرده است، پس بر ما روا نباشد که آن پرده را درافکنیم». نک: همان، ص 226
2- «در روز احد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب را که کم سن و سال بودند، بازگرداند و آنان، وقایع جنگ را شاهد نبودند، از آن جمله، عبداللّه بن عمر بن خطاب بود که در آن زمان چهارده سال داشت و اسامة بن زید و بَراء بن عازب و غرابة بن اوس و جوانی از بنی‌حارثه و زید بن ارقم و زید بن ثابت و رافع بودند. رافع، اعتراض کرد و حضرت به او اجازه فرمود، اما بقیه را در مدینه برجا گذاشت تا از خانواده‌ها و زنان پاسداری کنند؛ نک: «کنزالعمّال»، ج 10، ص 276، چاپ عثمانیّه حیدرآباد.»
3- «السیرة النّبویه»، همان مدرک، ص 11

مدینه مورد بررسی قرار دهیم:
فیروزآبادی در کتاب خود «شیخان» را «موضع بالمدینه» دانسته است؛ که وجه تسمیه آن این است:
«هما اطمان سمیا به لأن شیخاً و شیخة کانا یتحدثان هناک» (1) سپس به قول مطری استناد کرده که این مکان:
«موضع بین المدینة و بین جبل أحد علی الطریق الشرقیة مع الحرّة إلی جبل أُحُد و ذکر أنّه من هناک غدا- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- إلی أُحُد یوم احد ... و بات بالشیخین و غدا صبح یوم السبت إلی أحد». (2) و از این‌که در چنین مکانی به یاد حضور محمّد صلی الله علیه و آله مسجدی بنا شده باشد، می‌گوید: «و کان بالشیخین مسجد بُنی علی مصلی النبیّ». (3) بنابر این مسجد الشّیخین در سمت شمالی شهر مدینه- مابین احد و شهر- از بناهای تاریخی بوده است. سمهودی این مسجد را در کتاب خود از جمله مساجد مشهور دانسته است که در زمان خود به مسجدالبدایع شهرت داشته است. (4) سمهودی مدارکی را از امّ‌سلمه، جعفر بن محمّد، محمّد بن طلحه و ابن‌عبّاس ثبت کرده است که همگی نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این محل استراحت کرده، نماز عصر، عشا و صبح را به جای آورده و صبح روز بعد، یعنی روز شنبه عازم احد شده است. تصوّر می‌کنم با توجّه به این‌که شیخین در طریق مجاور حرّه شرقی جای داشته است، باید آنجا را محدوده منازل

1- آنجا دو بنای سنگی وجود دارد که شیخان نام گرفته؛ زیرا پیرمرد و پیرزنی در آنجا گفتگو می‌کردند». نک: «المغانم المطابة فی معالم طابه»، ص 112، تصحیح حمد الجاسر، ریاض 1969 م
2- «منطقه‌ای است میان مدینه و احد، در شرق جاده، بر کنار دشتی که در امتداد احد قرار دارد، و گفته‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد از آن نقطه به سوی احد حرکت کرد، ... شب را در شیخان ماند و صبح روز شنبه به سوی احد حرکت کرد.»
3- «در شیخان و در نمازگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدی بنا شد.»
4- «وفاءالوفا»، ج 403، ص 865

بنوحارثه بدانیم.
این مکان حدودِ 5/ 2 کیلومتر از مسجدغمامه فاصله‌داشته، درنزدیکی باغ السّالمیه- دقیقاً در سمت راست میانه احد به مدینه- قرار دارد. «علیّ بن موسی» در سال 1303 ه. ق.
(1885 م) در کتاب «وصف المدینة المنوّره» از این مسجد یاد کرده و آن را بنایی غیر مسقّف دانسته است؛ «یعرف الآن بمسجد الدرع علی یسار الذاهب إلی المدینة». (1) ولی العیاشی نسبت به چنین تسمیه‌ای اظهار شک و تردید کرده و بهتر آن دانسته که آن را همان شیخین بخوانیم (2)؛ خاصه آن‌که ابراهیم رفعت پاشا چون از آن بنا به عنوانِ مسجدی یاد می‌کند که دارای دو گنبد (مسجد ذوقبّتین) بوده است، تلویحاً اسم الدرع را مورد قبول قرار نمی‌دهد. (3) 4. حرّة بن حارثه: مورّخان نوشته‌اند که محمّد صلی الله علیه و آله چون خواست از حرّه بنی‌حارثه به سوی قریش رود، خواست تا فردی آشنا به موقعیّت منطقه، مسلمانان را راهنمایی کند تا بدانند از چه راه‌هایی خود را به مصاف مهاجمان رسانند. ابن‌اسحاق بر این باور است که ابوخیثمه پیشگام شد و مسؤولیّت این کار را به عهده گرفت:
«فنفذ به فی حرّة بنی‌حارثة و بین أموالهم». (4) محمّد بن جریر طبری می‌نویسد:
«آنگاه پیمبر به یاران گفت: چه کسی می‌تواند ما را از راهی ببرد که بر این قوم گذر نکنیم.» ابوخیثمه گفت: «ای پیمبر خدا! من این کار را می‌کنم.» پیش افتاد و او را از حره بنی‌حارثه و اراضی آنها عبور داد. (5)

1- «اکنون آن مسجد، مسجد درع نام‌دارد وبرجانب چپ‌کسانی‌که به‌سوی مدینه می‌روند، واقع شده‌است.»
2- «المدینة بین الماضی و الحاضر»، ص 374
3- «مرآة‌الحرمین»، الجزء الأوّل، ص 389، دارالکتب 1925 م
4- همان، ص 9
5- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1019. همچنین نک: حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص 495.

ص: 229

سؤال پیامبر در همه مأخذ به این صورت عنوان شده است:
«من یخرج بنا علی القوم من کثیب: ای من طریق قریب لایمر بنا علیهم؟»
(1) این‌که پیامبر فردی را می‌طلبد که منطقه را بشناسد و مسلمانان را به نحوی به سوی احد هدایت کند که قریشیان از تردّد و محلّ اقامتشان مطلّع نشوند، به خوبی مُبیّن آن است که زمین‌های حرّه بنی‌حارثه تا وادی قناة مانند زمان ما کاملًا مسطّح و قابل دید نبوده است؛ بلکه نخلستان‌ها، منازل و پستی و بلندی‌هایی داشته است که برای رفتن از شیخین به کوه، نیازمند راهنما بوده است.
به هر حال چون مسلمانان در زمین‌های بنی‌حارثه گام نهادند، آنگونه که مورّخان نوشته‌اند، به زمین فردی به نام مِرْبَع قَیْظِی وارد شدند. او از مخالفان پیامبر و آیین جدید او بود. ابن اسحاق تصریح می‌کند:
«فلما سمع حِسَّ رسول اللّٰه- صلّی‌اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- و من معه المسلمین قام یَحْثی فی وجوههم التراب و یقول ان کنت رسول‌اللّٰه فانی لا أحل لک إن تدخل حائطی و قد ذکر لی انه اخذ حفنة من تراب فی یده، ثمّ قال و اللّٰه لو أعلم أنّی لا أصیب بها غیرک یا محمّد! لضربت بها وجهک».
(2) همه مأخذ سیره این قضیّه را به رشته تحریر درآورده‌اند که مسلمانان در برابر اهانت «مِربَع» خواستند به او آزاری رسانند و یا بکشندش؛ ولی پیامبر آنها را منع کرد و فرمود:

1- «چه کسی می‌تواند از راهی نزدیک، ما را از میان این قوم خارج کند؛ یعنی ما را از راهی ببرد که هم نزدیک باشد و هم از کنار آنها نگذریم.»
2- «چون صدای آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهان ایشان را شنید، برخاست و به صورت آنان خاک پاشید و گفت: اگر پیامبر خدا تو هستی، اجازه نمی‌دهم که به بوستان من وارد شوی. و گفته‌اند که او مشتی خاک برداشت و خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: به خدا اگر می‌دانستم که به دیگری برخورد نمی‌کند، این خاک را به صورتت می‌زدم». نک: همان مدرک، ص 9

«لاتقتلوه! فهذا الأعمی أعمی القلب، أعمی البصر». (1) سمهودی، «مِرْبَعْ»- بر وزن منبر- را کوشکی در میان «بنی‌حارثه» دانسته است (2) و فیروزآبادی تنها به گفتن «أطم بالمدینة فی بنی‌حارثه» (3) اکتفا کرده است. (4) بنابر این اگر با توجّه به نقشه‌های کتاب حاضر در مجلّد نخست، بخواهیم چنین مسیری را تجسّم کنیم، کاری صعب نخواهد بود. از این روی مسیر مذکور را طیّ نقشه‌ای ترسیم نمودیم تا پژوهندگان در تطبیق آن با مستندات تاریخی بهتر بتوانند موقعیّت مسلمانان را در عزیمت به سوی احد، مدّ نظر آورند.

4/ ب: هجوم قریش و دفاع مؤمنان

گفتیم که موقعیّت میدان احد به نحوی است که تپّه روماة مقابل بریدگی کوه قرار دارد. لذا اگر بر فراز روماة و دهانه درّه، تیراندازانی موضع گیرند، به راحتی می‌تواند هجوم دشمن فرضی را از سمت غرب به میدان مذکور متوقّف نمایند؛ بنابر این بسیار منطقی به‌نظر می‌رسد که محمّد صلی الله علیه و آله در همان نظاره نخست بر موقعیّت احد، طرح را به مرحله اجرا درآورَد. لذا تیراندازانی را به سرپرستی «عبداللّه بن جُبَیر» بر تپّه روماة گماشت و عدّه‌ای دیگر را بر دو قسمت چپ و راست دهانه ورودی به درّه مستقر داشت.
آذوقه و زنانی را که برای کمک همراه پیامبر آمده بودند، در داخل بریدگی کوه پنهان کرد و نیروی باقیمانده و اصلی پیاده را به دو قسمت تقسیم نمود: عدّه‌ای را در میدان مقابل مسیر حرکت و هجوم قریشیان به صف کرد و عدّه‌ای دیگر را در درّه نگاه داشت تا هنگام مصاف در میدان، آنها نیز به کمک یاران خود بشتابند.

1- «او را نکشید، که کوردل و کوردیده است». همچنین نک: حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص 495. ابن‌جوزی، «زاد المعاد»، المجلّد الأوّل، الجزء الثّانی، ص 92، چاپ دارالفکر، بیروت، 1973 م
2- «وفاءالوفا»، جزء 4، ص 304
3- «بنایی قلعه‌ای در مدینه و در محله بنی‌حارثه بوده است.»
4- «المغانم»، ص 375

ص: 232

ص: 233

تأکید پیامبر به تیراندازان مستقر بر روماة که هرگز مواضع خود را رها نکنند، در تاریخ اسلام و سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور است. (1) تصوّر پیامبر این بود که تسلّط تیراندازان بر میدان، موجب برتری آنها می‌شود و بدون تردید در صورتی که این تسلّط از آنِ قریشیان باشد، کسانی که در میدان باشند، زیر ضربات نیزه‌اندازان، قدرت مقاومت نخواهند داشت. اتّخاذ چنین شیوه‌ای متناسب با موضع دفاعی مؤمنان بوده است.
قریش از سمت غرب، حمله را آغاز کرد و مؤمنان در برابر آنها پایمردی نمودند و به اتّکای آرمان‌های بلندی که در اندیشه و قلب داشتند، نیروی شگفت‌انگیزی را از خود بروز دادند.
کتب تاریخ، شرح و وصف این حالات را به تفصیل آورده‌اند و ما در مدینه‌شناسی به ذکر آنها نمی‌پردازیم؛ زیرا موقعیّت بحث را در مدینه‌شناسی، شناخت مدینه در ارتباط با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانیم و نه تاریخ‌نگاری. ابتدا مجملی از واقعه احد بیان می‌کنیم و در ادامه به «ذکر مواضع جنگ» خواهیم پرداخت:
قریشیان حمله کردند و در میدان با صفی از مدافعان مؤمن برخورد کردند و به ستیز و نبرد پرداختند. نیزه‌اندازان روماة، سواران قریش را از پای درآوردند. انبوه تیرهای رهاشده که قریشیان را در میدان به سختی انداخته بود، باعث شد که دشمن، افراد زخمی خود را رها کرده، مجبور به عقب‌نشینی شود. یک‌باره نظم قشونی آنها دَرهم ریخت و به طور جدّی شکست را پذیرا شدند.
مع‌الأسف نیزه‌اندازان برخلاف تأکید پیامبر، تپّه را رها کردند و به عشق دنیا و متاع آن، هوای غنائم را نمودند و دستورات عبداللّه بن جبیر را نادیده گرفتند و سفارش پیامبر را فراموش کردند. از تپّه پایین آمدند و در میدان مشغول جمع‌آوری کالاهای بی‌ارزش دنیا شدند.

1- ابن‌سعد «الطّبقات الکبری»، ج 3، ص 475، چاپ بیروت

در این حال خالد بن ولید از قشون دشمن، با عدّه‌ای از سوارکاران فرصت را مغتنم شمرده، به زعم حقیر با دورزدنِ کوه احد از سمت شرقی دامنه احد به طرف روماة حمله‌ور شدند و بر تپّه بدون محافظ روماة مسلّط گشتند. این بار نیزه‌اندازان قریش، مسلمانان را در میدان به خاک و خون کشیدند. نیروهای دیگر قریش هم که فرار را پیشه خود کرده بودند، چون موفّقیت را به دست قریش دیدند، بازگشتند و با کینه و دشمنی زائدالوصفی مؤمنان را قتل عام نمودند.
پیامبر به شدّت زخمی و حتّی شایع شد که کشته شده است. مسلمانان در شرایط بسیار سختی متحمّل آخرین ضربات قریش شدند و با تحمّل و بردباری، نبردی را که در آغاز، کم‌تلفات بود، به‌یکباره با تلفات سنگینی به پایان رساندند.
کشته‌شدگان مسلمان در میدان احد افتاده بودند و اجساد شخصیّت‌های برجسته‌ای مانند حمزه، عبداللّه بن جحش و مصعب بن عمیر در میان آنها، به چشم می‌خورد و اندوه مسلمانان را تشدید می‌کرد. آن دفاع اجتناب‌ناپذیر با مظلومیّت اندوهبار مؤمنان، واقعه‌ای بس جانگداز در زندگی محمّد صلی الله علیه و آله و تاریخ شهر مدینه به‌وجود آورد.
پس از ذکر کلّیّاتی از واقعه، اکنون به مواضع تاریخی آن می‌پردازیم و در ضمن به گوشه‌های مهمّی از تاریخ دفاع احد اشاره می‌کنیم.

پ: مواضع و بقاع احد

اشاره

تاریخ، مواضع مهمّ واقعه تأسّف‌آور احد را ثبت کرده است.
غار، مکان پنهان‌شدن پیامبر، استراحتگاه، مکان شهادت حمزه، مقابر یاران پیامبر، مدفن دندان پیامبر و ... مجموعه‌ای از آثار طبیعی و بجامانده از واقعه‌ای است که اگر با دقّت مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد، نه تنها با دیرینه این آثار آشنا می‌شویم، بل به زوایای دیگری از تاریخ احد در پهنه مدینه‌شناسی رهنمون می‌گردیم. از این رو می‌توان هنگام حضور در دامنه کوه احد، قرون متمادی گذشته را شکافت و روزهای آخرین تجربه دینی بشر را احساس و ادراک نمود.

ص: 237

فیروزآبادی (1) و نورالدّین سمهودی (2) ذیل وصف احد به حدیث مطلب بن عبداللّه استناد کرده که: «ان النبیّ یدخل الغار الذی بالجبل». (3) فیروزآبادی مأخذ خود را ذکر نمی‌کند؛ ولی سمهودی آن را به ابن‌شبّه مدینه‌شناس مشهور مستند کرده است.
با این همه ابن‌نجّار و مطری هر دو اذعان داشته‌اند که در کوه احد غاری است که می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام پراکندگی مؤمنان، خود را در آنجا از دید قریشیان پنهان کرده است.
آنچه در تاریخ واقعه مورد تردید نیست، مستنداتی است که حکایت می‌کند: در میان قریشیان و مسلمانان خبری انتشار یافت مبنی بر این‌که پیامبر کشته شده است. نیز در لابلای مآخذ از ناپیداشدن آن حضرت در یکی از بریدگی‌های کوه و مقابل موضع مسلمانان در مدخل درّه مدارک کافی به دست ما رسیده است. ولی ما گفته‌ها و اسنادی که از صدر اسلام در بیان موقعیّت غار یا اصل پنهان‌شدن پیامبر باقی مانده باشد، نیافتیم. با این همه نمی‌توانیم شهرت تاریخی این موضوع را آن هم از قرون دوم هجری تاکنون، بی‌اصل و منشأ بدانیم.
مطری و ابن‌نجّار با این بیان که:
ذکر می‌شود که: «ان النّبی صلی الله علیه و آله اختفی فیه» به بودنِ غاری که مخفی‌گاه پیامبر شد، اشاره کرده‌اند؛ امّا منابع مستند، این خبر را بیان نداشته‌اند و آن دسته از محقّقینی که درصددند وجود چنین موقعیّت تاریخی را برای غار اثبات کنند، به گفته «مطلب بن عبداللّه» استناد جسته‌اند. (4) و از این‌که سمهودی این مطلب را ذیل «مزاعم فی مواضع من جبل احد» آورده

1- در «المغانم المطابه»، ص 11، 12
2- در «وفاءالوفا»، ج 3- 4، ص 929
3- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد غاری شد که در کوه قرار داشت.»
4- در خصوص مطلب بن عبداللّه نک: ثقه، ابن‌حجر عسقلانی، «تهذیب‌التّهذیب»، ج 10، ص 178 و 179

است، به‌خوبی نشان می‌دهد که سمهودی، مدارک تاریخی مستندی در مورد غار به‌دست نیاورده است و در عین حال نمی‌خواهد که به قبول مردم در طول تاریخ و به شهرت آن اعتراضی داشته باشد.
به هر حال، غار بر بلندی کوه احد، قرن‌ها مورد دیدار زائران و مسافران مدینه بوده است و آن را به‌عنوان اثری از واقعه احد مورد توجّه قرار می‌دهند.
ابن‌جبیر، سیّاحِ مشهور سده 6 ه. ق. ذیل شرح مشهد و مسجد حمزه احد، به غاری که مورد توجّه زائران در احد بوده، اشاره کرده، می‌نویسد:
«و الغار الذی أوی إلیه النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-».
لذا معلوم می‌شود که در حوالی سال‌های 578- 581 ه. ق. موقعیّت غار، مشهور اهل مدینه بوده است. (1) این غار با فضایی برای پنهان‌شدن یک فرد بر سمت شرقی دهانه درّه جای دارد و «ابراهیم رفعت پاشا» بی‌آن‌که از آن سخنی به میان آورد، عکسی از قسمت نهایی راهِ منتهی به غار به سوی عرصه میدان احد تهیّه کرده است که به‌خوبی از موقعیّت تاریخی آن در سال 1321 ه. ق. حکایت می‌کند و زائرانی را نشان می‌دهد که برای دیدار آن در رفت و آمد هستند. (2) حقیرکه‌درسال‌های 1395- 1397 ه. ق. به‌احد رفتم، اسلایدهای متعدّدی را از زاویه میدان وقوع نبرد به طرف غار تهیّه کردم که دقیقاً موضع آن را بر بلندی کوه احد نشان می‌دهد و از کثرت جمعیت دیدارکننده حکایتی آشکار دارد. پیکره 16- 2؛ 17- 2

ابن‌هشام به سلسله‌اسنادش از ابوسعید خدری روایت می‌کند که «عُتْبَة بن ابی‌وَقّاص» در روز احد سنگی به سوی پیامبر پرتاب کرد که موجب شکسته‌شدن دندان

1- «رحلة ابن‌جبیر»، ص 173، چاپ بیروت، 1964 م
2- پیکره 15- 2

پیشین او شد:
«أنّ عتبة بن أبی‌وقاص رمی رسول‌اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یومئذ فکسر رباعیته (1) الیمنی السُفْلی». (2) عتبه برادرِ «سعد بن ابی‌وقّاص» بود که در همان روز به دست «حاطب بن ابی‌بلتعه» کشته شد. (3) طبری از انس بن مالک یاد کرده که گفته بود:
«چون روز احد دندان پیمبر بشکست و زخمدار شد و خون بر چهره‌اش روان بود، آن را به دست می‌مالید و می‌گفت: قومی که صورت پیمبر خویش را خونین کرده‌اند، چگونه رستگار می‌شوند؟» (4) مُسلم از انس بن مالک حدیثِ: «کیف یفلح قوم شجُّوا نبیهم» را ثبت کرده است. (5) با توجّه به این‌که ابن‌جوزی جزم دارد: «حتی سقطت ثنیتاه من شدة غوصهما فی وجهه» (6) و ابن‌اسحاق آن را از حُمَیْد الطّویل به نقل از انس و سعد بن ابی‌وقّاص و طبرانی در حدیث ابوامامه و یاقوت حموی در «معجم البلدان» (7) و شیخ طبرسی (8) به استناد انس بن

1- الرّباعیة: السن التی بین الثنیّة و الناب.
2- «عتبة بن ابی‌وقاص، به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سنگی پرتاب کرد که دندان پیشین سمت راست پایین آن حضرت را شکست». نک: «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّالث، محمّد محیی‌الدّین، ص 27
3- حلبی، السّیرة الحلبیّه، المجلّد الثانی، دارالمعرفه، ص 513
4- «تاریخ الرّسل و الملوک»، مجلّد سوّم، ترجمه فارسی، ص 1027. همچنین نک:
نویری، «نهایة الارب»، ج 2، ص 89، ترجمه فارسی، تهران، 1365. متن عربی، السّفر السّابع‌عشر، ص 93
5- «صحیح»، کتاب الجهاد و السّیر، جزء 12، غزوة الأحد، شرح نووی.
6- «چندان در صورت آن حضرت فرو رفت که دو دندان ثنایای ایشان فرو افتاد» نک: «زاد المعاد»، المجلّد الأوّل، الجزء الثّانی، ص 93
7- ج 1، ص 109
8- «مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن»، الجزء الرّابع، ص 193، ذیل آیه 128 از سوره آل‌عمران.

مالک، ابن‌عبّاس، الحسن، قتاده و الرّبیع، نقل کرده‌اند، نمی‌توان در اصل واقعه تردیدی داشت؛ ولی آنچه قابل تأمّل است، وجود قبّه‌ای در قسمت شمالی مزار شهدای احد به‌عنوان قبّةالثّنایا یا مدفن ثنایا النّبی یا قبّة السّن می‌باشد. این بنا اگر چه مبتنی بر یک واقعه تاریخی بنا شده بود، ولی مدارک تاریخی مشخّصی در اثبات این‌که چنین محلّی مکان دفن دندان پیامبر بوده است، به دست ما نرسیده است. با این همه نزد مردم مدینه، این قبّه به‌عنوان یادگاری از واقعه شکسته‌شدن دندان پیامبر، از دیرینه و شهرت زیادی برخوردار است.
«ابراهیم رفعت پاشا» ضمن شرح مشاهدات خود از قبّه مذکور می‌نویسد: «و لا مستند لمن زعم ذلک و انما هو اشاعة بین أهل‌المدینة». (1) «رفعت پاشا» دو تصویرِ بسیار باارزش از آخرین بنای قبّةالثّنایا در احد در مجلّد اوّل کتابش ثبت کرده، که دقیقاً موقعیّت ساختمانی آن را در سال‌های 1318- 1325 ه. ق.
(1901- 1908 م) نشان می‌دهد. (2) دو سال بعد، یعنی در سال 1327 ه. ق. «محمّد لبیب البتنونی» این مکان را دیده و تنها به بیان این‌که «قبّة السّن» نزدیک مسجد سیّدنا حمزه است، بسنده کرده است (3) و دقیقاً قسمتی از بنای گنبدی‌شکل آن را در پشت تصویری از مسجد حمزه نشان داده است که می‌تواند مستند خوبی در آثارشناسی مدینه به شمار آید. (4) سابقه چنین بنایی طولانی نیست و علی بن موسی در کتاب خود، چون مدینه سال 1303 ه. ق. برابر 1885 میلادی را توصیف می‌کند، به تجدید بنای این بنا توسّط «رامز پاشا» داماد «سلیم‌بک ماینجی» از شهروندان صاحب‌منصب استانبول اشارتی کرده

1- «سند و مدرکی در این باره وجود ندارد، اما برخی چنین پنداشته‌اند و میان اهل مدینه شایع شده است». نک: «مرآةالحرمین»، ج 1، ص 393
2- پیکره 18- 2؛ 19- 2
3- «الرّحلة الحجازیّه»، ص 224، چاپ 1910 م
4- پیکره 20- 2

است (1) و بی‌آن‌که مستندات تاریخی چنین بنایی را اظهار دارد، به بیان این جمله که:
«قبة الثنایا الشریفة النبویة محل سقوط ثنایا سیدنا الحبیب الأعظم فی غزوة احد» (2) قناعت کرده است. میرزا حسین فراهانی نیز در سفرنامه‌اش آن را مسجد کوچکی دارای محوّطه و ایوان دانسته است. (3)

1- «وصف المدینة المنوّره»، ص 14
2- «قبة الثنایا، محل افتادن دندان‌های مبارک سرورمان، حضرت حبیب اللّه اعظم صلی الله علیه و آله در جنگ احد.»
3- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی»، ص 293

پس از تسلّط «خاندان سعود» بر جزیرةالعرب، بنای مذکور را که هر روز هزاران دیدارکننده داشت، تخریب نمودند؛ زیرا در عقیده مذهبی حاکم، چنین بنایی اصالت نداشته است. به هر حال حاکمان وقت، نتوانستند «قبّةالثّنایا» را به‌عنوان یادی از واقعه مجروح شدن پیامبر حفظ کنند. در سال 1396 ه. ق. که به طور مکرّر به میدان احد می‌رفتم، از بقایای مخروبه قبه مزبور دیدار کردم. آن را میان ساختمان‌های فقرای مقیم احد، به صورت تلّی از سنگ و خاک که تنها قسمت پی آن باقی مانده بود، ملاحظه کردم. بقایای بنای مزبور دیگر دیدارکنندگان را نمی‌طلبید و زائران عموماً بدون توجّه به آن، از کنارش گذشته، عازم کوه می‌شدند.
دو تصویر یکی به نیّت شناساندن موقعیّت آن در ارتباط با چشمه و کوه و دیگری از اصل بنای مخروبه تهیّه کردم تا در مدینه‌شناسی ثبت اوراق تاریخ گردد. (1)

اگر گفته ابن‌هشام را مبنی بر این‌که:
«ان النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی الظهر یوم أُحُد قاعداً من الجراح التی أصابته و صلی المسلمون خلفه قعوداً». (2) سندی موثّق تلقّی کنیم، نتیجه خواهیم گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وقوع حادثه خونین احد، در مکانی از آن موقعیّت به نماز ایستاده است:
«آن روز از درد و ضعف جراحت‌ها، نماز پیشین از زمین بکرد و اصحاب که با وی بودند.» (3)

1- پیکره 21- 2؛ 22- 2. نیز نک: نقشه، موقعیّت مواضع احد، کتاب پنجم، نقشه 5- دوم 241
2- «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد، بر اثر جراحتی که بر ایشان عارض شد، نماز ظهر را نشسته به جا آوردند و مسلمانان نیز در پشت ایشان، نشسته نماز خواندند.»
3- «السیرة النّبویه»، مجلّد الثّالث، ص 36. همچنین نک: نویری، «نهایةالارب» ترجمه فارسی، ج 2، ص 92، متن عربی، السّفر السّابع‌عشر، ص 98

حلبی نظر داده که مراسم برگزاری نماز ظهر بعد از خاتمه نبرد بوده است و به جای آوردن نماز به صورتِ نشسته، به علّت جراحت‌ها و دردهای شدیدی بود که پیامبر و دیگر مسلمانان به آن دچار بودند. (1) شدّت درد جراحت‌ها را به‌خوبی می‌توان از لابلای اسناد واقعه احد دریافت نمود:
نورالدّین سمهودی به سلسله اسناد تاریخی ابن‌شبّه کاملًا اطمینان دارد که:
«ان النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی المسجد الصغیر الذی باحد فی شعب الجرار علی یمینک لازقاً بالجبل» (2) و «مطری» با توجّه به این گفته که:
«ان النبیّ صلی فیه الظهر و العصر یوم أُحُد بعد انقضاء القتال»
تلویحاً بر ارزش تاریخی چنین مکانی صحّه گذاشته و اهمیّت داده است؛ خاصه آن‌که در صفحه 930 از همان مأخذ، به ابن‌نجّار ایراد گرفته که چرا گفته است:
«و مسجد یذکرون انه صلی فیه»
در حالی که سند مسجد را به خوبی می‌توان از روایت ابن‌شبّه قبول کرد که آورده است:
«أمّا المسجد قد ثبت النقل به من روایة ابن شبه کما سبق لکن لم یقف علیه ابن النجار».
«وجود مسجد در آن محل، بنابر روایت ابن‌شبه که ذکر گردید- به اثبات می‌رسد، اما ابن‌نجار چنین روایتی را متذکر نشده است.»

1- «السیرة النّبویه»، مجلّد الثّانی، ص 521
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد کوچکی که در احد و در شِعب دره جزار، و در جانب راست کوه قرار دارد، نماز گزارد». نک: «وفاء الوفا بإخبار دارالمصطفی»، جزء 3، ص 848. نک: رافع بن خدیج

سمهودی بنای این مسجد را چسبیده به کوه احد و در سمت راست کسی که از مشهد حمزه به سوی مهراس می‌رود، معرّفی می‌کند و قبول ندارد که آن را مانند «زین‌المراغی»، «القبیح» و یا «الفسح» بخواند؛ زیرا معتقد نیست که آیه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (1) در چنین مکان و محلّی اعلام شده باشد.
علیّ بن موسی از مسجد مذکور به‌عنوان «و من شامی قبة الثنایا عند ذیل الجبل مسجد غیرمسقوف» یاد کرده است و به این نکته که عموم محقّقین گمان می‌کنند که آیه فوق‌الذّکر در این مکان نازل شده باشد، اشارتی دارد. (2) «ابراهیم رفعت پاشا» جزم دارد که این مسجد را به نام «الفسح» خوانده‌اند؛ زیرا «یزعمون ان فی مکانه نزل قوله تعالی: إذا قیل لکم تفسّحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم». (3) امّا خود با سمهودی هم‌رأی است که این امر سندیّتی ندارد و نباید آن را قبول داشت؛ ولی در این خصوص که مکان مزبور را سجدگاه پیامبر در احد دانسته‌اند، اعتراضی ننگاشته است.
میرزا حسین فراهانی بی‌آن‌که موقعیّت تاریخی این مکان را بیان کند، تنها به بیان این جمله بسنده کرده است که:
«در آخر دره مسجد کوچکی است.» (4)

1- «ای ایمان آورندگان! اگر به شما گفته شد که هنگام نشستن، جا باز کنید و دیگران را جا دهید، پس چنین کنید تا خداوند نیز در بهشت شما را جایگاه وسیع دهد؛ و اگر گفته شد که برخیزید، پس برخیزید، که خداوند ایمان آورندگان شما و علم یافتگان را درجاتی والا عطا کند و خداوند به کرده‌های شما آگاه است». مجادله: 11
2- «وصف المدینة المنوّره»، ص 15
3- «چنین می‌پندارند که در آن محل این آیه نازل شده است: ... اگر به شما گفته شد که هنگام نشستن، برای دیگران جا باز کنید، پس چنین کنید که خداوند، شما را جایگاه وسیع دهد ...». «مرآت‌الحرمین»، جزء 1، ص 393
4- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» ص 292

حقیر ذیل آیه یادشده از سوره مجادله، به تفسیرهای معتبری چون «مجمع‌البیان» مورد اعتماد امامی‌مشربان- و «الجامع لأحکام القرآن»- مورد وثوق عامه‌مراجعه نمود؛ ولی هیچ یک از آنها حتّی احتمال نزول این آیه را در احد عنوان نکرده‌اند. (1) سمهودی بنای مزبور را دیده و آن را مخروبه دانسته است و علیّ بن موسی در سال 1303 ه. ق. آن را غیرمسقّف یافته و عبدالقدّوس الأنصاری تنها گفته است:
«مسجد صغیر علی یمین الذاهب إلی المهارس جزم المطری بأن النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- فیه‌الظهر والعصر یوم‌أُحُدبعد انقضاء القتال».
(2) در سال 1395- 1396 ه. ق. از بقایای این بنای متروکه و مخروبه دیدن کردم.
چهاردیواری آن به صورت فرسوده و خرابه باقی مانده است و با گچ سفید، سفیدش کرده‌اند و همانطور که همه مدینه‌شناسان گفته‌اند، چسبیده به کوه احد و در سمت راست کسی است که از مقابر شهداء به سوی قسمت‌های شمالی احد در حرکت باشد؛ ولی کسی را نیافتم که در آنجا توقّفی، نمازی و یا دعایی داشته باشد. هر چه هست، یادمانی است از سجدگاه پیامبر و یاران او در ساعت پایانی واقعه احد؛ در حالی که همگان مجروح و خسته بودند و از شدّت درد و خونریزی، حتّی قادر به ادای نماز به صورت ایستاده نبودند.
از این مکان تصویری تهیّه کردم تا یاد چنین سجدگاهی را فراموش نکنیم و بی‌آن‌که بر موقعیّت‌های جغرافیایی تأکیدی داشته باشیم، موقعیّت تاریخی و قلبی آن را در صفحه روح و اندیشه مسلمانان ثبت نماییم.
پیکره 23- 2

1- قرطبی، «الجامع»، ج 17، ص 296. طبرسی، «مجمع‌البیان»، جزء 28، ص 16- 13
2- «مسجد کوچکی هست که در جانب راست کسانی که به سوی مهراس می‌روند، قرار دارد و مطری با قاطعیت گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد و پس از پایان نبرد، نماز ظهر و عصر را در آن به جا آورد». «آثار المدینة المنوّره»، ص 199، چاپ سوم، 1973 م

ابن‌هشام ذیل شرح وقایع احد می‌نویسد:
فلما انتهى رسول اللّه- صلّى‌اللّه عليه [وآله] وسلّم- إلى فم الشّعب خرج علىّ ابن أبى‌طالب حتى ملأ دَرَقَتَهُ ماءً من المهراس فجاء به إلى رسول‌اللّه- صلّى‌اللّه عليه [وآله] وسلّم- ليشرب منه فوجد له ريحا فعافه يشرب منه و غسل عن وجهه الدم و صبَّ على رأسه و هو يقول:
«اشْتَدَّ غَضَبُ اللّه على مَنْ دمى وجه نبيّه». (1) و چون سیّد علیه السلام به دامن کوه رسید، تشنه بود. آب خواست و علی-/ کرّم اللّه وجهه-/ برفت و اسپر خود در آب زد و بیاورد و پیغمبر علیه السلام آن را کراهیّت داشت و از آن آب نخورد و گفت:
«این آب به سر من فرو ریزید!» و آن آب به سر وی فرو ریختند و سید خون از رخساره مبارک خود پاک می‌کرد و می‌گفت:
«خشم خدای سخت باد بر آن کس که روی پیغمبر خود به خون بیالود.» (2) نویری نیز به این خبر اشاره کرده است و ترجمه پارسی آن از این قرار است:
«و چون پیامبر به دهانه درّه رسید، علیّ بن أبی‌طالب رفت و سپر خود را پر آب کرد و پیش پیامبر آورد که از آن آب بیاشامد؛ ولی چون بویی از آن استشمام شد، آب را نیاشامید و به مصرف شستن خون‌های صورت رساند.» (3) «مهراس» در لغت به معنای سنگاب است؛ یعنی سنگی که میان آن نقر شده و آب در آن گودی قرار گیرد. چنین وصفی دقیقاً همان معنی «آبگیر» را در فارسی می‌دهد.

1- «السيرة النّبويه»، المجلّد الثّالث، ص 34
2- بر اساس ترجمه پارسی کهن متن ابن‌هشام، ج 2، ص 673. نیز نک: علی بن برهان‌الدّین حلبی حدیث را با اضافاتی از منابع دیگر در «السّيرة الحلبيّه فى سيرة الأمين المأمون» المجلد الثانى، ص 518 ثبت کرده است.
3- نویری، «نهاية الارب» الجزء السّابع‌عشر، ص 97 و ترجمه پارسی آن: ج 2، ص 92

طبیعی است که آب مذکور از مجموعه آب‌های بارانی فراهم آمده باشد که در میان بریدگی‌های کوه جریان دارد. فیروزآبادی می‌پذیرد که مهراس: «ماء بجبل احد» (1)؛ ولی سمهودی دقیق‌تر از آن یاد می‌کند: «ماء باقصی شعب أُحُد».
و از این‌که مجمعی از آب‌های بارانی است که در آن گودال سرازیر می‌شود، شناخت صحیحی را ارائه داده است. (2) همچنین سهیلی تصریح می‌کند: «انّ المهراس یطلق علی کلّ حجر منقور یمسک الماء». (3) نباید تردید داشته باشیم که «مهراس» سنگابی بوده که موضع آن از همان سده اوّل اسلام، مورد توجّه محدّثان، سیره‌نویسان و مورّخان بوده است (4) و وجه معروف‌شدن آن

1- «المغانم المطابه»، ص 396
2- «خلاصة الوفاء»، ص 611، حمد الجاسر، چاپ مدینه، 1972 ه. ق.
3- «الرّوض الأنف»، ج 2، ص 158. همچنین نک: ابوالفداء، «تقویم‌البلدان»، ص 114. طبری، «تاریخ‌الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1030، ترجمه پارسی
4- احمد «مسند»، ج 1، ص 287 به نقل از ابن‌عبّاس

که عبارت است از آب‌آوردن علیّ بن ابی‌طالب در سپر خود برای محمّد صلی الله علیه و آله در حالی که به‌شدّت زخمی و خون از چهره‌اش جاری بود، مورد شکّ هیچ یک از محقّقان و حدیث‌شناسان نیست.
به هر تقدیر وقتی آب آورده شد، بدبو، بدرنگ و بدطعم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالت عطش سوزان، آن را ننوشید و تنها به شستشوی خون‌ها اختصاص داد. طبیعی به نظر می‌رسد که آب چنین گودالی از باران‌های زمستانی بوده است و واقعه احد چون در ایّامی به وقوع پیوست که مدتّ‌ها از فصل زمستان گذشته بود، می‌توان پذیرفت که بو و رنگ و طعم نامطلوب آن به لحاظ راکد ماندنش زیر آفتاب سوزان مدینه، در مهراس بوده است.
سمهودی جزم دارد که مهراس در درّه احد (اقصی شعب یا فم شعب) یعنی در سمت شمالی غار واقع شده است. (1) فاصله بین مقبره شهدای احد تا دهانه درّه را در حدود پانزده دقیقه طی کردیم و چون وارد درّه شدیم، مهراس- که مشهور اهل مدینه و مجاورنشینان آن بود- در شرق ما قرار داشت.

5/ پ: مقابر شهداء صحابه

اشاره

شکست مقاومت مؤمنان، نتیجه اشتباهی بود که بعضی از مدنی‌های همراه پیامبر در ترک غیرعمدی روماة مرتکب شدند. قریش فرصت را مغتنم شمرد و با تجدید روحیّه می‌خواست در اندک فرصت، حدّاکثر تلاش را برای ارضای حسّ کینه و انتقام‌جویی خود اعمال کند. لذا تا توانستند، کشتار کردند، زخم زدند و خون ریختند و میدان احد را به کشتارگاهی تبدیل ساختند. بزرگان مهاجر و انصار در خون غلتیدند و زیرِ سمّ اسبانِ مدافعان جهالت و متعصّبان سُنن انتقام‌جویی قبایل عرب، مجروح و پراکنده گشتند.
با این همه، مؤمنان تا آنجا که مقدورشان بود، دفاع و مقاومت کردند و با ایمان و

1- «وفاءالوفا» جزء 4، ص 1315

اعتقاد، محمّد صلی الله علیه و آله را تنها نگذاشتند. نخواستند که ظفر یابند؛ بلکه خواستند مدافع حقّشان و نیز آیین و راهشان باشند و مُردن را بر بازگشتن به جاهلیّت ترجیح دادند تا خدایشان از آنها راضی باشد.
قریش، در پی آن بود که انتقام حقارت خویش را در بدر، بگیرد و نمی‌دانستند که بدر برای مسلمانان، نه پیروزی بود و نه شکست؛ بلکه درس مقاومت و ایمان بود. اسلام با رهنمودهای تربیتی خود و بر اساس معنویّت و اعتلای مقام عالی انسانی، انسان‌های مقاومی را با اندیشه‌های نوین و روی‌آوردن به نظامی جدید، به‌وجود آورده بود. احد هم برای مسلمانان، چنین حکمی را داشت. آنان به احد آمده بودند تا در برابر ظلم قریش سر خم نکنند و مقابل بت‌های قریش که میان لشکریان از مکّه تا مدینه دست به دست شده بود، تواضع ننمایند. آمده بودند تا از شهر و دیارشان، از نوامیس و استقلال اندیشه و روح متعالیشان حفاظت کنند. اگر نیاز شد، وارد جنگ شوند و از خود ایستادگی نشان دهند و در غیر این صورت، بازگردند و ستیزی در کار نباشد. هر قومی را راهی است و هر ملّتی را مشربی.
کینه‌های ناپاک‌ترین آدم‌های جزیرةالعرب را می‌توان به‌خوبی در صحنه وقایع احد نظاره کرد و آن را از لابلای اوراق تاریخ باز یافت.
ابن‌اسحاق روایت می‌کند:
«هند زن ابوسفیان با دیگر زنان کفّار، میان اجساد مؤمنان می‌گشتند؛ تا آن‌ها را مُثله کنند. از گوش و بینی اجساد بی‌جان، خلخال‌ها و گردن‌بندها می‌ساختند و بر گردن و دست و پای خود می‌بستند. تا آنگاه که به پیکر حمزه رسیدند. مُثله‌اش کردند و هند شکم حمزه را درید و جگر وی را بیرون آورد و پاره‌ای از آن را جوید و از دهان خارج کرد و بیرون انداخت. هند هر زینت و زیوری را که به خود بسته بود، پیشکش وحشی- آن وحشی‌ترین غلام قریشیان- نمود و «کفّار فریاد می‌زدند:
ما انتقام روز بدر را گرفتیم ...
نحن جزیناکم بَیَوم بدر و الحرب بعد الحرب ذات سَعْرٍ
«برای من در مرگ عتبه و برادرم و عمویش و پسر بزرگم امکان شکیبایی نبود.
و اکنون خونخواهی کردم و آرام گرفتم. ای وحشی! تو جوشش سینه‌ام را آرام کردی. آری! تا زنده باشم و حتّی پس از این‌که استخوان‌هایم در گورم از هم بپاشد، شکرگزار وحشی هستم.» (1) ابوسفیان- سرکرده قریشیان- بر بلندی کوه ایستاد و فریاد زد:
«روزی به روزی، بدر به احد!

ای هبل! سرافراز باشی. ما عُزّی داریم.» (2) ابوسفیان با نوک نیزه به چانه حمزه می‌زد و می‌گفت:
«ای بدبخت! مزّه‌اش را بچش!» (3) شرح وقایع هجوم و مقاومت، مربوط به تاریخ اسلام و سیره نبوی است. آنچه ما در مدینه‌شناسی طالب آنیم، مواضع وقوع است. پس باید به آن روزها بازگردیم و با محمّد صلی الله علیه و آله همراه شویم. به جستجوی اجساد بپردازیم و به یاد آوریم که چگونه و کجا به خاک سپرده شدند و چگونه مؤمنان مزار آنها را و یادشان را در قلب خود حفظ کردند و تا به امروز در حفظ آثارشان چه همّت‌ها بروز دادند؟:

ابن‌اسحاق، چهار تن از مهاجران را نام می‌بَرد که در زمره شهدای احد بودند: حمزة ابن عبدالمطلب، مصعب بن عمیر، عبداللّه بن جحش و شماس بن عثمان (4):
1. حمزة بن عبدالمطلّب: از قریش و «بنوهاشم» و مادرش هاله بنت اهیب عموی

1- ابوالفتوح رازی، «تفسیر قرآن»، ج 3، ص 182. نویری، «نهایةالارب»، ج 3، ص 95، ترجمه پارسی. مجلسی، «بحارالأنوار»، ج 20، ص 55
2- به نقل از براء بن عازب.
3- به نقل از ابن‌اسحاق.
4- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 79

ص: 250

محمّد صلی الله علیه و آله بود که پس از هجرت به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و زید بن حارثه پیمان برادری بست. او را اسداللّه، اسد رسول و سیّدالشّهدا خوانده‌اند.
«محمّد بن سعد» اهمّ اسناد تاریخی مربوط به شخصیّت وی را گرد آورده است (1) و ما نخست بر اساس آن و نظر به اعتمادی که به کاتب واقدی و اسنادش در این خصوص پیدا کرده‌ایم، مواضع وقایع یا وقایعی را که می‌تواند ما را در شناخت مواضع احد یاری دهد، مورد پژوهش قرار می‌دهیم:
محمّد بن ابراهیم روایت می‌کند:
«و قتل رحمه اللّه یوم أُحُد علی رأس اثنین و ثلاثین شهراً من الهجرة و هو یومئذ ابن تسع و خمسین سنة. کان أسَنَّ من رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بأربع سنین و کان رجلًا لیس بالطویل و لا بالتقصیر. قتله وحشیّ بن حَرْب و شق بطنه». (2) عوف بن محمد حدیث می‌کند:
«بلغنی انّ هند بنت عتبة بن ربیعة جاءَت فی الأحزاب یوم أُحُد و کانت قد نذرت: «لئن قدرت علی حمزة بن عبدالمطلب لتأکُلَنَّ من کبده». قال:
«فلمّا کان حیث أصیب حمزة و مَثلوا بالقتلی و جاؤا بُحزَّة من کبد حمزة فاخذتها تمضغها لتأکلها فلم‌تستطع ان تبتلعها فلفظتها». (3)

1- «الطّبقات‌الکبیر»، الجزءالثّالث، القسم‌الأوّل، صص 11- 2، چاپ ادوارد سخو، لیدن هلند، بریل، 1321 ه. ق
2- «محمد بن ابراهیم گویند: حمزه- که خدایش رحمت کناد- در روز احد و در سی و دومین ماه هجرت، کشته شهید شد و در آن زمان، پنجاه و نه سال داشت و چهار سال از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بزرگ‌تر بود، و مردی بود با قامتی متوسط، نه بلند و نه کوتاه، که وحشی بن حرب او را کشت و شکمش را درید.»
3- «از عوف بن محمد چنین نقل شده است: هند، دختر عتبة بن ربیعه در روز احد همراه با لشکر کفر آمده و نذر کرده بود که اگر بر حمزة بن عبدالمطلب دست یابد، جگر او را بخورد. پس آنگاه که حمزه ضربت خورد و کشته شد و کشتگان را مثله کردند، تکه‌ای از جگر حمزه را برایش آوردند و آن را به دندان گرفت تا بخورد، اما نتوانست ببلعد و آن را بیرون انداخت.»

محمّد صلی الله علیه و آله در حالی که مجروح و خسته بود، یاران را گفت: مرا کنار جسد حمزه عمویم ببرید!
ابوهریره گوید:
ان رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وقف علی حمزة بن عبدالمطلب حیث استُشْهِدَ فنظر إلی منظر لم‌ینظر إلی شیء قط کان أوجع لقلبه منه و نظر الیه قد مُثِل به فقال: «رحمة اللَّه علیک فإنّک کنت ما علمت وصولها للرحم فعولا للخیرات و لو لا حزن من بعدک علیک لسرّنی أن أترکک حتّی یحشرک اللَّه من أرواح شتّی». (1) در اوج تأثّر و اندوه از دیدار نعش عمو و به لحاظ پیوند و علاقه‌ای که میانشان بود، محمّد صلی الله علیه و آله حزن و غم خود را مخفی نکرد و آشکارا بر او زمزمه غم‌انگیز داشت. طبیعی است که یک انسان متعادل از این همه سفّاکی و اوج تعصّبات نفرت‌انگیز به ستوه و نجوا آید و به اعتبار طبیعت بشرگونه، حسّ انتقام‌جویی در او جوشان گردد. محمّد صلی الله علیه و آله در برابر جسد مُثله‌شده عموی خود چنین حالتی یافت. یکباره سوگند خورد:
«واللَّه علی ذلک لأمثلنَّ بسبعین منهم مکانک». (2) ابن‌اسحاق به نقل از «محمّد بن جعفر ابن زبیر» جمله محمّد صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:
«و لئن اظْهَرَنی اللَّه علی قریش فی مَوْطِن مِنَ المواطن لأُمثّلنَّ بثلاثین

1- «ابوهریره گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محلی که حمزه به شهادت رسیده بود، ایستاد و صحنه‌ای را به چشم دید که از هر منظره‌ای بیشتر قلبش را به درد آورد؛ آن حضرت حمزه علیه السلام را دید که مثله شده بود. پس فرمود: رحمت خداوند بر تو باد که بسیار صله رحم می‌کردی و کار نیکو انجام می‌دادی ... اگر به خاطر اندوه بازماندگان نبود، خوش داشتم که تو را بر جا نهم تا آنگاه که خداوند تو را با دیگر ارواح، محشور نماید.»
2- «به خدا سوگند به خاطر این کار، هفتاد تن از آنان را مثله می‌کنم.»

رجلًا مِنْهُم». (1) و چون صحابه چنین شنیدند، از شدّت تأثّر با گفته پیامبر همصدا شدند که:
«لئن أظفرنا اللّه تعالی بهم یوماً من الدهر لنمثّلنّ بهم مثلة لم‌یمثلها أحد من العرب». (2) اندوه و حزن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در لحظات نخستینِ از دست دادن عزیزترین یارانش در پهنه نبردی خصمانه علیه مؤمنان، در کلام ابن‌مسعود نهفته است:
«ما رأینا رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- باکیاً أشد من بکائه علی حمزة رضی الله عنه وضعه فی القبلة ثم وقف علی جنازته، و انتحب حتی نشق- أی شهق». (3) صفیّه بنت عبدالمطلب خواهر تنی حمزه سراسیمه به جستجوی جسد برادر، این سو و آن سو می‌شتافت. علی و زبیر او را مانع شدند؛ ولی تحمّل نیاورد.
پیامبر را دید گفت:
«ای رسول خدا! حمزه کجاست؟» محمّد گفت:
«میان مردم.» خواست برود، باز مانعش شدند، تا جسد برادر را به آن شکل و هیئت نبیند. محمّد گفت: «او را رها کنید!»:
«فما رأته بکت و صارت کلما بکت بکی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-». (4)

1- «اگر خدا در یکی از جنگ‌ها مرا بر قریش پیروز گردانَد، سی‌نفر از آنان را مثله می‌کنم». نک: مجلّد سوم، ص 47، همان مدرک.
2- «اگر خداوند ما را روزی بر آنان چیره گرداند، ایشان را چنان مثله کنیم که هیچ یک از عرب‌ها چنان نشده باشند». نک: برهان‌الدّین حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص 534
3- «ندیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان که بر حمزه می‌گریست، بر کسی گریه کرده باشد. او را در برابر قبله قرار داد و کنار جنازه او ایستاد و ناله و گریه سر داد، چندان که صدایش به گریه بلند شد». نک: همان مدرک، ص 534
4- «چون صفیه حمزه را بدید، بگریست و هر بار که گریه می‌کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌گریست». حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص 535

یادآوری این صحنه‌ها از ورای قرون و اعصار، یک دنیا اندوه بر جان ما هم می‌ریزد. این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که هفتاد بار بیش تلافی خواهیم کرد، به یادمان می‌آید و تسلّی خاطر می‌یابیم. ولی در این میان یک قطعه تاریخی دیگر وجود دارد که امر را به گونه دیگری رقم می‌زند:
در حالی که مسلمانان هنوز در کنار جسد حمزه و اجساد بستگانشان ایستاده بودند، این آیات از سوی محمّد صلی الله علیه و آله به عطوفت و آرامی تلاوت گردید:
وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ. (1) این آیه، رعایت عدالت را گوشزد می‌کند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از عقوبتی بیش از ظلمی که بر مسلمانان رفته است، منع می‌کند. در ادامه آیه، عفو، گذشت، صبر و تحمّل در فروبردن غضب، مورد ستایش اسلام قرار می‌گیرد:
وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَکُ فِی ضَيْقٍ مِمَّا يَمْکُرُونَ.. (2) و در آیه 124 از همین سوره، قبل از آن‌که پیامبر را به عدالت و عفو دعوت کند، می‌فرماید:
اِدْعُ إِلی سَبِيلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.. (3) ابن‌عبّاس نزول این آیات را پس از دفن حمزه می‌داند و ابن‌اسحاق جزم دارد که چون محمّد صلی الله علیه و آله آیت‌ها را بیان کرد:

1- «اگر خواستید عقوبت کنید و انتقام بگیرید، همچنان که با شما کرده‌اند، به انتقام برخیزید.»
2- «و اگر شکیبایی کنید، آن کار بهتر است برای شکیبایان. پس بردباری کن که صبر و شکیبایی تو از جانب خداوند نیست، و بر آنان اندوهگین مباش و از آنچه مکر می‌کنند، دل‌تنگ مشو». نحل: 125 و 126
3- «باحکمت وپند نیکو به‌راه پروردگارت فراخوان وبا آنچه نیکوتر است، با ایشان مجادله‌کن». نحل: 124

«فعفا رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و صبر و نهی عن المُثلة» (1) سَمُرَة بن جُندب گفت:
پس از نزول این آیه، پیامبر ما را به بخشش امر داد و از مثله‌کردن خطاکاران به هر طریقی نهی فرمود.
قرطبی صریحاً می‌نویسد:
عموم قرآن‌شناسان به حدیث ابن‌عبّاس باور دارند که «الدار قطنی» از او چنین ثبت کرده است:
لما انصرف المشرکون عن قتلی أُحُد انصرف رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فرأی منظراً ساءه، رأی حمزة قد شق بطنه، و اصطلم أنفه، و جُدعت أُذُناه، فقال: ... فلما دفنوا و فرغ منهم نزلت هذه الآیة: أُدْعُ إلی سبیل رَبِک ... وَ اصْبِر وَ ما صَبْرُک إلّاباللَّه فصبر رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وَلَمْ یُمثّل بأحد. (2) طبرسی نیز دو آیه 124 و 125 از سوره نحل را یک‌جا و مرتبط به هم معنی کرده است (3) و ابوالحسن علی القمی ضمن تفسیر آیه‌های سوره آل‌عمران می‌گوید:
فجاء رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حتی وقف علیه فلما رأی (حمزه) ما فعل به، بکی ثمّ قال: «... لأمثلن بسبعین رجلًا ...». فنزل علیه

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشود و درگذشت و صبر پیشه کرد و از مثله کردن نهی فرمود.»
2- «آنگاه که مشرکان از نزد کشتگان باز گشتند و رفتند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و صحنه‌ای را دید که ایشان را اندوهگین کرد؛ دید که شکم حمزه علیه السلام شکافته شده و گوش و بینی‌اش بریده شده است، پس فرمود: ... و چون آنان را دفن کردند و کار به پایان بردند، این آیات نازل شد: «با حکمت و پند و نیکو به راه پروردگارت فراخوان ...» تا «و صبر پیشه کن که ..» پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردباری کرد و اجازه نداد کسی را مثله کنند».
3- «مجمع‌البیان»، الجزء الرّابع‌عشر، ص 138

جبرئیل فقال: وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا .... (1) بنابر این معلوم می‌شود نزول و بیان آیه دقیقاً لحظاتی پس از گفته‌های محمّد صلی الله علیه و آله بوده است.
سیوطی معتقد است که این آیه چندین بار نازل شده و یکی از آن موارد، که بنا به روایت «ابی‌بن‌کعب» ظاهراً موردقبول مفسّران قرار گرفته، در فتح مکّه است و این تکرار، تأکید مجدّد و هشدار بوده که عفو بالاتر از مقابله و بهتر از مجازات عادلانه است. (2) مفسّران به ذکر دو آیه دیگر هم که مربوط به همین واقعه و متعاقب کشته‌شدن مؤمنان در احد است و در آن به عفو و گذشت امر شده، پرداخته‌اند.
مسلم از انس بن مالک ثبت کرده است که چون چهره پیامبر را زخمی کردند و او خون از چهره و سر خود پاک می‌کرد، می‌گفت:
«چگونه رستگار می‌شوند قومی که پیامبر خود را خونین کرده‌اند؛ در حالی که او آنها را به سوی خدا دعوت می‌کند.» (3) در این حال آیه 127 از سوره آل‌عمران نازل شد:
لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ. (4)

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و چون ایستاد و حمزه را که با او چنان کرده بودند، دید، فرمود: ... هفتاد نفر را مثله می‌کنم ...» پس جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: اگر کیفر دادید، به مانند آنچه با شما کرده‌اند، کیفر دهید ...». نک: «تفسیر القمی»، ج 1، ص 113، چاپ نجف، اهتمام: طیّب جزایری.
2- در باره حدیث ابی بن کعب و تکرار بیان آیه نک: ترمذی، حاکم واحدی، «اسباب النّزول»، ص 163. خازن، «لباب‌التّأویل»، ج 3، ص 143، چاپ دارالمعرفه، افست از چاپ مصر، 1367 ه. ق. سیوطی، «لباب‌النقول»، ص 269، مکتبة المثنّی.
نیز در خصوص مطابقت نظر امامیّه با دیدگاه مذکور نک: عیاشی که به نقل از امام صادق ع روایت می‌کند که نزول آیه در واقعه احد و مربوط به مثله‌شدن حمزه است.
همچنین نک: فیض، «التّفسیر الصّافی»، ج 3، ص 165، چاپ بیروت، الأعلمی، 1402 ه. ق.
3- «صحیح»، شرح نووی، ج 12، ص 149، کتاب الجهاد، غزوة الأحد.
4- «فرجام کار ایشان در اختیار تو نیست، چه ایشان را ببخشاید و چه کیفر دهد، ایشان ستمکارانند. به لطف و رحمت خدا، دلت بر آنان نرم و مهربان

شد، و اگر تندخوی و سخت‌دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند، پس از ایشان درگذر و برای آنان آمرزش بخواه.»

و در آیه 158 از همین سوره می‌خوانیم:
فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ .... (1) حال پیامبر در چنین شرایطی متوجّه عفو و تأثّر و تأسّف از انحطاط فکری قریش بوده است و نه انتقام. مسلم در «صحیح» از شقیق و او از عبداللّه یاد می‌آورد که او وقتی توسّط قریشی‌ها زخمی شد، همانطور که چهره خود را از خون پاک می‌کرد، می‌گفت:
رَبِ اغْفِر لَقومِی فَانَّهُمْ لایَعْلَمُون. (2) و نووی ذیل این حدیث در واقعه احد نظر می‌دهد:
فیه ما کانوا علیه صلوات اللَّه و سلامه علیهم من الحلم و التصبر و العفو و الشفقة علی قومهم و دعائهم لهم بالهدایة و الغفران و عذرهم فی جنایتهم علی أنفسهم بأنهم لایعلمون. (3) اوصاف و حالاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این جملات نقل شده است، بسیار عجیب است و اساساً چگونه میسّر است؟ چطور می‌توان چنین واقعه مهمّ تاریخی را گفت و نگاشت؟ مسأله نه جنگ است و نه صلح. مسأله وجود انسانی است که یک بعد از او در میدان نبرد گرفتار خصم ستمگر است و با تأثّر و حزن بر اجساد می‌گذرد؛ گریه می‌کند و از مُثله‌شدن یارانش- به خصوص حمزه- به شگفت می‌آید و بر آن همه قساوت‌ها آه می‌کشد و وعده انتقام می‌دهد؛ ولی در همان میدان، میان همه کشتگان و در حالی که

1- «به لطف و رحمت خدا، دلت بر آنان نرم و مهربان شد، و اگر تندخوی و سخت‌دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند، پس از ایشان درگذر و برای آنان آمرزش بخواه.»
2- «پروردگارا! قوم مرا ببخشای که آنان نمی‌دانند و از سر نادانی چنین می‌کنند»؛ مسلم، صحیح، همان مدرک، ص 149
3- «این عبارت نشان می‌دهد که آن حضرت- که درود و سلام خدا بر او باد- و دیگر پیامبران، چندان بر قوم خویش حلم و بردباری و گذشت و شفقت داشتند که برای هدایت آنان دعا می‌کردند و آمرزش می‌طلبیدند و در برابر جنایات آنان، چنین عذر می‌آوردند که آنان نمی‌دانند و نادان هستند.»

گوشش به آه‌های حزین یاران است و چشمانش اشک دیده‌ها را می‌بیند، بُعد دیگری از شخصیّتش او را وامی‌دارد تا سخن از عفو، حکمت و موعظه نیکو گوید! عدالت را به یاد آورد که نباید بیش از آنچه آنها بر تو روا داشته‌اند، اعمال کنی. انتقام بد است و اگر عفو کنی و بر مصائب صبر پیشه سازی، بهتر است و خداوند آن را محبوبتر می‌داند.
پیامبر آمده است تا بر آتش کینه‌های عرب آبی ریزد. انسان را از عادات قبایل و طوایف برهاند و تعالی و متعالی‌شدن انسان را هدف قرار دهد. انتقام در وجود او نیست؛ جنگ و پیروزی و شکست، حوادث حیات دنیوی است. آنچه باید و شایسته است، خضوع انسان در برابر خدای بزرگ است که حس‌ها و غریزه‌ها را به سمت همان تعالی سوق می‌دهد و مفهوم و معنی اخلاقی می‌بخشد.
ابن‌سعد از ابومالک این سخن را ثبت کرده است که:
«انّ النبیّ صَلّی علی قتلی أُحُد عشرة، عشرة یصلّی علی حمزة مع کلّ عشرة». (1) و ابن‌مسعود گوید: «پیامبر بیش از هفتاد نماز بر حمزه خواند.»
این کلام به‌خوبی نشان می‌دهد که مسلمانان، کشته‌های خود را ده تا ده تا آوردند و کنار جسد حمزه گذاردند تا پیامبر بر آنها و بر حمزه نماز گزارد؛ آنها را دعا کند و رحمت خدا را برایشان بخواهد. بنابر این تمام کشتگان که در میدان نقش زمین بودند، به یک مکان منتقل شدند و در مجاورت یکدیگر در قبرهایی که کنده شده بود، مدفون گشتند.
ابن‌سعد می‌گوید:
حمزه را با عبداللّه بن جحش در یک قبر واحد نهادند و ابوبکر، عمر، علیّ بن ابی‌طالب، زبیر و شخص محمّد صلی الله علیه و آله برای خاکسپاری به گودی قبر رفتند و آنگاه بر کناره قبر به حزن و اندوه نشستند. (2)

1- «پیامبر صلی الله علیه و آله برکشتگان احد، ده تا، ده تا نماز می‌گزارد و با هرگروه ده نفری، بر حمزه نیز نماز می‌خواند.»
2- محمّد بن عمر، «الطّبقات الکبیر»، همان مدرک، ص 5

2. عبداللّه بن جَحش:
ابن‌رئاب از «بنوامیة بن عبد شمس» قبل از آن‌که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه به دار ارقم رود، یار مسلمانی او شد و از همان اوان اسلام، شخصیّتی برجسته و نقشی مهم در رویدادهای حیات پیامبر ایفا نمود. به حبشه رفت و با تمام خانواده‌اش به مدینه هجرت کرد.
خواهرش «زینب بنت جحش» همسر فرزندخوانده محمّد صلی الله علیه و آله «زید بن حارثه» بود که بعدها به عقد پیامبر درآمد و از امّهات المؤمنین محسوب شد.
مادرِ عبداللّه بن جَحش، «امیمه بنت عبدالمطلب» بود و حمزه دایی‌اش می‌شد.
ابن‌سعد تصریح می‌کند او را «ابوالحکم بن الأخنس بن شریف ثقفی» در میدان احد در حالی که بیش از چهل سال نداشت، به شهادت رساند و پیامبر دستور داد تا وی را با حمزه در یک گور نهند. (1) 3. مُصْعَب بن عُمَیْر:
ابن‌هشام بن عبدمناف از «بنو عبدالدّار بنی‌قصّی» در دار ارقم، قلب و اندیشه خود را تسلیم ایمان به خدا نمود و در این راه پایداری‌ها و استقامت‌ها داشت. اوّل کسی بود که از جانب محمّد صلی الله علیه و آله مأموریّت یافت تا به مدینه رود و اسلام را میان اهل آن رواج دهد.
پیامبر این کار را بنا به درخواست مدنی‌ها و به دنبال مذاکره عقبه اوّل در مکّه عملی نمود.
آنها خواسته بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله فردی آشنا به قرآن و اسلام را به میان آنها فرستد. مصعب به مدینه رفت و در خانه اسعد بن زراره طوایف یثرب را به اخلاق و تعالیم یکتاپرستی محمّد صلی الله علیه و آله دعوت می‌نمود. قرآن را به آنها می‌آموخت و او بود که بار دیگر بیش از هفتاد نفر از بزرگان مدینه را به مکّه برد تا در عقبه ثانی، محمّد را ملاقات کنند و با او درباره نقشی که می‌توانند در اعتلای توحید داشته باشند، به مذاکره پردازند.
مصعب در مکّه ماند تا پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه هجرت کرد و خود نیز قبل از او امر هجرت را به دل پذیرا گشت. او نخستین کسی بود که با مدنی‌ها نماز جماعت و جمعه برپا

1- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبیر»، الجزء الثّالث، قسم الأوّل، ص 63 و 64

کرد و پس از هجرت، محمّد صلی الله علیه و آله بین او و ابوایّوب انصاری پیمان اخوّت بست.
او در بدر پرچمدار مهاجران بود و در احد پرچمی را که محمّد صلی الله علیه و آله به دست او داده بود، تا مرحله شهادت حفظ کرد.
هنگامی که «ابن‌قَمیئه» او را به شهادت رساند، بر لبانش آیه وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ (1) را تلاوت می‌کرد.
ابن‌سعد از عبید بن عمیر نقل می‌کند:
ان النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- وقف علی مصعب بن عمیر و هو منجعف علی وجهه فقرأ هذه الآیة:
مِنْ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ .... ثم قال: إنّ رسول اللّه یشهد أنّکم الشهداء عنداللّه یوم القیامة.
ایها الناس! زوروهم و أتوهم و سلّموا علیهم فوالذی نفسی بیده لایُسلّم علیهم مسلم إلی یوم القیامة إلّا ردّوا علیه السلام. (2) مُصعَب در هنگام شهادت حدود چهل و دو سال داشت. (3)4. شَمّاس بن عُثْمان:
از «بنومخزوم بن یَقَظَه» از مهاجران بلندپایه به حبشه و مدینه بود. یاری و تلاش

1- «و محمد نیز پیام آوری است که پیش از او پیام آورانی بوده‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به‌وضع پیشینیان خود باز می‌گردید؟!». آل‌عمران: 144
2- «پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار جنازه مصعب بن عمیر- که با صورت به زمین افتاده بود- ایستاد و این آیه را تلاوت فرمود: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ ...؛ از مؤمنان، کسانی هستند که به آنچه با خدای عهد بسته بودند، وفا کردند.
در روز قیامت شما گواهان هستید. ای مردم! آنان را زیارت کنید و به آرامگاه ایشان بیایید و بر آنان سلام دهید، سوگند به آن که جانم به دست اوست، هر مسلمانی تا روز قیامت بر آنان سلام کند، او را پاسخ گویند».
3- «الطّبقات الکبیر»، الجزء الثّالث، القسم الأوّل، صص 86- 82

شایانِ توجّه او در بدر و احد و در طول سال‌های تعلیم و تعلّم عوالم معنوی اسلام و مخالفت با اندیشه‌های جاهلی، وی را از برجسته‌ترین یاوران محمّد صلی الله علیه و آله کرد.
در احد در حالی که بیش از سی و چهار سال از عمرش نگذشته بود، به دست «ابی بن خلف» به شدّت مجروح گشت و با آخرین رمقی که در جان داشت، او را به مدینه بردند و مستقیماً به خانه پیامبر و عایشه بردند تا شاید مداوا شود. امّ‌سلمه خطابش کرد:
«ای عموزاده من! چرا به خانه ما وارد نشدی؟
پیامبر دستور داد او را نزد امّ‌سلمه برند تا مراقبت کند؛ ولی شدّت جراحت، آخرین رمق حیات دنیوی را از «شمّاس» ستاند. پیامبر صلی الله علیه و آله به احترام، جسد او را به احد برگرداند تا در کنار دیگر مؤمنان بی‌آن‌که غسل شود، دفن گردد. (1)

بر اساس اسناد ابن‌هشام و ابن‌اسحاق (2) آنان که از انصار و مدنی‌تبار بودند و در احد مؤمنانه مقاومت کردند و در راه هدف خدایی‌شان به دست مهاجمان قریشی کشته شدند، شصت و شش نفر بودند:
از «بنو عبدالأشْهَل»: عمر بن مُعاذ، حارث بن انس، عُمارة بن زیاد، سلمة بن ثابت، عمرو بن ثابت، ثابت بن وقش، رفاعة بن وقش، حُسَیل بن جابر- ابوخذیفه- که اشتباهاً توسّط مسلمانان کشته شد. صَیفی بن قَیطی، حَبَاب بن قَیْظی، عبّاد بن سَهْل، حارث بن اوس بن معاذ.
از «اهل راتِج»: ایاس بن اوس، عبید بن التَّیّهان، حبیب بن یزید.
از «بنوظفر»: یزید بن حاطب.
از «بنوعمرو بن عَوف»: ابوسفیان بن حارث، حنظلة بن ابی‌عامر.
از «بنوعبید بن زید»: انیْس بن قتاده.

1- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبیر»، الجزء الثّالث، القسم الأوّل، فی البدرین، ص 174
2- «السیرة النّبویه»، مجلّد الثّالث، ص 76

از «بنوثعلبه»: ابوحَبَّة بن عمرو، عبداللَّه بن جبیر بن النعمان (امیر تیراندازان روماة).
از «بنوسَلْم»: خَیْثَمَه.
از «بنوعَجلان»: عبداللَّه بن سَلِمه.
از «بنومعاویه»: سُبَیع بن حاطب- از مزینه که هم‌پیمان بودند.
از «بنوسواد»: عمرو بن قیس، قیس بن عمرو، ثابت بن عمرو، عامر بن مَخْلَد، مالک ابن ایاس.
از «بنومبذول»: ابوهبیرة بن حارث، عمرو بن مُطَرِّف.
از «بنوعمرو بن مالک»: اوس بن ثابت (برادر حسّان بن ثابت).
از «بنوعدی بن نجّار»: انس بن نَضْر (عموی انس بن مالک).
از «بنومازن بن نجّار»: قیس بن مُخلّد، کَبْسان.
از «بنودینار بن نجّار»: سُلَیم بن حارث، نعمان بن عبد عمرو.
از «بنو حارث بن خزرج»: خارجة بن زید، سعد بن الرّبیع، اوس بن الأرقم.
از «بنوأبجر»: از «بنوخُدْره»: مالک بن سنان (پدر ابوسعید خدری) و سعید بن سُوَید، عتبة بن ربیع.
از «بنوساعده»: ثعلبة بن سعد، سَقْف بن فَرْوَه.
از «بنوطریف»: عبداللَّه بن عَمرو، ضمره (از هم‌پیمانان او در بنوجهینه).
از «بنوعوف بن خزرج: بنوسالم، بنومالک»: نوفَل بن عبداللَّه، عبّاس بن عُباده، نعمان بن مالک، المُجذِّر بن زیاد، عُبادة بن الحسحاس.
از «بنوسلمه، بنی‌حرام»: عبداللَّه بن عمرو، عمرو بن الجموح، خلّاد بن عمرو، ابوایمن.
از «بنوسواد»: سُلَیم بن عمرو، عَنْتره، سَهل بن قیس.
از «بنوزُرَیْق»: ذکوان بن عبد قیس، عُبَیْد بن المَعلّی.
اسناد ابن‌اسحاق در اینجا به اتمام می‌رسد؛ ولی ابن‌هشام اضافه می‌کند:
مالک بن ثُمَیله از «بنومعاویة بن مالک»
الحارث بن عدّی از «بنوخَطْمه»

ص: 263
مالک بن إیاس از «بنوسواد»
ایاس بن عدی از «بنوعمرو بن مالک»
عمرو بن ایاس از «بنوسالم بن عوف»

با توجّه به این‌که محمّد صلی الله علیه و آله دستور داده بود: «ادْفِنُوهمْ حَیْثُ صرعوا» (1) مؤمنان از انتقال اجساد عزیزانشان به شهر مدینه، خودداری کردند.
«احمد» و «حلبی» مسندی را ثبت کرده، که بر اساس آن معلوم می‌شود که عدّه‌ای به انتقال کشتگان خود به مدینه مبادرت ورزیده بودند؛ ولی پس از اعلام نظر محمّد صلی الله علیه و آله:
«فنادی منادی رسول‌اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-: ردوا القتلی إلی مضاجعهم». (2) لذا بسیاری از عالمان دین با اتّکا به همین سند تاریخی، به حرمت جابجایی مرده از محلّ موت خود به مکان دورتر نظر داده‌اند. (3)
حلبی در یک جمع‌بندی از آراء بسیاری از حقوق‌دانان اسلامی نظر می‌دهد که آنها به همین رویداد استدلال کرده‌اند بر:
«حرمة نقل‌المیت قبل دفنه من محلّ موته إلی محل أبعد من مقبرة محلّ موته». (4) ابن‌شبّه به گفته الأعرج روی آورده که حمزه در پایین تپّه روماة به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را از سطح پایین تپّه برداشته، به قسمت فوقانی زمین همجوار آن

1- «آنان را در همان محلی که جان دادند، به خاک بسپارید». نک: ابن‌اسحاق، «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 49
2- «منادی از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و بانگ در داد: کشتگان را به محل جان دادن آنان بازگردانید». نک: احمد، «مسند»، ج 3، ص 297، 308، چاپ قدیم به نقل از جابر بن عبداللّه. نیز:
حلبی، «سیره»، ج 2، ص 540
3- شافعی، «الأم»، المجلّد الاول، الجزء الأوّل، کتاب الجنائز، ص 276، بیروت، دارالمعرفه، 1973 م.
4- «حرام بودن انتقال جنازه از محل جان دادن مرده به محلی دورتر از نزدیک‌ترین قبرستان». ص 540

انتقال دهند. (1) ابن‌سعد به نقل از «عمر بن عثمان الجَحْشی» سندی را ثبت کرده که معلوم می‌سازد:
حمزه با عبداللّه بن جحش در یک قبر به خاک سپرده شدند و تصریح می‌کند که حمزه دائی عبداللّه بود. پیامبر بر آنها نماز گزارد و علی بن ابی‌طالب، ابوبکر، عمر و زبیر و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به درون قبر او رفتند تا جسدش را به خاک نهند. (2) این سند را سمهودی نیز از طریق عبدالعزیز ثبت کرده است؛ ولی ابن‌شبّه به نقل از عبدالعزیز و او از ابن‌سمعان به روایت از الأعرج نظر داده است که حمزه با «مصعب بن عمیر» در قبر واحدی نهاده شده‌اند. با این همه نظریّه غالب بر روایات مذکور را عبدالعزیز بیان داشته که حمزه در یک قبر و عبداللّه و مصعب در پایین قبر او دفن گشته‌اند.
ابواسحاق حربی از این نکته که در منابعی تصریح شده است که حمزه و عبداللّه، یا حمزه و عبداللّه و مصعب بن عمیر در یک قبر نهاده شده‌اند، غفلت نورزیده است. (3) بخاری، این روایتِ جابر بن عبداللّه را مُسلَّم دانسته است:
«أنّ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد». (4) و در روایت عبدالرّزاق آمده است:
«وکان یدفن‌الرّجلین والثلاثة فی‌القبر الواحد». (5) و این بدان جهت بوده است که مسلمانان به لحاظ خستگی ناشی از نبرد با مهاجمان

1- سمهودی، ج 3، ص 936
2- «الطّبقات الکبری»، همان مدرک، ص 5
3- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص 415، دارالیمامه، اهتمام: حمد الجاسر، 1981 م
4- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو تن از کشتگان احد را در یک قبر دفن می‌کرد». نک: بخاری، «صحیح» کتاب الجنائز، باب 73
5- «و دو یا سه نفر را در یک قبر مدفون می‌کرد». نک: ابن‌حجر عسقلانی، «فتح‌الباری، شرح صحیح البخاری»، ج 3، ص 211، به اهتمام: «بن‌باز»

قریشی، توان حفر قبور را به صورتِ یک به یک نداشتند و پیامبر برای رعایت حال آنها به دفن دو یا سه نفر در یک قبر رضایت داده و خود شخصاً مراسم تدفین را به جای می‌آورده است و نیز در این‌که چه کسی را با چه کسی در یک گور نهند، نظر می‌داده است.

بی‌شک مسلمانان، عصر همان روز واقعه- یعنی شنبه- به مدینه بازگشته‌اند. از یک سوی نگرانی از حمله مجدّد قریشیان و از جانب دیگر، تأثّر خانواده‌ها از فقدان مردانشان، مدینه را در یک سوک و حُزن همگانی فرو برده بود.
مورّخان از نوحه‌خوانی‌های مردم (به رسم قبایل) و گریه‌های جمعی زنان یادها کرده‌اند و همگان بر وقوع این مجالس و محافل در منازل طوایف مدینه اتّفاق سند دارند. وقتی پیامبر گریه‌ها را شنید، به تأثّر گفت:
«آنها بر شوهران و پسران و برادرانشان می‌گریند، اما برای حمزه چه کسی می‌گرید؟» به گفته علی بن برهان‌الدّین حلبی، حمزه در مدینه همسر و فرزندی نداشت.
از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله خود بر حمزه گریست.
اسید بن حضیر و سعد بن معاذ چون این حالت غم‌انگیز را از پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند، زنانِ طائفه خود را گفتند:
«بر حمزه بگریید که پیامبر در فقدان او گریسته است.»
زنان، گریه‌کنان و نوحه‌خوانان به سوی خانه محمّد صلی الله علیه و آله رو آوردند. یکباره همه طوایف مدینه که در مجاورت مسجد بودند، در سوک حمزه و دیگر شهیدان احد فرو رفتند. ابن‌اسحاق گوید:
و مرّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بدار من دور الأنصار من بنی عبدالأشهل و بنی ظفر فسمع البکاء و النوائح علی قتلاهم فذرفت عینا رسول‌اللّه فبکی ثمّ قال:

«لکنّ حمزة لا بَواکِیَ لَهُ». فلما رجع سعد بن معاذ و اسید بن حضیر إلی دار بنی عبدالأشهل أمرا نساءهم أن یتحزَّمنَ ثمّ یذهبن فیبکین علی عمّ رسول‌اللّه ...». (1) از اسناد ابن‌سعد چنین پیداست که آن شب تا صبح، همه، شهیدان را به یاد می‌آوردند و می‌گریستند و پیامبر برای آنها و همسران و فرزندانشان دعا می‌کرد. (2) ابن‌سعد می‌گوید:
«صبح که شد، محمّد مردم را واداشت تا به خانه‌های خود بازگردند و امر کرد که دیگر نوحه خوانده نشود.»
محمّد بن عبداللّه انصاری روایت می‌کند:
«فقام علی المنبر من الغد فنهی عن النیاحة کأشدَّ ما نهی عن شیء قطّ». (3) و طبق روایت ابن‌هشام: «نهی یومئذ عن النّوْح» (4) و در همان مأخذ آمده:
«و جاء أنّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- نهی نساء الأنصار عن النّوح». (5)

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه‌ای از خانه‌های انصار، از طایفه بنی‌عبدالاشهل و ظفر می‌گذشت؛ صدای نوحه و گریه آنان بر کشتگان خویش را بشنید، پس از دیدگانش اشک جاری شد و بگریست، سپس فرمود: « عمویم حمزه، گریه کننده‌ای ندارد»، و آنگاه که سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه‌های بنی‌عبدالاشهل رسیدند، زنان را فرمان دادند که آرام گیرند و بروند و بر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریه کنند». «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 50
2- نک: «ألطّبقات الکبیر»، ألجزء الثّالث، ص 10
3- «حضرت، فردای آن شب بر فراز منبر رفت و مردم را از نوحه‌گری بازداشت، چنان که تا آن زمان از هیچ کاری چنین منع نکرده بود». نک: «الطّبقات الکبیر»، همان مدرک، ص 11
4- «در آن هنگام، از نوحه‌گری نهی فرمود». نک: «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 50
5- «چنین آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله زنان انصار را از نوحه‌گری بازداشت.»

این حدیث را «حاکم» به لفظ دیگری از انس بن مالک آورده است و آن را از احادیث مشهور میان مردم مدینه دانسته که تا عصر خود معمول بوده است. (1)

طبق این جمله از کلام ابن‌سعد در کتاب «الطبقات الکبری» که:
«و جعل (یقصد النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-) احداً خلف ظهره و استقبل المدینة و جعل عینین جبلًا بقناة عن یساره و جعل علیه خمسین من الرماة». (2) می‌توان پذیرفت که وقوع نبرد مهاجمان با مؤمنان در سمت غربی تپه روماة بوده است؛ در نتیجه محلّ نیزه‌خوردن حمزه از وحشی، باید در همان حوالی باشد. ولی با توجّه به این‌که بقعه تاریخی «مصرع حمزه» (مقبره نخست او) در سمت شرقی روماة و در منطقه‌ای گود قرار داشته است، باید جسد او را به مکان مرتفع کنونی آورده باشند؛ تا در مسیر آب وادی قناة قرار نگیرد. ولی از نظر آثارشناسی مدینه، دو بنا در شرق عینین وجود داشته است: یکی به‌عنوان محلّ نیزه‌خوردن حمزه (موضع الذی طعن فیه حمزه) و دیگری در پشت آن به عنوان محلّ دفن او (مصرع حمزه). در برخی منابع می‌خوانیم:
بنای «المصرع» محلّ دفن اوّلیّه حمزه بوده است که پس از جاری‌شدن آب، به مکان فعلی منتقل شده است. (3) در برخی مآخذ نیز از قناتی که معاویة بن ابی‌سفیان برای اهل مدینه در احد حفر نمود، سخن گفته شده و به بحث کنونی مربوط است. (4)

1- «المستدرک» ج 1، ص 381، کتاب الجنائز.
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک نفر را پشت سر خود قرار داد و رو به مدینه کرد، و بر کوه عینین که در سمت چپ او و در وادی قناة قرار داشت، پنجاه تیرانداز مستقر کرد.»
3- محمّد لبیب، «رحلة الحجازیّه». فرید وجدی، «دائرةالمعارف»، ج 8، ص 533
4- «المناسک و اماکن طرق الحج»، متن قرن سوم، ص 421

این سابقه مبتنی بر آراء عدّه‌ای از متقدّمان و اسناد متعدّدی در تاریخ مدینه است.
مطری از مسجد موجود در رکن شرقی تپّه عینین، به‌عنوان «الموضع الذی طعن فیه حمزة رضی الله عنه» (1) یاد کرده است و سمهودی نیز مسجد مذکور را واجد همین سابقه و شهرت در زمان خود دانسته و تنها بین مکان «طعْن» و مصرع فرق قائل شده است؛ چه او شهرت عمومی را این طور نگاشته است که دو مسجد- یکی در مکان اصابت نیزه و دیگری در شمال آن، در مکان دفن، بنا شده است (2)؛ در حالی که پیشتر گفتیم که به نظر نمی‌رسد که واقعه نبرد در سمت شرقی عینین به‌وقوع پیوسته باشد؛ بلکه وقوع آن در سمت شمال و غرب تپّه روماة قوّت دارد.
به هر حال در دیرینه و چگونگی جابجایی جسد به مکان فعلی، وجود تناقضاتی در آراء تاریخی، پژوهندگان را سردرگم می‌کند؛ با این همه نمی‌توان نادیده گرفت که مکان فعلی، همان مکان اوّلیّه مزار حمزه نیست. (3) بنای المصرع که به جهت بعضی از روایات، محلّ نماز پیامبر نیز محسوب می‌شده است، بعدها به‌صورت مسجدی به‌عنوان مدفن اوّل حمزه معروف شده و قرن‌ها مورد توجّه زائران بوده است. ابن‌ابی‌الهیجاء در حوالی 580 ه. ق. بنای جدیدی بر آن موضع ساخت و «سلطان اشرف قایتبای» بر آن بنایی دیگر بیفزود و در سال 893، «شاهین الجمالی» شیخ‌الخدّام حرم مدنی آن را مرمّت و مجهّزتر نمود.
فیروزآبادی، مسجد المصرع را در اواسط قرن هشتم دیده و از حفر بنای چاه مشروب آن توسّط «امیر بدرالدّین وَدَیّ بن جمّاز»- امیر مدینه- یاد کرده است. (4) مقارن اواخر سده 13 ه. ق. و در عصر عثمانی، «علیّ بن موسی» می‌نویسد:
آن قبّه را حاج رامز پاشا داماد سلیم‌بک ماینجی از اهالی استانبول تجدید بنا نمود. (5)

1- «محلی که حمزه در آن مورد اصابت نیزه قرار گرفت.»
2- «وفاءالوفا»، ج 3، ص 848
3- «الطّبقات الکبیر» جزء 3، قسم 1، ص 5 و جزء 3، قسم 2، ص 78
4- «المغانم»، ص 289
5- رساله «وصف‌المدینة المنوّره»، ص 15

رفعت‌پاشا از کتیبه‌ای یاد می‌کند که بانی بنای جدید، مادّه تاریخ بنای مذکور (سنه 1287 ه. ق.) را به شعر ثبت کرده است. همچنین از کتیبه‌ای سخن می‌گوید که به‌خوبی معلوم می‌دارد سلیم‌بک عثمانی در سال 1365 ه. ق. آن را بنا نهاده است.
حقیر کاتب از این بنا در سال 1396 ه. ق. دیدن کردم. بقعه‌ای است که شش متر طول و چهار متر و نیم عرض آن می‌باشد و کاملاً رو به ویرانی نهاده است؛ ولی به لحاظ این‌که دقیقاً نخستین محلّ دفن حمزه را نشان می‌دهد و در سمت شرقی روماة و وادی قناة، موقعیّت واقعه احد را برای پژوهندگان مشخّص می‌کند، از اهمّیّت بسزایی برخوردار است. (1) در سال‌هایی که آنجا بودم، میان اهل احد مشهور بود که این مکان، تحت نظارت خانواده السّقاف قرار گرفته شده است.
بنای فعلی مرقد حمزه و شهدای احد که به مسجد و مقبره احد شهرت دارد، با دیرینه‌ای حدود هزار و دویست سال، در قلب تاریخ اسلام جای گرفته است.
سنگ‌نوشته‌ای که تا قبل از تخریب مسجد و بنای مرقد (به فتوای فقیهان وهّابی) بر سر درب اصلی قرار داشته است، تاریخ تأسیس مسجد را سال 275 ه. ق. تعیین می‌کند.
محمّد بن ابی‌بکر تلمسانی (2) که در سال‌های 258- 354 ه. ق. از مکّه و مدینه دیدار و از مشاهدات خود ما را مطّلع کرده است، تصریح می‌کند که بنای شهدای احد رفیع بوده و دارای سنگ‌نبشته‌ها و الواح چوبی مزیّن به خطوط قرآنی و گنبدی به ارتفاع قامت یک انسان است. قبرهای معاذ بن عمر و معاذ بن عفرا با سنگ‌های چیده‌شده، از دیگر مقابر شهدا متمایز شده است. قبر حمزه در پایین قبور شهدا قرار دارد. از این رو معلوم می‌شود که مقابر شهدای احد در قرن چهارم هجری کاملاً معمور و بنای آن مورد اهتمام خاص بوده است.
ناصر خسرو در اوایل سده پنجم هجری در «سفرنامه» خود از محلّ قبر حمزه در

1- پیکره 24- 2
2- رساله «وصف مکّة و المدینة و بیت‌المقدس»، مجلّةالعرب، ج 5، ذوالقعده و ذوالحجّه 1393 ه. ق. 1974 م، به‌اهتمام حمد الجاسر.

احد، به‌عنوان موضع قبورالشّهدا یاد کرده که مورد توجّه عموم بوده است. (1) «مقدّسی» در حوالی سال‌های 370- 375 ه. ق. مدینه را مورد توصیف قرار داده است. این‌که در زمان او، قبر حمزه و شهدای احد در میان مسجد بوده است، از موقعیت بااهمّیّت آن و معموربودنش حکایت می‌کند. (2) ابن‌نجّار قبول دارد که تاریخ بنای قدیمی، مربوط به مادر خلیفه عباسی: «النّاصر لدین‌اللّه» در سال 590 ه. ق. است و او که خود در عصر پابرجایی چنین بنایی زندگی می‌کرده است، آن را دیده و مورد توصیف قرار داده است و مشخّص می‌کند که مرقد حمزه را با چوب ساج آرایش داده‌اند و درب آهنین و زیبای آن تنها در روزهای پنجشنبه روی زائران باز می‌شده است. ولی با توجّه به متن کتیبه‌ای که بر قسمت فوقانی حجره مرقد قرار داشته، معلوم می‌شود که این بنا ده سال قبل از اقدام مادر خلیفه، توسّط «حسین بن ابی‌الهیجاء» بازسازی شده است. متن سنگ‌نبشته از این قرار است:
«هذا مصرع حمزة بن عبدالمطلب علیه السّلام و مصلّی النّبی صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم، عمره العبد الفقیر إلی رحمة ربه حسین بن أبی‌الهیجاء غفر اللّه له و لوالدیه سنة ثمانین و خمسمائة».
ولی چنین کتیبه‌ای ظاهراً نمی‌توانسته مربوط به مشهد فعلی حمزه باشد. لذا سمهودی خاطرنشان می‌کند که «شاهین»- شیخ‌الحرم مدینه- آن را پس از مرمّت مسجد به سال 890- 893 ه. ق. به مسجد المصرع نقل و انتقال داده است.
ابن‌جبیر در نیمه دوم سده 6 ه. ق. از مشهد حمزه که بر آن مسجدی بنا شده بود، دیدن کرده و آن را مسجد حمزه خوانده که قبر در مجاورت آن قرار داشته است. (3) سمهودی که خود در سده نهم هجری در مدینه به‌سر می‌برد، از اقدامات سلطان مصر: «اشرف قایتبای» یاد کرده که بنای مشهد حمزه را از سمت مغرب توسعه

1- «سفرنامه ناصرخسرو»، سفر دوم حج، ص 71
2- «احسن‌التّقاسیم فی معرفة الأقالیم»، ص 80
3- «رحلة ابن‌جبیر»، ص 173، چاپ بیروت، دار صادر، 1964 م

داده است. (1) این بنا در عصر «عثمانی‌ها» به دفعات مرمّت و بازسازی شد و آنچه که در سال 1325 ه. ق. بر جای‌ماند، نشان می‌دهد که بر اساس مندرجات سفرنامه‌ها، بنای مشهد حمزه و دیگر شهدای صحابه در احد کاملًا از اهتمام و مراقبت عثمانی‌ها برخوردار بوده است.
خوشبختانه تصویرهای متعدّد و مستندی از دو سیّاح محقّق یعنی «ابراهیم رفعت پاشا» و «محمّد لبیب بتنونی» از سال‌های 1320 تا 1327 ه. ق. بجای مانده که به‌خوبی می‌تواند ما را از کم و کیف بنای مورد اهتمام عثمانی‌ها مطلّع سازد. (2) «میرزا حسین فراهانی»- ملک‌الکُتّاب عصر ناصری- در سفرنامه خود که در میانه سال‌های 1302 تا 1303 ه. ق. به رشته تحریر در آورده، مرقد حمزه و شهدای احد را دیدار و زیارت کرده است. او در سال‌هایی آنجا را دید که بنای عثمانی بر مشهد شهدای احد قرار داشته است. وی آن را از بناهای «سلطان عبدالمجید عثمانی» دانسته و چنین به وصف آن پرداخته است:
و اصل مقبره حمزه عمارتی است در بالای تلّی ... و پنج شش پلّه از زمین ارتفاع دارد و از دو دالان می‌توان وارد محوّطه تمیزی که از گچ و آجر ساخته‌اند، شد.
بر زمین محوّطه ریگ ریخته‌اند و در دو طرف این محوّطه، دو «طنبی» (اتاق طولانی تابستانی- نجفی) عالی وسیعی است که یک مسجد و در یکی دیگر دو قبر است. یکی در وسط طنبی است که صندوق بزرگ از چوب دارد و قبر مبارک حضرت حمزه است و یکی دیگر قبر کوچکی است که قبر عبداللّه بن جحش است .. و بیرون گنبد از کاشی کبود است. (3)
پس از روی‌کارآمدن «خاندان سعودی» و همزمان با مسطّح‌کردن مقابر مشهور و تخریب بقاع و بناهای ساخته‌شده بر فراز قبور که در مشرب فقهی ابن‌تیمیّه بر آن تأکید خاصی شده است، بنای مشهد و مقبره شهدای احد نیز کاملًا تخریب و ویران گشت و از

1- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج 3، ص 921، ص 936
2- پیکره‌های 25- 2؛ 26- 2؛ 27- 2
3- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی»، ص 291، به‌کوشش حافظ فرمانفرمائیان.

آنچه در تصاویر یادشده از هشتاد سال پیش مشاهده می‌کنیم، اثری بر جای نمانده است.
حقیر کاتب در سال‌های زیارت و پژوهش در مدینه، منطقه احد را کاملًا در حال تغییر یافتم. بر محوّطه قبور مسطّح شده شهدای احد دیوار کشیده شده است و قسمت جنوبی آن با شبکه‌های فولادی، محلّ روی‌آوردن زائران است.
حقیر پس از مشاهده شبکه‌های آهنین- محلّ ایستادن زائران- احساس کردم که نوع و طرح شبکه‌ها کاملًا شبیه ضریح‌های ایرانی که در ایران حول مقابر مذهبی مشاهده می‌شود، به نظر می‌رسد. در ذی‌الحجّه سال 1395 به منزل مرحوم «سیّد مصطفی عطّار» در مدینه رفتم و مسأله را ضمن مذاکره‌ای با وی در میان گذاشتم. ایشان که در فاصله سال‌های 1361 تا 1368 ه. ق. شهردار مدینه بود و با رفت و آمدهای ایرانیان به اماکن زیارتی مدینه در طول هشتاد و پنج سال زندگی آشنایی داشت، بیش از هر کس دیگر می‌توانست راهنمای من در پاسخ به این سؤال باشد. ایشان به من گفت:
«پس از تخریب بنای عظیم مشهد حمزه و صحابه در احد، زمین اطراف مقابر، حصاری نداشت و مکرّراً دیده می‌شد که سگ‌های ولگرد آن وادی، از روی قبور رفت و آمد می‌کنند. عدّه‌ای از عالمان مدینه، موضوع را با امیر وقت مدینه در میان گذاشتند و امیر به احداث دیوار و حصاربندی آن امر کرد و من پیشنهاد دادم که از ضریح آهنی که قبل از این، حول مقابر اهل‌بیت علیهم السلام در بقیع قرار داشت و توسّط علاقمندان امامان معصوم علیهم السلام به محلّی امن انتقال یافته، از آن مراقبت می‌شد، برای حصار مشهد صحابه پیامبر در احد استفاده شود و این کار صورت گرفت.»
پرسیدم: «این ضریح را چه کسانی بر مقابر اهل‌بیت علیهم السلام در مدینه گذاشتند؟» گفت:
این ضریح در زمان قاجار و تحت حمایت آنان و همکاری و موافقت سلطان عثمانی و طیّ تشریفاتی از طرف ایرانیان به مدینه حمل گردید و در محلّ معروف به قبّه اهل‌بیت نصب گردید.
«سیّد مصطفی عطّار» متن‌اصلی فرمانی را هم‌به من‌نشان دادکه معلوم‌می‌داشت که

خانواده او مفتخر به انجام چنین کاری شده بودند. نیز از این‌که همکاری لازم را در انجام چنین‌اقدامی مبذول‌داشته بود، مورد تقدیر حکومت وقت ایران و عثمانی قرار گرفته بود.
به هر حال قبور حمزه، مصعب بن عمیر و عبداللَّه بن جحش در سمت جنوبی «شباک» و قبور مابقی صحابه در قسمت شمالی آن با حصار سنگی و به رنگ سفید جلوه‌گری می‌نماید.
از این موقعیّت و محلّ، تصاویری را از بلندی تپّه روماة تهیّه کردم که توجّه پژوهندگان را به آن جلب می‌نمایم. (1) اکنون می‌توان کلیّه مواضع و بقاع احد را بر اساس پژوهش‌های یادشده در یک نقشه مستند نشان داد. این نقشه را حقیر با اتّکا بر اسناد تاریخی مذکور، تنظیم نمودم و جهت تکمیل بررسی، تقدیم علاقمندان مدینه‌شناسی می‌کنم. (2)

1- پیکره‌های 28- 2؛ 29- 2؛ 30- 2
2- پیکره 31- 2، 32- 2، میدان احد و دورنمای احد و شهر مدینه.

فصل سوم: خندق؛ موضع تدافعی مسلمانان

در برابر حمله مشترک بت‌پرستان و یهودیان

الف: خندق؛ واژه و ریشه‌یابی تاریخی آن

لغت‌شناسان، «الخندق» را «الوادی الحفیر المحفور» (1) یعنی: گودال یا محلّ کنده‌شده دانسته‌اند (2). به‌نظر نمی‌رسد لغت‌شناسان تردیدی داشته باشند که این واژه، مُعرَّبِ کلمه «کنده» بوده و از زبان پارسی به ادب عرب راه یافته است. «برهان» ذیل واژه «کَنْدِه» می‌نویسد:
«جوی و کوی را گویند که بر گِرد حصار قلعه و لشکرگاه می‌کَنند تا مانع آمدن دشمن گردد و معرَّبِ آن، خندق است.» (3) این واژه در زبان‌های پهلوی به صورتِ/ کَنْدک، (اسم مفعول/ کَندَن) به کار رفته است و در زبان پارسی دری رواج فراوانی دارد. (4)

1- «جای کم‌ارتفاع، گودال، محل کنده شده.»
2- ابن‌منظور، «لسان‌العرب»، ج 10، ص 93، چاپ دار صادر. زبیدی، «تاج‌العروس»، ذیل واژه مزبور، چاپ‌مصر، 1307 ه. ق./ شرح قاموس. ابن‌درید، «جمهرةاللّغه»، ج 3، ص 331. چاپ دار صادر، افست، حیدرآباد دکن، 1345 ه. ق.
3- «برهان قاطع»، ج 3، ص 1708، چاپ 1357
4- توضیحات دکتر معین، ذیل واژه «کنده» در «برهان قاطع»، همان مدرک، بر اساس تاوادیا، ج 2، ص 162. فره‌وشی «فرهنگ پهلوی»، ص 252، تهران، 1346. رشیدی، «فرهنگ رشیدی»، مادّه کنده و خندق، چاپ تهران، 1337

دیرینه ساختن خندق در تاریخ نظامی ایران طولانی است. شاهپور دوم در برابر هجوم اعرابِ بادیه‌نشین در صحرای کوفه، خندقی بزرگ حفر کرد و خسرو انوشیروان در تکمیل و مرمّت آن اهتمامی خاص ورزید. با توجّه به این‌که شاید نخستین بار اعراب در سال پنج هجری قمری با حفر خندق آشنا شدند، مورّخان عرب پذیرفته‌اند که:
«قریشیان از کارآیی خندق در شگفت شدند و گفتند:
به خدا این حیله‌ای است که اعراب را از آن اطّلاعی نبوده است.»
عبارت طبری چنین است:
«عمرو بن عبد ودّ و عکرمة بن أبی‌جهل و هبیرة بن أبی‌وهب و نوفل بن عبداللّه ... ثمّ اقبلوا نحو الخندق حتی وقفوا علیه فلما رأوه قالوا: و اللّه إنَّ هذه لمکیدة ما کانت العرب تکیدها». (1) تاریخ‌نویسان در این‌که طرّاح خندق، «سلمان فارسی» (همان روزبهِ ایرانی‌تبار) بوده است، هیچ تردیدی ندارند. سلمان نیز این طرح را از شیوه‌های مرسوم ایرانیان در حفاظت و حراست از استحکامات نظامی یا شهرها اقتباس کرده و با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و در جنگ به مرحله اجرا درآمده است.
ظاهراً بلعمی در برگردان فارسی تاریخ طبری می‌نویسد:
«سلمان پارسی گفت: اندر شهرهای ما پارسیان چون لشکری بسیار روی بدیشان نهادی و ایشان نتوانستندی پیش باز شدن، گرد شهر اندر کَنده فرمودندی، تا سواران را راهِ اندر آمدن نبودی. پس پیغمبر را علیه‌السّلام این تدبیر سلمان صواب آمد و همه یاران نیز جواب دیدند. پس گرداگرد مدینه جمع شدند و کنده کردند.» (2)

1- «عمر بن عبدود و عکرمة بن ابی‌جهل و هُبیرة بن ابی‌وهب و نوفل بن عبداللّه آمدند و به سوی خندق رفتند، کنار آن ایستادند و با دیدن آن گفتند: به خدا سوگند عرب‌ها چنین حیله‌ای را به کار نمی‌بستند». «تاریخ‌الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 48، چاپ الحسینیّة المصریّه، چاپ اوّل
2- «تاریخنامه طبری»، ج 1، ص 202، به اهتمام محمّد روشن، تهران، 1366

با توجّه به این‌که نثر مذکور از کهن‌ترین متون فارسی قرن چهارم هجری است، بکارگیری واژه پارسیِ «کَنده» و تصریح به این‌که: «اندر شهرهای ما پارسیان ...» کفایت می‌کند که ما به ایرانی‌بودن واژه و طرح پی ببریم.
ترجمه منسوب به بلعمی دقیقاً مطابق است با این جمله از متن اصلی تاریخ طبری که به نقل از محمّد بن عمر می‌نویسد:
«یا رسول‌اللَّه! انّا کنّا بفارس إذا حوصِرنا خَنْدَقْنا علینا». (1) همین سند تاریخی را که سلمان بر اساس دیرینه حفر کانال در میان ایرانیان، پیشنهاد حفر خندق را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داده است، مورد تأیید واقدی قرار گرفته، می‌نویسد:
«فقال سلمان: یا رسول‌اللّه! انّا إذ کنّا بأرض فارس و تخوّفنا الخیل خندقنا علینا».
«ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم، بر گِردِ خود خندق می‌کندیم.» (2) ابن‌حَجر عسقلانی از اصحاب مغازی می‌پذیرد که سلمان چنین گفته است:
«انّا کنّا بفارس.» (3) و حلبی به سابقه چنین کاری میان ایرانیان، تأکید می‌کند و آن را از «مکایدالفرس» در جنگ می‌داند. (4) و ابن‌کثیر به نظر سلمان برای حفر خندق اشاره کرده و خود به دیرینه چنین کاری در عصر منوچهر پسر ایرج پسر فریدون تصریح می‌کند. (5) از میان جغرافی‌دانان عرب، یاقوت حموی به تفصیل از تدبیر خندق و مسبوق‌بودن آن به ابتکار ایرانیانِ عصر ساسانی سخن به میان آورده است. وی به اجمال از خندقی که

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 44، چاپ 1901، مصر
2- «مغازی»، ج 2، ص 445، چاپ مارسدن جونس و ترجمه پارسی، ج 2، ص 333، چاپ 1362
3- «فتح‌الباری»، ج 7، ص 393، ذیل باب 19، غزوه خندق، کتاب مغازی.
4- «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 631، چاپ دارالمعرفه.
5- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 183، چاپ دارالمعرفه، 1976 م

شاپور در بیابان‌های اطراف کوفه حفر نمود تا مانع هجوم اعراب به سرزمین‌های سواد شود، یاد کرده است. (1) ولی در کتاب دیگر خود به تفصیل می‌نویسد:
«و خندق سابور: فی بریّة الکوفة، حفره سابور بینه و بین العرب خوفاً من شرّهم، قالوا: کانت هیت و عانات مضافة إلی طسوج الأنبار، فلما ملک انوشروان بلغه أنّ طوائف من الأعراب یغیرون علی ما قرب من السّواد إلی البادیة، فأمر بتجدید سور مدینة تعرف بالنَّسر، کان سابور ذوالأکتاف بناها، و جعلها مسلحة تحفظ ما قرب من البادیة، و أمر بحفر خندق من هیت یشقُّ طَفَّ البادیة إلی کاظمة ممّا یلی البصرة و ینفذ إلی البحر، و بنی علیها المناظر و الجواسق و نظمه بالمسالح، لیکون ذلک مانعاً لأهل البادیة من السواد، فخرجت هیت و عانات بسبب ذلک الخندق من طسوج شاه فیروز، لأنّ عانات کانت قریً مضمومة إلی هیت». (2) لذا اگر برای اعراب مناطق جنوب شرقی عراق، خندق امری شناخته‌شده بود، مسلّم است که هنگام اقدام مسلمانان در اتّخاذ چنین شیوه‌ای برای دفاع از شهر مدینه، اعراب حجاز، نجد و غیر آن از این کید جنگی آگاهی نداشته‌اند؛ والّا همه مورّخان عرب مانند

1- «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً»، ص 160، چاپ دانشگاه گوتینگن، آلمان، 1846 م، به اهتمام WUSTENFELD.
2- «و از جمله، خندق شاپور در دشت کوفه است که شاپور آن را میان خود و اعراب حفر کرد تا از شر آنان در امان باشد و آن خندق، مناطق هیت و عانات و نیز منطقه طسوج از شهر انبار را در بر می‌گرفت و چون انوشیروان به پادشاهی رسید، او را خبر دادند که قبایلی از اعراب، به مناطق سواد و بادیه چشم طمع دارند، پس فرمان داد که باروی شهر نسر را که شاپور ذوالاکتاف آن را بنا کرده بود، نوسازی کنند و آن را مسلح نمایند تا پیرامون بادیه را در امان دارد، و نیز فرمان داد که در هیت خندقی بکَنَند که صحرای بادیه را می‌شکافت و از نزدیک بصره تا کاظمه امتداد داشت و به دریا می‌رسد. بر کنار آن، محل‌های دیدبانی و قلعه‌های نگهبانی ساختند و آن را مستحکم کردند تا اهل بادیه تا سواد را حراست کند و بدین‌سان، مناطق هیت و عانات بیرون از آن قرار گرفتند و شاه فیروز آن خندق را از طسوج حفر کرد، زیرا عانات، دهکده‌ای در کنار هیت بود.»
«معجم البلدان، جزء 3، ص 470، چاپ مصر، مطبعه السّعاده، 1906 م

«نویری» نمی‌گفتند: «سلمان فارسی چون اشاره به کندن خندق کرد، مسلمانان را به تعجّب و شگفتی واداشت.» (1)

ب: نقش یهود در اتّحاد احزاب و هجوم گسترده به مدینه

«راغب»، واژه «حزب» را «جماعةٌ فیها غلظٌ» معنا کرده (2) و «طریحی» آن را «الطّائفة و جماعةالنّاس» که «احزاب» جمع آن است، دانسته (3) و از «یوم‌الأحزاب» که همان روز واقعه خندق است، با تعبیر «یومُ اجتماع قبائل العرب علی قتال رسول اللّه» (4) یاد کرده است.
اصطلاحِ «حزب» در قرآن، گاه به معنای خاصّ آن بکار رفته است؛ مانندِ: «وَ لمّا رَأَی المؤمنون الأحزاب» که به اتّفاق مفسّران:
«عبارةٌ عن المجتمعین لمُحاربة النبیّ» (5) و گاه به اعتبار مفهوم عام، یعنی «گروه» مورد استعمال قرار گرفته است؛ مانندِ «فإنّ حزب اللّه هم الغالبون»
اطلاق «احزاب» بر قبایل متعدّد عرب، به صِرف قومیّت، طایفه و نَسب نبوده است؛ بلکه این کلمه، مجموع قبایل و طوایفی را شامل می‌شود که هر یک دارای مذهب و مشرب و معتقدات خاصّ هستند و برای هدف مشخّص، اختلافات خود را کنار نهند و وجه مشترک منافع همگان را منشأ حرکتی جدید و تلاشی هماهنگ نمایند. چنین

1- نهایةالارب، ج 2، ص 150، ترجمه پارسی. نیز نک: متن اصلی: «فأشار علیه‌سلمان الفارسیّ بالخندق فأعجب ذلک المسلمین ...»، الجزء السّابع‌عشر، ص 168، چاپ دارالکتب المصریّه، 1955 م. همچنین در باره سلمان نک: ابونعیم، حلیةالأولیاء، ج 1، ص 185. آغابزرگ طهرانی، الذّریعه، ج 1، ص 332. مافروخی، محاسن اصفهان، ص 23، چاپ تهران، 1352. ماسینیون، سلمان پاک، مشهد، 1343
2- «مفردات الفاظ القرآن»، ص 114، چاپ دارالکاتب العربی، اهتمام ندیم مرعشلی.
3- «مجمع‌البحرین»، چاپ سنگی، ص 105، تهران، مصطفوی.
4- مجمع البحرین، طریحی، ج 1، ص 499
5- مفردات الفاظ القرآن.

اتّحادی در جزیرةالعرب برای نخستین بار در سال پنجم هجری و آن هم در جهت کُشتن محمّد صلی الله علیه و آله و نابودی مدنی‌های مسلمان و به طور کلّی ازهم‌پاشیدن جامعه معنوی و نوپای مدینه، تحقّق پذیرفت.
ابن‌هشام در یک جمع‌بندی نهایی از احادیث مربوط به «غزوةالخندق» (1) که از عروة بن زبیر زهری، ابن‌قتاده، عبداللّه بن ابی‌بکر و غیر آنها (من علمائنا کلهم قد اجتمع حدیثه فی الحدیث عن الخندق) نقل می‌کند، نقطه شروعِ حرکتِ این اتّحاد وسیع همگانی علیه محمّد صلی الله علیه و آله را از ناحیه یهودیان خیبر می‌داند؛ یهودیانی همچون:
سلام بن أبی‌الحُقیق النّضری و حُیَیّ بن أخْطب النضری و کِنانة بن الرّبیع بن أبی‌الحقیق النّضری و هَوْنة بن قیس الوائلی.
این اشخاص از دو طایفه متعصّب و یهودیِ «بنونضیر» و مشرکان «بنوخَطْمَه» تشکیل شده‌اند. «بنونضیر» در مدینه بر اساس پیمان زندگی مسالمت‌آمیز با مسلمانان، به کار و کوشش و معاشرت با مسلمانان مشغول بود؛ ولی بر اثر سوء قصدی که به جان محمّد صلی الله علیه و آله کردند و نقض پیمانی که روا داشتند، امکان ادامه چنین همزیستی صمیمانه‌ای از بین رفت و مجبور به ترک زندگی از شهر مدینه گشته، عازم خیبر شدند.
«بنوحطمه» از اوس، طایفه متعصّب و بت‌پرستی بود که در میان طوایف مدینه، حاضر به پذیرش اسلام در سال‌های نخست هجرت نشدند و پیوند دوستی خود را با قریشیان بت‌پرست حفظ کردند و کنار «بنوواقف» و «بنووائل» به سختی در برابر مسلمانان و آیین جدید، ایستادگی کردند.
سران یهودیان بنی‌نضیر با حمایت یهودیان خیبر، نخست پیوندی با مشرکان «بنوحطمه» منعقد نمودند؛ آنگاه به صورت هیئتی جهت مذاکره با قریش عازم مکّه شدند. هدف اصلی از این ملاقات و مذاکره، جلب حمایت قریش برای حمله و هجوم همگانی به مدینه بود. ابن‌اسحاق می‌گوید:
در حقیقت این سران یهودی بودند که: «... حزّبوا الأحزاب علی رسول اللّه ...

1- «السیرة النّبویه»، به نقل از ابن‌اسحاق، ج 3، ص 224

فدعوهم إلی حرب رسول اللّه ...». (1) سران قریش از پیشنهاد یهودیان برای تشکّل نیرو و همبستگی با بت‌پرستان برای رودررویی با مسلمانان متعجّب شدند. از این رو به تصریح ابن‌اسحاق گفتند:
«یا معشر یهود! إنّکم أهل الکتاب!»
و به بیان سیره‌نویسی واقدی:
«أنتم أهل الکتاب الأوّل و العلم ...». (2) «ای گروه یهود! شما پیروان اوّلین کتاب و صاحب علمید. در باره محمّد خبر دهید که آیا آیین (بت‌پرستی) ما بهتر است یا آیین محمّد؟» یهودیان گفتند: «اللّهم أنتم أولی بالحقّ منه»؛ «مسلّم است که شما از او بهترید.»
یهودیان، آیین بت‌پرستان را به خاطر دشمنی با پیامبر بر نظام توحیدی او رجحان دادند؛ تا در جلب حمایت بت‌پرستان علیه مسلمانان موفّق شوند. واقدی قصد هیئت یهودی را به مکّه «یدعون قریشاً و أتباعها إلی حرب محمّد» دانسته است (3) و آشکارا از گفته آن‌ها سندی را ثبت می‌کند که آنها به قریش قول دادند:
«ما با شما خواهیم بود تا محمّد را از پای درآوریم».
نحن معکم حتی نستأصل محمداً. (4) لذا آنها اظهار آمادگی کردند که:
ما آمده‌ایم تا با شما در باره دشمنی با محمّد و جنگ با او همپیمان شویم و بر این کار سوگند بخوریم.

1- «روزی که قبایل عرب برای نبرد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند.»
2- «المغازی»، ج 2، ص 442
3- همان، ص 441
4- همان.

جئنا لنحالفکم علی عداوة محمّد و قتاله.
یهودیان قرار گذاشتند تا با سران بت‌پرست قریش به خانه کعبه روند. زیر پرده‌های کعبه، در حالی که پهلوهایشان به هم چسبیده بود، سوگند یاد کردند که هیچ‌یک از آنها دیگری را رها نکند و تا آخرین نفر که زنده ماند، بر دشمنی با محمّد هماهنگ و متّحد باشد.» (1) پس از انعقاد این پیمان در مکّه، قریش و یهود متّفقاً برای متّحدکردن قبایل و طوایف مختلف عرب بر علیه محمّد صلی الله علیه و آله و تدارک یک هجوم همگانی کارساز و نهایی به مدینه، وارد کار شدند و با امید و غرور و کبرِ ناشی از پیروزی در احد و ترس ناشی از اشاعه روزافزون تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله تلاش وسیعی را آغاز کردند. واقدی می‌نویسد:
«یهودیان نزد بنوسلیم آمدند و وعده کردند که چون قریش حرکت کند، آنها هم همراهشان بیرون روند.»
از سوی دیگر «قریش» به‌همراه «بنواسد»، «بنوفزاره»، «اشجع» و «بنومرة» به تحکیم نیرو مبادرت ورزیدند.
ابن‌اسحاق جمع کلّ نیروهای مهاجم را ده‌هزار نفر دانسته است (2) و از آمار تفکیکی آن گزارشی نمی‌دهد؛ ولی واقدی با تأیید رقم ده‌هزار نفر، به تفکیک به ذکر اسناد مربوط به بعضی از قبایل شرکت‌کننده در نبرد و رقم نیروهای شرکت‌کننده از هر قبیله پرداخته است که ذیلًا به آن اشاره می‌شود:
1- «و خرجت قریش و من تبعها من أحابیشها» 4000 نفر
2- «و بنو سلیم یومئذ» 700 نفر
3- «و خرجت أشجع و قائدها مسعود بن رُخَیله» 400 نفر
4- «و خرج الحارث بن عوف یقود قومه بنی‌مُرّه» 400 نفر

1- «مغازی»، ج 2، ص 442. متن عربی و ترجمه پارسی، ج 2، ص 330
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 230

5- «و خرجت بنوفرارَه» 1000 نفر (1) این نیروها با کمک‌های بی‌دریغ مادّی یهودیان و حضور فعّال آنها به سوی مدینه حرکت کردند؛ ولی قریش از سران «بنی‌نضیر» خواسته بودند که «بنوقریظه» (تنها طایفه یهودی مقتدر مدینه را که هنوز به پیمان همزیستی اهل کتاب، پایبند مانده بودند) وادار کنند که به آنها بپیوندند و یهودیان نیز این قول را به بت‌پرستان قریش و طوایف بت‌پرست داده بودند که بنوقریظه را نیز در این هجوم شرکت دهند.
اسناد این تلاش در تاریخ مدینه بسیار بااهمّیّت است و باید با نهایت دقّت مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. واقدی در «المغازی» به استناد گفته ابوایّوب بن نعمان می‌نویسد:
«حُیَیّ بن اخطب ضمن راه به ابوسفیان بن حرب و قریش گفته بود: قوم من بنی‌قریظه همراه شما خواهند بود و ایشان هفتصد و پنجاه جنگ‌جویند که اسلحه فراوانی هم دارند.»
کان حُیَیّ بن أخطب یقول لأبی‌سفیان بن حرب و لقریش فی مسیرة معهم: «ان قومی قریظه معکم و هم أهل حلقة وافرة. هم سبعمائة مقاتل و خمسون مقاتلًا.»
با این توافق، وقتی قریش به نزدیکی‌های مدینه رسید، ابوسفیان از حُیَیّ خواست:
«نزد قومت برو از ایشان بخواه تا پیمان خود را با محمّد بر هم زنند.»
قال أبوسفیان، (لحیی بن أخطب): «ائت قومک حتی ینقضوا العهد الذی بینهم و بین محمّد». فذهب حُیَی حتی أتی بنی‌قریظة. (2) در فصول بعدی به تفصیل از این عهدشکنی یهودیان و تأثیری که بر پیروزی احتمالی قریش داشت، سخن خواهیم گفت. ولی آنچه در این مقطع پژوهشی مورد

1- «المغازی»، ج 2، ص 443
2- ترجمه پارسی، ج 2، ص 430 و متن اصلی، ج 2، ص 454

توجّه است، تأثیری است که یهودیان بنی‌نضیر در اتّحاد قبایل و طوایف مختلف (به اصطلاح اسلام: احزاب) داشته‌اند.
باید توجّه داشت که یکی از مفادّ عهدنامه مهاجران و انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر آن بود که:
«هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو با هم در دفاع از شهر، تشریک مساعی کنند.» (1) «و إنّ الیهود ینفقون مع المؤمنین ما داموا محاربین».
با مشارکت بنی‌قریظه دو جبهه در برابر مدینه گشوده شد: یکی از جنوب و جنوب غربی توسّط بنوقریظه و دیگری از طریق شمال شرقی و غربی توسّط مکّه و همپیمانان آن‌ها. با توجّه به این‌که همه منابع تاریخ و سیره، تعداد محافظان مسلمان مدینه را سه‌هزار نفر دانسته‌اند، هجوم بیش از ده‌هزار نفر از احزاب مختلف عرب و یهود، پیروزی قطعی را به دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله نوید می‌داده است.
نکته اساسی‌تر این است که متأسّفانه مورّخان و سیره‌نویسان، دو واقعه خندق و بنوقریظه را از هم جدا و به‌عنوان دو برخورد دفاعی مسلمانان تلقّی کرده‌اند؛ در حالی که ما آن دو را مربوط به یک هجومِ تدارک‌دیده‌شده و هماهنگ از سوی دشمنان کینه‌توز محمّد صلی الله علیهِ و آله و معنویّت اسلام می‌دانیم؛ لذا روش تحقیق خود را بر قبول آن استوار ساخته‌ایم. از این رو هجوم قوای مشترک را در دو موضع مورد بررسی قرار می‌دهیم:
اوّل در شمال مدینه که به‌عنوان «خندق» مشهور است.
دوم در جنوب مدینه که به عنوان «بنوقریظه» شهرت دارد.

پ: هجوم قوای مشترک؛ دفاع اجتناب‌ناپذیر مسلمانان

اشاره

ابن‌اسحاق- هم‌رأی با عروة بن زبیر و قتاده- تاریخ هجوم احزاب را به مدینه در شوّال سال پنجم هجرت دانسته است (2)؛ ولی موسی بن عقبه به نقل از زهری، شوّال سال

1- ابن‌اسحاق، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 147
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 224

چهارم را تاریخ وقوع این هجوم می‌داند. به نظر بیهقی این اختلاف، مهم نیست؛ چرا که:
«... مرادهم أنّ ذلک بعد مضیّ أربع سنین و قبل استکمال خمس» (1).
این امر نشان می‌دهد که با مراجعه به منابع متعدّد و ملاحظه دقیق اسناد، نمی‌توان به طور حتم، نظر واقدی را در تعیین تاریخی مشخّص، پیدا نمود.
با این همه به‌گفته ابن‌کثیر:
«و الصّحیح قول‌الجمهور: ان أُحداً فی شوّال سنة ثلاث و أن خندق فی شوال سنة خمس من الهجرة». (2) بر اساس نظر واقدی، نیروی ده‌هزار نفری احزاب به سه لشکر تقسیم شده بود و فرمانده کلّ نیروهای مهاجم، ابوسفیان بود. تنها قریش با سیصد اسب و یکهزار و پانصد شتر وارد میدان شده بود و مسلمانان بیش از سه‌هزار نفر نبودند. لذا انتشار خبر هجوم جدید مخالفان محمّد صلی الله علیه و آله، مدینه را در نگرانی زایدالوصفی فرو برد و هر کس برای چاره‌جویی، سخنی می‌گفت و رأیی می‌داد.
مسلمانان در برابر حمله بت‌پرستان خشمگین و یهودیان کینه‌توز، آن هم پس از لطمه‌های شدیدی که مسلمانان در «احد» از قریشیان دیدند، راهی جز دفاع نداشتند؛ امّا چگونه؟ آنان برای اتّخاذ تصمیم، فرصت کمی داشتند؛ زیرا با توجّه به سند زیر که واقدی به آن تصریح کرده است، معلوم می‌شود مسلمانان و پیامبر در مدینه، با یک هجوم غافلگیرانه روبرو شده بودند:
«چون قریش از مکّه، آهنگ مدینه کردند و بیرون آمدند، گروهی از سواران خزاعه خود را به پیامبر رسانده، خبر دادند که قریش از مکّه راه افتاده‌اند.» (3) بر اساس مدارک تاریخی، در خصوص کیفیّت دفاعِ مسلمانان از خود و شهر

1- «منظور آنان، پس از گذشت چهار سال و پیش از پایان سال پنجم بوده است.»
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 181
3- «المغازی»، ج 2، ص 333

مدینه، چندین پیشنهاد با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح شده است که هر یک از آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:
اوّلًا همه آثار نشانه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در اتّخاذ راه برای دفاع اجتناب‌ناپذیر به مشورت پرداخت و آراء صحابه را به دقّت ملاحظه کَرد و نکات ضعف و قوّت آن را سنجید. سؤال پیامبر از صحابه این بود:
- آیا برای دفاع از مدینه بیرون برویم؟ یا در مدینه باقی بمانیم؟ یا در فاصله نزدیک مدینه مستقر شویم؟
در تاریخ به این پرسش‌ها سه پاسخ داده شد:
1- گروهی گفتند:
«ما در فاصله میان منطقه بُعاث و ثنیّةالوداع تا جُرْف قرار می‌گیریم.» (1)
2- بعضی گفتند:
«ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم، بر گرد خود خندق می‌کندیم. آیا صلاح می‌دانید که اکنون هم خندق درست کنیم؟»
نویری، پاسخ نهایی پیامبر صلی الله علیه و آله و واکنش مسلمانان را چنین ثبت کرده است:
«مسأله کندن خندق، مسلمانان را به تعجّب و شگفتی واداشت.» (2)
واقدی با این جمله، پیشنهاد سلمان را مورد پذیرش مسلمانان و پیامبر خوانده است:
فأعجب رأی سلمان المسلمین و ذکروا حین دعاهم النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم أُحُد أن یقیموا و لایخرجوا، فکره المسلمون الخروج و أحبّوا الثبات فی المدینة. (3)

1- واقدی، «مغازی».
2- متن اصلی، جزء 17، ص 168
3- «مغازی»، ج 2، ص 445، متن اصلی و ترجمه فارسی، ج 2، ص 333

این پیشنهاد و رأی سلمان، مسلمانان را خوش آمد و این مطلب را به یاد آوردند که پیامبر در جنگ احد هم دوست می‌داشت که مسلمانان در مدینه بمانند و از آن بیرون نروند. بدین جهت مسلمانان، بیرون‌رفتن از مدینه را دوست نداشتند و ترجیح می‌دادند در شهر بمانند.
مسلمانان به حفر خندق در مسیری که مشخّص شد، مبادرت ورزیدند. در باره مسیر خندق، در مبحث آتی سخن خواهیم گفت و خاطرات هر یک از صحابه را در مدّت کندن خندق، به اسلام‌شناسان وامی‌گذاریم؛ ولی چیزی که از گفتن آن ناگزیریم، تلاش هماهنگ همه یاران محمّد صلی الله علیه و آله برای اجرای نقشه خندق می‌باشد و به تصریح واقدی در این راه: «پیامبر برای ترغیب مسلمانان، همراه ایشان در خندق کار می‌کرد.» (1)
پیامبر صلی الله علیه و آله طبق یک برنامه منظّم، حفر هر بخش از خندق را به گروهی واگذار فرمود. واقدی از ابن‌ابی‌سَبْره نقل می‌کند:
«پیامبر در آن روز با زنبیل خاک حمل می‌فرمود.»
و مسلمانان در هنگام کار رجز می‌خواندند. اسناد متعدّدی مورد استناد قرار داده است که نشان می‌دهد پیامبر صلی الله علیه و آله خود در این تلاش همگانی همراه یاران خود بود. همه این اسناد مؤیِّد آن است که پیامبر:
«گاهی کلنگ می‌زد. گاهی با بیل، خاک‌ها را کنار می‌زد و گاهی با زنبیل خاک حمل می‌کرد. وقتی سخت خسته می‌شد، بر لبه چپ خندق به سنگی تکیّه می‌داد و می‌خوابید. چون بیدار می‌شد، برمی‌خاست؛ دوباره کلنگ را برداشته، شروع به ضربه‌زدن می‌کرد.» (2) واقدی می‌نویسد: «برای پیامبر خیمه‌ای چرمی در کنار کوه زدند.» (3) پس از اتمام کار کندن خندق‌ها، نیروهای تحت فرماندهی ابوسفیان در قسمت‌های

1- «مغازی»، ج 2، ص 333
2- واقدی، «مغازی» ج 2، ص 339. ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 227- 230
3- «مغازی»، ص 340، ج 2. طبری، «تاریخ‌الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1070، ترجمه فارسی.

شمالی مدینه یعنی در امتداد وادی عقیق پدیدار گشتند. واقدی در خصوص مسیر هجوم قریش به اطراف مدینه، می‌نویسد:
«فنزلت قریش بُرومة، و وادی العقیق فی أحابیشها، و من ضَوی إلیها من العرب و أقبلت غطفان فی قادتها حتّی نزلوا و نزلت غطفان بالزَّغابة إلی جانب أُحُد و جعلت قریش تُرح رکابها فی وادی العقیق فی عِضاهِه و لیس فی الْعِرْض زرع، فقد حصد الناس قبل ذلک بشهر، فأدخلوا حصارهم و أتباتهم و کانت غطفان تُرسل خیلها فی أثر الحصاد- و کان خیل غطفان ثلاثمائة- بالعرض فیمسک ذلک من خیلهم و کادت إبِلهم تهلک من الهزال و کانت المدینة لیالی قدموا جدیبه.
«سپاه حرکت کرد و چون به نزدیک مدینه رسیدند، قریش در ناحیه رومه در وادی عقیق فرود آمدند. عدّه‌ای از اعراب و همپیمانان حبشی ایشان هم، آنان را همراهی می‌کرد. غطفانی‌ها در منطقه زغابه که در سمت احد قرار دارد، فرود آمدند. قریش چهارپایان خود را برای چرا در وادی عقیق و خارستان‌های آن رها کردند؛ امّا در آنجا هیچ‌گونه علفی برای اسب‌ها نبود؛ مگر همان علوفه‌ای که با خود از مکّه آورده بوند. علوفه‌ای که قریش با خود آورده بودند، دُرّت بود.
غطفانی‌ها هم شتران خود را برای چرا به بیشه‌های اطراف جُرْف فرستادند تا خار بخورند وبچرند. این سپاه هنگامی به مدینه رسیدند که هیچگونه زراعتی باقی نمانده بود و مردم، یک ماه قبل از آن، کشت خود را درو و محصول و کاه خود را جمع‌آوری کرده بودند. غطفانی‌ها اسب‌های خود را برای چریدن باقیمانده علف‌های کشتزار رها کردند. تعداد اسب‌های غطفانی‌ها سیصد رأس بود و علف موجود تکافوی ایشان را نمی‌داد. شتران از شدّت لاغری مُشرف به مرگ بودند. به هنگام ورود ایشان، مدینه نیز در اثر نباریدن باران خشک بود.»
در این مناطق، با چند مکان مشخّص روبرو می‌شویم که معلوم می‌دارد هجوم به مدینه از سمت شمال غربی آن بوده است:
1. رومه: در شمال غربی مدینه واقع است و دقیقاً همان منطقه یثرب قدیم محسوب

می‌شود که از آن در ذیل «چاه رومه» (1) یاد کردیم.
2. زغابه: از این نام نیز که در شمال غربی مدینه، شهرتی عام دارد و امروزه شهروندان مدنی آن را به البرکه می‌شناسند، مُکرّراً یاد کردیم.
این مواضع جغرافیایی، به یک سرزمین متّصل به هم اشاره دارد که از شمال، یا دامنه کوه احد، به سمت غرب تا شمال غربی وادی قنات امتداد داشته است.
بنابر این خطّ خندق در حدّ فاصل بین مشرکان و مسلمانان که در اطراف قسمت‌های شمالی کوه سلع تا منطقه شیخین (2) ایستاده بودند، موقعیّت صف‌آرایی مدافعان مدینه و مهاجمان مکّه را نشان می‌دهد و ما دقیقاً آن را بر اساس مستندات تاریخی در نقشه‌ای گنجانده و منظور کرده‌ایم.
مسلمانان راهی جز این نداشتند که خود در برابر خندق‌ها موضع گیرند و خانواده‌های خود را در کوشک‌ها، برج‌ها و استحکامات قبیله‌ای خود در مدینه پنهان سازند و با وحشت و نگرانی زایدالوصفی که مدارک تاریخی از آن یادهای آشکار دارد، در انتظار بمانند که چه هنگام، مهاجمان کینه‌توز، هجوم خود را آغاز می‌کنند.
در این لحظه‌شماری‌ها، ناگهان خبر لغو قرارداد زندگی مسالمت‌آمیز با یهودیان بنی‌قریظه، مسلمانان را در هراس جدّی و مدینه را در حالتی آسیب‌پذیر قرار داد؛ زیرا بنی‌قریظه در جنوب شرقی مدینه زندگی می‌کردند و آنها با قبول تعهّد برای نابودی مسلمانان و شخص محمّد صلی الله علیه و آله، می‌توانستند از شرق و جنوب، خانه‌های بی‌دفاع‌مانده مسلمانان را مورد تهاجم قرار دهند. در واقع مدینه کاملًا محاصره شده بود و لحظه‌به‌لحظه حلقه این فشار تنگ‌تر می‌گشت. آیه ده از سوره احزاب، اشاره به همین محاصره تنگ و سخت دارد:
إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا.

1- کتاب سوم، فصل سوم.
2- مسجد شیخین.

ص: 290

«آن هنگام که [دشمنان] از نقطه بالا و پایین شما بیامدند؛ روزی که چشم‌ها از ترس، خیره شد و دل‌ها به گلوگاه رسید و در باره خدا به پندارها افتادید.»
در این آیه إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ ... مربوط به منطقه جغرافیایی هجوم مکّی‌ها و طوایف همپیمانان آنها در وادی عقیق است و مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ از مناطق جنوب شرقی مدینه (منطقه تحت نفوذ بنی‌قریظه) نشانی دقیق دارد و جزء آخر آیه یعنی: وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ ... حالت ترس و وحشت مسلمانان را از دامی که یهودیان و بت‌پرستان برای آنها ساخته بودند، نشان می‌دهد. این وحشت و اضطراب طبیعی از هجوم گسترده بیش از ده‌هزار تن به یک روستای نخلستانی را که جمعیّتی بسیار کمتر از تعداد مهاجمان داشتند، در اسناد دیگری جستجو می‌کنیم؛ تا بیابیم که در آن لحظه‌ها مدینه چه وضعیّتی داشته است:
1- واقدی گوید:
«مسلمانان زنان و بچّه‌ها را در برج‌ها قرار دادند. بنی‌حارثه هم کودکان را در برج‌ها و کوشک‌های مرتفع خود جای دادند. بنی‌عمرو بن عوف نیز زنان و کودکان را در کوشک‌ها مستقر کردند.» (1) جابر بن عبداللّه گوید:
«دیدم رسول خدا مشغول کندن خندق هستند. احساس گرسنگی به من دست داد. در آن لحظات دیدم میان چین‌های شکم آن حضرت را گرد و خاک پر کرده است. پیش همسرم آمدم و از گرسنگی پیامبر با او صحبت کردم.»
«مسلمانان متوجّه پیمان‌شکنی بنی‌قریظه شدند و ترس و بیم فزونی یافت و کار بر ایشان سخت و دشوار شد.»
«گویند در اثر این امر نفاق رونق گرفت و مردم سست شدند و گرفتاری بزرگ شد و ترس و بیم شدّت یافت؛ مخصوصاً نسبت به زن‌ها و بچّه‌ها.»
«گروهی سخنان زشتی گفتند؛ چنانکه معتب بن قُشَیر گفت:

1- «مغازی»، ج 2، ص 327

محمّد گنج‌های خسرو و قیصر را به ما وعده می‌دهد و حال آن‌که هیچ یک از ما تأمین ندارد که برای قضای حاجت خود برود!»
ابن ابی‌سَبره از قول حارث بن فُضَیل برایم نقل کرد:
«بنی‌قریظه تلاش کردند شبانه به هسته مرکزی مدینه شبیخون بزنند.»
ابوبکر صدّیق در این باره گفت:
«ما از یهود بنی‌قریظه نسبت به زن‌ها و بچّه‌هایی که در مدینه بودند، بیشتر می‌ترسیدیم تا از قریش و غطفان.»
امّ‌سلمه می‌گفت: «من در غزوه خندق در تمام مدّت اقامت رسول خدا همراه ایشان بودم و با آن‌که سرمای سختی بود، پیامبر شخصاً در خندق پاسداری می‌دادند ...»
امّ‌سلمه گوید: «... هیچ‌کدام از غزوات، به اندازه غزوه خندق، پیامبر را به زحمت نیفکنده بود و برای ما هم هیچکدام ترسناکتر از خندق نبود. علّت آن بود که ما از طرف بنی‌قریظه در مورد حمله به زن‌ها و بچّه‌ها اطمینان نداشتیم؛ لذا مدینه تا صبح پاسداری می‌شد و تمام شب بانگ تکبیر در مدینه بلند بود و شب را با ترس به صبح می‌آوردند.»
محمّد بن مَسْلَمه می‌گفت: «در غزوه خندق شب‌های ما همچون روز بود.»
این اسناد، وضعیّت اندوهبار و موقعیّت وحشتناک مسلمانان را در هجوم و محاصره دشمنانشان نشان می‌دهد. برای حقیر روشن نیست که چگونه بعضی از نویسندگان، بر اساس ذهنیّت خود و نه مُستند به مدارک تاریخی، سعی کرده‌اند تا محمّد صلی الله علیه و آله را پس از هجرت، مردی جنگجو و در پِی قدرت بخوانند! اگر مدینه آن روزگاران را فقط بر اساس همین دقایق تاریخی و مورد تصریح واقدی بخواهیم تجسّم کنیم، نمی‌توانیم تصویری جز شهری در بُهت و وحشت کینه‌توزان بت‌پرست و یهودیان بی‌بند و بار ارائه دهیم.
مسلمانان برای دفاع از حقّ طبیعی خود در برابر مهاجمان و متجاوزان گرسنگی کشیدند.
شب‌ها را به وحشت گذراندند و نگران خانواده‌های خود، لحظه‌ای آرامش نداشتند.

محمّد صلی الله علیه و آله چه می‌توانست بکند؟؛ در حالی که به گفته واقدی:
«بت‌پرستان و یهودیان، تمام حملات خود را متوجّه یک هدف (خیمه پیامبر) کرده بودند.» (1) 2- این محاصره بیش از بیست روز، مدینه را در خود می‌فشرد. محمّد بن جریر طبری در وصف آن روزها می‌نویسد:
ترسِ مسلمانان فزونی گرفت و دشمن از بالا و زیر بیامد و مؤمنان گمان‌ها ناروا کردند و نفاق منافقان نمایان شد؛ تا آنجا که معتب بن قشیر گفت:
«محمّد به ما وعده می‌دهد که گنج‌های کسری و قیصر را می‌خوریم؛ امّا به قضای حاجت نمی‌توانیم رفت.»
اوس بن قیظی در حضور مردم قوم خویش گفت:
«ای پیمبر! خانه‌های ما بی‌حفاظ است. اجازه بده به سوی محلّه خویش باز گردیم.» و مسلمانان به محنت افتادند. (2) 3- واقدی نیز این وضعیّت را در یک جمله چنین خلاصه کرده است:
«هنگام جنگ خندق، مسلمانان در سرما و گرسنگی شدید قرار داشتند.
حذیفة بن یمان در این مورد گفته است:
«شبی بسیار سرد با رسول خدا کنار خندق بودیم و در آن شب، سرما و گرسنگی و ترس در ما جمع بود.»
آیا چنین وضع محنت‌باری را می‌توان غزوه و عزم مسلمانان برای جنگ‌کردن خواند؟ یا باید دفاع اجتناب‌ناپذیر لقب داد؟
4- مورّخان متّفقند که پیامبر حاضر شد که به سران غطفان، یک سوم حاصل خرمای مدینه را بدهد تا آنها دست از محاصره مسلمانان بردارند. آن حضرت، دلایل

1- «مغازی»، ج 2، ص 351
2- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ذیل شرح واقعه خندق، سال پنجم. نیز نک: ترجمه فارسی، ج 3، ص 1073

مبادرت به چنین کاری را اینگونه به اطّلاع یاران خود رساند:
«این کار به خاطر شماست که می‌بینم عرب‌ها بر ضدّ شما هم‌سخن شده و از هر سو به دشمنی برخاسته‌اند».
با این حال یاران وفادار پیامبر و همه شهروندان مدینه مانع پیشنهاد پیامبر شدند و حاضر گشتند تا آخرین توان، از جان، شهر، خانواده و حیثیّت و شرافت و ایمان خود دفاع کنند. محمّد بن جریر طبری می‌نویسد:
پیامبر در برابر این پافشاری‌ها فرمود: «هر طور که خواهید!»
و سعد بن معاذ نامه را برگرفت و نوشته آن را محو کرد و گفت: «هر چه می‌توانند بکنند و پیمبر همچنان در محاصره دشمنان بماند.» (1) 5- ابن‌هشام (2) و نویری در «نهایةالارب» (3) تلاش پیامبر را برای شکستن محاصره، مورد تأیید قرار داده‌اند و در بیان دلیل آن گفته‌اند:
«چون کار بر مردم مسلمان دشوار شد.»
و در شرح آن آورده‌اند:
محمّد صلی الله علیه و آله کسی را نزد عُیَیْنة بن حصن و حارث بن عوف مرّی از فرماندهان غطفان فرستاد و تعهّد فرمود که اگر آنها به اتّفاق همراهان خود برگردند، یک سوم از محصول خرمای مدینه را از طرف خود و یارانش به آنها پرداخت خواهد کرد. و وقتی حضرت، نظر مشورتی سعد بن معاذ و سعد بن عباده را شنید و دانست که آنها مخالف این توافق هستند، فرمود:
«من این کار را به خاطر شما می‌خواهم انجام بدهم؛ چون می‌بینم همه اعراب به شما هجوم آورده و چون سگ بر شما پارس می‌کنند.»

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ذیل شرح واقعه خندق، سال پنجم. نیز نک: ترجمه فارسی، ج 3، ص 1073
2- «السّیرةالنّبویّه»، ج 3، ص 234، متن اصلی.
3- ترجمه فارسی، ج 2، ص 154

قال رسول اللَّه صلى الله عليه و آله: بل شىء اصنعه لكم و اللَّه ما أصنع ذلک إلّا لأننى رأيت العرب رَمتْكم عن قَوْس واحدة و كالبوكم من كلّ جانب؛ فأردت أن أكسر عنكم من شوكتهم إلى أمر ما ...»

1/ پ: مواضع شمال غربی مدینه

خندق و طولانی بودن گودال آن، مانع هجوم سوارکاران قریش به مواضع دفاعی مسلمانان شده بود. بت‌پرستان به پرتاب تیر مبادرت می‌ورزیدند؛ ولی امکان درگیری مستقیم را نداشتند.
تاریخ‌نویسان از حمله سواران به فرماندهی خالد بن ولید و نافرجامی آن به خاطر عدم امکان عبور از خندق یادها کرده‌اند. (1) همچنین از حمله فوج سوارکاران به فرماندهی ابوسفیان بن حرب و زمانی دیگر به سرپرستی هُبیرة بن ابی‌وهب و یا سپاهی به سرکردگی عکرمة بن ابی‌جهل یا ضرار بن خطّاب نقل‌ها آمده است. ولی بت‌پرستان در تمام این حمله‌ها، اگر چه میان مسلمانان وحشت و ترس می‌آفریدند و حلقه‌های محاصره را شدیدتر می‌کردند؛ ولی از عدم توفیق آنها در هجوم یکپارچه که لازمه این توفیق، عبور از گودال‌های خندق بود، مدارک تاریخی زیادی در دست داریم.
عاقبت در یک یورش، عدّه‌ای از بت‌پرستان توانستند، مسیری را که خندق آن باریک و امکان عبور از آن ممکن بود، پیدا کنند؛ ولی ترسی که از تدبیر حفر خندق در دل بت‌پرستان و یهودیان به وجود آمده بود، مانع هجومِ هماهنگ شد؛ تنها عمرو بن عبدود حاضر به نبرد تن به تن گردید که او نیز به دست علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام از پای در آمد. زبیر بن عوام نیز نوفل بن عبداللّه را بکشت و ...
بر اثر اختلافاتی که بین قریش و طایفه غطفان از یک سوی با یهودیان بنوقریظه پیش آمد و با شروع وزش بادهای سرد و طوفانی، بت‌پرستان ادامه محاصره و حمله را

1- واقدی، «مغازی»، ج 2، ص 349

بی‌نتیجه یافتند. در این حال، ابوسفیان خطاب به آنها گفت:
«ای گروه قریش! اینجا برای شما جای توقّف و مقام نیست و می‌بینید که اسبان و چارپایان ما در شُرف نابودی‌اند. بنی‌قریظه هم بر خلاف قول و پیمان خود رفتار کردند و اموری ناخوشایند از ایشان به ما رسیده است؛ وانگهی شدّت طوفان را هم می‌بینید که چه می‌کند! راه بیفتید و بروید که من هم‌اکنون کوچ می‌کنم.» (1) بازگشت قریش با به‌جای‌گذاردن چهار کشته، باعث شد تا غطفانی‌ها نیز به سوی سرزمین‌های خود بازگردند. مسلمانان هم صبح همان روز به مدینه بازگشتند و محاصره بت‌پرستان در مناطق شمالی به پایان رسید و درگیری‌ها خاتمه یافت. پیامبر و مسلمانان هم با از دست دادن پنج یار و یک زخمی که بعدها در مدینه به شهادت رسید، متوجّه مواضع جنوبی و شرقی مدینه که در دست بنی‌قریظه بود، شدند.

2/ پ: مواضع جنوب شرقی مدینه

اشاره

«یهودیان بنوقریظه»، مدینه را از جنوب و مشرق تحت فشار قرار داده بودند و هماهنگ با مواضع شمالی، مدینه با خطر جدّی ویرانی و قتل عام زنان و کودکان روبرو بود. محاصره مسلمانان حدود بیست روز به طول انجامید و لحظه‌های ترس و نگرانی توأم با سرما و گرسنگی، جان مدافعان مدینه را به خطر انداخته بود. آنان تصوّر نمی‌کردند که بنی‌قریظه، پیمان همزیستی برادرانه خود را به خاطر منافع بت‌پرستان قریش نادیده گیرند و انتشار خبر پیمان‌شکنی مذکور، وحشت و نگرانی مسلمانان را دوچندان کرد. از این رو وقتی غطفانی‌ها و قریشیان، یکباره دست از محاصره برداشتند، مسلمانان، سراسیمه متوجّه مواضع بنی‌قریظه شدند.
وقتی مدارک تاریخی مربوط به این وقایع را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم، به

1- نویری، «نهایة الارب»، ج 2، ص 158، فارسی. نیز نک: حذیفة بن یمان. ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 243، متن اصلی: «ثم قال ابوسفیان: یا معشر قریش، انکم و اللّه ما أصْبحتم بدار مُقام ... تا آخر»

خوبی می‌فهمیم که مسلمانان به قصد حمله به بنی‌قریظه عازم آن مناطق نشدند؛ بلکه این بنی‌قریظه بودند که با گشودن موضع جدیدی علیه شهر مدینه، مسلمانان را به پیکار و رودررویی دعوت کردند. اگر تحوّلات مواضع شمالی و شمال غربی خندق‌ها رخ نداده بود، یهودیان مزبور مصمّمانه به هدف‌های هماهنگ شده خود می‌پرداختند و برای قلع و قمع مردم مدینه وارد عمل می‌شدند؛ ولی توقّف محاصره، و ترس مهاجمان عرب از تدبیر خندق، اجرای نقشه بنی‌قریظه را نیمه تمام گذارد و مسلمانان توانستند با رساندنِ به‌موقع خود در اطراف دژهای یهودیان بنی‌قریظه، ابتکار عمل را از دست آنها بگیرند.
چنین اوضاعی، نتیجه مخاصمات همه طوایف عرب از بت‌پرست تا یهودی با اسلام بود. در نتیجه دفاع مسلمانان در برابر هجوم احزاب، ربطی به یهودی یا بت‌پرست بودن آنها نداشت؛ بلکه تلاش صادقانه‌ای برای حفظ جان و مال و خانواده‌های خود بود.
این قریش بود که بر اثر فریب یهودیان جزیرةالعرب، به شهر مسلمانان حمله‌ور شده بودند و این بنوقریظه بود که با زیر پا گذاردن همه میثاق‌های تاریخی و طایفه‌ای، مدینه را به محاصره کشاند. مسلمانان در مقابل، چه می‌توانستند بکنند؛ جز این‌که راهی قلعه‌های این طایفه لجام‌گسیخته و خیانت‌پیشه شوند و از آنها سؤال کنند که پس از این چگونه می‌توانید به حیات مسالمت‌آمیز خود با طوایف مدینه که در مجاورت شما زندگی می‌کنند، ادامه دهید و چه تضمینی وجود دارد که این خیانت‌ها در حسّاس‌ترین لحظه‌های مرگ و زندگیِ طوایف انصار و مهاجران مقیم مدینه تکرار نشود؟
برای پاسخگویی به این پرسش‌های تاریخی، به روزهای نخست ورود محمّد صلی الله علیه و آله به قبا و یثرب باز می‌گردیم:
ابن‌هشام و ابن‌اسحاق، وقایع نخستین روزهای پس از هجرت و ورود به مدینه را ثبت کرده‌اند. (1) اهمّ این وقایع، تلاش محمّد صلی الله علیه و آله برای «اتّحاد یثرب» بود. از یک سو انصار یا مسلمانان یثرب را برادران مهاجر معرّفی نمود و رسم برادرخواندگی را میان آنها برقرار ساخت و از سوی دیگر میان مهاجران و انصار با یهودیان، پیمانی منعقد نمود و همه را به

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 147، متن اصلی مصطفی السّقا، ابراهیم الأبْیاری، قاهره 1936 م

دوستی، احترام متقابل و تضمین «آزادی عقاید» دعوت کرد.
این میثاق مهم، از جهان‌بینی محمّد صلی الله علیه و آله نشأت می‌گرفت که یهودیان و مسیحیان و مسلمانان و صائبین و زرتشتیان را «اهل کتاب» و پیامبرانشان را انبیاء بر حق می‌دانست؛ پیامبرانی که خداوند هیچگونه فرقی بین آنها نگذاشته است.
وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. (1) مفاد قرارداد، صرفاً میثاقی دینی به معنای اخصّ آن نیست؛ بلکه بر اساس سنن قبایل و طوایف یثرب در یک مجموعه دور از نفاق و تفرقه تنظیم شده بود؛ با این هدف که همه مردم از هر طایفه و قبیله و با هر دیانت و ایمانی، به صورت یک «ملّت واحد» درآیند. لازم است بر نکات مهمّ میثاق مذکور نظر اندازیم؛ تا در خصوص روند وقایع بنی‌قریظه با توجّه به زمینه‌ها و کُنه واقعیّت تاریخی- اجتماعی آن، نظر دهیم.
متن عهدنامه
«بسم اللّه الرحمن الرحیم. هذا کتاب من محمّد النّبی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بین المؤمنین و المسلمین من قریش و یثرب، و من تبعهم، فلحق بهم، و جاهد معهم، إنّهم أمّة واحدة من دون الناس. المهاجرون من قریش علی رِبْعَتهم یتعاقلون بینهم، و هم یُفدون عانِیهم بالمعروف، و القِسْط بین المؤمنین، و بنوعَوْف علی رِبْعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی و کلّ طائفة تَفْدی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین. و بنوساعدة علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی و کلّ طائفة منهم تفدی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین. و بنوالحارث علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی. و کلّ طائفة تفدی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین. و بنوجُشَم علی

1- «و آنچه از جانب پروردگارشان به پیامبران داده شده، که میان هیچ‌یک از آنان تفاوتی قائل نیستیم». آل‌عمران: 84، بقره: 136

ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى و كلّ طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين و بنوالنّجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى و كلّ طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين ...
... الصحيفة و آمن باللَّه و اليوم الآخر أن ينصر مُحْدِثا و لا يُؤويه. و إنّه من نصره أو آواه، فإنّ عليه لعنة اللَّه و غضبه يوم القيامة و لايؤخذ منه صرف و لا عدل. و إنّكم مهما اختلفتم فيه من شىء، فإنّ مرده إلى اللَّه- عزّوجلّ- و إلى محمد- صلّى‌اللَّه عليه [وآله] وسلّم-.
و إنّ اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين و إنّ يهود بنى‌عوف أمّة مع المؤمنين. لليهود دينهم و للمسلمين دينهم مواليهم و أنفسهم إلّا من ظلم و أثِم، فإنّه لايوتغ إلّا نفسه و أهل‌بيته.
و إنّ ليهود بنى‌النجار مثل ما ليهود بنى‌عوف، و إنّ ليهود بنى‌الحرث مثل ما ليهود بنى‌عوف، و إنّ ليهود بنى‌ساعدة مثل ما ليهود بنى‌عوف، و إنّ ليهود بنى‌جُشم مثل ما ليهود بنى‌عوف، و إنّ ليهود بنى‌الأوس مثل ما ليهود بنى‌عوف، و إنّ ليهود بنى‌ثعلبة مثل ما ليهود بنى‌عوف إلّا من ظلم و أثم، فإنّه لايوتغ إلّا نفسه و أهل‌بيته، و إنّ جفْنة بطن من ثعلبة كأنفسهم و إنّ لبنى‌الشُّطيبة مثل ما ليهود بنى‌عوف و إنّ البرّ دون الإثم و إن موالى ثعلبة كأنفسهم و ان بطانة يهود كأنفسهم و إنّه لايخرج منهم أحد إلّا بإذن محمّد- صلّى‌اللَّه عليه [وآله] وسلّم- و انه لاينحجر على ثأر جُرْح و إنّه من فتک نفسه فتک و أهل‌بيته إلّا من ظلم و إنّ اللَّه على أبرّ من هذا و إنّ على اليهود نفقتهم و على المسلمين نفقتهم و إنّ بينهم النصر على من حارب أهل هذه الصحيفة و إن بينهم النصح و النصيحة و البرّ دون الإثم، و إنّه لم يأثم امرؤ بحليفة و إنّ النصر للمظلوم.

و إنّ اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين، و إنّ يثرب حرام جوفها لأهل هذه الصحيفة، و ان الجار كالنفس غير مضارّ و لا آثم، و إنّه لاتُجار حُرمة إلّا بإذن أهلها، و إنّه ما كان بين أهل هذه الصحيفة من حدث أو اشتجار يُخاف فسادُه.
و بنو عمرو بن عوف على رِبْعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى، و كلّ طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و بنوالنّبيت على رِبعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى، و كلّ طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و بنوالأوس على رِبعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى، و كلّ طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و إنّ المؤمنين لايتركون مُفرَحا بينهم أن يعطوه بالمعروف فى فداء أو عقل.
قال ابن‌هشام: «المُفرَح»، «المُثقل» بالدّين و الكثير العيال. قال الشاعر:
إذا أنت لم تبرح تؤدّى أمانة و تحمل أخرى أفرحتْك الودائع
و أن لايحالف مؤمن مولى مؤمن دونه و إنّ المؤمنين المتقين على من بغى منهم، أو ابتغى دَسيعة ظُلم أو إثم أو عدوان أو فساد بين المؤمنين و إنّ أيديهم عليه جميعاً و لو كان وَلَد أحدهم. و لايقتل مؤمن مؤمناً فى كافر و لاينصر كافراً على مؤمن و إنّ ذمّة اللّه واحدة يجير عليهم أدناهم. و إنّ المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس. و إنّه من تبعنا من يهود فإنّ له النصر و الأسوة غير مظلومين و لا متناصرين عليهم. و إن سلم المؤمنين واحدة لايسالم مؤمن دون مؤمن فى قتال فى سبيل‌اللّه إلّا على سواء و عدل بينهم. و إنّ كلّ غازية غزتْ معنا يُعقب بعضها بعضاً. و إنّ المؤمنين يبىء ما بعضهم على بعض بما نال دماءهم فى سبيل‌اللّه و إنّ المؤمنين المتّقين على أحسن هدى و أقومه و إنّه لايجير مشرك مالًا لقريش و لا نفساً و لايحول دونه على مؤمن. و إنّه من اعتبط مؤمناً قتلًا عن بيّنة فإنّه قوّد به إلّا أن يرضى

ولیّ المقتول و إنّ المؤمنین علیه کافة، و لایحلّ لهم إلّا قیام علیه و إنّه لایحلّ لمؤمن أقرّ بما فی هذه الصحیفة ...
فإنّ مردّه إلی اللَّه- عزوجلّ- و إلی محمّد رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و ان اللَّه علی أتقی ما فی هذه الصحیفة و أبرّه. و إنه تجار قریش و لا من نصرها، و إنّ بینهم النصر علی من دهم یثرب. و إذا دعوا إلی صلح یصالحونه و یلبسونه، فإنّهم یصالحونه، و أنهم إذا دُعوا إلی مثل ذلک فإنّه لهم علی المؤمنین، إلّا من حارب فی الدین. علی کلّ أناس حصّتهم ذلک فانه لهم علی المؤمنین، الا من حارب فی الدین. علی کلّ اناس حصّتهم فی جانبهم الذی قبلهم. و إنّ یهود الأوس، مواليهم و أنفسهم علی مثل ما لأهل هذه الصحیفة مع البرّ المحض من أهل هذه الصحیفة. (1)

1- «به نام خداوند بخشاینده مهربان، این نوشته‌ای است از جانب محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب، و پیروان و وابستگان به آنان که به همراه ایشان پیکار کرده‌اند، و بر مبنای این نوشته، آنها یک امت متحد هستند. مهاجران قریش در محدوده خود، استقلال دارند و دیه مقتولان خود را تبادل می‌کنند و فدیه اسیران خود را چنان که در میان مؤمنان مرسوم است، می‌پردازند، و بنی‌عوف در محدوده حاکمیت خویش، دیه مقتولین را تبادل می‌کنند و هر طایفه، فدیه اسیران خود را مطابق مرسوم می‌پردازد، و بنی‌ساعده در محدوده خویش، دیه مقتولان را رد و بدل می‌کند و هر طایفه، فدیه اسیران خود را مطابق مرسوم میان مؤمنان، می‌پردازد. و بنی‌حارث در محدوده خویش، دیه مقتولان را تبادل می‌کنند و هر طایفه، فدیه اسیران خود را مطابق مرسوم، می‌پردازد و بنی‌جُشم نیز در محدوده خویش دیه مقتولان را تبادل می‌کنند و هر طایفه، فدیه اسیران را مطابق مرسوم می‌پردازند، و بنی‌نجار نیز میان خود، دیه مقتولان را می‌پردازند و هر طایفه فدیه اسیران را مطابق معمول پرداخت می‌کند ...
بر اساس این عهدنامه، هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، نباید فتنه‌گری را پناه دهد و یاری کند، و هر که چنین کند، لعنت و غضب خداوند تا قیامت بر او خواهد بود و هیچ بهانه غرامتی از او پذیرفته نیست، و هرگاه در امری اختلاف کنید، باید آن را به خداوند عز وجل و محمد صلی الله علیه و آله واگذارید، و یهودیان تا زمانی که مؤمنان در حال جنگ هستند، با ایشان خواهند بود و یهودیان بنی‌عوف با مسلمانان متحد هستند، یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان نیز دین خود و پیروان خود را، جز آنان که ستم کنند و

گناه مرتکب شوند، و چنین کسانی، هلاکت خود و خاندان خویش را موجب می‌شوند و یهود بنی‌نجار نیز همانند بنی‌عوف هستند و بنی‌حارث نیز همانند بنی‌عوف، و بنی‌ساعده و بنی‌جُشم و بنی‌اوس و بنی‌ثعلبه نیز همانند بنی‌عوف، در این مورد برابر هستند، جز آنان که ستم یا گناه انجام دهند که ایشان، هلاکت خود و خانواده خود را موجب می‌شوند، و بردگان بنی‌ثعلبه نیز همانند خود آنان هستند، و بنی‌شطیبه نیز همانند بنی‌عوف مشمول این مقررات هستند و همراهان و مشاوران یهودیان نیز همانند خود آنان به شمار می‌آیند و کسی حق ندارد بدون اجازه محمد صلی الله علیه و آله از میان ایشان بیرون رود و علاوه بر دیه قتل، جراحت‌ها نیز باید قصاص شود و هر که به ناگهانی کسی را بکشد، بر خود و خانواده خویش ستم روا داشته، مگر آنان که مورد ظلم واقع شده‌اند ... و کسانی که این پیمان آنان را شامل می‌شود، در صورتی که یکی از آنان مورد حمله واقع شود، دیگران باید به کمک او بشتابند و خیرخواهی و نیکی در حق یکدیگر روا دارند، و کسی از آنان در حق هم‌پیمانان خود جفا نکند، و تعرض به شهر مدینه بر اهل این پیمان حرام است و پناهندگان نیز همچون خود آنان خواهند بود، مادامی که ضرری نرسانده و ظلمی نکرده‌اند. و اگر میان اهل این پیمان، فتنه یا درگیری رخ دهد که بیم فساد رود، ... بنی‌عمرو بن عوف نیز در کار خویش، استقلال دارد و دیه مقتولان خود را تبادل می‌کنند و هر طایفه، فدیه اسیر خود را می‌پردازد. و بنی‌نبیت نیز دیه مقتولان خود را تبادل می‌کنند و هر طایفه، فدیه سایران خود را مطابق آنچه میان مؤمنان مرسوم است، می‌پردازند و بنی‌اوس نیز دیه مقتولان خود را تبادل می‌کنند و فدیه اسیران را مطابق مرسوم می‌پردازند و مؤمنان وظیفه دارند به افرادی که دین و قرض بسیار دارند، درپرداخت فئه یا دیه، یاری رسانند.

هیچ یک از مؤمنان نباید با یاوران مؤمن دیگر پیمانی منعقد کند، مگر به همراهی خود او. و مؤمنان در برابر کسانی که به آن ستم یا تجاوز یا ظلم و دشمنی و فساد روا دارند، با هم متحد خواهند بود، حتی اگر آن شخص، فرزند یکی از آنان باشد. و هیچ مؤمنی به خون‌بهای کافری کشته نمی‌شود و مؤمنان، یاور یکدیگرند، نه دیگران ... و هر یک از یهودیان که از ما پیروی کند، یاری و کمک ما او را شامل می‌گردد، و مؤمنان در صلح و جنگ یکپارچه‌اند، همه مؤمنان در پیکار در راه خدا، برابرند و آنان بر بهترین و استوارترین طریق هدایت قرار دارند و هیچ‌یک از مشرکان نباید اموال یا افراد قریش را پناه دهد و مؤمنان را از دست‌یافتن بر آن بازدارد، و هرکس که مؤمنی را بی‌گناه بکشد، خون او بر ذمه‌اش خواهد بود، مگر آن که ولیّ مقتول رضایت دهد، و تمامی مؤمنان در برابر آن قاتل قرار خواهند داشت، و هیچ‌یک از مؤمنان که به این پیمان وفادارند، حق سرپیچی از آن را ندارند و فرجام کار آنان با خدای عز وجل و محمد پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله خواهد بود. و قریشیان و یاوران آنان، در صلح و امان نخواهند بود، و اهل این پیمان باید در برابر هر کس که به یثرب حمله آورد، بایستند و اگر به صلح فرا خوانده شدند و مورد پذیرش واقع شد، آنان نیز صلح کنند، جز آنان که محارب دین باشند .. و یهودیان اوس و یاوران ایشان نیز شامل این پیمان هستند و باید با اهل این پیمان، نیکی روا دارند».

ص: 302
اکنون مفاد قرارداد را با اسناد وقایع خندق و هجوم مهاجمان بت‌پرست مورد تطبیق

قرار می‌دهیم:
1- بنی‌قریظه این مادّه را که «در موقع پیشامد جنگ، هر کدام از این دو (/ یهودیان بنی‌قریظه و مسلمانان،) دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد، علیه دشمن کمک خواهد کرد» رعایت نکردند؛ در حالی که می‌دانستند این مکّی‌ها هستند که به مدینه هجوم آورده‌اند و مردم مدینه تنها پس از حرکت آنها به سوی شهر، از نیّات طوایفِ بت‌پرست و متحّدشده عرب آگاهی یافته‌اند.
2- بنی‌قریظه این مادّه را که «هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو (/ طرفین قرارداد) با هم در دفاع از آن تشریک مساعی خواهند کرد» زیر پا گذاردند و بر عکس با دشمنان، میثاق همکاری بستند و پیمان منعقده خود را با طوایف مدینه پاره کردند. در این حال «کعب بن اسد قُرظی» سرور بنی‌قریظه با «حیَیّ بن اخطب نضری» که از جانب ابوسفیان مأمور مذاکره شده بود، این نقض پیمان را تأیید کرد و عهد جدید را متعهّد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی لغو یک‌جانبه پیمان توسّط یهودیان بنی‌قریظه را شنید، «سعد بن معاذ»- سرور اوس- و «سعد بن عباده»- سرور خزرج- و «خوّات بن جبیر»- از «بنو عمرو بن عوف»- و «عبداللّه بن رواحه»- از «بنوحارث بن خزرج»- را جهت تحقیقِ حقیقت امر به سوی «بنوقریظه» مأمور نمود؛ در حالی که خود و یارانش در شدیدترین محاصره‌ها انتظارِ لحظات مرگ را می‌کشیدند و شهر مدینه ساعات سقوط را به نظاره نشسته بود.
فرستادگان محمّد صلی الله علیه و آله که خود نیز به عنوان رؤسای طوایف، طرف پیمان بودند، نزد بنی‌قریظه رفتند و از شیوع خبر عهدشکنی آنها پرسش نمودند. ابن‌اسحاق پاسخ و واکنش بنی‌قریظه را در برابر هیئت اعزامی چنین ثبت کرده است:
قالوا (بنی‌قریظة):
«من رسول اللّه؟ لاعهد بیننا و بین محمّد و لا عقد!» فشاتمهم سعد بن معاذ و شاتموه و کان رجلًا فیه حدة فقال له سعد بن عبادة:

«دع عنک مشاتمتهم! فما بيننا و بينهم أرْبى من المشاتمة». (1) چون خبر اين تندخويى، دشنام و نقض عهد به پيامبر رسيد، به تصريح ابن‌اسحاق:
«و عظم عند ذلک البلاء، و اشتدّ الخوف، و أتاهم عدوّهم من فوقهم و من اسفل منهم»
در اين موقع بود که گرفتارى مسلمين به نهايت رسيد. ترس و بيم شدّت گرفت و دشمنان از شمال و جنوب آنها را احاطه کردند.»
با توجّه به اين‌که يکى از مفاد پيمان، پيش‌بينى اين مسأله بود که «در موقع بروز اختلاف و نزاع، آخرين حَکم براى رفع اختلاف، شخص رسول خدا صلى الله عليه و آله خواهد بود» مسلمانان در هنگام ظهر روزى که از مواضع دفاعى شمال مدينه بازگشتند، به سوى استحکامات بنى‌قريظه حرکت کردند و از اين کار دو هدف داشتند:
اوّل مقاومت و دفاع در برابر مواضع بنى‌قريظه که در پى پيمان با بت‌پرستان آن را تدارک ديده بودند.
و دوم مذاکره در امر نقض پيمان طوايف مدينه

یهودیان بنی‌قریظه دیگر حاضر نبودند در کنار طوایف و قبایل یثرب، به صلح و صفا زندگی کنند و مسلمانان، آماده رودررویی با ایشان شدند و برای مقابله با تلاش‌های خصمانه‌شان، به سمت آنان روی آوردند؛ ولی آنها به جای آن‌که از نقض عهدنامه پشیمانی نشان دهند، در استحکامات خود به تحکیم مواضع پرداختند و به تصریح طبری:
«در باره پیمبر سخنان زشت گفتند.» (2)

1- «بنی‌قریظه گفتند: پیامبر خدا کیست؟! ما با محمد عهد و پیمانی نداریم. پس سعد بن معاذ، زبان به بدگویی آنان گشود و آنها نیز چنین کردند، و او مردی تندخو بود، سعد بن عباده به او گفت ...». نک: «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 232، متن اصلی.
2- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1083

واقدی به نقل از ابن ابی‌سَبْراه و او از اسید بن ابی‌اسَید به روایت از ابوقتاده، این واقعه را چنین ثبت کرده است:
«همین که ما به محلّ بنی‌قریظه رسیدیم، آنها خطر را حتمی دانستند. علی پرچم را در پای حصار ایشان برافراشت و آنها از حصارهای خود روی به ما کردند و شروع به دشنام‌دادن به پیامبر و همسران آن حضرت نمودند و ما سکوت کردیم.» (1) ابن‌کثیر نیز این ماجرا را چنین ثبت کرده است:
«کان علیّ قد سمع منهم قولاً سیّئاً لرسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و ازواجه، رضی اللّه عنهنّ». (2) محاصره همچنان ادامه یافت و بنی‌قریظه از مواضع و استحکامات خود به تیراندازی مبادرت ورزید و مسلمانان مقابله به مثل می‌نمودند. با توجّه به این سندِ واقدی به نقل از فروة بن زبید که:
«تیرهای ما همچون ملخ در حرکت بود. بنی‌قریظه در حصارهای خود پنهان شدند و هیچ کس از ایشان ظاهر نگردید. ما حیفمان آمد که تیرهایمان بیهوده هدر شود. این بود که گاه‌گاهی تیر می‌انداختیم.»
معلوم می‌شود که یهودیان از مواضع آسیب‌ناپذیری برخوردار بودند و مسلمانان از این محاصره و تیراندازی‌های پراکنده نتیجه‌ای نمی‌گرفتند. ادامه محاصره یهودیان از سوی مسلمانان برای تعیین تکلیف نهایی باعث شد که به تصریح محمّد بن مسلمه:
«بنی‌قریظه ناچار جنگ را با ما رها کرده، از ادامه آن خودداری ورزیدند و به پیامبر پیشنهاد مذاکره دادند و گفتند صحبت می‌کنیم و پیامبر پذیرفتند.» (3)

1- «مغازی»، ج 2، ص 377
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 228
3- واقدی، ج 2، ص 378

ص: 306

2- 2/ پ: پیشنهاد حکمیّت از سوی بنوقریظه بنا به رسوم طوایف عرب

باید توجّه داشت که بنی‌قریظه با طوایف «اوس» پیمان قبیله‌ای داشتند؛ برخلاف «یهودیان بنونضیر» که با طوایف خزرج همپیمان بودند. از این روی یهودیان بنوقریظه خواستار آن شدند که فردی از اوس به مشورت و حکمیّت انتخاب شود و پیامبر پذیرفت.
ابن‌اسحاق صریحاً در این باره می‌گوید:
«ثم انهم بعثوا إلی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أن أبعث إلینا أبالُبابة بن عبدالمنذر أخا بنی عمرو بن عوف و کانوا حلفاء الأوس نستشیره فی أمرنا فأرسله رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم-. (1)»
قبول این مشورت و حکمیّت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن‌که به پیشنهاد خود یهودیان بنی‌قریظه صورت گرفته بود، نشانه آن است که محمّد صلی الله علیه و آله می‌خواست بحران ناشی از نقض پیمان توسّط بنی‌قریظه را طوری حل و فصل کند که منجر به جنگ و جدال طوایف مدینه نگردد.
ابالبابه نتوانست در این مشورت حکمیّت کند و با احساس پشیمانی از همدردی با مردمی که حدود بیست روز مدینه را در وحشت و ترس فرو برده بودند و هیچ عقد و پیمانی را محترم نمی‌شمردند، عازم مسجد نبی شد و خود را به نشانه استغفار و توبه از اشتباه‌خویش، به‌ستونی که بعدها به‌ستون توبه‌شهرت یافت، بست‌تامورد عفو قرار گیرد. (2) مسلمانان نیز از چگونگی مذاکره و مشاوره او بی‌خبر ماندند و کار حکمیّت ابولبابه بی‌نتیجه ماند.
طولانی‌شدن محاصره باعث شد که طوایف اوس مدینه بر اساس سنن دیرینه از

1- «سپس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند که ابالبابة بن عبدالمنذر، یاور بنی‌عمرو بن عوف را- که هم‌پیمان اوس بودند- را به سوی ما بفرست تا در کار خود با او مشورت کنیم، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را فرستاد ...»
2- همین کتاب، کتاب اوّل، فصل سوم.

پیامبر بخواهند تا راه حلّ بنی‌نضیر را اتّخاذ فرماید. پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از نقض پیمان «بنونضیر»- همپیمان طوایف خزرج مدینه- آنان را آزاد گذارد تا به هر جا که می‌خواهند- جز مدینه- بروند و اقامت گزینند و با هر کس که می‌خواهند زندگی کنند؛ ولی در مدینه نمانند؛ چرا که آنها میثاقی را در رعایت صلح و احترام متقابل به مردم مدینه محترم نمی‌شمارند.
طبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از این پیشنهاد استقبال کند و طوایف اوس را تشویق نماید تا با اتّخاذ راه حلّی این بن‌بست شکسته شود.
نکته بسیار بااهمّیّت در تاریخ زندگانی محمّد صلی الله علیه و آله در همین لحظه‌هاست. او طبق میثاق مکتوب، آخرین فردی است که می‌تواند در حلّ منازعات داوری کند؛ ولی او از حقّ شخصی خود گذشت و ضمن قبول تقاضای بنی‌قریظه برای انجام مذاکره، پیشنهاد طوایف اوس را که حَکم از میان آنان انتخاب گردد، پذیرفت.
اوسی‌ها به بنی‌قریظه نزدیک بودند و محمّد صلی الله علیه و آله می‌دانست که اگر حَکم از میان دوستان بنی‌قریظه برگزیده شود، شاید در برابر خشم همگان، راهی را به نفع آنها بگشاید. اتّخاذ چنین تصمیمی، نشان می‌دهد محمّد صلی الله علیه و آله می‌خواست در چهارچوب سنن مثبت طوایف به حلّ مسأله کمک کند؛ زیرا پیمان مدینه شامل همه طوایف مدینه و مهاجران و انصار بوده است. لذا او نمی‌توانست بی‌مشورت صلح کند، ببخشد، مبارزه کند و یا فرمانی بر قتل و قلع و قمع آنها دهد.
در این ساعت‌های حسّاس مدینه که همگان کنار حصارهای بنی‌قریظه گرد آمده بودند، چه می‌بایست انجام گیرد و محمّد صلی الله علیه و آله چه باید می‌کرد؟ ابن‌اسحاق می‌گوید:
«فلما أصبحوا نزلوا علی حُکم رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فتواثبت الأوس، فقالوا: یا رسول اللّه! لهم موالینا دون الخزرج و قد فعلتَ فی موالی إخواننا بالأمس. (1)»

1- «پس آنگاه که به حکم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گردن نهادند، اوسیان پیش آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! آنها هم‌پیمان ما هستند، نه هم‌پیمان خزرجیان، و در گذشته با هم‌پیمانان یاران ما- خزرج- چنین کردی ...». نک: «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 249، متن اصلی

واقدی، درخواست اوسی‌ها را چنین ثبت کرده است:
در این هنگام اوسی‌ها نزدیک پیامبر آمدند و گفتند:
«ای رسول خدا! اینها همپیمانان ما هستند و به خزرجیان ارتباطی ندارند و به خاطر دارید که در گذشته با بنی‌قینقاع که همپیمانان «ابن ابی» بودند چگونه رفتار کردید. اکنون این همپیمانان از کرده خود پشیمانند و از عهدشکنی خود پوزش می‌خواهند. آنها را به ما ببخش!» (1) همه منابع تاریخی متّفق‌القولند که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به درخواست اوسیان سکوت کردند؛ ولی عاقبت به گفته واقدی:
پس از این‌که افراد قبیله اوس زیاده‌گویی کردند و به درخواست خود اصرار ورزیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر حکم در این باره را به مردی از شما واگذار کنم، خشنود خواهید بود.» گفتند: «آری!»
در اینجا باید تأمّل کنیم:
طوایف اوس عموماً مسلمان و طرف قرارداد میثاق مدینه بودند. با این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانست خود به‌عنوان «داوری نهایی» که در قرارداد به عهده محمّد صلی الله علیه و آله گذارده شده بود، نظر دهد، چرا اختیار شخصی خود را به دیگر کسان تفویض نمود؟
به گمان حقیر و با بررسی کلّ احوال یهودیان و مدنی‌های تازه‌مسلمان، به‌خوبی مشخّص می‌شود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یهودیان را می‌بخشید، به طغیان آنها در روزهای بعد دامن زده و امکان هجوم مجدّد آنان را به مدینه فراهم ساخته بود. مگر او «بنونضیر» و «بنوقینقاع» را نبخشید و آنان بساط هجوم احزاب را به مدینه فراهم نساختند و حتّی بنی‌قریظه را همپیمان بت‌پرستان نکردند؟
بنابر این یک راه باقی بود: این‌که «نه» بگوید و فرمان حمله و هجوم را صادر کند.
ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز چنین نکرد. با آن‌که پیامبر و حَکَم نهایی بود، خود را کنار کشید و امر

1- «مغازی»، ج 2، ص 385 به نقل از محمّد بن مَسلمه.

نقض پیمان‌های قبیله‌ای را به توافق تمام طوایف و قبایل موکول کرد؛ تا آنها هر چه بخواهند بشود.
هدف پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که ریشه‌های کهن عصبیّت قومی، جامعه نوبنیاد مدینه را با آن همه کینه‌توزی‌ها متزلزل نسازد و وحدت طوایف مدینه (انصار- مهاجر) در برابر کینه‌توزی‌های مکّی‌ها شکننده نگردد.
اسناد را بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا خزرجی‌ها، اوسی‌ها و یهودیان بنی‌قریظه در انتخاب حَکَم و اجرای حُکم پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق سنن قبایل، چه راه و روشی را اتّخاذ کردند؟ آنها مختار بودند تا طبق سُنن خود عمل کنند. لذا منتظر تحوّلات درون قلعه‌های بنی‌قریظه ماندند.
در داخل حصار، «ثعلبه»، «أُسید»، پسران «سعیّه» و «اسد بن عُبید»- عموی آنها از یهودیان بنی‌قریظه- تلاش کردند تا قوم خود بنی‌قریظه را متقاعد کنند تا دست از لجاجت برداشته، خود را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تسلیم کنند؛ ولی پاسخ آنها منفی بود و گفتند:
«ما از تورات جدا نمی‌شویم».
وقتی تلاش آنها نتیجه نداد، خود از قلعه پایین آمدند و با زن و فرزندانشان از پیامبر صلی الله علیه و آله امان گرفتند و آزادی خود را به دست آوردند.
(1) فردی دیگر به نام عمرو بن سُعْدَی از یهودیان بنی‌قریظه، یهودیان را خطاب کرد و گفت:
«شما مگر برای محمّد سوگند نخورده و پیمان نبسته بودید که هیچیک از دشمنانش را علیه او یاری ندهید؛ بلکه او را علیه دشمن یاری دهید؟ من که در این کار شما دخالت نداشتم و در مَکر و حیله شما شرکت نکردم. اگر اکنون از وارد شدن به آیین او خودداری می‌کنید، لااقل در یهودی‌بودن خودتان با پرداخت مالیات (جزیه) پایدار بمانید.» گفتند:

1- واقدی، ج 2، ص 380

«ما هرگز چنین تسلیم عرب نخواهیم شد که جزیه و خراج به گردن بگیریم. کشته‌شدن بهتر از این است.» (1) «عمرو بن سُعْدَی» پس از این سخنان، همراه فرزندانش از حصار بیرون آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را امان داد و آزاد گذارد؛ زیرا به‌گفته پیامبر:
«ذلک رجلٌ نجّاه اللّه بوفائه».
او به واسطه وفای به عهد، خداوند متعال نجاتش داد. (2) این دو سند تاریخی به‌خوبی نشان می‌دهد که اوّلًا پیامبر صلی الله علیه و آله، آماده عفو و گذشت از تقصیر و خیانت یهودیان بود. ثانیاً در باره لجاجت بنی‌قریظه در نقض تمام تعهّدات قبایل، نمی‌توانست بی‌تفاوت بماند.
همه طوایف عرب و حتّی بنی‌قریظه، التفات‌های محمّد صلی الله علیه و آله را دیده بودند که با عمرو بن سعد و دیگران چگونه رفتار کرد؛ ولی چرا حاضر نشدند، دست از دشمنی خود بردارند؟
اوسیان نیز اگر چه در دل به اتّخاذ یک راه حلّ مسالمت‌آمیز متمایل بودند، ولی در روزهای سخت خندق و حمله همه طوایف مکّه، عصبیّت طایفه «اوس» نیز دخیل بود.
آنان بی‌هیچ تأمّل و تعلّلی از مناطق شمالی مدینه به جنوب شرقی مدینه آمده و هنوز هم به خانه‌های خود باز نگشته بودند.

طایفه «بنو عبدالأشهل بن جُشَم» از «اوس» بودند و در جنب منازل «بنوظفر» منزل گزیده بودند. از این رو به جهتی از اهمّ طوایف اوّل و به‌اعتباری از هم‌پیمانان قدیمی «بنوقریظه» به‌شمار می‌آمدند و در مجاورت بنوقریظه نیز منزل گزیده بودند.

1- واقدی، «مغازی»، ج 2، ص 381
2- «مغازی»، متن اصلی، ج 2، ص 504. ترجمه فارسی، ج 2، ص 381

واقدی می‌گوید:
پیامبر پس از اصرار اوسیان برای انتخاب یک حَکَم که مورد قبول همه قبایل اوس، انصار، مهاجران و یهودیان باشد، فرمود:
«حکم‌کردن در این مورد را به سعد بن معاذ واگذاشتم.» (1) این انتخاب نه تنها مورد تأیید همگان- از اوس و خزرج- بود؛ که بر اساس گفته ابوسعید خدری، بخاری که: «نزل اهل‌قریظة علی حکم سعد بن معاذ». (2) خواست مُصرّانه یهودیان را برای انتخاب چنین شخصی تأیید می‌کند. بنابر این اگر در انتخاب سعد کوچکترین احتمال داده می‌شد که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد نیّات خود را از طریق او اعمال کند و یا او از تبار اوسیان، کینه و عداوت تندی نسبت به یهودیان دارد، در همان اوان انتخاب مورد اعتراض قرار می‌گرفت؛ یا لااقل مورد تأیید همگان قرار نمی‌گرفت؛ در حالی که تمام متون تاریخی و اسناد و مدارک سیره‌نویسان، دلالت آشکاری بر این اتّفاق آراء- و نه صِرفاً اکثریّت آراء- دارد.
سعد بن معاذ- بزرگ قبیله بنو عبدالاشهل- چون در واقعه خندق زخمی شده بود، در خیمه‌ای در وسط مسجد نبی به سر می‌برد و بر اثر خونریزی زیاد توان آن را نداشت که با مسلمانان به سوی بنی‌قریظه رود. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دور از مسجد نبی در اطراف منازل بنی‌قریظه به سر می‌برد که فاصله آن تا مسجد بیش از سه ساعت راه است. از این رو بی‌آن‌که فرصت ملاقات، یا مجال مشورتِ پیامبر با سعد باشد، او را در غیاب خودش به عنوان حَکم برگزید و دستور داد که اوسیان به مسجد بروند و او را بر مرکبی بیاورند؛ ولی محمّد بن جریر طبری اسنادی را ارائه می‌دهد که بر اساس آن، یهودیان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که سعد بن معاذ را حَکم قرار دهد و گفتند:
«به حُکم سعد بن معاذ تسلیم می‌شویم.» پیمبر نیز این را پذیرفت. (3)

1- «مغازی»، ج 2، ص 286، ترجمه فارسی.
2- «صحیح»، کتاب مغازی، 64، باب 30، حدیث 5
3- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1084

ابن‌کثیر نیز به «احمد بن حنبل» استناد کرده که به نقل از عایشه نقل می‌کند:
حَکمیّت سعد را بنی‌قریظة پیشنهاد کردند و پیامبر با آن موافقت فرمود. (1) به هر حال سعد به عنوان حَکم، هم مورد تأیید یهودیان بود و هم اوسیان و خزرجی‌ها.
پس از این انتخاب، پیامبر صلی الله علیه و آله اوسیان را فرمود که بروید سعد بن معاذ را از مسجد بیاورید. هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که نشان دهد: سعد تا قبل از حضور اوسیان بر بالین او، از چنین انتخاب و رأیی آگاه بوده است. از سوی دیگر پیامبر، اوسیان را بدان جهت مأمورِ آوردن سعد بن معاذ فرمود که شاید بتوانند خواستشان را در باره پیداکردن یک راه حلّ مسالمت‌آمیز به او بقبولانند و یا لااقل مخالفان مصالحه، اطرافش را نگیرند و تحت تأثیر شدّت عمل قرارش ندهند.
به «مغازی» واقدی باز می‌گردیم. او در خصوص علاقمندی اوسیان با یهودیان و خوشحال‌بودن آنها از چنین انتخابی می‌نویسد:
چون پیامبر حُکم‌کردن در باره بنی‌قریظه را به سعد بن معاذ تفویض فرمود، اوسیان بیرون آمدند و پی سعد رفتند و او را سوار بر خری کردند که روی آن پالانی از لیف خرما انداخته و روی پالان هم قطیفه‌ای پهن کرده بودند و لگام آن هم از لیف خرما بود.
اوسیان بر گرد او راه افتاده، می‌گفتند:
«ای ابوعمرو! پیامبر حُکم کردن در باره این دوستانت را به تو واگذار فرمود که نسبت به آنها نیکی کنی. پس نیکی کن! تو دیدی که «ابن ابیّ» نسبت به همپیمانان خود چگونه رفتار کرد؟»
ضحّاک بن خلیفه می‌گفت:
«ای اباعمرو! مواظب این همپیمان‌های خود باش! آنها در همه گرفتاری‌ها از تو دفاع کردند و تو را بر دیگران برگزیدند و امیدوارند که در پناه تو قرار گیرند.»

1- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 237

سلمة بن سلامة بن وقش هم گفت:
«ای اباعمرو! با همپیمانان و دوستان خود نیکی کن. وانگهی، پیامبر دوست می‌دارد آنها باقی بمانند. ایشان در جنگ بعاث و حدائق و دیگر درگیری‌ها تو را یاری داده‌اند و به هر حال سعی کن که از «ابن ابیّ» بدتر نشوی.» (1)
در این سند تاریخی مهم که از طریق «خارجة بن عبداللّه» به نقل از داود بن الحُصین و او از محمّد بن مسلمه نقل شده است، اوسیان دو گونه سخن راندند. یکی خواستند تا سعد بن معاذ را متوجّه نظرگاه عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله کنند و دیگر آن‌که او را متوجّه دیرینه دوستی قبیله‌ای اوس با یهودیان بنی‌قریظه نمایند.
از سوی دیگر اگر تنها دیدگاه محمّد صلی الله علیه و آله برای اوسیان مطرح بود و در حلّ این بن‌بست، متابعت نظر محمّد صلی الله علیه و آله را کافی می‌دانستند، چرا «سعد بن معاذ» را متوجّه ریشه‌های عمیق قبیله‌ای کردند و از واقعه‌های دوران جاهلی (بعاث و حدائق و مواطن) یاد نمودند؟
این امر نشان می‌دهد که مسأله خیانت بنی‌قریظه، نه‌تنها یک موضوع مرتبط با عقاید اسلام است، بل موضوعی قبیله‌ای و متأثّر از آداب و رسوم اجتماعی طوایف عرب بوده است.
اکنون بنگریم ابن‌اسحاق در این وادیِ حسّاس چه اسناد تاریخی را ارائه می‌دهد؟
آیا کلام او مؤیّد سند واقدی است و یا مغایر آن؟
ابن‌اسحاق در کتاب خود استناد مهم اوسیان به گفته پیامبر و نظرگاه آن حضرت را مانند واقدی ثبت کرده است که:
«و هم یقولون: یا أباعمرو أحْسِنْ فی موالیک، فإن رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إنّما ولّاک ذلک لتُحسن فیهم». (2)

1- «مغازی»، متن اصلی، ج 2، ص 511 و ترجمه فارسی، ج 2، ص 36
2- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 150

همین فراز را دقیقاً محمّد بن جریر طبری (1) و نویری (2) آورده‌اند که:
«ای ابوعمرو! نسبت به دوستان و همپیمانان سابق خودت نیکی کن و همانا پیامبر خدا هم که این کار را به تو واگذار فرموده، برای همین بوده است که نیکی کنی!»
بر این اساس می‌توان نتایج ذیل را ارائه داد:
1- پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به درخواست بنی‌قریظه و تأیید اوسیان، حکمیّت را به سعد بن معاذ واگذار کرد.
2- اوسیان و خزرجی‌ها و شخص محمّد صلی الله علیه و آله به تبعیّت از یک سنّت دیرینه، به این عمل مبادرت ورزیدند.
3- اوسیان که خود از مسلمانان متشخّص انصار بودند، نظر عمومی پیامبر را به اطّلاع سعد بن معاذ رسانده، او را تشویق کردند تا حَکمیّت را به نحوی انجام دهد که موجب رهایی یهودیان بنی‌قریظه نشود.
4- چنین حکمیّتی مستند به دو دیدگاه عنوان شده است: یکی خُلق پیامبر در برخورد با دشمنان کینه‌توز و دیگر دیرینه ارتباطات قوی بین قبایل و حدود و ثغور سُنن و رسوم عرب در منازعات طایفه‌ای.
بنابر این نتایج چهارگانه، همگان در انتظار آن بودند که سعد بن معاذ چه حُکمی را صادر می‌کند:
ما پس از بررسی‌های تاریخی زندگی محمّد صلی الله علیه و آله چه به‌عنوان یک شخصیّت برجسته تاریخی و چه به لحاظ رسالت و نبوّت، نمی‌توانیم پذیرای این مطلب شویم که آن حضرت، قادر به حلّ موضوع مورد بحث به عنوان یک مورد مُبتلابِه نبوده و حَکمیّت سعد بن معاذ را به کمک طلبیده است. هرگز! او قادر به حکمیّت، هم به لحاظ درایت و عقل و هم به حُکم نبوّت و رسالت و هم به جهت میثاق مکتوب در سال اوّل هجرت بود؛

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1087، ترجمه فارسی.
2- «نهایة الارب»، ج 2، ص 172، ترجمه فارسی.

ولی چرا چنین نکرد؟ شاید چون یهودیان، زیر بار حکمیّت او نمی‌رفتند و او را طرف دعوی می‌دانستند. انصار و مهاجر هم که خواستار یکپارچه کردن مدینه بودند، نمی‌توانستند عفو و گذشت پیامبر را در نجات مدینه از خطر کینه‌توزی‌های شدید یهودیان و همپیمانان آنها در خیبر و قریش، پذیرا شوند. شاید هم خُلق و خوی قبیله‌ای و نظام متعدّد اجتماعی آن در طوایف اطراف مدینه، مانع از آن بود که بدون توافق همگان بتوان تصمیمی اتّخاذ نمود.
نتیجه هر چه بود، قبول همگانی حَکمیّت سعد بن معاذ است و پیامبر نیز خود از این سنن قبیله‌های عرب تبعیّت کرد؛ تا نهادهای وحدتِ نوپای طوایف در جهت تحکیم همبستگی معنوی مدینه متزلزل نگردد.
وقتی سعد بن معاذ با همراهان، به نزدیکی حصارهای بنی‌قریظه رسیدند، ابتکار عمل در دست او بود و همه به دهان او چشم دوخته بودند.
بگذارید اسناد تاریخی را ورق زنیم.
در این بررسی، متن مغازی واقدی را اصل قرار می‌دهیم و دیگر منابع تاریخی را حول آن شناسایی می‌کنیم:
سعد بن معاذ در حالی به حضور پیامبر آمد که مردم گرد آن حضرت نشسته بودند. همین که سعد از راه رسید، پیامبر فرمودند: «برخیزید و بر سالار خود احترام بگذارید.»
گروهی از مردان بنی عبدالأشهل گفتند: «بپا خاستیم و در دو صف ایستادیم و هر یک از مردان ما سعد را درود و تحیّت گفتند؛ تا آن‌که نزد پیامبر رسید.»
افراد قبیله اوس که در حضور رسول خدا بودند، به سعد گفتند:
«ابوعمرو! پیامبر حُکم‌را به‌تو واگذار فرموده است. نسبت به ایشان خوبی‌کن!»
سعد بن معاذ گفت:
«آیا شما به فرمان من در باره بنی‌قریظه راضی هستید؟»
گفتند: «آری! در غیاب، رضایت خود را اعلام داشته‌ایم و خود، تو را انتخاب کرده‌ایم.»

سعد بن معاذ گفت: «شما را به عهد و میثاق الهی قسم می‌دهم؛ آیا حُکم مرا در مورد خودتان می‌پذیرید؟»
همگان گفتند: «آری!» در این هنگام سعد، به منظور حفظ حرمت رسول خدا به گوشه دیگری رفت و گفت:
«آیا کسانی که این طرف نشسته‌اند هم داخل در حکم من هستند؟»
پیامبر و افرادی که آنجا بودند گفتند: «آری!» (1) در متن عربی، قَسَمی که سعد بن معاذ مخاطبان خود را داده است، چنین است:
ثم قال: «علیکم عهداللّه و میثاقه أنّ الحکم فیکم ما حکمت؟» قالوا: «نعم!»
قبول این حکمیّت در منابع تاریخی، بی‌هیچ تردیدی مورد اتّفاق است و سعد که ماندن و نابودشدن یهودیان را برای مسلمانان مسأله زندگی و مرگ می‌دانست، با طیّ تمام مراحل حقوقی، حکم نهایی را چنین اعلام داشت:
«فإنّی أحکم فیهم أن یقتل من جَرَتْ علیه الموسی، و تُسْبَی النساءُ و الذُّرّیّة، و تُقْسم الأموال» (2) صدور چنین حکمی مورد قبول همگان و حتّی یهودیان قرار گرفت و طیّ مراحل قضایی، اعتراض یا مقاومتی در خصوص آن صورت نپذیرفت و یهودیان به سرنوشتی که با خیانت خود بدان مبتلا شدند و حکمیّت سعد بن معاذ آن را قطعی کرد، شجاعانه تن دادند و آن را به گفته «حُیَیّ بن اخطب» حکم الهی تلقّی نمودند که بر قوم بنی‌اسرائیل نوشته شده است.

1- «مغازی»، ج 2، ص 387. متن عربی، ج 2، ص 512
2- «پس من در مورد ایشان چنین حکم می‌کنم که مردان آنان کشته شوند، زنان و کودکانشان به اسارت در آیند و اموال آنها تقسیم شود». نک: «مغازی»، ج 2، ص 512، متن اصلی. همچنین ابن‌اسحاق، السیرة النّبویه»، ج 2، ص 251

طوایف مدنی که عقیده داشتند: یهودیان تا محمّد صلی الله علیه و آله و یارانش را نابود نکنند، آرام نمی‌گیرند، به حَکمیّت سعد تن دادند و یقین داشتند که یهودیان، آن را با رضایت کامل به اجرا در می‌آورند. طوایف مزبور اطمینان خاطر یافتند که با برچیدن بساط بنی‌قریظه، از این پس، یهودیان قبایل عرب را تحریک نمی‌کنند که مسلمانان را از دم تیغ بگذرانند.
حکم سعد بسیار خشن و سخت به نظر می‌رسید؛ ولی آن را می‌بایست در خصوص مردمی خشن‌تر و سخت‌تر و خیانت‌پیشه در نظر آورد و باید آن را مطایق بافت قبایل آن زمان، مورد شناسایی و قضاوت قرار داد؛ نه در متن آیین اسلام. در سنن و دیرینه آداب قبایل، اگر سپاه عرب در نتیجه خیانت بنی‌قریظه بر مدینه دست می‌یافتند، مسلمانان را از میان برمی‌داشتند. نه‌تنها همه آنها را می‌کُشتند که اعضایشان را قطعه‌قطعه می‌کردند؛ ولی خود به سرنوشتی که می‌خواستند برای مسلمانان فراهم کنند، دچار گشتند. متون تاریخی هیچ اعتراضی را از طوایف اوس و قبایل مدینه و مهاجران در اجرای این حکم ثبت نکرده است. تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به «حُیَیّ ابن اخطب» در حالی که برای کشته‌شدن حاضر می‌شد، فرمود:
«به خدا سوگند! من در این دشمنی با شما تقصیری ندارم که خود را ملامت کنم.
تو خواستی خدا را خوار سازی، خودت بیچاره شدی!»
فقال أما واللَّه ما لمت نفسی علی عداوتک و لکنه من یخذل اللَّه یخذل». (1)

ت: آثار تاریخی واقعه احزاب

اشاره

ضمن بیان تاریخ واقعه احزاب، به جغرافیای تاریخی منطقه خندق اشاراتی داشتیم؛ ولی با توجّه به اهمّیّت شناسایی دقیق مواضع جغرافیایی، برای دستیابی به حقایق تاریخی، آن را به تفکیک مدّ نظر قرار می‌دهیم:
یکی از نتایج مثبت چنین پژوهشی، امکان نقد متون تاریخی و سیره و پی‌بردن به خطاهایی است که اکثر محقّقان، در ترسیم نقشه جغرافیایی خندق مرتکب شده‌اند. بدون

1- طبرسی، «مجمع‌البیان»، الجزء الحادی و العشرون، ص 129، بیروت، دارالفکر، 1955 م

تردید چنین شناختی، مستلزم پی‌بردن به موقعیّت فعلی آن مواضع در شهر و حوالی مدینه امروزی است و از این طریق، راه تطبیق تاریخی-جغرافیایی را برای پژوهندگان هر عصر و زمانی باز می‌کند.

1/ ت: مسیر خندق

کندن خندق به منظور ایجاد مانعی در برابر هجوم مهاجمان عرب بوده است؛ لذا بی‌آن‌که به مستندات تاریخی استنادی داشته باشیم، عقلاً نمی‌توانیم بپذیریم که خندق در شمال مدینه حفر شده باشد؛ زیرا مهاجمان مکّه جز از مسیر وادی عقیق، هیچ راه مساعد دیگری برای هجوم به مدینه، پیش رو نداشتند. از این رو پذیرش پیشنهادِ کندن خندق قبل از رسیدنِ دشمن به مدینه، نشان می‌دهد که مسلمانان در پیش‌بینی احتمالی تحرّک‌بت‌پرستان شناخت صحیحی داشته‌اند.
اما این‌که کندن خندق در کدام جهت جغرافیایی بوده است، ابهامی است که پاسخ به آن از نظر تاریخی بسیار مشکل و از نظر تطبیق با موقعیّت‌های کنونی مدینه، نیازمند پژوهش‌های وسیع و توأم با تأمّل و تفکّر است. واقدی به نقل از ابوبکر بن ابی‌سَبْره به روایت از ابوبکر بن عبداللّه بن جهم نقل می‌کند:
پیامبر اسلام نظر داده بود که در مقابله با هجوم مهاجمان بت‌پرست، کوه سلع را پشت سر قرار دهند و حفر خندق را از ناحیه مذاد شروع کنند و به ذباب و سپس راتج پایان بخشند.» (1) جمله «کوه سلع را پشت سر قرار دهند»، با این سند تاریخی که:
«پیامبر ... محل استقرار مسلمانان را در دامنه کوه سلع قرار دادند.» (2) مطابقت دارد؛ ولی بیان واقدی در سند فوق‌الذّکر با این مدارک تاریخی که پیامبر

1- «مغازی»، ج 2، ص 333، ترجمه فارسی.
2- همان.

حفر هر بخش از خندق را به گروهی واگذار فرمود (مهاجران از راتج تا ذباب و انصار از ذباب تا محلّه خربی میان کوه بنی‌عبید را حفر کردند) به ظاهر مغایرت‌هایی دارد.
محمّد بن جریر طبری از طریق طبرانی از عمرو بن عوف مزنی، مدرکی را ثبت کرده است که:
«پیمبر مسیر خندق را از بیشه شیخین در محلّه «بنوحارثه» تا مذاد خط کشید.» (1) این سند به لحاظ نام و نشانی‌هایش با مستندات واقدی مطابق نیست. در سندی حفر خندق از مذاد آغاز شده و در سند دیگر از کوه بنی‌عبید.
در جایی راتج محل پایان خندق اعلام می‌شود و در مدرک دیگر، بیشه شیخین.
بنابر این دو اختلاف و دو اتّفاق در آراء مشاهده می‌شود. اختلاف در نقطه آغاز و پایانی خندق و اتّفاق در این‌که کوه سلع در سمت جنوبی مسیر خندق قرار داشته است و از قسمت شمالی کوه ذباب می‌گذشته است.
دو مسیر دیگر را هم واقدی ذکر می‌کند. یکی خندقی است که «بنو عبدالأشهل» از منطقه راتج تا مجاورت خانه‌های خود کنده‌اند و دیگری کانالی که‌طایفه «بنودینار» از محلّه خربی تا محلّ امروزی خانه «ابن ابی‌الجنوب» به حفر آن مبادرت ورزیده است. (2) مطری مدینه‌شناس مشهور، مسیر خندق را با نام‌های دیگر نشان داده است و می‌گوید: پیامبر دستور حفر خندق را چنین داده است:
«طولا من أعلی وادی بطحان، غربی الوادی مع الحرة، إلی غربی مصلّی العید ثمّ إلی‌مسجد الفتح، ثمّ إلی الجبلین الصغیرین الذین فی غربی الوادی». (3) سمهودی در یک بیان کلّی از مسیر خندق مطمئن است که:

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1069
2- «مغازی»، ج 2، ص 337
3- «از بالای وادی بطحان که در غرب وادی و حرّه دشت قرار دارد، تا غرب مصلای عید و سپس به سوی مسجد فتح و در ادامه تا دو کوه کوچک که در غرب وادی واقع شده‌اند، امتداد یافته بود». سمهودی، «وفاءالوفا»، جزء 4، ص 1204

«ان الخندق کان شامی المدینة من طرف الحرّة الشرقیة إلی طرف الحرة الغربیة». (1) اکنون این نام و نشانی‌ها را به هم ضمیمه می‌کنیم تا حقیقت امر را بیابیم.
به عقیده حقیر همه آراء در شناساندن مسیر خندق، اگر چه در نامگذاری محلّه‌ها با یکدیگر مغایرت دارند، ولی در بافت جغرافیایی مناطق مذکور، هیچگونه اختلافی دیده نمی‌شود. اگر برخی از پژوهندگان به لحاظ نام‌های مختلف و تناقضات موجود، گمان کرده‌اند که امکان شناخت مسیر خندق وجود ندارد، راه صحیحی را در پژوهش‌های مدینه‌شناسی طی نکرده‌اند. آنها به علّت عدم آشنایی با جغرافیای مدینه و تطوّر تاریخی نام‌های مواضع و محلّه‌های مختلف، آن نام و نشانی‌ها را مغایر هم دانسته و نقشه‌های نادرستی را در کتاب‌های خود به چاپ رسانده‌اند و تصاویر مختلف و نادرستی را از جغرافیای تاریخی واقعه خندق ارائه کرده‌اند.
در مقام شناسایی مواضع خندق با نام‌های متعدّد و در تلفیقی نهایی از مستندات تاریخی مذکور به منظور شناخت دقیق مسیر خندق، ذیلاً موضوعات مورد نظر خود را چنین طبقه‌بندی می‌کنیم:
آغاز خندق:
محمّد بن جریر طبری، آغاز خندق را از بیشه شیخین- مجاور محلّه بنی‌حارثه‌می‌داند و واقدی تصریح می‌کند که مبدأ آن، «راتج» بوده است. سمهودی آغاز خندق را «شامی المدینه» و از طرف الحرة الشّرقیّه نوشته است.
گفتنی است:
«راتج» محلّه مسکونی طایفه راتج «بنو زعورا» از حلفای بنوعبدالأشهل بود و بنا به

1- «خندق در جهت شامی شمال مدینه، از حره شرقی تا حره غربی امتداد داشت». نک: همان مدرک، ص 1206

تصریح ابن‌زباله در شرق کوه ذباب و در جهت شامی مدینه قرار داشته است. این مکان در همان محدوده «من أجمة الشیخین طرف بنی‌حارثه» است؛ زیرا اطم شیخان در طریق شرقی احد و مجاور حرّه قرار داشته است.
«اجمة» (الاجُم) همان حصن می‌باشد و نام قلعه‌ای است با این مشخّصات:
«بالمدینة مبنی بالحجارة و «الاجم» کل بیت مسطح»
و «الاجمه» که جمع آن آجام است، «الشجر الکثیف المتلف» می‌باشد.
با توجّه به مطالب فوق، تناقضی در مکان شروع خندق وجود ندارد و بیان یادشده با این‌که بگوییم آغاز خندق در شمال شرقی مدینه و مجاورت حرّه شرقی بوده است، تفاوتی ندارد.
پایان خندق:
چنانچه گفته شد، بعضی از مدارک تاریخی، «مذاد» را پایان حفر خندق دانسته‌اند و جمعی دیگر کوه بنی‌عبید یا محلّه خربی را. گفتنی است:
«المذاد»، اطُم «بنوحرام» از «بنوسلمه» است که در مجاورت و متّصل به کوه بنی‌عبید در سمت غربی مساجد فعلی فتح قرار دارد. این محل، دقیقاً در شمال شرقی مدینه- که به حرّه شرقی می‌پیوندد- قرار داشته است.
فیروزآبادی گفته است:
«المذاد» نام مزرعه بنوحرام در مجاورت اطُم آنهاست. (1) محلّه خُرْبی: از منازل «بنوسلمه» بین مسجد قبلتین و المذاد واقع شده است.
باید دانست: هر سه نشانی (مذاد، کوه بنی‌عبید و محلّه خُرْبی) یک مکان را بیان کرده‌اند. المذاد متّصل به کوه بنی‌عبید بوده و محلّه خُربی نیز از منازل بنی‌سلمه و متّصل به المذاد است.

1- «المغانم المطابة فی معالم طابة»، ص 373

مسیر خندق از آغاز تا انتها:
علی بن برهان‌الدّین حلبی می‌نویسد:
«و عسکر بهم- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- إلی سفح سلع و هو جبل فوق المدینة، ای فجعل ظهر عسکره إلی سلع، و الخندق بینه و بین القوم». (1)
نویری این سند را ثبت کرده که:
«خندق میان مسلمانان وقریش قرارداشت وپشت مسلمانان به‌کوه سلع‌بود.» (2) به گفته محمّد بن جریر طبری:
«خندق میان وی (پیامبر) و دشمن حایل بود و مسلمانان کنار سلع اردو زدند.» (3) مسلّم است که مسیر خندق در دو قسمت شمالی کوه ذباب و کوه سلع به سمت مشرق تا راتج و به سمت غرب، آن طور که عبدالقدّوس انصاری نظر داده است، حالت قوسی دارد (4) که در نقشه شهر مدینه نیز بر اساس تاریخ و آثار نشان داده‌ایم. با این حال بسا که نظر «علی حافظ» صحیح باشد که مسیر خندق را به صورت یک خطّ مستقیم از «أجمة الشیخین إلی جبل بنی‌عبید» دانسته و رسم کرده است. (5) البتّه قبول خطّ مستقیم نسبت به خطّ منحنی با عقل منطبق‌تر است؛ زیرا:
اوّلاً خطّ مستقیم مسافت کمتری نسبت به خطوط متعرج و منحنی دارد.
ثانیاً امکان استقامت‌ورزی در پشت آن برای مسلمانانِ مدافع مدینه فراهم‌تر و راحت‌تر بوده است.

1- «السّیرة الحلبیّه»، ج 2، ص 635
2- «نهایة الارب»، ج 3، ص 152
3- تاریخ طبری، ج 3، ص 1072
4- «آثار المدینة المنوّره»، ص 158
5- «فصول من تاریخ المدینة المنوّره»، ص 212

ص: 323

به نظر می‌آید با توجّه دقیق به نقشه‌های هوایی شهر مدینه و با شناختی که از مواضع یادشده در بافت فعلی مناطق شمالی مدینه داریم، قابل قبول‌تر آن است که در قسمت شمال شرقی تا کوه سلع، مسیر خندق را به صورت قوسی در نظر گیریم و از شمال کوه سلع تا بنی‌عبید را حدوداً در یک خط مستقیم بدانیم؛ زیرا نقطه آغاز حفر خندق در راتج در شمال شرقی کوه سلع بوده است و باید این مسیر به طرف جنوب، تا حدّی حالت قوسی داشته باشد تا از سمت شمالی خیمه‌گاه محمّد صلی الله علیه و آله (1) یا شمال کوه سلع عبور کند و در یک خطّ مستقیم به جانب شمال غربی که کوه بنی‌عبید در آن جای دارد، امتداد یابد.
این‌که مسیر خندق از راتج به طرف جنوب یا در فاصله نه‌چندان دور در شمال مسجد فتح بوده، مستند به این سند است.
واقدی به تیراندازی قریشیان اشاره می‌کند و می‌گوید که آنها به نزدیک خندق آمدند و: «ساعتی تیراندازی کردند. همه آنها یک هدف داشتند که خیمه پیامبر بود.» (2) بنابر این، خیمه‌گاه محمّد صلی الله علیه و آله نمی‌توانسته در فاصله زیادی از مسیر خندق قرار گرفته باشد.
دو مسیر انحرافی خندق:
در سند تاریخی واقدی خواندیم که «بنوعبدالأشهل» مسیر خندق را از راتج تا گرد خانه‌های خود امتداد دادند و در سمت غربی، «بنودینار» حفر آن را از خربی به محلّ امروزی خانه «ابن ابی‌الجنوب» وصل نمودند. این دو مسیر انحرافی، می‌تواند مورد توجّه مدینه‌شناسان قرار گیرد؛ خاصه آن‌که این سند بجز کتاب «مغازی»، در «الطّبقات الکبری» (3) هم ثبت شده است.

1- مسجد فتح.
2- «مغازی»، ج 2، ص 351
3- ج 2، ص 67

ص: 325
نقشه، میدان خندق، مسیر خندق، 4- سوم.؟؟؟

خانه ابن ابی‌الجنوب که به بیت و دار ابی‌الجنوب نیز شهره است، همان مکانی بود که نخستین بار پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عید را در مجاورت آن بجای آورد. این مکان در سمت غربی وادی بطحان و به عنوان «مُصلّی الأوّل» در مناخه مشهور است. شاید همین مدرک تاریخی است که ابن‌نجّار و مطری- مورّخان مدنی- را متقاعد کرده است تا بگویند مسیر خندق از بالای وادی بطحان در امتداد حرّه غربی تا مصلّای عید بوده است.
به نظر حقیر، قبول حفر خندق در چنین امتدادی از شمال شرقی تا شمال غربی مدینه و از آنجا در طول سرزمین‌های غربی شهر تا جنوب، تنها در عرض شش روز، بسیار بعید به نظر می‌رسد. متأسّفانه فیروزآبادی تنها به ذکر گفته‌های مطری در تعیین مسیر خندق بسنده کرده و خود نظر یا پژوهش جدیدی ارائه نکرده است. (1) به هر حال آنچه مسلّم است، هیچ مورّخی در طول سده‌های گذشته، از آثار بجامانده خندق، وصف و نشانی به ما نداده است و امروز نیز نمی‌توانیم اثری حتّی از کوچکترین جزء آن بیابیم. تنها بر اساس متون نخستین مغازی و سیره پی می‌بریم که خندق، حدود هفت ذرع عمق داشته یا به گفته واقدی به اندازه قامت یک انسان بوده است. عرض آن نه ذرع داشته و به گفته واقدی دارای درهایی بوده است.
و پیکره‌های 1- 3، 2- 3

2/ ت: خیمه‌گاه پیامبر؛ مسجد فتح

احمد بن حنبل حدیثی را از ابوعامر به نقل از ابن‌زید و او از عبداللَّه بن عبدالرّحمن ابن کعب بن مالک به روایت از جابر بن عبداللّه انصاری ثبت کرده است که:
«ان النبیّ- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- دعا فی مسجد الفتح ثلاثاً؛ یوم الإثنین و یوم الثلاثا و یوم الأربعاء، فاستجیب له یوم الأربعاء بین الصلاتین فعرف البشر فی وجهه. قال جابر: فلم‌ینزل بی أمر مهم غلیظ إلّا توخیت

1- «المغانم»، ص 134

تلک الساعة، فادعو فیها فاعرف الإجابة». (1) این حدیث نیز در «مسند» احمد به نقل از ابن ابی‌ذنب و او از «رجل من بنی‌سلمه» به روایت از جابر بن عبداللّه، در وصف دعای محمّد صلی الله علیه و آله در مکان مسجد فتح ثبت شده است:
«ان النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أتی مسجد-/ یعنی الأحزاب- فوضع رداءه و قام و رفع یدیه مداً یدعو علیهم و لم یصل. قال ثمّ جاء و دعا علیهم و صلّی». (2) بر اساس این دو سند تاریخی، مسلّم است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکان فعلی مسجد که به «فتح» یا «احزاب» شهرت دارد، برای نجات مسلمانان از بن‌بست محاصره و فشار مهاجمان بت‌پرست، دست به دعا بلند کرده و پس از اجابت، فتح را به مسلمانان مژده داده است. به این اعتبار، مسجد مذکور را «فتح» و به لحاظ این‌که دعای محمّد صلی الله علیه و آله در روزهای سخت هجوم احزاب به مدینه بوده، مسجد مزبور را «الأحزاب» خوانده‌اند.
از متن دعای محمّد صلی الله علیه و آله در این مکان، اسناد تاریخی مختلفی به دست ما رسیده است. در بعضی از آنها به نام «مسجد فتح» تصریح شده است و برخی دیگر بی‌آن‌که به موضوع مشخّصی اشاره کنند، از سیاق دعاهای محمّد صلی الله علیه و آله در ایام سخت واقعه خندق یادها کرده‌اند:

1- «پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز، یعنی دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه را در مسجد فتح به نیایش گذراند، پس در روز چهارشنبه، بین دو نماز دعای حضرت مستجاب شد و در چهره ایشان آثار خرسندی پدیدار گشت. جابر گوید: هرگاه امر مهم و خطیری برایم پیش می‌آمد، در آن ساعت دعا می‌کردم و به اجابت می‌رسید». نک: «مسند»، المجلّد الثّالث، ص 332، چاپ افست، دارالفکر و بهامشه منتخب کنزالعمّال
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسجد یعنی مسجد احزاب آمده ردای خویش را پهن کرد و ایستاد و دستان خویش را بالا برد و بر آنان دعا کرد، اما نماز نگزارد، پس گفت: دیگر بار بدانجا آمد و بر آنان دعا کرد و نماز گزارد». نک: «مسند»، المجلّد الثّالث، ص 393

محمّد بخاری، سندی را از قتیبة بن سعید به نقل از اللیث و او از سعید بن ابی‌سعید به روایت از ابوسعید و او از ابوهریره ثبت کرده است که:
«أنّ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان یقول: لا إله إلّا اللّه وحده، أعزّ جنده، و نصر عبده و غلب الأحزاب وحده، فلا شیء بعده». (1)
بخاری در همان مأخذ، حدیث 4115 از عبداللّه بن ابی یاد می‌کند که گفته بود:
«دعا رسول اللّه علی الأحزاب فقال: اللهم مُنزل الکتاب، سریع الحساب، اهزِم الأحزاب، اللهم اهزمْهم و زلزلهم». (2) ولی در حدیث 4116 از همان مأخَذ، از طریق نافع به نقل از عبداللّه بن عمر، متن دعا را چنین می‌خوانیم:
«لا اله الا اللّه وحده، لا شریک له، له الملک و له الحمد، و هو علی کل شیء قدیر. آیبون، تائبون، عابدون، ساجدون لربّنا حامدون، صدق اللّه وعده، و نصر عبده، و هزم الأحزاب وحده». (3) سمهودی در کتاب خود به گفته مجد استناد کرده است که:
«مسجد مذکور را بدان جهت فتح خوانند که شأن و مکان نزول سوره الفتح

1- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: نیست معبودی جز خدای یگانه، که لشکریان خود را عزت عطا کرد و بندگان خود را یاری داد، و خود بر احزاب چیره شد، پس جز او چیزی نیست». نک: بخاری، «صحیح»، کتاب مغازی 64، باب غزوة الخندق. نک: ابن‌حجر عسقلانی، «فتح‌الباری بشرح صحیح»، المجلّد السّابع، ج 7، ص 406، حدیث 4114
2- «پیامبر خدا بر احزاب دعا کرد و فرمود: بار الها، ای فرو فرستنده کتاب، ای سریع الحساب، احزاب را شکست بده، خداوندا! آنان را شکست بده و متزلزل گردان.»
3- «نیست معبودی جز خدای یگانه، که شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست، و حمد و ستایش او راست، و او بر همه چیز تواناست. ما باز آیندگان و توبه کنندگان و پرستشگران و سجده کنندگانیم و پروردگار خویش را حمد گوییم، خداوند به وعده خویش وفا کرد و خود، احزاب را شکست داد.»

بوده است.» (1) این نظر اگر چه با اجتماع مفسّران در مدنی‌بودن سوره فتح مطابق است، ولی نگارنده نمی‌داند چگونه آن را با اقوال همه مفسّران در این‌که به سختی سعی کرده‌اند به استناد اسانید متعدّد، شأن نزول سوره را واقعه حدیبیّه، خیبر بخوانند، مطابقت دهد. (2) آنچه نمی‌توان در آن تردید تاریخی روا داشت، بشارت فتح است که به استناد کتاب «مغازی» به نقل از ابن‌عقبه، پیامبر صلی الله علیه و آله در این محل به اطّلاع مسلمانان رساند:
«فسمی بذلک لوقوع البشارة بالفتح فیه». (3) نکته مهم این است که آیا این محل، مسجدی بوده که محمّد صلی الله علیه و آله در ایّام محاصره مسلمانان از سوی احزاب، در آن نماز به جای می‌آورده است؛ یا تنها خیمه‌گاه آن حضرت بوده و بعدها مسجدی در آن بنا شده است و مکرّراً محلّ نماز پیامبر بوده است؟
فیروزآبادی صریحاً در ذیل شرح واقعه خندق می‌نویسد:
«و جعل المسلمون ظهورهم إلی جبل سلع و ضرب- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قبة علی موضع مسجد الفتح الیوم». (4) این سند نشان می‌دهد که خیمه‌گاه محمّد صلی الله علیه و آله در مکان فعلی مسجد فتح بوده؛ نه این‌که آنجا مسجدی بوده که محمّد صلی الله علیه و آله در آن به عبادت مشغول بوده است. این نظر با اسناد تاریخی مکتوب در مغازی‌ها و سیره‌ها مطابقت کامل ندارد؛ زیرا واقدی از

1- «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، جزء 3، ص 835
2- قرطبی، «جامع الأحکام القرآن»، ج 16، ص 259، سوره الفتح
3- «آن را به این سبب مسجد فتح نامیده‌اند که بشارت فتح و پیروزی در آنجا داده شد». نک: «وفاء الوفا» همان مدرک.
4- «مسلمانان، پشت به کوه سلع ایستادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محل امروزی مسجد فتح، خیمه زد». «المغانم المطابة فی معالم طابه»، ص 134

عبدالحمید بن جعفر نقل می‌کند:
«پیامبر در دامنه کوه سلع فرود آمدند و آن کوه را پشت سر خود و خندق را روبروی خویش قرار دادند. لشکرگاه پیامبر آنجا بود. برای پیامبر خیمه‌ای چرمی در کنار مسجدی که بیخ کوه-/ کوه احزاب- قرار داشت، بر پا کردند.» (1) متن عربی:
«و ضرب قبّة و کانت القبّة عند المسجد الأعلی الذی بأصل الجبل؛ جبل الأحزاب». (2) در سند دیگری در خصوص همین وصف، چنین می‌خوانیم:
«أتی عمر بن الخطّاب رضی الله عنه إلی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و هو فی قبّة و قبّة رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- مضروبة من أَدَم فی أصل الجبل عند المسجد الذی فی أسفل الجبل». (3)
عُمر بن خطاب به حضور پیامبر آمد. آن حضرت در خیمه خود که از چرم بود و کنار مسجد در بُن کوه قرار داشت، بودند.» (4) بنابر اقوال واقدی، مسلّم است که از نظرگاه اسناد تاریخی، خیمه‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مجاور مسجد بوده است؛ نه این‌که مسجد، بنایی بوده که بر محلّ خیمه‌گاه ساخته شده است.
محمّد بن جریر طبری از «عبداللّه بن عمرو بن عوف المزنی» پس از وصف سنگ

1- «مغازی»، ج 2، ص 340
2- همان، ص 454، مارسدن جونس.
3- واقدی، «مغازی»، ج 2، ص 457
4- واقدی، «مغازی»، ترجمه فارسی، ج 2، ص 343

سختی که سلمان و یاران، قادر به شکستن آن برای حفر خندق نشدند، می‌نویسد:
«فرقی سلمان حتی أتی رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و هو ضاربٌ علیه قبّة ترکیّه». (1) ترجمه فارسی جمله از این قرار است:
«سلمان پیش پیمبر رفت که در یک خیمه ترکی جای داشت.» (2) همین مضمون تاریخی را علی بن برهان‌الدّین به استناد ابن‌حزم چنین جمع‌بندی کرده است:
«إنّه الصحیح الذی لا شک فیه و لا وهم و عسکر بهم- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إلی سفح سلع و هو جبل فوق المدینة أی فجعل ظهر عسکره إلی سلع ... و الخندق بینه و بین القوم، أی و ضربت له- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قبة من أدم». (3) با توجّه به این پژوهش، می‌توان از نظر تاریخی پذیرفت که خیمه‌گاه محمّد صلی الله علیه و آله در مجاورت مسجدی بوده که بعدها مسجد فتح بر آن مکان بنا شده است. لذا بنای مذکور در دو برهه از زمان- یکی در واقعه خندق و دیگری در موارد متعدّدی پس از پایان‌یافتن واقعه- مکان دعا و نماز محمّد صلی الله علیه و آله بوده است.
چنانچه در وصف مسجد ذباب آوردیم، پیامبر در نظارت بر امر خندق‌کَنی مدافعان مدینه، خیمه‌گاه دیگری بر تپّه ذباب داشته که آنجا نیز به دعا و نماز می‌پرداخته است. همین امر موجب اشتباه بسیاری از محقّقان در تفکیک تاریخی و موضوعی این دو خیمه‌گاه در جریان یک واقعه شده است. (4)

1- «تاریخ الرّسل و الملوک»، جزء 2، ص 45
2- واقدی، «مغازی»، ترجمه فارسی، ج 3، ص 1070
3- «السّیرةالحلبیّه»، ج 2، ص 635. همچنین ابن‌کثیر، «السّیرةالنّبویّه»، ج 3، ص 192 به‌نقل از عمرو بن عوف.
4- همین کتاب، کتاب اوّل، فصل هشتم.

بنای مسجد فتح- که به الأحزاب و الأعلی نیز شهره است- از همان سال‌های نخست قرن اوّل هجری مشهور بود و برای اهل مدینه و همه مسلمانانی که از اقصی نقاط جهان به زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و مدینةالنّبی می‌آمدند، از زمره اماکن مقدّسه به شمار می‌آمد. این موقعیّت تاریخی- اسلامی در طول پانزده قرن، همچنان پابرجاست. (1) مسلّم است که نخستین بنای مسجد فتح در ایّام حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا ساخته شد.
تاریخ‌نویسان در توصیف آن گفته‌اند:
مصالح نخست بنای مسجد را خشت و سنگ و شاخه‌های خرما تشکیل می‌داد که چون رو به فرسودگی و خرابی نهاد، عُمر بن عبدالعزیز- والی مدینه- همزمان با بازسازی مسجد النّبی، در سال 93 ه. ق. (عهد ولید بن عبدالملک) بنای جدیدی جایگزین آن نمود و در آن سه ستون قرار داد تا محلّ عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله که در کنار ستون سوم بوده است، برای مسلمانان مشخّص گردد.
سمهودی این اقوال را از مطری- مورّخ مدنی- ذکر کرده و می‌افزاید:
این سه ستون که زیر بام و جلوی مسجد قرار داشته، در بازسازی مجدّد مسجد فتح توسّط «امیر سیف‌الدّین حسین بن هجاء» به سال 575 ه. ق. همان نقشه معماری محفوظ ماند. (2) سمهودی، خود در سال‌های 890- 910 ه. ق. نام این وزیرِ پادشاهان مملوکی مصر را بر لوحه‌ای در قسمت فوقانی سمت قِبلی مسجد دیده و آن را ضبط و ثبت کرده است.
بسیاری از مورّخان مدینه‌شناس مانند ابوغسّان، یحیی و ابن‌شبه به نشانی ستون سوم، مستندات متعدّدی را ذکر کرده‌اند؛ ولی مسلّم است که با فرسودگی ستون‌های مذکور، تغییراتی در بنا دیده شده است و سمهودی در نیمه دوم سده نهم هجری که از این مکان بازدید کرده، آن را مقابل محراب فعلی مسجد که به صورت رواقی بدون

1- در مورد ارزش معنوی مسجد فتح، نک: شیخ طوسی، «تهذیب الأحکام»، ج 6، صص 13 و 14، باب 5، روایت امام صادق علیه السلام به نقل از معاویة بن عمّار.
2- «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، جزء 3، ص 836

ستون درآمده بود، مشخّص کرده است. (1) صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه 401 کتابش، مسجد فتح را از جمله «مساجد النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالمدینة» دانسته و معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله: «جلس فی مسجد الفتح و دعا فیه».
ابن‌جبیر که در میانه 578- 581 ه. ق. مدینه را زیارت و سیاحت کرده است، در باب اهمیّت مسجد فتح در میان اهالی شهر می‌نویسد:
«مسجد الفتح الذی أنزلت فیه علی النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- سورة الفتح». (2) همین مضمون را ابن‌بطوطه در کتاب خود یاد کرده است که:
«در راه احد سه مسجد وجود دارد ... و سومی مسجد فتح است که سوره فتح قرآن در آن نازل شده است.» (3) در ماه‌های ذیقعده و ذی‌الحجّه سال 1396 ه. ق. و روز جمعه دوم شعبان 1398 ه. ق. مطابق با 7 ژوئیّه و برابر با 16 تیرماه 1357 ه. ش. مکرّراً به منطقه خندق رفت و آمد داشتم و ضمن یادآوری عبادت‌های محمّد صلی الله علیه و آله، به تطبیق متون تاریخی و موقعیّت جغرافیایی منطقه پرداختم. در آن روزها فاصله مسجد تا مرکز شهر مدینه، حدود سه کیلومتر بود.
بنایی در شمال غربی کوه سلع، بر صخره‌ای سنگی کنار وادی بطحان- که امروز مدنی‌ها آن را وادی ابی‌جیده می‌خوانند- وجود دارد که گویی با مشاهده آن، تاریخی را می‌نگریم که از حسّاس‌ترین لحظه‌های حیات محمّد صلی الله علیه و آله و روزهای پر از زجر و رنج او

1- سمهودی، «خلاصة الوفاء»، ص 387، المکتبة العلمیّه، مدینه، 1972 م، به اهتمام حمد الجاسر.
2- «مسجد فتح محلی است که در آن، سوره فتح بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید». نک: «الرّحله/ جبیر»، ص 176، چاپ بیروت، 1964 م، دار صادر، دار بیروت
3- سفرنامه ابن‌بطوطه، ص 115

و یارانش برای دفاع از ایمانشان، شهرشان و زنان و کودکانشان در برابر هجوم لجام‌گسیخته اقوام و طوایف بت‌پرست عرب در ائتلاف و اتّحاد با یهودیان بنوقریظه، بنونضیر و بنوقینقاع، یادی آشکار دارد.
بر مدخل ورودی پلّکان مسجد، تابلویی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: «مسجد الفتح أسس عام 575 ه.- اوقاف مدینة».
این تاریخ دقیقاً آخرین بازسازی اساسی مسجد توسّط «امیر سیف‌الدّین حسین» را یادآوری می‌کند؛ ولی از تعمیرها و مرمّت‌های بعدی نشانی نیست. تنها می‌توان از تلاش اندک سعودی‌ها در حفظ و تعمیرهای مکرّر آن نشانه‌هایی گرفت.
رواق مسجد بر ستونی استوار نیست؛ ولی شیفتگان آثار تاریخ حیات پیامبر از مکان ستون سوم مسجد فتح که برابر محراب فعلی مسجد است، خبر دارند و برای ادای نماز و عبادت در آن موضع خاصّ، صف‌ها تشکیل می‌شود و برای ادای نماز، به نوبت صبر و شکیبایی می‌کنند. پیکره‌های 3- 3، 4- 3

3/ ت: مساجد خندق

در دامنه سمت غربی کوه سلع، زمین مسطّح و وسیعی وجود دارد که بر اساس متون تاریخی، محلّ استقرار مسلمانان از طوایف مختلف انصار و مهاجران مکّی بوده است.
خیمه‌گاه محمّد صلی الله علیه و آله بر بالای صخره‌ای از بلندی‌های سمت غربی سلع و مُشرف بر قرارگاه مسلمانان بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله این امکان را هم می‌داده است تا بر مواضع شمالی مسیر خندق نظاره کند. اما این‌که چه وقایع یا خاطرات موثّقی رخ داده که موجب شده است: در زمین‌های مسطّح مذکور، مساجد دیگری هم به غیر از مسجد فتح بنا شود، مدّت‌ها اندیشه نگارنده را به خود مشغول می‌داشت.
اگر بخواهیم از منظر ابن‌نجّار به موضوع مورد شک بنگریم، بنای سه مسجد در این زمین مُسطّح- که در آن زمان نخلستانی بوده- دیده شده است. وی بی‌آن‌که منابع تاریخی هر یک از این مساجد را یاد کند، دو بنا را معمور و سومی را ویرانه دانسته است.

این مقدار معلومات، برای شناخت منابع تاریخی مساجد مذکور، مشکلی را حل نمی‌کند؛ ولی مطری- مورّخ دیگر مدنی- دقیقتر به وصف بناهای مذکور پرداخته، می‌نویسد:
«مسجدی که پس از مسجد فتح در سمت قِبلی (جنوبی) قرار گرفته، به نام مسجد سلمان فارسی است و دومی که در سمت قِبلی مسجد سلمان واقع است، به مسجد امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشهور است.
مطری از مسجد سومی که در دوران او جز ویرانه‌ای از آن باقی نمانده، نام یا نشانی تاریخی نمی‌شناساند.
سمهودی از دو مسجدِ «علی» و «سلمان» تنها بر اساس شایعات مردم سخن می‌گوید (1) و نظر می‌دهد که بنای مسجد ویران شده و تنها آثاری از پایه‌های بنای بجامانده به نام «مسجد ابی‌بکر» بین مردم شهرت دارد.
سمهودی اظهار شگفتی می‌کند که نمی‌دانم چرا مردم به مسجد سلمان، مسجد ابی‌بکر هم می‌گویند!
مسجد علی علیه السلام که با عرض شانزده و طول سیزده ذرع (از شمال به جنوب) محاسبه و ثبت شده است، از سوی «امیر زین‌الدّین ضیغم بن خشرم»- امیر مدینه- در سال 876 ه. ق. تعمیر و مرمّت شده و برای آن گنبدی ساخته شده است. امیر مزبور نام «ابن ابی‌الهیجاء» از وزرای مملوکی‌های مصر را که سیصد سال قبل از امیر زین‌الدّین می‌زیسته است، به عنوان اهتمام‌کننده برای مرمّت مسجد در لوحه‌ای میانه سقف دیده است. نام ابن ابی‌الهیجاء نشان می‌دهد که همزمان با مرمّت مسجد فتح، دو مسجد سلمان و علی نیز توسّط او در سال 575 ه. ق. تجدید بنا شده است.
مسجد «سلمان فارسی» نیز در زمان سمهودی چهارده و هفده ذرع بوده و طول آن از شرق به غرب مساحت داشته است.
این مساجد بدان جهت در تاریخ محفوظ مانده است که به گفته معاذ بن سعد:

1- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج 3، ص 836

«پیامبر در مسجد فتح و مسجدهای اطراف آن نماز خوانده است.» (1) یا چون تیره‌های مختلف انصار در روزهای خندق، آن محل را برای استراحت خود انتخاب کرده بودند، مکان‌هایی جهت نمازِ خود اختصاص داده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در همه آنها به نماز می‌ایستاده است. (2) به هر حال این اقوال، به پژوهش‌های زیادی نیازمند است. شاید هیچ یک از این کلمات، حقیقت نداشته باشد و به مناسبت نقش برجسته سلمان فارسی در ابتکارِ حفر خندق و علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام در قتل عمرو بن عبدود- که تأثیر بسزایی در شکست و نافرجامی کار قریشیان داشته‌اند- مساجدی به نام این بزرگان بنا شده باشد.
ابن‌بطوطه به غیر از مسجد فتح، از دو مسجد در دامنه کوه سلع یاد کرده است و نامی از مسجد ابی‌بکر نمی‌برد. (3) صاحب «المناسک و اماکن طُرق الحج» در صفحه 402- 339 کتابش، به استثنای مسجد فتح، نشانی از دو مسجد دیگر در سده 2 تا 3 ه. ق. ارائه نداده است. فیروزآبادی نیز ذیل شرح خندق تنها به مسجد فتح اشارتی دارد ولاغیر. (4) به هر حال آنچه مسلّم است، هر سه مسجد سلمان، علی و ابوبکر که در سال 902 تجدید بنا شده، در عصر عثمانی‌ها مکرّراً تعمیر و مرمّت شده و به همین اسامی یا مساجد الأربعة شهرت داشته است. علی بن موسی در رساله‌اش می‌نویسد:
و غربی جبل سَلع المساجد الأربعة منهم مسجد الفتح المأثورة من یوم الأحزاب. (5) در خلال سال‌های 1395 تا 1398 ه. ق. که نگارنده از این منطقه بازدید کرد، به غیر

1- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء 3، ص 834
2- علی حافظ، «فصول من تاریخ المدینه»، ص 130
3- سفرنامه ابن‌بطوطه، ص 15
4- «المغانم»، ص 134
5- وصف المدینة المنوّره، ص 39. نیز: رسائل فی تاریخ‌المدینه، صص 17، 37، 39 و 42

از مسجد فتح، پنج مسجد دیگر در حول آن در برابر چشمانش نمودار بود:
1- مسجد سلمان فارسی در سمت قِبلی مسجد فتح.
2- مسجد علی ابن أبی‌طالب پس از مسجد سلمان فارسی.
3- مسجد ابوبکر صدّیق به دنبال مسجد علیّ بن ابی‌طالب که اندکی به جانب خاور تمایل دارد.
4- مسجد عُمر بن خطّاب.
5- مسجد فاطمة الزّهرا.
دو مسجد عُمر و فاطمه تنها در سال‌های اخیر شهرت عمومی یافته است و در کتب تاریخی نشانی از آن پیدا نکردم.

آنچه مسلّم است، اصالتِ دو مسجد سلمان فارسی و علیّ بن ابی‌طالب است که نقش اساسی این دو بزرگوار در واقعه خندق، هر پژوهنده‌ای را به ریشه‌داربودن این دو مسجد متقاعد می‌سازد. ولی این‌که بر اساس چه مأخذ و منبع موثّقی، مسجد ابوبکر بنا شده و یا در عصر سعودی‌ها مساجدی به نام‌های عُمر و فاطمه ساخته شده است، جز شایعات مردم، سند دیگری نیافتم. و پیکره‌های 5- 3؛ 6- 3؛ 7- 3

«بنوحرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه» طایفه‌ای از انصار بودند که بین گورستان بنی‌سلمه و المذاد (1) زندگی می‌کردند و سپس در بریدگی‌های کوه سلع، بساط حیات قبیله‌ای خود را گستردند.
فیروزآبادی سندی را از «زبیر بن بکار» (2) ثبت کرده (3) که آن را سمهودی (4) و ابن‌نجّار (5) نیز ضبط و ثبت کرده‌اند. سند مزبور از این قرار است:
کانوا أیام الخندق یخرجون مع رسول اللّه و یخافون البیات، فیدخلون به کهف بنی حَرَام فیبیتُ فیه حتی إذا أصبح هبَطَ. (6) بنابر این محلّ کهف یا غاری که مسلمانان در روزهای سخت هجوم کینه‌توزان یهود و قریش به آن پناه می‌بردند تا شب را به صبح آورند، مورد توجّه اهل مدینه و به نشانه اثری از تاریخ خندق از اهمّیّت خاصّی برخوردار بوده است.

1- الثقات، ابن حبان، ج 1، ص 266
2- طلحة بن خِراش.
3- «المغانم المطابه»، ص 249
4- «وفاء الوفا»، ج 2، ص 149
5- «الدّرة الثّمینة فی تاریخ المدینه»، ص 39
6- «در ایام جنگ خندق، مسلمانان به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون می‌رفتند و از توقف شبانه می‌هراسیدند، پس وارد غار بنی‌حرام می‌شدند و بیتوته می‌کردند و چون صبح می‌رسید، از فراز کوه پایین می‌آمدند.»

در قرون 2 تا 3 ه. ق. صاحب کتاب «المناسک» درصفحه 401 کتاب خود، باعبارت:
«و جلس فی کهف سلع» به موقعیّت تاریخی کهف بنی‌حرام به عنوان غاری که پیامبر به آن رفت و آمد می‌کرده، اشاره روشن دارد. اهمّ مدارک مربوط به نشست و برخاست پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌توانیم سندی بدانیم که طبرانی در «الأوسط» از ابوقتاده نقل کرده است که:
خرج مَعاذ بن جبل لطلب النبیّ فلم‌یجده ... فخرج حتی رقی جبل ثواب فنظر یمیناً و شمالاً فبصر به فی الکهف الذی اتخذ الناس إلیه طریقاً إلی مسجد الفتح. قال معاذ: «فإذا هو ساجدٌ ...». (1) این سند نشان می‌دهد که کهف بنی‌حرام، منتهی به راهی می‌شده که مسجد الفتح در آنجا قرار داشته است و نیز غاری بوده که یک بارپیامبر صلی الله علیه و آله را در آن، در یک سجده طولانی یافته‌اند.
سهمودی در سده‌های هشتم و نهم هجری، غار را دیده است و آن را محلّ زیارت مردم به یاد روزهای اقامت محمّد در واقعه خندق توصیف کرده است. این محقّق، از مسجد فتح گذشته است و از طریق بریدگی‌های کوه سلع، به کهف که در بطن شعب بنی‌حرام قرار دارد، رسیده است.
امروزه کهف بنی‌حرام در قسمت غربی کوه سلع که در شمال آن مسجد فتح واقع است، شهرتی خاص میان مردم مدینه دارد. از این محل است که می‌توان به قسمت جنوبی کوه سلع ره یافت و کتیبه کوفی نقرشده بر سنگِ صیقل داده‌شده را مشاهده کرد.
این کتیبه ظاهراً از دوران صحابه بجا مانده و متن آن بدین قرار است:
أمْسَی و أصْبَحَ عُمَرُ و أبُوبکر یشکوان إلی اللّه من کل مایکره یقبلُ اللّه عُمَرَ اللّه یُعَامِلُ عُمَرَ بالمغْفِرةِ. (2)

1- «معاذ بن جبل به جستجوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و ایشان را نیافت، پس به کوه رفت و به جانب چپ و راست نظر کرد و آن حضرت را در غاری دید که مردم از راه آن، به سوی مسجد فتح می‌روند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا در حال سجده یافت.»
2- پیکره 8- 3

به هر حال شهرت غار بنی‌کهف در تمام متون تاریخی مدینه تا به امروز، بی‌اساس نیست؛ خاصه آن‌که دقیقاً مستندات نقل‌شده در باره آن با وقایع تاریخی رخ‌داده در این محدوده جغرافیایی (اطراف کوه سلع) مطابقت دارد. آنچه مورد نظر محقّقان است، چشمه‌ای‌است که‌گفته‌اند در کنارآن غاربه‌دست پیامبر صلی الله علیه و آله نقر شده است. از دوران مطری تاکنون، همگان گفته‌اند که اثری از این چشمه که به «عین‌النبی» شهرت داشته، نیافته‌اند.
امروزه بنای غار بنی‌حرام به صورت بنای مسجدی کوچک در بریدگی کوه سلع در شمال غربی مدرسه المنصوریّه و شمال غربی مدینه و مقابل باغچه نقیبه، از طریق راهی که به منطقه السِیح و مساجد اطراف فتح منتهی می‌شود، جلوه‌ای آشکار دارد.

ابن‌اسحاق گوید:
سلمان فارسی- آنگونه که خود نقل می‌کند- هنگام حفر خندق با سنگ سختی برخورد کرد که قادر به شکستن آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله که در همان نزدیکی به کندن زمین مشغول بود، به کمک او شتافت:
«فأخذ المِعْول من یدی، فضرب به ضربة لَمَعَت تحت المِعول برقةٌ. قال: ثمّ ضرب به ضربة أخری. قال: قلت: بأبی أنت و أمی یا رسول اللّه ما هذا الذی رأیت لمع تحت المِعول وأنت تضرب؟ قال: أوقَد رأیت ذلک یاسلمان؟ قال: قلت نعم. قال: أماالأولی فإنّ‌اللّه فتح علیَّ باب الیمن. و أمّا الثانیة فإنّ اللّه فتح علیّ باب الشام و المغرب. و أمّا الثالثة فإنّ اللّه فتح علیّ باب المشرق». (1)

1- «پس کلنگ را از دست من گرفت و با آن ضربتی زد و برقی از زیر کلنگ جهید، سپس ضربه دیگری زد، گفتم: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، این برقی که هنگام ضربه زدن از زیر کلنگ جهید، چه بود؟ حضرت فرمود: آن برق را دیدی، سلمان؟! گفتم: بلی؛ فرمود: در برق اول دیدم که خدا یمن را برای من فتح کرد، در برق دوم، شام و مغرب را و در برق سوم، مشرق را برایم فتح کرد». نک: «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 230

واقدی این سند را از طریق عاصم بن عبداللّه حَکمَی به نقل از عمر بن حَکم آورده است؛ با این تفاوت که اوّلاً آن را در ارتباط با تلاش عُمر در حفر خندق آورده و ثانیاً در هر ضربه، شکست و فتح کاخ‌های شام، یمن، و کاخ کسری را نام برده است. (1) محمّد بن جریر طبری مژده پیامبر صلی الله علیه و آله را در فتح سرزمین‌ها به گونه دیگری آورده و در نقل او «قصرهای حیره»، «سرخ روم» و «صنعا» اضافه شده است و شدّت برق را تا آنجا برده که می‌گوید: «دو طرف مدینه را روشن کرد!» (2) بر این اساس، سندهای مختلفی که از طُرق مختلف ثبت شده است، تفاوت‌های فاحشی با هم دارند. محقّقان به سندی که حافظ أبوالقاسم طبرانی آورده، اعتماد نکرده‌اند؛ زیرا «عبدالرّحمن بن زیاد بن أنعم» در سلسله زنجیره‌ای آن قرار گرفته است.
به هر تقدیر، تمام اسنادِ منقول از حافظ بیهقی، نسائی، ابن‌اسحاق، محمّد و بخاری (3) که به «داستان پیامبر صلی الله علیه و آله و سنگی که سلمان از عهده شکستنش بر نیامد» اشاره دارد، در این نکته تردید و ابهام ندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمانان را به آینده‌ای روشن و پیروزمندانه که در آن بر قدرت‌های بزرگ آن عصر فائق آمده‌اند، نوید داده است. نباید توصیف‌های مختلف و متضاد در خصوص این نویدها در اصل مسأله، تردید ایجاد کند.
تنها باید در نظر داشت که منظور از پیروزی در ادبیّات پیامبر صلی الله علیه و آله، پیروزی ایمان به خدای یکتا و تعالیم معنوی اسلام در سرزمین‌های مجاور جزیرةالعرب است و نه آنچه در قاموس کشورگشایان و امپراطوران عرب وجود دارد. لذا به نظر می‌رسد بیان ابن‌اسحاق در ذکر حدیث مذکور، مقبولتر باشد.
به هر عنوان، انعکاس چنین واقعه‌ای در متون تاریخی به حدّی است که هر پژوهنده‌ای مجال نفی وجود مشترک اقوال را نخواهد داشت.
آنچه از نظر مدینه‌شناسی مهم است، موقعیّت جغرافیایی موضعِ «داستان پیامبر و سلمان» است که نوید پیامبر در حسّاس‌ترین و سخت‌ترین شرایط محاصره، توان ایمان

1- «مغازی»، متن اصلی، ج 2، ص 450. ترجمه فارسی، ج 2، ص 336
2- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1070
3- ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 3، صص 197- 195

صحابه را دوچندان کرده است.
در سفر نخست به مدینه، روزی مرحوم سیّد مصطفی عطّار- شهردار مدینه در فاصله سال‌های 1361 تا 1368 ه. ق.- به حقیر گفت:
«آیا محلّ سنگی را که سلمان قادر به شکستن آن نبود و پیامبر در هر ضربه، جهانی‌شدن اسلام را نوید می‌داد، دیده‌ای؟» گفتم:
«خیر؛ باید در مسیر خندق باشد؛ ولی چون از خندق، آثاری بجای نمانده، نتیجتاً به چنین موضعی نمی‌توان ره یافت. والّا جغرافی‌دانان از آن نام و اشاره‌ای می‌داشتند.» ایشان با اطمینان به معلومات خود گفت:
«محلّ این موضع در پایین کوه سلع، نزد اهل مدینه مشخّص است! روزی را قرار بگذارید که شما را آنجا ببرم.»
متأسّفانه مرحوم عطّار به علّت کهولت سن و تنگی شدید نفَس که غالباً با کپسول اکسیژن مصنوعی، حالت خفقانی خود را آرام می‌نمود، نتوانست به این وعده وفا کند.
از آن روز به بعد و در هر گذر و سفری که به مناطق شمالی مدینه داشتم، در پی شناخت این محل، جست وجوهایی داشتم؛ تا این‌که به‌عنوان صخره سلمان یا صخرةالبیضاء راهی به دامنه شمالی کوه کوچکِ قرین پیدا کردم. آنجا را منطقه خیف‌الأغواث می‌گویند. زمین با سنگ‌های سخت که با مستندات تاریخی مبنی بر این‌که مسلمانان نتوانستند در آن حوالی، خندق را به پهنای لازم حفر کنند، مطابقت دارد و ظاهراً در همین مکان بوده که بت‌پرستان قادر به نفوذ در مواضع مسلمانان شدند و منجر به نبردهای تن به تن گشت.
این نبردها که اهم آنها همان نبردِ علی بن ابی‌طالب با عمرو بن عبدود است، در شمال کوه سلع و حدوداً باید در محلّ کنونی ساختمان استادیوم ورزشی فعلی مدینه روی داده باشد. (1)

1- طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج 3، ص 1074 که واقعه نبردهای تن به تن را در شوره‌زار-/ میان خندق و کوه سلع-/ می‌داند.

بخاری در کتاب «صحیح» از محمّد بن بِشّار نقل می‌کند:
قال سمعت أبا أمامة قال سمعت أباسعیدٍ الخدریَّ رَضی اللَّهُ عنه یقول:
«نزل أهل قریظة علی حکم سعد بن مُعاذ، فارسَل النبیُّ إلی سعدٍ، فأتی علی حمار، فلما دَنا من المسجد قال للأنصار: قوموا إلی سیِّدکم- أو خیرکم- فقال: هؤلاء نزلوا علی حکمک. فقال سعد ...». (1) در این سند تاریخی، به ماجرای حکمیّت سعد اشاره شده است که به تفصیل از آن یاد کردیم؛ ولی تأکید ابوسعید به این‌که «فلمّا دَنا من المسجد» نشان می‌دهد که پیامبر در ایام محاصره بنی‌قریظه، محلّی را جهت عبادت، به عنوان مسجد انتخاب کرده بودند و مسلمانان نمازها را در آنجا ادا می‌نمودند و وقتی سعد بن معاذ از خیمه‌گاه خود در مسجد نبی عازم آن محل می‌شود، وارد محلّی می‌گردد که به آن «مسجد» اطلاق می‌شده است.
این واقعیّت را ابن‌حجر عسقلانی ذیل «فلما دنا من المسجد» مورد تأیید قرار داده که مراد از مسجد: «... المسجد الذی کان النبی- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أعدّه للصلاة فیه فی دیار بنی‌قریظة أیّام حصارهم». (2)
ابن‌شبّه در تاریخ خود از اماکن مدینه، بر اساس مستنداتی می‌گوید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در منزل زنی از قبیله خضر نماز خواند که بعدها آن خانه جزء بنای مسجدی به

1- «از ابا امامه شنیدم که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم که بنی‌قریظه به داوری سعد بن معاذ گردن نهادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سعد را فراخواند و او سوار بر استری آمد، چون نزدیک مسجد آمد، فرمود: به احترام سرورتان- یا مِهترتان- به پا خیزید. پس به سعد گفتند: اینان بنی‌قریظه به حکم تو گردن نهاده‌اند. پس سعد گفت: ...». نک: صحیح بخاری، کتاب 64، مغازی، 30، باب «رجع النّبی من الأحزاب».
نک: ابن‌حجر عسقلانی، «فتح الباری بشرح صحیح البخاری»، ج 7، ص 411، حدیث 4121، چاپ عبدالعزیز بن باز، دارالفکر
2- «فتح الباری»، همان مدرک.

نام بنی‌قریظه شد.
ابن‌زباله اشاره کرده است که ولید بن عبدالملک در بنای مسجدی در محلّ موقّتِ عبادت پیامبر در ایّام محاصره بنی‌قریظه، اهتمام خاصّی ورزیده است.
ابن‌نجّار نیز بنای مسجد را دیده و آن را دارای شانزده ستون با سقف و دیوارهای مخروبه توصیف کرده است. مطری- مورّخ دیگر مدنی- بقایای آثار بنا را که فاقد سقف و ستون بوده، رؤیت کرده است. چنین وصف و وضعی تا قرن نهم هجری باقی مانده بود و سمهودی از آن بی‌هیچ تغییری یاد کرده است؛ ولی از این‌که شاهین شجاعی-/ شیخ‌الحرم مدینه- در سال 893 ه آن را مرمّت و تعمیر کرده، معلوم می‌شود بعضی از قسمت‌های آن بازسازی شده است.
سمهودی عرض مسجد را چهل و چهار متر و طول آن را چهل و سه متر دانسته که به وسیله دیواری به بلندی نصف قامت انسان، آن را محصور کرده‌اند. (1)

1- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج 3، ص 823. رفعت پاشا، «مرآةالحرمین»، ج 1، ص 419

فصل چهارم: خیبر؛ تدارک تهاجمی گسترده به مدینه و دفاع مسلمانان

الف: خیبر، واژه و موقعیّت

یاقوت حموی واژه خیبر را غیر عربی و اصطلاحی رایج در زبان خاصّ یهودیان شبه جزیره دانسته که:
«هو بلسان الیهود: الحصن». (1) به همین اعتبار در زبان عربی واژه «خیابر» به عنوان جمع قلعه (قلعه‌هایی که در آن منطقه وجود داشته است) رواج می‌یابد.
ادلف گرومان به گفته سهل بن محمد کاتب استناد کرده است که او سرزمین مذکور را بدان جهت خیبر می‌خواند که:
«إنّ هذه الواحة اشتقت اسمها من خیبر بن کانیة بن مهلائیل أوّل من استقرّ بها.» (2) چنین استنادی را- که مورد توجّه مؤلّفان عربی قرار گرفته است- عموماً از ابوالقاسم عبدالرّحمن زجاجی لغت‌شناس مشهور زبان عرب (337 ه. ق.) دانسته‌اند. با این همه ابن‌درید، خیبر را به معنای «ارض خبرة ای طیبة الطین سهلة» (3) دانسته است. (4)

1- «معجم البلدان»، ج 3، ص 495، چاپ قاهره، الخانچی، 1907 م
2- «نام این دشت از نام خیبر بن کانیة بن مهلائیل اقتباس شده که نخستین کسی بود که در آن ساکن شد.» نک: «دایرةالمعارف الإسلامیّه»، ج 9، خ/ د، ترجمه عربی، ص 54
3- «سرزمین خبره است؛ یعنی دشت است و خاک خوب دارد.»
4- نک: «جمهرةاللّغه»، ج 3، ص 356

از میان این سه نظریه، نظریّه یاقوت حموی با زبان‌شناسی باستانی عبری و آرامی تطابق بیشتری دارد و برای پذیرش آن منابع قابل قبول‌تری در دست ماست. البتّه پیوند نژادی ونَسبی خیبر به‌عنوان پسر «قانیة بن مهلائیل» با واژه «ربذه» که آن را مورّخان عرب، عموی خیبر و زرود و شقره دختران یثرب، متخصّصان شناخت افسانه‌های عرب مانند ابن‌کلبی و زجاجی را متقاعد کرده است تا برای نام‌های مذکور ریشه‌های افسانه‌ای و نه زبان‌شناسی جستجو کنند. به نظر می‌رسد: منسوب‌کردن نام سرزمین‌ها به افرادی که تاریخ حیات آنها دور از دسترس شناخت است، نمی‌تواند مورد اعتماد محقّقان امروزی قرار گیرد.
به هر حال سرزمین خیبر، به عنوان محلّ سکونت یهودیانی که از شمال شبه‌جزیره عرب به داخل سرزمین حجاز مهاجرت کرده‌اند، دیرینه تاریخی مُستند و پرسابقه‌ای دارد (1) و نمی‌توان نژاد اصلی آنها را غیرعرب خواند. لذا بعضی از محقّقان از آنجا که معتقدند: قبل از سکونت یهودیان در خیبر، این سرزمین محلّ سکونت اعراب غیریهودی بوده است، نظر ابن‌درید را در تعریف ریشه‌ای واژه خیبر پذیرا شده‌اند.
سرزمین خیبر از نظر موقعیّت جغرافیایی، یکی از بهترین زمین‌های مساعد حجاز برای کشاورزی بود و سکونت یهودیان و قبیله مقتدر و متنفّذ غطفان در مجاورت آن، باعث گردید که در همه ادوار تاریخی، به عنوان یکی از مراکز مهمّ تجمّع یهودان و سرزمینی از بلاد قبیله غطفان درآید و از نظر اقتصادی به شکل یکی از بازارهای مهمّ عرب در عصر جاهلی (معروف به سوق نطاة خیبر) سلطه اقتصادی- دینی خود را توأمان بر سرنوشت قبایل عربِ سرزمین حجاز تثبیت کند.
برای نگارنده مجهول است که چه وقایعی در خیبر به وقوع پیوسته بود که عموم مورّخان عرب، یهودان آن سرزمین را مردمی مکّار وخبیث خوانده‌اند! آلوسی می‌نویسد:
«خیبر ... وکان فیها قبائل من الیهود المستعربة وکانوا یوصفون بالمکر والخبث.» (2)

1- «التاریخ العربی القدیم»، ص 249، ترجمه عربی: فؤاد حسنین علی.
2- «بلوغ الارب فی معرفة احوالِ العرب»، ج 1، ص 192، چاپ 3، قاهره، دارالکتب الحدیثه، 1342 ه. ق.

همین مسأله را «بستانی» در ذیل واژه خیبر مورد تصریح قرار داده است که: «و یهود خیبر موصوفون بالمکر و الخبث.» (1) از نظر موقعیّت جغرافیایی، سرزمین خیبر در مجاورت حرّه خیبر که بزرگترین حرّه جزیرةالعرب پس از حرّه بنی سُلَیم است، قرار گرفته است؛ ولی در متون جغرافیایی قدیم عرب، حرّه بزرگ خیبر، به حرّه‌های متعدّدی تقسیم شده، هر یک از آن را نامی داده‌اند:
جنوب شرقی آن را حرّه فدک، شمال شرقی آن را حرّه ضرغد (/ لابة ضرغد) و وسط آن را که منازل خیبر در آن قرار گرفته، حرّة النّار خوانده‌اند. سمت غربی آن نیز تا شمال مدینه و نزدیکی‌های وادی‌القری، به اسم حرّه لیلی مشهور بوده است.
با این نگرش جغرافیایی است که می‌توان موقعیّت جغرافیایی زمین‌های سرسبز و مسکونی و آباد را که میان ریگزارهای حرّه خیبر قرار دارند، مورد شناسایی قرار داد.
سرزمین فدک در شرقِ آن و سرزمین یدیع نزدیک فدک قرار گرفته و در سمتِ جنوبی آن نیز، سرزمینِ ضرغد در شمال واقع شده است.
امّا درّه‌هایی که میان کوه‌ها واقع است یا تپّه‌هایی که سیل در آن جاری می‌شود و عرب آن را واد می‌خواند، در سرزمین خیبر بسیار است:
نخست باید از وادی طرّف یاد کنیم که امروز مردم ساکن خیبر به آن صویدره می‌گویند. در مجاورت آن وادی الشقره قرار گرفته است و در مشرقش وادالنُّخَیل و در مجاورت شرقی آن وادی نخل قرار دارد که امروز به آن الحناکیه می‌گویند.
در تمام این وادی‌ها روستاهای متعدّدی دیدم که در آن مردم، زندگی می‌کنند و با وفور آب جاری، به کار کشاورزی می‌پردازند.
امروزه به سادگی، بیشتر مردم از مناطق مهم حرّه نام می‌برند. حرّه خیبر را به وسطِ این منطقه، حرّة الکوره را به جنوب غربی آن و حرّة هُتَیم را به شمالش اطلاق می‌کنند.
مساحت این حرّه در آخرین منابع جغرافیایی سرزمین حجاز که به دستم رسیده، بدین قرار است: جهت جنوبی آن در خطّ عرض جغرافیایی 35/ 24 تقریباً تا خطّ عرض 30/ 26 در شمال آن امتداد دارد و از شرق به خطّ طول 35/ 40 و در غرب 30/ 38 است.

1- «دایرةالمعارف البستانی»، ج 7، ص 507

ص: 350

از نظر قبیله‌شناسی سرزمین خیبر محلّ سکونت قبایل غطفان و اشجع در مرکز و مغرب حرّه و بین خیبر و فدک، قبایل بنومرة و بنوفزاره و در سمت غربی این قبایل، جمعی از قبیله جُهَیْنه به سر می‌بردند.
امروزه غالب ساکنین سرزمین خیبر، منسوبین به قبیله بنوهُتَیم هستند. (1)
تا قبل از 1390 ه. ق. خیبر، تابع امیرنشین حایل بود؛ ولی در سال‌های 1395 تا 1397 ه. ق پی بردم که خیبر با داشتن 29 روستا و 44 آبادی که تابع آن بودند و جمعاً 32221 نفر جمعیت داشت، از نظر تقسیمات اداری عربستان سعودی، امیرنشینی تابع امارت مدینه به‌شمار می‌آید. (2)

ب: خیبر، پایگاه یهودیان حجاز

اشاره

وقتی «مقدّسی» در کتاب خود به سال 375 ه. ق. نوشت:
«خیبر بلد حصین» از یک شهرت تاریخی سخن به میان آورد (3) و وقتی «ادریسی»، خیبر را «مدینه صغیرة کالحصن ذات النخل و زروع» (4) خواند، جز تأکید بر تمرکز قلاع و استحکامات آن، موقعیّتی برای خیبر قائل نبود. (5) بنابر این مترادف‌بودن معنای خیبرِ عبری با حصن عربی، خیبر را بیش از یک شهر، به عنوان «پادگان یهودان حجاز» معرّفی می‌نماید. سمعانی ذیل کلمه الخیبری می‌نویسد:

1- مجلّةالعرب، سال سوم، صص 869- 863. حمد الجاسر، «فی شمال غرب الجزیره» صص 226- 222، چاپ ریاض، 1970 م
2- همچنین نک: «دلیل مسمّیات المُدن و القری و الهجر فی المملکة العربیّة السعودیّه، سنة 1390»، وزارة المالیة و الاقتصاد الوطنی. نیز نک: «دلیل القری و القبایل فی المملکة»، وزارة الدّاخلیّه، سنة 1394 ه. ق.
نیز نک: مقاله‌های: عاتق بن غیث البلادی در مجلة العرب، اودیة الحجاز.
و همچنین نک: حسین حمزه بندقجی، «اطلس المملکة العربیّة السعودیّه»، چاپ دانشگاه اکسفورد، 1389 ه. ق
3- «احسن التّقاسیم فی معرفة الأقالیم»، ص 83
4- «شهرک کوچکی بود به شکل قلعه که درختان نخل و کشتزار دارد.»
5- ابوالفداء، «تقویم البلدان»، ص 89، متن اصلی.

«هذا (نسبة) لإسم لقلعة حصينة على منازل من المدينة على طريق الشام.» (1) اکثر قلعه‌های خیبر با سنگ‌های سخت و بر فراز تپّه‌های سنگی که در دو وادی غربی و جنوبی وجود دارد، بنا نهاده شده‌اند. تنها دو قلعه در قسمت جنوب شرقی واقع شده است و متأسفانه نام این قلاع در متون تاریخی، سیره و جغرافیای حجاز به اختلاف یاد شده است و با تکرار نام‌های مختلف بر یک موضع، تردیدهای ما را در شناخت دقیق قلاع، دوچندان می‌سازد. به هر حال نظر به اهمّیّت شناخت این قلعه‌ها در خیبر و به منظور درک تاریخیِ وقایع خیبر در سال‌های نخست هجرت، به تطبیق آراء قدما و مقایسه مستندات تاریخی و جغرافیایی پرداخته و پس از بررسی موقعیّت فعلی خیبر، به جمع‌بندی می‌پردازیم:

1/ ب: قلعه القَموص

ابن‌اسحاق با عبارتِ «ثم القموص حِصن بنی ابی‌الحُقیق». القموص را همان قلعه بنی أبی‌الحقیق دانسته (2) و فیروزآبادی نیز آن را پذیرفته است. (3) یاقوت حموی، با عبارتِ «القموص: وهو جبل بخیبر علیه حصن ابی‌الحقیق یهودی» (4)، القموص را به فتح قاف از کوه‌های خیبر خوانده که قلعه أبی‌الحقیق یهودی بر فراز آن‌قرارداشته‌است. (5) یاقوت‌حموی در جای‌دیگرکتابش، القموص‌را الغُمُوض ثبت کرده است و از آن با وصفِ «أحد حصون خیبر و هو حصن بنی‌الحقیق» یاد کرده است. (6) و چون مرحب یهودی به‌تصریح ابن‌کثیر، صاحب قلعه القموص بوده است، این قلعه در برخی از متون خاصّه به قلعه مرحب نیز معروف است. (7)

1- «الأنساب»، ج 5، ص 202
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 344
3- «المغانم»، ص 134
4- «قموص، نام کوهی است در خیبر که قلعه ابی‌حقیق یهودی بر فراز آن قرار داشت.»
5- «معجم البلدان»، ج 7، ص 161
6- معجم البلدان، مجلّد 5، ص 306
7- «البدایة و النهایه»، ج 4، ص 187. نیز نک: «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص 540

بر این اساس می‌توان با جمع‌بندی نهایی ده‌ها سند تاریخی، پذیرفت که اوّلًا قلعه الغموص بزرگترین قلعه خیبر از لحاظ مساحت، ارتفاع و تسلّط بر وادی‌های اطراف بوده و ثانیاً این قلعه همان قلعه‌ای است که در تاریخ به الحصن شهرت داشته است و امروزه هم آنگونه که نگارنده در منطقه خیبر شنیدم، به آن الحصون می‌گویند.
نام‌های مرحب، الغموص و بنی ابی‌الحقیق، یک موضع را در خیبر نشانه دارند.

2/ ب: قلعه ناعِم

ابن‌اسحاق صریحاً می‌نویسد:
«کان أوّل حصونهم افتتح حِصْن ناعم و عنده قُتِل محمود ابن مَسْلمة». (1) فیروزآبادی (2) و یاقوت حموی (3)، قلعه ناعم را قلعه‌ای از قلاع خیبر دانسته‌اند که به‌گفته همه مورّخان، در کنار آن محمود بن مسلمه الأشْهلی- از یاران محمّد صلی الله علیه و آله- و برادر محمد بن مَسْلمه-/ صحابی مشهور- در جریان وقایع خیبر کشته شده است.

3/ ب: قلعه السُّلالم

به استثنای صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» که واژه «سُلالم» را سلیلم ثبت کرده است (4)، همه مورّخان و سیره‌نویسان در ضبط کلمه «سلالم» اختلاف و تردیدی ندارند.
ابن‌اسحاق و ابن‌سعد از این قلعه در ضمن وقایع خیبر نام برده‌اند. (5)

1- نک: «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 44.
2- «المغانم»، ص 134.
3- «معجم البلدان»، ج 8، ص 140.
4- «المناسک ...»، ص 359، ریاض، 1969 م.
5- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 347 و «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 106

البکری در «معجم ما استعجم» ضمن این‌که سُلالِم را «حصن من حصون خیبر» دانسته، به تلفّظ سُلَیْلم نیز اشارتی دارد. یاقوت حموی مزید بر نامی که از این قلعه ذیل توصیف جغرافیایی خیبر می‌برد، در باره السُّلالِم می‌گوید:
«حصن بخیبر و کان من أحصنها و آخرها فتحاً علی رسول اللّه.» (1)

ابوعبید در «الأموال» آن را الکثیبه ثبت کرده است و سمهودی به استناد ابن‌شبّه در «تاریخ المدینه» همین لفظ و کتابت را برگزیده است که:
«و خرجت الکثیبة فی الخمس و هی مما یلی الوطیح و سلالم». (2) یاقوت حموی نام این قلعه را به صورت کَتیبَه ضبط کرده و در وصف آن آورده است: «و هو حصن من حصون خیبر.» (3) ابن‌اسحاق از الکتیبه به‌عنوان نام قلعه‌ای در خیبر که:
«و کانت الکتیبة خُمَسَ اللَّه و سهم النبی» نام می‌برد (4)؛ هرچند وقتی می‌نویسد:
«ثم قسم رسول اللَّه الکتیبة و هی وادی خاص بین قرابته و بین نسائه و بین رجال المسلمین» به نظر می‌رسد واژه «الکتیبه» به معنی نام یک قلعه به کار نرفته است. ضمن این‌که به اشتباه از تعبیر وادی خاص استفاده می‌کند؛ در حالی که صحیح آن وادی خلص است!
واقدی «الکتیبه» را نام قلعه‌ای می‌داند و با وصفِ «حصناً منیعا» از آن یاد می‌کند. (5) فیروزآبادی نیز با واقدی هم‌نظر است و «الکتیبه» را نام قلعه‌ای از قلاع خیبر دانسته است. (6) با اندک توجّهی بر دیگر آراء و اسناد تاریخی، معلوم می‌شود که الکتیبه نمی‌تواند

1- «قلعه‌ای بود در خیبر که مستحکم‌ترین آنها بود و بعد از تمام قلعه‌ها به تسخیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درآمد». نک: «معجم البلدان»، ج 5 ص 102
2- «وفاء الوفا»، جزء 4، ص 1209
3- «معجم البلدان»، جزء 7، ص 216
4- «السیرة النّبویه»، ج 3، صص 363- 352
5- ابن‌کثیر، «البدایة و النّهایه»، ج 4، ص 119
6- «المغانم»، ص 356

تنها نام قلعه مشخّصی باشد. صحیح آن است که الکتیبه را نام مجموعه قلعه‌های کوچکی بدانیم که ظاهراً بر بلندی‌های الکتیبه بنا شده بودند.
صاحب «المناسک» آن را وادی متّصل به وطیح تا طبران دانسته است که: «یسمی الکتیبة». (1)

5/ ب: قلعه الوَطِیح

فیروزآبادی، الوطیح را «حصن من حصون خیبر و اعظمها و أحصنها و آخرها فتحاً هو والسلالم» دانسته است (2)؛ ولی قاسم بن سلام (متوفّای 223 ه. ق. (/ ابوعبید) در «الأموال» آن را الوطیحه ثبت کرده است.
از نوشته صاحب «المناسک»، ص 540 چنین برمی‌آید که الوطیح نام مزارع و سرزمینی با استحکاماتی بر بلندی‌های آن بوده است که:
«فیها طُعم ازواج النبی و بنی‌المطلب و بنی‌مخزوم، ثم وادی‌المتصل بالوطیح الی طبران.»
به هر حال با توجّه به سند تاریخی ابن‌اسحاق که می‌نویسد:
«ولما افتتح رسول اللّه ... انتهوا إلی حِصنهم الوَطِیح» و گفته واقدی در «مغازی»، تردیدی بر وجود چنین قلعه‌ای نمی‌رود. (3)

6/ ب: قلعه النَطَاة

یاقوت حموی، نطاة را نام قسمتی از سرزمین خیبر خوانده است (4) و به زمخشری استناد می‌کند که:
«نطاة نام چشمه‌ای بوده است که: «بها تسقی بعض نخیل قراها ... و نطاة عین ماء

1- «معجم البلدان»، ص 540
2- «المغانم»، ص 430
3- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 347
4- «معجم البلدان»، جزء 8، ص 297

بقرية من قری خیبر تسقی نخیلها». (1) به هر حال مورّخان آن را نخستین قلعه در خیبر دانسته‌اند که به دست مسلمانان افتاد و ابن‌اسحاق از آن به‌عنوان سهم زبیر بن عوام یاد می‌کند.
از نوشته‌های صاحب «المناسک»، ص 541- 540 چنین بر می‌آید که نطاة نام یکی از وادی‌های خیبر است که در آن حصن مرحب و قصر او قرار داشته است. صاحب «المناسک» همچنین حدّ نخستین این وادی را معلوم می‌کند و سپس به چشمه مهمّی به نام اللّحیحه در آن وادی تصریح می‌دارد و بر مبنای کلام او معلوم می‌شود که اوّلین منزلگاهی که در خیبر به دست مسلمانان افتاد، دار بنی‌قمه-/ منزل یاسر برادر مرحب-/ بوده است. (2)
این مضامین با توجّه به این‌که واقدی در «مغازی»، حصار صعب بن معاذ را در منطقه نطاة دانسته و صریحاً می‌نویسد:
«یهودیان همگی از تمام حصارهای منطقه ناعم و نطاة کوچیدند» (3) معلوم می‌شود که «نطاة»، هم به‌عنوان منطقه و هم نامِ استحکاماتِ منطقه مورد نظر بوده است.

این واژه به کسر شین ثبت شده است و یاقوت حموی به زمخشری استناد می‌کند که آن را نام یکی از قلعه‌های خیبر دانسته است. (4) بعضی دیگر آن را نام یکی از روستاهای منطقه فدک در مجاورت خیبر گفته‌اند.
به هر حال آنچه مسلّم است، شقّ، نام سرزمینی با استحکامات خاصّ بوده است و گواه آن، گفته ابن‌سعد در «الطّبقات الکبری» است که:
«الشق، و به حصون فیها حصن أبی و حصن النزار».

1- «با آب آن، برخی از نخلستان‌های آبادی‌ها آبیاری می‌شد ... ونطاة، نام چشمه‌ای است در یکی از آبادی‌های خیبر که نخل‌های آن را آبیاری می‌کند.»
2- البکری، «معجم ما استعجم»
3- «مغازی»، ترجمه فارسی، ج 2، ص 508
4- «معجم البلدان»، ج 5، ص 283

ولی با بررسی متون تاریخی، مسلّم می‌شود که بر مجموع این استحکامات، واژه شق اطلاق می‌شده است؛ لذا می‌توان حصن أُبَیّ، حصن البُزَاة، حصن المنزال و حص النزار را اجزای پیوسته استحکامات شِق دانست.
به استثنای این قلاع هفتگانه، نام بعضی از قلعه‌های خیبر که معلوم نیست جزء کدامین استحکامات یا مناطق بوده، در کتاب‌های تاریخی ثبت شده است و در جریان وقایع خیبر، با آن روبرو می‌شویم؛ مانند:
قلعه الصعب: سومین قلعه‌ای که به دست مسلمانان افتاد، متعلّق به صعب بن معاذ بود و در آن موادّ غذایی فراوانی برای یهودیان نگهداری می‌شد.
قلعه الأخبیه: واقدی از این قلعه نام می‌برد و می‌گوید که مسلمانان بعد از فتح «قلعه البزاة» در «الشق»، متوجّه «الأخبیه» شدند.
قلعه الزّبیر: ظاهراً برجی به این نام در منطقه خیبر بوده است و یهودیان یکی از شدیدترین درگیری‌ها را در آنجا به وجود آوردند.
قلعه وَجْدَه: دارای نخل و درختان متعدّدی بوده که بنا به تصریح صاحب «المناسک»، به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص یافت.

پ: خیبر، در آستانه هجرت

1/ پ: تلاش محمّد صلی الله علیه و آله برای دعوت به صلح و تفاهم

انعقاد پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز میان مسلمین و دیگر فِرق، نشان می‌دهد که محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان از همان سال اوّل هجرت، علاقه خاصّی به تشکیل جامعه‌ای از همه معتقدان به خدا داشته‌اند و یهودیان در این راستا بیش از مسیحیان و زرتشتی‌ها و صائبین، مورد توجّه مهاجران و انصار بوده‌اند.
محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان در نهایت ملایمت و تؤام با ملاطفت، یهودیان را به اسلام دعوت می‌کردند؛ ولی آنان از این امر سر باز می‌زدند. با این همه زیر سایه قانون

همزیستی مذهبیِ مدینه و با اتّکا به جهان‌بینی الهیِ محمّد صلی الله علیه و آله که از انبیاء سلف نشأت گرفته بود، امنیّت اجتماعی، اقتصادی و آزادی فکر و عقیده، برای یهودیان تضمین شد.
این گروه در سایه چنین امنیّتی، روش صحیحی را در قبال مسلمانان پیش نگرفتند. آنها و دیگر یهودیان شبه جزیره، وارثان دینی بودند که قرن‌ها علوم مربوط به آن در جزیرةالعرب متروک بود. آنان نه‌تنها در بافت فرهنگی و اقتصادی خود فرومایه شده بودند، بلکه در ترکیبی از خصایص زشت فردی و نظام جاهلی، بِسان اقوام پراکنده عرب، جز نام و نشانی از تعالیم موسی علیه السلام و انبیاء بنی‌اسرائیل نمی‌شناختند. لذا هر محقّقی که در این حیطه فرهنگی- جاهلی پژوهش می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که یهودیان جزیرةالعرب، بیان‌کنندگان اصلی تفکّر و دیانت یهود و تعالیم موسی علیه السلام در شرق میانه محسوب نمی‌شدند و ما نباید آنچه را که آنها در بیان تورات یا عقاید دینی خود اظهار کرده و یا لجاجت‌ها و حقد و حسدهایی که تحت نفوذ نظام اشرافیّت بت‌پرستان عرب از خود نشان داده‌اند، مُعرّف کلّ یهودیان قرن هفتم میلادی به حساب آوریم.
از سویی دیگر مسلمانان تنها به دلیل مجاورت و نزدیکی با یهودیان مدینه، حاضر به انعقاد پیمان‌های متعدّد همزیستی با آنان یا انجام کاری مصلحتی و ناشی از روابط دیرینه قبایل یثرب نشدند. صِرف ایمان به خدای یکتا و قبول هدایت معنوی- الهی بود که از نظر مسلمانان حائز احترام بود. مسلمانان آموخته بودند که اسلام و حضور محمّد صلی الله علیه و آله را دنباله کاروان هدایت انبیاء گذشته و وارث تلاش‌های خداپرستان در طول تاریخ بدانند. شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر سَبیل همین دعوت و احترام بود که با مسیحیان و یهودیان به سخن می‌نشست و آنها را به اسلام یا پالایش تعالیم تحریف‌شده‌شان در طول قرن‌ها تحجّر فرهنگیِ جزیرةالعرب دعوت و هدایت می‌کرد. اسلام، اصراری بر مسلمان‌شدن یهودیان نداشت؛ بلکه بر حقیقت تعالیم ادیان و واقعیّت‌هایی که به خاطر آن، انبیا راه صعب‌العبور کمال معنوی را پیمودند، تأکید داشت.
تاریخ عرب قبل از پیدایش اسلام نشان می‌دهد که ادیان مختلف در شبه‌جزیره عرب، مسخ شده و در برابر نظامِ رو به گسترش بت‌پرستی از جاذبیّت تهی شده بود.
یهودیان و مسیحیان عرب در کنار بتخانه‌ها و استثمار انسان‌ها بی‌هیچ تعارضی به زندگی

خود ادامه می‌دادند. اکنون محمّد صلی الله علیه و آله با تمامی قامت تاریخ مؤمنان، به احیاء انسانیّت، معنویّت و یکتاپرستی در صحنه حیات اعراب ظهور کرده بود.
در برابر چنین دعوتی که در بلندمدّت، تحکیم همه ادیان سَلف در جامعه بشری بود و در اندک زمان، پهنای جهان را فراگرفت، یهودیان در کنار محمّد صلی الله علیه و آله قرار نگرفتند و به خاطر تعلّقشان به مادّیات و وابستگی ژرف به نظام اشرافی و بت‌پرست حاکم، قریش را تقویت کردند و در برابر اسلام و مسلمانان، آرام‌آرام راه فتنه و عناد را پیشه خود ساختند. چرا؟ چطور شد که یهودیان از امضاءکنندگانِ پیمان «وحدت مؤمنان»، به بزرگترین نیروی جنگ‌جو علیه مسلمانان تبدیل شدند؛ ولی مسیحیان جزیرةالعرب چنین نشدند؟
در اوراق تاریخ و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نکته‌های ناگفته فراوان است و متأسّفانه سبک جمع‌آوری و ارائه آنها به‌نحوی نیست که پژوهندگان بتوانند به‌راحتی پاسخ پرسش‌های فراوان را بیابند. در این پژوهش از مسیحیّت مدینه سخنی به میان نمی‌آوریم و از آن به تفصیل در یکی از فصول آتی مدینه‌شناسی یاد می‌کنیم. آنچه در ارتباط با وقایع خیبر مطرح است، نظام یهودی و یهودیان جزیرةالعرب در برابر محمّد صلی الله علیه و آله است. جستجوی خود را برای پاسخ به یک پرسش که چرا یهودیان از شرکت در یک جامعه اخلاقی با حضور مسلمانان سر باز زدند و در کمتر از چند سال، به صورت بزرگترین نیروی تهاجمی، مدینه را مورد خطر جدّی قرار دادند، دنبال می‌کنیم:

2/ پ: واکنش سرسختانه یهودیان

اشاره

وقتی بر اسناد تاریخ و سیره در طول سال‌های اوّل تا پایان سال ششم هجری، نظری انتقادی می‌اندازیم، معلوم می‌شود که یهودیان مدینه، روشی را در دشمنی با مسلمانان اتّخاذ نمودند که در نهایت منجر به تمرکز کلیّه نیروهای آنها به صورت یک فعالیّت و حرکت نظامی در خیبر شد.
برای شناخت بیطرفانه، کلیّه مستندات تاریخی سیره را- چه در متون تاریخ و حدیث و چه در منابع قرآن و تفسیر- به تفکیک استخراج نمودم. پس از زمان‌بندی آنها،

وقایع مشترک را یافته، از نظر موضوعی در یک جدول زمانی و در شش مرحله مهم مرتّب کردم:
مرحله اول: مبارزه فرهنگی.
مرحله دوم: راه نفاق.
مرحله سوم: مبارزه سیاسی و خشونت.
مرحله چهارم: نقض علنی پیمان مدینه و اتّحاد با مشرکان.
مرحله پنجم: اعلام جنگ بزرگترین طایفه یهود.
و مرحله ششم: خیبر در آستانه هجوم به مدینه.

1- 2/ پ: مرحله اوّل: مبارزه فرهنگی

اشاره

ورود محمّد صلی الله علیه و آله به مدینه، قبایل یثرب را متحوّل نمود. او نه تنها بین مهاجران و انصار، پیوند برادری منعقد کرد؛ بلکه بین مهاجران و انصارِ از یکسو و طوایف مختلف یهودی از سوی دیگر پیمانی بست که دقیقاً تضمین‌کننده حقوق انسانی همه شهروندان مدینه از هر طایفه و قبیله و مذهبی بود.
در فصل‌های گذشته به جنبه‌های مختلف این پیمان مهمّ تاریخی در ارتباط با قریش و بت‌پرستان اشاره‌ها کردیم و اکنون برای توجّه به عمق تأثیر چنین پیمانی در حفظِ امنیّت فرهنگی و اجتماعی و به عبارت دیگر تحکیم امنیّت مردم مدینه، نگاه دیگری به موضوع می‌افکنیم:
اساس پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دو اصل مهم استوار بود:
یکی امّت واحد بودنِ همه مسلمانان و یهودیان با عبارتِ «انهم امة واحده».
و دوم تضمین استقلال هر یک از قبایل با عبارت «علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی». (همگان دارای استقلال هستند و باید عهده‌دار امور خود باشند).
در نتیجه قبول این دو اصل اساسی است که پیمان صریحاً اعلام داشته است:
«لليهود دینهم و للمسلمین دینهم». (عقاید یهودیان برای خودشان محترم است و عقاید مسلمانان برای خودشان) و:

«انه من تبعنا من یهود فإنّ له النصر و الأسوة غیرمظلومین و لامتناصرین علیهم و ان سِلْم المؤمنین واحدة». (هرکس از یهود که از ما پیروی کند، روش پسندیده و یاری برای اوست و کسی به آنها ستم نخواهد کرد و دشمن را علیه ایشان یاری نخواهد داد.
صلح مؤمنان برای همگی است.)
همه مردم مدینه از مسلمانان و یهودیان، نبایست به صِرف برخورداری از حقوق قانونی مذکور، نسبت به سرنوشت جامعه بی‌تفاوت باشد:
«و إنّ المؤمنین لایترکون مُفْرَحا بینهم أن یُعطوه بالمعروف». (وظیفه همه مؤمنان است که نسبت به بینوایان، وامداران و عیالمندان کمک و یاری کنند.
پیمان تصریح می‌کند که مشمولین این عهدنامه باید نسبت به یکدیگر نیکی کنند؛ ولی نیکی و محبّتی که منجر به گناه نشود. هیچ کس، چیزی کسب نمی‌کند، مگر برای خودش و این عهدنامه دستاویز گریز ستمگر و گناهکار نخواهد بود. هر کس از مدینه بیرون رود، در امان این عهدنامه است و هر کس در مدینه باشد، مشمول آن است:
«علی مثل ما لأهل هذه الصحیفة مع البر المحْض من أهل هذه الصحیفه .... و إنّ البرّ دون الإثم. لایکسب کاسبٌ إلّا علی نفسه، و إنّ اللّه علی أصدق ما فی هذه الصّحیفة و أبرّه و أنّه لایحول هذا الکتاب دون ظالم و آثم و إنّه من خرج آمِنٌ و من قعد آمِن بالمدینة إلّا من ظلم أو أثَم». (1) آیا این تفاهم و تساهل دینی و آزادی عقیده توأم با احساس امنیّت، شامل طوایف یهودی ساکن در اطراف یثرب بود؟ اگر چنین است، ضرورت اجتماعی مدینه پس از هجرت، مقتضی آن بوده و نه تعالیم اسلام.
در این خصوص به بررسی‌های همه‌جانبه‌ای پرداختم، تا موقعیّت یهودیان خیبر را در قبال چنین تفاهمی از جانب مسلمانان بیابم؛ ولی اسنادی که متضمّن تأیید دوجانبه

1- ابن‌اسحاق و ابن‌هشام، «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 147 تا 150، چاپ قاهره، الحلبی، 1936 م، به تصحیح: مصطفی السّقا، ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی.

باشد، به دست نیامد. تنها تلاش یک‌جانبه محمّد صلی الله علیه و آله در گسترش این پیمان با همه یهودیان جزیرةالعرب- خاصه خیبرنشینان- توجّه مرا به خود جلب نمود.
ابن‌هشام نامه‌ای را از محمّد صلی الله علیه و آله خطاب به یهودیان خیبر به نقل از ابن‌اسحاق با این سلسله سند ثبت کرده است:
ابن اسحاق به نقل از مولی لآل زید بن ثابت و او از عِکْرمه یا سعید بن جُبیر به روایت از ابن عباس (1):
و کتب رسولُ اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [و آله] و سلّم- إلی یهود خَیْبر فیما حدّثنی مولیً لآل زید بن ثابت، عن عِکرمة، أو عن سعید بن جُبیر، عن ابن‌عباس:
بسم اللَّه الرحمن الرحیم، من محمّد رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- صاحب مُوسی و أخیه و المصدّق لما جاء به موسی: ألا إنّ اللَّه قد قال لکم:
یا معشر أَهل التوراة! و إنّکم لَتجدون ذلک فی کتابکم:
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً.
و إنی أنشدکم باللَّه وأنشدکم بما أنزل علیکم وأنشدکم بالذی أطْعم مَنْ کان قبلکم من أسْباطکم المنَّ و السّلوی و أنشدکم بالذی أیْبس البحرَ لآبائِکم حتی أنجاهم من فِرعون و عَمله إلّا أخبرتمونی: هل تجدون فیما أنزل اللَّه علیکم أن تؤمنوا بمحمّد؟ فإن کنتم لا تجدون ذلک فی کتابکم فلا کُرْه

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 193، همان چاپ

علیکم. «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیّ» فأدعوکم إلی اللّه وإلی نبیّه. (1) پیامبر صلی الله علیه و آله در این پیام اوّلاً اصول عقاید یهودیان را تأیید و ثانیاً آنها را به تفحّص کتاب‌های دینی خود در شناخت و یا قبول حقیقتی که او خود را منادی آن می‌داند، دعوت کرده است.
و ثانیاً با نهایت لطف و احترام اعلام می‌دارد:
«اگر این موضوع را در کتاب‌های خود ندیده‌اید، اکراهی در پذیرفتن اسلام نیست.»
بر این اساس و با توجّه به اتّخاذ روش مشابه با مسیحیان نجران، محمّد صلی الله علیه و آله در گسترش تفاهم دینی، نه تنها پیشقدم بود، بلکه با انتشار تعالیمش، راه همه انبیا را برای احیاء معنویّت و نجات انسان از سقوط در پرستش بت‌ها، سرلوحه رسالتش قرار داده بود.
یهودیان در پناه چنین امنیّتی که مُتضمّن حقوق اجتماعی، اقتصادی و در نهایت

1- «یکی از غلامان خاندان زید بن ثابت، از عکرمه، و او از سعید بن جبیر، به نقل از ابن عباس آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یهودیان خیبر چنین نوشت:
به نام خداوند بخشاینده مهربان، از محمد، پیامبر خدا- که درود خدا بر او باد- یاور و برادر موسی و تصدیق کننده آنچه موسی آورده است: ای اهل تورات! بدانید که خداوند شما را خبر داد و شما در کتاب خویش، این را خوانده‌اید که: «محمد، پیام‌آوری خدا، و کسانی که با او هستند، بر کافران خشن و در میان خود مهربانند، ایشان را می‌نگری که در حال رکوع و سجود، از رحمت و رضوان خداوند طلب می‌کنند، آثار سجده در رخساره آنان آشکار است. مثال آنان در تورات و انجیل، همچون نهالی است که جوانه‌های خود را بیرون آورده و بر پای ایستاده و محکم گردیده، چندان که برزگران را به شگفتی واداشته و کافران را به خشم آورده است. خداوند، کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است.
اینک من شما را سوگند می‌دهم به خداوند، و به آنچه بر شما فرو فرستاد، و به کسی که نیاکان شما را با طعام‌های ویژه، خوراک داد، و به کسی که دریا را برای پدران شما خشک کرد تا آنان را از فرعون و ستم او رهایی بخشد، سوگند می‌دهم که مرا خبر دهید: آیا در آنچه خدا بر شما فرو فرستاده، مطلبی می‌یابید که شما را به ایمان آوردن به محمد فرا

می‌خوانَد؟ اگر چنین مطلبی در کتاب خود نیافتید بر شما اجباری نیست. اکنون راه صلاح و درستی، از مسیر باطل و طغیان جدا شده است، پس شما را به سوی خدا و پیامبر او فرا می‌خوانم». نک: ترجمه پارسی، ج 1، ص 353

استقلال قبیله‌ای آنها بود، می‌توانستند موقعیّت قدیمی خود را در جریان تحوّلات ناشی از هجرت مسلمانان حفظ نمایند؛ ولی ریشه‌های وابستگی آنها به بازرگانی اشراف قریش و تعصّب و جمودی که در عقاید و باورهای سطحی یهود داشتند، مانع از آن شد که خود را با افکار، روش‌ها و تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله متحوّل سازند. از این رو به جای تجدید اندیشه و شیوه زندگی خود، در لایه پیمان مدینه سعی در حفظ و گسترش افکار یهودی- جاهلی در میان مسلمانان نمودند. به عبارت دیگر در این مرحله یهود، زیر پوشش نقد تعالیم قرآن و نکته‌گیری از روش زندگی محمّد صلی الله علیه و آله، متزلزل‌نگهداشتن جامعه فرهنگی و معنوی مدینه را نصب‌العین خود قرار دادند.
این برهه از زمان را اگر بخواهیم به زبان امروزی بیان کنیم، می‌توانیم از اصطلاح «مبارزه فرهنگی با تعالیم اسلام» استفاده کنیم.
اسناد تاریخی فراوانی از چنین تلاش‌هایی توسّط یهودیان در متن قرآن و منابع سیره و کتاب‌های تاریخ و حدیث ثبت شده است. طبیعی است که تاریخ، مهمترین واقعه‌ها و اعتراض‌ها را ثبت می‌کند؛ بنابر این می‌توانیم با نظاره و تأمّل بر محتوای آن، مبانی فکری- فرهنگی یهودیان حجاز را در مقابله با تعالیم اسلام دریابیم:
بر اساس مستندات ابن‌اسحاق (1)، با مجموعه دقیقی از اسناد تاریخی روبرو می‌شویم که نه‌تنها در متون سیره ضبط شده است، بلکه بازتاب آن را در قرآن به روشنی می‌توان ملاحظه کرد.
در این اسناد که نویری نیز به ثبت آن پرداخته (2)، نقش محمّد صلی الله علیه و آله و تعالیم او در پالایش عقاید و روش‌های دینی یهودیان، به‌خوبی مشهود است و نشان می‌دهد که چگونه یهودیان در این مرحله از منازعات فکری با پیامبر صلی الله علیه و آله، ناموفّق بودند.
محمّد صلی الله علیه و آله در این میدان با دو روش برخورد کرد:

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 160 تا 222
2- «نهایة الارب»، ج 1، صص 339- 337، ترجمه فارسی.

ای یهودیان! «یاد آورید نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من برحذر باشید و ایمان آورید به آنچه (/ قرآنی که) نازل کردم که آنچه را (/ توراتی را) که همراه شماست، تصدیق می‌کند و نخستین کافر به آن مباشید و نفروشید آیه‌های مرا به بهای اندک و از قهر من بپرهیزید. حق را به باطل مشتبه نسازید. حقیقت را پوشیده نسازید؛ در حالی که به حق‌بودن آن آگاهید.» (1) یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ* وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ* وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (2) ای یهودیان! «چگونه مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید و حال آن‌که کتاب خدا را می‌خوانید؟! چرا تعقّل و اندیشه نمی‌کنید؟» (3) أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. (4) ای یهودیان! «آیا (یهودی‌ها) نمی‌دانند که خداوند می‌داند آنچه را پنهان کنند و آنچه را آشکار سازند؟ بعضی از یهود چیزی نیاموخته‌اند و نوشتن را بلد نیستند. آنها تورات را جز آرزوی باطل خود نمی‌دانند و فقط پندار باطل می‌کنند.» (5) أَ وَ لا یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ* وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا

1- بقره: 40 تا 42
2- همان: 42- 40
3- همان: 44
4- همان: 44
5- همان: 77 و 78

يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلَّا أَمانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. (1) ای یهودیان! «یاد آورید هنگامی که از بنی‌اسرائیل عهد گرفتیم که غیر از خدا را نپرستید و نیکی کنید در باره پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و فقیران و این‌که با زبان خوش با مردم صحبت کنید. و نماز بپای دارید و زکات مال خویش را بدهید؛ و شما روی برگرداندید؛ مگر گروه اندکی و شمایید که از حکم و فرمان خدا برگشتید.»
وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ. (2) ای یهودیان! «به یاد آورید هنگامی را که عهد گرفتیم از شما که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود بیرون نرانید و بر آن عهد اقرار کردید و گردن نهادید و خود گواه می‌باشید. با وجود این شما به همان خوی سابق خود هستید که خون یکدیگر را می‌ریزید و گروهی از خودتان را از خانه و دیارشان بیرون می‌کنید و در گناه و ستم، دیگران را علیه ایشان یاری می‌کنید و هر گاه اسیرانی بگیرید، برای آزادی آنها فدیه می‌طلبید؛ در صورتی که به حکم تورات این کار بر شما حرام است. چرا به برخی از احکام تورات که به نفع شماست، ایمان می‌آورید و به بعضی دیگر کافر می‌شوید؟» (3) وَإِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ* ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِیقاً مِنْکُمْ مِنْ دِیارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَإِنْ یَأْتُوکُمْ أُسارَی تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ .... (4)

1- بقره: 77 و 78
2- همان: 83
3- همان: 84 و 85
4- همان.

«یهودیان کسانی هستند که زندگی دنیا را به آخرت خریده‌اند.»
أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیاةَ الدُّنْیا بِالْآخِرَةِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ. (1) «یهودیان چه بد معامله‌ای با خویشتن کردند که به آنچه خداوند بر آنها نازل فرمود، کافر شدند. و این به واسطه حسد و ستیزه‌جویی بود.»
بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْیاً أَنْ یُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلی غَضَبٍ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ. (2) «یهودیان را خواهی یافت که از همه مردم حتّی از مشرکان به زندگی حریص‌ترند. و هر یهودی آرزو می‌کند که هزار سال عمر کند.»
وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاةٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ. (3) «بگو ای محمّد! اگر سرای آخرت در نزد خداوند فقط مخصوص شما یهودیان است و از میان همه مردم به شما اختصاص دارد، آرزوی مرگ کنید؛ اگر راستگویید!»
قُلْ إِنْ کانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. (4) این تلاش‌ها برای بازگرداندن یهودیان به تعالیم اصلی و حقیقی موسی علیه السلام، این جماعت را در بن‌بست فکری و اعتقادی سختی قرار داد. آنها راهی جز روی‌آوردن به

1- بقره: 86بقره: 86
2- همان: 90
3- همان: 96
4- همان: 94

تعالیم اسلام که در نهادش پالایشِ تعالیم تحریف‌شده و تصحیح روش‌های غلط نهفته بود، نداشتند. از اینرو سعی کردند تا ظاهراً به بنیادهای نخستینِ ایمان یهودی بازگشت نمایند و به اتّکاء آن، مبارزه فرهنگی علیه مسلمانانِ مدینه را بُعدی دیگر بخشند؛ ولی در این مرحله آنها با دعوت محمّد صلی الله علیه و آله از همه پیروان مذاهب الهی روبرو شدند که برای تشکیل جامعه مؤمنان، منازعات را کنار نهاده، با تمسّک به ایمان مشترکِ همه آنها به خدای یکتا، راه معنویّت و اخلاق الهی را در قلوب انسان‌ها می‌گشاید.

دوم: تلاش برای تشکیل یک جامعه یکتاپرست و زدودن تمام تعصّب‌های مذهبی در قبال پیروان مذهب

پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا برای رفع اختلاف میان مسیحیان و یهودیان که از افکار غلط یا بی‌اطّلاعی آنها نشأت می‌گرفت، تلاش کرد:
1- آن هنگام که یهودیان و مسیحیان نجران در باره یهودی یا مسیحی‌بودن ابراهیم منازعه و ستیز کردند، محمّد صلی الله علیه و آله به آنها گفت:
«ای اهل کتاب! چرا در آیین ابراهیم مجادله می‌کنید و حال آن‌که تورات و انجیل نازل نشده است؛ مگر بعد از او؟ آیا نمی‌اندیشید؟ بیدار باشید! بر فرض در چیزی که علم دارید، مجادله می‌کنید؛ چرا در آنچه به آن علم ندارید، مجادله می‌کنید؟ خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی. او تسلیم به دین حنیف بود و در شمار مشرکان نبود.» (1) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ* ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيّاً وَ لا نَصْرانِيّاً وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (2)

1- آل‌عمران: 65 تا 67
2- همان.

2- «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل مشتبه می‌سازید و حق را پوشیده می‌دارید؛ در حالی‌که می‌دانید؟»
یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (1)
3- «نرسد هیچ آدمی را که خدای تعالی او را کتاب و حُکم پیامبری داده است که به مردم بگوید: بندگان من باشید و مرا به جای خدا بپرستید؛ ولی گوید: از خداپرستان باشید؛ به تعلیمی که از کتاب می‌گیرید و آنچه درس می‌دهید. و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را خدایان خود گیرید. آیا به شما فرمان به کفر می‌دهد؛ آن هم پس از این‌که تسلیم (مسلمان) شده‌اید؟»
ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ* وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (2) اگر افکار دینی از تعصّبات ناشی از منافع قدرت یا حرص قدرت‌طلبی و مادّیت یا ولع دنیاخواهیِ رهبران دینی و سیاسی رها شود و انسان از افسانه‌های تاریخی و خیال‌بافی‌های منازع با عقل و علم رهایی یابد، می‌توان به هدف مشترک همه انبیا در کمال‌بخشیدن به روح معنوی انسان و عروج اندیشه او ره یافت و در این وادی، باورهای دینی با اندیشه‌های صحیح پالایش می‌یابد و عقل با سلوک معنوی، جامعیّت خود را به دست می‌آورد و در نهایت، امکان بازگشت به خطوط اصلی و مستندِ تعالیم معنوی و اخلاقی انبیا فراهم می‌شود.
حصول چنین موقعیّتی باعث شد تا محمّد صلی الله علیه و آله دعوت خود را برای ترک تعصّب‌های مذهبی در تشکیل یک جامعه یکتاپرست ابلاغ دارد و وحدت انبیا را در

1- آل‌عمران: 71
2- همان: 79 و 80

هدف مشترک، یا هدف انبیا را در وحدت، به همه انسان‌ها یادآور شود:
«بگویید: به خدای یکتا و آنچه به ما گفته است و آنچه به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اخلاف نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیمبران از پروردگارشان عطا شده، ایمان داریم و میان هیچیک از آنها فرق نگذاریم و تسلیم‌شدگان به خداییم.»
قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (1) «ای اهل کتاب! بیایید کلمه‌ای را که میان ما و شماست، بپذیرید که جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک نکنیم و بعضی از ما بعضی را جز خدا به خدایی نگیرد. اگر پشت بکردند، بگو گواه باشید که ما گردن‌نهادگانیم.»
قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (2) یهودیان در چنین فضایی از تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله، نمی‌توانستند با طرح چند سؤالِ به گمان خود سخت و پیچیده، نفوذ فرهنگی خود را بر جامعه نوین مدینه- آن هم در اوج تأمّل معنوی و تفکّر انسانی- تحکیم بخشند. آنها چه داشتند؛ جز مشتی تفسیرهای شخصی بر توراتی که در میان هزاران افسانه تاریخی غلطیده بود و آنان حتّی توان خواندنش را نداشتند.
یهودیان در تحوّلات روحی شبه‌جزیره عرب، ضعیف و درمانده بودند و راهی جز شکست نداشتند. ولی چرا آنان تن به پالایش‌های دینی ندادند؟

1- بقره: 136.
2- آل‌عمران: 64

به نظر می‌رسد آنها اساساً مردمی پایبند به معنویّات دینی خود نبودند. آنها زیر پوشش دیانت یهودی، دنیا را می‌جستند و دین را در بستر منافع مادّی و دنیوی قابل پذیرش می‌دانستند و وقتی یهودی‌بودن نمی‌توانست امتیازهای ظالمانه اقتصادی آنها را تضمین نماید، مُشرک می‌شدند و با بت‌پرستان هم‌آیین می‌گشتند و حتّی با آنها علیه طوایف یهودی دیگر- که مزاحم منافعشان شده بودند- متّحد می‌شدند.
اسناد تاریخی شبه‌جزیره عرب به‌خوبی نشان می‌دهد که یهودیان بنی‌قَیْنُقاع که هم‌پیمانان خزرج بودند و طایفه بنی‌نضیر و بنی‌قریظه که هم‌پیمانان اوس بودند، در منازعات خزرج و اوس، اشتراک در دیانت و ایمان را به دست فراموشی می‌سپردند.
ابن‌اسحاق به سندی در این خصوص استناد جسته که نویری نیز در «نهایةالارب» اهمّیّت آن را مورد نظر قرار داده است. (1) می‌نویسد:
«هریک از دو گروه یهودی هم‌پیمانان خود را علیه یهودیان یاری می‌دادند و در نتیجه خون آنها ریخته می‌شد؛ در حالی که تورات در دست ایشان بود و می‌دانستند اجرای چه قسمت‌هایی از آن به سود و چه قسمت‌هایی به زیان آنهاست.
این در حالی بود که قبایل اوس و خزرج، مشرک و بت‌پرست بودند؛ نه بهشتی می‌شناختند و نه دوزخی و نه به بعث بعد از مرگ و قیامت عقیده داشتند و از کتاب و حلال و حرام هم آگاه نبودند.
پس از این‌که جنگ تمام شد، یهودیان، فدیه اسیران خود را به استناد تورات می‌گرفتند و به همین استناد، بنی‌قینقاع هم فدیه اسیرانی که در دست اوس داشتند، می‌پرداختند. بنونضیر و بنی‌قریظه هم فدیه‌ها را از خزرج می‌گرفتند و خونبها را پامال می‌کردند و اهل شرک و بت‌پرستان را یاری می‌دادند. به این جهت است که در قرآن آمده:
«به برخی از احکام تورات رفتار می‌کنید و به برخی از احکام آن کافر می‌شوید و حال آن‌که این اعمال شما (یهودیان) از چیزهایی است که تورات منع کرده است.
یاری‌دادن کافران و بت‌پرستان، فقط برای کسب نعمت دنیایی است.»

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 188

ص: 372

شکست یهودیان در شکستن تشکّل جامعه مسلمانان از راه اوهام و خرافات و عقاید متحجّر یهود شبه‌جزیره، باعث شد که به جای روی‌آوردن به اصول حقیقی دیانت موسی علیه السلام و ایمان و معنویّت، راه دیگری را اتّخاذ نمایند: راه نفاق و فتنه.
یهودیان یک هدف داشتند و آن ممانعت از نفوذ تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله بود. برای رسیدن به این هدف، جدال فرهنگی نه‌تنها تأثیری ننمود، بلکه منجر به تحکیم ایمان مسلمانان به تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله شد. یهودیان به ناچار، راه مناقشه و مجادله را کنار گذاردند و سعی در همرنگ‌کردنِ صوریِ‌خود با جامعه معنوی مسلمانان نمودند. این همرنگی به آنها مجال می‌داد تا با فتنه‌انگیزی و دوگانگی شخصیّت، راه رشد جامعه موحّد مدینه را سد سازند و وحدت پیروان محمّد صلی الله علیه و آله را به تفرقه و تشتّت مُبدّل سازند.
اوراق تاریخ گذشته مدینه و اسناد حوادث و وقایع سال‌های اوّل تا سوم هجری، ما را با شخصیّت‌هایی متشخّص از تبار یهودیان آشنا می‌کند که با ظاهری مسلمان‌نما، میان انصار و مهاجران حضور پیدا می‌کردند؛ تا با اعمال سیاست‌های زیرکانه، موقعیّت ایمان مسلمانان را متزلزل سازند و در نتیجه مانع از تحکیم مبانی دینی اسلام در جامعه نوین مدینه شوند.
آنها تقویت موقعیّت یهودیان را تنها در چنین تضعیفی می‌یافتند و در این راه به هوشِ سرشار و نکته‌سنج خود و سُنن مسخ‌شده دین یهود در جزیرةالعرب عصر جاهلی تکیه می‌کردند.
ابن‌اسحاق نام تعدادی از این افراد متنفّذ را ثبت کرده و با گزارشی از چگونگی نفاق وفتنه‌انگیزی آنها به تشریح «تاریخ عالمانِ منافق‌یهود» پرداخته‌است. وی می‌نویسد:
«و از جمله این کسان که ظاهراً خود را در پناه اسلام قرار دادند و با دیگر مسلمانان همراه شدند و حال آن‌که منافق بودند، سعد بن حُنیف، زید بن اللُّصَیْت، نُعمان بن اوْفی بن عمر، عثمان بن ابی اوْفی، رافع بن حُرَیمله، رفاعة بن زید بن التابوت، سِلسلة بن برهام و کنانة بن صُوریا بودند.»

اینها از یهودان بنی‌قینقاع و کسانی بودند که به‌گفته ابن‌اسحاق:
«هؤلاء المنافقون یحضرون المسجد فیستمعون أحادیث المسلمین و یسخرون و یستهزئون بدینهم». (1) در باره این منافقان از عالمان یهود، واکنشی در میان آیه‌های کتاب قرآن ملاحظه می‌شود که به‌خوبی موقعیّت آنها را نشان می‌دهد و معلوم می‌سازد که مسلمانان مدینه از اتّخاذ چنین شیوه‌ای توسّط یهودیان مطّلع بوده‌اند. اهمّ این آیه‌ها در سوره دوم قرآن منعکس شده است؛ از جمله:
«و گروهی از مردم می‌گویند: ما ایمان آوردیم به خدا و به روز قیامت؛ و حال آن‌که مؤمن نیستند.» (2) «خدا به آنها استهزا می‌کند و آنها را در سرکشی و گمراهی رها می‌سازد که حیران و سرگردان باشند.» (3) «در دل‌های آنها مرض است. پس خداوند بر مرض ایشان بیفزاید و ایشان راست عذابی دردناک؛ بدین سبب که دروغ می‌گویند. و چون به آنها گفته می‌شود: در زمین فساد و تباهی نکنید، پاسخ می‌دهند که ما فقط به صلاح کار می‌کنیم و نیکوکارانیم.» (4) ابن‌اسحاق در بیان منظور این آیه نوشته است:
«منافقان یهودی مدّعی بودند که ما می‌خواهیم بین مؤمنان و اهل کتاب را اصلاح کنیم.»
«و چون با شیطان‌های خود خلوت می‌کنند، گویند: ما با شماییم. همانا ما (مؤمنان را) استهزا می‌کنیم.» (5)

1- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 175
2- بقره: 8
3- همان: 15
4- همان: 10 و 11
5- همان: 14

«مثل ایشان مانند کسی است که آتش افروزد؛ تا اطراف خود را روشن کند. خدا آن روشنی را ببرد و ایشان را در تاریکی رها کند که هیچ نبینند.» (1) از متون سیره هم به‌خوبی می‌توان دریافت که مسلمانان، به ماهیّت این منافقان از طایفه یهود آگاه بودند؛ ولی نفاق آنان را با ستیزه‌جویی پاسخ نمی‌دادند. آنان با توجّه به این آیه‌ها و هدایت‌های محمّد صلی الله علیه و آله، از خود تدبیر و بردباری نشان دادند و گرچه ریشه این منافقان در جامعه نوپای مدینه قطع نشد، ولی یهودیان نیز کامیاب نگشتند و نتوانستند مانع نُضج جامعه مدینه شوند. لذا سیاست‌پیشگان یهود با شدّت عمل بیشتری پای در میدان نهادند تا قهر و دشمنی خود را به تدبیر دیگر، اعمال نمایند:

گفتیم که در دو مرحله نخستین، مشکل یهودیان حل نشد و از سویی گسترش کیفی و کمّی تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله، موقعیّت مهاجران و انصار را تحکیم بیشتری بخشید. لذا طبیعی بود که یهودیان، راه سیاست و خشونت را برای خارج‌شدن از بن‌بستی که پیش رویشان بود، انتخاب کنند. یهودیان نمی‌توانستند احساس دشمنی خود را پنهان سازند. سکوت آنها در طول اقامت مسلمانان در مکّه بدان خاطر بود که به نتایج تلاش‌های محمّد صلی الله علیه و آله چشم دوخته بودند. آنان به شکست فرهنگی قریش دل خوش داشتند؛ تا شاید از این طریق قدرت خود را در طوایف عرب تثبیت کنند. ولی نمی‌دانستند که اسلام بزرگترین مسأله جزیرةالعرب خواهد شد. این بود که احساس ناکامی کردند و کینه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به دل گرفتند و در برابر معنویّت محمّد صلی الله علیه و آله نتوانستند قهر و دشمنی خود را برای مدّت مدیدی پنهان سازند.
مشکل یهودیان، مشکل اقتصادی و سیاسی آنان بود و نه مشکل دینی و زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از تعصّبات مذهبی. این سیاست‌پیشگانِ راه خشونت و تهدید در اوراق تاریخ عرب، نام و نشانی مُشخّص و آشکار دارند. ابن‌اسحاق از آنها به عنوان

1- بقره: 17

«یهودیانی که با رسول خدا ستیز و دشمنی کردند» (الأعداء من یهود) یاد کرده است. گفته نویری توضیحی روشن بر انتخاب مرحله سوم به عنوان راه سیاست و خشونت از سوی یهودیان است. وی می‌نویسد:
«چون خداونددین خود را آشکار ساخت ومحمّد صلی الله علیه و آله در مدینه‌مستقرشد و برادران دینی او از مهاجران و انصار گرد او جمع شدند و امر اسلام استحکام یافت، علمای یهودی و دانشمندان ایشان از روی بغی و حسد به دشمنی و ستیزه‌جویی رو آوردند.» (1) ابن‌اسحاق این موقعیّت تاریخی را چنین تشریح می‌کند:
و نصبت عند ذلک أحبارُ یهود لرسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- العداوةَ بغیاً وَ حَسَداً و ضغْنا لما خصّ اللَّه تعالی به العرَب من أخْذه رسولَه منهم، و انضاف إلیهم رجالٌ من الأوس والخَزْرج ممّن کان عسی علی جاهلیّته فکانوا أهل نِفاق علی دین آبائهم من الشّرک و التکذیب بالبعث، إلّا أنّ الإسلام قَهرهم بظُهوره واجتماع قومهم علیه، فظهروا بالإسلام واتخذوه جُنَّة من القتل، و نافقوا فی السرّ، و کان هَواهم مع یَهُود، لتکذیبهم النبیّ- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و جُحودهم الإسلام. و کانت أحبار یهود، هم الذین یسألون رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- و یتعنّتونه و یأتونه باللبس، لیَلْبِسوا الحقّ بالباطل، فکان القرآن یَنْزل فیهم فیما یسألون عنه، إلّا قلیلًا من المسائل فی الحَلال و الحرام کان المسلمون یسألون عنها». (2) الخ
در یک جمع‌بندی، نام این دشمنان سرسخت و در عین حال منافق و سیاسی و مدبّر در تواریخ چنین ثبت شده است:
«منهم حُیَیّ بن أخطب و أخواه أبویاسر بن أخطب، و جُدَیّ بن أخطب، و

1- «نهایة الارب»، ج 1، ص 343
2- «السیرة النّبویّه»، ج 2، ص 160 و «ترجمه سیرت»، ج 1، ص 491

سلام‌بن مِشْكم، و كنانة بن الربيع بن أبى‌الحُقَيق، و سلّام بن أبى‌الحُقَيق و أبورافع الأعوار و هو الذى قتله أصحابُ رسول اللَّه- صلّى‌اللَّه عليه [وآله] وسلّم- بخَيبر- و الربيعُ بن الربيع بن أبى الحُقيق و عمرو بن جَحّاش و كعب ابن الأشرف- و هو من طيئ ثمّ أحد بنى‌نَبْهان و أمّه من بنى‌النضير و الحجّاج بن عمرو- حليف كعب بن الأشرف- و كَرْدَم بن قيس- حليف كعب بن الأشرف- فهؤلاء من بنى‌النّضير.
و من بنى‌ثعلبة بن الفِطْيَوْن: عبداللَّه بن صُوريا الأعور- و لم يكن بالحجاز فى زمانه أحد أعلم بالتوارة منه و ابن‌صَلُوبا و مُخَيريق و كان حَبْرَهم أسْلم.
و من بنى‌قَيْنُقاع: زيد بن اللُّصِيت- و يقال: ابن‌اللُّصَيت- فيما قال ابن‌هشام و سَعد بن حُنيف و محمود بن سَيْحان و عُزيز بن أبى‌عُزيز و عبداللَّه بن صَيْف.
قال ابن‌هشام: و يقال: ابن‌ضَيْف.
قال ابن‌إسحاق:
و سُويد بن الحارث و رفاعة بن قيس و فِنْحاص و أشْيع و نُعمان بن أصَافيه و بَحريّ بن عمرو وشأس بن عديّ وشأس بن قيس و زيد بن الحارث و نعمان بن عمرو و سُكين بن أبى‌سُكين و عديّ بن زيد و نعمان بن أبى‌أوْفى، أبو أنس و محمود بن دَحْية و مالک بن صيف. قال ابن‌هشام: و يقال:
ابن‌ضَيف.
قال ابن‌إسحاق: و كعب بن راشد و عازر و رافع بن أبى رافع و خالد و أزار بن أبى‌أزار. قال ابن‌هشام: و يقال: آزر بن آزر.
قال ابن‌إسحاق: و رافع بن حارثة و رافع بن حُريملة و رافع بن خارجة و مالک بن عوف و رفاعة بن زيد بن التابوت و عبداللَّه بن سَلَام بن الحارث و كانَ حَبْرَهم و أعلَمهم و كان اسمه الحُصين فلما أسلم سمّاه رسول اللَّه- صلّى‌اللَّه عليه [وآله] وسلّم- عبدَاللَّه. فهؤلاء من بنى‌قَيْنُقاع.

و من بنی‌قُرَیظة: الزبیر بن بَاطا بن وهب و عَزّال بن شَمْویل و کعب بن أسد و هو صاحب عَقد بنی‌قُریظة الذی نقض عام الأحزاب و شمویل بن زید و جَبَل بن عمروبن سُکینة و النَّحّام بن زید وقردم بن کعب و وهب بن زید و نافع بن أبی نافع و ابو نافع عدیّ بن زید و الحارث بن عَوْف و کَرْدَم بن زید و أسامة بن حبیب و رافع بن رُمیلة و جَبل بن أبی‌قُشیر و وهب بن یَهوذا فهؤلاء من بنی‌قریظة.
و من یهود بنی‌زُرَیق: لَبِید بن أعصم و هو الذی أخَّذَ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عن نسائه.
و من یهود بنی‌حارثه: کِنانة بن صُورِیا.
و من یهود بنی‌عمرو بن عَوْف: قَرْدم وهو بن عمرو.
و من یهود بنی‌النجّار: سِلْسِلة بن بَرْهام.
فهؤلاء أحبار الیهود و أهل الشرور و العداوة لرسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و أصحابه و أصحاب المسألة و النصْب لأمْرالإسلام الشرورَ لیطفئوه إلا ما کان‌من عبداللَّه بن سَلَام و مُخَیْریق. (1)

1- «در آن هنگام، احبار یهود، از سر طغیان و حسادت و لجاجت، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از در دشمنی و کینه در آمدند، چرا که خداوند پیامبری را از میان عرب برانگیخته بود. برخی از اهل اوس و خزرج نیز که هنوز بر آیین جاهلیت بودند، و منافقانه، بر دین اجدادشان باقی مانده و رستاخیز را منکر بودند، به یهودیان پیوستند. هرچند آنان، پس از چیره شدن آیین اسلام و ایمان آوردن طایفه خویش، در ظاهر به اسلام گرویده و آن را سپری در برابر کشته شدن قرار داده بودند، اما در نهان، نفاق می‌ورزیدند و در دل، با یهودیان بودند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کردند و اسلام را منکر بودند. احبار یهود همان کسانی بودند که پرسش‌های دشوار برای پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می‌کردند و معماهای پیچیده پیش می‌آوردند، تا حقیقت را در پوشش باطل، پنهان کنند، اما آیات قرآن در پاسخ به شبهه‌های آنان نازل می‌شد. البته برخی از پرسش‌های پیرامون احکام و حلال و حرام، از سوی مسلمانان مطرح می‌گردید. از جمله: حُیی بن اخطب و دو برادرش، ابویاسر بن اخطب و جُدی بن اخطب؛ و سلام بن مشکم، وکنانة بن ربیع ابن ابی‌حُقیق، وسلام بن ابی‌حُقیق، ابورافع اعور- که یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در خیبر به قتل رساندند- و ربیع بن ربیع بن ابی‌حقیق، عَمرو بن حجّاش، کعب بن اشرف- که از قبیله طی بود- و یکی از مردان قبیله بنی‌بنهان به همراه مادرش که از بنی‌نضیر

بود، حجّاج بن عمرو هم‌پیمان کعب بن اشرف کردم بن قیس هم‌پیمان کعب بن اشرف، اینها از بنی‌نضیر بودند.
اما دشمنان اسلام از طایفه بنی‌ثعلبة بن فیطون عبارتند از: عبداللَّه بن صوریای اعور، که در زمان خود، در میان اهل حجاز کسی بیش از او بر تورات آگاهی نداشت، و ابن‌صلوبا، و مُخیریق و اسلم که بزرگ آنان بود.
از بنی‌قینقاع: زید بن اللُّصیت- که ابن‌هشام او را ابن لُصیت نامیده- و سعد بن حُنیف، و محمود بن سیحان، و عُزیز بن ابی‌عُزیز، و عبداللَّه بن صیف- که ابن هشام او را ابن‌ضیف نامیده است- و سوید بن حارث، رفاعة بن قیس، مِنخاص، اشیع، نعمان بن اضَا، بحرمیّ بن عمرو، شأس بن عدی، شأس بن قیس، زید بن حارث، نعمان بن عمرو، سُکین بن ابی‌سُکین، عدیّ بن زید، نعمان بن ابی‌اوفی، ابوانس، محمد بن دحیه و مالک بن صیف، که ابن هشام او را ابن ضیف نامیده- و کعب بن راشد، عازر، رافع بن ابی‌رافع، خالد، ازار بن ابی‌ازار،- که ابن‌هشام او را آزر بن آزر نامیده-، رافع بن حارثه، رافع بن حُریمله، رافع بن خارجه، مالک بن عوف، رفاعة بن زید بن تابوت، عبداللَّه بن سلام بن حارث،- که بزرگ آنان و داناترین آنان بود و در ابتدا حُصین نام داشت و پس از آن که اسلام آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را عبداللَّه نامید- اینها از بنی‌قینقاع بودند.
و از یهودیان بنی‌قریظه: زبیر بن باطابن وهب، عزّال بن شمویل، کعب بن اسد- که پیمان بنی‌قریظه را که در جنگ احزاب نقض شد، منعقد کرده بود- و شمویل بن زید، جبل بن عَمرو بن سکینه، نحّام بن زید، قردم بن کعب، وهب بن زید، نافع بن ابی‌رافع، ابونافع، عُدی بن زید، حارث بن عوف، کردم بن زید، اسامة بن حبیب، رافع بن رُمیله، جبل بن ابی‌قشیر و وهب بن یهودا.
و از طایفه بنی زُریق: لَبید بن اعصم- و او کسی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به واسطه سحر، از زنان خویش دور کرد-
و از طایفه بنی‌حارثه: کنانة بن صوریا
و از طایفه بنی‌عمرو بن عوف: قرام بن عمرو.
و از طایفه بنی‌نجار: سلسلة بن بَرهام.
اینها اخبار یهود بودند و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یاران ایشان دشمنی داشتند و بر ضد آنان توطئه می‌کردند معماهایی مطرح می‌کردند تا بر اسلام شبهه وارد کنند و نور اسلام را خاموش سازند، جز عبداللَّه بن سلام و مخیریق که اسلام آوردند.»

تلاش سرسختانه اشخاصی که نام برده شد، موجب بروز حوادث و وقایعی گشت که یهودیان را به طور جدّی به ادامه سرسختی وامی‌داشت. قتل‌های مخفیانه رواج یافت.
اهانت و هجو محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش توسّط یهودیان شیوع بیشتری پیدا کرد. یهودیان مدینه خواسته و ناخواسته، به اتّخاذ موضعی سرسخت علیه مسلمانان سوق داده شدند.

اهمّ این وقایع را می‌توان در واقعه فتنه کعب بن اشرف یهودی، درگیری جدّی با یهودیان بنی قینقاع و توطئه‌های یهودیان بنی نضیر- که منجر به اخراج آنها از مدینه شد جستجو نمود.
ابوعَفکْ پیرمرد فرتوت یهودی از قبیله بنو عمرو بن عوف به تشویق یهودیان در هجو محمّد صلی الله علیه و آله و اصحاب او شعرها می‌سرود و مردم را علناً علیه پیامبر تحریض می‌کرد.
با آن‌که هنوز بیش از 15 ماه از انعقاد پیمان مدینه نگذشته بود، طایفه یهودی بنوقینقاع- هم‌پیمانان عبداللّه بن ابَیّ بن سلول-/ بغض و حسد خود را علیه محمّد صلی الله علیه و آله و تعالیم او آشکار کردند؛ پیمان مدینه را به طور یک‌جانبه لغو نموده، به آزار مسلمانان پرداختند و با هتک حرمت زنان و کشتن به ناحقّ فردی مسلمان، موجب فتنه و شرّ بزرگی در مدینه شدند. علیه محمّد صلی الله علیه و آله اعلان جنگ دادند و در حصارهای خود متحصّن شدند و عاقبت هم کاری از پیش نبردند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را عفو فرمود؛ به شرط آن‌که مدینه را ترک کنند.
کعب بن اشرف یهودی شاعری بود که پیمان مدینه را نادیده گرفت و با هجو محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش و تحریض و تحریک یهودیان به شورش علیه پیامبر، موجب ناامنی در مدینه شد. پس از واقعه بدر به مکّه رفت و قریشیان را به ادامه جنگ علیه محمّد صلی الله علیه و آله تشویق نمود و بر کشتگان بت‌پرست قریش در واقعه بدر گریست. وی به‌عنوان یکی از بزرگترین حامیان قریش، به مدینه باز گشت؛ تا قیام مشترک یهودیان و بت‌پرستان را علیه پیامبر تدارک ببیند.
در واقعه احد و هجوم بت‌پرستان قریش به شهر مدینه، یهودیان به مفادّ پیمانی که بسته بودند، عمل نکردند و حاضر نشدند که مسلمانان را در برابر هجوم مکّی‌ها حمایت کنند؛ در حالی که وظیفه داشتند در برابر دشمنان مدینه، کنار مردم شهر بمانند.
کشتار مسلمانان در احد و عدم شرکت یهودیان برای حمایت از محمّد صلی الله علیه و آله آشکار کرد که یهودیان در خفا برای نابودی مسلمانان با قریشیان همنظرند.
عاقبت یهودیان بنی‌نضیر، راه یهودیان بنی‌قینقاع را آشکار کردند. برای کشتن محمّد صلی الله علیه و آله برنامه‌ریزی دقیق نمودند و نزدیک بود در هجوم به مردم مدینه توفیق یابند.
پیامبر چه کرد؟ تنها فرمود: حال که حاضر به زندگی مسالمت‌آمیز با مسلمانان نیستید، از

مدینه خارج شوید:
«از سرزمین من بیرون روید و در آن سکونت نکنید. شما چنان تصمیمی گرفتید و خواستید چنان غدر و مکری را بکار بندید.»
در این حال عبد اللّه بن أُبیّ کس نزد بنی‌نضیر فرستاد که:
«در حصارهای خود بمانید! طایفه من شما را یاری می‌کند. یهودیان بنی‌قریظه و هم‌پیمانان شما از غَطفان به کمک شما می‌آیند و با محمّد وارد جنگ می‌شویم.»
در اثر این تحریک، یهودیان علیه محمّد صلی الله علیه و آله اعلان جنگ دادند. مسلمانان تنها به محاصره آنها پرداختند و وادارشان کردند که مدینه را ترک کنند.
پاشیدگی دو طایفه یهود بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع در مدینه و مهاجرت آنها به خیبر باعث شد تا سران آنها، بت‌پرستان قریش را برای یک حمله نهایی به مدینه تشویق کنند و مال فراوان در اختیار آنها نهند. از این مرحله به بعد است که یهودیان شبه‌جزیره با تشکّل تمام نیروها و امکانات خود، قریشیان را به سوی خود دعوت کردند تا محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان را از میان بردارند.
طبیعی است که در چنین شرایطی، تشکّل کامل یهودیان خارج از مدینه را شاهدیم و تفاهم و توافقی میان آنها و بت‌پرستان علیه تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله و صحابه او صورت می‌گیرد و نقش سرنوشت‌ساز یهودیان بنی‌قریظه آشکار می‌شود. این آخرین امید یهودیان برای فروپاشی مدینه از درون است. از این زمان به بعد یهود وارد مرحله جدیدی می‌شود. آنان در نهایت، سعی در هماهنگی بین یهودیان موجود در مدینه و قریشیان بت‌پرست دارند.

4- 2/ پ: مرحله چهارم: نقض کامل پیمان مدینه و تفاهم با بت‌پرستان برای نابودی مردم مسلمان مدینه

در شرح واقعه خندق یاد کردیم که یهودیان در تدارک قبایل عرب برای حمله به مدینه، نقش اساسی را ایفا کردند. رایزنی‌هایی میان بت‌پرستان و یهودیان بنی‌قریظه

توسّط حُیَیّ بن اخْطَبْ صورت پذیرفت که منجر به پاره‌کردن پیمان مدینه توسّط سران یهودی بنی‌قریظه شد.
در این حال مسلمانان چه زجرها، شکنجه‌ها و مصائبی را در برابر هجوم بت‌پرستان و یهودیان متحمّل شدند! عاقبت، آن همه تدارک نظامی بت‌پرستان و سرمایه پرداخت‌شده توسّط یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع و خیبر بی‌نتیجه ماند.
یهودیان مدینه که از یکسو پیمان را باطل کرده و از سوی دیگر بر خلاف پیمان، علیه مسلمانان با بت‌پرستان هم‌پیمان شده بودند و می‌خواستند از درون مدینه، جامعه نوپای مؤمنان را بپاشند، راهی جز اعلام جنگ علیه مسلمانان نداشتند.

5- 2/ پ: مرحله پنجم: بزرگترین طایفه یهود مدینه به مسلمانان اعلام جنگ داد

مسلمانان در قبال چنین وضعی چه می‌توانستند بکنند؛ جز این‌که بنی‌قریظه را محاصره کنند و چه اعتمادی به ادامه زندگی با یهودیان مدینه داشتند؟ مسلمانان در واقع، خود سازنده وضعی بودند که باعث شد اهل کتاب به جای ملایمت و ملاطفت و وحدت، راه عناد و دشمنی را انتخاب کنند و یهود شبه‌جزیرةالعرب را در همان موضعی قرار دادند که بت‌پرستان مکّه در برابر آنان اتّخاذ کردند. طبیعی است که روند چنین وقایعی، مدینه را به سوی دفاع و طوایف عرب را به سوی تهاجم و تجاوز سوق دهد.
البتّه بنی‌قریظه نیز نتوانستند کاری از پیش برند و به جرم خیانت‌ها و جنایت‌هایشان، با آغوش باز مرگ را پذیرا شدند. ولی یهود شبه‌جزیره عرب، کار را خاتمه‌یافته ندید و راهی جز امیدبستن به قیام و هجوم یهودیان خیبر و همراه کردن همه طوایف هم‌پیمان با آنها نداشتند.

مروری گذرا بر آنچه در پنج مرحله گذشته ذکر نمودیم، پژوهندگان را متقاعد می‌کند که بزرگترین استحکامات یهودی در شبه‌جزیرةالعرب نمی‌توانست تحت تأثیر شرایط عمومی یهودیان در مدینه قرار نگیرد و نسبت به شکست‌های سیاسی، فرهنگی و

اقتصادی یهود بی‌تفاوت بماند. بنابر این خیبر در آستانه سال ششم هجری، به صورت دیگِ در حال جوشی، از انزوا خارج شد و در متن وقایع و حوادث قبایل عرب قرار گرفت. لذا خیبر، دیر یا زود جای خود را در مثلّث شومِ بت‌پرستان، اشراف و یهودیان می‌یافت و در برابر تعالیم محمّد صلی اللهَ علیه و آله قد عَلم می‌کرد. بالاتر آن‌که وقتی بر لحظه‌ها و دقایق وقایع تأمّل می‌کنیم و بر گسترش تعالیم پیامبر که همه ریشه‌ها و پایه‌های نظام کهن جاهلی را متزلزل نموده، می‌نگریم، ملاحظه می‌کنیم که خیبر بر سر دو راهیِ تفاهم با مسلمانان و یا ورود به گردونه مثلّث شوم قرار داشت.
مبارزه علنی و برپانمودن جنگ و خشونت علیه اسلام و یاران محمّد صلی الله علیه و آله، جزء طبیعت زندگی روزمرّه طوایف عربی یهود و بت‌پرستان شده بود. دیگر نه تلاش محمّد صلی الله علیه و آله برای انعقاد پیمانی مبنی بر عدم تجاوز می‌توانست مانع از بروز خشونت بت‌پرستان و یهودیان شود و نه حافظان چنین نظامی قادر بودند رو به اسلام آورند و یا به نوعی زیستن، به دور از تعصّبات قومی و مذهبی تن در دهند.
با این توجّهات و با درنظرگرفتن شرایط پنج ساله هجرت و طیّ مراحل پنجگانه مذکور، خیبر نمی‌توانست فکر تهاجم و نابودی مدینه را از خاطر خود دور سازد و می‌بایست برای حمله به مدینه، تمام توان و نیروی خود را گرد آورد. خیبر نشینان نمی‌توانستند با آن همه شکست‌های اقتصادی، سیاسی و مذهبی، به معنویّت اسلام گردن نهند.
چنین راه اجتناب‌ناپذیری در تدارک حمله، خواه‌ناخواه فضایی برای حجازِ سال ششم هجری به وجود آورد که مسلمانان، هجوم یهودیان و هم‌پیمان آنها را از خیبر، ساعت‌شماری می‌کردند.
علل و انگیزه‌هایی که خیبر را دچار چنین بن‌بستی نمود، مورد توجّه نگارنده این سطور قرار گرفت. باید این مسأله از نظر تاریخی مورد بررسی قرار گیرد که آیا محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او بودند که بی‌هیچ دلیلی می‌خواستند به خیبر حمله کنند؛ یا یهودیان خیبر چون راهی جز جنگیدن و نابودکردنِ مدینه نداشتند، موجب شدند که مسلمان، دفاع اجتناب‌ناپذیر از مدینه را به کنار قلعه‌های مستحکم خیبر بکشانند و مدینه را از خطر نابودی و قتل عام برهانند؟

ص: 383

از آنجا که تاریخ‌نویسان ما وقایع مربوط به خیبر را از مدینه آغاز می‌کنند، مطالعه‌کنندگان چنین می‌پندارند که محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او بودند که به خیبر حمله کردند. به دیگر بیان، چون وقایع درون خیبر توسّط مورّخان بت‌پرست و یا یهودی نگاشته نشده است، در پیگیری حوادث، اصل بر هجوم مسلمانان و دفاع یهودان نهاده می‌شود و نه هجوم یهودیانِ خیبر و دفاع مسلمانان. در اینجا بی‌آن‌که تحت تأثیر تاریخ‌نویسی مسلمانان در دوره خلفای عبّاسی قرار گیریم، مستندات تاریخی را با توجّه به نقد و پالایش متون و درکی که خود از تاریخ و سیره پیامبر داریم، تنظیم و ارائه می‌کنیم:
سؤال اصلی این است که آیا مدارک تاریخیِ نخستین، می‌تواند نشان دهد که خیبر در تدارک حمله اجتناب‌ناپذیر به مدینه بوده است؟
آیا محمّد صلی الله علیه و آله، تلاش صلح‌آمیز نکرد و راه محبّت و تفاهم به همزیستی مذهبی را فراراه یهودیان قرار نداد؟
آیا عزم مسلمانان در حرکت به سوی خیبر، یک تهاجم سلطه‌گرانه تلقّی می‌شود؛ یا یک دفاع اجتناب‌ناپذیر؟ برعکس آیا یهودیان خیبر برای مصالحه با مسلمانان و بازگشت به پیمان همزیستی مذهبی، تلاشی صورت دادند؛ یا با تمام وجودشان قادر به تحمّل دین جدید نبوده، راه حل را تنها در هجوم و غارت و کشتار- چه در کنار مدینه و چه در دشت‌های قلعه‌دار و استحکامات خیبر- یافتند؟
شناورشدن در چنین دریایی از ابهامات تاریخی، مستلزم آن است که تصوّرات شخصی، عقیده‌های دینی و برداشت‌های تبلیغی- عمومی از تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله به کناری گذارده شود و باورهای شکل‌گرفته مذهبی- که بی‌آن‌که مُستند به نقّادی تاریخ باشد، به اقتضای شرایط فرهنگی جامعه و زمینه‌های سیاسی آن، القا و تبلیغ شده است‌مدّنظر قرار نگیرد.
برای حصول به چنین شناختی، کتاب «مغازی» محمّد بن عمر واقدی را صرفاً به دلیل جامعیّت و قدمت تاریخی، مورد پژوهش قرار دادیم و آن را به‌عنوان متن مفروض و اصلیِ وقایع مورد نظرمان انتخاب کردیم. تمامی اسنادی را که از تلاش‌های

جنگ‌جویانه مسلمانان یا یهودیان خیبر حکایت می‌کند، تفکیک نمودیم و مدارکی را که از تلاش صلح‌جویانه طرفین نشان دارد، استخراج کردیم و با رعایت تقدّم زمانی، جمع‌بندی نموده، به استحضار پژوهندگان می‌رسانیم:
شناخت موقعیّت مسلمانان در شهر مدینه در یک مقطع مهمّ زمانی- یعنی از واقعه خندق در ذیقعده سال پنجم هجرت تا صفر سال هفتم هجرت که واقعه خیبر به وقوع پیوست- از اهمّیّت خاصّی برخوردار است. در طول این چهارده ماه، مدینه با چه وقایعی روبرو بوده که رفتن به خیبر اجتناب‌ناپذیر شده است؟ و بالعکس خیبر در این مدّت با چه وقایعی دست به گریبان بوده که تهاجم به مدینه اجتناب‌ناپذیر شده است؟
محرّم سال ششم هجرت
سفیان بن خالد بن نُبَیح هذلی لِحْیانی در عُرَنَه-/ نزدیک عرفات مکّه- اردوگاهی بپا کرد و مردم اطراف خود و دیگر اقوام را برای هجوم به مدینه و کشتن مردم مسلمان گرد آورد. عدّه زیادی از مردم با او هماهنگی کردند. (1) ابن‌سعد واقعه را با این عبارت ثبت کرده است:
«و ذلک أنّه بلغ رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- أنّ سفیان بن خالد الهذلی ثمّ اللّحیانی و کان ینزل عُرَنَةَ و ما والاها فی ناس من قومه و غیرهم قد جمع الجموع لرسول اللّه». (2) صفر سال ششم هجرت
قرْطاء گروهی از قبیله «بنوبکر بن کلاب» بودند که با محمّد صلی الله علیه و آله و مردم مدینه دشمنی می‌ورزیدند و واقدی آنها را «قومٌ من مُحارب» دانسته است که مدینه را مورد

1- سریّه عبداللَّه بن انیس، واقدی «المغازی». نک: اسماعیل بن عبداللَّه بن خُبَیر به نقل از موسی بن جُبَیر، ج 2، ص 531
2- «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 50، دار صادر، بیروت.

تهدیدهای جدّی خود قرار داده بودند. (1) ابن‌هشام القُرَطاء را قبیله‌ای از هوزان یا نُفَیل دانسته است. (2) ربیع‌الأوّل سال ششم هجرت
تشدید تعرّضات و تهدیدهای اعرابِ منطقه غَمْر که منجر به اعزام عُکّاشة بن مِحْصَن به آن منطقه گردید. (3) ربیع‌الآخر سال ششم هجرت
مدینه با سه حادثه مهم روبرو بوده است:
1. عُیَیْنَة بن حِصن بن حُذیفة بن بدر الفَزاری با سواران وابسته خود به اطراف مدینه حمله بردند و در غابه درگیر شدند. پسر أبوذر غفاری را کشتند و گله‌ای از شتران را غارت کردند و همسر ابوذر را ربودند. (4) ابن‌هشام واقعه را تحت عنوان غزوة ذی‌قرد آورده است. (5) ذی‌قرد ناحیه‌ای از خیبر بوده است که پیامبر و یارانش برای نجات زن و گلّه ربوده‌شده به تعقیب عُیَینه پرداختند. (6) 2. در ذی‌القصَّه نیروهای بنی‌ثعلبه و عُوال، به مسلمانان حمله کردند و ده نفر را

1- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 534، غزوة القرطاء. گفتنی است: ابن‌سعد در این خصوص، اصطلاحِ غزوه را به‌کار نبرده است؛ زیرا پیامبر ص در این واقعه حضور نداشته است. بنابر این بهتر است گفته شود: سریّه محمّد بن مسلمة إلی القُرَطاء.
نک: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 78
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 199
3- «مغازی»، ج 2، ص 550 و ترجمه فارسی، ج 2، ص 416. در باره غَمْر نک:
سمهودی، «وفاء الوفا»، ج 3، ص 1278. ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 84
4- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 537
5- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 293
6- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 80

کشتند. این مهاجمان بعدها نیز در خیبر در برابر مسلمانان موضع گرفتند.
(1) محمّد بن مسلمه که توانسته بود جان سالم بدر برد، بعدها گفته بود:
«فلما کانت غزوة خیبر نظرت إلی أحد النفر الذین کانوا وَلوا ضربی یوم ذی‌القصَّة، فلمّا رآنی قال: أسلمتُ وجهی للّه! فقلت: أولی». (2) 3. حمله اعرابِ بنی‌محارب، ثَعْلَبه و انمار به اطراف مدینه، برای غارت رمه‌های مردم مسلمان در مراتع هیغا. (3) جمادی‌الأولی سال ششم هجرت
دِحْیه کَلْبی که از نزد هرقل قیصر باز می‌گشت، در محلّی به نام حِسْمَی در سرزمین کوهستانی شمال مدینه، مردم قبیله جذام، راه را بر او بستند و هر چه داشت، غارت کردند.
شعبان سال ششم هجرت
در این ماه، مدینه با دو واقعه مهم روبرو شد:
1. ابن‌اسحاق، واقعه بنی‌المصطلق (/ المریسیع) را برخلاف بعضی نظرها در شعبان سال ششم هجری دانسته است. (4) ولی واقدی، آن را تحت عنوان مُرَیسیع در سال پنجم هجری ثبت کرده است. (5) واقدی می‌نویسد:
گروهی از قبیله خزاعه و هم‌پیمان آنها بنی‌مُدْلِج، در ناحیه قُرُع نزدیک مدینه فرود آمدند و رئیس و سالار آنها- به نام حارث بن ابی‌ضرار- با اقوام خود و نیروهایی که

1- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 551
2- واقدی، همان مدرک. نیز نک: ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 85
3- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 552
4- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 302
5- «المغازی»، ج 1، ص 404

گرد آورده بود، آماده حمله به مدینه و کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله شدند. این خبر در مدینه انتشار یافت و محمّد صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد تا با شتاب از مدینه خارج و مانع از حمله آنها به شهر شوند. (1) 2. در همین تاریخ، یعنی شعبان سال ششم هجرت، یهودیان خیبر آرام‌آرام به تدارک نظامی جهت حمله به مدینه مشغول شدند. تاریخ از این واقعه سند مهمّی را ثبت کرده است:
واقدی به نقل از عبداللّه بن جعفر و او از یعقوب بن عُتبه می‌نویسد:
به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که بنی‌سعد- مجاورنشینان خیبر- در فدک گرد هم آمده‌اند و می‌خواهند یهودیان خیبر را برای حمله به مدینه یاری کنند. متن اصلی سند تاریخی چنین است: «بلغ رسول اللّه أنّ لهم جمعاً یُریدون أن یُمِدّوا یهودَ خَیْبَر».
معلوم می‌شود که خیبر در صدد حمله به مدینه بوده که اهالی فدک آماده همکاری شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به آن سوی فرستاد تا از تدارکات حمله به مدینه آگاه شود. (2)
دنباله سند تاریخی:
«علی شب‌ها راه می‌پیمود و روزها در کمین به سر می‌برد؛ تا این‌که به هَمَحْ (میان خیبر و فدک) رسید. جاسوسی از فدکی‌ها را گرفتند. از او پرسیدند: تو کیستی و چه اطّلاعی از جمعیّت بنی‌سعد داری؟ اقرار کرد که بنی‌سعد او را به نزد یهودیان خیبر فرستاده‌اند تا آمادگی آنها را به اطّلاع ایشان برساند؛ مشروط بر این‌که یهودیان خیبر هم برای آنها سهمی در محصول خرمای خود منظور کنند.»
«... فأقر أنّه عینٌ لهم بعثوه إلی خیبر یعرض علی یهود خیبر نصرهم علی أن یجعلوا لهم من تمرهم کما جعلوا لغیرهم و یقدمون علیهم».

1- نویری، «نهایة الارب»، ج 2، متن عربی. ج 2، ص 147 ترجمه فارسی.
2- «المغازی»، ج 2، ص 562

سند مهمّ دیگر ذیل تاریخ همین واقعه است که وَبَر بن عُلَیم سالار بنی‌سعد فدک پس از مشاهده فرستادگان محمّد صلی الله علیه و آله گفت:
«یاران محمد به سراغ ما آمده‌اند و ما را یارای مقابله با ایشان نیست. قبل از آن‌که ما به جنگ آنها برویم، آنها بر ما فرود آمدند و فرستاده‌ای از ما را که به خیبر فرستاده بودیمش، گرفته‌اند.»
اصل سند از این قرار است:
«... سارت إلینا جموع محمد و ما لا طاقةَ لنا به قبل أن نأْخذ للحرب أُهْبتها و قد أخذوا رسولًا لنا بعثناه إلی خَیْبر فأخبرهم خبرنا و هو صنع بنا ما صنع».
(1) سند مهمتر این‌که وَبَر بن عُلَیم به عیسی بن عَلیله می‌گوید:
«چقدر مناسب است که خیبریان برای جنگ با محمّد به مدینه روند. عیسی گفت:
آیا تصوّر می‌کنی این کار صورت بگیرد؟ وَبَر گفت: کار صحیح همین است.»
«و ما أحراهم أن یغزوه فی عُقر داره. فقلت: و تری ذلک؟ قال: هو الرأی لهم». (2) ابن‌سعد در ذیل: «سرّیة علیّ بن أبی‌طالب إلی بنی‌سعد بن بکر بفدک» بر این جمله تأکید دارد: «بلغ رسول أنّ لهم جَمعاً یریدون أن یُمِدّوا یهود خیبر». (3) این اسناد، مبیّن ثبت تاریخ دقیقی است؛ مبنی بر این‌که یهودیان خیبر هفت ماه قبل از وقوع حادثه خیبر در جریان تدارک وسیعی بوده‌اند و اگر چنین نبود، در شعبان سال ششم هجرت، کوشش طایفه بنی‌سعد بن بکر برای همبستگی با یهودان خیبر، جهت حمله به مدینه، مورد مذاکره قرار نمی‌گرفت و خبر آن در مدینه منتشر نمی‌شد که علیّ بن

1- «مغازی»، ج 3، ص 563
2- همان، ج 2، ص 563
3- «الطّبقات»، ج 2، ص 89. همچنین نک: نویری، «نهایة الارب»، ج 2، ص 182. ابن‌کثیر، «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 339، دارالمعرفه، بیروت، 1976 م

ابی‌طالب به سوی آن رود.
رمضان سال ششم هجرت
مدینه با دو واقعه روبرو بود:
1. ابورافع بن أبی الحُقَیْق در غطفان و اطراف آن مشرکان عرب را جمع کرده بود و با تقبّل هزینه‌های سنگین، حمله گسترده‌ای را به مدینه تدارک دید. اگر ابتکار خندق در میان نبود، ابورافع و همدستانش مدینه را به آتش و خون می‌کشاندند. ابورافع در خیبر میان یهودیان زندگی می‌کرد و مشغول تدارک مجدّدی بود. سرانجام ابورافع به عنوان مسبّب جنگ افروزی علیه مردم مدینه و فتنه انگیزی در شعله‌ور ساختن عداوت‌های قبایلی، به دست عبداللّه بن عتیک در رمضان سال ششم هجرت به قتل رسید. این واقعه، خیبر را دچار هیجانی خاص نمود. (1) ابن‌هشام با عبارتِ «قال ابن‌اسحاق: و لما انقضی شأن الخندق و أمر بنی‌قریظة و کان سَلّام بن أبی‌الحقیق و هو أبورافع فیمن حَزّب الأحزاب علی رسول اللّه- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- ... و هو بخیبر ...». از نقش «ابورافع» در ترغیب یهودیان خیبر به عداوت با اسلام و مسلمانان، حکایتی روشن دارد. (2) 2. در رمضان سال ششم هجرت، گروهی از بنی‌بدر- از قبیله فَزاره- به کاروان زید بن حارثه که برای تجارت عازم شام بودند، حمله بردند؛ اموالش را غارت کردند و زید را به قصد کشتن، مضروب ساختند. (3)
شوّال سال ششم هجرت
واقدی سند بسیار بااهمیّتی را از عروة بن الزبیر ثبت کرده است که به‌خوبی نشان می‌دهد که سه ماه قبل از حرکت محمّد صلی الله علیه و آله به سوی خیبر، یهودیان خیبر به طور جدّی، مراحل نهایی تدارکات و جمع‌آوری نیرو و جذب و جلب نظر همپیمانان خود را برای

1- ابن‌سعد، «الطّبقات الکبری»، ج 2، ص 91
2- «السیرة النّبویه»، ج 3، ص 286
3- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 564

حمله گسترده به مدینه و کُشتن محمّد صلی الله علیه و آله طی می‌کرده‌اند. (1) برای پی بردن به کمّ و کیف این وقایع، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، عبداللّه بن رواحه را عازم خیبر نمود، تا ضمن کسب صحّت و سقم اخباری که در حجاز مبنی بر حمله قریب‌الوقوع یهودیان به مدینه انتشار یافته و موجب وحشت همگان شده بود، با سالار یهودان خیبر:
أُسَیر بن زارم برای دعوت به صلح مذاکره نماید.
ابن أبی‌حبیبه با اسناد خود از ابن‌عبّاس برای واقدی نقل کرده‌اند که أُسیر بن زارم مرد شجاعی بود و پس از کشته شدن ابورافع، یهودیان او را به امیری خود برگزیده بودند.
پس از کسب چنین منصبی، اسیر بن زارم خطاب به یهودان خیبر، خطّ مشی آینده خود را در مبارزه علیه محمّد صلی الله علیه و آله و نابودی شهر مدینه، چنین اظهار داشته بود:
«فقام (اسیر بن زارم) فی الیهود. فقال: ... یا معشر الیهود! نسیر إلی محمّد فی عُقْر داره. فإنه لم یُغْزُ أحدٌ فی داره إلّاأدرک منه عدوّه بعضَ ما یرید. قالوا:
نعم ما رایتَ».
ای یهودیان! ما در شهر و دیار محمّد صلی الله علیه و آله، به جنگ او می‌رویم؛ و هر کس در شهر و دیار خود جنگ کند، دشمن در بعضی از هدف‌هایش بر او چیره می‌شود. گفتند: خوب اندیشیده‌ای! (2) واقدی هم در تاریخ خود ثبت کرده است که أُسَیر به قبیله غطفان رفت و آنها را برای حمله به مدینه جمع کرد. نویری هم در کتاب خود آورده است:
«اسیر بن زارم پس از امیری بر یهودیان، شروع به مسافرت میان قبایل غطفان کرد و آنها را برای جنگ با پیامبر دعوت نمود.» (3) این فعل و انفعالات، چهار ماه قبل از حرکت محمّد صلی الله علیه و آله از مدینه است. بنابر این دیدگاه کسانی که گمان می‌کنند: خیبر در حرکت مسلمانان به سوی آن، حالت دفاعی

1- «المغازی»، ج 2، ص 566
2- همان، ص 566 و 567 و متن پارسی آن، ج 2، ص 429
3- «نهایة الارب»، ج 17، ص 211. ترجمه فارسی، ج 2، ص 189

داشته است، صحیح نبوده، با این اسناد تاریخی منطبق نیست.
آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله از تصمیم یهودان مطلّع شد، به خارجة بن حُسَیل اشجعی که با عبداللّه بن رواحه به خیبر رفته بود، فرمود: «پشت سرت چه خبر بود؟» گفت:
«من در حالی از اسیر بن زارم جدا شدم، که قصد داشت با سپاهیان یهود برای جنگ با تو حرکت کند.»
اصل سند از این قرار است:
«و قدم علیه خارجة بن حُسَیل الأشجعی فاستخبره رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ماوراءَه فقال:
ترکت اسیر بن زارم یسیر إلیک فی کتائب الیهود» (1) با این همه محمّد صلی الله علیه و آله، عبداللّه بن رواحه را به سرپرستی سی نفر از مسلمانان، عازم خیبر نمود تا آنها اسیر بن زارم را برای قبول ترک مخاصمه و جلوگیری از شعله‌ورشدن آتش تعصّباتِ قبایل دعوت کنند.
واقدی جریان این واقعه را از عبداللّه بن انیس چنین ثبت کرده است:
«من هم از آن سی نفر بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبداللّه بن رواحه را مسؤول ما قرار داد ... به راه افتادیم تا به خیبر رسیدیم. کسی را پیش اسَیر بن زارم فرستادیم و پیام دادیم که آیا ما در امانیم که پیش تو بیاییم و بگوییم که برای چه آمده‌ایم؟ پاسخ داد: آری مشروط بر این‌که من هم از ناحیه شما در امان باشم. گفتیم: چنین است. پیش او رفتیم و گفتیم: رسول خدا ما را پیش تو فرستاده‌اند تا بگوییم: به حضورش بیایی تا نسبت به تو نیکی فرمایند ... اسیر با یهود مشورت کرد؛ ولی آنها با بیرون‌آمدنش مخالفت کردند و گفتند: محمّد هیچگاه مردی از بنی‌اسرائیل را به سرپرستی منصوب نمی‌کند. اسیر گفت:
بر فرض چنین باشد ما از جنگ خسته شده‌ایم. [این بود که] با سی نفر از یهودیان، همراه ما (به سوی مدینه) آمد.» (2) اسیر بن زارم در منطقه ثِبار (شش میلی خیبر) از ملاقات با محمّد صلی الله علیه و آله پشیمان شد و

1- واقدی، «مغازی»، ج 2، ص 567
2- همان، ص 568؛ حلبی، «السّیرة الحلبیّه»، ج 3، ص 187

با یارانش قصد فرار و درگیری داشتند که اسیر ضمن حادثه‌ای به قتل رسید. رسیدن خبر این ماجرا به یهودیان خیبر، موجب راسخ شدن تصمیم آنها به اعمال برنامه أسیر جهت حمله به مدینه شد.
این اسناد نه‌تنها از تلاش‌های جنگ‌جویانه خیبری‌ها حکایتی آشکار دارد، بل به تلاش محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان برای مذاکره با یهودیان به منظور ترک مخاصمه و قبول مصالحه، تشخّصی خاص بخشیده است.
نتیجه
این حوادثِ پی در پی از محرّم تا شوّال سال ششم هجرت، به خوبی نشان می‌دهد که مردم مدینه بعد از رنج‌های واقعه بدر و احد و خندق، دائماً در معرض تهدید، حمله و غارت قرار داشتند وآموخته بودند که برای دفاع از جان و مال خود، در مدینه نمانند. احد وخندق نشان داد که مسلمانان در برابر تعرّض بت‌پرستان و یهودیان، آسیب‌پذیرند و باید دفاع را در دیار مهاجمان عملی ساخت. همان تجربه‌ای که «اسیر بن زارم» یهودیان خیبر را از آن آگاه کرده بود که باید برای نابودی محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به دیار او هجوم بریم.
چرا؟ چرا یهود آن همه ملایمت و ملاطفت را نادیده گرفت و به‌عنوان جزئی از شرایط سخت علیه مسلمانان، راه پس و پیش برای خود باز نگذارْد و چرا أسیر برای مذاکره و مصالحه، خیبر را پشت سر نگذاشت و مدینه را در آغوش نگرفت؟
پاسخ همه این سؤال‌ها واضح است. یهودیان نمی‌توانستند بدون استثمار و تغذیه از اشرافیّت قریش، راه زندگی را بپیمایند. آنها زندگی را در حیات دنیا دیده بودند. نه دل به دین می‌سوزاندند و نه در اندیشه آرامش و صلح بودند.
این اسناد نشان می‌دهد که مسلمانان در مقابل حوادثِ پی در پی یهودیان بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه و تلاش‌های ابو رافع سلام بن أبی‌الحقیق، جز ساعت‌شماری و انتظارِ وقوع تهاجم، کار دیگری نمی‌توانستند انجام دهند.
مردم زجردیده، جرمشان طرد نظام بت‌پرستی و پایبندی به معنویّت و انسانیّتِ متّکی به خدای رحمان بود و با طوایف عرب که غارت و هجوم، جزء لایتجزّای زندگی

آنها شده بود، قابل قیاس نبودند. مسلمانان از غارت و تهاجم و لشکرکشی‌های بدر و احد و خندق و فتنه‌های بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع و لجاجت‌های بنی‌قریظه و ازبین‌رفتن همه پیمان‌های مصالحه‌آمیز و روشدن همه عداوت‌های دیرینه، خسته شده بودند.
مسلمانان، ترسان از هر خبری، شومی نعره‌های بت‌پرستان را به گوش می‌شنیدند.
آنها حضور یهودیان را در وقایعی که علیه انصار و مهاجران به وقوع می‌پیوست، مشاهده می‌کردند و نقش یهودیان را در ازبین‌بردن پیمان زندگی مدینه و تحریک طوایف یهودی درون مدینه می‌دیدند و دست آنها را در حمله‌ها و غارت‌هایی که مدینه دائماً متحمّل آن بود، می‌خواندند و مشاهده می‌کردند که حمایت‌های یهودیان، در پس همه این وقایع، خیبر را به مرکز اتّحاد پرتحرّک یهود و بت‌پرستان در تدارک حمله به مدینه تبدیل کرده است.
آیا مردم مدینه برای دفاع از حقوق انسانی خود، جز رفتن به خیبر و دفاع در زیر همان استحکامات سنگین و دژهای غیر قابل نفوذ، راه دیگری داشتند؟ اگر جنگیدن یهودیان حتمی است، چرا در مدینه؟ زن‌ها و بچّه‌ها چه گناهی دارند و چرا این دفاع را در خانه خصم انجام ندهند؟!
من هیچگاه از این دعای محمّد صلی الله علیه و آله نمی‌توانم به سادگی بگذرم. پیامبری که وقتی از شهرش مدینه خارج می‌شد، نگران تهاجم اعراب جاهلی به شهر و بچّه‌ها و زن‌ها و اموالشان بود:
«پروردگارا! تو در سفر همراه مایی و خودت خلیفه ما بر خانواده‌هایمان هستی. خدایا! من از گرفتاری سفر و بدی عاقبت و مشاهده امور ناخوش در اهل و مال خود، به تو پناه می‌برم.»
«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ الْخَلِیفَةُ فِی الْأَهْلِ، أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ کَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ. اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا بَلَاغاً صالِحاً یَبْلُغُ إِلَی خَیْرٍ». (1)

1- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 537

ص: 394

آنچه را که ابن‌هشام از ابن‌اسحاق در باره مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه تا خیبر ثبت کرده است، مختصر و محدود به ذکر سه موضع جغرافیایی خاص: عِصر، صهباء و رجیع می‌باشد. (1) واقدی چون دسترسی جامع‌تری به اسناد واقعه داشته است، در باره مسیر جغرافیایی مدینه تا خیبر، ما را از جزئیّات بیشتری مطّلع کرده است. (2) در اینجا مستندات تاریخی واقدی را ملاک پژوهش قرار داده، دیگر منابع را حول آن، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

مدینه

ثنیّةالوَداع: واقدی می‌نویسد: «ثم أخذ علی الزَّغابه».

ابوعبید البکری آن را زُعابه ضبط کرده است؛ ولی عموم محقّقان، واژه را با غین، صحیح دانسته‌اند و ضبط آن را با عین، اهمال در کتابت می‌دانند.

«زعابه» منطقه‌ای نزدیک مدینه و در شمال غربی آن بین «الجرف» و «الغابه» است.

فیروزآبادی آن را محلّ اجتماع سیل‌های جاری‌شده، دانسته و به گفته محمّد بن جریر طبری استناد کرده است که در کلامش آورده است:

«بین الجرف و الغابة». (3) سهیلی، به‌کارگیری لفظ الغابه در حدیث مورد استناد طبری را مورد انتقاد قرار می‌دهد و صحیح آن را زغابه می‌داند. (4)

این منطقه، حدّ نهایی وادی عقیق به طرف سمت غربی مقابر شهدای أُحد و محلّ انباشته‌شدن سیل‌های عقیق، رانوناء و ... است و امروزه مردم مدینه اراضی آن را الضیقه می‌خوانند و زغابه را صرفاً بر «مُجتمع سیول» اطلاق می‌کنند.

1- «السیرة النّبویه»، ج 2، ص 344، چاپ حلبی، قاهره، 1936 م
2- «المغازی»، ج 2، ص 638، چاپ مارسدن جونس، لندن، 1966
3- «المغانم»، ص 171
4- «الرّوض الأنف»، ذیل شرح واقعه خندق.

با توجّه به تأکید صاحب کتاب «الروض المعطار» (1) در مورد مهاجرت یهودیان به سوی یثرب و تصریح به این‌که: «مکان یقال له یثرب بمجمع سیول بطحان و العقیق و سیل قناة ممّا یلی زغابة» (2) معلوم و مسلّم می‌شود که این واژه از قدیم‌الأیّام در تاریخ مدینه به منطقه مورد نظر که نزدیک مدینه و در شمال غربی آن بوده، اطلاق می‌شده است. (3) نَقَمی: یاقوت حموی آن را «موضع من اعراض المدینة کان لآل أبی‌طالب» دانسته است، (4) که با توجه به گفته ابن اسحاق، ذیل واقعه خندق و وصف موقعیت قرار گرفتن قبایل مهاجم: «و أقبلت غطفان یوم الخندق و من تبَعها من أهل نجد حتی نزلوا بذنب نَقَمی إلی جنب أحد» (5) مسلم می‌گردد که وادی نقمی در اطراف مدینه؛ یعنی شمال کوه احد قرار دارد.
مُسْتَناخ: واقدی می‌نویسد: «ثمّ سلک المستناخ». (6) از این منطقه جز واقدی در مغازی و ابن سعد در «الطبقات الکبری» (7) که ذیل: غزوة الغابه، مبنی بر این‌که «... حتّی انتهی بهم إلی ذی‌قَرَد، و هی ناحیة خیبر ممّا یلی المستناخ ...». نام و نشانی از آن در کتب جغرافیایی و منابع تاریخی نیافتیم. با این همه، با توجه به این‌که منطقه ذی قرد میان مدینه و خیبر قرار دارد، باید این نام به منطقه‌ای میان نقمی و وادی عِصر اطلاق شود.
این منطقه را امروزه مجاورنشینان نقمِی به کسر میم تلفظ می‌کنند.
وادی مذکور در شمال فرودگاه فعلی مدینه در اطراف جاده مدینه- خیبر، حدود بیست کیلومتر به سوی شمال امتداد دارد. و از سوی دیگر امتداد آن از شمال به غرب که

1- نسخه خطّی مکتبة شیخ‌الإسلام عارف حکمت، مدینة المنوّره.
2- «اغلب آنان به محلی به نام یثرب مهاجرت کردند و در محل تجمع سیلاب‌های بطحان و عقیق و مسیل‌قناة در امتداد زغابه ساکن شدند.»
3- همچنین نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان»، جزء 4، ص 391، چاپ خانچی، قاهره، 1906 م
4- «معجم البلدان»، ج 7، ص 310
5- السیرة النبویه، ج 3، ص 231
6- ج 2، ص 628
7- ج 2، ص 81، چاپ دارصادر.

منتهی به اراضی وراء کوه احد می‌شود، حدود 3 مایل است.
مصب این وادی، در الغابه، نزدیکی‌های دو چشمه مشهور به نام عین‌الزبیر، و دیگر، عین مهلهل قرار دارد.
کَبَس الوطیح: مارسدن جونس، مصحّح «المغازی» این کلمه را به استناد تعریف صاحب «الصحاح» (ص 966) دار فلان: «اغار علیها» معنی کرده است.
بنابراین، اگر با معنای وسیع آن؛ یعنی رود یا چاهی که با خاک پر کرده باشند، یا به معنای غار واقع در بُنِ کوه الکبس بدانیم، باید توصیف منطقه محدودی باشد که از نظر جغرافیایی اهمیت چندانی نداشته است و اگر آن را همان خانه گِلی تلقّی نماییم؛ یعنی کبس الوطیح: خانه گِلی وطیح، اشاره به خانه و منزلگاهی منسوب به وطیح می‌کند. آیا این وطیح، همان «وطیح بن مازن» است که یکی از استحکامات خیبر به نام او شهرت یافته، یا نه؟ معلوم نیست. به هر حال مسلّم است که این منزلگاه ارتباطی به منطقه حصن وطیح در خیبر ندارد.
تا این مرحله از مسیر راه، ابن اسحاق نام و نشانی نمی‌دهد. و از این به بعد، که منطقه عصر است، ابن اسحاق با مستندات تاریخی واقدی همراه است. شاید علت این امر نزدیک بودن این مناطق به مدینه بوده، که آن را جزو مدینه محسوب دانسته است.
وادی عِصْر: ابن اسحاق (1) از این نام به عنوان اولین منطقه مهم، پس از خروج محمد از مدینه، چنین نام می‌برد؛ «و کان رسول اللّه ... حین خرج من المدینة إلی خیبر سلک علی عِصر، فبنی له فیها مَسجد».
واقدی در «المغازی» (همان مأخذ)، پس از اشاره به «کبس الوطیح» می‌نویسد: در این منطقه، پیامبر دو راهنما گرفته است؛ یکی حُسَیل بن خارجه و دیگر عبداللّه بن نُعیم؛ «خرج علی عصر و به مسجد».
مصحّح «المغازی» عصر را با دو فتح؛ عَصَر، اعراب گذاری نموده. ولی مصحّحان فاضل مصریِ «السیرة النبویه» آن را به کسر عین یعنی عِصْر اعراب نهاده‌اند.
آنچه مسلم است، این نام به کوهی میان مدینه و وادی الفرع اطلاق می‌شده است. و

1- السیرة النبویه، ج 3، ص 344

یاقوت حموی (1) ضمن آن‌که اعراب آن را همان کسر عین و سکون صاد دانسته، به معنای آن اشاره‌ای دارد که «و کلّ حصن یتحصّن به، یقال له عصر و هو جبل بین المدینة و وادی الفُرْع».
وادی عصر، یکی از منزلگاه‌های همیشگی مدنی‌ها به خیبر بوده است؛ در سمت جنوبی منطقه خیبر، شرق روضة الأجداد، که از زمره بلاد «غطفان» معروف است.
تا این مرحله از مسیر راه، ابن اسحاق نام و نشانی نمی‌دهد و از این بعد، که منطقه عصر است، ابن اسحاق با مستندات تاریخی واقدی همراه است. شاید علّت این امر نزدیک بودن این مناطق به مدینه بوده، که آن را جزو مدینه محسوب دانسته است.
وادی صهبا: واقدی و ابن اسحاق، هر دو، از اسناد تاریخی خود به «وادی صهبا» اشاره کرده‌اند. و ناگفته نگذارده‌اند که:
«وانتهی رسول‌اللّه إلی الصَّهْباء، فصلّی بها العصر، ثمّ دعا بالأطعمة فلم یُؤْتَ إلّا بالسَّویق والتمر. فأکل رسول‌اللّه وأکلوا معه، ثمّ قام إلی المغرب فصلّی بالناس ولم یتوضّأ، ثمّ صلّی العشاء بالناس ...». (2) «پیامبر به صهبا رسیدند و نماز عصر را گزاردند و غذا خواستند. چیزی برای آن حضرت غیر از خرما و سویق نیاوردند. پیامبر خدا و همراهان از آن غذا خوردند. و بدون این‌که وضو بگیرند، نماز مغرب را گزاردند و سپس نماز عشاء را هم همراه مردم خواندند.»
راهنمایان پیامبر، از وادی صهبا، راه‌های متعددی را جهت رفتن به خیبر، به آگاهی پیامبر رسانده‌اند و بر اساس بعضی از مستندات تاریخی؛ مانند «المغازی» و منابع جغرافیایی، مانند «معجم البلدان»، پیامبر تنها نام یکی از این راه‌ها را که مرحب بوده پسندیده و به راهنمایان گفته است که از این طریق به سوی خیبر بروید.
سمهودی و فیروزآبادی، مرحب را «طریق بین المدینة و خیبر» دانسته‌اند، ولی

1- معجم البلدان، ج 6، ص 183، چاپ خانچی، 1906 م.
2- «المغازی»، ج 2، ص 639

نشانی جدید از آن به ما نمی‌دهد و مشخص نمی‌کنند که آیا این راه، بعد از طی وادی صهبا بوده یا در آستانه آن.
الصهباء: لفظ مؤنث اصْهَب، به معنای شراب است. ابن سعد در الطبقات الکبری (1) و البکری در «معجم ما استعجم» فاصله آن تا خیبر را «علی برید» دانسته‌اند که به گفته یاقوت حموی، قبل از وادی روحه واقع شده است. (2) و مسیر راه تَیْماء.
این منطقه را نباید با کوه صهبا، در جنوب غربیِ خیبر، که اکنون به عَطْوه، عَطْوَی یا ثنیة الصهباء شهرت دارد و یا ثنیة الصهباء، یکی دانست.
مطری از مسجد صهبا، که در دورانش مشهور بوده، یاد کرده است. سمهودی نیز آن را از زمره مساجد منطقه خیبر می‌داند. (3) و حدیث ردّ الشمس، که ذیل مسجد فضیخ، از منابع تاریخی آن یاد کرده‌ایم، به این منطقه مرتبط می‌شود. اگرچه بسیاری از محقّقان مسلمان در طول تاریخ، بازگشت خورشید بعد از غروب را تأیید نکرده‌اند، ولی با این حال، از نظر جغرافیایی و تاریخی، اشاره به این نکته حایز اهمیت است که دانسته شود بعضی منابع عبادت کردن محمد صلی الله علیه و آله در این منطقه و حکایت واقعه ردّ شمس در آن را آورده‌اند. (4) واقدی در «المغازی» (5) تصریح می‌کند که محمد همراه راهنمایانِ خود، راه مرحب را پیمود و سپس از راه میان «حیاض والسِّریر ما تبع صدورِ الأودیة حتّی هَبط به الخَرَصَة».
سریر: یاقوت حموی در «معجم البلدان» (6) و فیروزآبادی سریر را یکی از دو وادی خیبر دانسته‌اند. (7) و آن دیگر، عبارت است از وادی خاص.

1- ج 7، ص 121
2- معجم البلدان، جزء 5، ص 401
3- «وفاء الوفا»، صص 823 و 1028
4- کتاب اول، فصل ششم، مسجد فضیخ، ج 1، ص 141
5- ج 2، ص 641
6- ج 5، ص 81
7- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص 177

وادی سریر: که تاکنون میان مردم حجاز عموماً و اهل خیبر خصوصاً مشهور است، در مشرق وادی الغرس و نزدیک «سد الحصید»، همان منطقه‌ای که در جنوب آن کوه مشهور سریر واقع است، قرار دارد.
حیاض: را ندانستم که کجاست. شاید همان «خِلْص» که به صورت «خاص» و «خاض» در کتب تاریخی کتابت شده است، باشد. وادی خِلص به تصریح البکری در «معجم ما استعجم»، یکی از وادی‌های مجاور قلاع خیبر است.
الخَرَصَه: چنانچه گفتیم واقدی در «المغازی» پس از شرح مسافت وادی سریر می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله حتّی: «هبط به الخَرَصَة». این منزلگاه را علی‌بن برهان الدین حلبی در «السیرة الحلبیه» «حصن من حصون خیبر» دانسته است.
از این منطقه به بعد، پیامبر فاصله بین «شِق» و «نطاة» را پیمود و به خیبر مُشرف شد و در محلّی به نام «المنزله» رسید:
المنزله: واقدی در «المغازی» (1) با جمله: «فسار حتّی انتهی إلی المنزلة، و عرس بها ساعة من اللیل ...» آن را آخرین توقفگاه محمد تا دامنه قلاع خیبر دانسته است.
سمهودی از الأقشهری نقل می‌کند که او نوشته بود:
«وبنی له- صلّی‌اللّه علیه [وآله] وسلّم- مسجد بالحجارة حین انتهی إلی موضع بقرب خیبر یقال له المنَنزلة، عرس بها». (2) و خود در قرن نهم هجری، از شهرتِ مسجدی در آنجا یاد کرده است.
باید یاد آوریم که ابن اسحاق، بی‌آنکه از راه «حیاض» و «سریر» و «خَرَصه» تا طی فاصله میان شق و نطاة و اقامت پیامبر در منزله یاد کند. تنها پس از اشاره به منطقه صهبا می‌نویسد: «حتی نزل بواد یقال له الرجیع». (3)

1- ج 2، ص 642
2- «وفاء الوفا»، ص 1028
3- السیرة النبویه، ج 3، ص 344

وادی الرجیع بدان جهت که محل دفن عامر بن اکوع و محمود بن مَسلمه، دو تن از صحابی پیامبر، که در واقعه خیبر کشته شدند و با توجه به این‌که بنا به تصریح یاقوت در «معجم البلدان» محل نگهداری اثاث و مجروحان و زنان مسلمان بوده، معلوم می‌دارد که منتهی الیه وادی به قلاع خیبر متصل بوده است. ولی واقدی بی‌آنکه به این نامِ کلی اکتفا کند، مواضع را دقیق‌تر بیان کرده است.
مورخان و سیره‌نویسان، اتفاق نظریه دارند که پیامبر پس از رسیدن به نزدیکی خیبر و مشاهده دژهای مستحکم و برافراشته یهودیان، مسلمانان را امر به توقف داده و چنین دعا کرده است:
«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ، وَ رَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ، وَ رَبَّ الشَّيَاطِينِ وَ مَا أَضْلَلْنَ، إِنَّا نَسْأَلُکَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ خَيْرَ أَهْلِهَا وَ خَيْرَ مَا فِيهَا وَ نَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ شَرِّ أَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِيهَا، أَقْدِمُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم». (1)

ج: خیبر، میان ایمان مسلمانان، و نفاق یهودیان

اشاره

در متن دعای مذکور، که منعکس کننده‌هدف‌نهایی پیامبر در طی‌چنین‌طریق است، خیر مردم و بناهایشان را مسألت می‌کند و از شرّ هرچه در آن است، به خدا پناه می‌برد.
چنین دعوتی، نشانی از کینه و طمع ندارد و هیچ لفظی از آن تحریض را القا نمی‌کند.
در واقع طی چنین راهی، جز به انگیزه همان دفاع، مفهومی از دستیابی به غنیمت و غنایم نداشت. در آستانه خروج از مدینه، پیامبر همه را آگاه کرده بود که:
«لَا تخرجوا معي إلّاراغبين فی الجهاد. فأمّا الغنيمة فلا و بعث منادياً فنادی، لا يخرجنّ معنا إلّاراغبٌ فی الجهاد فأمّا الغنيمة فلا». (2)

1- ابن کثیر، السیرة النبویه، حافظ بیهقی، حاکم، الاصم ... ج 3، ص 348؛ ابن هشام، السیرة النبویه؛ ابن اسحاق ابی‌معتب بن عمرو، ج 3، ص 343
2- «المغازی»، ج 2، ص 634

«پیامبر فرمود اگر با من به سوی خیبر می‌آیید، فقط باید هدف جهاد داشته باشید و اگر مقصودتان غنیمت است نباید بیایید.»
و به همین منظور فرمود: جارچی جار بزند کسی که همراه ما می‌آید، تنها باید رغبت به جهاد داشته باشد و کسانی که قصد غنیمت دارند، نیایند.

موقعیت مال و تدارکاتی یاران محمد را می‌توان از لابلای اسناد تاریخی شناخت.
برای چنین شناختی، به ذکر اهم اسناد تاریخی آن در ذیل اشاره می‌کنیم:
1) «ابوعبس بن جبْر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا، ما نه خرجی داریم و نه زاد و توشه و نه جامه، که همراه شما بیاییم. پیامبر یک جامه به او داد که به هشت درهم فروخت، دو درهم را برای خوراک خود و دو درهم برای خرج خانواده‌اش و با چهار درهم دیگر بُردی برای خود خرید». (1) 2) در آستانه خروج محمد، بعضی از یهودیان مدینه که طلبی از مسلمانان داشتند، مطالبه مال خود را کردند؛ زیرا می‌اندیشیدند که رفتن مسلمانان به خیبر دیگر بازگشتی ندارد. چنین فشاری باعث شد که پیامبر در جریان امر قرار گیرد:
«مرد یهودی گفت: ای ابوالقاسم، این مرد به من ستم کرده است و خوراک مرا گرفته و بهای آن را نگاه داشته است. پیامبر به «ابن أبی‌حَدْرد» فرمود: حق او را بده. ابن ابی‌حدرد گوید: ناچار یکی از جامه‌های خود را فروختم ... و من در حالی که فقط دو جامه داشتم همراه مسلمانان به خیبر رفتم ...». (2) 3) «پیامبر به صهبا رسید ... و غذا خواستند ... چیزی برای آن حضرت، غیر از خرما و سویق نداشتند که بیاورند. محمد و همراهان از آن غذا خوردند». (3)

1- واقدی، «المغازی»، ج 2، ص 635، ترجمه فارسی، ج 2، ص 483
2- «المغازی»، ج 2، ص 635
3- «المغازی»، ج 2، ص 639

السّویق: در لغت به معنای آرد گندم و جو است.
4) واقدی در «المغازی» (1) می‌نویسد: «لیس عندهم إلّاالعَلَف»؛ (2) «مسلمانان چند روزی که به درگیری مشغول بودند، خوراکی غیر از علف نداشتند.»
5) واقدی در المغازی (3) از ابورُهم الغِفاری سندی را آورده که او گفته بود:
«أصابنا جوعٌ شدیدٌ، ونزلنا خَیْبَر زمان البَلَح، وهی أرض ویمة حارَّةٌ شدیدٌ حَرُّها ...».
«ما به هنگام خوشه بستن خرما، به خیبر آمدیم و خیبر سرزمینی است غیر قابل تحمل، که گرمای آن شدید است و هنگام محاصره حصار سعد بن معاذ، گرسنگیِ شدید ما را شکنجه می‌داد. ناگاه بیست یا سی خر (/ الاغ) از حصار بیرون آمدند ... مسلمانان خرها را گرفتند و کشتند و آتش‌ها را برافروختند و گوشت را در دیگ‌ها پختند. و مسلمانان همگی گرسنه بودند. پیامبر در این موقع دستور داد منادی ندا دهد که خدا شما را از خوردن گوشت خر ... منع کرده است.»
ابن کثیر اسناد متعددی از بد بودن و خوردن گوشت خر و نهی پیامبر از آن، در جریان وقایع خیبر ارائه کرده است. (4) همچنین بخاری (5) و با تفصیل بیشتر، ابن حجر عسقلانی (6) به آن پرداخته‌اند.
بر خلاف چنین مردمانی، که تاریخ و مغازی نویسان، به استناد فردی از طایفه اشجع- «عبّاد بن بشیر» آن‌ها را نفراتی اندک، با ساز و برگ کم معرفی کرده، خیبر موقعیت ممتازی داشته است.

1- ج 2، ص 658
2- ج 2، ص 502
3- ج 2، ص 660
4- السیرة النبویه، ج 3، ص 364
5- صحیح، کتاب المغازی، 64، 38 باب غزوة خیبر.
6- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج 7، ص 643 به بعد.

اوصافی که از خیبر در کتاب‌های تاریخ ثبت شده، از اغراق به دور نیست. با این همه، می‌تواند نشان دهدکه آنجا چگونه به صورت یک پادگان نظامی یهودیان به تحکیم هرچه بیشتر موقعیت خود تلاش می‌کرده، تا کار مدینه را برای همیشه یکسره کند.
1) واقدی در «المغازی» (1) می‌نویسد:
«یهودیان خیبر گمان نمی‌کردند که پیامبر به سوی آن‌ها برود؛ زیرا حصارها بسیار بلند بود. اسلحه فراوان و افراد زیادی داشتند. هر روز ده‌هزار نفر جنگجو از قلعه‌ها بیرون می‌آمدند و صف می‌کشیدند و می‌گفتند: چگونه محمد می‌تواند با ما مبارزه کند؟ هرگز، هرگز!»
«یهودیان مدینه نیز وقتی شنیدند محمد عزم خیبر دارد، می‌گفتند: خیبر بسیار استوارتر از آن است که شما آن را فتح کنید ... آب فراوان دارد ... هزار زره‌پوش هستند.
اگر یاری آن‌ها نبود، قبیله اسد و غطفان نمی‌توانستند جلوی اعراب را بگیرند ...».
2) وقتی محمد صلی الله علیه و آله عبّاد بن بشیر را به عنوان پیشاهنگ فرستاد، آن‌ها توانستند فردی از قبیله اشجع را دستگیر کنند. او گفت: «آری کِنانة بن ابی‌حُقَیق و هَوذَة بن قیس پیش هم‌پیمانان خود، از قبیله غطفان رفتند و آن‌ها را تحریض به حرکت و شرکت در جنگ بر ضدّ محمدکردند وبرای آن‌هامحصول یک‌ساله خرمای‌خیبر را قرار دادند ...».
(2) 3) مردی از بنی‌فزاره، که از هم‌پیمانان یهود خیبر بود، خرماهای خود را برای فروش به مدینه آورده بود. در بازگشت، پیش آن‌ها آمد و گفت: «من محمد را در حالی ترک کردم که خود را برای شما آماده می‌کرد. این بود که به سراغ همپیمانان خود فرستادند و کنانة بن ابی‌الحقیق همراه چهارده نفر از یهودیان برای دعوت غطفان به‌آنجا حرکت کرد و آن‌ها را به کمک یهود فراخواند». (3) 4) واقدی تصریح می‌کند که: «کنانة بن ابی‌الحقیق به سراغ غطفانی‌ها، که چهار هزار نفر بودند، رفت و با آن‌ها همپیمان شد و عیینةبن حصن را به سالاری برگزیدند.

1- ج 2، ص 637
2- «المغازی»، ج 2، و ترجمه فارسی، ج 2، ص 487
3- «المغازی»، ج 2، ص 642 و ترجمه فارسی ج 2، ص 489

آن‌ها سه روز پیش از آمدن پیامبر به خیبر آمدند و همراه یهود وارد حصارهای منطقه نطاة شدند». (1) 5) نکته بسیار مهم در این‌است که «بنی‌غطفان» در کنار حصار ناعِم به سر می‌بردند، ولی یکباره شب هنگام تصمیم گرفتند برخلاف پیمان با یهود، به سرزمین خود برگردند.
واقدی در ادامه چنین وصفی می‌نویسد:
«چون یهودیان صبح کردند به کنانةبن ابی‌الحقیق خبر رسید که غطفانیان گریخته‌اند و او بر دست و پای بمرد و سخت خوار گردید و یقین به هلاک و نابودیِ خود کرد و گفت: تصور ما از این اعراب باطل و بیهوده بود. ما میان آن‌ها رفتیم و به ما وعده یاری و نصرت دادند و ما را فریفتند و به جان خودم سوگند اگر آن‌ها به ما وعده نمی‌دادند، هرگز درباره جنگ با محمد پافشاری نمی‌کردیم. ما به گفتار سَلّام بن ابی‌الحقیق توجهی نکردیم که می‌گفت: از این عرب‌ها یاری مجویید که ما آن‌ها را آزموده‌ایم. ما ایشان را برای کمک و یاری دادن به بنی‌قریظه فراخواندیم، و ایشان بنی‌قریظه را فریب دادند و وفایی در ایشان نسبت به خود ندیدیم. حال آن‌که حُیَیّ بن اخطب به سراغ ایشان رفته بود و آن‌ها با محمد قرار صلح و سازش گذاشتند و هنگامی که محمد به بنی‌قریظه حمله کرد، ایشان به سوی اهل و دیار خود گریختند». (2) تأثیر خیانت غطفانی‌ها و سردسته آن‌ها، عُیَیْنَه، در پاشیده شدن خیبر، در یک گفتگوی دیگر، در تاریخ ثبت شده است. بررسی این سند جنبه‌های مختلفی از نفاق درونی یهودیان را نشان می‌دهد:
«عُیَیْنَه برگشت و پیش یهودیان رفت و آمد و دسیسه می‌کرد و می‌گفت: به خدا قسم هرگز تا امروز چنین امری ندیده‌ام. تصوّر من این بود که هیچ‌کس غیر از شما محمد را از میان بر نخواهد داشت. شما اهل این همه ثروت و ساز و برگ و حصارهای استوار هستید.
عجیب است با آن‌که در این حصارهای مرتفع هستید و آنقدر خوراکی دارید که برایش خورنده‌ای نیست و این همه آب دارید تسلیم شدید؟ ...».

1- همان مدرک، ج 2، ص 495
2- «المغازی»، ج 2، ص 496

در این فرار، تصور عیینه برای از بین بردن محمد، مسبوق به سابقه تلاش‌های فراوانی بود که او با یهودیان خیبر به طرح و اجرای آن مصمّم بودند، ولی ثعلبة سلام بن ابی‌الحقیق که در این گفتگو شرکت داشته، علت اصلی پاشیدن خیبر را عدم استفاده از آن همه «ثروت و ساز و برگ و حصارهای استوار» نمی‌دانست. به عیینه گفت: «این تو بودی که یهود را فریب دادی و آن‌ها را خوار کرده و در جنگ با محمد یهودیان را ترک کردی و پیش از آن هم به خاطر داری که با یهود بنی‌قریظه چه کردی؟! ...» (1) سیاست بازان یهود، به اتکای حیله و فریب و ثروت و ساز و برگ، نقشه‌های فراوانی برای پاشاندن جامعه انصار و مهاجر طراحی کردند تا محمد را از میان بردارند، ولی محمد صلی الله علیه و آله با صداقت، ایمان و پایداری در تحمّل مصائب، برای اعتلای یکتاپرستی، به هر حال مانع از آن شد که یهودیان طرح‌های خود را عملی سازند. در واقع یهودیان با خیانت‌های درونی خودشان، آن تشکل وحدت در عقیده و ایمان یهود را نداشتند، لذا بسان نظام‌های پوسیده‌ای می‌ماندند که تنها به زرق و برق دنیا فخر می‌فروختند و از طریق استثمار اقتصادی، حاکمیت سیاسی و اجتماعی خود را به شبه جزیره عرب اعمال می‌کردند. بنابراین، تعجب‌آور نیست که دفاع اجتناب ناپذیر محمد در برابر خیبری‌ها، اگر به کنار قلاع خیبر کشیده نمی‌شد، یهودیان و همپیمانان آن‌ها، مدینه را با فتنه و ثروت متزلزل می‌کردند، ولی حضور محمد در کنار خیبر، آنان را تنها در برابر ایمان و اعتمادشان قرار داد و فتنه و ثروت را در تهاجم یا مقاومت به حداقل تأثیر خود تنزل بخشید. در حالی که اگر با توجه به سابقه احد و خندق، عکس آن را در نظر آوریم، نابودی مدینه حتمی بود.

چ: خیبر، میان دعوت به صلح، و پایداری در تعصب سرسختانه

در اوج منازعات خیبر، و مقاومت طرفین برای یکسره نمودن سرنوشت مدینه یا خیبر، محمد یهودیان را به ترک بغض‌ها و حسد با مؤمنان مدینه، دعوت به صلح کرد.

1- «المغازی»، ج 2، ص 676 و فارسی، ج 2، ص 516

اهم این اسناد در کتاب‌های مغازی و سیره و تاریخ منعکس است که ما با توجه به نقد تاریخی آنها، ذیلًا هم اسناد برگزیده را که حکایت روشنی از این تلاش‌های صلح‌جویانه دارد، به یاد می‌آوریم:
1) ابوشُیَیم مُزَنی، از همراهان لشکری که عیینه از «غطفان» برای کمک به یهود آورده بود گفت: «ما به خیبر رسیدیم و وارد هیچ حصاری نشدیم. رسول خدا کسی را پیش عُیینة بن حصن، که فرمانده و سالار غطفان بود، فرستاده پیام دادند که به اتفاق همراهانت برگرد. و در عوض نیمی از محصول خرمای امسال خیبر برای تو باد. ولی عیینه در پاسخ گفت: من و همپیمانان و همسایگانم مسلمان نیستیم ...». (1) انتظار دستیابی به محصول خرما، در قبال حمایت از یهود در برابر اسلام، پیش از این، مورد توافق عیینه و یهودیان قرار گرفته بود.
2) واقدی در «المغازی» (2) به صراحت نوشته است که: چون محمد به خیبر رسیدند، سعد بن عباده را برای مذاکره صلح به یکی از حصارها که مرحب یهودی، و عیینة بن حصن در آن به سر می‌بردند، اعزام داشت.
تأکید واقدی بر این‌که: «فلمّا قدم رسول‌اللّه خیبر، أرسل إلیهم سعد بن عبادة و هم فی الحصن ...» معلوم می‌دارد که قبل از رودررویی یهودیان با مسلمانان، محمد برای انعقاد صلح و ترک مخاصمه تلاش کرده است. سند را توجه کنید:
«عیینه می‌خواست سعد را وارد حصار کند که مرحب گفت: او را وارد حصار نکن ... تو به سوی او برو. عیینه گفت دوست می‌داشتم او را وارد حصار می‌کردم تا هیبت و استواری زیاد ما را ببیند. ولی مرحب خودداری کرد.
عیینه به کنار دروازه حصار آمد.
سعد گفت: رسول خدا می‌فرمایند: برگردید و از جنگ دست بردارید./ فارجعوا وکُفُّوا ..
عیینه گفت: «به خدا سوگند ما همپیمانان خود را در قبال هیچ چیز تسلیم نمی‌کنیم ...

1- «المغازی»، ج 2، ص 650، چاپ مارسدن.
2- ج 2، ص 650، آکسفورد

اگر در اینجا اقامت کنی خودت و همراهانت را نابود خواهی کرد. و اگر هم بخواهی منازعه را شروع کنی، اینها با مردان و سلاح خود بر جنگ پیشی خواهند گرفت ... اینها در جنگ چنان مکر و حیله‌ای به کار می‌برند و چندان پایداری خواهند کرد که از ایشان ملول خواهی شد».
3) در جریان تلاش قلعه کنانة بن ابی‌الحقیق، یهودیان پیشنهاد صلح دادند. سند این حادثه مهم را واقدی در «المغازی» (1) از ابوعبداللّه ابراهیم‌بن جعفر ثبت کرده‌است که:
«فأرسل کنانة رجلًا من الیهود یقال له شَمّاخ إلی النبی صلی الله علیه و آله یقول: أترن إلیک أکلّمک، فلما نزل شماخ أخذه المسلمون فأتی به النبی صلی الله علیه و آله فأخبره برسالته کنانة، فأنعم له ...».
«کنانه مردی از یهود را که نامش شمّاخ بود به نمایندگی به حضور پیامبر فرستاد. او بالای حصار آمد و به پیامبر گفت: می‌خواهم بیرون بیایم و با شما مذاکره کنم ... شماخ به اطلاح محمد رساند که از طرف کنانة پیامی آورده است.
پیامبر نسبت به او محبت فرمود».
تأکید بر احترام و محبت پیامبر به فرستاده «کنانه» و علاقمندی او به قبول صلح آن هم در اوج منازعات، از نظر تاریخی حائز اهمیت است.
دنباله سند نشان می‌دهد که کنانه همراه تعدادی از یهودیان نزدیک محمد آمدند و صلح کردند و پیمان‌های لازم را بستند./ «فنزل کنانة فی نفر من الیهود، فصالحه علی ما الحه فأحلفه علی ما أحلفه علیه». (2) این سند را باید به صرف علاقمند بودن محمد به صلح، آن هم در میدان واقعه و عوج منازعه، مورد توجه قرار گیرد. اساساً محمد در رفتن به خیبر، خود را با طوایفی روبرو می‌دید که لجام گسیخته و هوسران حاضر به ترک تجاوزها و استثمارهای خود نبودند و نمی‌توانستند ظهور تعالیم جدید را هضم و در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی

1- ج 2، ص 670 و 671
2- همان مدرک.

داشته باشند. و الّا چگونه می‌توان این سند تاریخی را فهمید که: همراه پیامبر به سوی خیبر تعدادی از یهودیان مدینه شرکت داشتند. و محمد نیز تلاش‌های آنها را دقیقاً مطابق مسلمانان در تقسیم سهام اجر نهاده است؟! (1) علاقمندی به تفاهم و مصالحه باعث شد تا پیامبر بعد از شکستن تمرکز نظامی خیبر علیه وحدت طوایف عرب و همزیستی خداپرستان با هم، آنها را به حقوق خودشان و آزادی در آداب و سنن یهود دعوت کند. و خود ضامن اجرای چنین حقوقی شود.
واقدی در «المغازی» (2) نشان می‌دهد که چگونه پیامبر حقوق یهودیان را بر زمین‌های کشاورزی و نخلستان‌های خیبر به رسمیت شناخت. و زندگی آزاد آنها را در سرزمین خیبر تضمین نمود. تا آنجا که وقتی افرادی از مسلمانان به زراعت و سبزی کاری آن تجاوز کردند، «یهودیان خیبر به محمد شکایت بردند».
دنباله سند:
«محمد دستور داد تا مردم را به مسجد فراخوانند. و خود بپا خواستند و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:
«إنّ الیهود شَکَوْا إلیّ أنکم وقعتم فی حظائرهم وقد أمَّنّاهم علی دمائهم و علی أموالهم والذی فی أیدیهم من أراضیهم، وعامَلناهم، وإنه لا تحلّ أموال المعاهَدین إلّابحقِّها».
«یهودیان شکایت کرده‌اند که شما به سبزه‌زارها و مزارع ایشان تجاوز می‌کنید. در صورتی که ما به ایشان در مورد خون‌ها و اموالشان امان داده‌ایم. و معامله بسته‌ایم.
همچنین درباره زمین‌های آنها که در دست خودشان باقی‌مانده است، پیمان بسته‌ایم. و با آنها معامله کرده‌ایم و نمی‌توان اموال کسانی را که با آنها پیمان داریم تصرف کنیم، مگر در مقابل حق» ... واقدی پس از این می‌نگارد: «پس از آن مسلمانان هیچ چیزی از یهودیان نمی‌گرفتند. مگر این‌که پول آنها را پرداخت می‌کردند».

1- واقدی، «المغازی»- ج 2، ص 684- ابن ابی‌سبرة- قُطیر الحارثی- حزام بن سعد بن مُحیِّصه.
2- ج 2، ص 691

ص: 409

ح: آثار تاریخی خیبر

اشاره

در ذی‌قعده سال 1395 ه. ق.- آبان 1353 ه. ش. برای بررسی محیط جغرافیایی و تطبیق آن با موقعیت و مواضع تاریخی، از مدینه به سوی خیبر رفتیم.
دو جاده آسفالته به موازات هم، مدینه را به خیبر وصل می‌کند. یکی که منتهای آن خیبر است. و دیگری که به طرف شمال غربی خیبر امتداد یافته و می‌توان از شهرهای تیما و سپس القلیبه گذشت. و به تبوک رفت.
ما از راه شمال شرقی مدینه عازم مدینه شدیم، که جاده اختصاصی به خیبر بود:
راهی امتداد یافته میان سرزمین خشک، با تپه‌های خاکی و کوه‌های گسترده که به هضاب شهرت دارد. و نیمی دیگر سرزمینی مسطح ولی خشک و لم‌یزرع که در میان اعراب «جرأت» تعبیر می‌شود.
تطبیق این سرزمین‌ها با آنچه که ما در تاریخ زندگی پیامبر می‌خوانیم امکان‌پذیر نیست. ولی اگر راه مدینه- خیبر را به دو قسمت، یکی از مدینه تا کوه نمار و سپس از کوه نمار به طرف شمال غربی تا دار بنی‌قمه (منزل یاسر برادر مرحب یهودی) در منطقه نطاة، و سپس به طرف شمال خیبر؛ یعنی عکس مسیر اصلی قدیمی که از جبل نمار به الدومة و از آنجا به قسمت جنوبی خیبر وارد می‌شدند.
با این تفکیک می‌توان مسیر مدینه را تا جبل نمار، میان سرزمینی با تپه‌ها و کوه‌های متفرق طی کرد. و به ترتیب از الغابة العلیا به غابة السفلی و آنگاه نقمی و قریه نقب یردوج یا یردوح، که در آنجا مسجدی به اعتبار توقف و حضور محمد به هنگام رفتن به خیبر بنا شده. و صاحب «المناسک وطرق الحج» (ص 539) وجود آن را در صده سوم هجری تصریح کرده است.
از این مکان به طرف شمال، وادی الدومه شهرت داشته، که تا رشته‌کوه الاشمذ که امروز آن را الاشمذین می‌خوانند، امتداد دارد.

ص: 410
از این موقعیت جغرافیایی به طرف شمال تا جبل نمار حره الشقع واقع شده است.
تطبیق این موقعیت‌های جغرافیایی صده سوم هجری با نامگذاری جغرافیایی صده اول هجری و یا آنچه را که در متون سیره از مسیر پیامبر تا خیبر ذکر کردیم، بسیار مشکل و امکان انطباق جزء به جزء آن نمی‌باشد.
با این همه می‌توان به تصویری کلی از طی این فاصله با توجه به نقشه‌های جدید جغرافیایی عربستان سعودی، ارائه نمود. و آن را به تقریب رسم کرد.

ص: 411
امروزه آنچه را که ما در میان راه خود از مدینه تا خیبر یافتیم، نام و نشانه‌های دیگری داشت.
جاده‌ای که ما آن را طی می‌کردیم، میان وادی العیون و وادی الحمض بود و سپس به سرزمین المليلح و آنگاه به طرف حره خیبر که دقیقاً در سمت راست، جانب مشرق جاده را پوشانده بود. به روستاهای خیبر رسیدیم.
در وادی نقمی تأملی داشتیم و لحظه‌ای بر سرزمین خشک نگریستیم، تا جای پای محمد و یاران او را از اعماق تاریخ نشانمان دهد.
پیکره‌های 1- 4؛ 2- 4

پس از پشت سر گذاردن کوه نمار در برابر حره رجیع قرار گرفتیم. و آنگاه پس از طی الصُّلصله و دو روستای کوچک آن در چهل و هشت کیلومتری جنوب قلاع خیبر در قسمت شمال والی الغرس بنای مدرسه‌ای جلب نظرمان نمود. و سپس به منطقه‌ای که سد الحصید در جنوب غربی خیبر، و در فاصله سی کیلومتری آن واقع بود، ره سپردیم.
نخستین روستای بزرگی که در سرزمین خیبر برابرش قرار گرفتیم، شُرَیف در وسط ارتفاعاتی قرار داشت که قلاع خیبر بر آن بنا شده بودند. از آنجا به نخلستان‌های گسترده سرزمین اصلی خیبر رسیدیم.
عمده این نخلستان‌ها در دامنه بلندی‌های الکتیبه در وادی الزایدیه جای دارد. و نمای عمومی آن هر سیاح و پژوهنده‌ای را به قرون گذشته باز می‌گرداند.
نشان آبادانی خیبر همین بود که امروزه نیز آن را می‌نگریم.
پیکره‌های 3- 4؛ 4- 4؛ 5- 4

1/ ح: قلعه مرحب

گفتیم بزرگترین قلعه بنا شده بر بلندی‌های الکتیبه را القموص می‌نامند. همانی که چون مرحب سالار خیبریان، در آن اقامت می‌گزیدند، به نام قلعه مرحب در تاریخ شهرت دارد.
سرنوشت نهایی وقایع خیبر، در گرو گشودن چنین قلعه از قلاع خیبر بود. و مورخان به‌اتفاق گفته‌اند که علی‌بن ابی‌طالب به تنهایی مرحب را که رجزخوان، مبارز می‌طلبید، از پای درآورد. و آنگاه درب قلعه را گشود. (1)
تاریخ از بنای پرشکوه قلعه مرحب بر فراز بلندترین ارتفاعات الکتیبه یادها کرده است.
مورخان و جغرافی دانان که خیبر را دیده و وصف کرده‌اند، از وادی الزایدیه که در

1- ابن کثیر، البدایة والنهایه- ج 4، ص 187؛ اسدی! حربی، المناسک ص 540؛ البکری، معجم ما استعجم، واژه: القموص؛ ابن هشام، السیره النبویه- ج 3، ص 347؛ ابن اسحاق- بریدة بن سفیان ...- سلمة بن عمرو بن الأکوع.

آنجا «قلعة قديمة تسمى الحصن» قرار داشته، غفلت نداشته‌اند. به کار بردن اصطلاح «الحصن» به بزرگترین قلعه‌های خیبر، از لحاظ ارتفاع و وسعت به همان نام قدیمی قلعه القموص اطلاق می‌شود.
بعدها همین بنای مرحب، مقر امارت خیبر گردید. و امیر خیبر در آن سکونت گزید.
در منابع جغرافیای تاریخی سرزمین‌های عربستان سعودی از تجدید بنای قلعه مرحب، و ترمیم خرابی‌های آن در سال 1930 م منابع قابل اعتمادی در دست داریم.
حافظ وهبه، خیبر سال 1935 م/ 1354 ه. را توصیف کرده و به قلعه قدیمی آن چنین تصریح کرده است: «و بها قلعة قديمة تسمّى الحصن».
(1) شارل دوتی که میان نوامبر سال 1877 تا مارس 1878 م در خیبر به‌سر می‌برده، درکتاب‌خود (2) ضمن‌شرح‌اوصاف سرزمین خیبر، به دقت قلعه مرحب را از نظر تاریخی و جغرافیایی شناسانده است. که بعدها عبداللّه فلبی که در سال 1950 م، به بررسی مدائن صالح پرداخته، ضمن توصیفات راه مدینه به مدین، توقفی در دهکده شُریف و اراضی خیبر داشته و آن را در کتاب (3) به رشته تحریر در آورده است: قلعه مرحب را مورد معرفی قرار داده است.
راه صعب العبوری را برای یافتن به قلعه طی کردیم.
پیکره 6- 4؛ 7- 4
بنای قلعه ترکیبی از آثار قدیم و مصالح گِلی جدید، تشخیص هویت تاریخی بنا را مشکل می‌کرد. درب ورودی قلعه که گشوده شدن آن به همت علی بن ابی‌طالب در متن تواریخ منعکس است، نخستین منظرگاه سیاحان بوده است.
پیکره 8- 4
تصریح دیگری که در تاریخ پیرامون قلعه قموص/ مرحب می‌خوانیم که او با

1- جزيرة العرب فى القرن العشرين، ص 21
2- ص 95، 104، لندن، 1923 م.
3- ترجمه عربی- ارض الأنبياء، مدائن صالح.

ص: 414
اهمیت‌ترین قلعه یهودیان از نظر سلطه بر سرزمین اطراف است، به خوبی قابل مشاهده بود. پیکره 9- 4
و چون از دامنه آن، در میان نخلستان‌ها به آن نظاره می‌کردیم، هیبت تاریخی آن را با اوصاف مورخان مطابق می‌دیدیم.
پیکره‌های 10- 4؛ 11- 4

2/ ح: مسجد الصخره

در قرن سوم هجری صاحب «المناسک» (ص 540) به صراحت در پایین حصن القموص چنین یاد کرده است: «والحصن الأعظم القموص، هو الذی فتح علی ید علیّ ابن ابی‌طالب رضی الله عنه، وأسفله مسجدالنبیّ».
در بررسی‌های تاریخیِ سرزمین خیبر، ما با سه محل به عنوان مسجد خیبر، و به اعتبار محل نمازهای محمد و اقامت او در طول روزهای متمادی واقعه، روبرو می‌شویم.
یکی: به نام مسجد الصخره، دوم: به نام مسجد المنزله و سوم: مسجدی در پایین قلعه مرحب.
واقدی در «المغازی» (1) به یک سند تاریخی استناد می‌کند که به نظر می‌رسد اعتبار نام المنزله یا الصخره مربوط به آن باشد:
«چون پیامبر به ناحیه منزله رسیدند، در آنجا منطقه‌ای را مسجد خود قرار دادند و نافله آخر شب را گزاردند. در این هنگام ناقه آن حضرت برخاست و به راه افتاد و لگامش را از پی خود می‌کشیدند. و آهنگ صخره‌ای داشت، پیامبر فرمود آن را آزاد بگذارید که مأمور است. و حیوان کنار صخره سنگی زانو زد، پیامبر به آن‌جا رفتند و دستور دادند بار و بنه ایشان را همان‌جا بگذارند. و به مردم هم دستور فرمود که به آنجا کوچ کنند. و در آنجا مسجدی ساختند که تا امروز هم آنجا مسجد اهالی خیبر است».

1- ج 2، ص 642؛ ج 2، ص 489

این محل در منطقه السّبِخة بین دو وادی «نطاة» و «الشق» در خیبر قرار دارد. و تطابق آن با موقعیت فعلی مسجد خیبری‌ها، در پایین قلعه مرحب بسیار مشکل است.
اگر چنانچه بعضی از مورخان گفته‌اند، قلعه مرحب را در نطاة بدانیم، مشکلی پیش نمی‌آید. ولی اگر الکتیبه را جزء بلندی‌های نطاة ندانیم، مشکل حل نشدنی است.
فیروزآبادی نطاة را اساساً «اسم لأرض الخیبر» خوانده است. و این رأی با گفته مؤلف کتاب: «المناسک» و «معجم ما استعجم» (ص 540) که صریحاً می‌گویند: «وفی نطاة حصن مرحب وقصره» اختلاف تاریخی پیدا نمی‌کنیم: اما چه باید کرد وقتی در بعضی از متون می‌خوانیم: «وفی الکتیبة حصون: منها القموص ...». (1) ابن سعد این تفکیک را پذیرا نیست. در «الطبقات الکبری» (2) بدون تردید و شک نظر می‌دهد که: «النطاة والشق خمسة أجزاء، فکانت الکتیبة جزءاً منها».
با این حلقه، شکاف بین دو گروه از اقوال و آراء تاریخی و جغرافیایی از بین می‌رود. بنابراین و به اعتبار این گفته می‌توان چنین نتیجه گرفت که: مسجد الصخره همان المنزله، و همان مسجدی است که در بیان موقعیت آن گفته‌اند: پایین قلعه مرحب در وادی الذایدیه است. ولی با توجه به واقعیت امر که محل توقف نخستین پیامبر دور از آخرین قلعه گشوده شده بود، و تقریباً با مقیاس‌های امروزی که مورد تطبیق جغرافیایی قرار داده‌ایم، سه کیلومتر فاصله است، حصول اطمینان نهایی در این خصوص لااقل برای این حقیر ممکن نیست.
البته این امر دلیل آن نمی‌شود که ما به موقعیت فعلی مسجد به عنوان محل اقامت پیامبر تردید داشته باشیم. آنچه که مورد شک است تطبیق دو نام الصخره و المنزله بر محل فعلی مسجد است. ولی در گفتگوهای فراوانی که با اهالی خیبر داشتیم، همگی به یک مسجد اذعان دارند و آن همین بود که در برابرش قرار داشتیم.
زمین مسطحی که حدود آن را با چیدن سنگ‌های حره و تنه‌های درخت خرما به

1- حیاة سید العرب- ج 3، ص 118
2- ج 5، ص 388

ص: 416
عنوان محل نماز عید به پاکی حفاظت می‌کنند. بی آنکه بنایی بر آن استوار باشد. و این امر برای ما بسیار تعجب‌آور بود؛ زیرا در تاریخ اطمینان داشتیم که عیسی بن موسی آن مسجد را بنایی رفیع نهاد. و بر آن انفاق فراوان نمود ...
بعضی از مطلعین خیبر به ما می‌گفتند که این محل مسجد بوده است و مصمم هستند بنایی در آنجا برپا سازند. به هر حال تصاویری از این موقعیت تهیه نمودم تا پژوهندگان را در تطور پژوهش‌های تاریخی سند معتبری باشد.
پیکره‌های 12- 4؛ 13- 4؛ 14- 4

میان اهالی خیبر نام «عین علی» منزلتی خاص داشت و آنها را به عنوان یادگاری از آثار عصر رسول یاد می‌کردند.
حمد الجاسر چشمه‌های موجود در خیبر را نام می‌برد و از جمله آن، می‌نویسد:
«عین علی من عیون خیبر، و هم ینسبونها إلی علیّ‌بن أبی‌طالب رضی الله عنه». (1) موقعیت مکانی این چشمه دقیقاً در دامنه قلعه مرحب است. از این روی دو وجه تسمیه به آن اطلاق شده است:
نخست آنکه این نسبت به جهت مبارزه تن به تن علی بن ابی‌طالب با «مرحب یهودی» است و دیگر به خاطر سهم ایشان از غنایم خیبر.
نتوانستم به اسناد موثقی دسترسی پیدا کنم که این تردید و تعدد را رفع کند. ولی به هر حال انتساب این چشمه به علی بن ابی‌طالب از نظر تاریخی مورد تردید نیست.
چشمه پهن و عمیق علی که از بالا می‌توان توسط پلکانی سنگی به درون آن ره یافت را مشاهده کردم. آثار ترمیم و تعمیر در آن زمان‌های گذشته را نشان می‌دهد.
دو تصویر از آن تهیه کردم تا پژوهندگان با دسترسی به منابع دیگر از شرح موقعیت تاریخی آن غفلت نورزند. پیکره‌های 15- 4؛ 16- 4

1- «فی شمال غرب الجزیره»، ص 287

ابن هشام در «السیرة النبویه» (1) بر اساس گفته‌های: ابن اسحاق و واقدی در «المغازی» (2) نام چهار نفر از مسلمانان مهاجر و پانزده نفر از انصار را که در واقعه خیبر به شهادت رسیده‌اند، ثبت و با مواردی از اختلاف به آن تصریح کرده‌اند.
بر اساس روایت ابن اسحاق:
از مهاجران: ربیعة بن اکثم، ثقف بن عمرو، رفاعة بن مسروح، عبداللَّه بن الهُبیب.
از انصار: بِشر بن البَرَاء بن معْرور، فُضیل بن النعمان، مسعود بن سعد بن قیس، محمود بن مَسْلمة، ابوضَیّاح بن ثابت، حارث بن حاطب، عروة بن مُرة، اوس بن القائد، انیف بن حبیب، ثابت بن اثله، طلحة بن یحیی، عُمارة بن عُقبه، عامر بن الأکوع، اسلم (الاسود الراعی)، مسعود ابن ربیعه و اوس بن قتاده.
بر اساس اسناد واقدی، اختلافی در مورد نام مهاجران ندارد. تنها عبداللَّه بن ابی‌امَیّه را به جای عبداللَّه بن الهُبَیْب نوشته است که ماهیتاً یکی است.
از انصار: محمود بن مسلمه، ابوالضیَّاح، حارث بن حاطب، عَدیّ بن مُرّة بن سراقه، اوس بن حبیب، انیف بن وائله، مسعود بن سعد، بشر بن البراء بن مَعرور، فضیل بن النعمان، عامر بن الأکوع، عمارة بن عُقبة بن عَبّاد، یسار (العبد الأسود). فردی از طایفه اشجع نوشته است.
نکته با اهمیت در مورد مسعود ابن ربیعه است. ابن اسحاق و موسی بن عقبه او را مسعود بن ربیعه گفته‌اند. ولی ابومعشر و واقدی او را مسعود بن ربیع دانسته، که به تصریح ابن سعد در «الطبقات الکبری» (3) تحت عنوان مسعود بن الربیع از «بنی‌زهره» است. و از زمره مهاجران که وفات آن در سال 30 ه. بوده است.
واقدی نام مسعود ابن ربیعه را جزو شهدای خیبر نمی‌داند. ولی ابن هشام بر اساس گفته ابن‌شهاب الزَّهری می‌گوید: «من‌بنی‌زهرة مسعود بن‌ربیعه، حلیف‌لهم من القارة». (4)

1- ج 3، ص 357
2- ج 2، ص 699
3- ج 3، ص 168
4- ج 3، ص 358

و در مورد آراء ابومعشر و ابن کلبی و ابن حجر عسقلانی. (1) واقدی از موقعیت قبور اینها در خیبر نشانی نداده است. تنها گفته است:
«عامر بن الأکوع، أصاب نفسه علی حِصن ناعم، فدفن هو ومحمود بن مَسلَمة فی غارٍ واحدٍ بالرّجیع». (2) همچنین ابن سعد (3) با این تأکید ... «فی غار واحد بالرجیع بخیبر» و حتی از این‌که پیامبر بر آنها نماز گزارد یا نه، معتقد است که در منابع تاریخی به اختلاف ذکر شده است. (4) به هر حال این امر را می‌توان مسلم دانست که پیامبر و صحابه، شهدای خود را از مهاجر و انصار در همان حوالی خیبر دفن کرده‌اند. و با توجه به تصریح همه تراجم مبنی بر دفن محمود بن مسلمه با عامر بن الأکوع در: رجیع، مؤید آن است که هیچ جسدی دیگر به مناطق دورتر برده نشده است و بنابراین از نظر تاریخی کاملًا منطقی است که قبور شهدای خیبر را در همان منطقه خیبر بدانیم.
در مدت اقامتی که در خیبر داشتم، یکی از اهالی آن از من پرسید، آیا می‌خواهی قبور صحابه پیامبر را که در واقعه خیبر به شهادت رسیدند، زیارت کنی؟. با اشتیاق، و با توجه به اهمیت تاریخی آن شتابزده پذیرفتم. او ما را به بطن وادی برد و آنگاه پس از بالا رفتن از آن در سمت چپ جاده، قبرستانی را به ما نشان داد که میان اهل خیبر به قبور الشهدا مشهور است و آنها با اطمینان از محل دفن صحابه‌ای که ضمن وقایع خیبر به شهادت رسیدند، سخن‌ها می‌گفتند. دقت روی سنگ نوشته‌ها و پاره سنگ‌های متفرق، قدمت تاریخی گورستان را به وضوح نشان می‌داد و با وجود آنکه در هنگام بازگشت به مدینه از مطلعان آثار نتوانستم منابع و مآخذ دیگری را به دست آورم، ولی حکومت

1- الاصابه، ج 3، ص 390، چاپ قاهره، مصطفی محمد 1939 م.
2- همان مدرک، ص 700
3- الطبقات الکبری، ج 2، ص 107
4- ج 2، ص 700

سعودی در قبول تاریخی بودن چنین گورستانی و آن هم بر اساس تأکید: شیخ حمد الجاسر مورخ برجسته سعودی، به قبول ما اعتماد بیشتری بخشید.
از این گورستان عکس‌هایی تهیه‌کردم. و با توجه به این‌که نوشتن بر سنگ‌های قبور از دیدگاه فقهی وهابی مشربان حرام است، وجود آنها، در این گورستان قدیمی ما را متعجب نمود. ولی مطلعان خیبر نظر می‌دادند که در حفظ این گورستان و زیارت آن نسل در نسل ساعی و کوشا بوده‌اند، ولی به علت دور افتادن منطقه از مسیر رفت و آمدهای حجاج قدیم به مدینه، نسبت به نگهداری آن کوتاهی شد.
آنچه که در یکی از سنگ نوشته‌های گورستان دیدم، به نظر گور مسعود بن ربیع بود. با این همه امید است که تاکنون پژوهندگان و مورخان کشور عربستان سعودی به آگاهی‌های لازم در خصوص قبرستان قدیمی خیبر نائل آمده باشند. اما افسوس که این حقیر به علت عدم دسترسی به ویزای سفر به عربستان در ده سال اخیر (1357- 1367 ه. ش) توفیق بررسی چنین منابعی را نداشته‌ام.
در این تصاویر سنگ نوشته‌های گورستان، و نمای عمومی آن را می‌توان به خوبی مشاهده کرد.
پیکره‌های 17- 4؛ 18- 4؛ 19- 4؛ 20- 4

ص: 420

فصل پنجم: صلح فدک

ابن درید فدک را با فعل: «فدکت القطن تفدیکاً، أی: نقشته» مرتبط دانسته است.
ولی زجاجی آن را به نام فدک بن حام، یا نخستین کسی که در این سرزمین منزل گزید مربوط می‌داند.
به هر حال، هم ابن درید که در پیوند زدن افعال با نام‌ها در «الاشتقاق» سرسختی می‌ورزید، و هم زجاجی که سعی دارد علت هر نام جغرافیایی را در زندگی افراد مجهول تاریخی جستجو کند، نمی‌توانند محققان زبان‌شناس دنیای ما را قانع سازند.
البته سرزمین فدک، با دیرینه تاریخی ممتد، و موقعیت خاص آن به عنوان یک سرزمین پرآب و در نتیجه دارای نخلستان‌ها ... نامی مشهور بوده، که علی‌رغم کوچکی آن و یا غالباً در تاریخ از زمره توابع خیبر، اهمیت آن در متون تاریخی و جغرافیایی نادیده گرفته نشده است.
تصریح ابوعلی الهجری صده 3 ه. ق. در تحدید المواضع (1)، به الحمادعی که گفته است: «ضرب من جید الرطب إلی الخضرة، رقیق صِقر یکون ببدیع و فدک و تلک الأعراض» (2)

1- به اهتمام حمد الجاسر، ص 390، چاپ ریاض، 1968 م.
2- «نوعی رطب مرغوب است که رنگ آن مایل به سبز است، نرم و نازک است و در مناطق یدیع و فدک وآن نواحی می‌روید.»

و گفته ابن هشام (1) ضمن شرح ورود محمد از قبا به مدینه: «رکب رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم إلی سعد بن عباة یعوده من شکْوٍ أصابَه، علی حمار علیه إکاف، فوقه قطیفة فَدَکیّة مُختَطمه بحبل من لیف ...» (2) نشانه‌های رونق کشاورزی و صنایع دستی ساکنان فدک است. تا آنجا که حسن بن عبداللّه اصفهانی (3) آن را به همین نشانه‌ها چنین وصف کرده است: «فدک قریةٌ بِهَ نخیل وصَوافی للسلطان وزُرُوع ...». (4) وقتی محمد بن جریر طبری می‌نویسد که مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره، از اهالی فدک بوده، در واقع سند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می‌رود. (5) سرزمینِ فدک، منزلگاه طایفه بنومُرَّه از قبیله بزرگ و مشهور عرب غطفان است.
بنی‌مره ساکنان سرزمین خیبر و فدک بودند. و در شمال آنها قبیله اشجع به سر می‌بردند. که همگی در مجاورت قبیله غطفانی‌ها، تحت نفوذ متموّلین و سیاستمداران یهود خیبر بودند.
با توجه به اینکه حرّه خیبر، بزرگترین حرّه شبه جزیره بعد از حرّه بنی‌سلیم است، لذا به عنوان یکی از مهمترین مناطق دو راه بازرگانی مکه- شام موقعیت مهمی داشت و فدک به عنوان منزلگاه یکی از این دو راه بازرگانی، از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است.
متأسفانه یاقوت حموی و فیروزآبادی از موقعیت جغرافیایی فدک سخنی به میان نیاورده‌اند. ولی صاحب «المناسک» (6)در قرن سوم هجرت، بدان جهت که این قریه میانه راه مسافران مدینه قرار داشته، از موقعیت جغرافیایی آن یادها کرده است.

1- السیرة النبویه، ج 2، ص 236
2- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی سعد بن عباده رفت ... در حالی که سوار بر استری بود که بر آن، خرجینی‌فدکی قرار داشت و بندی از لیف خرما بر آن بود ..»
3- بلاد العرب، ص 76، چاپ ریاض 1968 م.
4- «فدک، دهکده‌ای است که نخلستان دارد و در آن کشتزارها و شاه‌نشین‌هایی وجود دارد.»
5- تاریخ الرسل والملوک، القسم الاول، ص 1017؛ همچنین اصفهانی، الاغانی، ج 2، ص 21
6- صص 541 و 542

او مسیر فدک را از النقره نزدیکترین راه خوانده است که پس از طی کوه الحِباله و العوال، به وادی الغرس- حد فاصل معدن النقره و فدک- و از آنجا به بدیع، و سپس با طی کردن مسافت ده‌میلی حره، به فدک ره می‌سپردند. (1)

ب: فدک و یهودیان

مسلم است که هنگام دعوت محمد، و هجرت او به مدینه، مردم فدک یهودی مذهب و از نظر اجتماعی، تابع یهودیان خیبر بودند.
این تابعیت و لااقل اشتراک آنها با یهودیان خیبر و مدینه در دشمنی و عناد با مسلمانان مدینه را کم و بیش ضمن فصولی که از خیبر داشتیم، یادها کردم. از واقعه شعبان سال ششم هجرت و «سریه علی بن ابی‌طالب (2) و منازعه با بنی‌مرّه در واقعه شعبان سال هفتم هجرت و: «سریه بشیر بن سعد الانصاری». (3)

پیمان مشترک یهودیانِ فدک و خیبرنشینان مانع از آن بود که آنها بتوانند درباره سرنوشت خود، و یا درباره وقایعی که در مدینه می‌گذشت، اظهار وجود و نظر نمایند.
و از سویی دیگر احساس عجزی که نسبت به جنگاوری و جنگ‌جویی یهودیان خیبر داشتند، در برابر اندک بودن امکانات مسلمانان، موضع خصمانه خود را به نفع یهودیان خیبر کتمان نمی‌کردند.
واقدی از مأموریت مُحَیْصَة بن مسعود اسنادی را یاد کرده است که او در طول

1- «صاحب المناسک، از وجود قلعه قدیمی در فدک به نام الشُّمْروخ که در واقع حصن فدک بوده، یاد کرده است». همچنین البکری، معجم ما استعجم، ذیل کلمه «فدک».
2- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 89
3- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 118. و متعاقب آن: «سریه غالب بن عبداللّه» ابن سعد، همان مدرک، ص 126

مسیر راه مدینه- خیبر از طرف محمد عازم فدک شده است، تا آنها را به صلح با مسلمانان دعوت کند:
«محیصه گوید: پیش آنها آمدم و دو روز پیش آنها ماندم، آنان شروع به حرف بیهوده زدن کردند و گفتند در حصار نطاة، عامر، یاسر، اسَیر، حارث و سالار یهودیان مرحب هستند. خیال نمی‌کنیم محمد به سرزمین آنها نزدیک شود که در آن ده‌هزار جنگ‌جو هست گوید چون خباثت ایشان را دیدم خواستم برگردم ولی آنان گفتند ما تنی چند همراه تو می‌فرستیم که برای ما قرار صلح بگذارند.
در عین حال می‌پنداشتند یهودیان مانع برقراری صلح خواهند شد ...». (1)
ابن اسحاق می‌نویسد:
«فلما فرغ رسول اللَّه- صلّی‌اللَّه علیه [وآله] وسلّم- من خیبَر قذف اللَّه الرُّعْب فی قلوب أهل فَدَک، حین بلغهم ما أوقع اللَّه تعالی بأهل خیبر، فبعثوا إلی رسول اللَّه یصالحونه علی النصف من فدک، فقدمت علیه رُسُلُهُم بخیبر أو بالطریق، أو بعد ما قدم المدینة، فقبل ذلک منهم ...». (2)
قبول صلح از طرف مردم فدک، پس از ناکام ماندن ناکامی خیبریان در قلع و قمع مسلمانان، به اطلاع محمد رسیده است. با این توجه که زمان و مکان چنین اعلامی نمی‌تواند دیرتر از زمان پایان گرفتن واقعه خیبر، یا دور از سرزمین‌های خیبر به وقوع پیوسته باشد. نکته مهم در این است که محمد و یاران او پس از قبول صلح نه به سرزمین فدک رفتند، و نه با مردم آنجا ملاقاتی داشتند و نه درباره دینشان اکراه و اجباری اعمال نمودند. این امر به خوبی نشان می‌دهد که محمد با وجود آنکه یهودیان فدک را تابع یهودیان خیبر می‌دید و منافع مشترکشان در اثر هم‌جواری و تبادل محصولات کشاورزی، با این همه محمد پیامبر اسلام به محض اعلام صلح، امنیت اجتماعی و

1- «المغازی»، ج 2، ص 538
2- السیرة النبویه، ج 3، ص 368

اقتصادی و آزادی عقیده دینی آنها را تضمین نمود. و پای به سرزمین آنها ننهاد، در حالی که در فاصله چند کیلومتری آنها به سر می‌برد.
مسلم است که آنها در مذاکره صلح پیشنهاد دادند که نیمی از فدک از آنِ یهودیان و نیمی دیگر از رسول خدا باشد. پیامبر هم پذیرفت. واقدی در مغازی ذیل چنین سندی اذعان می‌دارد که: صحیح‌ترین سند در خصوص مذاکره صلح، همین سند است. (1)

ت: موقعیت کنونی فدک

حرّه فدک را امروزه حرّة هُتَیم گویند. که در مشرق حره خیبر قرار دارد. و مرکز سرزمین یدرع در جنوب حرّه فدک را اکنون الحویط می‌خوانند.
در جستجوی سرزمین فدک، تلاش‌های زیادی کردم. پی بردم که امروزه نیز مرکز آن سرزمین را الحائط می‌گویند.
الحائط، نام کنونی فدک، تابع امارات حائل است که در مغرب الحلیفه و جنوب ضرغد، دقیقاً در حد مرز شرقی خیبر موقعیت مشخصی دارد.
در آن ایامی که به جستجوی سرزمین فدَکِ تاریخ، و حایط امروز بودم، تا پایان سال 1975 م، آن را منطقه‌ای شامل 21 روستا یافتم، که حدود 11000 نفر جمعیت داشت. و سکنه مرکز الحائط، بیش از 1400 نفر نبودند.
سرزمین پوشیده از نخلستان‌ها، و برخوردار از امکانات کشاورزی. در عین حال مجار زمین‌های خشک حرّه و تابش آفتاب گرم.
رفتن به حایط بسیار سخت و مشکل بود. جاده مخروبه و دردست تعمیر و مرمت الحلیفه به حائل تنها راهی بود که از سمت شرقی حایط عبور می‌کرد
و از آنجا تا الحایط هیچ راه خاکی یا استفالته و ... وجود نداشت.
حایط بی‌هیچ نشانی از تاریخ در لابلای نخلستان‌ها و صحرای خشک متروک، امروزه اهمیت خود را به عنوان یکی از منزلگاه‌های مسافران مدینه، از دست داده است.

1- همچنین بلاذری (فتوح البلدان) صص 46- 41). طبری (تاریخ الرسل والملوک) ج 3، ص 95.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹